UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234081
UNIVERSAL
LIBRARY

لآلی متلألئه نازل فرمای قرآن عزیز بارونواز افزای طبق یواقیت بود

که در سمین گوهر مهین تفسیری نظیر مواهب علیه جامع نکات خفیه وجلیه فارسی زبان مطبوع جهان از نعامه مستغنی

معروف به

تفسیر حسینی

جلد اول

مصنفه و مولفه فاضل اجل کامل الملة والدین حسین بن علی الواعظ الکاشفی المروزی علیه رحمة الله القوی الیوم الدین

بضیاء وصفا جلا انتظام یافته مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه مؤتمن الملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج کمال * آفتاب اوج حشمت سایه لطف الله * شهسوار عرصه عزت علی شیر آنکه هست * والی و الاجناب و اوردوران پناه * مستفیض از نفحه گلبن فضلش جان و دل * مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه * دولت او با جهان و نصرت او با سپهر * فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه * کای جهان از دولت ما هر چه میجوئی بجوی * وای سپهر از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه * اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب **جواهر التفسیر لتحفة الامیر** که محتوی بر چهار مجلد ست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل دست داده و بنظر عالی امارت پناهی رسیده مورد استحسان افتاد بواسطه وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقد تاخیر می افتاد تا در غره محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمان مائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده جانی حسین واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت ترجمه مبرا از تکلف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت بنای کلمات قرآنی را باقصر بیانی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت متعالیه بمطالعه آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوه حدائق معانی که نسبت باهم سامی آنحضرت بمواهب علیه السام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برگشاید و عرائس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور بجلوه در آید **شعر** ارجو من الله نیل المواهب * و ربی لما یبتغی العبد واهب * و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و وضع معنی آیت بروجی که

شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام انچه صحیح و اشهر ست بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرأت جائز التلاوة بسیار ست و اختلافات قرأ در حروف و الفاظ بشمار درین اوراق از قرأت معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمه الله که درین دیار بصفت اشتهار و ترتیب اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که خصوصا با او مخالفت ست و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی میابد باشارتی میرود والله الهادي وعلی کرمه اعتمادي

أَعُوذُ پناه میگیرم و التجا مینمایم بِاللّٰهِ بمعبود بحق و خداوند مطلق مِنَ الشَّيْطٰنِ از شر و وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا درمانده از رحمت بغیش الرَّجِيمِ ○ رانده شده از ریاض جنان یا رسیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان

سورة الفاتحة مكية ومدنية وهي سبع ايات

بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدای سزای پرستش الرَّحْمٰنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرَّحِيمِ ○ بخشاینده و مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات اَلْحَمْدُ ستایش و آفرینی کسی را ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست نخواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال لِلّٰهِ مر خدای را که مسمی و موصوف ست بهمه اسما و صفات و کمالات رَبِّ الْعٰلَمِينَ ○ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازندهٔ کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحْمٰنِ بخشندهٔ وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرَّحِيمِ ○ بخشاینده دیگر بار بر افت و رحمت مر مومنان را و در آوردن ایشان بهشت جاودان مٰلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ○ خداوند روز جزا یا متصرف در امر روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده بر استی در روز پاداش اِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بسنده غیر تو مستحق عبادت نیست وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ○ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج مهمات اِهْدِنَا مارا راه نما الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ○ براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام ست و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله رح در معنی نکته بلند و کلمهٔ ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تو راست بنسبت هر موجودی که آن موجود را بی آن چاره نباشد و بغایت کمال خود بی آن نرسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِينَ بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنهاکه اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت ست و بکمال نعمت باطن که اطلاع بدقائق اسرار حقیقت ست ایشان را معزز و مکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه آن کسانیکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب بقهر درآمده اند و بدان سبب بکفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد و در معاندت و مکابره و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّينَ ○ و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب با صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وست وثمانون اية

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ حروف مقطعه اسرار قرآنست وهر کس بمان اطلاعی ندارد وگفته اند که معنی الم انا الله اعلم ست یعنی منم خدای داناتر ذٰلِكَ آن کتابیکه خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته الْكِتٰبُ این کتاب کامل ست یعنی قرآن کامل لَا رَيْبَ هیچ شک وشبهه نیست فِيهِ در ین کتاب یعنی از ظهور حجت وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در و ادنی تامل کند از ریب باز ایستد وداند که شبهه را دران مجال نیست هُدًى دلالت کننده است براه نمایندهٔ لِّلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِينَ آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی ست وملائکه وقیامت ومتعلقات آن یا پوشیده که وحی ست وگفته اند که غیب قضا وقدرست که مومنان بدان ایمان می آرند وَيُقِيمُونَ وبپای میدارند واداء میکنند الصَّلٰوةَ نماز پنجگانه را بشرائط وآداب آن وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ واز انچه بدیشان عطا کرده ایم يُنفِقُونَ نفقه میکنند بر اهل وعیال واقربا وهمسایگان وارباب استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ وآنانکه ایمان می آرند بِمَآ أُنزِلَ بدانچه فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَآ أُنزِلَ وبانچه منزل گشت مِن قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف وتورية بر موسی وانجیل بر عیسی وزبور بر داود وَبِالْآخِرَةِ وبسرای دیگر که دار الجزا ست هُمْ ایشان که یاد کرده شده اند يُوقِنُونَ بیگمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولٰٓئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات موصوف بدین سمات اند که ذکر ایشان رفت عَلٰى هُدًى بر راه راست ونشان درست اند مِّن رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او براه صواب یافته اند وَأُولٰٓئِكَ وبمان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب وپیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم

بیت چو ایشان را طریق راستکاری ست ۔ سزای راستکاری رستگاری ست

این آیتها که گذشت در شان مومنانست از اهل اسلام واهل کتاب چون عبد الله بن سلام واصحاب او رضی الله عنهم وبعد از مدح مومنان ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از روی عناد كَفَرُوا کافر شدند سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنذَرْتَهُمْ آگاه کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ یا نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلٰٓى أَبْصَارِهِمْ وبر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی ست تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ ومر ایشانرا ست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ در دنیا به قتل واسر وبعقبی بزجر وقهر واین آیت در شان کفار ومشرکانست که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابو جهل وکشتگان وزبدر وبعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق وستاده که قبایحت ایشان بواسطه تمهید وخداع از کافر اصلی زیاده ست وَمِنَ النَّاسِ واز آدمیان مَن يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا ما گرویدیم بِاللَّهِ بخدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُم وحال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان درست گویان يُخٰدِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند بزعم خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ ونمی فریبند ایشان إِلَّآ أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ ونمیدانند که چنین ست فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری ست وآن نفاق باشد وشک در دین وحقد مومنان وحسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس زیاده کرد خدای مر ایشانرا مرضا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک وشبهه ایشان می افزاید وحقد وحسد ایشان روی بازدیاد می نهد وَلَهُمْ ومر ایشانرا ست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که از انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که با مومنان يَكْذِبُونَ دروغ می گفتند

واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَاِذَا قِيْلَ وچون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوْا فساد مکنید وتباهی نورزید
فِي الْاَرْضِ در زمین بکفر ومعصیت وفریب با مومنان قَالُوْٓا گویند اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُوْنَ ۝ بصلاح آرندگانیم کار خود باطاعت
وخیر آگاه بدانید ای شنوندگان اَلَآ اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ ایشانند تباه کاران وفتنه انگیزان وَلٰكِنْ لَّا يَشْعُرُوْنَ ۝ ولیکن
نمیدانند که ایشان مفسدانند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ وچون میگویند مر این منافقان اٰمِنُوْا بگروید بدانسان که اٰمَنَ النَّاسُ گرویده اند مردمان از
مهاجر وانصار قَالُوْٓا گویند با خود یا در میان قوم خود اَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ ؕ همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان بیخردان
واهل نفاق بآنکه میدانستند که مومنان عقلای مانند ایشان را سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم واحق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه تهمت سفاهت
ایشانرا بایشان رد کرد وگفت اَلَآ بدانید ای مومنان اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهَآءُ ایشانند جاهلان وبیخردان نادانان که نظر بر عاقبت
ندارند وفکر آخرت نمیکنند وَلٰكِنْ لَّا يَعْلَمُوْنَ ۝ ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَاِذَا لَقُوا وچون ببینند اهل نفاق در وبروی ملاقات کنند
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله
بن ابی ومتابعان او در وقتی صدیق وفاروق ومرتضی رضی الله عنهم دیدند واز روی خوشامد هر یک امدحها گفتند مرتضی رضی الله عنه گفت یا ابن ابی از خدای بترس ونفاق
مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق با اینست میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن ومصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را ببینند گویند که
ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَاِذَا خَلَوْا وچون باز گردند اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان ویارانی که دارند وبفریب ایشان که
شیاطین الانس اند مغرور میشوند قَالُوْٓا گویند منافقان از روی صدق که اِنَّا مَعَكُمْ ما با شماییم وبر دین آئین شما ایم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که مُسْتَهْزِءُوْنَ ۝
افسوس داریم گانیم واستهزا کنندگانیم با مومنان اَللّٰهُ خداوند یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل
بر سبیل مزاوجت است واگر بحق استهزا توان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ ومهلت دهد زمان از دفر وگذارد مر ایشانرا
فِيْ طُغْيَانِهِمْ در گزاف واسراف وسرکشی وجهل وتکبر ایشان دران حالتها يَعْمَهُوْنَ ۝ متحیر میباشند اُولٰٓئِكَ آنها که اهل این صفتند الَّذِيْنَ آنکسانند
که از روی نادانی اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بخریدند واختیار نمودند الضلالة گمراهی بِالْهُدٰى براه یافتگی کفر را بایمان وشک را بیقین وجهل را بعلم ونفاق
باخلاص پاک را نجات ودوزخ را بهشت وبعثت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد ونفع نرسانید تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان اینرا وَمَا كَانُوْا
واین گروه نیستند مُهْتَدِيْنَ ۝ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی وسود کردن دران مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِي اِسْتَوْقَدَ
وصفت آن کسیست که بشب تاریک بر بیابان اِسْتَوْقَدَ نَارًا آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان ودد ان
ودشمنان ایمن شود فَلَمَّآ اَضَآءَتْ پس آنهنگام که روشن گردانید آن آتش مَا حَوْلَهٗ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّٰهُ ببرد خدای بِنُوْرِهِمْ نور آتش ایشانرا
وَتَرَكَهُمْ وفرو گذارد ایشانرا فِيْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب وظلمت ابر لَّا يُبْصِرُوْنَ ۝ نه بینند گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کر اند از شنیدن
حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگ اند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند
عُمْيٌ کور اند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ ۝ پس ایشان باز نگردند از ین صفتها وبرین صفت محشور شوند وَتَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ عُمْيًا وَّبُكْمًا وَّصُمًّا مثل منافقان ست که در شب تیره ظلمت کفر وضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت بر افروختند
وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات مذمت وحسرت وسخط وعقوبت درمانند
مثل ایشان كَصَيِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بهیب تمام بزیر آید مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر فِيْهِ دران باران بعد از شعاع بیقین

باران یا دران ابر ظُلُمٰتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَّرَعْدٌ وآواز صعب که از ان ابر شنوده شود وَّبَرْقٌ ۚ ورشنی که از ولامع گردد یَجْعَلُوْنَ
در می آرند اهل این باران اَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِیْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد وصاعقه
آواز سیست هائل که با او آتشی باشد بیزبانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ ؕ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف
هلاک وبیم مرگ وَاللّٰهُ مُحِیْطٌۢ وخدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكٰفِرِیْنَ ۝ بنا گرویدگان واقوال وافعال ایشان بر و پوشیده نیست ومجازات
ومکافات ایشان بر وجهیکه باید وشاید بایشان خواهد رسانید یَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنائی برق یَخْطَفُ برباید اَبْصَارَهُمْ بینائیهای
ایشان را كُلَّمَآ اَضَآءَ هرگاه که بدرخشد برق وآن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُمْ برای ایشان مَّشَوْا بروند ایشان فِیْهِ ۚ دران روشنی
وَاِذَآ اَظْلَمَ وچون باز تاریک گردد راه عَلَیْهِمْ بر ایشان بواسطهٔ خفائی نور برق قَامُوْا ؕ همانجا بایستند ومتحیر گردند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای تعالی
ذهاب سمع وبصر ایشان را لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد وَاَبْصَارِهِمْ وببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ بر همه چیز ها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک ع ۱۳
باشند وباران سخت وابر متراکم ایشان را فروگیرد وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند ودران
ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد وراه هویدا گردد قدمی چند بروند وبازگه نور برق در گذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف
وسرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوبست وظلمات آن چیزهاییست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه
وترک ریاست وجهاد با اقربا وترک ادیان قدیمه واینها را بزعم ایشان ظلمات گفت ورعد مخاوف وشدایدی که پیش آید وبرق غنیمتها وظفرها که روی نماید صواعق تهدید
ووعید اهل کفر ونفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد وقتل کفار وامثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا میافت که مبادا
حکم الٰهی بقتل وجلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن ببندند وهرگاه که برق کثرت مال وحصول غنائم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را
پسندیدندی وچون تاریکی مجاهدات وریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دنیوی ومدح گوی بودندی
واز بیم محنت وشمن وعیب جوی واحوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است **مثنوی** بهنگام راحت متابع شوند ✦ بوقت مشقت منازع شوند ✦ چو دولت در آید همه
چاکرند ✦ بنکبت زهر دشمنی بدترند ۔ یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اعْبُدُوْا بپرستید وبندگی کنید رَبَّكُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِیْ
آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالَّذِیْنَ وبیافرید نیز آنکسانرا که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما نتیجهٔ این امر آنست
که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَتَّقُوْنَ ۝ پرهیزید از خشم وعذاب خدای الَّذِیْ آنخداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَكُمُ برای
نفع وفائدهٔ شما الْاَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی باز گسترده جهت آرام ورد وحرکت بر وَّالسَّمَآءَ وبر گردانید آسمان را بِنَآءً سقفی برافراشته وَّاَنْزَلَ
وفرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آب پر فائده یعنی باران فَاَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهٖ بسبب آن آب وقتیکه با خاک آمیخته شد
مِنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوه ها وَنباتها رِزْقًا روزی ساخته وپرداخته لَّكُمْ ۚ برای شما فَلَا تَجْعَلُوْا پس مگیرید لِلّٰهِ مر خدای را اَنْدَادًا
همتایان وانبازان در ملک او وَّاَنْتُمْ وحال آنکه شما تَعْلَمُوْنَ ۝ میدانید که او را مثلی نیست ونشاید که باشد هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات ونظهور
آوردن موجودات قادر نیست وَاِنْ كُنْتُمْ واگر هستید شما فِیْ رَیْبٍ در شک وگمان مِّمَّا نَزَّلْنَا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی
قرآن عَلٰی عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد ست ﷺ وبگوید که آن ساخته وبافتهٔ اوست فَاْتُوْا پس بیارید شما که اهل براعت وبلاغتید بِسُوْرَةٍ بمقدار سخنی یعنی
بیارید کلامی که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه باشد مِّنْ مِّثْلِهٖ مانند قرآن وَادْعُوْا وبخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید

شُهَدَآءَكُمْ حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد گاری یاهر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید مِّن دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای تعالی
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ ○ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سورت
نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوْا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوْا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِيْ آن آتشی که ممتاز است از سائر
آتشها بآنکه وَقُوْدُهَا آتش انگیزان آن النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ ۔ سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر
اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْكٰفِرِيْنَ ○ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ وبشارت ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق اٰمَنُوْا
گرویده اند بخدای و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آورده اند کارهای نیکو از ادای فرائض و سنن و مضمون بشارت چیست اَنَّ لَهُمْ
آنکه مر ایشان را است در آخرت جَنّٰتٍ بوستان ها که در و همه نوع میوها باشد تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت عرفها و منظرهای آن
الْاَنْهٰرُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوْا هر گاه که روزی داده شوند بِهٖ بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِّزْقًا روزی
ساخته و طعامهای پرداخته قَالُوْا گویند بهشتیان هٰذَا الَّذِيْ این آن میوه است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا
و گفته اند هم در بهشت و قول اول شهرت وَاُتُوْا بِهٖ و بیارند پیش زمنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهای دنیا بر نگ و صورت اما بطعم
مختلف باشند چه مزه همه میوها در یک میوه بهشت ست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت را است فِيْهَا در بوستانهای بهشت اَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی
مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيْهَا و بهشتیان در آن بوستانها خٰلِدُوْنَ جاوید
باشند گانند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَسْتَحْيٖٓ شرم نکند و باک ندارد اَنْ يَّضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند
که یهود در قرآن ذکر گس و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب مثل شرم ندارد و اگرچه باشد
ممثل به بَعُوْضَةً پشه خرد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنکسانکه گرویده اند و دانسته که قرآن کلام
حقست فَيَعْلَمُوْنَ پس بیقین میدانند که اَنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راستست مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَاَمَّا
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و اما آنها که پوشیده اند حق را فَيَقُوْلُوْنَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن وافسوس مَاذَآ چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواسته است
خدای بِهٰذَا بدین که گفت مَثَلًا مسا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه گرداند بِهٖ بدان مثل كَثِيْرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَيَهْدِيْ بِهٖ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل كَثِيْرًا بسیاری را از مومنان که دران تفکر فرمایند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهٖٓ بدان مثل کسی را اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ ○ مگر بیرون شدگان از مقام فرمانبرداری الَّذِيْنَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُوْنَ میشکنند
بغدر و خیانت عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که از ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ از پس استواری آن پیمان مر او عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند
بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان شدند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند وَيَقْطَعُوْنَ و می برند این بیوفایان و عهد شکنان مَآ اَمَرَ اللّٰهُ
انچه خدای فرموده است بِهٖٓ بدان چیز اَنْ يُّوْصَلَ آنکه او را پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می برند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز
قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود وَيُفْسِدُوْنَ و بهمین گروه فساد میکنند فِي الْاَرْضِ در زمین بمخالفت حق
و متابعت نفس اُولٰٓئِكَ آن قوم هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ چگونه کافر میشوید بخدای وَكُنْتُمْ
و حال آنکه شما بودید اَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامیکه آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَاَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ
يُمِيْتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور بنفخه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ اِلَيْهِ

پس بسوی او ترجعون ○ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي او آنخدایست که بقدرت بی علت خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما مَّا فِي الْأَرْضِ آنچیزها را که در زمین ست جَمِيعًا ثم همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفریدن زمین اسْتَوَىٰ قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و اوست بهمه چیز ها عَلِيمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و بر آن چه آفرید وَإِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِيفَةً جانشینی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من تا در بحر الحقائق خلیفه را بامعنی گفته اند که خلفست از جمیع موجودات و همه مکونات یا جمعهم خلف او نی توانند بود زیرا که او مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت ست خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقائق علوی و سفلی همه او مثنوی آدمی چیست برزخ جامع * صورتش خلق و حق در و لامع * متصل باد قائق جبروت * مشتمل بر حقائق ملکوت * قَالُوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَن يُفْسِدُ کسی را که فساد کند وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه انبیا نست و بحجت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ بنا کی یاد میکنیم ترا بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمدست وَنُقَدِّسُ لَكَ * و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت خدای با این ملائکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ ○ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم را آدم را که خلیفه عبارت از و بود الْأَسْمَاءَ نامهای مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ ○ راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه اعلم باید و شما اینست قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار سُبْحَانَكَ تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ بدرستیکه تو دانای منوری الْحَكِيمُ ○ محکم کار و صانب کردار قَالَ گفت خدای بواسطه يَا آدَمُ أَنبِئْهُم ای آدم خبر ده این ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای اینها که حاضرند فَلَمَّا أَنبَأَهُم پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای مسمیات قَالَ گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نگفتم مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ بتحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه مخفیست از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها و مَا كُنتُمْ و آنچه بودید شما تَكْتُمُونَ ○ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود ها از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای رسول آنرا نیز که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجدهٔ تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده چون بسبب نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای آبی سر باز زد از سجدهٔ آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد و گان و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الْكَافِرِينَ ○ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ أَنتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوهای آن رَغَدًا خوردنی بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجرهٔ انگور یا انجیر و اشهر گندم ست فَتَكُونَا

پس باشید شما اگر بدین شجرهٔ نزدیک شوید من الظّٰلمین ۝ ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب مرانی فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطٰنُ پس بلغزانید و از جای برآورد آدم و حوا را آن دو بسر کش تا فرمان بردار عصیان ایشان از بهشت بعد از آنکه بدان جا ایشان را بسیاری ملازمت بهشت درآمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَاَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را از بهشت بسبب خوردن گندم شیطان بر حسب چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا کَانَا فِیْهِ از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت وَقُلْنَا اهْبِطُوْا و گفتیم ما فرود روید آدم و حوا و ابلیس را که همه فرزندید از بهشت بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از شما بعضی را دشمن باشید چون ابلیس و یار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند دشمن شما و در شماست ذریت شما فِی الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَّمَتَاعٌ و برخورداری وَلَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَّمَتَاعٌ اِلٰی حِیْنٍ ۝ تا هنگام رسیدن آجال بسر دن مرفتلقی آدم پس فرا گرفت آدم مِنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خویش کَلِمٰتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ۝ و باقی قصّهٔ بود که آدم بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات در الهام نمود چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَیْهِ پس خدای تعالی قبول فرمود توبهٔ او را اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۝ او است توبه دهنده بندگان مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم بار دیگر اهْبِطُوْا فرود روید مِنْهَا از بهشت یا از سموات جَمِیْعًا همه شما فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ پس اگر بیاید بشما مِّنِّیْ از نزدیک من هُدًی دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که پیروی کند از پی رو دهد دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی از تحمل حلول مکلفه نیست عَلَیْهِمْ بر ایشان که متابعت کنند رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝ و نه ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان بحزن نمودند اندوهناک شوند نذیر را که بمقابل مرادات فائز گردند وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه پوشیدند حق را یعنی ایمان نیاوردند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ و بدروغ داشتند دلائل و حدانیت ما را یا وانکردند قرآن را یا هر چه آنرا دلیل سازد بر حقیقتی اُولٰٓئِکَ آنگروه اَصْحٰبُ النَّارِ اهل آتش اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آتش خٰلِدُوْنَ ۝ جاوید ماندگانند یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت و احدست و معنی و جمع آنی آن نعمتها یکی از افضل خود آنعَمْتُ عَلَیْکُمْ انعام کردم بر پدران گذشتگان شما و نیکوئی بجای آن با همان نیکوئی ست بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصلست وَاَوْفُوْا وفا کنید بِعَهْدِیْٓ بپیمان من که در شان پیغمبر ما با شما بسته ام در توریت حق سبحانه تعالی در توریت آنحضرت را بپیغمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی اَلنَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰىةِ اَوْفِ بِعَهْدِکُمْ تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وَاِیَّایَ وَخاطبه من فَارْهَبُوْنِ ۝ بترسید در نقض عهد و شکستن یمین وَاٰمِنُوْا و بگروید بِمَآ اَنْزَلْتُ بآنچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصولست از توحید و وعد و وعید لِّمَا مَعَکُمْ مر آنچیز را که باشماست یعنی توریت وَلَا تَکُوْنُوْٓا و مباشید اَوَّلَ کَافِرٍۢ بِهٖ اوّل گروهی ناگروید گان از اهل کتاب بقرآن وَلَا تَشْتَرُوْا و بدل مکنید و مخرید بِاٰیٰتِیْ بآیتهای کتاب مرتبهٔ توریت ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک اینخطاب علمای یهود اند که ببدایا و صلات کعب بن اشرف و اشال او آیات توریت را تحریف میکردند وَّاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ ۝ و خاصه از من بترسید بفرو شتن کتاب بانی بحطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت ستاز صفات محمد ﷺ بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود مینویسید وَتَکْتُمُوا و پوشیدا الْحَقَّ حق را که صفت مصطفی ﷺ ست وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ و شما میدانید که این آن پیغمبرست که نعت او میپوشید وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان بر آن جمله که ایشان میگزارند وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وَارْکَعُوْا مَعَ الرّٰکِعِیْنَ ۝ و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ آیا میفرمائید مردمان را بِالْبِرِّ بنیکوئی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید اَنْفُسَکُمْ نفسهای خود را وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُوْنَ الْکِتٰبَ میخوانید توریت اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید این آیت در شان بعضی یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقهٔ اسلام درآمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی تحریض میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند وَاسْتَعِیْنُوْا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلٰوةِ و بگزاردن نماز فرائض وَاِنَّهَا و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لَکَبِیْرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست اِلَّا عَلَی الْخٰشِعِیْنَ ۝ مگر بر ترسکاران آرام گرفتگان طاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان

پرستش حق مرتاض شود و در مقابلهٔ ریاضات نفس عطایا از افاضات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود + تا سلوک و خدمت آسان شود + پس در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ يَظُنُّونَ یقین میدانند اَنَّهُمْ آنانکه ایشان مُلٰقُوا رَبِّهِمْ رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَاَنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان نیز میدانند که اِلَيْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رٰجِعُونَ باز گردندگانند یٰبَنِيٓ اِسْرَآءِيلَ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمای مرا الَّتِيٓ آن نعمتی که اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بر شما وَاَنِّي و آنرا نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کرده ام اجداد شمارا عَلَى الْعٰلَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا و بترسید از روزی که لَا تَجْزِي نَفْسٌ هیچ نفس عَنْ نَفْسٍ از نفس کافری شَيْـًٔا چیزی را از مکافاتی یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا از نفس کافره یعنی برای او شَفَاعَةٌ در خواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از آن نفس کافره عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران که در آن روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند و نتواند کردن و دفع عذاب وَاِذْ نَجَّيْنٰكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شمارا مر اجداد ایشان را ست منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آباء و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از کربود مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند شما را سُوٓءَ الْعَذَابِ سخترین بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ اَبْنَآءَكُمْ که میکشتند پسران شما را و در طفولیت بسبب خوابیکه فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَآءَكُمْ دختران شما را بر اخدمت وَفِي ذٰلِكُمْ و در ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلَآءٌ محنتی و آزمایشی بود مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ فَرَقْنَا یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما فَاَنْجَيْنٰكُمْ پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَاَغْرَقْنَآ و بآب فرو بردیم اٰلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ مینگریستید بدریا که چگونه شگافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میگشتند وَاِذْ وَاعَدْنَا یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده دادیم موسی مارا آمدن بجانب طور را اَرْبَعِينَ گیله شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ پس از رفتن موسی بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُونَ و شما ستمگارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدایرا بر نعمت عفو وَاِذْ آتَيْنَا موسی و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی الْكِتٰبَ توریت الْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَاِذْ قَالَ مُوسٰى یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنانکه عبادت عجل کرده بودند يٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بگرفتن شما گوساله را بخدای فَتُوبُوٓا اِلٰى بَارِئِكُمْ پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوٓا اَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود یعنی آنکسانیکه گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذٰلِكُمْ این کشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد ازین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و برانو در آمده سر ها در پیش افگندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامد و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس به لغزت میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پذیرفت توبهٔ شما اِنَّهُ هُوَ بدرستیکه او ست نه غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بتوبه کاران و لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس در امت منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بآنکسان را و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانهٔ ریاضات صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوی نفس خود را کش جانی مکن + خواجه را کشت او را بنده کن + تو طمع داری که او ایجفا + بسته داری عهد و یاری و وفا + هر خسی این تمنا کی رسد + موسی باید که اژدرها کشد + وَاِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی

یقاتی بسیدہفتاد تن از اخیار قوم شما کہ یا موسیٰ بکوہ طور رفتہ بودند تا کلام حق سبحانہ تعالیٰ بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یٰمُوْسٰی لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ ای موسیٰ ما تصدیق نکنیم ترا در این کہ این سخن از وراء حجاب شنیدیم سخن حقست حَتّٰی تا وقتیکہ بدیدہ سر نَرَی اللّٰہَ جَهْرَةً ببینیم خدایرا آشکارا و روبرو فَاَخَذَتْکُمُ پس فرا گرفت اخیا شما را الصّٰعِقَةُ آتشیکہ از آسمان فرو آمد وَاَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُوْنَ مے نگریستید بدان آتش گویند صاعقہ آواز مہیبی بود کہ از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار مردند و موسیٰ متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با نبی اسرائیل چگویم کہ بزرگان قوم ایشان را کشتند حق سبحانہ شما را زندہ گردانید چنانچہ فرمود ثُمَّ بَعَثْنٰکُمْ پس انگیختیم و زندہ گردانیدیم شما را مِّنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکہ میرانیدہ بودیم شما بصاعقہ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ تا باشد کہ شما سپاسداری کنید مر حق را در زندہ کردن شما و حیات از اصول نعمتست وَظَلَّلْنَا و یاد کنید کہ چون سایبان ساختیم عَلَیْکُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود کہ بنی اسرائیل در تیہ ماندہ بودند و با ایشان خیمہ و سایبان نبود وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْکُمُ بر شما در تیہ الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوٰی و مرغی بزرگ سمانی و آن طائریست در طرف یمن از کبوتر بزرگتر و از کبوتر خرد تر و در تفسیر میرود کہ آن مرغان شاخهای گیاہ نشستندی و انواع نعمات خوش و اصوات دلکش از ایشان ظہور رسیدے پس بادی بر ایشان وزیدہ پرہای ایشان بر بختی مرغی بودہ پاکیزہ و بریان بیرگ مبخون و استخوان پس بنی اسرائیل بسیہ شتندی و با ترنجبین می آمیختندی و گفتند کہ نخوریم کُلُوْا گفتیم کہ بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰکُمْ از پاکیزہ ہای آنچیزہای کہ روزی کردیم شما را یعنی ہر چہ ہر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیرہ منہید پس ایشان خلاف کردہ ذخیرہ می نہادند و ہمہ متعفن و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلٰکِنْ کَانُوْٓا وَلیکن بودند کہ از روی نافرمانی اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ بر نفسہای خود ستم میکردند و بر راتی حق اعتماد نمودہ باد خماری میگوشیدند وَاِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را کہ ادْخُلُوْا درآیید هٰذِهِ الْقَرْیَةَ درین دیہ ایلیا یا اریحا کہ قریہ جبارانست فَکُلُوْا پس بخورید مِنْهَا ازین دیہ یعنی از میوہا و طعامہای وی حَیْثُ شِئْتُمْ ہر جا کہ خواہید رَغَدًا خوردنی گوارندہ وَّادْخُلُوا الْبَابَ و درآیید بدر ہای این دیہ سُجَّدًا سجدہ کنان شکرانہ خلاص یافتن را از تیہ وَّقُوْلُوْا و بگویید حِطَّةٌ درخواست حطہ است این لفظ کلمہ استغفار ایشان بود یعنی آنکہ بیفگن از ما گناہان ما نَغْفِرْ لَکُمْ تا بیامرزیم ما شما را خَطٰیٰکُمْ گناہان شما وَسَنَزِیْدُ و زود باشد کہ زیادہ کنیم الْمُحْسِنِیْنَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِیْنَ پس بگردانیدند از روی استہزا آنانکہ ایشان ظَلَمُوْا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را کہ مامور بودند بگفتن آن غَیْرَ الَّذِیْ بجز آنچہ قِیْلَ لَهُمْ گفتہ شدہ بود مر ایشان را حق سبحانہ فرمودہ بود کہ بگویید حطہ ایشان گفتند حنطا سقا یعنی گندم سرخ بدل کردند تو بہ ابطلوب و از خوردنی فَاَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا بر ایشان کہ ستمگاری کردند بتغییر قول رِجْزًا عذابی ۱۳ ع وعقوبتی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بِمَا کَانُوْا بدان چیز کہ بودند یَفْسُقُوْنَ بیرون میشدند از حد فرمان وی آن عذاب آتشی بود کہ از آسمان فرو آمد و ہمہ را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشتہ شد کہ بیکساعت بیست و چہار ہزار کس مردند بقولی ہفتاد ہزار وَاِذِ اسْتَسْقٰی مُوْسٰی و یاد کنید آنرا کہ چون موسیٰ آب خواست از الٰہ قومه برای قوم خود کہ بعد از خوردن من و سلوی تشنہ شدند فَقُلْنَا پس گفتیم مر او را کہ ای موسیٰ اِضْرِبْ بِّعَصَاکَ بزن بعصای خود کہ از شعیب بتو رسیدہ الْحَجَرَ سنگ معین او آن سنگی بود مربع بزرگی سر آدمی کہ حق تعالیٰ از بہشت فرستادہ بود بدو موسیٰ و گویند سنگ معین بعد پس موسیٰ فرمان یافت مر عصا را بر سنگ و دفا فَانْفَجَرَتْ پس بشگافتہ شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا از آن سنگ دوازدہ چشمہ بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بجد رسیدہ است کہ دانست کُلُّ اُنَاسٍ ہر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَّشْرَبَهُمْ آب خود کُلُوْا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوْا و بیاشامید از آب چشمہ مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی کہ خدای تعالیٰ بشما دارد وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِی الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِیْنَ در حالتیکہ شما تباہ کارانید وَاِذْ قُلْتُمْ و یاد آورید آنرا کہ گفتید یٰمُوْسٰی ای موسیٰ لَنْ نَّصْبِرَ ما ہرگز صبر نتوانیم کرد عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ بر طعام یگانہ یعنی من و سلوی ہر چند طعام دوبوداما ہر دو در ادرہم سرشتہ یکی میساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را و از وی درخواہ تا بقدرت خود یُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آنچیزی کہ آنرا میرویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازست چہ حق سبحانہ بحقیقت میرویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزہا و ترہای زمین وَقِثَّآئِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَفُوْمِهَا و از گندم یا سیر آن وَعَدَسِهَا و از نخود آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای تعالیٰ یا آنکہ موسیٰ فرمود کہ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ آیا بدل میکنید آن چیزی کہ بجہت شما مہیا و آمادہ است اَدْنٰی آن فرو تر و خوارتر حَیْرَتْ چون

سیر و پیاز بالذی بانچیزیکه فی نفس الامر هو خیر آن نیکوتر و بهتر ست یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اهبطوا فرود بیید مصرًا در شهری
از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فان لکم پس ستیکه در آنشهر مر شماست ما سألتم انچه خواستید از بقول و ضربت وزده شده یعنی لازم گشت علیهم
برایشان بجزای کفران نعمت و عدم مبالاة بقسمت الذلة خواری و فرومایگی بجزیه دادن والمسکنة و فاقه و دیگر برایشه ان وضع کرده شده در دیشی و بیچارگی که هرچند
توانگر باشند در روزی خود محتاجی و بینوائی بخلق نمایند وباءو باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک آن خواری
و بیچارگی و خشم خدای مر ایشانرا بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند بآیات الله بآیتهای توریت و یقتلون النبیین
و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب بغیر الحق بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزیکه موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و
قتل ایشان بما عصوا بران بود که عاصی شدند در فرمان حق تعالی وکانوا یعتدون و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند ع ۲
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آیینه دل بیشتر می نشیند مثنوی هر گنه زنگیست بر مرآت دل ۴ دل شود زین زنگها خوار و خجل ۴ چون بیاوت گشت
دل ایتر گی ۴ نفس و دین را پیش گرد خیر گی ۴ ان الذین بدرستیکه آنانکه از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا و آنانکه
بهیودیت در آمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنهاکه از دینی بدینی گرایند گانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آید اخذ میکردند یا ملائکه می پرستیدند
و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگزاردند و گفته اند صابیان نام قومی اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوائف بالله بخدای
و صفات سلبی و ثبوتی او والیوم الآخر و بروز قیامت بتعلقات آن وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترسی نباشد علیهم بر ایشان در روز حشر ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت ورفعنا و بر داشتیم فوقکم الطور بر زبر سر شما کوه را تا بایمان بستند
بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار ست یا گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی
و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بشخصی از عمالیق حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب ایشان خارپدید آمد و چون
گریزگاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خذوا ما آتیناکم فرا گیرید انچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بقوة بجد تمام و جهد قوی واذکروا
و یاد گیرید و پیوسته یاد کنید ما فیه انچه در توست از ثواب عقاب لعلکم تتقون تا باشد که شما پرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی بگردانیدید
شما از فرمان من من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بشما
لکنتم هر آینه میبودید شما من الخاسرین از جمله زیانکاران ولقد علمتم الذین و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود اعتدوا از حد فرمان
در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایلیا فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را می گرفتند
فقلنا لهم پس گفتیم ما مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید کونوا قردة بوزنگان خاسئین خوار شدگان تمامی این قصه در سورهٔ اعراف مذکور خواهد
انشاء الله تعالی فجعلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عقوبتی که بند کننده و پند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر
بودند و میدیدند و ما خلفها و آنهارا که از پس ایشان آیند و قصهٔ ایشان شنوند وموعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقین خیر از برای پرهیزگاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم واذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را بوقتیکه در میان خود کشته یافته بودند عامل
نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد ان الله یأمرکم بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شما را ان تذبحوا بقرة آنکه بسمل کنید گاو پیرانا بعضی ازان بر مرده زنید
و مرده زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا هزوا آیا فرا میگیری ما را از اهل فسوس یعنی ما را مسخره میکنی گاهی پنیم که عامیل را

کرکشتہ است و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰہِ موسیٰ گفت پناہ میگیرم بخدای اَنْ اَکُوْنَ از آنکہ باشم مِنَ الْجٰھِلِیْنَ ۝ از نادان وفسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان وسوال کن ای موسیٰ از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما مَا ھِیَ کہ آن گاو را صفت چیست سوال چندم است بماہیت جہت آن بود کہ ہرگز چنین چیزی ندیدہ ونشنیدہ بودند کہ از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جادو مجری چیزی شنیدند کہ گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست فی نفس الامر سوال از ماہیت نبود بلکہ از سن وسال وصفات او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسیٰ اِنَّہٗ بدرستیکہ خدا یعنی یَقُوْلُ اِنَّھَا بَقَرَۃٌ میگوید کہ آن گاو گاویست کہ لَّا فَارِضٌ نہ پیر کہ از کار افتادہ وَّلَا بِکْرٌ ونہ جوان نارسیدہ عَوَانٌ میانہ است بَیْنَ ذٰلِکَ میان آنچہ مذکور شد از پیری وجوانی فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ ۝ آنچہ فرمودہ شدید شما قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا پیدا وہویدا سازد از برای ما کہ مَا لَوْنُھَا چیست رنگ آن بقرہ قَالَ اِنَّہٗ یَقُوْلُ گفت موسیٰ کہ خدای میگوید اِنَّھَا بَقَرَۃٌ صَفْرَآءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَّوْنُھَا در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النّٰظِرِیْنَ ۝ وآن گاو شاد میگرداند مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان بسوی قَالُوا ادْعُ لَنَا بار دیگر گفتند بخوان از برای ما رَبَّکَ خداوند خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا آشکار کند برای ما مَا ھِیَ کہ آن چہ گاویست کار کنندہ است یا در صحرا چرندہ اِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکہ گاوان تَشٰبَہَ عَلَیْنَا متشابہ شدہ اند بما چہ میانہ سال وزرد رنگ بسیار اند وَاِنَّآ وبدرستیکہ ما اِنْ شَآءَ اللّٰہُ اگر خدا خواہد لَمُھْتَدُوْنَ ۝ از جملہ راہ یافتگان باشیم بین گاو واز حضرت رسالت پناہ علیہ صلوات اللہ منقولست کہ اگر بنی اسرائیل ان شاء اللہ نگفتندی ہرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ اِنَّہٗ یَقُوْلُ گفت موسیٰ کہ میگوید خدای اِنَّھَا بَقَرَۃٌ آن گاویست لَّا ذَلُوْلٌ نہ رام کردہ ونرم کردہ شدہ بحکم زراع تُثِیْرُ الْاَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ ونہ گاویست کہ آب بدکشت یعنی آب کشد برای زراعت مُسَلَّمَۃٌ دست باز داشتہ شدہ است از ہمہ کارہا وبسر خود چرا میکند یا بی عیبست وتمام خلقت لَّا شِیَۃَ فِیْھَا نیست ہیچ رنگی کہ مخالف رنگ زردی باشد فیہا ودر آن چون بنی اسرائیل این نشانہا شنیدند قَالُوا الْئٰنَ گفتند اکنون کہ این صفتہا بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی آنرا وصفت تمام روشن باز گفتی وآن گاو ندیدہ بنام داشت وبدست جوانی بود پرہیزگار کہ خدمت مادر کردی القصہ بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را با آنکہ پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوْھَا پس بکشتند آنرا ونکتہ در کشتن آن سرزنش گوسالہ پرستان بود بدیشان نمود کہ آنچہ شما پرستیدہ اید قابل ذبحست نہ لائق عبادت مدح القصہ او را ذبح کردند وَمَا کَادُوْا یَفْعَلُوْنَ ۝ ع ونمیخواستند کہ بکشند این گاو را بسبب گرانی بہای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ اول قصہ است میفرماید کہ یاد کنید آنرا کہ بکشتید نَفْسًا یکی را کہ نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ پس اختلاف کردید فِیْھَا ودر آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰہُ مُخْرِجٌ وخدای بیرون آورندہ است ظاہر کنندہ مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ ۝ آنچیزرا کہ ہستید شما کہ آنرا بپوشید از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوْہُ پس گفتیم ما کہ بزنید شما آن کشتہ شدہ را بِبَعْضِھَا ببارہ از آن گاو کہ بیخ دم بود یا زبان یا گوش وبر ہر تقدیری چون زنی وزندہ شدہ وخون از گردن او میریخت ونام قاتلان خود را بگفت وآن بزرگزادہ او بودند کہ بواسطہ مال او را بصحرا برده بقتل رسانیدہ بودند وبعد از تسمیہ ایشان در حال بیفتاد ومرد کَذٰلِکَ ہمچنانکہ این مرده را زنده گردانید یُحْیِ اللّٰہُ الْمَوْتٰی زنده میگرداند خدای تعالی ہمہ مردگان را وَیُرِیْکُمْ وبنماید بشما خطاب با آن جماعت ست کہ در مجلس احیای عامیل حاضر بودند ویشاید کہ منکران از امت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید کہ انکار حشر میکنید کہ آخر خدای شما نماید آیٰتِہٖ دلائل قدرت خود را واحیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ مگر باشد کہ شما فکر کنید ودریابید کہ کسی کہ قدرت دارد بر زنده کردن نفسی ہر آینہ بر احیای ہمہ نفوس قادر خواہد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُکُمْ دلہای شما ای یہود مِّنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَھِیَ پس آن دلہا کہ شما ست کَالْحِجَارَۃِ ہمچون سنگست در سختی وزشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَۃً بلکہ سخت ترست در قساوت وغلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَۃِ وبدرستیکہ بعضی از ان سنگہاست لَمَا یَتَفَجَّرُ آنچہ ہر آینہ روان میگردد مِنْہُ الْاَنْھٰرُ از آن جویہای بزرگ وَاِنَّ مِنْھَا وبعضی ازان ہست کہ لَمَا یَشَّقَّقُ آنچہ ہر آینہ بشگافد فَیَخْرُجُ الْمَآءُ پس بیرون آید مِنْہُ آب خرد چون چشمہا وَاِنَّ مِنْھَا وبدرستیکہ بعضی از آن سنگہا ست لَمَا یَھْبِطُ آنچہ فرود آید از بلندی بہ پستی گراید مِنْ خَشْیَۃِ اللّٰہِ از ترس خدای وَمَا اللّٰہُ ونیست خدای بِغَافِلٍ غافل عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچہ شما ای یہود میکنید اَفَتَطْمَعُوْنَ آیا طمع

در بسته ایدای مومنان ان یؤمنوا آنکه تصدیق کنند و ستوار دارند جهودان لکم مر شما را و آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و فاقدگان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که بواسطه یسمعون میشنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر آن آن مکنید و باک ندارید و هم یعلمون ایشان میدانند که افترا مینمایند در ینابیع آورده که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که جهودان بعد ازین بمدینه نیایند کار در آمدن ایشان بمدینه قدغن ظاهر بیشتر بعضی از منافقان بعید و اول روز جمعه درمی آمدند که ما مسلمانیم چون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا چون ملاقات کنند جهود الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم و اذا خلا و چون خلوت کند بعضهم برخی ازایشان الی بعض برخی از اکابر ایشان حیی بن اخطب و کعب بن اشرف حیی بن اخطب قالوا گویند آن اکابر ایشان را که اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بما فتح الله بدانچه گشاده است خدای بواب انش آنرا علیکم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته منجران را ازان منع نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر مدهید لیحاجوکم به تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته اید عند ربکم نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید افلا تعقلون آیا چرا دانمی یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان ننهاد او لا یعلمون آیا نمیدانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت سول اصحاب او و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه تعالی داناست آشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را بصفا نزدیک آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بیباکی بپردازد بیت بکن سر و دل را باکسی راست * که دانای نهان و آشکارست * و منهم امیون و از جهودان جماعتی اند نانویسنده و ناخوانده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریت او نمیشنا سند که در وی چیست الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعده های دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد و ایشان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان میبرند و یقین را نمیدانند فویل پس عذاب باد و ویل للذین مر آنانرا است که ایشان یکتبون الکتاب مینویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و بدیگری نمیفرمایند ثم یقولون پس میگویند هذا من عند الله این نوشته از نزد یک خدای است و چرا چنین میکنند لیشتروا به تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای ایشان را مما کتبت ایدیهم از آنچه نوشته و تغییر کرده دستهای ایشان و ویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون ازان چیزی که کسب میکنند از رشوت مال حرام و قالوا و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار روزی چند شمرده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که ازان هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قل بگو ای محمد مر ایشانرا اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا عهد و پیمانیکه شما زیاده ازانچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله عهده پس خلاف نکند خدای وعده خود را ام تقولون بلکه میگوئید و افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد و احاطت به و فرا گیرد گرداگرد او را خطیئته گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بکفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان آنند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید بمانند گانند و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای از آنچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه

نصف

اولئک اصحاب الجنة ۔ اگر وہ اہل بہشت و مستحق آنند هم فیها خالدون ۔ ایشان درو بہشت جاوید باشند گاہ بند و اذ اخذنا و یاد کنید چون فراگرفتیم یعنی در تورات میثاق بنی اسرآءیل عہد و پیمان فرزندان یعقوب و گفتیم لا تعبدون نہ پرستید بہ احد الا الله مگر خدای را کہ سزای پرستش اوست و بالوالدین و نیکوئی کنید بہ پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی و ذی القربی و دیگر بہ نسبت خویشان و الیتامی و یتیمان و المساکین و بیچارگان و قولوا و بگویید للناس مر عامہ مردمان را حسنا سخنی کہ مشتمل بر نکوئی باشد یا بمردم چنان سخن کنید کہ دوست دارند کہ با شما سخن گویند و اقیموا الصلوة و نماز بپای دارید باشرائط آن و اٰتوا الزکوة و بدہید زکوة را بر وجہیکہ حکم کردہ ام ثم تولیتم پس روی بگردانیدید بہ از ین پیمان و گذشتید از عہد و میثاق الا قلیلا مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند کہ بر شریعت تورات استقامت داشتند و انتم معرضون ۝ و حال آنکہ شما اعراض کنندگانید از احکام تورات کہ متابعت محمد صلعم شدہ و اذ اخذنا و آنرا نیز یاد کنید کہ گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عہد بستیدیم کہ لا تسفکون نریزید دماءکم خونہای خود را و لا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید کسان خود را من دیارکم از خانہای خویش و عہد دیگر بود کہ اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید و انتم تشهدون و شما ای یہود مدینہ گواہید کہ آباء شما این عہد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروہید کہ پیمان شکستہ تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را و تخرجون فریقا و بیرون میکنید گروہی منکم از قوم خود من دیارهم از سرا ہا و منزلہای ایشان تظاهرون ہم پشت شدید علیهم بر آن قوم مغلوب شدہ از شما بالاثم بہ بزہکاری و العدوان و افزون طلبی و بیدادی و ان یاتوکم و اگر بشما آیند اسری اسیران بنی اسرائیل تفدوهم فدیہ میدہید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید و هو محرم بر شما این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکہ حرام کردہ شدہ است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتاب بپارہ از احکام تورات کہ فدیہ اسیر است و تکفرون ببعض و کافر میشوید ببعض دیگر کہ قتل و اخراج است فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس کہ بکند ذلک همچنین عہد شکنی و نافرمانی منکم از شما کہ یہودید الا خزی مگر خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرا کہ قتل بنی قریظہ است و اجلای بنی نضیر و یوم القیمة و روز رستخیز یردون باز گردانیدہ شوند از حشرگاہ الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابیکہ عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست و ما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما تعملون از آنچہ عہد شکنان میکنند و خص بخطاب میخواند و مخاطب نمیسازد یا خطاب عام است اولئک الذین این گروہ آنانند کہ اشتروا الحیوة الدنیا خریدہ اند و بدل کردہ اند زندگانی محقر دنیا را بالاخرة بنعمت جاودانی آنسرای بگر فلا یخفف پس سبک کردہ نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و نه ایشان بنقصان جزیہ و نہ در آخرت بخروج از آتش و لا هم ینصرون ۝ و نہ باشند ایشان کسانی یاری دادہ شوند نہ در دنیا بدفع آفات از ایشان و نہ در محشر بتخفیف عقوبات و لقد اتینا موسی بدرستیکہ ما عطا کردیم موسی را الکتاب تورات و قفینا و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی و اتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی را کہ پسر مریم بود البینات نشانہای روشن و معجزات هو یدناه چون اخبار از غیب و احیای موتی و ایدناه و نیرو مند گردانیدیم او را بروح القدس بجان پاکیزہ و یا بجبرئیل کہ در ہمہ وقت قرین عیسی بود و یا اسم اعظم کہ ببرکت او مردہ زندہ گشتی یا انجیل کہ تازگی دل و زندگانی جان ازان یافتندی

رباعی

دل تازگی از حسن کلامت دارد ✦ جان زندگی از سماع نامت دارد ✦ هر جا کہ دل عاشق اسرار بود ✦ او نور صفائی ز پیامت دارد ✦

افکلما آیا ہر گاہ کہ نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستادہ بما لا تهوی بآنچہ دوست ندارند انفسکم نفسہای شما آنرا او سخن او بر وفق ہوا و مدعای شما نباشد استکبرتم تکبر و تعظیم کردید و گردن نہادید ففریقا کذبتم پس گروہی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی و فریقا تقتلون ۝ و گروہی را بکشتید چون زکریا و یحیی و قالوا و گفتند یہود قلوبنا غلف ✦ دلہای ما در غلافست یعنی پوشیدہ از فہم و باز داشتہ شدہ از قبول قول محمد بدین سخن نا امید میگردانیدند حضرت پیغمبر ما را از ایمان خود بقرآن

ومنابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نچنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان بازگرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب آنکه کردند ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ وآن هنگام که بدیشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزدیک خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و نشر و اصول دین باشد قبول نکردند و نه گرویدند بدان وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب در وقت فرومانده گی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب بسبب آنکه این کتاب بعد ورود آید هرگاه که کفار عرب قصد بهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو به محمد که رسول آخر الزمانست عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آن کس را که شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند به وچون ایشان گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود به وکافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ برنا گرویدگان بد انش خود کار نکردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز را أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را وآن چیز کدام است أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وبآنچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک میبرند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بآنکه فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر آن کس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشند فَبَاءُوا و پس باز گشتند بِغَضَبٍ بخشم از خدای یا بسخط گشتند خشمی را عَلَى غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون پند بر خوانند ایشان را آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ گویند ما میگرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَيَكْفُرُونَ وکافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ وآن ما وراء یعنی انجیل و قرآن درست و راست ست مُصَدِّقًا گواه و حالتیکه آن حق با وی دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و از نجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز قُلْ بگوای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغامبران خدای را مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای درست پیغامهاست که احکام الواست ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی به طور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وشما بیداد گرانید بر نفسهای خود وَإِذْ أَخَذْنَا یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ کوه طور را بر بر شما گوهی که منسوب بود بطور این اسمعیل از کوههای فلسطین و آنشهریست از بلاد شام خُذُوا گفتیم گرفته گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما دادیم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَاسْمَعُوا بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند بآشکار سَمِعْنَا شنودیم وپذیرفتیم ونهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا نافرمانی کردیم باشتیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خوانیدند یعنی در آورده شد در فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ ببسبب کفر و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بگوای محمد بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهِ إِيمَانُكُمْ بآن چیز ایمان شما وآن کفرست بقرآن به محمد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان بخدای چه اگر چه کسی معین باشد ایمان او را بکفر نمیفرماید و جهودان با این همه رسوائی میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد حق تعالی جل و علا فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب این دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه خاصه مِنْ دُونِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرای نخواهید رسید آرزو می گزارد علامات اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا فرود مرگست که دوست رساند بر دوست + آن کیست که او بمرگ شادان نبود + وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وخدای دانا ترست بستمگاران در روغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ

مع عند المتاخرین ۱۲

حریص ترین مردمان علی حیوٰۃ بر زندگانی دنیا و من الذین اشرکوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که هیچکس از ملل دنیا دوست تر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از کبر آن تعمر الف سنۃ که کاش عمر داده شود او هزار سال و از نیست تحیت مجوس که چون بهم رسند گویند هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است و ما هو بمزحزحه و نیست که رساننده او باشد من العذاب عذاب آن ان یعمر او آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب آتی نیست و الله بصیر و خدای بیناست بما یعملون ۝ بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان و بعضی نیهود میگفتند که جبرئیل دشمن محمد است چه جبرئیل وحی بد و فرود می آرد و اسلاف مارا او جبرئیل زحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا و عذاب بآبای ما بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل نبودی ما بدی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و یعنی او عبد الله او امین خدا از آن وحی خدای باشد پس هر که دشمن وی بود دشمن خدای باشد فانه نزله پس بدرستیکه او فرود می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو بفرمان خدای مصدقا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آن چیزها را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب متقدمه چون توریت و زبور و هدی و قرآن او نماینده است بحق و بشری و مژده دهنده للمؤمنین ۝ مر گرویدگان را بنجات و دخول من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدایرا و ملئکته و فرشتگان او را و رسله و فرستادگان او را و جبریل و میکئل و این دو فرشته مقرب اند فان الله پس تحقیق که خدای تعالی عدو للکفرین ۝ دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و رسلند و لقد انزلنا الیک و هر آینه ما فرستادیم بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای موجبات رسالت قرآن و ما یکفر بها و کافر نشوند بدین آیتها الا الفسقون ۝ مگر بیرون روندگان از فرمان خدای او کلما آیا هر گاه که یعاهدوا عهد کردند عهدا عهد کردنی نبذه بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیار ایشان لا یؤمنون ۝ نمیگروند بتوریت و لما جاءهم و آنگاه که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد مصدق باورداشته لما معهم مر توریت را که با ایشانست نبذ فریق بیفگندند گروهی من الذین اوتوا الکتب از آنکه عطا داده شده اند توریت یعنی علمای ایشان بیدند کتاب الله توریت یا قرآن وراء ظهورهم پس پشت خود ها کانهم گویا که آن علما لا یعلمون ۝ نمیدانند که آن کلام الله است و محمد رسول الله و اتبعوا و پیروی کردند این یهود ما تتلوا الشیطین آنچیزرا که میخواندند دیوان علی ملک سلیمن در زمان پادشاهی سلیمان و آن چنان بود که دیوان بعهد شعبده ها صد رنگ با نیرنگهای کهانت و آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شائع شده بود سلیمان بر انحال اطلاع یافته بفرمود تا آنرا نشانها آوردند و در صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد ازان یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه برای تنزیه او فرمود که و ما کفر سلیمن او هرگز کافر نشد سلیمان یعنی سحر بسلیمان جادوی نکرد و لکن الشیطین و لیکن دیوان در زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس درمی آموختند مردمانرا السحر جادوی و ما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آنچیزرا که فرو فرستاده شد از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت و ماروت و نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گنگار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان پست نفس هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان را هست بودی هیچ سحر و عملی بتر از افعال ایشان از شما امکان نداشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری بدیشان داد و برای حکومت خلق بزمین فرستاد ایشان بزمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل نباحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بآسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در بنجا مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذبند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم اسم اعظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموختند جمعی زیرکان را تعلیم نمودند و ایشان کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض عصیان نبوت گردند و ما یعلمن و نیاموزانند این دو فرشته در بنوقت که در چاه اند من احد هیچ یکی را حتی یقولا تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن آنرا که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن بر عمل سحر گناهی مرتب بر تعلم فیتعلمون پس بیاموزند منهما از ایشان ما یفرقون به آنچیزرا که جدائی افگنند بآن بین المرء و زوجه میان مرد و زن او و ما هم و نیستند جادوان بضارین به ضرر رساننده بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای و یتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را زیان سازد و لا ینفعهم و سود نکند ایشانرا

وَلَقَدْ عَلِمُوا وہر آئینہ نیک دانستند یہود لَمَنِ اشْتَرٰىهُ ہر کہ سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهٗ نیست مر او را فِی الْاٰخِرَةِ در آنسرای مِنْ خَلَاقٍ بہرہ از نیکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖٓ وبد چیزیست آنکہ فروختند بدان اَنْفُسَهُمْ نفسہا خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر ہستند ایشان کہ دانند زیان این را وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا واگر این جہودان گروند بہ محمد وَاتَّقَوْا و بپرہیزکردندی از سحر وکیش یہودی پاداش یافتندی پوشیدہ نیست لَمَثُوْبَةٌ ہر آینہ پاداش میافتند مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بہتر ست از شقاوت کہ بر کتمان نعمت پیغمبر پستانند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ع اگر بودندی کہ بدانستندی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکہ گرویدہ اید لَا تَقُوْلُوْا راعِنَا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمہ با محمد کہ یہود گفتار شما را دستاویز ساختہ بآنحضرت این کلمہ میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش ست و مومنان بدان معنی میگفتند کہ مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانہ فرمود کہ این کلمہ مگوئید وَقُوْلُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوْا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافران راست یعنی آنہا را کہ بر سبیل مذمت این کلمہ میگویند عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک کہ ہرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکہ حق را پوشیدہ اند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اہل کتاب یعنی یہود وَلَا الْمُشْرِكِيْنَ و نہ مشرکان اَنْ يُّنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکہ فرو فرستادہ شود بر شما مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ہیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما را و ہی ست و قرآن جامع ہمہ چیزہاست یعنی یہود نمیخواہند کہ نبوت آل اسمعیل از آل اسحاق کند و مشرکان را داعیہ آن بود کہ پیغمبری بولید مغیرہ یا بعیم ثقفی رسد وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص دہد بِرَحْمَتِهٖ بہ نبوت و وحی خود مَنْ يَّشَآءُ ہر کرا بخواہد وَاللّٰهُ و حق ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خداوند فضل بزرگست ہر کہ خواست او را بنبوت داده و صفت فضل عظیم باشعاریست آنکہ فرو فضل او فضلیست افزون از عدد + لطف او لطیفیست بیرون از شمار + مَا نَنْسَخْ ہر چہ منسوخ میگردانیم مِنْ اٰيَةٍ از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان اَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلہا میبریم نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ بیاریم بہتری از آن آیت منسوخہ چنانچہ مصلحت یک غازی باده تن از کافران منسوخ کرد و باد تن مقرر ساخت آنرا مِثْلِهَا و یا بیاریم مانند آنکہ نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبلہ از بیت المقدس بکعبہ اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب با منکران نسخ ست جہودان نسخ مجادلہ میکردند میگفتند کہ آن پشیمانیست و محمد را روا نیست و از حکمت الٰہی و مصلحت پادشاہی نسخ احکام غافل و ذاہل بودند حق تعالی میفرماید کہ ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا کہ حق سبحانہ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر ہمہ چیزہا از محو و اثبات و نسخ وانسا قَدِيْرٌ توانا ست بر کمال اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکہ بتحقیق خدایست بی شک لَهٗ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاہی آسمانہا و زمین پس ہر چہ خواہد کند وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَّلِيٍّ دوستی کہ از و بشما نفعی رسد وَّلَا نَصِيْرٍ و نہ یاری کہ از شما دفع ضرر کند اَمْ تُرِيْدُوْنَ آیا میخواہید اَنْ تَسْـَٔلُوْا آنکہ سوال کنید رَسُوْلَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى ہم چنانکہ سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین جہودان میگفتند کہ محمد باید کہ کتابی بیکبار بیارد چنانچہ موسی آورده بود حق تعالی فرمود کہ شما از محمد ہمان مطلبید از سوالہای متعصبانہ کہ پدران شما از موسی مطلبیدند وَمَنْ يَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ و ہر کہ بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس آنہ کہ گمراہ گشتہ است سَوَآءَ السَّبِيْلِ از میان راہ ست وَدَّ كَثِيْرٌ دوست میدارند بسیاری مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اہل توریت چون فحاص بن عازورا کہ دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار لَوْ يَرُدُّوْنَكُمْ آنکہ باز گردانند مر شما را مِّنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا ناگرویدگان حَسَدًا از روی حسد مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسہای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع پلید ایشانست بغیر موده کسی مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکہ روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را آنچہ راست و درست ست یعنی رسالت محمد و حقیت قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوْا پس در گذرانید ای مسلمانان بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوْا و روی بگردانید از ایشان حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ تا وقتیکہ بیارد خدای فرمان خود را کہ حکم ست بقتال یا امر بجزیہ اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر ہمہ چیزہا از تعذیب و انتقام قَدِيْرٌ توانا ست وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدہید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچہ از پیش بفرستید لِاَنْفُسِكُمْ از برای خود مِّنْ خَيْرٍ از مال دنیا بر سبیل صدقات و انفاق و انواع خیرات تَجِدُوْهُ بیابید آنرا نوشتہ عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ثوابش را اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدانچہ شما میکنید از خیر و صدقہ بینا ست وَقَالُوْا

وگفتند جهودان یا ترسایان لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز درنیاید در بهشت اِلَّا مَنْ کَانَ مگر آنکه باشد هُودًا یهودی اَوْ نَصٰرٰی یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت نرود مگر جهودان و نصارا گفتند که بهشت نرود الا ترسایان تِلْکَ این دعوی ایشان هر دو طائفه اَمَانِیُّهُمْ آرزوهای باطل ایشانست قُلْ هَاتُوا بگوای محمد بیارید بُرْهَانَکُمْ حجت خود را بدین دعوی اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان در قول خود بَلٰی نه چنین ست که ایشان میگویند بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ لِلّٰهِ همه خود را برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ او نیکوکار ست در کردار و گفتار فَلَهٗ اَجْرُهٗ پس مر آنکس راست مزد کار او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ و گفتند جهودان لَیْسَتِ النَّصٰرٰی ترسایان نیستند عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصٰرٰی و گفتند ترسایان لَیْسَتِ الْیَهُوْدُ جهودان نیستند عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی از دین که معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان یَتْلُوْنَ الْکِتٰبَ میخوانند کتاب خدای یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بحجت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بحجت انکار عیسی انجیل کافر و بیجا صلند کَذٰلِکَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند فَاللّٰهُ یَحْکُمُ پس خدای داوری کند بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِیْمَا کَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگارتر مِمَّنْ مَّنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را اَنْ یُّذْکَرَ از آنکه یاد کرده شود فِیْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدای را یاد کنند و بپرستش نمایند وَسَعٰی و سعی نمود فِیْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مسجد و آن بخت نصر بابلی بود یا طیطوس رومی بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بحجت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اُولٰٓئِکَ آنگروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا کَانَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا و نشزد ایشان اَنْ یَّدْخُلُوْهَا آنکه در آیند در آن مسجد اِلَّا خَآئِفِیْنَ هیچ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام که ترسایان را قوت فتنه در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایانست فِی الدُّنْیَا در این جهان خِزْیٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانرا ست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای را ست الْمَشْرِقُ جای آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با عادت قضای نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست و تحقیق فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا پس بکجا که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا روی خدای است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته ایست که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقائق رتبت ولایت منقبت که خلعت ظلال هدایت در بر این ابیات اشارتی بدان میفرماید مثنوی

از نبی اینما تولوا خوان + ثم وجه اللهش متمم دان + یعنی آنسو که روی قصد آری + تا حق بندگیش بگذاری + وجه حق کان بود حقیقت او + باشد آنجا بسوی او کن رو + هیچ جا را مکن استثنا + بس بود عین حق عیان همه جا + عارف حق شناس را باید + که بهر سو نمی دیده بگشاید + بیند آنجا جمال حق پیدا + نگسلد از جمال حق قطعا +

اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا عَلِیْمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوْا و گفتند بیاکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ منزه پاکی و بیعیبی او رست بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه لَهٗ مر اوراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین ست و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب رب باشند پس عیسی عزیر ولد او نتواند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و این مملوک مر المالک کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهٗ قٰنِتُوْنَ مر او را فرمانبردارانند یعنی مملوکند در تحت تصرف قدرت او بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ

فاکاد ض از نو پدید آرندهٔ آسمانها و زمین هاست وَاِذَا قَضٰٓى وچون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را کُنْ بباش فَیَكُوْنُ ○ پس باشد وَقَالَ الَّذِیْنَ وگفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خدایرا و علم نخوانده اند چون مشرکان لَوْلَا یُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر ما را بتوحید دعوت میکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما اَوْ تَاْتِیْنَا اٰیَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید کَذٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ همچنان شد دلهای ایشان از روی کفر و بیکدیگر مشابهت دلهای کافران منکران اهل کتاب در کفر و فساد و سوالات از روی عناد و گدورت تیرگی قَدْ بَیَّنَّا الْاٰیٰتِ هر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ بلای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین اِنَّاۤ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی وگفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِیْرًا مژده دهندهٔ مومنان وَّنَذِیْرًا و بیم کنندهٔ کافران وَّلَا تُسْـَٔلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بزبان حضرت رسالت جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود و دیگر از درهای عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدرشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم منهج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت و بر ما حساب ضلالت ایشان وَلَنْ تَرْضٰى و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ ایها الیهود وَلَا النَّصٰرٰى از تو جهود و نه ترسا یان حَتّٰى تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد و قتیکه هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰى آنست راه نمودن بحق شما مرا به یهودیت و نصرانیت میخوانید و مرا باسلام راه می نماید وَلَىِٕنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِیْ پس از آنچیزی که بر استی جَآءَكَ آمده است مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی ست در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ دوستی رساننده وَّلَا نَصِیْرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب بحضرت منقبت ست و معنی جمع با امت اَلَّذِیْنَ آنانکه اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن باشد متابعت کردنست اُولٰٓئِكَ آنگروه یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتاب آنها که تحریف کردند وَمَنْ یَّكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغییر دهد فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ع ایشانند زیان دگان یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِیْۤ آن نعمتها که اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ و بدرستیکه من بدر ان شما را تفضیل کردم عَلَى الْعٰلَمِیْنَ ○ بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهیست وَاتَّقُوْا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ کفایت نکند کسی عَنْ نَّفْسٍ از کسی شَیْـًٔا چیزی از عذاب وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدائی یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سودی نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بتقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ ○ و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهاند بیت سود ندهد یاری هر یار که هست ☆ تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست وَاِذِ ابْتَلٰۤى و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمٰتٍ بسخنان او امر و نواهی یا مناسک حج یا انچه از فطرت اسلام شمرند و آن فرقست یعنی تراشیدن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که سبعی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس بر آمد ابراهیم بتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی اِنِّیْ جَاعِلُكَ بدرستیکه من گرداننده توام لِلنَّاسِ ای مردمان اِمَامًا پیشوای دین همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند وآنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا وامت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِیْكُمْ اِبْرٰهِیْمَ بر اے ایجاز این وعده است و چون

ف فضل منزل

ع ۱۴ ۹

خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهیم یا حق تعالی ومن ذریتی واز فرزندان ونبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب او لا ینال عهدی نرسد عهد من یعنی رحمت وبقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمگاران یعنی کافران را زیرا که تو قد جعلناک وبکن آنرا که گردانیدیم البیت خانهٔ کعبه مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب للناس مر آدمیانرا یعنی جاجیانرا که سال بسی بازگردند وزایجا بثواب بحساب رسند وامنا وگردانیدیم آنرا موضع امنی که در وکسی نکشند واتخذوا واو فراگیرید ای مومنان بعد از آنکه شب حرم دانستید من مقام ابراهیم از مقامیکه منسوبست بابراهیم مصلی نماز گاه وآن موضعیست که دران حجری صلع کرده اند واثر قدمهای مبارک آنحضرت پدید است وحفص واتخذ بصیغهٔ ماضی می خواند یعنی فراگرفتند مردمان آنرا پیش از شما نماز گاه وعهدنا وعهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم واسمعیل بسوی ابراهیم واسمعیل ان طهرا آنکه پاک سازید بیتی خانه مرا از اوثان وانجاس خبائث وحسی وطواف جنب حائض للطائفین برای طواف کنندگان والعاکفین وبرای مقیمان ومعتکفان والرکع السجود وبرای کوع کنندگان وسجود آورندگان یعنی نماز گزارندگان اهل اشارت برانند که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم دوستست از اوناس تعلقات کونین وگفته اند تطهیر بیت از اوناس اوزارست وتطهیر دل از ملاحظهٔ اغیاریست اگر خواهی دل از غیر دوست سازی پاک از صفای وحدت صرف اندرونی ادراک وإذ قال ابراهیم ویاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا این مکانرا که برای تو دران خانه ساختم بلدا امنا شهری ایمن از قحط وخسف مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان وامان خود دار وارزق اهله وروزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار ازان من منقطع ساخته بمکه آورد وهفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد وان دیه را بحرمت طواف خانهٔ کعبه طائف میگویند وميوهٔ اهل مکه ازانجاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان گفت من آمن روزی ده هر کرا که ایمان دارد منهم از آنانکه ساکنان این شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر روز رستاخیز پسین قال گفت خدای ومن کفر وهر که کافر شود فامتعه پس او را برخورداری دهم قلیلا اندک برخورداری اندک یعنی در دنیا ثم اضطره پس ناچار گردانم او را الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ وبئس المصیر وبد مرجعیست دوزخ واذ یرفع وياد کن آنرا که برداشت ابراهیم القواعد اساسها واساسهارا من البیت از خانهٔ کعبه واسمعیل وعطف شد اسمعیل بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده وهر یک در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت بدو بر می آورده واصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده وبدست ابراهیم میداده تا بکار می برده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر پسر دست تضرع برداشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک بدستیکه تو انت السمیع توئی شنوا مر دعای ما را العلیم توئی دانا بنیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا وگردان ما را مسلمین ثابت بر اسلام استسلام یا موحد مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا وگردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده ومنقاد شده مر ترا وارنا ونمای ما را مناسکنا موضعی که در آن افعال حج بجای یاد آورد چون میقات برای احرام وعرفات برای وقوف ومنا برای قربان وتب علینا ج واز ما درگذران اگر در عمل قصوری وتقصیری واقع شده انک انت التواب وتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرحیم وبخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم وبرانگیز در میان ایشان یا امت مسلمه مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان تا ذریت مر اعرب وشرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان ایتک کتاب ترا تا بیان کند نشانهای حدانیت تو با ایشان ویعلمهم الکتب وبیاموزاند ایشانرا قرآن والحکمة ومعانی آن تا بیان کند انچه در وست از امر ونهی حلال وحرام ویزکیهم وپاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب بیان شرائع واحکام انک انت العزیز بدرستیکه توئی توانای وغالب وقادر بر اجابت دعای الحکیم توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید ونکته انا دعوة ابی ابراهیم شارت بنیست ومن یرغب وکیست باز گردد استفهام برای استبعاد وانکارست یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابراهیم آرکیش ابراهیم الا من سفه مگر کسیکه خوار گردانند نفسه نفس خود را بهلاک سازد بسفیه بجز دشمن نفس خود ولقد اصطفیناه وهر آینه بر گزیدیم ابراهیم را فی الدنیا در میان آدمیان

۱۵ ع ۸

فوت یا بشرف نبوت یا بعبادت خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ وبدرستیکه او در آنسرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از جملهٔ فیروزمندی یافتگانست بصلاح و فلاح اِذْ قَالَ لَهٗ یاد کن آنوقت که گفت ابراهیم را رَبُّهٗ پروردگار او اَسْلِمْ گردن فرمان ما یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قَالَ اَسْلَمْتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ بپروردهٔ عالمیان تا هر چه خواهد کند فرمان را میانی و ان شاء الله نمی گذاشتم مصلحت خویش بدوست کز دوست بمن رسد بنکوست وَوَصّٰی بِهَا وصیت کرد بملت خود یا بکلمهٔ اسلمت اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ ابراهیم پسران خود را وَیَعْقُوْبُ وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو این بود که یٰبَنِیَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی بدرستیکه خدای برگزیده لَكُمُ الدِّیْنَ برای شما دین را فَلَا تَمُوْتُنَّ پس میمیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ بر سد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام ست نه از مرگ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ آنهنگام که آمد یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ یعقوب را مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید اِذْ قَالَ آنوقت که گفت یعقوب لِبَنِیْهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ چه چیز خواهید پرستید مِنْ بَعْدِیْ از پس وفات من قَالُوْا گفتند نَعْبُدُ اِلٰهَكَ خواهیم پرستید خدای تو وَاِلٰهَ اٰبَآئِكَ وخدای پدران تو اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ ابراهیم را که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواند مذر را که عرب عم را اب گویند و حرمت او را بر پدر بجا آرند و این نظر بر اتحاد اصلست اِلٰهًا وَّاحِدًا نمی عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکیاست وَنَحْنُ لَهٗ و حال آنکه ما مر آنخدای را مُسْلِمُوْنَ ۝ منقادیم بطاعت تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ بگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان مر شما را بر اعمال ایشان خواهد داد وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آباء ثواب هست و بر کفر ابنا ایشان را معاقبت نیست در این آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت نه ایشان را باعمال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوْا گفتند جهودان اهل اسلام را که کُوْنُوْا هُوْدًا ابا شید از جمع یهود اَوْ نَصٰرٰی یا ترسایان گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوْا تا راه یابید قُلْ بگو ای محمد بَلْ نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت میکنم و لازم میگیرم مِلَّةَ ملت اِبْرٰهٖمَ کیش ابراهیم حَنِیْفًا در حالتیکه آن ملت مائلست از همه کجی ها براء استست یا ابراهیم مائل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ۝ از شرک آرندگان قُوْلُوْٓا بگویید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت میکنند بگویید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْنَا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است اِلٰٓی اِبْرٰهٖمَ بسوی ابراهیم کَبِیْصَحِیْفَه بوده است وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَیَعْقُوْبَ و بنبیرهٔ او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گان که آن نیز بدیشان منزلست چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی وَعِیْسٰی و بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سائر دلائل نبوت وَمَآ اُوْتِیَ النَّبِیُّوْنَ و ایمان داریم بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد خدای خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نمی افگنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ در میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر خدایرا مُسْلِمُوْنَ ۝ گردن نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس آنینه براه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِیْ شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَیَكْفِیْكَهُمُ اللّٰهُ پس بس خواهد باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا مقالت موحدان و کافران را بإقرار و انکار الْعَلِیْمُ دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افگنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نی و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان انگاشتندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین

خدا است و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ وکیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس ثلویت وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق باتباع صبغة الله عٰبِدُوْنَ ○ پرستش کرانیم گفتند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت ست هر کرا برنگ دوستی برآورد و نداند زهی عالمش بسر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ یزدانیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رسالهای درویشان و تفاوت عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغة است بحقیقت آن ازین جا می کن صاحب لطائف خلوت ظلال حقائقه بقلم کرده بالواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی میتوان در یابی بس بیرنگست یار و نخواهد ایدل ✦ قانع نشوی بزنگ ناگاه ایدل ✦ اصل همه رنگها ازان بیرنگیست ✦ من احسن صبغة من الله ای دل ✦ یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ ما ملاکه شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان اَتُحَآجُّوْنَنَا آیا مخاصمت می کنید با ما فِی اللّٰهِ در دین خدای معنی او یت در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون بوبیت او بر ما لازم ست پس عبودیت او بر همه واجب شد وَلَنَآ اَعْمَالُنَا و ما را ست جزای کردار های ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ شما را ست مکافات اعمال شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ ○ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُوْلُوْنَ آیا میگویند یهود و نصاری خطاب بمخاطبان یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبر زادگان كَانُوْا هُوْدًا بودند یهود یا نصاری و این قول جهودست اَوْ نَصٰرٰى یا بکیش نصرانیست و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگوای محمد ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ یا شما دانا ترید یا دیان انبیا اَمِ اللّٰهُ یا خدای که ایشان را بدین مبعوث گردانید وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگار تر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آن کس که پوشد شَهَادَةً عِنْدَهٗ گواهی که نزدیک او ثابت باشد مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بواسطه کتاب آلهی و آنست بود و دین تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه شما میکنید از کتمان حق تکذیب قرآن و انکار محمد تِلْكَ اُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان را ست آن جزا که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ و مسئول نمیشوید عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ ع از آن چیز که دیگران کرده اند تکریر این آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر ست تقل ست که حضرت رسالت در رکعه بوقت نماز توجه بکعبه فرموده بعد از هجرت بمدینه ع ۱۶ فرمان رسید که روی بیت المقدس کرده نماز گزارید یهود ازین متوحش شده میگفتند که اگر محمد دین ما ندارد بار دیگر بقبله ما نماز میگزارد یا میگفتند این مرد و اصحاب او را بقبله نمی بردند تا نماز ما ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت و فرمان آلهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بکشادند حق تعالی از انحال برینمنوال خبر میدهد سَيَقُوْلُ السُّفَهَآءُ مِنَ النَّاسِ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلّٰىهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِيْ كَانُوْا از قبله ایشان آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایرا ست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه بر آن جانب واقع شده و هم مغرب که بیت المقدس بر آن صوب واقع شده يَهْدِيْ راه نماید مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم ست وَكَذٰلِكَ و همچنین قبله شما ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنٰكُمْ شما را هم گردانیدیم اُمَّةً وَّسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِّتَكُوْنُوْا تا باشید شُهَدَآءَ گواهان ای انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ و باشد فرستاده من یعنی محمد عَلَيْكُمْ شَهِيْدًا او بر راستی شما گواه معدل مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِيْ آن قبله که كُنْتَ عَلَيْهَآ تو بستی بر آن یعنی کعبه اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه ممیز سازیم جدا کنیم مَنْ يَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ يَّنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلٰى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود مثلست در باب کسیکه باز گردد از راهی عدول کند بغیر آن وَاِنْ كَانَتْ و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيْرَةً هر آینه بزرگ گران اِلَّا عَلَى الَّذِيْنَ مگر بر آنانکه هَدَى اللّٰهُ خدای راه نمود ایشان را تا تحویل این قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر نخطه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه ست پس از آنکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند اصحاب پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعید بن زراره و براء بن معرور و غیر ایشان رضی الله عنهم گفتند وَمَا كَانَ اللّٰهُ و نیست خدای تعالی فاضل کرم لِيُضِيْعَ ایمَانَكُمْ تا آنکه ضایع گرداند نماز های شما را

انحراف القبلة

بسوی طرف که گزارده اید یا تابه کند ایمان شما را که بعد بیت المقدس داشتید ان الله بدرستیکه خدای بالناس بر دلهای کسان رؤف و رحیم هر آینه مهربانست صلاح ایشان فروگذارد ترحیم ○ بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستیکه می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی تو فی السماء بجهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله ما همی گردد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم و اقدم القبلتین ست و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خرم شده و سید کائنات صلی الله علیه افضل الصلوات بر ساعت از پس وی با آسمان همی نگریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا با آسمان میدیدیم فلنولینک پس هر آینه متوجه سازیم ترا قبلة ترضاها بآن قبله که تو میخواهی و همی پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود را امر او به بدان ست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط ست بخانه کعبه و زد و شنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بسمت کعبه توجه فرمود و آن مسجد ذو القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وحیث ما کنتم و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید روی خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتب داده شده اند ایشان را توریت لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راست ست و حکم آن من ربهم از پیشگاه پروردگار ایشان ست چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد دوم آخر قبله که بدان خانه کعبه ست و ما الله بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون ○ از انچه یهود میکنند از انکار قبله و لئن اتیت و بخدای که اگر بیائی تو ای محمد الذین اوتوا الکتب برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل ایة بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا و ما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم قبله ایشان را و ما بعضهم و نیست بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض دیگر پی رونده و متابعت کننده قبله بعضی اگرچه جهت قبله نصاری مغرب ست و از آن یهود مشرق و جمع میان این دو متعسر ست و لئن اتبعت و اگر پیروی کنی ای محمد بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد تو مرا من العلم از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق ست انک بدرستیکه تو باشی اذا آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لمن الظلمین ○ هر آینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب اگرچه با پیغمبر ست اما معنی آن راجع ست بامتان الذین آنانکه اتیناهم الکتب داده ایم ایشان را توریت یعرفونه میشناسند قرآن را و اضح آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه میشناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر و ان فریقا منهم و بدرستیکه گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه پنهان میدارند حق را از عوام و سفاء و هم یعلمون ○ و ایشان میدانند که پنهان میدارند الحق انچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار تو ست فلا تکونن پس مباش خطاب بآنحضرت ست مراد امتند یعنی مباشید من الممترین ع از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است و لکل و مر هر گروهی را از خداپرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند ولیها هو موله اها او رونده ایست که روی آن را در نماز بسوی او گردانیده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بدیگران در نکوییها که یکی از ان توجه بکعبه ست محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر برزده و از هر سویدائی سودائی ظهور کرده که قبله او ست و هر یک دلی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله خانه تو لوا فثم وجه الله روی نمیگردانند مثنوی قبله شاهان بود تاج و کمر ✦ قبله ارباب دنیا سیم و زر ✦ قبله صوت پرستان آب و گل ✦ قبله معنی شناسان جان و دل ✦ قبله زهاد محراب قبول ✦ قبله بدسیرتان کار فضول ✦ قبله تن پروران خواب و خورش ✦ قبله انسان هوش پرورش ✦ قبله عاشق وصال بیزوال ✦ قبله عارف جمال ذی الجلال ✦ قبله اصحاب مال و جاه ✦ قبله اهل سلوک اسباب راه ✦ قبله حرص اهل باشد هوا ✦ قبله اصحاب قناعت توکل بر خدا ✦ صاحب حقائق فرمود که هر چیزی از انسان قبله ست که روی توجه بدان دارد قبله بدن انچه حواس خمس بیان آنند یا بنداز ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس دنیای غدار ست و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت ست و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت بانی و کشف حقائق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی را بجانب آرزوئی روی همی باید تا ما را باشد روی از ما بتابد قل لله ثم ذرهم در باب ایشان شاهد ست میفرماید این ما تکونوا هر جا که باشید قبله

وقفه لازم

ع وقف النبی صلعم

روی آرید شما و اہل کتاب بَاْتِ بِکُمُ اللّٰہُ جَمِیْعًا بیارد خدای ہمہ شما را و جمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل اِنَّ اللّٰہَ بدرستیکہ خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر ہمہ چیزہا
از احضار و تمیز قَدِیْرٌ ○ توانست وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از ہر جا کہ بیرون روی ای محمد برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را ہنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَاِنَّهٗ و تحقیق تحویل قبلہ بکعبہ لَلْحَقُّ ہر آینہ راست و پسندیدہ است و فرود آمدہ مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللّٰہُ بِغَافِلٍ و خدا
بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچہ شما میکنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از ہر مکان و ہر زمان کہ بیرون می آئی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ و ہر جا کہ شما باشید ای امت فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ پس بگردانید رویہا خود یعنی ہمین خود را
شَطْرَهٗ لا بسوی آن مسجد لِئَلَّا یَكُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یہود یا مشرکان عَلَیْكُمْ بر شما در باب توجہ بمسجد اقصی حُجَّةٌ ○ خصومتی و جدالی یہود میگفتند کہ محمد
دین ما را منکر است و قبلہ ما را معتقد و مشرکان طعنہ میزدند کہ این در آنچہ شد کہ روی از قبلہ پدران خود بگردانید پس تحویل قبلہ بکعبہ سبب ابرام حجتی نماند اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا
مِنْهُمْ مگر آنہا را کہ ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابرہ از یہود مدینہ و بت پرستان مکہ یہود میگفتند برای میل باقربای خود روی بمکہ آوردہ و مشرکان طعنہ میکردند کہ محمد دانست کہ ما بر حق ایم
دیگر بارہ روی بقبلہ ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجہ بخانہ کعبہ وَاخْشَوْنِیْ و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِاُتِمَّ معطوف بر لِئَلَّا یَكُوْنَ یعنی روی بکعبہ آرید
تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِیْ نعمت خود را کہ اختصاص دارد بملت حنیفہ عَلَیْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ○ و دیگر شاید کہ شما راہ بیابید
بشناسید احکام دین را گفتہ اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کَمَا اَرْسَلْنَا چنانچہ در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کردہ ایم و فرستادہ ایم فِیْكُمْ در میان شما رَسُوْلًا مِّنْكُمْ فرستادہ ہم از شما
یَتْلُوْا عَلَیْكُمْ کہ میخواند بر شما اٰیٰتِنَا آیتہای ما کہ قرآنست وَیُزَكِّیْكُمْ و پاک میگرداند شما را از شرک یا از اثر ہای آن بہ استغفار میکند تا از گناہ پاک شوید وَیُعَلِّمُكُمُ و می آموزد شما را الْكِتٰبَ
قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَیُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدہد شما را مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا آنچہ نیستید کہ شما بخود تَعْلَمُوْنَ ○ بدانید آنرا فَاذْكُرُوْنِیْٓ پس یاد کنید مرا باطاعت
اَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینہ رح میگوید کہ در اخبار بمارسیدہ است کہ حق سبحانہ فرمود کہ من بندگان خود را چیزی داده ام کہ اگر جبرئیل و میکائیل را داده می ہر آینہ نعمت بزرگ
بر ایشان تمام کرده می آن اینست کہ گفتہ ام فاذکرونی اذکرکم و در جواہر التفسیر قریب بصد وجہ در ین آیت مذکور شده و چون درین جمله بسط اطناب مطلوبست بیک دو نکتہ از
سخن محققان اختصار میکنند و در کشف الاسرار آورده کہ رب العالمین گفت لایزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبتست کہ آنرا عشق خوانند
و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکہ ذکر دل و جانست و در نہایت جمال از سلطان العارفین رح پرسیدند کہ چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود کہ زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابو بکر واسطی رح
فرموده است کہ حقیقت ذکر نسیان ذکرست و قیام بمذکور و در ینباب فرزند اعز صفی الدین علیہ الرحمہ را بابا عیست ؎ باعی خبرت دہم ای دل ناشاد ز دست + در سینہ ہوای گل و شمشاد ز دست +
مستغرق ذکر چنانم کہ ذکر + در ذکر تو ام ذکر تو از یاد ز دست + وَاشْكُرُوْا لِیْ و سپاسداری کنید نعمتہای مرا وَلَا تَكْفُرُوْنِ ○ و ناسپاسی مکنید یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه
گرویدگان اسْتَعِیْنُوْا یاری خواہید بقیام بحقوق الٰہی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کہ کلید در نجاتست وَالصَّلٰوةِ و بنماز کہ مجمع العبادتست اِنَّ اللّٰہَ بدرستیکہ خدای
مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ○ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت عنایت وَلَا تَقُوْلُوْا و مگویید لِمَنْ یُّقْتَلُ مر آنکس را کہ کشته شود فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راہ خدای یعنی در جہاد
اَمْوَاتٌ ؕ کہ ایشان مرده گانند صحابہ رض بعد از حرب بدر سوگ شہدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند کہ بیچاره فلان کہ در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشان را مرده مخوانید بَلْ اَحْیَآءٌ بلکہ ایشان زنده گانند در حضرت ما وَّلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ ○ و لیکن شما نمیدانید کیفیت
آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و ہر آینہ می آزمائیم شما را یعنی شما مخاطبان را زیبندگان میکنیم و اگر نہ بر علم ما ہیچ پوشیده نیست و آن آزمایش
بچه چیزست بِشَیْءٍ بچیزی اندک مِّنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوْعِ و گرسنگی و قحط و تنگی وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ و نقصان بعضی مالہا کہ بتاراج
حادثات رود وَالْاَنْفُسِ و نقصان در نفسہا بہ بیماری و ضعف و شیب وَالثَّمَرٰتِ و نقصان میوہا بآفات سماوی و ارضی یا بمرگ فرزندان کہ ثمره باغ
دلند وَبَشِّرِ الصّٰبِرِیْنَ ○ و بشارت ده صبر کنندگان را بہ کرامت کہ ممکن است الَّذِیْنَ آنانکہ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ چون بدایشان مُّصِیْبَةٌ و شوارئ حمتی و گفته اند ہر حادثه

معارف ۳ ع ۱۸

مگروه که برینده رسد مصیبت ست و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما ازان خداوندیم اقرار ست بانقیاد و محکم قضا و انصاف تسلیم و رضا و انا الیه راجعون و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف ست ببعث و نشور اولئک آن گروه که در مصائب بجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست صلوات من ربهم از پروردگار ایشان و رحمة قف و نعمت و گفتاند مراد از رحمت بهشت چه بهشت جای رحمت گفته ست آنجا که و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و اولئک و آنکسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون ○ راه یافتگان بصفا و تسلیم بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم نرست سعید بن جبیر فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و بس و اگر نه بایستی که یعقوب بوقت فقد یوسف بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سر بایست ان الصفا و المروة بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند من شعائر الله از نشانهای حج خانهٔ خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانهٔ خدا کند با عمال مخصوصهٔ حج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما ازانکه طواف کند بدیشان و سعی نماید میان ایشان حج کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام ازان شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن از شعائرست و من تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود عملی نیکو بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس بدرستیکه خدای جزا دهندهٔ شکر گویندگانست علیم ○ دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستیکه آنان که یکتمون میپوشند ما انزلنا انچه فرو فرستادیم من البینات از سخنان روشن و در توریت چون حکم رجم و الهدی راه نمودن و صفت نعت مصطفی من بعد ما بینه از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی للناس مر ای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اولئک آنگروه که پوشندگان حق یلعنهم الله میرانند ایشان را خدای از رحمت خود و میکند و یلعنهم اللاعنون و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنتست از حق بر ین وجه که اللهم العنهم و همه این طائفه سزاوار لعنتند الا الذین تابوا مگر آنان که باز گردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی و اصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده و بینوا و بیان کردند از صفات حضرت انچه پنهان میداشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان رحمت و انا التواب و منم قبول کنندهٔ توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد و ماتوا و هم کفار و بمردند و حال آنکه ایشان کافر بکتمان حق اولئک علیهم آنگروه آنانند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان و الملئکة و لعنت فرشتگان و الناس اجمعین ○ و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابتست خالدین فیها جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و لا هم ینظرون و نه باشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت آلهی گردند و الهکم و خدای شما الله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبود که مستحق عبادت باشد الا هو مگر او که احدست در ذات و واحدست در کمال صفات الرحمن بخشنده ست در تربیت اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان فی خلق السموت بدرستیکه در آفرینش آسمانها که خیمه ست بستون نیافرشته و بعلاقه در هوا معلق بداشته و الارض و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست مضبوط و اختلاف اللیل و النهار و در آمدن شب و روز مر دیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان بطول قصر سواد و بیاض و الفلک التی تجری و دیگر در کشتیهای گرانبار که میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بانچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب و ما انزل الله و در انچه فرو فرستاده خدا من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض زمین پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بعد موتها از پس مردگی او و بث فیها و پراگنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن و تصریف الریح در گردانیدن باد ها از هر جهتی و السحاب المسخر و در ابر فرو داشته و رام شده مر خدایرا بین السماء و الارض میان آسمان و زمین از هر طرف که حکم شود بر وفق مشیت او لایت هر آینه علامتهاست یعنی در ین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فکرت لقوم یعقلون ○ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات گمارند کفار

قریش میگفتند کہ ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این ہمہ معبودان کار یک شہر ما راست نمیتوانند کرد و محمد میگوید من یک خدا دارم و کارہمہ عالم میسازد اگر مرد سخن حجتی میدارد و علامتی بنماید بر راستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شدہ مشتمل بر ہشت نشانہ از آیات قدرت الٰہی و در خبر آمد کہ وای بر کسیکہ این آیت بخواند و در و تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان کسی ہست کہ فرا گیرد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْدَادًا ہمتایان شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشانرا كَحُبِّ اللّٰهِ چنانچہ خدایرا دوست میباید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکہ ایمان آوردہ اند اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدایرا بحبت آنکہ مشرک میبیند و دوست میدارد و مومن نادیدہ دوست گرفتہ است و بامید دیدن عین میگذارد و دیگر محبت کفار محبتیست مجازی نفسانی و دوستی مومنان محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست کہ اول ایشان خدای دوست داشت کہ بحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند کہ یحبونہ پس دوستی ایشان مر خدایرا بدوستی خدا ایست مرا ایشانرا چنانچہ قدس سرہ فرمودہ کہ اگر تخم بحبهم نکشتی نہال یحبونہ نرستی فرد دوست داشت کہ یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند کہ یحبونہ پس دوستی ایشان مر خدایرا بدوستی خدا ایست مرا ایشانرا چنانچہ قدس سرہ فرمودہ کہ اگر تخم بحبهم نکشتی نہال یحبونہ نرستی فرد اگر از جانب معشوق نباشد کشتی طلب عاشق بیچارہ بجائی نرسد وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند و بدانند آنہا کہ ظلم کردہ اند با تخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ بوقتیکہ معاینہ عذاب دوزخ ببینند بدانند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا آنکہ ہمہ قدرت و غلبہ مر خدایرا ست وَأَنَّ اللّٰهَ و آن خبر یابند کہ خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان ہر آینہ بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت بالعباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن ای محمد آن ہنگام را کہ بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکہ جمعی پیروی ایشان کردہ اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از ہمان جمع کہ متابعت ایشان نمودہ اند یعنی پیشوایان عرصہ شرک از ضعفا و سفلہ کہ امروز تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را ہم تابعان و ہم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریدہ شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببہا و وسطہا کہ در دنیا داشتند از عہد و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنہا کہ متابعت کردہ بودند مر گمراہ کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاہدہ کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما و ایشان را بازگشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ہمچنانکہ ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچہ ایشان را روز نمود عذاب بدیشان يُرِيهِمُ اللّٰهُ نماید خدای کلی فرا ایشان أَعْمَالَهُمْ کردارہای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتہا و پشیمانیہا بر ایشان یعنی اعمالیکہ بزعم ایشان حسنہ بود چون حج و عمرہ و ضیافات و مخاتان ہمہ احبط سازند و سبب حسرت ایشان گردد با عمال سیئہ کہ مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب بد حشر گردد وَمَا هُمْ وَنیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ انچہ در زمین ہست حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزہ یعنی حلال بی شبہہ وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامہای ابلیس یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب بہ بوسوسہ شیطان حلال را حرام میکردند چون بحیرہ و سائبہ و اقسام حرث حق سبحانہ فرمود کہ بتحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منہید و روی از راہ او بگردانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکہ او مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست مُبِينٌ آشکارا چہ پدر شما را بوسوسہ بہشت بیرون آورد و میخواہد کہ شما را بفریب و وسوسہ بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست کہ میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسہ میکند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت گفتہ اند سوء گناہان نہانیست و فحشا جرائم آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس ہوا و حقیقت آنست کہ سوء و فحشا متناول اند جمیع عاصی از صغائر و کبائر کہ شیطان آن میان را بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید آنکہ بگویید و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ انچہ نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طائفہ را کہ در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ پیروی کنید انچہ فرستادہ خدا یعنی قرآن در حلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکہ پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا انچہ یافتیم عَلَيْهِ آبَاءَنَا مر ان چیزی پدران خود را این سخن بنی اسد عبد الدار گفتہ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچہ بودند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ کہ فہم نمی کردند شَيْئًا چیزرا از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و براہ راست نیافتہ بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا وصفت بندہ گان کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسیست کہ بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری کہ نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندن و آوازی ہیچ از ان فہم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کنندہ چیزی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کران اند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن حق عُمْيٌ کوراند از دیدن راہ راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ایشان خود جز آواز نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صم کران اند از شنودن کلام حق بکم گنگانند از گفتن سخن حق عمی کوراند از دیدن راہ راست فہم لا یعقلون ایشان

نمیبایند انچه پیغمبران ایشان میگویند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان کُلُوا بخورید مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ از پاکیزه‌ها یعنی حلالات انچه شما را روزی دادیم وَاشْکُرُوا لِلَّهِ وسپاس گوئید مر خدای را بر روزی حلال إِن کُنتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ خاصل او را می پرستید و بعد از تناول حلال آنها بیان میکند که حرام است ومیگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ بر شما مردار را وآنچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون را از چیزهای دیگر یعنی خون جهنده و خون چون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما بر جگر و سپرز قیاس کرده خوردن حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنزِیرِ و گوشت خوک را وهمه اجزای او را نیز حکم حدیث شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد انچه آواز برآرند در وقت ذبح لِغَیْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهیکه خوف تلف نفس باشد غَیْرَ بَاغٍ درحالتیکه ستمگار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا ستمگر کشنده برست فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ پس وبیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگاریست مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد رَحِیمٌ مهربان بر بندگان بخصوصیت دادن ایشان را خوردن محرمات إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ بدرستیکه از علمای یهود میپوشند بجهت اخذ رشوت مَا أَنزَلَ اللَّهُ انچه فرو فرستاد خدا مِنَ الْکِتَابِ از توریت و احکام آن وَیَشْتَرُونَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا بدان کتمان بهای اندک را أُولَٰئِکَ آنگروه مَا یَأْکُلُونَ نمیخورند در روز قیامت فِی بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش آشکم تاکید ست در خوردن یرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند فلانرا فلان مال خورده است وقتیکه تلف کرده باشد پس انجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کتابست از آنکه در دوزخ ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز بهست وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ وسخن نگوید خدای با ایشان یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و رحمتی یابند وَلَا یُزَکِّیهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبائث اعمال یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ مر ایشان را باشد عَذَابٌ أَلِیمٌ عذاب دردناک وَلَٰئِکَ الَّذِینَ آنگروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهیست بِالْهُدَىٰ بایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرست فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشان را شکیبا گردانیده با چه شکیبا اند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابدالابد بدین دوران باید بود ذَٰلِکَ این عذاب ایشان را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی ایشان حکم آنرا پوشیدند و دگرگون نعت محمد کردند تا قرآن فرو فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِینَ و بدرستیکه آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِی الْکِتَابِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند ببعضی کافر شدند پس این اختلاف لَفِی شِقَاقٍ در خلاف و عناد و راز و فراق اند یا در ضلالت دور از رهای اهل کتاب بعد از نزول بَعِیدٍ این آیت گفتند که یاد شقاق ضلال نیستم بلکه بخدای ایمان آریم و نماز گزاریم و این نیکوئی تمامست حق سبحانه فرمود لَّیْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب چون یهود وَلَٰکِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکسست که بگرود بخدای بیگانگی و یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرک بندند وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن از تهیه و تعبیه و ترسایان که روز شنبه را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلَائِکَةِ و دیگر بفرشتگان همه را دوست دارد و نه چون یهود که با جبریل عداوتی میورزند وَالْکِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابهای منزل و نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِیِّینَ و دیگر بگروند بهمه پیغامبران و نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان میآرند وَآتَی الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بدوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن باز میگذرد و در راه خدای میدهد ذَوِی الْقُرْبَىٰ خویشان را وَالْیَتَامَىٰ و بی پدران را که خرد سال اند وَالْمَسَاکِینَ و محتاجان را که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذر یان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را وَالسَّائِلِینَ و درویشان خواهندگان را وَفِی الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب یا بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و آرد نماز مفروض را وَآتَی الزَّکَاةَ و بدهد زکوة مقرر را انچه قبل از زمان ایتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوفُونَ و صاحب وفا آنها اند که وفا کنند گان باشند بعهدهم بعهود خود

ربع ۲۱ ع ۹

إِذَا عٰهَدُوا وفا چون عهد کنند واین عهد هم باحق میباشد وهم باخلق وَالصّٰبِرِينَ ونصب او بر مدح حبت اظهار فضل صبر بر سائر صفات یعنی ایشان وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر وفاقه وَالضَّرَّاءِ در رنج وسختی وَحِينَ الْبَأْسِ ودر هنگام کارزار یعنی جهاد ومقاتله با اهل کفر وعناد أُولٰئِكَ آنگروه که موصوف اند بین صفتها اند الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد با تباع حق وَأُولٰئِكَ وآن طائفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه باکثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت اعتقاد وحسن معاشرت وتهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه وسائر مومن بهاست وحسن معاشرت مواسات کردنست بمال با ارباب استحقاق تهذیب نفس اقامت صلوة وداد زکوة ووفا کردن بعهد وصبر ومجموع در ین آیت مذکورست پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد ودر موجز از ابو هریره نقل میکنند که مَنْ عَمِلَ بِهٰذِهِ الْآيَةِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ إِيمَانَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شده عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت ومساوات نه تعدی وستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتیکه قتل عمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی وبزنی مردی بکشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید وحکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وبنده به بنده الحاصل شافعی وامام مالک ح آزادی برابر بنده نگشند نظر بمفهوم آیت ونزد امام اعظم ح حکم این آیت بآیه النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثٰى بِالْأُنْثٰى وزنی بزنی وامام شافعی وامام مالک ح بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی وا نداند وامام اعظم ح بحدیث المسلمون تتکافا دماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کند مر او را که قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتولست شَيْءٌ چیزی از شارت یا آنکه عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از ان خون مسقط قصاصست فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ نیکوئی وآن طلب وغیبت ست در ادای دیت وَأَدَاءٌ ادا کردن دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بزود نی نیکوئی نه بمطل وبد خوئی ذٰلِكَ این عفو از قصاص وطلب دیت تَخْفِيفٌ سبک است مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ ومهربانیست وبخشایش از او در تسهیل امر وتحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدٰى پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از انکه عفو کرده باشد ودیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بر ای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند وبعد از انکه یکی را کشته بیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَكُمْ ومر شماست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيٰوةٌ بقاء وزندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند وبخوف قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند واز قصاص ایمن باند پس حکم قصاص سبب بقاء شما ست يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد شما بپرهیزید از قتل ناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب وعلامات مرگ از مرض وغیر آن إِنْ تَرَكَ اگر بگذارد مالی خَيْرًا مراد مال بسیار الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر ومادر وَالْأَقْرَبِينَ وخویشاوندان وفرزندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت حقست عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از محرمان الدین الحاصل بر هر که وصیت می کردند والدین وخویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را ازان منع کرد ووصیت برای این جمع مقرر ساخت باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد وسهم بر بیرث قرار یافت وحالا وصیت فضیلتست نه فریضه وآن نیز در باره دریشان باید وشاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از انکه شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصامی کنند وذمه موصی ازان بری باشد إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست هم کلام موصی او هم قول مبدل را عَلِيمٌ واقف بنیت موصی تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند ودریابد یا بتر سد خواه وارث وخواه وصی یا امام مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عمدا ول از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم ومیان ورثه یا در حال حیات موصی کذلست که در وصیت مخالفت شرع میکنند نگذارد ومیان موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نه بیم وبزه ونه گناهیست بر او إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست مر تبدیل را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکروه که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه نوشته شد وبود عَلَى الَّذِينَ

٢٢ ع ٦

مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادت است شاقه پس بحث تا نفس خاطرهای عابدان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امت از ربقه این طاعت آزاد نبوده و نمونه امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت وچرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از معاصی متقی شوید شروع در صوم که شکننده آرزوهاست و در تفسیر عرائس آورده که این روزه اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب میرسد بطالبان جلال مشاهده در افطار سموت غیوب بندائی که مفرح قلوب و مفرح کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل التقمین امساک از جمیع مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم و حمیت از مألوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام امن قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب اما طعام أَنَا أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَشَرَابٌ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ومقرست که این صوم خبر عارفانرا دست ندهد مثنوی عارف چه یابد لذت قرب نرا کش کش بود نه بشربت اکل و شرب چه باشد انس حق دائم او در حقست مستغرق + لقمه از خوان طعمش نفخه شربتی از چشمه سار یسقینی + أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ چند روزهای چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست نه باشد یا سی روز و گویند این روزها ایام البیض ست در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود فَمَنْ كَانَ پس کسی که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلف بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصری باید که چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر وست روزه داشتن بشما و آن روزها که افطار کرده مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدْيَةٌ پس بر وست فداداد ست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی دادن بدرویشی یا بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رح که قریب بدو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد ازان منسوخ شده و گفته اند این جا لامضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس کسی که زیاده کند بر تطوع خود خَيْرًا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن تطوع بهترست مر او را بسبب مزید اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوید یا رخصت دادگان را در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ مضمان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون در این اوقات این کلمات که غذای ارواح سنت بشما فرستادیم پس ندای اشباح امساک لازم دارید و با قرآن منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتیکه راه نماینده است مر ایشانرا و بَيِّنَاتٍ و دلالتهاست روشنست مِنَ الْهُدَىٰ از ضلال وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سائر شرائع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که در یابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر وست قضای آن روزه مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس در دست قضای آن روزه بعد از نوزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ نه شما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا ببزرگی یاد کنید خدایرا یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر ازاء که نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا مگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب و نه و تخصیص مر او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هر چه پیلان شرع بشارت داده است + از همه حرفی نا اجزی به است + وَإِذَا سَأَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان فَإِنِّي در وقت دعا فانی

قریبم پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابہ رض گفتند کہ خدایرا چگونہ بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد کہ یا رسول اللہ خدای ما نزدیک است تا راز گویم یا دور است تا او را بلند بردارم این آیت نازل شد کہ من بہ بندگان نزدیکم بہر نوع کہ مرا بخوانید بر من پوشیدہ نیست اجیب اجابت میکنم دعوۃ الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند حاجت او روا میسازیم اگر خواهم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید کہ بندگان اجابت کنند و الیؤمنوا بی و باید کہ بر ایمان بمن ثابت شنهیا و ثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید کہ براہ راست بمانند بعضی یرانند کہ مراد از رشد اینجا روزه دارانند کہ دعای ایشان قرین اجابت ست و آنکہ قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود موکد این قول است و در بدایت حال مسلمانان شب رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن بی اجازت مفطرات نبود و جمعی از صحابہ رض بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت اورقتیکه مرتکب گشتند روزدیگر این صورت بحضرت رسالت رسید و این آیت نازل شد احل لکم حلال کرده شد مر شما لیلة الصیام در شب روزه الرفث کنایت از مباشرت است الی نسائکم باز نان خود هن لباس لکم ایشان پوشش اند مر شما و انتم لباس لهن و شما نیز لباس ایشانید کنایت است از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن میباشد علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید کہ خیانت کنید انفسکم بانفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما بہ رحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالئن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و ابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست کہ غرض اصلی از مباشرت بقای نسل باید کہ طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بالشهوت و کلوا و بخورید و اشربوا و بیاشامید در شبهای روزه حتی یتبین تا وقتی کہ روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید کہ کنایت از روشنائی روز ست من الخیط الاسود از رشته سیاه کہ اشارت بتاریکی شب ست در صحیحین آمده کہ بعضی از صحابہ رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا انگاه کہ من الفجر بیان خط ابیض ست نازل شد و دانستند کہ مراد ظهور صبح ست ثم اتموا الصیام الی اللیل پس باتمام رسانید روزه را تا شب و لا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را و انتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند کہ از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رح همه تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس ست در دائره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رح فرمود کہ اعتکاف حبس نفس ست و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جایکی خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدری در آمد و خادم بدو گفت مرا بقعه پاک نشان دہ تا نماز گزارم خادم گفت دل خود را از ماسوی الله پاک کن و هر جا که میخواهی نماز بگزار ابیات ازان محراب ابرو و مگردان * اگر در مسجدی و ور خرابات * دلی فارغ بباید پاک از اغیار * که تا لذت بیابی در مناجات * تو گر در بند مال و جاه باشی * کجا یابی صفا هیهات هیهات * تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اند از بایست که خدای تعالی در دین مقرر کرده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز ازان چه قتیکه قرب بان واقع نشود تجاوز ازان خود چگونه صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس میان برای علامه مردمان لعلهم یتقون تا شاید کہ پرهیزند از خدا و از نگذرند و لا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای شما را کہ واقعست بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناحق چون در وی خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالها خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شراب و زنا و انواع فسق و تدلوا عطف بر فعل منهی ست یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان مالها الی الحکام برسوی حکم کنندگان ستمگار یا بعضی ازان مالها برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید بحمایت ایشان فریقا مقدارهی من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور و انتم تعلمون و شما میدانید کہ ستم میکنید یسئلونک سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه بن غنم کہ از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند کہ سبب چیست کہ هر ماه گاه باریک

۲۳ ع ۶

میشما پیغمبر و ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره رونق بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میداند است که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب سؤال
فائده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگوای محمد که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانهای هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای دمان و مزدمزوران و عدت زنان و مدت حمل و
زمان منافع فصال و آجال دین ها و تحقیق شرطها و الحج و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
بانکه درآئید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی از بام درآمدی
یا بر دیوار سراپرده خرجه ساختی و اهل برازپشم خیمها درآمدندی باعتقاد خود این عمل را برتمام و استنادی تارک آنرا فاجر خواندندی این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس و ایشان چند قبیله بودند
قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از دری بیرون آمدی متعاقب آن رفاعه انصاری
هم ازان در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت ازو پرسید که این چه آت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا و را بود از در
بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من هم از حمسم دین من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده ابزنام نهاد
ایدا بنش برست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند فَأْتُوا الْبُيُوتَ و درآئید بخانها
در حال احرام وغیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر شما رستگار شوید قَاتِلُوا
و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال اهل
ایشان آغاز مکنید این حکم بآیت سیف منسوخست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا در سال که حضرت با جمعی از
صحابه به نیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بیایند و مشرکان سه روز
شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تا ملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته
طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه
وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت ترست در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مر اورا حرمت حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان
ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده اند كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک بازایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند
رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک
اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی
جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی
که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز در ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن دم را زایشان باز آرید وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این بار بدست از ترک حرمت ایشان آن بار فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که عَلَيْكُمْ بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر و ستم کنید یعنی با او قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت ست و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ همانند
آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ یار پرهیزگارانست بنصرت

و معاونت و چون حضرت رسالت عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دسترس هست بما چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که
وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای تونگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفگنید خود را بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ
بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی به هلاک و دست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار بخیل و خست مرد را رسوا کند + بلکه در چاه
هلاکش افگند + روی جنت را کجا بیند بخیل + بسته به افتاده اندر پای پیل + سخیا را با جهنم کار نیست + جای ممسک جز میان نار نیست + وَأَحْسِنُوا و
و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود
و فرائض و سنن و آداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلَّهِ برای خدا نی چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید بیماری خوف
دشمن و کم شدن قوت و کم شدن احله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا ابتدا باید فرستاد که محل او بحست بقول امام اعظم
وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و مترا شید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناست فَمَنْ
كَانَ مِنْكُمْ پس کسی که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون جراحت یا غلبه خون
در وی بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بدست فدا دادن از سباب نسک آن مذکور است که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خرزندگان وی بیاورده بودند و چون
مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده بودند حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد
که خداوند من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه دهد و آن طعام فاضل شش مسکین باشد هر یکرا دو من از گندم یا نصف
یا قربانی دادنی آن گوسپندیست فَإِذَا أَمِنْتُمْ چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس کسی که برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره
در سفر واحد بطریقه تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اوّل بحج احرام گیرد و شرائط آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از انجا بعمره احرام گیرد و اعمال
وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رح این افضلست یا بطریق قران که در وقت احرام نیت حج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره
در و مندرجست چون وضو و غسل و نزد امام اعظم رح این قسم فاضل ترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ
شود از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد آنگاه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج و بمکه در آمده از حج فارغ شود و امام احمد رح این قسم را اختیار فرموده و در آیت میگوید
که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر وست آنچه میسر شود از گاو و یا گوسپند یا شتر مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
پس کسی که نیابد قربانی یعنی بر اقلی در نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته یا گسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه داشتن
هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید ست و زیادتی اهتمام بامر تمام
آن ذَٰلِكَ این حکم هدی و صیام یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی را ست که لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن بلکه حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد
حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان را شهر حج بهر دو عبادت تمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر از منع حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع
نباشد و این قول امام اعظم رح ست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در انچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت ست بر کسیکه حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهورند یعنی شوال و ذو القعده
و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رح و امام اعظم رح روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس کسی که فرض گرداند بر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین
ماههای حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت احرام بقول شافعی رح فَلَا رَفَثَ نفیست بمعنی نهی یعنی باید که نه جماع و ملاعبت بازنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید
وَلَا فُسُوقَ و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان وَخُصُومَةَ و نزد فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند

۲۴ ع ۸

وقف النبی صلعم

در منا هر یک می گفتند حج من تمام تر ست این حکم فرو د آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوا وانچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَعْلَمْهُ اللّٰهُ و میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردند می در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدند حق تعالی فرمود که توشه دارید تا بر دل مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى پس بهترین توشها پرهیزگاری ست از طمع و ترک تشویش دادن مردم سوال نا کردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارات تبرز و دو ابتوشه گرفتن در سفر آخرت هست و بهترین زادی در راه پرهیزگاری ست آدم قشری حق فرموده که تقوی عوام در شدن ست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب ست بسر از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق نتوان برد و نیز از شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان دست تهی رد و آه + راه زین گونه ست بسم الله که دارد عزم راه + فَاتَّقُونِ و بترسید از من يٰٓاُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست شما را جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب با جران را که بر حج آمدندی میگفتند داخ لاحاج یعنی این آینده هست بیحاصل حق سبحانه فرمود که سود او معامله ایشانرا از فیض حج هیچ نمیباید بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَاِذَآ اَفَضْتُمْ پس چون برگردید مِّنْ عَرَفٰتٍ از موضعیکه آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را در مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدٰىكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَاِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِّنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد رسول الله ست لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ از جملهٔ راه نایافتگان ثُمَّ اَفِيْضُوْا پس باز گردید خطاب با قریش و خلفای ایشانست که همه عرفات وقوف بعرفات بودی ایشان در مزدلفه واقف شدندی بدین صورت ترفع کردندی خلق و نیک داشتندی ازمساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ از انجا که باز میگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید از خدای اِنَّ اللّٰهَ عَفُوٌّ بتحقیق که خدای آمرزنده ست گناهان گذشته مستغفران را رَّحِيْمٌ مهربانست بآنکه حج بگزارد فَاِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگزارید و بجای آورید مَّنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید و ثنا گویید خدا را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما اٰبَآءَكُمْ پدران خود را اسم جاهلیت آن بود که اشرف عرب بعد از فراغ مناسک پیش حرم یا میان مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و بر فضیلت نسب و شهرت حسب آبای اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگتر ازان زیرا که او پدران شما را بدان منقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَّقُوْلُ کسی هست که میگوید رَبَّنَآ ای پروردگار ما اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع حقیر دنیا می طلبند وَمَا لَهٗ و نیست خواهندهٔ دنیا را فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن ست چون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُوْلُ و از مردمان کسی باشد که گوید رَبَّنَآ ای پروردگار ما اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در نیکای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت گفتند حسنهٔ این جهان صحت ست و از آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاهدار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنهٔ این جهان زنی صالحه ست و حسنهٔ آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار معجنا شایسته درشت خوی سخت گوی شنوی زان بد در آمد ذکو + همدمی عالمست دوزخ او + زینهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + اُولٰٓئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيْبٌ مر ایشانرا بهره ست مِّمَّا كَسَبُوْا از انچه عمل کردند یعنی در خواست نمودند وَاللّٰهُ و خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ زود شمارست بمقدار نه شمار خلائق کند وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر بگویید فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ در روزهای شمرده که آن ایام تشریق ست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین ست فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه تعالی فرموده که در تعجیل رخصتست هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَاَخَّرَ و هر که تاخیر کند تا شب دوازدهم باشد

فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ ۚ پس نیز هیچ جرمی نیست و مطلقاً وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقٰى مر کسی را که پرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بجزات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ از مردمان هست مَنْ يُّعْجِبُكَ آنکه ترا خوش آید قَوْلُهٗ سخن گفتن او فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ و گواه می آرد خدای را عَلٰى مَا فِىْ قَلْبِهٖ بر آنچه در دل اوست وَهُوَ و حال آنکه اَلَدُّ الْخِصَامِ ○ ستیزنده ترین دشمنانست وَاِذَا تَوَلّٰى و چون برگردد سَعٰى بدود و بشتابد فِى الْاَرْضِ در زمین لِيُفْسِدَ فِيْهَا تا فساد و تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت را وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایان را وَاللّٰهُ خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ○ نمی پسندد تباه کاری را وَاِذَا قِيْلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللّٰهَ بترس از خدای تعالی اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْاِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهٗ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ○ و بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ از مردمان هست مَنْ يَّشْرِىْ کسی که میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بطلب خشنودی خدای آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مکه بمدینه فرمتند خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کیان افتاده بردار کشیده بود دزدار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بزمین نهادند و زمین او را فرو برد به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن از آن لشکر محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی است که هجرت داشت در مکه بکافران داد و اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای خشنود شد پیغمبر را بمال دنیا نخرید فرد بر صلش ارمیتوانی بخر مه که وصلش عزیزست و زر هیچ نیست و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضست که در شب خفتن بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ بِالْعِبَادِ ○ و خدای مهربانست بر بندگان خود که طلب رضای او جان فدا میکردند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوْا فِى السِّلْمِ درآیید در اسلام كَآفَّةً همه یکبار یا مومنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرائع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام درآیید وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمایید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه شیطان شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ○ دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین وَ قرآن مِّنْۢ بَعْدِ مَا بعد از آنکه جَآءَتْكُمُ الْبَيِّنٰتُ آمد شما را احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای عَزِيْزٌ غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان حَكِيْمٌ ○ محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکلی در دائره اسلام داخل نمیشوند اِلَّآ اَنْ يَّاْتِيَهُمُ اللّٰهُ مگر آنرا که یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب فِىْ ظُلَلٍ در سایبان ها مِّنَ الْغَمَامِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود وَالْمَلٰٓئِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَقُضِىَ الْاَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی بدو رسد وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ○ باز گردانیده شوند کارها یا آنکه امر احکام سلاطین حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود امروز فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سَلْ بپرس خطاب بان حضرت ست یا هر کرا که صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِىْٓ اِسْرَآءِيْلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را که كَمْ اٰتَيْنٰهُمْ ما چندداده ایم پدران ایشان را مِّنْ اٰيَةٍۭ بَيِّنَةٍ ؕ از نشانهای و معجزهای نیکو و شان محمد با معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُّبَدِّلْ و هر که تبدیل

از یهود و بگرداند نعمة الله نعمت خدای را که صفت پیغمبر ست مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت ست بدو در دنیا به قتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان می خندیدند و می گفتند محمد صلی الله علیه وسلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای سوم و عادات ایشان را هم شکنم و اگر کار وی حق بودی میبایستی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودندی حق سبحانه بسنرمود که وَالَّذِينَ اتَّقَوْا آنکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زیر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین باشند از فرود سرین و کافران در درک اسفل سافلین و سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً قوم گروه یگانه بر یک ملت بعد از ان مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس انگیخت خدا النَّبِيِّينَ پیغمبران یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان اهل معصیت بعقاب تا هر که در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ و منزل کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یاد کرد کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند یعنی یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف میکردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان از روی بغی بَيْنَهُمْ یعنی از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمگاری فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسطه است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمود ند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که خاصلترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راهست که آن راه انبیا و اولیاست أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفتاید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتاریدان تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه بهشت درآئید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامد بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران صدیقان و متابعان ایشان محصلت آنست که می پندارید که ایگان بهشت دیدو بشما نرسیده انچه دوستان خدا پیش ازین کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ بدیشان میرسید سختی و ناکامی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی تعلست کی میان که وطائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید این قولست **مثنوی** زان بلاها کانبیا برداشتند + سر بچرخ هفتمین افراشتند + هر که در راه محبت پیشتر + بر دل او بار محنت بیشتر + پس انبیا و مومنان بمحنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا معه و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قَرِيبٌ ○ نزدیکست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا که مَاذَا يُنْفِقُونَ چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود مردی بزرگ تواناگر از حضرت پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود قُلْ بگوای محمد مَا أَنْفَقْتُمْ انچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر اولی تر

سوال از وجہ نفقہ بود و جواب در بیان مصرف آمد کہ اہتمام بآن بیشتر ست زیرا کہ نفقہ وقتی معتد بہ باشد کہ بحل خود واقع شود و از حلہا مصارف نفقہ والدین اہم
وَالْاَقْرَبِیْنَ وَخویشان نزدیک وارث باشند چہ آن صلہ رحمست وَالْیَتٰمٰی مربی پدر ان خرد سال کہ قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان کہ چارہ معیشت خود
ندانند وَابْنِ السَّبِیْلِ مورثہ گذریان و مہمانان وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچہ بکنید از نیکوئی با ہر کسی کہ باشد فَاِنَّ اللّٰہَ پس بدرستیکہ خدای بِہٖ عَلِیْمٌ بآن چنیز دانا ست
و بران جزا خواہد داد کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما کار زار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس شیطانست زیرا کہ عظیم ترین دشمنان
اینانند و این قتال اشما سخت کردہ میاید چرا کہ نفس اخورانی و خوش خوابیدن و لباس اعلی پوشیدنی خوش مینماید و نخواہد کہ در گذشتہ سوی بندگی آرد خود را کی از زین بندگان
حق شمارد پس خلاف نفس بر شما کردہ ست وحال آنکہ خلاف نفس بسا بہتر ست از عبادت صد سال وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ و آن قتال مکروہ ست مر طبع شما و شاق ست بر شما
و این کراہیت نہ فرمان خدای را بود بلکہ مقتضای طبع بشری آنست کہ تلف مال و ہلاک نفس را کارہ باشد وَعَسٰٓى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْـًٔا وشاید کہ شما مکروہ دارید چیزی را
بفرت طبیعت وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وحال آنکہ آن نیکوئی باشد شما را چون غزو و کہ مکروہ میشمارید و نیکوئی شمارد نست ہم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قہر اعدا و اعزاز دین و ہم
بحسب آخرت از رتبہ شہادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسٰٓى اَنْ تُحِبُّوْا وشاید آنکہ دوست دارید شَيْـًٔا چیزی را از روی کمی مالت طبع کہ آن تخلف ست از جملہ
وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ و آن بدی باشد مر شما را ہم در دنیا بتحمل ذل و غلبہ اعدا و ہم در آخرت بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجہ شہدا وَاللّٰہُ یَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
و شما از نمی دانید یَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماہ حرام قِتَالٍ فِيْهِ یعنی از قتال در و حضرت سالت در سال دوم از ہجرت عبد اللہ بن جحش را
با جمعی از صحابہ بطن نخلہ فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش کہ از طائف می آمدند مقاتلہ افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشتہ شد و نماز شام ہلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند
کہ آن روز سلخ جمادی الاخری بودہ یا غرہ رجب بعد از انتشار این خبر کافران غاز طعن کردند کہ محمد ماہ حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنہ انگیختن در ماہ حرام
فتوی داد مسلمانان از قتال در ماہ حرام سوال کردند جواب آمد کہ قُلْ قِتَالٌ فِيْهِ بگوای محمد کہ جنگ در ماہ حرام کبیر ست کار بزرگست ہنوز در ان وقتال در ماہ حرام
حرام بودہ و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چہ این قتال بزرگ بودہ اما آنچہ کافران میگفتند از بیراہی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰہِ و باز داشتن مسلمانان را از
ایمان کُفْرٌۢ بِهٖ و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز دران وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اہل مسجد را یعنی پیغمبر و اصحاب او
مِنْهُ از مسجد بلکہ از مکہ کہ بر مسجد مشتملست اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰہِ بزرگترست نزدیک خدای از قتال جہ عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ و
بزرگترست از قتل حضرمی وَلَا یَزَالُوْنَ و ہمیشہ باشند مشرکان کہ بتعصب و عناد یُقَاتِلُوْنَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّٰى یَرُدُّوْكُمْ تا شما را باز گردانند
عَنْ دِیْنِكُمْ از دین شما کہ اسلامست اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ یَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و ہر کہ برگردد از شما عَنْ دِیْنِهٖ از دین خود و مرتد شود
فَیَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ وحال آنکہ او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروہ مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملہای
ایشان فِی الدُّنْیَا در دین سرای کہ ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجہ و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْاٰخِرَةِ و در ان سرا کہ مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ
وآن گروہ اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آن خٰلِدُوْنَ جاویدانند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکہ آنانکہ گرویدہ اند بخدا و رسول وَالَّذِیْنَ
هَاجَرُوْا و آنہا کہ بدر رو کردہ اند او طان خود را وَجٰهَدُوْا و جہاد کردہ اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راہ خدای یعنی عبد اللہ بن جحش و یاران او اُولٰٓئِكَ آن گروہ یَرْجُوْنَ
امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰہِ رحمت خدا را وَاللّٰہُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزندہ مومنان مجاہد است رَّحِیْمٌ بر ایشان مہربانست یَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای
محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابہ چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل خدمت آنحضرت گفتند کہ فتوی دہ ما را در خمر کہ زائل کنندہ عقل
و در قمار کہ سبب سلب مال ست و در ان ما خمر حلال بود و مسجانہ فرمود کہ قُلْ فِیْهِمَآ بگو در ین ہر دو اِثْمٌ كَبِیْرٌ گناہ بزرگست وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتہا ست
مر دمان را در منافع خمر بادی بودہ باشد چون اشتعال حرارت غریزی و ہضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بیدلان یا مالی چون سود فراوان

در بیع و شرای آن و فوائد میسر توسعه بوده است بر ورثیشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقائق مسلمی آورده که اثم کبیر است در اشتغال بآنها و منافع للناس در ترک آنها و اثمهما گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگتر است از نفع آنها و یسئلونک ومی پرسند ترا ای محمد ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح فتوبت اول سوال کرد و جواب بتعیین مصارف نازل شد دیگر بار گفت یا رسول الله دانستم که صدقه باید میباید داد اما نمی دانم که چه چیز هم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آمد از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخست کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یبین الله و بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم الآیات براشما نشانهای مهربانی خویش لعلکم تتفکرون تا باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رح فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند قال رسول الله الدنیا حرام علی الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عاشقست + میل ایشان کی زعاشق لائقست + و یسئلونک و میپرسند ترا ای محمد عن الیتمی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند دوران بمعاملات تصرف مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهترست از تجنب از ایشان آورده اند که چون طعام یتیم جدا بخشیدندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند در دین والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان و لو شاء الله و اگر خواستی خدای تعالی لاعنتکم در آینه شما را در رنج افگندی و کار بر شما تنگ گرفتی تا نکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالبست و قادر بر اعنات حکیم دانا ست در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید زنان مشرک را حتی یؤمن تا وقتیکه ایمان آرند برسول خدا مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان را مانده که از انجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد و مژده دهد چون بمکه رسید زن مشرک را که عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت باهم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد انا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و موصلت بر وجه زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوفست باجازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت باینصورت را بعرض آنحضرت رسانید و حکم الهی شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دائره از دواج داخل نسازید و هم در این وقت عبد الله بن رواحه کنیزک خود را بجهت فیشوز طپانچه بر روی او زده بود و او داد خواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول او دوست میدارد اما ستیزه مزاج فرمان نابرنده بهت حضرت رسالت فرمود پس او مومنه باشد باید نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میداد ندآیت آمد و لامة مؤمنة و هر آینه کنیزک مومنه خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد مشرکه و لو اعجبتکم و اگرچه شما را در شگفت انداز دآن زن بجهت مال و جمال و لا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتیکه ایمان آرند و لعبد مؤمن و هر آینه که بنده مومن خیر من مشرک اگرچه بهترست از مرد آزاد مشرک و لو اعجبکم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین مشرکات یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ والله یدعوا و خدای میخواند بر السنه رسل و اولیای خود الی الجنة و المغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی علمای که بدان آمر زیده شوند و در بهشت رسند باذنه بقضا و ارادت او و یبین آیاته و همو یا میکند احکام خود را از حلال و حرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون تا شاید که ایشان پند پذیرند ویسئلونک عن المحیض و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان هو در حال حیض زنان عن ازایشان مجامعت کردن می پرسیدند ایشان نمیدانستند حتی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام و استندی و انصاری بمکس این در ایام حیض با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت

ع ۱۵

و ملاعبت می افزود ثابت بن دحداح گفت ای رسول اللہ با بزنان خود در حال حیض چگونہ سلوک کنیم آیت آمد کہ قُلْ هُوَ اَذًى بگوای محمد کہ حیض بدی ہست کہ نفس آدمی را
ازان نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ پس دور باشید و یکسو و بیدار زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نہ آنکہ ترک مخالطت و مکالمت
نمایید پس بحمت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتّٰى يَطْهُرْنَ تا وقتیکہ غسل کنند بعد از انقطاع دم و این سبب امام شافعی
و حفص یطہرن بسکون طا و ضم ہا خواندہ یعنی تا وقتیکہ پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است کہ چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است
فَاِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و پاک شوند فَاْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ از آنجا کہ خدای امر کردہ یعنی ماتی مقرر کہ آن فرجست لا غیر
اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستیکہ خدای دوست دارد توبہ کنندگان را از مناہی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ○ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَآؤُكُمْ زنان شما
حَرْثٌ لَّكُمْ موضع کشت زار شما اند ہمچو میگفتند ہرگاہ در وقت مباشرت ظہر زوجہ کہ جانب او باشد فرزند شش احول آید مسلمانان کہ بدان نوع اقدام نمودہ بودند حکایت
بجناب نبوت آمد عرض کردند جواب از حق سبحانہ رسید کہ زنان شما محل زرع و منبت اولاد اند فَاْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود اَنّٰى شِئْتُمْ ہر چگونہ خواہید
بطریق ادبار و اقبال و استلقاء و غیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود نہ محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِاَنْفُسِكُمْ برای نفس خود یعنی طلب کنید باز
پیش بفرستید نیت خالص او قصد صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر مباشرت نہی وَاعْلَمُوٓا اَنَّكُمْ و بدانید کہ شما مُّلٰقُوهُ
رسندگانید بر نیچہ از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا کہ می پیشتر یعنی او را در عقبی بدیدہ سر خواہید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر خدای کما قال و عرضوا علی ربک صفا
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ○ و مژدگانی دہ مومنان را بہشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً بہانہ و دست آویز لِّاَيْمَانِكُمْ در سوگندان خود در
عبد اللہ رواحہ از شوہر خواہر خود بشیر بن نعمان بر نجید و باہم عظم الہی سوگند یاد کرد کہ با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندہد حق تعالی آیت
فرستاد کہ مگردانید ذکر خدای را مانع آن تَبَرُّوا از آنکہ نیکوئی کنید با قرباوا حباو تَتَّقُوا و از آنکہ بپرہیزید از مروت و با یاران مکالمت نکنید وَتُصْلِحُوا و از ان اصلاح
کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا ست بسوگند عَلِيمٌ ○ دانا بمافی الضمیر سوگند خورندہ عبد اللہ رضی اللہ عنہ بعد از استماع این آیت از سر آنچہ گفتہ بود درگذشت
و بایشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد کہ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ بر بیہودہ کہ واقع شود فِي اَيْمَانِكُمْ در سوگندہای شما لغو بقول
امام اعظم آنست کہ کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکہ راست میگوید و خلاف آن ظاہر شود و امام شافعی لغو آنرا داند کہ بی اختیار خود بزبان کسی کذا و بلی واللہ و لا واللہ و بطریق عادت
وَلٰكِنْ يُّؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذہ میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچہ عزم کند دلہای شما و بعد سوگند خورید عصیان شود کفارت باید داد و بیان کفارت در سورہ مائدہ بیاید انشاء اللہ تعالی وَاللّٰهُ غَفُورٌ
وخدای آمرزندہ است بندہ را کہ بیمین لغو نگیرد حَلِيمٌ ○ بردبار ست در سوگند عمد در عقوبت تعجیل ننماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را کہ سوگند خورند مِنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان
خود دور شدن و با ایشان نیامیزند و در جاہلیت چون کسی را بزنی میل نبودی خواست کہ او را بیازارد سوگند خوردی کہ چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در ان
مدت پابستہ و سرگشتہ بگذاشتی و آن بیچارہ مدتی شوہر دار و نی بیوہ بودی و نہ از کد خدایی آزاد پس خدای تعالی آزانہ پسندید و حکم فرمود کہ برای حفظ احوال آنانکہ چنین
سوگند خورند تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ انتظار بردن چہار ماہ فَاِنْ فَآءُوْ پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَاِنَّ
اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستیکہ خدای آمرزندہ است مر شکنندہ سوگند را درین صورت رَّحِيمٌ ○ مہربانست کہ مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم
شرع آنست کہ اگر مولی را شناسی چہار ماہ با زن نزدیکی نکند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعدہ نکاح ثابتست و بر وجز کفارہ سوگند نیست اگر مدت سر آید و بعذری مقاربت
نکند نزد امام اعظم طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنست کہ زن را رسد مطالبہ کند کہ یا آی وطی کن یا طلاق دہ و بر حاکم شرع بود کہ مولی را بر جوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را
از و طلاق دہد وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ پس خدای شنوا ست قول مولی عَلِيمٌ ○ دانندہ است بعزم مولی

والمطلقات ۲۸ وزنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثلثة قروء سه قرو
وآن بمذهب امام شافعی وامام مالک رح طهرست ونزد امام اعظم رح حیض وفائدهٔ خلاف در معتده ظاهر میشود که چون حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرو
طهر را گویند وبقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است ولا یحل لهن وحلال نباشد زنان را آن یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله
انچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزندان وچون تمام شدن فرزند سبب ابطال حق الرجعت است پس از زبان وانبود ان کن یؤمن اگر هستند که
ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای وبروز قیامت وبعولتهن وشوهران ایشان احق بردهن سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک
در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان امر وآزار نرسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را
طلاق رجعی میدادند وچون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند وزن را باخود گرفته باز طلاق میدادند وغرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن ومر زنان را
بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مرد را بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت وحسن معاشرت وحق مرد بر زن آنست که فرمان
او برد وناموس شوهر نگاه داشته قدم از دائرهٔ عفت وصیانت بیرون ننهد وحق زن بر مرد آنست که با وزندگانی بوجه احسن وانچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وللرجال
مرد را نیز است علیهن درجة پایه بزنان افزونی وبلندی با آنکه مهر بها بستدست منفق از ایشان یا میراث که ضعف زنان می برند ویا بطلاق وبرجعت که سرشته
اختیار آن بدست رجالست ودر حقائق نجمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت وکمال ولایتست وحدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند واز زنان ع ۳۸
گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران والله عزیز وخدای عزیزست غالب میگرداند مرد را بفضل میدهد بر زنان حکیم دانا ست بحکمت حکم میکند
بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که دران رجعت باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود واگر خواستندی زن را طلاق واقع شدی در احق رجعت بودی
وبسیار بود که زن را طلاق میدادند ونزدیک بانقضای عدت رجوع نمودی بار دیگر باره میکردند ونسبی نزنی نجدمت عائشه رض آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد وبر احضار رجعت میکرد بنالید
وحکایت آن شکایت بسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست بعد از دو طلاق فامساک بمعروف پا خود گرفتنست برجعت او تسریح باحسان یا رها کردن بنیکوئی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد وبعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند واگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر امر وحلال نشود ولا یحل لکم وحلال نیست
شما را ایمردان ان تاخذوا آنکه فرگیرید مما آتیتموهن از انچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصار رض باغی بحساب بر زن خود داده بودند از وجدائی طلبید بهمان کابین خود را
باز خرید وآیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه دانند وبترسند مردوزن الا یقیما آنکه بپای نمیتوانند داشت حدود الله احکام
الهی را در صحبت ومعاشرت فان خفتم پس اگر دانستید حکام که امر اند واحطا بدست شماست الا یقیما آنکه مردوزن را قامت نمیتوانند کرد حدود الله احکام خدای را در معاشرت
آن مردوزن فلا جناح علیهما پس هیچ وزر وبال نیست مردوزن فیما افتدت به در انچه زن فدا دهد بشوهر خود وبآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام
که مذکور شد از طلاق ورجعت مطلع حدود الله اندازهای خدای است که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از ان در نگذرید ومن یتعد وهر که در گذرد حدود
الله اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه متعدیان هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از ان طلقه ثالثه زن خود را
فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر او من بعد بعد از طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتیکه بنکاح در آید زوجا غیره شوهر دیگر را وزوج ثانی از مباشرت او بر خورد دختر
عبد الرحمن بن عوف قرظی که مطلقه ثلثه بود وبعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت منع فرمود وگفت لا حتی
تذوقی من عسیلته ویذوق هو من عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع ورغبت نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول واین مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان می برند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله
احکام خدای را وتلک حدود الله یبینها این گفته شد از تحریم وتحلیل حدود الله اندازهای احکامست که خدای تعالی یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون ع

برامی گردیدی که دانند که از پیش حقست بدان بگروند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ وچون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بنزدیک مدت یعنی نقضاء عدت خود فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاهدارید ایشان بطریق اصلاح نه بروجه اضرار اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ یا رها کنید ایشان را بمعروف یعنی بنیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد دو سه روز زنده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه بدین طلاق داد دو سه بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیت ازان نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوْهُنَّ و باز مدارید ایشان را رجعت کنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِّتَعْتَدُوْا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزبان دصاحب شریعت لعونست در اخلاق کینه آورده که درامت موسی هر که نحو استندی که دعای بد کند گفتندی بدکردار و دل آزار باد چه کسیکه آزار پیشه بود زود بورطه هلاکت افتد مثنوی نکو خواه مردم نباشد مدش * نورز دکسی بد که نیک افتدش * شر انگیز هم در سر شر شود * چو گردم که تا خانه کمتر رود * وَلَا تَتَّخِذُوْٓا و فرا مگیرید اٰيٰتِ اللّٰهِ حکمهای خدایرا هُزُوًا بفسوس یعنی اعراض مکنید ازان و تهاون منمائید در عمل بدان این آیت در شان جماعتیست که امر نکاح و طلاق را سست می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدایرا که فائض میگرداند علیکم بر شما خصوصا در باب نکحات چه در شرائع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا نبود می مگر پیغمبران و این جا تا چهار زن در عقد واحد جایز است وآنان را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رست و داد اگر زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تا نخ و جز زن دیگر جزوی و درین شریعت حلالست وَمَآ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و دیگر ذکر کنید آن چیزی را که بر شما فرستاده است مِّنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ بِهٖ پند میدهد خدا شما را بالقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ بهمه چیز دانا از اعمال شما یا مصالح روزگار شما و اذا است وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ وچون خواهید که طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای مدت فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید ایشان اَنْ يَّنْكِحْنَ از آنکه بنکاح درآیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق را یعنی باید که این عضل مطلق در میان شما وجود نگیرد و آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و عبد الله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نباید و تو بد و نرسی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جائز و قبول حسن معاشرت ذٰلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوْعَظُ بِهٖ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بروجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز که و اپسین همه روزهاست ذٰلِكُمْ این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه ترست مر شمارا از روی معاش چه زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی ندیده و ندانسته باشد وَاَطْهَرُ و طهارت پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر نجور ننمایند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدٰتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد ازان حکم آنست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ هر آنکس را که خواهد آن يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ لَهٗ و بر آنکسست که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و کسوتهن بر پوشش ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ نباید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانید و نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را رضاع اکراه نکند و اگر قبول کند از و کسوت و نفقه باز گیرد وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ و نباید که پدر رنج نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی از مادر

بستاند و باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی زیاده از خورش و پوشش نطلبند و علی الوارث و بردارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی اگر فرضا صبی بمیرد و وی وارث شود لازم ست مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فان اراد فصالا پس اگر خواهند و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت و ان اردتم اگر خواهید ای پدران و کسانیکه با بستر ضاع محتاجید ان تسترضعوا آنکه دایه گیرید به جهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن خواه نی فلا جناح علیکم پس نیست هیچ گناهی نیست در روایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم انچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف به نیکوئی و خوشخوئی بی مضائقه و مبالغه و اتقوا الله و بترسید از خدای عزوجل در باز گرفتن مزد مزدوران و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر ○ بیناست والذین یتوفون منکم و آنانکه میمیرند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیز که عدت او دو ماه و پنجروز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن ببایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ روی وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثاء اولیای ازواج فیما فعلن در انچه زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبولست و حضور شهود عدول والله بما تعملون خدای بانچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیر و داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا امیدانند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند قطعه هر که دانست آنکه در همه وقت ✦ حق تعالی بحال او بیناست ✦ همه کردار ها باشد خیر ✦ همه گفتار ها شود گوهر ✦ ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای اغیان نکاح فیما عرضتم به در انچه تعریض کنید بدان یعنی بکنایت خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد رغبت شما در نکاح ایشان مثلا بر ین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماندیا مرا مثل تو زنی بیابید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم ست اما دران گناهی نیست که سخن بتعریض گویند او اکننتم یا آنکه پوشیدید فی انفسکم در دلهای خود علم الله دانست خدای بعلم قدیم خود انکم شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا الا بعلی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که کنایت مجامعت وعده مدهید الا آن تقولوا مگر آنکه بگوئید قولا معروفا سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نبشته و فرض کرده از عدت اجله بغایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای یعلم ما فی انفسکم میداند انچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جائز نیست فاحذروه پس بترسید و عذر کنید از عذاب و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای غفور آمرزنده ست آنرا که بترسد از عقوبت او حلیم عفو بارست و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان را ما لم تمسوهن مادامیکه مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رح خلوت صحیحه را موجب مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رح مس کنایت از جماع داشته و لذا بواسطه خلوت الزام مهر کند او تفرضوا لهن و باک نیست طلاق دادن زنان را تا وقتیکه فرض نکرده باشید نام مهر را برای ایشان فریضة مهر مقرر پس طلاق دهید و متعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی دهید مرد آزاد انصاری نی خواست و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد و حضرت رسالت فرمود که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازهٔ توانائی وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دستی ابن عباس فرمود که کمتر متعه چادریست و افلش متعه نزد امام اعظم رح کرتهٔ است و چادر و معجری و کمتر نصف مهر المثل

او ازین کمتر باشد صحیح آنست که تقدیر متعه بعضی بسای حاکم شرعست پس متعه دهید ایشانرا امتاعا بالمعروف باندازهٔ توانائی متعه او بر حسب کسر حال و عسر حال حقا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین ○ بر نیکوکاران و ان طلقتموهن اگر طلاق دهید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از انکه مس کنید بشهوت ایشان او قد فرضتم و بدرستیکه مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مقرر فنصف ما فرضتم پس شما ادای نیمه ازانچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسیکه زن را پیش از دخول طلاق ادای ازو مسمی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سورهٔ احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرجهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر انکه عفو کنند آنزنان اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفوا الذی یا آنکه عفو کند آن کسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رح و این قیلست که زن بکر بنارسیده باشد و او ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کسی بعد است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام بدهد و مهر بمیرد هم لست اینکه میگوید طلاق تعفوا و آنکه درگذرید شما که شوهر انید و تمام مهر بدهید اقرب للتقوی نزدیکتر است پرهیزگاری را ازینکه ولا تنسوا الفضل بینکم و فراموش نکنید بزرگی و تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بمهر مسمی شاد گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن رسیده و از صحبت من بر خورد نگشته اولی آنکه از و هیچ نگیرم ان الله بدرستیکه خدای بما تعملون بآنچه میکنید از جود و فضل بصیر ○ بینا ست حافظوا محافظت کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه باقامت و حدود و حقوق آن و الصلوة الوسطی و شرائط می خواست بخصوصیت بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه جابر نماز بامداد است که میان سحر اسیل بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاریست یا از هر طرف او نماز نیست که وران قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین ست و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوة نهاریه ست و بروایت فاروق و مرتضی و عائشه رض و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگرست و دریناب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگری دو و نماز شب از هر طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی از ابن عباس قنوت بمعنی ذویب نماز شام ست و او میانه نماز هاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرائض چهارست اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میانی صلوة اخفائیه و صلوة جهریه ست و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میانی صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز ست که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نماز ها و نکاتی که بدان متفرع میشود در جواهر التفسیر بشرح و بسط مستوفی مذکورست و قوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدا قنتین ○ در حالتی که فرمانبردار انید یعنی نماز گزارندگان و گفته اند که قنوت سکوت ست در نماز زیرا که فرمود که هر یکی ما در عهد رسول در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قنتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و در قول امام شافعی رح در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا سوار خانه گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود و بقولی بپشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز ست و گویند ذکرست یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را کما علمکم همچنانکه بیاموخت شما را از آداب نماز یا شرائط شکر ما لم تکونوا تعلمون ○ انچه نبودید شما که آنرا دانید و الذین یتوفون میکنند و آنانکه وفات کنند از شما و یذرون آزواجا و بگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جاهای کهنه پوشیده قاعدهٔ تزین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل بود ندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی اگر از اهل بود ندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت پناه آمد مردی طلحی در گذشت و او زنی و پسری و مادری و پدری نماند آنحضرت ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را ثمنی یعنی هفتم

الا حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند دران محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان بازمانند وَصِيَّةً وفرض کرده شد وصیتی و مخصص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی کَاَذْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَّتَاعًا متعه دادن بنفقه و سکوت و مسکن از ترکه شوهر اِلَى الْحَوْلِ تا بیکسال غَيْرَ اِخْرَاجٍ بی بیرون کردنی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَاِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِيْ مَا فَعَلْنَ در انچه ایشان کنند فِيْ اَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت وطلب شوهر مِّنْ مَّعْرُوْفٍ از ان چیزی که بر وفق شرع باشد وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ وخدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امری کند حَكِيْمٌ ۝ صواب کار ست در انچه حکم فرماید واین حکم میراث زن که زنی یا ثمنی باشد از ترکه که منسوخست بعدت یکسال باچهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقٰتِ ومر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بیان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوْفِ بطریق نیکو نه توسط و نه غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیدنی است خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِيْنَ ۝ بر پرهیزگاران امر او متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذٰلِكَ همچنانکه احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ روشن میگرداند خدای لَكُمْ ایته برای شما احکام خود را در انچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر دران کار فرمائید ع ۳۱

اَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سرای خود وَهُمْ اُلُوْفٌ وایشان هزاران بودند تمام سدی گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر بسلامت ماندند و بر بی باقیشان وا غلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار یکبار ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس گفت مر ایشان را خدای که مُوْتُوْا بمیرید همه بیکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از انها علی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهار پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از انجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت واز ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ اَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفای موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان اند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَذُوْ فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ ۝ سپاسداری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوْا و کارزار کنید فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای را آنی شکار اکردن دین خدای وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید که خدای سَمِيْعٌ شنواست قول مخالفان را از جهاد و کاهلان را ناپسندیده تمسک مینماید عَلِيْمٌ داناست بضمائر ایشان مَنْ ذَا الَّذِيْ کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ قرض دهد اللّٰهَ وام بخدای را یعنی بندگان رانده او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیادهست و این تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله واصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه که ده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه عطای عوض دران لازمست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدای دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را حمل بر تمنی میکند یعنی ایا کسی هست که قرض دهد خدای را فَيُضٰعِفَهٗ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را که از بهر او اَضْعَافًا كَثِيْرَةً دو صدهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصویر کنند چون این آیت نازل شد یهود به طعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض میطلبد

آنحضرت فرمود که میخواهد که تا شما را بواسطه آن بہشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول اللہ مرا دو خرما بستان هست و بہتر ازان خراستان جنیبه نام دارد اگر آنرا بقرض خدا
دہم شما ضامن بہشت من میشوید سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان
با من باشد خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول بگرفت و جنیبه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرمانستان نهاد آمد مادر فرزندان را گفته
یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بہشت ده چندان بستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا ئیست بارک اللہ لک فیما
اشتریت حضرت رسالت در باره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح و اللہ یقبض ویبسط خدای فرامیگیرد و تنگ می کند روزی را بعضی بحکمت خود
وصلاح حال ایشان در انست و بیبسط و کشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در انست و الیه یرجعون و بسوی حق یعنی بپاداش او
باز گردیده خواهید شد مغنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقائق گفته که فرامیگیرد از اغنیا تا ندانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا
تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهوا غنیا جزوی نبیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که
یکی القبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را بسط از خودی بانیده و بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الٰهی هرگاه بخود فکرم گویم از من دور تر کیست و چون
بتو نگرم گویم از من بزرگوار تر کیست رباعی گاهی که بخود در نگرم پست شوم * گاهی که بدو نگه کنم مست شوم * در حیرتم از حالت خود با دلدار * حیران شده ام فتاده و زبست شوم الم تر
آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملا بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرآءیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی
بعد از وفات موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشانرا و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع به بنی
اسرائیل فرستاد و گویند نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا ملکا برانگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
ملکا پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل اللہ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت
می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود بسبب آن
از پیغمبر خود استدعا ملکی و حاکمی کردند که بدو اوجاد توانند کرد قال گفت این پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض گردانیده شود علیکم
القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست مارا و چه برانداشته الا نقاتل که ما قتال نکنیم
فی سبیل اللہ در راه خدای و قد اخرجنا و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را من دیارنا از مواضع و مساکن و ابنائنا و پسران ما یعنی ما را مبهوت ساخته اند از ایشان در خبر
که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چند ان گنج و مال از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما
کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعدای دین تولوا بگشتند و از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا مگر اندکی از ایشان منهم و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و اللہ علیم و خدای داناست بالظالمین ○ بستمگاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل حجت جواب داد ند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید
و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم راست و راست اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی
تردد و آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مر دی که سقا یا دباغ بود شاول نام داشت او بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال روغن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را ان الله
پیغمبر ایشان ان اللہ بدرستیکه خدای قد بعث لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی
استبعاد انی یکون چگونه باشد او را کی ست له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما و نحن احق بالملک و ما سزاوار تریم بپادشاهی از بسط یدا یم منه از و که

از سبط ابن یمین ست و دران سبط نه مملکت ست و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست و لکن نبوت و او را عطا کرده اند بسطة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت و نسب عالیست باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستیکه خدای برگزید او را علیکم بر شما و زاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب گویند دانا بود باموز سیاست و تدبیر ممالک و الجسم و دیگر بیفزود او را و جسیم آورده اند که طالوت مردی نماینده و باجمال بود و نیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند تر مینمود والله یؤتی ملکه خدائی که مالک الملک علی الاطلاق ست میدهد ملک خود را من یشاء هر که را میخواهد و میداند که او صلاحیت مملکت داری هست بیت ملک ده و ملک ستان اوست لیس را راه بحکمش نبود هیچکس والله واسع و خدای بسیار فضل ست در دادن نام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسیکه او را بر میگزیند بداری دیگر چنانچه نبی اسرائیل داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح درآمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمانبرداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد و قال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستیکه نشان پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیاء دران منقوش بود فیه سکینة در آنجا سکینه ایست من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و بقیة و دیگر درین تابوت باقی چیزیست تمام ترک از انچه بگذاشته است ال موسی و ال هرون یعنی موسی و هارون آل شخصی را گویند که در لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم + انفسه و حدیث آمده که هو تیت مزمار من مزامیر آل داود مراد نفس داود ست و انچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره تر انجبیر که در تیه بدیشان میبارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت اعمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی با اهل آن موضع سیدی آخر بحوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تحمله الملئکة ببرد او را ملائکه آن تابوت و بشما آرند ان فی ذلک بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لایة لکم هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بالجنود بآن لشکرهای ساخته قال گفت انی مبتلیکم بدرستیکه خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بنهری بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع عاصی ایشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و همن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی لیس علی الذین آمنوا جناح فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس بر مذهب راست او نیست یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد الا من اغترف مگر آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر دران هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از ان غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه آب غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر تبه غلبه کرد که هر چند بیشتر خورد و مد تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن

ع ۶

ملاقات نکردند سلمی فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت مثل لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مثال متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و زیاده از انچه ضرورت معاش ست میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد در غبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد **مثنوی** کاسهٔ چشم حریصان پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد + گر بریزی بحر در کوزه + چند گنجد قسمت یک روزه + و چنین کس بسبب دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که ازان چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه تعالی او را بقرب خود موید گرداند از روی معنے مستغنے سازد **بیت** قناعت تونگر کند مرد را + خبر کن حریصِ جهان گرد را + **قطعه** ای قناعت تونگرم گردان + که ورای تو هیچ نعمت نیست + کنج صبر اختیار کردم از انک + هر که را صبر نیست حکمت نیست + فلمّا جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هو طالوت و الذین آمنوا و آنکسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه لا بگذشتند با او و قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را توانائی امروز + بجالوت و جنوده بجالوت و لشکرهای او قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از ان چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و شش صد و هشتاد و هفت تن ازیشان بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار گروه اند که از مومنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مددگاری خدای و الله مع الصابرین ○ و خدای با صبر کنندگانست بتائید و قوت و چون خالفان ایشان بنمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت بآن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت صف برکشید آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتاد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند **بیت** چو شیران آهن دل الماس چنگ + چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ + جالوت نیز با خود مردِ عظیم الجثه و شدید الشوکة بود و در تفسیر امام جلالی مذکور ست که اسلحهٔ جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده و لما برزوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت و جنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مومنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره ست از کثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن و ثبت اقدامنا و نگاهدار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب و انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین ○ بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس بشکستند و روبهزیمت کردند مومنان کافران را باذن الله فقط باعانت و توفیق خدای و قتل داود و بکشت داود بن ایشا جالوت جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود دونی زده خود در سرش بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت باوی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید و اتاه الله الملک و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی و الحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور و علمه و بیاموزانید او را مما یشاء ط از انچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان غان و لولا دفع الله الناس و اگر نه بازداشتی خدای مردمان را بعضهم ببعض برخی ازیشان را برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی و لکن الله و لیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی العلمین ○ بر عالمیان تلک این قصها که در و معجزات واضحات بود ایات الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل میخواند قرآن را بالحق براستی و درستی چنانکه مطابق واقعست اهل کتاب آنرا مسلم میدارند و انک لمن المرسلین ○ و بدرستیکه تو هر آینه از فرستادگان خلائق تلک الرسل این پیغمبران فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را بخصائص و فضائل علی بعض بر بعضی دیگر منهم ازیشان من کلم الله آنرا که سخن گفت خدای با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی که گفت انی انا ربک چون پیغمبر ما که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی او دفع بعضهم درجت و برداشت برخی را از ایشان بمراتب بلند و مقامات

وقف لازم

انبیا ازین جهتست که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمرهٔ ایشان یا بالمجموع جنّ و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس ست که حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ما ست که مفضلست بر انبیا بفضائل بیکران و خصائص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد و مثنوی

همه انبیا در پناه تواند + مقیم دربار گاه تواند + تو مهر منیری همه اختر اند + تو سلطان ملکی همه چاکر اند +

و وجوه افضلیت آنحضرت نقلاً و عقلاً به بیان مبسوط در جواهر التفسیر قلمی تحریر یافته وَاٰتَیْنَا وَادَیم مَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن دادیم چون ابرای لکه و ابرص و احیای موتی وَاَیَّدْنٰهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل ع در مادر وی دمید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل ع وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلٰکِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ پس ازین امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَمِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فروگذاشت تعریض یهود و نصاریست که بعد از موسی و عیسی از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت

یٰۤاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوۤا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اَنْفِقُوا انفاق دهید مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَیْعٌ فِیهِ و لَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بود قبول احوال عذاب وَالْکٰفِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدایرا از مستحق یا ظالم اندر وضع عبادت در غیر موضعش اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَاۤ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را اِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او راست اَلْحَیُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان اَلْقَیُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَاْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهرست لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر اوراست هر چه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِی کیست آنکس که یَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهٗۤ نزدیک او یوم قیامت کسی اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور اینجهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان وَلَا یُحِیطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهٖۤ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَآءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فراگرفته است کُرْسِیُّهُ کرسی او که زیر عرش و زیر آسمانهاست یا فراگرفته است علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را وَمَا فِیهِنَّ و آنچه در آنست وَالْاَرْضَ و تمام زمین را در آنچه بر آنست وَلَا یَئُودُهٗ و نه دشوار آید او را و نه رنج نیفگند و بدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاهداشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِیُّ و او برتر از حد اوهام الْعَظِیمُ و بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف ترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و خواص فضائل قرائت او در اخبار بسیارست لَاۤ اِکْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِی الدِّینِ قبلا در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخست از تمام قبائل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحسین انصاری رض در قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون افساده وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحسین از حضرت رسالت پناه دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی هدایت شده است

قَدْ تَبَيَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ در زند بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است سلمی قدس سره گوید عروة وثقی توفیقست در هدایت و سعادت در نهایت و در حقائق بخمیه آورده است که آن مرعوام را توفیق طاعتست و مر خواص را مزید عنایت بمحبت و اخص خواص را اجتباء بوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقالات حضرت خواجه بهاء الحق و الدین المشتهر بنقشبند قدس سرنا الله بحقائق کلامه مذکورست که در دین طریق طاغوت ماسوای حقست کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک ست و پیغمبر ما فرمود که الهوی عند الله البغض من جمیع الآلهة المعبودة ترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشان ست افرایت من اتخذ آلهة هواه آیا نمی بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی ✤ حاصل خواجه بجز پندار نیست ✤ و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة و هر دو اکنست بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد آنرا پرستد و نعم ما قال بیت هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی ✤ آنست برادر دو جهان مونس و معبود ✤ پس بالضرورة از همه چیز ها می باید برید و بحق سبحانه باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که کا انفصام لها که زیح انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا والله سمیع و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی بود عَلِيمٌ داناست بنیت خالص متمسک بدان عروه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای دوست آنکسانست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم يُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت إِلَى النُّورِ بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت بمعرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی بوی یا مرتد از وی اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را أَوْلِيَاؤُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوتُ طاغوت اند یهود را کعب بن الاشرف و حی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و آلهٔ باطله و اهل ارتداد را شیاطین يُخْرِجُونَهُمْ این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارتست از ایشانست بیرون می آرند یعنی می خوانند کافران را مِنَ النُّورِ از ایمان یتشاقی إِلَى الظُّلُمَاتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتد را از اقرار بانکار أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن کافران باطواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید ماندگانند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بصر بصیرت نظر کن ع ۴۴ إِلَى الَّذِي بسوی آنکس که از روی عناد و حاجَّ إِبْرَاهِيمَ حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار این مجادله که کرد أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ مر بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و یا این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آنوقت که ابراهیم تبانزه است ورای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّيَ الَّذِي پروردگار من آنکسست که از روی قدرت يُحْيِي زنده میگرداند از عدم بوجود می آرد وَيُمِيتُ لا می میراند از منزل بقا بادیهٔ فنا می و قَالَ گفت نمرود أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس زنده و واجب القتل را که رشتهٔ امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بگناه طلب نمودم و بقتل رسانیدم و گفت اینک زنده ابراهیم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مگر احیا بعفوست و اماتت بقتل و نمیداند که احیا و اماتت خلق حیات و موت و اجساد و آن جز بحضرت قادر مختار انشا شده یا میدانست و بحضار مجلس خود تلبس میکرد لاجرم ابراهیم بحجت روشن تر انتقال نمود قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابراهیم فَإِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَأْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جائی که محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِي پس مبهوت گردانیده شد آنکسی که کَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي خدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمگاران را

اَوْ کَالَّذِیْ این سخن مترتب بایت او نیست آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا مانند مثل آنکسی که مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ بگذشت بر دیهی وَهِیَ خَاوِیَةٌ وآن دیه افتاده بود عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده واین نهایت خرابیست ومشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب خبر بود که توریت حفظ داشت واز اکابر احبار یهود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورده وحق سبحانه وتعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرموده قَالَ اَنّٰی یُحْیٖ گفت عزیر توبه بیت المقدس نمود وبقریه سارآباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس متعجب بران دیه اما ویران بود خرمنی از میوه داشت انجیر بچید ومقداری انگور بار کرد ودر سلهٔ نهاد بر دوش گرفته انجیری چند بخورد وباقی در سله نهاد وانگور را بیفشرده پاره بیاشامید وبقیه در خیکی بریخت ودراز گوشی که داشت پیش خود بست وخیکه بر دیوار کرده بران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قَالَ اَنّٰی یُحْیٖ گفت عزیر چگونه وبرچه وجه زنده گرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه آباد ان سازد بعد موتها بعد از خرابی ویا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نبود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای در وقت این تامل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال وخراونیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را بهمان شکل وصورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را وطعام وشراب وحمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد وبخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را دیدن گیرد پس سالی بحال عمارت اول باز آورد وبعد از خرابی ویا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نبود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای در وقت این تامل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال وخراونیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را بهمان شکل وصورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را وطعام وشراب وحمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد وبخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را دیدن گیرد پس سالی بحال عمارت اول باز آورد وبعد از آبادانی سال بحال عمارت اول باز آورد وبعد از آبادانی سال بحال عمارت اول باز آورد

صحرا هر یک از و پاره می ربود ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریفتم اما دانست که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجناب سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد به خلیل ع که کنار فلان ریاشو که دشمن من دام مکری گسترده است و سر رشته زرقی بدست آورده بخواهم که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل ع بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود را القا کرد خلیل ع فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند مثنوی کوزه گر کوزه را بشکند + چون بخواهد باز قائم میکند + آنکه داند کوزه کردن نخست + چه عجب گر سازد شکسته درست + پس ابراهیم زبان سؤال بکشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طلغی یاغی ملزم گردد و دل من بالزام و اطمینان تمام یابد قال گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاؤس و غیر این نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیأت ایشان نیکو تامل کن و دقایق بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَى كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها برد توانی نهاد چه قسمت بینها بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام است و ایراد خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِنْهُنَّ از مرغان متمزق شده بایکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ سَعْيًا بیایند بسوی تو بمشی بندشتافتنی وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ وبدان از روی یقین آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حَكِيمٌ محکم کار است هر چه میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای اوابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوائم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده بایکدیگر بیامیخت و گوید در ها دن بگوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاؤس و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عزوجل اجزای هر یکی از دیگری منفصل شده و بایکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بزمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که ایصیرت ابلغ است در حجت و دور تر از شبهت چه توهم ازان میشد که مرغان پرنده نه آنمرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره بکیفیت مرئی او در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست او بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان شود ایشان را بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مائل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاؤس را که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت را از آرایش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را ذبح آرد حیات ابدی روزی او گردد و گویند چهار صفت از طبائعه ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم ست اول صولت کبر که نتیجه آتش ست دوم داعیه شهوت که ثمره هوا ست سوم تگاپوی حرص که عادت آب ست چهارم تیرگی امساک که صفت خاک ست و حکیم سنائی روح الله روحه بدینمعنی اشارتی فرموده مثنوی چار مرغ ست چار طبع بدن + جمله را بهر دین بزن گردن + پس بایمان عقل و عشق دلیل + زنده کن هر چهار را چو خلیل + مَثَلُ الَّذِينَ نمونه نفقه کردن آنکسانیکه بیشائبه غرض و داعیه عوض يُنْفِقُونَ بیرون می کنند و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدا ست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ بروياند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصلی منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میگرداند این هفصد را هفصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفصد

وزیاده میدهد علیم ○ دانا است بنفقه کنندگان و اغراض و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدقات اشتغال نمایند مثنوی آنکه بشارت بخودت میدهد + دانه یکی هفتصدت میدهد + دانه بانبازی شیطان مکار + تازیکی هفصدت آید ببار + الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنکسانیکه نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنفَقُوا آنچیزرا که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنے منتی بر کسی ننهند در صدقه داون وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانرا است مزد صدقه ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از گم شدن مزد و کام وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ و نیستند ایشان که اندهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهترست مر مسئول را از منفعٍ مِّن صَدَقَةٍ ازان صدقه که نسبت بسائل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آنرا نجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیازست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار کدر سازند حَلِيمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُم صدقهای خود بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق ست متوانگر جز حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال است نه حمال او حضرت حقایق پناهی شارتی بدینمعنی در سبحة الابرار میفرماید مثنوی بار فقرا رفتنی از یکتن + بار منت منهش بر گردن + چون عطا بخش خدا آمد بس + به که دانا ننهد منت کس + در کرم حیله گری پیش نه + پس متصدق باکه پیشکارنه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیگر نیت مکنید صدقهای خود را باذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید نه بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افگنید چه اگر درویش نباشد تونگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای تو انگر بحقارت منگر سوی گدا + که گدائی دمی آئینه زرداری تو است + حق سبحانه در ین آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچون ابطال آن کسی از طریق حق منحرف و بسمت نفاق مبتلا گشته يُنفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن مردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازات کردنی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ پس نمودار صدقه این منفق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمودار سنگیست خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنگ خاک خشکست فَأَصَابَهُ پس بران سنگ رسید وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل از و رود و بسیار خیز و فتر که پس شست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگ تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست و خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب بانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت تا راز آتش فشان برقی چه آید + کو افروختن شمعی چه آید + لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِّمَّا كَسَبُوا از انچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا و از برای ثبات و یقین صادر شده مِّنْ أَنفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی ست که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضع بلند که تابش آفتاب و تربوی سعد و رياح نوا قع بر وی بیشتر وزد و بارز دیگتر و از آفت معمو شدن در آب و تر و این باغ در چنین زمینی أَصَابَهَا برسد وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بداد و برآورد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی بیکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی ثر باران اضلاع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان ست که انچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه

بسیار وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدائی بدانچه شما میکنید از روی اخلاص ور یا بَصِیْرٌ ۝ بینا ست مر مناسب هر یکی را جزا خواهد داد اَیَوَدُّ اَحَدُكُمْ تمثیلی دیگر ست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار ست یعنی دوست ندارد اَنْ تَكُوْنَ لَهٗ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِیْلٍ از درختان خرما وَّاَعْنَابٍ و انگور ها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که تفرج بدیه میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان او جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ را فِیْهَا دران بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت ایشانست وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ وحال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری بزرگ سالی وَّلَهٗ ذُرِّیَّةٌ ۪ و مر او را ست درین پیری فرزندان ضُعَفَآءُ ۪ خردان و ناتوان معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانهاست فَاَصَابَهَآ اِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فِیْهِ نَارٌ دران باد آتشی و هم چنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان مبهوت و محروم بمانند مثنوی نه کاری که پایند مزدی بران ✦ نه مالی که بینند نفعی دران ✦ زابر ریا برقی افروخته ✦ همه کشت اعمال شان سوخته ✦ كَذٰلِكَ ع ۳۶ همچون بیانیکه در باب صدقه و جهاد کرده شده یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰیٰتِ براهین شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ ۝ شاید که شما دران تفکر نمائید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا انفاق کنید در راه خدا مِنْ طَیِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزه ها و برگزیده های آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّاۤ اَخْرَجْنَا وَ از آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین جمع جمات اشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیْثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ از ان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِیْهِ و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما اِلَّاۤ اَنْ تُغْمِضُوْا فِیْهِ ؕ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای غَنِیٌّ بی نیاز ست از کسی تصدق کند بمال خبیث حَمِیْدٌ ۝ ستاینده ست آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد اَلشَّیْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَیَاْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ ۚ و میفرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات وَاللّٰهُ یَعِدُكُمْ و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزش مِّنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا ؕ و افزونی روزی مکافات بخیر در دنیا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل ست بر منفقان عَلِیْمٌ ۝ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را یُؤْتِی الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ یَّشَآءُ ۚ هر کرا میخواهد تا داند که چه و بکه می باید داد و یاد دانشی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَنْ یُّؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا كَثِیْرًا ؕ پس بدرستیکه دادند او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع قلیل و در کلام مرتضی علی مذکور ست که **شعر** رضینا قسمة الجبار فینا ✦ لنا علم وللاحداء مال ✦ فان المال یفنی عن قریب ✦ وان العلم باق لا یزال ✦ **بیت** علم او ندباد یسین و بقارون و سیم ✦ شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک ✦ و مَا یَذَّكَّرُ و در نیابند و پند نگیرند اِلَّاۤ اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَاۤ اَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِّنْ نَّفَقَةٍ از نفقه اَوْ نَذَرْتُمْ از نذر معین یا غیر معین مِّنْ نَّذْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُهٗ ؕ فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اگر نذر کرده باشید بر خود واجب گردانیده

پس بر ستیکه خدای میداند او را و فراموش نمیکند وما للظالمین ونیست مر ستمگاران را که نفقه بر یاکنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقت اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی چه پس نیکو چیزیست آنچه دیگران ابدان بآن رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی با اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات خود را و توتوها الفقرآء و بدهید آنرا بدرویشان بخفیه فهو خیر لکم پس آن اخفا بهتر ست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه در امی نماید و در درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ نمیباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارد در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر انند که اخفا متعلق بنوافلست و در فرائض اظهار اولیست تا منظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت ست بامر حق سبحانه تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقه سر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهیست که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد و یکفر عنکم و ماد گذرانیم از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میخوانند یعنی خدای در گذراند من سیاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مقام نبود والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بحمت مصاهرت و ضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر جهودان کار شمرزند و چون صورت حال بر حضرت رسالت عرض کردند این آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدهم راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوتست و بس ولکن الله ولیکن خدای بعنایت خود یهدی من یشآء براه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان جمیعا باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائزست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فلانفسکم پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه متفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بیت گراو میبر د پیش آتش سجود + تو واپس چرا می بری دست جود + خورش ده به گنجشک کبک و حمام + که روزی در افتد بهائی بدام + چو هر گوشه تیر نیاز افگنی + بناگاه مینی که صیدی کنی + وما تنفقون و نفقه نمیکنید شما که مومنانید الا ابتغآء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما اتیتم من کوة تریدون وجه الله وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند للفقرآء این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الذین احصروا آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضربا سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجرند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان شب صفه مسجد پیغمبر بود و بروز ملازم آنحضرت بودند نی سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب مودی بحسبهم الجاهل غنیا ء پندارد ایشانرا مردم نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف ج بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم تو میشناسی ایشانرا ای محمد بسیمهم بنشان و علامت ایشان که صفرة اللونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا یسئلون الناس سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان معصوم اند بتعفف که ترک سوال ست و ترک سوال بحمت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم در سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما انفقتم من خیر فللوالدین و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود برای صحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بر ستیکه خدای به علیم ج بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الذین ع ۳۷

آنانکه مینفقون نفقه میکنند در راه حق برامی مستحق اموالهم مالهای خود را باللیل بشب والنهار روز سرا در پنهان وعلانیة وبآشکارا غرض استغراق اوقاتست باعلای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد ویکی در سر ویکی بشب ظلمانی ویکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد وحضرت رسالت از مرتضی پرسید که ترا چه بر دین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد وصاحب کشاف آورده که صدیق چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر ومثل آن در علانیه وهمان مقدار در شب وهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق را بستود فلهم پس ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی ونعمت جاودانیست وگفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم وخوف نباشد ایشانرا ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یأکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند وزیاده میستانند لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود برای بعث ونشور الا کما یقوم آنچنانکه برمیخیزد الذی آنکسیکه یتخبطه الشیطان بزند وبیفگند او را ویا برساند بدو من المس از سودن مراد صداع وصرع وچنوست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط ودماغ او را مخبط میساند حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند ومخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند واهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربواست کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند ومیگفتند این ربوا نیست بیعیست میان ربوا وبیع فرق نمیکردند واحل الله البیع وحال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وحرم الربوا وحرام ساخته ربوا را فمن جاءه موعظة پس کسیرا که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی من ربه از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فانتهی پس باز ایستد ازان فله ما سلف پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم وآنرا ازو نتوان گرفت بما امر انچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وامره او کار او مفوض ست الی الله بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ وعصمت حقست که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد ومن عاد وهر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه آنرا خدای حرام گردانید فاولئک پس آنگروه مستحلان وناشوندگان امر ونهی اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان دران جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست وکفر موجب خلود در دوزخ یمحق الله الربوا کم وکاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان وخسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه گفته که هر چه از ان مال بصدقه دهد یا در راه حج وغزوه نفقه کند پذیرفته نشود واین کمال نقصانست ویربی الصدقات وافزونی گرداند خدای صدقها را یعنی هر چند که کم باشد مزد او بسیاری خواهد بود والله لا یحب وخدای دوست نمی دارد کل کفار آثیم هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود وبزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر بود ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر ونهی وعملوا الصالحات ودر عمل در آوردند او امر را موجب فرمان واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را واتوا الزکوة وبدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم وایشان را ترس نباشد برانچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون وایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از خدای وذروا ودست بدارید ما بقی من الربوا از انچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما یاوردارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو وثقفی بنی مغیره مخزومی بر بوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد وبنی عمرو بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد وربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند وبوقت طلب بوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند وایشان فریاد برآورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده اند وما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند

۲۳۷۷۹

واو صورت حال یا جزای ایشان بجناب نبوت تا بنحوی ست این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک ننمایید فَأْذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَإِن تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایهای اموال شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ و نه بر شما ظلم کند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمر و گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَإِن كَانَ و اگر واقع باشد غَرِيمٌ ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَأَن تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بقرضدار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانیست وَاتَّقُوا بپرهیزید یَوْمًا از روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردیده شوید در آن إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزائی که مقرر کرده است از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ و ایشان یعنی باز گردیدگان بوی ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنتُم چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل دران دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت برجوع بدان کنید وَلْيَكْتُب و باید که بنویسد آن وثیقه بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ براستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بعض فرض کفایتست و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب ست یعنی اولی آنست که ابا نکنند کاتب چون التماس کنند آن یَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند كاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی بر وست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از ان حق که بر وست چیزی فَإِن كَانَ پس اگر باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بر وست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِيهًا جاهل سیوقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند أَن يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم ست گویا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املای آن حق کند وَلِيُّهُ ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم ست مر طفل و مجنون را او وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که وی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه مِن رِّجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَإِن لَّمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس بگیرد گواهی آن و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بیمردان در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور مسموع ست با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت مِمَّن تَرْضَوْنَ از ان کسانیکه پسندید و راضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را ذا مرتین یعنی دو زن برای آن باید أَن تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از ان دو زن معامله را

ع ۳۸

که بران گواه بوده فتذکر پس باید که یاد دهد احدهما الاخری یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبهٔ رطوبت نسیان بر مرتبهٔ نسوان غالبست پس در آن باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد ولا یأب الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادای یا تحمل آن ولا تسئموا ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتیکه خرد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک بسیار آنرا بنویسید الی اجله تا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای و اقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی را و ادنی و نزدیک ترست کتابت الا ترتابوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود حق چون جمع نمائید بکتاب الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها بینکم که میگردانید آنرا یکدیگر یعنی معامله دست بدست نقد بنقد فلیس علیکم جناح تا پس نیست بر شما گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا و اشهدوا و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت نسوخست بآیت فان امن بعضکم بعضا آلایة ولا یضار کاتب و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند ولا شهید و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی نجوید بوقت طلبیدن و باز نگیرد و ان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فانه فسوق بکم پس آن فعل منهی گفتم نافرمانی باشد لاحق بشما و اتقوا الله همه شما بترسید از خدای و فرمان او را خلاف کنید و یعلمکم الله و می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و ان کنتم و اگر باشید شما علی سفر از سفری علی اینجا بمعنی فی ست ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و دوات کتابت یافته نشود فرهن مقبوضة پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرستاده فان امن پس اگر این دارد بعضکم بعضا هر خی از شما رخی را و دل از خیانت او جمع دارد فلیؤد الذی اؤتمن پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته وام او را و انکار حق نکند ولیتق الله و باید که بترسد از خدای ربه اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائرست ومن یکتمها و هر که بپوشید گواهی را فانه اثم قلبه پس درستیکه بزه مند و گناهکارست دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام ست بر وعید ربانی مر کاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظ ترست از آثام متعلقهٔ اعضای ظاهره والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست لله ما فی السموات مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب بوالمن صفات اند وما فی الارض و آنچه در زمین هاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند وان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی انفسکم آنچه در نفس های شماست از عزائم و نیات او تخفوه یا پنهان دارید آنرا یحاسبکم به الله خدای شما را می کند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از ان تا دانید که دانای ضمائر و مطلع بر سرائرست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشهٔ دل فیغفر لمن یشاء پس بیامرزد بعد از ان احصا هر آنکس را که خواهد بفضل و یعذب من یشاء و عذاب کند هر که را خواهد بعدل خود والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی بر انند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا وسعها نسوخست و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله بعد ازین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رض از تحمل مضمون آن متالم گشته بیطاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که بملازمت

ع ۳۹ ۲

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فتنه خورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت آب آمده گفتند یارسول الله کلفنا من العمل مالا نطیق به مارا تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام علمست گفتند یارسول الله عنان و لجام در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در پنجهٔ اختیار مانیست احیانا خیال معاصی بر دل ما می آید و فکر مناهی بر خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که بخاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا و لهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره بهر کتاب این گفتار کار دشوار ایشان بر وی بآسانی نهاد و حضرت حق سبحانه مورخنای این امت و سبکباری ایشان این آیت فرستاد که اٰمَنَ الرَّسُوْلُ گردید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بما اُنْزِلَ اِلَیْهِ بدان چیزیکه فرستاده شده است باو مِنْ رَّبِّهٖ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گردیدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کردسیان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان اٰمَنَ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کاملهٔ او وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریائند نه بنات وی و بنو ملح میگویند که ملائکه بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند بر رسل وَكُتُبِهٖ و بکتابهای منزلهٔ وی که همه حق است و سخنان اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهٖ قف و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند بنی مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ اَحَدٍ میان هیچ یک مِّنْ رُّسُلِهٖ قف از رسولان او بلکه همه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند وَقَالُوْا سَمِعْنَا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدایرا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ خطاب آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول را که در سیاق ذکر رشد اعتبار کنند این آیت را معنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او کی ست و بیواسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رض وارد ست که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و آنکه گناهان هلاک کنندهٔ یعنی کبائر بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیاورد بخدای در ابتدای وحی آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط کونین بالقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید مثنوی سوی عالی شد که عالم نماند * وز و در میان سایه هم نماند * برون آمد از پرده بود خویش * نگه کرد بی پرده مقصود خویش * بوقتیکه در مقام اَوْ اَدْنٰى سلام و کلام الهی در مقابلهٔ تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بما اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ چنانچه خواجهٔ عالم صلوات الله علیه مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شرف این کرامت بی مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود وَالْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ اٰمَنَ الآیة حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجهٔ عالم فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ و در رنج نیفگند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری اِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکوئیها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اِنْ نَّسِيْنَآ اگر فراموش کردیم عملی نیکو را مافوت شدای خَطَاْنَا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما اِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهٗ همچنانکه بار کردی آنچه گران عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ آنچیزرا که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث نفس است و وسوسهٔ او بقول مفسران که

این آیت را دانی دانند و ناسخ آیت محاربه شناسند و بقول دیگر مکی ست مراد استیلای شیطان ست بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت اعدا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا بالغرید من حدم ست از صراط مستقیم فَاعْفُ عَنَّا وقفه وعفو کن در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما وَاغْفِرْ لَنَا وقفه و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا وقفه و به بخشش بما بقبول طاعتهای ما اَنْتَ مَوْلٰنَا تو کارساز و یاری دهندهٔ مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل این سورهٔ ختم کرد این آیین گفتی و در خبر ست که حضرت رسالت پناه این دعا شب معراج می گفت و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه تعالی اجابت میفرمود ع ۲۰

سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓمّٓ ۝ مفتاح سورة یا اسم او ست یا الف اشارتی بالای میم حق ست و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل ست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت بی نهایتی او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللّٰهُ خدای سزاوار پرستش او ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الْحَيُّ زنده که حیات هر زنده از او ست الْقَيُّوْمُ ۝ پاینده که قیام هر پاینده بدو ست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما خاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما را نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقق اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست سول فرمود که در مذهب ما و شما فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت می کنید و حق سبحانه ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تا در الوهیت عیسی و تارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد ازان در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتیکه موافق ست این کتاب لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین ست وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ ۝ و فرو فرستاد توریت و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور ست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در انچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ۝ و فرو فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزیست که مقارن انزال کتب بوده و مدعی صادق و کاذب بدان متمیز میشود اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه آنکسانیکه نگرویدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ مر ایشان را ست عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالب ست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نیماند بر وی چیزی از کائنات فِي الْاَرْضِ ۝ در زمین وَلَا فِي السَّمَآءِ ۝ نه در آسمان بلکه علم الهی محیط ست بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی بعضی از غیبیات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر الوهیت او هُوَ آنخدای که علم او محیط ست

بهمه موجودات الذی یصورکم آنست که تصویر میکند شمارا فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء هر بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و بوکوانی سیاه و سفید و ناقص و کامل شت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و محتاجی خدا را نشاید زخالق همه است لا الٰه الا هو تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم الف نصاری که ثالث ثلاثه قائل اند العزیز بیمانند و بی مانند الحکیم دانای محکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن منه بعضی ازین کتاب آیات محکمت نشانهای روشن ست و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست و اخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نمی دهد بعضی اند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی آورده که عقل بیان محکم میداند و متشابه بهمه دنقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بدان دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک ست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک ست و المر دویست و هفتاد و یک و انچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان آوردیم حق سبحانه فرمود که فاما الذین پس اما آنکسانیکه از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهیست یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آنچیزی را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل ست منه از کتاب ابتغاء الفتنه برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و تمنای خود و ما یعلم تاویله و نمیداند تاویل انچه متشابه است الا الله هرگز خدای که آنرا فرو فرستاد امام سجاوندی چه فرموده که بدین مذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم ست یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل گردند بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست و الراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند امنا به ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکنند یا پند پذیرند اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم ست و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ بپیچان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را براه راست نمودی و هب لنا و بخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا ما را زانی دار عصمتی خالی از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان ل یوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستیکه خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را سخریه میکنند که درویش ست و پسر ان ندارد و خود با موال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان مینازند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باوجود آنها علم مباهات می افراشتند من الله شیئا از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر بحشمت و رمانند و نه در آخرت که ایشان البسوی مضیق جهنم رانند و اولئک آن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیزان دوزخ و عادت ایشان مشرکان مانند و یا نصاری تکذیب حضرت رسالت کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی و الذین من قبلهم عادت آنکسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای بذنوبهم بگناهان ایشان

از انکار و تکذیب بعد از آن والله شدید العقاب و خدای سخت عقوبت ست بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد مر کسانرا که کافر شدند از یهود و نصاری
کردند در واقعه احد ستغلبون سخواهید دانست که مغلوب می شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما و تحشرون الی جهنم و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
و بئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید که قد کان لکم آیة بدرستیکه بود شمارا علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد
فی فئتین التقتا در قصه آن دو گروه که هم روی هم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل فی سبیل الله گروهی کارزار میکنند در راه خدای که
لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دوست و سی و شش تن انصاری و اخری کافرة و گروهی ناگرویده بخدای لشکر بوجهل
بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم مثلیهم میدیدند مسلمانان ایشان یعنی لشکر کفار را مثلیه هر دو برابر خود رأی العین بدیدن آشکارا اگرچه ایشان سه برابر
مومنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان سه برابر دو تن از کافران غالب گردانم + مائة صابرة یغلبوا مائتین سد مرد محکم کافرا را دو برابر ایشان مسلمان
نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده ست که در میدان حرب مومنان را اندک
بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و بدین تقدیر غالب شدن
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود والله یؤید و خدای قوت دهد بنصره من یشاء هر که را خواهد بیاری کردن خود چنانکه
ان فی ذلک بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباری ست لاولی الابصار مر خداوندان بینائی را مراد بینائی دلست که بصیرت گویند
زین للناس زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات ست و زینت دهنده حق تعالی بود
که خالق افعال و داعی دواست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان ست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را من النساء
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند و البنین و پسران که محبوب طباع والدین اند و القناطیر المقنطرة و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفنین
ساخته من الذهب و الفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر ست یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم و الخیل
المسومة و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان اسپست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته
است یا تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بآن بیشتر بوده و الانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند و الحرث و کشت زار و زمین بارای
زرع ذلک این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند ازان در زندگانی دنیا و الله
و خدای که معبود بحقست عنده حسن المآب نزدیک او ست نیکو بنهای بازگشت حسن المآب جز در قرب الارباب متصور نیست بیت ایدل از درگاه جانان رخ متاب
زندگی خواهی بجانان اقتراب چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی ازنه حسن المآب + قل آؤنبئکم بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای
درویشان صحابه بخیر من ذلکم موصوف بهتر از انیما که گفته شد للذین اتقوا ترا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مومنان باشد یا از ارتکاب محارم
بگذشتند یا متاع دنیا را دست باز بداشتند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست که اندکی ازان
بهتر ست از دنیا و آنچه در دست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها + پس صفت آن بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار
میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خالدین فیها جاوید باشند متقیان دران بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود دران بی خوف
انقطاع منغص گردد و ازواج و مرایشانرا جفتها از حوری و انسی مطهرة پاکیزه از قاذورات که نسای دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق و رضوان
من الله و دیگر ایشانرا خشنودیست از خدای ایشان از بهشت و نعیم او بهتر ست والله بصیر بالعباد و خدای بیناست بآنچه بندگان او حوال ایشان الذین
یقولون متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند ربنا ای پروردگار ما انا آمنا بدرستیکه ما گرویدیم بآنچه تو فرمودی

فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما الْيَوْمَ امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ الصَّابِرِينَ صابران را در طاعت و از معصیت وَالصَّادِقِينَ و راستان در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمانبرداران امر خدا بر ادا و پنهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگان یا اصحاب الاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعوتست یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد و بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله فی حضور و فنور و منفقند صفات و ذوات انداز روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق بهیت گناه آمد شهود ما سوی الله از این نوع گناه استغفر الله و ازین صفات که مذکور شد صبر پیدا مسلوکست و صدق ابتدا تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بوصول و انفاق بسبب تکمیل او در تبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روزست این فائده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی تر در شب بهود ما عدا که نمودی بود است زائل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام اطفای السراج فقد طلع الصبح + اینجا چهره کشاید رباعی

لمعهٔ نور قدم چو تافت ز کوان ۞ جمله مرادات محدثات برآمد + صبح وصالش دمید در همه آفاق + هر طرفی بانگ الصلوة برآمد + در اسباب نزول آورده که وجوه از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدامست این آیت نازل شد که شَهِدَ اللّٰهُ گواهی داد خدای بحق با حکم کردن با اعلام نمودن یا بیان فرمود آنکه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند وَأُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت بهمین گواهی میدهند قَائِمًا در حالتیکه بر یک از علما قائم اند بِالْقِسْطِ + بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته اند شهادت حق نصب دلائل ست بر توحید و شهادت ملائک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بر آن احتجاج بر آن فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید الْعَزِيزُ در قویست و غالب یعنی ممتنع ست از آنکه لاحق شود به و توحید موحدی و صف واصفی بگرد وصف او چه همه مامورند باظهار کلمهٔ توحید الْحَكِيمُ در افعال و شهادت بوحدت خود اِنَّ الدِّينَ بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ تف نزدیک خدای دین اسلام ست نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند آنکه دین اسلام حق ست و محمد رسول پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّٰهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را ارزانی داشته فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده ست یعنی زود باشد که از این عالم برند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلّٰهِ روی خود را یعنی خود و گفتار و کردار و نیت و دل خود را سپردم مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب ندانسته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام ست بمعنی امر یعنی اسلام آرید

بقیه

فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و هر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند مقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند تراهیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بینا ست به بندگان تصدیق و تکذیب ایشان را إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن محمد یا بمجموع دلایل و براهین که بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی هست در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن بر استی باشد در دین ما تاکید ست چه قتل نبی بحق نمیباشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت از آنجهت تصور نکنند که بحق میکشند از حضرت رسالت پناه مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند آنانرا نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ امر میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی بسوی انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند ما پذیرنده احکام توریت ایم و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا در این سرای که کسی را نمیستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر ان مترتب میشود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست ایشان را یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اند که چیزی بر ایشان انداز ان يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قضیه یهود خبرست که حکم رجم را انکار کردند و در سوره مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند روزی حضرت رسالت جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد ما بتو در حضور علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و در بن محکمه آنرا حکم سازید ایشان این قول را بنمودند آیات توریت احاضر کردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت میخوانید ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت ست تا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که هستند که بری باشند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان ایشان را فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ روزی که از برای حساب و جزا هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ داده شود هر نفسی بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان حسنات و زیادتی سیات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند جمع بپیغمبر نمودند آنحضرت بدان موضع آمده کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت و جانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آن سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحدی که مدائن سپید و کنگره های ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از ان بریخت و نوری درخشان شد که بر روشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر بن آن ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شیعت من سایه من و دولت بر مفارق اهل لعین افگند مومنان مستبشر و مسرور شده اهم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افگنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که امروز داریم کار زار مشرکان عرب خندق میکنند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بارخدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی متصرف در ان تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر که را میخواهی

وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ دیستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران بر انند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست + از هر که خواست بستد آنرا که خواست داد + و گفتهاند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستید و به بنی اسمعیل و ادیا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را ازان محروم ساخته بلا زمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود و یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق ست که هر کرا اعطا کرد عزیز و جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول و سرای گشت امام احمد عربی رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضهٔ قدرت خداوند یکتاست هر کرا مقبول قلوب ساز داو را بنظرات عنایت صاحبدلانش منواز د هر کرا از دلهای ریشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بحرص در استغنای قناعت فقیران را بصدق عقیدت بر صدر تمکن بساند و تگاپوی حرص توانگران را در اصفهان بحسرت و ندامت بنشاند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت غزیت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب الدنیا بود آمد استدعای فاتحه نمود و همچنان نعال انگند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت غزیت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب الدنیا بود آمد استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار و دو صد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آباد ان و صد هزار سوار مکمل بحبت طلب یا دتی ملک بخانه همچو من گدائی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد بیت آنکو بقناعت آشنا شد + از فیض تعز من تشا شد + و انکو رهِ حرص آزمیود + مقهور تذل من تشا شد + و نزد محققان عز بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بیدک الخیر و بدست تو است یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از عطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام ست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم با الکفار کرده با حد الضدین چه از وضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه بسر ابیل تقلیم اظفرها مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی ست چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی بد به نسبت باشد این با هم بدان + پس بد مطلق نباشد در جهان + زهر ماران مار را باشد حیات + نسبتش با دیگران باشد ممات + یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک و صاحب لقد الخصوص خلت طلال خاله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن را بیای مینماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة و المصلین می فرماید ابیات بلبل شاخسار باغ بلاغ + شاهباز گلشن مازاغ + داشت چشم سر شرح دیده سر + روشنائی ز کحل بی البصر + چون بنظاره جهان پرداخت + هر بدو نیک را که دید شناخت + کانچه نیک از خصائص قدم ست + و انچه بد از نقائص عدم ست + گفت الخیر کله بیدیک + لکن الشر لا یعود الیک + انک علی کل شیء قدیر توانائی تولج اللیل فی النهار در می آری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شبی می تازد تا زمان حلول آفتاب بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و باجزای روز می افزائی تا روزی که در اول جدی قصر ایام سنه بود در اول سرطان طول ایام سال میشود و تولج النهار فی اللیل روز می آری و در زمان لیل را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و باجزای شب بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود و تخرج الحی من المیت و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا من النطفة است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت من الحی و بیرون می آری مرده را چون نطفه بیضه و دانه من الحی زنده که آن حیوان مرغ و درخت ست و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث

یا کافر از مومن چون کعان از نوح ع و مومن از کافر چون ابراهیم ع از آزر و تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعهٔ هر کرا خواهی بقدر بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الْكَافِرِينَ ناگرویدگان را که دشمنان اند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ بدون از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نشاید پس مومنان باید که کافر را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با جمعی از یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه ازان نهی فرمود و از روی تهدید گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آنکس از دین خدای فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ تُقَاةً از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ مومی ترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابیکه صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بواسطهٔ غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او و پس هر کجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کند مراد ذات او باشد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی جزای خود او خواهید باز گشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا بگوای محمد که اگر پنهان دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکار کنید مافی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای آنرا میداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع سفلیات وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز ها توانا است و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هر چه می کند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحْضَرًا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحائف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا که میان او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازهٔ دور یعنی خواهد که مطلقا عمل خود را نبیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و حذر میفرماید خدای شما را از خضب و عقوبت از خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق یا للتراب و رب الارباب بیت چه نسبت ذره را با عین خورشید ✦ چه دعوی خاک ابا عالم پاک ✦ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربانست به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگوای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدا را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدا شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ ○ مهربانست بر ایشان بحمت خاصه یا خطاب با قریش ست که میگفتند ما بتان را برای خدای دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشانرا گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ○ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر ست إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را که پدر بشر ست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانهٔ کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران که موسی و هارون بودند بر رسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ ○ هر عالمیان زمان ایشان گفته اند این عمران پدر مریم ست و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را بتقدیس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا بر خی از ایشان مِنْ بَعْضٍ از بر خی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا ست مر اقوال باطلهٔ یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مر خرفات نصاری را که نبیرهٔ عمران را ابن الله گفتند عَلِيمٌ و داناست باغراض مبدء ایشان از مقالات آورده اند که

ع ۱۰

عمران نیکوروی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر اوه در نکاح زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عبادت انچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی کی مرا فرزندی بودی انجا فرستادی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون نهاد دختری بود غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او رحیم فرمود و خبر داد که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود نیست که حق از حکایت او میفرماید اذ قالت امرات عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود وقتیکه حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لک ما فی بطنی برای تو انچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند دران زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بزبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من انچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستیکه تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم و دانائی بقصد من در ین نذر که خبر رضای تو خواستم فلما وضعتها پس آنگاه که بنهاد بار خود را نمیدانست بچه است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستیکه من بنهادم آن بار انثی مؤنث را فرزند ماده والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بانچه بنهاد مخصوص خواهد یعنی خدای داناتر بود بانچه حنه وضع کرد و بقرائت بکر این جمله مقوله قول حنه است و بقرائت حفص ستانفه من قول الله تعالی و لیس الذکر کالانثی گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی چون فرزند ماده که بمن داده و انی سمیتها و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امت الله است یعنی کنیز خدای و انی اعیذها بک و بدرستیکه من در پناه می آرم او را بحفظ تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن بپذیرفتن نیکو بحمیت خدمت خانه و انبتها و بر رویانید او را نشو و نما و نباتا حسنا نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت ببیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت خذوا و کفلوا هذه النذیر تا فراگیرید این نذر کرده شده را که از ان خدا بست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتیکه قرعه زدند بران چه قلمهای خود را که بدان کتابت تورات میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افگندند بشرط انکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بزکریا مقرر شده و کفلها زکریا و فراسپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده غرفه جزبر دبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت او بر است و با قصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لائح گشت کلما دخل علیها زکریا المحراب هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا بغرفه که مریم آنجا میبود وجد عندها رزقا میافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستانی زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال یا مریم انی لک هذا گفت ای مریم انی لک هذا از کجاست ترا این میوه در غیر وقت او قالت هو من عند الله گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خدا است ان الله یرزق من یشاء بدرستیکه خدای روزی میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در انوقت که زکریا ثمرهٔ تازه دید در غیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن و وجود فرزندی پس در همان محراب عاذ زکریا ربه بنجواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی گفت ای آفریدگار من ببخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک سمیع الدعاء بدرستیکه تو از کرم شنوندهٔ دعا یعنی اجابت کنندهٔ آنی فنادته الملئکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را بطریق

جمع یاد کرد وهو قائم وحال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز می گزارد در محراب یعنی یاد محرابی که داشت ان الله بدرستیکه خدای یبشرک مژده میدهد ترا بفتح یا و ضم باء موحده از بشارت یحیی فرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت مصدقا در حالتیکه این فرزند باور کننده باشد وایمان آرنده بکلمة به عیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه است این گفته شد که بی پدر او تولد شد وبکلمه کن پیدا شد من الله از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا وعلیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست وسیدا وحتورا بحلم وعلم وتقوی که شرائط سیادتست آراسته وحصورا وبازایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو ولعب ونبیا من الصلحین ○ وپیغمبری ناشی شده از شایستگان یعنی زکریا وآبای او وصالح آن باشد که حقوق خالق وخلائق بر وجهی ادا کند که باید وشاید وچون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلم از کجا باشد مرا پسری وقد بلغنی الکبر وبدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری وبزرگ سالی وامرأتی عاقر وزن من یعنی الیشاع واو خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت وخلاف آن قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من نظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل الیشاع بولد خبر دار کند قال آیتک گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بزبان یعنی واذکر ربک کثیرا او یاد کن پروردگار خود را بسیار وسبح بالعشی والابکار ○ وتسبیح گوی او را در شبانگاه وبامداد وباقی قصه زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی واذ قالت الملئکة ویاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستنده خدای ان الله اصطفاک بدرستیکه خدای تعالی برگزید ترا برای طاعت وعبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا به عصمت وطهرک وپاک ساخت ترا از لوث شرک یا قاذورات که نسارا باشد چون حیض ونفاس یا از خصائل ذمیمه وعادات قبیحه واصطفاک تکرار از برای تاکیدست یعنی وبی شبهه ترا برگزید علی نساء العلمین ○ بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بیشوهر فرزند دهد وبنفخهٔ جبرئیل مخصوص گرداند یا مریم اقنتی لربک ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده وپروردنده خود را واسجدی وسجده کن خدایرا وارکعی مع الرکعین ○ ورکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با اخبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد در بین آیتها از حدیث مریم وزکریا ویحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که بالجمله اظهار اعجاز تو ای محمد نوحیه الیک وحی می کنیم وبزبان جبرئیل بتو می فرستیم وما کنت ونبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون اقلامهم آنهنگامی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم یکفل مریم که کدام ست از ایشان که پابند آن شود وبتعهد مریم وما کنت لدیهم ونبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون ○ آنوقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملئکة ودیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان واصح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی ست واورا کلمه ازان گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر واگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود ست در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل وانسب بود اسمه المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه مسیح قصست عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از روی تعظیم باشد چنانچه گویند نام پیغمبر ما مصطفی محمد ست وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وجیها فی الدنیا وشناش وتمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والاخرة ودر آخرت بشفاعت یا بعلو درجه ومن المقربین ○ واز نزدیکان گردانیده شدگانست بکرامت خدای ویکلم الناس وسخن میگوید با فرزندان مردمان فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد او را در زمان صغر بوقتیکه شایسته گواره بود وگهلا وسخن گوید

ع ۱۱

این فرزند بامردمان از وقتیکه کهل باشد یعنی در وسوی کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت و مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ○ و از نبیای شایسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من اَنّٰی یَکُوْنُ از کجا و بر چه وجه باشد لِیْ وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ یَمْسَسْنِیْ بَشَرٌ و حال آنکه مرا انس نکرده است هیچ بشری و این خارج ست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ کَذٰلِکِ گفت جبرئیل همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ خدای می آفریند انچه می خواهد اِذَا قَضٰٓی اَمْرًا چون خدای حکم کند کاری اِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم او ست کُنْ فَیَکُوْنُ ○ بباش پس بپا شد گفته او لفظ کن اخبار ست از سرعت تکوین اشیا بتکوین او یعنی نیست کردن خلق بر وی شوار نیست چنانچه قادر ست بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا بی سببی و مادهٔ بلیت آنکه از وی پدید گشت سبب بی سبب آفریدنش چه عجب قدرتی را که عجز نیست دران هست ازین نوع کارها آسان + وَیُعَلِّمُهُ الْکِتٰبَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از ان چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت ست وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ ○ و تعلیم دهند او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله بجهت تفضیل ست وَرَسُوْلًا و گرداند او را فرستاده بحق اِلٰی بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ○ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان اَنِّیْ قَدْ جِئْتُکُمْ با تحقیق آمده ام بشما بِاٰیَةٍ مِّنْ رَّبِّکُمْ ○ بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیت جنس ست نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول اَنِّیْٓ اَخْلُقُ لَکُمْ مِّنَ الطِّیْنِ بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ مانند شکل مرغی فَاَنْفُخُ فِیْهِ پس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَیَکُوْنُ طَیْرًا پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پرواز کننده بِاِذْنِ اللّٰهِ ○ بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میسازد و بر پشت گرفته نفس در وی میدمد بقدرت ربانی طیران آغاز میکند و میان زمین و آسمان بپرواز می آید و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم وَاُبْرِئُ الْاَکْمَهَ و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او علامت سوم وَالْاَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَاُحْیِ الْمَوْتٰی و زنده میکنم مردگان را بِاِذْنِ اللّٰهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای رفع توهم الوهیت ست زیرا که وقوع احیا از مخلوق بصورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَاُنَبِّئُکُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَاْکُلُوْنَ بانچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُوْنَ و انچه ذخیره میکنید فِیْ بُیُوْتِکُمْ در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَاٰیَةً لَّکُمْ هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتیست بر صدق مدعای من اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم مُصَدِّقًا آمده ام بشما باور دارنده لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرٰىةِ که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شبهات آنم وَلِاُحِلَّ لَکُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِیْ برخی از انها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم وَجِئْتُکُمْ و آمده ام بشما بِاٰیَةٍ مِّنْ رَّبِّکُمْ ○ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلالتست و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه ست بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت امر من وَاَطِیْعُوْنِ ○ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق اِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّکُمْ و آفریدگار شما ست فَاعْبُدُوْهُ پس بپرستید او را هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ ○ این ست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّآ اَحَسَّ عِیْسٰی پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْکُفْرَ از ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای تیبریاس جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام ست فرمود که بیایید تا دام توجه بر لجهٔ توحید

افگنیم اگر اینجا شکار ما می‌کنید آنجا شکار ما ارنا الاشیاء کما هی بکنید در معالم آورده که عیسی گفته بیائید تا مردانرا صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبده ورسوله ایشان نبوی ایمان آوردند بعد ازان قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْٓ اِلَی اللّٰهِ گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتیکه نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان وگویند حواریان گازران ورنگرزان بودند ومعنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ وتو ای عیسی گواه باش بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس آغاز دعا کردند رَبَّنَآ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَآ اَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستاده به عیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ وپیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ پس بنویس ما را به قلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم یا آنهاکه گواهانند ترا بوحدانیت وانبیای ترا بتصدیق وگفته اند کتابت بمعنی جمع ست ومراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار ومعنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما وامت محمد که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند وافضل وبحکم نَحْنُ الْاٰخِرُوْنَ السَّابِقُوْنَ حلوای آخرند ونمک اول بیت ای ختم پیمبران مرسل حلوای پسین وملح اول نظم پیشوای ماست صدر المرسلین * زامتان اوست بدر المومنین * هست از پیغمبران او خوبتر * امت او از همه محبوبتر وَمَكَرُوْا ومکر کردند آنکسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بدان وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را ببینید یقتله بکشید واصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند ودر خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در ان شب عیسی را باسمان برده بود همین که یهودا در انخانه درآمد عیسی را ندید حق سبحانه شبه عیسی بر او افگند چون بیرون آمد وخواست که بگوید عیسی در نجا نیست در وی آویختند وهر چند گفت من فلان کسم واستغاثه کرد بجائی نرسید واز دار شش در آویختند یاران معهود ندانست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللّٰهُ وخدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰكِرِيْنَ وخدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن آنرا که گفت خدای یٰعِيْسٰٓى اِنِّيْ مُتَوَفِّيْكَ ای عیسی بدرستیکه من فرا گیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ اِلَيَّ وبردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وَمُطَهِّرُكَ وپاک کننده ونجات دهنده توام مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از قصد ومکر آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْكَ وگرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی متابعان ومنکران او فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيْمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ودران چیزکه شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی را تصدیق میکنند وعیسی ومحمد را منکرند ونصاری عیسی وموسی را تصدیق میکنند وبه محمد وعلی جمیع الانبیا منکرند وثالث ثلاثه قائل میشوند ومومنان میگویند الله تعالی یکی ست موسی وعیسی ومحمد فرستادگان اویند بحق پس خدا بتعالی فرموده نسبت باین طوائف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيْدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا در ین سرای بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری وَالْاٰخِرَةِ وزدودان سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ونیست مر ایشان را از یاران نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا واما آنکسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعمل صالح کردند فَيُوَفِّيْهِمْ پس بتمام بدهیم ایشانرا وَحفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیکنامی ودر عقبی بدوست کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ وخدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوْهُ علیک میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰيٰتِ وآن از علامات نبوت ودلائل رسالت ست وَالذِّكْرِ الْحَكِيْمِ واز یاد کردنست محکم از نقض خلل

ع ۱۳ ثلثم

وتعرض دل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی نمی
خواجه عالم فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده بیست فرستاده خدای ما و کلمه بیست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب
برافروخت و گفت هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد ان مثل عیسی تحقیق صفت عیسی و شان غریب او
عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کمثل آدم ست هچون صفت آدم ست و شما تصدیق مکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شد و حال آنکه او را ابن الله میگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی
مثل آدم ست در احد الطرفین که عدم اب ست یا در آنکه موجود بیست خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان
از مرور بر ممر اصلاب بحقیقت بوجه مماثلت ظهور و هر دو پیغمبر ست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خلقه من تراب بیافرید خدای
قالب او را از خاک ثم قال له پس گفت مر آن قالب مصور ستوی را که بحکم من کن بباش زنده بروح فیکون ○ پس بود تنبیه میفرماید که خاک انگشتم آدم
باش و باد را گفتم عیسی باش الحق این خبر که از عیسی گفته شد درست و راستست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو بتو فلا تکن من الممترین
پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید ست بزیادتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر ست اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند
یعنی ای مومنان شما مباشید از ان جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم ست و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند
نور این تمثیل را مشاهده نکردند مثنوی ز اسرار یقین حرفی نخواندند * بزندان گمان محبوس ماندند * بدینسان گشته ظاهر آفتابی * به پیش دیده ایشان حجابی هچو بیند
چشم نابینا ز خورشید * چه داند دیو سرجام جمشید * فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از آنکه آمد تو
من العلم از دانستن عیسی که رسول و بنده ست فقل تعالوا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران ما
و پسران شما و نساءنا و نساءکم و زنان ما و زنان شما و انفسنا و انفسکم و تن ما و تن شما ثم نبتهل پس بجهد کنیم در تضرع و دعا
لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنت الله پس کنیم لعنت خدای را علی الکاذبین ○ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد
حضرت رسالت و وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق را کاذب
و محق را مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر کنار گرفته و دست حسن گرفته
و فاطمه زهرا از عقب و علی مرتضی کرم الله وجه همراه بعد از ان روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید از ان جانب سایان بعد از
تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد
برکشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من سیمائی بینم که اگر از خدا درخواهند کوهها را از موضع آن زایل گردانند و یقین
میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده
تسلیم مسلمانان نمایند پس بدین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را
مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و همه اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا البته راست ست که این قصه هاکه گفته شد
لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست وما من اله نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت او را
ثابت ست وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز او ست غالب و قوی و محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند و سایان روی از مباهله
بر تابند فان الله پس بدرستیکه خدای علیم بالمفسدین ○ عدو انست بفساد تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه ست بر آنکه حقیقت فساد اعراض ست

از طرف توحید بیت هر که بر دین وی رفت راه بجائی نبرد ✦ هر که از دین رخ بتافت روی رهائی ندید ✦ قُلْ یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایان است
قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل اند و مضمون خطاب اینست تعالوا بیائیدالی کَلِمَةٍ سَوَآءٍ بسوی سخن راست بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما
وشما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیزست اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را تعریض یهود و نصاریست در عبادت عزیر و عیسیٰ
وَلَا نُشْرِکَ بِهٖ شَیْئًا دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهرست وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا سوم آنکه فرا نگیرد بعضی ما را
بعضی دیگر را اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ خدایان جز خدای تعالیٰ یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر
حلول الاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل
فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ ○ پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ ای یهود و نصاری
لِمَ تُحَآجُّوْنَ فِیْٓ اِبْرٰهِیْمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی
بود حق تعالیٰ فرمود که چرا در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَآ اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ وَالْاِنْجِیْلُ وحال آنکه فرستاده نشد توریت
که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند اِلَّا مِنْۢ بَعْدِهٖ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال
و قبل از عیسی بده هزار سال و چون او بر دین و پیغمبر و شریعت و امت ایشان متقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بو چگونه توان کرد اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هٰٓاَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شما اید هٰٓؤُلَآءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِیْمَا
لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ در آن چیزی که مر شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَآجُّوْنَ پس چرا حجت
می آرید فِیْمَا لَیْسَ لَکُمْ بِهٖ عِلْمٌ در آن چیزی که نیست شما را بآن چیز دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَاللّٰهُ یَعْلَمُ
وخدای میداند که ابراهیم بر دین شما نبوده وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ○ و شما نمیدانید حقیقت حال و را مَا کَانَ اِبْرٰهِیْمُ نبود ابراهیم یَهُوْدِیًّا قَوْلًا
نَصْرَانِیًّا جهود نه ترسا وَلٰکِنْ کَانَ حَنِیْفًا مُّسْلِمًا و لیکن بود پاک و موحد و منحرف از عقائد رذیه مخلص تسلیم کننده وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ○ و نبود از شرک
آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِاِبْرٰهِیْمَ بدین ابراهیم لَلَّذِیْنَ
اتَّبَعُوْهُ آنانند که پیروی کردند او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِیُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر جمعی از
معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی نصرانی نبوده و محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم
منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی چون فرود آمده در وقتیکه جعفر بن ابی طالب با جمعی از
مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه
مجلس ساختند جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و ایشان ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان او اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت
و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بجزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می بینی
و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که حدیثه می گفت
این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با براهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ و خدای دوست مومنان ساز نده کار ایشانست
وَدَّتْ آرزو می برد طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ گروهی از یهود لَوْ یُضِلُّوْنَکُمْ آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را
بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشان از راه راست بیفگنند وَمَا یُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را

چه وبال اضلال بدیشان عائد ست وَمَا یَشْعُرُونَ ○ ونمیدانند آن زیان بخود میرسانند یٰاَهْلَ الْکِتٰبِ ای گروه یهود ونصاری لِمَ تَکْفُرُونَ چرا کافر
میشوید بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت محمد وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ○ وحال آنکه شما گواهی میدهید که توریت وانجیل حقست ونعت او در هر دو کتاب ست یٰاَهْلَ
الْکِتٰبِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی ونا راستی یا خلط میکنید توریت را بحرفات خود یا می پوشید اقرار کی قبل
از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکاری که بعد ازان دارید وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ وچرا می پوشید سخن راست را که نعت وصفت حضرت مصطفی ست وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ ع ۸
وحال آنست که شما میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید وبعناد در خفای آن میکوشید وگفته اند که می پوشید ومیدانید که پوشیده نخواهد ماند چرا نخیکه
افروخته عنایت الهیست بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد واللّٰه متم نوره **بیت** لشکر باد اگر جهان گیرد ✦ شمع خورشید زان نمی میرد ✦ وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ
وگفتند گروهی مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از یهود وایشان دوازده تن بودند از خیبر وعرینه اتفاق کردند که در اوّل روز بدین محمد در آیند از روی مکر وحیله وبآخر روز ازین
فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم وبا علما واحبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین وفساد آئین شما بر ما روشن شد ونشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب ما در تردد افتند وگویند اینها اهل کتابند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت وباوجود علم وانصاف انچه حق باشد نخواهند گفت
شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ها در آیند حق سبحانه مومنان را ازین مکر آگاهی داد وآیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب
یعنی آن دوازده تن که گفته شد اٰمِنُوا بِالَّذِیْٓ ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزیکه اُنْزِلَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فرو فرستاده شده بر مومنان
یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اوّل روز وَاکْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ وبآخر او کافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اوّل روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مومنان
بسبب انکار شما بعد از آن در شک افتاده یَرْجِعُوْنَ ○ باز گردند از دین خود وچون خبر یاران دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که گرو گفتو مومنو
وتصدیق مکنید اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِیْنَکُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت ست قُلْ اِنَّ الْهُدٰی بگو ایشانرا هدایت حقیقی
دین خدایست یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در قول ایشان پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز همدینان خود را
وباور مدارید اَنْ یُّؤْتٰٓی اَحَدٌ آنکه داده باشند هیچکس را مِثْلَ مَآ اُوْتِیْتُمْ مانند انچه شما را داده اند از علم وفضل حکمت اَوْ یُحَآجُّوْکُمْ واین نیز باور مکنید که
مسلمانان باشما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست وحجت شما قوی تر وروشن تر قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه
برتری وبهتری یا افزونی در علم وحکمت بِیَدِ اللّٰهِ بدست قضای تصرف خداوندست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
وخدای بسیار رحمتست عَلِیْمٌ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل یَّخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهٖ باسلام یا قرآن یا بنبوت مَنْ یَّشَآءُ هر که را میخواهد
میداند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ وخدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ واز اهل کتاب مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ کسی باشد
که اورا امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار رودویست اوقیه از مال یُّؤَدِّهٖٓ اِلَیْکَ ج ادا کند آن مال را بتو واو عبد الله بن سلام بود وزر که یکی از قریش هزار رودویست اوقیه زر
بامانت بوی داده بود وابن سلام اورا ادا کرد وَمِنْهُمْ واز ایشان مَّنْ اِنْ تَاْمَنْهُ کسیکه اورا امین گردانی بِدِیْنَارٍ بسکدینار زر لَّا یُؤَدِّهٖٓ اِلَیْکَ ادا نکند وباز ندهد تو
اِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه دوام باشی عَلَیْهِ قَآئِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا وآن فنحاص بن عازورا بود واز احبار یهود که یکدینار بدو امانت داده بود ندادن خیانت
کرد در ان ذٰلِکَ این خیانت مر یهود را بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بآنست که گفتند لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْاُمِّیّٖنَ در باب خیانت با عرب خواننده ونویسنده نیستند
سَبِیْلٌ ج گناهی وعقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریت نداند امّی ست ومال امّی را بر خود حلال میدانستند ودیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف
دین خود خیانت کنیم وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند در ین سخن عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل وشرائع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○
وحال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام ست بَلٰی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب وحکم اینست مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ

هر که وفا کند بعهدی که خدای باو بسته در توریت باد ای امانت و ترک خیانت وَاتَّقٰى و پرهیزد در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ○ دوست میدارد پرهیزگاران اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه یَشْتَرُوْنَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدی را که باخدای بسته اند وآن ایمانست به محمد وَاَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيْلًا به بهای اندک وآن متاع چند چو وگزی چند کر باسن بود که از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده بدین فترا پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِكَ آن عهد شکنان و سوگند دروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مرایشانرا فِي الْاٰخِرَةِ در آنسرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان نگرد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيْهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ و مرایشانرا باشد عذابیکه الم آن منقطع نگردد وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيْقًا و بدرستیکه از جهودان هر آینه گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی يَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و برافته احبار ایشانست و آن مغیرات بلغت عبری می خوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که انچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتٰبِ از توریت ست وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتٰبِ وحال آنکه نیست از توریت وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن محرف و مفتری از نزد خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف بود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس در قول ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی اَنْ يُّؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتٰبَ بانکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه نبوت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ پس آنکس گوید مر امت خود را كُوْنُوْا عِبَادًا لِّيْ باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز از خدای وَلٰكِنْ كُوْنُوْا ولیکن گوید که باشید رَبّٰنِيّٖنَ ربانیان در دین و استوار ان در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تَعْلَمُوْنَ الْكِتٰبَ بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده است وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ○ و بانکه باشید شما که پیوسته بخوانید و راست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را بر وجه کمال فرا گرفته و استفاده و آنکه محمد بن حنیفه رض در روز دفن عبد الله بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین نهاده اند و انکمال توکل بغیر حق ملتفت نا شده چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده **بیت** ریخته باران عنان از سحاب بگرمت + شسته نقش حرف غیر از صفحه پندار شان و در اطاعت تفسیر آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای مرد بار ان در راه خدای قائم بالله و فانی از ماسوی الله شنودن ایشان را حقست و گفتن ایشان بحق مصرع باو گویند چه از و میشنوند وَلَا يَاْمُرَكُمْ و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان تخصیص ملک و نبی بحجت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند اَيَاْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ○ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مردین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ پیمان و عهد پیغمبران را وامم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظمست که حق سبحانه از همه پیغمبران فراستده که شما و امم شما ایمان آرید به محمد و مضمون میثاق چنین ست که لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ هر چه بدهم شما را مِّنْ كِتٰبٍ وَّحِكْمَةٍ از کتاب منزله و فهم آن ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمدست مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزیرا که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید قَالَ گفت خدای انبیارا

ع ۶

بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِکُمْ بر این که گفتیم اِصْرِیْ عهد مرا بر وجهیکه بر ان وفا کنید قَالُوْٓا گفتند اَقْرَرْنَا گفتند انبیاء اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَاَنَا مَعَکُمْ مِّنَ الشّٰهِدِیْنَ ○ و منکه خدایم با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلّٰی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول نصرت کردن وی بَعْدَ ذٰلِکَ بعد ازین عهد و پیمان فَاُولٰٓئِکَ پس آنگروه هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ایشان بیرون شوندگانند از دائرهٔ فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین خدای یَبْغُوْنَ میطلبید دین دیگر را وَحْدَهٗ بغیر او مخصوص یَبْغُوْنَ میخواهند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَلَهٗٓ اَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست طَوْعًا و کرها طوعا بر غبت و بنکرهت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر بر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمانبردار ند بر غبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع ست و از آن ایشان بکره فَاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ ○ بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طایعان و کارهان و حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ امَنَّا بگوای محمد که ایمان آوردیم بِاللّٰهِ بخدائی که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا و گرویدیم بانچه فرو فرستاد بر ما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بانچه نازل گردانیده اند عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان تحت شریعت او بودند وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی و بانچه داده اند بموسی که توریت ست وَعِیْسٰی و بعیسی که آن انجیل ست وَالنَّبِیُّوْنَ و بانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدائی نمی افگنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی همه ایمان می آریم بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ○ و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ یَّبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود آن دین از وی وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ و او بواسطهٔ ترک اسلام در آخرت مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ○ از زیان زدگان باشد و این آیت تهدید جمعی ست که طالب غیر دین اسلام اند و در آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ چگونه راه نماید خدای بایشان استفهام ست بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا گروهی را کَفَرُوْا که کافر شدند بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی بگردانیدند و بر کفر پیوستند چون حارث بن سوید طعمة بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَشَهِدُوْٓا و گواهی دادند اَنَّ الرَّسُوْلَ آنکه فرستادهٔ خدای یعنی محمد حَقٌّ حقست در قول او صدق وَجَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات پیغمبر وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ و خدای راه ننماید گروه ستمگاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰٓئِکَ جَزَآؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش ردت ایشان اَنَّ عَلَیْهِمْ آنست که بر ایشان باد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای وَالْمَلٰٓئِکَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ○ و لعنت همه مردمان و آن ندمت کردن ست مر ایشان را خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست لَا یُخَفَّفُ سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ ○ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای جمع بدنیا یا در تاخیر عذاب و قتی بوقتی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه باز گردند بحضرت بوبیت مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آورند آنچیز را که در آن فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُوْرٌ آمرزندهٔ توبهٔ گناهگارانست رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بر ایشان جز در حارث بن سوید این آیت را بزدست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترای نمی کند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدا از همه راست گوتر ست پس حرانا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند

که ما حالا در یکطرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد والا چون خواهیم دین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته
شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوْا
کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی چنان مردند بران یا باین آیت توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَاُولٰٓئِکَ هُمُ
الضَّآلُّوْنَ ۝ و آنگروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان طرائق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر
وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچکی از ایشان مِّلْءُ الْاَرْضِ
ذَهَبًا پر زمین زر وَّلَوِ افْتَدٰی بِهٖ و اگرچه فداء دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از و مقبول نخواهد بود اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و آنهائی که کافر میرند مر ایشان است عذابی مشتمل بر الم بسیار وَّمَا لَهُمْ مِّنْ
نّٰصِرِیْنَ ۝ و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان ✦

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه می طلبید از خیر بر سید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید
مِمَّا تُحِبُّوْنَ ۝ از انچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا چاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مشغول
سازید یا دل که آنرا وقف محبت الٰهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از اناس تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته اند که هر کس
محبوب خود را انفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف وحدت کسی نفی شرک دهد که دنیا و
عقبی فراموش کرد ✦ بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بر حاست جا
که خدای حکم کند وضع کن آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان آمدی از آب میوه آن تناول فرمودی چون جواب
ابو طلحه گفت بخ بخ این مال است با سود بسیار حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوْا و انچه نفقه میکنید مِنْ شَیْءٍ هیچ از چیزی خواه
اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِیْمٌ پس بدرستیکه خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد
کُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها کان حِلًّا بوده است حلال لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ✦ یعنی بشومی ظلم معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم جهود
ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول ایشان تکذیب فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَآءِیْلُ
انچه حرام کرد اسرائیل عَلٰی نَفْسِهٖ یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر
دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی وفاء بنذر بر خود حرام ساخت
جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه
یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ ط پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ
فَاْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوْهَآ پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیاء را ازان تلاوت کنید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید
راست گویان و چون جهود از آوردن توریت ابا کرد افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰی پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای
دروغ را در تحلیل و تحریم مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملت خلیل فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ پس آن مفتریان ایشان
ستمگارانند هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوْا پس متابعت کنید

ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او و حنیفا بیان حال ابراهیم ست که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شده للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدست همچنانکه مکه با اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش ازان نیز بیوت عبادات بود اما او اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب حمت و هدایت ساخته کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدست که نظر کردن در ان بطواف و نماز برابرست در ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و هدی و این خانه خداوند هدایت للعلمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان اهتدی میسازد بار اه نمانیده است مسلمانان را به بهشت فیه در ین خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشنست یکی از انها مقام ابراهیم ست و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت ست اول تاثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم عرض کردن قدمها آن حضرت در وقت کعبه سوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر و من دخله و هر که اندر ین خانه گان امنا باشد این از قتل و غارت یعنی گناهگاری که پناه بخانه آرد دست تعرض ازوی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بحبت ادای حج و عمره ایمن ست از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح منفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که و من دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که امنا من النار + جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و من دخله را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون میل قبله بآن اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آنخانه است مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش تکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مائل باشند و امثال این آیات واضح بسیارست هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست + محققان گویند که نخستین خانه که در ملکه صدر انسان بجهت منظوریت و لکن بنظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دلست و جمیع اجزای وجود بحرکت دل راه حق بیابند چه هرگاه که اشعه انوار معنه نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انشراح از صفحه وجه او لائح گردد و بصفت سمعت و لکن بسمعی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی بسمع و بی بیصر شود و در ین خانه علامات روشنست که طالب انها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت ست و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها امین گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امان ست از تیغ دشمن و دخول حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست زیاده نیست

بیت به تیغم گر زنی باکی ندارم ۔ بهجرانم کشی طاقت نیارم +

و لله علی الناس مر خدایرا ست بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانائی دارد الیه سبیلا براه بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بسخن امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی زاد از ان حاصل شود و امام اعظم رح مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست و من کفر و هر که نگرود بفرضیت حج فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی غنی عن العلمین ○ بی نیازست از همه عالمیان و از ان نقصی بذات اقدس آنحضرت راجع نمیشود بلکه وبال بستارگان آنست قل یا اهل الکتب بگوای اهل کتاب لم تکفرون چرا می پوشید یا نمی گردید بایات الله ای بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاد والله شهید و خدای مطلع ست و گواه علی ما تعملون ○ بد انچه شما می کنید از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قل یا اهل الکتب بگوای اهل توریت لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست و منع می کنید من امن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تبغونها عوجا میطلبید راه را مستقیما بی انحراف یهود مسلمانرا می گفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او در ما بر وجهیکه تحریف

داده بود و مدعیان اهل اسلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام ست و از ملت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون ○ از آنچه شما میکنید یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار ست میگوید ان تطیعوا فریقا اگر شما فرمان برید گروهی را من الذین اوتوا الکتب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بیدین و دو رو باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین ○ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و ایشان جمع و حقود و حسود بودند پوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار اندازد و ایشان و قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت نبود و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افگند و قصیده که دران ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای او کشودند و سیان تحمل ناکرده آغاز سبت خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند **مثنوی** زیک جانب گروهی رزم پرداز ✦ ز دیگر سوی جمعی رنگ و تاز ✦ در افتادند همچون شیر غران ✦ بگرز و نیزه و شمشیر بران ✦ فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم دعویه جاهلیت دارید پس از آنکه خدا یتعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذارید بشنوید که خدای میفرماید پس این آیتها بایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فریب یهودی برند از ایمان بکفر باز میگردند و حق تعالی باایشان بدین وجه خطاب میکند وکیف تکفرون و چگونه کافر میشوید وانتم تتلی و حال آنست که شما ئید که خوانده میشود علیکم ایات الله بر شما قرآن او فیکم رسوله ط و در میان شماست رسول او ومن یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فقد هدی پس بدرستیکه او نموده شود الی صراط مستقیم براه راست یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیت منسوخ ست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را میسر نبود پس عنایت الهی ما را این مشقت از امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که ✦ فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزگاری کنید بدانمقدار که مقدور شماست ولا تموتن و میرید الا و انتم مسلمون ○ مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله بدین خدای که حبل المتین ست جمیعا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت نزنید نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید ربما حکی حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود نه نیافت ✦ از هیچ رو بهیچ دری ره نمیبرند ✦ آنرا که زاستانه او روی دل بتافت ✦ ولا تفرقوا و پراگنده مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتها خدای را که بر شما افاضت کرده و آن اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر ببلده ایشان اذ کنتم اعداء آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس خدا پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خوابه انام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا به برحمت خدای برادران یکدیگر و کنتم بودید شما علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر مرگ شما را بران حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم منها پس شما را باز رهانید خدای از ان حفره یا از ان آتش کذلک همچنانکه بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد یبین الله میان میکند خدای روشن میگرداند لکم ایته برای شما دلائل و حدانیت خود لعلکم تهتدون ○ تا باشد که شما ثابت بمانید بر طریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه باید که باشد از شما امة

گروهی کہ ایشان یَدْعُوْنَ اِلَی الْخَیْرِ بخوانند مردمان را بہ نیکوئی یعنی بدین اسلام یا باتیلاف مومنان بایکدیگر وجمعی براتند کہ این واعیان موذنانند کہ خلق را بعبادت خدای میخوانند وَیَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ ومیفرمایند بہ نیکوئی وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دارند از منکر ومعروف آنست کہ موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکہ مخالف قرآن وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حقست ومنکر صحبت نفس وَاُولٰٓئِكَ وآنگروہی کہ داعی خیر وآمر معروف وناہی منکرانند هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان رستگارانند وَلَا تَكُوْنُوْا ومباشید ای مسلمانان كَالَّذِيْنَ تَفَرَّقُوْا مانند آنانکہ متفرق شدند بعد اوت چون یہود ونصاری کہ درمیان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیہ وسامریہ وموشکانیہ از یہود وملکانیہ ونسطوریہ ویعقوبیہ از نصاری ہر فرقہ دشمن فرقہ دیگر وَاخْتَلَفُوْا واختلاف کردند در دین چون یہود بعد از پانصد سال از موت موسی ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی بآسمان واین اختلاف ایشان بود مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکہ آمدہ بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَاُولٰٓئِكَ وآن پراگندگان ومخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ مر ایشان است عذابی بزرگ يَّوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهٌ روزی کہ سفید وروشن گردد رویها وَّتَسْوَدُّ وُجُوْهٌ وسیاہ گردد رویها فَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ پس آنانکہ سیاہ گردد رویهای ایشان حقتعالی بفرماید تا از روی توبیخ باایشان گوید اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اہل کتابند کہ پس از ایمان بہ پیغمبر ما کافر گشتند یا منافقان کہ بزبان اقرار وبدل انکار میکردند یا کافران کہ در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند ودر دنیا کافر شدند یا مرتدان کہ بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار شقاوت وخذلان گشتند واصح آنست کہ خوارج وروافض بعد از تمسک بسنت در ورطہ بدعت افتادند فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بدانچہ بودید کہ بعد از ایمان کافر شدید وَاَمَّا الَّذِيْنَ ابْيَضَّتْ وُجُوْهُهُمْ واما آنانکہ سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان واہل سنت فَفِيْ رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی در بہشت از قبیل تسمیہ محل ست باسم حال وعرفا گویند رحمت روح وصلت وشهود جمال هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در رحمت یا جنت جاویدانند گانند تِلْكَ آیٰتُ اللّٰهِ آنچہ گذشت درین سورہ از اخبار واحکام آیتهای خداوندست وَرزواجر وبشارت ووعد ووعید نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطہ وحی بر تو بدرستی وبراستی وَمَا اللّٰهُ يُرِيْدُ ونیست خدای کہ خواہد ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ بیدادی از نزد خود مر جن وانس را یعنی بر ایشان ستم کند وبیجرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ ومر خدایرا ست انچہ در آسمانهاست از نجوم وملائکہ وَمَا فِي الْاَرْضِ وانچہ در زمینهاست از ارکان موالید ثلاثہ وَاِلَى اللّٰهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیدہ شود همہ کارها كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ هستید شما بہترین گروہی کہ از خلوتخانہ غیب اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون آوردہ شدہ اند از برای مردمان قولی آنست کہ بودید شما بہترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق کہ در جواب الست بربکم مسارعت نمودید وخیریت این امت بجهت آنست کہ در سلک خدمت حضرت منتظم اند شعر لما دعا اللہ داعینا للطاعۃ + باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده ست + افضل پیغمبران گذشته ما خیر امم + وگفته اند خیریت این امت در سین صفت ست کہ یاد میکنید تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ میفرمائید بمعروف وآن چیزیست کہ شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنید از منکر آن چیزی بود کہ شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ومیگروید از روی تحقیق بخدا وایمان بخدای متضمن آنست کہ ایمان داشته باشند بهر چہ ایمان بدان لازمست چہ ایمان بخدای وقتی متحقق شود کہ بهر چہ فرموده کہ ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ واگر ایمان آرند وتصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا کہ بپیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر آینہ باشد آن ایمان وتصدیق بهتر مر ایشان را از کفر وانکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام واصحاب او وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ وبیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دائرہ دین لَنْ يَّضُرُّوْكُمْ بشما ضرر نتوانند رسانید اِلَّآ اَذًى مگر اندک رنجی کہ شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اہل ایمان را بقتال خود بترسانند وَاِنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ واگر کارزار کنند باشما يُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ پشتها برشما برگردانند وبهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ وپس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند ونه از حق مددگاری ضُرِبَتْ

وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت آن جزیه است این ما ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند آن فعل ایشان باشد اِلَّا استثنای منقطع ست یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را زنهار رسیده بحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ بعهدی از خدا یکی قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وعهدی از مومنان باذن خدا یتعالی بعد از قبض جزیه وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ و باز گشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ وزده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذٰلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِاَنَّهُمْ كَانُوْا بآنست که ایشان هستند از روی عناد يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ نمیگروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمد وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بنا سزاوار و ناواجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحقست اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قبیحست از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می آرد ذٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او و چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن کشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوْا سَوَآءً نیستند مومنان اهل کتاب برابر کافران ایشان مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بقول است و عمل خالص دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند چهل تن از نجران سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ایمان داشتند و بمحمد نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ میخوانند قرآن را اٰنَآءَ الَّيْلِ در ساعت شب گفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ ○ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه دین وقت خود را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ صفت امت قائمه میکنند و میگویند ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد باموریات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُوْنَ فِى الْخَيْرٰتِ و میشتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگانند وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکی فَلَنْ تُكْفَرُوْهُ پس هرآینه سپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله وکان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیامی خواند یعنی انچه میکنند امت قائمه از خیراتی که دران مساعی اند عمل ایشان ضائع نخواهد بود وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالْمُتَّقِيْنَ ○ و خدای داناست باحوال پرهیزگاران اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد وآن کعب بن الاشراف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِىَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که برشوت سپرده بودند مر علمای خود را بآنچه رشوت میگرفتند از ازل قوم خود وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند مِّنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا از عذاب خدای چیزی اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ○ ایشان در ان آتش جاوید ماندگانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُوْنَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عید بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِىْ هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيْحٍ مانند بادیست که باشد فِيْهَا صِرٌّ دران باد سرمای سخت اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فَاَهْلَكَتْهُ پس هلاک کند و نابود گرداند آن باد کشت ایشان او ما ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابودن دعوات ایشان وَلٰكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ○ و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم میکنند

بار کتاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکرد نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت را در سرزمینی که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند تشبیه انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ای گروه گرویدگان فرا مگیرید بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ دوستی نهانی از دون مؤمنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه را با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حلف رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود کا یَأْلُونَکُمْ ایشان تقصیر نکنند در باره شما خَبَالًا گاه از روی تباهی فساد وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند آنکه شما در رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ وبه تحقیق آشکاره شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهن ها ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد یهود پیوسته در تجسس عیب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت بآنحضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ واچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضا بزرگتر است و بیشتر از انچه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ آشکارا کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند هَا أَنْتُمْ ها آنتم تنبیه است بر خطای یاران که بلغیار دم دوستی میزنند انتم تعبیر ست از مخاطب و کاء تحقیر و معنی آنانکه آگاه باشید شما ید آن خطا کاران که با جفا کاران طرح دوستی افکنید پس بیان خطا میکند بر این وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیزی بر سند که اسلام ست وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفرست وَتُؤْمِنُونَ وشما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ میخایند و میگزند بر شما سر انگشتانرا مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه قُلْ بگوای محمد ایشانرا مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ ست و حاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید روزگار میگذرانید این غصه شما هست تا بوقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای دانا ست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر ان کینها که سینهای شماست بعضی بر انند که این کلام دعا علیهست حق سبحانه پیغمبر خود را فرموده که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید ببیت بمیری از حسد پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ زشت گرداند ایشانرا و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ و اگر بشما رسد سَيِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم کشی شادمان و بشادی کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ کَيْدُهُمْ شَيْئًا نه شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل عائشه که اهل تو است بقول بعضی آن روز احزاب یا روز بود و اصح و اشهر روز احد ست و آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده که هفت صد زره پوش و سی و سه اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دیگر از اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثنای طریق عبد الله بن ابی سید کس منافق لعنهم الله با شصت تن لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورده عبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد تیر انداز در درّه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و تاکید کرد که در آن کوه و مخافت آن مبالغه بسیار نمود و نفس خود بتسویه صف عسکر

همایون اقدام کرد واین آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَسَاكِنَ جای میساختی مومنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار وآن چنان بود که بنه لشکر را پس پشت نهاد وکرد میسره را بمقداد اسود داد وقلب را بحمزه سپرد ومیمنه را بدست خود تعیین نمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه ووقوف دران میگفتید عَلِيمٌ دانا است بنیتهای شما وبعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا که آنکه بد دلی کنند وباز گردند بوقتیکه ابن ابی باز میگشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا واو حالست یعنی چگونه گریزند وباز گردند وحال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار ونگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ○ باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ وبدرستیکه خدای نصرت داد شما را ببدر بِبَدْرٍ موضعی که آنرا بدر گویند وآن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ وحال آنکه شما بودید خوار رستم دشمنان یعنی اندک می نمودید وایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای وبکثرت مشرکان وبازگشتن منافقان مبدل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ شاید که توفیق یابید وشکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مثان در حرب بدر خبر میدهد ومیگوید که یاد کن آنوقت را إِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وقتیکه درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا هرگز کفایت نمی کند وبسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد گاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ به سه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ○ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا وبعضی بر انند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر وتقوی چنانچه میفرماید بَلَى آری ایجا بست بعد از نفی یعنی مدد گاری نمایدان تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گویند واشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدایتعالی فرشتگان فرستاد اول بتر فرشته پس من بسته هزار رسید وآخر بپنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ وبیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان است یا بر فور بیایند وهیچ درنگ نکنند هذا یُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ اینست که مدد گاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان اسپان خود را واین عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند ونشان ملائکه دران روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی واذناب اسپان بسته بودند یا خود ایشان کرده بودند بعمامهای سفید وطره های آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونگردانید خدای آن امداد یا ازال آن عدد را إِلَّا بُشْرَى مگر مژدگانی مر شما را بروی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ وبرای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ ونیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ حاکمی که نصرت وخذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصر کم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد ونیست گرداند طَرَفًا گروه بزرگ را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ایشان ودران واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته وهفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار ونگونسار گرداند ایشان فَيَنْقَلِبُوا پس باز گردند وبهزیمت شوند خَائِبِينَ ○ ودر حالتی که بی بهرگان ونا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه فرا جمع کنند میان صبر وشکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل ست بر فتح وغنیمت بر ان شکر باید کرد ودیگر محتوی بر قتل وهزیمت ودران صبر شاید وقصه حرب احد اجمالا بران وجه بوده که بعد از تسویه صفین بمجاربه قیام نمودند وعلمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند وشکر مکه روی بهزیمت نهادند واهل مدینه در لشکر گاه ایشان ریخته آغاز نهب وغارت کردند جماعت تیر اندازان که محافظت رخنه کوه بعهده ایشان داشتند باوجود آنکه پیغمبر مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید برامید تاراج وغنائم روی بلشکر گاه آوردند چندانکه عبد الله بن جبیر مبالغه نمود وتاکید حضرت رسالت ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید وجمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید باوی توقف کردند باقی بجمله بالتمام خود را بلشکر گاه رسانیدند وبغنیمت مشغول شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام در رسید وخالد بن ولید وعکرمه بن ابی جهل که غنیمت ربع

داشتند چون خنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند باجماعت کفار بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دائره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه را بعضی از اصحاب بشربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه جان کمر وار بر میان بستند القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بد گوهران دُر شاهوار در درج لعل آبدار رسید مختار آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل رخشنده + سنگ ارنگ لعل بخشنده + چون سهیلش رفیق سنگ آمد + سنگ در دم عقیق رنگ آمد + و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب اُحد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه رض و مثله کردن او و بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال این اهل ضلال افگند از بارگاه کبریا و جلال این آیات نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا از ین کار که کفرین کفار ست چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طائفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ گفته اند او اینجا بمعنی إِلَّا آن است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که او بر اصل عطف باشد و یتوب معطوف ست بر لیقطع و معنی چنین ست که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام تا آنکه توبه دهد خدای ایشانرا چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ○ پس بدرستی که ایشان ستمگار اند که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمینهاست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد هر که را خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر که را خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوا مخورید مال ربوا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً ص افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در راهم ست و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر بوا میداد تا وقت معین آنکه در اجل و ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد فَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در انچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ تا مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی بپرهیزید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ○ آماده کرده شده است مر کافران و غیر ایشانرا بالذات از برای کفارست و بالعرض از برای عاصیان تباه کار یا کافر انرا تعذیب ست و مومن بنار تادیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در انچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ○ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بآنچیزی که سبب آمرزش باشد شما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرائض یا تکبیر اول که بجماعت دریابد یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام خود است چه این آیت در خلال قصه اُحد نازل شده است وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْأَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمین ها را طبق طبق سازد بحیثیتیکه هر یک از ین طبقات سطحی باشد مولف اجزای لایتجزی موصل گردانند این طبقات را بیکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ○ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند

در تونگری و در ویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی والکٰظمین الغیظ فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم رحمه الله چنانچه
نزد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه بزنم لیکن نمیزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم امانکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الٰه بنالم و بے
نالم و میسرم میشود کلبقیامت کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت
نه نهم بیت مردی گمان مبر که بزور ست و پرد لے + باخشم اگر برآئی دانم که کاملی + والعٰفین وعفو کنندگانند عن الناس از دم خریدگان و از بندگان باز
کسیکه بر ایشان ستم کرده باشد واللہ یحب المحسنین خ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کند بجای جمعی که
با ایشان بدی کرده باشند در تفسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسهٔ آش گرم بمجلس در آمد و از غایت بے هشت پا پیش
بخاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش ریخت امام حسین رضی الله عنه روی دبنیاز را ه تعذیب دے و نگریست بزبان خادم جاری شد که والکٰظمین
الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو کردم خادم تتمهٔ آیت بر خواند که + واللہ یحب المحسنین امام حسین رضی الله عنه جواب داد
که از مال خودت آزاد کردم مثنوی بدی را بدی کافات کردن بدی بر اہل صورت بود بخردی + به معنی کسانیکه پی برده اند + بدی دیدهٔ و نیکوی کرده اند + والذین
معطوف ست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که به صفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر و ایشان
آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد
بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمدست یا زنا و انچه مادون ست و از مقدمات آن
چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر تقدیری بعد از ان فاحشه و ظلم ذکروا اللہ یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را بنده که چرا چنین کردی یا مذکر شوند وعدهٔ
مغفرت را که باستغفار باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم مر برای گناهان خود ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام ست بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگان را الا اللہ مگر خدای ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر انچه
از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند وهم یعلمون و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم ست نزول
آیت در شان بنهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجز ما خریدن نزد وی آمد و بنهان را دل بر کشش کرد و بهانه خرمای خوب گوشه کاشانه برده و کنار کشید
و بعد از وقوع قبله زن بان نصیحت بگشاد که اتق اللہ از خدای بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان بنهان را خوف الٰهی دریافت و پشیمان شده
فی الحال بحضرت رسالت پناه مشافت و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تکمیل امید وار
تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نبهان یا ثعلبة انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند
اولئک آن گروه متقیان بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزشی ست از پروردگار ایشان وجنت تجری و بوستانها
که میرود من تحتها الانهٰر از زیر انبیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشندگانند در ان ونعم اجر العٰملین و نیکو مزدی ست
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستیکه گذشته بوده من قبلکم پیش از شما سنن طریقها و احوالها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث و این واقعها یا اہل سنن مراد است و سنن شرائع باشد یعنی امتان بوده اند با نواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران
هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی
کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته
و وقائع روزگار دادیم بیان سبب هدایتی سخن حقست للناس برای عامهٔ مردمان وهدی و زیادتی بصیرت وموعظة و پندی مشتمل بر بر

ورغبت لِلْمُتَّقِينَ خاصه مرپرهیزگارانرا وَلَا تَهِنُوا سست مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم بشعب کوه درآمد ابوسفیان علم محمد را برتیغ کرده برده خواست که براهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت جل وعلی بهمت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوا واندوهناک مشوید از جراحات ومصیبات یا فوت غنائم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برتر اید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه برایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بر آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند واز ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود واز ایشان در اسفل حقیقت آنست که این بشارت مر مومنانرا بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد وایشان مقهور ومغلوب خواهند گشت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشمار سید جراحتی وزخمی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ پس بدرستیکه رسیده است گروه کفاررا در روز حرب بدر مِثْلُهُ مانند زخمی والمی مثل قرح وجرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ واین روزها که مدار زندگانی بر است نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان که روزی بدولت وعشرت گذرد وروزی بنکبت وعسرت فیوما علینا ویوما لنا واین مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وبرای آنکه پیدا کند خدای بدانند اولیای او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنرا که بدو گرویده اند وَيَتَّخِذَ وبرای آنکه فراگیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان خدارا کرده بود که برگریزنهاده وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وخدای دوست نمی دارد ستمگارانرا که مشرکانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ وفائده دیگر مداوله آنست که پاک گرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا مرمومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد کفر ذنوب ایشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ودیگر آنکه در نقصان افگند وهلاک سازد کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه درآیید بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ ومنوز خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنهارا که جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ومنوز شکیبایان ابر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصایب ووقوع نوائب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت

میلی کوستم خار تحمل نکند * بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند

وَلَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الٰهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو بردید مرگرا یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسبابرا که حربست فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وحال آنکه شما می نگریستید بیاران وبرادران شما که مقتول میشدند یا نظر می کردید بپیغمبر واورا تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص وعام افگند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان خطامان بستاند وقوم دیگر گریختند وبعد ازان که آن حضرت سالمست منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بمیدان کارزار آوردید ایشان بیان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد واز غایت ترس بگریختیم حضرت عزت در دفع عذر ایشان آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ نیست محمد یعنی بنده ستوده من إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستیکه گذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أَفَائِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ یا کشته گردد بازپس میگردید شما عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ وهر که برگردد وبرپس بازرود بارتداد یا ترک جهاد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدایرا شَيْئًا چیزی زیرا که ورود مضار ومنافع بر وی روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ ومزد باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ مر سپاسداران گان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد ونسزد هیچ نفسرا أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا وفرمان او ونوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کس پیش ازان نمیرد وازان نگذرد ودرین آیت تحریص مسلمانانست در جهاد ودلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر واجل او مقدرست هرآینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک وشروع در مهالک حضرت مرتضی علی رضوان الله علیه درین معنی دو بیت ست رباعی

من الموت

ع ۱۴

من الموت ۴ + یوم لا یقدر او یوم قدر + یوم لا یقدر لا یات الاجل + یوم قدر قدر لا یعنی الحذر + ربا عی دور روز حذر کردنت از مرگ نیست + روزیکه قضا باشد
و روز یکه قضا نیست + حذر یکه قضا باشد گوشش نکند سود + روزیکه قضا نیست در و مرگ نیست + وَمَنْ يُّرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا هر که خواهد بجهادی که میکند ثواب دنیا
یاداش این جهان نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا انچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُّرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ هر که خواهد با عمال خود ثواب آخرت جزای آنجهانی نُؤْتِهٖ مِنْهَا
بدهیم او را انچه خواهد و آرزو بر دو بهشت وَسَنَجْزِي الشّٰكِرِيْنَ ۝ و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَكَاَيِّنْ مِّنْ نَّبِيٍّ
و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قُتِلَ کارزار کرد مَعَهٗ رِبِّيُّوْنَ کثیر ۴ با او بودند سپاه فراوان رِبِّيٌّ نام سپاهیست که کم از هزار
نباشد و در عین المعانی گوید ربی بمعنی دهزار ربانی ست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوْا پس سستی نورزیدند این
پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَآ اَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان رسید از محنتها فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوْا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب
وَمَا اسْتَكَانُوْا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابوسفیان خطابان می طلبیدند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ ۝
و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده اِلَّآ اَنْ قَالُوْا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوْبَنَا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود وَاِسْرَافَنَا و در گذار از حد در گذشتن ما را فِيْٓ اَمْرِنَا
در کار ما وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت لقا تا ما بعدای دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر گروه ناگرویدگان
فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بداد خدای ایشان را بر کت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنائم
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ ط و دیگر عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش آنعالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ و خدای دوست دارد ع
نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراضست از هر دو و توجه با فرید گار هر دو بیت من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس ۴ ای خالق
هر دو کون بفریاد من رس ۴ یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِنْ تُطِيْعُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعیست
که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان و منسانرا می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت و دولت کفار هیچ باقی نماند شما دیگر بار بدین
خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید یَرُدُّوْكُمْ باز گردانند شما را عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بر کفر باز برند فَتَنْقَلِبُوْا پس
انگاه گردید شما خٰسِرِيْنَ زیان زدگان در هر دو سرا پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ ۚ بلکه بدانید که خدای یار و مددگار و دوستدار شماست
پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النّٰصِرِيْنَ ۝ و خدای بهترین یاری دهندگانست سَنُلْقِيْ زود باشد که در افگنیم فِيْ قُلُوْبِ
الَّذِيْنَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای تعالی اهم در روز اُحد ترس در دل کفار افگند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته
باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِمَآ اَشْرَكُوْا بِاللّٰهِ بآنکه ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ آنچیزیرا که نفرستاده
است خدای باشراک آن سُلْطٰنًا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ و
جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظّٰلِمِيْنَ ۝ و بد آرامگاه بیست ستمگاران را و در دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ و هر آینه راست کرد شما را
خدای وعدهٔ خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس منقول
میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب اُحد جمعی بر این سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم فرمود که وعدهٔ
نصرت من با شما راست شد اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافران را از روی شتاب بِاِذْنِهٖ ۚ بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز شما
ظفر بود حَتّٰٓى اِذَا فَشِلْتُمْ تا انگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِى الْاَمْرِ و منازعت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر امیر خود عبد الله بن جبیر

وترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِّنۢ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَّا تُحِبُّوْنَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طائفه بودند که پای از خندق امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ ج و از شماست آنکس که خواهد ریزگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و روی شما را گردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبهٔ شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستیکه عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما انگشتند و مستاصل نگردانیدند وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ بر گرویدگان و از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُوْنَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختند وَلَا تَلْوٗنَ و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلٰٓى اَحَدٍ بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید بر یکی که آن پیغمبر بود وَالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ در عقب شما و میگفت اے عباد الله فانی رسول الله سوی شما اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّۢا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه و یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید لِكَيْلَا تَحْزَنُوْا غمی بعد از غمی عَلٰى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ و خدای داناست بآنچه شما میکنید ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال اَمَنَةً نُّعَاسًا آرامی و آن چرت بود يَّغْشٰى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ سبک میگشت بر طائفه از شما که مومنان حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابن ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف از انصار و بعضی دیگر را نیز داخل کرده اند و جمعیت فائده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ اَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افگنده بود ایشان را اَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانیکه اهل جاهلیت ایبودند که محمد با تمام نخواهد رسید يَقُوْلُوْنَ میگویند هَلْ لَّنَا آیا هست ما را اسْتِفْهَامٌ بسبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْاَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی گفتند قتل بنوا الخزرج واو در جواب گفت هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ بگوای محمد بدرستیکه کار ها از غنیمت و هزیمت مر خدایرا است و بفرمان اوست يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما برحق بودی مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید شما اے منافقان فِيْ بُيُوْتِكُمْ در خانهای خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِيْنَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدا یتعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعرکه حرب مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ وَ برای آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها

دارید از بینا و عزیمتها واللہ علیم بذات الصدور ○ بانچه در سینها باشد از سرائر و خفیات ان الذین تولوا منکم هر آینه
آنکسانیکه روی بگردانیدند از شما بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آنروزی که روی بروی آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد انما استزلهم
الشیطان و جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بجستند ببعض ما کسبوا ○ بشامت بعضی از انچه کسب کرده بودند
یعنی مخالفت امر رسول ولقد عفا اللہ عنهم و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان ان اللہ غفور
حلیم ○ ع بدرستیکه خدای آمرزگارست بردبار تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا کالذین
کفروا مباشید مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض
چون بر فتندی در زمین برای تجارت و ببردندی او کانوا غزی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما
و بسفر غزوه نرفتندی ما ماتوا نمردندی دران سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی در ان حرب پس شمای مومنان مخالفت ایشان کنید در قول لیجعل
اللہ تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم حسرتی یعنی واندوهی در دلهای
ایشان واللہ یحیی و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر و یمیت و میراند نه سفر و حرب واللہ بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید ای گرویدگان از
صبر و ثبات بصیر ○ بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر شما کشته شوید فی سبیل اللہ در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای برفراش لمغفرة
من اللہ هر آینه آمرزشی از خدای و رحمة و بخشش از و خیر مما یجمعون ○ بهتر ستاز انچه جمع میکنند از مال دنیا و حقص بغیبت خواند یعنی آمرزش و بخشایش خوب
شما را خوبتر ست از انچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مومنان باخشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کار زار کفار لا الی اللہ
هر آینه بسوی خدای که معبود شماست تحشرون ○ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ در یابد شما را ای مخالفت کنندگان بانفس و هوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت
در طریق طلب لقایش شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان او در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و از نجا گفته اند ذاکان السیر الی طالب المصیر الی اللہ ممشوی
گر مرگ رسد چرا هراسم + کان راه بتست میشناسم + سرکان بره تو پیمالست + شایسته افسر وصالست + فبما رحمة من اللہ پس بخشایشی که ترا رسید از
حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت دران وقت بود که حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت بایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکو خوئی ترحمت من بود ولو کنت فظا و اگر
بدخوی توزشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل نامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب تو پراگنده شدندی من حولک ما از نزدیک تو
و با تو نیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی که در ادای
حقوق من ورزیدند وشاورهم فی الامر و مشورت نمای با ایشان در کاری از حق تعالی دران حکم جزم صادر نشده کلمی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور
محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی اللہ پس توکل بر خدای کن ان اللہ بدرستیکه
خدای یحب المتوکلین ○ دوست دارد توکل کنندگان را و متوکل حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد ان ینصرکم اللہ اگر خدای شما را
نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده مر شما را وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فمن
ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم من بعده او یاری دهد شما را از پس فرو گذاشتن او وعلی اللہ و بر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون ○ هم پس باید که توکل کنند باوران دگان
وما کان لنبی ان یغل و نباشد سزاوار مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از قرای صحابه از پیغمبر درخواست می نمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده
از حصه ضعفا چیزی دهد آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان را زدی نفاق نسبت آن

پیغمبر علی الاطلاق صلوات اللہ کہ رند حق تعالیٰ او را خصوصاً و امت جمیع انبیا را عموماً ازین خیانت بری گردانید و فرمود کہ ہیچ پیغمبر را نرسد کہ خیانت کردہ و نکند وَمَنْ یَّغْلُلْ وہر کہ خیانت کند۔ وغنائم را یا مَغْنَمٍ بیاید بگناہ انچہ خیانت دران کردہ است یا بیارد آنچیزی را کہ دران خیانت کردہ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وقت قیامت وعلی رؤس الاشہاد بران فضیحت یابد آگاہ بہ سوزنی یا رشتہ باشد و آخبار آمدہ کہ شخصی پیش از قسمت غنائم رسن کہ قبل از قسمت برداشتہ بود نزد حضرت رسالت آوردہ بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود کہ بار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفّٰی پس تمام داده شود دران روز کُلُّ نَفْسٍ ہر تنی را مَّا کَسَبَتْ جزای انچہ کسب کردہ باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ○ و ایشان ستم کردہ نشوند در وقت جزا اَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا ہر کہ پیروی کند رِضْوَانَ اللّٰهِ خشنودی خدای را و ترک غلول باشد یعنی نباشد کَمَنْ باء ہمچون کسیکہ باز گردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ جای او دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ○ و بد جاے بازگشتی ست دوزخ هُمْ درجتہا بنیاد اہل اند کہ تابع رضوان حق اند دَرَجٰتٌ عِنْدَ اللّٰهِ خداوندان پایہای بلند نزد ایشانند و ایشان نزدیک خدای وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ وخدای بینا ست بِمَا یَعْمَلُوْنَ ○ بانچہ میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ ہر آینہ بتحقیق منت نہاد خدای عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ بر گرویدگان اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ پیغمبری ہم از ایشان یعنی آدمیان یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیٰتِهٖ میخواند بر ایشان آیتہای قرآنی یا نشانہای توحید وَیُزَكِّیْهِمْ و پاک میگرداند ایشانرا از اد ناس مقتضیات طبیعت بر تحمات بنابیع احکام شریعت یا بکوثر از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواہی میدہد وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می آموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیہ وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیہ وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ و بدرستیکہ بودند ہمہ مردمان پیش از بعثت رسول لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ○ در گمراہی بیدا و ظاہر حق را امید نیستند و خدای باطل دوری میتوانستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل ہمہ جہان + عالم ز روی روشن او نور حق گرفت + اَوَلَمَّآ اَصَابَتْكُمْ آیا ہرگاہ بشما رسید مُّصِیْبَةٌ نابایستی از ہزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکہ قَدْ اَصَبْتُمْ مِّثْلَیْهَا رسیدہ بودید از ایشان و چند آنرا یعنی یافتہ بودید از کافران و بدر بچہ ایشان در اُحد ہفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر ہفتاد تن از ایشان کشتہ بودید و ہفتاد تن را اسیر گرفتید قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا گفتید از روی تعجب و جزع کہ این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ بگوای محمد اینکہ شما را بیش آمد ہم از نزدیک شماست کہ نافرمانی کردید و از مدینہ بیرون آمدید یا ترک مرکز نمودہ روی بطلب غنیمت آوردید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ○ بر ہر چیزی از فتح و غنیمت و قتل و ہزیمت تواناست وَمَآ اَصَابَكُمْ و انچہ بشما رسید از مکروہات بلباع شما یَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ در انروزی کہ لشکر ابوسفیان با سپاہ مومنان روی بر روی آوردند فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدای بقضا و قدر او بود وَلِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ و تا بیند خدای ثبات قدم مومنانرا و ظاہر سازد وَلِیَعْلَمَ الَّذِیْنَ نَافَقُوْا ۚ و تا اظہار کند خصومت آنرا کہ نفاق ورزیدند وَقِیْلَ لَهُمْ و گفتند مران ابی و اصحاب او را در وقت باز گشتن ایشان از راہ مدینہ کہ تَعَالَوْا بیائید وَاقْتُلُوْا در حرب باز گردید و بجد تمام قَاتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کارزار کنید با مشرکان در راہ خدای اَوِ ادْفَعُوْا ۔ یا دفع کنید مشرکانرا کہ داعیہ قتل و غارت اہل مدینہ دارند قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما را اسم حرب میدانستیم لَّا اتَّبَعْنٰكُمْ ہر آینہ متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم کہ آنجا جنگ خواہد بود می آییم اما جنگ واقع نخواہد شد و محمد با اقربای خود صلح خواہد کرد هُمْ لِلْكُفْرِ یَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفر آنروز کہ این سخن بگفتند اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِیْمَانِ ۔ نزدیکتر ند از خود کہ بسوی ایمان یا باہل کفر اقرب اند در یاری دادن باہل ایمان یَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانہای خود مَّا لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ انچہ نیست در دلہای ایشان یا آنکہ بزبان میگفتند کہ حرب نخواہد بود و در دلہای ایشان آن بود کہ جنگ واقع شود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وخدای داناترست بِمَا یَكْتُمُوْنَ ○ بانچہ منافقان میپوشند از حقد و عداوت و حسد و نکبت اَلَّذِیْنَ این منافقان آنانند کہ از روی جہل یا بجہت فریب جہال قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ گفتند از برای مثال خود یا اقربا و ہمنشینان خود کہ در اُحد شہید شدہ بودند وَقَعَدُوْا و حال آنکہ این گویندگان نشستہ بودند در خانہای خود و باز استادہ از قتل لَوْ اَطَاعُوْنَا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راہ و سکون در سا کر خود

مَا قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ اَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ از نفسهای مرگ را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که دران روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ و مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کشته شدند در راه خدای اَمْوَاتًا مرده گانند ابن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز اُحُد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بشاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قندیل زرین در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهداء اُحد بود از خدا تعالی درخواست که زنده باز بدنیا فرست تا دیگر بار شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ اَحْیَآءٌ بلکه ایشان زنده گانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا نمی شنوند ایشان را چون سائر مردگان یارد سلام زائران میکنند بدستور زندگان یُرْزَقُوْنَ روزی داده میشوند از میوه های بهشت فَرِحِیْنَ در حالتیکه شاد مانند بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بدان چیزیکه عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حقست و عطائی که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی انوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را به لمعات معارف ربانی مستنیر گرداند یزرقون اشارت برآنست پس از ان بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت ازآنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود **بیت** مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست * میکنم همه که خود را گر آنجا فگنم وَیَسْتَبْشِرُوْنَ و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِیْنَ بآنکه هنوز لَمْ یَلْحَقُوْا بِهِمْ در نرسیده اند با ایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان امید میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویت بلا خلاف صاحب وقوف شده بیقین میداند اَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از انچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه باشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و انچه در و بگذارند یَسْتَبْشِرُوْنَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ برحمتی که فائض شده است از خدای بدیشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل انچه زائد بران بر بنده ارزانی دارد وَّاَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ ضائع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد اَلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ مر فرمان خدای و رسول را وقتیکه بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از اُحُد باز گشت سید عالم ص آخر همان روز که شنبه بود هفتم ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان اُحُد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ اُحُد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء اسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیاء و قبائل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَآ اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ مر آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت او و پیغمبر اَجْرٌ عَظِیْمٌ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع ملامتی رو نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید ان آنحضرت بحمراء الاسد با او گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از روی نیست یکم

آورده‌اند در راه قافله تجار یا طائفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمدیان را هر جا که به‌بینید از ما بترسانید و چنان بازنمائید که ایشان با لشکر آراسته بازگشته‌اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند و خبر موته ابوسفیان طرح تخویف افگندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافته بهیچ حال از جا نزلزل لمیانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله ونعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ هر آینه جمع شده‌اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیادت گردانید این سخن مومنان را إِيمَانًا در تصدیق و یقین در کار خود و تا کی نرسیدند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند بسند ست ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و انچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرو آمده و آورده‌اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر ست و پیغمبر فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر باز کشند نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود و حضرت با محاربان احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز انجا توقف فرمودند و بازار ها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند حق تعالی این آیه فرستاد و بر این تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او بند و تتمه حال مومنان اینست که فَانْقَلَبُوا پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیتی تمام یا ثوابی لا کلام مِّنَ اللَّهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت بازآمدند و بکرامت رفتند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمانبرداری رسول وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ سامی ترساند بدان دوستان خود را یعنی انچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ میشتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب مساعدت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر این مسارعان را عذاب بزرگیست یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بایمان لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشتراک بلکه ضرر ایشان بدیشان عائد گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را است عذاب دردناک که الم آن بلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه پندارند آنانکسانیکه کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ جز این نیست که انچه ما مهلت میدهیم ایشان را

خیرٌ لّا نفسهم جز بهتر است مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم بدرستیکه ما مهلت میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را ودرین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین ○ ومر ایشان راست عذاب خوار کننده ورسوا سازنده ما کان الله خدای بران نیست لیذر المؤمنین تا بگذارد مومنان را علی ما انتم علیه بر انچیزی که شما ای منافقان بر انید از طعن بر ایشان در خفا واستهزا بایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلودهٔ نفاق ست من الطیب پاک یعنی مومن مخلص واین تمییز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با عدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم معلوم گردد وصحابه بران اطلاع یابند واز جملهٔ مکتومات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که امت مرا بصورت وحلیت مومنان بینند بهمان مثابه که ذرات ذریات را بآدم صفی نموده بودند ومرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند وکدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر می گفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند واز حالات دل بیخبر اما فاضل ست اگر است میگوید علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص ست وکدام منافق آیت آمد که وما کان الله ليطلعكم وچنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد وکدام کافر ماند ولكن الله يجتبي ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران من رسله از فرستادگان خود من يشاء هر که را خواهد فآمنوا پس شما ای مومنان بگروید بالله بخدای بران وجه که او متفرد است بعلم غیب ورسله وباور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند ومیشاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وان تؤمنوا واگر ایمان آرید برین وجه وتتقوا وپرهیزید از نافرمانی یا از شرک ونفاق فلكم اجر عظيم پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا يحسبن الذين ونه پندارند آنانکه از زمرهٔ همت يبخلون بخیلی میکنند بما اتاهم الله بانچه خدای از مال داده بایشان من فضله از فضل وکرم خود هو خيرا لهم که بخل بهتر ست مر ایشان را بل هو شر لهم نه چنین ست بلکه آن بخل بدتر ست ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال وهم در آخرت باستحقاق شدائد واهوال سيطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به انچه بخل کرده اند بآن از مالها وزکوة ندا ده اند واین فضیحت ایشان را واقع باشد يوم القيمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده ست که هر که را حق سبحانه وتعالی مال عطا فرموده وانکس از روی بخل زکوة آن ادا نه نموده تمثیل وتصویر کنند بر وزن قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری مویها بر سر او نمانده باشد دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود وچنین خبیث ترین حیات ست پس آن مار بیاید وطوق گردن شده هر دو کنارهٔ روی دهن او را بگیرد وزبان تقریع وتوبیخ کشاده میگوید انا مالك انا كنزك یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی وگنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افگندی بیت گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چشم * مال تو مار ست در معنی وگنجت اژدها ست * ولله وهر خدا ایراست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها وزمینها یعنی همه بمیرند وملک بین وآسمان از دعوی مدعیان ونزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملك اليوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید وپیش از آنکه در ملک او بوده باشد پس اموال اهل آسمان وزمین امیراث بروجه مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان وفی الحقیقة از آن خداوندست ولله ملك السموات والارض پس چون اهل آسمان وزمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد ودرین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست وانچه دارد ازان حق ست پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت ونهایت شقاوت باشد قطعه ای آنکه بخل کیسه رابند کنی * خود را بوجود مال خرسند کنی * این مال حدادست صرف کن در ره او * امساک مال دیگری چند کنی * والله بما تعملون خبير وخدای بانچه شما می کنید از انفاق وامساک داناست لقد سمع الله بدرستیکه شنید خدا قول الذين قالوا سخنهای آنهارا که گفتند ان الله فقير بدرستیکه خدا درویش ست ونحن اغنياء ما توانگریم چون آیت

ع ۱۶

وقف لازم

واقرضوا الله قرضا حسنا پیغمبر فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق ونقول ومیگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلک این چنین عذابی شمارا بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق فعل ست واگرنه فاعل ایشانند وافعال ایشان قتل انبیا بوده وعبادت عجل وامثال آن وان الله دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمگار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شمارا معذب می سازد الذین قالوا آوردگیر شنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده الا نؤمن لرسول بآنکه بایمان نیاریم وتصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یأتینا بقربان تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی که تأکله النار فرود بخورد آن را آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبران زمان در میان آنخانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول فرمان آن بود که آتش سفید بیرون آمدی و باو از مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکورست که جز بدان پیغمبر باور مکنید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت که قل قد جاءکم رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای روشن چون عیسی وبالذی قلتم ودیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی برو جهیکه مدعای شماست چون زکریا ویحیی فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب بلوح بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید شمار است گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی میباید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رسل من قبلک فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر والزبر و موعظه زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر وکتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کل نفس هر تنی ذائقة الموت چشنده مرگست وانما توفون اجورکم وجزین نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیامة روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن النار پس هر که را دور کردند از آتش دوزخ وادخل الجنة ودر آوردند ببهشت فقد فاز پس هر آینه رستگار شد وبمراد رسید وما الحیوة الدنیا ونیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خورنده دران غرور یابد ومراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد واگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که به هیچ نمی ارزد **ابیات** در دیدهٔ اعتبار خوابیست * بر ره گذر اجل سرابیست * ایمن منشین زگرم وسردش * مشغول مشو بسرخ وزردش * لتبلون بخدای که شما آزمایش کرده خواهید فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بضیاع مال هریک که در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان وتلف وانفسکم وقصد در نفسهای خود بجهاد یا امراض وعلل ولتسمعن وهر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر می شنوید از ان کسانیکه شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنهائی که موجب نخوش خاطر باشد هم نسبت بپیغمبر

وهم بنسبت خود وان تصبروا واگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا وبپرهیزید از مکافات ایشان وبامنتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستی که
این صبر واتقا من عزم الامور ○ از استواری کارهای دین ست ودرستی نشانهای آن یا از حقائق ایمانست واذ اخذ الله ویاد کن آن انگاه را که گرفت
خدای میثاق الذین عهد وپیمان آنانکه اوتوا الکتب عطا کرده اند ایشان را توریت وانجیل یعنی علمای بنی اسرائیل ومضمون عهد آنست
لتبیننه هر آینه ایشان بیان کنند للناس بر مردمان کتاب را که در شان محمد است ولا تکتمونه ونپوشند امر پیغمبر را خص
در بعد وکلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را ونپوشید فنبذوه پس بیفگندند کتاب را پیمان را وراء
ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثل ست در عدم التفات واشتروا به وخریدند یعنی برگزیدند بانچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا
بهای اندک را وآن مأکل ورشوتهای احبار واساقفه بود که هر سال از عوام وسفله میگرفتند فبئس ما یشترون ○ پس بد چیزیست که می خرند
یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون پندار ای محمد آنانرا که شادمیباشند بما اتوا بانچه آمدند یعنی کردند
از پوشیدن نعمت ویحبون ان یحمدوا وادعا دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید
وایشان جواب آن مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند وچنان فرانمودند که براستی خبر دادند وباوجود آن در وغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود این آیت
نازل شد یا در شان منافقان ست که از غزوه تخلف کردند وچون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم
پس مپندار ای محمد ومومنان ایشان را بمفازة که اهل رستن اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل وجلا وذلت وقبول جزیه
ولهم عذاب الیم ○ ومر ایشانرا است عذاب دردناک در روز رستخیز ولله ومر خدایرا است ملک السموت والارض پادشاهی آسمانها وزمینها والله
وخدای علی کل شیء بهمه چیزها از مثوبت ابرار وعقوبت اشرار قدیر ○ توانا ست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان حدیث عصا
ویدبیضا با معجزات دیگر درمیان آوردند واز نصاری اعجاز عیسی سوال کرده احیای موتی وابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات
موسی وعیسی خبر یافته ایم وبطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر
شما طالب آیات وحدانیتید ان فی خلق السموت بدرستیکه در آفرینش آسمانها وانچه در وی ست والارض ودر آفریدن زمین وانچه بر وی ست واختلاف
اللیل والنهار ورفت وآمد شب وروز یا اختلاف ایشان در نور وظلمت یا نقصان وزیادت لایت هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال
علم وقدرت او لاولی الالباب ○ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس وهم صافی وبادراک دقائق اسرار وحقائق آثار وافی باشد الذین
واین اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون الله یاد میکنند خدای را قیاما در حالت ایستادن وقعودا ودر وقت نشستن وعلی
جنوبهم ودر زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دائم باذکر حق اند وپیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره نعم ما قال بیت
ودر شب وروز بجز یاد تو در خاطر نیست + بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست + یا مراد از ذکر نمازست که برین هیات سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر
به معنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند به قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست وبر نعمت قعود اکه پایداری صحبت در نست وبر راحت اضطجاع ومنام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمیباشد پس از ین ذاکران
صاحبدلانند که مشغول بذکر دل جانند قیاما در حالتیکه قائم اند یعنی متوجه بامر الهی وقعودا وقاعدا باز ایستاده اند از ملاهی وعلی جنوبهم وبر جانب از ارتکاب
مناهی یا قائم اند بر آستانه خدمت وقاعد اند بر بساط قربت وعلی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجد وحال برکناره اند از پندار وهم وغرور وخیال نظم حجاب کثرت
از هم بدرید + بخلوت گاه وحدت آرمیده + ره وهم وخرد بر خویش بسته + بحق پیوسته واز خویش رسته + ویتفکرون واندیشه میکنند از روی

ع ۶

استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصنایع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و حرمان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا باطلا آفریدی این مخلوق را که آسمان و زمین ستبطال لاغ آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا لعبث و هزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی ففنا عذاب النار ○ پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ ربنا ای پروردگار ما انک بدرستیکه تو از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری در دوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمگاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار ○ هیچکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما انا بتحقیق که ما سمعنا منادیا یا شنیدیم ندا کننده را که یا آشکارا ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است و یا قرآن و این عام تر است چه پس بسیار کس دعوت رسول نیافته اند و همه کس از قرآن میشنود که بزبان ندا میزنند ان آمنوا بربکم بدرین وجه که بگروید بپروردگار خود فامنا ○ پس اجابت کردیم منادی ایمان آور دیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبائر است یا مطلقا گناهان گذشته وکفر عنا و درگذران و بپوشان از ما سیاتنا بدیهای ما را مراد صغائر است یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار ○ با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وآتنا ما وعدتنا و بده انچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی ست یا انچه بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزشی میطلبیم که انبیا را گفته که از ما آمرزش خواهید چنانچه نوح گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات چنانچه ابراهیم فرمود ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین وچنانچه پیغمبر ما را امر کردی که واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیامة و رسوا مکن ما را در روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد ○ بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکنند که دعوات خمسه که درین آیتهاست از حضرت رسالت پناه و چهار خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق اکبر رض در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق رض از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا انا سمعنا منادیا ینادی و ذو النورین رض در مرتبه رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله وجهه از سر همت روی بطلب موجب عودات آورد که ربنا و آتنا ما وعدتنا لاجرم مهام این دعوات بر هدف اجابت رسید پروانچه رحمت از دیوان عنایت بدین وجه صادر شده که فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشانرا پروردگار ایشان بآنکه گفت انی لا اضیع من ضائع نگردانم عمل عامل من منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم سوال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار کرد و مهاجرت را ازان نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عامل را از شما ضائع نمیکنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یک دیگرید زنان از مردان و مردان از زنان مخصص سخن آنکه شمارا در ثواب یک حکم ست هر که عمل کند مزد ببرد ذکورت و انوثت را دران مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه بهجرت کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان را از مکه بیرون کردند او اوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال رض که او را بضرب وستم وصعوبتی می کردند که او را به نهب اموال میرنجانیدند وقتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران الله لاکفرن عنهم هر آینه درگذارم از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان او لادخلنهم و در آرم ایشانرا جنات تجری بوستانهاکه میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها ثوابا نعمت و پاداش من عند الله پاداش دادنی از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل

بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله دالست بر ذات یا مجموع صفات نشانهٔ تعمیم ثوابست وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ
خدای است که نیکوئی پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان
میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد دیگران
امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا رفتن و آمدن کاروان کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان
مَتَاعٌ قَلِيْلٌ تمتعی اندک است که زود زائل شود ثُمَّ مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ پس آنکه بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ
و بد آرامگاهی ست دوزخ لٰكِنِ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنّٰتٌ مر ایشان را
بوستانهاست بران وجه که تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر قصور آن بادبهای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
جاویدان باشند دران بوستانها نُزُلًا در حالتیکه این بهشتها پیش کشی باشد مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل
حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو
انوار لقا نباشد **بیت** تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت + نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم + وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ وانچه نزدیک خدای ست
از لطاف خفیه خَيْرٌ لِّلْاَبْرَارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُّؤْمِنُ هر کس هست
که میگرود بِاللّٰهِ بخدای وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و بانچه بر شما منزل شده که قرآنست وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت
یا انجیل مراد ابن سلام ست و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خٰشِعِيْنَ لِلّٰهِ در حالتیکه ترس کاران اند یا متواضعان مر خدایرا لَا يَشْتَرُوْنَ بَدل نمیگیرند
بِاٰيٰتِ اللّٰهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيْلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اُولٰٓئِكَ آن گروه مومن خاشع و متدین لَهُمْ اَجْرُهُمْ
مر ایشانرا ست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ زود حساب ست
بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان اصْبِرُوْا صبر کنید برادای فرائض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا
و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا همه طاعت را شامل باشد وَصَابِرُوْا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
وَرَابِطُوْا و ساخته و آماده باشید مقاتلهٔ اعدا را مرابطه آنست که مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مومنان
باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز یست بعد از نماز دیگر وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید
که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهدهٔ نفوس و نهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبهٔ قلوب مع الله و تسلیم در بلا
و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطهٔ ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز
رسته شوید از حجب وجود و بفنا فی الله و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله **بیت** گر بقا خواهی فنا شو کز فنا + کمتر چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوْا بترسید ببرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِيْ آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم ست وَّخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن تنها

زَوْجَهَا حَوَّاءَ جفت ویرا که حواست واصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وبَثَّ مِنْهُمَا وپراگنده کرد وظاهر کرد از ایشان رِجَالًا کَثِیرًا مردان بسیار وَنِسَاءً وزنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از مخالفت امر خدای الَّذِی آن خداوندیکه شما در وقت اسْتِعْطَاف واستعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ بِهِ حاجت میطلبید وسوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای وَالْأَرْحَامَ وبپرهیزید از قطع رحم وبایکدیگر بمهربانی بپیوندید کنید إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست وبود وهمیشه باشد عَلَیْکُمْ رَقِیبًا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال وافعال شما مطلع ست وهر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات وسکنات خود احتیاط بجای آرد وقت عزیمت برنا پاکی وبیباکی از وشرم دارد مثنوی

هر که موقن بود بآنکه خدای + حاضر وناظرست در همه جای + در ودیوار حاجب وبواب نیست در دیدن خدای حجاب + در پس پرده های تو بر تو + کی تواند مخالفت با او + در بن چاه ودر شب تاریک + بیند او مور رشته باریک + وَآتُوا الْیَتَامَی وبدهید مر یتیمان را ای اولیاء وصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت وولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه وبزرگ میگرفتند ومیگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وبدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید چیزی را از مال یتیم که در حق شما خبیث ست وبجای آن منهید مال خود را که بنسبت شما طیب ست وَلَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَهُمْ ومخورید مالهای ایشان را إِلَی أَمْوَالِکُمْ آمیخته بمالهای خود إِنَّهُ کَانَ بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن هست نزدیک خدای حُوبًا کَبِیرًا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود واز وی پسری مانده واو بولایت عمومیت اموال پدر را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده ومال خود را از عم طلب نموده در ادای آن تعللی میکرد مرافعه ایشان بحکمه علیه نبوی افتاد واین آیت فرود آمد وغطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر بزبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ واگر میترسید ویا میدانید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید وراستی نورزید فِی الْیَتَامَی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود وولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبیله نکاح آرد حق خدمت وتعین کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارد بانواع مشقت او را مجبور میشد وهر چه بکرده طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعین مهر یتیمان وادای مال ایشان از روش عدالت دور رید فَانْکِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَکُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَی دوگانه وَثُلَاثَ وسه گانه وَرُبَاعَ وچهارگانه نکاح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ یا سریه گیرید آن چیزرا که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت وران تصرف هست ذَلِکَ این اختیار واحده یا بتسری أَدْنَی نزدیکتر ست أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمائید وانحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ وبدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان را در حالتیکه هست آنها نِحْلَةً هدیه وعطیه از خدا یتعالی بخشیده شده بایشان فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ پس اگر این زنان خوشنودی باشند وببخشند مر شما را وبگذارند عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسًا از سر هر چیز از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس خوشدلی فَکُلُوهُ هَنِیئًا مَرِیئًا پس بخورید آنچیزرا وبکار برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت بر این وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که در وی گناهی نبود ومری آنکه در وی رنجی ودردی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ ومدهید بسفیهان کم خردان أَمْوَالَکُمُ مالهای خود را خطاب با ولیای نسوان ویتامست واضافت مال بایشان جهت تصرف ایشانست ران بحق ولایت الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ آن مالهای که گردانیده است خدای لَکُمْ قِیَامًا برای شما سبب قوام معیشت ودنیا ورابطه انتظام امور دین چون حج وجهاد وزکوة وصدقه ونفقات وضیافات وتمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ وبهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر

کنید

کنید فیها و ایشان را بقدر کفاف ایشان قوت دهید و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید بعد از منع مال را اگر نیابند قَوْلًا مَعْرُوفًا ○ سخنی نیکو پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویید این مال از آن تو است و من خزینه دار تو ام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بفعل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ ست فَإِنْ آنَسْتُم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ از ایشان رُشْدًا سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بوده وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیاء اولیاء مالهای یتیمان را تلف کنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَن يَكْبَرُوا و از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَن كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا اولیای یتیم که مال در دست اوست تو انگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَن كَانَ و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید با قرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا ○ گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت بمدینه بهجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه بجناب نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از و سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بجملهٔ تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق بیداد آباء و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه هست مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از انچه والدین و اقارب گذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از انچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ○ بهره باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی که میراث نمیبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ پس بدهید ایشان را چیزی از انچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفتند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر این جماعت را قَوْلًا مَّعْرُوفًا ○ سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ مبتلا شوند بر ایشان از بینوائی و ضائع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز باشد یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس انچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جائز نشمارند بیت دانی که چیست کمال مردی پسندیدن بکس انچه بخود نپسندی

فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا ○ سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ جز این نیست که میخورند فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی و در انوار از ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که حق سبحانه برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان گفتند که یا رسول الله این کدام طائفه باشند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمان ست پس بدین سخنها حمل اکل نار بر ظاهر نسب ست وَسَيَصْلَوْنَ زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم سَعِيْرًا ○ در آتش افروخته يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ امر میکند خدای شما را فِيْ اَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان با فریضه میگرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را بدین وجه لِلذَّكَرِ مرد را اگر باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو زن فَاِنْ كُنَّ نِسَآءً پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته ست وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد یک وارث دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا هر یکی را از ایشان السُّدُسُ سدس یعنی شش یک مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد اِنْ كَانَ لَهٗ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَّوَرِثَهٗٓ اَبَوٰهُ و میراث برند از و همین مادر و پدر او فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب ست فَاِنْ كَانَ لَهٗٓ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُّوْصِيْ بِهَآ وصیت کرده شده است بدان اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ مورث باشد اٰبَآؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُوْنَ نمیدانید شما اَيُّهُمْ کدام از ایشان اَقْرَبُ نزدیکتر ست و بکار آیندهٔ تر لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام موارث او فرض گردانید فَرِيْضَةً فرض گردانیدنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلِيْمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيْمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهُنَّ اگر نباشد مر ایشان وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه صلبی خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصهٔ چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصهٔ شماست بتواند گرفت مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُوْصِيْنَ بِهَآ وصیت کرده باشند بدان اَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای دینی که در ذمهٔ ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان را ست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان را هست یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِّنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوْصُوْنَ بِهَآ وصیت میکنید بدان

أَوْ دَيْنٍ ط یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ واگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مرد یکه از و میراث میگیرند كَلٰلَةً کسیکه والدین و اولاد ندارد
أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهٗ و مر این مرد و زن نیز در این حکم داخل ست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس
هر یکی را مِّنْهُمَا از این برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه سدس از میراث کلاله و مذکر در این صورت با مونث یکسانست فَإِنْ كَانُوْٓا پس اگر باشند
اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انباز اند
در سیک ثلث بمیزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُّوْصٰى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وصیت
کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَآرٍّ ج در حالتیکه میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال
متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مرکسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِّنَ اللّٰهِ نگاهدارید وصیتی را که هست از نزد یک خدائی اللّٰهُ
عَلِيْمٌ خدای دانا ست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيْمٌ ط بردبار ست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت
در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُوْدُ اللّٰهِ انداز های حکم خداست که از ان در نشاید گذشت وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که فرمان برد خدا و رسول
او را در این حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنّٰتٍ بهشتها تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه
واخلان در این جنات جاویدان باشند در ان وَذٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ رستگاری بزرگست وَمَنْ
يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث ندهم
مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ در گذرد از ان اندازهای که حلال و
حرام و میراث و سائر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتش و چه آتشی خَالِدًا فِيْهَا ج در حالتیکه جاوید باشد در ان مذهب صحیح آنست
که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهٗ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُّهِيْنٌ ۝ عذابی خوار کننده وَالّٰتِيْ و آن زنانی که از جهت متابعت هوای ع ۳
نفس يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِّسَآئِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهر داران فَاسْتَشْهِدُوْا
پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ ج چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنانند تا بر ایشان گواهی دهند
فَإِنْ شَهِدُوْا پس اگر این چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ پس نگاهدارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست
که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار بر این وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا تیقای
ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيْلًا ۝ برای ایشان راهی یا حدی تعین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از ان وحی فرو آمد
و سید عالم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه رض متوجه شدند که آن راه کدام ست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم و البکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام
پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و استشهاد باقی ماند وَالَّذٰنِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيٰنِهَا مِنْكُمْ بیایند
بفاحشه از شما که مسلمانان آزاد اند فَآذُوْهُمَا پس بزنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رض فرمود که ایشان را بدست نیز اینا باید کرد
فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از ان فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوْا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم
جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ
جزین نیست که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خدا ست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در ان متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِيْنَ برای کسانی ست که
يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و سیاطی فرموده که گناه مومن بجهل ست یعنی نه از روی فسق و عناد و جحود و استکبار و میشاید که جهل اشم

بعقوبت آن وایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ یَتُوبُونَ پس باز گشت مینمایند بحق سبحانه مِن قَرِیبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد واصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ ست واگرچه بمقدار فواق ناقه باشد ودر تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی وچه خوش مسارعت نمودی ومؤید این قولست آنکه حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبة عبد مالم یغرغر یعنی بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل وزمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد واز رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی ازو دم بدم باش ✦ هر دم دم آخر شمر وحاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای وباز گردد بمغفرت برایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا وهست خدای دانا بتوبهٔ تائبان حَكِيمًا حکم کننده بانچه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ ونیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بد ها میکنند حَتَّىٰ تا آنگاه که إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستیکه من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبهٔ منافقان ست وتوبهٔ ایشان قبول اسلام باشد بحسب باطن واین صورت در وقت معاینهٔ مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ ونه توبه مقبول ست مر آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر ومنافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان باس ست وآن سود ندارد بقوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند وآنها که بر کفر میرند وحال آنکه أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف وانقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی از قبائل وفات کردی وزوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی واورا بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی ومهر مجمل او خود تصرف کردی یا اورا از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی ومیراث او این کس ببردی واگر آن زن قبل از القای ثوب بر در باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی برابر دست نبودی ودر اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتیکه ابو قیس انصاری وفات کرد وزنی کبیشه نام از و باز ماند پس ابو قیس که از زن دیگر بود کبیشه را تحت تصرف در آورد با او معیشتی بطریق مضارة آغاز نهاد غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجهٔ عالم فرمود که بخانه باز گرد وپای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید وبعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند وگفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ✦ ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم ولباس محنت طراز ازین قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست مر شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنانرا کَرْهًا از روی ناپایست وکراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بران نمی کند که بطوع ورغبت ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیئی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی کند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیهٔ املاق هم جائز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ ومنع مکنید این زنانرا از تزویج وگفته اند خطاب بامرد انیست که زنان خود را به تنگ آورده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید وباز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی از انچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول وحفص یکسر یا خوانم یعنی فاحشه روشن کنندهٔ حال ایشان او فاحشه درین آیت نشوزست یعنی چون سر باز زند از صحبت مرد مردار وابود که از وی خلع طلبد وگفته اند فاحشه زناست وحد آن در جاهلیت وبدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده حالا این حکم منسوخست وَعَاشِرُوهُنَّ وزندگانی کنید با زنان

مرتکب فاحشه نشده اند بالمعروف بنیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی بهازان نیست فان
کرهتموهن پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بران فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را و یجعل الله و گرداند خدای
و پدید آرد برای شما فیه دران چیز مکروه خیرا کثیرا ○ نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت
از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زن دیگر و آتیتم دادید باشید
احداهن یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قنطارا مال بسیار بجهت کابین فلا تاخذوا منه شیئا پس فرا مگیرید ازانچه بدو داده اید چیزی اندک
و نه بسیار اتاخذونه آیا میگیرید چیزی ازان زن بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا ○ و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان در قول باطل نیز استعمال
میکنند و معنی بهتان در ین آیت آنست که شوهر مهری زیرانی زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گوید مدعای او آنست که آن مهر مقبض
نکرده و این بهتان صریح ست و کیف تاخذونه و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا می ستانید مال را ازز نان خود و قد افضی حال آنکه رسیده است
بعضکم الی بعض برخی از شما ببرخی دیگر افضی کنایت از مباشرت ست و اخذن منکم و فرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا
پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح ست یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله + آورده اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت
ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت ولا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید ما نکح آباؤکم آنرا که بخواسته اند
پدران شما من النساء از زنان و بنکاح در آورده الا ما قد سلف مگر انچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه ست انه کان بدستیکه نکاح
زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحشة عمل زشت و ناپسندیده و مقتا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض
می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا ○ و بدراهی که این راه ست گفته اند مراتب قبح سه
ست یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت ازانست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست حرمت علیکم حرام
کرده شد بر شما امهتکم نکاح مادران شما و این امومت عمومی دارد هر زنی که نسب بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر او هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و بناتکم و دختران شما و این نیز عام ست هر زنیکه نسب او بمرد باز
گردد از جهت اولاد ذکور و یا اناث بیکدرجه یا زیادت در بنات داخل ست و اخواتکم و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا برحمی گذشته او
خواهر اوست پس خواهر عام باشد بعضی پدری مادری و یا پدری و یا مادری و عماتکم و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر و هر چند
بالا رود و در صلبی بوده باشد یا برحمی مرور نموده عمه آنکس ست و اینجا نیز طرق ثلاثه متصور ست یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری و خلتکم
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا برحمی گذشته خالهٔ آنکس ست و وقوع آن بوجوه مذکوره
امکان دارد و بنات الاخ و دختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند
همان حکم دارند و بنات الاخت و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان
ست هر چند پایان روند و اخل بنات اخت امهتکم و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر
میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنیکه داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه او
یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند و اخواتکم من الرضاعة و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر انند که
حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت ست و بمذهب امام شافعی و امام احمد رح کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود و امهات

نِسَآئِكُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر به نسبب و رضاع همین حکم دارد وَرَبَآئِبُكُمُ و دختران زنان شما الّٰتِیْ فِیْ حُجُوْرِكُمْ که در کنار تربیت شما پرورش میابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِّنْ نِّسَآئِكُمُ الّٰتِیْ از ان زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ با ایشان دخول کرده باشید فَاِنْ لَّمْ تَكُوْنُوْا پس اگر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده با ایشان این دخول کنایت است از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح رَبَآئِبِ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب بعد از آنکه زید بن حارث که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد و حضرت بعقد نکاح در آورد مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواست این آیت فرود آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرام ست نه زن کسیکه پسر خوانده باشد وَاَنْ تَجْمَعُوْا و دیگر حرام ست بر شما آنکه جمع کنید بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ میان دو خواهر در یک نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنهست و برخی از مفسران بر انند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بود اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَّحِیْمًا مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد ازان توبه کرده تامل در معنی این دو آیه هم مفلسان بی بضاعت را بسرمایه تمام ست بیت سرمایه عاصیان بیار ای امید عفو ان قصور رحمت بینهایت قست +

وَالْمُحْصَنٰتُ و حرام کرده شده بر شما شوهردار **مِنَ النِّسَآءِ** از زنان **اِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آنچه مالک و شده است **اَیْمَانُكُمْ** بدستهای شما ابو سعید خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بسیار و اهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب میشناختیم بعید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین ما بودند از قبیل محصنات شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما اند تصرف در ایشان حلال ست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی از واج ایشان و این قول امام اعظم ست رح و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند **كِتٰبَ اللّٰهِ** ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر مؤکد ست یعنی آنکه نوشت خدای **عَلَیْكُمْ** بر شما در محرمات **وَاُحِلَّ لَكُمْ** و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما **مَّا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ** آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمهٔ او و بر خالهٔ او و بر خواهرزادهٔ او و بر برادرزادهٔ او و نکاح مطلقهٔ ثلثه بی تحلیل و نکاح معتدهٔ و نکاح امت بر آزاد و ترویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را **اَنْ تَبْتَغُوْا** آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید **بِاَمْوَالِكُمْ** بمالهای خود **مُّحْصِنِیْنَ** در حالتیکه بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید **غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ** و نباشید زنا کنندگان **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ** پس آنکه برخورداری یافته اید بدو **مِنْهُنَّ** از زنان بسبب نکاح **فَاٰتُوْهُنَّ** پس بدهید ایشان را **اُجُوْرَهُنَّ** مهرهای ایشان **فَرِیْضَةً** مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابلهٔ استمتاع ست **وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ** و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که **فِیْمَا تَرٰضَیْتُمْ بِهٖ** در آنچه بایکدیگر راضی شوید **مِنْۢ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ** از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه هست یا در صحبت و مفارقت **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا** بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان **حَكِیْمًا** ○ محکم کار در همه نکاح ایشان **وَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا** و هر که را استطاعت نیست از شما از روی توانائی و توانگری **اَنْ یَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ** آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را **فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ** پس باید که بخواهد برنی انچه مالک آنست دستهای شما **مِّنْ فَتَیٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ** از کنیزکان شما که گرویده گانند **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ** و خدای داناتر ست **بِاِیْمَانِكُمْ** بایمان شما

بالا دیدن

بگردیدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماید مِنْ بَعْضٍ ۲ از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگر
در نسبت پدر همه شما آدم ست فَانْكِحُوهُنَّ پس بنکاح آورید کنیزکان بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ
وبدهید کنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بی کاست و مضائقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان باید
مُحْصِنَاتٍ در حالتیکه این کنیزکان نگاهدارنده فروج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان بآشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۲ و نه فراگیرندگان
دوستان پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاهدارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام
که جوانی شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه
لازم ست بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرد و حد زنی آزاد بی شوهر صد تازیانه است و ازان کنیزک پنجاه تازیانه باشد
و زن آزاد را تغریب عام ست امام شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای
سیاست و در همه مذهب و نای عبید و اما رجم نیست ذَلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای آنکسی ست که ترسد از رنج سخت یعنی
از مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ ۲ از شما که غربائید وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ ۲ بهتر ست مر شما را و باحتیاط نزدیکتر
در صیانت ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَحِيمٌ ۲ مهربانست بر خصت بندگان در آن ع ۴
يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا که بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسانی را که
بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل ست عیار روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بقبول توبه
و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای آنست به مصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ ۲ درست کار و راست گفتار ست
در هر چه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ قف آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ
و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شده یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال ست با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر
خواهر حرام ست خواهر زاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را
توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ۲ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که
سبکسار شوید شیخ منصور ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف ست در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را
اغلال و آصال بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ۲ ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردم گفته اند
اضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف ست در هم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا
ندارد یا در سراء و ضراء و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را به ضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر
در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید و تسمیه او بظلوم
و جهول هم ازین معقوله است بیت من آن ظلوم و جهولم که اول گفتی + چه آید از ضعفا ای کریم و زجهال + يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود
فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور الْمَقْصَدُ بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف

تجارة بازرگانی وبیعی صادر عن تراض منکم تعم از خشنودی وخوشدلی هریک از شما که متعاقد انید ولا تقتلوا انفسکم ومکشید بناحق ونارا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقة یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید وهلاک مکنید چنانچه جهال بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک ومخاطرات میفگنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس ویا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی ست ان الله کان بدرستیکه خدای هست بکم بشما از امت محمد رحیما مهربان وامر ونهی که میفرماید آن از غایت رحمت ست ومن یفعل ذلک وهرکه بکند وبفعل در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی وتجاوز از حدود وظلما واز وجه ستم وبیدادی فسوف نصلیه نارا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مر او را دوزخ ست وکان ذلک وهست این در آوردن بآتش علی الله یسیرا بر خدای سهل وآسان ان تجتنبوا اگر یک طرف شوید وپهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه ازان نکفر درگذرانیم وعفو کنیم عنکم سیاتکم از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی واز جمعه تا جمعه واز رمضانی تا رمضانی وندخلکم ودر آریم شما را مدخلا کریما ○ در موضع بزرگ وشریف که آن بهشت ست ملخص آیت آنست که هرکه از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند وبصغائر مواخذه نماید یا برعکس علما را در کبائر اختلاف ست بعضی برانند که هر گناهی که خدای ازان نهی کرده کبیره است وگفته اند که هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب ولعنت مانند وغضب الله علیهم ولعنهم یا بعذاب ونکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است وغیر آنرا از گناهان صغیره گویند ودر انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آنست که کبیره گناهی ست که شارع بران حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی تصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده ودر تاویلات کاشی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیرست در وجود واقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس وقلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا اثباتی نباشد ودر آریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع ست بیت تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع ✦ غرقه شو در لجهٔ دریای جمع ✦ ودر لوائح فرموده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعدده پراگنده سازی وجمعیت آنکه از همه بشاهدهٔ واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل زهمه ✦ مشکل شود آسوده تر ادل زهمه ✦ چون تفرقهٔ دل ست حاصل زهمه ✦ دل را بیکی سپار وبگسل زهمه ✦ ودر اسباب نزول آورده که ام سلمه رض بعرض رسالت پناه ص رسانید که مردان شرف جهاد دارند وزنان ازان مثوبت محروم اند ورجال باوجود احراز غنائم وقوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند وزنان باضعف حال وکثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دائرهٔ رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد ومیراث بهره مندی شدیم آیت آمد که ولا تتمنوا وآرزو مبرید ما فضل الله آنچیزیرا که خدای افزونی داد به بدان چیز از امور مالی وجاهی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند للرجال نصیب مر مردانرا نصیبی ست وبهره مقدر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد وسائر اعمال خیر وللنساء نصیب ومر زنانرا بهره است مقدر مما اکتسبن وثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت وطاعت ازواج پس چون هریک نصیبی معلوم وسهمی مفروض دارید آرزو به بهرهٔ دیگری مبرید واسئلوا الله وبخواهید از خدای وطلب کنید من فضله از کرم وبخشش او تا مراد شما برآرد ان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما ○ بهمه چیز داننده چون معلوم شد که وی داناست پس هرچه خواهد وبهرکه دهد چنان باید وجز آن نشاید بیت گر مفلس وگر توانگرت گرداند ✦ او مصلحت تو از تو بهتر داند آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند ودر میراث داخل سائر ورثه میشد حق سبحانه ازان نهی کرد وفرمود ولکل وبرای هریک از شما جعلنا موالی آفریدیم عصبه ومیراث خواران تا آخر از نصیب خود کنند مما ترک الوالدان انرا نچه باز گذارند پدر ومادر او والاقربون وخویشاوندان نزدیک ودیگر رسم

در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و سهم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من بست و دشمن تو دشمن من بست تو از من میراث بری من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند مؤکد می ساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ وآنکسانکه در محالفت بستاند آیمانکم دستهای شما اسناد معاقده باید بطریق مجاز است و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث ست و حکم این آیت بحکم آیت اولوا الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز ها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا گواه اورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع نه با جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته باشوهر ای بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طمانچه بر روی می زده و او شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده رومی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورده که اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگزارانند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست + والذی اراده الله خیر لهو مفهوم این آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچیز که تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و فور حدس و فهم ست و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیاء و ائمه از مردان اند از همه فضائل اکمل و اشرفند وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدایرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاهدارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وبانکه نگاهداشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي تَخَافُونَ و آن زنانی که میدانید یا می ترسید نُشُوزَهُنَّ فرانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گویید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان ازرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو از شت نکند و گفته اند وعظ نزدیک خوف و نشوز ست و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان بذیر شما او انچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا پس مطلبید بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فروگذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا مانع ضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی بگیرد که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر و ضمایر را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند حکمین بِإِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ توفیق دهد خدای بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيمًا خَبِيرًا دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید مادر و پدر را إِحْسَانًا نکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و باخویشان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ بـ

وباهمسایهٔ خویشاوندان بشفقت ومرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ وباهمسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد وباهمسایهٔ کافر وحد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقاً حق همسایه ارادهٔ خیر باشد بر ایشان ودفع ضرر ایشان ودر صحیح مسلم بروایت انس رض وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه + امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایهٔ نفس را که دست بطریق اولی که فروگذاری خواطر متفرقه وخیالات رديه را از وی بازداری وباهمسایهٔ دل که روح ست نیکوئی نمائی واورا از مساکنت با کونات ومجاورت باموجودات منع فرمائی وهمسایهٔ روح را که سرست از خبیث مواطن شهوات وحجاب مکاشفات مانع شوی واز همه سنراوارتر آنکه از سر وهو معکم + غافل نگردی ویقین دانی که ربا عجی همسایه همنشین وهمره همه اوست + با دلق گدا واطلس شه همه اوست + در انجمن شرق ونهانخانهٔ جمع + بالله همه اوست غم بالله همه اوست + وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ دیگر نیکوئی کنید باهمنشین وهمصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت واین میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم وآموختن حرفت یا همنشین در مسجد وغیر آن ونیکوئی با او رعایت حق صحبت ست وبنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ لا وبارهٔ گذریان ومهمانان مسافر وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ وبابندگان وپرستاران که در دست تصرف شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ دوست نمی دارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر کرا که باشد خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین واقارب وهمسایگان ومهمانان وبندگان وبا ایشان نیکوئی نکند فَخُوْرًا تازنده خودستاینده که حقوق الٰهی مودی نسازد ونه باحسان باخلق پردازد وفخر وتکبر کننده اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ دوست نمیدارد خدای آنانرا که بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود ونصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر وياران مهاجر او نفقه نکنید که اندک زمانی را فرو مانده ومحتاج گردید ومآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای تا نزاد دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ وامر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی وَيَكْتُمُوْنَ وپوشند از خلق مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ انچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت رسالت پناه ص است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت وآنرا بپوشیدند وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ وآماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند وعطای الٰهی یا نعت حضرت رسالت پناه ص را بپوشند عَذَابًا مُّهِيْنًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ ست وَالَّذِيْنَ وبرای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه ص يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَآءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان وملاحظهٔ ناموس ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند ومالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا وسمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض واعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ونمی گروند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ونه بروز باز پسین که قیامت ست وَمَنْ يَّكُنِ الشَّيْطٰنُ وهر که باشد دیو راننده یعنی ابلیس لَهٗ قَرِيْنًا مر او را یار ودمساز فَسَآءَ قَرِيْنًا پس بد مقارنی که او ست در دنیا وهر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود + قال الله تعم فبئس القرين حکم ثانی میفرماید مثنوی هر که این جایگه قرین تو اوست + آن سر انیز همنشین تو اوست + دوستی جوکه جان بیفزاید + در دو عالم ترا بکار آید + دیو را همنشین خویش مکن + نفس بد را قرین خویش مکن + وَمَاذَا عَلَيْهِمْ وچه چیز بودی بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشانرا لَوْ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وبروز قیامت وجزای اعمال او را تصدیق کردندی وَاَنْفَقُوْا وبیرون کردندی حق خدای را بیغرض وریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ ازانچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِهِمْ عَلِيْمًا بر ایشان واقوال وافعال واحوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يَظْلِمُ ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بهمسنگ ذره در وزن وذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود واشهر آنست که ذره چیزی ست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا ظاهر گردد واورا چندان وزنی نبوده که بوزن در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود ونه بر عقاب

مقدر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَاِنْ تَكُ واگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان نامهٔ مومن يُّضٰعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ وبدهد او را از نزد بر ثواب عمل مِنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس اَجْرًا عَظِيْمًا عطای بزرگ و بی اندازه اجر بعطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتیکه بیاریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيْدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَّجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا يٰٓاَيُّهَا ای محمد عَلٰى هٰٓؤُلَآءِ بر بین گروه از امت تو شَهِيْدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطائف قشیریه مذکورست که چون پیغمبر ما شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقررست که شهادت نبوی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آنروز که واقع شود در گواهی انبیا و آن روز قیامتست يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند رسول و برا لَوْ تُسَوّٰى آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْاَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن نکنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت ست از آنکه ایشان آرزومند اند که خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ و پوشیده نشوند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای پوشیده حَدِيْثًا سخنی را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ گرد نماز مگردید وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سائر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی ست مامور بها بلکه نهی ست از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبد الرحمن بن عوف رض شرب خمر کرده بودند و مشغول داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابهٔ کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سورهٔ کافرون حرف لا را که در چهار موضع ثبت ست حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید حَتّٰى تَعْلَمُوْا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آنچیزرا که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قریب بی مسجد جامع دل دران وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه از مستی هوشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی بنا می ربه ربا عی ایکه در مستی هستی مانده + دایما در خود پرستی مانده + بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان پستی مانده + وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید بنماز در حالتیکه جنب باشید و محتاج بغسل اِلَّا عَابِرِيْ سَبِيْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود دران محل بتیمم نماز توانید گذارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بران باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَّرْضٰٓى بیماران مراد بیماریست که دران از استعمال آب ضرر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشد زنان را امام شافعی رح بر انست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح بر انند که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین ست بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بهر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا خاک پاک احکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوهٔ بنی المصطلق ست که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و بیشتر از صبح غریمیت حلت داشتند تا وقت نماز خود را آب رسانند قضا را عقد عائشه رض گم شد و غریمیت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او بخیمهٔ عائشه رض در آمد دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار و نهاده در خواب

محقق النبی علیه السلام

صدیق رض زبان بطعن بعائشہ رض بکشاد و سر انگشتان طعنہ نیز بر تہیگاہ وی زد ناگاہ سید عالم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابہ اطلاع یافتہ متوجہ عالم غیب گشت و مقارن توبہ آنحضرت بر جبرئیل در رسید و حکم آورد کہ چون آب نمییابید فتیمموا صعیدا طیبا + قصد کنید چیزی را از اجزای ارض کہ خاک پاک باشد و دست بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویہای خویش کما یکم و بسائید دستہای خود را بدان تا مرفق ان اللہ کان بدستیکہ خدای ہست عفوا درگذرانندہ از شما و تخفیف کنندہ غفورا ○ آمرزندہ کسانیکہ تیمم کنند الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکہ داده اند ایشانرا نصیبا من الکتب بہرہ از علم توریت یشترون الضلالۃ میخرند گمراہی را یعنی بدل میکنند ہدایت را بضلالت و ہدایت ایشان آن بود کہ بنعت و صفت حضرت مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکہ بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند و یریدون و میخواہند این گمراہان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل ○ آنکہ شما نیز ای مومنان راہ گم کنید واللہ اعلم و خدای دانا ترست باعدائکم بدشمنان شما کہ یہودند وکفی باللہ ولیا و بسندہ است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی باللہ نصیرا و بس است خدای یاری دہندہ شما بر دشمنان من الذین ہادوا بعضی از آنکسانکہ بدین یہودیہ مهتدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمہا را و تغییر میدہند عن مواضعہ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر ست یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت جسم آورده اند کہ زمرہ از یہود بملازمت حضرت رسالت پناہ می آمدند و جواب آنحضرت را از امری کہ سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکہ ایشان را محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود کہ دشمنان شما یہودی سخنان ترا کہ حبیب منی از مواضع آن تحریف می کنند ویقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ وعصینا آنکار را میگفتند از روی عناد و در تمسیر گوید اظہار الطعن و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست کہ زبان مقال ایشان سمعنا میگفته و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو و در حالتیکہ غیر شنونده شده باشی این کلمہ ذو وجهین ست روئی در مدح دارد و روئی در ذم وجہ مدح آنست کہ اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمہ این ست کہ دشنام داده شنونده مکروہی نباشی و بریں تقدیر دعا له باشد و وجہ ذم چنانست کہ اسماع شنوانیدن بود میگویند کہ بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیہ باشد یہود وجہ مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجہ مذمت بوده و دیگر میگفتند وراعنا و این کلمہ نیز محتمل الوجهین ست وجہ مدح آنکہ از مراعات باشد یعنی نگاہدار ما را و در مانگر و وجہ ذمش آنکہ از رعونت و حمق بود و مراد یہود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یہود اشباع میکردند کسرہ عین را و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را بر عی غنم و بر ہر تقدیری این کلمہ میگفتند لیا بالسنتہم در حالتیکہ گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانہای خود یعنی فعلیکہ از مراعات ست بلغت عرب آنرا بر عونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواہند وطعنا فی الدین ○ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی کہ پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چہ دین خواہد بود و حال آنکہ ایشان بشبانی موسی معترف بودند ولو انہم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان خیرا لہم ہر آینه این گفتار بودی بہتر مر ایشانرا از استہزای سید انام و طعن در دین اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ما ایشان ولکن لعنہم اللہ ولیکن برانده ست خدای ایشان را از رحمت خود و رکرده بکفرہم بسبب کفر ایشان و مجازات بران فلا یؤمنون پس نمی گروند ایشان الا قلیلا ○ مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی کہ معتد بہ و معتبر نباشد و آن ایمان ست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد ست کہ حضرت رسالت پناہ احبار یہود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید گفت یا معشر الیہود از خدای بترسید و قدم در دائرہ اسلام نهید بہ سوگند میخورم بخدائی کہ شما میدانید کہ من این کلام و احکام کہ از خالق انام بشما آورده ام حق ست و شما را در توریت از حال من خبر داده

وبر ایمان بمن بمیثاق فراگرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم ونه از نعت تو وصفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ
ای آن کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت اٰمِنُوْا تصدیق کنید وبگروید بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه که فرو فرستادیم بر بنده خود وآن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده است
وتصدیق کننده لِّمَا مَعَکُمْ مر آن چیزے را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت نست در اصول دین پس بدو بگروید مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ
پیش از آنکه محو کنیم وُجُوْهًا رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو وچشم وبینی ولب ودهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلٰٓی
اَدْبَارِهَا بر هیئات قفاهای آن یعنی مشکل رو را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون الف وحاجب عین محو کنیم وبر قفا ثبت سازیم
تا روی ایشان بر قفا باشد ودر تیسیر آورده که بدایدی وارجل وبطون وظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند ورویهای ایشان برپس بود واین بیانی ست
در غایت زشتی ورسوائی اَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم کَمَا لَعَنَّآ همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اَصْحٰبَ
السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند در روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ وهست فرمان خدای ما وعید او
مَفْعُوْلًا بودنی وهر آینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد اَنْ یُّشْرَکَ بِهٖ آنرا که شرک آرند بدو وشریک گیرند در عبادت او وَیَغْفِرُ
مَا دُوْنَ ذٰلِکَ وبیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ یَّشَآءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل واحسان نه بوسیله عبادت وعرفان شیخ امام زاهد فرموده
می آمرزد قبل العذاب هر که را خواهد وبعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید وَمَنْ یُّشْرِکْ بِاللّٰهِ وهر که شرک آرد بخدای او باز گیرد باو فَقَدِ افْتَرٰٓی افترا کرده باشد وبر بافته اِثْمًا عَظِیْمًا دروغ بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد وچون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل
وپرستنده عزیر بودند وعیدی متهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت ومقربان حضرت میدانیم بدان
ما مالکان ممالک نبوت وسالکان مسالک فتوت بوده اند وما بر منوال ایشان معزز ومکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نه پسندید وفرمود اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ
آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ میستایند وثنا میگویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله
واحباؤه ما پاکیزگی وبیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمرو نعمان بن اوفی ومرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه میآوردند و
گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بیگناهان اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز در میگذرانند وخطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای یُزَکِّیْ مَنْ یَّشَآءُ
بپاکی یاد کند یا بستاید هر که را خواهد ومستحق آن داند وَلَا یُظْلَمُوْنَ وآن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب وثواب فَتِیْلًا
بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله او وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و
نقصان بپاداش ومکافات ایشان نخواهد رسید اُنْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُوْنَ چگونه افترا میکنند وَمی بندند عَلَی اللّٰهِ
الْکَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه روز وشب ما را می آمرزد وَکَفٰی بِهٖٓ وبسنده است آن افترا ودروغ ایشان اِثْمًا مُّبِیْنًا گناه ظاهر هیچ ع ۸
کس پوشیده نماند آورده که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حی ابن اخطب وسلام بن مشکم وکنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند بعد
مدتی بابیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند وابو سفیان واتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر واصحاب او ترغیب کردند وباینجاه کس از بطون قریش بر بیت الحرام
در آمده ودر پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده بایمان غلاظ وشداد بر حرب وجدال اهل اسلام سوگند یاد کردند وخاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت
به نشستند درین مجلس بعضی از قریش از روسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آنست که زائران حرم را اطعامی میکنیم وکعبه را معمور میداریم وصله رحم بجای می آریم
وبعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم هدایت اقرب ست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده وبدعت اسنت نام نهاده ودین پدران ما را بمیراند وما را کافر

وجاہل نخواند یہود بعد از استماع این سخنان گفتند کہ دین شما حق ترست و آئین شما بانسبت ترا بوسفیان گفت باید اعتقاد شما وقتی اعتماد خواہیم کرد کہ بتان ما را سجدہ کنید جہودان جبت و طاغوت را کہ بتان قریش بودند سجدہ کردند حق سبحانہ از معاندہ و مکابرہ و کفر و زندقہ ایشان خبر میدہد و میفرماید اَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی و نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکہ داده اند ایشان نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ بہرہ از توریت کہ بواسطہ عداوت مسلمانان يُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ بدین دو بت کہ قریش راست و گفتہ اند جبت سحر ست و یہود آن را معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس امارہ است و طاغوت آرزوہای او وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند این جہودان لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا در حق کافران و برای ایشان کہ از روی اجتہاد ماهُؤُلَآءِ این گروہ کفار قریش اَهْدٰى ہادی ترند مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا از آنہا کہ ایمان آورده اند یعنی بہ پیغمبر و اصحاب او سَبِيْلًا از جہت راہ یعنی راہ یافتہ ترند اُولٰٓئِكَ آن گروہ متعنت و متعصب خود رای الَّذِيْنَ آنکسانند کہ نجوا رای لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَّلْعَنِ اللّٰهُ و ہر کرا خدای براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس ہرگز نیابی تو مر او را نَصِيْرًا یاری کہ دفع کند عذاب از وی اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان را ست یعنی جہود انر نَصِيْبٌ مِّنَ الْمُلْكِ بہرہ از پادشاہی دنیا استفہام ست بر سبیل انکار زعم یہود آن بود کہ ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب نبوت و ملک داری حکم گزاری بما خواہد رسید حق تعالی فرمود کہ ایشان را از ملک دنیا و آخرت بہرہ نیست فَاِذًا پس آن ہنگام ایشان لَّا يُؤْتُوْنَ النَّاسَ ندہند مردمان را یعنی پیغمبر و اصحاب او را نَقِيْرًا بآنمقدار گوئی کہ بر پشت دانہ خرماست و این غایت مبالغہ است در بخل ایشان کہ در وقت پادشاہی نقیری منقیری مضایقہ دارند بہنگام تنگدستی و درویشی پیداست کہ چہ چیز بکسی ہندام یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ بلکہ حسد می برند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلٰى مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بر انچہ خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود کہ آن بعثت حضرت رسالت پناہ از ایشان ست و نہ از بنی اسرائیل بلکہ از بنی اسماعیل ست یا مردم عرب حسد بر محمد می برند کہ پایہ چنین عالی از یتیم ابو طالب باشد بایستی کہ جبرئیل بر ما فرود آمدی یا ما مصرع تا یار کرا خواہد و میلش بکہ باشد گفتہ اند کہ مراد از ناس حضرت رسالت پناہ ست و عرب جمع را بر واحد می اطلاق میکنند کہ جامع باشد آنمقدار خصال خیر را کہ جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقولہ تعالی ان ابراہیم کان امۃ و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفتہ اند فضل آنست کہ حق سبحانہ مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چہار زن و یہود بر ین حال حسد می برند و طعنہ میزدند کہ اگر او پیغمبر بودی این ہمہ زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود کہ اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطہ نبوت و کتاب ست پس باید کہ بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد برندی چہ این صفت مختص بہ آن حضرت نیست و اگر بواسطہ زن ست این مخصوص آنحضرت ست و کسی دیگر را نرسد کہ چنین کند و این فضل خداوندست بیت حسد چہ میبری ای بیخرد بر حافظ ۞ قبول خاطر و لطف سخن خدا داد ست ۞ فَقَدْ اٰتَيْنَآ پس بدرستیکہ ما عطا کردیم اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ اولاد ابراہیم را کہ موسی و داود و عیسی اند الْكِتٰبَ یعنی توریت و انجیل و زبور وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَاٰتَيْنٰهُمْ و دادیم ایشان را با وجود نبوت مُّلْكًا عَظِيْمًا پادشاہی بزرگ چنانچہ یوسف و داود و سلیمان داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج ست چنانچہ بصحت رسیده کہ داود صد زن داشتہ و سلیمان ہزار و درین سخن تعریض یہود ست کہ اگر حسد شما بر محمد بواسطہ کثرت ازواج ست پس داود و سلیمان بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده کہ مراد از آل ابراہیم محمد ست و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملائکہ فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ بِهٖ پس از یہود کسی بود کہ ایمان آورد بحدیث آل ابراہیم یا محمد وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی ہست کہ اعراض کند از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبران بگردانید وَكَفٰى بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيْرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنکسانکہ حق را بپوشیدند و نگرویدند بِاٰيٰتِنَا بدلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيْهِمْ نَارًا زود باشد کہ در آریم ایشان را در آتشی وچہ آتشی

كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته وسوخته شده واین تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد واز حسن بصری رح منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود یابد وتبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق ازان هرگز بحال اول باز آید پس این تبدیل وصف ست نه تبدیل عین وتجدید این حالت بجهت تعذیب واحساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را وآن چشیدن دائم باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای همست عَزِيزًا غالب که کسی اورا از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا در دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند این مؤمنان در آن أَبَدًا همیشه یعنی تا هنگامیکه آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيهَا مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض ونفاس بلکه از جمیع اقذار وادناس وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زائل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد وسایه را اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایت ست از آسایش وآرامش وبدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متأذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد وفائدهٔ او چیست ونزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی وعنایت پادشاهی ست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود وآن سایه از زوال وبرا واز نقص وانتقال مقدس ومعراست فردا این سایها زوال پذیرند عاقبت + در سایه گریزکه آنرا زوال نیست + إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستیکه خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانهٔ کعبه از عثمان ابن طلحه طلب دارید وکلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت ومادر کلید بوی نمیداد ومیگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد وکلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بمادر سیده عثمان بن طلحه مبالغه مینمود وحضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق وفاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند وفاروق رض با واز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید بپسر داد وگفت تو بستانی بهتر که تهمت وعدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد وآن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض بر خاست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید وحضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس رض همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا ورسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد ومفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت وگفت یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بدایشان داده فی الحال جبرئیل ع بدین آیت نازل شد وحضرت رسالت پناه فرمود که یا علی من شمارا کاری فرمایم که ازان نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید وفرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود وکلید را ببرادر خود شیبه داد وتا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم ست واگرچه حکم باد ای امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات در تحت حکم داخل ست در بحر الحقائق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی ست دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت بآفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتابست در وقتیکه آفتاب جلوه نکند تجلی نموده وباشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ان تودوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند باثر ایشان بکلی محو میشود در همه احوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه

ربع

باہا آن باز میگردد و سر من الملک الیوم سد الواحد القہار نظہور می آید نظم جملہ سرہا را بہ پیش او نہید + ملک ملک اوست ملک او را دہید + خصم ہر شیر آمد و ہر روبہ او + کل شیٔ ہالک الا وجہہ + وَاِذَا حَکَمْتُمْ ودیگر امر میکند کہ چون خواہید کہ حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْکُمُوْا بِالْعَدْلِ آنکہ حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰہَ بدرستیکہ خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِہٖ نیکو چیزیست کہ شما را بآن پند میدہد یعنی ادای امانت و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰہَ کَانَ بدرستیکہ خدای ہست سَمِیْعًا شنوا بالقول عثمان کہ گفت بگیر بامانۃ اللہ بَصِیْرًا ۝ بینا بود بمفتاح بوی یٰٓاَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروہ گرویدگان اَطِیْعُوا اللّٰہَ فرمان برید خدای را در فرائض وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وفرمانبرداری رسول کنید در سنتہا وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ ۚ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند کہ حضرت رسالت پناہ در عہد خود تعین مینمود چنانچہ در اسباب نزول ہست کہ حضرت خیر البریہ خالد بن ولید را بر سریہ امیر کرد عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی کہ بخالد قاصد ایشان بود خبر یافتہ بگریختند و یکی از ایشان کہ مسلمان بود پیش عمار آمدہ گفت مردم قبیلۂ من فرا نموده اند و من باستظہار ایمان در منزل خود ماندہ ام اگر اسلام مرا دستگیری خواہد کرد تا باشم والا پای گریز در راہ نہادہ سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرمودۂ وی در خانۂ خود ساکن شد خالد بامداد ان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیلہ امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کردہ نزد خالد آوردند عمار فرمود کہ او مسلمانست و بفرمودۂ من در امان ماندہ بود خالد گفت از ادب دور مینماید کہ کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را امان دہد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت پناہ آمدہ صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نہی فرمود از آنکہ غیر امیر کسی را امان دہد و این آیت نازل شد کہ فرمان برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرمودہ اولی الامر ابو بکر و عمر رضہ اند کہ وزیرین صدق بودند و اشارت + اقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر + و شان ایشان نافذ شدہ و ابو بکر وراق رحمہ اللہ گفتہ کہ خلفای اربعہ اند و مجموع صحابہ نیز گفتہ اند رضہ و رسول فرمودہ کہ اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم یا فقہا و علما یا ارباب عقول و اہل رای نزد عرفا اولی الامر مشائخ اند و پیران طریقت کہ بر تربیت اہل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم ست

قطعہ ہر کہ سر بر خط فرمان دلیلی ننہد + کی میسر شود ش روی براہ آوردن + ہر کہ خواہد کہ بسر منزل مقصود رسد + بایدش پیروی راہ نمایان کردن +

فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِیْ شَیْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوْہُ اِلَی اللّٰہِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُوْلِ در رجوع کنید بارسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اِنْ کُنْتُمْ اگر ہستید شما کہ از روی اخلاص تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰہِ میگروید بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ ۚ و بروز رستخیز چہ ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست کہ در امر متنازع فیہ رجوع بخدای و رسول نمایند و بر رای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذٰلِکَ خَیْرٌ آن رجوع بہترست شما را وَّاَحْسَنُ تَاْوِیْلًا ۝ و نیکوتر از جہت عاقبت آورده اند کہ یہودیرا با منافقی خصومت افتاده بحاکمی کہ پیش او مرافعہ مہم خود کنند محتاج گشتند یہودی منافق را بمحکمۂ نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب ابن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناہ آمدند حکم بر وفق مدعای یہود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یہود زد کہ من بحکم محمد راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضہ رویم و دیگر بارہ مرافعہ کنیم القصہ بدر خانۂ فاروق رفتند و یہودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلعم باز گفت عمر رضہ از منافق استفسار نمود کہ قضیہ برین وجہ ست کہ یہودی میگوید منافق تصدیق کرد کہ آری حال برین منوال ست اما من بران حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضہ فرمود کہ شما اینجا قرار گیرید تا من از خانہ بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رضہ با شمشیر کشیده از خانہ بیرون آمد و سر منافق را بصحرا افگند و فرمود کہ ہر کہ بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بریں وجہ باید داد و آن روز حضرت رسالت پناہ عمر را الفاروق لقب داد و حق سبحانہ این آیت فرستاد کہ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ آیا ندیدی و نگاہ نکردی بسوی آن کسانیکہ یَزْعُمُوْنَ گمان میبرند اَنَّہُمْ اٰمَنُوْا آنکہ ایشان گرویده اند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ بآنچہ فرستاده شده بر تو یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ و بآنکہ پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یُرِیْدُوْنَ میخواہند با وجود دعوی ایمان اَنْ یَّتَحَاکَمُوْٓا آنکہ مرافعہ کنند اِلَی الطَّاغُوْتِ بسوی کعب بن الاشرف

که بغایت طاغی و باغیست وَقَدْ اُمِرُوْٓا وحال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند اَنْ یَّکْفُرُوْا بِهٖ بآنکه نگروند بحکم طاغوت
وَیُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ ویخواهد دیو دور شده از رحمت یاسر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنة اَنْ یُّضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مائل طاغوت اند ضَلٰلًا
بَعِیْدًا ۝ گمراهی دور که هرگز ازان بازنراه راست برجوع نتواند نمود وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ وچون گویند مراین منافقان اکه در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود وَاِلَی الرَّسُوْلِ وبحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رَاَیْتَ الْمُنٰفِقِیْنَ می بینی منافقان اکه از روی عناد یَصُدُّوْنَ عَنْكَ
اعراض میکنند از تو صُدُوْدًا ۝ اعراض کردنی از روی عداوت فَکَیْفَ پس چگونه باشد وچه خواهند کرد اِذَآ اَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشان را
مُّصِیْبَةٌ عقوبت صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت وگفته اند مصیبت قتل فاروق بود
مر آن منافق را ثُمَّ جَآءُوْكَ پس بیایند بسوی تو وزبان اعتذار بکشایند یا دیت قتیل خود طلبند یَحْلِفُوْنَ ۚ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای مضمون سوگند
ایشان آنکه اِنْ اَرَدْنَآ اگر نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا برافع بدر خانه عمر اِلَّآ اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَّتَوْفِیْقًا ۝ وتالیف
موافقت که بین الخصمین پدید آید اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان وسوگندخورندگان یَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق و دروغ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ وپند ده ایشان را بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُلْ
لَّهُمْ فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ وبگوی مر ایشانرا در خلوت در باب نفسهای پاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا ۝ سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که ازان غمناک گردند
و آن تهدیدست بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ ونفرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خود اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه
فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ ؕ بامر خدای وَلَوْ اَنَّهُمْ واگر این منافقان اِذْ ظَّلَمُوْٓا آن هنگام که ستم کردند اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا تحاکم الی الطاغوت
جَآءُوْكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ وطلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول
یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای تَوَّابًا قبول کننده توبه گناهکاران رَّحِیْمًا ۝ مهربان بآمرزش تا بانی رسد
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو ازان ممر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکم ایشان بحکمه سید عالم رسید فرمود که ای زبیر
آب در زمین خود را پس همسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا
یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتّٰی یُحَكِّمُوْكَ
تا وقتیکه ترا حکم سازند فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در انچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوْا پس بازنیابند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا
شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِّمَّا قَضَیْتَ از انچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوْا وگردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا تَسْلِیْمًا ۝
فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت برون آمدند مقداد در پی ایشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد
حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن آماس میداد و روی درهم میکشید پیوسته آنجا ضربو گفت قَالَ اللّٰهُ هُوَ لَا اِیْمَانَ چه گروه اند که گواهی
میدهند بر رسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای
محمد که اگر محمد مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم
برانیانکه دعوی ایمان میکنند اَنِ اقْتُلُوْٓا آنکه بکشید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِیَارِكُمْ یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند انچه فرض کرده بودیم بر ایشان اِلَّا قَلِیْلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان

چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود و لو انهم و اگر ایشان که منافقان اند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشانرا پند میدهند تکلیف
میفرمایند بآن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل و اشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
و اذا لآتیناهم من لدنا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لآتیناهم هر آینه ما میدادیم ایشانرا من لدنا از نزدیک خویش اجرا
عظیما مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت ست و لهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشانرا صراطا مستقیما راه راست که ازان
بمقصد رسند یا به بهشت رونده آورده اند که ثوبان که مولای رسول خدا بود روزی بجناب جلالت جناب عزت ماب عظیم الشان رسید رنگ زرد و ضعیف شده و نزار
و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده و رونق سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول
من زمانی که در جمالت نمی نگرم آن زمانرا از حساب زندگانی نمی شمرم بیت بینوای آرام جانم زندگانی مشکل ست + بی تماشای جمالت کامرانی مشکل ست
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم فردا از مرگ غمی نیست ازان می ترسم
که ترا نبینم دور + و سخت تر محنتی آنکه اگر دران جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تو ست چگونه
رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله الانصاری ذکر کرده اند که صاحب آن دعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار
موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من من و ست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از انکه تو
فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با مثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان
ساخته آیت فرستاد که و من یطع الله و هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی و الرسول و فرمانبرداری رسول کند در احکام و حدود دین فاولئک پس آن گروه
فرمانبرداران باشند روز قیامت مع الذین با آن کسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران
و رسل او و لو العزم نیز داخل اند و الصدیقین و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیاء کرده اند و الشهداء و کشتگان راه خدا
مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام ست و شامل جمیع شهیدان را و الصالحین و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند حسن اولئک رفیقا
و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ست
و صدیقین اشارت باو بکر صدیق رضی الله عنه ست و شهدا عمر و عثمان و علی اند رضی الله عنهم و صالحین سائر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد
فردا با او خواهد بود در زمره محبوب + ابیات همچو بلبل دوستی گل گزین + تا شوی با خرمن گل همنشین + زاغ چون مردار راشد همنفس + یار او مردار خواهد بود و بس + ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی کرامت ست از خدای و کفی بالله و بسنده است خدای علیما
دانا بمقدار نیات یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اند بقتال دشمنان خذوا حذرکم فراگیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه بجهات مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون روید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر
در جهت واحده و ان منکم لمن لیبطئن و بدرستیکه از شما کسی هست که در رفتن بمیدان دیر میکند و تقاعد و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب
او ست که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مومنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن منافق قد انعم الله
علی بدستیکه خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن معهم شهیدا که چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال و لئن اصابکم و اگر برسد شما را فضل
من الله نیکوئی زیاده از غنای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن مخلف از غایت حسد گویا ان لم تکن چنانچه گوئی نبوده بینکم و بینه میان شما و میان وی مودة
دوستی یعنی خود او را و اندازد و سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و به صحبت شما نرسیده و سخن او این که یا لیتنی کنت معهم ای کاشکی من بودمی

دین خود وبا مسلمانان فَفَوْزًا عَظِيمًا تا فیروزی یافتی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی ونعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ وهر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد وَدرجهٔ شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن ومظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ وچیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل وجهد شامل لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید وبکارزار اشتغال نمی نمائید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ وبرای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار وایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند من الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام ووليد بن وليد وعباس بن ابی ربیعه وابو جندل بن سهیل وامثال ایشان وَالنِّسَاءِ واز زنان چون ام شریک وغیرها وَالْوِلْدَانِ واز کودکان چون ابن عباس که میگفت باید که من ومادر من از مستضعفان بودیم از نساء وولدان الَّذِينَ واین مستضعفان آن کسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ از این دیه یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا وهی که ستمگار اند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم ست ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَنَا وبساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزد خویش وَلِيًّا کسیکه دوستدار ومتولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا ودیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا او از نزد خود یاری ومددگاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید وبعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرمود ونصری وحامی را برای ایشان تعین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه حکومت مکه بوی داد واو یار ضعفا ومددگار آن بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که گرویده اند بخدا ورسول يُقَاتِلُونَ کارزار می کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآن کسانیکه کافر شده اند از وثنی ویهودی ونصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی وباغی ست یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشیدای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان ومحبان شیطان را واز مکائد ومصائد او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه حیله وسوسهٔ شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست بیقوت ع

ألم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم

ازجهت وبرهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص ومقداد بن اسود واشال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار وایذای ایشان از حد گذشت وبحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ منهم آن وقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی ازان سخت تر وایشان ترسیدن را مجمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت مرضای الهی یعنی بالطبع از فوت وموت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا گفتند ای آفریدگار لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن وفارغ تکردی إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک ست بهر کس اگر این سؤال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست واگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف وبد دلی سخنی گفته باشند وباز توبه کرده وحق آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود واصح آنست که سؤال محمول بر تمنای تخفیف تکلیف وارند در وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر ایشان را که دل در دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا

قلیل است در جنب آخرت والآخرة وسرای آخرت خیر لمن اتقی بهتر از دنیا و فاضلتر مر آنکسی را که پرهیزد از شرک یا از همه منکرات ولا تظلمون وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب در جهاد کم نخواهد کرد فتیلا ○ بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس من عدة استیفای ثواب مستظهر باشید از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی باز این کند رهائی میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یدرککم الموت در یابد شما را مرگ ولو کنتم و اگرچه باشید شما فی بروج مشیدة ○ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند * ور کار تو چون سلسله در هم سازند * هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا * ترکان اجل سرای تو هم سازند و حکیم سنائی میفرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانهٔ گل آباد ان دل من اینها در هم سازند * هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا * ترکان اجل سرای تو هم سازند و حکیم سنائی میفرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانهٔ گل آباد ان دل من اینها تکونوا خوان چون در آید اجل چه بنده چه شاه * وقت چون در رسد چه بام و چه چاه * وان تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود یقولوا هذه من عند الله میگویند این نیکوئی از نزدیک خدایست وان تصبهم سیئة و اگر برسد بر ایشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود یقولوا هذه من عندك میگویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و بسبب پیرات تو که صائب نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوها دران سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد و منافقان جهان آن حال را بسبب قدوم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قل کل میگوای محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت من عند الله از نزدیک خداوندست و بارادهٔ او فما لهؤلاء القوم مر این گروه جهود و منافقان را که لا یکادون یفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا ○ سخنی را که مشتملست بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهائم که میشنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند ما اصابك من حسنة آنچه بتو رسد از غنیمت فتح فمن الله پس از فضل خداوندست وما اصابك من سیئة و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فمن نفسك پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرو آرند که ای انسان انچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تو است وارسلناك و فرستادیم ترا للناس برای همه آدمیان رسولا و فرستاده که تبلیغ احکام کنی بمقدری که اصغاء حسنه و سیئه بتو کنند وکفی بالله و بسنده بهست خدای شهیدا گواه بر رسالت تو من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله چون بدرستیکه فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد و در بحر حقائق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنای الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قائم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی بیقین خلیفه بود در هر معامله که خلق با او میکرد و اند کما قال ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهت طاعت مستلزمست مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست * بیشکی فرمان این فرمان اوست * ما رمیت فاش گوید بر ملا * گه نیفگندی تو افگندیم ما * تو در افگندن نه جزآ سالتے * فضل فاعل را بود بی علتی * عقل اینجا ره ندارد وهم نیز * چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز * ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان فما ارسلناك پس نفرستاده ایم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند ویقولون میگویند منافقان در حضور تو طاعة از ما فرمانبرداری و از تو حکم فاذا برزوا و پس چون بیرون روند من عندك از نزدیک تو بیتت طائفة منهم شب بایکدیگر میگویند گروهی از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول غایبه مونث ست و فاعلش ضمیر عائد بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبرست علیه السلام والله یکتب و خدای مینویسد در لوح محفوظ

یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا یُبَیِّتُوْنَ ۲۰ انچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه
اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ۵ و توکل کن بر خدای و کار خود باو گذار وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ۶ و بس است خدای وکیلا تمام
بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ ۷ آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر
نمی کنند در ان تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که این کلام حق ست وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای
یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق ست لَوَجَدُوْا ظاهر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيْهِ اخْتِلَافًا كَثِيْرًا ۸ در و اختلاف بسیار
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَاِذَا جَآءَهُمْ و چون
بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یا چیزی مِّنَ الْاَمْنِ از انچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر
اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا انچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ ۹ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن
و دران افشا ضرر و فساد ست زیرا که خبر نیکو سبب تشهیر فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی
ایشانست وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارند آن خبر را اِلَى الرَّسُوْلِ برای صائب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَاِلٰٓى اُولِي الْاَمْرِ مِنْهُمْ یا بپیر
خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ هر آینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ استخراج می کنند
خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای
بودی بر شما با رسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او با نزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر ست یا اسلام و رحمت قرآن ست یا توفیق که اگر نه
برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را اِلَّا قَلِيْلًا ۱۰ مگر اندکی از شما که بود عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن
میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده
و بحیرا راهب و زید بن عمرو سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۱۱ در راه طاعت و رضای خدا نزول
آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم ابن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره
بودند و حضرت میفرمود که اگر همه نمیروند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف و رزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ اِلَّا
نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۱۲ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان
که بر تو تحریض ست نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا شدت کارزار آنانکه کافر شدند
یعنی قریش بانکه تر در دل ایشان انداز د و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد
وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش وَّاَشَدُّ تَنْكِيْلًا ۱۳ و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَّشْفَعْ
هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی بدفع گردد يَّكُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِيْبٌ
مِّنْهَا ۱۴ بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ يَّشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری
باز دارد يَّكُنْ لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيْتًا ۱۵ بر همه چیز نگاه دارنده و صاحب قدرت
یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَاِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید باسلام فَحَيُّوْا پس شما نیز تحیت کنندهٔ خود را تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَآ
به نیکوتر از ان تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید وعلیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوْهَا

یا همان تحیت باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید وعلیک السلام این مقدار فرض ست آنچه اول گفته شد سنت ست فضل شرائط سلام وجواب وآداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور ست وبعضی بر انند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت واگر غیر مسلم بود بر رد باید کرد بلفظ علیک
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ بدرستیکه خدای هست بر همه چیز باحساب کننده پس شمارا به تحیت وجواب آن حساب خواهد کرد الله خدایست
که بی شبهه لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شمارا در قبور إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت
که بر انگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ هیچ شکی نیست دران روز یا در جمع آن وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا ۝ از خدا یتعالی یعنی نیست
از وی است گوی تر از جهت قولی ووعده یعنی کذب او در سخن ووعده حق راه نیست زیرا که آن نقص ست وخدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از
مکه بهجرت کردند ودر اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند وپیغمبر پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستاد مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد وجمعی
بایمان ایشان قائل بودند وبعضی بنفاق ایشان حکم فرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست مر شمارا فِي الْمُنٰفِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ
بدو فرقه وجمعی بر انند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه اجازت اقامت بادیه نمودند واز مدینه بیرون رفته
بمشرکان مکه پیوستند وصحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید در کفر ایشان نفاق نمی کنید وَاللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ
وحال آنست که خدای رد کرده ایشانرا بحکم کفر از قتل وسبی بِمَا كَسَبُوا ۚ بانچه عمل کردند وروی از مومنان برتافته برجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ
أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ ۖ آنرا که گمراه ساخته ست خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ ۖ وهر که را خدای تعالی گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
سَبِيلًا ۝ پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوا او دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنان که
ایشان کافر شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا گیرید مِنْهُمْ از ایشان أَوْلِيَاءَ دوستان
حَتّٰى يُهَاجِرُوا تا وقتیکه ایمان آرند ومتحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ۖ در راه رضاے خدای هجرتی خالی از غرض وریا
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان وهجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشانرا واسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید ایشانرا حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
هر کجا که یابید در حل وحرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وفرا گیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا ۝ نه یاری ومددگاری بلکه ایشانرا بگیرید وبقتل آرید
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنانرا که پیوندکنند وپناه برند الی قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما وایشان پیمانی
وآن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا بپیوندند بقومی
که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وحال آنکه تنگ بود سینهای ایشان کراهیت داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا
قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار وایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند وبا قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَلَوْ شَاءَ
اللّٰهُ واگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه
باشما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان ومخلفای معاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد واستسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ پس نساخت ندا داد خدای مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝
بر ایشان راهی در قتل انفس ونهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ الآشهر الحرم منسوخ ست سَتَجِدُونَ زود باشد که بیابید آخَرِينَ قومی دیگر را
یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما وچون از مدینه بازگردند
کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ وایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانند ایشانرا إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال با اهل اسلام

أُرْكِسُوا

اذ کسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم والقا کنند بسوی شما صلح وطلب امان
ویکفوا ایدیهم وباز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم وبکشید ایشان را حیث ثقفتموهم
هر کجا که بر ایشان دست یابید واولئکم وآن گروه جعلنا لکم دادیم ما مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن وتعریض
بقتل وسبی ایشان وآن حجت وضوح کفر وقوع غدر ومکر ایشانست وما کان ونسزد ولا روا باشد لمؤمن مر مومنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد
مومنی را الا بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مؤمنا خطأ وهر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وست آزاد کردن
بندهٔ مؤمنة گردیده ودیة مسلمة وبر وست دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثهٔ مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سائر
مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل دیت را از وعفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شد از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت وروی بمدینه نهاد ومادر او در فراق او نالهٔ وفریاد بر گرفت وابو جهل وبرادر او حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع وفزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند واز نزدیک مدینه او را بافسانه وافسون باز گردانیدند
ودر مکه دست وپایش ببسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد وحارث بن یزید روزی بر او بگذشت وگفت ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن وآسوده شو القصه عیاش از بسیار منی ایذا وآزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت ودیگر باره حارث او را سرزنش
کرد که این دین که بر گشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی واگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد وسوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد وعیاش در وقت بیعت حارث در اسلام او حاضر نبود وروزی
عیاش حارث را در محلهٔ قبا تنها باز یافت وبنا بر آن سوگند دیرینه قتل رسانید صحابهٔ عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خدا را دهی عیاش
بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد وتمام قصه بعرض رسانید وگفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا امری واقع شده منتظر جزا ام این آیت فرود آمد وحکم
قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن وقاتل مومن باشد فتحریر رقبة
مؤمنة پس بر قاتل اوست آزاد کردن بندهٔ مومن وادای دیت باهل او نشاید کرد زیرا که میان کافر ومومن وراثت نیست وان کان من قوم واگر آنکه
کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما وایشان عهد وپیمانست یا اهل ذمه بود حکم او در دیت وکفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة
پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده الی اهله باهل او وتحریر رقبة مؤمنة وآزاد کردن بندهٔ مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده وقدرت نداشته
باشد بر خریدن او فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله وابن حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی وابن
توبه دادن از خداست وبتوفیق او وکان الله علیما وهست خدای دانا بحال قاتل ومقتول حکیما حکم کننده در باب دیت وکفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه
برادر خود هشام را در محلهٔ بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه آمده صورت حال الموقف عرض رسانید وآن حضرت نمیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد
که اگر میدانید که کشندهٔ هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیت او بموجب بیعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند مقیس باز پس روی بمدینه نهاد
چون نزدیک شهر رسید ندوسوسهٔ شیطان مقیس را بران داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت وبا خود گفت نفسی بالقصاص نفسی بکشتم ومراد دیت سود آمد پس مرتد
شده روی بمکه نهاد واین آیت نازل شد که ومن یقتل وهر که بکشد مؤمنا متعمدا مومنی را بقصد وعمد وحلال دانستن او را فجزاؤه جهنم
پس جزای او دوزخست خالدا فیها در حالتیکه جاوید باشد در ان وغضب الله علیه وخشم گرفت خدای بر او ولعنه وبراند او را ودور
ساخت از رحمت خویش واعد له وآماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که

حضرت رسالت پناه سریه را بر سر قومی فرستاد و مرداس نفر کی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسید مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر و تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را که گشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود چگونه بلا اله الا الله در وایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید و با هستگی تفحص کنید و لا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلم هر کسی که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو مومن نیستی بلکه بحمیت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا نیاز مال فانی و دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس ست و اگر شما طالب غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار ست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال و اگرچنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی باول که در اسلام در آمدید بحمیت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک وشن و مبین سازید مهم را در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه بال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای کمتر ست از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستیکه خدای هست بما تعملون خبیرا ○ بآنچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر له که نباشند خداوندان بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای بامواله بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و در نفسهای خود که در معرض قتال درمی آرند و چگونه برابر تواند بود کسیکه در مرتبه راحت تن پروری کند بانکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض میفرماید که این آیت فرود آمد و در و غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم دولت از مقاتله یا اعذار همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آنحال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فضل الله و تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان بامواله و انفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان بغذر پایه بلند که آن غنیمت ست و ظفر و انام و کلا و همه را از قاعدان بغذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود و مباشرانند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت ست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بغیر اجرا عظیما ○ مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو در راه هفتاد سال و مغفرة و درجة و آمرزش و بخشایش و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما ○ مهربان بر ایشان در از دیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند و حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم و ملک گرفتن جان میستانند ظالمی انفسهم در حالتیکه ایشان ستمگاران بودند بر نفس خود بترک هجرت مودان وقت هجرت فرض عین بود و یا بموافقت

بالکفار

باکفار و آن ممنوع بوده قالوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فیم کنتم در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از مشرکان یا مسلمان قالوا گفتند بودیم ما مستضعفین فی الارض ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان تعجب ایشان را که الم تکن ارض الله واسعة آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار در دنیا که شما هجرت کنید فتهاجروا فیها پس شما هجرت کنید در طرف دیگر ازان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان امر نموده که شما در میان کفار نخواهید ماند شما جائی ساکن شوید پس چون مراد مردمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت هجرت کرد با حضرت ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فاولئک پس آن گروه بیچارگان هجرت مأواهم جهنم جای ایشان دوزخست و ساءت مصیرا و بد بازگشتی ست ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقررست الا المستضعفین مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجز اند من الرجال از مردان و النساء و از زنان و الولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة که توانائی و چاره سازی ندارند و لا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله امید خدای آن یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عسی ایمائی میکند بران که ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمیتواند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در روی زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی آرامگاهها و سعة و فراخی در روزی یا کشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عن ابن عباس رضی الله عنهما از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هرچند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا برهمین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست است خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله و رسوله در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان برای تقرب بایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت گاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستیکه ثابت شد مزد او علی الله بر خدای و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر هجرت کرده رحیما مهربان در وعده مثوبت او بجهت او و اذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند آن کسانیکه کافرانند این شرط باعتبار غالبست چه در اکثر اوقات در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن ان الکافرین بدرستیکه کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا و دشمنی آشکارا و اذا کنت فیهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت لهم الصلوة پس بخواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لتکن خود را و قسم سازی فلتقم طائفة منهم معک پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند ولیأخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط

ع ۱۲

فَاِذَا سَجَدُوْا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فَلْيَكُوْنُوْا پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند مِنْ وَّرَآئِكُمْ از پس شما وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰى و باید که بیایند آن طائفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوْا نماز نه گزارده اند وَلْيُصَلُّوْا نماز گزارده اند پاس لشکر میکرده اند فَلْيُصَلُّوْا مَعَكَ پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَاْخُذُوْا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُوْنَ آنرا که غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رخوت فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَّيْلَةً وَّاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل ست که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود همین که بنعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه با صحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاندة رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و بترک تازشوکت ما را ایشان برنیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان آئیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقهاء در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهیه مقرر شده وَدَّتْ تمنا کرده است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى اگر باشد شما را رنجی مِّنْ مَّطَرٍ از باران که گران گرداند سلاحهای شما را اَوْ كُنْتُمْ مَّرْضٰٓى یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوْٓا اَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوْا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و پر حذر باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا آماده کرده است برای کافران عذابی خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید ازان فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای را قِيٰمًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَّقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر میاندازید وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده اید و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال و در تأویلات میسر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام کرده اید و مژده الا تخافوا بنتیجه چنین خوف تواند بود نیست هر که نی در خوف گم شد هوش او + نشنود الا تخافوا گوش او + مغانفانرا الا تخافوا گشت درس + هر که خوفش نیست چون گوئی مترس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط آن اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستیکه نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید وضعف مورزید فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که ایشان تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که درد مند شدید از جراحتها فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستیکه کافران نیز درد مندند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما باوجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در رضا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بضمائر شما حَكِيْمًا محکم کار در امر و نهی

ع

آورده اند که طعمت بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانه قتاده بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضارا انبان گاهی داشت همه را آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا در خانه نهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانه یهودی که او را زید بن السمین میگفتند برد بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر افروقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب و بحث طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را خیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بود و دیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورتحال بحضرت علیه نبوت رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او خواستند که طعمه تهمت زده شود جهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند باجهود و رای حضرت بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمان ازان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که اِنَّا اَنْزَلْنَآ بدرستی که ما فرو فرستاده ایم اِلَیْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ بآنچه خدا ترا نمودنی و آگاه ساخته و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآىِٕنِیْنَ و مباش مر خیانت کنندگان خَصِیْمًا ۝ دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن وَّاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای تعالی که بعذاب به یهودی کردی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَّحِیْمًا ۝ مهربان بوی و لَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِیْنَ از قبیل آنانکه یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت او ریاختند اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اَثِیْمًا ۝ گناهکاری مستغرق در گناه خود یَّسْتَخْفُوْنَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا یَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمائر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمیدارند اِذْ یُبَیِّتُوْنَ آن هنگام که بشب تدبیر تزویر میکنند مَا لَا یَرْضٰى آنچیزی را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر را یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد نمود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بدانچه می کنند از تدبیر مُحِیْطًا ۝ احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هٰۤاَنْتُمْ هٰۤؤُلَآءِ شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع می کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در وقت زندگانی دنیا فَمَنْ یُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ از ایشان روز قیامت اَمْ مَّنْ یَّكُوْنُ یا کیست آنکه باشد عَلَیْهِمْ وَكِیْلًا ۝ بر ایشان نگاهبان تا نگه دارد ایشان را که عذاب کند یا حمایت کند که عذاب از ایشان بازدارد وَمَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که ازان ضرری بغیری رسد اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوْرًا آمرزنده گناهان او رَّحِیْمًا ۝ مهربان بفضل خود بر و در این آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنْ یَّكْسِبْ اِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَاِنَّمَا یَكْسِبُهٗ پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا و هست خدای دانا بسارق و رمی حَكِیْمًا ۝ حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ یَّكْسِبْ خَطِیْٓـَٔةً و هر که بکند گناهی صغیر یا انچه بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناهی کبیره یا انچه بعمد از و صادر گردد ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ پس تهمت کند بآن گناه بَرِیْٓـًٔا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستیکه برداشت دروغی را که ازان متحیر و مبهوت می شوند بیگناهان وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا ۝ و دیگر حال شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَیْكَ

بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد و برحمت او و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ هر آینه قصد کرده بود و مگر گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ یُّضِلُّوْكَ بانکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا یُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عائد بدیشانست وَمَا یَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَیْءٍ و ترا تریان نمیتوانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرو فرستاد خدای عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آنرا وَعَلَّمَكَ و در آموزانید ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ انچه نبودی که بخود دانی از خفیات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته اند آن علمست بر بوبیت حق و جلال او و شناختن عیوب نفس و قدر حال او و در بحر الحقائق میفرماید که آن علم ماکان و ما یکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ماکان و ما یکون پس دانستم انچه بود و انچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ و هست فضل خدای عَلَیْكَ عَظِیْمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَیْرَ نیست نیکوئی فِیْ كَثِیْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورت تهاکردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوای اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی دران راز گویان نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادن ست یاد دستگیری بیچارگان اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از ینها که مذکور شد اِبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ پس دهیم باو که بدهیم او را اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرگ وَمَنْ یُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدٰى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل و اضحات وَیَتَّبِعْ و پیروی کند غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ غیر آن راه که مومنان بر انند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از انجا نیز نقب در خانه کسی میزد دیوار فرو د آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند باتجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخت پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر گرفتند و سنگسار کردند مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بروی از سنگهای اندخت تا تلی عظیم شد و در شیب آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دینارے بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى واگذاریم او را در انصاری با نچه دوست می دارد در این سرای که آن کفر و ردت ست یعنی او را در دائره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِیْرًا و بد بازگشت ست دوزخ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ بدرستی نیامرزد خدای آن یُشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرد بخدای وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد انچه جز شرکست لِمَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد بفضل آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت ما آب آمده بعرض رسانید که یارسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را فسانخته ام بر و شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نیز نداشته ام که طرفه العینی خدای را بگیرند خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلٰلًا بَعِیْدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که اِنْ یَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖٓ نمی پرستند بدون حق تعالی اِلَّآ اِنٰثًا

مگر مادگانرا بتانرا ماده میگوید بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات وعزی ومنات وهمچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند ودر تفسیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی وگفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند وآن یَدْعُوْنَ نمی پرستند اِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیْدًا ۝ مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر می کند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللّٰهُ معبر انده است خدای اورا دور کرده از رحمت وقال وگفت شیطان لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا ۝ بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند واز هزار کس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که یارسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد ونود ونه بدوزخ خواهند رفت ویکی به بهشت اصحاب مضطرب وگریان شدند پس آنحضرت فرمود که یکی از سائر امم وباقی از یاجوج وماجوج وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَاُمَنِّیَنَّهُمْ ودر آرزو می افگنم ایشانرا ودر آرزو می آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَلَاٰمُرَنَّهُمْ وهر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ پس هیشگافند گوشهای چارپایان وانچه خبرای حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره ووصیله وغیر آن چنانچه در سورهٔ مائده بیاید انشاء الله العزیز وَلَاٰمُرَنَّهُمْ وهر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُغَیِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللّٰهِ آفریدهٔ خدا یرا بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان وتیره ساختن دندان ولواطه وسحق ورقم کبود زدن بر روی ولب ودست وپای یا مراد تغییر فطرت سنت یعنی اسلام یا استعمال جوارح وقوی در امور باطله وَمَنْ یَّتَّخِذِ الشَّیْطٰنَ وَلِیًّا وهر که فرا گیرد شیطانرا دوستی مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس هر آینه زیان کند خُسْرَانًا مُّبِیْنًا ۝ زیان روشن چه سرمایهٔ عمر وقوت از دست بدهد واز سود ابی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت وسود کند بحصول دوزخ یَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَیُمَنِّیْهِمْ ودر آرزو می افگند ایشانرا بچیزی که نیابند وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ ووعده نمیدهد ایشانرا شیطان اِلَّا غُرُوْرًا ۝ مگر فریب وخداع یعنی اظهار نفع میکند در انچه مشتمل بر ضرر ست اُولٰٓئِكَ آنگروه که پرستندهٔ بتان وتابع شیطانند مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ منجای ایشان دوزخ ست وَلَا یَجِدُوْنَ عَنْهَا ونیابند ازان ودر نخ مَحِیْصًا ۝ گریزگاهی که بدان جا نقل کنند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملهای پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّٰتٍ بهشتها تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه این داخلان جاوید باشند دران اَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای وعده کردنی وراست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ اَصْدَقُ وکیست راست گوی تر مِنَ اللّٰهِ قِیْلًا ۝ از خدای در سخن خود آبو صالح روایت میکند که گروهی از مسلمانان واهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته ودر بهشت نزود مگر یهود ونصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست وکتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوار تریم آیت آمد که لَیْسَ بِاَمَانِیِّكُمْ انچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَاۤ اَمَانِیِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ ونه بآرزوهای اهل کتاب گویند پس لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو وهوس نیاید این معنی ✦ تا آب دیده وخون جگر تو اندبود ✦ مَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا هر که بعمل آرد کار بد را یُّجْزَ بِهٖ جزا داده شود بآن عاجلا وآجلا واین حکم عام ست مر همه عاملانرا آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند وابو بکر صدیق رض گفت یارسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه چیز پس از کرد از بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه فرمود که نه بیمار میشوی ونه اندوهناک میگردی

ونه بلا با تو میرسید گفت بلی یارسول الله خواجه عالم فرمود که هو فاک یعنی اینها جزای آن بدست و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب تو و مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران را جزاهای ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید من یعمل سوءا یجز به و لا یجد له ولی یا بد عمل سوء برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیا دوستداری که بدو بدو رساند و لا نصیرا ○ و نه یاری که از عذابش برهاند و من یعمل من الصلحت من ذکر او انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا ○ هر که بجای آرد یعنی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد و زن و هو مومن در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغة معلوم خواند یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا ○ بمقدار نقیری که بر پشت دانهٔ خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود و من احسن دینا و کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم از انکه خالص گردانید وجهه نفس خود لله بر خدای باذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی و هو محسن و حال آنکه او آینده است به نیکوییها و ترک کنندهٔ بدیها و اتبع ملة ابرهیم حنیفا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتیکه ابراهیم یا این پیروی مائلست از همه دینها بدین اسلام و اتخذ الله و گرفت خدای ابرهیم خلیلا ○ ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت بکرامتی دوست باو داشته آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهرهٔ فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند انچه ابراهیم داشت برایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیکترین دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شد واگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم عنصری و سماحت جبلی میخواهد که این طعام برایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم دهاد و بهای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشانرا شرم آمد که شتران اخالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم از ینحال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در انحال سارهٔ و حاجر ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شد و هر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پارهٔ ازان خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او در رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیکترین دوست مصری تو ابراهیم گفت که این از نزدیکترین دوست من است خدای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استیلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو این مقام محمدست لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف + عجب آنست که محبان تو محبوبانند + خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ تعب و تفرقه است و جذبه علامت نعیم و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که + انی ذاهب الی ربی + از جذبهٔ حبیب باین اشارت تنبیه کردند که + اسری لعبده لیلا + لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که + نری ابراهیم ملکوت السموات والارض + قدمگاه حبیب گردانید که + دنی فتدلی بیت خلیل از خیل تاشان سپاهش + مسیح از چاوشان بارگاهش + ولله ما فی السموات و ما فی الارض خدایراست انچه در آسمانها بود و ما فی الارض و انچه در زمینها باشد پس گمراه اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیدگان الله و هست خدای بکل شیء محیطا ○ بهیچ چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت و یستفتونک

وطلب فتوی میکنند از تو فِی النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت واعتراض عیینه بن حصن که دختر وخواهر را نصف مال میدهی واو گفت ومالمید سهم مگر کسی را که کارزار کند وغنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ بگوی ای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِیْهِنَّ در باب ایشان وَمَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ ودیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما انچه خوانده بر شما فِی الْکِتٰبِ در قرآن فِیْ یَتٰمَی النِّسَآءِ در شان یتیمان که زنان اند الّٰتِیْ آن زنانی که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا کُتِبَ لَهُنَّ انچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ ورغبت میکنید اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند ومالهای ایشان را بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِیْنَ ودیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ وفرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهند وَاَنْ تَقُوْمُوْا ودیگر حکم میکند قرآن بانکه قیام نمایید لِلْیَتٰمٰی برای مهم یتیمان وسعی میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل وراستی وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ وانچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان وکودکان وغیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست بِهٖ عَلِیْمًا ○ بآن دانا وبران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیگفت مرا طلاق مده وهر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم وگویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که میخواست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن ومن نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ واگر زنی بداند ودریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سرباز زدنی از صحبت اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست ومکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان اَنْ یُّصْلِحَا بَیْنَهُمَا در انکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر خود ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد واورا از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَیْرٌ وآشتی بهتر است از خصومت مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر سوده بنت زمعه را طلاق داد او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت بنمای مرا بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من میچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم ونوبت خود را بعایشه میبخشم حضرت بوی مراجعت فرمود وروز نوبت او در خانهٔ عائشه رضی بود این آیت در قصهٔ وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ وفرو آورده شده اند نفسها را بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخلی واز اینست که هریک از زوجین در مسافحت ومروت بخل میورزند وَاِنْ تُحْسِنُوْا واگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوْا وبپرهیزید از نشوز واعراض فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرًا ○ بآنچه میکنید از احسان وخصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِیْعُوْٓا ونمی توانید ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوْا انکه عدل ورزید وراستی نگاهدارید بَیْنَ النِّسَآءِ میان زنان برای انکه عدل آنست که البته میل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت پناه بانکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظهٔ عدل میفرمود ومیگفت خدایا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت ونفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی ومن نیستم یعنی در دوستی با بعضی چنانچه عائشه را از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ واگر حریص باشید بر ارتکاب عدل وقادر نباشید بران فَلَا تَمِیْلُوْا کُلَّ الْمَیْلِ پس میل کنید تمام میل با انکه مرغوب است در قسم ونفقه یعنی میل قلب را میل فعل یکجا جمع نکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوْهَا پس میگذارید آن دیگر را کَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن مطلقه باشد ونه شوهردار وَاِنْ تُصْلِحُوْا واگر بصلاح آرید انچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوْا وبپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناهان ماضی رَّحِیْمًا ○ مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَاِنْ یَّتَفَرَّقَا واگر جدا شوند هریک از ایشان از صاحب او بطلاق یُغْنِ اللّٰهُ کُلًّا بی نیاز گرداند خدا هریکی را مِّنْ سَعَتِهٖ از وجود فراوان قدرت کمال خود یعنی تسلی دهد هریکی را ایا بدلی پدید آرد وَکَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا وهست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَکِیْمًا ○

محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدا یراست انچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینهاست از کواکب سفلی وَلَقَدْ وَصَّیْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنهارا که نیز قبل از یشان بوده اند وَاِیَّاکُمْ و شمارا نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمایم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ که بپرهیزید از شرک بخدای وَاِنْ تَکْفُرُوْا و اگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدا یراست انچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود وَکَانَ اللّٰهُ غَنِیًّا و هست خدای بی نیاز از همه خلق خود او را اگر فرمان برند و اگر نه برند حَمِیْدًا ع ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره وغیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینها بود از ارکان موالید و جز آن وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای وَکِیْلًا ○ کافی مهمات بندگان اِنْ یَّشَاْ یُذْهِبْکُمْ اگر خواهد ببرد خدای شمارا و فانی گرداند اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَیَاْتِ بِاٰخَرِیْنَ و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت مسلمانان زد و گفت قوم این اند یعنی پارسایانند وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰی ذٰلِکَ قَدِیْرًا ○ بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ کَانَ یُرِیْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْیَا پاداش دنیا کند مثلاً کار بکتاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزد خدای ثَوَابُ الدُّنْیَا پاداش دنیا وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر با شرف مائل گردد و اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت ست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِیْرًا ع بیننده همه فعلها یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ باشید استادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَآءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید بر استی وَلَوْ عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست و من بران گواهم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیت نازل شد که گواهی باز گیرید و اگرچه همه بر نفس شما باشد اَوِ الْوَالِدَیْنِ یا پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان نزدیک اِنْ یَّکُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هریک از مشهود له و مشهود علیه غَنِیًّا توانگر اَوْ فَقِیْرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام نکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم ننمائید فَاللّٰهُ اَوْلٰی بِهِمَا پس خدای سزاوار تر ست بتوانگر و درویش اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤی پس شما متابعت هوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوْا برای آنکه میل کنید از حق وَاِنْ تَلْوٗۤا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست اَوْ تُعْرِضُوْا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بر انچه شما میکنید از عدل و میل خَبِیْرًا ○ دانا و شمارا بدان مکافات خواهد کرد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز بشارتست که مسلمانان را میگوید ای آنکسانیکه آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را میگوید که ایمان آورده اید بر لات و عزی ایمان آرید بالله بخدای وَرَسُوْلِهٖ بر رسول او که محمدست وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود یعنی قرآن اَوِ الْکِتٰبِ الَّذِیْۤ اَنْزَلَ و آن کتابهائیرا که فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای آنکسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بسبیل کشف و عیان را ایمان آورده اید

از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین امنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود وجود ذنب لایقاس و از حضرت سید الطائفه جنید قدس سره منقولست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین آمنوا بجاه سالست که در ایمان آمدم و در ایمان تازه کردم و هنوز در انم **مثنوی** دعوی بی حق زدن محض گناهست ✦ بخود مشغول گشتن کفر راهست ✦ ترا هر دم کشد پندار هستی ✦ سوی ظلمت سرای خودپرستی ✦ خودی کفرست نفی خویش کن زود ✦ که جز حق در حقیقت نیست موجود ✦ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر شود بخدای وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و فرشتگان او وَكُتُبِهٖ و بکتابهای او وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بر رستیکه گمراه شد ضَلٰلًۢا بَعِيْدًا اخ گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود و در نهایت بعد از مقصود اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بپرستیدن گاوساله ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی و قصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد و حسد بر و لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست آنکه خدائی که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیان ست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا و نیست که راه نماید ایشانرا راهیکه بحق باشد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بشارت ده منافقان را بسبیل تحکم ست یا خبر کن بجای بشارت بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست عَذَابًا اَلِيْمَا ۙ عذاب دردناک الَّذِيْنَ و منافقان آنانند که يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ میگیرند کافران را اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ؕ دوستان بدون مومنان اَيَبْتَغُوْنَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَاِنَّ الْعِزَّةَ پس بر رستیکه عزت لِلّٰهِ جَمِيْعًا ۙ مر خدایرا ست همه و هر کرا عزتی رسد از و رسد او دوستان انرا مشور عزت داده که وعد الله العزة ولرسوله وللمومنین وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه خدای فرستاد بر شما ای مومنان فِي الْكِتٰبِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان مستهزیان قرآن نشست و خاست نکنند و این آیت آنست که ✦ واذا رایت الذین یخوضون فی الآیت آن جا در مدینه ذکر آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ بدرستیکه چون بشنوید اٰيٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدارا از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بدان وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ ۚ در سخن غیر استهزا اِنَّكُمْ اِذًا بدرستیکه باشید آن هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مِّثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و باوجود این راضی اید بصحبت ایشان اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه خدای جمع کننده منافقانست وَالْكٰفِرِيْنَ و ناگرویدگان فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا ۙ در دوزخ همه ایشان را الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ ۚ آنانکه انتظاری می برند بشما وقوع نکبتی را فَاِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قَالُوْٓا گفتند منافقان مر شمارا اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ ز آیا نبودیم باشما و مددگاری نکردیم پس سهمی از غنیمت بدهید وَاِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ ۙ مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قَالُوْٓا گفتند مر کافران را اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ؕ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس مارا در غنائم خود شریک سازید فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم میکند ای مومنان میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ؕ روز رستخیز که غیر از و کسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ و هرگز نگرداند خدای وندهد لِلْكٰفِرِيْنَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر مومنان در روز قیامت سَبِيْلًا ۧ حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشان را بر مومنان دستی اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ

خدا جزا دهنده است ایشانرا بمکر و فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامت ایشانرا تیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و نور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَاِذَا قَامُوْٓا چون برخیزند منافقان اِلَى الصَّلٰوةِ بسوی نماز قَامُوْا كُسَالٰى برخیزند کاهلان وگران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را دید نماز میگزارند و اگر نه ترک میکنند يُرَآءُوْنَ النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا می کنند تا پندارند که ایشان مومنان اند وَلَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ و یاد نمیکنند خدایرا اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بر زبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوة القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هر چه در وست بغایت اندک و مختصرست و ذکر خدا از همه بزرگتر است و لذکر الله اکبر و منافقان ریان میکنند مُّذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ در حالیکه متحیر و متردد اند بین ذٰلِكَ میان کفر و ایمان لَآ اِلٰى هٰٓؤُلَآءِ نه با گروه مومنان اند تا ایشان را باشد هر چه آنانرا هست وَلَآ اِلٰى هٰٓؤُلَآءِ و نه با کافرانند که تا ایشان را باشد هر چه بر آنهاست وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِيْلًا ۝ پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِيْنَ مگیرید کافرانرا اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ دوستان بدون مومنان کاین عمل منافقان ست که با دشمنان خدای دوستی میکنند اَتُرِيْدُوْنَ آیا میخواهید اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ آنکه بدهید خدایرا عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ۝ حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفررا با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان ابد دوزخ حکم شود بعد که اول در آرند مالک گوید یا نار جهنم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چند بمجاز گفته اند در سوختن ایشان دخل نمی کنم بهمین سوال در هر درکه آرند آتش از احراق ایشان باکند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان حبی نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان بچه وا بدالابد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشانرا نَصِيْرًا ۝ یاری که حمایت نموده ازان درکه ایشان را بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خلد اهند بود اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَاَصْلَحُوْا و باصلاح آرند انچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای سنت پیغمبر وَاَخْلَصُوْا دِيْنَهُمْ لِلّٰهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت کنند مگر برای رضای حق فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در بهر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ و زود باشد که بدهد خدای مومنان را اَجْرًا عَظِيْمًا ۝ مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا اِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید مرا و ابفرمانبرداری وَاٰمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید باکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا وهست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيْمًا ۝ دانا بحقوق شکر و ایمان

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ سخن بد اِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آنکسرا که بر او ستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت نخواست و او را طعام ندادند آن کس زبان شکایت گشوده که هر جا میرسید از بیمروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت آن ظلم جائزست وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا وهست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيْمًا ۝ دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوْا خَيْرًا

اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید او را اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان باوجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِیْرًا ○ توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان

درین آیت تحریص مظلوم است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن درگذرند اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهٖ و بپیغمبران او وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا و میخواهند آنکه جدائی افگنند بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند بپیمبران وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعض دیگر مراد یهود ند که می گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَیْنَ ذٰلِكَ سَبِیْلًا هم میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اُولٰٓئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی میطلبند هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا ○ بکفری محقق شده یعنی کاملان اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوحی زیرا که آن ایمان که ایشان را هست معتبر و معتد به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِیْنَ و آماده کردیم برای کافران عَذَابًا مُّهِیْنًا ○ عذابی خوار کننده وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه ایمان آورده اند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَلَمْ یُفَرِّقُوْا و جدا نکردند بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ یُؤْتِیْهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غائبه خواند یعنی خدا بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدی ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَّحِیْمًا ع مهربان به تضعیف حسنات

ع ۱۱

ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی آورده آیت آمد کہ یَسْـَٔلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ آنکه فرود آری بدیشان كِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هریک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی لعنت بود بهمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را که از ین سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓى پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواسته اند از موسی اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستی را نوقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً پس گفتند بما بمای خدای تعالیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت ست در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدای مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزه های موسی فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَیْنَا مُوْسٰى و بدادیم ما موسی سُلْطٰنًا مُّبِیْنًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستانرا و ایشان فرمانبرداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِیْثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بزبان یوشع که درآیند بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود لَا تَعْدُوْا فِی السَّبْتِ مکنید و از حد در مگذرید فِی السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هریک ازین حکمها مِّیْثَاقًا غَلِیْظًا ○ پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّیْثَاقَهُمْ پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را که کردیم با ایشان انچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ و دیگر بسبب کفر ایشان بتورات

یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ الْاَنْبِیَآءَ وَدیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ ۵ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیهٔ علوم ست یعنی از دانش پرشده محتاج بتعلم کسی نیستم یا قلوب ما در پوششی ست و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نچنانست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْهَا بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِکُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظه از ایشان منقطع ساخته فَلَا یُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نمی آرند اِلَّا قَلِیْلًا ۶ مگر اندکی چون عبد الله بن سلام ۶ و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر بِکُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان ست بعیسیٰ وَقَوْلِهِمْ عَلٰی مَرْیَمَ و بگفتن ایشان نسبت به مریم بُهْتَانًا عَظِیْمًا ۷ بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیْحَ ما کشتیم مسیح را عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ عیسی پسر مریم را رَسُوْلَ اللّٰهِ ۸ فرستادهٔ خدای این وصف خدائیست مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوْهُ وَمَا صَلَبُوْهُ نکشتند او را و بر دار نکردند او را وَلٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبه و مانند عیسیٰ بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِیْهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسیٰ لَفِیْ شَکٍّ مِّنْهُ ط هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسیٰ ست و بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسیٰ ست پس یار من کجاست و بعضی گفته اند شبه عیسیٰ همین بر روی یهودا پیش نبود و روزی دیگر بپای دار آمدند و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه عیسیٰ والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهٖ نیست مر ایشان را بدان مرجوعی از عیسیٰ وَقَتْلُهٗ و کشتن او مِنْ عِلْمٍ از دانشی اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۹ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوْهُ یَقِیْنًا ۱۰ و نکشته اند عیسیٰ را بیقین بَلْ رَّفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ بلکه خدای برداشته است او را و او را بمحل کرامت برده وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا ۱۱ و هست خدای غالب در انچه خواهد از رفع عیسیٰ و انتقام از یهود حَکِیْمًا ۱۲ حکم کننده بعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در حق عیسیٰ وَاِنْ مِّنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ و نیست از اهل کتاب یکی اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ ۱۳ مگر آنکه ایمان آرد بعیسیٰ قَبْلَ مَوْتِهٖ پیش از مرگ خود آن در وقت معاینهٔ مرگ بود که آنرا ایمان باس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسیٰ پیش از مرگ عیسیٰ و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی بیقین دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسیٰ حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان بر و نماز گذارند وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز یَکُوْنُ باشد عِیْسٰی عَلَیْهِمْ شَهِیْدًا ۱۴ عیسیٰ بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَیِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سورهٔ انعام بیاید انشاء الله تع وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کَثِیْرًا ۱۵ بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَّاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوْا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت وَاَکْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ ط برشوت و غصب و سائر وجوه محرمه وَاَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْکٰفِرِیْنَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل عَذَابًا اَلِیْمًا ۱۶ عذابی مشتمل بر الم بسیار لٰکِنِ الرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مومنان از مهاجر و انصار یُؤْمِنُوْنَ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِیْمِیْنَ

الصلوٰة

الصلوٰۃ وایمان می آرند بگزارندگان وبپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران ع کہ در شرائع ہمہ ایشان نماز مقرر بودہ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ ودہندگان زکوۃ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وبروز آخر کہ قیامت ست اُولٰٓئِكَ آن گروہ کہ متصف ومصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد کہ بدہیم ایشان را اَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدی بزرگ کہ آن دولت رضا وسعادت لقا باشد اِنَّآ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ ع ۱۰ بدرستیکہ ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد كَمَآ اَوْحَيْنَآ اِلٰى نُوْحٍ ہمچنانکہ وحی کردیم بنوح کہ آدم ثانی وشیخ المرسلین ست واول کسیکہ مشرکان ایم کرد وبدعای او امت او ہلاک شدند او بود وبعضی گفتہ اند کہ این سخن جواب اہل کتاب ست کہ میگفتند کتابی بیکبار بیار حق سبحانہ می فرماید کہ کار تو در وحی ہمچون نوح ست وَالنَّبِيّٖنَ مِنْۢ بَعْدِهٖ ۚ وپیغمبران بعد از وچون ہود وصالح وشعیب وَاَوْحَيْنَآ ووحی کردیم اِلٰٓى اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ بسوی ابراہیم ودو پسر نبیرگان او وفرزندان یعقوب وَعِيسٰى وَاَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰنَ ۚ تخصیص این پیغمبران بذکر بانکہ وَاٰتَيْنَا دَاوٗدَ زَبُورًا ۝ کتابی کہ نام او زبور بود مشتمل بر حمد وثنای الٰہی وخالی از ذکر اوامر ونواہی بلکہ شریعت داود ہمان شریعت توریت بود وَرُسُلًا ودیگر فرستادیم رسولانرا کہ در قرآن قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَيْكَ تحقیق نام برده ایم وقصہ ایشان بر تو خوانده ایم مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف وذکریا ویحیی والیاس والیسع وغیر وغیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ورسولانیکہ خبر ایشان بر تو نفرستادیم ونام ایشان بر تو ظاہر نکردیم وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى وسخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا ۝ سخن گفتنی بواسطہ واین نہایت مراتب وحی ست واگر این تکلیم با موسی بزروہ طور بودہ بآنحضرت ص در غرفہ نور بود + فاوحی الی عبدہ ما اوحی ازان کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند وبرین وحی ہیچ عارف وکامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت بیت موسی بطور اگرچہ بسخن گفت باخدای + بالای عرش پایہ طور محمد است + وفرستادیم رُسُلًا پیغمبرانرا مُّبَشِّرِيْنَ مژدہ دہندگان مراہل ایمانرا وَمُنْذِرِيْنَ وبیم کنندگان مر کافران ومنافقان را لِئَلَّا يَكُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند کہ ما را پیغمبری نبود کہ بایمان دعوت کند واز شرک باز دارد وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا وہست خدای غالب بر انچہ خواست از فرستادن رسل حَكِيْمًا ۝ محکم کار در انچہ تدبیر کرد در امر نبوت ورعایت حکمت فرمود در اختصاص ہر پیغمبری بنوعی از وحی واعجاز آورده اند کہ از روسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول اللہ آمده گفتند ای محمد ما احبار یہود را از دین وآئین تو سوال کردیم واز نبوت وکتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما اورا نمیشناسیم وذکر او در کتاب ما نیست مقارن این احوال جمعی از یہود بمجلس آنحضرت ص در آمدند سید عالم فرمود کہ بخدای کہ شما میدانید کہ من پیغمبر خدای ایم ایشان گفتند نمیدانیم وہیچ گواہی ندایم آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواہی نمیدہند لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواہی میدہد وتبیین نبوت تو میکند بِمَآ اَنْزَلَ اِلَيْكَ بانچہ فرو ستاده ست بتو کہ آن قرآنست معجزہ روشن ودلالت کننده بر نبوت تو اَنْزَلَهٗ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهٖ ۚ ملتبس بعلم خاص مفوض بدو وآن علمیست بانزال قرآن بنظمی کہ عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ وفرشتگان نیز گواہی میدہند بنبوت تو وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا ۝ وبسنده ست خدای گواہ بران اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکہ کافر شدند بنبوت تو یعنی یہود وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وباز داشتند مردمانرا از راہ خدای بکتمان نعت محمد وتغییر آن قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلًۢا بَعِيْدًا ۝ گمراہی بنہایت رسیده زیرا کہ میان ضلال واضلال جمع کرده اند اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکہ پوشیدند حق را کہ نبوتست وَظَلَمُوْا وستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راہ حق لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای کہ بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ ونہ راہ نماید ایشانرا طَرِيْقًا ۝ راہی اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ مگر راہ دوزخ کہ بدوزخ رونده باشند

خالدین فیها ابدا جاویدان وران همیشه ساکن آن وگان ذلک وهست این حکم دخول وخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای
آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستیکه آمده است برشما فرستاده بالحق بسخنی درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن
من ربکم از نزد پروردگار شما فآمنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تکفروا واگر کافر شوید فان لله
پس بدرستیکه مر خدایرا است ما فی السموت والارض انچه در آسمانها وزمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وگان الله
وهست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتب خطاب با یهود ونصاری ست میفرماید لا تغلوا فی دینکم
غلو مکنید در دین خود جهود انرا میفرماید که در جانب مدح غیر غلو مکنید بران وجه که او را غیر ابن الله میگوئید ودر طرف نکوهش عیسی غلو مینمائید تا حدی که او را
این افاعله میگوئید وترسایانرا میگوئید که در جانب ستایش عیسی تعالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا علی الله وهیچ کدام شما مگوئید بر ای خدا
الا الحق مگر انچه راست باشد وراست آنست که عیسی وعزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی
پسر مریم ست رسول الله فرستاده خدای هست وکلمته وکلمه او وگفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدی
القیها برسانیدن آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه ودیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده
از حق سبحانه بی توسط اسباب فامنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای وفرستادگان او خطاب باترسایانست خاصة ولا تقولوا ثلثة
ومگوئید که خدایان ماسه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آله سه اند الله وعیسی ومریم وبرخی بران بودند که الله عبارت از سه چیزست اقنوم الاب یعنی
ذات پدر واقنوم الابن یعنی علم واقنوم الحیوة یعنی روح القدس واین را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرمود انتهوا باز ایستید از تثلیث
خیرا لکم باز استادنی که آن خیر باشد شمارا انما الله جز این نیست که خدای الٰه واحد خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه
از وجوه در وراء نیست سبحانه آ پاکی یاد میکنم او را پاکی یاد کردنی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموت
وما فی الارض مر او راست انچه در آسمانها وزمینهاست وهمه مخلوق اویند ومخلوق مانند خالق نباشد وفرزند مماثل پدر باید پس از اهل آسمان
وزمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا وبسنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان وسازنده کار ایشان تنبیه است
بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید وخدای تعالی خود قائم ست بحفظ اشیا وکافی امور ومستغنی از یار و
مددگار ودر خبرست که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آن را بعیب برمیدارید گفتند که
تو میگوئی که او بنده خداست وبندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد وهیچکس آنرا عیب نمی شمرده وموافق قول آنحضرت آیت آمد
کرلن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی وتعظیم نورزد ان یکون عبدا لله از آنکه بنده باشد مر خدای را وچون عبدة ملائکه نیز ایشانرا
قرآن خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند ولا الملئکة المقربون وه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه
ربوبیت اند ودر معالم آورده که اینها حملهٔ عرشند که ایشانرا فرزندان میدانستند ودر انوار گفته که اینها کروبیانند در حوالی عرش ومن یستنکف
وهر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر وسرکشی کند از ان فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مستنکفان را بسوی
خود جمیعا همه ایشانرا تا جزا ومکافات بدیشان برساند فاما الذین امنوا وعملوا الصلحت فاما انها که ایمان آورده اند وعمل صالح
کردند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا ویزیدهم وبیفزاید نیز بر جزای ایشان من فضله از
افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا واما آن کسانیکه از پرستش حق استنکاف واستکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشانرا

عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک وَّلَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ ونیابند مرایشانرا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِیًّا دوستداری وَّلَا نَصِیْرًا ○ ونه یاری ونه مددگاری یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَآءَكُمْ بدرستیکه آمد بشما بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی ودلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد ست ﷺ یا معجزات او یا دین اسلام وَاَنْزَلْنَاۤ اِلَیْكُمْ وفرو فرستادیم بسوی شما نُوْرًا مُّبِیْنًا ○ نوری ظاهر که قرآنست فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ وچنگ درزدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فَسَیُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که درآرد ایشانرا فِیْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از وبازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ وزیادتی بران از محض انعام واحسان وَّیَهْدِیْهِمْ اِلَیْهِ وبنماید ایشان را بخود یا بانچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا ○ راهی راست که آن اسلام وطاعت ست در دنیا وطریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری رض منقولست که من بیمار شدم وسید عالم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالیست ومن کلاله ام یعنی والدین وولد ندارم ومراخواهری چند ست وبس مال خود را چگونه برایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که یَسْتَفْتُوْنَكَ ط طلب حکم می کنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِی الْكَلٰلَةِ ط در میراث کلاله اِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَیْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مرا ورا فرزندی یعنی پسر چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمی کند از درجهٔ وراثت وَّلَهٗۤ اُخْتٌ ومرا ورا باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ج پس مر آن خواهر را راست نیمه انچه میگذارد از مال وَهُوَ یَرِثُهَاۤ وآن مرد میراث میگیرد از خواهر اِنْ لَّمْ یَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ ط اگر نباشد خواهر را فرزندی اگر مراد میراث همه ماست آن فرزند خواه مذکر خواه مونث والا مراد مذکرست چه مونث حجب برادر نمیکند فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَیْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ پس مر ایشان را دو ثلث ست مِمَّا تَرَكَ از انچه گذاشته است مرد وَاِنْ كَانُوْۤا اِخْوَةً واگر باشند وارثان او برادران وخواهران رِّجَالًا وَّنِسَآءً مردان وزنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ مانند بهرهٔ دو مونث یُبَیِّنُ اللّٰهُ وبیان میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ براے شما اَنْ تَضِلُّوْا تا گمراه نشوید یا بیان میکند انچه درست وراست ست برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ وخدای بهمه چیز از مصالح عباد در محیا ومات عَلِیْمٌ ○ داناست ﷺ

سُوْرَةُ الْمَآئِدَةِ مَدَنِیَّةٌ وَّهِیَ مِائَةٌ وَعِشْرُوْنَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ ط وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت وعقد نکاح وعقد بیع وامثال آن اُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما بَهِیْمَةُ الْاَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که آن از ولع ثمانیه اند از شتر وگاو ومیش وبز وبا جانوران وحشی چون آهو ونخچیر وگاو دشتی وکوهی وگورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما همدرین سورت وهو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ نچنانکه حلال دارنده باشید صید را وَاَنْتُمْ حُرُمٌ ط وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال ست مگر آنکه وحشی باشد وآنرا صید کند که در حالت احرام بر شما حرام ست اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ بدرستیکه خدای حکم کند در حلال وحرام مَا یُرِیْدُ ○ انچه خواهد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید وحرمت مشکنید شَعَآىِٕرَ اللّٰهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود او بسفاهت وبیباکی وجهالت ودنائت در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد وگفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدای را یکی دانند ومرا برسالت تصدیق

کنند و بر اقامت صلوٰۃ و ادای زکوٰۃ سوا نبست نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست امارا امنا و اُمرا باشند که کارها بمشورت ایشان یقطع رسانم
بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر
درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرده در عام القضیه که رسول با صحابه بعمرهٔ قضا توجه فرموده بودند
چون بموضع تنعیم رسید ندا و آواز تلبیهٔ حجاج بیامد شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده البقلاوها آراسته بر سم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند
حضرت فرمود که او هدی را قلید کرده است این عمل از شما لائق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر اللہ مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال
وان وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلاده ها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست
درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدی ست و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم را که بنام زیارت او باشند
يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدایا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی رضوانا
و می طلبند مومنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در تنبیان آورده که رضوان حج ست وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آئید و حلال
شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران مدارد شما را شنآن قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش آن صَدُّوكُمْ برای
آنکه بازداشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام آن تَعْتَدُوا یا آنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال
قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتیکه از احرام بیرون آیند و کافران را هدی و قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوا
و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که متابعت امرت و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوَىٰ و پرهیزگاری مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ و یاری کنید بدی که ترک فرمانست یا حب دنیاست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمگاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی
خدا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بر ستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار
و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدای از دیک ذبح و مراد ذبیحهٔ کفار ست که بنام لات و عزی و غیر آن مے کشتند
وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا می مرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب
و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری
او را و مرده بود وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از نیمه فایح او را و در رو
زندگانی باشد بران مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام ست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بود پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای آورده اند و بران قربانی میکرده و گفته اند مراد از
نصب اصنام اند و بین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام ست آنچه برای بت بکشند وَأَن تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام ست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
بتیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بود بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح می گفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی این
سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور و رهبل میبوده می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آنرا منیح گفتندی از کتابت
خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور و رهبل آمدی و هدیه آوردی و دست در ان خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی
ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی تا ماند

مراد از استقسام جزو راست بر انصبا معلومہ یعنی شتران کشتنی و باز لام قسمت کردنی و ایشان را از لام بسیار بودہ برای ہر کاری از نکاح و ختان و اختلاف
در نسب و غیر آن ذٰلِکُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن ست از دائرۂ اسلام زیرا کہ افترا ست بر خدای اگر بر بت و را میخوانند یا شرک اگر غیر او را می گویند
اَلْیَوْمَ امروز کہ روز جمعہ ست و یا عرفہ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ناامید شدند کافران مِنْ دِیْنِکُمْ از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان
فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنۂ ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر روز عرفہ در حجۃ الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقۂ عضباء سوار بود
و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز بیش نزیست اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دِیْنَکُمْ دین شما را کہ دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِیْ نعمت خود را کہ حج گذارید امین و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِیْتُ و اختیار کردم
لَکُمُ الْاِسْلَامَ بر ای شما اسلام را دِیْنًا دینی کہ پاکیزہ تر از همہ دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر کہ بیچاره ماند فِیْ مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام
و ازین محرمات کہ مذکور شد بخورد غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ در حالتیکہ مائل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَاِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکہ خدای آمرزگار ست مر او را درین گناه رَّحِیْمٌ مهربان بر و کہ با کل این مقدار رخصت داد آورده اند کہ حدی بن حاتم
و زید الخیل طائی کہ پیغمبر او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول اللہ ما در جائی باشیم کہ با ستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری
میکنیم و سگان آل ذریحہ و آل جویریہ جانوران دشتی میگیرند بعضی از انجمله ست کہ ما در میابیم پیش از انکہ سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست کہ تا رسیدن ما
سگ تلف کرده ست و حق سبحانہ فرمود کہ مردار حرام ست حکم این چگونہ باشد آیت آمد کہ یَسْئَلُوْنَکَ از تو می پرسند کہ از مطاعم مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ
چہ چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُلْ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ بگو کہ حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزہ کہ بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر
حلال ست شکار انچہ تعلیم داده اید مِّنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن
مُکَلِّبِیْنَ در حالتیکہ شما مؤدب و معلم ایشان را تُعَلِّمُوْنَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللّٰهُ از انچہ خدای شما را آموخته ست
از طریق تادیب آنچنانست کہ از پی شکار روند و قتیکہ خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکاری را نخورند و نگاه دارند از و فَکُلُوْا
پس بخورید پاک و حلال مِمَّآ اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ از ان چیزی کہ جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چہ تادیب طیور تا باین حد متعذر ست وَاذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ و یاد کنید نام خدای ابران چیز کہ تعلیم داده اند
در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم اللہ اللهم اهد صدورنا باید گفت و بسم اللہ نیز کفایت ست وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
در تناول انچہ حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ بدرستیکہ خدای زود حساب ست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد اَلْیَوْمَ امروز یعنی
در روز نزول این آیت اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ وطعام آنها کہ ایشان را
کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبائح و غیر آن حِلٌّ لَّکُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام شما نیز حلالست
ایشان را و در دین ایشان چہ شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ از آنها کہ گرویده اند و این
بر سبیل اولویت ست و اگر نہ امته مومنہ نیز حلالست وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلالست زنان پارسا مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنها کہ ایشان را
کتاب داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح آزاد انند پس امت کتابیہ حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رح عفائف اند
پس بقول او حرائر و اما از کتابیات مساوی باشند و همہ را نکاح توان کرد اِذَآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان
مُحْصِنِیْنَ در حالتیکہ شما بران نکاح عفت و صلاح جوئید غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ نہ مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِیْٓ اَخْدَانٍ و نہ فراگیرنده دوستان بہ پنهانی

مَنْ یَّکْفُرْ بِالْاِیْمَانِ وہرکہ کافر شود بانچہ ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُہٗ پس بدرستیکہ باطل شد کردارہای او وَھُوَ فِی الْاٰخِرَۃِ واوست دران سرا مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ۝ از زیان کاران یٰٓاَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروہ گرویدگان اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوۃِ چون خواہید کہ برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوْا وُجُوْھَکُمْ پس بشوئید رویہای خود را از منبت شعر راس تا منتہای ذقن در طول و میان ہر دو شحمۂ گوش در عرض وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وبشوئید دستہای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضد وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِکُمْ ومسح کنید سرہای خود را امام مالک رح نظر بر ظاہر آیت میفرماید کہ تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض ست و امام شافعی رح میگوید آنمقدار کہ اسم مسح بر وی اطلاق تواند کرد کافیست وَاَرْجُلَکُمْ وبشوئید پایہای خود را اِلَی الْکَعْبَیْنِ تا آن دو استخوان بیرون آمدہ از ہر دو قدم بر مفصل کہ میان ساق و قدم ست وکسر لام وا رجلکم بطریق جر جوارست و ہمچنانکہ در وعذاب من رجزا الیم و مفصل منصب خواند عطف بر وجوہکم وَاِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا واگر باشید جنابت رسیدہ فَاطَّھَّرُوْا پس غسل کنید وَاِنْ کُنْتُمْ مَّرْضٰٓی واگر باشید بیماران و استعمال آب شمارا مضر باشد اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا در سفر باشید اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلا جائی یعنی محدث باشد اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسودہ باشد زنان را بمباشرت فاحشہ فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد دشمن و سبع کہ از ان بلا بر نفس متیقن باشد یا در چاہی باشد و آلت استقا یافتہ نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَیَمَّمُوْا صَعِیْدًا طَیِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و یا ہر چیز کہ پاک باشد از جنس زمین الا خاکستر فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بِوُجُوْھِکُمْ وَاَیْدِیْکُمْ رویہای و دستہای خود را مِّنْہُ از ان خاک بہ ضربت یکی برای وجوہ و یکی برای ایدی مَا یُرِیْدُ اللّٰہُ نمی خواہد خدای در انچہ فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگی فراگیرد وَّلٰکِنْ یُّرِیْدُ ولیکن میخواہد خدای لِیُطَھِّرَکُمْ تا شمارا پاک گرداند از احداث یا از گناہ چہ وضو کفارت ذنوب ست وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَہٗ وتا تمام گرداند نعمت خود را عَلَیْکُمْ بر شما با نکہ رخصت میکند شمارا در تیمم لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ۝ تا شاید کہ شما شکر گوئید بر نعمتہای او وصاحب بحر الحقائق فرموده که معنی این آیت بزبان اہل اشارت اینست کہ چون برخیزید از خواب غفلت و متوجہ شوید بنمازی کہ معراج شماست و در رجوع بمقام قرب پس رویہای خود را کہ بدان توجہ بدنیا کردہ اید بشوئید بآب توبہ و استغفار و دستہا را پاک سازید از تمسک بعلائق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرہای خود را یعنی بذل کنید نفسہای خود را در راہ حق و پایہا را از طین طبیعت بدو قیام بانانیت غسل دہید و اگر شما را جنابت رسیدہ است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی دلہا را از رذیہ طاعات و اسرار را از ملاحظہ اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر را از لوث وجود کہ ہیچ آلودگی از ان کثیف تر نیست وجود کہ ذنب لا یعادلہ ذنب ست ای بہ پندار وجود آلودہ خود را پاک سازید کین طہارت سالک را نمازی میکند وَاذْکُرُوْا وَیاد کنید نِعْمَۃَ اللّٰہِ نعمتہای خدایرا کہ انعام کردہ عَلَیْکُمْ بر شما با سلام و احکام و شرائع آن وَمِیْثَاقَہُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِیْ وَاثَقَکُمْ بِہٖٓ آنکہ با شما پیمان بست بآن یعنی عہدی کہ خدای بستہ است با شما در روز الست یا میثاقی کہ در لیلۃ العقبہ با حضرت رسالت پناہ بستید کہ بر سمع و اطاعت بیعت کردید اِذْ قُلْتُمْ چون گفتند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفتہ اند مراد بیعت رضوانست کہ در تحت شجرہ واقع شدہ در عام حدیبیہ و ذکر این ہر دو بیعت بمجلس مذکور خواہد شد وَاتَّقُوا اللّٰہَ وبترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان اِنَّ اللّٰہَ بدرستیکہ خدای عَلِیْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ داناست بانچہ در سینہا مخفی باشد یٰٓاَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای زمرۂ مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ باشید قیام کنندگان بحق لِلّٰہِ برای خدای شُھَدَآءَ بِالْقِسْطِ گواہان براستی وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ وبران ندارد شمارا یعنی نیارد شمارا شَنَاٰنُ قَوْمٍ دشمنی گروہی از مشرکان عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا بران کہ عدل نکنید در باب ایشان و نقض عہد ایشان کنید اِعْدِلُوْا واقف عدل کنید ھُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی کہ عدل نزدیکتر ست بہ پرہیزگاری چون عدل با کفار

بمرتبۂ تقوی اقربست قیاس باید کرد کہ عدل با مومنان در چہ مقام خواہد بود مثنوی عدل کن ز انکہ در ولایت دل + در پیمبری زند عادل + عدل مشاطہ ایست ملک آرای + دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللّٰہَ وبترسید از خدای در ظلم و ستمگاری اِنَّ اللّٰہَ خَبِیْرٌ بدرستیکہ خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچہ میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعدہ کردہ است خدای آنکسانرا کہ ایمان آوردہ اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملہای ستودہ کردہ اند وعدہ اینست لَھُمْ مَّغْفِرَۃٌ مرایشانرا ست آمرزش گناہ وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ ومزدی بزرگ از فضل او وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکہ کافر شدند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ وتکذیب کردند آیتہای ما یعنی قرآن را اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ آن گروہ اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آوردہ اند کہ حضرت رسالت پناہ در غزوۂ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبہ توجہ نمود و ایشان خبر یافتہ با مہتر خود کہ دعثور یا غورث نام داشت بکوہا متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند و وقتیکہ باران باریدہ بود و حضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیہ فرمودہ و جامہای تر بر درخت افگندہ اعرابی مشاہدہ کردہ مہتر خود را گفتند دریاب محمد تنہا و پای آن درخت تکیہ فرمودہ و یاران او دور تر اند و در ین محل بہ مشقت بر دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیدہ بیامد و گفت مَنْ یَّمْنَعُکَ الْیَوْمَ منی کیست کہ ترا حمایت کند و ترا از تو کفایت کند حضرت فرمود کہ یَمْنَعُنِیْ رَبِّیْ کہ اللہ ترا منع کند کہ باو کافی اوست فی الحال جبرئیل را فرمان رسید کہ دریاب حبیب مرا جبرئیل دست بر سینۂ غورث زد چنانچہ شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشتہ بر سروی رفت گفت مَنْ یَّمْنَعُکَ منی آن مرد گفت اَلْاَحَدُ یَمْنَعُکَ منی ہیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمۂ شہادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیت آمد یٰٓاَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروہ گرویدگان اُذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰہِ عَلَیْکُمْ یاد کنید نعمتہای خدایرا کہ بشما ارزانی فرمودہ اِذْ ھَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْکُمْ آنکہ بگشایند بسوی شما اَیْدِیَھُمْ دستہای خود را فَکَفَّ اَیْدِیَھُمْ پس خدای باز داشت دستہای ایشان را عَنْکُمْ از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر انند کہ نزول آیت در قصۂ بنی نضیر است کہ قصد آنحضرت کردند وقتیکہ بحصار ایشان رفتہ بود بجہت دیت عامریان و شرح این قصہ در سورۂ حشر خواہد آمد انشاء اللہ تعالی وَاتَّقُوا اللّٰہَ وبترسید از خدای از کفر این نعمتہا وَعَلَی اللّٰہِ وبر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید کہ توکل کنند مومنان کہ رساننده خیر و رہاننده از شر اوست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰہُ وہر آینہ فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پیمان بنی اسرائیل را در مرافقت موسی و محاربہ با جباران وَبَعَثْنَا مِنْھُمُ برانگیختم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا دوازده مہتر ہر یکی از سبطی کہ تا تفتیش احوال قوم خود کنند با یاران و فای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصہ بر وجہ اختصار چنانست کہ حق سبحانہ وعده داده بود موسی را کہ ارض مقدسہ یعنی ایلیا و اریحا یا ہمہ ولایت شام بہ بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آنوقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقہ می گفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الٰہی در رسید کہ بارض مقدسہ روید کہ ہزار دیہ دارد و در ہر دیہی ہزار باغ ست و جہاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد کہ ہر یکی کافل سہمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را تجسس اخبار عمالقہ فرستاد تا ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند کہ او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سہ ہزار و سیصد و سی و سہ گز بود و سہ ہزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدہای بلند داشتند و در تیسیر آورده کہ از ہشت صد گز تا ہشتاد گز بودند پس بساتین ایشان را دیدند یک خوشۂ انگور آن مقدار بود کہ پنجکس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمہ پوست انار ایشان میگنجید نقبا این حال دیده باز گشتہ بیکدیگر گفتند کہ بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چہ ممکن ست کہ خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عہد کردند کہ اخبار ایشان پنہان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاہ آمده موسی و ہارون را از حقیقت حال خبر دادند و دوده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجہی کہ دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب کہ یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یہودا بر عہد و قرار خود بایستادند و دوده نقیب در میان بنی اسرائیل افتاده و اضطراب در ایشان

ع ۲

پدید آمد که با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی اِنِّیْ مَعَكُمْ بدرستیکه من بشما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را با شرائط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّكٰوةَ وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ وتصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ وتقویت کنید ایشان را وتعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدا ایست والتعظیم لامر اللہ واجب اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ وقرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیکو لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانیم از شما سَیِّاٰتِكُمْ گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنّٰتٍ بتحریک بوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرط موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بر آینه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِیْلِ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بشکستن ایشان مِّیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا بخواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ وگردانیدیم دلهای ایشانرا قٰسِیَةً سخت بمثابه که متاثر نشوند از مشاهدهٔ آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریت را اما اول میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوْا حَظًّا وترک کردند بهرهٔ تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ همیشه مستی تو که مطلع شوی عَلٰى خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از جهودان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند وگفته اند مطلق عفو و صفح بآیهٔ السیف منسوخست اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا واز آنانکه گفته اند اِنَّا نَصٰرٰٓى بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میداد ند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی در انوقت میبود و یا آنکه میگفتند نحن انصار اللہ و بهر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسلست فَاَغْرَیْنَا پس بر انگیختیم میان ایشان عَدَاوَةَ دشمنی ترسایان بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ وبغضی نهان در دل اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر اند که دشمنی انگیختم میان یهود و ایشان وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که بیاگاهد و خبر دهد ایشان را خدای بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ بانچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما یُبَیِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما كَثِیْرًا بسیاری مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ از انچه هستید که آن را پنهان میدارید مِنَ الْكِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفی و آیهٔ رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد وَیَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ ودر میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بانچه هیچ مهم دنیا و بسته بآن نیست نقل ست که یهودی با آنحضرت گفت که کدام ست آن کثیر که از و عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از و میگردانید و قصد یهودی آن بود که تناقضی از وی ظاهر شود و بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جزا عراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدای نُوْرٌ روشنائی که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالتست وَّكِتٰبٌ مُّبِیْنٌ وکتابی روشن کننده و بخود روشن گفتند نور حضرت رسالت پناه ست و کتاب مبین قرآن ست و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه و تعالی بنور قدم از ظلمت کدهٔ عدم بوجود آورده نور وی بود صلی اللہ علیه وسلم که اول ما خلق اللہ نوری بعد ازان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید

ودر نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص فخ کوبست کہ اصل منشاء ومعاد جملہ خلائق حضرت حقیقۃ الحقائق ست وآن حقیقت محمدی ونور احمدیست کہ صورت حضرت واحدی احدیست جامع جملہ کمالات الٰہی وکیانی وواضع میزان ہمہ مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی آنحضرت ست عالم وعالمیان صور واجزای تفصیل او وآدم وآدمیان مسخر برای تکمیل او + والیہ الاشارۃ بقولہ انا سید ولد آدم وبقولہ آدم ومن دونہ تحت لوائی نظم انچہ اوّل شد پدید از جیب غیب + بود نور جان او بی ہیچ ریب + بعد ازان آن نور مطلق نور علم + گشت عرش وکرسی ولوح وقلم + یک علم از نور پاکش عالمست + یک علم ذریتست وآدمست + نور او چون اصل موجودات بود + ذات او چون معطی ہر ذات بود + واجب آمد دعوت ہر دو جہانش + دعوت ذرات پیدا وننہانش + یَهْدِي بِهِ اللّٰهُ راہ مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ آن کہ پیروی خشنودی او میکند سُبُلَ السَّلٰمِ بطلب راہہای سلامت از عذاب آن راہ حق ست یا سبل دار السلام کہ طریق بہشت ست وَيُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی کفر یا شک یا جہل اِلَى النُّوْرِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِاِذْنِهٖ بارادت وتوفیق خود وَيَهْدِيْهِمْ وراہ مینماید ایشانرا اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ بسوی راہ راست کہ نزدیک ترین راہہاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ بدرستیکہ کافر شدند آنانکہ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستیکہ اللہ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح ست پسر مریم قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیہ اند وبطلان قول ایشان بہمین کہ میگویند پسر مریم خداست ظاہرست چہ مادر اقدام ست بر ولد پس ولد حادث باشد وحادث الوہیت نشاید ودیگر آنکہ مادر اکبرست وولد اصغر وچہ دورست کہ اصغر آلہ اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَّمْلِكُ بگوای محمد پس کیست کہ مالک باشد ومنع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَيْـًٔا چیزے را یعنی کس مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ اگر خدای خواہد اَنْ يُّهْلِكَ المَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکہ ہلاک کند عیسی پسر مریم را وَاُمَّهٗ ومادر او را وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا وآنہا را کہ بروی زمین اند ہمہ یعنی مسیح ومادر او مقہور اند وقابل فنا چون سائر ممکنات وچنین کس خدائی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ومر خدای راست پادشاہی آسمانہا وزمینہا وَمَا بَيْنَهُمَا وانچہ درمیان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند انچہ میخواہد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی ومادہ می آفریند چون آسمان وزمین وخلق میکند از مادہ واصلی چنانچہ مابینہما وانشا میکند از اصلی کہ چنین نیست چون آدم ع از خاک واز اصلی کہ جنس ست چون ولد از والدین یا از مرد بیزن چون حوا از آدم یا از زنی بیمرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ○ وخدا بر ہمہ چیز ہا توانا ست وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ وَالنَّصٰرٰى وگفتند جہودان وترسایان نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم واو ما را چون پدرست در مہربانی ورافت وما او را چون پسر در قرب ومنزلت ابراہیم نخعی رح فرمودہ کہ در توریت با ایشان خطاب کرد یا ابناء احباری ایشان خواندند کہ یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل ہست کہ میروم الی ربی وربکم ایشان چنین خواندند الی ابی وابیکم وَاَحِبَّآؤُهٗ ودیگر گفتند کہ ما دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شمارا بِذُنُوْبِكُمْ بگناہان شما وآن عذاب در دنیا بقتل واسرست ودر آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدای تعو بیودید شمارا عذاب نمیکرد زیرا کہ پدر رنج پسر نمی خواہد ودوست نیز عذاب دوست را روا نمیدارد پس شما نه پسرید ونه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکہ شما آفریدگانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنہا کہ خدای آفریدہ ست ہمچون سائر بنی آدم بر بدی ونیکی پاداش خواہید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ می آمرزد خدای ہر کرا میخواہد وآنہا اہل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ وعذاب میکند ہر کرا میخواہد وآنہا مشرکانند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ومر خدایرا ست پادشاہی آسمانہا وزمینہا وحکم فرمودن بران ودرین وَمَا بَيْنَهُمَا وانچہ درمیان اینہا باشد وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ○ وبسوی او ست بازگشت ہمہ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای جہود ونصاری قَدْ جَآءَكُمْ کنون رسولنا بدرستیکہ آمد بشما فرستادہ مَا يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما راہ حق را عَلٰى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی وفتور از ارسال رسل اَنْ تَقُوْلُوْا تا نگویند شما مَا جَآءَنَا نیامد ما را مِنْ بَشِيْرٍ از مژدہ دہندہ وَّلَا نَذِيْرٍ ونہ بیم کنندہ فَقَدْ جَآءَكُمْ پس تحقیق آمد بشما بَشِيْرٌ بشارت دہندہ مومنان بکرامت وَّنَذِيْرٌ وترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وخدای بر ہمہ چیز قادرست اگر خواہد رسولان را یکی در پی فرستد چنانچہ

ع ۳ ۸

در مدت هزار و هفصد سال که میان موسی و عیسی بوده هزار پیغمبر فرستاده و اگر خواهد فترت و انقطاع را بازمان اصحاب کهف و چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی و محمد بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتیکه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ۞ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت ۞ وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یٰقَوْمِ و اذکروا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ نعمت خدای را که فائض ست بر شما اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْۢبِیَآءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ مُّلُوْكًا و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خود و یا منازل شما وسیع ست و در آن آب جاریست چون منازل ملوک وَاٰتٰىكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شگافتن بحر مَّا لَمْ یُؤْتِ اَحَدًا آنچه نداد کسی را مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از عالمیان یٰقَوْمِ ای قوم من اُدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ درآئید بر زمین پاک کرده شده که ولایت شام ست یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضے کاز اردن ست وَاَصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس ست الَّتِیْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای تعالی نوشته ست در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از غایت قوت و شدت بودند به سخن نقبا خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشند بصبر باز میگردیم موسی گفت وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰۤی اَدْبَارِكُمْ و باز گردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِیْنَ ۝ پس اگر چنین کنید و باز گردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قَالُوْا یٰمُوْسٰۤی ایشان گفتند ای موسی اِنَّ فِیْهَا بدرستیکه در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِیْنَ ۚ گروهی اند متغلب و باقوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا و ما در نمی آئیم بدان زمین جهت جنگ حَتّٰی یَخْرُجُوْا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند ایشان از انجا فَاِنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند ایشان از انجا بی جنگ و ولایت را تسلیم کنند فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ۝ پس ما در آیندگانیم دران قَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا انعام کرد خدای بر ایشان ایمان و ثبات بر عهد و پیمان ایشان یوشع و کالب بودند که یاران موسی اسرائیل گفتند اُدْخُلُوْا عَلَیْهِمُ الْبَابَ ۚ درآئید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید بصحرا رها مکنید فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ پس چون درآئید از ان در بدین وجه که گفته شد فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ ۚ پس بدرستیکه شما غالبانید زیرا که ایشان جسمی چند اند بیدل و تنآور اند بیجا صل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی وَعَلَی اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْۤا و بر خدای توکل کنید درین حرب اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوْا یٰمُوْسٰۤی گفتند ای موسی اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَاۤ اَبَدًا بدرستیکه ما هرگز در نمی آئیم بدین ولایت مَّا دَامُوْا فِیْهَا ما دامیکه ایشان درین موضع اند وَاِنَّا مَعَكُمْ و تو دوکس را تصدیق میکنی و سخن دو کس را باور نمیداری فَاذْهَبْ اَنْتَ پس تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَاۤ پس جنگ کنید اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ ۝ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید ست پس هارون را از و بزرگ تر بوده اند گفتند و کذا قتلا موتا این قول ست قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّیْ لَاۤ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ من مالک نیستم مگر نفس خود را وَاَخِیْ و برادر خود را فَافْرُقْ بَیْنَنَا پس جدائی کن میان ما وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ۝ میان این گروه بیرون رفتگان از دائره فرمان قَالَ گفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدس مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ حرام ست بر ایشان یعنی نه درآیند دران و نه مالک شوند بدان بسبب آنست نافرمانی اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ۚ چهل سال یَتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ ست از شهر مصر پس قوم موسی چهل سال در مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی تا شام راه رفتندی شب همانجا بودندی که بامداد ازینجا رحلت کرده بودندی و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون ع در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند

واولاد ایشان جوانان توانا رسیدند وخدای تعالی یوشع را پیغمبری داد وایشان بدو بیعت کردند ویوشع ع ابرفت ولایت ایلیا واریحا بگرفت وبنیاد جباران برانداخت وراخبار آمده که چون موسی بر قوم خود دعا گفت وحکم شد که چهل سال سرگردان باشند وچنان شد وحق سبحانه وتعالی باوی خطاب کرد که چون حکم کردیم تحیر وسرگشتگی ایشان فَلَا تَاْسَ پس تو اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ○ بر گروه فاسقان ودر تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر ست ع میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق ونافرمانی سزاوار نفرین موسی ع شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ وبخوان بر اهل کتاب نَبَاَ ابْنَيْ اٰدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل وهابیل بِالْحَقِّ مخواندنی بدرستی وراستی وخبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بنهر بطنی دختری وپسری می آوردی چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن با غلام دیگر میداد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت ودر غایت حسن بود وتوام هابیل لیوذا میگفتند واو چندان جمالی نداشت چون بر سیدند آدم ع لیوذا را بقابیل نامزد کرد واقلیما را به هابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل ست وبامن در رحم بوده او بمن اولی ست آدم ع گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت وگفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنکه خوبروی ترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمی کنی هریک از شما قربانی کنید بانچه میتوانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هریک از ایشان قُرْبَانًا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفندداربود برهٔ فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد وقابیل زراعت کردی نهاد ونیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم وقابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف وکم دانه بیاورد ودر همان موضع بنهاد وباخود گفت که اگر این قربانی من مقبول شود فبها واگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بیرنگ از آسمان فرود آمد وگوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود دسته آتش از دسته قربانی او در گرفت وبسوختن آن ملتفت نگشت قابیل آتش خشم بشتعال در آمده دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مرا بیل را لَاَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد واز آن من مردود قَالَ گفت هابیل اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ○ از پرهیزگاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَّ اگر بگشائی وبرازکنی اِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِيْ بسوی من دست خود را تا مرا بکشی مَآ اَنَا بِبَاسِطٍ من باری نیستم درازکنندهٔ يَّدِيَ اِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِاَقْتُلَكَ تا ترا بکشم اِنِّيْٓ اَخَافُ اللّٰهَ بدرستیکه من می ترسم از خدای رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ ○ که پروردگار عالمیان ست یا آنکه هابیل از قابیل قوی تر وباشوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت اِنِّيْٓ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْٓاَ بِاِثْمِيْ من می خواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه مر قتل من وَاِثْمِكَ وبپاداش گناه تو که آن سبب نامقبول قربانی بوده واین اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُوْنَ پس تو باشی بسبب این دو گناه مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ ○ وانیست پاداش ستمگاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهٗ پس آسان کرد بر قابیل ویاری داد مر او را نَفْسُهٗ نفس او قَتْلَ اَخِيْهِ کشتن برادر او وندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد وسنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد وبمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سرش زد ومغزش پریشان ساخت فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○ پس گشت از زیانکاران در دنیا بآنکه بقیهٔ عمر در دنیا مطرود ومردود بود ودر آخرت خود ظاهر ست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل دانست که با وی چه باید کرد او را در جامهٔ پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت قتادهٔ عباس رض فرمود که یکسال میکشید تا گندیده شد وبوی گرفت وسباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند وبسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا پس بر انگیخت خدای تعالی

زاغی را یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِیُرِیَهٗ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که کیف یُوَارِی چگونه بپوشد سَوْءَةَ اَخِیْهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بران بپاشید تا پوشیده گشت قَالَ یٰوَیْلَتٰی گفت قابیل که وای بر من اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُوْنَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در دین عمل فَاُوَارِیَ سَوْءَةَ اَخِیْ پس بپوشم تن برادر خود را انگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَاَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِیْنَ پس گشت از جمله پشیمان شده گان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر را زبون تر کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنیع کن خائفا ابدا بعد ازان قابیل هر کرا امید دیدی ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ بسبب این قتل کَتَبْنَا عَلٰی بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ آنکه هر کس بکشد نَفْسًۢا کسی را بِغَیْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر و قصاص لازم شده اَوْ فَسَادٍ فِی الْاَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت ما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکی هست در استحلاب غضب الهی وَمَنْ اَحْیَاهَا و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَکَاَنَّمَاۤ اَحْیَا النَّاسَ جَمِیْعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب ست از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ و هر آینه که آمد بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما بِالْبَیِّنٰتِ به معجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ اِنَّ کَثِیْرًا مِّنْهُمْ پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِی الْاَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا درگذشتگان از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه بامزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشانرا بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد روزی چند دران موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبله خود نهادند یسار که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آن حضرت آورد حق سبحانه آیت فرستاد اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ جزین نیست که هست جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ بشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و غارتست اَنْ یُّقَتَّلُوْۤا آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده اَوْ یُصَلَّبُوْۤا یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پاهای ایشان را مِّنْ خِلَافٍ برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته اَوْ یُنْفَوْا یا برانند ایشان را مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند امام عظم رح نفی را بحبس فرو آورده تاضر. و در شهری مگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند ذٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ مر ایشان را خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا خواری و رسوائی ست در دنیا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ بحسب بزرگی گناه ایشان اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه توبه کنند ازان چه حق الله است مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا پیش از آنکه شما قادر شوید عَلَیْهِمْ بر ایشان پس اگر محارب شرک ست و توبه کرد

یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر و خواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد از و ساقط گشت و بخون و مال و را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان است
که قبل از قدرت بر و توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حد و از وی می افتد و اورا بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی همینه نزد او یا بند بخدا و ندش رد کنند
و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حد و الله از و ساقط شود نه حقوق ناس فاعلموا پس بدانید
ان اللہ آنکه خدای غفور آمرزنده گناهانست بتوبه رحیم نهایت بخشاینده تاباین یا ایها الذین امنوا اتقوا اللہ ای گروه مومنان بترسید از خدای ۵ ع ۸
وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی انچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب
بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهیست و در لطائف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب خطوظ در
کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل ست و از ان عالمان بدلائل و از ان عارفان بترک وسائل عابد بعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود
و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد بفکر درین آیت کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر درین آیت دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموت والارض عارف ازین کلمه در
نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی بوسیله بتو هم توئی اگر کسی تو را بطلب یافت من خود طلب
از تو یافتم **نظم** این طلب با بی طلب نو داده ۰ گنج احسان بر همه بکشاده ۰ این طلب ما هم از ایجاد تست ۰ رستن از بیداد یار داد تست ۰ این قدر ارشاد تو
بخشیده ۰ تا بدین بس عیب با پوشیده ۰ قطره دانش که بخشیدی بپیش ۰ متصل گردان بدریاهای خویش وجاهدوا فی سبیله وجهاد کنید در راه او با عدای
ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال در بحر الحقائق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری
حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور ست در بد و خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شریعه
و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات میابد سوم ابتغاء وسیله و آن فنای ماسوست در بقای لاهوت و عارف بسبب
این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت ست و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود یکسر رسته بنور شهود میرسد
نظم چون جلوه کند نور شهود از تق غیب ۰ از ظلمت هستی تو آثار نماند ۰ از چهره وحدت بفگن پرده کثرت ۰ تا در نظرت اندک و بسیار نماند ان الذین
کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض جمیعا همه انچه در زمین ست
از صنوف اموال و امتعه ومثله معه و مانند آن همه بآن همه یعنی اگر دوباره انچه در زمین ست از نقد و جنس از آن کافران باشد لیفتدوا به
تا آنرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان همان عقوبت لازم ایشان
باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشان است دران روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند ان یخرجوا
من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخرجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشان
راست عذابی دائم که زوال و انقطاع نیابد والسارق و السارقة و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای ایشان را
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک و زیاده چندانچه باشد از حرز یعنی جائیکه
دران نگاهداشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسیکه نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جزاء بما کسبا نکالا من الله عذابی و داشتی مر ایشانرا پادش دادنی بانچه
کرده اند و آن ترک حرمت ست در مال مومن بنکالا من الله و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و باز دارد او را از رجوع
بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالب ست در حکم خود حکیم ۰ دانا بحکمت انچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه
بعد از ستمگاری خود یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را بانکه ترا ضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید فان الله یتوب

علیہ ۱۲ پس بدرستیکہ خدای توبۂ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بران تائب اِنَّ اللّٰہَ غَفُوْرٌ بدرستیکہ خدای آمرزگارست گناہان اورا رَّحِیْمٌ ○ مہربانست بروکہ درحشر اورا رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرتست ومراد امت اند یعنی دانستید اَنَّ اللّٰہَ آنکہ خدای لَہٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مراورا راست پادشاہی آسمانہا وزمینہا یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ عذاب میکند ہرکرا میخواہد چنانچہ سارق را بہ قطع ید وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ ومی آمرزد ہرکرا میخواہد یعنی سارق را بعد از توبہ وَاللّٰہُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای برہمہ چیزہا از مغفرت وتعذیب قَدِیْرٌ ○ توانا ست یٰٓاَیُّہَا الرَّسُوْلُ ای فرستادہ خطاب باَنحضرتست کہ آنحضرت را بلقب یاد کرد وانبیای دیگر را بنام مخاطب ساختہ چنانچہ یٰٓاٰدَمُ اَنْبِئْہُمْ یانوح اہبط یاابراہیم اعرض یاموسی انی اصطفیتک یاعیسی ابن مریم انت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناہ وعلی جمیع الانبیاء رسید اورا بصفتہای کمال خطاب کرد چنانچہ یٰٓاَیُّہَا النَّبِیُّ یٰٓاَیُّہَا الرَّسُوْلُ لَا یَحْزُنْکَ الَّذِیْنَ ترا اندوہناک نگرداند کردار آن کسانی کہ از روی عناد یُسَارِعُوْنَ فِی الْکُفْرِ میشتابند وخود را می افگنند در کفر مِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا از آنانکہ گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما وآن گفتن ہمین ست بِاَفْوَاہِہِمْ بزبانہای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُہُمْ وایمان نیاوردہ ست دلہای ایشان اورا دمنافقان اند وکردارہای ایشان آن بود کہ باکافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِیْنَ ہَادُوْا وبعضی از آن کسانیکہ دین یہود دارند سَمّٰعُوْنَ شنوندگان قول تراَ لِلْکَذِبِ برای آنکہ دروغ گویند بر تو جہود ان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند ومیگفتند از محمد چنین شنیدیم ونشنیدہ بودند وآنہا یہود مدینہ بودند سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ اٰخَرِیْنَ شنوندگان برای گروہی دیگر کہ لَمْ یَاْتُوْکَ نیامدند بمجلس تو مراد یہود خیبر یہ اند کہ یہود مدینہ جاسوسی میکردند واخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت سبب آن بود کہ زنی ومردی از اشراف اہل خیبر را بزنا بگرفتند وہر دو محصن بودند وحد ایشان بحکم توریت رجم بود یہود ملاحظہ بزرگی ایشان کردہ نخواستند کہ آن حد بر ایشان اجرا کنند بایکدیگر گفتند کہ در کتاب این مرد کہ بیثرب نزول کردہ رجم نیست وبنی قریظہ ہمسایہ وحلیف اویند کسی بدایشان فرستند تا حد زانی محصن از وبپرسند اگر گوید تازیانہ زنند قول اورا قبول کنید واگر بر جم امر فرماید سخن اورا مشنوید پس جمعی از ایشان بازانیین بمدینہ آمدند وصورت حال بایہود مدینہ درمیان آوردند واشراف یہود چون کعب وکنانہ ومالک بمجلس حضرت رسالت پناہ آمدہ از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود کہ بحکم من ضا میدہید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع بحکم رجم نازل شد وحضرت فرمود کہ رجم میباید کرد ایشان ابا کردند وگفتند خدای در توریت فرموده کہ ایشانرا چہل تازیانہ طلا کردہ بقیر بزنید تا پشت ایشان سیاہ گردد وروی سیاہ گردد باز گونہ بردراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل ع آنحضرت را خبر داد کہ دروغ میگویند وابن صوریا کہ اعلم ایشان ست میداند کہ حکم توریت رجم ست نہ جلد حضرت فرمود کہ میان مردم شما در فدک جوانی ہست سادہ روی وسفید پوست یک چشم کہ اورا ابن صوریا گویند گفتند آری دانا ترہمہ اہل مین ست بتوریت حضرت فرمود کہ درمیان ما وشما حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود بعد از چند روز اورا حاضر کردند حضرت فرمود کہ آیا تو ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناہ گفت میان من وتو حکم باشد کہ دانا ترین یہودی ابن صوریا قبول کرد وحضرت سوگند داد اورا بدان خدای کہ توریت بر موسی ع نازل گردانید ودریا برای شما بشگافت وشما را از آل فرعون نجات داد ومن وسلوی برای شما فرستاد کہ در کتاب شما حد زانی محصن رجم ست یانی ابن صوریا گفت کہ اگر نه ترس آن دارم کہ توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر ہم اعتراف نکردمی تو بگوئی کہ خدای تو چہ حکم کرد حضرت رسالت پناہ فرمود کہ خدای من حکم چنان کرده کہ چون چہار گواہ بزنای محصن محصنہ گواہی دہند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی ع کہ در توریت نیز ہمین حکم فرموده اما علمای ملاحظہ جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد وتحمیم قرار داده اند پس حضرت امر فرمود تا ہر دو را رجم کردند ونزدیک درمسجد حق سبحانہ از حال ایشان خبر داد یُحَرِّفُوْنَ الْکَلِمَ تغییر میدہند کلمہا را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِہٖ بعد از انکہ خدای وضع کرد آنرا در موضع آن وبعوض آن جلد وتحمیم مینویسند یَقُوْلُوْنَ میگویند یہود خیبر اِنْ اُوْتِیْتُمْ ہٰذَا اگر دہند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فَخُذُوْہُ پس فراگیرید آنرا وقبول کنید وَاِنْ لَّمْ تُؤْتَوْہُ واگر این حکم بشما ندہند وبرجم فرمایند

معہ نقلہ عند التقریر ۱۲

فَاحْذَرُوْاہ پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُّرِدِ اللّٰہُ فِتْنَتَہٗ وہر کرا خدای خواہد ضلالت یا فضیحت یا ہلاکت او را فَلَنْ تَمْلِكَ لَہٗ پس ہرگز نتوانی آورد و مالک نتوانید شد برای او مِنَ اللّٰہِ شَیْئًا ہ از خدای چیزی را در دفع آن فتنہ اُولٰٓئِكَ آن گروہ الَّذِیْنَ آنانند کہ در ازل لَمْ یُرِدِ اللّٰہُ نخواست خدای اَنْ یُّطَهِّرَ آنکہ پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوْبَهُمْ دلہای ایشان را لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ ۚ مر ایشان را است در دنیا رسوائی بآنکہ جزیہ دہند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ وَمر ایشان را است در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ ۝ عذابی بزرگ کہ خلود است در دوزخ سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن اَكّٰلُوْنَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَاِنْ جَآءُوْكَ پس اگر بیایند بمحاکمہ نزد تو فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ ۚ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانہ مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت میان حکم و اعراض وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ یَّضُرُّوْكَ شَیْئًا ہ پس نتوانند رسانید تو چیزی را وَاِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل اِنَّ اللّٰہَ بدرستیکہ خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ۝ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَیْفَ یُحَكِّمُوْنَكَ و چگونہ حکم میسازند ترا اَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ وحال آنکہ توریت نزد ایشان است فِیْهَا حُكْمُ اللّٰہِ دران حکم خدای ہست ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ ۚ از پس آنکہ تو حکم کردہ موافق کتاب ایشان وَمَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ ۝ نیستند این گروہ باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ بدرستیکہ ما فرو فرستادیم توریت را فِیْهَا هُدًی در وی راہنمودنی بحق وَّنُوْرٌ ۚ و روشنی کہ ظلمات شبہات را دفع کند یَحْكُمُ بِهَا النَّبِیُّوْنَ حکم کردہ اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِیْنَ اَسْلَمُوْا آنانکہ انقیاد کردہ اند حکم خدای را لِلَّذِیْنَ هَادُوْا برای آنہا کہ متدین اند بدین یہودیہ وَالرَّبّٰنِیُّوْنَ وحکم کردہ اند علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاہدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللّٰہِ بسبب آنچہ مامور شدہ بودند بران از محافظت توریت یعنی نگاہداشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوْا عَلَیْهِ و بودند بران کتاب شُهَدَآءَ ۚ گواہان کہ بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان برای احکام حق بر مردمان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداہنہ مکنید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید شما ای بدل مکنید بِاٰیٰتِیْ باحکام من ثَمَنًا قَلِیْلًا ۚ بہای اندک را کہ رشوت مال بی اعتبار و جاہ ناپایدار است وَمَنْ لَّمْ یَحْكُمْ و آنہا کہ حکم نکنند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ بانچہ خدای فرو فرستاد یعنی یہود فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ۝ پس آن گروہ ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل فِیْهَآ در توریت اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ ۙ آنکہ بکشند یکتن را بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظہ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ و دیگر حکم کردیم کہ چشمی بچشمی در بردن روشنائی نہ در کندن وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وبینی ببینی وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ ۙ و دندان بدندان وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ ۭ و جراحتہای کہ ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند دران چیز کہ حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و دران چیز کہ مساوات نگاہ نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش نیاید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ پس ہر کہ تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَّهٗ ۭ کفارہ باشد مر گناہ متصدق را یکفارہ معفو عنہ باشد بسقوط قصاص از دو و اجر عفو کنندہ بر خدای باشد وَمَنْ لَّمْ یَحْكُمْ و آنہا کہ حکم نکردند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ بانچہ خدای منزل گردانید و آن جہود انند کہ در عوض یک تن دو تن میکشتند فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروہ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشان ظالمانند کہ وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّیْنَا و در آوردیم عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ بِعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بر پی پیغمبران عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکہ باور دارندہ بود لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آنچیز را کہ پیش از او فرستادہ بودیم مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریت وَاٰتَیْنٰهُ الْاِنْجِیْلَ و دادیم او را انجیل فِیْهِ هُدًی در وی راہنمودنی ست بتوحید وَّنُوْرٌ ۙ و روشنی

ع ۹

ور وشنی بطرق حق وَمُصَدِّقًا وگردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچیزرا که پیش از و بود از توریت
وَهُدًى وگردانیدیم او را رہنمائی وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ۝ وپند دہندہ مر پرہیزگاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند
اہل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بانچہ خدای فرو فرستادہ است در و مراد حکم ست در وقتیکہ منسوخ نشدہ بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
وآنکہ حکم نکرد بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچہ خدای نازل گردانید چون ترسایان کہ از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ پس آن گروہ
بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وفرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی وراستی مُصَدِّقًا
در حالتیکہ او مطابقست لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا کہ پیش از و بودہ از جنس کتب منزلہ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ونگاہبانست بر کتب کہ
محافظت آن میکند از تغییر یعنی ہر چہ در آنہا تغییر پیدا نہ مہند از وی راست می شود یا گواہ است مر آن کتب را بہ صحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن
میان اہل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچہ خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویہ در قصاص و این آیت ناسخ حکم تخییرست کہ قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ و از پی مراد آرزوہای ایشان نرو در حالتیکہ مائل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیزی کہ بتو آمدہ است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ
مر ہر گروہی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا وراہی روشن شریعت آنست کہ منصوص علیہ باشد در کتاب و منہاج آن کہ ثابت شود
بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ہر آینہ میساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ ولیکن
می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچہ شما را دادہ است از شرائع مختلفہ مناسب ہر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات کہ اتباع شریعت اِلَى اللَّهِ بسوی خدایست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت ہمہ شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر
خواہد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ بانچہ ہستید کہ در و اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ
و دیگر فرستادیم بتو آنکہ حکم کن میان اہل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچہ خدای فرو فرستادہ بتو سبب نزول آیت آن بود کہ بعضی از احبار یہود با یکدیگر
از روی مکر و تزویر تدبیر کردند کہ بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید کہ او را از راہ بریم و بشعبدہ و نیرنگ فریب دہیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانستہ
کہ ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم ارازل و افاضل یہود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم در دعاوی و انواع
خصومتہاست و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی کہ رضای ما ست دین ترا مسلم داریم حق سبحانہ و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان
تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستادہ خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوہای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکہ
ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی انچہ خدای بسوی تو فرستادہ است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدان کہ اعراض ایشان از ان جہت ست کہ میخواہد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکہ برساند بدیشان عقوبتہای ببرخی
از گناہان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ و بدرستیکہ بسیاری از یہود فاسقانند بعد از نزول این
آیت جہودان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد کہ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاہلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریت
وقرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جہت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ برای قومی کہ تدبر میکنند از روی ع
یقین و میدانند کہ احسن احکام حکم او ست آوردہ اند کہ عبادہ بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناہ مخاصمہ کردند عبادہ گفت مرا از طوائف
یہود دوستانند کہ در نوائب بعد دزن و مرد ایشان مستظہر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از ہمہ بیزار کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس ست عبد اللہ بن ابی گفت کہ من
دوائر روزگار و حوادث لیل و نہار می سهم و از مظاہرت معاونت یہود کہ حلفا رفتہ ند گزیر ندارم آیت آمد کہ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مرہ گروہ یگانگان کہ اتخذوا الیہود

وقف لازم
وقف غفران

وَالنَّصٰرٰٓی اَوْلِیَآءَ ۘ فرا مگیرید یہود و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستاند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت ما وَمَنْ یَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ و هر کی از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ ؕ پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ راه نمی نماید گروه ستمگاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَی الَّذِیْنَ پس تو می بینی آنانرا که فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق ست یعنی ابن ابی و اتباع او یُسَارِعُوْنَ فِیْهِمْ میشتابند در دوستی و یاری جهودان یَقُوْلُوْنَ میگویند نَخْشٰٓی می ترسیم اَنْ تُصِیْبَنَا از آنکه برسد ما را دَآئِرَةٌ گردش روزگار یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فَعَسَی اللّٰهُ اَنْ یَّاْتِیَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیماء و فدک اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء ایشان فَیُصْبِحُوْا پس گردند منافقان عَلٰی مَآ اَسَرُّوْا فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر نٰدِمِیْنَ ۝ پشیمان شدگان وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا و گویند مومنان مر یکدیگر را اَهٰٓؤُلَآءِ آیا این گروه اند الَّذِیْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ ۙ غلیظ ترین سوگندان خود اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ؕ بدرستیکه ایشان با شمایند وامروز پرده ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شد همه علمهای ایشان فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِیْنَ ۝ پس گشتند زیانکاران بانقضاء در دنیا و فوات ثواب آخرت یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِیْنِهٖ از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتیکه در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از داذان زکوة باز ایستادند و جمعی بمسیلمه کذاب و طلحه اسدی و سماح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددگار نخواهد ماند فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را کہ یُّحِبُّهُمْ آنکه او دوست میدارد ایشانرا وَیُحِبُّوْنَهٗٓ و ایشان دوست میدارند او را اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ ۠ متواضع و متذلل و مهربان باشد بر مومنان اَعِزَّةٍ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ ۫ سخت دل و منقلب و بیرحم باشند بر کافران این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیت روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم تو یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است که دوازده هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سائر قبائل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی برانند که این قوم ابا بکر صدیق ست و اصحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردت جنگ کردند یُجَاهِدُوْنَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا یَخَافُوْنَ و نترسند لَوْمَةَ لَآئِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم اوست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل ست بر خلق خود عَلِیْمٌ ۝ دانا بکسیکه استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار ست اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بیحساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقه محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم ست و محبت بنده حادث **بیت** چون تجلی کرد او صاف قدیم ۔ پس نبود وصف محدث را کلیم ۔ هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام بحکم وجود فانی محب را در توبه اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت بجانب او رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد ۔ فان محبة العبد لله افناء الناسوتية في بقاء اللاهوتية ومحبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية

در منازل السائرین پیر ما خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ ست بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیت بفنا رسم حدوث در عین ازلیت ازسمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده میپرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با حضرت بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم ازسمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغ رمیده وحشی طائر آشیانه + منه بدآوالیه یعود + بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته + نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة بود بپرد بیاش بسوخت و جان بداد نظم بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت + جگر لاله بران دل شده زار بسوخت + حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکیه آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بحبت موعظت حاضران تنبیه عیان آنصورت بظهور آمد صاحب لوامع انوار الله قلوبنا بلمعات اذواقه + فرموده که محبت میل جمیل حقیقتست بجمال خود شن جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس سر جمالش نشناخت + در ملک ازل لوای خوبی افراخت + نی طاس سپهر بود و نی مهره مهر + هم خود بخود این همه محبت میباخت + و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید رباعی جانان کبود عشق زند با همه کس + کس از سر صدبد منش دست هوس + مرآت شهود اوست ذرات وجود + با صورت خود عشق همی بازد و بس + یا از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید زائل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و به محبت فراق دردمند گردند نظم ای حسن تو کرده جلوها در پرده + صد عاشق و معشوق پدید آورده + بر بوی تو لیلی دل مجنون برده + در شوق تو وامق غم عذرا خورده + و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخصت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثار ند کرده متعلق همم و قبلهٔ گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم + بیرون ز حدود کائناتست دلم + برتر ز احاطهٔ جهاتست دلم + فارغ ز تفاصیل صفاتست دلم + مرآت تجلیات ذاتست دلم + و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که بجمع از مرتبهٔ میلست از جمع به تفصیل و بجمعونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید الله قدس سره در رسالهٔ که بنام والدین بندگوار خود نوشته فرمودند که چون نیک در نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست ندانسته است بیت بجمع و بجمعونه چه اقرارست + بزیر پرده نگر خویش را خریدارست + زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود ست در و پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبت و محبوبیت که درین آیت انسان را اثبات ست بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد بتامل وافی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و بواسطهٔ بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند انما ولیکم الله چنین نیست که دوست شما بحقیقت خدایست و رسوله و فرستادهٔ او یعنی محمد والذین آمنوا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت بشنید گفت + رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء پس صفت مومنان میکند الذین یقیمون الصلوة آنانکه بر پای میدارند نماز را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را و هم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص ست بر یؤتون یعنی زکوة میدهند حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی با حسان و اندر مسارعتی که در ادای آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیت در شان متصدق علی فقیر نازل شده

در بسیار

وقت اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد گفت خاتمی از زر بانفره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است گفت آن مرد که اشارت به علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سائل گفت + اعطانی وهو راکع + حضرت رسالت پناه تکبیر گفت و این آیت بر خواند که گذشت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ و هر که دوست دارد خدای را وَرَسُولَهٗ و رسول او را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس بدرستیکه لشکر خدای هُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ ع ایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند و بعضی از اصحاب با ایشان طریق مودتی و مصاحبتی در میان بود آیت فرستاده یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِيْنَكُمْ دین شما هُزُوًا وَّلَعِبًا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید نیز کافرانرا اَوْلِيَآءَ دوستان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای تَرْكَ مناهی اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنید وَاِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید اِلَى الصَّلٰوةِ بسوی نماز اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا میگویند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزاء قاموا لا اقاموا اصلوا لا اصلوا + و میخندیدندی در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی + اشهد ان محمدا رسول اللہ او گفتی سوخته باد دروغ گوئی شبی خادم او آتشی بخانهٔ او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شرارهٔ ازان بجست و خانهٔ او را با آن جماعت که در وی بود تمام بسوخت ذٰلِكَ این استهزا از ایشان باذان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ ۝ گروهی اند که تعقل نمیکنند در این استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند وَمَآ اُنْزِلَ الى ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت او کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای محمد ای اهل کتاب مر یهود را هَلْ تَنْقِمُوْنَ مِنَّآ آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آوردیم بِاللّٰهِ بخدای وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا و بانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَاَنَّ اَكْثَرَكُمْ فٰسِقُوْنَ ۝ و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر میدهم شما را بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكَ بدتر از انچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترانند یعنی شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدتر اند مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ از جهت جزای کی ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ خشم گرفت خدای بر وی و آن یهود ند که خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشان را بران صورت چنانچه اصحاب سبت را وَالْخَنَازِيْرَ و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوْتَ ط و آنکس که پرستند طاغوت را مراد گوساله است یا کعب ابن الاشراف یا آنرا که در معصیت فرمانبرداری او کردند اُولٰٓئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَّكَانًا بدتر اند از جهت متصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان ببدترین مکانی باشد وَّاَضَلُّ و گمراه تر اند عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ ۝ از میان راه راست وَاِذَا جَآءُوْكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند ایمان آوردیم همچو شما وَقَدْ دَّخَلُوْا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ ۝

بآنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرٰی کَثِیْرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان یُسَارِعُوْنَ فِی الْاِثْمِ شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم با تجاوز از حد وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت بادبوار الَبِئْسَ مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ خ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا یَنْهٰهُمُ الرَّبّٰنِیُّوْنَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ از گفتن ایشان در دروغ را وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت بادبوار الَبِئْسَ مَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با انکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بکشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ و گفتند جهودان یَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ دست خدای بربسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ اَیْدِیْهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوْا بِمَا قَالُوْا و رانده شده اند از رحمت الٰهی بگفتن آن سخن وَاهِیَةٌ بَلْ یَدٰهُ مَبْسُوْطَتٰنِ بلکه دستهای الله تعالی کشاده است یعنی جواد و وافر کرم او وافیست و ید صفتی ست مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد و در ینابیع آورده که این از متشابهات ست و متشابه به ظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی دیرا موافق بحکم او و اد باید نمود چنانچه درین محل این سخن هم دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله را عطاء بید واحد واقع میباشد اینجا که عطارا بیدین نسبت میدهد دلیلست بران که عطاء او اکثر من ان یحصی ست یُنْفِقُ كَیْفَ یَشَآءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَیَزِیْدَنَّ كَثِیْرًا مِّنْهُمْ و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا مَّآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ انچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْیَانًا وَّكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح است مر اصحاء را مرض مریض روی بافزونی میدهد وَاَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ و افگندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ دشمنی و خصومت اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَآ اَوْقَدُوْا هرگاه برافروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول الله اَطْفَاَهَا اللّٰهُ فرو نشانید آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ و خدای دوست نمیدارد تباه کار انرا وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ و اگر چنانچه اهل کتاب اٰمَنُوْا ایمان آوردندی به محمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در می گذرانیدیم از ایشان سَیِّاٰتِهِمْ گناهان ایشان اَوْلَاَدْخَلْنٰهُمْ و هر آینه در می آوردیم ما ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جَنّٰتِ النَّعِیْمِ در بهشت ها با ناز و نعمت وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ بپا داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست لَاَكَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندی روزی را از زیر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی ببارین باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از جهودان اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ گروهی اند است رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وَكَثِیْرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَآءَ مَا یَعْمَلُوْنَ بد ست انچه ایشان میکنند یٰٓاَیُّهَا الرَّسُوْلُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلائق مَآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ

تمام

تمام انچہ فرومی آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جہاد و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالتہ پس تبلیغ نکردہ باشی رسالتہای او را زیرا کہ کتمان بعضی ضائع میکند آنرا کہ برسانیدہ چنانچہ ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نمازست واللہ یعصمک وخدای نگاہ میدارد ترا من الناس از شر مردمان کسی را بالقتل بر تو دست نخواہد یود ان اللہ بدرستیکہ خدای لا یہدی القوم الکفرین راہ ننماید گروہ کافران را بتسلط بر تو از انس بن مالک منقولست کہ آنحضرت را شہما حراست و پاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناہ سر مبارک از قبہ کہ از ادیم دوختہ بودند بیرون کرد فرمود کہ ای مردمان باز گردید کہ خدای مرا نگاہ داشت قل بگو ای محمد یا اہل الکتب کہ ای اہل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا التورٰیۃ والانجیل تا وقتیکہ اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی انچہ اصول دین ست ازان یا قائم دارید آن امر را کہ در ہر دو کتاب فرمودہ و آن ایمان آوردنست بمحمد وما انزل الیکم و تا زمانیکہ بپا دارید اوامر و نواہی آنرا کہ فرستادہ میشود بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منہم و زیادہ میکند بسیاری را از یہود و ترسا ما انزل الیک من ربک انچہ منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی با استماع قرآن می افزایند ایشانرا طغیانا و کفرا بیدادی و ناگرویدگی فلا تاس پس اندوہناک مباش علی القوم الکفرین بزیادتی کفر و طغیان گروہ کافران ان الذین امنوا بدرستیکہ آنہا کہ ایمان آوردہ اند بزبان والذین ہادوا و آنانکہ دین یہودی گرفتند والصبئون والنصرٰی و صابیان و ترسایان ہمچنین من امن ہر کہ ایمان آرد ازینہا بدل صافی و نیت خالص باللہ والیوم الاخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عملی پسندیدہ فلا خوف علیہم پس ہیچ ترسی نیست بر ایشان از ہجوم عقاب ولا ہم یحزنون و نیستند ایشان کہ اندوہگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا ہر آینہ ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد وارسلنا و فرستادیم الیہم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی کلما جاءہم رسول ہر گاہ کہ آمد بدیشان رسولے بما لا تہوی انفسہم بآنچہ نخواستے دوست نداشت نفسہای ایشان از تکالیف شرعیہ فریقا کذبوا گروہی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد وفریقا یقتلون و گروہی را بودند کہ میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب وحسبوا و میپندارند بنی اسرائیل الا تکون فتنۃ آنکہ نباشد بلائی و محنتی ایشان را بہ قتل و تکذیب انبیاء فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راہ حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی ثم تاب اللہ علیہم پس عرض کرد خدای تعالی توبہ را بر ایشان بہ بعثت عیسی ثم عموا وصموا پس دیگر بارہ کور و کر شدند کثیر منہم بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی واللہ بصیر بینا ست وخدای بینا ست بما یعملون بانچہ عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواہد رسانید لقد کفر الذین بدرستیکہ کافر شدند آنانکہ از روی جہالت و بی بصیرتی قالوا ان اللہ گفتند بدرستی کہ خدای ہو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم ست وقال المسیح و گفت مسیح یبنی اسرائیل ای بنی اسرائیل اعبدوا اللہ ای راد بی وربکم کہ پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بندہ ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نہ مخلوق را و عبادت رب را شاید نہ مربوب انہ من یشرک باللہ بدرستیکہ ہر کہ شرک آرد بخدای فقد حرم اللہ علیہ الجنۃ پس بدرستیکہ خدای حرام کردہ است بروی بہشت را ومأوہ النار وجای او دوزخست وما للظلمین و نیست مر ستمگاران را کہ وضع عبادت در غیر موضع آن کردہ اند من انصار ہیچ یاری از مددگاران در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستیکہ کافر شدند آنان از ترسایان کہ از فرط نادانی قالوا ان اللہ ثالث ثلثۃ و گفتند کہ اللہ یکی از سہ آلہ است معتقد مر قول بسیاری از نصاری آن بود کہ الوہیت مشترکست میان عیسی و مریم و عیسی علیہما السلام و ہر یکی ازینہا الہ اند و خدای

یکی ازین سه است وَمَا مِنْ اِلٰهٍ حال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت
ومتعالی از توهم شرکت وَاِنْ لَّمْ یَنْتَهُوْا واگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا یَقُوْلُوْنَ از انچه میگویند وبتوحید قائل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ عذابی دردناک الم او دائم بود اَفَلَا یَتُوْبُوْنَ آیا رجوع
نمی کنند اِلَی اللّٰهِ بخدای از قول بتثلیث وَیَسْتَغْفِرُوْنَهٗ وآمرزش نمیخواهند ازو باعتقاد توحید استفهام ست بمعنی امر یعنی باید که توبه واستغفار کنند
وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ وخدای آمرزنده تاابانست رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح ابن مریم که ایشان اورا خدای
میگویند اِلَّا رَسُوْلٌ ○ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای واورا معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسیٰ زنده شد عصا نیز در دست موسیٰ اژدها گشت وآن عجیب تر ست واگر عیسیٰ
بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر ومادر موجود گشت وآن غریب تر ست پس آیات انبیاء ایشانرا از بهویت بیرون نمیبرد وورا لوهیت داخل نمیسازد
وَاُمُّهٗ صِدِّیْقَةٌ ومادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار مینمود کما قال اللّٰه تعالیٰ وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من
القانتین كَانَا یَاْكُلٰنِ الطَّعَامَ ط بودند پسر ومادر که طعام میخوردند وچون سائر حیوانات محتاج غذا بودند وباوجود احتیاج صفت لوهیت براینان
اطلاق نتوانکرد اُنْظُرْ كَیْفَ بنگر که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الْاٰیٰتِ بیان میکنیم برای ایشان دلائل توحید ثُمَّ انْظُرْ پس بار بنگر در حال ایشان کیف اَنّٰی
یُؤْفَكُوْنَ ○ چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن ویذیرفتن حق قُلْ بگوای محمد ترسایان اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون خدای
مَا لَا یَمْلِكُ لَكُمْ آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا نه زیان ونه سود را یعنی عیسیٰ تصرف آن نداشت که مثل خدای
برساند زیانی از بلا وعنایا عطا کند سودی از صحت وغنا وَاللّٰهُ وخدای که معبود بحق ست هُوَ السَّمِیْعُ اوست شنوای اقوال باطلهٔ شما الْعَلِیْمُ ○
دانا بعقائد فاسدهٔ شما قُلْ یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود ونصاری لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَیْرَ الْحَقِّ غلوی
که ناحق باشد مراد مبالغهٔ غلوی یهود ست در مذمت عیسیٰ وافراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوْۤا وپیروی مکنید اَهْوَآءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف
قوم خود که بجهل قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعثت پیغمبر وَاَضَلُّوْا كَثِیْرًا وبعناد گمراه ساختند بسیاری را وَضَلُّوْا وثابت
بودند بر ضلالت وگمراهی خود عَنْ سَوَآءِ السَّبِیْلِ ○ از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت لُعِنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ لعنت کرده شدند ع
کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلٰی لِسَانِ داؤد بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد وگفت اللهم العنهم وَعِیْسَی
ابْنِ مَرْیَمَ وبر زبان عیسیٰ نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذٰلِكَ این لعن مر ایشانرا بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا یَعْتَدُوْنَ ○ بسبب آن بود
که نافرمانی کردند وبودند که از حد در میگذشتند كَانُوْا لَا یَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضے از ایشان مر بعضی را عَنْ مُّنْكَرٍ فَعَلُوْهُ ط
از عملی زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ○ بخدای که بد چیز نیست انچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم ست آنهارا که نهی
منکر نمیفرمایند بانچه میتوانند تَرٰی كَثِیْرًا مِّنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد وحسد مسلمانان یَتَوَلَّوْنَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا ط
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر کبری بمکه رفت ومشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص نمود لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه
بد چیز ست انچه پیش فرستاده است لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان وآن چیز ست اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان
وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ○ وایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوْا یُؤْمِنُوْنَ واگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّٰهِ وَالنَّبِیِّ بخدای
وبپیغمبر خود وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْهِ وانچه فرستاده شده است بران پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِیَآءَ هر آینه فرا نگیرند مشرکان را

بدوستی چہ فرمان موسیٰ و حکم توریت آنست کہ با کفار دوستی نکنند و میشاید کہ مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اہل کفر دوستی نکردندی وَلٰكِنَّ كَثِيرًا ولیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یہود و یا منافقان فٰسِقُوْنَ ○ خارجانند از دائرۂ ایمان لَتَجِدَنَّ آشَدَّ النَّاسِ هر آینہ میابی بے توسخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوا با آن کسانیکہ گرویدہ اند الْيَهُوْدَ جہودان را وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و آنانکہ شرک آوردہ اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جہودان و مشرکان اند و بدین سبب بے مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ و هر آینہ میابی نزدیک ترین آدمیان مَّوَدَّةً لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوا از روی دوستی با مومنان الَّذِيْنَ قَالُوْٓا آنانرا کہ میگویند اِنَّا نَصٰرٰى ما ترسایانیم چہ دلہای ایشان نرم ترست از یہود و بدوستی مشرکان استظہار نمیجویند ذٰلِكَ آن قرب مودت بِاَنَّ مِنْهُمْ بسبب آن ست کہ بعضی از ایشان قِسِّيْسِيْنَ دانایان راست گویانند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعہ نشینند وَّاَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ ○ و بسبب آنکہ ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق علما گفتہ اند مراد از آنہا کہ قرب مودت با مومنان داشتہ اند نجاشی و اصحاب او یند چہ از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و ہدم مساجد ایشان کم از یہود نیستند اما نصاری حبشہ کہ چون قرآن از جعفر بن ابوطالب رض استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی بر انند کہ چون جعفر از دیار حبشہ مراجعت نمود نجاشی ہفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفیٰ فرستاد و چون ایشان بآستانۂ حضرت رسالت پناہی رسیدند آنحضرت سورۂ یٰسٓ بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کردہ با یکدیگر گفتند کہ قرآن چہ مشابہت تمام دارد بانچہ بر عیسیٰ نازل شدہ و مقصود از قائلان بانا نصاری ایشانند ٭

وَاِذَا سَمِعُوْا مَآ اُنْزِلَ و چون میشنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار آنچہ فرستادہ شدہ است اِلَى الرَّسُوْلِ بسوی رسول تَرٰٓى اَعْيُنَهُمْ می بینی تو چشمہای ایشان را کہ از رقت دلہای ایشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ از آنچہ شناختند از سخن راست يَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَآ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردہ ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ○ پس بنویس ما را از گواہان کہ ادای شہادت کردہ اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد مصطفیٰ یا ما را داخل امت محمد گردان کہ گواہان انبیاء اند بروز قیامت در خبرست کہ یہود مدینہ رفیقان جعفر را سرزنش کردند کہ چہ زود ایمان آوردید و مدتہاست کہ ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اہل حبشہ بانجاشی گفتند کہ ایمان آوردی بکسیکہ او را ندیدہ حق سبحانہ و تعالیٰ خبر میدہد کہ ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا چیست ما را کہ لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ و انچہ بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ يُّدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنست کہ ما طمع میداریم آنکہ در آرد پروردگار ما ما را در بہشت مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِيْنَ ○ با گروہ صالحان کہ امت حضرت رسالت پناہ اند فَاَثَابَهُمُ اللّٰهُ پس خبر داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوْا بانچہ گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانہا کہ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا منازل آن جویہا خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکہ جاوید باشند وَذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِيْنَ ○ و اینست پاداش نیکوکاران را وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکہ کافر شدند وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ و بدروغ داشتند آیتہای ما را اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ○ آن گروہ اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کردہ اند کہ روزی حضرت رسالت پناہ ص برای صحابہ وصف قیامت میکرد و از اہوال شمۂ آنروز باز مینمود تنی چند اصحاب کہ صدیق و مرتضیٰ و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رض از ایشان بودند در خانۂ عثمان بن مظعون مجتمع شدہ بران اتفاق کردند کہ بقیۃ العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کردہ و گلیم پوشیدہ گرد عالم برآیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناہ ص رسیدہ بایشان گفت کہ من مامور نیستم

ع ۱۶

برانچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق ست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من برمیخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان درمی آیم ۱۲ فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد یا ایها الذین امنوا اے گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که انچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین ○ دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از انچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا گوارنده و حلال و پاک باشد و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و بترسید از تحریم ما احل الله از ان خدای که انتم به مؤمنون ○ شما بدو گروید گانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگندی که خورده ایم این آیت آمد لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند شما را خدای بالغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما و لغو مذهب امام شافعی رح آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست و لکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه ببندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارت شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین ست هر یکی را مدی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو در مذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چار من ست که هشت رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من ست و بهر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میان انچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی نه دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا رداء و ازار و اگر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بیعیب باید خواه مومن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلثة فصیام ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز ست پی در پی و نزد امام شافعی تتابع شرط نیست ذلک اینکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شما ست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاهدارید زبان خود را و سوگند مخورید کذلک همچنین کما کفارت یمین را یبین الله لکم ایته بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع لعلکم تشکرون ○ شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه و تعالی در باب چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و دران زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قتل یا ایها الکافرون بحذف لا آمد آیت آمد لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حائل باشد لائق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص رض از ایشان بود به مهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشار شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود و خود موجود بود بی آنکه مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناه عرض کرد فاروق اعظم رض زبان نیاز بکشاد و دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای زمره

سوگندان انما الخمر جرمین نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل ست والمیسر و قمار و این نیز عام ست نرد و گنجفه و غیران والانصاب و بتانرا که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بران ذبح میکنند کالاذلام و تیرهای اقداح رجس پلید ست من عمل الشیطن از روسوسه شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید ها لعلکم تفلحون تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطن جرمین نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افگند درمیان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن و المیسر و در باختن قمار ویصدکم و باز دارد شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما بازاستادگان و استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد ازانکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در تفسیر آورده که درین آیت ده دلیل ست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام ست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم اورا بابت پرستی در یک سلک کشید و شرک سرهمه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم اورا رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلید ست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از وبر کناره شوید و هرچه دور بودن از و فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با جتناب از و منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب از و بود حرام ست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت ست و هرچه درمیان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام ست نهم سبب منع ست از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض ست حرام باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت ست که من الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو پرستنده بت ست **نظم** می نمکی دان جگر آمیخته ✦ بر جگر بی نمکان ریخته ✦ بیخبر آن مرد که چیزی چشید ✦ کش قلمی هیچ خردی درکشید ✦ واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر واطیعوا الرسول و فرمانبرداری کنید رسول را در انچه امر و نهی میکند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا آنکه نیست بر رسول ما البلغ المبین جز رسانیدن روشن پس چون حکم بشمار رسانید تولی و اعراض شما اورا ضرر نکند بلکه ضرر بشما عائد شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لیس علی الذین امنوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصلحت و عملهای شایسته کرده اند جناح فیما طعموا گناهی از انچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک وامنوا و ثبات ورزند بر ایمان وعملوا الصلحت و بکنند کارهای پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات وامنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود واحسنوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند والله یحب المحسنین خدای دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان درمی آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از جان شکار متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله ای گروه گرویدگان هرآینه می آزماید شما را خدای تعالی یعنی باشما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که تناله ایدیکم میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید و رماحکم و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای بداند دوستان او من یخافه آنکس را که از وی ترسند بالغیب در غیب یعنی هنوز او را ندیده فمن اعتدی پس هرکه از حد بگذرد و شکار کند

بَعْدَ ذٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ پس مراورا ست عذابی دردناک یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ نکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رح مراد حیوان بریست که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را به قتل میارید وَاَنْتُمْ حُرُمٌ ○ و حالانکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهٗ منکم و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم ست و قتل صید بر و حرام مراد ابو الیسر ست رض که در عام حدیبیه گور خری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بر وست وگرنه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ پس بر و واجب ست جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فداء دهد مانند صید خود و آن فداء مِنَ النَّعَمِ از چهار پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان يَحْكُمُ بِهٖ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا در حالتیکه آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین اَوْ كَفَّارَةٌ یا بر ست کفارت آن قتل طَعَامُ مَسٰكِيْنَ طعام دادن درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن لِيَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ اَمْرِهٖ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی و مالک رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت ست چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری و در گور خری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را موضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی امدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای از انچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از انچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد مثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ خدای غالبست بر حکم خود ذُو انْتِقَامٍ ○ خداوند انتقام ست بر کسیکه اصرار میکند در معصیت اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه در ین و اخلند وَطَعَامُهٗ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی انچه آب بر کنار افگند مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان چنانکه قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا تا وقتیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای الَّذِيْٓ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ آنخدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترمست قِيٰمًا لِّلنَّاسِ بسبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک در ست و در دنیا بجهت آنکه امنی از نهب و قتل در ست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و ماه حرام وَالْهَدْيَ و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام ست که مردم در و از قتل و غارت ایمن میمانند وَالْقَلَآئِدَ و گردانید قربانی دو ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند ذٰلِكَ انچه گفته شد لِتَعْلَمُوْٓا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای یَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ میداند انچه در آسمانها و زمینهاست وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ○ بهمه چیز ها داناست پس انچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اِعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ○ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُوْلِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان

تا ایشانرا عذری نباشد والله یعلم وخدای میداند ما تبدون وما کنتم تکتمون ○ وانچه آشکارا میکنید وانچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب
وفعل وعزیمت قل بگوای محمد لا یستوی الخبیث مساوی نیست پلید والطیب وپاک این حکم عام ست در نفی مساوات میان
نیک وبد در اشخاص واعمال واموال وغیر آن ولو اعجبک واگرچه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار جودت عروضیست
دارد نه قلت وکثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون تا
شاید که رستگار شوید ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه سوالها میکردند یکی میگفت
پدر من کیست ودیگری میگفت که شتر من گم شد کجاست حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه گرویده اید لا تسئلوا
مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین گرداند شمارا وان تسئلوا عنها ومپرسید
از چیزها که اگر پرسید ازان حین ینزل القرآن در وقتیکه فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما از عمدهٔ آن بیرون نتوانید آمد
عفا الله عنها عفو کرد خدای ازان یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید آنرا وبدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت
حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه از واعراض فرمود واو سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت
فرمود که لا اگر گفتی نعم هر سال واجب شدی وشمارا توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم واین آیت نازل شد که خدای در گذرانید وبدین سوال شمارا
مواخذه نیست والله غفور وخدای آمرزگارست که عفو میکند حلیم ○ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمینماید قد سألها بدرستیکه پرسیدند از
چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند وحواریان که درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین ○ پس گشتند
بآن سوالها از کافران یعنی بعد از مشهود معجزه بدان نگرویدند وسبب نزول عقوبت شد برایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد ویقول وفعل فضولی اشتغال نکند ودر نیابد گفته اند نظم بگو آنچه گفتن ضرورت شود + وگر گفتنها را فرو بند در + بجا آر فعلی که لازم بود + نوافعال
بیجا صلال اندر گذار + آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ از قبائل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد واز دین اسمعیل منصرف
ساخته ببت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان وتعیین بحائر وسوائب پیش او بود واصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزاید وآخرین
بطن نر بود گوش او را بشگافند وازو سواری ندوشیدن وبار کردن وموی بریدن او منع کردندی واز وی هیچ آب وگیاه دور نساختندی وآنرا
بحیره میگفتند واگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیماری قدوم مسافران ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را
سر وادی ودر همه چیز حکم بحیره داشتی وآنرا سائبه گفتندی وگوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی می گفتندی ازان است
در میان ره سر بریدندی واگر ذکر بودی میگفتندی ازآن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی اگر نر ومادہ بودندی نر را نمیکشتندی ومیگفتندی وصلت اخاها
یعنی انثی بر برادر خود پیوست وبرادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی وفحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر
سواری نمی کردندی واز وی هیچ آب وگیاه منع نمی نمودندی واورا احام میگفتندی واز زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه اهل این قبائل سبع بدین
آئین بودند وداعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین جاها فرموده که حق تعالی رد سخن ایشان کرد وآیت آمد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای
امر نفرموده ومقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته ولا سائبة ونه ناقه بچه را باز گذاشته ولا وصیلة ونه شاتی که برادر خود
پیوسته بود ولا حامی ونه حمایت کننده ظهر خود را ولکن الذین کفروا ولیکن آنهاکه کافر شدند چون عمرو بن لحی واتباع او یفترون افترا
میکنند ومی بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند واکثرهم وبیشتر کافران لا یعقلون ○ نمی دانند حلال وحرام را

در تحلیل آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه به تقلید گذشتگان راه میروند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ چون گویند مر ایشان را کای سرگشتگان تَعَالَوْا بیائید اِلٰى مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَى الرَّسُوْلِ و بیائید برسول که بیان کننده آن حکم ست قَالُوْا حَسْبُنَا گویند بس ست ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بران اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْـًٔا نمیدانند چیزی را وَّلَا يَهْتَدُوْنَ ۝ و نمییابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نما میباید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم ست **نظم** از مقلد تا محقق فرقهاست * این یکی کوهست و آن دیگر صداست * منبع گفتار این سوزی بود * وان مقلد کهنه آموزی بود * دست در بینا زنی آئی براه * دست در کوری زنی افتی بچاه * یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و الزام اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَّنْ ضَلَّ هر که گمراهی آنکس که گمراه شد اِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد **بیت** اگر بینی که نابینا و چاهست * وگر خاموش بنشینی گناهست * این آیت وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا بسوی خدا ست بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بوده اید که عمل میکردید آورده اند تمیم داری و عدی بن مالک که از انصاری بودند به تجارت غربیت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود بدیشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخته و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او با اهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را بحوزه تصرف در آوردند و آنی از نقره که بزر منقش ساخته بود و دویست مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و زنار در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر تفصیل رخوت می بود یافتند و چون انای مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و برافغه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت ست در میان شما اِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شوید حِيْنَ الْوَصِيَّةِ بهنگام وصیت کردن اثْنٰنِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِّنْكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان اَوْ اٰخَرٰنِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ ست و گواهی می بر مسلمانان نمیشنوند باجماع اِنْ اَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِى الْاَرْضِ سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُّصِيْبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف شوید و کس را همراه وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُوْنَهُمَا باز میدارید آن دو کس را که غیر از شما اند مِنْۢ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف ست وقت اجتماع مردم فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ ما بدل نمی کنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای اندک اگرچه آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدای یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده اِنَّآ اِذًا بدرستیکه ما آن وقت که پوشیم گواهی را لَمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ۝ از زمره گناهکاران باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود

که تا دست از ایشان باز داشتند بعد ازان آن انای گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل و ران باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت رسالت پناه ﷺ مرافعه کردند آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فَآخَرَانِ پس دو گواه دیگر يَقُومَانِ مِقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده و ایشان گواهان یعنی ورثه الْأَوْلَيَانِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیای میت اند حفص و اسحق بصیغه مجهول میخوانند و اولیان نیز قرأت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت ازان دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا به حقیقت احوال ایشان بگواهی قیام نمایند فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا هر آینه گواهی ما أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند وَمَا اعْتَدَيْنَا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمی گذریم درین گواهی إِنَّا إِذًا بدرستیکه آن هنگام میکه چنین کنیم لَّمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمگاران اند که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد ازان حضرت ﷺ حکم فرمود تا انای را بورثه بدیل دادند ذَٰلِكَ این حکم که کردیم از روی یقین بشاهد آدنی نزدیک تر است أَن يَأْتُوا بآنکه بیابند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلَىٰ وَجْهِهَا بر وجهی که حق آنست أَوْ يَخَافُوا و نزدیک ست بآنکه بترسند أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ بعد از سوگند انیکه ایشان خورده اند مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدایرا بسمع اجابت وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي القَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغند يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را که خدای جمع گرداند پیغمبران را فَيَقُولُ پس گوید مر ایشانرا مَاذَا أُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند وقتیکه ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیاء بر مومنان امت ایشان قَالُوا گفتند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو ما هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را بآنچه ما میدانی إِنَّكَ أَنتَ بدرستیکه تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانندهٔ نهانیها پس تو میدانی که ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز انکار کردند إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن ای محمد چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذْكُرْ نِعْمَتِي یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ بر تو و بر مادر تو إِذْ أَيَّدتُّكَ یاد آر که چون تقویت کردم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ جبرئیل را بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی وگفته اند روح القدس انجیلست تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره وَكَهْلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت وخط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ و معانی و حقائق توریت و انجیل وَإِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا که میسازی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیئت مرغ بِإِذْنِي بدستوری من فَتَنفُخُ فِيهَا پس میدمی در ان صورت که از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را وَتُشْفِي و شفا میدهی الْأَبْرَصَ و پاک و بی علت میسازی برص را بِإِذْنِي بامر من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ و چون بیرون می آری

مردگانرا از قبور ایشان زنده یا اذنی بفرمان من واذ کففت بنی اسرائیل ویاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتیکه آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن از انچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا و احیا و سائر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین ○ مگر جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحرست واذ اوحیت الی الحواریین ویاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان ابزبان پیغمبر خود ان امنوا بی بآنکه ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستاده من یعنی عیسی قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم واشهد بانا مسلمون ○ وتو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می بر دیعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد برما مائدة من السماء خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بران طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین ○ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت من قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی ازان مائده وتطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای درخواهید بشما ارزانی دارد ونکون علیها و باشیم بران مائده من الشاهدین ○ از گواهان قتیکه از ما گواهی طلبند از ابن عباس رض منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید انگه از خدای تعالی بطلبید انچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رض نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم ای خداوندما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست برما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را واخرنا و آنانرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما ازان خوان بهره یابند وآیة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را ازان خوان یا توفیق شکر آن وانت خیر الرازقین ○ و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوانرا علیکم بر شما اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا گرد نی چنانچه لا اعذبه احدا آن عذاب نکنم احدا من العالمین هیچ کس را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین ○ و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و منديل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و بر و ماهی بریان که پوست نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دومی عسل و بر سوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون بر خاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه بقدرت

ربع ع

خود ایجاد کرده بخورید انچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بنمائی که موجب ازدیاد یقین شود عیسی بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی برایان شد پس حواریان از شدت دیدن آیات ترسان شده ازان مائده نخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شفا عطاست و دیگران ابلاست هزار و سیصد تن ازان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان ازانچه بود کم نشد هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخوشید الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا هم ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب شد و روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقه صالح پس وحی آمد که ای عیسی مائده مارا بفقرا ده نه باغنیا تا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن بقول صاحب معالم سیصد و شصت تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ ویاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ وَاُمِّیَ مر مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ دو خدا بدون خدای قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا یَكُوْنُ لِیْ نسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ آنکه بگویم مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ انچه مرا سزاوار نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستیکه تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ تو میدانی انچه در ذات منست وَلَآ اَعْلَمُ وَمن نمیدانم مَا فِیْ نَفْسِكَ انچه در ذات تو است یا تو میدانی هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم انچه تو نهان داری اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ بدرستیکه تو دانای پوشیدهای مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی از خود را اِلَّا مَاۤ اَمَرْتَنِیْ بِهٖۤ مگر انچه تو امر کردی مرا بآنکه بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر آن اُعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای را رَبِّیْ وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِیْدًا گواه یا نگاهبان مَّا دُمْتُ فِیْهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ پس آنهنگام که فراگرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیْهِمْ تو بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِیْدٌ گواه و مطلع بران و مراقب آن اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستیکه ایشان بندگان تو اند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ پس بدرستیکه تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِیْمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی مراد آنست که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقق و توعست کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هٰذَا یَوْمُ این روزی ست که دریں یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ سود میرساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مر این صادقانرا بهشتهاست که میرود من تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ در حالتیکه جاوید باشند دران اَبَدًا ط همیشه تاکید ست در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از و بنیل کرامت ذٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ رستگاری بزرگست لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر خدایرا ست بادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِیْهِنَّ ط و انچه در سموات و ارضین ست وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ع او بر همه چیزها تواناست بقدر شیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام مکیة وهی مائة وخمس وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آنخداوندی که بقدرت کامله خلق السموات والارض بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و مادة وجعل الظلمات والنور ه و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را در قول مجوس ست که گفته اند الله خالق نورست و شیطان آفرینندهٔ ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر انند که مراد از ظلمت و نور شب و روز ست و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرمود که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد ست و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکی ست و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس او پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس این همه دلائل و آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون ○ با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الذی خلقکم اوست آن کسیکه بیافرید پدر شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل بر سد و اجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزد یک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثم انتم تمترون ○ پس شما شک می آرید با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از ان که ثابت شد که بدو خلقت خلق از اوست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست وهو الله واوست خداوند و معبود مطلق فی السموات وفی الارض در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست یعلم سرکم میداند انچه پنهان شماست یعنی انچه در دل مخفی دارید وجهرکم و انچه آشکارا شماست یعنی بزبان می آرید ویعلم ما تکسبون ○ و میداند انچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرکم شارتست بنسبت باطنی انسان وجهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتی ست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق ست و بروح از عالم امر سرش از مرتبهٔ امر شود و جهرش از مرتبهٔ خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات و جمیع در یک ویش خصائص ربوبیت پیداو در دیگر ویش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوارو بیمقدارترست رباعی چون در خود از او صاف تو با هم اثری + حاشا که بود نیک ترا زمن دگری + دانم که فتد بحال خود چشم نظری + در هر دو جهان نباشد از من تبری + پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که من از خصائص شما را در مرتبهٔ غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم انچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این انانی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی + چون بهائم بخواب و خور گذرد + آدمی میتواند از کوشش + کز فرشته فضل در گذرد + وما تأتیهم من آیة ونمی آید بکافران از آیتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن الا کانوا عنها معرضین ○ ازان آیت و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان انبؤا ما کانوا به خبرهای انچه بودند که بدان یستهزءون ○ استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند

کہ ما بقوت قہاریت گو آہلکنا چند ہلاک کردیم من قبلہم پیش از ایشان من قرن از گروہ گذشتگان یعنی اہل زمانیکہ در وے پیغمبر بودہ قرن
ہفتاد یا ہشتاد سال ست کہ اغلب اعمار مردم ہمان باشد و غیر ازین نیز گفتہ اند پس صفت اہل قرن میکند ہم فی الارض چنان گرچہی را
ہلاک کردیم کہ ایشان را در زمین مکان و آرامگاہ دادیم یا در ان زمین اہل آنرا متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کردہ بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم
انچہ شما را ندادہ ایم چون عمر دراز و قوت تمام و سعت مال و استظہار بخدم و حشم و ارسلنا السماء و فرو فرستادہ بودیم ما باران را علیہم مدرارا بر ایشان
پی در پی بہنگامیکہ محتاج بودند بران و جعلنا الانہر و گردانیدہ بودیم جویہای آب را کہ پیوستہ تجری من تحتہم میرفت در زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور و منازل ایشان کہ بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود کہ بمزارع و بساتین خود میبردند محصل کلام آنست کہ ایشان تمکن
بودند در زمین و در رفاہیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند و اہلکنہم بذنوبہم پس ہلاک کردیم ایشان را بگناہان ایشان و سعی نکرد
ایشان را آن قوت و نعمت و انشانا من بعدہم و بیرون آوردیم پس از ہلاک ایشان قرنا آخرین ○ گروہی دیگر در زمین آیت کفار قریش اند
کرد بہلاک ما را خبار آمدہ است کہ نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیہ مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناہ آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان
نخواہیم آورد تا وقتیکہ چہار فرشتہ نامہ نوشتہ از آسمان بیارند و گواہی دہند کہ این کتاب از خدای شما آوردہ ایم و در ضمن آن مکتوب آنمعنی مندرج کہ تو رسول
او ئی آیت آمد کہ ولو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشتہ در ورقی فلمسوہ بایدیہم پس بینند و بسایند آنرا بدستہای
خود و شبہہ ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود لقال الذین کفروا ہر آینہ خواہند گفت آنہا کہ کافر دان ہذا ما نیست انچہ آوردہ
ایم الا سحر مبین ○ مگر جادوی روشن بر ہمہ کس و قالوا و گفتند کافران لولا انزل علیہ ملک چرا فرو نفرستند بر محمد فرشتہ کہ با ما گوید کہ این
پیغمبر ست ولو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشتہ لقضی الامر ہر آینہ حکم کردہ شود بہلاک ایشان چہ سنت الہی برین جاری شدہ کہ اگر
معائنہ بینند فرشتہ را چنانچہ طلب کردہ اند اہلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثم لا ینظرون ○ پس مہلت دادہ نشوند بعد از نزول ملک
بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند کہ چرا فرشتہ بر رسالت ما نمی آید حق تعالی فرمودہ کہ ولو جعلناہ ملکا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشتہ را
لجعلناہ رجلا ہر آینہ متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچہ جبرئیل را بصورت دحیۃ الکلبی متمثل می سازیم و این صورت بجہت آنست کہ
قوت بشری بدیدن ملائکہ بر صورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر جمعی از انبیاء بقوت قدسی مشاہدہ ایشان توانند نمود پس ما چون فرشتہ را فرستیم
بصورت بشر فرستیم و للبسنا و ہر آینہ دران حال پوشیدہ گردانیم علیہم بر ایشان ما یلبسون ○ انچہ بر خود پوشیدہ کردہ اند امروز یعنی چنانچہ
اکنون بر سالت بشر مسلم نمیدارند دران وقت نیز طعنہ زنان خواہند گفت ما ہذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدہد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر
عاطر آن حضرت ننشیند و میگوید ولقد استہزئ برسل و ہر آینہ تکذیب نمودہ افسوس کردہ اند بہ پیغمبرانی کہ بودہ اند من قبلک پیش از تو
فحاق پس فرود آمدہ است بالذین سخروا منہم آنانکہ سخریت کردہ اند از رسل یعنی با ایشان استہزا نمودہ اند ما کانوا بہ جزای
انچہ کردہ بودند کہ بدان یستہزءون ○ استہزا میکردند و آن جزای عذاب و نکال الہی بود کہ بگرد ایشان در آمد قل بگوای محمد در پرسش از ایشان اگر عذاب
مشرکان را مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاہی بیمن و گاہی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت
کیف کان کہ چگونہ بودہ است عاقبۃ المکذبین ○ آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوای محمد و بپرسان ایشان لمن ما فی السموات و الارض
مر کراست انچہ در آسمانہا و زمینہاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و گرنہ قل للہ تو بگو کہ مر خدا یرا ست کتب نوشت
خدای علی نفسہ الرحمۃ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را کہ قبول توبہ است و عفو از معصیت و در احادیث آمدہ است کہ حق سبحانہ و تعالی کتابی

ع ۱۰

نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دانست بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی وارد است نظم

در عدم ما مستحق آن کی بودیم * که بریم جان و بدین دانش شدیم * ما نبودیم و تقاضا ما نبود * لطف تو ناگفته ما می شنود * لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لاریب فیه در روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدای راست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وهو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبائل چندان مال حاصل کنیم که تو انگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه از این دین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که تو انگر ترین خلق شود قل افغیر الله بگوای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا گرفتار گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السموات والارض خدای که پدید آرنده آسمان و زمین ست وهو یطعم و میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز ست از خلق و خلق بوی محتاج اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما اریدان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگوای محمد بدرستیکه من مامور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدای را برای آنکه سبقی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستیکه من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب را عنه از و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستیکه حق بر و بخشایش فرموده است وذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین رستگاری هویداست وان یمسسک الله و اگر برساند تو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا کاشف له پس هیچ بازدارنده برنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر برساند تو نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر پس او بر همه چیز از نیها توانا ست وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حقست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار و تدبیر خود والخبیر و آگاه بخفایای احوال بندگان نقل ست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی جانمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیت کتاب تو آیت آمد قل بگوای محمد در جواب ایشان ای شیء چیز ست اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها قل الله شهید بگو خدای بزرگتر ست از جهت گواهی بینی وبینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواهیت من و بطلان شما او ست واوحی الی هذا القرآن و بمن وحی کرده اند این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگرچه در و بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین و من بلغ و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر نذیر او ست و از انجاست که محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا ﷺ ائنکم لتشهدون آیا شما میدانید که گواهی

شهید سپید آن مع الله آنکه با خدای هستند الهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو من باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو الله بگو جز این نیست که او الله واحد خدا ایست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم وانني بریء و بدرستیکه من بیزارم مما تشرکون از انچه بوی شریک میدارید از اصنام وغیر آن الذین اتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یعرفونه میشناسند رسول خدای را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریت کما یعرفون ابناءهم همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی رشنیست آورده اند که حضرت فاروق رض از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما مر حضرت را که خدای از ان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجه تواند بود ابن سلام رض گفت من بر رسالت پیغمبر متیقنم تمام از انکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداناد ای عبد الله فقد اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم و کیست ستمگارتر ممن افتری از کسیکه افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را آنکه ملائکه دختران اویند بتان مانزدیک وی شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات اورا که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستیکه رستگار نشوند ستمگاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای میساختید الذین کنتم تزعمون آنانرا که گمان میبردید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آورندگان و دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه بر دهنهای ایشان مهر نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند که الیوم نختم علی افواههم الآیة انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک ازان وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون انچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدایرا نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد حرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه صلعم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت که من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانهٔ پیشینیان میخواند چنانچه احیانا من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که ومنهم و از کفار مکه ممن یستمع الیک کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی وجعلنا و افگنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند آنرا وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده حتی اذا جاءوک تا چون بیایند تو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر اند ان هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان وهم ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان بر سول و ینئون عنه و دور میشوند به نفس خود از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند این آیت در شان ابو طالبست و معنی آنکه نهی میکند و دشمنانرا از تعرض رسول به حمایت خود از دین او دوری میجوید وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمیدانند

که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمی کند ولو بمساس آنچه واگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون بازداشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری غایت شنیع و ایشان آنرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یلیتنا ای کاشکی که ما بازگردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من المؤمنین و باشیم از جمله باوردارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند چون بدنیا روند مومن باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی نیست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا قبل کانوا یخفون انچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشان را بازگردانند بدنیا لعادوا هر آینه بازگردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند ازان یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستیکه ایشان در دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند ان هی نیست این زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا وما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیختگان از قبور ولو ترى اى واگر ببینی اذ وقفوا علی ربهم چون بازدارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلى وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستیکه زیان کردند آنان که کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدایرا یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتى اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما على ما فرطنا برانچه تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا وهم یحملون و ایشان بردارند اوزارهم گناهان خود را على ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد بایشان و از ایشان منفک نگردد و در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا میشناسی مومن گوید نی ترا نمی دانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین ست و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی دانم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیت وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت ازینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بار یست بار گناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند بدان الا لعب و لهو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الاخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر ست برای کسانیکه پرهیزگاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهتر ست آورده اند که اخنس بن شریف و ابو جهل یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب ست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر بهت گوئی باز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گو است و انچه بما میرساند آسمانی ست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنم محرومی دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفراز اند از لواء و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز بایشان بازگردد و اشراف قریش و بقیه آل لوی بیکبار محروم مانند قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق میدانیم ولیکن در دعوی نبوت تکذیبی میکنیم آیت آمد که قد نعلم تحقیق ما میدانیم انه لیحزنك الذی یقولون بدرستیکه ترا اندوهگین میگرداند انچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستیکه ایشان لا یکذبونك تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند ولکن الظالمین

ولیکن

ولیکن ایشان ستمگارانند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس ای تسلی آنحضرت میفرماید ولقد کذبت وبدرستیکه تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبران را پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما کذبوا برانچه ایشان تکذیب کردند واوذوا وبدانکه رنج بایشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتیکه آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما وما مبدل کرده ایم صابر از انصرت وحکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران ولا مبدل ونیست تغییر دهنده لکلمات الله مرو عدهای خدا یرا او حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ولقد جاءک وهر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان که احم ایشان چه آثار ها بدیشان رسانیده اند وایشان صبر فرموده وآخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وان کان کبر علیک واگر چنان است که گران باشد بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح میکنند حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدائره مومنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی وبر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین وبدان جا در آئی او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی در آسمان برائی تاتیهم بآیة پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت وتوفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش بصورت خطاب متوجه آن حضرت است ودر معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر ایشان بسته خذلان وتوفیق منست انما یستجیب جز چنین نیست که اجابت میکنند دعوت را الذین یسمعون آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم وتامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله ومردگان را برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند وآن دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا ومکافات وقالوا وگفتند رؤساء قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستد بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که می طلبیم از و قل ان الله قادر بگو بر ستیکه خدای قادر است علی ان ینزل آیة بران که فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا وعناست زیرا که حکم الهی بریں جاری شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند وحق سبحانه تعالی ظاهر گرداند ومقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود واصحاب مائده وما من دابة فی الارض ونیست هیچ جنبنده در زمین ولا طائر ویر نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه پر وبالهای خود این کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم وفلان سخن بگوشم شنیدیم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند وتحصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده وپرنده الا امم امثالکم الاکه ایشان امتانند مثل شما در آفرینش ومرده وزنده شدن یاد را دای ثنای الهی چیزی فروگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزی را بلکه او مشتمل ست بر دلائل وحقائق امور علوی وسفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا وآنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وبکم وگنگانند از گفتن سخن در باب حقانیت ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر وجهل وعناد در تقلیدند من یشا الله یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد ومن یشا وهر کرا خواهد یجعله ثابت گرداند وبگاهدارد علی صراط مستقیم براه راست قل ارایتکم بگو ایشان را که چه می بینید ان اتاکم عذاب الله

نصف

نصف

اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اَغَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنانست که بتان را میخوانید بلکه اِيَّاهُ تَدْعُوْنَ او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فَيَكْشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُوْنَ اِلَيْهِ آنچه او را بکشف آن میخوانید اِنْ شَآءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُوْنَ آنچه شرک ساخته اید با او یعنی آلهه را وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم ما رسولان را اِلٰٓى اُمَمٍ بامتان ایشان مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشان را بِالْبَاْسَآءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّآءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُوْنَ تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَآ اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلٰكِنْ قَسَتْ لیکن سخت شده بود قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلبست وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ و آراسته کرد برای ایشان ابلیس مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که بعمل میآوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب دیرینه دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خودبینی از حق پرستیدن باز میمانند **نظم** مرد معجب را اهل دین نبود * هیچ معجب خدای بین نبود * بیخبر زان جهان و مست یکیست * خویشتن بین و بت پرست یکیست فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و نکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان بَاْسًا و ضرّا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بکشادیم بر ایشان اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتّٰٓى اِذَا فَرِحُوْا تا وقتیکه شاد شدند بِمَآ اُوْتُوْٓا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری نه قیام نمودند اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا آخر آن گروه که ایشان ستمگاران بودند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم بتمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و حمد مر خدایرا که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از ان وی که سبب خلاصی مردمست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شگرفست هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ اَرَءَيْتُمْ بگو چه بینید دران اَخَذَ اللّٰهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوائی شما را تا کر شوید وَاَبْصَارَكُمْ و بینائی های شما را تا کور گردید وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما را تا فهم و هوش در و نماند مِّنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ کدام ست خدای غیر الله که بقدرت کرم خود بِاٰتِيْكُمْ بِهٖ بیارد برای شما آنچه گرفته است اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتهارا از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ پس کافران اعراض کنند ازان و حق را انقیاد نکنند قُلْ اَرَءَيْتَكُمْ بگوای محمد کافران را که چه بینید و چه کنید دران اَتٰىكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا بَغْتَةً ناگهان بیمقدمه که تنبیه کند بران اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند بغتة آنست که شب فرود آید و جهرة عذابی ست که در روز طالع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب اِلَّا الْقَوْمُ الظّٰلِمُوْنَ مگر گروه ظالمان

یعنی مشرکان وما نمی فرستادیم پیغمبران را الا مبشرین بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را
بدوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آرد و اصلح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشان را
از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اند و غمگین شوند از فوت ثواب آنچنان والذین کذبوا بآیاتنا و آنها که تکذیب کرده اند آیتهای ما را
یمسهم العذاب برسد ایشان را عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دائره تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بگو
نمیگویم شما را عندی خزائن الله که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم ولا اعلم الغیب و من نمیدانم غیب را
مادامیکه وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه
من همچو شما بشرم ان اتبع متابعت نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزرا که وحی میکند بمن قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی
آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر نباشد گمراه بارا یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد ع۹
میان حق و باطل وانذر به بیم کن بآنچیزیکه بتو وحی میکند الذین یخافون آنکسانرا که میترسند از بسیاری ذلل و تقصیر در عمل ان یحشروا
از آنکه حشر کنند ایشانرا الی ربهم بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام ست اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دلی پندپذیر و گوش
نصیحت شنوا ایشانرا ست لیس لهم نیست مرایشانرا من دونه بجز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع
و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت پناه
گفتند که ما را در مجلس تو در ویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی
ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوئیم و بشنویم حضرت رسالت پناه فرمود که من بر اندن مومنانرا از صحبت خود نتوانم
گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم نقلست که فاروق رضی
یا رسول الله چنین میتوان کرد تا به بینیم که هم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند
پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد ولا تطرد الذین یدعون و مران
از مجلس خود آنانرا که میخوانند ربهم پروردگار خود را و ذکر او میگویند بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر
یریدون وجهه میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای او گفته اند وجه صله ست یعنی میخواهند خدایرا و بس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را
قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه
وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی یریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا به نقصان دین راضی بودن و از
درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها و این نیز در مقام دارد در سلامتی
دین و نقصان و نیار ضا دادن و در مونست و الفت بر روی درویشان گشادن سوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای سر
کونین نهادن ست و از خود و از خلق آزاد گشتن **بیت** اگر مارا خواهی خطی بعالم درکش ور بحر فنا غرق شود دم درکش ما علیک نیست بر تو من حسابهم
من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی وما من حسابک و نیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم
تا تو برانی ایشان را پس بیچاره مران فتکون من الظالمین پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک فتنا و چنانکه پیش از تو آزموده ایم
فقرا را با غنیا همچنان آزمودیم بعضهم ببعض برخی اشراف را ببعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب و سبقت

بایمان لیقولوا تا گویند بزرگان آمنوا کما منّ الله علیهم آیا این گروه اند که بنعمت ایمان واحسان باتوفیق وهدایت منت نهاد خدای بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله آیا نیست خدای باعلم داناتر یعنی هست بالشاکرین ○ شکر گویندگان بر نعمت اسلام واذا جاءک الذین وچون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد مراد ازین دروپشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود وبعد ازان هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بروی پیشدستی کردی ودر بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یارسول الله گناهان بزرگ کردیم وجرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر عتذار وچاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت وایشان نا امید از عتبهٔ نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان گنهگاران که بوحدانیت من ورسالت تو وحقیت قرآن گرویده اند وبسوی تو آیند بر ایشان سلام گوئی که بشارتست بسلامتی در دنیا ورحمت در عقبی وبگو بعد از سلام کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش وبخشائش یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که از شائبهٔ خلف مبرا بود انه من عمل منکم بدستیکه هر که بکند از شما سوءً کاری بدی بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعات آن نداند عقوبتی را که بدان متفرع است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد ازان عمل واصلح وباصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فانه غفور پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تائبان را رحیم ○ مهربانست بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو ذلت مینویسد ملک برای تو بر خود رحمت مینویسد پس تراکتابت ست یکی ازلی ویکی وقتی ومقررست که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون این آیت شریف شفای ست مر بیماران گناه را وشفا بشرط پرهیزست یعنی توبه واستغفار قطعه دردمندان گنه را روز وشب شربتی بهتر ز استغفار نیست ✦ آرزومندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست ✦ وکذلک وهمچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید ونبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین وتاروشن شود سبیل المجرمین ○ راه گناهگاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد که قل انی نهیت بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنرا که شما تدعون من دون الله میپرستید بدون خدای یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستیکه گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وما انا من المهتدین ○ ونباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث ورؤسای قریش گفتند ای محمد چندمارا بعذاب الهی تخویف وتهدید نمائی انچه از عقوبت میتوانی بمارسان وبیش ازین مارا مترسان این آیت آمد قل انی علی بینة بگو بدرستیکه من بر حجتی ودلیلی روشنم من ربی از پروردگار من که آن قرآنست ووحی یا حجج عقلیه یا انچه فاصل باشد میان حق وباطل وکذبتم به وشما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به انچه شتاب مینمائید بران یعنی عذابی را ان الحکم نیست حکم در تاخیر وتعجیل عذاب الا لله مگر مر خدای را یقص الحق میگوید خدای خبرهای درست را وهو خیر الفاصلین ○ واو بهترین کارگذارانست یا بیان کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به انچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لقضی الامر هر آینه گزارده شده بودی کار بینی وبینکم میان ما وشما یعنی شما را هلاک کرده بودمی به تعجیل ومیان ما وشما انقطاع شده بودی والله اعلم وخدای داناترست بالظالمین ○ بستمکاران در وقت عذاب کردن ایشان وعنده ونزدیک اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی انچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب ونقضای آجال وخواتیم اعمال لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او پس تاخیر وتعجیل عذاب بسته بحکمت اوست

ومتعلق بمشیت او و از سید عالم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد ازان این آیت برخواند که ان اللہ عندہ علم الساعۃ تا آخر و معنی این آیت در سورۂ لقمان مذکور خواهد شد انشاء اللہ تعالی ویعلم و میداند خدای مافی البر انچه در بیابانست از نباتات وحیوانات والبحر و انچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا انچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبست وما تسقط من ورقۃ و نیفتد هیچ برگ از درخت الا یعلمها مگر داند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات ولا حبۃ و نیفتد دانه فی ظلمت الارض در تاریکی زمین مراد تخمی ست که در زیر زمین افتد ولا رطب و نه تریست ولا یابس و نه خشکی ست الا فی کتاب مبین ○ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برانند که رطب اشارت بعلم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وهو الذی یتوفاکم واوست آنخداوندی که میخواباند شمارا و متوفی میگرداند بالیل بشب توفی فراگرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت ست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدین ست ویعلم و میداند خدای ما جرحتم انچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزاند شمارا از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نامبرده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شمارا در قیامت بما کنتم تعملون ع بانچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانکه جزا دهد بر کردارهای شما وهو القاهر واوست غالب فوق عبادہ ع بر بندگان خود ویرسل علیکم و فرو فرستد بر شما حفظۃ فرشتگان که نگاهبانانند مر اعمال شمارا یعنی مینویسند عملهارا تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرار کتاب عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد **نظم** بیندیشی ازان روزی که روی ✦ جگرها خون و دلهارا ریش بینی ✦ دهندت نامهٔ اعمال گویند ✦ بخوان تا کردهای خویش بینی ✦ مکن بد در کنی باری دران کوش ✦ که اندر نامه نیکی بیش بینی ✦ واین کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حتی اذا جاء احدکم الموت تا وقتیکه بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت ست و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وهم لا یفرطون ○ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد ثم ردوا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی اللہ بحکم و جزای خدای مولاهم الحق آنکه خداوند ایشانست و حق ست یعنی راست کار و راست گوی الا لہ الحکم بدانید که مر اوراست حکم در آنروز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین ○ واوست شتاب کننده ترین حسابگران گفته اند حق سبحانه بمقدار دو شیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شمارا من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار والبحر واز ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مر او در ماندگی و سختی و شتها و کشتی هاست تدعونہ میخوانید نجات دهنده خود تضرعا از روی زاری با آشکارا و خفیۃ و به پنهانی لئن انجانا و میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را من هذہ ازین شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین ○ از شکر گویندگان بر نعمت نجات قل اللہ ینجیکم بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شمارا منها از ظلمات بر و بحر ومن کل

گرداب واز هر اندوهی وغمی که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَشْرِكُوْنَ ○ پس آنگاه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلٰٓى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح ع آمد وحجاره که بر سر قوم لوط بارید اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت وگفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند ومن تحت ارجل بندگان وخدمتکاران بدمعاش یا من فوق کبار قوم اند ومن تحت صغار ایشان اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شما را باهمدیگر گروه گروه وهر گروهی را سودای وتمنائی وآرزوی ومدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَّيُذِيْقَ بَعْضَكُمْ وبچشاند خدای بعضے را از شما بَاْسَ بَعْضٍ رنج وسختی بعضی مراد سیوف مختلفه است که همدیگر را کشته سازند اُنْظُرْ کیف بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ میگردانیم آیتها را بوعد ووعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ○ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهٖ ودروغ پندارند عذاب یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ ؕ وآن عذاب یا کتاب حق وصدقست قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ ○ بگو من نیستم بر شما نگاهبان که مهم شما را بمن باز گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ ۚ هر چیزی را از وعد ووعید وقتی هست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائیست وَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ○ وزود باشد که بدانند آنرا وَاِذَا رَاَيْتَ الَّذِيْنَ وچون بینی تو آنکسانرا که بتکذیب واستهزا يَخُوْضُوْنَ خوض میکنند وگفتگو مینمایند فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن ست ودر ان طعن میکنند فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن ومنشین با ایشان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه در آیند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ ؕ در سخنی دیگر غیر قرآن وَاِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰنُ ؕ واگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت ست ومراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرٰى بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ○ با گروه ستمگاران که وضع تکذیب واستهزا کنند در موضع تصدیق وتعظیم سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن واستهزا کردندی بالبعضی از کلمات آن حق سبحانه وتعالی حکم فرمود چون ببینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید واز ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه وقعود در مسجد الحرام چاره نیست وکافران نیز در مسجد اند وبهموار ه سخریه می کنند با قرآن واهل ایمان ومانمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم وایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ ونیست بر آنانکه يَتَّقُوْنَ بپرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم وآثام ایشان مِّنْ شَيْءٍ از چیزی وَّلٰكِنْ ذِكْرٰى ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی ومانع شوند از خوض وسائر قبائح یا اظهار کراهیت کنند از افعال واقوال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ○ تا باشد که پرهیز کنند ازین عمل وشرم دارند وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا وبگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا دین خود را بازی ومشغولی طرب وافسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو وبازی نهاده چون عبادت اصنام وتحریم بحائر وسوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت نمیکند بآن سخریه میکنند واستهزا یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو ولعب میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وفریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر وبعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖٓ وپند ده ایشان را بقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد وباز گرفته نشود نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ ۚ نفس بهر کافری بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَّلَا شَفِيْعٌ ۚ ونه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ واگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا ؕ آن فدا نگیرند از و اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آنگروه آنکسانند که

اُبْسِلُوا سپرده شده اند بهلاک عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ وعذابی دردناک که بیرون ایشان محرق میسازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ع ۱۴
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ بگوای محمد آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه مارا
سود نکند اگر طاعت آریم وَلَا يَضُرُّنَا وزیان نرساند اگر فرو گذاریم یعنی قادر نیست بر نفع وضرر وَنُرَدُّ وآیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر
پاشنهای خود یعنی مرتد شویم ورجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه مارا راه نمود خدای باسلام واز مضیق کفر وضلالت خلاص داد واگر از
دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسیکه ببرده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست
بینفگنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند ونه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران ومصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند
اورا إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست ومیگویند بیا بجانب ما ودیوان اورا بطرف خود دعوت میکنند واو متردد است در رفتن وباز گشتن
اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد واگر سخن اصحاب میشنود بمنزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه
بکسیکه اورا غولان ودیوان از میان کاروان که مومنانند ببرده در بیابان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند اورا براه شارع
که منهاج شرعست میخوانند ودیو فریبنده اورا به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد وخود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود واگر با دیوان
بماند در کفر وزندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست وراه راست وَأُمِرْنَا ومارا
فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ودیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ وبترسید از خدای در احوال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ واوست آن خدای که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ واوست آنکسکه بیافرید آسمانها وزمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت
ووحدانیت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ ویاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزیرا که تکوین او خواهد امر فرماید كُنْ فَيَكُونُ ببباش پس بباشد
آنچیز مراد روز قیامت ست وتکوین حشر اموات واحیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ ومر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در انروزی که در دمند در صور وآن شاخیست که دران خواهند دمید سه دمیدن وذکر آن بیاید انشاء الله تعالی
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملک ست وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست
خداوند حکمت در بعث وحشر خلائق الْخَبِيرُ دانا بآنکه کی برانگیزد وبرچه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ویاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابراهیم
راکه ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید وپرستش واجب الوجود وقصهٔ او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر
خود آزر را ودر کتب تواریخ نام او تارخ ست وآزر لقب اوست ومعنی آزر پرستندهٔ بت وبر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیدهٔ بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستیکه من می بینم ترا وَقَوْمَكَ وگروهی راکه متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
هویدا وَكَذَٰلِكَ وچنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
عجائب وبدائع آسمانها وزمینها وگفته اند ملکوت آسمان شمس وقمرست وملکوت زمین شجر وحجر حق سبحانه وتعالی ابراهیم را بر صخره برآورد
وآسمانها وزمینها از زیر وهٔ عرش تا تحت الثری بر ومنکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کاملهٔ حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
وتا باشد از یکمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشسته شبی واقعه دید که کوکبی

ع ۱۴

از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماهتاب نبود گشت از غایت فزع بیدار شدو کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی مجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بدست او باشد وهنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر دیه از ایشان یکی موکل ساختند و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت تمرنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامداد شش کاهنان بانمرود گفتند که منشا آن کودک بر حم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر آید فی الحال بکشند زنانیکه در تفحص احوال حامل بودند چون بر مادر ابراهیم ع اثر حمل ظاهر نمود از و در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسر بزاید و ناگاه خبروی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بنهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت دران غار ابراهیم ع را بزاد و در خرقهٔ پچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم پسری بزادم فی الحال بمرد در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و اونی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر بر ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی **بیت** چو ماه نوکه باروی دل افروز + بود زاینده نورش روز تا روز + چون پانزده ماه شد با جوانانی پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم ع بزرگ شد ادنی گفت با آزر پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکوخوئی پس آزر را در غار در آورد و ابراهیم ع را بوی نمود آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آور که بملازمت نمرود برویم آزر برفت و ادنی ابراهیم ع را از غار بدر آورد نماز شام بود و در بیابان غار گلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم ع از مادر پرسید که اینها چه چیزست و چه نام دارد مادر او را خبر داد ابراهیم ع گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس او را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آفریدگار او باشد و بعد تربیت او پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس آنهنگام چون شب بر در آمد و تاریک شد اَكَوْكَبًا گاه دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم ع هٰذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود پر طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمود آرگشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قَالَ هٰذَا رَبِّي گفت آیا اینست پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه نمای مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس از انجا در گذشتند و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را

بازغة برآید خود جهان را بنور خود آرایده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست خدا اگر چنین باشد که
بزرگتر است و برتر و بیشرست در روشنائی فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بروظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم من
انی بری مما تشرکون بدرستیکه من بیزارم ازانچه شما انبازی میگیرید بخدای انی وجهت وجهی بدرستیکه من خالص کردم
دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی فطر السموت والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا
در حالتیکه من مائلم از همه ادیان باطله بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم
بشهر آمد او را بدین نمرود برخواند و او مدتی کریه منظر بود و ابراهیم را در ابدیه بر تخت شکسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده
از مادر پرسید که این چه کس ست که مرا بدین او آورده اید گفت خدای همه ست پرسید این طازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابراهیم
تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته
مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وحاجه قومه و حجت جستند بروی
قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وقد
هدین و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده ست بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان من استهزا میکنی ایشان بلاهای بتو خواهند رسانید
ابراهیم فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از انچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باکنم ارم که بکسی ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء
مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بحکمت ایشان بمن رسد وسع ربی کل شیء ورسیده است پروردگار من و احاطه کرده
کل شیء همه چیزها را علما از جهت علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمی نمائید
وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما با نبازی گرفتید ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می آرید
بخدای و شریک و میدارید ما لم ینزل به آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدای بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی
و حجتی فای الفریقین پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارتر اند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مر او را جواب دهید
ان کنتم تعلمون اگر میدانید که بدانید آنرا که او بایدترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب
میدهد که سزاوارتر بایمنی الذین امنوا آنکسانند که ایمان آوردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک یعنی از
شرک جلی ایمان خود را خالص کردند بشرک خفی نیز نیامیختند اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشان راست امنی از خلود در دوزخ وهم
مهتدون و ایشانند راه یافتگان وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر اقوال کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان ما بود کالذی
درستی آنکه آتیناها ابراهیم دادیم آنرا ابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجت بر میداریم پایها بلند نمی گردانیم مرتبها
هر که را خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستیکه پروردگار تو حکیم خداوند حکمت ست در برداشتن و فروگذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق
هر کس رفع و خفض او ووهبنا له و ببخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل ست ویعقوب و نبیره او که اسرائیل ست
کلا هدینا هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح مر ابراهیم را پیش از ابراهیم ومن ذریته و هدایت دادیم
از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم والاول اصحست زیرا که یونس و لوط که درین آیه نامذکور اند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم
هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح ست باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح مر او را نمودیم داؤد را که پسر ایشاست

ازاولاد هود و سلیمان و پسر او را سلیمان و ایوب و ایوب را که پسر اموص ست از اسباط عیص بن اسحاق و یوسف بن یعقوب و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب و کذلک و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نیکوکاران المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان و زکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را او پسر آزر بن مسلم ست از اولاد رحبعم بن سلیمان و یحیی و پسر او یحیی را و عیسی و عیسی را که پسر مریم ست و مریم دختر عمران از بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن اموست از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح ست که عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم علیهما السلام یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر ست نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول باید دانست و بنو امیه در اینباب مضایقه میکردند و الیاس و دیگر الیاس که بقول اصح پسر یاسین بن فنحاص بن عیزر بن هارون ست و آنکه گفته اند مراد ادریس ست دور مینماید چه ادریس از آبای نوح ست نه از اولاد او و کل من الصالحین همه این پیغمبران از برگزیدگان اند و اسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم ست و الیسع و یسع را که پسر اخطوب ست و این العجوز مشهور و یونس و یونس بن متی را و لوطا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم ست و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و کلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم به نبوت علی العلمین بر ملائکه و جن و انس و من آبائهم و هدایت داریم بعضی را از پدران این پیغمبران و ذریتهم و برخی از فرزندان ایشان و اخوانهم و بعضی از برادران ایشان و اجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را و هدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک آن دین که این انبیا بدان متدین بودند هدی الله دین خدایست یهدی به راه مینماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر کرا میخواهد من عبادہ از بندگان خود و لو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون انچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال ست درین آیت تهدید عظیمست مر مشرکان را اولئک آن گروه انبیا الذین اتیناهم الکتب آنانند که داده ایم ایشان را کتاب و الحکم و دادیم حکمت در فیصل دادن امور و النبوة پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس بدرستیکه ما برگماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکفرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصارست و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام ست فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که بدان متفق بوده از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که انچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد را فرموده فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نما اشارتست بر آنکه بوصف و سیرت همه یکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدا بپیغمبر دیگر ایشان در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرائع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و خصال مرضیه هر چه باهمه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت تنها مجتمع ست پس از همه افضل و اکمل باشد **نظم** هر چه بخوبان جهان داده اند قسم تو نیکوتر ازان داده اند ✦ هر چه بناز ندازان دلبران ✦ جملة ترا هست و زیادت بران ✦ قل بگوای محمد با کافران لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بپیغام رسانیدن اجرا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد و عوت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعلمین مگر پندی مر عالمیانرا و ما قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان خدای را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدایرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت

ع ۱۰

بزرگی را از شناخت الٰہی سوال کردند فرمود کہ کل ما خطر ببالک فہو علی خلاف ذلک بیت ہر چہ آن بہم نہادہ دست عقل و حس و فہم و کبریا بش سنگ بطلان بر ان انداختہ و حضرت حقائق بناہی خلدت ظلال کما لا یفیض الا الٰہی در شرح رباعیات فرمودہ اند کہ معرفت و ادراک حق سبحانہ و تعالی با عتبار کنہ ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع ست مر غیر حق سبحانہ را زیرا کہ از ین حیثیت بحجاب عزت محتجب ست و بر دای کبریا مختفی ہیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت او از ین وجہ اضاعت بضاعت و قطع وقت ست مصرع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علامہ قدس اللہ روحہ در اسرار التنزیل فرمودہ کہ ای آنکہ اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال قطعہ کہ خردم در خور اثبات تو نیست ۔ مفہوم دلم از تو جز آیات تو نیست ۔ من ذات ترا بواجبی کی دانم ۔ دانندۂ ذات تو بجز ذات تو نیست ۔ و گفتہ اند معنی این آیت اینست کہ ۔ ما وصفوا اللہ حق وصفہ آوردہ اند کہ مالک بن الضیف کہ سر حلقۂ احبار یہود بود بخدمت سید عالم آمد آنحضرت باوی گفت سوگند میدہم ترا بدان خدای کہ توریت را بر موسی نازل گردانید کہ تو در توریت دیدۂ کہ خدای تعالی دانشمند دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت ہست حضرت فرمود کہ آن حبر تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای ہیچ کتاب ہیچ کس نازل نساختہ است آیت آمد کہ اینہا خدایرا چنانچہ میباید وصف نکردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل اللہ نفرستادہ است خدای علی بشرا من شیء ہیچ بشری ہیچ چیز از وحی و احکام شرع ہمچنین صفتی کہ انزال کتب و ارسال رسل ست از حق سبحانہ سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی کہ فرستاد آن کتاب را جاء بہ موسی آمد بوی موسی یعنی توریت نورا در حالتیکہ بود روشنائی دہندہ و ھدی للناس و راہ نمایندہ مردمانرا تجعلونہ شما گردانیدہ اید آنرا قراطیس صحیفہا و طومارہا و ورقہای پراگندہ تبدونہا آنکارا میکنید انچہ میخواہید و تخفون کثیرا و پنہان میسازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن و علمتم و آموختہ شدید ای اہل اسلام بزبان محمد مصطفی ما لم تعلموا انچہ ندانستید انتم و لا آباؤکم نہ شما و نہ پدران شما از امر و نہی و حلال و حرام قل اللہ بگوای محمد کہ خدای فرستاد و این جواب آنست کہ فرستاد توریت را ثم ذرہم پس از یہود دست بدار و بگذار ایشانرا تا پیوستہ فی خوضہم یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ روحہ در کلمۂ قل اللہ ثم ذرہم فرمودہ کہ اللہ بس و ماسواہ ہوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ قل اللہ دل بسوی او دار ثم ذرہم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سرہ بالبعضی از اصحاب خود میگفت علیک باللہ و دع ماسواہ شعر چون تفرقہ دلست حاصل ہمہ ۔ دل را بہ یکی سپار یکدل زہمہ ۔ و ہذا کتاب انزلناہ و این قرآن کتابیست کہ فرستادیم او را مبارک بسیار فائدہ و بابرکت مصدق الذی بین یدیہ باور دارندۂ انچہ پیش از وی بودہ از کتب و لتنذر تا بیم کنی بدین کتاب و حفص بتای خواند یعنی تا تیم کنی ام القری اہل مکہ را و من حولہا ہر کہ گرد اگرد مکہ ست یعنی مجموع اہل مشرق و مغرب را قری جمع قریہ ست او را از قری گرفتہ اند کہ بمعنی جمع ست پس ہر کجا مجتمع باشد از شہر و دیہ آنرا قریہ توان گفت مکہ را ام القری گفت بجہت آنکہ تمام زمین را از تحت او بسط کردہ اند یا آنکہ قبلۂ اہل قری ست و مجتمع ایشان را در وقت حج و الذین یؤمنون بالاخرۃ و آنکسانیکہ ایمان آوردہ اند بآخرت یؤمنون بہ ایمان می آرند بکتاب یا پیغمبر چہ تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت ست و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکہ نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دہد و ہم ایشان کہ بینی و کتاب بیگردند علی صلاتہم یحافظون بر نمازہای خود محافظت مینمایند زیرا کہ نشانۂ ایمان و ستون دین نماز ست آوردہ اند کہ مسیلمہ کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحۂ خاطر عاطر نشستہ حضرت عزت ستمگاری ایشان را شرح داد کہ و من اظلم و کیست

ستمگار تر ممن افتری ازان کس که افترا کرد و ببست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبر ایم او قال یا گفت اوحی الی و وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء و حال آنکه وحی نکرده احمد چیزی مسیلمه باطیل و مفتریات برهم می بست و میگفت این وحی ست که بمن فرود آمده و اسود بن عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند و من قال و کیست ظالم تر ازان کس که گفت سانزل و زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند انچه خدای نازل گردانیده گوینده این سخن عبد الله بن سعد ست که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین میبنوشت و لقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد ازانکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بزبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شک افتاد مرتد گشت گفت اگر محمد صادق ست پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر و می آید و اگر کاذب ست من هم گفتم چنانچه او میگوید و لو ترآی و اگر به بینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ و الملئکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان و در ربنا بیع گفته که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود و کنتم عن ایاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردنکشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل و تدبر نداشتید و لقد جئتمونا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شما نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار کما خلقناکم و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه و تارکتموا و بگذاشتید ما خولناکم انچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی انچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید و راء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و ما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم آنانیکه گمان بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکوا بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بینکم بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت انچه میان شما بود از وصلت و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون انچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شما اند ان الله بدرستیکه خدای فالق الحب شگافنده تخم ست که از وی نبات روید والنوی و شگافنده دانه است تا نهال ازان برآید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات که بنشو و نما حیاتی دارد من المیت لازم که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ ست ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از وفالق الاصباح و شگافنده عمود صبحست از ظلمت شب یعنی تاریکی بر دور و شنائی آورد و جعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرام گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند و الشمس و القمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر ست برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری ست العلیم و دانا به تدبیر مملکت خود و هو الذی او ست آنخداوندی که بقدرت

ع ۱۱

کامله وحکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب
در بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سماء و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این
منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا
الآیات بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون ○ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشأکم
و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی هست و مستودع پس صلب پدر یا روی زمین
و مستودع وجای ودیعتی مستقر رحم هست و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر هست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی
قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است
و محققان را درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند باعی قومیکه حقائق و معانی گویند + با خلق کجا
سرّ نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها باهم + هر دم بزبان بیزبانی گویند قد فصلنا الآیات بدرستی ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون
برای گروهی که فهم کنند وهو الذی انزل واوست آنکه فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس
بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نخرج منه بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر
مرکب شده یعنی خوشها ومن النخل و بیرون آوردیم از خرما بان من طلعها از شگوفه و غنچه وی قنوان دانیة شاخها بیکدیگر نزدیک
یعنی برهم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آریم بآب باران
درخت زیتون او الرمان و درخت انار را مشتبها در حالتیکه آن درختان بعضی بعضی مانند در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند
در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون
بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بیمزه در حین خامی وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و بوئی و مزه و نفعی در و پدید مے آید
ان فی ذلکم بدرستیکه در نیما که یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون ○ مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند
کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان جن یعنی دیوان را
گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیرست خدای می آفریند و آنرا یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن می خوانند
وخلقهم و حال آنست که او آفریده است مر این گبرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق او شریک خالق میگویند وخرقوا له
و برمیتافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت
انچه میگویند سبحانه پاکست خدای وتعالی و برترست عما یصفون ○ از انچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست و حاشا و کلا تعالی
عن ذلک علوا کبیرا بدیع السموات والارض اوست پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی
و لم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند مگر از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهرے
کفاءت و جنسیت شرطست او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نی وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزی او خالق و ما نند نیست
وهو بکل شیء علیم ○ و او بهمه چیز داناست و خبر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس او را صاحب

وولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ اینکه بدین صفتها موصوفست اللّٰهُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّكُمْ پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوْهُ پس او را پرستید وَهُوَ او است باوجود این همه صفات عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَّكِيْلٌ ○ نگاهبان ومتولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ درنیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ او دریابد خداوندان دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی واحاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن ست واگر ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن وحدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيْفُ او است نیکوکار الْخَبِيْرُ دانا باسرار ونیها گفته که او ست باریک بین ونهان دان کسی نبیند انچه وی بیند وکسی نه داند انچه وی داند قَدْ جَآءَكُمْ بَصَآئِرُ بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ پس هر که به بیند منفعت او مراورا ست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وهر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن براو ست وَمَآ اَنَا عَلَيْكُمْ ونیستم من برشما بِحَفِيْظٍ ○ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم وبران شما را جزا دهم برمن همین تبلیغست وبس وَكَذٰلِكَ ومثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا واز وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُوْلُوْا وتا نگویند اهل مکه که تو درس نخوانده وتعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه از جبیر ویسار که دو بنده بودند از سنی روم تعلیم میگیرد ومیگوید خدای من وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهٗ ودیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ○ برای گروهی که میدانند که این کلام خدایست نقل ست که در محلیکه کفار عرب آنحضرت را صلعم بدین آبا دعوت میکردند این آیت نازل شد اتَّبِعْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ برپی آن رو که وحی کرده شد برتو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید وبدانکه لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَاَعْرِضْ وروی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ○ از شرک آرندگان وباقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَآ اَشْرَكُوْا هرگز شرک نمی آوردندی وَمَا جَعَلْنٰكَ ونگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا برین کافران نگاهبان وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ ○ ونیستی تو برایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند وگرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا میگوئیم آیت آمد وَلَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ ودشنام مدهید آنرا که میپرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای فَيَسُبُّوا اللّٰهَ پس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم وتجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل نکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام که مستحق دشنام ست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذٰلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک وبد در نظر ایشان ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ مَّرْجِعُهُمْ پس سوی آفریدگار ایشانست بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ بانچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد وعیسی مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمائی تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند وبسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعای اشتغال نمود وبقارن آن جبرئیل نزول فرمود

پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت ما بران جاری شده که چون امم انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر
از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ وسوگند خوردند بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَآءَتْهُمْ
اٰیَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از انچه طلب می کنند لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ اِنَّمَا الْاٰیٰتُ بگو جز این نیست که آیتها
یعنی نشانهای نبوت که معجزات ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ست او بر اظهار کردن انچه خواهد قادر ست وَمَا یُشْعِرُكُمْ وچه چیز
دانا گردانیده شمارا ای مومنان بانچه از کافران صادر گردد اَنَّهَآ اِذَا جَآءَتْ بدرستیکه چون معجزها بیاید بدیشان مشاهده کنند لَا یُؤْمِنُوْنَ○
نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْـِٕدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وَاَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان
ایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ یُؤْمِنُوْا بِهٖ همچنان که ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون
شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ○ و میگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگشته میروند ع ۱۳

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ واگر چنانچه ما فرو فرستادیم **اِلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ** بسوی این کافران فرشتگان را
چنانچه میگویند لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰی واگر سخن میگفتند بایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَا اَحْیَآءً نَا عَلَیْهِمْ
واگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَیْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت
پناهی مَا كَانُوْا لِیُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ وَلیکن بیشتر
كفار یَجْهَلُوْنَ○ نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذٰلِكَ وچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا
ما گردانیدیم لِكُلِّ نَبِیٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَیٰطِیْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل
شیطان دور اند از رحمت رحمن یُوْحِیْ بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰی بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس وسوسه
می کنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُوْرًا از برای فریب وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ
و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُوْنَ○ پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر میبافند
و از اینجا معلوم شده که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق ست وَلِتَصْغٰٓی اِلَیْهِ و برای آنکه میل کنند بآن اَفْـِٕدَةُ الَّذِیْنَ
دلهای آنکسانیکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیکردند بآخرت وَلِیَرْضَوْهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَلِیَقْتَرِفُوْا و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ
مُقْتَرِفُوْنَ○ انچه ایشان کسب کنندهٔ آنند از گناهان اَفَغَیْرَ اللّٰهِ بگوای محمد که آیا بغیر خدای اَبْتَغِیْ حَكَمًا میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما
وَهُوَ الَّذِیْٓ و او ست آنکه اَنْزَلَ اِلَیْكُمُ الْكِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شده حق و باطل وَالَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ
الْكِتٰبَ و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری یَعْلَمُوْنَ میدانند اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است
مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبر ست و مراد امت اند یا هر احدی یعنی چون
ادلهٔ بر حقیت قرآن ظاهر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ○ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان
توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَّعَدْلًا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچکس نیست تبدیل
دهنده لِكَلِمٰتِهٖ مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعدهٔ محافظت قرآن کرده که از تبدیل اند لحافظون

الجزء الثامن

وهو السمیع واوست شنوای گفتار همه العلیم دانا باسرار همه قل ان مطیع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار وجهلا و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه یضلوک عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان برحق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزندی و اتخاذ شریک در عبادت ان ربک هو اعلم بدرستیکه آفریدگار تو داناتر است من یضل عن سبیله آنکس که گم میشود از راه وی هو اعلم و اوست داناتر بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه بر وقت ذبح ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدای سخنان او در حلال و حرام گردیدگان وما لکم و چیست شما را الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وقت زمان ذبح کردن وقد فصل لکم و بدرستیکه تفصیل کرد بیان خدای تعالی و بیان فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن آیت اینست که + حرمت علیکم المیتة الآیة + خصص حرم فعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لیضلون هر آینه گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بأهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی هیچ دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بران ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در گذشتگانند وذروا و دست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه و پنهانی آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید بعضی برانند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقائق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل به نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس ست و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میلست بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس ست در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده وخدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقائق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنی ست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانیست و اوصاف سباعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی به تخلق باخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که + واسبغ علیکم نعمته ظاهرة و باطنة + اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم و باطنه + یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس ست از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه + تا ازان صورت و معنی تو پاکیزه شود + ان الذین یکسبون الاثم بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب می کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند واعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و جزع هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه خدا میکشد حرام و ناپاک ست ازین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد که ولا تاکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رح بخلاف این میگویند

کرد ذبیحه مسلمان حلالست اگرچه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام ست والا حلال وَاِنَّهٗ لَفِسْقٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق ست وَاِنَّ الشَّيٰطِيْنَ و بدرستیکه دیوان لَيُوْحُوْنَ هر آینه وسوسه میکنند اِلٰٓى اَوْلِيٰٓـئِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوْكُمْ تا با شما خصومت کنند کهر چه خود میکشید میخورید انچه خدا کشته میگذارید وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال انچه حرام ست اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمانبرداری غیر او شرکست اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَاَحْيَيْنٰهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا و دادیم او را نوری از حجج و براهین تا میسر کند میان حق و باطل يَّمْشِيْ بِهٖ فِى النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد گمن مَّثَلُهٗ فِى الظُّلُمٰتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا نیست بیرون آینده ازان كَذٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ انچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان حمزه رض و ابو جهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابو جهل از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت بحضرت رسالت پناه ص کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابو جهل با و حکایت کردند حمزه رض خشمناک بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده شد بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته اند در بارهٔ عمر بن الخطاب رض و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار رسید مختار بودند و آنحضرت ص دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت ص در بارهٔ فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس ست و حیات بمخالفت حق یا موت بنکرت ست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ + و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً و ازینجاست که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هر که او جانش تو باشی + خوش جانی که جانش تو باشی + شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که + اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنٰهُ + گفت نشان این حیات سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را بنظم فرموده رباعی بر روی خلائق در صحبت مکشای + میباش بکلی متوجه بخدای + غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان + تا زندهٔ جاوید شوی در دو سرای + وَكَذٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند جَعَلْنَا آفریدیم فِىْ كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی اَكٰبِرَ مُجْرِمِيْهَا بزرگان که گنهکاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام لِيَمْكُرُوْا فِيْهَا تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُوْنَ و مکر نمیکنند این کافران اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد + ولا یحیق المکر السیئ الا باهله + آورده اند که ابو جهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبر پست که بر وی وحی فرود می آید راضی نمیشویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه بر و نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزهٔ در اثبات نبوت سید آخر الزمان ص قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم بر ین آیت یا معجزه حَتّٰى نُؤْتٰى تا وقتیکه بدهند ما را مثل مَآ اُوْتِىَ مانند انچه داده شده اند رُسُلُ اللّٰهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید

امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر ست چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه با وست واین بر سبیل تعظیم باشد و در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه وتعالی شمائل همه انبیا باوی جمع نکرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری و در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه گفت که اگر نبوت حقست من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال ست اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ وعذاب سخت بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ ○ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدمی سگالیدند در حق ایشان فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ پس هر کرا خواهد خدای اَنْ یَّهْدِیَهٗ آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یَشْرَحْ صَدْرَهٗ بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول کردن اسلام وَمَنْ یُّرِدْ وهر کرا خواهد اَنْ یُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را و او از طریق ایمان بگرداند یَجْعَلْ صَدْرَهٗ گرداند دل او را ضَیِّقًا تنگ حَرَجًا سخت بمثابه که سر باز زند و از سخن حق ابا کند کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ گوئی بالا میرود فِی السَّمَآءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت بتاعدست در گریختن کَذٰلِکَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را یَجْعَلُ اللّٰهُ میگمارد خدای الرِّجْسَ عذاب لعنت اَعَلَی الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ ○ بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند وَهٰذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّکَ راهیست پسندیده پروردگار تو مُسْتَقِیْمًا درحالتیکه راستست و در وکجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ○ برای گروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ مر ایشان راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خدای هُوَ وَلِیُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص بحشر هم خواند یعنی خدای جَمِیْعًا همه ایشان را پس گوید یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ بتحقیق بسیار یافتید مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان که بغوای تابع خود ساختید وَقَالَ اَوْلِیٰٓؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما ببعضی دیگر برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بآرزوهای نفس راهنمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرمود که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وَبَلَغْنَآ و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِیْٓ اَجَّلْتَ لَنَا بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن ست از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ گوید خدای النَّارُ مَثْوٰىکُمْ آتش ست آرامگاه شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَا درحالتیکه جاوید باشید در آتش اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای که شمارا از آتش بمهر برنقل کند اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو حَکِیْمٌ خداوند حکمت ست در آنچه کند با جن و انس عَلِیْمٌ ○ داناست باعمال و احوال ایشان وَکَذٰلِکَ و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّیْ بَعْضَ الظّٰلِمِیْنَ بَعْضًا بعضی ظالمان را ببعضی در دنیا یا واپس میگذاریم بر خی را بر خی مالک ابن دینار رح الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرمود که نیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و شهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دنند که هیچ یک نفع بدیگری نمی توانند رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ ○ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان اَلَمْ یَاْتِکُمْ آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِّنْکُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون

انس را بجن جمع کرد خطاب صحیح ست و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برانند که رسل جن بانذار کوشندگان بسوی قومشان رسول نبودند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی + ولوالی قومهم منذرین + و بر هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ بخوانند بشما اٰیٰتِیْ آیتهای کتاب مرا وَیُنْذِرُوْنَکُمْ و بیم کنند شما را لِقَآءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز که قیامت ست قَالُوْا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلٰٓی اَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بگفتن بتحقق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوْا عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود اَنَّهُمْ کَانُوْا کٰفِرِیْنَ ○ آنکه ایشان بودند کافران ذٰلِکَ این فرستادن رسولان اَنْ لَّمْ یَکُنْ رَّبُّکَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِکَ الْقُرٰی هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَّاَهْلُهَا غٰفِلُوْنَ ○ و حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که + لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا بسوی ما رسولی نفرستادی تا پیروی میکردیم وَلِکُلٍّ دَرَجٰتٌ و مر هر عمل کننده را مرتبه ست در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوْا از برای عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّکَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُوْنَ ○ بیخبر از انچه مردمان میکنند از خیر و شر وَرَبُّکَ الْغَنِیُّ و پروردگار تو بی نیاز ست از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت ست بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیاز ست از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان اِنْ یَّشَاْ یُذْهِبْکُمْ اگر خواهد ببرد شما را و عید اهل مکه است وَیَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِّنْ بَعْدِکُمْ از پس شما مَّا یَشَآءُ هر که را خواهد از آفریدگان خود کَمَآ اَنْشَاَکُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِّنْ ذُرِّیَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِیْنَ ○ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند اِنَّ مَا تُوْعَدُوْنَ بدرستیکه انچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَاٰتٍ هر آینه بودنی و آمدنی ست وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ○ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلٰی مَکَانَتِکُمْ هر یک بر حال خود انچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود ستم باشید امر تهدیدست میگوید شما بر حالت خود باشید که اِنِّیْ عَامِلٌ بدرستیکه من نیز عمل کننده ام بر تشکیبائی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ○ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَکُوْنُ آنکس را که باشد لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ مراد را عاقبت پسندیده در سرای آخرت اِنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ○ بدرستیکه فیروزی رستگاری نیابند ستمگاران یعنی کفار حاسب کشف الاسرار آورده که همدرین زودی بدانید که حال نیاکجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان شکسته بال ابسرای کرامت چون خواهند و خواجگان صاحب اقبال راسوی زندان ندامت چون افتند **قطعه** باش تا کل یابی آنهارا که امروز زند جزو + باش تا گل بینی آنهارا که امروز زند خار + تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور + تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار + آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت از خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بتان پس انچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و انچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدای بهتر بودی بدل کردندی از بهر حصهٔ آلهه خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بهمان حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی نگذاشتندی و گفتندی خدای تو اگرست بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و بانصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ مقرر کرده اند برای خدای مِمَّا ذَرَاَ از انچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زار ها وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِیْبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوْا پس گفتند هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب خدای است

زعمهم باد عای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدایرا است فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَى شُرَكَائِهِمْ ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ○ بد حکمی ست که ایشان میکنند وَكَذٰلِكَ و مانند این آرایشی که شیطان کرده است در قسمت مر بتان زَيَّنَ می آراید لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ کشتن شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی انچه بران بودند از کیش اسماعیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان انچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ ○ و دروغی که میگویند وَقَالُوا هٰذِهِ و گویند این نصیب لِلَّهِ ما اَنْعَامٌ و حَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرامست لَا يَطْعَمُهَا نخورد و نچشد آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و هر مردان و مطلق زنان را داخل نمیدانند بزعم ایشان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایانست که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان اند که لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند نام خدارا عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ دروغها افترا میکردند بر خدای که میگفتند اینها خدای فرمود سَيَجْزِيهِمْ بِمَا زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بسبب كَانُوا يَفْتَرُونَ ○ انچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ انچه در شکمهای این چهارپایان ست خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلال مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَّيْتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه خدای حکیم ست در انچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ ○ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبائل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان و باحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ انچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحائر و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بر بافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انگور مَّعْرُوشَاتٍ برداشته و جفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و برزمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از انچه ساق ندارد و ثمر او جو بست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتیکه مختلف ست ثمرهٔ هریک ازینها در هیئت و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون وَالرُّمَّانَ و انار مُتَشَابِهًا در حالتیکه مانند یکدیگر ست برگهای او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزهٔ میوهٔ او یعنی بعضی ترش ست و برخی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوه های هریک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدیق کنید یَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو کردن زرع

ع ربع

نخل و چیدن میوه با مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه بهست نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیت مکی ست و بعضی گفته اند مراد زکوة ست و این آیت مدنی ست آورده اند که ثابت بن قیس نزدیک پانصد نخل بود که خرماهای آن را برید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ نمانده آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوا و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشیری قدس سره فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگرچه یک کنجد دانه بود و هر چه برای خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کنند چون شتر و گاو و غیر آن وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افگنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حمولة کبار انعام ست و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک ست مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از انچه شما را روزی داد خدای حلال کرد بر شما لَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و حلال احرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی ست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت نوع از چهارپایان بیافرید هشت نوع را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج همه فرد اند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ از انچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی زوجه و دیگر جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ و از انها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج یکی نر و دیگر ماده قُلْ بگوای محمد آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتمل ست بر و أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه انچه در رحم ست ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز همان منوال دو زوج قُلْ بگوای محمد آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد و گفت ای محمد حلال کردی انچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که انچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت خدای حرام کرده است این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر ست یا از قبل انثی عوف ساکت شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت ست پس جمیع ذکور باید که حرام بودند اگر بسبب انوثت ست پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم ست بر جنسین پس باید که همه حرام باشند چه در رحم ها ذکر ست یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن گوئی تا من بشنوم حضرت این آیت بر و خواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمگار تر مِمَّنِ افْتَرَى از ان کس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را و نسبت هر یک از تحریم و تحلیل و تحریم اشیای لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه گرداند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بدید انشی مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق برایشانست یا عمرو بن یحیی که موسس این قاعده بود حضرت رسالت پناه میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعای او در رنج بودند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام ست آیت آمد قُلْ بگوای محمد لَا أَجِدُ نمیابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در انچه بمن وحی کرده اند مُحَرَّمًا چیزیکه حرام کرده شده عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آن را

الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست که وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در رگ
از بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و انچه از و تواند خورد فانه رجس پس درستیکه او نجست او فسقا یا کشته شده
بفسق و آن چهار پایه است که اهل آواز برداشته شده لغیر الله به برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی انچه بنام غیر خدای کشته باشند
و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که بیچارگی درمانده شود غیر باغ نه ستمگار بر بیچاره مثل خود
و لا عاد و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از
محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگان را دران رخصت داد و علی الذین هادوا و بر آنانکه یهود شدند حرمنا حرام کردیم
کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل ست و در معالم آورده که مراد
شتر ست و شتر مرغ و بط که برایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیهای
که در درون ایشان بود چون پیه کرده و غیر آن الا ما حملت مگر انچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی که متعلق بودی بروده های ایشان او ما اختلط بعظم یا انچه آمیخته بودی باستخوان
چون دنبه و پیه بناگوش و مغز و استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم باداش داده بودیم جهود انرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا
لصادقون بدرستیکه ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کردم
فقل پس بگو ای محمد ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل
عذاب نمیکند و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که بکذبانند حاصل سخن آنست که اگر امهالست
اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا گویند آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر داد و بعد از
نزول آیت مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما ما اشرکنا شرک نمی آوردیم ما و لا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درستست اما نه
بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند الله آنست
که ما میکنیم و میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا من شیء هیچ حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحریم اینها
کذلک همچون این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند حتی ذاقوا بأسنا تا آنوقت که بچشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را و ان انتم الا تخرصون
و نیستید شما مگر دروغ میگویید قل بگو ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدایرا است حجتی رسیده
بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی خدای لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم
الذین یشهدون گواهان خود را آنانکه گواهی دهند ان الله بدرستیکه خدای حرم هذا حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث
و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا و ان و اگر تتبع
پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را و در جلال و حرام و الذین که لا یؤمنون
و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان و هم بربهم یعدلون و ایشان بپروردگار خود برابر میکنند بتانرا قل آنگاه

ع

بلو

بگو بیائید ای مردمان بخوانید تا من بخوانم بر شما آنچه حرام گردانیده است بر شما پروردگار شما یعنی آیت باد آیت که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم ست از اوامر و نواهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به هیچ چیز از بتان و غیر آن و بالوالدین احسانا نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی و در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را بیک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و او واسطه اند که حق سبحانه تعالی ایشان را مظهر آثار انوار و صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت و لا تقتلوا اولادکم و نکشید فرزندان خود را من املاق از ترس درویشی نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشان را چون روزی او دهد بر است نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید و لا تقربوا الفواحش و نزدیکی نکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زنا ست و مقدمات آن آنکه بر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و او باشان و بیباکان با آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه منع نمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد ازان و ما بطن و آنچه پنهان بود گفته اند ما ظهر منها خمر ست و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل ست و ما بطن نیت و لا تقتلوا النفس التی و نکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق که آن قصاص ست یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی ست و یک امر وصکم به امر کرد خدای شما را به نگاهداشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم مال یتیم و دران تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملیکه آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و دران تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان مخورید و کسی ندهید حتی یبلغ اشده تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و اوفوا الکیل و تمام پیمائید کیل را در مکیلات و المیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم ندهید و زیاده مستانید در بیع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم دران که در وزن زبانه ترازوی ما باد و پله چنان برابر باشد که بیک موی میل کند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و اذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید دران و لو کان ذا قربی و اگرچه با شد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله و بعهد خدای که تادیه احکام شرعست یا بندری که کنید اوفوا وفا نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیر شوید و ان هذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که انچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی مستقیما راه من ست راه راست تا به بهشت فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را و لا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای پراگنده و او یان مختلفه را فتفرق بکم پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع شما وصکم به فرموده ست خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله ابن مسعود رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راهاست بر سر هر راهی ازان دیوی میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت بر خواند و ان هذا صراطی مستقیما محققان بر انند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا نا بتست و الله بکل شی محیط و آن احاطه حق با وجودیست یا عدمی با ختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور باعی هر جا قدمی دیدم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم بیا سوی تو بود گفتیم بگر سوی تو راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود

طه پس بخوان برایشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را تورية تفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بسبیل تفصیل و هدی قد رحمة و خداوند هدایت و بخشش لعلهم شاید
که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ۵ ایمان آرند و هذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که
فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید آنرا و اتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون ۵ شاید که بر شما رحمت کنند
بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده
است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری و ان کنا و بدرستیکه ما هستیم عن دراستهم از قرأت ایشان
مر کتاب خود لغافلین ۵ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه تا نگوئید لو انا انزل اگر فرستاده بودند
علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما میبودیم راه یافته تر منهم ۵ از ایشان فقد جاءکم پس بدرستیکه
آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن تر از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرو آمده و هدی و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد
و رحمة ۵ و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد ازان حضرت رسالت پناه ﷺ که گواه امت است
و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمگار تر ممن کذب بآیات الله ازان کس که دروغ شمرد
آیتهای خدا را و صدف عنها و اعراض کرد ازان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا باز میگردند از آیات ما سوء
العذاب بمشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون ۵ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن هل
ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن الا ان تاتیهم الملئکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح
ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او مراد ازین آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیارست و از جمله وقائع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب
از مغرب او یاتی یا آنکه بیاید بعض ایت ربک بعض از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یاتی بعض ایت ربک
روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس ست از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و دراز
آنرا متهجدان و اهل اصاد و ریا بندچون از او راد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باسر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح
پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصگاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند
و آفتاب از افق غربی برآید و را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس
بسبب آن لا ینفع مسبود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و ایمان امروزی را
او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسی ست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار
نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص ست یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما اعمال را فرو
گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیت معاینه بیند و ناگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که دران روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول
نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید ما ایها

انا منتظرون ○ بدرستیکه ما نیز منتظراین علما ما تیم وچون ظاهر شود وای بر شما وخوشا حالی بر ما ان الذین فرقوا بدرستیکه آنانکه پراگنده کردند دین خود را که بعضی از انبیا وکتب ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وکانوا شیعا دوگشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد ویک فرقه بودند ونصاری که هفتاد دو فرقه شدند لست منهم فی شیء دربیزاری یعنی وقتی محاربه بایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخست گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند ومعنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جزین نیست که کار ایشان الی الله باخدا است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند واگر خواهد درین سرای مهلت دهد ودر آخرت عتاب کند واگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بما کانوا یفعلون ○ بانچه میکنند در دنیا من جاء هرکه بیاید بالحسنة بنیکوئی فله عشر امثالها پس مراورا ست ده بار مانند آن یعنی ده نیکوئی اتم ما تر یدی رحمه گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل ست بتضعیف ودر بحر الحقائق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مراورا ست ده حسنه قبل ازان تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش در احسن تقویم وتربیت ورزق وبعثت رسل وانزال کتب وتبیین حسنات وسیئات وتوفیق واخلاص وقبول حسنه وتا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد ومن جاء بالسیئة وهرکه بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی الا مثلها پس جزا داده نشود الا مثل آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون ○ وایشان که اهل حسنه وسیئه اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب وزیادتی عقاب قل بگوای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افگنده اند انني هداني ربي بدرستیکه مرا نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم حنیفا دین حالتیکه ابراهیم از همه دینها بدین دین مائل بوده که آن توحید خدایست وما کان ونبود ابراهیم من المشرکین ○ از شرکان یعنی از عبدهٔ اصنام واز یهود ونصاری قل ان صلاتي بگو بدرستیکه نماز من ونسکي وقربانی من یا حج من ومحیای وزندگانی من یعنی انچه من برانم در زندگانی ومماتي وانچه بران می میرم از ایمان وطاعت لله همه مر خدا را است رب العلمین ○ آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست مراورا یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او درحج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنیم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق سبحانه وتعالی یعنی هرچه کنم وگویم ودارم همه برای خداست وبذلک امرت وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین ○ ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع بادین ایشان این آیت نازل شد که قل اغیر الله بگوای محمد آیا بدون خدای ابغي ربا طلبم پروردگاری ودر عبادت او را شریک سازم وهو رب کل شيء وحال آنکه خدایست آفریدگار همه چیزها پس ماسوای او مربوب ومخلوق او باشد ومربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس ونکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بران باشد ولید بن مغیره میگفت ای مضادید عرب متابعت من کنید وگناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود ولا تزر وازر وزر وبردارنده هیچ بردارنده وزر اخری بار گناه دیگری یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شما است مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه انچه بودید در ان تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذي جعلکم وهو است آنکس که گردانید شما را ای امیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم نبی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت ورفع بعضکم وبرداشت بعضی را از شما فوق بعض درجات زبر بعضی دیگر در رتبت پایهای بلند در بزرگی وتوانگری وامثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را في ما اتاکم در انچه بشما داده اند

از مال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستیکه پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است
ناسپاسان و ناشکیبان را وانه بدرستیکه او لغفور رحیم هر آینه آمرزنده مهربانست بر شاکران و صابران

صفحه ۶

سورة الاعراف مكية وهي مائتان وست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله ولطیف وملک وصور یا هر حرفی کنایتست
از صفتی چون اکرام ولطف ومجد وصدق یا ایمائی ست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد وبعضی بر افعال تقدیر چنین بود که
انا الله اعلم وافصل منهم خدای که میدانم وبیان میکنم یا از همه دانا ترم وحق از باطل جدا میگردانم ودر تاویلات کاشفی مذکورست که الف اشارتست
بذات احدیت ولام عبارتست از ذات باصفت علم ومیم کنایتست از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند وصاد صورت محمدیست وقول ابن عباس رض
آنست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند ودر حقائق سلمی گوید الف ازل ست ولام ابد ومیم ما بین ازل وابد وصاد اشارتست
باتصال هر متصلی وانفصال هر منفصلی وفی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش ونه انفصال را محل نمایش نظم این چه راهست این برون از فصل وصل
کاندرو فی فرع میگنجد نه اصل فی معانی فی عبارت نه عیان فی اشارت فی حقائق نی بیان + برترست از مدرکات عقل وهم + لاجرم گم گشت
در وی فکر وفهم + چون بکلی روی گفت وگوی نیست + هیچکس را جز خموشی سوی نیست کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده الیک بسوی تو
فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج ضیقة تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی واز تکذیب قوم اندوهناک
نباشی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری ویند دادنی للمؤمنین مر مومنان را
اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم این چیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید
بنگاهداشت اوامر ونواهی او ولا تتبعوا وپیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان وامراء اصنام اند که کفار ایشان را دوست
میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افگنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید وقتیکه متابعت غیر حق کنید وکم من قریة وبسیار
اهل دیهها وشهرها از کفار وفجار که اهلکناها حکم کردیم بهلاک ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دیه وشهر بأسنا عذاب ما بیاتا در شب که
هنگام غفلت وخوابست مانند قوم لوط او هم قائلون یا فرود آمد عقوبت بایشان وبودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب تخصیص این
دو وقت بحجت آنست که زمان آسایش واستراحت اند وتصور وتوقع عذاب درین نیست پس بلیه غیر منتظره صعبتر وسخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب
خوشتر ولذیذ ترست فما کان پس نبود دعواهم درخواست ایشان اذ جاءهم وقتیکه آمد بدیشان بأسنا بلا وعذاب الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستیکه بودیم ما ظالمین ستمگاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود ومنفعت ایشان آنکه اعتراف
بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم
یونس ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم
آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران وسوال ایشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سوال تعنیف وتعذیبست ولنسئلن
المرسلین هم وهر آینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان الهی یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ احکام واین سوال تشریف وتکریمست وگفته اند امم را از فرمانبرداری

انبیا پرسند و انبیا از مهربانی برامم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود وما کنا غائبین ○ نبودیم پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ بالحق ۔ آنروز که قیامت در رسیست و بودنی و گفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانیکه او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلائق در آن نگرند و اینصورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس نقل میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است که کفتین او یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفتین همچو آسمان و زمین ست فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعتست و آنرا که میزان ایشان گران بود فاولئک پس آنگروه هم المفلحون ○ ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات و من خفت و هر که را سبک باشد موازینه علمای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آنگروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضائع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بر ذکر کردن آیات یظلمون ○ ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریشست میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش ۔ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و انچه سبب سعت معیشت باشد قلیلا ما تشکرون ○ اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص چنین نعمتی یا از شما اندکیست که بر اسم شکرگزاری و سپاسداری قیام مینماید ببیت نعمت بسی و شکرگزار ندا ماندکیست گوینده سپاس آنی زصد یکیست ۔ ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم بالملئکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم از روی فرمانبرداری الا ابلیس ۔ مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین ○ از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد آنکه سجده نکردی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر منه ۔ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنیست یعنی استبعاد مینماید از انکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس بانع آنست که من از و بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وخلقته من طین و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی ست ابلیس در بینصورت مغالطه خورد که فضیلت را با عتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر با عتبار فاعل که لما خلقت بیدی ۔ عبارتست ازان و بر نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگذشتی و انستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را انظرنی زادنی ابلیس صورت دید و بس ۔ غافل از معنی شد آن مرد و بخسش که چرا من خدمت این طین کنم ۔ صورتی را من لقب چون دین کنم ۔ نیست صورت چشم را نیکو بمال ۔ تا ببینی شعشعه نور جلال ۔ و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خائن ست هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین ست هر چه بدو سپارند نگاهدارد و امین نیک از خائن باشد و آتش متکبرست و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان ۔ و آتش نقش نپذیرد چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت فمفسق حین امر ربه ۔ و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست قطعه صحبت خاک اسپه دار دیگی در دماغ دهد نیک بنگر کزره معنی صفا اندر صفاست ۔ این همه خاکست کاندر وصف و صاحبدلی نکته گفتست گروی دیده جانرا جلاست جستن گوی از چوگان عرض نادرست

روی بر خاک سیاه آور که کیسر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط منها پس فرود آ از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او گفته اند نزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد ترا و نباشد ان تتکبر اینکه گردنکشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمائی نفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند بالنشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستیکه تو من الصغرین ○ از خوار شدگانی و در بینا بیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتیکه مسوخ شد و از رحمت ناامید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون ○ تا روزیکه برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انک بدرستیکه تو من المنظرین ○ از مهلت دادگانی ابلیس را عجله مهلت نخواست تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه و اوان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صاعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت داده شد قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای ایشان صراطک المستقیم ○ براه تو که آن راه راست و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم پس هر آینه بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و در آیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب دریا اندازم و عن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم و لا تجد اکثرهم و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم شاکرین ○ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما مدحورا در حالتیکه نکوهیده باشی و عیب ناک رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که بر پی تو بیاید منهم از اولاد آدم لاملئن جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین ○ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو که حوا است الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا که خواهید ما هر چه خواهید و لا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم ست یا انگور و مخورید از ان که اگر بخورید فتکونا پس باشید من الظلمین ○ از ستمگاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطن مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان ما وری عنهما انچه پوشیده کرده بودند از ایشان من سوءاتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا هم عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنا فرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاؤس بهشت درآمده بود و یا بصورت دیگر برآمده چنانچه در قصص و کتب مطولند کورست وقال و گفت شیطان مر آدم و حوا را ما نهکما ربکما باز نداشت و منع نکرد شما را پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از نخدا او تکونا یا باشید شما من الخلدین ○ از جاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینه بهشت اند و این از ان گفت که در دل آدم گذشته بود که بهشت خوش آمدگاهی است

نصف

لادرو

کاوه و جاودان میتوان بود بهمدران خطره وسوسه کرد و هم از نجاست که محققان گفته که هر آرزو که بهدلالت خداوند ست خالی از وسوسه شیطان نبود
وچون باوجود این وسوسه آدم ع در خوردن آن تا لی میشود ابلیس بار دیگر کرد وقاسمهما وسوگند خورد ابلیس برای آدم وحوا گفت انی لکما
بدرستیکه من مر شما را لمن الناصحین میگویم از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم گمان برد که کسی بخدا و ندتعالی
سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد فدلهما پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افگندشان بغرور و فریب
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را
سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان ازین
صورت منفعل شدند وطفقا و در استادند وقصد کردند مبرگهای اشجار یخصفان میچسپانیدند برگی بر بالای برگی و مینهادند علیهما بر عورات
خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون حیات از ایشان مشد دعوات خود ابدان چپوشیدند و ازین
طرف بدان طرف میگر بختند وناداهما ربهما وندا کرد ایشان را آفرید گار ایشان که الم انهکما آیا نه شما را نهی کرده بودیم عن تلکما الشجرة از خوردن
این درخت واقل لکما و نه گفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودیم کان الشیطان لکما بدرستیکه شیطان هست شما را عدو مبین دشمن آشکارا
وعداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آمده اند که در وقت کر بختن ایشان حق سبحانه گفت افرت منی یا آدم از من میگریزی
آدم گفت لا یا رب بل حیاء منک این گر بختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و باحق سبحانه تعالی از روی نیاز گفتند
قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما ظلمنا انفسنا که ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا اگر نیامرزی تو گناهان ما را
وترحمنا و نه بخشائی بر ما لنکونن هر آینه ما باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای هر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اهبطوا فرو روید بر زمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو پر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند
ولکم و شما را ست فی الارض در زمین مستقر قرار گاهی و آرام جای ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ
آدم غمناک شد و پنداشت که دیگر بار بهشت نخواهد رسید قال گفت خدای فیها تحیون در زمین میزیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها
تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم ع از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب ع ۱۰
عامست مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستیکه فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما
لباسها بتدبیر آت سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل ست و انزل لکم من الانعام پس بیان فائده لباس میکند و میفرماید یواری
میپوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد
انچه ورای آنست از جامها آرایش گویند و در تفسیر امام زاهد رح فرمود که لباس آنست که از پنبه باشد وریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش
امتعه خانه بود و لباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر ست از
لباسهای نرم و متکلف که متجبران میپوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای مرصع ست چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر
و نزد محققان لباس التقوی طاعت ست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت ست
کر آن فرو فرستادن لباس ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقائق آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مفوض بامر شریعت ست
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت ست از لباس فتوی همین بدن بهره مند ست که ستر عورت او میشود و لباس تقوی هر ایک از دل و روح

وسر و خفی بهره دارد هر بهره یکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق ست در طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوءات طمع دنیا و مافیها و حفظ روح از لباس تقوی محبت حضرت سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءت تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس نیست الا مشهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءت رویت ماسوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سوءت انانیت و هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر عرفه وحدت قهاری جلوه نماید **مثنوی** ملک ملک اوست او خود مالک ست غیر فانش کل شیء هالک ست * کل شیء ما خلا الله باطل * ان فضل الله غیم هاطل * هالک آید پیش وجهش هست نیست * هستی اندر نیستی خود طرفه ایست * ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ آن از لباسهای فضل و رحمت خدا ست که بدان سوءت آدمیانرا پوشد و ایشان را از خصف بهشت مستغنی گرداند لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یٰبَنِيْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ پر حذر باشید که شما را در فتنه نیاندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق ببیرون نبرد كَمَآ اَخْرَجَ چنانکه بیرون آورد اَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکشد از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهٔ ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْاٰتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید اِنَّهٗ يَرٰىكُمْ بدرستیکه ابلیس می بیند شما را هُوَ وَقَبِيْلُهٗ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جائیکه شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوانرا اَوْلِيَآءَ دوستان لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم وَاِذَا فَعَلُوْا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و چون کسیکه ایشان را ازان نهی کند قَالُوْا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَآ یافته ایم بر بن عمل زشت اٰبَآءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگو ای محمد اِنَّ اللّٰهَ به تحقیق که خدای لَا يَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید شما عَلَى اللّٰهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید که او فرموده ست قُلْ بگو اَمَرَ رَبِّيْ فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ تف بعدل و راستی یا بتوحید که سرمهٔ راستیهاست وَاَقِيْمُوْا وُجُوْهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز ست یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید تاخیر نکنید بآن جهت که مساجد خویش گزارید وَادْعُوْهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّيْنَ ط برای خدای طاعت را كَمَا بَدَاَكُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُوْدُوْنَ ط باز خواهید گشت بوی ثانیاً تا جزا دهد شما را بر علمها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِيْقًا هَدٰى گروهی را راه راست نمود بآنکه توفیق داد بر ایمان وَفَرِيْقًا و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یفعل الله ما یشاء اِنَّهُمُ بدرستیکه این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيٰطِيْنَ بغرا گرفتند دیوانرا اَوْلِيَآءَ دوستان خود که فرمان ایشان بردند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای وَيَحْسَبُوْنَ و گمان بردند و پنداشتند اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنان اند یٰبَنِيْٓ اٰدَمَ بعضی برانند که این خطاب عام ست و اکثر مفسران گویند که خاص ست بمسلمانان چه بنو تغلب و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید تبرّی از ذنوب تفاءل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی چیزهای معتنی

بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیای این تعظیم و تکریم سزاوار تریم حق تعالی ایشان را تحذیر فرمود و گفت خُذُوا فراگیرید زِينَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراستاید عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آن اطواف میکنید یا دران نماز میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن موی سنت و امام قشیری قدس سره میگوید مراد زینت سرائرست نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه ماکن و مساجد باید و کشف الاسرار آورده که زینت بزیان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضورست برای عرض و نیاز **بیت** ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سائر مشروبات طیبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید به تحریم حلال یا بافراط طعام و مشروبات در خوردن آن إِنَّهُ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگان یعنی آنانکه زیادت از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روز حد اسرافست و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هر چه آنرا آدمی آرزو کند بخورد و دلیل و ذمیم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در ابیات حقائق سمات سلسلة الذهب مذکورست **مثنوی** خواجه را بین که از سحر تا شام ✦ دارد اندیشه شراب و طعام ✦ شکم از خوشدلی و خوشحالی ✦ گاه پر میکند گهی خالی ✦ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ✦ جای او مزبله ست یا مطبخ ✦ شیخ الاسلام عبد الله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که بیرضای حق سبحانه صرف کنی **قطعه** یک حوائی که خیر دائم داشت ✦ پند میداد راهبی در دیر ✦ کای پسر خیر نیست در اسراف ✦ گفت اسراف نیست اندر خیر ✦ قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ کرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیگر چیزها که حرام کرده است از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات مآکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قُلْ هِيَ بگو این زینت و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی آیتها با صالت برای مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم دارند و میدانند قُلْ بگوای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرده است رَبِّيَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم ست مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست ازان چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه نهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغائر وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمگاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللَّهِ بخدای و شریک گیرید بعبادت او مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزیرا که خدای نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را ست أَجَلٌ مدتی که خدا یتعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشان او گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی ست که دران عذاب استیصال ایشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ ساعتی پس نیایند ازان اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد درینجا ساعت منجمان ست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و بیشتی نگیرند بران اجل **بیت** اجل چون فرود آید از پیش و پس ✦ پس و پیش نگذارد دست بکس يَا بَنِي آدَمَ خطاب با مشرکان عرب ست

إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیایند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما بزبان شما و آصح آنست که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان چون بیایند فرستادگان
بشما از انواع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَى پس کسی که پرهیزد از شرک و تکذیب وَأَصْلَحَ
و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه
امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب مسلّم کرده بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظم نمودند یعنی سرکشی
کردند عَنْهَا از ایمان بدلائل و حدت مانها أُولَئِكَ آنگروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ
پس کیست ستمگارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسیکه ببندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک از او أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات
منزله او را و این نیز انکار نبوت هست أُولَئِكَ آنگروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بر ایشان نَصِيبُهُمْ بهره ایشان مِنَ الْكِتَابِ از
لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده
برای ایشان حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتیکه بیایند بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فراگیرند یعنی قبض کنند
ارواح ایشان را قَالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ ما کجا اند آن بتان که پیوسته كُنْتُمْ تَدْعُونَ بود بدکه میخواندید و
میپرستیدید ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غائب
گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا باآنکه ایشان بودند كَافِرِينَ منکر وحدانیت
قَالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا ادْخُلُوا درآیید فِي أُمَمٍ در میان امتان که در گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
هم بدین و آئین شما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طائفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با هم فِي النَّارِ در آتش
دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر آتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هرگاه در آید أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند
گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بریک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و گبران
گبران را و علی هذا القیاس حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس روانند
و از پی درآمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوایانند یعنی در باره ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه
کرده اند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو چندان که ما را هست مِنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک قسم
برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو بار است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید
وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیشروان
لِأُخْرَاهُمْ مر پیروان را فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه
ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنکه بودید که کسب می کردید از کفر اکنون مواخذه عذاب یکدیگری
کنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و سرکشی
کردند از گرویدن بآن و فرمانبرداری آن لَا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ
درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم ست و برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا
بعلیین برند که بالای آسمان هفتم ست وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتیکه در آید شتر فِي سَمِّ

الخیاط و سوراخ سوزن و بصورت هر گز بوجود نمیرسد کافر هرگز به بهشت نرود و کذلک و مانند این پاداش منکر بنجزی المجرمین ۵ جزا دهیم مجرمان را یعنی
کافران لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند و من فوقهم و از بر ایشان غواش و پوششها باشد
همازان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد و کذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین ۵ یا داش دهیم جمیع کافران را و الذین آمنوا
و آنانکه گرویدند بخدای و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار ست و ارتکاب تمام آن فوق
طاقت بشر ست میفرماید لا نکلف و تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران تواند بجا آوردن آن و این جمله معترضه
بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها
خالدون ۵ ایشان در بهشت باقی و دائم اند و نزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد آنچه بسبب
عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان و قالوا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا لدین بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست
و ما کنا لنهتدی نمی بودیم ما که بقوت خود راه بمقصود انستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکر ست که بهشتیان بنعمت
هدایت او کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت الهی نا متناهی هیچ سالک بمقصد ما نرسد باعی
گرید برقه لطف تو ننماید راه * از راه تو هیچکس نگردد آگاه * و انانکه بره رسند و باید رفتن * توفیق رفیق ار نشود واویلا لقد جاءت رسل ربنا بدرستیکه
بهشتیان بدرستیکه آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بمدایشان راه بتوحید یافتیم و نودوا و ندا کردند اهل بهشت
ان تلکم الجنة این آن بهشت ست که وعده داده شده بود یا اورثتموها میراث داده شدید آن را بما کنتم تعملون ۵ بانچه بودید
که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بیرنجست و دیگر آنکه میراث گرفتگان اندازکافران چنانچه در خبر
آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان
رسد در بهشت و نادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستیکه
یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از ثوابها حقا راست بی شبهه فهل وجدتم پس آیا یافتید ما وعد ربکم
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و درست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود
فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستیکه لعنت خدای
علی الظالمین ۵ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای و یبغونها و میطلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و نا راستی یعنی عیب می جستند در دین خدای و هم بالاخرة و ایشان بسرای آخرت
کافرون ۵ نگرویدگان بودند و بینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب ۵ پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی ست چون
سور بارهٔ شهر که اهل دوزخ ببهشت نخواهند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از
مشک سفید و علی الاعراف رجال و بر اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون شناسند این رجال کلا همه اهل بهشت و دوزخ
لم یدخلوها بعد انتهای ایشان بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف اند
باحوال فریقین و ایشان انبیاء باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بصورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است انجا

و نادی اصحاب الاعراف

منازل خود را در بهشت می بینند و ایشان متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی ایشان امیدوار میباشند و در تفسیر ثعلبی منقولست
از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلندست بر صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر انجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید روئی و دشمنان
خدا را بتیرگی و سیاهروئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی و یا موحدان
باشند مقصر در عمل بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقصان ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت و ندا دادن امیکنند اصحاب
اعراف اصحاب الجنة ان سلم علیکم اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلم علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما
که بدار السلام بسلامت رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند و هم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند
قولی آنست که آخرین کسان که بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت نمیگردند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق السجود خوانند و آن آخرین تکلیفیت روز قیامت
اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند و اذا صرفت ابصارهم تلقاء گاه که چشمهای ایشان بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تلقاء اصحاب النار را بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند
بخدای و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مع القوم الظالمین مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن و ندا دهد
اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند ایشان بسیمیهم بعلامات ایشان از سواد و جه
و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای
امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه رض اند به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند
قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب ما جمعکم مالیکه جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما و ما کنتم
تستکبرون و آنچه بود دیگر گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و صهیب و امثال ایشان رض کافران گویند اهؤلاء اینان گروه الذین آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای
هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا ابر حمت حق ایشان بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید
ادخلوا الجنة درآیید بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهناک شوید
از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رض فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند و دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشان ما
در بهشت و ستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را بشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نادی اصحاب النار
و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا علینا آنکه بریزید بما من الماء از آب بهشت بدن ما قدر که
تشنگی ما را بر او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سائر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان
در جواب ایشان ان الله حرمهما بدرستیکه خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین اتخذوا
آنانکه فرا گرفتند دینهم و دین خود را لهوا و لعبا مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند
و غرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش گردند و ندانستند که دنیا غداریست فریبنده

ومکاریست بازی دهنده **مثنوی** در دیده اعتبار خواهیست + در ره گزر اجل سرابیست + مشغول مشو بسبز و زردش + اندیشه مکن گرم و سردش +
سرمایه آفتست زنهار + خود را ز فریب او نگهدار + فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فراگذاریم ایشانرا در آتش کَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فروگذاشتند و بر خلوم
نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا بآیات ما يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکردند علامات ربوبیت
یا آیات کتاب ما وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ قرآنی فَصَّلْنَاهُ بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او
عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝
برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیقت آن را
از وعد و وعید یعنی منتظر انداچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نی يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را من
قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستیکه آمده بودند
رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و بدرستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا هستند ما را امروز
در خواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم ما بدنیا فَنَعْمَلَ پس ما بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه کنا
نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرند قَدْ
خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا آنچه ۶ ع
بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزد یک خدای **بیت** دیروز بدو دلم امیدی میداشت + امروز برفت و ناامیدم بگذاشت +
إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما عَلَى التحقیق اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها
وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس
تا زمان غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال از سنیات آن یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و قول اول
اصح و اشهرست و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلست بر اختیار قادر مختار و اشارتست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته اعجلت من الشیطان و التانی من الرحمن مؤید این سخنست و فی المثنوی المعنوی **مثنوی** مکر شیطانست تعجیل و شتاب + خوی رحمانست صبر و احتساب +
با تانی گشت موجود از خدا + تا بشش روز این زمین و چرخ ما + ورنه قادر بود کز کن فیکون + صد زمین و چرخ آوردی برون + این تانی از پی تعلیم تست +
صبر کن کار دبرآی و درست + ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد و علی العرش بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بران و تخصیص
عرش باستیلای حق بر وجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استواء بر عرش صفتیست مر خدایرا بلا کیف لا وصف و این از جمله
متشابهات قرآنست ما بدو ایمان آریم و تاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ و میپوشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند
روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این بآنه گفت اکتفاء باحد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا بشتاب کننده روز
نیز بسرعت طالب شبست وَالشَّمْسَ و آفتاب وَالْقَمَرَ و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ و الا مر او
بدانید که خدایرا است آفریدن بدائع مخلوقات و فرمان نافذ بامر او راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنهاست تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای
بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا ربکم بخوانید پروردگار خود را

تضرعا عاجزاری وخفیة پوشیدگی یعنی هم بظاهر وهم بباطن وراشنا سید اورا پرستید تضرع مستلزم احتیاج است وخفیه پنهان داشتن دلیل اخلاص ومحتاج مخلص را وی نا امیدی نیست مصرع نومید نیم که نا امیدی کفرست ۞ انه بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق مستحق یا در دعا فریاد کنند تا بر یا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبهٔ انبیا وصعود بر مدارج سما ولا تفسدوا فی الارض فساد مکنید در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وادعوه وبخوانید خدای را خوفا از بیم عقاب او وطمعا وبامید ثواب او ان رحمت الله بدرستیکه رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیکست بنیکوکاران وایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان وامید همه بر رحمت بغایت وفضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلامست که خدایا اگر وفادارانرا بتو امیدوارند جفاکارانرا نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم تو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منع وفائی ۞ وهو الذی وی اوست آنکه یرسل الریح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادهای سحابا ثقالا ابرهای گرانبار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند وباد شمال همه را جمع کند وباد جنوب ببارانند قطرات در آرد وباد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد وبه هر تقدیر چون ابر را برداشتند مسقناه برانیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیای مردم فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر آب را باران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم وبیرون آریم مردگانرا از قبرهای ایشان واحیای ارض که نمودار احیای اموات ست بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید وبقیامت بگروید وبدینصورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب وزمین پاک از سنگ وریگ که شایسته وصالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید سبزی او باذن ربه بفرمان خدای ومشیت او که بیرون می آرد بآسانی وخوبی والذی خبث وآن زمین که ناپاک بود وشوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا دگمرندگی که دران هیچ نفعی نباشد این مثلیست که حق سبحانه وتعالی ایراد فرموده در شان مومن وکافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمینی پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن ببارد انوار طاعات وعبادات بر جوارح او ظاهر گردد چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش بحکم سبحانه قبول نکند واز وهیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد ۞ ورو تخم عمل ضایع مگردان ۞ کذلک همچنان این مثل بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم این آیتها را وضرب امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم وادراک بجا آرند ودور بین شما تفکر فرموده بهره اعتبار بر دارند لقد ارسلنا بدرستیکه بفرستادیم نوحا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را وقتیکه بنجاه سال از بود او الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند وبت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را به یگانگی مالکم نیست شما را من الٰه غیره هیچ معبودی بجز او پس زبان وی بریدند در عبادت او ودیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستیکه من می ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملا گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن هیچ گمراهی ودوری از طریق حق وصواب ولکنی رسول من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالت ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم ونصیحت میکنم شما را بجهت صلاح شما واعلم من الله میدانم من از جانب خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید قوم نوح

عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمی دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت اَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید آن جاءَکُمْ از آنکه بیاید بشما ذِکْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما عَلٰی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْکُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لِیُنْذِرَکُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوْا و تا پرهیزید شما از خشم خدای لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ ○ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَکَذَّبُوْهُ پس دروغ داشتند قوم نوح ع او را و نوح ع دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ و آنانرا نیز که با وی بودند فِی الْفُلْکِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل و چهل زن وَاَغْرَقْنَا و غرق ساختیم طوفان الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح ع بر نبوت اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه قوم نوح ع بودند قَوْمًا عَمِیْنَ ○ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح ع در بعضی آیات و سور خواهد آمد انشاء الله تعالی وَاِلٰی عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد اَخَاهُمْ هُوْدًا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود ع را عاد کقبیله باز زاید و خواند چهارم پدر هود ست و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوحست نزد اهل سیر نام هود عابر ست و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام بن نوحست و میرزد قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند بالا و تناور بودند از ایشان در تمام روی زمین آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال و اولاد داشتند و عمر دراز داشتند و بت پرستش بتان میکردند حق تعالی هود ع را بر ایشان فرستاد تا بمیان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای قوم من اُعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را بیگانگی او قائل شوید مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی غَیْرُهٗ بجز وی بتان مستحق عبادت نیستند اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ○ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستیکه ما ترا می بینیم فِیْ سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث می آری وَّاِنَّا لَنَظُنُّكَ و تحقیق ما گمان میبریم ترا مِنَ الْکٰذِبِیْنَ ○ از دروغگویان در آنچه میگوئی قَالَ یٰقَوْمِ گفت هود ع که ای گروه من لَیْسَ بِیْ سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَّلٰکِنِّیْ رَسُوْلٌ ولیکن من فرستاده ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ از پروردگار عالمیان اُبَلِّغُکُمْ میرسانم به شما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای آفریدگار خود را وَاَنَا لَکُمْ و من شما را نَاصِحٌ اَمِیْنٌ ○ نصیحت کننده امراست گوی و بیخیانت اَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب میدارید شما را آن جَآءَکُمْ آنکه بیاید بشما ذِکْرٌ پندی یا بیانی مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما عَلٰی رَجُلٍ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر و آنکه لِیُنْذِرَکُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الٰهی وَاذْکُرُوْٓا و یاد کنید نعمت خدای را اِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَآءَ چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَّزَادَکُمْ فِی الْخَلْقِ و بفزود شما را در آفرینش بَصْۜطَةً قوتی یا زیادت داد شما را بر آفریدگان غلبه گفته اند مراد از بصطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز فَاذْکُرُوْٓا آلَآءَ اللّٰهِ پس یاد کنید نعمتهای خدای را لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ تا شاید که شما رستگار شوید قَالُوْٓا گفتند آن گروه مر هود ع را اَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمائی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهٗ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم وَمَا کَانَ یَعْبُدُ آبَآؤُنَا آنچیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ○ اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود ع قَدْ وَقَعَ بدرستیکه واجب شد عَلَیْکُمْ بر شما مِّنْ رَّبِّکُمْ رِجْسٌ وَّغَضَبٌ بر شما یا فرود آید بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی اَتُجَادِلُوْنَنِیْ آیا مجادله میکنید با من

فی اسمائ بود کار این نامها یعنی این بتان که هریک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنهٔ آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین را زقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که کار رزاقی و سلامتی احوال از ایشانست و این الفاظ اسمار بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر نهاد بود پس مر ایشان را فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که از روی جهالت سمیتموها انتم و آبائکم شما نام نهاده اید ایشان را و آبائکم و پدران شما ما نزل الله بها نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره مصر را پس فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستیکه من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم مر اورا آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و دران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانهٔ کعبه است و آنجا پشتهٔ از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد بتحریص آن سفر نموده قبیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیلهٔ خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظائف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بحرم و حاو طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و به هود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت بارانید پس قبیل و اصحابش از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نگهدارد تا با قوم خود بدانجا رفته گفت چند ایامی قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قبیل این سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قبیل ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی بدیار قوم خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود و آنرا باد صرصر گویند در هفت و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فانجیناه پس نجات دادیم ما هود را والذین معه و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند برحمة منا آن برحمانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا و ببریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنرا که تکذیب کردند و نگرویدند بآیاتنا بر نشانهای قدرت ما یعنی ایشان را از اصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم وما کانوا مؤمنین و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و بر رسالت هود و الی ثمود و فرستادیم بقبیلهٔ ثمود و ایشان قبیلهٔ دیگر بودند از عرب که نسب ایشان ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت میپرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشان را در نسب که صالح علیه السلام بود و صالح پنجم پشت ثمود میرسید قال گفت صالح علیه السلام چون بر رسالت بر ایشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدایرا لکم ما لکم من الٰه غیره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود به سبب شدت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام موجه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر از متابعت او باید کرد بر نهج صوت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرهای ملال در پیش افگندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیلهٔ ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاشبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ ناقه برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی استین باشد صالح صلوات الله علیه فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما به میگروید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو

میکنیم

میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح عود رکعت نماز بگزارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشگافت و ناقه بدان صفت که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد وبست گز بود و عظمت جثه چون کوهی نمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان دران هنگام بسیار جمع رامد و فوفیق رفیق شده فی الحال ایمان آوردند و باقی اشراف قبیله شود و بادیه خذلان بر گردان ماند و ست انکار از آستین استکبار بیرون کردند **قطعه** یکی بنور عنایت ره هدایت یافت + یکی بوادی خذلان بماند سرگردان + یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر + یکی زپیروی حق گرفت ملک جنان + **القصه** آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق غب او را میرسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره کاشبه تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تاکل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مونتی نباشد و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم پس گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک که استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر و اذکروا یاد کنید نعمت خدایرا اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکهای بلند و تنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی بیسازید در سنگ بیوتا خانهای برای زمستان فاذکروا آلاء الله نعمتهای خدای را و لا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض در زمین مفسدین در حالتیکه قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن منهم مر آنکسان را که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار او واین سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما ارسل به بدانچه که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و بپیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بآنچیزی که شما گرویده اید بدان کافرون خبیث نا گرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان را می آشامید و در روزی که نوبت قوم بود آب چاهها بجهار پایان ایشان وفا نمی کرد و دیگر تا بستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سرد تر بود و انعام قوم از وهر سان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرم تر بود و چهار پایان بظهر وادی میرفتند و ازینجهت ضرر بدیشان میرسید و دوزن که ایشانرا عنیزه و صدوقه میگفتند دو شاخی بسیار داشتند بدینصورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف مصدع بن مهرا بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش و قالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچیزی را که بما تعدنا وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر هستی تو از فرستادگان بر است فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا پس بامداد کردند یعنی کشتند

فی دارہم در سراہای خویش جثوم جمع جاثم بر روی در افتادگان و بر جای مردگان فتولی عنہم پس روی بگردانید صالح از ایشان و قتیکہ ناقہ را بکشتند جہت امر حق تعالی فرمود کہ من قوم ثمود را بہ صیحہ جبرئیل و بزلزلہ ہلاک خواہم کرد و قال و گفت صالح از روی تحسر یقوم ای گروہ من لقد ابلغتکم بتحقیق رسانیدم بشما رسالۃ ربی پیغام پروردگار من کہ باوای آن مامور بودم و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگان را کہ از راہ مہربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند و لقوما و یاد کن ای محمد لوط بن ہاران بن آزر بن ناخور کہ برادر زادہ ابراہیم بود آورده اند چون ابراہیم از بابل متوجہ شام شد برادر زادہ او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی پیغامبری داد و باہل و قبائل و دستاد و آن پنج شہر بوده است سدوما و آن اعظم مدائن بود و دیگر عامورا و دادوما و صابورا و صعوا و گویند صعود در ہر شہری چہار ہزار ہزار آدمی بودند لوط با سدوما آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بست و نہ سال در میان ایشان بود و بخیرات امر مینمود و از فواحش نہی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانہ این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصہ لوط را اذ قال چون گفت لقومہ مر اہل سدوما را کہ لوط با میان ایشان بود اتاتون آیا می آیید شما الفاحشۃ بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سبقکم بہا کسی پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشہ یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد ہیچ یک من العلمین از عالمیان انکم آیا شما لتاتون الرجال می آیید بمردان شہوۃ از روی مباشرت من دون النساء بدون زنان کہ مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق نیستید بل انتم قوم مسرفون گروہی اسراف کنندگان از حد در گذشتگان وما کان و نبود جواب قومہ جواب قوم لوط با وی این کلام الا ان قالوا مگر آنکہ گفتند بعضی از مردم سدوما مر بعضی را اخرجوہم بیرون کنید لوطا و دختران او را و آنہا را کہ ایمان آورده اند من قریتکم از دیہ شما یعنی سدوما انہم بدرستیکہ لوط و متابعان او اناس یتطہرون مردمانند کہ طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در ین عمل ما متفق نیستند حق سبحانہ و تعالی این جواب از ایشان نہ پسندید و عذاب بر ایشان فرو آمد چنانچہ تفصیل آن بیاید انشاء اللہ تعالی و چون عذاب نازل شد فانجیناہ پس نجات دادیم لوط را و اہلہ و کسان او را از اہل بیت و مومنان الا امراتہ مگر زن او را کہ او اعلنہ نام داشت کافر خود پنہان میکرد کفار را بر انکار لوط اغوا میمنود کانت من الغابرین بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنے در رفتن با لوط اتفاق نکرد و میان قوم لوط ہلاک شد و امطرنا و بارانیدیم علیہم بر کفار قوم لوط مطرا باران و چہ بارانی یعنی عجب آن سنگ بود کہ بر سر قوم لوط باریده فانظر پس نگر ای بیننده کہ کیف کان چگونہ بود عاقبۃ المجرمین آخر کار گنہکاران و الی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین کہ پسر ابراہیم بود اخاہم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قال گفت یقوم ای گروہ من اعبدوا اللہ بپرستید خدای را مالکم نیست مر شما را من الہ غیرہ ہیچ معبودی بحق جز وی قد جاءتکم بدرستیکہ آمد شما بینۃ من ربکم معجزہ روشن از پروردگار شما در قرآن معجزہ شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باہرات کہ ذکر معجزات انبیاء میکند میگوید کہ معجزہ شعیب آن بود کہ چون خواستی کہ کوہی بلند بر آمدی کوہ سر خود را فرود آوردی تا شعیب بآسانی بر صعود کردی و ہر یکی از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ تر خریدندی و بدان خرد تر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردند شعیب ایشان را گفت کہ من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید آلہ کیل را و المیزان و آلہ وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید و لا تبخسوا الناس و کم نکنید مردمان را اشیاءہم در چیزہای ایشان یعنی در خریدن و فروخت خیانت مکنید و لا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحہا بعد از اصلاح آن زمین بمبعث انبیاء و انزال کتب ذلکم این عمل کہ میفرمایم خیر لکم بہتر است مر شما را ان کنتم مومنین ۱۲ع

اگر میخواهید شما گروید گان چون قوم شعیب در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق
نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوعِدُونَ بترسانید مردمان را وَتَصُدُّونَ گفته اند ایشان بر سر راهها
نشستندی هر که خواستی که ملازمت شعیب ع رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّونَ
و باز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا و بجویید راه خدای عوجا کجی یعنی طلب طالبان را
آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای
شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم ع دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و تو انگر گردانید
پس شعیب این نعمت را با ایشان او گفت وَانْظُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِنْكُمْ از شما
آمَنُوا بگروید بِالَّذِي بآنچیزی که بر استی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا
نگروید ند قومی از مدین بشعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان
بودی با بستی که تو انگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب ع فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پیش کسی بائی کنید حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه
حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ خدای بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست

قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی کردند و پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ
از قوم شعیب ع بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ یا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که گرویده اند بیرون
میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما گفته اند صاحب کشاف فرموده که چون
کافران گفت در آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب ع هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند
یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب ع جواب بدین وتیره داد قَالَ گفت شعیب ع اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اگر چه ما كَارِهِينَ باشیم ناخواهان یعنی
چگونه در آئیم بدین شما و ما آنرا کار هیچ پس اگر عود کنیم بملت شما گوئیم در خدا بر اشریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستیکه افترا کرده باشیم
و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی دور و بسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است بدان طریق باشد بدین
آنرا ملت میگفتند پس شعیب ع فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی
قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا بعد از انکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس ما مفتریان باشیم
وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا انکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما
ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا و رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است همه چیز را و داناست بعاقبت کار همه کس ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزا آن و شما در تهدیدی
که مینماید از اخراج مومنان ما الاضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع وحی از معاندان
برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ
بر استی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا

ولو اننا ۱۰ والسلام

آنانکه کافر بودند بخدای من و قومه از قوم شعیب یا گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر شما متابعت کنید شعیب را إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ در سلوک طریق او و دین خود را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین به صیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس شدند فِي دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ برروی افتادگان یعنی برزمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گویا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا هیچ نگویا هرگز نبوده اند در آن شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیانکاران در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستیکه برسانیدیم شما را رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما با کفار قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَىٰ پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که مر تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب نکردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر و دیه بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیرند شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و زحمت متنبه نشدند ما ایشان را بنعما و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حَتَّىٰ عَفَوْا تا وقتیکه بسیار شدند هم در مال و هم در جمال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این امنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان طریق میباشیم که میبودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی در حالتیکه ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ماحول او آمَنُوا بگروند بخدای وَاتَّقَوْا او پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه میکشادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن تکذیب کردند فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و قطع سبیل فرمود که اگر بندگان بگروندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من و بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی

معانقه عند التقدیم و التحدث و القراءة

ع ۱۱

داومی

وادی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیار استمی که برکت ارض عبارت از انست **مثنوی** در زمین و آسمان رهای جود ۞ میکشاید از پی اهل سجود ۞ از زمین پر عبادت باز کن ۞ بر سمای معرفت پرواز کن ۞ افامن آیا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم بأسنا از انکه بیاید بدیشان عذاب ما بیاتا و شب وهم نائمون ۞ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان او امن اهل القری آیا ایمن شدند اهل آن شهرها ان یاتیهم بأسنا آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضحی در وقت چاشت وهم یلعبون ۞ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز نه بشب افامن آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای مگر استعارتست از استدراج بنده و گرفتن او بروجهی که نداند فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند مکر الله از مکر خدای الا القوم الخسرون ۞ مگر گروهی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند او لم یهد آیا بیان نکرد و راه ننمود خدای للذین یرثون الارض برای آن کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند دران من بعد اهلها از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد ان لو نشاء آن را که اگر خواهیم اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم ونطبع و مهر می نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون ۞ پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرحست انچه میشنوند در میابد پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل **مثنوی** این سخن از گوش دل باید شنود ۞ گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ۞ گوش سر با جمله حیوان همدمست ۞ گوش سر مخصوص نسل آدمست ۞ گوش سر چون جانب گوینده است ۞ گوش سر سهلست گر آگنده است ۞ پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید تلک القری آن شهرها که نسبت باهم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نقص علیک نخوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم و بدرستیکه آمدند باهالی آن رسلهم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بالبینات بمعجزات روشن یا دلائل واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بما کذبوا بآنچه تکذیب میکردند من قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلک مانند آن مهر ها سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الکافرین ۞ بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند وما وجدنا و نیافتیم لاکثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من عهد از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وان وجدنا و بدرستیکه یافتیم اکثرهم بیشتر ایشان را لفاسقین ۞ شکنندگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس بر انگیختیم و فرستادیم من بعدهم بعد ازین پیغمبران مذکور موسی موسی بن عمران بآیاتنا بمعجزاتیکه او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن ست وملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین ۞ آخر کار تباهکاران که غرق شدند حضرت موسی چون از مصر فرار نموده

ع ۱۲

در مدین به صحبت شعیب ع رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت بامصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا مختص گردید چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سورهٔ آینده مذکور میشود حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسٰی وگفت موسی ع یٰفِرْعَوْنُ اِنِّیْ رَسُوْلٌ ای فرعون بدرستیکه من فرستاده ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِیْقٌ عَلٰٓی سزاوار ام بر رسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر را محکم علی آن لَآ اَقُوْلَ بر آنکه نگویم عَلَی اللّٰهِ بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُکُمْ بدرستیکه آمده ام شما بِبَیِّنَةٍ بحجتی روشن مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَاَرْسِلْ پس بفرست مَعِیَ با من بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ فرزندان یعقوب یا بندگی و خدمت از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد هما نجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف ع با برادران در گذشتند و ملک بیان که فرعون زمان یوسف ع بود بر پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست و زبان به لاف انا ربکم الاعلی بکشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان و رم خریدهٔ کسان ما بوده اند شما بندزادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا با وطن آبای خویش بروند قَالَ گفت فرعون اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو که ورد دعوی خود جِئْتَ بِاٰیَةٍ آورده ای معجزه و حجتی فَاْتِ بِهَآ پس بیار آنرا اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزهٔ خود را فَاَلْقٰی عَصَاهُ پس بیفگند موسی ع عصا را از دست خود فَاِذَا هِیَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِیْنٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آن که آن اژدها است در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن کشاده مابین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند بیدهم ترا بدان خدای که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را با تو میگذارم موسی قضای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سریر خود نشست گفت هیچ معجزه داری موسی گفت آری پس دست راست بگریبان بر زیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ یَدَهٗ و بیرون کشید دست خود را فَاِذَا هِیَ پس آنجا بود دست او بَیْضَآءُ سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و بحال نورانیت لِلنّٰظِرِیْنَ عبرتگران و نظارگیان گمان آورده اند که موسی ع مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی ع دست راست خود بفرعون نمود بعد ازان در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه چون فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَاُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این موسی لَسٰحِرٌ هر آینه جادوئیست عَلِیْمٌ دانا بفن سحر و ماهر دران که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را بیضا بیرون می آرد یُّرِیْدُ میخواهد اَنْ یُّخْرِجَکُمْ بیرون کند شما را مِّنْ اَرْضِکُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ پس چه چیز میفرمائید مرا تدبیر این چیست

قالوا گفتند ارجه حبس کن او را و اخاه و برادر او هارون یا تا خیر کن مهم او را و شتابندگی منمای وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ عمال گرد آورنده فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ ○ داناو حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی و روسای سحره با قصی مدائن صعید بودند و در تفسیر دیگر آورده که در مدائن صعید و بر اندر بودند ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند مادر را بسر قبر پدر خود برد و بر مادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر مارا طلبیده بعجلت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائی هست که چون می افکنند اژدهای میشود و هر چه پیش او می آید میخورد فرعون دعوت کرده که مارا با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری ندارد چون حال این سئوال باشد نه شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد البسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد مارا لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ○ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ○ از نزدیکان من هر گاه که خواهید نزدیک من آئید آورده اند که مهترین جماعت چهارتن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در شرح لباب آورده که این چهارتن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سئوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هر گاه که موسی عصا در خواب شده و پاسبانی میکند ایشانرا تردی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان میداشتند تا وقتیکه فرعون بعین موسی عصا را طلبیده مقرر شد که با جادوان مناظره کند مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر نظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا یَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا آن تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا آن نَّكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ○ ما افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی عاز روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیا عرا باشد که أَلْقُوا شما بیفگنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفگندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمانرا وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ○ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را بجوف تافته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجوف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زمین در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش بر افروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود مدکه همه میدان پر از مارانند وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفگن عصای خود را پس موسی عصا بیفگند اژدها شد دهان کشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ فرو میبرد مَا یَأْفِكُونَ ○ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشانرا فرو میبرد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در ازدحام هلاک گشتند پس موسی عا او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد حقی موسی عا وَبَطَلَ و زائل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ ۲

انچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان بایکدیگر گفتند که اگر این سحر نبودی بایستی که جادویهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ پس مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی ع غالب شد بر فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وَانْقَلَبُوا و باز گشتند از آن موضع صٰغِرِيْنَ خوار شدگان و ناامیدان و بیمراد ان وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افگنده شدند جادوان بر رویهای خود سٰجِدِيْنَ سجده کنندگان مرخدایرا که قَالُوْٓا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ پروردگار موسی و هارون و همه عالمیانست قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون باجادوان اٰمَنْتُمْ بِهٖ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از انکه دستوری دهم شما را وان اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفیست که شما مگر تُمُوْهُ ساخته اید آنرا فِي الْمَدِيْنَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی ع موضعت کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا تا بیرون کنید ازین شهر اَهْلَهَا اهل آن را یعنی قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَيْدِيَكُمْ دستهای است شما را وَاَرْجُلَكُمْ و پایهای چپ شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ پس بردار کشیم اَجْمَعِيْنَ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوْٓا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت اِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود باز گردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی **مثنوی** جانهای بسته اند در آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای مرحمت رقصان شوند همچو قرص مه ز نقصان شوند چون نقاب تن بر افتد از روی روح از لقای دوست یابد صد فتوح میرند جان در جهان آب گون نعره یا لیت قومی یعلمون و مَا تَنْقِمُ مِنَّآ نمیکنی ما را الّا آن اٰمَنَّا مگر آنکه ما گرویدیم بِاٰيٰتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار را لَمَّا جَآءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما وَفِّنَا مُسْلِمِيْنَ ع و بمیران ما را بمسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَقَالَ الْمَلَاُ گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون اَتَذَرُ مُوْسٰى وَقَوْمَهٗ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و بگذارند تو را وَاٰلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود می فرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى اینها خدایان خرد ترند و من خدای بزرگتر م القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ ابْنَآءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيٖ نِسَآءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قٰهِرُوْنَ و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوْسٰى لِقَوْمِهِ گفت موسی عم گروه خود را اسْتَعِيْنُوْا بِاللّٰهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوْا و صبر کنید بر انچه باشما میکنند اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ قف بدرستیکه زمین مر خدای راست يُوْرِثُهَا میراث میدهد آن را مَنْ يَّشَآءُ هر که را می خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیک ملک قبطیانست و دور آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ

ع ۱۸

وعاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ ○ مر پرهیزگاران را است بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در دنیا فتند و باز
آغاز شکایت فرموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را میر نجانید یعنی قبطیان ما را اذیت میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش ازین که تو بیائی از
مدین نبی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و هم روزه دیگر ما را آزار میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و اذیت میکنند ما را پس از انکه تو آمدی و تهمت رو نه
ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی از روی تضرع عَسَىٰ رَبُّكُمْ
شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع ست یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ انکه هلاک کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او
وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس بنگرد كَيْفَ تَعْمَلُونَ ○ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجا می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد انگه حق تعالی بعد از وعده ۱۵ ع ۳
هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه که ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشکسالی
وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصانی بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ○ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست نیکوئی و ما مستحق ایم
وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد گرفتندی بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه
باوی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت و شامت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جزین نیست که سبب خیر و شر ایشان
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته به حضرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمی دانند که انچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطهٔ شومی اعمالست
وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا هر گاه که بیاری یا هر چیزی که بیاری بِهِ مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو انست
که معجزه تو است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ ○ از گرویدگان
و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار بیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد
که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آن را چون باران سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ بیاده یا کنه یا سوسه وَالضَّفَادِعَ و بزغ
وَالدَّمَ و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ نشانهای جدا جدا در حالتیکه این شیاء آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه
بود و امتداد هر آیتی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمانبرداری وَكَانُوا و بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ ○ گروهی
مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا و چون واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ
بر فرعونیان عذابی از انهائکه مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آنچه پروردگار خود را
بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بانچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ
اگر باز بری و زائل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم
مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ تا با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ما ببردیم بدعای موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ
الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی که از زمان که بی شبهه هم بِالِغُوهُ ایشان رسندگانند بدان تا معذب گردند و آن
إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ○ هم پس ایشان عهد را شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بواسطه ظلمت ابر هامی متراکم در ماندند و آب بخانهای

قبطیان درآمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و باکی نبود بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع منصرف شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین میبایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخورد و دیگر باره بپناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف منصرف شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نمیکنند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا انچه از زرع باقی مانده بود بخوردند و دیگر باره التجا بکلیم اسد کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان درمی آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میدید خون ناب میشد و اگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تامل در ان بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم ما قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از ان زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت پیدا کردیم در ان یا ارد انی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الْحُسْنَى وعده نیکو عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعداء و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا بوفای این وعده بسبب آنکه صبر کردند بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ انچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و انچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرحهامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقعه يَعْكُفُونَ نماز می کردند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز از برای ما إِلَهًا خدای یعنی تمثالی بساز که ما را پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشانرا خدایان هستند که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی مر بنی اسرائیل را که هستید شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید در آنکه توهم جواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ بانچه ایشان مر انند یعنی خدای دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشانرا از دست ما پاره پاره خواهد کرد وَبَاطِلٌ زائل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ گفت موسی ع آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبعه فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ

ربع

سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران شما را بهمت انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری
وبندگی خود وفی ذلکم در ین هلاک شما نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم از پروردگار شما محنتی بزرگ ع ۱۲
آورده اند که موسی موعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین مفصل باشد پس
چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی از خدا می درخواست تا آن کتاب بدو فرستند حکم شد که سی روز روزه باش
پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روزی دیگر بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید نادیده من او بوی
روزه آید پس برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جریمه آنرا ده روز دیگر روزه
دارد چنانچه میفرماید ووعدنا موسی وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شبانروز از ماه ذی قعده چون مدار حساب
شهور عرب برویت هلال است و آن شب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد و اتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ماه ذی الحجه
فتم پس تمام شد میقات ربه وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود از بعین لیلة بچهل شبانروز وقال موسی لاخیه و گفت موسی برادر خود
هرون مرا در خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی قومی در میان قوم من واصلح و اصلاح
آر هر کاری را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباهکاران را ولما جاء موسی و آن هنگام که آمد
موسی لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وکلمه ربه و سخن گفت باو پروردگاری یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی ع سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی ع قدم در ظلمت نهاد
شیطان او را از وی براند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمان را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس
حق سبحانه باوی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که
حق تعالی چهل شبانروز با موسی ع سخن گفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست
خیال بست که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده لقاست قال گفت موسی رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود
یعنی مرا متمکن بساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان موجه
واقع شده که هر بشری که در دنیا من نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت
خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رویت را دلیل جواز رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست
بیت ای بسا ابلیل که پیش از فجر هار ✽ میسراید بهر گل بر شاخسار ✽ صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قائم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود
نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ✽ هر چه آن از دوست آید هست عین صواب ✽ اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی ولکن انظر و لیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زیرا که بلندترین جبال ولایت مدین است
و قوت تحمل او از تو بیشتر است فان استقر پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود بهنگام تجلی من بر و فسوف ترانی پس زود باشد
که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار در گذر فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد
ربه پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوراخ سوزنی للجبل برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رویت

دروی آفریده بود تا نور حق سبحانه را بدید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از وای هفتاد هزار حجاب بمقدار دیده ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود باهوش آمد و هر بیماری که سر بالین مرض داشت شفا یافت عرصهٔ زمین بر قدر سر سوزنی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت تصف گشت بتان بر روی در افتادند و نیران مجوس فرو مردند بسبب آن تجلی جعله دکا گردانید خدای آن کوه را تکه تکه پاره پاره و در بیابان آن روز که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وجدا شد سه کوه که اُحُد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسٰی صَعِقًا و بیفتاد موسی ع بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّآ اَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لائق حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَيْكَ باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ و من اول گروید گانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای یک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شده ✤ چه عجب مشت گلی عاجز و بیچاره شود ✤ عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم هو لکن انظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر جلیت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت ✤ دل بدست آنست آنچه عرش اندر نیافت ✤ پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی ع و تدارک الم که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای یٰمُوْسٰٓى ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بحکمت صلاح حال و بقای ذات تو اندرو هنا کما شائی اِنِّى اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند بِرِسٰلٰتِىْ بپیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِىْ و بگفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراگیر مَآ اٰتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ و باش از شکر گویندگان بران عطا وَكَتَبْنَا لَهٗ نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل ع را گفتم که تقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی فِى الْاَلْوَاحِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدرهٔ بهشت یا از سنگی سخت کالرقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بروی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَىْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَّتَفْصِيْلًا و بیان کردنی لِّكُلِّ شَىْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی ع که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَّاْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت یَاْخُذُوْا فراگیرند بِاَحْسَنِهَا بنیکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسنست و مکتوبات الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن بخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع ست بین الفرائض و النوافل سَاُوْرِيْكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفٰسِقِيْنَ هم سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت شام و آثار و منازل قرون ماضیه که از دائرهٔ فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان و مصر همه خراب شده و از خداوندان نمالی بانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چو در قصر شاهان نگرد ✤ تا چسان از حادثات دور گردون شد خراب ✤ پرده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت ✤ چند نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب ✤ سَاَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ اٰيٰتِىَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلائل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِيْنَ يَتَكَبَّرُوْنَ آنانرا که تکبر میکنند فِى الْاَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهره دلهای متکبران نهم تا فهم سخن نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بکمون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیفست چنین گنج در ویرانه ✤ حکمت نکند فهم یقین دیوانه ✤ وَاِنْ يَّرَوْا

واگر ببینند این سرکشان کل آیتی هر نشانیکه بانبیم بر صدق نبوت محمد یعنی معجزات آنحضرت باید اند هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها نیاورند بدان
از جهت ستیزه و عناد وان یروا واگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا نه آن راه نگیرند یعنی صلابت
نکنند وان یروا واگر ببینند این سرکشان سبیل الغی راه بیراهی و گمراهی یتخذوه سبیلا آن راه گیرند و پیروی کنند ذلک این گردانیدن الهای
ایشان از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را و کانوا بودند عنها از نظر دران و اعتبار بدان
غافلین ناآگاهان و بیخبران گفته آمد مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی عمدا ستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا
والذین کذبوا آیاتنا آیتهای ما را که قرآن ست یا دلائل قدرت ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت حبطت اعمالهم
باطل و تباه گشت عملها که در ین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند در دنیا یعملون من ع
عمل میکردند واتخذ قوم موسی و فراگرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری متابعان او من بعدهم از پس رفتن موسی بطور من حلیهم از
پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عجلا گوساله یعنی هیئت گوساله جسدا بدنی بیروح له خوار آخوار مر او را آوازی چون آواز گاو
آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال
مینمائیم و هریک از دوستان خود که درمیان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست
ایشان مانده بود چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون ع آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده منتظرند
و میفروشند و تصرف در ان بر ایشان حرام ست هارون ع بفرمود که تا تمام او را جمع کردند و سامری گفت که تو اینها را با نار نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را
در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را گداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بیروح بود پس عملی کرد که از و آواز
بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل مرا دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته باخود
میداشت همین که مشکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد
ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم
آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید ولا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را راهی که بجائی رسند اتخذوه فراگرفتند او را بخدائی
وکانوا ظالمین ○ و بودند ستمگاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری رحمة الله علیه مذکور ست که چه دور ست میان امتی
که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت * بسازندهٔ تو است در دو عالم یارت * ولما
سقط و آن هنگام که افگنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچو یافتن کسیکه چیزی در دست خود
و سازد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او و رأوا انهم ضلوا دیدند
آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بار ربنا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما
ویغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بیقین بخدای که باشیم من الخاسرین ○ از زیان کاران هلاک شدگان ولما رجع موسی و آن هنگام
که باز گشت موسی از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی در محل رجعت
ازین قصه خبر یافت و واصح آنست که حق سبحانه و تعالی او را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بئسما
خلفتمونی بد نیابت کردید از من من بعدی در پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و بشتافتید بعبادت عجل امر ربکم فرمان پروردگار شما

برفرمان پروردگار خود و صبر کردیم تا من بیایم و حکم خدای باشما رسانم و ألقی الألواح و بیفکند موسی الواحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز بدرگی خدای بود و در ساعت آورده که الواح را نیفکند اما نرود از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و جمهور برانند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع هر چه بران مکتوب بود بآسمان برند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد و آخذ و بگرفت برأس أخیه موسی سر برادر خود را یعنی هارون را یجرّه إلیه بطرف خود میکشد لاعتقاده بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی آن بود که هارون در منع ایشان تقصیر فرموده قال ابن أم گفت هارون که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بحمیت تمام در حق قلب موسی مادر را یاد کرد پس گفت إن القوم استضعفونی من تقصیر نکرده ام اما بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند و کادوا یقتلوننی نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت پس شادمان مگردان بی الأعداء بمن شماتت را و چنان مکن که آزردی ایشان حاصل شود از اهانت من و لا تجعلنی و مدار مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان بمیار قال گفت موسی بعد از استماع این سخن من کرب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در این عمل که با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم و لأخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم و أدخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت و أنت أرحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند ۱۲ بهر جا جوئی از رحمت دو نست ۱۲ زور یاهای جودت وام کردند ۱۲ إن الذین بدرستیکه آنانکه اتخذوا العجل فراگرفتند گوساله را بخدائی سینالهم خود رسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که بکشید یکدیگر را و ذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان و کذلک و همچنین کما یاد دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و بدعت آران و الذین و آنانکه عملوا السیئات بدیها کردند از صغائر و کبائر ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها و آمنوا و بگروند یعنی تصدیق کردند خدای را به یگانگی و رسول او به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول میکند إن ربک بدرستیکه پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رحیم مهربانست ایشان بر قبول توبه از ایشان و لما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حال موسی بود بدان فعل که بسیکه آمر باشد بچیزی و بدان اغرا کند و از سکون آن باسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست أخذ الألواح فراگرفت الواح را که بیفکنده بود و فی نسختها و در آنچه بکتوب بود دران هدی راه نمودن بود از گمراهی و رحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانیکه ایشان لربهم مرعقاب پروردگار خود را یرهبون ترسگار میکنند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شأنه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود ببر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند و اختار موسی برگزید موسی قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواحست کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود ببر و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد میان موسی و ایشان حائل شد و موسی بر دره غائب شد و ایشان در آمدند و اخبار قوم او سجده در افتادند

ع ۱۲

و حق سبحانه با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون از مکالمت فارغ شد گفت شنیدی کلام مرا چون شنید گفت شنیدم کلام ترا اکنون بگو که مرا بچه چیز میشناسی تا ایمان آرم بتو گفت خدای را بآنکه خدای را بینم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد بقوله فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوخت و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را لرزه سخت و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را تب سخت و بهم برهم زد ایشان را و بیهوش شدند و بیفتادند بر روی زمین و بمردند و قولی آنست که بیهوش شدند و بعد از یک روز و یک شب زنده شدند و قولی آنست که بمردند و بعد از یک روز و یک شب زنده شدند و قولی آنست که بمردند و بعد از سه روز و سه شب زنده شدند و قولی آنست که بمردند و بعد از هفت روز و هفت شب زنده شدند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر خواستی أَهْلَكْتَهُمْ هلاک کردی ایشان را مِّن قَبْلُ پیش ازین وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کردند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل جرات این قوم و طلب رویت ازان هیچ نیست بین کردار ایشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی اینان را کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و گوساله آوازی پدید ساختی تا بدی روی نمودند در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از وی طلب رویت کرد و این جرات اقدام فرمود لاجل آنکه در مرتبه محبوبیت ست چنانچه در نعوت اقلوب فرموده وَمِنْ اذلال المحبین بین المستانسین مناجات بنوخ العبد الاسود و قوله نضحکنی کل یوم ثلث مرات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب ست **مثنوی** گفتگوی عاشقان در کار رب ✦ جوشش عشق ست نی ترک ادب ✦ هر که گرد از جام حق یک جرعه نوش ✦ نی ادب ماند درونی نی هوش ✦ و هم از مقام بسط ست این سخن موسی عز وجل يُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر که را میخواهی که گمراه میشود وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ و راه مینمائی هم بدان که را میخواهی أَنتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهتر آن مرزندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطای حلال و ما را فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی که قبول توبه ست یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی وَ ما که مغفرت ست یا جنت یا سعادت و بیت إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما باز گشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ هر که را میخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي و رحمت من از صفت او آنست که رسیده ست كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل ست دنیا مومن و کافر را بدان جان فرستادن روزی دادن و گفته اند رحمت لطف ست که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت قوت است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بر ین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت عامه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی ست همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سائل و بی وسیله حاجت محتاج یا بی شفاعت استحقاق معطی به بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی **مثنوی** ای بداده رایگان صد چشم و گوش ✦ نی ز شوت بخش کرده عقل و هوش ✦ در عدم ما استحقان کی بدیم ✦ کیدین جان و دل چنان نقش شدیم ✦ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ✦ لطف تو ناگفته ما می شنود ✦ دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند و آن همه رحمت ذاتیه واقف شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم تحصیل رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود و بعد از فیض وجود استعداد و استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید از رحمت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ هُم و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ ایمان میاورند قتاده رحمه گوید که یهود در مضمار تمنای این رحمت نمودند گفتند که ما بآیات ایمان میاوریم و زکوة مال او میکنیم پس ما را بهره خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بین امت مخصوص داشت و فرمود که متقیان مومنان که رحمت مرا

ایشان میفرماید الذین آمنوا از روی صدق یتبعون الرسول پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نامویسنده
و ناخوانده و صفت آنحضرت برین صفت تنبیه است بر انکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود و فرق میان کتابت و خط نوشتن
بفهم و مسئله آموز صدر مدرس شو و در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و عشار ام گویند چنانچه مکه ام القری گویند که مبدا و منشای همه شهرها و جمعها
و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه را با صل منسوب ساخته تا دانسته شود که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست
و نکته لولاک لما خلقت الافلاک گویا باین معنیست بلیت تو اصل وجود آمدی از نخست و گرنه هر چه موجود شد فرع تست الذی آن پیغمبری که
یجدونه می یابند اسم و صفت او را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوراة در توریت آنجا که میگوید یا احمد انصحوک القتال
یکرب البعیر و یلبس الشملة تا آخر و الانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء تا آخر یامرهم میفرماید
این پیغمبر امی ایشان را که پیروی کنند بالمعروف به نیکوئی که توحیدست و ینهاهم و باز میدارد ایشان را عن المنکر از منکر که شرکست
و گفتار معروف مکارم اخلاق ست یا صلة رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف و یحل لهم و حلال میگرداند
برایشان الطیبت مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جزء آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم و یحرم علیهم
و حرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربوا و یضع و فرو مینهد
یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در
شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جزء آن و الاغلال
و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی کانت علیهم بود بر ایشان و آن قتل نفس بود در آمد توبه و قصاص بعفو و دیت
و احراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا به پس آنکسانکه بگروند بدین نبی امی از نبی اسرائیل و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه
یاری دادند او را بر دشمنان و اتبعوا او پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه
دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرو آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و آنکه قرآن را با نور گفت
بغایت روشنست چه نور دین و دنیا از و متصل ست و هویدا اولئک آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت متابعت پیغمبر کردند هم المفلحون ع ○
ایشان رستگارانند از عذاب و فائز بر رحمت و جواب قل بگوای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستیکه من فرستاده خدایم
الیکم جمیعا همه شما نه بعضی دون بعض چنانچه رسل دیگر بودند الذی آنخدای که تحقیق له مراوراست ملک السموت و الارض پادشاهی آسمانها و
زمینها و تدبیر و تصرف در ان لا الاله الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یحیی زنده گرداند و یمیت میراند فامنوا بالله پس ایمان آرید
بخدای که صفت او شنودید و رسوله و بگروید بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبر که میگرود بالله بوحدانیت
خدای و کلمته و بسخنان فرستاده او و برانبیا و اتبعوه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید لعلکم تهتدون ○ باشد که راه
راست یابید و من قوم موسی از قوم موسی امة گروهی هستند که یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشان هست
و به یعدلون ○ و بحق و براستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام و اصحاب او بیست و اند تن و اشهر آنست که بعد از
وفات موسی و فوت خلیفه وی یوشع مدتی هرج و مرج در میان ایشان بود آمد و کفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام
از حضرت ملک العلام و خوشنود تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افگند حق سبحانه و تعالی در زمین کشاده گردانید و ایشان بدان اوده آمدند و رای

ع ۱۱

۱۲

دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما شب معراج ایشانرا دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان می دانند و مسلمان اند و بقبلهٔ ما نماز میگزارند روز کوتاه میدهند و نماز جمعه بجای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنٰهُمُ وجدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم ایشان اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده اَسْبَاطًا بدست از اثنتی عشر یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط دلالت میکند اینجا بر آنکه مراد از فرزندان یعقوب امتها گروه گروه بدست از اسباط یعنی بنی اسرائیل اگر گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَاَوْحَيْنَآ الی موسی وحی کردیم باو بسوی موسی اِذِ اسْتَسْقٰىهُ چون آب خواستند قومش یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جبابان سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شدند تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع طلب آب نمودند وحی کرد خدای بموسی ع اَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو سخن در میان آمد و گفت مرا بر ندارکه ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در تو بره داری پس می عصا بر داشت و بران سنگ زد فَانْبَجَسَتْ پس شگافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ دوازده عَيْنًا چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانستند کُلُّ اُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَّشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و با بشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوٰى و مرغی مشابه بسمانی و گفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزه های آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما در ان ذخیره کردن وَلٰكِنْ كَانُوْٓا وليكن بودند کہ از نادانی اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُوْنَ ستم میکردند وَاِذْ قِيْلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران نظر بر ایشان کہ اسْكُنُوْا ساکن شوید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ در این دیه را یعنی ایلیا وَكُلُوْا و بخورید مِنْهَا از میوها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا کہ خواهید وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ و بگویید در خواست حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از دروازهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيْٓـٰٔتِكُمْ گناهان شما سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْنَ زود باشد کہ افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن را مامور به را غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطه فیما شعیر و این از روی استهزا بود فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان کہ صاعقه بود بِمَا كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ بسبب آنچه بودند و ستم کردند یعنی لفظ را و غیر موضع آن وضع نمودند وَسْـَٔلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِيْ كَانَتْ آن دیهی کہ بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده و میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر مراد این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرائض ایشان تعظیم سبت بوده کہ در امروز صید ماهی نکنند و با عمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ع ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه و تعالی حکایت اظهار اضمال قبیحه یهود با حضرت رسالت پناه ص خطاب میفرماید کہ اهل کتاب را بپرس تا از خبر ایشان آن بیابی یَعْدُوْنَ چون در گذشتند از حد و امر الهی تجاوز کردند از تعظیمی کہ مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه کہ آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند اِذْ تَاْتِيْهِمْ چون می آمدند بایشان حِيْتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه ایشان یعنی روزی کہ منهی بود در ان شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب سر بر آورده وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ و روزی کہ بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز را مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام هفته لَا تَاْتِيْهِمْ نمی آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت بر ایشان از آنرو کہ چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب بلندی کردندی چون

شنبه بگذشتی برخشکی و ناشنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیازمائیم ایشان را بسبب معامله آزمایندگان کنیم بشما گناهانچه هستند که
از سر میل یفسقون ○ بیرون میروند از دائره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن منع کرده بودند و صبر کردن دشوار شد و
گشتند و بانواع حیل و تمایز تمسک جستند و طلب چاره آن کار بودند آخر الامر برای ایشان بزوار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها
بردند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بمان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد و لیز شده از سر تعظیم سبت دست در گذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا
نهی نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه اند ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فاذ قالت و پرسر از
اهل کتاب خبر از چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند فعل و نهی مر گروه ماهی را لم تعظون چرا پند میدهید
قوما گروهی را که بی شبهه اللہ مهلکهم خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان
عذابا شدیدا ط عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ را عذر خواستنی ست از ما و حضور معذرة به نصب
خوانند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از مالی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بما جهت ما ایشانرا پندمیدهیم تا عند الله معذور باشیم
ولعلهم یتقون ○ تا باشند نیز کایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان ماذکروا
بآنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و فرمانی و اخذنا
و بگرفتیم الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید نهی عنه بعذاب بئیس بعذابی سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون ○ خارج میشدند
از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست پرسان عذاب آن قوم خبر میدهد فلما عتوا پس
آن هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا عنه از آنچه بگریه نهی کرده شده بودند ازان یعنی صید ماهی قلنا لهم گفتیم ما مر ایشانرا که کونوا قردة گردید بوزنگان
خاسئین ○ دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از انکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای
خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشاندند راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون
نیامده بود در تفحص احوال ایشان در خانه را بشکستند بوزنه شده و هر بوزنه گردکسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان میمالید سه روز زنده بودند روز چهارم
بمردند و اذ تأذن و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد ربک آفریدگار تو یا سوگند خورد لیبعثن بر انگیزد بر ایشان علیهم که بر انگیزد بر یهود الی یوم القیمة تا بروز رستخیز
من یسومهم کسی را که بچشاند ایشان سوء العذاب عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد
و بعد ازان ملوک فرس ایشانرا میه نجانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه رسالت پناه مبعوث شد حکم او مود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه بقبول کنند و این حکم
تا قیامست باقیست ان ربک بدرستیکه پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت کننده است مر کافران را و انه بدرستیکه او لغفور آمرزگار است
هر گاه که توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم ○ مهربانست که بعد از توبه گناه نگیرد و قطعناهم و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض امما در زمین
جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که دران یهودی نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایستگانند بدین موسوی متدین شده تغییر حال ایشان
راه نیافته یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج آن حضرت را دیدند و منهم از ایشان هستند دون ذلک
فرود از صالحان یعنی کافره و فسقه و بلوناهم و بیازمودیم ایشان را بالحسنات بنیکوییهای چون عیش و غنا و صحت و السیئات و ببدیها چون
شدت و فقر و مصائب نفس و الاهم یرجعون ○ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت به طاعت گرایند ایشان را در نعمت

شکر

شکر میبایست کرد بطرز استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء هم در محنت صبر بایست کرد و آغاز ناسزا کرده گفتند یداه مغلولة پس محک اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامد **بیت** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ✦ تا سیه روی شود هر که در و غش باشد ✦ فخلف من بعدهم پس از رسید از پس آمد صالحان لخلف ✦ پس آمدگان ورثوا الکتب میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران یأخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته ومتاع این چیز فروتر که در دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه ✦ اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند ویقولون ومیگویند سیغفر لنا زود باشد که بیامرزند ما را و عامی ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه ندانستند وان یأتهم وحال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یأخذوه فرا میگیرند آنرا وازان توبه نمی کنند یعنی امید مغفرت دارند باوجود اصرار بر اخذ رشوت واکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست وایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب روز حق سبحانه نسبت دادند ودانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشانست ودرسوا خوانده اند ما فیه آنچه در دست واین حکم در وی ندیده اند والدار الآخرة ودر سگاری سرای دیگر که عقبی ست خیر بهتر ست از عرض دنیا للذین یتقون آن طایفه از که بپرهیزند از استعمال محارم ودروغ برخدای افلا تعقلون ○ آیا تعقل نمیکنند وخصص بخطاب میخواند ایشان را یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر ست از مال دنیا والذین یمسکون بالکتاب آنانکه نگاه میدارند کتاب را وچنگ در ان میزنند مراد مومنان اهل کتابند وکتاب درین آیت قرآنست واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را تخصیص صلوة بآنکه تمسک بکتابست تمسک است بر اقامت جمیع عبادات جهت آنکه توانند بود که نماز ستون دینست واقامت دین موقوف بر اقامت آن ثنوی خانه دین خویش را چو خدای ✦ بر ستون نماز کرد بپای بیشک تا ستون بجای بود ✦ خانه دین حق بپای بود ✦ انا بدرستیکه لا نضیع ضایع نمیکنیم اجر المصلحین ○ مزد کار صلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا الجبل ویاد کن ای محمد برای یهود زمان خود چون برکندیم بر داشتیم کوه طور را فوقهم بر زدیم بر ایشان کانه ظلة گوئی که کوه سائبانست بر سر ایشان وظنوا ودانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده خذوا گفتیم گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا ویموسته یاد کنید ما فیه آنچه در وست از اوامر ونواهی لعلکم تتقون ان شاید که بپرهیزگاری کنید واز جمله متقیان باشید واذ اخذ ربک ویاد کن ای محمد چون فراگرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان واشهدهم وگواه گردانید ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضے را بر بعضے گواه ساخت وگفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه تعالی ذریت آدم را بیرون آورد بعضے از اصلاب بعضی همچون توالد بناء از آباء وذکر آدم منکر دچه همه کس را معلوم ست که پدر ریشه اوست وهمه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه ✦ فرمود که خدای فراگرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان وآن وادیست نزدیک بعرفات وآنرا نعمان سحاب گویند وبقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده وآن زمینی ست در ولایت هند وبعد از خروج آدم ✦ بود از بهشت ودر مدارک میگوید که جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم وقبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت ست وعرض آن بسی هزار ساله راهست حق تعالی ذریت آدم را ✦ از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد وزرد وبعضے میگویند که سفید یا سرخ وگروهی برانند که از جانب راست مورچه سفید واز جانب چپ مورچه سیاه وبعضی برانند که توالد وتناسل از پشت آدم ✦ یکبارگی بوده نه بر وجه توالد وتناسل روی نمود وحیات وعقل ونطق در ایشان بیافرید ودر بوتیت خود را بر ایشان عرض کرد وایشان قبول کرده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود وگفته اند چون ذریت آدم را گفتند

۲۱ ع ۹

۷ معانقه غفران مرحوم

حق سبحانه تعالی ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم گواه شدیم آن تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستیکه ما بودیم عن هذا ازین اقرار غافلین ۵ بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک آبآؤنا بجز این نیست که شرک آوردند پدران ما من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون ○ بانچه کردند آن گمراهان و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید راست آویزند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از ذریت آدم ع واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای در پیش این آیت مذکر عهد الست تا بیخبران سر کوچه غفلت ساز متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل ازین سوال و جواب غافل نیستند **بیت** الست از ازل همچنان شان بگوش ✣ بفریاد قالوا بلی در خروش ✣ در نفحات مذکورست که علی سهیل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رح فرمود که درین سخن نقص ست صحو فی را دی فردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان روزست **مثنوی** روز امروزست ای صوفی وشان ✣ کی بود از دی و از فردا نشان ✣ آنکه از حق نیست غافل یک نفس ✣ ماضی و مستقبلش حالست و بس ✣ از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائبان از حقائق سوال الست چگونه جواب دهد پس مخاطب و مجیب بغایت نازکست **بیت** تو در میان مپیچ که هر چه هست اوست ✣ هم خود است گوید و هم خود بلی کند ✣ وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق نفصل الآیت تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند دران ولعلهم یرجعون ○ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که اتیناه دادیم او را آیتنا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس کامیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه ص مبعوث شد امیه اندوی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فانسلخ منها پس بیرون آمد ازان آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پیوست شیطان یا او را پیروی خود فرمود فکان پس گشت آن انده آیات من الغاوین ○ از گمراهان و گفته اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاد و او مسجد ضرار ست صفت حضرت رسالت پناه ص در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بد و کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم ع خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی ع و قوم او دعای بد کند در اول او را باکرد و در آخر با غوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرد و بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان بادی نماند ولو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعناه هر آینه برمیدیم او را بها بسبب آن آیات صعب یا کلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات منیفه که منازل ابرار و مسالک اخیار ست ولکنه ولیکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت واتبع و پیروی کرد هواه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ ست در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه بر و بر او لهث زبان از دهن بیرون افگند او تترکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون افگند معنی آنست که راندن سگ و نراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ چیز از دنائت و خباست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن مزجر نشد و در تنگنا متوطن لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند در از گوشی که بر وی سوار بود باد سخن در آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا دارد و چه بو نمی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر بند عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم باعور را برانداخته باسگ خسیس برابری دهد و نعم ما قال **باعی** آنرا بری از صومعه و دیر گران فلنی ✦ وین را کشته از بتکده سر حلقه مردان کنی ✦ چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد ✦ فرمانده مطلق توئی حکمیکه خواهی آن کنی ✦ ذٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را که گفته آمد مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت بودند پس میفرماید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسب حال دارد و یا تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ○ خبر تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پند پذیر شوند ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بآن و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود کانُوا يَظْلِمُونَ ○ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای فیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستیکه آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیارے از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا از هیچ حقیقتے در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشان را چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا زوی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه در نکبه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذت فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت بنعیم باقی و لذت دائمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفے نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ○ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان متابعت عین المعانی آورده که مکلف مامور با فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهائم اخس و ارذل است و در معنی گفته اند **بیت** بهره از ملکت همت نصیبی از دیو ✦ ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک ✦ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایرا است نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من احصاها دخل الجنة ✦ دران باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدایرا در نماز بسم الله یا رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا او و خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را اسمای نیکو چون عدل و احسان و خیر و رحمت و نیکی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و گذارید متابعت آنهارا که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند به کجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را ابو المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از اسم و عزی از عزیز و مناة از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند الْمُلْحِدِينَ ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جهنم که بلای آتش آفریده شده بود ذکر این بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهیند

ع ۱۰ ۲۲

که ایشان یهدون بالحق راه مینمایند بحق وبه یعدلون عدل ۶ وبحق عدل میکنند در احکام خود وآن مهاجران وانصار ومتابعان ایشانند والذین کذبوا وآنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون ۷ از آنجاکه ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت مرایشان را زیادت میکنیم تا در طغیان وعصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطا بر بست والتباس شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد وسپاسداری بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه مستحق عقوبت شوند وأملی لهم ۸ مهلت میدهم مرایشان را مدتی پس بگیریم ایشان را ان کیدی بدرستیکه گرفتن من متین ۹ سخت ست کید علی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان ودر باطن خذلان ست کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه ۱۰ بکوه صفا بر آمد یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار میترسانید یکی از صنادید قریش صدیق وفاروق ومرتضی را نه دید وگفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که أولم یتفکروا ۱۱ آیا فکر نکردند این معاند ابن اندیشه نمودند در اینکه ما بصاحبهم من جنة یعنی نیست یار ایشان یعنی محمد را من جنة ۱۲ هیچ از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل ست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند ان هو الا نذیر ۱۳ نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین ۱۴ پیدا وهویدا بیم کردن او أولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها والأرض ودر ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم ست وشمس وقمر وملکوت ارض بحور ست وجبال واشجار وما خلق الله ونگریستن در انچه آفریده خدای من شیء ۱۵ از هر چیزی که تا بدان نظر کمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی ودیگر نظر نکردند دران که شاید آن یکون آنکه باشد قد اقترب به تحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند دران که شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد که مبتلا ان وقوع فوت وحلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح وجهانی ووسیلهٔ فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد ۱۶ وایام عنان ستاند از چنگ ۱۷ بر مرکب فکر خویش نه زین ۱۸ مردانه در آی در ره دین ۱۹ فبای حدیث پس بکدام سخن بعد ه بعد از قرآن یؤمنون ۲۰ ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقائق دین ودنیا ومجامع میامن صورت ومعنی ست من یضلل الله هر که را خواهد خدای گمراه گرداند وبقرآن نگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد ویذرهم ومی گذارد خدای تعالی گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان تا بیوسته یعمهون ۲۱ حیران ومتردد ومتحیر میگردند بیت تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق ۲۲ مطلقا راه نیابند وبمنزل نرسند ۲۳ گروهی از قریش واصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما نمیدانیم کی خواهد بود واین سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونک می پرسند ترا عن الساعة از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه ست چون نجم واطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلائق در کم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان دراز نزدیک خدای ساعتی باشد وبر هر تقدیر سوال می کنند که ایان مرسیها کیست بیای کردن و پدید آوردن او قل بگوای محمد انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب ونبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکار نکند امر قیامت الا لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده ست علم قیامت یا گران وعظیم ست دانستن آن فی السموات والأرض در آسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه وثقلین گران ست از جهت هول وهیبت آن گویا که حکمت در اخفای او اینست لا تأتیکم نمی آید شما قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می پرسند از تو کون آن را ووقت آن را بدان وجه که کأنک گویا که تو حفی عنها مهربان ودوست میدارد

وقف منزل

سوال از زمان و حال آنکه تو کار هی زمان سوال معرفتی با آنکه حق سبحانه کسی نمیماند قل بگو دیگر بار از روی تاکید و مبالغه اتمما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند که آنرا جز حق تعالی نمی داند و وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ما را بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد قل لا املک بگو نمیتوانم لنفسی از برای خود نفعا جر منفعتی و لا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای مرا در ان تعلیم دهد و لو کنت و اگر بودی من که نبی تعلیم حق اعلم الغیب و استکثرت الاستکثرت هر آینه بسیار طلب کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن از بدی از فقر و مرض و رنج و خواری ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با منست هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است و جعل منها و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود که لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم به بوی و الفت پذیرد با وی فلما تغشاها پس آنهنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حملت بار گرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که آن نطفهٔ آدم بود بر حم او در آمده فمرت به پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت پس آنهنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گرانبار گشت دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار ایشانست و گفتند خداوندا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از سپاسداران مر ترا بدان نعمت مجدد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشگافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم بگفت و میان آدم و حوا نیز اندیشناک شد و ابلیس گریبارهٔ خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوات از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس میان ملائکه حارث بود و حوا باین فریب قبول کرد فلما آتاهما پس آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بایشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تندرست جعلا له گردانیدند آدم و حوا برای خدا شرکاء خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتاهما اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء و بعضی برانند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و خصص شرکاء بجمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما آتاهما در آنچه داد او را و اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است از جداد پیغمبر که خدای او را از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکرگزاری و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داد و در تسمیهٔ ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرگست خدای و پاک عما یشرکون از انچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او و بر قول او ضمیر یشرکون شامل است همه شرکا را ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت من لا یخلق شیئا آنچیزی را که نیافریده چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیاء و هم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق توانند بود و می شنوند و لا یستطیعون

ونمیدانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان ولا انفسهم و نه نفسها خود را
ینصرون ○ یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشانرا بشکند یا بالوات واوراث آلوده میسازد وان تدعوهم واگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را
الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نمیکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما دعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را دعوت
کنید بدین حق ام انتم صامتون ○ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص ست بقومی از کفره چون ابو جهل ومتابعان او که از قبول دعوت حق
محروم شدند ان الذین تدعون بدرستیکه آنانکه شما می پرستیدی مشرکان من دون الله بجز خدای وایشانرا آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند
یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را
وچون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم صادقین ○ اگر هستید شما راست گویان در انکه ایشان آلهه اند چه الهٔ بحق
آنست که دعای بنده و ندای پرستندهٔ خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتانرا پایها هست که در مهمات خود یمشون بها میروند بآن چنانچه
شما میروید ام لهم ایدٍ یا ایشانرا دستها هست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن چنانچه شما میگیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدها هست
که مرئیات را یبصرون بها ببینند بدان چنانچه شما می بینید ام لهم اذان یا مر ایشانرا گوشها هست که مسموعات را یسمعون بها
بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید وخود قائل اید که ایشانرا پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست وشما راست پس شما برایشان
فاضلتر باشید وغایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است وایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر
را بآلهٔ خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قل ادعوا بگوای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان
خود را که برای خدائی ساخته اید وباهم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید بران مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون ○
پس مرا مهلت مدهید وبکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ وحمایت الهی واز قصد و مکر شما نمی اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند * ترسم چون نگهبانم
تو باشی ان ولیی الله بدرستیکه یار و متولی کار من اللهست الذی نزل الکتاب آنکه فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق ست
وهو یتولی الصالحین ○ وخدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را والذین تدعون وآنان را که شما میخوانید و می پرستید من دونه
بجز خدای لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم یاری دادن شما را ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون ○ یاری کنند بوقت
قصد کسر وحطم ایشان وان تدعوهم واگر بخوانید ای مومنان کافران را الی الهدی بدین راست که راه انبیا و اولیاست لا یسمعوا
نشنوند بسمع قبول وتراهم و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک می نگرند بسوی تو وهم لا یبصرون ○ وحال آنکه ایشان
نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی
قدس سره پرسید که مترا این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد وحضرت او این سخن نگفت
واو را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر نمکن جلوست که حضرت پیغمبر او را در زمان ایشان چند کس
دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت برای دیدن بسی تو چشمی دیگرم باید * که این چشمی که من دارم
جمالت را نمی شاید * خذ العفو این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد
بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از
وجوب زکوة بوده باشد وامر بالعرف و بفرمای دیگران را به نیکوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی ست که آن را عقل بپسندد و شرع بقبول

کند واعرض دروی بگردان عن الجاهلین ○ از نادانان وسفیهان وبیفهمان بایشان ابوحمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهلترین جاهلان ست ولایق سزاوارتر ست باآنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ۲ بعد از نزول این آیت از جبرئیل ۵ پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل ۶ فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن باکسی که از تو ببرد وعطا ده آنرا که ترا محروم سازد وعفو کن از کسیکه بر تو ستم کند وفی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین ست حکیم ثنائی فرماید بیت هرکه زهرت دهد بده وده قند ✻ وانکه از تو برد بدو پیوند ✻ وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ هرگاه که برانگیزاند واز جای ببرد تراصورت خطاب بانحضرت ست ۲ وامراد امت اند هریکرا امت اعلیگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّیْطٰنِ از جهت ویونزغ از جای بردن وآن درحالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتورسد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر بخدای از شر او اِنَّهٗ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِیْمٌ ○ دانسته است آنرا که در دل داری اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک ومعاصی یا بترسیدند از حق اِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طٰٓئِفٌ وسوسه مِنَ الشَّیْطٰنِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوْا یاد کنند خدای را واز وعید او برانديشند فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ ○ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را وبدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند وبطریق حق گرایند وَاِخْوَانُهُمْ وبرادران کفار که شیاطین اند یَمُدُّوْنَهُمْ میکشند کافرانرا فِی الْغَیِّ در گمراهی وغوایت را در چشم ایشان مے آرایند ثُمَّ لَا یُقْصِرُوْنَ ○ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان ودست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند وَاِذَا لَمْ تَاْتِهِمْ وچون نیاری تو ای محمد بکافران بِاٰیَةٍ آیتے از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوْا گویند لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا چرا برهم نیافتی وبرنگزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث وانشا نکردی چنانچه دیگر آیتهارا این آیت نازل شد وامر آمد که قُلْ بگوای محمد اِنَّمَآ اَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا یُوْحٰٓى اِلَیَّ آن چیزی راکه وحی کرده میشود بمن مِنْ رَّبِّیْ ۚ از آفریدگار من ومن بر بافنده وسازنده قرآن نیستم هٰذَا این قرآن بَصَآئِرُ دلیلها وحجتهاست کَبَآئِرُ بدان حق دیده وصواب دریافته شود مِنْ رَّبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى وراه نماینده است وَّرَحْمَةٌ وبخشاینده یا هدایت ورحمت ست لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ برای گروهے که میگروانند بخدای ورسول وی در اسباب نزول آورده که جوانے انصاری در عقب رسول صلے الله علیه وسلم نماز میگزارد وهرچه آن حضرت ۲ قرارت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ وچون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس شنوید مر آنرا وَاَنْصِتُوْا وخاموش باشید وبا امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ○ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرارت قرآنست هرجا که خوانند اما عامه علما برانند که در خارج صلوة مستحب ست وگفته اند مراد انصات ست برای خطبه امام در روز جمعه وخطبه شامل میباشد برآیتے از قرآن وَاذْكُرْ وبیاد کن ای محمد رَّبَّكَ پروردگار خود را فِیْ نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَّخِیْفَةً وبترسکاری زاری بامید فضل او وترسکاری از بیم عدل او وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وبخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند واشکار یعنی میان سر جهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْاٰصَالِ وشبانگاه مراد دوام ذکر ست یا آنکه این دو وقت افضل واشرف ترین اوقات شبانروز ست وَلَا تَكُنْ ومباش خطاب با حضرت رسالت پناه ۲ ست ومراد امت اند یعنی مباشید مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ ○ از جمله بیخبران از ذکر خدای اگرچه ظاهر خطاب با آنحضرت ۲ ست اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید وبعضی برین امت در تحت این خطاب در آمده ونزدیکست شما از خدای تعالی التماس باین ذکر نموده بسعادت شعور وحضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند فذکر وطاعت ایشان دائم در دست وظاهر نیست چون طریقه سنیه خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را تنفر نموده میگفتند اَنَسْجُدُ لِمَا تَاْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوْرًا ○ جمله میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه

از ملائکه ملا اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ وتنزیه میکنند ذات او را از انچه لائق آنحضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُونَ خ ومر او را خاص سجده می کنند تعریض مشرکانست وتنبیه مومنان ولهذا بعد از تلاوت این آیت سجده میباید کرد وسجدهٔ تلاوت در چهارده موضعست از قرآن واختلاف ورود موضع یکی در آخر سورهٔ حج بمذهب امام شافعی وامام احمد رح سجده هست وبمذهب امام اعظم رح سجده نیست ودوم در سورهٔ ص بمذهب امام اعظم رح هست وبمذهب باقی ائمه نیست ونزد امام اعظم رح سجدهٔ تلاوت بر خواننده وشنونده در نماز وغیر نماز واجبست در حال اگر فوت شود قضا لازم ست وبمذهب ائمهٔ دیگر سنت ست وبعد از فوت قضا لازم نیست حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده ملائکه گفته وفرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصهٔ ظهور چهره میکشاید ورمز فاعتزلوا النساء فی المحیض علی نفسک بکثرة السجود از منظرهٔ شهود رو مینماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست نه بنده بر مفارق اهل اخلاص **مثنوی** زینت تو بس کمر بندگی تاج تو در سجده سر افگندگی

شعر تو باد اکه بالا دست سجدهٔ طاعت بر دش هر چه هست تو کنی از سجدهٔ او سر کشی به که ازین شیوه قدم در کشی وحضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود سری که در و مجوی نیست سخی به از دست وکنی که در وجودی نیست کفچه به از دست ونعم ما قال **بیت** شرف نفس بجود ست کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش نر وجود

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال هست یانی در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را مدعی آنکه ما حرب کرده ایم قسمت آنان ماست پیران گفتند ما نیز مدد گار ومعاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر وانصار داعیهٔ خود غنیمت داشتند یا آخر از جناب نبوت تاب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگوای محمد که حکم غنیمتها لِلَّهِ مر خدایرا ست وَلِلرَّسُولِ وفرستادهٔ او را که بامر او قسمت میکند بر هر کرا خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ انچه میان شماست بمواساة بایکدیگر عبادة بن الصامت فرموده که این آیت در باب ما واهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف از ربقهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود وما میان مسلمانان قسمت است فرمود وما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ در فرمان برید خدای را ورسولش را در انچه فرماید در باب غنائم وغیر آن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت وتقوی ست إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ نیست مومنان کامل بحق الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال وتصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام وافضال او وَإِذَا تُلِيَتْ وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده گرداند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود وبر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق ویقین ایشان بیفزاید در حقائق سلمی مذکور ست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد وزیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود ودر بحر الحقائق نوشته که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنهٔ دل در وی میتابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر گردد ونور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَى رَبِّهِمْ وبر پروردگار خویش يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا واهل دنیا چه هر کس که در تحت

سطوات غلبۂ نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوا نماند بلکه غیر حق بدیدۂ شهود او نمی آید **بیت** هر که او در بحر مستغرق شود ۔ فارغ از کشتی و از زورق شود ۔ غرقۂ دریا بجز دریا ندید ۔ غیر دریا هست بر وی ناپدید **الَّذِيْنَ** این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص **يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ** بپای میدارند نماز را بشرائط و آداب آن **وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ** و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا **يُنْفِقُوْنَ** ۝ نفقه میکنند **اُولٰٓئِكَ** آن گروه که اعمال قلب را از توکل و یقین با عمال جوارح که صلوٰة و زکوٰة ست جمع کرده اند **هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ** ایشانند مومنان **حَقًّا** بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا **لَهُمْ** مر این مومنان را **دَرَجٰتٌ** مرتبها **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت **وَمَغْفِرَةٌ** و آمرزشی مر تقصیرات ایشان را **وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ** ۝ و روزی پاک که صافی باشد از کدکتاب و خالی از خوف زوال حساب امام قشیری رحمه فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد **مثنوی** تو زروزی ده بروزی وا مان ۔ از سبب بگذر بسبب بین عیان ۔ از سبب میرسد هر خیر و شر ۔ نیست را اسباب وسائطهای پسر ۔ اصل بیند دیده چون اکمل شود ۔ فرع بیند دیده چون احول شود ۔ آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابوسفیان با بعضے از صنادید عرب خطری آن قافله می نمود جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت را خبر داد و آنحضرت صورت حال بمومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مائل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و خود با کاروان از بیراه روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر ص در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که **اَلْعِيْرَ اَحَبُّ اِلَيْكُمْ اَمِ النَّفِيْرَ** شما ملاقات کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را بعضے گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر ست حضرت پیغمبر ص از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت ص فرمود گویا که بکشتن گاه قوم نظر میکنیم و نشان مصارع ایشان میدهد که ابوجهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را بدین قیاس و از انچه آنحضرت ص فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار ست خواهد برد **كَمَآ اَخْرَجَكَ رَبُّكَ** چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو **مِنْۢ بَيْتِكَ** از خانۂ تو که مدینه ست برای جنگ با کفار **بِالْحَقِّ** براستی و صواب **وَاِنَّ فَرِيْقًا** و بدرستی که گروهی **مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ** از گرویدگان **لَكٰرِهُوْنَ** ۝ هر آینه کاره اند خروج بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت **يُجَادِلُوْنَكَ** جدال میکنند **فِى الْحَقِّ** با تو در اختیار حق که جهاد ست **بَعْدَمَا تَبَيَّنَ** بعد از انکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب ست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و باوجود آن میروند **كَاَنَّمَا يُسَاقُوْنَ** گویا رانده میشوند **اِلَى الْمَوْتِ** بسوی مرگ **وَهُمْ يَنْظُرُوْنَ** ۝ و گویا که ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر **وَاِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ** و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای **اِحْدَى الطَّآئِفَتَيْنِ** یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که **اَنَّهَا لَكُمْ** آن طائفه شما راست **وَتَوَدُّوْنَ** و شما دوست میدارید **اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ** که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنے کاروان **تَكُوْنُ لَكُمْ** باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نه صد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میخواهید **وَيُرِيْدُ اللّٰهُ** و میخواهد خدای **اَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ** آنکه ثابت گرداند حق را **بِكَلِمٰتِهٖ** با یاتیکه در باب محاربه ذات الشوکت فرستاده یا بوعدهای نصرت و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در لوح محفوظ نوشته **وَيَقْطَعَ** و ببرد و برکند **دَابِرَ الْكٰفِرِيْنَ** ۝ بنیاد کافران را از بیخ و اصل و ایشان را بالکلیه نابود سازد **لِيُحِقَّ الْحَقَّ** تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را **وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ** و زائل

گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۝ واگرچه نخواهند وکاره باشند آن را کافران اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ وقتی که فریاد رسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید غوثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدونا و گفته اند حضرت پیغمبر صلعم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را اَنِّي مُمِدُّكُمْ بانکه من مدد کننده ام شما را بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ ۝ از پی یکدیگر درآیندگان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا بوجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحم نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن شش و خمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و در سیاطی رحمه گوید که الفی بودند بعد از الفی تا پنجهزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ وننگردانید خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰى مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ تا آرام گیرد بآن قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ نیست نصرت و ظفر یافتن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزد یک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خود را نصرت میدهد حَكِيمٌ ۝ راست کار است دشمنان را مقهور سازد اِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که گشید در سرهای شما خوابی سبک را صحابهٔ کرام رضی الله عنهم در آن شب که روز التقای فریقین خواسته بود و غدغدهٔ عظیم دست داد بجهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت اَمَنَةً امنی که مبدأ آن از نزد یک او و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان بعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد بعضی محدث شدید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بریگ فرو میروید و کافران در زمین شخند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ما هست این چگونه باشد حق سبحانه دران محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستاد بر شما مِنَ السَّمَآءِ از ابر یا از طرف آسمان مَآءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ بِهٖ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطٰنِ وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت و جنابت باهم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود برهم نشست و وسوسه زائل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا ببندد عَلٰى قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الْاَقْدَامَ قدمهای شما یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین شخ منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم ست در معرکه حرب اِذْ يُوحِيْ رَبُّكَ یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند مضمون وحی آن بود کَاَنِّيْ مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگهدار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران واضح آنست که بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و می گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَاُلْقِيْ زود باشد که در افگنم فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا در دلهای آنان که حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوْا پس بزنید ای ملائکه کافران را بشمشیر فَوْقَ الْاَعْنَاقِ بزیر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان تمام واحدی از امام ابن الانباری رحمه نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضوی میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران كُلَّ بَنَانٍ ۝ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذٰلِكَ این ضرب بدیشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُوْلَهٗ و فرستادهٔ او را وَمَنْ يُّشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که خلاف کند خدای و رسول را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝

ع ۱۰

سخت عقوبتست بر مخالفت کنندگان رسول دنیا بگرفتاری و بآخرت بخواری ذٰلِکُمْ اینست عقوبت شما ای کافران فَذُوْقُوْهُ پس بچشید آن را عاجلا
وَاَنَّ لِلْکٰفِرِیْنَ و بدرستیکه مر کافران راست آجلا عَذَابَ النَّارِ ۝ عذاب آتش دوزخ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای آنانکه گرویده اید اِذَا لَقِیْتُمُ
چون به بینید الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ ۝ پس مگردانید برایشان
پشتهارا یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن را زده کافر و زیاده نشایستی گریختن و بآیت الآن خفف الله عنکم منسوخ شده
چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ و هر که بگرداند برایشان یَوْمَئِذٍ دران روز دُبُرَهٗٓ پشت خود را اِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد
برای جولان یا برای کرو فر لِّقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس باز گردد بوی اَوْ مُتَحَیِّزًا یا پناه جوی باشد
اِلٰی فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَآءَ پس بدرستیکه باز گردد
بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و جایگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝ و بدجای بازگشتنی ست دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر ص در عرش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد و گفت
اللّٰهم انجز لی ما وعدتنی خدایا او عده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل ع فرود آمد و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضرت کف خاک
و سنگریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افگند حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه
آغاز حرب کردند و مومنان بکار درآمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس ازان اهل شرک تفاخر میکردند این میگفت من کشتم
و آن میگفت من اسیر کردم آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلٰکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ لیکن خدای تعالی ایشان را کشت
باینکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید باعداد ملائکه وَمَا رَمَیْتَ و نیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اِذْ رَمَیْتَ چون
بیفگندی تو و افگندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلٰکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی و لیکن خدای بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد
از راه کسب ست و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را بفنای افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را
که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه ص در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را ازوی که ومارمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرای للمحمدی باسد ولا نفسه و در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه ص
سبب بود در رسیدن حکم کنت سمعه وبصره و یده پس ازالهٔ سبب در مارمیت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در مرتبهٔ قرب نفلیست در نفحات الانس
مدت روائح انفاس جامعه مذکورست که بنا بر کمال حال مصطفی ص استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیاء و اولیا را بوده و چون حضرت مستغرق
مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل ازوی دفع کرد و هر چند نشانهٔ فعل ازوی بود حیث قال ومارمیت اذ رمیت آن مشت خاک بروی
دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل ابتلاؤد ص حاصل آمد و فرمود که قتل داؤد جالوت ای داؤد جالوت را تو نکشتی تا فرق باشد
میان مرتبهٔ مصطفی ص و دیگر پیغمبران ص فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل
بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث **مثنوی** مارمیت اذ رمیت گفت حق ✽ کار حق بر کار ها دارد سبق ✽ گر بهر انیم تیران نے زماست ✽ ما کمان و تیر اندازش خداست ✽ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ✽ گر تو خواهی آن طرف باید شناخت ✽
و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت مارمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بمسطلے لائق سمت تحریر
یافت وَلِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را منه از نزد یک خود بلاء حسنا عطائے نیکو

کہ آن نصرتست و غنیمت در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند کہ بلای حسن آنست کہ ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنای بهویت خود شان باقی سازد و امام قشیری رح گوید بلای حسن آنست کہ مبتلا مشاہدہ کند مبلی را در عین بلا قطعہ چو دانستی کہ این دو تو از کیست + زرنج خویشتن میباش خرم + گر او زهرت دہد بہتر ز شکر + و گر او زخمت زند خوشتر ز مرہم + إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکہ خدای شنواست استغاثہ و دعای شما شنود عَلِيمٌ و داناست بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذٰلِكُمْ اینست کار کہ دیدید وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز هست کہ خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیلہ کافران را آورده اند کہ کافران در وقت خروج از مکہ بأستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده از این دو لشکر آنرا کہ راه یافته تر ست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابو جهل همین دعا کرد اللهم انصر اجب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب می کند باهل مکہ بر سبیل تحکم و میفرماید اِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد بشما یعنی فتح آن دین کہ بمن دوست ترست وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بد بر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرًا لَّكُمْ پس آن بهتر ست مر شمارا از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربہ مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بانصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ و اگرچه بسیار باشد این جماعت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی کہ خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنانست بنصرت و معونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکہ ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر گردید و اعراض کنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیت امرست بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکہ شما میشنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول او سر متابید وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکہ شما میشنوید کہ من بهیکویم او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا مانند آنانکہ گفتند شنودیم با مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکہ ایشان نمی شنوند شنیدنی کہ بدان نفع گیرند پس گویا کہ نمی شنوند

بیت مگو کہ میشنوم هر چہ گفتہ سعدی + چہ شد کہ میشنوی چون سخن نمیشنوی +

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکہ بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای در حکم لوا الصُّمُّ کران اند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکہ در نمی یابند حق را و بدترین از بهائم جهت آنند کہ از خود کہ سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده کہ مراد از این قوم نفری اند از بنی عبد الدار کہ از ایشان جز دو کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمیر و بن حرملہ رض وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی کہ استعداد آیات قرآنی لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا هر آینه بر گشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست کہ کفار مکہ میگفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را کہ مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید کہ اگر خدای بشنواند ایشان را کلام قصی هم ایمان نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدا را وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چیزی کہ شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیہ کہ حیات دل از دست یا عقائد صحیحہ و اعمال فاضلہ کہ مورث حیات ابدیہ است در نعیم مقیم یا جهاد کہ سبب بقای شماست کہ اگر ترک کنید دشمن غلبہ کرده شما را هلاک کند یا شهادت کہ حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن کہ محیی قلوب مومنان است وَاعْلَمُوا و بدانید کہ أَنَّ اللَّهَ آنرا کہ خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ و قلب میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده کہ تمثیل ست مر غایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکہ وی حق سبحانه مطلع ست بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق ست مر دل بنده را و فسخ عزائم و نقض هم یاحث ست بر مبادرت

بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرء و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افگند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب است تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را بند طوبی و لمن کان له قلب اشارت بر انست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت ازانست در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب یدار است **بیت** زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ۸ دل نیز حجاب بود و برداشت ز پیش ۸ وَاَنَّهٗٓ و آنرا نیز بدانید که شما الیه تُحْشَرُوْنَ ○ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشما خواهد فرمود وَاتَّقُوْا و بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيْبَنَّ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَآصَّةً ۸ از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم از آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شَدِيْدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت ست بر کسیکه ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوْٓا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيْلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُوْنَ بیچارگان فِى الْاَرْضِ در زمین که پیش از هجرت تَخَافُوْنَ میترسید اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهٖ ۸ بیاری داون خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ○ تا شاید که شما سپاسداری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رحمه فرموده که بعضی از صحابه رضی سخنان از پیغمبر می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر ان اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار اسرار و قولی آنست چون پیغمبر ابو لبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آیم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر ص در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبهٔ او در رسید و قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُوْنُوْٓا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار ست یا می شنوید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَآ اَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ ۸ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را بر و قوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بگریزیم و با پیوسته بخلاف حکم خداوند آن فتنه را زیادت نخواهیم **بیت** جوان و پیر که در بند مال و فرزند اند ۸ غافلند که طفلان نا خردمند اند ۸ وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهٗٓ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِيْمٌ ع مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید ع ۹

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه باورداران اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَّكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا فارقی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقائق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایهٔ خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال فعل او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته **بیت** گم شده چون سایه

اندر آفتاب + یا چو بوی گل در اجزای گلاب + وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سیّئاتکم بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیرهٔ شما را بتوبه یا بمشیت خود از هر جرائم شما درگذرد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابهٔ رضی عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رض هر کسی در خدمت سید عالم ص نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر ص استشاره نمودند گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را محکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی میباید داد تا بمیرد ابلیس این رای نه پسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفتهٔ وی میشوند جمعی کثیر را فریب داده با شما مقاتله نمایند ابو جهل لعین گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس ابطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبائل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبائل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای آنست ابو جهل لعین لعنة الله علیه از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت الفعل آرند جبرئیل ع آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه را بر فراش خود خوابانید و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را ازان نقمت یاد میدهد و میفرماید وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا اَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف اَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدسیگالند وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○ و خدای بهترین جزای دهندگانست مر مکر ایشان را و جزا آنست که مکر ایشان را بدشنامی دهد و ایشان را در چاهیکه برای دیگران کنده اند می افگند **بیت** هر که در راهی کسی چاهی کند + خویش را آخر دران چه افگند + آورده اند که نضر بن حارث لعین علیه لعنة الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصهٔ رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر ازان افسانهای محمد که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او اٰيٰتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنیدیم همین کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هٰذَا مانند این و این لاف گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فَاْتُوا بسورة و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر میگفت اِنْ هٰذَا نیست این اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ○ مگر قصهای که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت پناه ص فرمود که وای بر تو این کلام خدایست و منزل من عند الله قصور در مقابلهٔ این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند که ای بار خدای اِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست وَمُنَزَّلٌ مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باریدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار ما بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ○ عذابی مؤلم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین بحقیت ایشان و بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدا که عذاب کند ایشان را وَاَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدا که عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ○ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بغرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رض منقولست که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر ص و آنچه باقی ماند استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنب ست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیلهٔ

عفو و غفران گردد + فاستغفروني اغفر لكم + چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید **مثنوی** گفت حق کامرزش از من میطلب + کان طلب عفو را باشد سبب + از پی هر گناه ار بشنوی + هست استغفار تریاق قوی + وَمَا لَهُمْ وجیست ایشانرا و چه جای آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از نکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا وَنیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد حرام رد قول کفار است که می گفتند + نحن ولاة المسجد الحرام + پیشکار و صاحب اختیار مسجد حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزگاران از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد می کنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفاران آن بود مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتیکه رسول الله نماز میگزارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به است فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ○ بآنچه هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه دعوت بدوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت سولست و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ اُحد سوای لشکری که بخود می آمد مدد یا اصحاب آن کاروان که ابو سفیان گریزانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب اُحد رفتند و این آیت نازل شد که الهای خود خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس خرج خواهند کرد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ تا آخر پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز قرآنست که خبر دهد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مومن ست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم افگند کافران بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی بر برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس همه را جمع آرد فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ ایشانند زیان کاران در احوال یا در اموال ع قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنهائیکه کافر اند چون ابو سفیان و اصحاب او إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بمعاداة و مقاتلة پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستیکه گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ○ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و آخر مستاصل گشتند گویا ایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک نباشد از شما و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و باشد همه دین خالص که توحید ست یا پرستش مر خدای را و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ باهل ایمان و یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید بَصِيرٌ ○ بینا ست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلَاكُمْ ناصر

ومددگار شماست نِعْمَ الْمَوْلٰى نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ۝ ونیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد

وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ ۝ وبدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر **مِّنْ شَيْءٍ** از هر چیزی که اسم شیء

بیان اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ بدرستیکه مر خدایرا است خُمُسَهٗ پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ ومر رسول او را وَلِذِي الْقُرْبٰى ومر خویشان

رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْيَتٰمٰى ویتیمان مسلمانرا که فقیر باشند وَالْمَسٰكِيْنِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيْلِ ۝

و مسافر مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر انند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم ست و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان

و یک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله ﷺ و چهار طائفهٔ مذکوره مقدر ست و حال اسهم رسول الله ﷺ بمصالح مسلمانان صرف باید کرد

یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منظم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر ﷺ سهم ایشان و ذوی القربی ساقط ست و تمام را ثلثه باقیه صرف کنند

و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام ست بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را شش قسم

باید کرد قسمی خدا را و قسمی پیغمبر ﷺ و چهار قسم چهار طائفهٔ مذکوره. رح اما قسمی که نامزد حق تعالی ست بعمارت خانهٔ کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود

و محل مباحث تقسیم غنائم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای و رسول و طوائف مذکوره ست

پس بدیشان تسلیم کنید و با قسام اربعه باقیه قناعت نمائید **اِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما که از روی تحقیق **اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ** ایمان آورده اید بخدای

وَمَآ اَنْزَلْنَا و بانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح و نصرت **عَلٰى عَبْدِنَا** بر بندهٔ ما که محمد ست **يَوْمَ الْفُرْقَانِ** روزیدر که جدا شد

حق از باطل **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ** روزی که رو بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان در سنهٔ ثانیه

از هجرت بود **وَاللّٰهُ** و خدای **عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزها **قَدِيْرٌ** ۝ توانا ست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد **اِذْ اَنْتُمْ** یاد آرید

آنرا که بودید شما **بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا** بکنارهٔ وادی نزدیک تر بمدینه و آن بر کرانهٔ بود که بپای زمین فرو میرفت و آب نداشتند **وَهُمْ** و ایشان یعنی دشمنان

شما بودند **بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى** بکنارهٔ وادی دور تر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند **وَالرَّكْبُ** و سواران کاروان یعنی

ابو سفیان و اصحاب او بودند **اَسْفَلَ مِنْكُمْ** فرو تر از مکان شما سفر سخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل نمودند

وَلَوْ تَوَاعَدْتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشان که در عدوهٔ قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحهٔ ایشان خبر میافتید

لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید **فِي الْمِيْعٰدِ** در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح **وَلٰكِنْ**

لِّيَقْضِيَ لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعادی **لِيَقْضِيَ اللّٰهُ** تا حکم کند خدای **اَمْرًا** کاری را که **كَانَ مَفْعُوْلًا** بود کائن در علم او و سزاوار بود با آنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا **لِّيَهْلِكَ** برای آنکه تا هلاک شود **مَنْ هَلَكَ** هر که هلاک میشود **عَنْۢ بَيِّنَةٍ**

از حجت روشن قائم بحق **وَّيَحْيٰى مَنْ حَيَّ** و بزید هر که زید **عَنْۢ بَيِّنَةٍ** از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعهٔ روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده

نموده اگر میمیرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه است

هر که کافر گردد بطلان او و شقاوت و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین **وَاِنَّ اللّٰهَ** و بدرستیکه خدای **لَسَمِيْعٌ** شنوا ست مر اقوال مومن و کافر را

عَلِيْمٌ دانا ست باحوال ایشان و در ترجمهٔ رشف مذکور ست که گویند هر شب افروز عقل را همچنانکه در حقهٔ سینهٔ دوستان میسپارند در آستین دشمنان تیره و ایمن

نیز می نهند **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ** عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان ان مهتدی گردند و اگر

از طرف قهر و خذلان اعتضاء تابد سبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود و بفضل بسیار و بهدی به کثیر انتظام خنک آن کس که عقل رهبر اوست +

ہر دو عالم الطوع چاکر ادست + عقل کان رہنمای حیلہ تست + آن نہ عقلست کان عقیلہ تست + نقلست کہ حضرت رسالت پناہ در شب کہ روز شش جنگ بدر واقع شدہ در واقعہ دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود باآنکہ دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواہند شد و مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر این بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ آن را کہ چون بنمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدہ نصرت مستظر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای تو نمودی ایشان را بسیاری تو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینہ بدل میشدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینہ نزاع مے کردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال کہ آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکہ او دانا ست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچہ در سینہا ست از جرات و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و آنرا یاد کنید ای صحابہ کہ بنمود خدای تعالی دشمنان را شما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمہای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانہ و تعالی لشکر قریش را در دیدہای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر آورده اند کہ ابن مسعود رض در وقت التقای صفین با کسیکہ در پہلوی او بود فرمود کہ اعادی ہفتاد تن باشند آن عزیز گفت کہ بصد تن نزدیک باشند و حال آنکہ ایشان نہصد و پنجاہ عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک گردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمہای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و ازان حسابی برنداشتند و تہیۂ اسباب حرب کما ینبغی نکردند تا گفتہ اند کہ ابو جہل گفت با ایشان بسلاح جنگ مکنید بلکہ بگیرید و دست بر سینہا بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان و بر ابر ایشان نمود پیرو نہم مثلیہا ی این بدین سبب دلشکستہ و مبہوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غرائب آیاتست چہ بصر اگرچہ بسببے قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود کہ قریب بہزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسی صد نفر را ہزار و نہصد و ہر آینہ قدرت کاملۂ ربانی باز داشت ابصار بعضے را از ابصار بعضی و بعضے را علی ما ہو علیہ + با وجود تساوی در شروط رویت لِيَقْضِيَ اللَّهُ و اگر آنرا بر اند خدای حکمے را کہ آن کان مَفْعُولًا گشتنی بود و نے در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ ع باز گردانیدہ شود کارہا یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروہ مومنان إِذَا لَقِيتُمْ چون بینید فِئَةً گروہے را از کفار کہ قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس بایستید و از مقاتلۂ ایشان رو می متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را کَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر باشد کہ شما ظفر یابید بر اعدا گفتہ اند مراد از ذکر تکبیر ست در وقت شمشیر زدن یا دعاے بد بر کفار بر ین وجہ کہ + اللہم اخذلہم اللہم اقطع دابرہم + درین آیت تنبیہ ست بر آنکہ باید کہ بندہ را ہیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد **نظم** تو بہر جائے کہ باشی روز و شب + یک نفس غافل مباش از ذکر رب + در خوشی ذکر تو شکر نعمتست + در بلا ہا التجا با حضرتست + وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادۂ او را در امر بجہاد و ثابت قدم در معرکۂ قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا کہ از مخالفت بدل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چہ دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابہ باد ست در ہبوب و نفوذ او گفتہ اند **مصرع** اذا ہبت ریاحک فاغتنمہا + بعضی بر آنند کہ مراد باد حقیقی ست چہ نصرت نمیباشد الا بادی کہ حق سبحانہ از مہب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمدہ کہ + نصرت با صبا و ہلاکت عاد با دبور + وَاصْبِرُوا و شکیبائی نمائید در مقاتلہ إِنَّ اللَّهَ بدرستیکہ خدا مَعَ الصَّابِرِينَ با صابر انست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید کَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکہ بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراہا و منزلہای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اہل مکہ اند کہ بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راہ خبر بدیشان رسید کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جہل گفت لابد ست از انکہ ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازۂ ابہت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابے گیرند پس

ع ۷

خدای تعالی مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب می ورزند و با میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بانچه ایشان میکنند مُحِيطٌ ○ عالمست و بر بنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بحمت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی براه آورد مدح سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آن را که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را کافران دیو سرکش که ابلیست أَعْمَالَهُمْ معصیتهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر در حقانی مسلمی فرموده که قوت ایشان در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بحمت کثرت لشکر شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریاد رس و زنهار دهم مر شمارا از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ باز گشت شَيْطَانُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنهٔ خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که سوزبدر چون ملائک فرود آمدند ابلیس ایشان را دید روی بفرار نهاد و دران محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه من مے بینم مَا لَا تَرَوْنَ انچه شما نمے بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من بهیترسم از خدای ابن عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت ست بر کسیکه از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنوم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و صحیح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سر افراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بیدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که پیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت ناخوشی کرده بودند و در روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمودند گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَن يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را باو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ ○ حکم کننده ست که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر میدیدی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا که چون قبض میکردند ارواح آنان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و بنیه و منیه و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ ○ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخست بر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده اند أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيدِ ○ مر بندگان را که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه میگوید عادت مشرکان قریش كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعون بوده

یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بودند یا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس گرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله بدرستیکه خدای قوی باقوت و قدرت شدید العقاب ○ سخت عقوبت بست بر منکران و مکذبان ذلک این گرفتن و عقوبت پیشینیان بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبود گرداننده و تغیر دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آنحال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر ازان و این تهدید قریش ست که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خوارے بود بمعاوات حضرت پیغمبر و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وان الله سمیع و بدرستیکه خدای شنوا ست سخنهای نافرجام مشرکان علیم دانا ست بعقائد باطلهٔ ایشان را دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کدأب آل فرعون همچو عادت قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه پیش از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وأغرقنا و غرق ساختیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را و کل و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش کانوا بودند ظالمین ○ ستمگاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزد یکتای آنانند که کفروا کافر شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فهم لا یؤمنون ○ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که عهد بسته با ایشان منهم از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود فی کل مرة در هر بار که عهد میکنند و در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مدد گاری نمودند و بعد ازان گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وهم لا یتقون ○ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس بیفگن بر گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من خلفهم آنرا که از پس ایشان فرار سند انا عدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو بر اند لعلهم باشد که آن رمندگان یذکرون ○ پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفگن بسوی ایشان عهدشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال ایشان که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء بر برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستیکه خدای لا یحب الخائنین ○ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بمعذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که پندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون ○ بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص لا تحسبن بفوقانی میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجز یم واعدوا لهم و آماده سازید ای مومنان برای مقاتلان عهد یا منهزمان مر بسبقا استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکریان قوت میابد و عقبه بن عامر رضی میفرماید که ما شنیدیم از پیغمبر که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر اندختنست بعضی از علما گفته اند تخصیص بذکر رمی بآنکه تیر کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابو القاسم نصیر آبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت رمی ستر کمین باشد امر ے

ع ۱۲

برسه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صبحگاه از کمال خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی بوعلی رودباری قدس سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او بیت اگر اعتماد تو بر اسب و لشکر ست و سلاح ۞ مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند که مراد از قوت حصار ها ست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده گی کنید از اسپان بسته تُرْهِبُوْنَ بِهٖ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللّٰهِ دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَاٰخَرِيْنَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُوْنِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ شما نمیدانید ایشان را اَللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسپ جن را میترساند وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسپ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ۞ و شما ستم دیده نخواهید شد به نقصان ثواب وَاِنْ جَنَحُوْا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر و حیله طرح صلح انداخته باشند اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستیکه خدای شنوا ست مر اقوال ایشان را الْعَلِيْمُ ○ و دانا ست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر را بر ایشان گرداند چنانچه فرمود وَاِنْ يُّرِيْدُوْٓا و اگر خواهند ایشان اَنْ يَّخْدَعُوْكَ آنکه بفریبند ترا و مصلح از جنگ خود را باز دارند فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ پس بدرستیکه ترا بسنده است خدا هُوَ الَّذِيْٓ اَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهٖ بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ ۞ و بمهد مومنان واضح آنست که بانصار وَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ و پیوند انگند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال مینموده اند حق تعالی برکت تو دلهای ایشان را بیکدیگر الفت داد لَوْ اَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا همه آنچه در زمین ست از زر و متاع مَّآ اَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای به حکمت بالغه خود اَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان اِنَّهٗ عَزِيْزٌ بدرستیکه او قادر و غالبست هر چه خواهد بکند حَكِيْمٌ ○ و داناست بحکمت آنچه می کند يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ بسنده است ترا خدای تعالی و مر آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۞ ع از گرویدگان این آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت رسالت پناه و تسلیه خواطر صحابه رض و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند چون امیر المومنین عمر رض شرف اسلام دریافت عدد اربعین تمام شد و این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام فاروق رض است و برین تقدیر آیت مکی باشد يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای نبی فیض قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُوْنَ بیست تن صٰبِرُوْنَ صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر ست یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر باشد از شما مِّائَةٌ صد تن يَّغْلِبُوْٓا اَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ ○ بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند و خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقابله قوت ثبات و شکیبائی مومنان را ندارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقابله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدیشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ گردانیده فرمود اَلْئٰنَ اکنون که این حکم شمار گرانبار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ و دید و بدانست اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی ست یعنی ضعف بدن وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ پس اگر باشد از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَّغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ

غالب

غالب شوند بر دو بیست تن این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند و نگریزد وَاِنْ یَّكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ واگر بود از شما صد تن یَّغْلِبُوْٓا اَلْفًا هزار کس غالب شوند بر دو هزار بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ○ و خدای با صابر است باعانت و مددگاری پس هر که صبر کند ظفر یابد + الصبر مفتاح الظفر + **قطعه** صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند + صبر کن ایدل که بعد ازان ظفر آید + از چمن صبر رخ متاب که روزی + باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید + آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه مدر باب ایشان با اکابر صحابه رض مشاورت نمود از قوم مهاجران ابو بکر صدیق فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول الله اینان ائمهٔ کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانید و از گروه انصار عبد الله بن رواحه رض واصح آنست که سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه بقبول حضرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد مَا كَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّكُوْنَ هیچ پیغمبر را که باشد لَهٗٓ اَسْرٰی مراد را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتّٰی یُثْخِنَ تا آنگاه که بسیاری را بکشند از ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین چه این صورت بسبب قلت و قلت کفار موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِیْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْیَا خواستهٔ دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللّٰهُ یُرِیْدُ الْاٰخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبهٔ بر حق حَكِیْمٌ ○ دانا است آنچه باید کند لَوْلَا كِتٰبٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه نماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم بر شما حلال نسازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِیْمَآ اَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از خدای عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ عذاب بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه مفرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رض ازان نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابهٔ رض بعد از نزول این آیت از غنائم بدر دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوْا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از انچه غنیمت گرفتید وفدیه ازان جمله است حَلٰلًا طَیِّبًا حلال و پاک وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر و نهی او اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِیْمٌ ○ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در سبب نزول آورده که حضرت رسالت پناه مبعباس رض را که از جملهٔ اسیران بود بفدای فدیهٔ نفس خود و دو برادر زادهٔ او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیفهٔ او عتبه بن عمرو تکلیف کرد عباس گفت ای محمد رض امیدواری که عم تو بخواهشگاری درویش وارد پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه مفرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه به ام فضل دادی چنین و چنان سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخنان را نه گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّمَنْ فِیْٓ اَیْدِیْكُمْ گو مر آنکسانرا که در دست شما اند مِّنَ الْاَسْرٰٓی از اسیران اِنْ یَّعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدا وَبِیْنَ فِیْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما خَیْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص یُّؤْتِكُمْ خَیْرًا بدهد شما را بهتر مِّمَّآ اَخَذَ مِنْكُمْ از انچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَیَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رَّحِیْمٌ ○ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو عده داد یکی آنکه بهتر از انچه از من گرفته اند من دهد بر من عدد و اکنون حالا بست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دست میدارم و عدهٔ دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست **بیت** خلاف وعده محالست از کریم آید بلی اگر نکند

وعده را وفا شاید + وَاِنْ یُّرِیْدُوْا واگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِیَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد پیشتر ازین فَقَدْ خَانُوا
اللّٰهَ پس بدرستیکه خیانت کردند بخدای مِنْ قَبْلُ پیشتر ازین بکفر فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ پس ممکن شد ای تو انائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد ازین نیز ممکن ست که ترا متمکن گرداند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ وخدای دانا ست بحال بندگان حَكِیْمٌ ○ حکم کننده بر احوال ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوْا وهجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجٰهَدُوْا وجهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و
نفقه محتاجان صرف نمودند وَاَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا وایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا
وآنانکه جای دادند مهاجران اٰوَوْا ونصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصارند اُولٰٓئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ
دوستان همدیگرند و متولی در میراث و در سایر کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وآنان که ایمان
آوردند وَلَمْ یُهَاجِرُوْا وهجرت نکردند با شما مَا لَكُمْ نیست مر شما مِّنْ وَّلَایَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز حَتّٰى یُهَاجِرُوْا
تا وقتیکه هجرت کنند وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ واگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّیْنِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار
مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجب ست یاری کردن ایشان اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَیْنَكُمْ
وَبَیْنَهُمْ میان شما و ایشان مِّیْثَاقٌ ط عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهد مکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای بانچه شما می کنید از وفای عهد
ونقض آن بَصِیْرٌ ○ بیناست وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا وآنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ ط دوستان برخی دیگرانند در ظاهر
ومعاونت اِلَّا تَفْعَلُوْهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از بیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ حاصل شود فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ وجه فتنه در زمین
وَفَسَادٌ كَبِیْرٌ ○ وفسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بحصول نهد و اهل کفر
ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و برترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای
هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه میگروند بخدای و رسول وَهَاجَرُوْا وهجرت نمودند وَجٰهَدُوْا وجهاد کردند
فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا وآنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت اٰوَوْا ونصرت کردند وَّنَصَرُوْٓا ویاری کردند مر پیغمبر را
در قتال مشرکان اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ایشانند مومنان بر استی لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان را آمرزشی از خدای وَّرِزْقٌ
كَرِیْمٌ ○ وروزی نیکو بهشت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه ایمان آوردند مِنْۢ بَعْدُ پس از صلح حدیبیه وَهَاجَرُوْا وهجرت کردند
چون ابو نصر ابو جندل و غیر ایشان وَجٰهَدُوْا وجهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَاُولٰٓئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شمایند یعنی
لاحقان باسابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خداوندان خویشها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلٰى بِبَعْضٍ
سزاوارتر اند به بعضی در میراث فِیْ كِتٰبِ اللّٰهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت
میراث میگرفتند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزها از مواریث یا حکمت و اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار
رحم و قرابت ثانیا عَلِیْمٌ ○ داناست کسی را که بران چون و چرا نرسد بلیت ندما حکام اوست چون و چرا + نه در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة مدنية وهي مائة وتسع وعشرون اية

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله جلب امانست و این سوره برا

رفع امان نازل شده وگفته اند صحابه رض اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشائخ بعنعنه از ذی الهورین رض روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه برآة من الله من بودم حضرت رسالت پناه ص میان این دو سوره املای تسمیه نفرموده آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه ص سی و چهل آیت از اوائل این سوره با بوبکر رض داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق رض حضرت علی را طلب فرمود و بر ناقه عضباء سوار ساخته از عقب ابوبکر رض فرستاد و امر کرد که آیات از وی گرفته خود قرأت کند و چون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل ع بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رض با ابوبکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُوْلِهٖ او از فرستاده او اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ از شرک آرندگان آورده اند که حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بر است بفسخ عقد نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدا نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِيْحُوْا پس سیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ ست تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اوائل شوال فرود آمده است پس مدت او آخر محرم ست امام ثعلبی رح آورد که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و ازان برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنان را که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و کتمان عهد را گفت وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ نه آنید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ و این نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكٰفِرِيْنَ ۝ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلامست وآگاه ساختن مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او اِلَى النَّاسِ بسوی مردمان يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام مجمع و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن و زیادتر و در عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بهر تقدیر مضمون اعلام کرامست اَنَّ اللّٰهَ بَرِيْٓءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ بیزارست از مشرکان وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او نیز بیزارست فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر هُوَ خَيْرًا لَّكُمْ پس آن بازگشت بهتر ست شما را از اقامت بران وَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر کنید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از و بگریزید یا او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید اِلَّا الَّذِيْنَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُّمْ عهد کردید با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْـًٔا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوْا و مدد نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما اَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَاَتِمُّوْٓا پس تمام کنید اِلَيْهِمْ بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را اِلٰى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۝ دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد ست و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصر آبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و نبذ الجحود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و بهترین ترجمه یافته است متقوی متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیاً انچه دسترس باشد +

بر فقیران و بیکسان باشد عهد را وفا کنند پیوند هر چه باشد بدان شود خویشند و چون حکم معاهدان مشرکان بیان شد در باب مشرکان غیر معاهد می فرماید

فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در وسط یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زبان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام ست یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر جا که بیابید و حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید ایشان از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوْا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بهر مرصدی یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَّحِيْمٌ مهربانست بدلون قبول ایشان وَاِنْ اَحَدٌ و اگر یکی مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ از مشرکان که تعرض ایشان میباید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ ترا زینهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زنهار ده حَتّٰى يَسْمَعَ تا بشنود كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدا را یعنی قرآنست ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از ان با او مقاتله نمای ذٰلِكَ این امان دادن بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُوْنَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و دران تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُوْنُ چگونه باشد اِسْتِفْهَامٌ بمعنی انکار و استبعاد ست یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِيْنَ مر مشرکان را عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖ و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل اِلَّا الَّذِيْنَ عٰهَدْتُّمْ مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنے در حدیبیه که قریبست بمکه فَمَا اسْتَقَامُوْا لَكُمْ پس مادامیکه ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِيْمُوْا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ دوست میدارد پرهیزگاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد بر عهد مشرکان وَاِنْ يَّظْهَرُوْا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوْا فِيْكُمْ نگاه ندارند در باب شما اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفای عهدی يُرْضُوْنَكُمْ خشنود میگردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان طاعت یا بخنان شیرین میگویند وَتَاْبٰى قُلُوْبُهُمْ و دلهای ایشان از انچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان بزبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر + ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فٰسِقُوْنَ بیرون اند از دائره فرمان یا کشران اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب نامی از نقض عهد تحرز مینمایند اِشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيْلًا چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع طعام نیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نمود و بطمع افتاده و صد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوْا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيْلِهٖ از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَآءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را شکسته و آیات توریت را بانداک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُوْنَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِيْ مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنے اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً قرابت یا سوگند نه عهد وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُوْنَ ایشانند از حد در گذندگان در شرارت و طغیان فَاِنْ تَابُوْا پس اگر

باز گردند از کفر فَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة را فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّيْنِ در دین اسلام
ایشانراست آنچه شمارا بوده و بر ایشان ست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ○ برای گروهی که فهم کنند و در ان
تفکر نمایند وَاِنْ نَّكَثُوْٓا و اگر بشکنند مشرکان اَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِّنْۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از انکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوْا او طعنه کنند
فِيْ دِيْنِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوْٓا پس بکشید اَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک اِنَّهُمْ لَآ اَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ ○
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین اَلَا تُقَاتِلُوْنَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَّكَثُوْٓا با گروهی که بشکستند اَيْمَانَهُمْ پیمانهای
باشما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان بایکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را
که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا بانبی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یاری از ناکثین عهود یهود و بنی قریظه اند که در درون
احزاب ابوسفیان و قوم او را مدد گاری کردند وَهَمُّوْا و قصد کردند مشرکان بِاِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه
چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را بجهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف
از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوْكُمْ و ایشان ابتدا کردند نقض عهد را
اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار اَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللّٰهُ اَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است اَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید
از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بجرأت اشتغال کنید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ○ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک امور به قَاتِلُوْهُمْ کارزار کنید
بامشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای ایشانرا بِاَيْدِيْكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشانرا
بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ ○ شفا بخشد سینهای گروهی را از مومنان
یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده بودند
فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما غَيْظَ قُلُوْبِهِمْ اندوه دلهای آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول
بودند وَيَتُوْبُ اللّٰهُ و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن جماعتی
چنانچه ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ وَعَلِيْمٌ و خدای دانا ست بتوبه بعضی حَكِيْمٌ ○ حکم کننده ست
بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کار رهید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید آن اَنْ تُتْرَكُوْا
آنکه شما را بگذارند بر بنکه هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ و نه بیند خدای الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوْا
و فرا نگیرند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُوْلِهٖ و نه رسول او وَلَا الْمُؤْمِنِيْنَ و نه مومنان وَلِيْجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی
یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهد داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللّٰهُ خَبِيْرٌۢ و خدای دانا ست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○
بانچه شما میکنید و غرض شما از علم او بر اعلوست آورده اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب او
که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی رض فرمود شما را چه چیز ست که از جمله محاسن تان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم
و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نیست روا و نباشد لِلْمُشْرِكِيْنَ
مر مشرکان اَنْ يَّعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدایرا و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد ست پس کانه که عامر و عامر

جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد نیست شهد ○ درحالتیکه گواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای خویش بالکفر بکفر کردن آن سجود اصنام ست یا تکذیب سید انام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق ست و عبادت غیر اولئک آن گروه مشرکان حبطت اعمالهم باطل و تباه شده است بواسطه شرک علمای ایشان که بدان مفتخر اند عمارت مسجد و سقایت حاج وفی النار ودر آتش دوزخ هم خالدون ○ ایشان جاودانند بسبب کفر انما یعمر و جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدایرا من امن بالله آنکس که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان بر سوال وی والیوم الآخر و بروز باز پسین واقام الصلوة و بپای داشته باشد نماز را واتی الزکوة و داده باشد زکوة را ولم یخش الا الله و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فعسی اولئک پس آنگروه شاید ان یکونوا آنکه باشند من المهتدین ○ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی ابتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه ادائرست میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند + روباه سیرتا نرا آنجا چه تاب باشد + و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که عمل مغرورست از فیض ازل مهجور + فرو مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس + بدین سبب زدربارگاه عزت دور + آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمرهٔ حجاج را نبیذ زبیب بعسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه آن منصب به عباس رض متعلق بود و شست و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه جمی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت درآمدند عباس رض بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند علی رض بشمشیر و اسلام و جهاد مفتخر میبود حق سبحانه تصدیق علی رض را آیت فرستاد اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج اهل سقایه حاجیانرا و عمارة المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد حرام را کمن امن بالله همچون آن کس که ایمان آورده است بخدای والیوم الآخر و بروز آخرت وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدا والله و خدا لا یهدی القوم الظالمین ○ هرآینه نمیاید بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کنند الذین امنوا آنانکه بگرویدند بخدای وبانچه آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدا بأموالهم بمال خود و بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اعظم درجة بزرگتر اندازروی درجه یعنی بلندمرتبه عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند واولئک و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هم الفائزون ○ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی یبشرهم مژده میدهد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان برحمة منه بمهتی فائزه ازو بدیشان ورضوان و خشنودی کامل ایشان وجنت و بوستانهائیکه لهم فیها نعیم مقیم مر ایشانرا باشد دران بوستانها نعمتی دائمی لا تقطاع و در تنکیر بمشعر بهایهائی ست بانکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خالدین فیها ابدا در حالتیکه این گروه جاویدیانند دران بوستان همیشه تاکید خلود ست تا محل شکت طول نفرمایند ان الله بدرستیکه خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم ○ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان قوم نا امیدی بر صفحات احوال خود نگشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت ازان عظیم تر ست قطعه گنه ما فزون بود ز شمار + عفوت افزون تر از گناه همه + قطره زابر رحمت تو بست + همه شستن نامه سیاه همه + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه را به هجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان و مهر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند تر جیح میفرمودند و جمعی دیگر را آباو اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت میجنبانید

وقس علی ذلک

وشفقت برزن و فرزند مانع هجرت میشد این آیت نازل گشت یا أیها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تتخذوا اگر گیرید یا مگوید بدلائل و را
واخوانکم و برادران خود را أولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إن استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الإیمان بر ایمان و شما را
از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فأولئک پس آن گروه دوست دارندگان
هم الظالمون ○ ایشانند ستمگاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت
گفتند که حالا ما در میان قبائل و عشائر خویشیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم ضرورت قطع پدر و فرزند
باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بیمال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل بگوای محمد مر تارکان هجرت را که إن کان اگر هست آباؤکم پدران شما
وأبناؤکم و فرزندان شما وإخوانکم و برادران شما وأزواجکم و زنان شما وعشیرتکم و خویشان شما وأموال اقترفتموها و مالهای که آن را
کسب کرده اید وتجارة تخشون و بازرگانی که می ترسید کسادها از نارواجی آن ومساکن و مسکنها که از زنهاست ترضونها که می پسندید آن را
أحب إلیکم دوست تر ست بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میدارید من الله و رسوله از خدای
و رسول او وجهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید وچشم دارید حتی یأتی الله تا بیارد خدای بأمره
عقوبت خود را عاجلا و آجلا والله وخدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین خلق گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان دین آیت تهدیدی
عظیم و توبیخی بزرگست و قولی بیشتر ائمه تفسیر اینست بانکه ازین آیت رائحه ناامیدی استشمام میتوان کرد چه غلب مردم الا ماشاء الله دران مقام اند
که دین خود را از اموال و ازواج و عشائر و مساکن دوست تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد میباید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند
+ فانهم عدو لی الا رب العالمین + مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد باعی آنکس که
ترا شناخت جان را چه کند + فرزند و عیال خان و مان را چه کند + دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی + دیوانه تو هر دو جهان را چه کند + حضرت رسالت پناه فرموده است
+ لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین + از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دشتی قدس سره
روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن حضرت اسمعیل ع از قرآن برایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار
خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد ازان که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد
چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که + من علی الباب + گفت + انا احمدابنک + مادرش گفت پیش ما فرزندی نمی
اورا در کار خدا فدا کردیم احمد محمود را با ما چه کار ربا عی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم + جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم + ما کوه ایم ترک خود و هر دو کون چیز
+ مهما لله کرده ایم برای تو کرده ایم + لقد نصرکم الله مدد رستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة ۱۲ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب
و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن و یوم حنین ۱۲ و در مواطن روز حنین
و آن وادیست میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه ع دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آنجنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله
متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه ع رسید دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب
گفت + لن نغلب الیوم من قلة + امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نه پسندید و بسبب این عجب
در اول حال شکست بلشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إذ أعجبتکم چون شگفت آورد
شما را کثرتکم بسیاری شما لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن تا ضاقت تنگ شد

علیکم الارض + شما زمین آن وادی بما رحبت باوجود فراخی وکشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن کردید وبرگشتید از حرب مدبرین ۲۵ درحالتیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند وباحضرت رسالت پناه چهارتن بماندند علی وعباس وابوسفیان بن الحارث وعبدالله بن مسعود رض وحضرت دراز گوش براستر سوار بود چون دشمنان هزیمت کردند ودشمنان بتمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند وروی بدشمن حمله میفرمودند ومیگفتند + انا النبی لا کذب وانا ابن عبدالمطلب + وعباس وابوسفیان رکاب بجام انحضرت گرفته میکشیدند که آنحضرت بمیان دشمن در آید وازین صورت بکمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان کرد که درچنان وقتی براستر که در معرکه حرب کردوفری ندارد سوار شده وبی مددگار متوجه حرب کفار گشته بنسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رض آنحضرت را گذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رض مردی بلند آواز بود ندا کرد که + یا عباد الله یا انصار رسول الله یا اصحاب الشجرة + ویا اصحاب سورة البقرة + مردم بآواز عباس رض باز گشتند وجمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته پذیرای حمله کفار شدند وآنحضرت فرمود + الآن حمی الوطیس + وبتلاوت دعای موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود + اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان + ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک وسنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبیده وگفت + شاهت الوجوه + وبر طرف کفار ریخت وفرمود + انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی همچکس نماند از اعادی الا که چشم ودهان او از خاک وسنگریزه پر نشد وشکست برد شمنان افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله وپس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون وآرام قلوبست علی رسوله بر فرستاده خود تا که به تنها دا عیه حرب نموده واز کثرت اعدا اندیشه نفرمود وعلی المؤمنین وبر مومنان تا بندای عباس رض بازگشتند وانزل جنودا وفرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند وآنها ملائکه بودند با جامهای سفید وعمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده وعدد ایشان پنجهزار یا هشت یا شانزده هزار بود وعذب الذین کفروا وعذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند تا نکه بسیار کس از ایشان کشته شد وشش هزار از اولاد واهالی ایشان برده گرفتند وبیست وچهار هزار شتر وچهار هزار اوقیه نقره وزیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلک وانچه واقع شد جزاء الکافرین ۵ پاداش ناگرویدگانست ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین وآنچنان بود که بعضی از هوازن وثقیف بعد از واقع حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام معزز شدند والله غفور خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رحیم ۵ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند یا ایها الذین امنوا ای گروه باوردارندگان انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس ع پلیدند بسبب خبث باطن وناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند وابن عباس رض فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرم که محیط بیت الحرامست بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه براعت حج وآن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود وامام اعظم رح گفت مراد منع کفارست از حج وعمره نه از درآمدن بمسجد حرام وغیر آن از مساجد وامام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام وامام شافعی رح همین را در دخول مسجد حرام منع میکند خاصة وان خفتم وا گر می ترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید وفروخت اطعمه والبسه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید وا گر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای تواند کرد شما را من فضله از فضل ورحمت خود ان شاء اگر خواهد وانجا ازین وعده فرمود بآنکه اهل تبالهٔ وحبش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند در هر سال انچه در بایست بود از طعام همه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات آنجا میرسند ان الله علیم بمصلحتکم

خدای و راست باحوال بندگان حکیم که حکم کننده است بتحقیق حال ایشان اگر دوری دارند و دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر نعمتی تو بگذاری ✦ گر نعمتی نگذارد و سبب الاسباب ✦ بروی من در احسان اگر تو ببندی ✦ دری دگر بگشاید مفتح الابواب ✦ بعد از ذکر مقاتله و شنیع بمحاربه کتابی امر می کند و میفرماید قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله بکشیدای مومنان کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بتثنیه قائل اند و نصاری که تثلیث را معتقداند ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد ولا یحرمون و حرام نمیدانند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر و سوف الکذب آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است ولا یدینون دین الحق و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بمیشان عطا کرده ایم بیان ✦ الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس ازیشان مقرر شود بدهند عن ید بید از دست خود و هم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه بفرستند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسلسله فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتاب است ملحق اند باهل کتاب امام شافعی رحمه الله که غیر از کتابی جزیه نمیگیرند امام اعظم رحمه الله فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان را تیغ ست یا اسلام و امام مالک رحمه الله میاز همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل ست وقالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله عزیر پسر خداست سبحانه و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ✦ بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهارده پشت به هارون بن عمران میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه و تعالی بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را ببرده گرفت و عزیر هم از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون چهل سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی در اثنای طریق در قریه سارا آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقر گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور ست که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و مهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید یکبار به شبهه افتاد که چون کسی توریت را نداند و نخواند در میان نیست چون ایشان که این توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شگاف کوه نهاده ام جمعی بآن مرد برفتند و توریت را از آن محل برداشته بجمع آوردند و با پنجه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شدند گفتند حق تعالی توریت بعد از مدتها در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس تقدمان یهود بدین محل قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه این سخن گفتند وقالت النصری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خدا ایست و این نیز بسخن جمعیست از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر تحیل شمرند یا آنکه از برای آنکه ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذلک اشارت بآنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشانست بافواههم بزبانهای ایشان نه که بدینها افترا کنند یا سخنی ست مهمل بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهئون مشابهت میدارد سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی هنود مدرج که گفتند ملائک دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حج خانه را با لات و با العزی بجا آوردند قاتلهم الله لعنت کناد خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب اتخذوا فراگرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را و رهبانهم و عباد خود را ارباباً خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید بردن و سجده میکنند ایشان را و المسیح

ابن مریم رسیده پسر مریم را بخدائی میگیرند وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا یعنی حال آنکه عیسی واحبار و رهبان فرموده نشدند یا فرمانبردار نگردانیدند ایشان بخدائی ماموریت شده و رهبانها لا الله الا هو سبحانه عما یشرکون ○ از انجا باوی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان و ترسایان ان یطفئوا که فرو نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست یا نبوت محمد مصطفی مرایا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بلبهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان خویش میرانند ویابی الله و نمی خواهد خدای ونمی پسندد الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام گرداند نور خود را بدین روشن خود یا باعلای اعلام توحید ولو کره الکافرون ○ واگرچه ناخوش دارند ترا کافران در نبوتی گفتند شعر

یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف کند ریشش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی ارسل رسوله او خداوندی که بفضل شامل فرستاد رسول خود را که محمد است بالهدی بقرآن که مخلص هدایت ست ودین الحق و دین درست که اسلام ست وارسال ای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آن را دین آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره المشرکون ○ واگرچه ناخوش دارند مشرکان مارین صورت یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستیکه بسیاری من الاحبار والرهبان از علماء و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر آینه میخورند اموال الناس مالهای مردمانرا بالباطل برشوت و حکم و یصدون و باز میدارند خلق عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول در اسلام والذین و آنکسان از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة و نقره را ولا ینفقونها و نفقه نمی کنند آن گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز + انچه زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعیدیست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نا دهنده را بعذاب الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بران گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمهای سوزان جباههم پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقراء گره بران زده اند وجنوبهم و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وظهورهم و پشتهای ایشان که بر دوش نهاده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر ست از دین هر سه در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هذا ما کنزتم لانفسکم این ست انچه گنج نهاده بودید برای نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون ○ وبال انچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره مکنید وبال آن متفرع نباشد اعمال صالحست در ایام ظهور امام ظهیر الدین ولوای مذکورست که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن فما کره دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یک در مکان وهبه بدر و یشتی بهتر از گنجهای مدخرست + زانچه داری تمتعی برار + کان دگر روزی کسی دگرست + چون اعیاد متعبدان اهل کتاب بر ماه قمری نیست بسال شمسی ست سال سه صد شصت و پنج روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه ست پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستیکه شمار ماه های که پسندیده ست عند الله نزد یک خدا اثنا عشر شهرا دوازده ماه ست فی کتاب الله در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته ست خدای این حکم را یوم خلق السموت والارض در روزیکه بیافرید آسمان و زمین منها از ین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرامست سه پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب ست ذلک الدین القیم این است حساب درست در شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن در ین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود با ارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات

جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخست و مراد از ظلم مباشرت معصیت یا ترک قتال مقاتلان اهل شرک اگرچه همه شهر ترک معاصی لازمست
اما تخصیص نمودن این چهار ماه را بحکمت شرف چگناه درین ماهها مشابهست بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ وکارزار کنید باشکان کافه
با همه ایشان در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه همه ایشان باشما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ○
باید بهیزگارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل
حرام بود به تنگ آمده گفتند ماسه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نمیتوانیم پس قلمش کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ناکرده ایستاده شده خطبه خواند که
یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او تاخیر کرد به ماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تعالی
درین سال محرم را حرام ساخت و صفر

بر شما ظفر دهد یا بسبب از اسباب شما را هلاک کند ویستبدل قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و اباناء فارس ولا تضروه شیئا و زیان نتواند رسانید چیزی مر خدای را که نیازمند است از همه یا رسول و را که در پناه عصمت اوست والله علی کل شیء قدیر خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است ○ توانا است الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو گذاشته فقد نصره الله پس بتحقیق نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه وحق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتیکه دوم دو تن بود مدد نصرت داد او را دشمنان بوقتیکه بودند هو و فی الغار در غار ثور آن غار است بر اعلی جبل ثور الجبل بر جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و رعات و اهل صحاری از نزول دران فارغ بودند پس حضرت رسالت پناه شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق بر وفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در انجا بیوتوت فرمود روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بر غار آوردند حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفتند جنت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل شعر نظموا الحمام و نظموا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج و لم تحم + القصه کفار بر در غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نشدند صدیق رضی گفت یا رسول الله اگر یکی از این مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات فرمود که + ما ظنک باثنین الله ثالثهما + یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق رضی این حدیث و این صحبت و یاریست و حق سبحانه از احوال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را یعنی ابو بکر صدیق رضی لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستیکه خدای معنا ما است بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول و اشعار آنست که بر صدیق بجهت آنکه از وی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رضی فرموده مثنوی خواجه اول کار اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست + چون سکینه شد ز حق منزل بر او + گشت مشکلهای عالم جمله حل + و ایده گاه قوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائک که شما لم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد و در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائک منزله اند در بدر و احزاب و حنین و جعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت و کلمة الله و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است والله عزیز و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حکیم ○ دانا است خوار سازد اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاران جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه دران محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست + و ما النصر الا من عند الله مثنوی یاری از من جو نه از خیل سپاه + راز با من گوی نه با میر شاه + هر کرا یاری کنم برتر شود + هر کرا دور افگنم ابتر شود + انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبکباران و ثقالا گرانباران و مفسر گفته اند خفاف و ثقال اتم است حاصلش آنست که مراد سوار انند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بسیلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفردان و خدمتکاران و سلمی همیگوید سبکروحان بارتکاب طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری همیگوید که خفاف آنانند که از بند شهود و سوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیداند در بحر حقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت بر راه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند ما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه میبرد آنکه بپا میرود

در هر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال سیر و بدم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند مثنوی مرد عارف چون بان پر میزند و در دمی نه فلک می بگذرد
سیر او هر دمی دگر روزی دگر راه + سیر عارف هر زمان تا تخت شاه + و در سبب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضائع شدن ضلع و پریشانی کارهای این جهانی و اهمیت
تخلف از غزوه تبوک میدانستند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که ببین رسید آنها که سبکبار باشید یا بار مال و منال و آنها که گرانید یا حمال انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا
وجهاد کنید بأموالکم باموال خود که تهیه زاد و سلاح کنید وأنفسکم و بنفسهای خود که مباشر کار زار گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون
رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر
مهاجران و انصار بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی و ستوری اقامت و تخلف
طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا حواسته دنیوی قریبا نزدیک
بفر اگر فتن و سفرا قاصدا و سفری میانه و آسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان
مسافتیکه بمشقت قطع آن باید کرد و سیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون
از تبوک باز آئی منافقان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند لو استطعنا اگر تو انستی سفر کردن و استطاعت داشتمی لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم
معکم با شما و در مرافقت موافقت مینمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند
والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند عفا الله عنک عفو کرده است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بالعفو و رحمت و مغفرت بموقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او گوید
اغفر الله لک + یا در جواب عاطس حال مدمیگوید یرحمک الله و برخی برانند که حضرت رسالت پناه بعضی مستاذنان را باجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد
و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی درگذراند خدای از تو لم اذنت لهم چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای جعلی ایشان را نشنیدی با یستی که با جازت ما دستوری دهی حتی یتبین تا وقتی که روشن میشد لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
وتعلم الکاذبین و تا تو میدانستی دروغگویان را لا یستاذنک دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنانکه بتحقیق و یقین ایمان
دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز رستاخیز ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند بأموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم
و خدای داناست بالمتقین بپرهیزگاران انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون
آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت وارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت
اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان و متحیر میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی
این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا له هر آینه آماده میکردند برای خروج عدة از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج
داشتند ولکن کره الله انبعاثهم ولیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برخاستن ایشان را درین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و مرتبس
و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و علولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود بطریق اذن ایشان بعضی میگفتند بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله
ابی نیز با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تمام نزول گیرکه حرف گویند کوچ کرد وی با مرم خود تخلف نمود و

ع ۵

بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت شاید که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِیکُمْ در میان شما مَا زَادُوکُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر وَلَا أَوْضَعُوا و هر آینه در رسمی ساختند خِلَالَکُمْ در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ رسانیدند وَفِیکُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ و خدای داناست بستمگاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر تو از پیش مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه اُحد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند + یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و بگردانیدند لَکَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل و ابطال امور تو انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیاید نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت وَهُمْ کَارِهُونَ و ایشان ناخواهندگان نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست

بیت چون خدا آمد در آید رحیم قرب خود ره او شاه باز نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور + آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جند بن قیس را گفت + هل لک فی الجهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء + یعنی شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جند بن قیس گفت انصارید انند که من شغوفم بنساء میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ یَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّی و مرا در فتنه میندار أَلَا فِی الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول در نار لَمُحِیطَةٌ فراگیرنده است بِالْکَافِرِینَ و بناگرویدگان إِنْ تُصِبْکَ اگر برسد ترا ای محمد در بعضی از غزوه حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ غمگین کند ایشان را وَإِنْ تُصِبْکَ اگر برسد ترا در برخی از جنگها مُصِیبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب اُحد واقع شد یَقُولُوا گویند از روی خود پرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم ما أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَیَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا عجب بفعل خود قُلْ بگوای پیغمبر لَنْ یُصِیبَنَا هرگز نرسد ما را إِلَّا مَا کَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سود و ضرر و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا او است یار و یاور ساز ندهٔ کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که نتیجهٔ توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید ما را یعنی انتظار می برید که ما میرسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِکُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو چیز أَنْ یُصِیبَکُمُ اللَّهُ آنکه برساند بشما خدای بِعَذَابٍ عذابی مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَیْدِینَا یا برساند بشما عذابی بدست ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنَّا مَعَکُمْ ما با شما مُتَرَبِّصُونَ بدرستیکه ما با شما منتظر انیم آنرا که با شما میخواهیم آورده اند که جند بن قیس با حضرت رسالت پناه گفت مرا اجازت تخلف میطلبم چه مدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا اموال و عدد و کارسازی مینمایم آیت آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب او أَنْفِقُوا انفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ کَرْهًا و خواه بکره و نفرت لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْکُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما إِنَّکُمْ کُنْتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فَاسِقِینَ گروهی بیرون شدگان از دایرهٔ اسلام و نفقهٔ کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان کَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند

بخدای و برسول او و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر الا و هم کسالی کسالت ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و لا ینفقون و نفقه نمی کنند در راه خدای الا و هم کارهون خ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و ترک آن از عقاب و عتاب نمیترسند فلا تعجبك پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب با آنحضرتست و مراد امت اند مومنان نباید که متعجب نگرداند شما را اموال و اولاد ایشان مال و اولاد منافقان و اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبالست مر ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیعذبهم بها تا عذاب کند خدای ایشان را بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ و آنچه بدان ایشان میرسد از مصائب فرزندان و تزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار و هم کافرون ○ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند پس ایشان را دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشد گردن گردان بندد نتوان بستیزه جست ازان خم کمند و ان لحظه که جست اجل از پای فکند نی مال بفریاد رسد نی فرزند و یحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند و ما هم منکم و نیستند ایشان از شما بحسب ابطان کفر و لکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون ○ گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که باشرکان میکنید پس بتبعیت اظهار اسلام میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سرکوهی یا جزیره او مغارات یا غارها در کوهها یا مدخلا یا سوراخ که در انجا توانند خزید لولوا الیه هر آینه روی میگردانند بدان از هر چه شما و هم یجمحون ○ و ایشان میشتابند شتافتنی که منع کسی باز نگردند چون اسب سرکش در وقت آنکه چون حضرت رسالت پناه قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیت آمد که و منهم و از منافقان من یلمزك کسی هست که عیب کند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها و گفته اند این آیت در شان ابن ابو الخویصره یعنی چون جرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنائم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان جملی وافر از غنائم بدیشان داد و بر ان طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه گفت که اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب او گفت ویلك ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکورست که مرتضی علی کرم الله وجهه افرمود که تو با آن قوم قتال کنی فامام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بود که در قسمت غنائم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبود چنانچه میفرماید فان اعطوا منها اگر داده شوند منها از صدقات چندانچه خواهند ان هم یرضون پسندند آن قسمت را و ان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند ازان بموجب ارادهٔ ایشان که داعیهٔ ایشان را باین میدارند اذا هم یسخطون ○ آنگاه که ایشان خشم گیرند تا خشنود باشند و لو انهم رضوا و اگر ایشان بپسندند ما آتاهم الله آنچه داده ایشان را خدای و رسوله و فرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند و قالوا و گویند حسبنا الله بس است ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدا من فضله از فضل خود و غنیمتی دیگر و رسوله و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده انا الی الله بدرستیکه ما بخدای راغبون ع باز گردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت ست و جزع و دلتنگی موجب محنت سلمنا از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکنند که هر که بمقادیر خرسند شد از غم و ملال ایمن شد بیت رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای + که بر من و تو در اختیار نگشاد ست + و در همین معنی فرموده بیت بشنو این نکته که خود را از غم آزاده کنی + خون خوری گر طلب روزی نهاده کنی + پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنائم کردند صواب بوده

ع ۱۰

انما الصدقات مبین نیست که صدقات یعنی زکوة للفقراء مر درویشان راست والمساکین و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سوال کند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح برعکس اینست والعاملین علیها و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند امانیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان باید ساخت و مؤلف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه ص نظر بالفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان را از غنائم حنین قسمتی کامل دادچون ابوسفیان و عتبه بن حصن و اقرع بن حابس وغیر آن چون سهم مؤلف قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وفی الرقاب و دیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز بخرد و در ادای نجوم کتابت او را زکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح بر انند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد والغارمین و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بلکه نفقه کنند بر غازیان لشکر یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط از ین جمله است وابن السبیل و دیگر برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فریضة فرض کردنی من الله ثابت از نزد یک خدای والله علیم و خدای داناست بمستحقان حکیم در حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید ومنهم قومی اند که حق تعالی چون در قسمت کشاد نه هر کسی را انچه میبایست داد نیست واقع اندران قسمت غلط نه بنده اخواهی و ناخواهی خطا نه آورده اند که جلاس اصحاب چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم خالی نبود و در خلای آنحضرت را بچیزها میگفتند که زبان رد ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما را سواشو گفت ند محمد گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا بتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و سر مسلمانان با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی گفتی محمد مردی سخن شنواست ما بنفی و اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت آمد و منهم و از منافقان الذین یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون هو اذن و میگویند او مردی سخن شنواست که هر چه باو میگویند استماع میکند قل بگوای محمد ایشان را که او اذن خیر لکم شنوندهٔ خیریست شما را یعنی او اذن بست نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنوندهٔ و قبول کنندهٔ نیکوست یؤمن بالله تصدیق میکند خدای را در هر چه گفته میگوید ویؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او سبب رحمت للذین امنوا مر آن کسان را که اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی نه آنست که بقول شما او را نیست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت عفو بر شما مینماید والذین یؤذون و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستادهٔ خدای لهم مر ایشان راست عذاب الیم ○ عذابی دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر انکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خوشنود سازند از خود والله و رسوله و خدای و رسول او احق سزاوارتر اند ان یرضوه آنکه خوشنود سازند از خود منافقان او را یعنی رسول را چه سخن دراند او رضای رسولست و گفته اند ضمیر او توحید ضمیر لالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای و بسته خشنودی رسول اوست پس خشنود ساختن او و رسول خدای را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین ○ اگر هستند مومنان چنانچه گمان می برند الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله آنکه هر کس خلاف کند با خدای ورسوله و با رسول او واز حد در گذراند فان له پس مر او راست ان له نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها جاوید باشد دران ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم ○ رسوائی بزرگست در حساب نزول از

قول مجاهد آورده اند که منافقان میان یکدیگر پیغمبر خدا را بطعن و مسخره می گفتند و بعضی از ایشان استهزا بعضی را ادا میکردند یعنی بازایشان تمامی میبردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیاوردی که سبب عبرت باشدی این آیت نازل شد یَحْذَرُ الْمُنٰفِقُوْنَ حذر میکنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ از انکه فرود آید شود بر مومنان سُوْرَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنان بِمَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِءُوْا بگوای محمد ایشانرا که افسوس و امید امر تهدید و توبیخست یعنی استهزا کنید که خدا آنرا هویدا و جزا آنست اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَّا تَحْذَرُوْنَ ○ آنچیزرا که حذر میکنید یعنی اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت پناه میرفتند و می گفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن خود بهوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد باعمار یاسر فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار نزد ایشان رفت آنحضرت آمده اعتذار نمودند که سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه دأب رهگذریان باشد میگفتیم آیت آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد منافقانرا که چه میگفتند لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما بآنچه مسافران سخن خوض و لعب خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم مانند آنچه میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَاٰیٰتِهٖ و بسخنان وی وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ ○ هستید شما که استهزا میکنید و استهزا بایشان نشاید لَا تَعْتَذِرُوْا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض ست قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول بَعْدَ اِیْمَانِكُمْ بعد از انکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَّعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند نُعَذِّبْ طَآئِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را بِاَنَّهُمْ كَانُوْا بسبب آنکه ایشان هستند مُجْرِمِیْنَ ○ گناهکاران باصرار بر نفاق اَلْمُنٰفِقُوْنَ مردان منافقان که می صد نفر بودند وَالْمُنٰفِقٰتُ و دگر زنان منافقه که نه نفر بودند بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ مر برخی از ایشانرا از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق یَاْمُرُوْنَ میفرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر وَیَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوْفِ از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر وَیَقْبِضُوْنَ و فرو میگیرند اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را یعنی خود را عمدا از خیرات و صدقات باز میدارند برای عار و مناجات نَسُوا اللّٰهَ فراموش کردند خدا را ترک کردند فرمانبرداری خدا را فَنَسِیَهُمْ پس فراموش گذاشت محمد ای ایشانرا و بازداشت فضل خود از ایشان اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ایشانند بیرون رفتگان از دائره ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِیْنَ وعده داده است خدای مردان منافق وَالْمُنٰفِقٰتِ و زنان منافقه وَالْكُفَّارَ و کافران نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان باشند در آن هِیَ حَسْبُهُمْ آن آتش بست مر ایشانرا برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشانرا ست عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ○ عذابی پاینده که انقطاع نیابد در دنیا عذابی پیوسته و از دنبال آن تعب نفاق و رنج حسد ست و ریاء ای آنکه تیره حالی بدرون دارند و در باطن آتش نفاق افروزی و هر نفسی ست شعله غم بیشمار ست و سوزان شعله که خوش میسوزی ها کَالَّذِیْنَ ای منافقان همچو شما اند مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی تن از شما قوی تر بودند وَّاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال فراوان و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوْا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از نعمای دنیا از مال فَاسْتَمْتَعْتُمْ بهره برداشتند بخلاق خود بِخَلَاقِكُمْ بنصیب خویش از دنیا وَخُضْتُمْ و فرو رفتید در باطل

ثلثة ارباع

ع

وخضتم

فانی کما استمتع الذین بچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش فاستمتعتم وخوض کردید وشروع نمودید
وخضتم کالذی خاضوا همچو خوضی که گذشتگان خوض نمودند وبران فتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد وتباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان
فی الدنیا در دنیا که مال وفرزندان ایشان بایشان وفا نکردند والاخرة ودر آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت واولئک وآن گروه هم
الخسرون ○ ایشانند زیانکاران هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بایشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور وازتحصیل لذت باقیه محجوبند
نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب ونکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد وگروه عاد که بباد صرصر
هلاک گشتند وثمود وقوم ثمود که برجفه وصیحه بمردند وقوم ابرهیم وگروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند ومدین ومردم مدین پیش ازین هلاک گشتند
واصحاب مدین واهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظلة هلاک گشتند والمؤتفکت واهل دیههای زیر وزبر شده یعنی قوم لوط که بچند نوع هلاک
شدند اتتهم رسلهم آمدند همه ایشان فرستادگان ما بالبینت باجمعهای وشن ونشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم
که ستم کند بر ایشان یعنی بیجرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا اولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر وتکذیب
تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون ومردان مومن والمؤمنت وزنان مومنه بعضهم بر رحمی ایشان اولیاء بعض مر دوستان همدیگرند در تعاون وقف لازم
وتناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند بنیکوئی که ایمان وفرمانبرداریست وینهون عن المنکر وباز میدارند از بدی که کفر وگناهکاریست ویقیمون الصلوة
وبپای میدارند نماز را باشرائط آن ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة را باداب متعلقه بدان ویطیعون الله وفرمان می برند خدای را
ورسوله وپیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله مرحمت کند خدای ایشان ان الله عزیز بدرستیکه خدای
غالبست هر چه خواهد کند حکیم ○ داناست بوضع هر شی در موضع آن وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنت مردان مومن وزنان مومنه را
جنت تجری بوستانهای تحتمن همیوده که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها خلدین فیها جاویدانند دران ومساکن طیبة وجایگهای پاکیزه
وعده داد که ایشان را مسکنهای پاکیزه وخوش فی جنت عدن در بهشتهای پاینده وجنات عدن نام شهریست در بهشت که چشمه تسنیم دران میباشد
یا اعلی درجات بهشت ست امام ثعلبی رحمه الله میگوید که مراد از عدن قصریست در جنت که بوستانهای او بر هر سو کناره اوست ورضوان من الله وخشنودی از نزدیک
خدای سبحانه اکبر وبزرگتر ست از بهشت ونعیم او زیرا که مبدء جمیع سعادات ومنشای تمامی کرامات رضای حضرت عزتست وخوشنودی نیل وصال
وفوز لقای ذوالجلال اوست ومحققان راه معرفت آگاه درگاه وبیگاه جز رضای حضرت او مطلوبی نیست **مثنوی**
یکی خواهد از تو جنت وحور + یکی خواهد که از دوزخ شود دور + لیکن ما نمی خواهیم این وآن جمله + مراد ما همان خشنودی تست + چه تو خشنود گردی ز دو عالم + همین مقصود بس والله اعلم +
در احادیث صحیحه آورده اند که حق سبحانه خطاب فرماید که + یا اهل الجنة + گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک + پس فرماید که خشنودشدید گویند چیست ما را
که خشنود نشویم وحال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود
که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را وهرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم ○ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصرست یا ایها النبی ع
ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنفقین وبا منافقان بالزام حجت واقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم ودرشت باش بر ایشان
در جهاد ومحاربه کمر قهما ودهم جهنم وباز گشت اینها همه دوزخست وبئس المصیر ○ وبد بازگشتنی ست دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک
جلاس بن سوید برود گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد واز برای تنفیر مردم لشان سفر گفت اگر آنچه محمد آورده است حق باشد ما ازین دراز گوشش که

بر و سوار یم بدتر باشیم پس زبان او سعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید و بحضور صعب ایشان مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام صعب بنا بجات کرد خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من ایشان بر جمله مسلمین گردد حق سبحانه آیت فرستاد یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلوب ما قالوا که نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که ملعن شده در دین شک آورده اند در کلام سید المرسلین و کفروا و کفر را ظاهر ساخته اند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام خود و هموا و قصد کرده اند بما لم ینالوا آنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر و اجلای مهاجران بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی برانند او و ما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مسلمان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا او رسوله و فرستاده او من فضله از فضل کریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون محمد مبارک سیالم بدانجا رسید و ببرکت قدوم آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان گرد تونگر شدند پس چون صلابت پیغمبر بر یافتند مگر از اکثر استغنی نشدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود حضرت رسالت پناه مفرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند تونگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول بود و انجا تعریض میکوید سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن تو انگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق پاک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشانرا و ان یتولوا و اگر برگردانند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن و الآخرة و در آخرت بسوختن و ما لهم فی الارض نیست مر ایشانرا در زمین من ولی یاری دوستیکه دست گیرد و لا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نقولست که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شد و آورده اند که ثعلبة انصاری که از جمله بدریان صحابه بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد کارگر نیفتاد و حضرت رسالت پناه از خدای درخواست تا او را بخواهد و اموال فراوان بدو داد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسیده حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی مدینه ایشان را جای چراگاه نماند روی ببادیه آورد و از اقامت روز جمعه و نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالآخره ازان نیز محروم ماند و چون اموال صدقات از نزد رسید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سر کشته گفت ارنکه محمد از بهای طلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر بپیغمبر رسید صحابه را متعجب ماند و این آیت نازل شد که و منهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرد لئن اتانا اگر بدهد ما را خدا من فضله از فضل خویش لنصدقن البته صدقه دهیم و لنکونن و هر آینه که باشیم من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما اتاهم پس آنهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بان و حق خدائی او ندادند زکوة او تولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و هم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از امر فرمان فاعقبهم پس از پی در آورد آن بخل منع زکوة ایشانرا نفاقا در قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح و بما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان و عده ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم و نجواهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد و نجواهم آنچه را در میگویند با یکدیگر که این نکوة جزیه است و ان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب دانندهٔ نهانها و پوشیدهاست این آیت تهدیدی عظیم ست بلیت لکن اندیشه عصیان چه میدانی که میداند و مبین معنوی این و آن چه میدانی که میداند قصه که حضرت رسالت پناه صلعم اصحاب را بانفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود صدیق زمانه از دنیا هر چه هست بیاورد و فاروق زمانه نصف اموال خود تصدق کرد و عثمان عفی صد شتر مکمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر آورد و عبد الرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم نقره

صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن سلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شدند و در آخر عاصم بن عدی صدوسق خرما آورد که دویست بار و چهارصد من باشد در تجمیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت هر صاع آب از چاه کشیدم و دو صاع خرما بجهت عیال خود بگذاشته ام و بقی آورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آنها را مزه و غمز کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال ریا را دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز ما او خواست که خود را بیاد مزدم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت نازل شده که اَلَّذِیْنَ یَلْمِزُوْنَ الْمُطَّوِّعِیْنَ عیب می کنند فرمون هندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گروندگان فِی الصَّدَقٰتِ در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت سید هندوَالَّذِیْنَ لَا یَجِدُوْنَ و آنانرا نیز عیب می کنند که نمی یابند اِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَیَسْخَرُوْنَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه درخواست آن نمود که برای پدر او آمرزش طلبید آنحضرت رسالت پناه مر برای ابن ابی استغفار کرد آیت آمد اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِیْنَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه فرمود که بر هفتاد بار زیادتی آمد که سوار علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم رسید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان کَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَرَسُوْلِهٖ و برسول او وَاللّٰهُ و خدا لَا یَهْدِی نمی نماید الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ راه نمی نماید بقصور گروه فاسقان را یعنی ستمگران را در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُوْنَ شاد گشتند بازپس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلٰفَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر خلاف رسول خدای وَكَرِهُوْٓا و کراهت داشتند بکر هت عقید مان یُّجَاهِدُوْا آن که جهاد کنند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوْا و گفتند مر مومنان را لَا تَنْفِرُوْا بیرون مروید بدین غزوه فِی الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا نیز تنفیر کنند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو ایشانرا که آتش دوزخ اَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از جهت حرارت لَوْ كَانُوْا یَفْقَهُوْنَ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان و آن جهان آتش دوزخ است نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند دران حرارت لو کانوا یفقهون فَلْیَضْحَكُوْا پس باید که بخندند قَلِیْلًا اندک زمانی که بگذرد وَلْیَبْكُوْا و باید که بگریند کَثِیْرًا بسیاری خبر است بصیغه امر اراده شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میتاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را نعمی باشد بغیر فرح و اندوهی بود بسیر و رجز آنَ پاداش دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ بآنچه بودند که کسب میکردند از انفاق و مساوی اخلاق فَاِنْ رَّجَعَكَ اللّٰهُ پس اگر باز آورد ترا خدای بمدینه اِلٰى طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان مُتَخَلِّفٌ از غزوه تبوک فَاسْتَاْذَنُوْكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوْجِ جهت برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوْا پس گو بیرون هرگز نیائید مَعِیَ با من اَبَدًا هرگز وَّلَنْ تُقَاتِلُوْا مَعِیَ و کارزار نکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را اِنَّكُمْ رَضِیْتُمْ بِالْقُعُوْدِ خرسند شدید بنشستن اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوْا پس بنشینید دیگر بار مَعَ الْخٰلِفِیْنَ با بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد مبارز است ان میدان نبرد است از هر تردامنی

ع

این کار نیاید و عمر بیدرد بمبارزت معرکه مجاهدت انشاید بیت یابرو همچون زنان ننگ و بوی بشیشه گیر ۔ یا چو مردان اندرآی و گوی میدان گیر ۔ آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم از ابی بعیادت می رفت و او زان حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرماید تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نماز گزارد و مرآنحضرت طلب حضرت و پیراهن پوشیده بود پیراهن مبارک خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز گزارد و فاروق رضی در ان باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با او حضرت سید او و منع بسیار میکرد آخر آنحضرت مهر کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز بر وی گزارد آیت آمد و گویند بعد ازان که نماز گزارده بود نازل شد و لَا تُصَلِّ وَلَا تَقُمْ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا ۔ هرگز بر هیچ یک از منافقان که بمیرد ابدا نماز مگزار و بر سر گور او نایست و از ظرف مات ست یعنی چون کسی بر کفر بمیرد و احیای او برای تعذیب او برای تمتع بیش کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ وایست عَلٰى قَبْرِهٖ بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعاء استغفار اِنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای که شرک آوردند وَرَسُوْلِهٖ و بفرستادهٔ وی و فرمانبرداری نکردند وَمَاتُوْا وبرو هُمْ فٰسِقُوْنَ ۝ وحال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا تعجب نسازد مراد است اند خطاب با آنحضرت است یعنی در عجب نباید افتاد شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدارند اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای آن یُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِى الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت میکشند وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند و پیش میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند باصناف بلیت مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه در اول چو خواهی کنی مال جمع ۔ بسی رنج بر خویشتن باید گماشت ۔ پس آنگه بهر آن نیاسوده بجای ۔ شب و روز میباید پاس افگاشت ۔ وزین جمله آن حال مشکلتر ست ۔ که آخر بحسرت باید گذاشت ۔ وَاِذَآ اُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُوْرَةٌ سورتی از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل گردد اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ آنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَاْذَنَكَ دستوری جویند از تو در باز ایستادن اُولُوا الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوْا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را نَكُنْ تا باشیم مَّعَ الْقٰعِدِيْنَ ۝ با نشستگان در خانه ها رَضُوْا خرسند شدند وراضی گشتند بِاَنْ يَّكُوْنُوْا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان باز پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ۝ پس ایشان فهم نمی کنند آن چیز را که در جهاد ست از انواع سعادت و آنرا که در تخلف ست از آثار شقاوت لٰكِنِ الرَّسُوْلُ لیکن فرستادهٔ خدای وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهٗ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوْا جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرٰتُ مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ایشانند فیروزی یافتگان بمقصود رسیدگان اَعَدَّ اللّٰهُ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّٰتٍ بهشتها تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن اهل آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان باشند گانند در آن ذٰلِكَ آنست الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَجَآءَ الْمُعَذِّرُوْنَ و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان مِنَ الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا بهط عامر بن طفیل اعتذار کردند بآنکه اگر با بغزوه آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر را میگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشان را در تخلف وَقَعَدَ الَّذِيْنَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللّٰهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ عذابی مؤلم قتل در دنیا یا حرق در آخرت لَيْسَ

ع ۱۱ ۹

عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان وعاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى ونه بربیماران وعلولان وَلَا عَلَى الَّذِيْنَ لَا يَجِدُوْنَ ونه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُوْنَ چیزی را که نفقه کنند بر خود واسباب سازند چون قوم حمینیه وینوعذره ومزینه یعنی برین سه طائفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزوه اِذَا نَصَحُوْا چون نیکخواهی نمایند وفرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای ورسول او را ونصح اصلاح فعلست بااخلاص نیست مَا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ نیست بر نیکوکاران که ناصح اند مِنْ سَبِيْلٍ هیچ عتابی وملامتی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند رَّحِيْمٌ مهربانست که معذوران را رخصت قعود داد وَلَا عَلَى الَّذِيْنَ ونیز هیچ معاتبتی نیست بر آنها که ازو راندگی اِذَا مَا اَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو ودر خواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا مرکبی دهی وباخود بحرب بری قُلْتَ گفتی تو که در بن وقت لَآ اَجِدُ نمی یابم مَآ اَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بران تَوَلَّوْا وَّاَعْيُنُهُمْ برگشتند از پیش تو وچشمهای ایشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه اَلَّا يَجِدُوْا بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُوْنَ ۝ انچه نفقه کنند دران سفر واین قوم را بکائین گویند وایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یارسول الله ما را داعیه جهاد هست وپیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمائی تا بران سوار شده بغزوه آییم حضرت رسالت پناه فرمود که انچه میجویید نمیابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس وجان بیرون آمدند وابن عمر وعباس وعثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد وتوشه ومرکب داده همراه بر فتند پس حق تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی وعتابی نیست اِنَّمَا السَّبِيْلُ جز این نیست که معاتبت وملامت عَلَى الَّذِيْنَ بر آنانست که ایشان يَسْتَاْذِنُوْنَكَ از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ اَغْنِيَآءُ وحال آنکه ایشان توانگرند زاد ومرکب ایشان آماده است رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ باز نان وکودکان وَطَبَعَ اللّٰهُ ومهر نهاده است خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت خود را وعقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است

يَعْتَذِرُوْنَ الفای اعتذار خواهند کردمنافقان اِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید از تبوک اِلَيْهِمْ بسوی ایشان بمدینه باز آمدید قُلْ بگو ای محمد لَّا تَعْتَذِرُوْا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُّؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت وشما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ اَخْبَارِكُمْ از اخبار شما واحوال شما که چرا نیامدید وقصد شما چه بوده وسَيَرَى اللّٰهُ زود بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُوْلُهٗ وفرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات مینمائید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده خواهید شد در روز قیامت اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان وآشکارا که مطلع ست بر ضمائر وظواهر همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق واظهار وفاق وآن اخبار بتوبیخ عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ چون باز گردید از سفر بسوی ایشان تا از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس وامثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلعم واصحاب او رضی الله عنهم بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه وتعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب وسرزنش ایشان فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان وبگذارید ایشان را بر سبیل کلی بر سبیل ایشان پلیدند وتوبیخ وملامت که سبب میل توبه وانابت ست در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر نیست فَاِنَّهُمْ پس ایشان رِجْسٌ پلیدند وجای ایشان دوزخست وعقاب وعتاب ایشان آن خواهد بود جَزَآءً برای پاداش بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر ونفاق يَحْلِفُوْنَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید از ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا تخلف نکنند وعبد الله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه بدین نوع

سوگند یاد کرد حق سبحانہ بمغفرت کہ سوگند یاد میکند ایشان برای طلب رضای شما تا شما خوشنود شوید از ایشان پس اگر خوشنود شوید ای مومنان عنهم از منافقان و دغلوان فان الله لا یرضی عن القوم الفسقین ○ از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سودمند ندارد و مراد از آیت نهی مومنان است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نشوند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اند کفرا و نفاقا سخت تر از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند و اجدر و سزاوارتر اند الا یعلموا با آنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازهای چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم کننده است در سر مکمت با مهال ایشان و من الاعراب و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فراگیرد برای شما یعنی شمارد ما ینفق آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و بر باد تقیه انفاق میکند و یتربص و انتظار میبرد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان باد گردش روزگار ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای شنواست مر آنان را که بزبان می آرند علیم ○ داناست بانچه در دل پنهان میدارند و من الاعراب و از اهل بادیه من یؤمن کسان هستند که میگروند بالله بخدای والیوم الآخر و بروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد بن عدی الجارین و رهط او اند که بخدای و قیامت میگروند و یتخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند قربات اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بتقرب الهی و صلوات الرسول و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبد اللهم صل علی آل ابی اوفی + الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکیست مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله مزود باشد که در آرد خدای ایشان را فی رحمته در بهشت خود که محل نزول رحمتست ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقان را رحیم مهربانست بر متقربان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان من المهجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بیعت رضوان اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سیاق سبعة اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بوده اند یا آنها که بر دست مصعب بن عمر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کرده اند سابقان را باحسان لا بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار رضوا عنه که پیروی سابقان کرده اند و گفته اند که متابعت ایشان کنند تا قیامت از زمره متابعان رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بانچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه و اعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشان را جنات بهشتهایی که بوستانها که میرود تحتها الانهر زیر درختان آن جویها خالدین فیها ابدا جاویدان باشند دران همیشه تاکید خلود ست ذلک الفوز العظیم ○ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد و ممن حولکم و از آنانکه گرد اگرد شهر شما اند من الاعراب از اهل بوادی منافقون اند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند و من اهل المدینة و از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده علی النفاق بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بحیثیکه تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود نهان دارند و آثار

۱۲ ع ۱۰

معالم التنزیل ۱۳

ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمیشناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر دل ایشان مطلع میشویم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا بأخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثم یردون پس باز گردانیده شوند الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخست و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان ست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقاء و رویت و هیچ عذابی از بکست حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست **مثنوی** از فراق آتلخ میگوئی سخن هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن تلخ از زهر هجران هیچ نیست و در فراقت غیر پیچاپیچ نیست صد هزاران مرگ تلخ از سوی تست نیست مانند فراق روی تو جور دوران دهر آن رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلت ست زانکه اینها بگذرد وین نگذرد ای خوشا آن دل که جان آگه بود از فراق این خاکها شوه شود و ز فراق این آهها تیره بود و دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست بیداز فرقت چنان سوزان شدست اگر بگویم از فراقت یک شرار تا قیامت یک بود آن از هزار آتش زده اند کسانرا مخلصان اهل اسلام ده تن بعذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت پناه از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول نموده بر عادت معهوده به مسجد در آمد و اینانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بزبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه امر در رسد آیت آمد که و آخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا عملا صالحا کردار نیک یعنی غزوه تبوک که باتفاق حضرت رسالت پناه از ایشان بوجود آمده بود و آخر سیئا و بعملی دیگر بد کار از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید که خدای آن یتوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور که بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبانرا رحیم مهربانست بتفضل بر ایشان و در تاویلات کاشفی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعداد ست و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت کشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت ندانند بلکه بسبب نابینائی آنرا نیک بینند و در عذاب خذلان باشند حکیم ثنائی قدس سره فرموده **مثنوی** چون بدی گناه را دانی کشد جانب پشیمانی و ز ندانی گناه را که بدست آن نشان شقاوت ابدست و اقصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه فرمود تا ایشان را بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند گفتند یا رسول الله ما بسبب این اموال از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم فرمود که من باخذ اموال شما مامورنیستم این آیت نازل شد خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که سودای بطغیان و عصیانست یا از نجاسات بخل و تزکیهم و زیادت گردانی و نشو و نمادهی حسنات ایشانرا بها بدان صدقه و صل علیهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلوتک بدرستیکه دعای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشان را و الله سمیع علیم خدای شنوا ست دعای ترا علیم داناست باحقاق ایشان آیا لم یعلموا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند جلوه مدارند آن ان الله آنرا که خدای هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه اعن عن عباده از بندگان خود و یاخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا و ان الله و نمیدانند آنرا نیز که خدای هو التواب اوست پذیرنده توبه الرحیم مهربانست بر توبه کنندگان و قل اعملوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه باستقامت و رزید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمی کنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید ست فسیری الله پس نبیند خدای عملکم کردار شما را از خیر و شر و رسوله و فرستاده او و المؤمنون و گرویدگان نیز بینند و سترددون و زود باشد که باز گردانیده شوید بسوی عالم الغیب و الشهادة بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم پس بیاگاهاند شما

یعاکنهم تعتمدون ۵ بانچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن بدست دسته کسی دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع ایشان خود را نه بسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه ۱۲ آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت ۱۲ حکم فرموده که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد و آخرون و دیگران از متخلفان مرجون لامر الله مؤخر کرده شدگان و بازداشتگان لامر الله برای فرمان خدای در بارهٔ ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه و اما یتوب علیهم و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت و زینهار آن عمل ترویدی برای عبادت و اگر نه عند اسد ترویدی نیست و الله علیم ۵ خدای داناست بر جای ایشان حکیم ۵ حکم کننده است بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل بن حارث و دیعة بن ثابت و ضرار ایشان بسخن ابو عامر راهب در بنای مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ بنی خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم را بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت ۱۲ بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر بریدند و کسی بپروای او نکرد بیت با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات + حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بمکه رفت و بپیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا فرار نموده مدتی در هرقل ملک روم بود و برفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ مسجد قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه ۱۲ چون عازم غزوهٔ تبوک شد بایشان مسجد آمده گفتند یا رسول الله برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در ان مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ آنحضرت ۱۲ مهم خود را در استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مثنوی مسجد و اصحاب مسجد را نواز + ای مه ما شب دمی با ما بساز + تا شود شب از جمالت همچو روز + ای جمالت آفتاب دلفروز + ای دریغا کان سخن از دل بدی + تا مراد آن نفر حاصل شدی + القصه حضرت رسالت پناه ۱۲ در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آییم و چون وقت باز گشتن بمنزل قبا آن که قریب بمدینه است رسید اهل مسجد بیامدند و جبرئیل این آیت فرود آورد و الذین اتخذوا مسجدا و آنانکه فراگرفتند و بنا نهادند مسجدی ضرارا برای ضرر مومنان و ستیزهٔ ایشان و کفرا و برای تقویت کفر که اضمار آن میکنند و تفریقا و برای تفرقه افگندن بین المومنین میان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع میباشند و ارصادا و برای انتظار لمن حارب الله مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی و رسوله و با رسول او من قبل ۵ پیش از بنای این مسجد مر ابو عامر راهب را که در احد و حنین بجنگ حاضر شد و لیحلفن ۵ هر آینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ان اردنا ما نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خواستن نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا و الله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم لکذبون ۵ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لا تقم ۵ مایست برای نماز فیه در ان مسجدا ابدا ۵ هرگز لمسجد ۵ هر آینه مسجدی اسس بنا نهاده شده است علی التقوی ۵ بر پرهیزگاری من اول یوم ۵ از روز نخستین مراد مسجد بنیصیر و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست و در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه ۱۲ اول که بجوالی مدینه رسید بمحل قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افگند و آن اول مسجد بیست در مدینه که حضرت رسالت پناه ۱۲ آنجا نماز گزارده و در تشویق اهل مسجد قبا از ابن عمر رض نقل میکنند که حضرت رسالت پناه ۱۲ هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا رفتی و در انجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او بر تقوی ست احق ۵ سزاوار است ان تقوم ۵ فیه ۵ آنکه قیام کنی در وی برای نماز فیه ۵ دران مسجد مؤسس بر تقوی رجال ۵ مردانند که از پاکیزه طینتی یحبون ۵ دوست میدارند ان یتطهروا ۵ آنکه پاکی ورزند از انجاس اخباث یعنی پیوسته بطهارت باشند

وگفته اند در جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه ص از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه بدان ثنا گفت جواب دادند که آب از پی درمی آوریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهرست از معاصی و خصال ذمیمه والله یحب المطهرین ○ و خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را افمن اسس آیا هر کس که اساس فکند بنیانه بنای امور دین خود را علی تقوی بر ترسکاری من الله از خدای و رضوان و طلب خوشنودی او خیر امن اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای امور دین خود را علی شفا جرف بر کناره رود که زیرش بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجای استاده باشد هار اشگافته شده و نزدیک افتادن رسیده و این چنین زمین سست تهی قعر باشد و چون بنا بنا کنند فانهار پس آن زمین سست گردد و در افتد به بانی بانا بانی آن فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثلست از برای آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ والله لا یهدی القوم الظالمین ع و خدای راه نمی نماید گروه ستمگاران را بر انچه مقصود ایشانست لا یزال همیشه هست بنیانهم بنای ایشان الذی بنوا آن بنائی که بنیاد نهاده اند آنرا بر اغراض فاسده ریبة سبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان را ستد عا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گزارد آیت آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه ص فرمود که مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نیک فرمود کان را برکنید مطرح خاشاک و خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان از اسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده ندهشت و از این حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در ان نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل و قوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول اصح آنست که پیوسته متوجه و متفکر و ندامت بر مثل آن امور والله علیم بما فی قلوبهم خدای داناست بنا حیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم ع حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت و در تفسیر سدی از محمد بن کعب قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد و یا هشتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه ص بیعت میکردند عبد الله رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن بر ای خدا و برای خود انچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و هیچ چیز را شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از انچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمایم جزای ما چیست حضرت فرمود جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سود مندست ما در این بیع سودکردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه ازان بیع و شراء خبر میدهد بگوان الله اشتری بدرستیکه بخرید خدا من المؤمنین از گرویدگان انفسهم نفسهای ایشان را که مبادا شهید شوند و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشان را باشد جنت این تمثیلست برای اثبات مومنان به بهشت و بذل اموال و انفس ایشان بحقیقة آشتر از برای آنکه بیع و شری جای وقوع پذیرد که تبائن املاک بود و وجود هر چه هست همه ازان حق است العبد و ماله لمولاه پس این تحریص است بر غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال فراز من عطا دادن بهشت بیزوال نفس سرمایه شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور و این دو ناقص معیوب سبب در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بیندان و گهر پستان خاک زمین میده و زر بستان در عوض فانی مخوار و خیر نعمت پاینده باقی بگیر و در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه ص میگذشت آنحضرت این آیت را میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس نمود اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب داد که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا تقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و عوض آن بهشت باقی میدهد هرگز آن بیع را بر نمیداریم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز از ل تو کرده ایم اصلا و در این حدیث اقالت نمیخواهیم

عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد و حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما آگاه بوده امید بهشت که از درگاه کرم رد نکند **بیت** مهیا از فضلت مے و ذکر دم من + چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم + و در نفحات الانس مذکور است از ابو ذر بوزجانی نقل میکند **باعی** تو بعلم ازل مرا دیدی + دیدی انگه عیب بخریدی + تو بعلم آن و من بعیب همان + رد مکن آنچه خود پسندیدی + و حقیقت این بیع و شری بیان آنکه خود مشتری گفت و ما بایع و نفس ما را بذکر خصائص داد و دل ما در بن مبایعه داخل نکرد مذکران و محققان را عبارتی عجیب و اشارتی غریب است و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافت **بیت** هر که خواهد گریبان و دوئی گو تماشای آن گلستان کن + و بعد از اشتراء و بیان + بالاجمله الشری میکند و میگوید **یقاتلون** کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است **فی سبیل الله** در راه خدا و طلب رضای او **فیقتلون** پس گاهی میکشند و شهید میشوند **و یقتلون** و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان **وعدا علیه** وعده داده است خدای ایشان را بر این بیع و شرا وعده داد **حقا** ثابت و باقی که خلاف در آن نیست **فی التورٰة** در توریت **و الانجیل و القرآن** در این کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریت و انجیل ما هم بوده اند بقتال **و من** استفهام است **اوفی** کیست وفا کننده تر **بعهده** به عهد خود **من الله** از خدای که کریم ست که خلف وعده روا ندارد **فاستبشروا** پس شاد مان باشید **ببیعکم** بخرید و فروخت خود **الذی بایعتم** به آنکه مبایعه کردید بآن **و ذلک** و آن بیع **هو الفوز العظیم** ○ اورستگاری بزرگست و مدار کار امام جعفر صادق رض نقل میکند که ای مومنان قیمت شما بهشت است اگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقیست و در مثنوی معنوی آورده **مثنوی** خویش را نشناخت مسکین آدمی + از فروتی آمد و شد در کمی + خویشتن را آدمی ارزان فروخت + بود طالع خویش را برعکس دوخت **التائبون** این مومنان باز گردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگانند بحق سبحانه بتمامی **العبدون** پرستندگان حق باخلاص یا قائم بشرائط خدمت **الحمدون** ستایندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سراء و ضراء یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفة **السائحون** روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و هوا **الراکعون** رکوع کنندگان در نماز یا خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز **الساجدون** سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات **الآمرون بالمعروف** فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه **و الناهون عن المنکر** و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت چون هفت عقد کامل ست دخول او مشعر ست بر آنکه او ثمانیه است یا برای تقاضا میان امر و نهی چون اثبات و ابکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحد اند و هر یکی با دیگری منضم باشند **و الحافظون** نگاهدارندگان **لحدود الله** مر احکام خدا را اسلمی گویند نگاهدارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب و اسرار و اروح **و بشر المؤمنین** ○ و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند وضع مظهر موضع مضمر و لیلست بر آنکه ایمان اعمی ایشانست بدین فضائل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت پناه بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت او مرا اجازت دادند و چون در استغفار او اجازت خواستم مرا باز داشتند این آیت آمد **ما کان** صحیح نباشد و روا نبود **للنبی** مر پیغمبر را **و الذین آمنوا** و نه مر مومنان را **ان یستغفروا** که آمرزش خواهند **للمشرکین** برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر با ابو طالب در مرض الموت بعد از انکه از ایمان او نا امید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامیکه مرا نهی نکنند ازان و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابو طالب آمرزش میطلب گفتند ما چرا بر آباو اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند **و لو کانوا** و اگرچه باشند آن مشرکان **اولی قربی** خداوندان قرابت **من بعد ما تبین** از پس آنکه روشن شد **لهم** مر ایشان را **انهم** آنکه ایشان **اصحاب الجحیم** ○ ملازمان دوزخ اند **و ما کان استغفار ابراهیم** و نبود آمرزش خواستن ابراهیم **لابیه** از برای پدر خود **الا عن موعدة** مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره **وعدها** ایاه وعده کرده بود مر پدر را آنجا گفت **لاستغفرن لک** البته

و در بنابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو و قتیکه بگروی
فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را انه عدو لله بدرستیکه پدر او دشمنست مر خدایرا یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را
بوحی معلوم شد که از ایمان نخواهد آورد تبرا منه بیزاری کرد از و و قطع استغفار نمود ان ابراهیم لاواه بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود
کنایت ست از رقت قلب و کثرت ترحم او حلیم بردبار بوده بحدی که پدر میگفت لارجمنک و او جواب میداد ساستغفر لک بی پس آیت
تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وما کان الله لیضل قوما بیست خدای که قومی را
ضائع و تباه گرداند یا ایشان اگر چنانچه اهل ضلالت را بعد اذ هداهم پس آنکه راه نمود ایشان را باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن گرداند
بر ایشان ما یتقون آنچه واجبست کردن از ان پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر
اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از ان کار ها که کرده اند گرفت نیست ان الله بدرستیکه خدا بکل شیء بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان علیم داناست
ان الله بدرستیکه خدای که مراو راست ملک السموت و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی یحیی
زنده گرداند مردگانرا و یمیت و بمیراند زندگانرا و ما لکم و نیست مر شمارا ای مومنان من دون الله بجز خدای من ولی یار کارساز
و لا نصیر و نه یاری و مددگاری و میشاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدایرا پرستش کنید که شمارا بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند و جزا و یاری نی که عذاب از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستیکه توبه پذیرفت خدای بقبول توبه باز گشت علی النبی بر پیغمبر خود
بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف یا بیان تبریه ذمه حضرت پیغمبر میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
تا آخر یا بعث ست بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست که ما دون آن بنسبت وی منقص خواهد بود
پس توبه بما دون گناهیست که انسان توبه لازم باشد و پیش بعضی هوانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بدین ست و نزد محققان این معنی
مناسب مرتبه حضرت رسالت منقصت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه امت
باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر و المهجرین و الانصار و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد الذین اتبعوه آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک که جیش العسرة
میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو سه تن بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت ماء الکثیر را
میگشتند و بر طوبات اجواف و امعای آن همین خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس چون سبحانه صدقت ایشان میکند که در زمان تنگی متابعت
حضرت پیغمبر میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان
یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از مهاجر و انصار از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت مشقت ثم تاب علیهم پس خدای در گذشت از آنانکه
قلوب ایشان از اثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستیکه خدای بر ایشان رءوف بسیار رحمتست چون توبه کردند رحیم مهربانست
بتفضل بر ایشان و علی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه داد و ببخشید بر این سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی
بود قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب هلال مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل و زیاده روز فرمود تا از
زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت او آمد که مرد من پیر ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حتی اذا ضاقت و قتیکه تنگ شد
علیهم الارض بر ایشان زمین بما رحبت باوجود کشادگی وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی ست و ضاقت علیهم

وتنگ شد بر ایشان انفسهم مراد ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتیکه فرح و انس از ایشان ابا نمود و ظنوا او دانستند ان لا ملجا آنکه پناهی نیست
من الله از خشم خدای الا الیه مگر بسوی او و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون بماندند و به بیچارگی خود راه یافتند توفیق توبه
داد خدای ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر ست که تا او توبه توفیق ندهد هرگز قبول نکند توبه هیچ تائب درست نبود ربما عی گر لطف تو
یاری نماید نخست ٭ هم توبه شکسته است و هم پیمان سست ٭ چون توبه بامید پذیرفتن تست ٭ تا تو نه پذیری نشود توبه درست ٭ القصه بعد از پنجاه روز
این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستیکه خدای هو التواب اوست قبول کننده توبه از تائبان الرحیم ع متفضل ست
برحمت بر ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید و کونوا
مع الصادقین ع و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که ممن
صدق نجات و دولت نجات نیافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی ٭ از همه غم رستی اگر راستی ٭ راستی خویش نهان کس مکن ٭ هر سخن راست بیان کس مکن ٭ گفته اند خطاب
با اهل کتاب بین ست یعنی ای گروهیدگان بموسی و عیسی ع بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند ما کان روا نیست
و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را و من حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند
عن رسول الله از حکم رسول خدای ٭ مراد نهی ست و صیغهٔ نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب و ده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک
ولا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه ٭ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را برطرف دارند از کشیدن آن بجها
که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه ص بگذشت روزی بخانهٔ خود در آمد و آن روز بغایت
گرم بود او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب ده و کوزه های آب در هیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده و ابو خیثمه بر در عریش
باستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول خدای در بیابان بشدت حرارت باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک آب سرد
و طعام لذیذ خورد و باز نان خویش روی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش در نیایم و از ین آب و طعام نخورم تا از نیکه بدان حضرت ملحق
نشوم پس اندک زادبرداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بمعسکر همایون لحق شد ذلک آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بانهم بسبب آنست که
ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم نرسد ایشانرا ظمأ تشنگی ولا نصب و نه رنجی ولا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدا ولا یطئون
و نسپرند موطئا مکانی از اینکه کفار بسم اسپ یا کف شتر یا بپای خود سپرند آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را ولا ینالون و نیابند من عدو
نیلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به عمل صالح بآن کرداری شایسته یعنی
بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند ان الله
لا یضیع بدرستیکه خدای ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین ٭ مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقهٔ اندک
و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائیکه بدهند چون ابو عقیل رض و لا کبیرة و نه نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین رض و عبد الرحمن بن عوف رض
و لا یقطعون قطع نکنند در مسیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل از زمین ست یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان
ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنکه در راه حق یعملون ٭ عمل میکردند
و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را در اطاعت باشد و یکی از همه نیکوتر
[illegible] آنرا ثوابی عظیم دهد و نه صد نوشته نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و به یکبار ابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد

ع ۸

بیت مجاهدان شرف اینچنین ازانند + که در غزا کمر جهد بر میان دارند + آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر انکه چون نفیر جهاد برآید بتمامی عازم حرب شوند این آیت آمد وما کان المؤمنون لیروا لیست مومنان را که بیرون روند بغزا کافة و همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر من کل فرقة منهم هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اذ طائفة گروهی اند که بجهاد روند و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند و لینذروا و تا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم یحذرون ○ تا باشد که ایشان حذر نمایند از انچه بیم کرده میشوند ازان یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از ناگرویدگان مثل سه گروه که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل و مراد است که در ولایت شما بودند و شام قریب مدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با شمنان نزدیک و لیجدوا باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی بنسبت خویش یعنی عنفی در قتال قبل از وقوع قتال باشد رتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله بدانید که خدای مع المتقین ○ با پرهیزگار است بحفظ و اعانت و نصرت و فتوحات مذکور ست که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ شمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکترین شمنان بتو اوست که + اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک + پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر ست اولی و انسب نماید + والیه الاشارة فی المثنوی یعنوی +

مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند ما را خصمی بتر در اندرون + قد رجعنا من جهاد الاصغر یم + این زمان اندر جهاد اکبر یم + سهل شیری دان که صفها بشکند + شیر آنرا دان که خود را بشکند + واذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید بامنافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا باضعفای مومنان گویند ایکم زادته هذه ایمانا کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی آن کس کدام ست که این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذین امنوا پس اما آنانکه گرویده اند بسوی فزادتهم ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبر در سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وهم یستبشرون ○ و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و بغض اسلام ست فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الی رجسهم شکی مذموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک بیفزود کفر ایشان کفر و ماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند وهم کافرون ○ و ایشان کافران بودند او لا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان را مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سال مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون ○ و نه پند میگیرند و اذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم بعض نظر کنند بعضی از ایشان الی بعض ببوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخت باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمای کنند بفرار از مجلس و باهم گویند هل یراکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس برون رویم پس اگر کسی نبیند قامت کنند و اگر نه بنشینند بر خیزند ثم انصرفوا پس برگردند از مجلس بغیر صرف الله بگرداند خدای قلوبهم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوئیهای این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان را از خیر بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون ○ گروهی اند که فهم نمی کنند و در نمی یابند حق را لقد جاءکم هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما

ای آدمیان رسولی فرستاده که بحکم خدای تعالی مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بوسطه جنسیت مخالطت نماید افاده و استفاده موجود گردد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس فرمود که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی در رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرأت شاذه من انفسکم بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ گران و شوار و سخت بود بر وی مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول مانند و معنی عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ بر وی فرو آرنده که بر وی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو ✦ که دارد چنین سید پیشرو ✦ اگر دفتر از گنه پاک نیست ✦ چو او عذرخواه است بوی باک نیست ✦ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفت دیگرش آنست که حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگروندگان رَءُوفٌ رَّحِيمٌ مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود فرمود که ان اللہ بالناس لرؤف رحیم ✦ و درباره او گفت ✦ بالمؤمنین رؤف ✦ و یک آیت تفضیل آنحضرت ✦ بر انبیای دیگر عَلَيْهِ است فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از زیارتی و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بس است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و ضرر بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود باوی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ع واوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آنکه خدای که عرش با بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و هر رکنی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سی صد هزار ساله راه و همه آن مملو از خلائق و صافات بقدرت کامله نگاه دارد قادر است که مرا نیز از شر منافقان پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر برافگندگان اوست بیت آن خواه یاری که یاری ده اوست ✦ وان خواه بخشی که بخشنده اوست ✦ التجا کن بنیان به اوست ✦ کسی که او آورد در پناه ✦ چه غم دارد از فتنه کینه خواه ✦ مطالعه لطائف و اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر لسید نعم المولی و نعم النصیر

ع ۱۶

سورة يونس مكية وهي مائة وتسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الر گفت حروف مقطع بقول ابن زید رض اسامی سوره اند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام هر سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله ارى و در بحر الحقائق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب و او میگوید میگوید میخورم بالای من بر تو از ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من مر ترا در ابد جواب قسم حذف است تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه قسم بنسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش انکار نموده گفتند عجبست که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر مردمان را عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را ازان باید ترسید ✦ الا ما شاء الله ✦ و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ پیشروی نیک عِندَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلیست که حق سبحانه تعالی بوعده راست داده در نجات مومنان و میاطی گوید که مقام صدقست که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که بر کت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه

وقف لازم علی السلام

این امت اطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون آن خبر میدهد یا شفیع مصدق که حضرت رسالت پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر را از قدم صدق پرسیدند فرمود که همی شفاعتی توسلون بی الی ربکم + و مقرر ست که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش بهتر از شفاعت آنحضرت نیست شعر گفتم کنم شفاعت عاصی عذر خواه + دل بر امید آن کرم افتاد و گناه + قال الکفرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بایشان ممنوعون خوارق عادات ان هذا ابدرستیکه این مرد لساحر مبین ○ جادوئیست آشکار ان ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما الله است الذی آنخداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموت و الارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات ست یدبر الامر میسازد امر کائنات را بمقتضای حکمت یا تقدیر می کند ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری او خلق ای مراد از شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آنخداوندی که موصوفست بصفات خلق و تدبیر و امتیاز ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون ○ آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او وعد الله وعده داد شما را احد او عده داد نی حقا راست و درست انه یبدؤا الخلق بدرستیکه خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند وی را تقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لیجزی الذین امنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصلحت و علمهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی برعایت عدل در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل تو یست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این همه برای مقابله او جهست چه او صاف میکند این کلمات را بقوله و الذین کفروا آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشانرا ست آشامیدن از آب گرم در فرخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد و عذاب الیم دیگر ایشانرا بعد عذابی در دناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند بخدای و رسول یکفرون ○ کافر میشدند هو الذی او ست آنخداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوندان روشنی و القمر نورا و ماه را خداوندان نور علماء برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نور ست و در انوار آمده است که حق سبحانه در این آیت تنبیه فرموده با آنکه آفتاب بذات خود نیر ست و قمر نیر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده و قدره و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر منازل منازلها بر فلک بقدر هیکل ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت گانه که معین و مشهورست قمر بر هر یک شبانروزی قطع منزلی میکند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه کرد و الحساب و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها و معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه بیهودگی و گویند با معنی لام ست یعنی برای بیان حق یفصل الآیت روشن میکنیم و مفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خود را لقوم یعلمون ○ برای گروهی که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند و از ان نفع میگیرند ان فی اختلاف الیل و النهار بدرستیکه در آمد و شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه در آفرید خدای در السموت فی الارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لآیت هر آینه نشانیهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت لقوم یتقون ○ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال مخوانیم امور یعنی از حال مآل و معاد بر اندیشند و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه خوشنود باعث بود مر ایشانرا بتفکر در ان الذین بدرستی آنانکه لا یرجون امیدندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرانند آخرت را که محل لقاست و رضوا خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و اطمأنوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را

بلذات محسوسه وغیر خارف فانیه متصور نمیدانند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن شدند بر وجهی که گویا هیچ گاه ایشان را از منازل حرکت نخواهد بود و نه هستند که لحظه لحظه دست اجل طبل رحیل فرو نخواهد کوفت یا علی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که عملها و تاخیری هست گو خیمه مزن که میخ میباید کند نه گور خست که بار میباید بست وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ○ یعنی آنانکه ایشان از آیات کتاب یا از دلائل صنع ما غافلون ○ ناآگاهان و بیخبرانند أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ اگر وه که یاد کرده شد آنا و هم النار جای بودن ایشان دوزخست بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا مدستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان که بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک بسبیلی که سودی با دراک حقائق باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ زیر میرود من تحتهم الانهار زیر سایگان ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ○ در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان خدایرا فیها در بهشت وقتیکه انچه آرزو کنند ایشان باشد طلبند آنست که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنم ترا بار خدایا و این ذکر بحمد تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند انچه اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان را بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا در ورود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ ع که پروردگار عالمیانست گفته اند چون مومنان بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائک یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشر گرداند و وظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید قطعه ذوق نامش عاشق شتاق را ۱۰ از بهشت جاودانی خوشتر ست ۱۰ گرچه در فردوس نعمتها بسی ست ۱۰ وصل دلدار از همه چیزی خوشتر ست ۱۰ در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم بندا سیری را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت بحضرت رسالت پناه ۱۰ خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ مردمان الشَّرَّ بدی اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه ۱۰ فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا دران خلافی نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مومنی که او را بر نجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آن را در بارهٔ او دعای خیر گردان و سبب پاکی او سازاز گناهان و وسیلهٔ قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر انند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنان را که لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید یا نمی ترسند از ما در روز بعث وَنَسُورِ فِي طُغْيَانِهِمْ در میرانیم ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت يَعْمَهُونَ ○ سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْبِهِ وقتیکه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از ان رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و فائدهٔ تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ از وضرهٔ رنج و مضرت او را بحمت اخلاص در دعا مَرَّ ببرود در همان ساعت که بوده از کفر یا گذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گویا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگان را از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا آنچه هستند کار استغراق در دنیا و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ ○ عمل میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا القرون بدرستیکه ما

ع ۱۰

ہلاک کردیم اہل قرنہا را من قبلکم پیش از شما ای اہل مکہ لما ظلموا آن ہنگام کہ ستم کردند تکذیب پیغمبران وجاءتہم و حال آنکہ آمدہ بودند بدیشان رسلہم رسولان ایشان بالبینات بحجتہای روشن یا معجزہای ظاہر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان کہ ایمان آرند اگر ہلاک نشدندی و زندہ ماندندی بحجت فساد استعداد و دریافتن خذلان الٰہی مر ایشانرا کذلک ہمچنین کہ ایشانرا جزا دادیم ہلاک ایشان بحجت تکذیب نجزی القوم المجرمین ○ جزا خواہیم داد گروہ مشرکان را از اہل مکہ کہ تکذیب پیغمبر ما می کنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را اے گروہے کہ محمد بشما مبعوث ست خلائف فی الارض خلیفہاے گذشتگان در زمین من بعدہم پیش قرونے کہ ہلاک شدند لننظر تا بہ بینیم در صورت شہادت بعد از آنکہ دانستہ ایم در غیب کیف تعملون ○ چگونہ عمل خواہید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معاملہ کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر شانرا قطعہ جزا آئینۂ فعلست گوئی کہ در روی ہر چہ کردی بینماید اگر کردی نکوئی نیک بینی و گر بد کردہ بدیشت آید در خبرست کہ بعضے از کفار قریش با حضرت رسالت پناہ گفتند آیتی بیار کہ سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانہ فرمود واذا تتلی علیہم و چون خوانندہ شود بر مشرکان مکہ ایاتنا آیتہای ما یعنی قرآن بینات ۱۱ در حالتیکہ واضح ست قال الذین گویند آنانکہ لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا می ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائت بقرآن بیار قرآنی غیر ہذا بجز اینکہ بر ما میخوانے یعنے کتابی کہ در و ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلہۂ ما نباشد او بدلہ یا تبدیلے دہ قرآن را یعنے بجاے آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود کہ آنحضرت متابعت بتوں ایشان کند ایشان او را الزام کنند حق سبحانہ و تعالی فرمود کہ قل بگو بایشان ما یکون لی نیست مرا و روا نیست مرا ان ابدلہ آنکہ تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم کہ قرآن را تغییر کنم بے وحی و دران بزیادت و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پے نمیروم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی را کہ وحی کردہ شود الی بسوی من از حق تعالی بزیادت و نقصان انی اخاف بدرستیکہ من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود بہ تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم ○ عذاب روزے بزرگ را کہ قیامت ست قل لو شاء اللہ بگو اگر خواستے خدای ما تلوتہ نخواندمی آنچہ بر من نازل شدہ است علیکم بر شما ولا ادراکم بہ و نہ بر شما را دانا کردی خدای بقرآن پس اثر فضل و رحمت او ست کہ مرا مر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفہم آن فقد لبثت بس بدرستیکہ من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز کہ مقدار چہل سال بود من قبلہ پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت کہ مبعوث نبودم نہ من قرآن میخواندم و نہ شما بدان دانا بودید افلا تعقلون ○ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید کہ کسی چہل سال میان شما بوده و ممارست علمی نموده و با عالمی مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند کہ فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیران اند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند و ہر آینہ بتامل در ین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکہ ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزۂ رسالت و وسیلۂ سعادتست **مثنوی** امی دانا کہ بعلم فرون + راند رقم بر ورق کاف و نون + بی قلم و کاغذ و آب سیاہ + معجزہ آورد ز دوے الہ + بے خط و قرطاس ز علم ازل + مشکل لوح و قلمش گشت حل + مضمون آیت سابق آنست کہ من افترا نمی کنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا می کنید کہ قرآن را کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمگار تر منکن افتری از کسیکہ افترا کند و بر بندد علی اللہ کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاتہ یا تکذیب کند آیتہای او را و بدان کافر شود انہ لا یفلح المجرمون ○ بدرستیکہ نجات نیابند جرمکاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون اللہ بدون خدای ما لا یضرہم چیزی را کہ ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعہم و سود نرساند بدیشان اگر ہمہ وقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا کہ معبود ایشان جماد ست و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکہ معبود

بامید که قدرت او بایقاع ثواب وعقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع ودفع ضرر او را پرستند ویقولون ومیگویند عبدة اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند واز خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث وحشر باشد چنانچه معتقد مومنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند واز عذاب برهانند قل بگو أتنبئون آیا خبر میکنید الله خدای را استفهام توبیخست بما لا یعلم بآنچیزکه نمیداند فی السموت در آسمانها ولا فی الارض ونه در زمین انتفای علم بجهت انتفای معلومست یعنی شما میگویید که خدا را شریکها هست واثبات شفاعت بتان میکنید وخداوندکه عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست وشفاعت نخواهد بود وگویند که کلمه بعلم صلهست ومعنی اینکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان وزمین نیست یعنی شریک بارے سبحنه پاکست خدا وتعلی وبرترست عما یشرکون ○ از آنچه ایشان شریک او میدارند وما کان الناس ونبود مردمان إلا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعهٔ طوفان که جز نوح ع واصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل اسد ع فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند وبعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد ولولا کلمة واگر نه کلمه ایست سبقت من ربك پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که فاصل وفارق باشد میان محقان ومبطلان واگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچیزے که ایشان دران یختلفون ○ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی ومبطل هلاک شدی ومحق بماندی ویقولون ومیگویند بمقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا أنزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد ایة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تغییر انهارست واسقاط سماء وبواقی آیات در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از علم غیب ست وفی شبهه انما الغیب لله جز این نیست که علم غیب مر خدایرا است شاید که در ضمن انزال آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که بازدارد آیتها را از نزول فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إنی معکم بدرستیکه من نیز باشما من المنتظرین از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما می آید یا آیتها ئیکه مطلوب شماست واقع میشود ○ وإذا أذقنا الناس وچون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه ارحمة رحمتی من بعد ضراء از پس بیماری مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی وقحط إذا لهم چون در نگری مر ایشانرا است مکر فی آیاتنا مکری در آیتهاے ما یعنی طعن کنند دران ودر بارهٔ پیغمبر ما پدید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال بهلای قحط وغلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی ورافت سبحانی ازاله آن بلیه نمود بقدح کلام الهی جل وعلا وقصد حضرت رسالت پناه مشغول شده بمکائد وحیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قل الله بگو ای محمد که خدا اسرع مکرا زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بزوال عذاب بر شما امر خواهد کرد إن رسلنا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه یکتبون مینویسند ما تمکرون ○ آنچه شما می اندیشید از مکر وبعد از انکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقامست هو الذی اوست آنکه یسیرکم میراند وقدرت میدهد در قطع مسافت شما فی البر در خشکی بمرکب چون اسپ وشتر والبحر ودر تری بمرکب خشک چون کشتی وزورق حتی إذا کنتم تا چون باشید شما فی الفلك در کشتی وجرین بهم وکشتیها میروند با آنکه در وبند بریح طیبة بباد ی خوش که نرم میوزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است مر غیر مخاطبانرا نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند وکشتی ایشانرا بباد راست که بادبانه صلاح کشتی مے وزد ومے رود وفرحوا بها وشادمان شده اند ایشان بآن باد وجاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف باد سے سخت وناموافق که

ع ۱۰ ۲

دریا را متواتر و تجاءهم الموجة و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس گشتے موج در آید و ظنوا ادکمان کنند انهم احیط بهم لا آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مخلصین در حالتیکه پاک کنندگان باشند له الدین ۵ برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه شیطانیه زائل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه از این اهوال و بلاها لنکونن ۵ هر آینه باشیم من الشاکرین ۵ از جمله سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از انچه میترسند یعنی خدای ایشان را ازین ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاهدارد اذا هم چون به بینی ایشان را یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کار ها که بدان بودند از شرک و فساد بغیر الحق ۵ تاکید ست یعنی فساد ایشان بغیر حق ست هم باعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل مبطل اند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم حر زین نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجعست بشما مصرع هر کرا و بد میکند نه شبهه با خود میکند ۵ و گفته اند + بغیکم علی انفسکم + مبتدا ست و خبر او متاع الحیوة الدنیا معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دوسه روز منفعت ناپایدار ست لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خواند و مصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند برخورید برخورد نی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم بازگشت شماست در روز قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون ۵ بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستیم آن را من السماء از آسمان یا از ابر فاختلط به پس بیامیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از انچه میخورند آدمیان چون حبوب غلات و اثمار و بقول و الانعام ۵ و از انچه میخورند چهارپایان چون گیاهها از تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتیکه فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را و ازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و ظن اهلها و گمان برند اهل زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن اتاها ناگاه آمد بران زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن رسید لیلا در شب او نهارا یا روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بانچه درو کرده باشند یا از اصل بر کنده گان لم تغن گویا که هیچ نبود و بالامس ۵ دیروز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را لقوم یتفکرون ۵ برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه یکیست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکنند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بیرونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبدأ دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش محنت قطعه بنگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار + مانند نقش خانه مانی مزین ست + وقت خزان ببرگ ریاحین چو بنگری منصف شوی که لائق برباد دادنست ۵ گفته اند که مثل آب باران ست و مثل اهل جهان و در وجه شبه مال دنیا آب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن آب باران را آن روی ست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد و کمبین و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق هر چند بیش و کم نبود + هر کسی بقدر خویش ازان حاصل میکند و بجهد + هر چه می آید ز بیش و کم بدان خرسند باش + کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد + دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی بیجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گردد و مواد انتفاع از ان منقطع گردد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق

جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در ضیق بخل و امساک خسیسان بماند مکروهیده و مذمومه بود و در مثنوی فرموده **مثنوی**
مال چون آبست تا باشد روان + فیضها یابد ز بذلش این و آن + چند روزی چون کند یکجا درنگ + گنده و بیحاصلست و تیره رنگ + و در عشیرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود و مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادانی و اقاصی شود + کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی **بیت** تو انگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز + خوش ست فقر که دارد هزار سوز و نیاز + و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بُن گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح + و اگر بدست مفسد افتد بادهٔ فساد و عناد او روی بازدیاد نهد **مثنوی** زر محک امتحان آمد گران + نقد حال هر کسی گردد عیان + چون کریمے را بدست افتد زری + از زرش آسوده گردد کشوری + عام باشد کارسازیهای او + روح بخشد دلنوازیهای او + سفلهٔ گر راه یابد سوے گنج + خلق را از وی نباشد غیر رنج + و گفته اند چون آب باران بر زمین قرار گیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز بر دست دیگری باشد هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی نه وفای او را بقائی **مثنوی** گنج امان نیست درین خاکدان + مغز وفا نیست درین استخوان + کهنه سرائیست بصد جا گرو + کهنه و اندر گرو و نو بنو + و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواهد بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانچه فرموده وَاللّٰهُ یَدْعُوٓا اِلٰی دَارِ السَّلٰمِ بسوی سرای سلامت و آن بهشت ست یعنی میخواند بعملیکه موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام ست یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت ان بجهت تعظیم جنان چون اضافت بیتی در ان بطرح بیتی باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند بسرای که اولش بکاست و اوسطش عناء و آخرش فنا بسرای که مبدأش عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست **قطعه** و اسدید عوا آمده آزادی زندانیان + زندانیان عکس شده گوئی بزندان میکشے + شاهان سفیهان را همه بند و زندان میکشند + تو آنچه در زندان شان سوی گلستان میکشی + همه را بهشت میخواند وَیَهْدِیْٓ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ و راه مینماید مَنْ یَّشَآءُ مگر اے خواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام ست یا طریق سنت سید انام و ای عزیز دعوت عام ست بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص ست وابسته بتوفیق الٰهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا هر سند قبول نشاند **مصرع** تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد + لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا مر آنکسانرا که نیکوئی کردند یعنے ایمان آوردند اَلْحُسْنٰی مثوبهٔ حسنے و پاداش نیکوست یعنی بهشت وَزِیَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه ست یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنے مغفرت ست و زیادة خشنودی حضرت حقست و در مدارک آورده که زیادة محبت ست در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحابست که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بدیشان ببارد و همه محققان بر انند که زیادة لقای حق تعالی ست که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا یَرْهَقُ وُجُوْهَهُمْ و پوشیده نگرداند وُجُوْهَهُمْ رویهای بهشتیانرا قَتَرٌ گردی وَّلَا ذِلَّةٌ و نه خواری و رسوائی یعنے اثر مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اُولٰٓئِكَ آن گروه مُحْسِنُوا الْحُسْنٰی اهل بهشت اند هُمْ فِیْهَا ایشان در ان بهشت خٰلِدُوْنَ جاویدانگانند نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که رصد فنا و نوائب است وَالَّذِیْنَ و پاداش آنانکه کَسَبُوا السَّیِّاٰتِ

کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة بمثلها مانند سیئه که کرده اند نه زیادت بران و ترهقهم و بپوشد ایشان را ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نیست مرایشانرا من الله از عذاب خدا من عاصم هیچ نگاهدارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گویا که پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من الیل بپاره های از شب مظلما و در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم واندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبوا سیئات اند یعنی مشرکان و کفاران اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان آن آتش خالدون جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نبینند و یوم نحشرهم و بترسید ایشان روزی که حشر کنیم یکان یکان بدان را جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوئیم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید جایهای خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتانرا بنحن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید + افرایت من اتخذ الهه هویه + و دیگر جای آورده است که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین بست بلکه شما ما را پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان ما و شما ان کنا بدرستیکه بودیم عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین هر آینه بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نمیکردیم هنالک دران مقام تبلوا ابیازماید یعنی بیاید و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا بعائنه ببیند و ردوا و باز گردانیده شوند همه بنفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق خداوندان ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان بر استی و ضل عنهم و گم گردد از کافران ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران میبارانند و الارض و از زمین که گیاه و حبوب میرویانند امن یملک السمع آیا کیست که خداوندی کند گوشها را و الابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاهدارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را و آسان کند دشواریهای مردمان را تعمیم ست بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس گویند الله پس تو بایشان گو که افلا تتقون آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فذلکم الله پس آن که او را این صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردگار شماست که ثابتست ربوبیت او و ثباتی که شک را دران مدخل نبود فماذا پس چه چیزست بعد الحق بعد از راستی و بیان حق الا الضلل مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دائره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست این شریکان شما یعنی بتانیکه شریکت خدا میپرستید من یبدؤا الخلق کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار بدار اسقر اعاده منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قل الله بگوای محمد که خدای یبدؤا الخلق بآغاز بیافریند خلق را

ضعف ۳

ثم یعیده پس زنده سازد وی بعد از فنا فانی تؤفکون ○ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نامزد نهاده اید من یهدی کسیکه راه نماید یا رساند بسوی حق از دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو که خدای یهدی الی الحق راه نماید خلق را بجانب حق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی بانکسکه راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر ابی آورده است که بت پرستان بتانرا بر چهار پایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود کی برابر بود آنکه ترا راه نماید بکسیکه تو او را راه نمائی فما لکم کیف چیست وجه بوده است شما را کیف تحکمون ○ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید بکسی که او بشما محتاجست و کسان بیشمارید عاجز و قادر را حکیم فرموده **نظم** عجز و قدرت که هر دو ضدانند ۔ عقل کی گوید که یکسانند ۔ عجز بر خلق میدراند پوست ۔ قادر بر کمال حضرت اوست ۔ وما یتبع و پیروی نمی کنند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند بخیالات و هیئت قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستیکه گمان لا یغنی بی نیاز گرداند من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شیئا چیزی ان الله علیم بدرستیکه خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان میکنند از متابعت بتان بگمان اعراض حجت بر بیان و ما کان نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن باوجود دلائل اعجاز ان یفتری آنکه بر بافته شود و کسی نتواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی منزل نیست که این سخن مفتری بشر بود و لکن و لیکن فرستاده خدای تعالی است و تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی باوجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در و نشاید که باشد چه آن منزلست من رب العلمین از پروردگار عالمیان ام یقولون بلکه میگویند افتراه بر بافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را از خود بر می توان بافت فاتوا پس بیارید شما و بر بافید بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سر آمد دورانید و اگر بخود شما معارضه نمی توانید کرد استعانت نمائید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود بتانرا در اتیان سوره بمثل قرآن من استطعتم هر کرا توانید کز وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مدد گاری کند و بسازید مانند قرآن ان کنتم صادقین ○ اگر هستید راست گویان که محمد از خود میسازد کافران یک سوره نیاوردند بل کذبوا بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بما لم یحیطوا بآن چیزی که فرا نرسیده اند بعلمها بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مر او آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب انکار مشغول شدند ولما یأتهم و هنوز نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تأویله یعنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقائق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن حزن ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد **فرد** پس ازین دین پیشمان گردی اما پیشمانی ترا سودی ندارد ۔ کذلک همچنین تکذیب است که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس بنگر و به بین کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین ○ انتهای کار ستمگاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد در این آیت تسلیه حضرت رسالت پناه و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرجست منهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن من بآنکسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند

در نفس خود و میدانند که حق ست ولیکن از روی عناد انکار میکنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهٖ ۵ و از ایشان کسی ست که نگرود بآن از فرط جهل و غایت عناد و اللہ
وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِیْنَ ۝ ۴۰ به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ع ۴
ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَاِنْ كَذَّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران
اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید مشو فَقُلْ پس بگو لِّیْ عَمَلِیْ مراست جزای کردار من وَلَكُمْ و شما راست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما
اَنْتُمْ بَرِیْٓـُٔوْنَ مِمَّآ اَعْمَلُ شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مِمَّا اَعْمَلُ از انچه من میکنم شما را به عمل من مواخذه نخواهد کرد وَاَنَا بَرِیْٓءٌ مِّمَّا و من بیزارم مِمَّا
تَعْمَلُوْنَ ۝ از انچه شما میکنید یعنی ما خود بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی از علما این آیت بآیهٔ السیف منسوخست وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار
و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ یَّسْتَمِعُوْنَ کسان هستند که گوش فرا میدارند اِلَیْكَ بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و است را احکام شرع
می آموزانی تا استهزا کنند بآن اَفَاَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کر را استفهام بمعنی نفیست یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوْا
و اگرچه هستند باوجود کر لَا یَعْقِلُوْنَ ۝ در نمی یابند یعنی باصم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریقهٔ تفرس از طنین صوتی که
بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو منفقود باشد پیداست که حال آنچه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ یَّنْظُرُ کسی باشد که
نظر کند اِلَیْكَ بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از نهایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده اَفَاَنْتَ
آیا تو تَهْدِی الْعُمْیَ راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوْا و اگرچه هستند که باوجود عدم بصر لَا یُبْصِرُوْنَ ۝ نمی بینند
بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ دلائل اعتبارست بچشم سر و ایشان از ان محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت ایشان
جمع شده و ممکن ست که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزیرا که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْـًٔا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَلٰكِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ۝ ستم کنند بر نفسها خود و حواس و عقل که آله ادراک آیات قدرتست در ملاهی و اعمال نامشروع
و منافع و فوائد آن مدرکات از ایشان فائت گردد **نظم** چشم از برای دیدن آیات قدرتست ۔ گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست ۔ هر گه که حق نه بیند و
حق نشنود بکسی ۔ کور و کرست بلکه ازان هم تر بسی ۔ وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع میکند کافران را
و از هول آنروز ست بودن در دنیا و در قبر مر ایشان را گویا کان لَّمْ یَلْبَثُوْٓا گویا درنگ نکرده اند اِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اند کی مِّنَ النَّهَارِ از روز
در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی
نه نمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت احوال شدت احوال قیامت ست که مدتی عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون
از قبر برانگیخته شوند یتَعَارَفُوْنَ بَیْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این مر اول بعث باشد پس
ازان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات
آنانکه كَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِیْنَ ۝ و نبودند براه یافتگان وَاِمَّا نُرِیَنَّكَ
و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ بعضی از انچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب آن هالکتی جمع از ایشان بود در روز بدر اَوْ نَتَوَفَّیَنَّكَ یا متوفی سازیم
ترا قبل از ارائت آن بتو بدانکه آن حق ست واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَاِلَیْنَا پس بسوی ما ست مَرْجِعُهُمْ
باز گشت ایشان و ترا در آخرت نمایم عذاب ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از ارائت آن یا پیش از تو نمی توشهید گواه ست عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ ۝
بر انچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَّسُوْلٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود

فَاِذَا جَآءَ پس چون آمد بدیشان رَسُوْلُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان وتکذیب او کردند قُضِیَ بَیْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول وتکذیب کنندگان او بِالْقِسْطِ بعدلستی یعنی رسول نجات یافت واهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ○ وایشان یعنی رسول وتکذیب کنندگان ستمدیده نشوند یعنی ثواب رسول نکنند ودر عذاب تکذیب کنندگان بزیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت + وامانریک الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند کفار از روی استبعاد واستهزا مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود به چرا زود نمی آید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر ست وموسنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَّآ اَمْلِكُ بگو مالک نیستم لِنَفْسِیْ برای نفس خود ضَرًّا از زیانی وَّلَا نَفْعًا ونه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری وجر نفعی برای خود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر انچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرری برای شما ونزول عذاب وعقوبت بر شما لِكُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را اَجَلٌ وقتیست که برای هلاک ایشان اِذَا جَآءَ چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا یَسْتَاْخِرُوْنَ پس واپس نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ ○ وبیشی نکنند بدان تهدید مشرکانست بآنکه بساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید وشامت تکذیب در روزگار شما رسد وبعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد **فرد** تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا + هر چند که فریاد کنی سود ندارد + قُلْ بگوای محمد اَرَءَیْتُمْ آیا دیدید وَدانستید شما یعنی خبر دهید مرا اِنْ اَتٰىكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهٗ عذاب خدای که بنزول آن تهدید میکنید بَیَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب اَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شما بطلب معیشت ست هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال چنین مواست مَاذَا چه چیز را یَسْتَعْجِلُ شتابی میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند الْمُجْرِمُوْنَ ○ گناهگاران یعنی مشرکان وحال آنکه همه انواع عذاب نا ملائم ست ودر تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که اَثُمَّ آیا بعد از استعجال اِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب ومعاینه بینید اٰمَنْتُمْ بِهٖ ایمان آورید بوی پس گویند بوی پس الْـٰٔنَ آیا اکنون ایمان مے آورید وَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستیکه بودید شما که از روی استهزا وتکذیب بِهٖ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُوْنَ ○ شتاب می نمودید ثُمَّ قِیْلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وتکذیب که ایمان باس مقبول نیست ذُوْقُوْا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را که لم یزل دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمی دهند شما را اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بانچه بودید که همه عمر تَكْسِبُوْنَ ○ کسب میکردید از کفر وعصیان آورده اند که حی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید وطنطنهٔ دعوت حضرت رسالت پناه شنید مجلس شریف ایشان آمد وبعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد + اجاد انت ام هازل + این دعوت که میکنی بجد ست یا بهزل + این کلام که میخوانی براستی ست یا بازی حق سبحانه آیت فرستاد که وَیَسْتَنْۢبِـُٔوْنَكَ وخبر مے پرسند ترا در باب قرآن واد عای نبوت اَحَقٌّ هُوَ آیا حق ورست ست این گفته اند مستهزیان از روی عبد یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق ست یا نه جواب آمد قُلْ اِیْ وَرَبِّیْ بگوای محمد آری بحق پروردگار من اِنَّهٗ لَحَقٌّ بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق ست وراست ودرست وَمَآ اَنْتُمْ ونیستید شما بِمُعْجِزِیْنَ ○ عاجز کنندگان خدای را از عذاب او یعنی عجز بقدرت او راه نیابد وشما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ اَنَّ واگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده ست بر خود بکفر یعنی اگر کافری باشد مَّا فِی الْاَرْضِ انچه در زمین ست از مال ومتاع لَافْتَدَتْ بِهٖ هر آینه فداء دهد بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ وپوشند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش وملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب وبر نطق قادر نباشند ودر تاج التفاسیر آورده که دریابند

وقف لازم
وقف النبی علیه السلام
تمت الوقف
۱۲
۱۳ ع

لم حسرت وندامت را در وقتهای خویش وگفته اند اسرار بمعنی اظهار ست واین از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود
لما رأوا العذاب ۔ آنهنگام که ببینند عذاب را وقضی بینهم وحکم کرده شود میان مومنان وکافران یا رؤسا واتباع یا ظالمان ومظلومان بالقسط
بداد ورأستی وهم لا یظلمون ○ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب الا ان لله بدانید آنکه بدرستی که مر خدایرا ست ما فی السموت
انچه در آسمانهاست والارض وانچه در زمین ست پس بفدای کافران احتیاج ندارد وبرایصال ثواب وعقاب قادر ست الا ان وعد الله بدانید
آنکه وعدهٔ خدای در مثوبت وعقوبت حق ست راست ست ودران خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر وظلم لا یعلمون ○
نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند واز شناختن عقبی دور **مثنوی** مانده در تنگنای این مجلس غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس چشم دل گو که پر دها بدر + جانب
ملک آخرت نگر + مرغ کو در قفس زبون باشد + چه شناسد که باغ چون باشد + هو الذی اوست که زنده گرداند ویمیت ویمیت والیه ترجعون ○
وبسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان ندا عام ست قد جاءتکم بدرستیکه آمد شما را موعظة پندی من ربکم
از پروردگار شما وشفاء وشفائی ودوائی لما فی الصدور مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت وغوایت وهدی وراهنمونی بسوی حق
ورحمة للمؤمنین ○ ومهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب می کند واز
مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل ست بر حکمت عملی ومعانی او که از امراض شکوک وشبهات واسقام عقائد فاسده باز میرهاند ومنطوی بر حکمت نظری وهر آینه
چنین کلامی عین هدایت ومحض رحمت خواهد بود در **باعی** زهے کلام تو محض هدایت وحکمت + زهی پیام تو عین عنایت ورحمت + کشد کمند
کلام تو اهل عرفان را + ز شور زار خساست بگلشن همت + وگفته اند قرآن موعظهٔ نفوس ست وشفای صدور وهدای ارواح در رحمت هر اریا موعظ ست
مر عوام را وشفاست مر خواص را وهدایست مر اخص خواص را ورحمت از برای همه که بدان رحمت هر یک بر تبهٔ خود رسیده اند قل بفضل الله
بفضل خدای که قرآنست وبرحمته وبرحمت او که دین اسلامست وگفته اند فضل قرآن ست ورحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید
یا رحمت حضرت رسالت پناه ست یا فضل توفیق ست ورحمت عصمت ودر حقائق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت ست ورحمت
توفیق دریافت آن ودر عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره ست ورحمت نعم باطنه یا فضل وحی جانست ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست
ورحمت شهود ولقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بندهٔ من بفضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت وخدمت خود که اعتماد
نیست جز بر فضل من وآسایش نیست جز در رحمت من وهر کس را سرمایه ست سرمایهٔ مومنان فضل من وهر کسی را خزانه ایست وخزانهٔ مومنان رحمت من **بیت**
گر شاه را خزانه نهادن بود هوس + درویش را خزانه همین لطف دوست بس + بعضی برانند که معنی آیت اینست که بفضل ورحمت من فرود آمده مواعظ وشفا
فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هو خیر او بهتر ست مما یجمعون ○ از انچه جمع میکنند
کافران از حطام دنیا که در معرض زوال وفناست قل بگو مشرکان عرب ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله انچه فرستاد خدای لکم برای شما
من رزق از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلالست فجعلتم پس شما ساختید ونام نهادید منه ازان روزی که حراما وحلالا
حرامی وحلالی یعنی بعضی را که ازان گفتید حلالست وبعضی را حکم کردید که حرام ست چون بحیره وسائبه ومانند آن وبعضی را گفتید که بر جمیع حلال وبر جمیع
حرام چه گفتید + مانی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا + قل بگو الله آذن لکم آیا خدای دستوری داد شما را در تحریم وتحلیل ام علی
الله یا بر خدای تفترون ○ افترا میکنید وما ظن الذین چیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای
دروغ را در تحلیل حرام وتحریم حلال یعنی چه گمان برند که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافات ست درین ابهام تهدیدی

بزرگ و وعیدی عظیم ست ان اللہ بدرستیکہ خدای لذو فضل ہر آینہ خداوند رحمتست علی الناس بر مردمان بانزال کتب بر ایشان
و ارسال رسل بدیشان ولکن اکثرھم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون ۵ سپاسداری نمیکنند این نعمت را وما تکون و نباشی تو ای محمد ع ۶
فی شان و در ہیچ کاری از کارہای خود وما تتلوا منہ و نخوانی ہیچ آیتی و سورتی از انچہ فرستاد خدای من قرآن ولا تعملون
و نکنید شما ای آدمیان من عمل ہیچ کاری از کارہا الا کنا علیکم شہودا مگر آنکہ ہستیم ما علیکم بر شما شہود گواہ یا نگاہبان اذ تفیضون آنوقت کہ خوض
میکنید و در آید فیہ در ان کار و ما یعزب و پوشیدہ نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرۃ ہمسنگ مورچہ خرد یا مقدار
ہبا فی الارض در زمین ولا فی السماء و نہ در آسمان ولا اصغر و نہ خردتر من ذلک از ان و ہ ولا اکبر و نہ بزرگتر از ان الا فی کتب
مبین ۵ مگر آنکہ مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ تضمن آیت کہ ہیچ فعلی و قولی بر حق سبحانہ پوشیدہ نیست و بمکافات اقوال و افعال مناسب آن حکم
خواہد فرمود پس ضمن این کلام وعدہ باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اہل ایمان خبر میدہد و میفرماید
الا ان بدانید بدرستیکہ اولیاء اللہ دوستان خدای لا خوف علیہم ہیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاروہ شدائد ولا ہم یحزنون ۵
و نیستند ایشان کہ اندوہناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آوردہ کہ اولیا جماعتی اند کہ لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد
و در بحر الحقائق آوردہ کہ مراد از اولیاء اللہ آنانند کہ اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا بر این وجہ می کند کہ عنوان شریعت اند
و برہان حقیقت ظاہر ایشان باحکام شرع آراستہ است و باطن ایشان بانوار فقر پیراستہ **مثنوی** رخشش میدان ازل تاختہ + گوی بچوگان ابد باختہ +
معتکفان حرم کبریا + شستہ دل از صورت کبر و ریا + راہ نوردان شکستہ قدم + راز کشایان فرو بستہ دم + گفتہ اند اولیاء اللہ جماعتی باشند کہ با یکدیگر دوستی
از برای خدا کنند و مؤید این قول ہمین کلام بسبک + و وجبت محبتی للمتحابین فی + و این قوم را خوف نیست در موقف عظام و اندوہگین نشوند از اہوال الیوم القیام
نزد بعضے اولیا مومنان پرہیزگار اند بدلیل آنکہ حق سبحانہ در صفت ایشان میگوید کہ الذین امنوا اولیا آنانند کہ گرویدہ اند + بما جاء من عند اللہ +
و کانوا یتقون ۵ و ہستند کہ پرہیزگاری کنند + حاء حرام اللہ + لہم البشری مر ایشانرا مژدگانی فی الحیوۃ الدنیا در زندگانی دنیا یعنی
بشارتیکہ از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشتہ و بقول جمعی مراد رویای صالحہ است کہ مومن بیند یا برای مومن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکہ
مر ایشانرا در وقت نزع و در قبر یا ان گویند بشری آنست کہ مومن جا خود را در بہشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آوردہ کہ بشری محبت مردمان ست با ایشان
و نام نیکو و فی الاخرۃ و مر ایشانرا مژدہ است در ان سرای و آن سلام ملائکہ باشد بر ایشان سلمی لہم فرمودہ کہ بشارت دنیا وعدہ لقاست و مژدہ
آخرت تحقیق آن وعدہ حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ ولی را دو بشارتست در دنیا بشناخت و در عقبی نواخت این سر سرور مجاہدہ دران سرای
نور مشاہدہ اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا **شعر** از نعمت این جہان ثنای تو بس ست + وز دولت آن جہان لقای تو بس ست + لا تبدیل لکلمات اللہ
بدل کردن کلمت اللہ مر سخنان خدای را یعنے در وعدہ او خلاف نیست ذلک آن بشیر موعود بہ ہو الفوز العظیم ۵ آنست بستگاری
بزرگ کہ فہم ہیچکس بدان نیابد و عقل ہیچ زیرک بکنہ آن نرسد ولا یحزنک و باید کہ اندوہگین نکند ترا ای محمد قولہم گفتار کفار
در شرک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانے کہ در خوار داشت تو مے گویند **بیت** بانگ سگ دان حدیث بد گویان +
قرص مہ راز بانگ سگ چہ زیان + ان العزۃ بدرستیکہ غلبہ للہ جمیعا ہمہ مر خدای راست و دین او عزیز خواہد گردانید و ترا یاری خواہد داد
ہو السمیع او ست شنوا مر اقوال ایشانرا ہر چہ بجد و ہزل میگویند العلیم ۵ دانا باحوال ایشان و ہر عزیمت و نیت کہ دارند و فرا خور آن ایشانرا
جزا خواہد داد الا ان للہ بدانید کہ بتحقیق مر خدایراست من فی السموت ہر کہ در آسمانہاست از ملائکہ و من فی الارض و ہر کہ در زمین ست

از جن و انس چون اینها که اشراف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت چه دون دون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت ست وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمی کنند آنان که جز خدای را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمی کنند در عبادت شرکا را إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که بهتان گمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ نمیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و پس چنانکه میگوید هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ او ست آن کسیکه بقدرت کامله ساخت برای شما شب را تا لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید دران از تعب تردد روز بر آسائید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و دران تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا با عانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری گمنام تا بولد آمی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاجست پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوئیم که ولد بعضے از والد ست پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن ست و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد فرد بود بکمال غنا از صفات ذاتی او و کسیکه همست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت بیان غنای حق اینست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفائس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هاست از بدائع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان مِن سُلْطَانٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا بآنکه خدای فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَى اللَّهِ بر خدا بدروغ وافترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بگوای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و ببندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک لَا يُفْلِحُونَ رستگار نیابند یعنی از دونخ نرهند و بهشت نرسند مَتَاعٌ ومر ایشان راست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما يَكْفُرُونَ کافر میشدند وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنانکه مشرک بودند يَا قَوْمِ ای قوم من إِن كَانَ اگر هست که بزرگ شده گران گشته عَلَيْكُم بر شما مَّقَامِي در اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی همین ست از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نامزده مرا میر نجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خداوندان امور را مر امر او را در سای قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید ملخص سخن آنکه شما هم

ثم اتل علیهم نبأ نوح وقفه لازم

بقصد من اتفاق کنید مقرر لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما بر قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون ومرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان را خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فما سالتکم پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من بر ای دعوت الا علی الله مگر بر خدای او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وامرت ومرا فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر نکنم و اجر رسالت از غیر حق نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح مرا در را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح ع را از غرق شدن ومن معه وآنانرا که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مرد من بودند از ذکور و اناث وجعلناهم وگردانیدیم اهل کشتی را خلائف باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا الذین کذبوا وغرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بآیتنا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت هم تسلیهٔ حضرت رسالت پناه ع و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ست ثم بعثنا پس انگیختیم من بعده از پس نوح ع رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان من با متان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان من قبل وم پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند بآنچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثم بعثنا پس انگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی وهرون موسی بن عمران و برادر او هارون ع را الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آنزمان بود وملائه و اشراف قوم او بآیتنا آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و مقاوم با یات کبریا فلما جاءهم الحق پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر دیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین سحر آشکارا جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی مر قائلان این قول را اتقولون آیا میگوئید هذا سحر این سخن راست و معجزه روشن لما جاءکم آنهنگام که بشما آمد که این سحرست ایسحر هذا آیا سحرست این که من بشما نموده ام استفهام ست بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و برادر نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را

اَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از انچه یافته ایم ما علیه بران چیز اٰبَآءَنَا پدران خود را امر دعبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ وباشد لَكُمَا الْكِبْرِيَآءُ مر شما هر دو را عظمت فِي الْاَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا وَنیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ ○ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ وگفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ سَحَّارٍ بیارید من هر ساحری عَلِيمٍ ○ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بروجیکه در سورهٔ اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی ع قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مرایشان را موسی ع اَلْقُوا بیفگنید مَآ اَنْتُمْ مُلْقُونَ ○ انچه شما افگندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّآ اَلْقَوْا پس چون بیفگندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوای بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی ع مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ انچه آورده اید شما جادوی هست نه انچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند اِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد اِنَّ اللّٰهَ لَا يُصْلِحُ بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ○ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی انچه من آورده ام از احکام الٰهی بِكَلِمٰتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ○ واگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند واز خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست **مثنوی** حق تعالی از غم و خشم خصام + کی گذارد اولیا را در غرام + مه فشاند نور سگ و ع وع کند + سگ ز نور ماه کی مرتع کند + خس خسانه میرود بر روی آب + آب صافی میرود بی اضطراب + مصطفی می شکافد نیم شب + تا ز اثر مینماید ز کینه بولهب + آن مسیحا مرده زنده میکند + وان جهود از خشم سبت میکند + فَمَآ اٰمَنَ لِمُوسٰى پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبدأ امر او اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی ع و آن چنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت ننمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلٰى خَوْفٍ با وجود ترس مِّنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَا۟ئِهِمْ و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی ع تا نکه مبتر سیدند هم از فرعون و هم از کسان خود اَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون مرایشان را یا رجوع کنند آبای ایشان بکفر فرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستیکه فرعون متکبر بود وَطاغی فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَاِنَّهُ و بدرستیکه بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ○ هر آئنه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی ع مر آن مومنان را و قتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يٰقَوْمِ ای گروه مومنان اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید بِاللّٰهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓا پس بر و توکل کنید و کار خود باو گذارید اِنْ كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ ○ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل ست و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند توکل تعلق دل ست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل **مثنوی** هر که در بحر توکل غرق گشت + همتش از ماسوی الله در گذشت + این توکل گرچه دارد در نجها + فهو حسبه بخشد از وی کنجها + وچون موسی ع ایشان را به توکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللّٰهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و به لطف او واثق شدیم وچون دعای متوکل باجابت مقرون ست

بزبان نیاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل عذاب للقوم الظلمین ۵ برای گروه ستمگاران یعنی ایشان را
چرا مسلط سازی بدست ایشان معذب نشویم ونجنا ۶ وخلاصی ده ما را برحمتك بمهربانی وبخشایش خود من القوم الکفرین ۷ از گروه ناگرویدگان
یعنی از کید وتعدد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی ۴ واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه تعالی
فرعون بفرمود تا مساجد ومعابدی که بر سر محلات ودر میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی ۴ را
فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید واوحینا ۸ ووحی کردیم ما الی موسی واخیه بموسی
وبرادر او هارون ۴ ان تبوءا لقومکما ۹ آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بمصر بیوتا در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای
تثنیه ضمیر ایشان اشارتست بآنکه تخصیص معابد وتعیین قبله آن متعلق ست بائمه قوم چه دران محل امام ایشان موسی وهارون ۴ بودند واجعلوا
ودیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر در قوم شما بیوتکم خانهای خود را که گرفته اید قبلة مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه موسی ۴ نماز بجانب کعبه
گزاردی واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز را دران موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد واقامت صلوة تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین ۱۰
وبشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیا ودرجات عقبی توحید ضمیر مشیر ست بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت ست وان موسی بود وقال موسی
وگفت موسی ۴ در دعای خود که ربنا ای خداوند ما انك آتیت بدرستیکه تو دادی فرعون وملاه فرعون وگروه او را زینة چیزی که بآن
آرایش کنند از لباس وپیرایه ومتاع خانه واموالا ۱۱ ودادی ایشان را مالها از نقود وانعام وضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
ابن عباس ۴ فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که دران معادن ذهب وفضه وزبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت وفرمان او دران مواضع روان
بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبط در آمده همه متمول ومتجمل شدند وسبب ضلال واضلال ایشان گشت پس موسی ۴ بعد از انکه در دعاے خود
گفت ای پروردگار ما فرعون وقوم او را مال ونعمت دادی دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرد که ربنا ای آقا ربنا ای پروردگار ما ایشان را اینها دادی
لیضلوا تا گمراه کنند بندگان ترا عن سبیلك از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو کن
علی اموالهم جمع مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن ومتقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دینار ودرم ایشان همه سنگ شد
برهمان شکل ونقش که داشت وسدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار واثمار همه سنگ شده واین یکی از آیات تسعه بود ودیگر موسی
دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم وسخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بران تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی مر بوحی الهی را دانسته
بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود وایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم ۱۲ تا به بینند
عذاب دردناک را که آن غرق ست در دریای قلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدرستیکه اجابت کرده شد دعوتکما دعای شما هر دو برادر
آورده اند که موسی ۴ دعا میکرد وهارون ۴ آمین میگفت وآمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس
ثابت باشید بر دعوت والزام حجت وتعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان
وپیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانرا که از فرط جهالت لا یعلمون ۱۳ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوقامی انجامد در وقت آن مصرع
کارها موقوف وقت آمد مگمارید وقت ۔ وچون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی ۴ که با قوم خود از مصر بیرون رود که قبطیان را هنگام عذاب
آمد موسی ۴ با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند وبکنار دریای قلزم رسیده فرعون بالشکر از عقب رسید وبدعای موسی دریا شگافته شد تفاصیل این واقعه
در سوره شعرا مسمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرآءیل

دیگر را نبدیم ما فرزندان یعقوب را البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمدند ایشانرا فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان حتی چون بکنار دریا رسید و او اسپ فرعون جنبوی مادیان که جبرئیل علیه السلام بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افگندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید امام کیکائیل او را میزد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم من و بگرویدم انه لا الٰه بانکه نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی آمنت به بنو اسرائیل مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام ایمان آورده اند بدو بنی اسرائیل و انا من المسلمین و من از جمله گردن نهادگانیم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان باس بود بحمت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی باشد و بعد از انکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که آلئن آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند و قد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی و کنت و بودی تو من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشود و نامد میان مال و نعمت خواجه خود یا بد و بتربیت او از سائر ممالیک ممتاز گردد و پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب کیست جزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آنخط را فراگرفت و در آنمحل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آنخط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل علیه السلام مشتی از لوث دریا برگرفت و در دهان او یعنی انداخت از آنجهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان باس ست و مقبول نیست بلکه برای نجات دادن اهانت و خواری می گفت که اکنون میگردی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت فرد وقت هر کار نگهدار که نافع نبود + نوشدارو کی پس از مرگ سهراب آید فالیوم ننجیک پس امروز بر هانیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحار اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورد باز رهی که در برداشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بیروح دیده تسلی یافتند و ازین ست که بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب ست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیهٔ قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول ست حق سبحانه وحی کرد ببدنا که فرعون را بکناره افگند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افگند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک ببدنک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض + و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی لمن خلفک مر آنرا که از پس تو آید آیة و نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که مملوک مقهور دور ست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی + بسمع جهانیان رساند مثنوی عاجزی کو اسیر خواب و خورست + لاف قدرت زند چه بیخبرست + آنکه در نفس خود زبون باشد + صاحب اقتدار چون باشد + وان کثیرا و بدرستیکه بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از آیات قدرت ما لغافلون نیخبرانند ایشانرا نه دران فکری و نه از ان عبرتی ولقد بوانا و بدرستیکه جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوا صدق جای بسزا و شایسته چنانچه از وعدهٔ صدق ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از ان مصر و رزقناهم و روزی دادیم ایشانرا

مِنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزه‌ها و چیزهای لذیذ و قبول مبعی ایجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشان را در شریعت جای داد و خرمای خشک و تر از بساتین ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوْا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد مصطفی حَتّٰى جَآءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که عالم شد بنبوت احمدی و صفات محمدی و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم فرا گرفت که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ در آنچیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ در آنچیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر فَاِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِيْ شَكٍّ در گمان مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ از آنچه فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَسْـَٔلِ الَّذِيْنَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب ست مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق ست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر ست و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که این بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَآءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ ست از شکوک و شبهات و آنچه بروی منزل شده و ازهمین قبیل ست این خطاب دیگر که وَلَا تَكُوْنَنَّ و مباش مِنَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا از کسانیکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ مر آیتهای خدایرا که قرآن ست فَتَكُوْنَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخٰسِرِيْنَ از زیان زدگان اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ برایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولیکه در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْهُمْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُوْنَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ اٰيَةٍ واگرچه آید بر ایشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتّٰى يَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ عذاب دردناک که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضیه اسوه ی ندامت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر انند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل دیهی از دیهای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آورند فَنَفَعَهَآ پس سود رسانید اهل آن دیه را اِيْمَانُهَآ ایمان ایشان دران وقت اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ مگر قوم یونس که ایشان لَمَّآ اٰمَنُوْا کَشَفْنَا عَنْهُمْ آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و بر دیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب سوائی را فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنٰهُمْ و برخوردار بگذاشتیم ایشان را اِلٰى حِيْنٍ تا بهنگام رسیدن اجلهای ایشان و بهر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان باس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا و جمعی بر انند که معنی آیت اینست چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس بسبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را با اهل نینوی فرستاد از ارض موصل و مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد و ابا نموده وی را میرنجانیدند آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبره قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شگاف کوهی پنهان شد چون زمان وعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه یا دود غلیظ

وشرارت آتش بیامده گرد مدینهٔ نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بملک خدا آوردند وا و مرد عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس پرفت خدائیکه ما را بدو دعوت میکرد باقیست ودانا و شنوا کنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت و بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که آمنا بما جاء به یونس و از اول فجیجه تا عاشر محرم برینوجه مینالیدند و درین چهل روز از فغان و نالهٔ نیاسوده درماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چارهٔ ما ساز کی بی یاوریم + گر تو برانی بکه رو آوریم + بیطربیم از همه سازندهٔ + جز تو نداریم نوازندهٔ + پیش تو گر بیسر و پا آمدیم + هم بامید تو خدا آمدیم + قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید مابندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که الهنا یونس ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید یا بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو بما میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن **قطعه** ما تهیدستان براوردیم دستی در دعا + نقد فیضی نیست بر بین دستی گنهکار همه + قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی + پس وا کن از کرم حاجات بسیاری همه + القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای شانزدهم اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افگنده یونس بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر و غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب رحمت مبدل گشت اگر من برین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین ست كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم برایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینهٔ دل بیغل مبارک آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخست بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونشاید ونیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفص پیا میخواند یعنی خدای غضب می کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگوای محمد مشرکانرا که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجائب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدائع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمی کند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ○ از گروهی که در علم و حکمت من واقع ست که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی را یعنی وقعها مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل واقعه آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظران هلاک شما ثُمَّ نُنْجِي پس ما برهانیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را و هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل

ومتابعان ایشان حقا علینا وعده راست و درست از ماکه بوقت هلاک مشرکان ننجی المؤمنین ع نجات میدهیم گرویدگان را که محمد و اصحاب
ومتابعان او قل بگوای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دین من بیان
کنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنانرا که تعبدون شما میپرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله
ولیکن میپرستم خدایرا الذی یتوفاکم آنخدای که بمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید ست چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان ست وامرت
وما مور شده ام ان اکون بانکه باشم من المؤمنین ۵ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیاء وان اقم و دیگر امر کرده اند مرا با وحی فرستاده اند بانکه
بپای دار وجهک عمل خود را للدین ۶ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حنیفا ۷ درحالتیکه مائل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن ۸ ومباش
من المشرکین ۹ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت ست ولا تدع ۱۰ ومخوان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعک آنچیزرا
که سود نکند ترا خواندن او ولا یضرک ۱۱ وزیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین چیزرا فانک پس بدرستیکه تو
اذا من الظالمین ۱۲ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله بضر اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری
فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا الا هو ۱۳ مگر او که الله ست وان یردک بخیر واگر خواهد بتو صحت و راحت
وغنا فلا راد لفضله ۱۴ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل ست
بارادت خیر بر بندگان نه بر استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی + خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست یصیب به ۱۵ میرساند
فضل خود را من یشاء ۱۶ بانکه میخواهد من عباده ۱۷ از بندگان خود وهو الغفور او ست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشو الرحیم ۱۸ مهربانست
پس باطاعت امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگوای مردمان قد جاءکم الحق ۱۹ بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست من ربکم ۲۰ از نزد
پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فانما یهتدی ۲۱ پس جز این نیست که راه مییابد لنفسه ۲۲
برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدوست ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس همین ست که گمراه میشود علیها بر نفس خود
یعنی وبال آن ضلال بدوست وما انا نیستم من علیکم بوکیل ۲۳ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و میاطی فرموده که آیت السیف این
آیت ست واتبع و پیروی کن ای محمد ما یوحی الیک آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با متثال و تبلیغ آن واصبر و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه
بتو رسد شکیبائی ورز حتی یحکم الله ۲۴ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و ثنی و جزیه کتابی وهو خیر الحاکمین ۲۵ او ست بهترین حکم کنندگان
زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلعست بر سرائر و احتیاج ببینه و گواه ندارد بیت از سفیدی تا سیاهی گیرد تا لوح و قلم + یک رقم از خط حکمش نیست خیر الحاکمین +

سورة هود مكية وهي مائة وثلث وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر ۱ در احقاف فرموده که حروف مقطعه بنسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قول ست آنکه شعبی از معنی
مقطعات پرسیدند فرمود که + سر الله فلا تطلبوه بعضی برانند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیانرا
و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل ست بر وعد و وعید کتاب ۲ این کتابیست صفت او این که احکمت استوار کرده شده است
آیاته آیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه

یا تفصیل یافته است و در آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی بیین شده است مِنْ لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ ۝ دانا بهمه چیزهاست اَلَّا تَعْبُدُوْٓا برای آنکه تا نپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را اِنَّنِيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی با مر وی نَذِيْرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک وَّبَشِيْرٌ ۝ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَّاَنِ اسْتَغْفِرُوْا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار می دارد شما را مَّتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر ست محققان گفته اند متاع حسن بضاعت با پنجه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره ذکر ست که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود وَّيُؤْتِ وتا بدهد خدای كُلَّ ذِيْ فَضْلٍ مر هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهٗ ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جوز جانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بدادند ازو باز نگیرند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر شمای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَاِنِّيْٓ اَخَافُ پس بدرستیکه من میترسم بر شما عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيْرٍ ۝ از عذاب روز بزرگ که قیامت ست و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند اِلَى اللّٰهِ بسوی مجازات خدا ست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيْرٌ ۝ توانا ست آورده اند که جمیع مشرکان ببیاک که عداوت حضرت رسالت پناه میورزیدند و بحمت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمد کسی چگونه بر ان اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که اَلَآ اِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُوْنَ صُدُوْرَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دوتا میگردانند آنرا دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوْا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدا اَلَا حِيْنَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُوْنَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بفراش خود جای گیرند يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُوْنَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه او دانا ست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ باسراری که در سینهاست دو گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ای که در دل نهان کنی سرّے + آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریف نازل شده که مردی سخن گزار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف یکرنگی و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود در و نقش تیره و بر و نقش روشن مینمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مارست در و نقش نرم و بیر و نقش نقش و نگارست بیت صورت ظاهر مدار و اعتبار + باطنی باید مبرا از غبار +

وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْاَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند اِلَّا عَلَى اللّٰهِ مگر بر خدا ست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت آیراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بحمت تحقیق اصول رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من ست یعنی روزی همه از خدا لیست یا بمعنی الی ست یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی ست اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است

مستقر مسکن حیوانات ست از زمین وآب هوا ومستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب رحم وبیضه کل همه که یاد کرده شده از دواب وارزاق مستقر و مستودع ایشان مذکور ومسطور ست فِي كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ○ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ هُوَ الَّذِيْ واوست آنکه خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها وزمین ها را فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود وآخر او آدینه وَّكَانَ وبود عَرْشُهٗ عَلَى الْمَآءِ عرش او بر آب در برخی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید ونظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه وتعالی باد را بیافرید وآب را بر بالای او بداشت وعرش را بر زیر آب جای داد ودر تفوق عرش بر آب واستقرار آب بر باد اعتبار عظیم ست مر اهل تفکر را از عباد وحق تعالی بیافرید آسمان وزمین وعرش وآب وباد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود اَيُّكُمْ کدام شما اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر ست بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر ست در قرار عرش بر آب تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ واگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را اِنَّكُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستیکه شما برانگیخته شدگانید مِنْۢ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ○ نیست این سخن که در باب بعث میگوئید مگر مانند سحری آشکار او نزدیک یاد ربطلان وَلَئِنْ اَخَّرْنَا واگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بیکه وعده کرده ایم اِلٰٓى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لَيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهٗ ط چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول ووقوع اَلَا يَوْمَ يَاْتِيْهِمْ بدانید آنروزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر ست لَيْسَ مَصْرُوْفًا نباشد آن عذاب بازداشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد ومیاطی فرموده است که این عذاب قتل جبرئیل ست مر مستهزایان را چنانچه مضمون + انا کفیناک المستهزئین + ازان خبر میدهد ودر سورهٔ حجر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ واحاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع ست یعنی گویا که فرا گرفته است حالت ایشان را مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ○ بدان استهزا میکردند وبر وقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ واگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد ما نعمتی ورحمتی که در دنیا بدلذت آنرا ثُمَّ نَزَعْنٰهَا پس باز ستانیم آنرا مِنْهُ ج از وی اِنَّهٗ لَيَـُٔوْسٌ بدرستیکه او ناامید ست بجهت بصبری وعدم اعتماد بر کرم ما كَفُوْرٌ ○ ناسپاس ست در نعمت گذشته وَلَئِنْ اَذَقْنٰهُ واگر بچشانیم او را نَعْمَآءَ نیکوئی چون صحت وغنا بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری وفقر لَيَقُوْلَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّاٰتُ عَنِّيْ ط برفت بدیها یعنی مصائب ومکاره که مرا بدی آمد ودور شد از من اِنَّهٗ بدرستیکه انسان لَفَرِحٌ شادمانست بنعمت ومغرور بآن فَخُوْرٌ ○ نازنده وفخر کننده بر مردمان فرح وفخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام بحق آن اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت وبلا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ط وکردند عملهای نیکو یعنی وظائف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت وبلا اُولٰٓئِكَ آنگروه که بصفت صبر وشکر موصوف اند لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانرا ست آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ ○ ومزدی بزرگ که اقل آن بهشت ست شیخ العالم فرموده که در جنب نعمتی ست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر ومختصر باشد یعنی مشاهدهٔ انوار لقا بعیت مارا بهشت بهر لقا تو در خورست + بی پرتو جمال تو جنت محقرست + آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند وبا کلام قدیم وکتاب کریم بطریق تهاون واستهزا سلوک مینمودند واز جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت پناه ﷺ از عدم قبول دعوت واستهزا وسخریت ایشان متنگدل می شد حق سبحانه وتعالی برای تهییج آن حضرت در ادای رسالت وعدم مبالات بر دو انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌۢ پس شاید که تو ترک کننده باشی تمام ما تریدی رحم میگوید استفهام بمعنی نهی ست یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوْحٰٓى برخی از انچه وحی کرده شده اِلَيْكَ بسوی تو یعنی انچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه وعیب دین ایشان وتنگ ست

باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی که نفقه کند بر درویشان تا بسبب آن تابع او شوند او جاء معه یا چرا نیامد با او ملک طرفرشته بحجت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز مایستی انما انت نذیر ط جزین نیست که تو بیم کننده بر تو انذار ست و بس تو در ان تقصیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت ورشب مهتاب مه را بر سماک + از سگان و موج ایشان چه باک + واللہ علی کل شیء وحدهٔ بر همه چیزها وکیل ○ گواه ست یا نگهبان یا کارگذار آنکه کار با او گذارند و نگهدار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وکن واز گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار ام یقولون بلکه میگویند کافران افتریٰه ط برمیساخد انچه میگویند یعنی قرآن را خود می سازد قل فاتوا اگو پس بیارید بعشر سور مثله مثل قرآن در بیان حسن نظم مفتریات برساخته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و بمن این گمان می برید که از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرتر اید بحجت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید من دون اللہ بجز خدای ان کنتم صدقین ○ اگر هستید شما راست گویان گر این کلام مفتری و مختلف ست و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد + فاتوا بسورة من مثله + و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فالم یستجیبوا لکم پس اگر اجابت نکردند مر شما را در انچه گفتند از ایتان سوره مخاطب حضرت پیغمبر ص ست و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحری میکردند بر ای حمایت پیغمبر ص و میگفتند که حضرت را مفتری میگوئید شما نیز با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید که انما انزل انچه فرو فرستاده شد بعلم اللہ بعلم خدا ست یعنی ملتبس بعلمیکه خاصهٔ اوست و آن علم ست بمصالح عباد و انچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وان لا الٰه و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا الا هو ج مگر او که عالم ست بانچه غیر او نداند و قادر ست بدانچه غیر او نتواند فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون ○ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد من کان هر که باشد از دنارت همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا و زینتها و آرایش آنرا در مقابلهٔ اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام ست مر جمیع مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمالیکه از وصادر شود بر خورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نوف الیهم تمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزای کردارهای ایشان را فیها در دنیا بصحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون ○ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین ان آن گروه آنانند که لیس لهم نباشد ایشان را فی الاخرة در انسرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشان را استحقاق مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و غرائم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب و عقوبت ست مانده وحبط و تباه گشت ما صنعوا انچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص ست و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وباطل و ناچیز ست فی نفس الامر مما کانوا یعملون ○ انچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب ویتلوه و میخواند او را شاهد منه گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن ست برابر باشند که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر ست و گفته اند صاحب بینه پیغمبر ص ست و تابع او ست شاهدی که آن جبرئیل ست یا ملکی که حافظ او بوده یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی رض یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در و نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشرهٔ مبارک او شاهد نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا + آن چین چه حسن ست تبارک و تعالی

بعضے برانند کہ بینہ قرآن ست وتیلوہ بمعنی یقرؤہ وشاہد جبرئیل ۱۲ ست یا لسان حضرت رسالت پناہ ۱۲ یا اعجاز نظم او واگر بتیلوہ معنی متبعہ دارند شاہد انجیل ست ودر زاد المسیر آوردہ کہ انجیل تابع قرآن ست بتصدیق وبشارت اگرچہ قبل از و نازل شدہ است وَمِنْ قَبْلِهٖ وپیش از انجیل یا قرآن تابع او بودہ کِتٰبُ مُوْسٰٓى کتاب موسیٰ یعنے توریت چہ او نیز در تصدیق نبی امی وبشارت بوجود او تابع ست یعنی موافق ست مر قرآن را اِمَامًا در حالتیکہ توریت پیشوا بودہ مر اہل دین را وَّرَحْمَةً ط وسبب بخشایش بر منزل علیہم کہ مومنان اند اُولٰٓئِكَ آن گروہ کہ صاحب بینہ اند يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ط میگروند بقرآن وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ وہر کہ کافر شود بقرآن مِنَ الْاَحْزَابِ از گروہے چند کہ اہل مکہ اند وآنکہ حزب ایشانست در عداوت پیغمبر ۱۲ فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ ج پس آتش دوزخ وعدہ گاہ اوست ولا محالہ بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ مِّنْهُ ق در گمان ازین موعد اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکہ این وعدہ درست وراست ست مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُوْنَ ○ نمیگروند بآن وتصدیق نمیکنند وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمگار تر مِمَّنِ افْتَرٰى آنکس کہ بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدائے دروغے یعنے نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برائے او اُولٰٓئِكَ آن گروہ معتربان يُعْرَضُوْنَ عرض کردہ خواہند شد در موقف عَلٰى رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُوْلُ الْاَشْهَادُ وخواہند گفت گواہان یعنے حفظہ وکرام الکاتبین یا پیغمبران بر اہر امتے یا اعضاء وجوارح ایشان گواہی دہند کہ هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروہ آنانند کہ از روے عناد كَذَبُوْا عَلٰى رَبِّهِمْ ج دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد وشریک اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید کہ لعنت خدائے عَلَى الظّٰلِمِيْنَ ○ بر ستمگاران ست یعنی بر کافران ومراد از لعنت دوری باشد از درگاہ قرب پس صفت ظالمان میکند ومیگوید الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ آنانکہ باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راہ خدای یعنے از دین او وَيَبْغُوْنَهَا عِوَجًا ط ومیجویند یعنی وصف میکنند راہ خدائے را بکجی وانحراف از راستی وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ وایشان بدان سرائے هُمْ كٰفِرُوْنَ ○ ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جہت تاکید کفر ایشان ست بآخرت اُولٰٓئِكَ آن گروہ کافران لَمْ يَكُوْنُوْا نباشند مُعْجِزِيْنَ عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ ونیست مر ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بغیر از خدای مِنْ اَوْلِيَآءَ ہیچکس از دوستان کہ عقوبت الٰہی از ایشان باز دارد بلکہ يُضٰعَفُ افزون کردہ شود لَهُمُ الْعَذَابُ ط برای ایشان عذاب یعنی دوبارہ معذب گردند بجہت ضلال وضلال مَا كَانُوْا نبودند کہ در دنیا يَسْتَطِيْعُوْنَ السَّمْعَ توانستند شنید یعنے سخن حق را چہ از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوْا يُبْصِرُوْنَ ○ ونبودند کہ بدیدند یعنی آیات قدرت را چہ از دیدن آن کور بودند اُولٰٓئِكَ آن گروہ الَّذِيْنَ آنانند کہ در بازار معاملہ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسہای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردید وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم شد از ایشان مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ○ انچہ بودند کہ افترا میکردند از شفاعت بتان ودر خواست ملائکہ لَا جَرَمَ آنَّهُمْ بیشک وبیشبہہ ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرائے هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ○ ایشانند زیان کارتر از ہمہ زیانکاران چہ پرستش بتان را بپرستش خدائے خریدہ اند ومتاع دنیائے فانی را بر نعیم عقبائے باقی اختیار کردہ ودرین سودا غبن فاحش ست **قطعہ** مایۂ دین را بدنیا دون از بی ہمتیست ✦ زانکہ دنیا جملگی رنجست ودین آسایش ست ✦ نعمت فانی ستانی دولت باقی دہی ✦ اندرین سودا خرد داند کہ غبن فاحش ست ✦ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکہ از روی اخلاص گرویدہ اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردہ اند عملہای شایستہ از ادای فرائض وتعبد بنوافل وَاَخْبَتُوْٓا وآرام گرفتہ اند اِلٰى رَبِّهِمْ بدرگاہ پروردگار خود یا تواضع کردہ اند ملوررا بر اوازماسوی اللہ منقطع شدہ اند اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ج آنان ملازمان بہشت اند هُمْ فِيْهَا آنان در بوستان جنان خٰلِدُوْنَ ○ دائم وباقی اند مَثَلُ الْفَرِيْقَيْنِ صفت این دو گروہ کہ مومن اند وکافر كَالْاَعْمٰى وَالْاَصَمِّ مانند کور وکر وَالْبَصِيْرِ وَالسَّمِيْعِ مانند بینا وشنوا هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا برابر اند این دو فریق مَثَلًا در صفت وشبہ یعنی برابر نیستند اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ○ آیا پس پند نمیگیرید بدین مثلہا وتامل نمینمائید در آن

ع ۱۶

تشبیه کرده است کافران را بنابنا بجهت عدم مشاهدهٔ او در آیات قدرت را و بناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر بر خلاف حال کافران است و در بعض تحقیق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل نشنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل نشنود و ازان حذر نماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیدهٔ بصیرتش مکحل + و بی بصر + جلا یافته باشد و سمیع کسیست که گوش هوشش بگوشوارهٔ + و بی سمع + آراسته بود هرگز بخدا نبیند جز بخدا نبیند و هرگز بخدا نشنود جز از خدا نه شنود در باغی گوشی که بحق باز بود در همه جای + او هیچ سخن نشنود الا از خدای + و ان دیده کز و نور نپذیرد او را + هرگز نبود آمینهٔ دوست نمای + وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا وبدرستیکه فرستادیم ما نوح را اِلٰی قَوْمِهٖ بسوی گروه او پس گفت مر ایشان را اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه من شما را نَذِیْرٌ بیم کننده ام مُّبِیْنٌ ○ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم من آن اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اینکه نپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را اگر پرستش دیگری نمائید اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَیْکُمْ بر شما عَذَابَ یَوْمٍ اَلِیْمٍ ○ عذاب روز دردناک را که مولمست آن عذاب او و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست از برای وقوع عالم در و فَقَالَ الْمَلَاُ پس گفتند اشراف و روسا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهٖ از قوم نوح مَا نَرٰىكَ نمی بینیم ترا اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی فضل مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریه دیدند و از درک حقائق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا بر نتابند + اولیا را همچو خود پندارند + گفته اینک ما بشر ایشان بشر + ما و ایشان بسته خوابیم و خور + این ندانستند ایشان از عمی + در میان قرتی بود تا منتهی + هر دو گون زنبور خورد از یک محل + زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل + هر دو گون آهو گیا خوردند و آب + زان یکی شد خون و زین دیگر مشکناب + آن دو نی خورند از یک آب خور + این یکی خالی و دیگر پر شکر + صد هزاران همچنین اشباه بین + فرق شان هفتاد سال راه بین + وَمَا نَرٰىكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا اِلَّا الَّذِیْنَ مگر آنانکه هُمْ اَرَاذِلُنَا ایشان فروتران و فرومایگان ما اند بَادِیَ الرَّاْیِ در ظاهر رای یعنی تو ایمان آوردند بی تفکری و تامل یا متابعان ما همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرٰى لَکُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ برما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّکُمْ بلکه گمان میبریم شما را کٰذِبِیْنَ ○ در دعوای نبوت یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح یٰقَوْمِ ای گروه من اَرَءَیْتُمْ خبر دهید مرا اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ اگر من بر حجتی هویدا مِّنْ رَّبِّیْ از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَاٰتٰىنِیْ و بدهد خدای مرا رَحْمَةً رحمتی مِّنْ عِنْدِهٖ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ پس پوشیده بماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گرداند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن منع علم شما از ان اَنُلْزِمُکُمُوْهَا آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی ست یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بران وَاَنْتُمْ لَهَا کٰرِهُوْنَ ○ و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره اید و ناخواهند گانید فتاده رحم فرموده که اگر نوح تو نستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردگار ست تا صاحب عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند مثنوی یکی را بر انی که مقبول ماست + یکی را بر انی که مخذول ماست + بد و نیک هر ترا بنده اند + بتسلیم حکمت سر افگنده اند + وَیٰقَوْمِ و ای گروه من لَآ اَسْـَٔلُکُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر عایه کنایه غیر مذکور ست مَالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر او اکنید یا مر اسخت بود اگر ابا کنید اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر بر خدای آنرا که آفریده است مرا و نیز گفته اند که اشراف قوم نوح ع میگفتند ای نوح ع ازاول دادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب ایشان میفرمود وَمَآ اَنَا بِطَارِدِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و نرانندهٔ آنهاکه گرویده اند اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و تقرب فائز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلٰکِنِّیْٓ اَرٰىکُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ ○ گروهی نادان که نمیدانید قدر انیان را وَیٰقَوْمِ و ای گروه من مَنْ یَّنْصُرُنِیْ کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللّٰهِ

از عذاب خدای ان طردتهم ط اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون ○ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایند گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح ع فرمود که ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که البته عندی خزائن الله نزدیک من خزینهای علم خداوند است ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا و لا اقول و نمیگویم للذین تزدری اعینکم مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد اعینکم چشمهای شما بجهت فقر ایشان را از اراذل میگوئید لن یؤتیهم الله خیرا ط که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم بما فی انفسهم ج خدای داناتر است بما فی انفسهم ج بانچه در نفسهای ایشان ست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا لمن الظلمین ○ بدرستیکه من آن هنگام هشم از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر ست قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و در و در از کشیدی فاتنا بما تعدنا پس بیار انچه مرا وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی من الصدقین ○ از راست گویان در وعید خود قال گفت نوح ع انما یاتیکم به الله بیارد شما را خدا تعالی عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا و ما انتم بمعجزین ○ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود با آنکه بستیزید یا بگریزید ولا ینفعکم و سود ندارد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدائی که میخواهد ان یغویکم ط آنکه شما را گمراه سازد در دین کلام تقدیم و تاخیر ست تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هو ربکم او ست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون ○ و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه گفتند قوم او افتراه ط بر بساخت نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتم قل ان افتریته بگو اگر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست وبال گناه کرده من و انا بری ء من بیزارم مما تجرمون ○ ع از انچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک از گروه تو الا من قد امن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون ○ بانچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند و اصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاهداشت ما یا باعین ملائکه که مددگار و موکل تو اند و وحینا و وحی کردن ما تو در ساختن آن ابن عباس رض فرمود که نوح نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در منجواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون ○ بدرستیکه ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق و در خبر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ابا کردند پس نوح بساختن کشتی اشتغال فرمود و یصنع الفلک و قف بود که میساخت کشتی را و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی بر و ملا من قومه گروهی متمردان از قوم او سخروا منه ط افسوس کردندی بر و چه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که با دل جی بوی و با خر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح گفت که اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون ○ همچنانکه شما افسوس میدارید با فسوف تعلمون لا پس زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بد و عذاب یخزیه خذلانیکه او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و یحل علیه و فرود آید بد و عذاب مقیم ○ عذابی دائم در آخرت که آن حرق ست پس نوح کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز

ع ۱۱

وگفته اند هزار و دویست ذرع وعرض آن پنجاه گز وگویند ششصد ذرع وازتفاع او سی ذرع وبقولی سی وسه وغیر ازینها نیز گفته اند وآنرا بر سه طبقه مرتب ساخت وبقیر مطلی گردانید وبحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را در طبقهٔ سفلی وسباع وبهائم را در وسطی وآدمیان با امتعه واغذیه در علیا جای مقرر فرمود وبتهیهٔ اسباب اتمام این مهام مشغول می بود حَتّٰٓى اِذَا جَآءَ اَمْرُنَا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ لاوبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنگ که حوارض دران نان پختی وبمیراث بنوح رسیده بود ونشان عذاب آن بود که آب ازان تنور برجوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم ما نوح را که بردار فِيْهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جنسے دو جفت از حیوانات یعنی از نها که جفتی میکنند اِثْنَيْنِ دو تا نر ومادهٔ وخص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانے دو جفت بکشتی برد وَاَهْلَكَ وکسان خویش را که مسلمانند بکشتی درآر اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وقول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان ست وواعله که پسر وزن نوح ع بودند وَمَنْ اٰمَنَ ط وبردار هر که کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وَمَآ اٰمَنَ وایمان نیاورده بودند وموافقت نکرده مَعَهٗٓ با نوح ع اِلَّا قَلِيْلٌ ○ مگر اندکے از مردان که زوجهٔ مسلم آن بود وسه پسر حام وسام ویافث وزنان ایشان هفتاد ودو تن از زن ومرد وغیر ایشان که مجموع هفتاد ونه تن بودند وبا نوح ع هشتاد تن پس نوح ع ایشان را به نزدیک کشتی درآورد وسر پوشے که ترتیب داده بود بر بالاے کشتی بپوشید واز زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت واز آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ وگفت نوح علیه السلام اِرْكَبُوْا فِيْهَا سوار شوید در کشتی در حالتیکه گویند بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خداے برید مَجْرٖىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا وبهنگام باز داشتن آن وگفته اند بنام خدا ست رفتن واستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندے وچون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشان را بدینوجه تعلیم تسمیه داد وگفت اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من لَغَفُوْرٌ آمرزنده مومنان است رَّحِيْمٌ ○ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِيْ بِهِمْ وکشتی می برد ایشان را فِيْ مَوْجٍ در موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادٰى نُوْحُ ابْنَهٗ وآواز داد نوح ع مر پسر خود کنعان را وگویند نام او یام بود وکان فِيْ مَعْزِلٍ وحال آنکه بود بر کرانهٔ آن کشتی ویدر او را مسلمان میدانست پس از روی شفقت گفت يٰبُنَيَّ ارْكَبْ مَّعَنَا ای پسر کم من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَكُنْ ومباش مَّعَ الْكٰفِرِيْنَ ○ با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وباکافران درکیش ایشان متفق بود قَالَ گفت در جواب پدر سَاٰوِيْٓ زود باشد که باز گردم وپناه برم اِلٰى جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت يَّعْصِمُنِيْ نگاهدارد ما را مِنَ الْمَآءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح ع لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَّحِمَ مگر آنکس که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم ست چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وبخشود ودر اثنای این مکالمه میان پدر وپسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ وحائل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر وپسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ ○ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی ست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بگشت وچون واقعهٔ طوفان بنهایت انجامید وکفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيْلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه وتعالی گفت يٰٓاَرْضُ ابْلَعِيْ ای زمین فرو بر مَآءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيٰسَمَآءُ اَقْلِعِيْ وای آسمان باز گیر آب را که فرو گذاشته وَغِيْضَ الْمَآءُ وکم کرده شد آب بر روے زمین وَقُضِيَ الْاَمْرُ وگزارده شد کاری که حکم حق تعالے بدو متعلق بود از هلاک اشرار ونجات ابرار وَاسْتَوَتْ وقرار گرفت کشتی عَلَى الْجُوْدِيِّ بر کوه جودے از موصل یا نام روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيْلَ وگفته اند بُعْدًا دوری وهلاکت باد لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ○ مر گروه ستمگاران را یعنی کافران را وچون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را بحبت شکرانه روزه داشت

ربع

وصوم عاشورا سنت شد این آیت در نهایت فصاحت و بلاغت ست در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیران در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد آن ندارد و حوالهٔ وقوف بر دقائق و رقائق این حال بمطالعهٔ این محل در جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی روی سوی دریا کن + وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ و بخواند نوح ع پسر خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعدهٔ تو راست ست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ○ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست آنام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت چه اگر خبر داشتی این سوال نکردی یکی حق سبحانه تعالی فرموده بود وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال فرمود جواب در رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عمل ست غَيْرُ صَالِحٍ نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه دران از پرسیدن آزاندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال کمن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ○ از نادانان بسوال غیر جائز قَالَ رَبِّ گفت نوح ع ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم تو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال ازان وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نه بخشائی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتها عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انساب آدمیان تبود و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع و شه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس ست و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از انها که با تو اند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمیکه با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از انها که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند در وسیط از فرطی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت الا که داخل ست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل دارد و درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطهٔ جبرئیل ع نُوحِيهَا إِلَيْكَ ح وحی کردیم آنرا بسوی تو مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو کرا قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا از پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ع صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ ○ مر پرهیزگاران راست در دنیا بظفر بر اعداد و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبائی ظفرست و کار صبران بر زبرست مثنوی صبر ست کلید گنج مقصود + بصبر در مراد نکشود + گر صبر کنی مراد یابی + ور پای در افتی ار شتابی + گر صبر کنی بصبر بتیک + دولت بتو آید اندک اندک + وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا ما برادر ایشان هود را ذکر اخوت بجهت نسب ست چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت قَالَ گفت هود ع يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایرا بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ ○ مگر افترا کنندگان بر خدا بِاتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی و مقرر ست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض نبوی چه دعوت وقتی نتیجه دهد موعظت آنزمان که

ما من دابة ع ۱۴

که بطمع فاسد آلوده نباشد **بیت** طمع بند و فقر حکمت بشنوی ✦ طمع گسل هر چه خواهی بگوی ✦ لاجرم پیغمبران مزدی دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي نیست مزد من مگر بر آن کسی که بحض قدرت فطرنی پیدا فرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمائید تا حق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید هر که مالی نجوید دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند و حق سبحانه و تعالی بر شامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب ثروت بودند و دشمنان نیرو داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی با اولاد محتاج شدند هود فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود با یمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید إِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا بارانی پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را در یاری کند قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوت باقوتی شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر گردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ ○ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند يَا هُودُ ما جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود دنیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدایرا پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ ○ از گرویدگان إِنْ نَقُولُ ما نمیگوئیم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون ست عادیان گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را از ان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود إِنِّي بدرستیکه من أُشْهِدُ اللَّهَ گواه میسازم خدایرا وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید بر انکه إِنِّي بَرِيءٌ با آنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ ○ از انچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بدون خدای یعنی در عبادت او دیگر را شریک میسازید فَكِيدُونِي پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِيعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ ○ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بوده که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند اینهمه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بمهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از بیان اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل **بیت** تو خدا را شو اگر جمله عالم دریاست ✦ بخدا گر سر موئی قدمت ترگردد ✦ و چون هود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکرم الهی و وثوق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا مگر خدای فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر و آفریدگار و نمثیل بالکیت و قدرت و تصرف ست إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ○ بر طریق حق و عدلست هر کس که بر و توکل کند او را راه راست نماید و ضائع نگذارد و در بحر الحقائق فرموده که صراط مستقیم نیست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله وان الی ربک المنتهی و در نفحات النصوص جامعه مذکورست در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات ست بحکم ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند انیست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم **بیت** کس کشاند میکشد کانا الیه راجعون ✦ چون روی جائی دگر فکر غلط باشد جنون ✦ و ازین مقولهاست قول قائل مثنوی چون همه راه اوست از چپ و راست ✦ تو بهر ره که میروی اورا ست ✦ چون از و بود ابتدای همه ✦ هم بدو باشد انتهای همه ✦ فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستیکه من رسانیده ام شما را مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچیز را که فرستاده شده ام بان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم چون قبول حق نکنید

حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ وجانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ وندهید شَيْئًا وزیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من وابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ○ بر هر چیز نگاهبانست یعنی افعال واقوال واحوال همه را نگاه میدارد ومجازات آنها که از وفات نمیشود وچون کفار قوم هود ع بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وآن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود ع را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنکسانیکه گرویده بودند مَعَهُ با او وایشان چهار هزار بودند که همه را با هود ع برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشش وبخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ وبرهانیدیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ○ از عذاب درشت وآن سموم ودمخ بود که بمناخر ایشان درآمده واز ادبار بیرون شد واعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وَتِلْكَ عَادٌ وآن عاد است یعنی اثر آنکه در دو یار احقاف می بینند آثار قبیله عاد است جَحَدُوا انکار کردند وکافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ وعاصی شدند در فرستادگان او وعصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِيدٍ ○ ستیزکار را یعنی عاصی شدند در کسیکه ایشان را بحق دعوت میکرد ومطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر وضلالت میخواند وَأُتْبِعُوا واز پی درآمده شده اند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را که بعد از هلاکست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ط وروز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ ط انکار کردند پروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور اند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت ودعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب عقاب ست قَوْمِ هُودٍ ○ عطف بیان عاد ست یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود ع بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ وفرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی ست قَالَ صالح ع يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم من بپرستید خدایرا وبوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ط معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم ع را که پدر شماست ومواد نطفها را که نسل او ازان آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا وزندگانی وبقاداد شما را در زمین در مدارک مذکورست که سال عمر هر یک از قوم ثمود ع از شصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل قصره ساختید وبحفر انهار وغرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ط پس رجوع کنید ببرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من قَرِيبٌ بکست نزدیک بامید وابران برحمت مُجِيبٌ ○ اجابت کنندهٔ دعیان ست بفضل ومنت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی تو فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد وسداد در چنین حال تومیدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش از نیکه دعوی نبوت کنی ومیخواستیم که ترا ملک یستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا مرا نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از انکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا از انچه که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ وبتحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از انچه تو ما را میخوانی إِلَيْهِ بسوی آن از توحید وترک عبادت اصنام مُرِيبٍ ○ شکی در تهمت افگننده یعنی گمانیکه نفس را مضطرب میسازد ودل را آرام نمیدهد وعقل را شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح ع که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا وفرض کنید که إِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ ودادهٔ باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند وباز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم وشما مرا بدین خود دعوت می کنید وبا من مجادله مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ ○ جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت

ع ۱۱

وقف لازم

کردن من شما ایمان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد
با مر خدا تعالی صالح ع حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيٰقَوْمِ هٰذِهٖ نَاقَةُ اللّٰهِ این ناقه است که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما
اٰيَةً در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فَذَرُوْهَا پس بگذارید او را تَاْكُلْ تا بخورد و بچرد فِيْٓ اَرْضِ اللّٰهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و
نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید فَيَاْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيْبٌ ○ عذابی
نزدیک یعنی متعاقب باز آرا و معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سورهٔ قمر یاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچهٔ او
ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد و صالح در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوْا پس گفت شما بنیدید و برخورید از حیات خود فِيْ
دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذٰلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ
مَكْذُوْبٍ ○ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَآءَ پس آنگاه که آمد
اَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صٰلِحًا نجات دادیم صالح را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانرا که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بفضل و بخشش
از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را زان بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز میاید که مراد روز قیامت باشد
اِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيْزُ ○ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَاَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد صیحهٔ جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که در ان سه روز که وعدهٔ حیات او شتند
در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و استهزا
میکردند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پائین بزمین و سر بر آسمان بر پرهای خویش نشسته کرده از مشرق تا بمغرب پاهای وی زرد و بالهایش سبز و در انهای سفید
و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسارهٔ برافروخته و موی سر وی سرخ بزنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و در بسیاری
نهاده بقبرها در آمدند و جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده مقتضا بر ایشان فرود آمد فَاَصْبَحُوْا پس گشتند فِيْ دِيَارِهِمْ
جٰثِمِيْنَ ○ و ان سراهای خود مردگان بر زمین چنان گان كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا گویا که هرگز نبوده اند در ان سراها و در رو سیط آورده که خدا تعالی
بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در شارق و مغارب سوای جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند که ابو رغال
کیست فرمود که پدر قبیلهٔ ثقیف اَلَآ اِنَّ ثَمُوْدَا بدانید بدرستیکه قوم ثمود كَفَرُوْا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را اَلَا بُعْدًا بدانید که دوری ست
از رحمت من لِّثَمُوْدَ ○ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَآءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا شصت بودند و میاید ع ۶۸
گویند سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده رو خوب جمال آمدند اِبْرٰهِيْمَ بسوی ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرٰى
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقائق سلمی مذکور ست که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنوازخت
که وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا در آخر بدوام خلت بشارت داد و از طبیعت این خبث و سر در حقائق سلمی آورده که آن فرزند بود بلطف حضرت سید کائنات ص از صلب وی با آنکه او
خاتم انبیا و صاحب لوای صدست و چه بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را چنین پسر باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین پسر بود + شاباش ازان صدف که چنین
پرورد گهر + آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز + صلوا علیه یا طلع الشمس و القمر + و در میاطی فرموده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد مر ابراهیم و میکائیل
بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوْا سَلٰمًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلٰمٌ گفت ابراهیم
جواب من سلام ست بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس بسیچ درنگ نکرد اَنْ جَآءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ چنین

گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پیش خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بر طعام دراز نکردند فَلَمَّا رَآ پس آنهنگام که دید ابراهیم أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشانرا که مطلقا لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسید بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَأَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان حواس خود فرو نمودند قَالُوا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستیکه ما فرستگانیم فرستاده شده إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم ساره بنت هارون قَائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان ایستادگی داشت چه سالها عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی وی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا تنگفته می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بِإِسْحَاقَ ۱۱ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ یَعْقُوبَ ۱۱ و از پس اسحاق بیعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از ناحیه پسری اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون فرزندی شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ گفت ای عجبا ءَأَلِدُ آیا من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیرزنم وَهَٰذَا بَعْلِي و این شوهر من شَيْخًا ط در حالتیکه پیرست صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این خبر که میگوئید لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۱۱ چیزی عجب استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا تعجب میداری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بعلت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود * کی چنین ها از و محال بود * رَحْمَتُ اللَّهِ بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ط بر شما ای اهل بیت محققان بر انند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند إِنَّهُ بدرستیکه خدای حَمِيدٌ ستوده است باعطای نعم مَجِيدٌ ۱۱ بزرگوار است باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آنوقت که برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ و آمد بوی بشارت اولاد يُجَادِلُنَا و ایشان و مجادله کرد با فرستگان فِي قَوْمِ لُوطٍ ۱۱ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که ان فیها لوطا گفتند که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستیکه ابراهیم بردبار بود بتعجیل ننشست در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُنِيبٌ ۱۱ رجوع کننده بحضرت عزت و کراین صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عَنْ هَٰذَا ج از این جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستیکه آمده است أَمْرُ رَبِّكَ ج فرمان آفریدگار تو بعذاب و هلاک ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۱۱ عذابی باز گردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط در آنجا بود نگاه کردند وی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی نرفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطًا بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید بصورتهای خوش و دلکش از بدی میاکی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۱۱ این روز سخت ترست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت

به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان ملاک نکنید لوط مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط علیه السلام گفت تا قیامت این ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازیها میکنند جبرئیل علیه السلام میکائیل را اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد چهار شهادت وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یاران لوط که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی در خانه ما مهمان شده اند قوم روی بدر خانه لوط نهادند وَجَآءَهُۥ قَوْمُهُۥ وآمدند با لوط قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ بشتاب دوانیده شدند بسوی او وَمِن قَبْلُ و پیش از این وقت نیز كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَٰقَوْمِ گفت ای گروه من هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِى اینک دختران من ایشانرا بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنان را با کافران میتوانست کرد حضرت لوط از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نساى ایشان بوده چه هر نبی بمنزلت پدر است خود را از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید فِى ضَيْفِى در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَّشِيدٌ ○ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قَالُوا۟ لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا مَا نیست ما را فِى بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و تحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ ○ آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه قَالَ گفت لوط در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم أَوْ ءَاوِىٓ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ○ یا پناه گیرم و باز گردم الی رکنی شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی

آستانش کز قبله گاه همه است + از همه آفتی پناه همه است + هر که دل در حمایتش بستست + از غم هر دو کون وارستست + آورده اند که لوط در خانه خود با ایشان مجادله مینمود و ایشان دیوار را بسگافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب اندوهناک شد ملائکه او را بدان مضطرب و خروش و جزع دیدند قَالُوا۟ يَٰلُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار تو ایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَن يَصِلُوٓا۟ إِلَيْكَ نمیرسند بضرر و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد و پر خود را بر روهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننگرد مِنكُمْ أَحَدٌ از شما کسی پس همه اهل خود را ببرد إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا بدرستیکه رسنده است او را مَآ أَصَابَهُمْ آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح ست لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت ست جبرئیل فرمود أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک ست فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و بر داشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان میشنوند پس حکم کردیم تا بگفتند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بباریدیم عَلَيْهَا بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً

سنگ مِّن سِجِّيلٍ ۵ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل ست وآن گلی باتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی ست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا بحیرتست که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ وآن سنگها بود مَّنضُودٍ ۵ بر هم نهاده یا پی در پی مُّسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جزع یا به بیاض وحمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از انها سفید وبر وتقطهای سیاه وبرخی سیاه وبر وتقطهای سفید یا نام هر کسی که بر وبا ان می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عِندَ رَبِّكَ ۵ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان وتفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود وخرد او مساوی سبوئی قولی آنست که سنگ بر سر حاجیان بار یدازان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام او بر سرش آمد وهلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در امد وتا چهل روز آن سنگ نام زداو بود ودر هوا معلق بایستاد وهمین که از حرم بیرون آمد برو فرود آمد وهلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَنیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ ۵ دور چه ایشانرا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد

ع نصف

مثنوی چو عالم را ستمگر تنگ دارد ✦ عجب نبود گر بر وی سنگ بارد ✦ سگانرا استخوان در خورد بسیار ✦ چو ظالم را بود سنگ دار ✦ گفته اند تصمیر حاج تقری ست که ایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمگاران مکه دور نیست ودر اثنای اسفار بران دیار میگذرند پس اولی وانسب انکه بنظر اعتبار وعتدار دران نگرند واز عذاب وعقوبت ترسان شده حال خود را بایمان واحسان بصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ ودر فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ط برادر ایشان شعیب را که اخوت نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من پرستید خدا را یگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ط هیچ خدائی جز وی وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وکم مکنید پیمانه را وچیزون کیلات وَالْمِيزَانَ وترازو را وچیزون موزونات إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ من بینم شما را بتونگری ونعمت یعنی درمانده ومحتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم وتو نگرید ہم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي وبدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما باین خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ۵ عذاب روزی گردورانیده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب ست بجهت وقوع آنست دران یعنی دران روز عذابی گرد شما را فرو گیرد که بیرون رهائی نباشد مراد عذاب قیامت ست یا عذاب استیصال وچون نهی کرد از تنقیص کیل ووزن امر میکند بایفای آن واین غایت مبالغه ست وَيَا قَوْمِ وای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام پیمائید بکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ وتمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل ودرستی وآن قوم با وجود خیانت در کیل ووزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند واطراف دینار ودرم را نیز می بریدند ودران باب میگویند وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قواعده که از دینار ودرم را میبرید وَلَا تَعْثَوْا وغایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بلده خود مُفْسِدِينَ ۵ درحالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ انچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست شما را از انچه بخیانت جمع میکنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۵ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم وَمن نیستم بر شما بِحَفِيظٍ ۵ نگاهبان بر شما که شما را از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده ونصیحت کننده بر من رسانیدنست وبس فردمن انچه شرط بلاغست با تو میگویم ✦ تو خواه انجنم پند گیر وخواه ملال ✦ آورده اند که انبیا بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی وداود وسلیمان وبرخی آنکه ایشانرا بجرب نفرموده اند وشعیب از انجمله بود که رخصت حرب ندشت قوم را همه روزه موعظه میگفت وخود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او را که ای شعیب أَصَلَاتُكَ نمازهای تو تَأْمُرُكَ آیا میفرماید ترا أَن نَّتْرُكَ بگذاریم آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا انچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَن نَّفْعَلَ یا دست بداریم انچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ انچه میخواهیم از نقصان کیل ووزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم ودنانیر إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردبار الرَّشِيدُ ۵ راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی حکم میگفتند ومراد ایشان اضداد این سخنها بود

نصف

وصفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بعلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من اَرَءَیْتُمْ چه می بینید
وچه میگوئید اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و بحجتی مِّنْ رَّبِّیْ از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِیْ و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد یک
خود رِزْقًا حَسَنًا ط روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل از زانی داشته باشد و سعادت روحانی
وجسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت بکنم وَمَآ اُرِیْدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را از ان و بیایم اِلٰی مَآ اَنْهٰکُمْ عَنْهُ ط
بسوی آن چیزیکه شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود از ان نیز باز می ایستم اِنْ اُرِیْدُ
نمیخواهم مِنْ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ ط مادامیکه توانم وَمَا تَوْفِیْقِیْ و نیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن
بسر منزل صواب وصلاح اِلَّا بِاللّٰهِ ط مگر بهدایت و معونت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر او توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ ○ و بسوی او
باز میگردم در هر چه نیت میکنم وَیٰقَوْمِ وای گروه من لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِیْ دشمنی من وستیزه کاری با من اَنْ یُّصِیْبَکُمْ اگر برسد شما را
مِثْلُ مَآ اَصَابَ مانند انکه برسید قَوْمَ نُوْحٍ گروه نوح یا طوفان اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ یا قوم هود را از باد صرصر اَوْ قَوْمَ صٰلِحٍ ط یا گروه صالح ع را از رجفه
وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ و نیستند گروه لوط ع مِّنْکُمْ بِبَعِیْدٍ ○ از شما و یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید
وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با یمان ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَیْهِ ط پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه
پروردگار من رَحِیْمٌ بخشنده بر مستغفر است وَدُوْدٌ ○ دوست دارنده است وَدود فعول ست بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد
وبمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند تطلب الاتطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را بر نهوجه آورده است
که دوست دارنده نیکی همه خلق و دوست دارد دلهای بحق یعنی او نیک او دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس هر خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت بجمع و بحیثیت
بر منظره اعیان جلوه نموده و للولد الاعز یدت حقائقه صفیا + رباعی ای حسن تو داده یوسفان را خوبی + در عشق تو کرده عاشقان یعقوبی + گر نیک
نظر کنی کسی غیر تو نیست + در مرتبه محبی و محبوبی + قَالُوْا یٰشُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم کَثِیْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ بسیاری از انچه میگوئی تو
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگرنه چرا فهم کلام او نکردندی و او
خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَاِنَّا لَنَرٰىكَ و بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا فِیْنَا در میان ما ضَعِیْفًا بیقوت در دفع مایان یا ضعیف البصر
وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگرنه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشانرا عزیز میداریم لَرَجَمْنٰكَ هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو
عَلَیْنَا بِعَزِیْزٍ ○ عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای گروه من اَرَهْطِیْٓ آیا عشیره و قوم من
اَعَزُّ عَلَیْکُمْ عزیز تراند بر شما و دوست تر نزد شما مِّنَ اللّٰهِ ط از خدای وَاتَّخَذْتُمُوْهُ و گرفته اید شما امر خدای را وَرَآءَکُمْ ظِهْرِیًّا ط
همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید مُحِیْطٌ ○ آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَیٰقَوْمِ اعْمَلُوْا وای گروه من عمل کنید
عَلٰی مَکَانَتِکُمْ بر جای خود که دارید از شرک و بخس اِنِّیْ عَامِلٌ ط که من نیز عمل کننده ام و تمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید
مَنْ یَّاْتِیْهِ انکس را که بیاید بر او عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا کند یا فضیحت تمام ملاک سازد وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ ط و انکس که آن دروغ گویست بزعم شما یعنی
زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوْٓا و انتظار برید آنرا که من میگویم که اِنِّیْ مَعَکُمْ رَقِیْبٌ ○ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا و انگاه

کرد آمد عذاب ما نجّینا شعیبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بخشایشی از نفس ما وَاَخَذَتِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّیْحَةُ آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فَاَصْبَحُوْا فِیْ دِیَارِهِمْ پس گشتند در سرای خود جٰثِمِیْنَ مردگان و بر زمین افتادگان کَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیْهَا گویا که هرگز اقامت نموده اند در ان دیار اَلَا بُعْدًا لِّمَدْیَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین وَدوری از رحمت من کَمَا بَعِدَتْ ثَمُوْدُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیلهٔ ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بحیثیت انکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تفسیر آورده که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق فرستادیم مُوْسٰی بِاٰیٰتِنَا موسی را با معجزاتی ما که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ و بحجت قاهر واضح که آن عصا بود و ید او چنانکه بذکر جمیع وضوح اوست اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَا۟ئِهٖ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوْٓا پس پیروی کردند آن گروه اَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی وَمَآ اَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِیْدٍ بنهج رشد و صواب چون امر او متابعت او کردند فرو انیز تابع او شدند یَقْدُمُ قَوْمَهٗ پیشروی کند فرعون قوم خود را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آردشان آتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدُ و بد مکانیست در آمده شده در و یعنی آتش دوزخ چه مورود که آبشخورست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن مورد دست بر ضد او وَاُتْبِعُوْا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فِیْ هٰذِهٖ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان ست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُوْدُ بد عطایست داده شده بریشان یعنی لعنت هر دو جهان ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْقُرٰی این خبر از اخبار دیهای هلاک شده کَنَقُصُّهٗ عَلَیْكَ قصهٔ آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا قَآئِمٌ بعضی از انها باقیست یا آبادان چون زرع قائم ایستاده وَّحَصِیْدٌ و برخی مفقودست یا خراب چون کشت درو شده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه اثر آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر اهل این دیها بالاک ایشان وَلٰكِنْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب انچه موجب هلاک بود فَمَآ اَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان اٰلِهَتُهُمُ الَّتِیْ خدایان باطله که از روی جهل یَدْعُوْنَ بودند که میخواندند و می پرستیدند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان بازنداشتند از ایشان مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز لَّمَّا جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوْهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَیْرَ تَتْبِیْبٍ جز زیانکاری و هلاکت وَكَذٰلِكَ و مانند این گرفتن اَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو اِذَآ اَخَذَ الْقُرٰی چون بگیرد اهل دیها را وَهِیَ ظَالِمَةٌ و حال انکه اهل ان ظالم باشند اِنَّ اَخْذَهٗٓ بدرستیکه گرفتن او اَلِیْمٌ شَدِیْدٌ دردناک و سخت ست و ازان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی کز هر صرر ظلمش دمی چراغ عیش مظلومان بمیرد نمیتر سد ازان کاید تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در نیچه یاد کردیم از قصص لَاٰیَةً آینه عبرتی ست لِّمَنْ خَافَ مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْاٰخِرَةِ از عذاب آنسرای ذٰلِكَ روز قیامت یَوْمٌ روزی ست مَّجْمُوْعٌ لَّهُ النَّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذٰلِكَ و آن روز یَوْمٌ مَّشْهُوْدٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهٗٓ و باز پس نمیداریم آن روز را اِلَّا لِاَجَلٍ مَّعْدُوْدٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قائم نگردد یَوْمَ یَاْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند اِلَّا بِاِذْنِهٖ الا باذن او فَمِنْهُمْ پس از ایشان شَقِیٌّ بدبخت و موقف دیگر شد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هٰذَا یَوْمٌ لَّا یَنْطِقُوْنَ وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُوْنَ فَمِنْهُمْ پس از ایشان وَسَعِیْدٌ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد

سعادت پنج چیز می دل وبسیاری گریه ونفرت از دنیا وکوتاهی امل شرمناکی ونشانهٔ شقاوت هم پنج چیز ست سختی دل وخشکی دیده ورغبت بدنیا وطول امل وبجیائی شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه وتعالی درین سوره دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری وسطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده ودیگر حکم ازلی که بسعادت وشقاوت خلق متصرف نفاذ یافته وحضرت رسالت پناه صم از هیبت آن خبر وسطوت این حکم فرموده که پیشیتنی سورة هود + قطعه آن یکے را از ازل لوح سعادت برکنار + وین یکے را تا ابد داغ شقاوت برجبین + عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال + فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین + فَاَمَّا الَّذِیْنَ شَقُوْا فامّا آنانکه بدبخت شدند فَفِی النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِیْهَا مر ایشانرا در آتش زَفِیْرٌ فریادی سخت وَّشَهِیْقٌ ○ وناله زفیر صوت شدید اگویند واستعمال او در مبدا صوت حمارست وشهیق صوت ضعیف بود ودر آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات که صوت حمیرست ودین بدبختان با ین ناله وافغان خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان باشند دران آتش مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ مدت همیشه تا آسمانها وزمینها برجاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید ابد وتخلید خلود ست پس دوام اهل النار بدوام آسمان وزمین بازبسته نباشد چه نصوص الهیه تابید دوام اهل النار وانقطاع دوام ارض وسما وارد ست پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت ازیشانست جاوید در دوزخ خواهند بود اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ مگر انچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب مهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در هر دوزخ انواع عذاب وعقوبت ست یکی از انها آنست که با تش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ ○ کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب وَاَمَّا الَّذِیْنَ سُعِدُوْا واما آنانکه نیکبخت شدند فَفِی الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان دران مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت وزمین آن چه بحکم یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ + زمین وآسمان بدل این آسمان وزمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان وزمین از حیثیت جواهر ایشان مراد ست نه از حیثیت صورت ایشان وگفته اند مراد فوق وتحت ست چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند وانچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامیکه تحت وفوق باشند سعدا در بهشت باشند اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ مگر انچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت ازان که آن رتبهٔ رویت ست ورضوان یا نعمتی که گمنه ویرا کس ندانند مگر حضرت وے که عالم ست بجمیع معلومات وگفته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین + مؤید این قولست وثمرهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر آیت ورضوان من الله اکبر سمت وگر یافته وباید دانست که علمای تفسیر درین استثنای سخن بسیار گفته اند ودور از المسیر آورده که استثنای لا یفعله ودر معالم فرموده که خدا تعالی درین استثنا دانا ترست واگر اقوال همه آورده شوند شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَآءً عطا داده شدنی غَیْرَ مَجْذُوْذٍ ○ منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِیْ مِرْیَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه ست وحقیقت خطاب راجع بامت ست میفرماید که بشک مباش مِّمَّا یَعْبُدُ هٰٓؤُلَآءِ از انچه می پرستند این گروه مشرکان در انکه ضلالت ست مودی بهلاک یعنی شک مکنید در انکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر ام ظهیه سبب هلاک وعذاب ایشان شد مَا یَعْبُدُوْنَ نمی پرستند اهل شرک بتانرا اِلَّا كَمَا یَعْبُدُ آبَآؤُهُمْ مگر بر وجهیکه می پرستیدند اباؤ ایشان مِّنْ قَبْلُ ط پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَاِنَّا لَمُوَفُّوْهُمْ وبدرستیکه ما تمام رساننده ایم بدیشان نَصِیْبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب غَیْرَ مَنْقُوْصٍ ○ ع درحالتیکه آن نصیب کاسته نباشد وَلَقَدْ اٰتَیْنَا وهر آئینه ما دادیم مُوْسَی الْكِتٰبَ موسی را تورات فَاخْتُلِفَ فِیْهِ پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بمؤمن شدند وبعضی برو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه سخنیست پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ

ع ۱۴ ۹

هرآینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال متبلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم تو لَفِیْ شَكٍّ مِّنْهُ هرآینه در گمانی انداز قرآن مُرِیْبٍ ○ گمانی در ریب افگننده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کنند وَاِنَّ كُلًّا و بدرستیکه هر یکی از مختلفان لَّمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ ازان جمله اند که هرآینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو اَعْمَالَهُمْ ط جزای عملهای ایشان بعضی اِنَّ را نافیه میدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدا تعالی که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه ان کلا لما یعنی توفینهم + وچون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم ست و تنوین کلا عوض از مضاف الیه ما زائده و تقدیرش چنین بود که وان کلهم لیوفینهم + اِنَّهٗ بدرستیکه خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ○ داناست و چیزے از و فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت بهمه کار بنده داناست او بمکافات هم توانا اوست + فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَاۤ اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ معك و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو اِسْتِقَامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آنکس ست که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقائق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که بود دے همه نیکو بها نیکو شود و به نابود دے همه زشتیها زشت شود استقامت ست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را شنید و گفت کردی بسیار نیکو گفته ست دلیلش فاستقم کما امرت بزرگے را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر ست گفت استقامت ابو علی بن سینی رح فرموده که حضرت را در واقعه دیدم گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سورهٔ هود چه چیز ست فرمود که فاستقم کما امرت + ای عزیز هر کرا قدم مستقیم نباشد رنجش ضائع ست شیخ ابو علی رح قال سمعت گفته ست که استقامت آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخارے رح در صفت اهل استقامت فرموده بنظم کسی را دانم اهل استقامت + که باشد بر سر کوی ملامت + ز اوصاف طبیعت پاک مرده + باطلاق هویت جان سپرده + تمام از گردتن دامن فشانده + برفته سایه خورشید مانده + وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدرستیکه خدای بانچه شما میکنید بَصِیْرٌ ○ بیناست وَلَا تَرْكَنُوْۤا و میل مکنید اِلَى الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی را بی ظلمه برتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذے بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود و را آب تواند داد فرمودند گفتند اگر آبش ندهد بمیرد فرمود که دعه یموت + مصرع آنچنان بد زندگانی مرده به + پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ه پس بباید شما را آتش یعنی بشمارسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدا تعالی مِنْ اَوْلِیَآءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ○ پس شما یاری داده نشوید وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را طَرَفَیِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ ط و در ساعتها از شب نماز طرف اول روز نماز بامداد ست و نماز طرف اخر ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو عدی خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر در خانه ست چون ان بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته را عرض رسانید آیت فرود آمد اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز بجگانه ببرند و محو کنند بدیها را که غیر کبائر باشند حضرت رسالت پناه از عمرو پرسید که نماز دیگر را با گذاردی گفت آرے فرمود که همی کفارته + آن نماز کفاره این گناه ست گفتند یا رسول الله این حال مر او را ست خاصه گفت نی بر اے عموم مردم ست و مؤید این قول حدیث آمده که از نمازے تا نمازے گفت گناهان ست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبائر اجتناب نمایند و اسطی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو میسازند و در بحر الحقائق آورده که انواز ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل

ظلمات او قاتی را که بحوائج نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی برانند که حسنات گفتن کلمات اربعه ست یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذٰلِكَ این فرمان و این وعده ذِكْرٰى لِلذّٰكِرِيْنَ پندیست مر یاد کنندگانرا وَاصْبِرْ وصبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا يُضِيْعُ ضایع نگرداند اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ اجر نیکوکارانرا عدول از صبر اشارت بآنست که شکیبائی از حسناتست فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود و لولا بمعنی نفیست یعنی نبود مِنَ الْقُرُوْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند اُولُوْا بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی خرم يَنْهَوْنَ باز داشتند مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِى الْاَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب بر ایشان نیامدی اِلَّا قَلِيْلًا لیکن اندکی بودند مِّمَّنْ اَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند مَآ اُتْرِفُوْا فِيْهِ آنچیزرا که منعم شدند بدان یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام تحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند وَكَانُوْا مُجْرِمِيْنَ و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نخواست پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرٰى که هلاک کند اهل دیهارا بِظُلْمٍ بشرک وَّاَهْلُهَا مُصْلِحُوْنَ و حال آنکه اهل آن بصلاح آرند گان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مردمانرا اُمَّةً وَّاحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِيْنَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس اِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی تونگرست و یکی درویش مگر آنکه خدای تعالی او را قناعت دهد وَلِذٰلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که بالملائک گفته و آن اینست لَاَمْلَئَنَّ هر آینه پر میسازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان جن و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده اَجْمَعِيْنَ و همه ایشان وَكُلًّا نَّقُصُّ و هر چیزی که میخوانم عَلَيْكَ بر تو مِنْ اَنْۢبَآءِ الرُّسُلِ از اخبار پیمبران آن خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهٖ آنچه ثابت میگردانیم و برجا میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فائدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی بر ایذای کفار شکیبائی کنی وَجَآءَكَ و آمده است بتو فِيْ هٰذِهِ الْحَقُّ در این سوره آنچه درست و راست است و معالم فرموده که تخصیص این سوره بذکر آن شریف ست والا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند اشارت باخبار مذکور ست در این سوره یعنی این خبرها راست ست وَمَوْعِظَةٌ و پندست وَّذِكْرٰى و یاد کردن لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر گروندگانرا وَقُلْ و بگوای محمد لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعْمَلُوْا عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر جائیکه بدان تمکنید اِنَّا عٰمِلُوْنَ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وَانْتَظِرُوْا و چشم دارید انقلاب زمانرا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ بدرستیکه ما نیز منتظریم بزوال عذاب شما وَلِلّٰهِ و مر خدایرا ست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ علم آنچه غائب ست از آسمانها و زمینها وَاِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْاَمْرُ بازگردد و خلق مرجع مجهول میخواند یعنی بازگردانیده شود كُلُّهٗ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه ست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بر او در تقدیم عبادت بر توکل اشارت ست بآنکه نفع توکل عابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ خبر از آنچه بندگان میکنند و خطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاخبار رحمه الله نقل میکنند که فاتحهٔ تورية آیه اول از سورهٔ العالم ست و خاتمهٔ آن آیه آخر از سورهٔ هود و الحمد لله اولا و آخرا

سورة يوسف مكية وهي مائة واحدى عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر ف در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست ۱۲ لا یعلم تاویله الا الله ۱۲ وگفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی داند چنانچه ا د ا ر ا و ح م وَن الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسمای الهی چنانچه الف ماز الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد است و لام از لطف و را از رحمت گویا قسم یاد میکند برین وجه که انفراد من بر ربوبیت من و بلطف من بر عارفان لطائف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ تفسیر ○ این آیات آیاتهای کتاب مبین ست یعنی سورهٔ که ظاهرست اعجاز آن یا هویدا ست معانی آن بر تامل یا روشن کننده ست قصهٔ را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر واز قصهٔ یوسف ۴ چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سورهٔ ست قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی وبعضی از قرآن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرو فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ○ تا باشد که شما فهم کنید و بمعنی آن برسید و محبت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرو فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بر تو بهترین قصه که خوانده میشود در معالم گوید که بهترست بجهت اشتمال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن ست چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر العجب القصص گوید و صاحب بحر الحقائق گوید که احسن ست بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد با حوال انسان اگر تاویل کنند یوسف ۴ را بدل و یعقوب ۴ را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف ۴ و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیتی گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا مینماید آورده اند که بعضی از صحابه ۱۲ گفتند یا رسول الله ۱۲ لو قصصت علینا ۱۲ این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی ازان در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بوحی کردن ما بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سورهٔ مقرر را وَإِنْ كُنْتَ و بدرستیکه بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ ○ از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه ست إِذْ قَالَ یُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب ۳ را گویند یوسف ۴ در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سر از خواب در آمد یعقوب ۴ گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یَا أَبَتِ ای پدر خواب عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ کَوْكَبًا یازده ستاره را وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان مینگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ ○ مر سجده کنندگان بودند یعقوب ۳ دانست که یوسف ۴ مرتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست یعقوب ۳ و زوجهٔ او که خالهٔ یوسف ۴ ست و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب او توقف دارند هر آینه قصد هلاک او کنند قَالَ یَا بُنَيَّ گفت ای پسر کهتر من تصغیر از روی شفقت و محبت ست لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ که حیله کنند ترا بهلاک تو کید گاه حیله کردن بسبب وسوسهٔ شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه او لِلْإِنْسَانِ مر آدمیان را عَدُوٌّ دشمنی ست مُبِينٌ ○ آشکارا که او را بر کید و مکر میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برگزیدند بر چنین خواب عجیب که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمانروائی و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا بتاویل خواص کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت ست عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب ۴ یعنی برادران تو بقولی ایشان را پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب ۳ که انبیاء ۴ از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جدست و پدر جد إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم و اسحق ۴ یعنی

برابر ابراهیم ۴ بحکمت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق ۴ باخراج یعقوب ۴ و سباط از صلب و اِنَّ رَبَّكَ بدستیکه پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بانکه استحقاق اختیار و حَكِيمٌ ۞ ستوار کارست و درست کردار که بکند انچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصهٔ یوسف ۴ وَاِخْوَتِهٖ و در حکایت برادران او اٰيٰتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِّلسَّآئِلِيْنَ ۞ مر پرسندگان و غیر ایشانرا یوسف ۴ را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خالهٔ یوسف ۴ بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زیالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان ازدوسریه بودند و آن ولیفشالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف ۴ خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب ۴ بکتمان آن وصیت فرمود و باجتباء و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند و نمام شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم او مشغول شدند اِذْ قَالُوْا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف ۴ با یکدیگر لَيُوْسُفُ وَاَخُوْهُ هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین اَحَبُّ اِلٰٓى اَبِيْنَا دوست ترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ط و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خردسال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما او دوست تر نداشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ما ده مرد قوی اختیار کرده اِنَّ اَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۞ ج هر آینه در دور افتاده ست آشکارا از راه صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شده و در تدبیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی فراگیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که اُقْتُلُوْا یُوْسُفَ بکشید یوسف ۴ را و گویند گویندهٔ این سخن او ان بود گفت او را بکشید اَوِ اطْرَحُوْهُ یا بیفگنید اَرْضًا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشند یعنی او را غائب کنید يَّخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِيْكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و تمامی بر شما اقبال کند وَتَكُوْنُوْا و باشید مِنْۢ بَعْدِهٖ پس از یوسف ۴ یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صٰلِحِيْنَ ۞ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکائد شیطان ست که تا نکمیایان باو یه آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه + آخر تامل نمی نماید که عذر فردا کی عمر فردا که میاید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا نگذاری زنهار + که چو فردا برسد نوبت کار دگرست + قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوْا یُوْسُفَ بکشید یوسف ۴ را که قتل بیگناهان گناه عظیم ست وَاَلْقُوْهُ و بیفگنید او را فِيْ غَيٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا فراگیرند او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدینوجه میاید کرد اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِيْنَ ۞ اگر هستید شما کارکنندگان بمشورت من پس همه براین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده نظم سنبل سر زنافه باز کرده + گل دست برو دراز کرده + سیرابی سبزهای نوخیز + از لولو تر زمرد انگیز + چه شود که یوسف را بامابه صحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذراند یعقوب ۴ فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود و روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان + من اندر کنج غم چون دردمندان + فرزندان یعقوب ۴ نومید شده پیش یوسف ۴ آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمهٔ باو درمیان آورده گفتند فرد موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید + که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود + یوسف ۴ چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید فروزین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد + کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را + یعقوب ۴ در فکر دور و دراز افتاده قَالُوْا گفتند برادران یوسف ۴ يٰٓاَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَاْمَنَّا چیست ترا که امین نمیداری ما را عَلٰى يُوْسُفَ بر یوسف ۴ و تامل میکنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهٗ و حال آنکه ما مر او را لَنٰصِحُوْنَ ۞ نیکخواهانیم و بغایت بروی مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَّرْتَعْ تا در رسد و فراخی عیشت میوها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند بتیراندختن و شتر دوانیدن وَاِنَّا لَهٗ و بدرستیکه ما مر او را لَحٰفِظُوْنَ ۞ هر آینه نگاهبانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب ۴

ثلثة ارباع

لیحزنني بدستیکه مرا اندوهگین میدارد آن تذهبوا به آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است وصبر از مشاهده وی دشوار واخاف ودیگر میترسم ان یاکله الذئب آنانکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیارند مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون ○ از وبیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم ازان ترسم کز و غافل نشینید ✦ زغفلت صورت حالش نه بینید ✦ درین دیرینه دشت محنت انگیز ✦ کهن گرگے برو دندان کند تیز ✦ قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب بخدا که اگر بخورد او را گرگ ونحن عصبة ✦ در حال آنکه ما گروه توانا وقوی میکلیم که هر یک از ما بده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد انا اذا لخسرون ○ بدرستیکه آنوقت که او را بگرگ دهیم هر آینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید ومیل دل یوسف بگشت دشت وتماشا کوه وصحرا ویرا الم هجران نهاده وبقضاء الهی رضا داده بفرمود تا سر وتن یوسف را بشستند ومویش شانه زده جامهای نو بپوشانیدند وقمیص ابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه که جبرئیل از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی در و پوشانیده بود وبمیراث بیعقوب رسیده چون تعویذے بر بازوی بست وبمشایعت فرزندان تا شجرة الرماع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد ویوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه نه در خورد دیده بود ✦ طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود ✦ یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت ودانه دانه مروارید خوشاب بالماس مشه سفتن آغاز گرفت مصرع ژاله از نرگس فرو بارید وگل آب داد ✦ وگفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قصه بسمع آنبو بصر رسانید بیت میان بغرم سفر بسته وبر رهت ✦ سرشک دیده من میرود که ره گیرد ✦ ای یوسف ازین فتنه تو رائحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد ونمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری ✦ لاتنسانی فانی لا انساک ✦ مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع فراموشی نه شرط دوستست ✦ پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود وایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت بچشمان پدر تا می نمودند ✦ ز یکدیگر بمهرش میربودند ✦ یعقوب در ایشان می نگریست واز شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرور وانم ز چشم ناشده دور ✦ دل از تصور دوری چو بید لرزانست ✦ چون فرزندان از پیش نظر وی غائب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آنهنگام که برادران یوسف را کردند با او انچه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند وآغاز طعن نمودن گرفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی براندیشید وبر کودکی وضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید کز در او دور گشته ام ✦ رحمی کنید کز غم او زار مانده ام ✦ القصه بسخن او التفات نکردند وطپانچه بر روی او زدند ودر خاک خواری گرسنه وتشنه بر روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت وگفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت واز سر قتل او در گذشتند واجمعوا وجمع شدند در آن خود را محکم ساختند ان یجعلوه آنکه بیفگنند او را في غيابت الجب در قعر چاه وآن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود وپایان او کشاده وهفتاد گز عمق او زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند وچون شنید که در چاه می اندازند دست در هر یکے از ایشان میزد ودستش را بر بستند ورسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از بر تنش بر کشیدند وچون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند واز حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ✦ ادرک عبدی ✦ جبرئیل پیش از انکه یوسف بتگ چاه رسد بوی رسید واو را با پنجه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تگ چاه بود بنشاند واز طعام وشراب بهشت بوی داد پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در پوشانید واوحینا الیه وما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم

اورا که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزد یک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هٰذَا باین کاری که کرده اند در نجی که تو رسانیده وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ وحال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بحبت علو شان و رفعت مکان تو و بعد از ان زمانی را باین صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او ایشانرا نشناخت ✦ وهم لمنکرون ✦ اما چون یوسف در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ آمدند نزد یک پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ یَبْكُونَ ○ میگریستند یعقوب چون گریهٔ آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه می شود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوا یَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ بالصحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر و رو دویدن و تیر افگندن وَتَرَكْنَا یُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزد یک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ج پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نمیتی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ○ و اگرچه ما راست گویانیم در همه کارها اما اینجا بحبت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم ثلثة ارباع

بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا وَ آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیراهن خون آلوده دید دغدغهٔ هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین ست که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا ط کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ط پس کار من صبر است نیکو یعنی شکیبائی که بآن شکایت نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ○ بر انچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف دران چاه بود صباح روز چهارم قافلهٔ نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را سوی آن چاه دوارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمدند فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ ط پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و چون رسید بیوسف که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده ✦ یوسف در دلو نشست و در عالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را نهایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ یَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صباب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هٰذَا غُلَامٌ ط این پسریست که دلو را گران ساخته پس بدوگاری او یوسف را از چاه برآورد و نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ✦ ز جانش بانگ یا بشری برآمد ✦ بشارت کز چنین تاریک چاهی ✦ برآمد بس جهان افروز ماهی ✦ وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً ط در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را باداده اند تا برای ایشان بمصر ببرم و بفروشم و گفته اند که ✦ ضمیر اسروه ✦ راجع به برادران ست یعنی برادر نمش حال او را پنهان داشتند و گفتند که او بندهٔ ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ○ بانچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یکدیگر و از اخفای امر یوسف او را آورده اند که چون برادران یوسف او را بدیدند بزبان عبری با او گفتند انچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریزپاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند

نامرده مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم بهر چه داری پس دست یوسف بدست مالک دادند وشَرَوْهُ وبفروختند
او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ ج درهمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که ما دون
چهل درم را می شمردند وما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمر و هفتده عدد بود یا بیست هر بر آورد دو دو درم برداشتند ودر وسیط
آورده که یهود ابر هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا فِيهِ وبودند برادران در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِينَ ○ از بی رغبتان ۱۴ ع ۲
یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گرنختن ونافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد ودر آنزمان
پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود وزمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز شگفتندی باز داده بود چون خبر کاروان
مدین بمصر آمد وگماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او شیفته وحیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند واو نیز
داشت رعیل نام ویا فکار ومشهور آنست که او را زلیخا گفتندی ودر عین المعانی بضم زا وفتح لام تصحیح کرده ودر السنه بفتح زا وکسر لام شهرت دارد
القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد وروز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد وبجلوهٔ آن جمال شیرین
شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار به بازار برآمد ✤ فریاد وفغان از در ودیوار برآمد ✤ خریداران بمزید ثمن درآمده هر کس بهای او چیزی
اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر ونقره ومشک ودیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد شعر خریدان دیگر لب ببستند ✤ پسر انوی
خاموشی شستند ✤ عزیز بهای آن داد ویوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ وگفت آنکس که خرید یوسف مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ
مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت ست از نیکو داشت وحسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت واحترام است
یعنی این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع وعقار وسر انجام مصالح روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ط یا فرا گیریم ویرا
بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد وبشیرهٔ او ظاهر ست وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه محبت یوسف را در دل او جای دادیم
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ ز در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ وتا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ
الْأَحَادِيثِ ط از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ وخدای غالب ست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد ودر چیزی
از آن منازعت نتواند نمود یا غالب ست بر امر یوسف که برادران را در وی خواهشی بود بهلاک وخواری وخدا را خواهشی بود بعزت وسروری
واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسے را دلگرگونه رے ✤ نباشد مگر آنچه خواهد خدے وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت ومشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ وآنهنگام که رسید یوسف أَشُدَّهُ بقوت خود بشرده سالگی
یا بیست سالگی وگویند میان سی وچهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا وَعِلْمًا ط حکمی که آن نبوت ست یا حکمت وآن علمی باشد مؤید بعمل
وویگر دادیم او را دانشی در دین وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ○ وهمچنین پاداش میدهیم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف بخانهٔ عزیز در آمد سلطان
عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد ولشکر حسنش متاع صبر وسکون او را بیغام داد بیت زلیخا چون برویش دیده بگشاد ✤ بیک دیدارش افتاد
آنچه افتاد ✤ ز لطف صورت وحسن شمائل ✤ اسیر شش بیکدل نی بصد دل ✤ بعد ازان که عشقش نهایت کشید وشوق بنهایت انجامید صورت حال
با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ ودر خواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف را
عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف واو را بمنزلے که هفت خانه در یکدیگر ساخته درآورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ ودر بیست در را
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ط وگفت بشتاب وپیش من آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی

إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ طنیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر من است و ترا به نیکو داشت من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستیکه او لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ○ رستگار نمی شوند ستمگاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت ✦ چو افتد بر زناکاران غرامت ✦ جزای آن جفاکیشان نویسند ✦ مرا سر دفتر ایشان نویسند ✦ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وبدرستیکه قصد کرد آن زن به مخالطت یوسف بزنا وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ اگر ندیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا یتعالی باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت دران حال خود را نگاهداشت كَذَٰلِكَ همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت وعفت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ وعمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستیکه او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ○ از بندگان خالص ما است یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته آورده اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد و بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف در زلیخا بسوی در تا گاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی کرده باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدید و درکشید قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از انکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیشدستی نمود و دلیرانه بسخن درآمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَاءُ چیست جزای کسیکه مَنْ أَرَادَ خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی مراد شوهر نفس خود ست درین سخن خواست که ابرای مرخود کند از گناه و چنان فرانماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسیکه بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان ست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي گفت یوسف او در خواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبردار نه یوسف گفت در آنخانه کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما تا دل وی بسخن گویی یوسف گفت خدای من قادرست بر انکه او را به سخن آرد و به بیگناهی من گواهی دهد و در لطائف سبعین آورده که عزیز از ان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی به سخن درآمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد و درین کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز ان كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ و یوسف از دروغگویانست چه بصورت دلیلست بر انکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ○ و یوسف از راست گویانست چه بحال دلالت بران دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَىٰ پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستیکه این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیلهٔ شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستیکه کید شما عَظِيمٌ ○ بزرگست زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شده و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هَٰذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی

إِنَّكِ كُنْتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ ع از گروه گناهکاران گیرا برای تغلیب آورده اند که عزیز اگرچه باین قصه آشکارا نداند اما سخن عشق نهان کی بماند
شمه ازین واقعه دانسته و انخواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آنینه عشق را خوی عالمیست در کار ست نه سودای سلامت نظم
نیاز و عشق را گنج سلامت ۞ خوشا رسوائی کوی ملامت ۞ غم عشق از ملامت تازه گردد ۞ وزین غوغا بلند آوازه گردد ۞ وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از زنان
در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته
گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر مجموعی که از اعیان شهر گویند سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است
غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ ج از نفس او یعنی در خواسته است از و که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستیکه بشگافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی
یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستیکه ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞ در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری
مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود میگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
فرستاد بسوی ایشان و استدعا آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زنان را طلبیده و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس
چون بمنزل وی آمدند مرآة از برای ایشان حاضر کرد وَاعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاهها از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا نشستن
مجلس طعام چه در خبرست که ایشان تکیه ده طعام میخورند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه
کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامه مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آ عَلَيْهِنَّ ج برین زنان
یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته ۞ برون آمد چو گل از شگفته ۞ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس
آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال کمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و بالمآل محسوس نشد در حقائق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را امتحان میکند که محاوتی در
رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شاهد شهود بر تو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ۞ بیداد تو سهل ست فراموش توان کرد ۞ القصه زنان مصر چون خود را بیخود دیدند باخود باز آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ
پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده شعر تو از سلالهٔ کدام صفی
ز آب و خاک نزادی ۞ که از قبیلهٔ روحانیان حور نزادی ۞ إِنْ هَذَا نیست این شخص إِلَّا مَلَكٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای آنچه جمال بدین زیبائی
و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدندش که جز والا گهر نیست ۞ برآمد بانگ از ایشان کمین بشر نیست ۞ نه چون
آدم ز آب و گل سرشتست ۞ ز بالا آمده قدسی فرشتست ۞ صاحب وسیط بسند خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل بمن فرود آمد
و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش مغرز کرده ام ۞ وما خلقت
خلقا احسن منک ۞ یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت بیت از حسن رخ یوسف
دست بریده سهلست ۞ در پای تو بر سرها بریده باشد ۞ از عائشه رضی نقل میکند که در صفت حال حضرت رسالت پناه فرموده شعر لو امی زلیخا لو رأین جبینه ۞
لآثرن بالقطع القلوب علی الید ۞ زنان مصر هنگام جلوهٔ یوسف ۞ ز روی بیخودی ار دست خویش ببریدند ۞ مقررست که دل پاره پاره میکردند ۞ اگر جمال تو ای
نور دیده می دیدند ۞ القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد وَقَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي گفت زلیخا این آنکسست که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت
کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستیکه من مراودت کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او در خواستم که آرزوی من بدهد

فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت وسر من نزنیاورد وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ واگر چنانچه نکند مَآ اٰمُرُهٗ آنچه بفرمایم اورا از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُوْنًا وهر آینه باشد مِّنَ الصّٰغِرِيْنَ ○ از خوار شدگان یعنی داخل در زندان وبیاکان یوسف گفت این سخن بشنید روی از زنان مجلس برتافت وزنان در عقب وی بیرون رفتند در قیاس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت یوسف ای پروردگار من السِّجْنُ در زندان اَحَبُّ اِلَيَّ دوستر است من مِمَّا يَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت ایشان یا میل بدیشان شعر عجب درمانده ام در کار ایشان + مرا زندان به از دیدار ایشان + وَاِلَّا تَصْرِفْ واگر نگردانی عَنِّيْ از من كَيْدَهُنَّ مکر وفریب ایشان را یعنی اگر مراد ورنه عصمت خود نگیری اَصْبُ اِلَيْهِنَّ میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَاَكُنْ مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ ○ وباشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهٗ پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهٗ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از وکَيْدَهُنَّ مکر ایشان را اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستیکه او شنوا است مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيْمُ ○ داناست بحال کسیکه از همه در وگریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد وقدر نعمت وراحت را سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چوکوره ساز زندان را بدو گرم + بوموزان کوره گردد آهنش نرم + زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد وگفت این غلام عبری بدنام گشته ام وطبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است ومن از ملامت باز رهم عزیز را این سخن قبول افتاد وحکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را ودر دل افتاد مِّنْۢ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰيٰتِ پس از آنکه دیدند دلائل عصمت وشواهد برأت یوسف را چون شهادت صبی وچاک پیراهن او از قفا وقطع دست ما یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها ای ایشان بران قرار یافته که برای صلاح لَيَسْجُنُنَّهٗ هر آینه در زندان کنند او را حَتّٰى حِيْنٍ ○ تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند وزندان را بدان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان کردند بیت چو آن لعل زنده در زندان درآمد + بجسمی مرده گوئی جان درآمد + دران محنت سرا افتاده خوشی + برآمد زان گرفتاران خروشی + وَدَخَلَ ودرآمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيٰنِ دو بنده از بندگان ملک یان یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی دیگر طباخ که او را مجلس خواندندی ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر میدهند وحکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف بزندان درآمدند ویوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی وخواهای ایشان را تعبیر فرمودی وتا روزی این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده وطباخ فی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند قَالَ اَحَدُهُمَآ گفت یکی از ایشان یعنی ساقی اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک ست وبر وسه خوشه انگور رسیده وکاسهٔ ملک بدست منست اَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وانگور را تسمیهٔ عنب بخمر باعتبار مآل است وَقَالَ الْاٰخَرُ وگفت دیگری یعنی طباخ اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستیکه من می بینم خود را که در مطبخ ملک اَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَاْسِيْ بر زبر سر خود خُبْزًا نان را وآن سه سفره نان بود تَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخورند مرغان از آن نان ومیرانند نَبِّئْنَا بِتَاْوِيْلِهٖ خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب اِنَّا نَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ○ از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رؤیای ما یوسف خواست که تعبیر خواب ایشان را بزودی باز گوید چه دران مکروهی متوجه بود یکی را پس از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف لَا يَاْتِيْكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقٰنِهٖٓ خوردنی که روزی داده شوید بدو اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَاْوِيْلِهٖ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ ومزهٔ آن طعام را قَبْلَ اَنْ يَّاْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان وعرافان امثال این نشنیده ایم یوسف گفت که این معجزه منست نه عرافت وکهانت ذٰلِكُمَا اینکه گفتم شما مِمَّا عَلَّمَنِيْ از آن چیزیست که بیاموخت مرا رَبِّيْ پروردگار من بالهام ووحی اِنِّيْ تَرَكْتُ بدرستیکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُوْنَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللّٰهِ بخدای

وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ وایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ ○ ایشان ناگروید گانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ وپیروی کردم مِلَّةَ آبَآءِيْ کیش پدران خود را اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ ابراهیم واسحق ویعقوب پدرست اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوت ست یا بجهت زیادتی رغبت بود بسماع کلام وی مَا كَانَ لَنَآ روا نیست ونشاید ما را که پیغمبر نیم اَنْ نُّشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ط بخدای چیزی را بلکه او را می پرستیم بیگانگی ذٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدست عَلَيْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده اند وَعَلَى النَّاسِ واین از فضل اوست بر سائر آدمیان که انبیاء را بارشاد ایشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا يَشْكُرُوْنَ ○ سپاسداری نمی کنند آن فضل و موهبت را یٰصَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خَيْرٌ بهترست اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ ط غالب بر همه مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید شما مِنْ دُوْنِهٖٓ بدون خدای اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامهایی یعنی چیزی چند را باعتبار نامهای که بی حجت و برهان سَمَّيْتُمُوْهَآ نام نهاده اید آنها را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ ط از هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی را اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ ط مگر خدای را که مستحق پرستش ست اَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه نپرستید اِلَّآ اِيَّاهُ ط مگر او را ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ اینست دین حق و روشن و درست و راست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان می شوند يٰصَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا آیا یکی از شما که ساقی ملک ست بسه روز دیگر خلاص یابد فَيَسْقِيْ رَبَّهٗ پس بیاشامانَد تربیت کننده خود را خَمْرًا خمر را چنانچه پیشتر می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ واما آن دیگری که طباخ ست فَيُصْلَبُ پس بر آویخته شود بردار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان سکاری مِنْ رَّاْسِهٖ ط از کاسه سری پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِيْ حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِيْهِ تَسْتَفْتِيٰنِ ○ دران از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ وگفت یوسف لِلَّذِيْ ظَنَّ مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت ازان هر دو یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِيْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بگو بهست اندران زندان غریبے + ز عدل شاه دوران بی نصیبے + چنینش بے گنه پیوسته رنجور + که هست این از طریق عدلت دور + آورده اند که چون سه روز برآمد ملک کس نفرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و مرغ چشم از کاسه سرش بیرون آوردند و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون او بر تبه تقرب برسید و از سر غرور و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَاَنْسٰىهُ الشَّيْطٰنُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِيْنَ ط چند سال بضع عددی ست مبهم میان سه نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکند که روزی جبرئیل بر زندان در آمد یوسف را بشارت گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنهکاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و می گوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت دریغ حال از من راضی هست یا نه گفت آری از تو خوشنود ست گفت اذا الابالی اکنون که او راضی ست از من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم

ع ۵

پس جزای آنکه دید او را همین + ماند یوسف حبس در بضع سنین + گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب + تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب + اما چون مدت محنت بسر آمد
و ملک یان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک اِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه من خواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از ان يَأْكُلُهُنَّ بخوردند وَسَبْعَ أُخَرَ دیگر هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیادت نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشهٔ خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشهٔ دیگر وَيَابِسَاتٍ
خشک یعنی رسیده و بدرو درآمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشان را بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه
کاهنان و معبران و اختران قوم أَفْتُونِي فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
دانش لِلرُّؤْيَا يَا تَعْبُرُونَ ○ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است
وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتاویل این نوع خوابها بِعَالِمِينَ ○ دانایان چه ما تعبیر رویای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله
هست ملک یان از جواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در روی یا تفکر غوطه خورد که آیا این مثل من که کشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید مصرع
یارب این خواب پریشان مر تعبیر چیست + ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال او بیخبرش بیاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وگفت آن کسیکه نجات
یافته بود از ان دو بندهٔ زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف + که از کرنی عند ربک + بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ
من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ ○ پس بفرستید مرا بزندان که در انجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان
گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان درآمد و زمین خدمت ببوسید وگفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای
نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشهٔ سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشهٔ خشک دیگر که بر ایشان پیچیده و خشک ساز ند همه حکما و ران چیرانند
توجه جواب گوئی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ○ تا
که بدرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا مژده و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قَالَ گفت یوسف تَزْرَعُونَ کشت کنید
سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت ست بدیشان دَأَبًا بأج زراعتی بعادت مستمرهٔ خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس انچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ
پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشهٔ او یعنی حبوب را پاک کنید تا از سوسه و از افات امین بماند و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک یعنی بقدر
حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ ○ از انچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت
که سبع عجاف عبارت از ایشان ست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ انچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالها قحط إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ ○ از انچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که دران يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ○ ع
و در ین سال که بغیر ند انچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیتون و امثال آن و این کنایت ست از کثرت نمار و گفته اند اشارت بدو شیدن شیر ست از پستان گاو و گوسفند
و این عبارت از فراخ سالی ست چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنها را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد
و خواست بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب او فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک ائْتُونِي بِهِ ج بیارید مرا بمن یوسف ع فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
پس آنوقت که آمد بدو فرستادهٔ ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن

تا بپرسد تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ ط ببریدند ایشان دستهای خود را اِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من بِكَيْدِهِنَّ عَلِيْمٌ ○ بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف خواست که بگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف الساید ملک بفکر شود تا آن زنان را جمع کرد و ندزلیخا را نیز بیاورد پس از تحقیق بهم قَالَ گفت ملک با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما اِذْ رَاوَدْتُّنَّ يُوْسُفَ چون طلب میکردید یوسف را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس وی یعنی کام دل خود از وی می جستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلّٰهِ پاک ست خدای از انکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوْٓءٍ ط بر یوسف هیچ بدی نه اندک نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد در عشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِيْزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْـٰٔنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ ز اکنون پیدا و هویدا شد انچه درست و راست ست اَنَا رَاوَدْتُّهٗ من جستم یوسف را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او وَاِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ○ و بدرستیکه او از راست گویان ست آنجا که با عزیز گفت که ✦ هی راودتنی عن نفسی ✦ منظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق ✦ برامد ز وصدای حصص الحق ✦ بگفتا نیست یوسف را گناهی ✦ منم در عشق او گم کرده راهی ✦ نخست او را بوصل خویش خواندم ✦ چو کام من نداد از پیش راندم ✦ ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز اَنِّيْ لَمْ اَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاهداشتم وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر معلوم کند که خدای لَا يَهْدِيْ راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذارد كَيْدَ الْخَآئِنِيْنَ ○ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم ست که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از بی درآورد

وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِيْ ✦ و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل آرزوها مبرا و معرا ست **اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ** بدرستیکه نفس من فرماینده ست **بِالسُّوْٓءِ** به بدی یعنی بمعصیت **اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ** لیکن آنرا که بخشد بر و پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید **اِنَّ رَبِّيْ** بدرستیکه آفریدگار من **غَفُوْرٌ** آمرزنده ست قصد وی را که بفعل نماید **رَّحِيْمٌ** ○ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون پاک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت **وَقَالَ الْمَلِكُ** ائْتُوْنِيْ بِهٖٓ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من **اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِيْ** ج تا خالص کنم او را بر اخود و مهمات ملک بوی فرمایم در تیسیر آورده که هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند و یوسف ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که اَللّٰهُمَّ اعْطِفْ عَلَيْهِمْ قُلُوْبَ الْاَخْيَارِ وَقَصِّرْ عَلَيْهِمُ الْاَسْفَارَ ✦ چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود منظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ✦ بهر استقبال او چون بخت بشتافت ✦ کشیدش در کنار خویشتن تنگ ✦ چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ ✦ بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ✦ بپرسشهای خوش با وی سخن راند ✦ فَلَمَّا كَلَّمَهٗ پس آنهنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب پسندیده شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف اِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِيْنٌ باجاه و قدری اَمِيْنٌ ○ مؤتمن بر همه چیز ما هر چه میخواهی از مناصب بخواه و انچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِيْ گفت یوسف گردان مرا حکم کننده عَلٰى خَزَآئِنِ الْاَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر انچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و غله خازن گردان اِنِّيْ حَفِيْظٌ بدرستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده ام چیزی را از ان ضائع نکنم عَلِيْمٌ ○ و دانا بمصالح ملک هر چه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند یوسف

الجزء الثالث عشر

هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف ع مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاد و کلید های خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف ع واگذاشت اندک زمانی عزیز از رشک و حسد در گذشت و ملک باتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف ع در آورد و حق سبحانه یوسف ع را از وی دو پسر داد نیتا و افرایم و تفصیل این حالات حوالهٔ بجواهر تفسیرست وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ج مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف ع را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت ازان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم بنعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ وضائع و باطل نمی گردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ○ اجر نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ ع ○ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف ع باحسان و تقوی از قعر چاه به تخت و جاه رسید **بیت** ع

بدنیا و عقبی کسے قدر یافت ✦ که او جانب صبر و تقوی نشافت ✦ القصه یوسف ع مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف ع آوردند سال اول نقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و جواهر سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف ع صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار پیش تو است یوسف ع بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف ع را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت الهی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را که دربارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب ع تنگ شده پسران یعقوب ع گفتند اے پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را مدام نوازد و کار غربا و ابنا السبیل بدلخواه ایشان میسازد **نظم** زاحسانش آسوده بزاویه ✦ وز روگشته خوشدل غریب و فقیر ✦ بخشش ز ابر بهاری فزون ✦ صفات کمالش ز غایت برون ✦ اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب ع اجازت فرمود بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف ع از کنعان بملازمت یوسف ع فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند بر او و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ○ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف ع از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف ع از ایشان پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب ست اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغرسن گرگ بخورد دیگری را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف ع گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف ع گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد یوسف ع بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت یوسف ائْتُونِي بیارید من باز لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ ج برادری که شمار است از پدر شما یعنی

علاقی ست نه اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم و انا خیر المنزلین ○ و من بهترین فرود آرندگانیم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تاتونی به پس اگر نمی آرید من آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام و لا تقربون ○ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قالوا سنراود عنه ابا ه گفتند زود او را بطلبیم از پدر و جد کنیم دران و انا لفاعلون ○ و بدستیکه ما کنندگانیم آنچیزیرا که بگوییم و قال و گفت یوسف ۲ لفتیانه اجعلوا بضاعتهم مر غلامان را که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بارایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف ۲ نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را رد کنید فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بکشایند لعلهم یرجعون ○ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فلما رجعوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب ۲ الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نپیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما آخانا برادر ما را نکتل تا فراگیریم کیل از برای خود و برای او و انا له و بتحقیق ما او را لحافظون ○ نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب ۲ که ای فرزندان هل امنکم آیا شما را امین دارم علیه بر و یعنی بر بنیامین الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین ساختم شما را علی اخیه به برادر او من قبل ط پیش ازین که گفتید و انا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهتر ست حفظا من از جهت نگاهداشتن و هو ارحم الراحمین ○ و او بخشنده ترین بخشندگانست شاید که بحافظت او من بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند و لما فتحوا و آنهنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ۲ ردت الیهم ط باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی ط چه چیز می طلبیم از احسان و زر این که هذه بضاعتنا اینست بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا باز گردانیده اند پس ما بدین اکرام رجوع کنیم عالمیم و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را و نزداد و زیادتی بستانیم کیل بعیر ط پیمودن شتری یعنی یک شتر بار مصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتر بار کیل یسیر ○ کیل اندک ست و ملک بدان مقدار با مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب ۲ لن ارسله هرگز نمیفرستم بنیامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی سوگند بذکر خدا یعنی در تبیان فرموده که او را بشما دهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین و آله و اصحابه اجمعین لتاتنني به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم ط مگر آنکه بگردد شما در آورده شود عذاب و همه هلاک شوید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر ۲ سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فلما آتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال گفت یعقوب ۲ الله که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم من عهد و پیمان وکیل ○ نگاهبان و گواه مطلع ست و قال و گفت یعقوب از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید من باب واحد از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت ببینند و ادخلوا و در آیید من ابواب متفرقة ط از دروازهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب ۲ در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت و ما اغنی عنکم من الله من نمیتوانم

از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای مِنْ شَیْءٍ چیزی را زیرا که حذر و دفع قدر نمیکند بیت من جهدی کنم قضا می گوید ✦ بیرون زکفایت تو کاری دگرست ✦ اِنِ الْحُکْمُ نیست حکم و فرمان اِلَّا لِلّٰهِ مگر مر خدای را و در هر چه خواهد عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ ج بر و توکل کردم من وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ○ و بر و باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکل ست بر و ✦ ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ✦ وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب ۴ مِنْ حَیْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشانرا اَبُوْهُمْ ط پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا کَانَ یُغْنِیْ نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب ۴ مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای که در بارهٔ ایشان واقع شده بود مِنْ شَیْءٍ چیزی را بلکه تهمت وزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب ۴ مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب ۴ فائده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِیْ نَفْسِ یَعْقُوْبَ در نفس یعقوب ۴ یعنی شفقتی بود در او لاد و که دران وقت قضیها ط ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَاِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ و بدرستیکه یعقوب ۴ خداوند دانش بود و بقضا و قدر رسیدانست لِمَا عَلَّمْنٰهُ مر آن چیزرا که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و ازان بود که گفت ✦ وما اغنی عنکم ✦ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ ع نمیدانند سر قدر را یا جاهل اند باآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر کند بندهٔ و تقدیر نداند ✦ تقدیر خداوند تدبیر نماند ✦ وَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب ۴ بر یوسف ۴ و بارگاه او در سیدند یوسف ۴ بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را ذو مودة بودی که برادر خود را بیاریدا و را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف ۴ گفت که دانستیم بنشینید ایشان در پیش او بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف ۴ گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بیک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف ۴ بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر عیانی خود بر یک خوان نشیند مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق یک حال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف ۴ گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان بنشینیم پس بفرمود تا خوان دیگر بر داشتند و در پیش او آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه او را الی الیه جا داد بسوی خود اَخَاهُ برادر خود را و یوسف ۴ نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف ۴ افتاد باز بگریست یوسف ۴ گفت باز اینچه گریه ست گفت ای ملک چه مانند ست این دست تو بدست برادر من یوسف ۴ همین که یوسف ۴ این کلمه شنید طاقتش نهایت رسید نقاب از چهره بر داشت و بنیامین را قال گفت اِنِّیْ اَنَا اَخُوْکَ بدرستیکه منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بانچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف ۴ بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف ۴ کرد و بزبان حال گفت بیت انچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب ✦ خوشتین را در چنین راحت پس از چندین عذاب ✦ انگه دست در دامن یوسف ۴ زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف ۴ گفت ای برادر اتهام پدر در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت میشود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از ان باک ندارم پس یوسف ۴ فرمود که نزد برادران رود و این امر را مخفی دارد بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام که کارسازی کرد ایشانرا جَعَلَ السِّقَایَةَ بنهاد سقایه را آن مشربه بود از نقره یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک ازان آب خوردی در نیوقت بحبت عزت و نفاست طعام آنرا بمانه ساخته بودند یوسف ۴ بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کردند فِیْ رَحْلِ اَخِیْهِ در بار دان برادر او و بارهای دیگر انرا کمل کردند و ایشانرا اجازت رفتن ط دادند چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف ۴ از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کردند ندا کننده که اَیَّتُهَا الْعِیْرُ

ای کاروانیان انکم لسارقون ○ بدرستیکه شما دزدانید بآن معنی یوسف را از پدر بدزدیدید گفته اند مذاکنندهٔ این سخن را بفرمان یوسف ع گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب ع رسید قالوا گفتند واقبلوا علیهم روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون ○ چه چیز گم کرده اید که می جوئید قالوا نفقد گفتند می جوئیم صواع الملک مشربهٔ ملک را که پیمان غله بود وهو لمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتر باری طعام مقرر است وانا به زعیم ○ و منکه منادی ام آنرا کفیلم و پایندآن قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم هر آینه شما دانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اول چون این نوبت بیامدیم بار آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامدیم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وما کنا و نیستیم ما سارقین ○ دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف ع که چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین ○ اگر شما دروغ گویان در آبرای او مه خود یعنی خود می گوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند جزای سرقه سارق من وجد فی رحله گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فهو جزاؤه ط پس همونست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی الظالمین ○ پاداش میدهیم ستمگاران را یعنی دزد را پس ایشان را گرد آنیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد مؤذن گفتاندیوسف باوعیتهم بار دانهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار دان برادر او بر انفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه ط از بار دان برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف ط تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بنیامین کشادند ما کان نبود لیوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود او را که یاخذ اخاه فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر الا ان یشاء الله ط مگر بخواست خدای او بدستوری او نرفع درجات برمیداریم ادرا در جاها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی علیم ○ داناست که درجهٔ او بلندتر است آنگه یوسف فرمود که این چه علمست که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستیکه دزدی کرده است اخ له برادر عیانی که او را بود من قبل پیش ازین یعنی یوسف ع در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانهٔ خالهٔ یوسف ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف ع آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف پس نهان داشت یوسف آن مقالرا فی نفسه در نفس خود ولم یبدها و ظاهر نکرد آنرا لهم برایشان قال گفت یا خود یوسف ع که انتم شر مکانا جا بدتر اید از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر و دزدیده جدا کردید والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون ○ بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف ع بنیامین را بکان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی می کنم که هر جا حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف بدید که روبیل در غضب ست پسر خود را گفت بر دو دست به پشت وی فرود آر چون دست او بر روبیل رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد و گفت شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود که بخدای درین بلدهٔ مصر تخمی از آل یعقوب ع کسی هست چه هر گاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب ع او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت

خدای که بالا و پست آفرید ۔ زبردست هر زیردست آفرید ۔ آیشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود زاری در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستیکه بنیامین را اباشیخا کبیرا پدریست پیر بزرگ ساله و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی مکانه ج بجای او و او را رها کن انا نراك بدرستیکه ما می بینیم ترا من المحسنین ○ از نیکوکاران بنسبت با بس احسان خود را با تمام رسان ۔ فما الاحسان الا بالاتمام ۔ قال معاذ الله گفت یوسف پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی ان نأخذ از آنکه بگیرم الا من وجدنا مگر آنرا که یافتم متاعنا عنده آ لاسباب خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیرم انا اذا بدرستیکه ما هم آنگاه لظالمون از ستمکاران در مذهب ما فلما استیئسوا پس آنوقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمیدهد خلصوا نجیا دور باید یک کناره شدند از مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند. قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید ان اباکم آنرا که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از عهد خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف ج در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یأذن لی ابی تا وقتیکه دستوری دهد مرا آمدن بدر من او یحکم الله لی ج یا حدی احکم کند برای من برجوع به پدر یا به تخلیص برادر و هو خیر الحاکمین ○ و او بهترین حکم کنندگانست که بر استی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما باز گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ان ابنك بدرستیکه پسر تو بنیامین سرقا ج دزدی کرد و ما شهدنا ما گواهی نمیدهیم الا بما علمنا مگر بانچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا نستیم للغیب مر باطن حال را حافظین ○ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بر و تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او بمباشرت این امر بوده و سئل القریة التی و بپرس از اهل آن دیهی که کنا فیها بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها ۔ روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب ع و انا لصادقون ○ و بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان یعقوب ع بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده انچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب ع بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم امرا ط نفسهای شما کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده اید و اگرنه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق ست فصبر جمیل ۔ پس بر منست شکیبائی نیکو عسی الله ان یأتینی شاید که خدا بیارد بهم جمیعا ط همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستیکه او دانا ترست بحال من الحکیم ○ راست کارست در انچه میکند پس یعقوب ع از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان خود و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ص از جبرئیل ع پرسید که وجد یعقوب ع و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل ع فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت فرد صد شهید آری همچنین در آتش مفارقت آن برابر یعقوب ع نسوخت که چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب ع از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه بیت مبارک وی خمیدگی گرفت و ابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم ○ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولا و ظاهر نمیکرد بیت

درویست درین سینه که گفتن نتوانم ۔ وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم ۔ اما چون فرزندان او را یاد یا اسفی شنیده اضطراب بدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند

تا اللہ تفتؤ بخدای کہ ہمیشہ باشی بنالہ و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتیکہ بیمار شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الھلکین ۝ یا باشی از جملہ ہلاک شدگان قال گفت یعقوب ؑ ای فرزندان من انما اشکو بثی و حزنی غم واندوہ خود را الی اللہ بخدای نہ بشما نہ بغیر شما زیرا کہ کس بکسان و چارہ کن بیچارگان اوست منعلم جاحتی از آنچہ از تو می جویم ✦ باکسی نہ کہ با تو می گویم ✦ راز گویم بخلق خوار شوم ✦ با تو گویم بزرگوار شوم ✦ و بعضی تفاسیر ہست کہ چون یعقوب ؑ گفت ✦ انما اشکو ابثی و حزنی الی اللہ ✦ حق سبحانہ و تعالی وحی فرستاد کہ ای یعقوب ؑ بعزت و جلال من کہ اگر یوسف و بنیامین مردہ بودند باین نالہ کہ تو کردی من ایشان را زندہ ساختہ بتو باز رسانیدمی و ازین فزوہ بود کہ یعقوب ؑ گفت و اعلم من اللہ ما لا تعلمون ۝ و من میدانم از وحی خدا آنچہ شما نمیدانید از حیات یوسف ؑ رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمدہ بود یعقوب ؑ بر و سوگند داد کہ روح یوسف ؑ را قبض کردہ گفت فی یعقوب ؑ بدان امیدواری گفت یبنی ؑ اذھبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف و اخیہ از حال یوسف ؑ و برادر او و لا تایئسوا و نومید مباشید من روح اللہ از رحمت و فضل خدای انہ لا ییئس بدرستیکہ نومید نشوند من روح اللہ از رحمت و فرج خدا الا القوم الکفرون ۝ مگر کروہ ناسپاسان گردیدگان پس یعقوب ؑ نامہ نوشت بر منوجہ کہ از یعقوب ؑ اسرائیل اللہ ابن اسحاق ذبیح اللہ ابن ابراہیم خلیل اللہ بسوی ملک مصر اما بعد آن اہل بیتم کہ بلا را موکل ما گردانیدہ اند جدم ابراہیم را دست و پای بربستہ در آتش نمرود افگندند حق سبحانہ او را نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نہادند خدای تعالی برای او قوچ فرستاد و مرا ببرے بود دوستترین ہمہ فرزندان من بر دران او را بصحرا بردند و پیراہن خون آلودہ بمن آوردہ گفتند او را گرگ خورد من در فراق او چندان گریستہ ام کہ چشم سفید شدہ او را برادر اعیانی بود کہ من بروی تسلی دادمی تو او را بدندی گرفتہ نگاہ داشتہ و ما نہ ازان خاندانیم کہ دزدی کنیم یا از مادر دزدی برآید اگر این فرزند را من فرستی فبہا والا بر تو دعا کنم کہ اثر آن بفرزند ہفتمین تو برسد والسلام پس نامہ را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن تربیت دادہ ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدہ برادر ے را کہ انجا بود وقت کردند و باتفاق برادر ے رو بدرگاہ یوسف ؑ نہادند فلما دخلوا علیہ پس آنہنگام کہ در آمدند بر او دران یوسف ؑ بر ے قالوا یا ایھا العزیز ؑ گفتند ای عزیز مسنا رسیدہ است ما را و اھلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگے و جئنا ببضاعۃ و آوردہ ایم بضاعتی چند مزجاۃ اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن بر ے ما کیل را و تصدق علینا ط و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا بزیادت از بہا متاع ما ان اللہ بدرستیکہ خدا یجزی المتصدقین ۝ پاداش دہد بنیکوئی آنانرا کہ از روی تفضل تصدق مینمایند انگاہ نامہ یعقوب ؑ بر گونہ تخت نہادند چون یوسف ؑ نامہ را بخواند گریہ بر ے غلبہ کرد و عنان تمالک از دست رفتہ قال گفت ای برادران ھل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچہ کردید بیوسف و اخیہ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نہ از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ؑ ظاہرست و با بنیامین آنست کہ او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بمرتبہ کہ با ہیچ یک سخن نمیگفتند الا از روی عجز و ذلت پس یوسف ؑ فرمود کہ آیا شما دانستہ اید قبح آنرا کہ با یوسف و با برادر او کردید و آیا از آن توبہ فرمودہ اید اذ انتم جھلون ۝ چہ آنوقت شما نادان بودید یعنی نورسیدہ و شوخ و حسود یا جاہل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت ہوائے نفس کردید یوسف ؑ این سخن از روی مناصحت گفت نہ بر وجہ معاتبت انگہ نقاب را افگند و تاج از سر بر داشت چون ایشان را نظر بر ان شکل و شمائل افتاد قالوا گفتند ءانک لانت یوسف ط استفہام تقریریست یعنی البتہ توئی یوسف کہ این جمال و کمال دیگر را نیست **بیت** کہ دارد از ہمہ خوبان بر خ چنین کہ تو داری تبارک اللہ ازین روے نازنین کہ تو داری ✦ قال انا یوسف و ھذا اخی گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین ست قد من اللہ بدرستیکہ منت نہاد خدای علینا ط بر ما بسلامت و کرامت انہ من یتق بدرستیکہ ہر کہ بترسد از خدا و یصبر و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فان اللہ

پس تحقیق خدای لا یضیع ضائع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر
چون برادران یوسف را بشناختند روی تحبت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت
قالوا تالله گفتند بخدا سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد اثرک الله هر آینه برگزید خدا ترا علینا بر ما وان کنا و بدرستیکه ما هستیم
لخاطئین گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم امروز بر شما
امروز من دیگر بار هرگز گناه شما بر روی شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای امر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین
و او بخشنده ترین بخشندگانست منظم تا هیچ بسوزد جانی گناه ✦ باشکی بشوید درون سیاه ✦ بدرماندهٔ تخت شاهی دهد ✦ بدرماندگان هر چه خواهی دهد
پس چون بنوازش برگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دلفگار پرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل بود
که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفگنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من
یات بصیرا تا باز گردد بینائی او و حشمش بحال اول باز رود و ائتونی و بیائید نزد من باهلکم اجمعین همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند
که یهود گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که هرگه شاید فرح این قمیص مدارک خون آن قمیص کند یوسف پیراهن
بوی داده اسباب اجابت پدر و متعلقان حتما ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر
و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمالت مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید
قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بود ند از نبیرگان او انی لاجد بدرستیکه من می یابم ریح یوسف بوی یوسف علیه السلام را
لولا ان تفندون اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قالوا تالله انک گفتند آنها که حاضر بودند
بخدای بدرستیکه تو هنوز لفی ضلالک القدیم هر آینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از
چهل سال یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آنگاه که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پا برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک آمده القاه بیفگند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا باز پس گشت بینا و با احفاد و خدم
قال گفت الم اقل لکم آیا نگفتم شما را انی اعلم آنکه من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون انچه شما نمیدانید و آن حیات
یوسف بود و پیوستگی میان من او پس تهیهٔ راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای پدر افتادند
قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از خدای ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستیکه ما هستیم لخاطئین
گناهکاران قال گفت یعقوب سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستیکه او
آمرزندهٔ تا بانست بجود ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوتست یا خواست که بدانند
که یوسف از ایشان عفو کرده یا فی واضح آنست که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب بر خاسته نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در تضاعیف
بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان
و تمامی اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برامده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند و تعجب می نمودند
جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملک از زمین تا بفلک متفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرور اند چنانچه در زمین
از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند زیرا که

که یعقوب نیز پا پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دست با گردن یکدیگر آورده از شادی بگریستند منظم
چه خوشحالیست روی دوست دیدن ✦ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ✦ شراب خوشدلی را نوش کردن ✦ بشادی دست در آغوش کردن ✦ بکام دل زمانی
آرمیدن ✦ بهم گفتن سخن و زهم شنیدن ✦ ز دلبر حال عجز آغاز کردن ✦ ز عاشق دفتری غم باز کردن ✦ پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری
رفیع در انجا ساخته بودند یوسف در انجا نزول فرمود فلمّا دخلوا پس آنهنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف در ان منزل اوی الیه ابویه جای داد بسوی خود
ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را نوازش نمود و قال ادخلوا مصر گفت
در آیید بمصر ان شاء الله امنین ○ اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمان باشید از قحط و غما و مشقت و بلا استثنا داخل شوید در امنی و مدخول چون بمصر آمدند
ایشانرا از منزل خود فرود آورد و رفع ابویه و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود و خرّوا او بر روی در افتادند پدر و خاله
برادران له مر او را سجّدا از روی تحیت و تعظیم ایشان دران زمان سجده بود یوسف که آن حال را مشاهده نمود اظهار مسرت
و بهجت فرمود و قال و گفت یوسف یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تأویل رؤیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش
ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستیکه گردانید آنرا ربی حقا بر وردگار من راست و قد احسن بی و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار
من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما من البدو از بادیه آن
موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در انجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان
بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد و تا بیکدیگر نشستیم من بعد ان نزغ الشیطان از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افگند
بینی میان من و بین اخوتی ط و میان برادران من ان ربی بدرستیکه پروردگار من لطیف رساننده نیکی ست لما یشاء ط هر کرا خواهد
انه هو العلیم و بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم ○ بمحکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار
سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام
بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آی یوسف از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق
مناجات گفت رب ای پروردگار من قد اتیتنی بدرستیکه دادی مرا من الملک پادشاهی و مملکت داری و علمتنی و بیاموختی مرا من
تأویل الاحادیث ج از تعبیر خوابها فاطر السموات و الارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تویی یار من متولی کار من
فی الدنیا و الاخرة ج درین سرای و در انسرای توفنی بمیران مرا مسلما در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقنی و در رسان
مرا بالصلحین ○ بپدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود حضرت حقائق پناهی در قصه
یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را برین نمط ذکر میفرماید نظم
بگفت جبریل حاضر دولت بیبی ✦ که باغ خلدان میدهدت زیبی ✦ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد ✦ روان آن سیب را بوئید و جان داد ✦
بلی زان سکه باغ بقا یافت ✦ ازان سکه بسوی باغ بشتافت ✦ ذلک انچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیبست
که ما بحضور دلائل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا الیک و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام
که جمع کردند رایهای خود را بر افگندن یوسف بجاه و هم یمکرون ○ و ایشان مکر میکردند بیعقوب یوسف و چون تو آنجا نبوده و بکذبان تو میدانند که از
نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن ست بران که بوحی الهی دانسته و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگرچه حرص نمائی

بایمان ایشان بشوی مبین ○ گروندگان بحجت بخداوند بصیرم ایشان در کفر و فساد وما تسئلهم میخواهی تعالی ایشان علیک بتبلیغ رادوسے
احکام یا بخواندن قصص قرآنی من اجر مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر پندی از خدای للعلمین ○
مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه که از معجزه تو روی میگردانند وکاین من ایة و بسا نشانها ی قدرت خود لایل و الله بر وجود صانع و حکمت او هست
فی السموت والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان یمرون علیها میگذرند بران وهم عنها و ایشان از ان آیتها معرضون ○
روی گردانند گانند نه دران فکرت کنند و نه ازان عبرت گیرند وما یؤمن اکثرهم و نه گروند بیشترین ایشان بالله بخدای تعالے
الا وهم مشرکون ○ مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و ازپی در آورند که الملائکة بنات الله
یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای کردیدند و گفتند المسیح بن الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان آن
تاتیهم از انکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تاتیهم الساعة
یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون ○ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کارسازی نکرده باشند قل بگوای محمد هذه
این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و برین راه ثابت ام ادعو آمیخوانم خلق را الی الله قف بخدای علی بصیرة ببینائی هویدا و محققے
روشن انا تاکید ضمیر مستتر است در ادعو ومن اتبعنی و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا و سبحن الله و پاکست خدای از شرکتی که شما
او را بدان وصف می کنید وما انا و نیستم من من المشرکین ○ از شرکن آرندگان آمام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان
هستند چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از تو برسالت الا رجالا
مگر مردان را که نوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان وحض نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القرے ط از اهل شهرها
و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبرے بخلق نفرستاد نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در رباب ما هجاه کاهنه که دعوی
نبوت میکرد و گفته اند شعر اضحت نبیتنا انثی نطوف بها + ولم تزل انبیاء الله ذکرانا + افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض
در زمین شام و یمن بر دیار عاد و ثمود و نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس به بینند بطریق عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار
آنان که از منکران و مکذبان بودند من قبلهم ط پیش از ایشان پس ایشان پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الاخرة
و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر بهتر است از لذت فانیه دنیا للذین اتقوا ط مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا
تعقلون ○ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت چه نسبت جاه سفلی را بزهدگاه روحانی + چه ماند گلخن تیره گلشنهاے
سلطانی + پس باید که معاندان زمان توبه تمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل
تا انگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا انهم و گمان بردند رسولان بانکه ایشان قد کذبوا بدرستیکه تکذیب شده اند یعنی کفار
بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جاءهم نصرنا آمد بپیغمبران ما یاری ما
یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فنجی پس برهانیده شد من نشاء ط هر کرا خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او ولا یرد و باز گردانیده نشود
بأسنا عذاب ما عن القوم المجرمین ○ از گروه کافران وقتیکه بدیشان فرود آید لقد کان بدرستیکه هست فی قصصهم در قصه
انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران ایشان عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را لسلمی هر از غیر صادق
نقل میکند که مراد از اولو الالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقائق کلام و دقائق نکته دل بخیل ایشان روی نماید بیت

وقف النبی علیه السلام

دلی فریاد اسرار معانی ✦ کہ روشن شد بنور جاودانی ✦ مَا کَانَ نیست قرآن حدیثاً یُفْتَرٰی معنی کہ بر بافتہ شود وَلٰکِنْ ولیکن ہست تَصْدِیْقَ الَّذِیْ در تصدیق آن چیزے کہ بود وہ بَیْنَ یَدَیْہِ پیش از و از کتب الٰہی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِیْلَ کُلِّ شَیْءٍ و بیان ہمہ چیز کہ محتاج الیہ باشد در دین و دنیا وَّھُدًی و راہ نمایندہ است مر سالکان را وَّرَحْمَۃً و بخشش ست لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ مر گروہے را ع ۲

کہ بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم وعلے آلہ وصحبہ اجمعین ✦

سورۃ الرعد مکیۃ وھی ثلث واربعون ایۃ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

الٓمّٓرٰ حروف مقطعہ مختصر اند از کلماتیکہ دلالت بر صفات الٰہی کنند چنانچہ در الٓمٓ گفتہ اند کہ الف آلای اوست و لام لطف بی منتہای او و میم ملک بیزوال او و را ائمت بر کمال او و قولی آنست کہ بعضے ازان دلالت بر اسمای الٰہی دارد و ہر حرفی بر افعال او چنانچہ در الٓمٓ معنی انا اللہ اعلم و آنرا تِلْکَ این آیات اٰیٰتُ الْکِتٰبِ آیات قرآنست وَالَّذِیْٓ اُنْزِلَ و آنچہ فرو فرستادہ شدہ است اِلَیْکَ بسوی تو مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست ست جنگ دران زن و بدان عمل کن وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از اہل مکہ لَا یُؤْمِنُوْنَ ○ نمیگروند بدان جہت عدم تفکر در معانی آن اَللّٰہُ خدائے الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ آنست کہ برداشت آسمانہا را یعنی بیافرید و برداشتہ بِغَیْرِ عَمَدٍ بستونے کہ بدان قائم باشد تَرَوْنَھَا مے بینید شما آسمانہا را مرفوع بی ستون و گفتہ اند برداشتہ است آسمانہا را بستونی کہ شما می بینید پس لازم می آید کہ ستون ہست ولیکن مرئی شما نیست و آن قدرت ست کہ آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آوردہ کہ حضرت باریتعالی سقوف عالیہ و سطوح مرتفعہ سموات را بی قائمہ کہ ادراک توانید نمود برافراشت و بستونی کہ مشاہدہ توانید فرمود بلند بیاداشت یعنی ستونی ہست اما مخفی ست و قائمہ موجود ست ولیکن غیر مرئی ست وآن عدالت تواند بود کہ ✦ بالعدل قامت السموات والارض ✦ یعنی آسمان و زمین بعدل بر پا ہستند منظم آسمان و زمین زعدل بپاست ✦ حق زنشانان بغیر عدل نخواہد گر نباشد ستون خیمہ بجای ✦ کی بود خیمہ بستون برپای ✦ ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد عَلَی الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی باشد بر او باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط و رام کرد آفتاب و ماہ را بحکمت مصالح عباد بانچہ خواست از حرکات ایشان بر حدی معین کُلٌّ ہر یکے از ایشان یَّجْرِیْ لِاَجَلٍ مُّسَمًّی ط تا وقتیکہ نام برده شدہ یعنی مدتی معین کہ دور خود باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانیکہ سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند خدائے کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت یُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ بیان میکند آیاتہای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نہی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّکُمْ شاید کہ شما بِلِقَآءِ رَبِّکُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جہت کہ خواہد داد در قیامت تُوْقِنُوْنَ ○ بگمان گردید و بدانید کہ ہر کہ قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعادہ و احیا وَھُوَ الَّذِیْ مَدَّ الْاَرْضَ واوست آنکہ بگشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وَجَعَلَ فِیْھَا و بیافرید دران رَوَاسِیَ کوہہائے محکم پابرجا کہ میخ زمین بود وَاَنْھٰرًا و پیدا کرد در زمین جویہائے آب وان وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ و از ہمہ میوہا جَعَلَ فِیْھَا بیافرید در زمین زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ دو صنف مثلاً سرخ و زرد و سیاہ و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حامض و باردو بری و بوستانی و خشک تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین ست کما ہو دأب العرب فی کلامہم یُغْشِی الَّیْلَ النَّھَارَ ط می پوشاند و در میکشاند شب را بروز تا ہوا بعد از آنکہ روشن بوده تاریک میشود و از نیجا در میتوان یافت تغشیہ روز نیز در شب تا ہوا بعد از تیرگی روشن گردد از ان ست اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکہ در ین آیات آثار قدرت کہ مذکور شد لَاٰیٰتٍ ہر آینہ نشانہای روشن ست

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که کون این اشیای و تخصیص این هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پاره است پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرتست که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرمابنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می شوند این همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را ازان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضح ست لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ○ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادات قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم ست در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکیست در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار هر یکی را صنفی و هر صنفی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار ۴ قلوبهم منکرة وهم مستکبرون ۴ و بازدلی بود آرمیده بذکر پروردگار ۴ وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۴ وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میدار ای محمد از ناگرویدن کافران بدلائل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آنوقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشیم ءَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا ما البته در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گرداند و محل تعجب آنست که ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از انکه هیچ از ازا نبود و هیچ فکری نمیکردند که هر که برابد آغاز قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود ۴ زندگی دادن چه دشوارش بود ۴ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که ایشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ نگرویدند بپروردگار خود بحجت ناگرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ و آن گروه اند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقیداند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد وَأُولَٰئِكَ و آنگروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان دران خَالِدُونَ ○ جاویدند در خبرست که چون حضرت رسالت پناه ۴ کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و شیبه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از رغبت حق سبحانه عذاب استیصال از ایشان بهت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تا خیر فرموده و تا روز قیامت افگنده و آن تاخیر حسنه ست و این استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب ست از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته ست مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکردند و برای خود مثل این می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش ست لِلنَّاسِ بر آمردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدا تعالی بیامرزد ایشانرا عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان ها دهد جرائم زمان کفرست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت ست بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب گفته اند ذو مغفرت ست بر مومن تائب و استغفار و سخت عقوبت ست بر کافران بانکار و استکبار محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت ست میفرماید که آمرزنده ست تا امید نشوند و عقوبت کننده ست تا از هیبت او امین نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نه بودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی **بیت** زحق می ترس تا غافل نگردی ۴ مشو نومید تا بد دل نگردی ۴

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا او میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی حق تعالی میفرماید که ای محمد إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغت وبس تراد اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد به معجزه در صورت انچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی ۱۲ وطب در وقت عیسی ۱۲ پس معجزه موسی و عیسی ۱۲ که شما می طلبید اختصاص بر زمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب ست قوی ترین معجزه من قرآن ست ✦ فاتوا بسورة من مثله ✦ اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ انچه بر میدارد وَكُلُّ أُنْثَى هر زنی از فرزندان نر و ماده وسیاه وسفید وخوب وزشت ودراز وکوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند انچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و انچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولدان اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت وکم عدد ولدست چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار ونهایت اولاد در رحم چهارست نزد امام اعظم رح ودر نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در زنی پنج بطن بزاد ودر هر بطن پنج فرزند ✦ والله قادر علی ما یشاء ✦ یا مراد مدت حمل ست واقل آن باتفاق شش ماه ست واکثر نزد امام اعظم رح دو سال ست ونزد امام شافعی رح چهار سال ست وپیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ نزدیک او باندازه ست که ازان کم وزیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر پیش او الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ بر تر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا بدیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند ومیپوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول وفعل سر وعلانیه بر او پوشیده نیست لَهُ مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد وآشکارا میکند قول وفعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال وافعال او روز وشب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ واز پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای وانچه از و صادر می شود مینویسند وایشان را برره وکرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز ده بشب واصح واشهر آنست که دو ملک اند بروز ودو بشب وگفته اند حق سبحانه وتعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار ومکاره در زاد المسیر از کعب الاخبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین وگفته اند ضمیر یحفظونه عائدست بحضرت رسالت پناه ✦ یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت ۱۲ میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل واربد بن ربیعه او را نگاهداشت وعنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ انچه بگروهی باشد از عافیت ونعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ انچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او وتغییر دهند دلها را از سر وفکر او میکه دل را با او راست دارند وعفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود شعر گرت هوست که دلدار نگسلد پیمان ✦ نگاهدار سر رشته تا نگهدارد ✦ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ وچون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب وعقوبت وهلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ نیست پس وگردانده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را برگرداند وَمَا لَهُمْ ونیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یار گردد ایشان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ البَرْقَ بنماید بشما برق را وآن لمعه ست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد وآن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را مینماید خَوْفًا از بر آمدن مسافر وکسیکه باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم وجمیکه بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر آرد ودر هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرهای گرانبار را وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد ورعد ملکی ست موکل بر ابر که سحاب را

ع ۱

میراند و برق تازیانه اوست و در حقائق سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان وَالْمَلٰٓئِكَةُ تسبیح میگویند مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعدانند مِنْ خِيفَتِهٖ ۚ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل یا اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدین محمد میرویم و چون من او را به سخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر بن طفیل آنحضرت ﷺ را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالت بسیار گفت که ای محمد بر ویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت ﷺ فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت ۞ پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نه زدی اربد گفت که هر گاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز دران راه بدترین صورتی بمرد و گویند یهودیی بجناب نبوت آب ﷺ آمده گفت یا ابا القاسم خبرده ما را که خدای تو از چه چیزست از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت یا از زبرجد فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُوْنَ و ایشان جدال میکنند فِي اللّٰهِ ۚ در حق او که او از چه چیزست یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدایرا وصف میکنند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيْدُ الْمِحَالِ ۚ و خدای سخت عقوبتست بر مجادلان لَهٗ مر خدایرا ست دَعْوَةُ الْحَقِّ ۭ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله ۞ ست یا مراورا ست سزا آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجابت یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و آنانرا که میخوانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيْبُوْنَ لَهُمْ اجابت نمیکنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات اِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسیکه بگشاده باشد هر دو کف خود را اِلَى الْمَآءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نه بود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهٖ ۚ رسنده بدهن او زیرا که آب جماوست و نا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز به نسبت با عیان همین حکم دارند وَمَا دُعَآءُ الْكٰفِرِيْنَ و نیست خواندن کافران مر بتانرا اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضائع بودن وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده کند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَّكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند که وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَّظِلٰلُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَالْاٰصَالِ ۞ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دولمست و تخصیص وقتین بحث آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم ست از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم ست که بنده تصدیق کند خدایرا در این سجده آرد و در باب هم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجدست مر حق را و قائم ست ببعادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت ست او ظل خود را در ان سجده یکی اند و اگر مخالف ست ظل او در ان طاعت نائب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت در دل صفت آنانکه قهر ازل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نا فرمان ایشان نشانده شعر بران مرهم نهد کین دلنوازیست ۞ بران مریم نهد کین دلنوازیست ۞ قُلْ بگوای محمد مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۭ کیست آفریدگار آسمانها و زمین تا یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللّٰهِ ۭ بگو خدا ست چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید

مِن دُونِهِ أَولِيَاءَ بگزاردی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریندهٔ آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان
که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی بر آخود جر نفعی نمیتوانند و بر آ
دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر میباشد
نابینا که عابد صنم ست وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستندهٔ خدایست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ
و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفرید
خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی نه نستند که آفریدهٔ خدای کدام ست و آفریدهٔ شرکای کدام حاصل آنکه
ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفرینندهٔ همه چیز هاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن
وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان
مَاءً آبی را فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس رفت رودخانها از ان آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی
برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَّابِيًا کف بلند را یعنی
بر بر آورد و مِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از انچه در کورها نهاده آتش می افروزند عَلَيْهِ بر آن خص بنصب میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ
بر روی آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای آوانی و آلات
محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ مِّثْلُهُ کفیست مثل آن کف که بر روی آب هست كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شده يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند
خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را و را فاده و ثبات با بیکه جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه
مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را و قلت نفع و سرعت زوال بکفیکه بر روی آبست و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کفی روی آب و خبث
بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ و اما انچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی
گداخته بیغش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای
تعقل و تامل مردمان و در ین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطائف بسیارست بعضی بر انند که مراد از ین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان ست و او و یه دلهای
مومنان که فراخور استعداد خود از ان فیض میگیرند و زبد هوا جس نفسانی ست و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق ست و اگر کسی را داعیهٔ اطلاع بر بعضی
از حقائق و دقائق این آیت باشد یکین که در مطالعهٔ همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود و الله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت
کنند لِرَبِّهِمُ مر وردگار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت ست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند
مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ایشان را مَّا فِي الْأَرْضِ انچه در زمین ست جَمِيعًا همه آن از نقد و جنس امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ
و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی با آنقدر که نقود و اقمشه و امتعهٔ دنیاکه هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت
لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند أُولَٰئِكَ آنگروه لَهُمْ مر ایشانرا ست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که
حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است
دوزخ أَفَمَن يَعْلَمُ آیا کسیکه میداند أَنَّمَا أُنزِلَ آنکه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست ست

یعنی حمزه بن عبد المطلب رض کمن هو اعمی ۱۹ همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله انما یتذکر ۱۹ گرم جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن اولوا الالباب ۱۹ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم الذین یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله بپیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق ۱۹ نمی شکنند آن پیمان را والذین یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به بآنچه امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بیجدائی میان ایشان ویخشون ربهم و میترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون وخوف میکنند سوء الحساب ۱۹ بدحسابی روز حساب والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز فرضه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سرا پنهان وعلانیة و آشکارا ویدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة بنیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در و ببندد منظم کم مباش از درخت سایه فگن ✦ هر که سنگت زند تو بخشش ✦ از صدف یاد گیر نکته حلم ✦ هر که زد بر سرش گهر بخشش ✦ اولئک آنگروه که بدین صفات موصوف اند لهم مرایشانراست عقبی الدار ۱۹ سرانجام یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیزست جنت عدن بوستانها پایدار که همیشه دران باشند یدخلونها درآیند دران ومن صلح و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریتهم و فرزندان ایشان والملئکة یدخلون و فرشتگان درآیند علیهم برایشان من کل باب ۱۹ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلم علیکم بشارتست بر شما باد دوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بآنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که تنکیبا بود بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی ست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقر از همه مقبول ترند ✦ فنعم عقبی الدار ۱۹ پس نیکست سرانجام آنسرای که ایشان یافتند والذین ینقضون و آنانکه میشکنند عهد الله بپیمان خدا را که ایشان گرفته اند من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول ویقطعون و آنانکه ببرند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است بآن ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی صلهٔ رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها ویفسدون فی الارض ۱۹ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آنگروه لهم اللعنة مرایشانراست دوری از رحمت ولهم مرایشانراست سوء الدار ۱۹ بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای کشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر ۱۹ و تنگ میسازد بر کسیکه اراده میکند وفرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای فی الاخرة در جنب آن سرای الا متاع ۱۹ مگر برخوردار ی اندک متاعی از اشیاء که زوالی و تبهائی ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه بر محمد ایة من ربه ۱۹ آیتی از پروردگار او بران وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستیکه خدای یضل من یشاء گمراه میکند هر که را خواهد مراد آنها آنست که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیه گمراه سازد ویهدی الیه و راه نماید بسوی خود من اناب ۱۹ هر که بازگردد و بسوی او آید الذین امنوا آنانکه گرویدند وتطمئن و آرام میابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله ۱۹ بیاد خدای یعنی چون

ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن ست یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات ست و در فصول ازین عینیه رح نقل میکنند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه ست که دلهای مومنان بدو آرام دارد اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ○ آرام می یابد دلهای مومنان مجاهد رح فرمود که مراد اصحاب رسول اند رض سلمی رح در حقائق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات اعلی و آرام دل علمای ربانی بحقائق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقا و هو المقصد الاقصی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکردند علمای شایسته طُوْبٰى لَهُمْ زندگانی خوش ست مر ایشانرا وَحُسْنُ مَاٰبٍ ○ و نیکو بازگشت طوبی بشارت ست بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت ست بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که هیچ آن در منزل حضرت رسالت پناه ص و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از طوبی نبود و در و چشمهٔ سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد گذلك همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنٰكَ فرستادیم ترا فِيْ اُمَّةٍ در امتی قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته ست مِنْ قَبْلِهَآ اُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَا تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان اَلَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ آن چیزرا که وحی کرده ایم تو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ و حال آنکه ایشان نمیگروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون گفتند ایشان را که سجده کنید رحمن را ✦ قالوا و ما الرحمن ✦ و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه ص مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمر گفت ✦ ما ندری ما الرحمن ✦ قُلْ هُوَ رَبِّيْ بگوای محمد رحمن آفریدگار من ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ج هیچ معبودی نرای پرستش نیست مگر حضرت او عَلَيْهِ بر و نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ ○ و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوههارا از حوالی مکه بردار تا زمین بر کشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر کتابی بودی درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ زنده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شگافته شدی بدو زمین چون بر و خواندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى ط یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت ست در اعجاز و نهایت ست در تذکیر و انذار بَلْ پنجانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيْعًا ط مر خدایرا ست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد هرگاه که بخواهد این آیتها ظاهر گرداند اَفَلَمْ يَايْئَسِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا آیا نومید نشوند آنانکه گرویده اند یعنی مومنان از ایمان آوردن ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند اَنْ لَّوْ يَشَآءُ اللّٰهُ اگر آنرا که خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيْعًا ط هر آینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته یأس در لغت نخع بمعنی علم ست یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت باز بسته ست وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيْبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوْا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از بلیه و بر کننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو ای محمد قَرِيْبًا بموضعی نزدیک مِّنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت ص بسته در بلا بودند و مسلمی آنحضرت ص بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتّٰى يَاْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللّٰهِ ط وعدهٔ خدای که موت ست یا قیامت یا فتح اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ○ خلاف نکند وعده را پس بر سبیل تسلی آنحضرت ص میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه استهزا کرده اند بِرُسُلٍ ۴۱ ع ۵ پیغمبران مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی ایشان را نگذاشتم در راحت و تن آسانی ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ ز پس بگرفتم ایشان را بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ ○ عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید و تهویل ست اَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسیکه او باشد قَآئِمٌ مُّهَيْمِنٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ ج بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی

برابرست کسیکه چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کاربندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا ویسازند کافران لِلّٰهِ مر خدایرا شُرَكَاءَ انبازان قُلْ بگو سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکارا بأسماء اوصاف لائق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و الهیت عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق راحی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسماء بر صنم نمیتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلومست أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید بتازا شرکا ربظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا ابرای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشانرا وَصُدُّوا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فروگذارد خدای او را در ضلالت افگند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ○ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا به قتل و اسر و قحط و سائر مصائب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ ج و هر آینه عذاب آنسرای سخت تر و دشوار ترست بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ ○ نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت ست که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ط وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی در آیند تَجْرِي میرود بپوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط از زیر درختان یا از تحت ساکن بهشتیان جویها أُكُلُهَا میخورند میوهٔ آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا ط و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانکه سایهٔ دنیا بلکه ممدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل خلیل اند بیت سایهٔ دولت او در دو جهان جاویدست + ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او + تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا ثمرهٔ حال و منتهای کار آنانست که پرهیزگاری کرده اند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت همه کافران النَّارُ ○ آتش دوزخ ست وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و هفتاد تن از نصاری که چهل بحرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُونَ شاد میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از شکرهای کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهُ ط بعضے از آنرا که مخالف شریعت ایشان ست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامورشده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه بپرستم خدایرا به یگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ط و شریک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و عزیر و مسیح را بخدائی گرفته اید إِلَيْهِ بخدائی نه بغیر او أَدْعُو میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ ○ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم تو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کنندهٔ میان حق و باطل عَرَبِيًّا ط مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان که ترا رجوع بقبلهٔ خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ بس از آنکه آمد تو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوٰة بقبلهٔ یهود اگر پیرو ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ ○ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد ع ۵

آورده اند که یهود مزرنش میکردند حضرت پیغمبر را و میگفتند همت این مرد همه بازنکاح مصروفست همواره باز و داج و امتزاج باز نان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بداديم مر ایشان را أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً ط و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او

نباشد آن یَأْتِی بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای یا بتقدیر او این جواب آنست که بحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِکُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را کِتَابٌ ○ حکمی ست نوشته که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابیست نزدیک خدای که جزوی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یَمْحُوا اللّٰهُ محو میکند خدای مَا یَشَآءُ انچه میخواهد بحکم وَیُثْبِتُ بجای آن میکند اثبات میکند انچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهٗ آ و نزدیک اوست اُمُّ الْکِتٰبِ ○ اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از انچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه انچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه دبیره انچه از بنده صادر شود و از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفترها بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای دین برانند که محو کند انچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد و ابو الدرداء رض از حضرت رسالت پناه ص نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر از و هیچکس دران نظر نمیکند هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در و ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او موز اسرار سلمی رح از محمد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند انچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند انچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن و در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف ریا میبرد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت میسازد شره می برد و قناعت می آرد و حسدی ستره و شفقت می نهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب سوم انسانیت می ستره و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی می کند و اثبات حقوق ربانی مینماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده می کاهد و از آن خود می افزاید تا چنانچه با اول خود بود با آخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که الٰهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت در نیافت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا با خر همان شد که با اول بود رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ست ✦ پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانه داشته ایم ✦ رفتیم بدان خانه که مر منزل ماست ✦ وَاِنْ مَّا نُرِیَنَّكَ واگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ برخی از انچه نَعِدُهُمْ وعده کرده ایم کافرانرا از عذاب اَوْ نَتَوَفَّیَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از ان فَاِنَّمَا عَلَیْكَ الْبَلٰغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام ست وَعَلَیْنَا الْحِسَابُ ○ و بر ست شمار و حساب و پاداش ایشان اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ بدرستیکه ما می آییم یعنی فرمان می آید بر مین کفار تا نقصها می کاهانیم پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بجوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و میگویند این سخن راجع ست بیهود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللّٰهُ یَحْکُمُ و خدای حکم میکند بنقصان ارضی یهود و اوبار ایشان و از دیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُکْمِهٖ مر حکم او را وَهُوَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ ○ و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِیْعًا پس مر خدایرا ست یعنی نزدیکی اوست جزای همه مکرهای ایشان یَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد

وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ وزود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر هر کرا باشد عاقبت پسندیده دران سرای
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا میگویند آنانکه نه گروید ند از منکران مکه یا روسای یهود که تو محمدی نیستی فرستادهٔ از پیش خدای به نبوت و دعوت
قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما آنکه من پیغمبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ع
و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مومنانند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی رض
است یا علم توریت و آن عبد الله بن سلام ست و اخراب او رضی الله عنهم اجمعین +

سُورَةُ ابْرَاهِيمَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَتَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر وقف در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد
امتحان کند و همی برانند که این حروف اسامی قرآن اند و بر نیوجه توان گفت کالر یعنی قرآن کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم آنرا إِلَيْكَ
بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ
بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگارایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر در بگرگوید از
ظلمت خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب ویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت
آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینهٔ دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن
پرتو افگند و سالک را از دو از مزاحمت غیر باز رهاند تا نه بخود خوش شعور ماند و نه عدم شعور بخود نیز راند ربنا علی یارب مدد کن زخودی خود برهیم + و زبد برآیم و
از بدی خود برهیم + در هستی خود مرا زخود بیخود کن + تا از خودی و بیخودی خود برهیم + گفته که انواع ضلال و ظلمات داخل است و نور صفات هدایت را شامل
یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه رست برسانی و از نیست که میگوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه
خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلام ست بس در صفت عزیز و حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبودی بحق آنکه لَهُ مراوست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از مبدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت ست مر ناگرویدگانرا از القرآن مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ آن کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی
دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بران سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان بپیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا
و میطلبند بر راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کجست بمنزل مقصود نمیرسند أُولَٰئِكَ آنگروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی
دور از حق بعید فی الحقیقت صفت ضلالست و صفت ضلال بدو از قبیل اسناد مجازی ست در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه جاست که همه کتب منزله
بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربیست آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی
گروه که او از ایشان بوده در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان
بایشان فرستاد لِيُبَيِّنَ تا بیان کند بر ایشان اوامر و نواهی او ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی از عربی ما بیرون گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه ست
چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل با پیغمبر هر قومی بر آنفهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را

اگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبری که مبعوث باهم مختلفه است بهتری که بر و کتب متعدده بر السنهٔ ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و صناعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشان ست و حرمان از علوم منشعبهٔ ازان پس نزول آن بیک لغت محض فضل ست و همین حکمت فَیُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه شود وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق و هدایت یابد وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالب بر حکم خود الْحَکِیْمُ ○ است کار که ضلال و هدایت او بر وجه حکمت ست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی و هر آینه ما فرستادیم موسی را بِاٰیٰتِنَآ بدلائل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا وَقُلْنَآ اَنْ اَخْرِجْ آنکه بیرون آر قَوْمَکَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت اِلَی النُّوْرِ ۙ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَکِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِاَیّٰمِ اللّٰهِ ؕ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را دران یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در انچه یاد کردیم لَاٰیٰتٍ هر آینه دلالت هاست بر قدرت الٰهی لِّکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَکُوْرٍ ○ و شکر گوینده را بر آلا و نعما وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل اذْکُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَیْکُمْ بر شما اِذْ اَنْجٰىکُمْ چون برهانید شما را مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون یَسُوْمُوْنَکُمْ می چشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَیُذَبِّحُوْنَ و میکشتند اَبْنَآءَکُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که ملاک فرعون بسبب او باشد وَیَسْتَحْیُوْنَ و زنده میگذاشتند نِسَآءَکُمْ ؕ دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِیْ ذٰلِکُمْ و دران محنت و شدت بَلَآءٌ آزمایشی بود مِّنْ رَّبِّکُمْ از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِیْمٌ ○ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ تَاَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّکُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَکَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَاَزِیْدَنَّکُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمائید بران اِنَّ عَذَابِیْ بدرستیکه عذاب من لَشَدِیْدٌ ○ هر آینه سخت ست بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجهٔ قربت و شکر آن نعمت در آرام نخلوت گاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات ست وفی المثنوی المعنوی

ابیات شکر نعمت نعمتت افزون کند ✦ کفر ان بر شکر گفتن چون کند ✦ شکر باشد دفع علتهای دل ✦ سود دارد شکر از سودای دل ✦ وَقَالَ مُوْسٰٓی و گفت موسی ای گروه من اِنْ تَکْفُرُوْٓا اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز ست از عبادت و شکر شما حَمِیْدٌ ○ ستوده ست بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق اند و بلسنه جمیع اشیا به تسبیح و حمد او جاری **بیت** بذکرش جمله موجودات گویا ✦ همه در راز دری شوق جویا ✦ اَلَمْ یَاْتِکُمْ آیا نیامد بشما نَبَؤُا الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح وَّعَادٍ و قبیلهٔ عاد وَّثَمُوْدَ ۛ و قوم ثمود وَالَّذِیْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ ۛ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا یَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را اِلَّا اللّٰهُ ؕ مگر خدای در تبیان آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد والا حق سبحانه و تعالی جَآءَتْهُمْ آورده اند به پیشینیان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن که کتب الٰهی بود

ع ۱۱

معالم

بجوارح ایشان فرد و ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهن های خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش شوید و گفته اند که ایدی خود را بافواه رسل نهادند که سخن مگویید و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بزعم خود و انا لفی شک و بدرستیکه ما در شکیم ممّا تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید و ایمان مریب ○ شکی در تهمت افگننده یعنی با وجود شک سولا از اتهم سید شتند باغراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدائی که آفریننده آسمانها و زمینهاست یدعوکم لیغفر لکم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبکم بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده و یؤخرکم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمّی وقتیکه نامبرده شده که آخر اعمار شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب سولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و بیت تبیج تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب سولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و بیت تبیج فضلی نیست شما را بما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان ما تریدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عمّا کان یعبد از آنچه بودند که میپرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین ○ روشن بصحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات می کردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم و لکن الله یمنّ ولیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و ما کان لنا و نیست ما را و نمی توانیم ان نأتیکم بسلطان آنکه بیاریم بر شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما از پیش خود بهیچ وجه خدا تعالی کاری نمیتوانم کرد و معجزه نمیتوانیم ساخت منظم ناتوانی و عجز لازم ماست + قدرت و اختیار از آن خداست + کارها را بحکم رست کند + او تواناست هر چه خواست کند + و علی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون ○ باید که توکل کنند گرویدگان و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم علی الله بر خدای و قد هدانا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا ط راه های رست یعنی راهیکه بدان می شناسیم او را و امیدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست و لنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و علی الله و بر خدای فلیتوکل المتوکلون ○ باید که ثابت باشند توکل متوکلان و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فی ملتنا ط در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فأوحی الیهم پس وحی کرد بر پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین ○ هر آینه هلاک گردانیم ستمگاران را یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و هر آینه ساکن سازیم شما را در زمین من بعدهم ط پس از هلاک ایشان ذلک این امر مقرر و این عده ثابت لمن خاف برای کسیکه بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که حکم میکنیم بر بندگان باز دارند و خاف وعید ○ و بر ای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب و استفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود و اعادی خود یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر گروه از ما بر باطلست عذاب بر و فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند و خاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی کل جبار هر گردنکشی عنید ○ ستیزنده با حق یا معرض از اطاعت و من وراءه جهنم از پس او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او

بدان خواهد بود و بران وجه که او را دران افگنند وَيُسْقَىٰ و بیاشامند مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ ۝ از آبی که مخلوط باریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد گویند
آبی مثل صدید یَتَجَرَّعُهُ بتکلیف و رنجی تمام جرعه جرعه میخورند از راه ناگاه یُسِيغُهُ و نمی توانند که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ
و می آید بدو آلام و شداید مرگ مِن كُلِّ مَكَانٍ از هر جائی یا از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نمیرد او مرده
یعنی مردنی تا بیاساید درعین المعانی فرموده که روح او در منجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده ماند بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی
میان مردگی و زندگی میکند راند وَمِن وَرَائِهِ و در پس اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ ۝ عذابی سخت یعنی از ان بدتر و آن خلود است در
دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از انچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت او نیست که أَعْمَالُهُمْ
کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد او عصوف
اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بندهٔ
اکرام مهمان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستر است که بادی سخت بر روی او بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نتواند بود و ازان نفع
نگیرد و همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از انچه کسب کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز هیچ ضبط شده باشد
و بمقتضای گفتهٔ مطلقاً اثری از ثواب آن پیدا نی ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که مانیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝ او گمراهی دور است یعنی دور
بعدست از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ بروجهی که حق ست در آفرینش إِن يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شمارا ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ و بیارد آفریدهٔ نو
بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ و نیست عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ بر خدای دشوار چه او قادر ست بالذات و قدرت او هیچ
بقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود + پیش قدرت جملگی یکسان بود + وَبَرَزُوا و ظاهر شدند
ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع ست واگرنه مراد آنست که ظاهر شوند بیرون آیند از قبرهای خود لِلَّهِ بر امر خدای و محاسبهٔ او جَمِيعًا همه مردمان اعم مومنان
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع وسفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤساء اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان
کرده بشنداینان را گویند إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا
دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی یعنی ما دران عالم متابع شما بودیم شما در عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و برداریدازما
قَالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای ما را نموده بود ما را راه نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم دران
اما طریق خلاصی مسدود ست و شفاعت ما بدین درگاه مردود ایشان نومید شده گویند جایئد تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری برما بگشایند راه خلاصی بما نمایند
پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیایئد تا صبر کنیم شاید بگلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژدهٔ نجات نرسد پس
گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست برما أَجَزِعْنَا اگر بخروشیم و جزع نمائیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده نمیرسد مَا لَنَا نیست ما را
مِن مَّحِيصٍ ۝ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون ع ۱۵
حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد بآنکه اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند و ابلیس
بمنبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس ای ملامت کنندگان من إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست
که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّكُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است نه حساب واگر فرضاً باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد

فَاَخْلَفْتُكُمْ پس من وعدهٔ کج دادم شما را یعنی خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ وَنبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من اِلَّآ اَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم وبدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه ازان بدتر نباشد و حق دشمن میکند وَلُوْمُوْٓا اَنْفُسَكُمْ ط و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدایرا که گفت ✦ یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطن ✦ نشنودید مَآ اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَآ اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس اِنِّيْ كَفَرْتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِمَآ اَشْرَكْتُمُوْنِ بانچه شریک میکردید مرا بخدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ ✦ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ مر ایشانرا است عذابی دردناک موصوف بدوام وَاُدْخِلَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و در آورده شوند آنانکه گرویده اند ✦ بما جاء من عند الله ✦ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانهاکه میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاویدان باشند در آن آرندهٔ مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملایک بر ایشان فِيْهَا در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلٰمٌ ○ سلام باشد که دال ست بر سلامتی از آفات اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم مومنان شما کَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی وگردانید کَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحید ست یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل ست یا شجرهٔ ست در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَآءِ ○ در بلندی تُؤْتِيْٓ اُكُلَهَا میدهد میوهٔ خود را كُلَّ حِيْنٍ در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما بانشد گفته اند حین شش ماه ست از وقت شگوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا ط باراده و تکوین آفرینندهٔ خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانی ست در آئینهٔ افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ مانند درختی ناپاک ست چون حنظل که تلخ ست و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و باوجود خباثت و کراهت اُجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ○ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا منظم نه بیخی گران باشد او را مدد نه شاخی که گرد و بدان سایه دار ✦ گیاهیست افتاده بر روی خاک ✦ پریشان و بیحاصل و خارناک ✦ حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت ست و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او را در هر زمان بدو و اصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر ست و منبت خود و فروع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد بحجت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عملی که نیز متقصد قبول رساند از و صادر نمیشود و بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراری ست و نه فرع او را اعتباری **قطعه** نهال سایه وری شرع میوه دارد ✦ چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست ✦ درخت زندقه شاخیست خشک بی سایه ✦ که پیش هیچکسش هیچ اعتباری نیست ✦ يُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمهٔ طیب ✦ لا اله الا الله محمد رسول الله ✦ است که خدای بران ثابت میدارد مومنانرا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون دکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیاء و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ

ع ۶

ختم حیات ایشان گردیده وَفِی الْاٰخِرَةِ ۰ وثابت دارد ایشانرا در آن سرای که منزل دوم است از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند
گویند و ندانند و در دنیا مر او قبر است و در آخرت موقف سوال وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِیْنَ قف ۰ و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت
سوال قبر وَیَفْعَلُ اللّٰهُ ۰ و میکند خدای مَا یَشَآءُ ۰ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنان که
بَدَّلُوْا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللّٰهِ کُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند
آن نعمت از ایشان مسلوب شد و بجز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان
گشاده بنعمت وجود حضرت رسالت پناه ۰ مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه صلعم را از مکه بیرون کردند
لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق در مرثیهٔ علی رضه منقولست
که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبائل قریش اند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَاَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را
یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ ۰ بسرای هلاک جَهَنَّمَ ج عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست یَصْلَوْنَهَا ط در آیند بدان
وَبِئْسَ الْقَرَارُ ۰ و بد قرارگاهیست دوزخ وَجَعَلُوْا و ساختند لِلّٰهِ برای خدا اَنْدَادًا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه
که ایشان را آلهه نام نهادند لِیُضِلُّوْا تا گمراه کنند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِهٖ ط از راه خدا که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوْا بگو برخورید بآرزوهای خود
یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید ست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَاِنَّ مَصِیْرَکُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما اِلَی النَّارِ ۰ بآتش
دوزخست قُلْ بگوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بر نیوجه که نماز گزارید و نفقه کنید یُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ
تا ایشان بامر تو نماز گزارند وَیُنْفِقُوْا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ از انچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع ست وَّعَلَانِیَةً
و نفقه آشکارا مراد زکوة ست چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد تلخیص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة بدهند مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ
پیش از انکه بیاید یَوْمٌ لَّا بَیْعٌ فِیْهِ روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلٰلٌ ۰ و در ان روز
دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند ۰ الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو ۰ اَللّٰهُ خدای اَلَّذِیْ خَلَقَ آنست که
بیافرید السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فَاَخْرَجَ بِهٖ پس بیرون آورد بدان آب
مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوها رِزْقًا لَّکُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ
تا میرود در دریا بِاَمْرِهٖ ج بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَکُمُ الْاَنْهٰرَ ج و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما
وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دَآئِبَیْنِ ج در حالتیکه مستمرند در سیر ان خود بایجاد و تعب در
سیر ان و امارت خود میکوشند و فتور و قصور در ان ندارند وَسَخَّرَ لَکُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ ۰ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای آنوم
و جهت و دیگری بهر کسب و معیشت وَاٰتٰکُمْ و بداد شما را مِّنْ کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوْهُ ط از هر چه بخواستید از هر چه خواستید یعنی انچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته شما از ان را دانست
وَاِنْ تَعُدُّوْا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوْهَا ط شمار نتوانید کرد آن را و
طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر است که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر
حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصور و تحیل بیرون و از اندازهٔ تفکر و تامل افزونست شعر هر چند وصف او همه معراج قدر و رفیع تو ۰ فی عقل را دهاید
فی فهم می برد ۰ اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُوْمٌ ستمکارست کَفَّارٌ ۰ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل ست و کفر آن می ورزد که بحقیت منعم

ع ۵

جاهلیت یا ظلومست که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزند و در خیر نکشایند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از سکنه و ملحدان وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۝ از آنکه بپرستیم بنا را ابن عینیه فرموده که فرزندان اسمعیل بجهت دعای خلیل الرحمن بت نه پرستیدند بلکه ایشان را اسکنی بود آنرا دوازنام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا حجری نصب کنیم عزیزتر خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور و چون عبده قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستیکه بتان أَضْلَلْنَ گمراه کردند کَثِيرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِّنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَن تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از من ست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در صاحب غرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستیکه تو آمرزنده رَّحِيمٌ ۝ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را در حق کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِن ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را بِوَادٍ در وادی غَيْرِ ذِي زَرْعٍ که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت کار توان کرد عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وصید و قتال یا حرامست تعاون او و تعرض بدو مر او موضع خانه صراحست که در زمان آدم ۴ بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم ۴ خانه نبوده پس تکرار ندا فرموده که رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنِّي أَسْكَنتُ در زمین بسکن گرمانیدم مِن ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را بِوَادٍ در وادی غَيْرِ ذِي زَرْعٍ که خداوند زرع نیست عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وصید و قتال یا حرامست تعاون او و تعرض بدو مر او موضع خانه صراحست که در زمان آدم ۴ بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم ۴ خانه نبوده پس تکرار ندا فرموده که رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنِّي أَسْكَنتُ در زمین بسکن گرمانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجْعَلْ پس بگردان أَفْئِدَةً گروهی مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را کشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله باندک زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل ۴ یا باثر قدم اسمعیل ۴ پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزایدست محققان برانند که اگر من متبیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی فَمَا أَطْعَمَ آنرا که چنان جمال باشد ✦ گر دل ببرد حلال باشد ✦ وانکس که بران چنان جمالی ✦ عاشق نشود وبال باشد ✦ و دیگر حضرت ابراهیم ۴ دعا فرمود وَارْزُقْهُم و روزی ده اهل این بلده را مِّنَ الثَّمَرَاتِ از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ۝ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این عاجز شنوی اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع ست انواع ثمرات در وی پیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر بار فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا می سازیم یعنی پنهان و آشکارا تو میدانی وَمَا يَخْفَىٰ و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ بر خدای از هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ ۝ و نه در آسمان بر آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست ✦ همه با دانش تو یکسانست ✦ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ثنا و ستایش آن خدای راکه بمحض فضل خود وَهَبَ لِي ببخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سن پیری یعنی بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل ۴ را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝ هر آینه شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزند را بدعا از خدا خواسته اند رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده نماز وَمِن ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب سازنده نماز از ابن عباس رض

تفسیر

منقوست که همیشه از اولاد ابراهیم جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم نما و تقبل دعاء ۝ و فرماید یعنی اجابت کن
دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و مرپدر و مادر مرا چون ایمان آرند بتو دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و منوز پس از
ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حوا ست و للمؤمنین و بیامرز مومنانرا یعنی هر که بتو آید مومن یوم یقوم الحساب ۝ روزی که ع
قائم شود حساب خلائق ابن عباس گفته مراد مومنان اند از امت محمد رسول و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدای را غافلا عما یعمل
الظالمون ۝ از انچه میکنند ستمگاران یعنی تائب باش بر انچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه این بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست
که مراد شمائی این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او ینذرهم انما یؤخرهم جزین نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را
لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار ۝ دران دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان
باشند بسوی اسرافیل ع که ایشان را بعرصهٔ محشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرها خود را بالا لا یرتد الیهم باز نمیگردد بدیشان طرفهم
چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن و افئدتهم هواء ۝ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خود بواسطهٔ غلبهٔ دهشت
و حیرت و انذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را یوم یاتیهم العذاب آن روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ ست
یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما تاخیر کن ما را بدنیا
فرست و مهلت ده الی اجل قریب تا زمانی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکسی را که بتو خواند و نتبع الرسل و پیروی کنیم
فرستادگانرا اولم تکونوا و در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش ازین دنیا که شما را نیست
خواهید بود و مالکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسر آوردیم نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما
فی مساکن الذین در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفس های خود چون عاد و ثمود و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را کیف فعلنا بهم
چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار تردد عذاب را و ضربنا لکم الامثال ۝ و مثلها زدیم بر شما از احوال ایشان
و قد مکروا مکرهم و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری انچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله و نزدیک خداست مکرهم ۝ جزای مکر ایشان
و ان کان مکرهم و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال ۝ ازان مکر کوه ها جای شل
احکام شریعت حضرت پیغمبر ست یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال را بات ست زائل گردانند و این محال ست بیت
هست باد مکر ایشان کهربای ✦ کی تواند کوه را بردن زجای ✦ و در معالم از تفسیر علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصهٔ نمرود جبار ست که چون سلامتی
ابراهیم ع از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را بینم امتران مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع
ست و بر رفتن بآسانی میسر نشود و نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید دیگر
آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از بای در آمد خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت
و گفت با آسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار گرگس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و در دریکی
قوقانی دو دیگری تحتانی در وسط کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی خند تعبیه نمود پس گرگسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مرد را بر سر
نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن گرگسان بربستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق که نمرود با یک تن دیگر در انجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در قوقانی کشاده نگاه کرد آسمانرا همان حال دید که بزمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشای و بنگر

تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب تحتانی بگشاد همان حال بود که روز نخست بود و نیز هیچ تغیری نیافت و باب تحتانی بگشاد و بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود تبر رسید و نیزها را بامر دار سنگون ساخت و کرگسان سیل نبرید کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از انجمه کرگسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زائل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدایرا مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهٗ خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که گفت ۱۲ انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی ۱۲ خلاف نکرده و نخواهد کرد وترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای غالب ست ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَیْرَ الْاَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تفسیر گوید تبدیل الارض تسویه جبال ست و انهار و اشجار و تبدیل سماء تکویر شمس و تناثر ستگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند زمین ها را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را بآسمانی از زر قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت برآرند زمینی را از نقره پاک که بران هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخنست وَبَرَزُوْا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝ برای محاسبه خداے یگانه قهر کننده وَتَرَی الْمُجْرِمِیْنَ و بینی گنهگاران یعنی مشرکان را یَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِیْنَ باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقائد و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیو که موسوس او بوده فِی الْاَصْفَادِ ۝ در بندها یا علما سَرَابِیْلُهُمْ پیراهن های ایشان مِّنْ قَطِرَانٍ از قطران ست و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل ست که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فرو ابر جلود و دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون تن ایشان و سرعت اشتعال آتش دران مغایر گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت ست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَتَغْشٰی وُجُوْهَهُمُ النَّارُ ۝ و فرو گیرد و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی دران پوشیده لِیَجْزِیَ اللّٰهُ متعلق ست ببرز و ا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدا کُلَّ نَفْسٍ هر تنے را مَّا کَسَبَتْ جزای انچه کرده ست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِیْعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب ست مر بندگانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هٰذَا این قرآن یا انچه درین سوره ست از موعظه بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایت ست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِیُنْذَرُوْا بِهٖ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِیَعْلَمُوْٓا و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که در وند کورست اَنَّمَا هُوَ آنکه اوست اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خداے یکتا وَّلِیَذَّکَّرَ و هر آنینه باید که پند گیرند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ ع

خداوندان خردها باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی +

سورة الحجر مکیة وهی تسع وتسعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الر وقف علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی برانند که مطلقا در ان باب سخن گفتن سلوک سبیل جرات ست در تبایع آورده که عمر فاروق رض را از معنی این حروف پرسیدند فرمود اگر دروی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرموده که بگو ما انا من المتکلفین و بعضے گویند هر حرفی اشارت باسمیست چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل ع و را باسم رسول ۱۲ یعنی این کلام از خدا بواسطه جبرئیل ع برسول ۱۲ رسیده تِلْکَ این آیتها که می آید اٰیٰتُ الْکِتٰبِ آیتهای سوره ست وَقُرْاٰنٍ مُّبِیْنٍ ۝ و آیت های قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم ست

ربما ای بسا وقت یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست دارند آنانکه نگرویدند وآرزو برند لَوْ کَانُوا مُسْلِمِینَ ○
که کاشکی بودندی مسلمانان واین آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت پیغمبر مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار برایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب
یا بوقتیکه عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند ودر های جهنم برایشان فرو بندند ودانند که خروج ازان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم
ذَرْهُمْ بگذار ایشان را امر تهوین وتحقیرست یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا یَأْکُلُوا بخورند وَیَتَمَتَّعُوا وبرخورداری یابند
ازمال ومنافع آن وَیُلْهِهِمُ الْأَمَلُ وشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر واستقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد وتفکر در مآل
فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانند خاتمت وعاقبت کردار وگفتار خود را وَمَا أَهْلَکْنَا وهلاک نکردیم مِنْ قَرْیَةٍ هیچ اهل دیهی را
إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشانرا کِتَابٌ مَعْلُومٌ ○ زمانی مقدر بوده ونوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد وهلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگرفتند
مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا یَسْتَأْخِرُونَ ○ وباز پس نمانند ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر ونه بعد از اجل مقرر
وَقَالُوا وگفتند کفار عرب یَا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ ای آن کسیکه فرود آمده ست عَلَیْهِ الذِّکْرُ بر وی قرآن إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ ○ بدرستیکه تو دیوانه که ما را
از نقد بنیه میخوانی این کلام بطریق تهکم واستهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر ونسبت بجنون باهم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِینَا ودیگر گفتند چرا نمی آری
بِالْمَلَائِکَةِ فرشتگانرا بگواهی رسالت خود إِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِینَ ○ از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری
فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِکَةَ فرود آمده نشوند ملائکه وحفص بصیغه متکلم
ونصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی تواند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه
قوم ثمود جبرئیل را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا کَانُوا إِذًا ونباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِینَ ○
از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا الذِّکْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان ست وذکر بمعنی شرف نیز می آید
یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ○ وبدرستیکه ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وچیزی از باطل
بیفزاید چیزی از حق کم کند یا نگهدار او یم از تطرق خلل بدو یا نگهدار یم او را در دل هر که خواهیم وگویند ضمیر له عائد بحضرت رسالت پناه ص است یعنی نگهبان او یم
از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند ✦ نترسم چون نگهدارم تو باشی ✦ ز شادی در همه عالم نگنجم ✦ اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ✦ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
وهرآینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو فِی شِیَعِ الْأَوَّلِینَ ○ در گروه های پیشینیان وَمَا یَأْتِیهِمْ ونیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا کَانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر وعناد بآن پیغمبر یَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو نیز می کنند
مراد تسلیه حضرت رسالت پناه ص ست یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی باید ای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کَذَلِکَ همچنان که در آوردیم
استهزای انبیا را در دلهای مکذبان پیشین نَسْلُکُهُ درمی آریم ما آنرا فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ ○ در دلهای کافران زمان تو لَا یُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ وبدرستیکه گذشته ست سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ ○ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک
قبول حق وتکذیب رسل بوده واین وعید اهل مکه ست که تکذیب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند ودر نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند
حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ واگر بگشائیم بر بین متعرضان بابا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا درمی از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظم
ایشان فِیهِ یَعْرُجُونَ ○ دران در شده بالا میروند وازان در نیز بری می آیند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد وتشکیک درحق گویند إِنَّمَا سُکِّرَتْ
جز این نیست که بربسته اند أَبْصَارُنَا چشمهای ما را وخیره ساخته یا اگر در آسمان بکشایند وکفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را خیره میکنند

کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد و بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده گانیم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند و یقولون ان هو الا ساحر مستر و لقد جعلنا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان بروجهای دوازده گانه را با صفات و خواص مختلف یکدیگر و زیناها و بیاراستیم آنرا بصور تها یا آسمانرا به نیرین و سائر کواکب للناظرین برای نگرندگان یعنی عبرت دران نگرند و بدان بر قدرت صانع استدلال کنند و حفظناها و نگاهداشتیم آسمان را من کل شیطان الرجیم از هر دیوی رانده تا نتواند که بران صعود کند و باحوال اهل آسمان مطلع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد از وی سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی درآید او را و بدو رسد و بسوزدش شهاب مبین ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ درس مینمودند بدان اطلاع داشته سخنان میربودند و بزمین آمده بدوستان خود از کاهنان میگفتند چون رفع الله متولد شد ایشان را از سته آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت باسعادت حضرت خاتم النبیین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد ابواب کهانت بکلی مسدود گشت فرد

وهی برآمد و بازار تیرگی بشکست ✦ گلی شگفت و بهاری خجسته آغاز شد

والارض مددناها و زمین را بگسترانیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که در ان مکان بنای کعبه بود و القینا و در افگندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوه ها سر افراخته پای برجا و انبتنا فیها و بر رویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت ست یا انچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون یعنی مستحسن شاید یعنی بر رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و فروعات و جعلنا لکم و بساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی انچه قوام عیش شما بوی ست از مطاعم و ملابس و من لستم له و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را برازقین روزی دهندگان یعنی خدام و مماليک و گفته اند انعام و مرکب و ان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماخزائنه خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل ست برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را بامتعهای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست و ما ننزله و فرو نمیفرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه کم ازان شاید و نه زیادت بران باید و ارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را لواقح آبستن یا بمعنی بردارندگان ابرها آبستن کنندگان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبیکه آن باران ست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را ازان آب تصرف دادیم دران و ما انتم له و نیستید شما مر آن آب را فرستاده را بخازنین نگاهدارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم تا مادامی که ترا دلالت فرموده که نیستید شما مر خدایرا خزینه دران یعنی خزاین او بدست شما نیست و انچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست و انا لنحن نحیی و بدرستیکه ما زنده میگردانیم جهان فانیه را بایجاد حیات در دو دنیمیت و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات ازان در لطائف قشیری رحمه الله گوید که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در ریاضت مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقائق فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات سنطرات جلال یا موت و حیات میدهیم نخلع و لبس و نحن الوارثون و ما ظاهر یعنی باقی بعد از فنای خلائق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا و لقد علمنا المستقدمین و هر آینه میدانیم پیشینیان را از شما که در وجود پیش آمده اند منکم و از شما که بعد شما خواهند آمد و لقد علمنا المستاخرین و بدرستیکه ما میدانیم و پس افتادگان را ازان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد

تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم مت محمد ص را یا آنرا که مقدم ست در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخرست ازینها در حساب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه ص نماز میگذارد در صفوف نسای بعضے از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعے باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ یَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزاے هر یک را بدو رساند اِنَّهٗ حَكِیْمٌ بدرستیکه او راست کارست عَلِیْمٌ ۝ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم ع مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند مانند سفال بخیزد آواز کند مِّنْ حَمَاٍ وآن گل کائن بوده از گل سیاه مَّسْنُوْنٍ ۝ بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون لاے که در تنگ حوض وجوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم ع را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذشت تا حماگشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون یعنی مصورست آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَآنَّ خَلَقْنٰهُ و جان که پدر پریان ست بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَّارِ السَّمُوْمِ ۝ از آتش بیدود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق ازان آتش متکون میگردد و ابن مسعود رض فرمود که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سموم که جان ازان آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بحبت خلافت زمین اِنِّیْ خَالِقٌۢ من آفرینده ام بَشَرًا آدمی را مِّنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائن ست مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ ۝ از لاے مصور فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِیْهِ و در دمم در وی مِنْ رُّوْحِیْ از روحی که آفریده منست و بدان زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید مر او را سٰجِدِیْنَ ۝ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ ۝ همه ایشان تمام یکبار اِلَّآ اِبْلِیْسَ ط مگر ابلیس که از روی استکبار اَبٰٓى اَنْ یَّكُوْنَ سر باز زد و سرکشی کرد از انکه باشد مَعَ السّٰجِدِیْنَ ۝ از سجده کنندگان مر آدم ع را قَالَ یٰٓاِبْلِیْسُ گفت خدا که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده اَلَّا تَكُوْنَ و در انکه نباشی مَعَ السّٰجِدِیْنَ ۝ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِّاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ ۝ از لاے سیاه بوی ناک یعنی او را از خس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش ست پس روحانے لطیف چرا فرمان برد جسمانے کثیف ابلیس نظر ظاهر بر آدم ع داشت و از باطن او غافل بود صورتش را دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون ست **نظم** گنجیست درین خانه که در کون نگنجد ✦ آن گنج خراب از پی این گنج نهانست ✦ فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت ✦ سلطان زمین ست و سلیمان زمانست ✦ قَالَ گفت حق سبحانه ابلیس را بعد از امتناع او از سجدهٔ آدم ع که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِیْمٌ ۝ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَّاِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تو ست دوری و راندگی اِلٰى یَوْمِ الدِّیْنِ ۝ تا روز جزا و در روایات آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد ازان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِیْٓ پس مهلت ده مرا اِلٰى یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ۝ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میداند که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد قَالَ گفت فَاِنَّكَ پس بدرستیکه هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ ۝ از مهلت دادگان اِلٰى یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ۝ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق نفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول شهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد انگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَآ اَغْوَیْتَنِیْ سوگند میخورم باغوا تو مر لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برے آدمیان گناه را فِی الْاَرْضِ در زمین دنیا که دار غرورست و مدار ک آورده که ابلیس نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات

که نبعبدک لانعونهم ۱۲ دیگی بفعل کنفیها اغوتنی ۱۲ وفقها فرق کرده اند میان هر دو واهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت وعظمت وعزت یمین ست وسوگند بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال این یمین نیست واصح آنست که ایمان بمعنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگندی گویند یمین ست والا لاو بلی برانند که باو بما اغوتنی ۱۲ بای سببیه ست یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ○ وهر آینه ایشانرا بر گمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ ○ خالص شدگان از شوائب شرک جلی وخفی که مکر وفریب او بایشان نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که موجب عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ ○ راست ست یعنی کجی ندارد وزود بمنزل میرساند وگویند علی بمعنی الی ست یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ مسلطین بر ایشان تسلطی وقوتی در اغوا وضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ ○ از گمراهان که تو بر وسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستیکه دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشان ست یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ ○ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر سردری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ ○ بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست ودر کی طبقه تومی مقرر ومعین شده جهنم جای گنهکاران ست از اهل توحید نطعی مقام ترسایان ست حطمه یاجوج وماجوج ست سعیر ازان صابیان ست سقر مقر گبران ست جحیم محل مشرکان ست هاویه که درک اسفل گویند نامرد منافقانست امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وچون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامرد دهریه ست دوم ازان ثنویه ومشرکان عرب سوم ازان براهمه که منکر رسالت اند چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان در بحر الحقائق آورده که دوزخ بعدد حریان راهفت درست حرص وشره وحقد وحسد وغضب وشهوت وکبر ودر ترجمه رشف ندکورست که دوزخ راهفت درازان ست که اعضای هفتگانه آدمی که چشم وگوش وزبان وبطن وفرج ودست ودپای ست هفت درمیان کشوده می شود وگناهی که لائق آن موضع ست وهر عضوی را از بابی مورد وطریق گردانیده اند نظم هفت در دوزخ اند در تن تو ۱۲ ساخته نفس شان در رو در بند ۱۲ بین که در دست تست فضل امروز ۱۲ در هر هفت محکم اند ربند ۱۲ إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ ○ وچشمها اند یعنی در باغها که دران چشمها روان بود از شیر وخمر وغیر آن ادْخُلُوهَا گویند ایشانرا که در آیید درین بوستانها بِسَلَامٍ بسلامت آمِنِينَ ○ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالتیکه ایمن باشند از زوال نعمت وَنَزَعْنَا وبیرون کنیم ما فِي صُدُورِهِمْ از سینه ها بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا باهم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رض منقولست که گفت امید میدارم که من وطلحه وزبیر از ایشان باشیم وگویند صفت حسدرا ازایشان نزع کنند تا بدرجات ومراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالتیکه همچو برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی ودوستی عَلَىٰ سُرُرٍ بر برادران نشسته بر تختها از زر ومکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ ○ روبها بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان تقاعی یکدیگر را نبینند چه هر جا که میروند روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود ومیگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی ومشقتی چه آنسرای تنعم ورحمت ست وَمَا هُمْ مِنْهَا ونیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ ○ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه ۱۲ از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی ارکم تضحکون میبیت مرا که شما را خندان می بینم صحابه رض را که عتابی ازین سخن استشمام نمودند وآنحضرت ۱۲ در گذشت وهنوز بحجره نارسیده بازگشت وگفت جبرئیل ۱۲ بمن آمد وپیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید می سازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي که من أَنَا الْغَفُورُ آنم که بسیار آمرزنده ام گناهان را الرَّحِيمُ ○ بخشنده ام کسیکه توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي وآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه واستغفار منحرف ست هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ○ آن عذابیست دردناک محققان گفته اند در تو صیف

ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح راجحه نکته است تاکید صفت عفو بعقوبت گروه جرم پیشه ۵ بعقوبت حق ایشان پیش بت ۵ چه عجب گر عذاب نماید ۵ بر گنه پیشگان بخشاید ۵ وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ اِبْرٰهِيْمَ ○ از مهمانان ابراهیم ۱۲ یعنی آن سه فرشته یا هشت یاد دار ده که بشارت ابراهیم ۱۲ و هلاک قوم لوط ۱۲ بدو می نزول کردند اِذْ دَخَلُوْا عَلَيْهِ چون در آمدند بر و قَالُوْا سَلٰمًا پس گفتند سلام بکنیم بر تو سلام کردی قَالَ گفت ابراهیم ۱۲ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُوْنَ ○ بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند یا آنکه با حضوری نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوْا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس اِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم بِغُلٰمٍ بپسری اسحاق نام عَلِيْمٍ ○ دانا یعنی وقتیکه بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ اَبَشَّرْتُمُوْنِيْ گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلٰٓى اَنْ مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ با آنکه رسیده است مرا پیری سالی تعجب شد از آنکه پیر بزرگ سال را پسر بچه وجه بشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست امید وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُوْنَ ○ مژده میدهید مرا قَالُوْا بَشَّرْنٰكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بیشک و بیشبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقٰنِطِيْنَ ○ از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا ست بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزهٔ عاقره قَالَ گفت ابراهیم ۱۲ مِنْ رَّحْمَةِ رَبِّهٖٓ از رحمت پروردگار وَمَنْ يَّقْنَطُ و کیست که نومید شود مِنْ رَّحْمَةِ رَبِّهٖٓ از بخشش پروردگار اِلَّا الضَّآلُّوْنَ ○ مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را نادانسته و چون ابراهیم ۱۲ فرشتگان بسیار دید و تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما اَيُّهَا الْمُرْسَلُوْنَ ○ ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوْٓا اِنَّآ اُرْسِلْنَآ گفتند بدرستیکه ما را فرستاده اند اِلٰى قَوْمٍ مُّجْرِمِيْنَ ○ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط ۱۲ تا ایشان را هلاک کنیم اِلَّآ اٰلَ لُوْطٍ ملائکه آل لوط ۱۲ یعنی خاندان او اِنَّا لَمُنَجُّوْهُمْ بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را اَجْمَعِيْنَ ○ همه اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را قَدَّرْنَآ اِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغٰبِرِيْنَ ○ از بازماندگان باشد در شهر تا با ایشان عذاب آسمانی و ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله ست از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَآءَ پس آنهنگام که آمدند اٰلَ لُوْطِ نِ الْمُرْسَلُوْنَ ○ فرستگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط ۱۲ اِنَّكُمْ بدرستیکه شما قَوْمٌ مُّنْكَرُوْنَ ○ گروهی بیگانگانید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوْا بَلْ جِئْنٰكَ گفتند بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم تو بِمَا كَانُوْا آن چیز که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيْهِ يَمْتَرُوْنَ ○ در آن چیز که شک میکردند یعنی آمده ایم عذابیکه ایشان را وعده داده بودی و ایشان در ان شک داشتند وَاَتَيْنٰكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم تو را براستی یعنی عذاب ایشان که حق ست وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ○ و بدرستیکه ما راست گویانیم در ین خبر فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ پس ببرون برازین شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِّنَ الَّيْلِ در پاره از شب که گذرد وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ و تو نیز بر و از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ از شما اَحَدٌ یکی تا هول عذاب را نه بیند وَّامْضُوْا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُوْنَ ○ از انجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعوه که شهرستان پنجم ست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَآ و حکم کرده ایم یا وحی فرستادیم اِلَيْهِ بسوی او ذٰلِكَ الْاَمْرَ آن کار را که تفسیرش انیست اَنَّ دَابِرَ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوْعٌ بریده و برکنده ست مُصْبِحِيْنَ ○ در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر متاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبرست که چون زن لوط ۱۲ مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَآءَ اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانهٔ لوط ۱۲ يَسْتَبْشِرُوْنَ ○ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان

طمع فساد داشتند با ایشان قال گفت لوط ع اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ ضَيْفِيْ بدرستیکه این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُوْنِ ○ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللّٰهَ وترسید از خدای با رتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُوْنِ ○ و خوار و مخجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوْٓا گفتند لوط را اَوَلَمْ نَنْهَكَ آیا نه منع کردیم ترا عَنِ الْعٰلَمِيْنَ ○ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغرباء بوده قَالَ هٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيْٓ گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فٰعِلِيْنَ ○ کنندگان آن چیز را که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو اے محمد اِنَّهُمْ بدرستیکه بودند قوم لوط ع لَفِيْ سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود يَعْمَهُوْنَ ○ سرگردان میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ص و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد ص زیرا که حیات او بحق بود و او بر باطن قریب در قیضه حق بود نظم چون نبی از زندگی خود مر ترا یافت * فرق پاکش از لعمرک تاج یافت * داشت از حق زندگی در بندگی * شد لعمرک جلوهٔ آن زندگی * آورده اند که لوط ع از اهل خود را بیرون برد و جبرئیل وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرو گرفت ایشانرا بانگ هایل مُشْرِقِيْنَ ○ در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل ع شهرهای ایشان را و بنزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهر را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و ببارانیدیم بر ایشان وگفته اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از ان بلاد حِجَارَةً سنگی مِّنْ سِجِّيْلٍ ○ از گل محکم شده یا سنگی بران نوشته شده نام هر کس که نام زد او بوده اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در هلاک کردن با قوم لوط لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّلْمُتَوَسِّمِيْنَ ○ مر خداوندان فراست را که نیز یکی در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله * آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق عجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقهٔ در بر و سجادهٔ بر کتف درگوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه ص فرموده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله * سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیت آنست که نه بار بیری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله بلکه مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود کرامی یاران بیائید تا بموافقت این نوعهد که زنار ظاهر ببریدیم زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و بر قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند

نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن * بر در حق نو مسلمان آمدن * عام را توبه ز کار بد بود * خاص را توبه ز دید خود بود * وَاِنَّهَا و بدرستیکه شهرهای سدوم و عامورا لَبِسَبِيْلٍ مُّقِيْمٍ ○ بر راهی دائم السلوک یعنی بر راهی ست که قافله ها میروند و آثار آن را می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انچه یاد کردیم لَاٰيَةً لَّلْمُؤْمِنِيْنَ ○ هر آینه نشانه است مر گرویدگان را بر قدرت ربانی وَاِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند اَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ع لَظٰلِمِيْنَ ○ هر آینه ستمگار انند بکفر ایکه درختان بسیار در هم گرفته را گویند و بلدهٔ ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشهها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب ع با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده به صیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاِنَّهُمَا و بدرستیکه سدوم و ایکه لَبِاِمَامٍ مُّبِيْنٍ ○ بر راهی روشن و هویدا ست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند اَصْحٰبُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِيْنَ ○ فرستادگان یعنی صالح ع را تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل ست وَاٰتَيْنٰهُمْ و دادیم ما ثمود را

وقف لازم ع

البتہ آیاتہای کتاب ماکہ بنبی ایشان منزل بودہ وچون کتاب منزل بر صالح ۱۲ معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بمعجزات حمل کردہ اند وبحر وج ناقہ
از سنگ معجزہ است مشتمل بر بسیار از غرایب چون بزرگی خلقت کہ ہرگز شتری بعظمت او نبودہ وزادن بعد از خروج وبسیاری شیر دادن کہ ہمہ قوم ثمود را
کفایت بودہ وبر سر چاہ آمدن آب مدت نوبت او وخوردن تمام آب بیک نوبت حاصل سخن آنکہ این ہمہ نشانہ شود دادیم فکانوا پس بودند
عنہا از ان آیات معرضین ۵ روی گردانندگان وکانوا ینحتون وبودند کہ بریدندی بتراشیدندی من الجبال از کوہہا بیوتا
خانہا امنین ۵ در حالتیکہ ایمن بودند از انہدام آن ونقب زدن دزدان یا می پنداشتند کہ آن خانہا حمایت خواہند کرد وایشان را از عذاب ایمن
خواہند بود فاخذتہم الصیحۃ پس فرا گرفت ایشان را صیحہ عذاب مصبحین ۵ در حالتیکہ در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز بشنیدند
صیحہ جبرئیل ۱۲ ہلاک شدند چنانچہ در سورہ ہود گذشت فما اغنی عنہم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون ۵ آنچہ بودند کہ کسب
میکردند از اموال ومتعہ یا آنچہ میکردند از بناہای بیوت وما خلقنا السموت والارض ونیافریدیم ما آسمانہا وزمین را وما بینہما واچہ میان
ایشانست الا بالحق ۵ مگر بحکمت یعنی بظہور حق یا برای بیان حق وان الساعۃ وبدرستیکہ قیامت لآتیۃ ہر آینہ آینده است وعدہ انتقام از
کذبان خواہد کشید فاصفح الصفح الجمیل ۵ پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را ودر صدد مکافات خود مباش یعنی برانند کہ
این حکم بآیہ سیف منسوخست ان ربک بدرستیکہ پروردگار تو ہو الخلق ۵ اوست آفریننده خلائق واخلاق العلیم ۵ دانا باہل وفاق ونفاق ربع
در اسباب نزول آمده کہ حضرت رسالت پناہ ۱۲ در اثنای راہ از بنی قریظہ وبنی نضیر کہ انواع طیب وجواہر واتعہ وجامہای فاخر بار داشتند
دو شتر میسر آمده کہ ہفت کاروان قریش در یک روز بمکہ در آمدند با مطاعم بسیار وملابس بیشمار وبر ہر تقدیری برخی از صحابہ رض گفتند اگر این ہا ما را دست
بودی ہمہ را در راہ خدا انفاق میکردیم وصاحب تیسیر میگوید کہ در خاطر مبارک حضرت رسالت پناہ ۱۲ خطور فرمود وبسیار دشواری نمود کہ مومنان گرسنہ و
برہنہ گذرانند ومشرکان را این ہمہ مال باشد آیت آمد ولقد اتیناک وبدرستیکہ ما دادیم ترا سبعا من المثانی ہفت آیات از مثانی کہ
قرآن ست واین ہفت آیت بہتر از این ہفت قافلہ مراد ہفت آیت فاتحہ ست وگفتہ اند مراد ہفت سورہ ہست از اول قرآن کہ آنرا سبع طوال گویند یا ہم
سبعہ کہ عرائس قرآن اند وقرآن را ازان گفت بجہت آنکہ احکام وقصص در وی مثنی شدہ یعنی تکرار یافتہ والقرآن العظیم ۵ ودیگر دادیم ترا قرآن عظیم
کہ نزد ما قدر او بزرگ وثواب قرأت او بسیارست وعطف قرآن بر سبع المثانی کہ فاتحہ ست یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص کہ تمکن
مکش وباز مکن عینیک ہرد و چشم خود را الی ما متعنا بسوی آن چیز کہ ہا برخورداری دادیم بہ آنچہ ازواجا صنفا منہم
از کفار نہی از رغبت ست نہ از نظر یعنی بآنچہ صنف کفره را از یہود ونصاری ومجوس وعبدہ اصنام داده ایم مائل مشو کہ آن بغایت حقیر وخوار ذلیل
وبی اعتبارست بنسبت آنکہ تو از زانی داشتہ ایم از فضائل وکمالات ربا جعلی پیش دریای قدر حضرت تو ✦ نہ محیط فلک جایی نیست ✦
داری آن سلطنت کہ در نظرت ✦ ملک کونین در حسابی نیست ✦ ولا تحزن واندوہ مخور علیہم بر ایشان خود بہ بینوایی ودرویشی واخفض
جناحک وفرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن للمومنین ۵ مر مومنان را ورفق نمای بایشان در کشف الاسرار گفتہ کہ خفض جناح کنایتست
از خوشخوئی مقررست کہ خلعت خلق عظیم خیر بالای والای حضرت صورت نبندد نظم ذات ترا وصف نکو خوی ست ✦ خوی تو سرمایہ نیکوئی ست ✦
روز ازل دوخت حکم قدیم ✦ بر قد تو خلعت خلق عظیم ✦ وقل وبگو انی انا النذیر بدرستیکہ من بیم کنندہ ام المبین ۵ ج
ہویدا یعنی بہ بیان وبرہان بیم میکنم کہ خدای من گفتہ کہ اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم کما انزلنا مثل آن عذابیکہ فرستادیم
علی المقتسمین ۵ بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنانکہ ساختند قرآن را عضین ۵ پارہ پارہ یعنی بخش کردند قرآن را بحیث وصف

بازنمودند از سحر و شعر و کهانت و فقری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت و همچنین میدادند این همه اندوی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا بهر قافله که از حاج که میآمدند ایشان را از حضرت رسالت پناه ص تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن ست و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ○ که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب نقل ست که حضرت رسالت پناه ص بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل ع آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ ○ از شر کان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم ص بسیار کوشیدندی و هر جا که دیدندی نفسون و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت ص در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل ع که این پنج تن درآمدند و بدستور معهود تمسخر کنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند جبرئیل ع گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و بنبی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان را بیک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیر تراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر فرو نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش متورم گردید و بدان بمرد و از بنی حارث خون و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میسرد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین می زد تا جانش برآمد و این آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ○ بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه می سازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ می شود سینهٔ تو بِمَا يَقُولُونَ ○ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا تو یعنی دشواری آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله و بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ○ و باش از نمازگزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو می رسد از غصهٔ بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل نماز در آی که میدان مشاهده است و با مشاهدهٔ دوست باز بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم که ای جوانمرد چندین زخم خوردی و نه نالیدی گفت آری شیخا معذورم دارکه معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی با لم زخم شعور ندداشتم **بیت** تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل ✦ نظاره میکنم آن چهرهٔ نگارین را ✦ وَاعْبُدْ رَبَّكَ و بپرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ○ تا وقتیکه بیاید تو مرگ مراد از یقین موقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه تا وامیکه زندهٔ عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سورة النحل مكية وهي مائة وثمان وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید شتاب وقت آید آورده اند که مشرکان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر ص ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا از عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

گرانچه وسیلهٔ وقوع شرور و شریکان حق گرداند تا ایشان را از ان خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدای را وَتَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ
و برتر ست از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر ست از انکه او را شریکی باشد که دفع عذاب او الله کند یعنی منع عذاب تواند کرد یُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِکَةَ فرو میفرستد
فرشتگان را بِالرُّوْحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب ست یا ملک را بامر طی میفرستد و گفته اند روح قوی از مقربان درگاه الوهیت در تبیین میگوید که
هیچ ملکی فرود نیاید الا انکه روح با او ست و قریب بر وفق انچه بر آدمیان خفته میباشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای عَلٰی
مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهٖٓ از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزل با انبیا گوید اَنْ اَنْذِرُوْٓا انکه اعلام
کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا انکه نیست خدای مستحق عبادت الا انا که من آفریننده که روزی دهنده همه مخلوقات ام
فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش نکنید بیت مرا بندگی کن که والا نهم ٭ تو از بندگانی و مولا نهم ٭ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکمت درست و راست یا بحجت بیان حق تَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ برتر ست خدای و بزرگ تر از انچه انباز میگیرند
برای وی خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادی ست بی حس و فهم و سیولانی که صنع و شکل نپذیرد پس او را عقل و فهم داد
فَاِذَا هُوَ پس انگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ جدل کنندهٔ ست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف ست
که استخوان کهنه و پوسیده بحضرت پیغمبر آورد و گفت ٭ من کیست العظام و هی رمیم ٭ حق سبحانه این آیت فرستاد و گفت او اول جمادی بود و ما او را حی ناطق
دادیم اکنون با ما جدل میکند چرا استدلال نمیکند از ابداء بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ و چارپایان را که ضمان نیز نیز
خَلَقَهَا لَکُمْ بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد ست یعنی مر شما را فِیْهَا دِفْءٌ در ایشان پوششی ست گرم کننده یعنی جامها از پشم
و موی که سرما را باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه بر کوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ
و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان انچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر درجه گویا غیر
معتد بهست وَلَکُمْ فِیْهَا و شما را ست در ان چارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشیست یعنی در های خانهٔ شما در وقت ایستادن بدین انعام
زینت می یابد حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ هنگامیکه باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِیْنَ تَسْرَحُوْنَ و وقتیکه
بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ اَثْقَالَکُمْ و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَکُوْنُوْا بشهری که نباشید
بٰلِغِیْهِ رسنده بدان بارهای گران یا پیاده اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج و سختی که به بدن های شما رسد اهل مکه را میگوید که باستعانهٔ تجارت خود
بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرمود اِنَّ رَبَّکُمْ به تحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوْفٌ
هر آینه مهربان ست نعمت داد بی سابقهٔ خدمت رَّحِیْمٌ بخشاینده ست که بآفریدن چارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَیْلَ و بیافرید اسپان را
وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِیْرَ و خران را لِتَرْکَبُوْهَا تا بر نشینید آنان را وَزِیْنَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی
وَیَخْلُقُ و بیافریند چنانچه اینها را آفرید مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچیزها را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی ست یا ملائکه
حافات و صافات یا مخلوقات ما وراء کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر انچه حق سبحانه تعالی میفرماید که تا لا تعلمون او لیست وَعَلَی اللّٰهِ
و بر خداست یعنی اوست قَصْدُ السَّبِیْلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل ست بحق یا بر دوام است اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن بر سبیل وجوب بلکه
از روی فضل و رحمت یا مراد راست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از ان راه که خلقان روند جَآئِرٌ کج و منحرف از قصد یعنی طریق کفر و شرک یا هوا و بدع
وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدٰىکُمْ هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه بران بقصد السبیل رسیدندی

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب یا از سحاب بر زمین آبی لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ
شما را از و آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و از زمین باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین بروید نه نباتی که از اساق باشد فِيهِ در آن نبات رسته
تُسِيمُونَ ○ میچرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ میرویانیم ما و خص بالذکر بمیخواند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد
بحبوب غاذیه است که زرعت میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرما بنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از
همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن مبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلیست
روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او
منشق گشته ساقی از و در هوا منصاعد یابد و منفصل او بشگافته بیخی از و در زمین متسرخ شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از بار و انوار
میوها بر و پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی منظم
روضهٔ جان بخش جهان آفرید ✦ باغچهٔ کون و مکان آفرید ✦ کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار ✦ جلوهٔ او نقش دگر آشکار ✦ وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید
برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۙ شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ و آفتاب و ماهتاب را بحیثیت انضاج فواکه
و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راه ها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتیکه هستند
مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در اینها لَآيَاتٍ هر آینه علامات و دلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ○ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اول تفکر فرمود و درین دلالات که بغایت
ظاهرست ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ و دیگر رام گردانید آن چیزی را که آفریده است برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی تمام
میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ۚ در حالتیکه مختلف ست هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ○ مر گروهی را که یاد کنند
وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان کی آنکه در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا
تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص مینمائید در و تا بیرون می آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً
تَلْبَسُونَهَا زیرا که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه بر آنرا میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون زینت زنان شما
برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شگافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا
و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت رزق ست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ و شاید که شما
شکر گوئید خدایرا بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم ست که مهالک اسبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی
ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزران و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده
چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور ازان نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی
رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد
و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود آن در مملکهٔ تفرقه اند و بجویان آن در مرتبهٔ جمع
نظم بجناب خودی قلم درکش ✦ دره بیخودی علم برکش ✦ تا بجاروب لا ز روبی راه ✦ کی رسی در حریم الی الله ✦ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید بنهاد در زمین

زوا اسی کوههای بلند و بزرگ آن زمین بکلمه تمیل کند شما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک میقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقرر هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تفسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد بائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهٰرًا دیگر در زمین بیافرید چو نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وَعَلٰمٰتٍ دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و ستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرتین و سماک و جدی و مانند آن که در شب بآن هُمْ يَهْتَدُونَ ۝ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه مییابند اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسرست اما ایشان مشهور بودند در رحله اشتا و صیف بآنکه راه را بستاده از همه مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسیکه می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ ط باشد همچو کسیکه نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون مسیح و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ آیا پس یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که شما را ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا ط نتوانید شمردن آن را که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ بدرستیکه خدای هر آینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر کنید درمیگذراند رَحِيمٌ ۝ مهربانست که بتقصیر شکرگزاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ انچه پنهان دارید از عقائد وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و انچه آشکار کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه بالوهیت از آلهه باطله که میخوانند کفار مکه می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزرا یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نمی شایند أَمْوَاتٌ ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ ج نه زندگان یعنی بسان جمادات نمیشنوند و نمی بینند و نمیگویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبدهٔ ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بخشنده گان خود دانا بود و بر اعمال جزا بدهد ایشان توانا و میاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات ارواح تا از عبدهٔ خود تبرا کنند إِلٰهُكُمْ خدای شما إِلٰهٌ وَاحِدٌ ج خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسانیکه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ ج دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را نپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر ما یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست ست أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ انچه پنهان می سازند از مکر و حیله بر رسول خدا وَمَا يُعْلِنُونَ ط و انچه آشکار میکنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستیکه خدا تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۝ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از روسار و شرفا که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم ست چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی بمسخرگی پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوا گویند أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان ست یعنی هیچ نفرستاده انچه او میخواند اساطیر الاولین ست کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند

وحق تعالی فرموده که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بارگناهان خود كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضے نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بے بیدانشی بآنمقدار که حصهٔ ضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستیکه مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیاء فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بنا ایشان که برافراشته بودند یعنی امر خدا تعالی بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدے که بناها بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت ست بانهدام کلی و هلاک ایشان دران بعضے برانند که مراد ازین بناصرح نمرود ست که بابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گویند دو فرسخ طول و عرض داشت که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شده باوی مقابله نماید بعد اتمام صرح باوی از مهب هیبت الهی بلرزید و آن بنا از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی آمده که سه آن بنا در دریا افگند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آوازی مهیب ازان پدید آمد که زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیهٔ آن شهر که کوثا نام داشته بابل اینست محمد جریر طبری رح آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگرے ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او با بخرابی بناهاے ایشان حکم کردیم وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ازانجا که ندانستند که خدا تعالی نمرود را مبتلا گرداند یعنی وقتیکه طمع نداشتند یا از سمتی که متوقع نبود و میاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته و رام الدماغ جای گرفت و ببزرگ شد و چهارصد سال در انجا بماند و در نهایت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار رح در توحید منطق الطیر آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت ✦ در سر او چار صد سالش بداشت ✦ چون دهد حکمش ضعیفے را مدد ✦ سلطِ خصم قوی را بر کند ✦ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا مغرب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُولُ و گوید خدای دران روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان میبردند که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰئِكَةُ فرا میگیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ درحالتیکه ایشان ستمگارانند بر نفسهاے خود بکفر و چون مرگ را معائنه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در افتند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلَىٰ آنیست چنین که شما میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای او داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را جزا خواهند داد و باو خواهش آنست که گویند فَادْخُلُوا پس درآئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاے دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا و درحالتیکه جاویدان باشند دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هرآینه بدمقامے و بدآرامگاهیست متکبران را جهنم آورده که ایماے عرب

در موسم حج کسان خود را میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه می پرسید که بر محمد ﷺ چه چیز فرود آمده میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ وچون گفتندی لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ ط چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن ست که جامع جمیع خیرات ست و مستجمع جمیع حسنات و برکات او و نیکوهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از و لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه ۞ لا اله الا الله محمد الرسول ۞ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ ط مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ هر آینه ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ ط بهتر ست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۝ و هر آینه نیکو سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرایست دنیا که در و تهیه زاد آخرت می توان کرد و گفته ۞ الدنیا مزرعة الآخرة ۞ و بدین قول ست بزرگان گفته اند ۞ زرع یومک حصاد غدک ۞ نظم بکوش امروز تا فردا بر خوری ۞ که فردا بر جوی کار دنباشی ۞ گر اینجا کشت کردن را نورزی ۞ دران خرمن بنیم ارزن نیرزی ۞ جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان اقامت ست که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا درآیند بدان که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را دران بهشت مَا يَشَاءُونَ ط انچه خواهند از انواع شهیات و در جواب کسیکه گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی اند كَذَٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي میدهد اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ۝ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ ۙ در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم يَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام خدای بر شما و میشاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ درآیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بسبب انچه بود که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنان را که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان كَذَٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید انچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ بنفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را مَا كَانُوا بِهِ انچه بود بدان که بآن يَسْتَهْزِئُونَ ۝ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا نمی پرستیدیم مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمی کردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ ط هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیران مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رح گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی كَذَٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیاست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ مگر رسانیدنی پیدا پیدا کننده مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر امتی و گروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ج و پرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آنچیزیست که بدون خدای پرستند

ع ۱۶

فَمِنْهُمْ پس ازین امم مَّنْ هَدَى اللّٰهُ کسے بود که راه نمود خدای او را توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ واز ایشان کسے بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ ط بروگمراهی بسبب خذلان الٰهی فَسِيْرُوْا پس بروید ای مشرکان وسیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا تا نظر کنید كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ○ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد وثمود بگذرید ونظر فکرت وعبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که بر آن کنند که ایشان کردند جان بلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰىهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا يَهْدِيْ راه نمی نماید مَنْ يُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ ونیست مر گمراهان را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ○ هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند ازایشان در تبیان آورده که یکے از مسلمان را بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بتقای او امیدوارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر با ایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا وسوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لا سخت ترین لندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند وگفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ نه برانگیزد خدای مَنْ يَّمُوْتُ ط آنرا که بمیرد بَلٰى ایجاب ست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعدهٔ لازم الوفا حَقًّا درست درست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر می انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِيْ يَخْتَلِفُوْنَ آن چیزے را که اختلاف می کنند فِيْهِ دران از امور بعث وحشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا وتا برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند اَنَّهُمْ كَانُوْا آنرا که بودند كٰذِبِيْنَ ○ دروغ گویان در انکار قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزرا اِذَآ اَرَدْنٰهُ چون خواهیم آفریدن او اَنْ نَّقُوْلَ آنست که گوییم لَهٗ مر آن چیز را كُنْ که باش فَيَكُوْنُ ○ پس بباشد نمط سخن آنست که تکوین مامر شیارا متوقف بر اده ومدد نیست پس کسیکه ابتدای بی سبق مادهٔ قادر باشد بر ابدای چیزے هر آینه قدرت او از اعادهٔ آن شی با وجود ماده در نخواهد ماند منظم آنکه پیش از وجود جان بخشد + هم تواند که بعد ازان بخشد + چون در آورد از عدم بوجود + چه عجب باز گرداند موجود + وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا وآنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللّٰهِ در گذاردن حق خدای وبرای رضای او مِنْۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از صحابه رض که بجهت ستمگاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً ط شهرے نیکو یعنی مدینهٔ معظمه علی ساکنها الصلوٰة والسلام وگفته اند غنیمتے نیکو وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اَكْبَرُ مه بزرگتر ست از غنیمتے که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هر گاه که یکے از مهاجران را عطاء دادے گفتے بگیر خدای ترا درین برکت دهد + هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخرلک فی الآخرة فهو افضل + لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ○ اگر دانند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرای مزدے میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان وهجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد ومصابرت الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن وآزار کفار وَعَلٰى رَبِّهِمْ وبر پروردگار خود يَتَوَكَّلُوْنَ ○ توکل میکنند وکار خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای ازان بزرگتر ست که بشرا بپیغمبری فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشانرا آیت آمد که وَمَآ اَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما بر سالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو اِلَّا رِجَالًا مگر مردانے را از آدمیان که بر بان ما گویند نُوْحِيْٓ اِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد وخص بصیغهٔ متکلم میخواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان نمط سخن آنست که سنت الٰهی بران جاری شده که بشرا برسالت فرستند نه ملک فَسْـَٔلُوْٓا پس بپرسید اَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده بامم وفرستاده گشته بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن وَالزُّبُرِ ط وبکتابهای نوشته

نصف ع ۵

وقف لازم

وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ تو قرآن را که سبب یاد کردن خداوندست سبحانه وتعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن دهی مردمان
برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر ونواهی وَلَعَلَّهُمْ وتا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ ○
تفکر کنند دران وبدانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا
حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که بانجمنها مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند ومیدارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکه فرو برد خدای
بِهِمُ الْأَرْضَ ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از انکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ ○ از انجاکه ندانند وامید ندارند چنانچه بقوم لوط ع آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد ایشان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی
در رفتن وآمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ○ پس نیستند
ایشان عاجز کنندگان مرخدایرا از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از انکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ ط بر ترس از هلاک پیشینیان
یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند ودر حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ بس بدرستیکه پروردگار شما
لَرَءُوفٌ هر آینه مهربان ست که بردباری میکند بابندگان رَحِيمٌ ○ بخشاینده ست که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این
کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی انچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که در شخص ست يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ از راست وچپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مرخدایرا وَهُمْ دَاخِرُونَ ○ وحال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
ومتواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مراسجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع وخشوع می کنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
ومرخدایرا سجده می کنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وانچه در زمین ست از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ
ودیگر سجده میکنند ملائکه وتخصیص ایشان بآنکه در علویات داخل اند بحث تعظیم ایشان ست یا بسبب طوعیت در سجده ومؤید این قول ست آنکه
میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ○ وفرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهت
بر زمین از روی پرستش وآن سجده ذوی العقول ست وسجود تذلل وخضوع وتسخیر وآن سجده غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد واین سجده
سوم ست از سجده های قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی واد نی خوانده که در مقام ذلت وخوف حق را سجده میکنند
پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجانیده يَخَافُونَ رَبَّهُمْ می ترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود
که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ ومیکنند بطوع ورغبت مَا يُؤْمَرُونَ ○ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش وذکر
وَقَالَ اللَّهُ وگفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را بخدا اثنین بر تاکیدست إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ج معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت ست زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای
واحد بود من کل الوجوه متعلق نبود بهیچ شے از اشیا بلکه اشیا از وظاهر بود واو بی اشیا قائم باشد بیت از همه در صفات وذات جداست ○ لیس شیء
کمثله ابدا ✽ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ○ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ ست در ترهیب وتخویف وَلَهُ ومرخدایرا ست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ انچه در آسمانها وزمین ست یعنی مخلوق مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ ومراورا ست طاعت وَاصِبًا ط لازم ودواجب ست یا دین پسندیده
مراورا ست باقی وثابت یا اورا ست جزای دائم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع وعقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای اگر از کسی تَتَّقُونَ ○ میترسید
وحال آنکه ضار ونافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ وانچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت وغنا وخصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خداست

ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَاِلَيْهِ تَجْـَٔرُوْنَ ۝ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثُمَّ اِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ برطرف آن سختی که ازان می نالید عَنْكُمْ از شما اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْكُمْ همین گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ ۝ بخداوند خود شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظه اسباب ست یعنی از سبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند لِيَكْفُرُوْا تا کفران ورزند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ ط بانچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوْا پس برخورید امر تهدید ست یعنی ای کافران نعمت دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعید ست اهل کفران را وَيَجْعَلُوْنَ و می کنند کافران یعنی مقرری سازند لِمَا لَا يَعْلَمُوْنَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای انچه نمیدانند از شفاعت همتا تعیین می کنند بمحبت ایشان نَصِيْبًا بهره مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ ط از انچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان چنانچه فرمود ✦ وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا ✦ الآیة و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْـَٔلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ ۝ ازان چیزی که هستید که اقرار میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان ما اند و ما بنصیب ز روع و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُوْنَ و میگویند و می سازند لِلّٰهِ الْبَنٰتِ مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند سُبْحٰنَهٗ لا پاک ست خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَّا يَشْتَهُوْنَ ۝ و مر ایشان راست انچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ یکے از ایشان بِالْاُنْثٰى بولادت دختر یعنی چون کسی از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَّهُوَ كَظِيْمٌ ۝ و او پر باشد از خشم بزن خود که چرا دختر زادی يَتَوٰرٰى پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوْٓءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهٖ ط انچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زاده اند و در فکر افتد که اَيُمْسِكُهٗ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلٰى هُوْنٍ بر خواری و ذلت اَمْ يَدُسُّهٗ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ ط در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نضیر میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُوْنَ ۝ انچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد و بخدای نسبت میدهند لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ ج صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى ط و مر خدایرا ست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالبست قادر بر هلاک کفار الْحَكِيْمُ ۝ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر و لٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ لیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى ج تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی ازان وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ۝ و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُوْنَ و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدایرا یعنی برای او مَا يَكْرَهُوْنَ انچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ با وجود این میگویند اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى ط آنکه ایشانرا ست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع باخدا باشد ما را نزدیک او مرتبهٔ نیکو خواهد بود ✦ ان لی عنده للحسنی ✦ حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین ست که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستیکه بایشان آتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ ۝ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مدت شرکان و آل کار ایشان

بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت پناه ﷺ میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که ما تحقیق فرستادیم پیغمبران را الی امم بسوی امتان که بودند من قبلک
پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطن ایشان را دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فهو ولیهم الیوم
ودوست ایشان ست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند وبهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند
ولهم ومر ایشان راست یعنی ابلیس وایشان را فردا عذاب الیم ○ عذابی دردناک وما انزلنا ونفرستادیم ما علیک الکتب بر تو قرآن را الا
لتبین لهم مگر برای آنکه بیان کنی وروشن گردانی برای مردمان الذی اختلفوا آن چیزی را که اختلاف کردند فیه در آن از امر توحید
واحوال معاد وهدی ومنزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن ورحمة وبرای رحمت لقوم یؤمنون ○ مر گروهی را که بگروند والله
انزل من السماء وخدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد موتها
بعد از مرگ یعنی تازه گردانید زمین را بباران بعد از پژمردگی آن وگفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را
ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد لایة هر آینه نشانه ست آشکار لقوم یسمعون ○ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش شد بر استماع کنند
بسمع انصاف وان لکم وبدرستیکه مر شماست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة گاه دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم
شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرگین وخون لبنا شیری
خالصا پاک از لون دم ورایحهٔ فرث سائغا گوارنده وخوش آینده للشربین ○ مر آشامندگان را ابن عباس رضه فرموده که چون بهیمه علفی
بخورد ودر شکم او پخته گردد سه طبقه در وپیدا می شود اسفل آن فرث ست واوسط آن لبن واعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد وشیر پستانها
میرود وفرث از مخرج خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس آنست که اوسط او مادهٔ لبن ست واعلای آن مادهٔ دم زیرا که لبن ودم در کرش
متمکن نمیشوند بلکه خلاصهٔ اشیای ماکوله را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند وثفل آنرا که فرث ست میگذارد وآن کیلوس را در شکنبهٔ هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه
حادث میگردد وبخش میکنند آنها را بر اعضا بحکمتیکه قادر حکیم در وودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای
رطوبت وبرودت بر امزجهٔ اناث وآن خلط زائد برای جنین بر حم میرود وچون متولد شد آن زائد یا بعضی از وبه پستان میرود وبجهت آنکه گوشت
پستان غدوی سفید ست آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد وآنرا شیر میگویند ودر تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار وخاشاک یا علف سبز ست
وخروج آن بدان صفا ولطافت از میان گوشت وخون آیتی لائح وعلامتی واضح ست بر حکمت الهی وقدرت بادشاهی شعر از خون هرخ شیر سفید
آورد بیرون ✤ وز خارهای خشک گل تر کند پدید ✤ ودر رقوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن ست یعنی اگر در وی یکی از دو صفت فرث ودم یا
نعمت تمام نبود وطبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا ودم هوا آمیخته گردد از خلوص ودرجهٔ قبول مهجور خواهد بود
زیرا که ریا در عمل شرک خفیست وصفای عمل بسبب شوب هوا منتفی ودر ریا نظر بر مردم ست ودر هوا بر غرض خود وبر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیت نظم
طاعت آلوده نیاید بکار ✤ مشک جگر سوده نیاید بکار ✤ هرچه نه از آلودگی افتاد پاک ✤ پیش نظرها بنود تابناک ✤ ومن ثمرات النخیل والاعناب
ومر شماراست از میوه های خرما بنان وتاکهای انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از وسکر گاست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ
ست که از خرما ومویز می گیرند واز مفسران ابو عبید رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا حسنا وروزی نیکو
چون خرما ومویز ودوشاب ان فی ذلک بدرستیکه درین میوه های تر وخشک وفوائد ایشان لایة هر آینه دلیلیست روشن بر توانائی باری تعالی
لقوم یعقلون ○ مر گروهی را که تعقل کنند ونظر تامل در آن نگرند واوحی ربک والهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل

یعنی در دل ایشان افگند آن اتخذی یی آنکه فراگیرید مِنَ الْجِبَالِ از سنگلاخ کوهها بیوتًا خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت وصحت قسمت مِنَ الشَّجَرِ واز میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتیکه مالکی وصاحبی نداشته باشد وَمِمَّا یَعْرِشُوْنَ ۝ وخانه گیرید از انچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون بنا کنند وغیر آن ثُمَّ کُلِیْ پس بخورید مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ از هر سو هر چه خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار روازهاست فَاسْلُکِیْ سُبُلَ رَبِّکِ پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید ورام شده مراد راجون زنبوران امر الهی را کاربسته از شگوفها وگلها بخورند ومردون ایشان متحلل گردد بشیرهٔ شیرین وآنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان واینست که حق سبحانه میگوید یَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُوْنِهَا از شکمهای ایشان شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان ست وزرد که ازان میانه سالست وسرخ که ازان پیرست وسیاه وسبز نادر باشد وگفته اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف فصول ست فِیْهِ دران شراب شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ دشفاست مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مخلط باغیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی ازوی نه بوده باشد قتاده رض فرمود که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه ص آمد وگفت یارسول الله برادر من مینالد از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل ✦ برفت وباز آمد که عسل دادمش وسود ندشت ودیگر باره امر بدان فرمود همان حالت اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که ✦ اذهب واسقه العسل فقد صدق الله وکذب بطن اخیک ✦ ودرین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت وگویند ضمیر فیه راجع بقرآن ست که درو شفای دلهاست چنانچه در جای دیگر فرمود ✦ ونترل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ✦ واز ابن مسعود رض منقول ست که ✦ علیکم بالشفائین القرآن والعسل ✦ آری عسل شفای آلام ظاهرست وقرآن دوای استقام باطن آن یکی امراض قالب را زائل گرداند واین دیگر بیماریهای قلب را علاج کند وحقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری ومعنوی دوای آن از قرآن ست وهر مرضی که باشد قلبی وقالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل هدایت رنج گربسیار شد کی غم خورم ✦ چون شفای جان بیمارم توئی ✦ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَاٰیَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنائع دقیقه وامور رقیقه وهر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوهٔ تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند ورعی که خرپاک وپاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل ست خلاف نکنند تمکنی که فرسنگها بروند وباز باوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز نجاست نه نشینند وازان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل ست دست دهد نظم فکرول را نیک تامکین کند ✦ کام جان را چون عسل شیرین کند ✦ شربت فکر ار بکام جان رسد ✦ چاشنی آن بماند تا ابد ✦ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ یَتَوَفّٰىكُمْ پس بمیراند شما را بعد مدتی وَمِنْكُمْ واز شما مَّنْ یُّرَدُّ کس هست که رد کرده شود اِلٰۤى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری وخرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود ست لِكَیْلَا یَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَیْـًٔا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان وبیماری فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکنند طول عمر الا کرامت وعقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌ داناست وجهل بر دانائی او طاری نشود قَدِیْرٌ ۝ ع توانا ست وعجز بتوانائی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ وخدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِی الرِّزْقِ ج در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی تونگر شد ویکی درویش یکی مهتری یافت ودیگری چاکری فَمَا الَّذِیْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری یافته وتونگر گشته ومالک قاطبهٔ ممالی شده اند نیستند بِرَآدِّیْ رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود را یعنی دهنده وبخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود

شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس شوند ولات و موالی در مالداری یکسان در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب ست که در تلبیه میگفتند لبیک لاشریک لک الا شریک ہو لک ✦ حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند و الوہیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای یَجْحَدُونَ ○ انکار میکنید و خص بصیغة الغیبة میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم او ست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای پیدا فرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و پیدا فرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا اعوان یا فرزندان زنان که از شوہران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزہا و لذیذہا أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده یُؤْمِنُونَ میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ○ ایشان نمیگروند باطل عقیده ست که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق ست بگانگی یا باطل آنچیزیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان ست و ایشان بدو می گروند و نعمت حضرت سالت پناه ست و بدو نمیگروند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزے را که مالک نیست یعنی توانائی ندارد بر ے ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نباتات ملخص منجز آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزے را پرستندگان خود از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ○ و هرگز نیز نمی توانند که روزی دهند و مقرر ست که پرستش امر خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت ست و هیچ نعمتے عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت ست نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ مر خدای را مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را بر و شرکت دهید با او مصرع من لا له المثل لا تضرب له المثل ✦ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ○ و شما نمیدانید و اگر دانید بر این اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل نیز ید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده بر اے خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنے پیدا کرد مثلے و آن کدام ست عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده ٔ درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آن که روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی زحم که در و تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن سِرًّا و جَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهند خرج میکند و از کسے نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ ط آیا برابر ند یعنی مساوی نباشند بندگان بے اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود مظلم راه تو نبود لایزالی ✦ از شرک و شریک هر دو خالی ✦ آن بنده که عاجز ست و محتاج ✦ کی راه برد بصاحب تاج ✦ فالتراب رب الارباب ✦ صاحب کشف المحجوب آورده که روزے بخدمت شیخ ابو العباس شقانی رح در آمدم و دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت ست فرمود که یازده سال میگذرد که در دل من اینجا رسیده ست و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت نیست باهست چون نند پهلو ✦ قطره با بحر چون کند دعوی ✦ و گفته اند این ضرب المثل بر اے مومن موفق ست و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر صدیق رض ست و از کافر ابو جهل لعین اَلْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدا را که مولای تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلے دیگر بیان می کند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلے رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا یکے از ایشان گنگ ست و بیشتر گنگ مادر زاد که با شنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ

بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه کران ست عَلٰى مَوْلٰىهُ لا بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او در ماند اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که فرستد او را متوجه گرداندش بهیچ کار لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ ط باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابیکه گویند در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ لا آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَّاْمُرُ و کسیکه میفرماید بِالْعَدْلِ لا براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی ست جامع جمیع فضائل و مکارم وَهُوَ او در نفس خود عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ ع ۱۶
بر راهی راست ست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه ابکم هیچ اصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافر ست مومن حمزة بن عبد المطلب رض و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین ست رض و کافر اسید ابن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را باسلام دلالت می کرد و اسید ویرا از انفاق فی سبیل الله منع می کرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ و مر خدایرا ست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شما از محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات ست وَمَآ اَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت و سهولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن و از اعلای حد بافل آن و باطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای امر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در ان روز آسان ترست از انکه شما دیده بر هم زنید اَوْ هُوَ بلکه آن اَقْرَبُ ط نزدیک ترست چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و رفع آن و ایقای قیامت یا احیای موتی یک فعلست پس ممکن ست وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيْرٌ ○ توانا ست یعنی تواند احیای خلائق دفعة چنانچه قادر ست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِّنْۢ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْـًٔا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْـِٕدَةَ لا و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید بدلها مشارکاتی و مبائناتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما حاصل آید و بنظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که تعلق آن باسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که بمیزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ○ شاید که شما شکر گوئید بدین نعمتها اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان براه استدلال بر قدرت الٰهی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ ط در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا اِلَّا اللّٰهُ ط مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر طیران طیر برای اٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ○ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر می کنند در انکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در ان ممکن ست و ایشان را نگاه می دارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرمت نشان تفکر ساخته عبادت ستین سنته میرساند **بیت** فکر ازین خانه فرارت کشد ✦ سوی سرا پرده کرارت کشد ✦ وَاللّٰهُ و خدای جَعَلَ ساخت لَكُمْ برای شما مِّنْۢ بُيُوْتِكُمْ از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُوْتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند وشما تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک میابید آنرا به برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما

وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا و از پشمهای
نرینه کشتر را بود وَأَشْعَارِهَا و موی ها که بز را بود أَثَاثًا رخت ها از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلَىٰ حِينٍ ۝
تا هنگامیکه آنها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از انچه بیافرید
از درخت و کوه و بنا وا ظِلَالًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوه ها أَكْنَانًا پوششها
یعنی غارها و حجره ها که دران سکون می ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیراهن ها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته
تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما او ذکر سرما نکرد اکتفا را باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم ست وَسَرَابِيلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن
چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ و نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزهٔ ایشان در کارزار شما كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها
بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میگرداند نعمت و نیکوئی خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام کردنی و در زمان استقبال لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۝ باشد که شما اسلام
آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ رسانیدن
پیغام ست آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ می شناسند منکران نعمت خدایرا که شمرده شد
بر ایشان و معترف اند که امها از وست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی میشناسند
و در حال آسانی منکر می شوند یا نزبان عارف اند و بدل منکر و می شاید که نعمت الله نبوت حضرت رسالت پناه ص باشد و آن را بمعجزات شناختند که حق ست و بعناد
منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزیکه ع ۷
برانگیزیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امتاند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شده اند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ و نه ایشان مطالبه شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خوشنود
سازید خدایرا یعنی عمل کنید که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رحم آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و
اگر عذر خواهند از ایشان نه پذیرند وَإِذَا رَأَى و چون به بینند روز قیامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشان را
بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ و نه ایشان ثلثة ارباع
مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون به بینند دران سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند
شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدا می گفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند شرکان ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این
گروه اند شرکای ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ ج بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفگنند
بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ بدرستیکه شما در وغ
گویانید هرگز شما را نفرموده ایم بپرستش خود یا شما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه را
علیهم السلام در بهشت به بینند بوقتیکه خود در دوزخ بهشند گویند خدایا ما ایشان را می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما
در وغ میگوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفگنند بنجد ایگو مَيَّزَ السَّلَمَ
دران روز صلح یعنی خواهند که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و بیچکدام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود ۱۲
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زائل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ آنچه بودند که در دنیا بر میبافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای

شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلعم زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذابی بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب بر ایشان کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زمین گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی ازان مقرب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازهٔ روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی این عذاب از زمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد صلعم روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا نیز شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ گواه بر این گروه یعنی براست تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب شرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن بر اهمه چیز از امور دین و دنیا بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان انچه محتاج الیه باشد از شریعت و در احکام منصوصه ظاهرست و در انچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن ست چه در ان ماموریم بمتابعت رسول صلعم که اطیعوا الرسول بیان کرده و حث کرده است ما را بر اجماع و تهدید بر ترک آن که و یتبع غیر سبیل المومنین و فرموده عبرت و استدلال اصل قیاس ست حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَبُشْرَىٰ و مژدگانی بر بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصة إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا تعالی يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید بدرستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرائض که متوسط است میان بطالت و رهبانیت خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و می فرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه ازان خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و امر می کند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان انچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط ست در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَالْمُنْكَرِ و از فعل که انکار کنند به مباشران و آن اجرای قوت غضبی ست در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمگاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه ست مانند استعلا و استیلا برین نوع بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیتی ست جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خیر و شر خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلعم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزد یک آنحضرت بودم و این آیت نازل شد بر شبهه که داشتم زائل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسر برادر ان له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و از رذائل الصفات فرموده که سبب اسلام اکثر بنی ضبیعی کرا از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت ست و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیارست گویند عدل کلمهٔ شهادت ست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف باداء فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل انعام است

ع ۱۲ ۶

یا عفو از جرایم یا صبر بامر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگرے
انچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برے غیر انچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صایر رحمست و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه
فاضل باشد از معیشت او و اگر درویشی است و فضل عیشے ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجزست و آن نیز نمے تواند دعا
کند در بارهٔ ایشان و فحشا زناست یا انچه پوشیده کنند از علمای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا انچه در شرع حدی بران مترتب است
یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا انچه عقل آنرا منکر بود یا انچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بران وعیدی من عند الله مقرر بود یا انچه
خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلمست یا کبر تعظیم و تطاول بی سببے تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل
در لطائف التقریر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز ماموربه است و از اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از انها ثمره و نتیجه دارد ثمرهٔ عدل
ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدحست و فایده صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعداء و عاصل یعنی محرومی مانند
از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان موجب دوستے پیغمبر و فرستادن صلوة بر و دادن ایتای ذی القربی محبت اهل بیت است
و دعاے صحابه خصوصا در وسیط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر انچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر انچه رسم احسان بر و راست بود
سلمی قدس سره در حقائق آورده که فحشا کذب و بهتان ست و هر زشتے که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی ست و هر بدے که در افعال باشد و در بحر الحقائق آورده
که عدل آنست که هر چه تو داده انداز آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه او طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها و طلب غیر او ظلمست و احسان آنکه
هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجا آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک تر از همه تو نفس تو است او را از مهالک هوا باز داری
فحشا هر چیزیست که ترا از خدا باز دارد و منکر آنچه ضلال و بدعت حدے بدو مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانی ست و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد
سلوک درستی یابد زیرا که بحکم ✦ اعدی عدوک نفسک ✦ بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال نظم این سگ نفس شوم بد کاره ✦ کو هم آغوش تست همواره ✦
بدترین قاصدیست جان ترا ✦ میخورد مغز استخوان ترا ✦ پیش انسان کان ترا به بندد چست ✦ محکمش بند کن که دشمن تست ✦ و باقی وجوه حقائق و نکات و دقائق این آیت
در جواهر التفسیر توان یافت وَاَوْفُوا او وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدا اِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بندید مراد عهدیست یا عهودی که میان مردم
معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعیست که حضرت رسالت پناه ص در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده
جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد به پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْاَیْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْکِیْدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند
وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته اید خدا را عَلَیْکُمْ بر پیمانهای خود کَفِیْلًا گواه اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدا تعالی میداند مَا تَفْعَلُوْنَ ①
انچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق کَالَّتِیْ نَقَضَتْ مانند آن زنی که بگفت و باز کشاد غَزْلَهَا
ریسمانهای رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن اَنْکَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتیکه رشته تابیده است یعنی محکم تو
آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه است و دمیاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بجمقا یا عجرا یا حرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اول بامداد
تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رشتهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع بشود پیوسته
عادت او این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رشتن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رشتن تاب داده خود را ضایع میکرد شما عهد خود را ضایع
مکنید مردم عاقل باید که رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم ✦ اوفوا بعهدی اوف بعهدکم ✦ جزای وفا یابد بیت گرت هواست که دلدار

نگسلید پیمان ✦ نگاه دارد سرشته تا نگهدارد ✦ تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَکُمْ میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَیْنَکُمْ خیانت و مکر و غدر در میان شما
اَنْ تَکُوْنَ اُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِیَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ ط ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که
قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر دیدند میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید اِنَّمَا یَبْلُوْکُمُ اللّٰهُ بِهٖ ط جز این نیست که خدا تعالی
می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر ﷺ که وفا میکنند وَلَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا کُنْتُمْ فِیْهِ آنچه هستید که دران تَخْتَلِفُوْنَ ○ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ
و اگر خواستے خدا تعالی هر آینه گردانیدی شما را اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَّلٰکِنْ یُّضِلُّ ولیکن فرو می گذارد در ضلالت
مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد وَیَهْدِیْ و راه می نماید بتوفیق مَنْ یَّشَآءُ ط هر که را اراده کند وَلَتُسْئَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر
عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه بوده که عمل میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوْٓا اَیْمَانَکُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَیْنَکُمْ میان
یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوْتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوْقُوا السُّوْٓءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا
صَدَدْتُّمْ بسبب آنکه باز ایستید عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ج از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد وَلَکُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ عذابی بزرگ
تهدید عظیم ست مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر ﷺ برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم
حق تعالی میفرماید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ بعهد خدای و پیغمبر او را ثَمَنًا قَلِیْلًا ط بهای اندک یعنی بجز وی چیزے
از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستیکه آنچه نزدیک خدست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ
آن بهتر ست مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستید که شما بدانید مَا عِنْدَکُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه یَنْفَدُ سپری شود
و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ آنچه نزدیک خدست از خزاین رحمت بَاقٍ ط همیشه ست و بی انقراض یکی از غزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده
فی الخارج را دو اعتبار ست یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت ست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین
و ازین حیثیت ست که ایشان را ممکن میگویند و خلق نیز می نامند و جمیع نقائص بوجودات ممکنه ازینوجه منسوب میدارند مثنوی ✦ از ره صورت نماید غیر و دوست ✦
چون نظر کردی بمعنی جمله اوست ✦ زان یکی ما عندکم ینفد شنو ✦ جز بی ما عندهٗ باقی مشو ✦ ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی ست و ما عند الله باق اشارت
باعتبار اول نظم ✦ ای بوصفت بیان ما همه هیچ ✦ همه آن تو آن ما همه هیچ ✦ هر چه بیند خیال ما همه نقش ✦ هر چه گوید زبان ما همه هیچ ✦ ما بکنه حقیقت تو رسیم
ای یقین و گمان ما همه هیچ ✦ وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِیْنَ صَبَرُوْٓا و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند
بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر ﷺ که بر بینوائی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم اَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشت ست یا ثواب مضاعف بِاَحْسَنِ
مَا کَانُوْا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یَعْمَلُوْنَ ○ عمل مینمودند تمام زاهدی رح فرمود که اگر یکی را ازایشان صد طاعت بود از یک جنس
چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه دیگی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوترست تمامی بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر یک
با ثواب آن بهتر و تمامتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِّنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چه عملی
تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْیِیَنَّهٗ حَیٰوةً طَیِّبَةً ج پس هر آینه زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال که از زانی داریم
تا اکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت ست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه بهشت خواهد بود و چه
زندگانی در دنیا بی شوب تنغیص و تفرقه نیست محققان برانند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای او صدق مقال با خدای او وقوف بمنهج امر خدای

واعراض از ماسوای خدا و در حقائق سلمی مذکور ست که حیوۃ طیبہ قناعت باللہ عما سوی اللہ مصرع چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ وهر آئینه دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما كانوا يعملون ○ نیکوترین کاریکه کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای تعالی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ○ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم + خواجه محمد پارسا قدس سره الصمد در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست وامر باستعاذه قبل از قرأت بقول جمهور امر استحباب ست و باختیار جمعے از کبرای دین برسبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت پناه ﷺ تنها فرض بود بوقت قرأت واقتدای امت بدو برسبیل سنت ست و مباحث استعاذه در اوائل جواهر التفسیر ستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطے وغلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ وبر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ وآنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان مُشْرِكُونَ ○ شرک آرندگانند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضے از احکام گفتند که محمد با یاران خود سخریه می کند امروز ایشان را کارے دیگر فرماید و روز دیگر ازان نهی می نماید غالب آنست که او افترا میکند بخدا سے واز تلقاے نفس خود سخن می گوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً وچون بدل کنیم آیتے ناسخ را مکان آیتے لا بجاے آیتے منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ وحدے دانا ترست بِمَا يُنَزِّلُ بانچه فرو مے فرستد از نسخ بحسب حکمت و مصلحت قَالُوا گویندگان إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدا سے واز خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین ست که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورده را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل ست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دارد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد با آنکه این کلام حق ست یعنی چون ناسخ را شنوند در رعایت صلاح وحکمت او راسند برنمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن براے هدایت ست وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ○ و بشارت دهنده مسلمانان را بهشت در خبرست که غلامے رومی بود مر عامر بن خضرمی را گویند که جبر گفتندے و گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر ها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه ﷺ بر ایشان بگذشتی استماع قرأت ایشان فرمودی و گفته اند خویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا یلعام یا یحیی یا عداس واصح آنست که او را بونکیهه گفتندی شبهتیش حضرت پیغمبر ﷺ آمدے و قرآن تعلیم گرفتے قریش گفتندی محمد از ین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ وهر آئینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان می گویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بشر جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنے جبر یا بونکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را باو نسبت میکردانند یعنے گمان می برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر عربی ست یعنے فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ○ زبان عربی روشن ست که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و تا توان پس دعوی آنکه می آموزاند عجمے شکسته زبان مر آن حضرت ﷺ را کلامے بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان ست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمے گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهاے کتاب خدا و تصدیق نمیکنند که من عند اللہ ست لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدا ے ایشان را بنجات یا جنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ و مر ایشان راست عذابے دردناک در آخرت بحبت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر ﷺ و حال آنکه مفتری ایشان اند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر میبافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهاے خدا یعنے قرآن و می گویند که بر بافته محمد ست وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ○ ایشان اند دروغ گویان که میگویند

ع ۱۳

انما یعلمه بشر بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست ودر اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت ۲ با آله بلالرا ایشان بایذا و آزار در میان صحابه رض که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رض مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم دران بود بگفت بل امنت بالحجت والطاغوت بخبر بحضرت پیغمبر ۲ رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت ۲ فرمود که نه چنین ست از سر تا قدم عمار از ایمان پر ست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته ست یعنی ایمان در بطن او چنان متمکن شده که بگفتگوی هر هرزه گوئی تفاوت پذیرد عمار رض گریه کنان بجناب نبوت مآب ۲ آمد و آنحضرت ۲ بدست مبارک اشک او پاک می کرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند تو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ مگر کسیکه اکراه کرده شود وَقَلْبُهٗ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ آرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نگردد و چون عمار رض و لٰكِنْ مَّنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینهٔ خود را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و بران اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ ج خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيْمٌ ○ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد ست ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بر نعیم عقبی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ ○ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران الَّذِيْنَ طَبَعَ اللّٰهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنودند وَاَبْصَارِهِمْ ج و بر دیده های ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ○ ایشانند غافلان بیخبران از حق لَا جَرَمَ آنهم حقا و دران هیچ شبهه نیست که اَنَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ دران سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشان زیان زدگانند چه سرمایهٔ عمر ضائع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس را در بازار قیامت جز دستهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود مثنوی قیامت که بازار مینو نهند ✦ منازل باعمال نیکو دهند ✦ بضاعت بچند انکه آری بری ✦ وگر مفلسی شرمساری بری ✦ که بازار چندانکه آگنده تر ✦ تهی دست را دل پر اگنده تر ✦ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رض مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوْا پس از انکه عذاب کشیده بودند و انکفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوْا پس جهاد کردند وَصَبَرُوْا و شکیبائی نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است وعفو کننده از ایشان گناهان گذشته رَّحِيْمٌ ○ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَاْتِيْ یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَّفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را شلاعی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا اطاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گویند نفسی نفسی وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفس را مَّا عَمِلَتْ جزای انچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و پیدا کرد خدا تعالی مثلی قَرْيَةً کَانَتْ دیهی را که بود اٰمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مُّطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَّاْتِيْهَا رِزْقُهَا می آید بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جا یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند

ع ۱۰ ۱۴

یعنی اہل آن کفران در زیدند یا نعم اللہ بہ نعمتہای خدائے و شکر نگزاردند فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ پس بچشانید خدائے تعالی اہل آنرا لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ○ بآنچہ بودند کہ کردند از علمای بدہ استعارہ کردہ است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برائے چیزے کہ کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانہ چنان کرد کہ مدیانند ضرر جوع و خوف را کہ برایشان مشتمل بود ابن عباس رض فرمودہ کہ این مثل بر اہل مکہ است کہ ایمن بود نماز قتل و غارت و در رفاہیت و خصب میگذرانیدند ہمین کہ بنعمت نبوت حضرت محمد مصطفے ص کافر شدند خدای مبدل کرد ایشان را بہ قحط تا ہفت سال در جدب و خشک سالی ماندہ از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعائے آنحضرت ص بود کہ اللھم اشدد وطاتک علی مضر و ابعث علیھم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدے کہ از ہیبت اہل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستیکہ آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْهُمْ پیغمبرے از ایشان یعنی محمد ص فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ ○ و حال آنکہ ایشان ستمگارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب آوردہ اند کہ زمان قریش کسے را بحضرت رسالت پناہ ص فرستادند کہ اگر مردان ما تو دشمنی کردند گناہ زنان و کودکان مکہ چیست کہ از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناہ ص دستوری داد تا چیزے از طعام مکہ بردند آیت آمد فَكُلُوْا پس بخورید ای زنان و کودکان مکہ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچہ روزی داد خدا تعالی شما را بردست فرستادگان پیغمبر ص حَلٰلًا طَيِّبًا حلال بی شبہہ و پاک و گویند خطاب با مومنان ست ایشان را میفرماید کہ حلال خورید وَاشْكُرُوْا و سپاسداری کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدا تعالی را اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ اگر ہستید کہ خدا تعالی را تَعْبُدُوْنَ ○ می پرستید یا فرمان می برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست کہ خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ و گوشت خوک را وَمَآ اُهِلَّ و انچہ آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ از برائے غیر خدای بِهٖ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس ہر کہ بیچارہ شود و محتاج گردد بخوردن یکے از محرمات غَيْرَ بَاغٍ نہ طالب لذت وَّلَا عَادٍ و نخورندہ بالای سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکہ خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزندہ است گناہ مضطر را رَّحِيْمٌ ○ مہربان است در رخصت او وَلَا تَقُوْلُوْا و مگویید کہ لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ برائے آن چیزے کہ وصف میکنند زبانہائے شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگویید اَلْكَذِبَ دروغ را یعنی ہر چہ بر زبان شما گذرد از دروغ مگویید و آن دروغ کدام ست آنکہ گفتند ھٰذَا حَلٰلٌ این حلال است یعنے انچہ در شکم بحیرہ و سائبہ باشد حلالست بر مردان ما وَّھٰذَا حَرَامٌ و این حرام ست یعنی ہمان کہ مذکور شدہ نارواست بر زنان ما میگویید کہ این حلال است و این حرام لِّتَفْتَرُوْا تا افترا کنید عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدائے تعالے دروغ را و گویید خدا تعالی ما را باین فرمودہ است اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ بدرستے آنانکہ بربندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدائے تعالے دروغ را لَا يُفْلِحُوْنَ ○ رستگاری نیابند ارعذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيْلٌ انچہ بر ے او افترا می کنند برخورداری اندک ست زود منقطع شود در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ و مر ایشانرا عذابی موئلم یعنے دائم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا و بر آنانکہ بدین یہودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ انچہ خواندہ ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین در این سورہ یعنی در سورہ انعام و ہو قولہ تعالی و علی الذین ھادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیہ وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند کہ بوسطہ کثرت گناہ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ○ بر نفسہائے خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکہ پروردگار تو لِلَّذِيْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ مر آنانرا کہ گناہ کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غلبت نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدائے مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوْٓا و بصلاح آوردند کار خود را اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکہ آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبہ لَغَفُوْرٌ ہر آئینہ آمرزندہ است

مر آن گناه را بسبب توبه رحیم ○ مهربانست که قبول میکند توبه را از بندگان اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ بدرستیکه ابراهیم خلیل جلیل ست کَانَ اُمَّةً بود او تنها
یعنی جامع کمالات وفضائل بود که یافته نشدی مجموعهٔ آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من اللّٰه بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد ○ جانا تو نگاه
روی ذات توهست ○ مجموعهٔ آثار کمالات همه ○ گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی بود وه قَانِتًا لِلّٰهِ فرمانبردار
مر خدایرا وقائم بامر او حَنِیْفًا مائل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ یَكُ ونبود مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ○ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش ست بود شَاكِرًا
سپاسدارندهٔ لِاَنْعُمِهٖ مر نعمتهای خدای را اِجْتَبٰىهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَهَدٰىهُ وراه نمود او را در دعوت بخدای تعالی اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ
براه راست که طریق توحید ست وَاٰتَیْنٰهُ فِی الدُّنْیَا دادیم ما او را در دنیا حَسَنَةً ذکر نیکوئی که ذکر جمیل ست یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بر دشمنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه ﷺ از نسل اوست یا آنکه صلوٰة بر و مقرون بصلوٰة سید عالم ست ﷺ اللهم صل علی محمد وعلی
آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم ○ وَاِنَّهٗ وبدرستیکه ابراهیم فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ○ از شایستگان است در محل
عالیه را ما تربیدی رح فرموده که حسنهٔ او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ پس وحی کردیم تو را اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی
در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا ملت ابراهیم را که مائل بود از همه کیفها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق ومدارا دایر او دلائل یکی بعد از
دیگری ومجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت میفرمود تو نیز چنان کن صاحب تسییر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع ست پس اتباع آن حضرت ﷺ مر ابراهیم ﷺ را
بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه حکم ○ انا اکرم الاولین والآخرین علی اللّٰه ○ مقرر ست که آنحضرت ﷺ از همه انبیا افضل و
اکمل ست ونصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل واشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند ○ تو شاهی و مجموع خیل تو اند ○ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ○
ونبود ابراهیم ﷺ از جملهٔ شرک آرندگان تعریض کفار قریش ست که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم ﷺ داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی ﷺ را که بنی اسرائیل
بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات برطرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اند که قبول کردند وبسیاری سر کشی نمودند ومیان ایشان نیز
اختلاف افتاد وجمعی گفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه وتعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده وقومی بر آن نرفتند که یکشنبه
اولی ست زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خداوند تعالی بسبب نافرمانی ومخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد ودر آن باب تشدیدی
عظیم فرموده چنانچه می گوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا
بر آنانکه اختلاف کردند فِیْهِ ط در آن روز وتعظیم سبت آن بود که در وکسب نکنند وبهیچ مهم مشغول نشوند وآن روز را عید بگیرند وجز بپرستش حق
ننمایند واین تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان ودور از المسیر آورده که آن روز حضرت موسی ﷺ یکی را دید که متاعی را برداشته جائی می برد بفرمود
تا گردنش بزدند وتنش را در محلی بیفگندند که مرغان مردار خوار جمله روز از اجزاء اعضای او میخوردند وَاِنَّ رَبَّكَ وبدرستیکه پروردگار تو لَیَحْكُمُ هر آینه
حکم خواهد کرد بَیْنَهُمْ میان ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فِیْمَا كَانُوْا در آن چیزی که بودند که از سر کشی وحیل فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ ○ در آن اختلاف
میکردند یعنی روز مقرر بر ای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت ﷺ نقل کرده اند که خدا تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن
اختلاف نمودند وخدا ما را بدان راه نمود ○ فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد ○ اُدْعُ بخوان ای محمد ﷺ خلق را اِلٰى سَبِیْلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود
بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت وشبهه را زایل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وبند نیکو یعنی که خطابات شنیعه وحکایات نافعه ایراد
وَجَادِلْهُمْ وجدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ ط بر هی که آن نیکوتر ست یعنی بر نرمی وخوشخوئی وترتیب مقدمات ظاهره کفته اند
که حکمت برای دعوت خواص ست وموعظه حسنه برای ارشاد عوام وجدال برای دفع معاندان در ترجمهٔ رشید آورده که طریق ثلثهٔ دعوت

اشارت ست بمناہج ملۃ وصول یعنی حقیقت وطریقت وشریعت چہ بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند کہ بندہ را بوسطہ از حق حاصل آید وشریعت آن بود کہ حصول آن بوسطہ رسل بود وطریقت رعایت ادب ست در طریق سلوک وبعد ما کہ باب دعوت از سہ وجہ مفتوح گشتہ اول باب حکمت وآن موہبت جزیل بوسطہ جبرئیل ع فائض شدہ وحقیقت عبارت ست از کرامتی کہ خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمور وحقیقت مناسب ست دوم باب موعظۂ حسنہ وتخصیص آن بعلم طریقت کہ مبتنی بر مراعات ادب ونیکوئی ومحافظت جانب رفق وخوشخوئی ست اولی مینماید سوم باب مجادلہ ۔ بالتی ہی احسن ۔ وآن مختص براہ شریعت ست کہ مبنای آن بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرام ست وتبیین وتوضیح آن بشواہد وبراہین محتاج بحجج ودلائل معتقر وازین کلام حقائق نظام کمال دعوت سید انام ص وشمول آن مر طوائف خواص وعوام را معلوم ومفہوم میگردد واز سخنان شیخ عطار قدس سرہ است منظم نور او چون اصل موجودات بود ۔ ذات او چون معطی ہر ذات بود ۔ واجب آمد دعوت ہر دو جہانش ۔ دعوت ذرات پیدا ونہانش ۔ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکہ پروردگار تو ہُوَ اَعْلَمُ او داناتر ست بِمَنْ ضَلَّ آنکس کہ گمراہ شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راہ حق کہ اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ او داناتر ست بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝ براہ یافتگان وبر تو کہ محمدی ص غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند کہ چون حضرت رسالت پناہ ص روز حرب اُحد سید الشہدا حمزہ را رض مثلہ کردہ دید بغایت محزون گشت وفرمود کہ بخدای سوگند کہ اگر ظفر دہد مرا خدای بر ایشان ہر آینہ مثلہ کنم ہفتاد تن را بعوض تو حق سبحانہ آیت فرستاد کہ وَاِنْ عَاقَبْتُمْ واگر عقوبت کنید پاداش کسے را کہ بر شما عقوبت کردہ ست فَعَاقِبُوْا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ ط بمانند آنکہ عقوبت کردہ شدہ اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثلہ کردہ اند شما در برابر آن یکی را مثلہ کنید نہ ہفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ واگر صبر کنید واز عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصّٰبِرِيْنَ ۝ ہر آینہ آن صبر بہتر ست مر صابران را از انتقام وضع مظہر بجای مضمر مخبرست از ثنای خدای بر ایشان بر انکہ صابرانند آورده اند کہ آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفارہ سوگند داد وَاصْبِرْ وشکیبا شود در انچہ روز اُحد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ ونیست شکیبائی تو اِلَّا بِاللّٰهِ مگر بتوفیق وعون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ واندوہناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر تو وَلَا تَكُ فِيْ ضَيْقٍ ومباش در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ ۝ از انچہ می سگالند از بدی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای بنصرت ومعونت مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا با آنانست کہ پرہیز کردند از شرک ومعصیت وَّالَّذِيْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ ۝ وآنانکہ ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان ومخلصان وگفته اند تقوی اشارت ست بتعظیم امر خدای واحسان عبارت ست از شفقت بر خلق خدای ومدار کار اسلام وایمان بدین دو صفت است

نظم

ز احسان خاطر مردم شود شاد ۔ بتقوی خانۂ دین گردد آباد ۔ بسوی این صفتہا گر شتابی ۔ رضای خلق وخالق ہر دو یابی ۔

سورة بني اسرآءيل مكية وهي مائة واحدى عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سُبْحٰنَ الَّذِيْ پاکی وبی عیبی آنرا ست کہ بجہت کرامت اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ ببرد بندۂ خود را کہ محمد ص ست لَيْلًا شبے یعنی در بعضی از شب مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام کہ محیط بحرم کعبہ ست یا از خانۂ امہانی چہ کہ وحریم او ہم مسجد ند اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا بسوی مسجد دور تر از اہل مکہ یعنی بیت المقدس الَّذِيْ بٰرَكْنَا آن مسجدی کہ برکت کردیم حَوْلَهٗ بر گرداگرد او کہ ارض شام ست ہم برکت دین کہ او را مہبط وحی وجہاد انبیای ع ساختیم وہم برکت دنیا کہ او را محفوف گردانیدیم باشجار وانہار وبسیاری میوہ وفراخی معیشت وارزانی پس بدانجا محمد را

ع ۱۶

بر دیم لنریه من آیاتنا بنمائیم او را از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و با نبیای ما بیاید و موقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجائب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر انند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیست و هفتم ست از رجب و رفتن آنحضرت ص از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر ست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریب ست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است **مثنوی** شاهد معراج نبی وافی ست * هر که مقرنیست بدین کافر ست * دستگه سلطنت این وصال * نیست بپا مردی خیل خیال * عقل چه داند چه مقامات این * عشق شناسد که چه دام ست این * معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت ص بجسد و روح بوده معاد در بیداری واقع شده و آنانکه در این قصه نقل جدا مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه بهر شت تنش از جان بود * سیر و عروجش بتن آسان بود * و در آن شب جبرئیل ع با جوقی از ملائکه ع آمده و آن حضرت را بمسجد الحرام برده از حجرهٔ امهانی رضا و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی ببیت المقدس رسانیده **نظم** شبی رخ تافته زین دیر فانی * بخلوت در سرای امهانی * رسیدش جبرئیل از بیت معمور * براق برق سیر آورده از دور * قوی پشت و گران سیر و سبک خیز * براندن دور بین وقت شدن تیز * روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه ص در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخرهٔ معراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل ع و در آسمان اول آدم ع را و در دوم عیسی و یحیی ع و در سوم یوسف ع و در چهارم ادریس ع و در پنجم هارون ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم ع را دید و بر ایشان سلام کرد جواب برد و جه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل ع تا نزدیک حجاب نور او را مرافقت وی باز ایستاد و گفت * لو دنوت انملة لاحترقت * **بیت** چنان گرم در تیه قربت براند * که در سدره جبریل از وی بماند * و از انجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی * شنید و هر نوبت آنحضرت ص را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر ستردنی نهاد و از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص * فکان قاب قوسین او ادنی * در آمده اسرار * فاوحی الی عبده ما اوحی * استماع فرموده **نظم** کلام سرمدی نقل بشنید * خداوند جهانرا بی جهت دید * بدیدانچه از حد دیدن برون بود * مپرس از ما که کیفیت که چون بود * و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ص ثنای الهی بکلمات * التحیات لله و الصلوات و الطیبات * بجا آورد و با کرام * السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته * مخاطب گشت و در تشریف این اسلام امت خود را داخل ساخته فرمود که * السلام علینا و علی عباد الله الصالحین * **بیت** چو کرده وعده ها لطف در گوش * نکرده امت خود را فراموش * و در حین عرجت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و هدیهٔ نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را دید و مدتی این سفر سه ساعت بود و بقولی چهار ساعت بود **نظم** راه زاندازه برون رفته * پی نتوان برد که چون رفته * عقل در این واقعه حاشا کند * عشق نه حاشا که تماشا کند * آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود و القصه حق سبحانه آنحضرت ص را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و خبر آن بعالمیان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود **انه** بدرستیکه خدای **هو** او **السمیع** است شنوا سخنان کفار را در تکذیب **البصیر** ۞ بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر ست یعنی شنوانید محمد ص را کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عائد بدان حضرت دانند در نفحات الانس مذکور ست که بدرستیکه محمد ص شنوا بود مر آنچه را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آن چیزی را که

بوے نمودند در بحر الحقائق آورده که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص ست بجلال وجمال ۔ انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا ۔ حکم چو در کتب بی نشانی رسید ۔ چه گویم که آنجا چه دید و شنید ۔ ورق در نوشتند و قلم شد سبق ۔ شنیدن بحق بود و دیدن بحق ۔ چون در مرآت الصفا فی المعجزات المصطفی قصهٔ معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقائق و حقائق عروج و نزول او را قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا باسط اطناب منطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر الله علیم خبیر وَاٰتَيْنَا وادیم ما مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را تورية وَجَعَلْنٰهُ وساختیم کتاب یا موسی را هُدًى لِّبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب را وگفتیم مر ایشان را اَلَّا تَتَّخِذُوْا وآنکه فرا گیرید مِنْ دُوْنِيْ بجز من وَكِيْلًا ۝ پرورد گاری که بهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آن کسے که بر داشتیم او را در کشتی مَعَ نُوْحٍ ما با نوح ع مراد سام ست که ابراهیم ع که جد بنی اسرائیل ست از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید اِنَّهٗ گان بدرستیکه نوح ع بود عَبْدًا شَكُوْرًا ۝ بنده سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و کوب و مشی خدایرا شکر گفتے این ترغیبست مر ذریت او را که او را اقتدا کنند در شکر نعمت الٰہی که مودی بمزیدست ۔ لئن شکرتم لازیدنکم ۔ وَقَضَيْنَآ واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم اِلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتٰبِ در تورية و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد میکنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْاَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام تورية بوده و نا شنیدن امر ارمیاء که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی ع حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيْرًا ۝ بلند شدنی بزرگ یعنے سرکشی خواهید کرد و از طاعت من و تکبر خواهید نمود بآفریدگاری من فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ اُوْلٰىهُمَا وعدهٔ عقاب فساد اول ازان هر دو بَعَثْنَا بر انگیزیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَّنَا بندگانی که ما را هستند ضافت خلق ست نه ضافت مدح چه مراد بخت نصر هست بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا نحاریب یا غیر هما علی القه پس در صفت آنها میگوید اُولِيْ بَاْسٍ شَدِيْدٍ خداوندان کارزار سخت و مبالغی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوْا پس در آیند خِلٰلَ الدِّيَارِ میان سراهای شما برای قتل و غارت و امر و کان وعدت این حکم وَعْدًا مَّفْعُوْلًا ۝ وعده کرده شده یعنی لابد ست از انکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیدیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مغلوب و مقهور سازید ایشانرا وَاَمْدَدْنٰكُمْ و مدد دهیم شما را بِاَمْوَالٍ بما لها از هر نوع وَّبَنِيْنَ و بنین و نبیرگان وَجَعَلْنٰكُمْ و سازیم شما را اَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيْرًا ۝ از روی عدد یعنی زیاده سازیم از انچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن اِنْ اَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس بآن نفس شما را باشد و بس در مدارک از مرتضی علی رض نقل میکنند که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند باخود میکند بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام ۔ هر چه کردم جمله با خود کرده ام ۔ فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْاٰخِرَةِ وعدهٔ عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را بر انگیزیم لِيَسُوْٓءٗا تا آن فرستادن در بر انگیختن بد سازد وُجُوْهَكُمْ رویهای شما یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پدید کنند و خفض جمع میخواند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوْهُ چنانچه در آمدند در وے اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اول لشکر بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طرطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوْا و تا هلاک کنند وَيست سازند مَا عَلَوْا انچه غالب شدند بران تَتْبِيْرًا ۝ هلاک کردنی و درین قصه اختلاف بسیارست و هر مفسری نقلے که بدو رسیده ایراد نموده و قول صحیح و اشهر در مختار القصص عن آن اکتبی که از اخبار انبیای

نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلما و امروی ضعیف حال اعمج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیه بسته متوجه آنصوب شدند اول سنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلما پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم سپهداران سپه در هم فگندند * صلای مرگ در عالم فگندند * زپیکان عالمی را ژاله بگرفت * زخون روی زمین را لاله بگرفت * عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند بیت درافتادند همچون شیر غران * بگرز و نیزه و شمشیر بران * بنی اسرائیل دعای * اللهم اشتغل الظالمین بانظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین * آغاز کردند و بکبای نکبت غبار اد بار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و نه جای ستیز * نهادند ناکام رو در گریز * اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیلیان افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف در آوردند * بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی * سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بطرف نهادند هر چند انبیا مبعوث ایشان را پند داد و گفت از انچه در توریت مقرر شده و این فساد اول ست مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود بعد ازان کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت و سی هزار بنا و سائر عمله با خود آورد و در سنی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیلیان خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی باز دیاد نهادند باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اند و ختهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عسی ربکم ان یرحمکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق ست ان یرحمکم ج آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و ان عدتم اگر باز گردید نوبت دیگر بنا فرمانی عدنا باز گردیم تا نوبت سوم به عقوبت دیگر وجعلنا جهنم دوزخ را للکفرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در انجا باز داشته شوند و برخروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه ص بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستیکه این قرآن یهدی راه نماید للتی هی اقوم براهیست که آن راست است و پاینده تر از همه راه ها یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المومنین و مژده میدهد قرآن مگرویدگان الذین یعملون الصلحت آنان را که می کنند عملهای شایسته ان لهم بانکه مر ایشان راست اجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین و هم بشارت میدهد مومنان را بانکه لا یومنون نمیگروند بالاخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا الیما عذابی بالم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت ست ثواب ایشان عقاب اعدای ایشان ویدع الانسان و دعا میکند آدمی و خدایرا میخواند در وقت غضب بالشر بچیزی بر نفس و اهل خود دعاءه بالخیر دعا خواندن او بنیکوئی مراد نضر بن حارث ست که عذاب را از خدا تعالی بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء * وکان الانسان و هست آدمی عجولا شتاب کننده

وقفه لازم

ع

در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد و در انقلاب از حالی بحالی نه در مهر تحمل دارد و نه در ضراعه در گریانگیر است و نه در مهر یا وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وَالنَّهَارَ
و گردانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آیَةَ الَّیْلِ
آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم بشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آیَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه
چیز بینند لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوْا تا بدانید عَدَدَ السِّنِیْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَیْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی
فَصَّلْنٰهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِیْلًا بیان کردنی وَكُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر
اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ کار عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِیْ عُنُقِهٖ در گردن او یعنی او را
چاره نیست از آن و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق ست و در زاد المسیر از مجاهد رح نقل میکند که هر مولودی را کتابی ست از گردن او آویخته و در آنجا
نوشته که شقی ام سعید بعضی برانند که اعراب بر بدین مرغ از راست یا چپ تفاءل میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نسبت
بشامت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتابست که روز قیامت بر آن بر بنده آید و معانی فی عنقه آنست که عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برای آدمی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت كِتٰبًا نوشته که
صحیفه عمل اوست یَّلْقٰىهُ منشورا بیند آن کتاب را باز کشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود
باز کشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ كِتٰبَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و دران روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید که
نامه که خود املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ بس ست نفس تو امروز عَلَیْكَ حَسِیْبًا بر تو شمار کننده یعنی خود بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی
عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که
فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان
شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر تا نماز شام بکلفت تمام یک روزه گزارد گفتار خویش را با پدر باز گفت
پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زنهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم مرا بدین صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت که من تا در دین کار
بندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و نشوی که ترا طاقت دادن حساب یک روزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد
منظم تو نمیدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام زین علمهای نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَنِ اهْتَدٰى هر که راه یابد و بر راه راست رود فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خویش یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس
وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا پس جز این نیست که گمراهی میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
و بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰى گناه نفس دیگر و لید مغیره کافر را می گفت متابعت من کنید من گناه شما را بر دارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی را بجز
بدر خواهد و هشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِیْنَ و نیستیم ما عذاب کنندگان قومی حَتّٰى نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا فرستاده بدیشان تا ایشان را

بر راه راست خواند و محبت بر ایشان لازم کند وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را اَمَرْنَا مُتْرَفِيْهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوْا پس ایشان در سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيْهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنٰهَا پس از بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيْرًا ○ خراب کردنی و از بنیاد برکندنی وَكَمْ اَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْۢ بَعْدِ نُوْحٍ از پس نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرنی صد و بیست سال ست یا چل و یا شصت و یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناه بندگان خود خَبِيْرًۢا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيْرًا ○ بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از روی خساست همت يُّرِيْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهٗ بشتابانیم برای او فِيْهَا در دنیا مَا نَشَآءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُّرِيْدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلٰىهَا در آید بدوزخ مَذْمُوْمًا نکوهیده مَّدْحُوْرًا ○ رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰى لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند با عمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبهٔ شرک فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که جامع شروط نلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَّشْكُوْرًا ○ مقبول و پسندیده نزد یک خدای كُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هٰٓؤُلَآءِ آن گروه را که بمقدار کفایت وَهٰٓؤُلَآءِ و آن گروه را بقدر رحمت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَآءُ رَبِّكَ عطای پروردگار تو مَحْظُوْرًا ○ منع کرده و باز داشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت ست دادن و جمعی را نه تا تفضیل دادیم بر خی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر بر خی که جویندهٔ دنیا اند وَلَلْاٰخِرَةُ و هر آینه آنسرای اَكْبَرُ دَرَجٰتٍ بزرگتر ست از روی درجات وَاَكْبَرُ تَفْضِيْلًا ○ و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر ست زیرا که تفاوت بهشت بدرجات ست و از درجه تا بدرجه برتر از ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات ست و از درکه تا بدرکهٔ زیرتر از همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان مَذْمُوْمًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُوْلًا ○ فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وَقَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه نپرستید اِلَّآ اِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق ست چه عبادت غایت تعظیم ست و شاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر آنکه نیکوئی کنید بپدر و مادر اِحْسَانًا نیکوئی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند مر وجود و تربیت اولاد را اِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزد یک تو بزرگسالی اَحَدُهُمَآ یکی از ایشان اَوْ كِلٰهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ اُفٍّ پس مگو مر ایشان را اُف و آن کلمهٔ زجرست چون کسی از چیزی تنگ آید یا بر دگران آید یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه می گوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان تنگ میاد صحبت ایشان را گران شمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده

وَقُلْ لَّهُمَا وبگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا ○ سخنی نیکو اندوی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند که با ایشان چنان سخن گوئی که بنده گنهکار عاجز با خواجه بخشنده درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا فروگیر مر ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملاطفت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا وبگوای پروردگار من ببخشای بر ایشان کَمَا رَبَّيَانِي همچنانکه پرورند مرا صَغِيرًا ○ در حالتیکه خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد مر حق والدین آنست که اگر مومن اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای با اسلام و ایمان و خوشنودی حضرت آلهی بر ضای والدین بازبسته است عن رضی عنه والداه فانا عنه راض ✦ پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق پیش نباید رفت **مثنوی** آنکه تنت پاره از جان اوست ✦ قطره از چشمه حیوان اوست ✦ آب از و دیده نهال برت ✦ شیر از و خورده لبان ترت ✦ زو چو بشیریت فتوت بود ✦ خویش خوانی چه مروت بود ✦ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا ○ آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ وبده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند ص و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل نخوانده که ✦ وات ذا القربی حقه ✦ مرد جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بیچاره درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز طلق خود را و آنچه نشاید تَبْذِيرًا ○ پراگنده ساختنی مجاهد رح فرموده که اگر بر ابر کوه اُحُد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا جویه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستیکه اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ✦ برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخو هم آورده اند که کفار مکه اموال خود را بر یاد سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدده میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضییع اموال امثال ایشان و گفته اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ ✦ هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ○ منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را زمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب و برخی از فقرای صحابه رض در برخی از اوقات از حضرت رسالت پناه ص چیزی طلبیدند که حاضر نبود و آنحضرت ص از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمود آیت آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ واگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی کز مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا از نزدیک پروردگار خود چشم میداری او را فَقُل لَّهُمْ پس بگو مر ایشان را قَوْلًا مَّيْسُورًا ○ سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان بآسانی کشیدن بار فاقه و فقر یا وعدهٔ ایشان را بنیکوئی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از ان حضرت ص چیزی طلبیدند و حاضر نبود می فرمود ✦ یرزقنا الله وایاکم ✦ در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه ص از موسی الکلیم سخی ترست و سخاوت موسی آن بود که سائل را رد نمی کرد چیزی که از و قابل بوده یا سخن خوش او را خوشنودی ساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد و دخترک آمد و گفت یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آئی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهنی می طلبد که عدد بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد خود برهنه نشست بلال قامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت

بودند و آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ وَمَا زدست خود را مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ بربسته بگردن خود تا برسبد آن
تو ناباشی بربستن دست کنایت ست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا وکشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت
بر اسراف یعنی امراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا که بنشینی ملامت کرده شده مَحْسُورًا ○ درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و اشارت بآن
او که تقتیر و تبذیر ست منع میکند و در مجمع البحرین از ابو موسی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست مدار و ن +
که خصلتی ست نکوهیده پیش اهل نهی + مکن بجانب اسراف نیز خیدان میل + که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها + چو در میانه این هر دو راه چندانی +
تفاوت ست که از آفتاب تا بسها + پس احتیاط وسط رست در جمیع امور + بدان دلیل که خیر الامور اوسطها + إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ او تنگ میسازد بر هر که اراوت او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت ست
وکسی را زهرهٔ اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا ○ دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید أَوْلَادَكُمْ ع ۳۸
فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید
مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد + إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستیکه کشتن ایشان كَانَ هست خِطْئًا گناهی بزرگ ○ خطائی بزرگ چه مشتمل ست
بر قطع نسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَى و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستیکه زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت
وَسَاءَ سَبِيلًا ○ و بد راهیست و تفسیر زاهدی آورده که راه گران و مغانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده ست خدای قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود
یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستیکه
ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که
ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی
وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد معتبر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستیکه وی
كَانَ مَنْصُورًا ○ هست یاری داده شده در قصاص بموجب امر او حکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در ان
تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که نیکوتر باشد عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر ست یعنی معامله کنید که اصلح یتیم در وی باشد و بر او بوصله
معاش او نشیند و این معنی را التزام نماید حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا وقتیکه برسد یتیم بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد وَأَوْفُوا
بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته ست خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستیکه صاحبان پیمان
كَانَ مَسْئُولًا ○ هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید تکمی رح آورده که خدای را عهد هست بر جوارح آدمی
بملازمت آداب و بر نفس او باد آنرا نقض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او با نکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او با نکه مشاهدهٔ ما سوی نکند و از هر عهدی
خواهد پرسید مصرع تا کسی از عهدهٔ این عهد چون آید برون + وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمائید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون پیمائید بر آدیگری وَزِنُوا و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ط بترازوی راست ذَلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر ست شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ○
و نیکوتر ست از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آن چیزی را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بتقلید گمان از پی خبری مرو
تا مذافی گوی داستم تا ندیدی مگو که دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن حنیفه رض در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستیکه گوش

وَالْبَصَرَ وَچشم وَالْفُؤَادَ ودل كُلُّ اُولٰٓئِكَ ہریک ازینہا كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُوْلًا ○ پرسیدہ شدہ یعنی از ایشان خواہند پرسید کہ صاحب شما با شما چہ معاملہ کرد یا از سمع سوال کنند کہ چہ شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند کہ چہ دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند کہ چہ دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا جہ رفتن خداوند تکبر یعنے تنعم حرام چنانچہ متکبران خرامند اِنَّكَ بدرستیکہ تو لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ توانی شگافت زمین را بپای و روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوہہا طُوْلًا ○ از روی درازی قامت یعنی کسیکہ زمین را نتواند درید و باکوہ ہمسری نتواند کرد او را تکبر و تعظم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ✦ پس ای بندہ افتادگی کن چو خاک ✦ كُلُّ ذٰلِكَ ہمہ اینہا کہ شمردہ شدہ یعنی اوامر و نواہی کہ از آیت ✦ ولا تجعل مع اللہ الہا آخر ✦ تا اینجا کہ مذکور شد و آن یازدہ امر و چہاردہ نہی ست و ابن عباس رض فرمود کہ اینہا در الواح موسیٰ مکتوب بود و ہ كَانَ سَيِّئُهٗ ہست بدی او یعنی آنچہ منہی عنہ از وست عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوْهًا ○ ناپسندیدہ ذٰلِكَ آنچہ مذکور شد از احکام مِمَّآ اَوْحٰٓى از آن چیزیست کہ وحی کرد اِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ ط از علمے کہ شناخت حق ست لذاتہ و دانستن خیر لعینہ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ و فرا مگیر با خدای اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار اینحکم تنبیہ است بر آنکہ توحید اصل ہمہ احکام ست و لہذا در مفتتح و مختتم این امور نہی فرمودہ از شرک و در اوان نتیجہ آن در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد ✦ فتقعد مذموما مخذولا ✦ و در آخر عقوبتی کہ بران متفرع خواہد شد و عقبیٰ ایراد فرمود کہ فَتُلْقٰى اگر شرک آری پس انداختہ شوی فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُوْمًا در حالتیکہ ملامت کردہ شدہ باشی یعنی ملائکہ و اہل ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُوْرًا ○ در حالتیکہ راندہ باشی و دور ماندہ از رحمت خدای و بعد از نہی شرک عتاب میکند ہمچی کہ گفتند ✦ الملائکۃ بنات اللہ ✦ و میگوید اَفَاَصْفٰىكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِيْنَ بہ پسران وَاتَّخَذَ و فراگرفت برای خود مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست کہ عادت شما بران جاری شدہ کہ از دختران ننگ میدارید و بہ پسران مینازید اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ بدرستیکہ شما میگوئید قَوْلًا عَظِيْمًا ○ سخنی بزرگ کہ اضافہ بنات میکنید بحق سبحانہ و نفس خود و تفضیل نمی نہید بر کہ محبوب بالخود و مکروہ را بد و نسبت میدہید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکہ گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از ولد فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ در این قرآن لِيَذَّكَّرُوْا تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيْدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن اِلَّا نُفُوْرًا ○ مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگو ای محمد لَّوْ كَانَ مَعَهٗٓ اٰلِهَةٌ اگر بودندے با خدائے بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُوْلُوْنَ ہمچنانکہ شما ای مشرکان میگوئید و حضض بغیبت میخواند چنانکہ کافران میگویند اِذًا لَّابْتَغَوْا انگاہ خدایان طلب کردندی اِلٰى ذِی الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيْلًا ○ راہے کہ بدفع آن مشغول شدندی چنانکہ ملوک میکنند یعنے حق سبحانہ آیتہا بعیب و نکوہش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندے بایستے کہ راہ منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدائے وَتَعٰلٰى و برترست عَمَّا يَقُوْلُوْنَ از آنچہ میگویند ایشان عُلُوًّا كَبِيْرًا ○ برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند کہ یکی از اولاد حباب بن الارث رض کہ مجور حضرت رسالت پناہ ص در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچہ ہمہ قوم شنودند از روی تعجب گفتند یا رسول اللہ ص این چوب خشک چگونہ تسبیح میگوید آیت نازل شد کہ تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگویند خدا را السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ و الْاَرْضُ ہفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيْهِنَّ ط و ہر کہ در ایشانست از ملائک و جن و انس وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست ہیچ چیز اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ ✦ مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحے ملتبس بحمد او یعنی تنزیہ میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرمودہ کہ تسبیح میگویند زندگان از اہل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیہ است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس ہمہ اشیا مسبح او باشند وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ و لیکن شما ای مشرکان نمی یابید تَسْبِيْحَهُمْ ط تسبیح ایشان را چہ شما را نظری صحیح و عقلے صافی کہ با آن فہم تسبیح ایشان توان کرد نیست اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکہ ہست خدائے حَلِيْمًا بردبار کہ تعجیل

ع ۱۰

عقوبت نکند بر غفلت شما غفورا ○ آمرزنده مر آنرا که بسوی خدای ایمان آرد در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام کونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود آنرا فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم بذکرش هر چه بینی در خروشست ✦ دل داند درین معنی که گوشست ✦ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ✦ که هر خاری به تسبیحش زبانیست ✦ در فتوحات مذکورست که اگر مراد از این تسبیح آنست که اشیا بلسان حال گویند پس ایراد ✦ و لکن لا تفقهون تسبیحهم ✦ فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با اخطا کرد چون عاطفه عارفان و سخنان او دانمود که هر آوازی آنرا در نیابد و در بحر الحقائق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق ست و بدان زبان حسی در دست حضرت محمد مصطفی ص تسبیح گفت و شهادت اعضا که ✦ انطقنا الله الذی انطق کل شئ ✦ اشارتست بدان همین زبان خواهد بود و تتمه این سخن در این باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود ✦ والتوفیق من الله المنان المعبود ✦ آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر صلعم را بوقت قرأت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت ص را از چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون میخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ می سازیم ما میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُورًا ○ پرده پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند ✦ حمالة الحطب بعد از نزول سورهٔ تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر ص بیرون آمد و خواست که بران حضرت زند او را در خانهٔ ابو بکر فرا نشان دادند بیامد و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند تمام جمیل ابو بکر صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا ازوی انتقام بکشم ابو بکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بگشاید پس گفت ✦ فی جیدها حبل من مسد ✦ چیست او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه صدیق را فرمود که از و بپرس که در بتخانه غیر تو کسی را می بینی صدیق گفت ای تمام جمیل در بتخانه غیر از من کسی را می بینی گفت باین ستهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز این ابی قحافه پس باز گشت این آیت نازل شد که ما را بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران میپوشم وَجَعَلْنَا و میکنیم یعنی می افگنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوشها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حائل شود در میان دل ایشان فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ و میکنیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه ست از حیثیت لفظ و معنی پس از بهر انکار ان او اثبات کرد آنچه مانع ست ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهُ بیگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی از پس پشت نُفُورًا ○ در حالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنست که آلهه ایشانرا بآلهه خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما نا تریم مَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ بآنچه ایشان میشنوند قرآن را بسبب آنچه در آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن را بر آستهزا و طعن در آن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتیکه ایشان راز گویندگان یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنون ست ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت ست إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِن تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ○ مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده یا سحر بمعنی ساحر شده چون تامر بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ○ پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنهٔ تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل تو ان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل ست وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان ایام عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خرد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا باز انگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا ○ آفریدهٔ نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک خلوقی تر و تازه چون شود قُلْ کُونُوا بگو گردید شما اگر تشبیه ست

مثل کرده بمن خود بجاره سنگ او حدید ۞ یا آهن او خلقا مما یکبر فی صدورکم یا آفریده از انچه بزرگست در سینهای شما مانند آسمان وکوه و هرچه از قبول حیوة ابعدست البته حق سبحانه شما را میراند و زنده گرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس اندرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسینغضون پس زود بود که حرکت دهند الیک رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود میجنباند ایشان از روی انکار و استهزاء سر خود بجنبانند ویقولون وگویند متی هو ظ کی خواهد بود این بعث وحشر قل بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا ○ نزدیک چه هر چه آینده هست او را نزدیک توان گفت وبعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم در روزی که بخواند شما را احد اسرافیل برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بحمت قیام از قبور فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بحمده ۞ در حالتیکه قائل شهید بستایش حق در خبر آمده هست که خلائق از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند ومیگویند ۞ سبحانک اللهم وبحمدک ۞ ودر تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت ۞ فسبح بحمد ربک ۞ ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشد که خدای شما را بخواند وبامر او اجابت کنید او را وتظنون وگمان برید از هول قیامت که در قبور خود ان لبثتم درنگ نکردید الا قلیلا ○ مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد واین اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا دران روز بعذاب حسرت وندمت درنماند نظم بدنیا توانی که عقبی خری ۞ بخر جان من ورنه حسرت بری ۞ کسی گوی دولت زدنیا برد ۞ که با خود نصیبی بعقبی برد ۞ آورده اند که مشرکان مکه در ابتدای صحابه رضه قولا وفعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال وقتال دستوری طلبیدند آنحضرت فرموده که مراحق سبحانه تعالی درباره ایشان بدیها نفرموده آیت آمد که وقل لعبادی وبگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را هی احسن ظ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که ۞ یهدیکم الله ۞ در تبیان آورده که یکی عمر فاروق رضه را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد ودر بعضی فرمود وگویند کلمه احسن شهادتین ست یا امر معروف ونهی از منکر ومحققان برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر بنیکوئی واگر یکی درشتی کند ودر برابر او بنرمی سخن گویند که ان الشیطان بدرستیکه دیو ینزغ بینهم ظ دشمنی مے افگند میان آدمیان پس ممکن ست که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه وعناد گردد وآن صورت باز دیاد مواد فساد کشد ان الشیطان کان بدرستیکه شیطان هست للانسان مر آدمی را عدوا مبینا ○ دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید وجز هلاک او نکوشد ربکم پروردگار شما اعلم بکم ظ داناتر ست بحال شما بقولی مخاطب مومنانند که ایشان را میگوید ان یشا یرحمکم اگر خواهد حق شما را بخشد بر شما وازجور کافران برهاند او ان یشا یعذبکم ظ اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما وگفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه وعذاب نماید باضلال یا اقامت برگناه وبقولی خطاب با کافران ست میفرماید که اگر خواهد بخشد بر شما وعذاب دنیا را وتاخیر افگند واگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست ودر تعذیب آخرت حکم مطلق ست وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای محمد علیهم بر کافران وکیلا ○ نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا بندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی واگر خطاب با مومنان ست معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وربک اعلم وآفریدگار تو داناتر ست بمن فی السموات والارض ظ بآنکس که در آسمان وزمین ست یعنی احوال ایشان داند ومصلحت ایشان فرو نگذارد وبدانوار فرموده که قریش استهزاء میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد وبرمنه وگرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم

ع ۱۲ ربع ۵

باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستیکه افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی ۱۷ بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم ع را بخلت و موسی ع را بمکالمت و محمد ص را بمعراج در رویت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم ما داود ع را زَبُورًا ۵ کتاب زبور پس شرف او بآن کتاب ست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظت و صفت حضرت رسالت پناهی ص و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت ص چه در انجا مسطورست که + انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم + و در آیت + ولقد کتبنا فی الزبور + ایمائی بدین معنی هست قطعه

ای وصف تو در کتاب موسی + وی نعت تو در زبور داود + مقصود توئی ز آفرینش + باقی بطفیل تست موجود + آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان برید که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا ۵ و نمیتوانند تغییر دادن آن را بردن از قبیله شما بقبائل دیگر آورده اند که نبو ملیح ملائکه و نبو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خبر دار ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیت آمد که أُولَٰئِكَ آنگروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشانرا و می پرستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر است بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت ص آرد لخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا ۵ سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سائر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِن مِّن قَرْيَةٍ نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه مُهْلِكُوهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب گان ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا ۵ نوشته شده آوردند که قریش از حضرت رسالت پناه ص معجزها طلبیدند از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین کشاده و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیتها را بدیشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَن كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الْأَوَّلُونَ بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا متاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا متاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا باو بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه إِلَّا تَخْوِيفًا ۵ مگر برای آنکه بترسانیم خلق را از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آینه متاصل خواهند وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم ترا وَعده کردیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فراخواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت

تحقیق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که تو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیانرا یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت پناه ﷺ در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده یعنی وعلق بجا آورد و صحابه رضه توجه فرمودند و دران سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الٰهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آیته ظهور رسد و قومی از علماء دین قول تردد دارند بجهت آنکه سورهٔ مکی ست و این قصهٔ مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه ﷺ در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر ممبر او دوند و انجا برمی جهند همچو بوزنه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه تو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ و درخت ملعونه را در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آفریده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند و گفتند انما شجرة تخرج فی اصل الجحیم ۔ ابو جهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که درخت از و میروید این نهایت عجب ست و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جهل لکم من الشجر الاخضر نارا ۔ و هیچ فکر نکرده اند که آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش بر دیاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش احراق محافظت میکند و احشای شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر اینکه شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافران اند و لعنت متوجه ایشانست یا آنکه ملعونه بمعنی مکروهه و منبوضه باشد چون طعام ملعون اسے ضار و مکروه و بعضے تاویل کرده اند شجره را بابو جهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست و ابن البحر گفته که آن شجره یهودند وَنُخَوِّفُهُمْ ما در می ترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا کبیرا ۔ آن عظیم سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون این تکبر ایشان را بجهت وسوسهٔ ابلیس ست از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا امر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجدهٔ تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ آ أَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا ۔ از گل پس خدای تعالی بر و لعنت کرد و از درگاه قربش براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ ذا این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک ست و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را با غواء و جنان کنم که عذاب تو متاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا ۔ مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو امر اباحت ست و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی ازان تو و ایشان تغلیب کرده ست مخاطب را بر غائب یعنی ترا و همتایان ترا جَزَاءً مَّوْفُورًا ۔ جزای تمام یعنی عذابی بهره وافر و اسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که توانی لغزانیدن مِنْهُم از ایشان بِصَوْتِكَ با آواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیرست امام زاهدی رح از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان ست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بر انگیز ان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانے که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن

بایشان فِی الْاَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْاَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شوند تا از نر ناحاصل کنند یا عبد العزی یا عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و در فرزندان وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ و وعده نمیدهد شیطان ایشان را اِلَّا غُرُوْرًا ○ مگر بفریب یعنی خطا او صورت صواب می آرایند اِنَّ عِبَادِیْ بدرستیکه بندگان خالص من که لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ و تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده حق آنکس ست که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی خدارا بنده چون باشی * که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی * وَکَفٰی بِرَبِّکَ وَکِیْلًا و بسنده ست پروردگار تو وکیلا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّکُمُ پروردگار شما الَّذِیْ اوآنست که تصرف کامل یُزْجِیْ میراند و روان میگرداند لَکُمُ الْفُلْکَ برای شما کشتی را فِی الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوْا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل او یعنی روزی و نعمت او گویند فضل سود ست یا اشعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه او ست بِکُمْ رَحِیْمًا ○ بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان می گرداند و اسباب احتیاج شما مهیا می کند وَاِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ و چون برسد شمارا سختی یعنی خوف غرقه شدن فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُوْنَ هر که او را میخوانید و می پرستید اِلَّآ اِیَّاهُ مگر او که خداوندست یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمی خوانند و نجات جز از حضرت او نمیخواهید فَلَمَّا نَجّٰىکُمْ پس آنگاه که برهانید شمارا از غرقه شدن و برسانید اِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ روی برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی کَفُوْرًا ○ نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را اَفَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید اَنْ یَّخْسِفَ بِکُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه زمین یعنی آنکه قادرست با آنکه شمارا در آب فرو برد توانا ست بر آنکه در خاک نهان کند اَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادیکه سنگ بر شما افگند یعنی قادرست که شمارا سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نیابید لَکُمْ برای خود وَکِیْلًا نگهدارنده که شمارا ازان نجات کند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید اَنْ یُّعِیْدَکُمْ آنرا که باز گرداند شمارا فِیْهِ در دریا تَارَةً اُخْرٰی باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افگند تا دیگر باره در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا تُنْکِسُهٗ مِنَ الرِّیْحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَیُغْرِقَکُمْ پس غرقه گرداند شمارا بِمَا کَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوْا و پس نیابید لَکُمْ برای خویش عَلَیْنَا بِهٖ بآن غرقه کردن تَبِیْعًا ○ از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام بکشد از ما وَلَقَدْ کَرَّمْنَا و هر آینه ما گرامی کردیم بَنِیْٓ اٰدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنٰهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بر چارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّیِّبٰتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنٰهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلٰی کَثِیْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِیْلًا ○ افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار ست و درین ترجمه بقول جامع الکتاب میرود صاحب بحر الحقائق رح فرموده که کرامت انسانی دو قسم ست جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان ست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوائب و تمییز بعقل و افهام منطق و اشارت و خط و راه یافتن بسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم ست عامه و خاصه اما آنچه عام ست مومن و کافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول * الست بربکم * و نطاق بجواب * بلی * و عهد بر عبودیت و ارایانیدن بر فطرت و ارسال رسل

بديشان وانزال كتب برائے ايشان وترغيب بمثوبات جناني وتخويف از عقوبات نيراني واظهار آثار قدرت ودلائل ومعجزات برائے ايشان اما كرامت دوم خاصة آنست كه انبياء واوليا رحمهم مومنان را بدان گرامي ساخته از نبوت ورسالت وولايت وهدايت وايمان واسلام وارشاد واكمال واخلاق وآداب وسير الى الله وفي الله وبالله وحضور بر مقامات متفاوتي از مضائق ناسوتي بجذبات لاهوتي وفنا از انانيت وبقا بهويت وكراماتي كه در حد حصر نيايد محمد بن كعب رح گفته كه كرامت آدميان بدانست كه حضرت محمد رسول ۴ از ايشانست منظم اي شرف داده آدم تو ۞ روشني ديده عالم تو ۞ كيست در ميخانه كه خيل تو نيست ۞ كيست برين خوان كه طفيل تو نيست ۞ از تو صلاي بالست آمده ۞ نيست بمهماني هست آمده ۞ در حقائق سلمي آورده كه گرامي داشتيم آدميانرا بمعرفت وتوحيد ايشان رادر بر نفس وبحر قلب شگفته اند برآنست كه ظهور دارد از نعوت وصفات وبحر آنچه مستورست از حقائق ذات در تاويلات كاشفي مذكورست كه بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبدو داشتن ايشان در بر وتركيب ايشانست از هر دو روزي داديم ايشان را از طيبات علوم ومعارف وتفضيل ارزاني داشتيم بر بسيري مخلوقات بآنكه ايشان را بعيوب ايشان بنيا ساختيم ودشتي جنس ملائكه اند يا خواص ايشان وعلما را در تفضيل ملك وبشر مباحث دور ودرازست اما آنچه جمهور اهل سنت برانند آنست كه رسل بني آدم فاضلتر اند از رسل ملائكه ورسل ملائكه افضل اند از اوليائي بني آدم واوليائي بني آدم شريفتر اند از اوليائي ملائكه وصلحائي مومنان را فضلست بر عوام ملائكه وعوام ملائكه بهتر اند از فساق مومنان امام قشيري رح فرموده كه مراد از بني آدم مومنان اند چه كفار را بنص ۞ ومن يهن الله فما له من مكرم ۞ از تكريم هيچ نصيبي نيست وتكريم مومنان بدانست كه ظاهر ايشان را بتوفيق مجاهده بيارست وباطن ايشان را بتحقيق مشاهده منور ساخت چنانچه كافة مومنان را تكريم عام ارزاني داشته است حضرت رسالت پناه ۴ را تكريم خاص اختصاص داد از انجمله مرتبة اختصاص رضاست كه ۞ رضي الله عنهم ورضوا عنه ۞ ودرجة محبت كه ۞ يحبهم ويحبونه ۞ وتشريف ذكر كه ۞ فاذكروني اذكركم ۞ وعلى الجمله اين آيت دليل فضيلت وجامعيت انسان ست كه از همه مخلوقات مرآت صافي جهت انعكاس صفات الهي همه اوست وبس چنانچه از مضمون اين ابيات حقائق سمات فهم توان فرمود

مثنوي

آمد آئينه جمله كون ولي ۞ هيچو آئينه نكرده جلي ۞ نمود ند در وي وجه كمال ۞ صورت ذو الجلال والافضال ۞ زانكه بود اين تفرق مدرك ۞ نامع از سر جامع احدي ۞ گشت آدم جلاي اين مرآت ۞ شد عيان ذات او بجمله صفات ۞ مظهري گشت كلي وجامع ۞ سر ذات وصفات ازو لامع ۞ شد تفاصيل كون را مجمل ۞ بر مثال تعين اول ۞ بوي اين دائره كمل شد ۞ آخر اين نقطه عين اول شد ۞ يَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ يا دكن روزي را كه بخوانيم هر گروهي را از مردمان بامامهم بپيشواي ايشان يعني نبي كه بديشان مبعوث بوده چنانچه گويند يا امت موسي يا امت عيسي يا كتابي كه برايشان منزل شده چنانچه خطاب كنند يا اهل القرآن ويا اهل الانجيل يا مقدمي كه در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه نداز نند كه يا حنفي ويا شافعي يا بدين وملت باز خوانند چنانچه يا مسلم يا يهودي يا مجوسي وگفته اند امام جمع ست فرد خلق را با مامدران باز خوانند حجت كرامت عيسے ۴ واظهار شرف حسن وحسين رض يا براے آنكه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضي على كرم الله وجهه نقل ميكنند كه دران روز هر قومي را بخوانند بامام زمان ايشان وكتاب منزل برايشان وسنت پيغمبر ايشان وقولے آنست كه تعلق انساب بريده گردد ونسبت اعمال بماند پس هر گروهے را بكتاب وعمل ايشان خوانند وگويند يا صاحب كتاب كذا فَمَنْ اُوْتِيَ پس هر كرا داده شود كِتٰبَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته عمل او بدست راست او فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُوْنَ كِتٰبَهُمْ ميخوانند كتاب خود را از روي بهجت ومسرت نوبتے بعد از نوبتے چه دران نامه عملهاي نيكوي بينند وَلَا يُظْلَمُوْنَ وستم ديده نشوند در فرو خود فَتِيْلًا ۞ بمقدار فتيله از شخ كه بين الاصبعين باشد يعني تصور نباشد در پاداش ايشان بكمتر چيزے واين آيت دلالت دارد بر آنكه هر كرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت وحيرت زبانش از خواندن درماند وَمَنْ كَانَ وهر كه هست فِيْ هٰذِهٖٓ درين دنيا اَعْمٰى نابينا يعني ديده دلش راه صواب نبيند فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ پس او در آخرت اَعْمٰى نابينا بود يعني طريق نجات نيابد وَاَضَلُّ سَبِيْلًا ۞ وگمراه تر از نابينا نيز بحجت زوال

استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر کرا نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نبیند آنجا جمال حضرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ما ایمان نیاریم تو با ما تا وقتیکه بکمال ما را بت پرستی نگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم حرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد وَاِنْ كَادُوْا وبدرستیکه خواستند ثقیف لَيَفْتِنُوْنَكَ آنکه بگرداند ترا عَنِ الَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ از آن چیزیکه وحی کرده ایم ما بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی وبر بندی عَلَيْنَا غَيْرَهٗ ق بر ما جز انچه وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدا مرا فرموده وَاِذًا لَّاتَّخَذُوْكَ واگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيْلًا ○ دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت ص گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت ص را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من با نکار هم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند وَلَوْلَآ اَنْ ثَبَّتْنٰكَ واگر نه آنست که ترا بثبات دادیم بدرستی همت عصمت خود لَقَدْ كِدْتَّ تَرْكَنُ بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی اِلَيْهِمْ بسوی آن آرزوی ایشان شَيْـًٔا قَلِيْلًا ○ قص میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از انکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح ست بانکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده و در تبیان گفته که آنحضرت ص معصوم بود اما برای تخویف امت ست تا میل سخن مشرکان نکنند این آیت اما کَاِذًا لَّاَذَقْنٰكَ انگاه که میل کردی هر آینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيٰوةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ وعذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَاتَجِدُ پس نمی یافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيْرًا ○ یاری که سبب او زان باز داری امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت ص فرمود که ✦ اَللّٰهُمَّ لَاتَكِلْنِيْ اِلٰى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ بیت الٰهی بر بره خود دار ما را ✦ دمے بانفس ما مگذار ما را ✦ آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت ص مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در وقتی بجدی انواط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَاِنْ كَادُوْا وبدرستیکه خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّوْنَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْاَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند ازان وَاِذًا لَّايَلْبَثُوْنَ واگاه که خبان شود درنگ نکنند خِلٰفَكَ پس از رفتن تو اِلَّا قَلِيْلًا ○ مگر زمانی اندک آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت ص در مدینه حسد آمد گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای متقدمین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت ص عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افگنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت ص فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود به قتل و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُّسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتان ست تکذیب پیغمبران وَلَاتَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا ○ ع سنت ما را تغییری و تبدیلی اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب اِلٰى غَسَقِ الَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین ست و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ ط و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرأت قرآن در وی فرض ست اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد كَانَ مَشْهُوْدًا ○ هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ الَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ پس بیدار شو بدو بقرآن یعنی نماز نَافِلَةً لَّكَ ق

زیادتی مرترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا خصیتی و کرامتی مخصوص تو عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا شاید والبته چنین بود که بدارد ترا در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در و ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آنمقام شفاعت ست که حضرت رسالت پناه ص را در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش بنشاند و در رباب از عمر فارق روایت نقل میکند که حضرت پیغمبر ص در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مر خداوند بنشاند با خود بر عرش فقط حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیت که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت ست نه مکان و منزلت ست نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت ست که پیش از آفریدن عرش بود چه از لا و ابدا قائم بذات خود ست پس نشاندن مصطفی ص بر عرش یا بر زمین نسبت بذات خودش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت ص است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر ص را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت ص دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم ع خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند بیت فی همین زیر لوای دولتش مائیم و بس ۔ آدم و من دونه تحت لوائی مصطفی ست ۔ صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص ست بمقامات و آن خاصهٔ حضرت محمد ص است و باب شفاعت در همین مقام گشاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود الله ست و قیام حضرت پیغمبر ص بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمودست شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ۔ نام تو محمد و مقامات محمود ۔ و قل رب ادخلنی و بگوای پروردگار من ادخلنی مدخل صدق در آور مرا در قبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی ندامت و اخرجنی و بیرون آر مرا از قبر مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده و باکرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بحجت فتح و بیرون آر از دوسی حنین یا در آر بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهدهٔ تبلیغ رسالت واجعل لی من لدنک و بده مرا از نزدیک خود سلطانا نصیرا ای حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و قل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و زهق الباطل و نا چیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصرع دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند ۔ ان الباطل بدرستیکه باطل کان زهوقا هست نیست شده و نا چیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که بر ای خدا بود و باطل آنکه بر ای غیر او باشد صاحب تاویلات بر انست که حق وجود ثابت و واجبست عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال ست و چون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم همه هر چه هستند از ان کمتراند ۔ که با هستیش نام هستی برند ۔ چو سلطان عزت علم بر کشد ۔ جهان سر بجیب عدم در کشد ۔ و ننزل و فرو میفرستیم بر تو من القرآن ان از قرآن ما هو شفاء آن چیزیکه او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه او اصح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایشی ست للمؤمنین لام مومنان را که بدان نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمگاران را الا خسارا مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند و اذا انعمنا و چون انعام کنیم علی الانسان بر آدمی بصحت و تونگری و یمنی اعرض روی بگرواند از یاد ما مراد کافرست چون خدای نعمتی دهد او را بانزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و نای بجانبه ج و نفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود و اذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و تنگی کان یئوسا نا امید شود نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی و المومن در نعمت شکر کند و در محنت امید فرج صبر نماید قل کل بگو که هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر

وهدی وضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سراسباسداری و در ضراشکیبائی ورزد و گفته اند شاکلة طبیعت ست یا عادت یا سنت یا دین یا مقدار قوت وطاقت ومعنی همه بمرجع ست بر آنکه بیت هر کسے آن کند کز وسزد ۰ هر کسے آن کند کز و شاید ۰ از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوار ترست فرمود ۰ قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت ازرجا چه خبرست گفت از بنده جفا وخطا آید وانچه از کریمی او شاید از خداوفا وعطا آید وانچه از کریمی او سزد بیت از من گنه آید و من آنم ۰ وز تو کرم آید و تو آنی ۰ فربکم اعلم پس پروردگار شما داناترست بمن هو بآنکس که او اهدی سبیلا راه یافته ترین خلف وعتبة بن ابی مغیط را بمدینه فرستادند تا از یهود ثبت حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای ضادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک ست واز سخنان شما رائحهٔ احوال آن بنی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از و بپرسید که طوفان مشرق ومغرب که بوده واحوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است وروح چیست اگر بر سر این سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واگر دو را جواب دهد واز روح هیچ نگوید پیغمبر ست ایشان بمکه آمده مجلس ساختند وازان حضرت سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصهٔ روح این آیت نازل شد که ویسئلونک عن الروح ط اگر کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده ست قل الروح من امر ربی بگوای محمد که روح از امر پروردگار من ست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده واز نا گفته ست که مخصوص ست بعلم خدای تعالی وغیر حق سبحانه وتعالی کسے بدو دانا نیست وما اوتیتم من العلم الا قلیلا اگر اندکی نسبت باعلم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده ست از علم نه از آن ست بلکه عاریت ست نزدیک ما و ما بسیاری ازان نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم وجاهل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم تو بعینی از صدور ومصاحف محو کنیم ثم لا تجد لک بنا وکیلا پس نیابی تو لک برای خود بما یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا برما وکیلی که آنرا استرداد کند وبسینها ومصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتیست من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد ومحو نمیکند ان فضله کان بدرستیکه فضل او ست علیک کبیرا ۰ بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته وختم پیغمبران گردانیده ولوای حمد ومقام محمود تو داده وقرآن تو فرستاده ودر میان امت تو باقی میگذارد قل بگوای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن وپریان که تو مبعوث بدیشانی واتفاق کنند علی ان یاتوا بر انکه بیارند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واخبار از غیب لا یاتون بمثله نیارند مانند او را درین صفتها بانکه درمیان ایشان فصحا وبلغا وعرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت ۰ لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن والنس مثل این نتوانند گفتن ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا اگرچه پشتیبان برخی از ایشان برخی دیگر باشند مر برخی را هم پشت ومددگار ولقد صرفنا وبدرستیکه گردانیدیم ومکرر ساختیم زیادتی تقریر وبیان للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی وصنفی چون ترغیب وترهیب وقصص واخبار وذکر جنت ونار ومانند آن فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان ونخواستند الا کفورا ۰ مگر ناسپاسی را که انکار حق ست آورده اند که ابو جهل وعتبه وشیبه وجمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهرے از بلدهٔ ما تنگ عیش تر وکم آب تر نیست پس این کوه ما را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید وجویهای چون انهار شام وعراق روان گردان تا کشت کنیم وخدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق دعوی تو بفرستد وترا کوهها از زر ونقره بدهد تا از درویشی باز رهی وبگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم وامثال این سخنان آورده وبعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند وعبد الله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم تو تا نردبانی بنهی وبر آسمان روی

ومن در تو میگریم و نسخهٔ بیماری بنام هریک از ما که بخواهیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان بریم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه
این آیت فرستاد که وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی برای ما
مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمه بر آب که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان
خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰرَ پس روان گردانی جویهای آب خِلٰلَهَا در میانهٔ آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ
السَّمَاءَ یا وقتیکه بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی وعید کردی که أَوْ تُسْقِطَ عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ
یا بیاری خدای را وَالْمَلٰئِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما نمائی یا بیاری ایشان را بگواهی رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ یا باشد ترا خانه
مِنْ زُخْرُفٍ از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتّٰى تُنَزِّلَ
تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتٰبًا نامه كه نَقْرَؤُهُ بخوانیم آنرا و دران تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاک است پروردگار ما از آنکه بروی
حکم کنند یا از آنکه کسی او را در قدرت شریک وی سازند وشما آنچه از من طلبیدید بجز وی کسی بران قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی
رَسُولًا فرستاده شده همچو سائر رسولان و ایشان بر ایشان قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت
حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جواب بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی ✦ ولو نزلنا علیک کتابا
فی قرطاس ✦ وقوله ✦ لولا انزل الینا ملک ✦ وقوله ✦ وما منعنا ان نرسل بالآیات ✦ وما مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان
آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدٰى وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بزبان محمد ﷺ إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللّٰهُ آیا بر انگیخت خدای
بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی نه یعنی منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانست
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده درمیان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید
حق سبحانه رد شبههٔ ایشانرا میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ بگوای محمد اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلٰئِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی نمیشوند
میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه ما فرستادیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از و تلقین تستندی
گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنهٔ زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید **نظم** او بشر فرمود
خود را مشکلم ✦ تا بجنس آمیزد و کم گردد ستم ✦ زانکه جنسیت عجائب جاذبیست ✦ جاذبش جنس ست هر جا طالبیست ✦ در لباب آورده که کافران
گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شهادت
خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت ﷺ چه معجزه بزبان حال ناطق ست بآنکه محمد ﷺ رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است
بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای است بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا دانا که اسرار و احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند
بَصِيرًا بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشانرا می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهانرا أَوْلِيَاءَ
دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا یَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عَلٰى وُجُوهِهِمْ بر روهای
ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رضه وارد ست که از حضرت پیغمبر ﷺ سوال کردیم که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه مر

ع ۱۰

ایشان را بر قدمهای ایشان قادرست آنکه ببرد ایشان را بر رویهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پرهیز میکنند بردن بهای خود از هر پلیدی و خواری عمیاً وحشه کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند وبکماً وکنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمیگفتند وصماً وکران یعنی نشنوند از آنچه ازان شادمان شوند بحجت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مأواهم جهنم ط جای ایشان در دوزخ است کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان پیچد وگوشت وپوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن همه زدنهم سعیراً یعنی ما برای ایشان سعیر آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را آنگه جلود ولحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان پیچد ذلک جزاؤهم آن عذاب پاداش ایشانست بانهم کفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآیاتنا بدلالت های واضحهٔ ما بر صدق پیغمبر ص که معجزات اوست یا بآیات قرآن وقالوا أگفتند أإذا کنا عظاماً آیا آنوقت که کردیم ما استخوانها ورفاتاً وخاکهای ریزیده شده إنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته گان باشیم خلقاً جدیداً آفریدهٔ نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند وباز گوشت وپوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند أولم یروا آیا نمی بینند ونمی دانند أن الله الذی آن را که آن خدای که بقدرت خود خلق السموات والأرض بیافرید آسمان وزمین را بآن عظمت وبسطت بیاده قادر توانست علی أن یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشان را دیگر بارهٔ بمثل تعبیر از نفس شیئی کنند + چنانچه مشتاق لاتفعل کذا ای انت + پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادرست که آفرینش نو آفریدهٔ کهنه شده را باز آرد وجعل لهم وبدرستیکه حدی مقرر کرده است برای فنای ایشان أجلاً مدتیکه لاریب فیه ط هیچ شکی نیست وآن زمان مرگست یا بحبت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت ست فأبی الظالمون پس سر باز زدند ونخواستند ستمکاران باوجود وضوح حق إلا کفوراً مگر انکار بعث وحشر را قل بگو ای محمد کافران را لو أنتم تملکون اگر شما مالک شوید ودر تصرف آرید خزائن رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إذاً لأمسکتم آنگاه هر آینه باز ایستید وبخل ورزید خشیة الإنفاق ط از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن مادروی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود حبت آنکه برای نفس خود چیزی را ازان باز خواهد گرفت واز کم شدن آن خواهد ترسید وخدای در جود خود ازین چیزها منزه است وکان الإنسان وهست آدمی قتوراً بخیل وجمع کننده ولقد آتینا موسی وبدرستیکه ما دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیت روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود ویدبیضا وسنون وطوفان وجراد وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر وانفجار آب ورفع طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازالهٔ عقده از زبان وی وفرو بردن عصا حبال وعصی سحره را واشتمال ید بیضا چنانچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه ص از تسع آیات پرسیدند وآنحضرت ص جواب دادند که شرک میارید وخون بناحق مکنید وزنا وسرقه واکل ربوا وسعایت وسحر وقذف محصنات ودور باشید واز جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده ولهذا در آخر فرموده که خاصهٔ شما که یهودیید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فسئل بنی إسرائیل پس بپرس ای محمد ص از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر بشر کان ظاهر گردد یا آنکه سوال کن از یهود إذ جاءهم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی وفرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی را فرعون إني لأظنك یا موسی بدرستیکه من گمان می برم ترا ای موسی مسحوراً ص جادو کرده شده وعقل تو مختبط شده قال گفت موسی لقد علمت بدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بر زبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما أنزل هؤلاء نفرستاد این آیات تسعه را

نصف

لا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمین ها بصائر جمع بصیرت آنهائی و دلیلهائی که هریک دلیل است بر نبوت من آتانی لا ظنا بل یقینا ومن یقین دانم ترا ای فرعون مثبورا ○ هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد ان یستفزهم پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه بر انگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق گردانیدیم او را و من معه جمیعا ○ و هر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده و گفتیم بنی اسرائیل پس از غرقه شدن فرعون لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب اسکنوا الارض شما ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که شما را بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الاخرة وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان و شما را در محشرگاه لفیفا ○ جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدای از اشقیا و بالحق بدرستیکه انزلناه فرو فرستادیم قرآن را و بالحق نزل و براستی فرود آمد و در تبیان آمده که با بمعنی علی ست و مراد از حق محمد ست یعنی و علی محمد نزل و خدمذارک آورده که محمد بن سماک بیمار شده و قارورهٔ او طلبیدیم مردی نیکو روی و خوشبوی جامهٔ پاکیزه پوشیده بما رسید و صورتحال پرسیدیم گفتیم فرمود که سبحان الله در عالم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید و بابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غائب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس حضرت خضر بود بیت فی اثر حکمت را بیست این ۲۰ کار طبیبان را بیست این ۲۰ وما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمدی الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب و نذیرا ○ و بیم کننده عاصیان را بعقاب یعنی آورده که مژده دهنده آنرا که از مار وی بگرداند و بیم کننده آنرا که وی مار آرد یعنی بکاران را بشارت دهد بسعت رحمت و کمال عفو او را و بدرگاه ما آرند نیکوکار را از آنکه از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند و قرآنا فرقناه و پراکنده فرو فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره لتقرأه تا بخوانی آنرا علی الناس بر مردمان علی مکث بر طریق درنگ کردن و مهلت دادن آن بر ایشان در حفظ آسان تر ست و بفهم نزدیکتر و نزلناه و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تنزیلا ○ فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قل امنوا به بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر ست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بود در کمال نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمی رسد ان الذین بدرستی آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود نجاشی و اصحاب او از نصاری یا علمای مومن چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود قرآن بر ایشان یخرون للاذقان بیفتند بر رویها سجدا ○ در حالیکه سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن ویقولون و گویند سبحن تنزیها پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستیکه هست وعد ربنا وعده آمدنی پیغامبر ما لمفعولا ○ بر آینده شده یعنی واقع ست لا محاله ویخرون للاذقان بیفتند بر رویها خود یعنی در سجده و ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست گفته اند که سجدهٔ اول برای شکر ست و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که یبکون بگریند ویزیدهم و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خشوعا ○ فروتنی و تضرع این سجده چهارم ست از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که حقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خواهد که خشوع ایشان زیاده میشود خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر هیچ دل نباشد مساجد الا دیکه برکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خشوع و خشوع او بیفزاید مصرع ما تجلی الله لشیء الا خضع له نظم لمعه نور تجلی زقدم بر سرش افتد فرو ریزد زهم پس خضوع و انجاز دال ست بر آن بلندی و جناب این حضرت

سجدة

آورده که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدای را اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات ست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند اَیًّا مَّا تَدْعُوْا هر کدام را که بخوانید بر ابرست و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى پس مر اوراست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال ابن جبیر رض فرموده که پیغمبر قرارت بجهر میفرمود و در جمیع نماز ها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قرارت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیره زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرارت کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرارت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا احدی که نشنود آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصار در همه امور محبوبست آورده اند که ابو بکر صدیق رض قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه ص بعد از نزول این آیت ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر رض را امر کرد که قدری آواز خود را فروتر آرد و گویند معنی آیت اینست که بهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات ست و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدایرا الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج ست که حق را فرزند اثبات میکردند وَّلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان ست که بتانرا شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را وَلِيٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيْرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان فطم فکرها عاجزست ز اوصافش + عقلها هرزه میزند لافش + عقل عقل ست جان جانست او + آن کزان برترست آنست او + گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و هر چه در وست آیت آخرین ازین سوره آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر این آیت کریمه بدو آموختی +

تمت

بعونه تعالی جلد اول تفسیر حسینی بخوش آئینی بشهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری مطابق ماه جنوری سنه ۱۸۷۳ ع باتمام رسید کاشرف افزای قالب طبع گردیده +

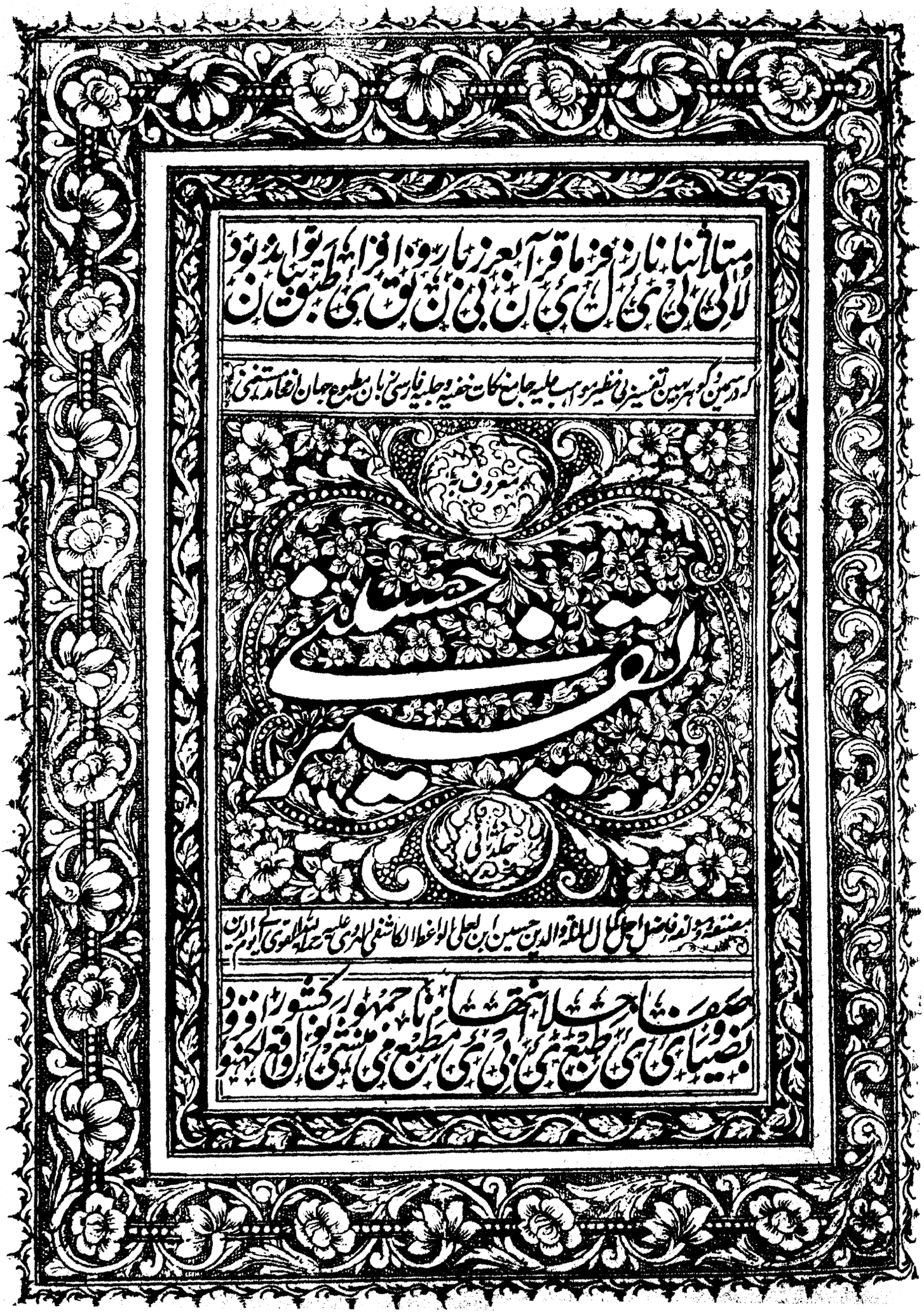
لآلی بیضا ہمی طبع ہمی مطبع ہمی مشتہی بوقع الہبوط کشور را فروغ
مستانہ آنہا نار ہمی زل ہمی آن بی آن بی زق ہمی طبق بتواند بود
کہ در سیمین کوہ ہر ہین تفسیر بی نظیر مواہب علیہ جامع نکات خفیہ و حلیہ فارسی زبان مطمع جہان افتاد مستہی
معروف بہ
تفسیر حسینی
جلد ثانی
مصنفہ و مولفہ افضل اجل کامل الملۃ والدین حسین ابن علی الواعظ الکاشفی السبزواری علیہ رحمۃ اللہ القوی ایوم الدین

سورة الكهف مكية وهي مائة واحد عشر آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ثنا وستايش مر خداى را الذي انزل آنكه فرو فرستاد على عبده بر بنده خود يعنى محمد صلعم الكتاب قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبيه است بر آنكه قرآن اعظم نعمتهاى ملك منان ست كه به بندگان ارزانى داشته ولم يجعل ونهاد له در وعوج كجى چيزى از كجى باختلاف لفظ وتفاوت معنى يا عدولى از حق بباطل وگردانيدا وراقيما راست يعنى معتدل بى سمت افراط وصفت تفريط يا معتمد عليه ومرجع اليه باقايم بمصالح عباد ودر ويلات آورده كه ضمير له راجع بعبد ست ومعنى آنكه نداد بنده خود را سيلى بغير خود وگردانيد اورا مستقيم در جميع احوال لينذر تا بيم كند محمد صلعم يا قرآن مر كافران را بأسا شديدا بعذابى سخت كه استيصال ست يا عقوبت دوزخ عذابى صادر شده من لدنه از نزديك خداى كه معذب اوست نه غير او ويبشر المؤمنين وتا مژده دهد پيغمبر يا قرآن گروندگان را الذين آنانكه يعملون الصالحات ميكنند كارهاى پسنديده ان لهم بآنكه مر ايشان راست اجرا حسنا مزدى نيكو يعنى پاداش پسنديده وتمام ماكثين درحالتيكه مقيم باشند فيه دران اجر ابدا تا هميشه بى انقطاع وانتقال سلمى قدس سره آورده كه عمل صالح آنست كه خير براى خدا بود واجر حسن آنكه مانع دولت لقا نبود وينذر الذين وبيم كند آنرا كه ازوى جل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خداى تعالى ولدا فرزندى وقائل آن يهود ونصارى وبنو مدلج ما لهم نيست ايشان را بين علم بدين سخن كه ميگويند من علم هيچ دانشى بلكه تو هم كاذب القاى ايشان قول ميكنند ولا لآبائهم ونه دانش بود مر پدران ايشان را درين باب اگر تقليد آبا ميكنند كبرت كلمة بزرگ گر كلمه ايست آن كلمه كه ازوى جرات تخرج بيرون مى آيد من افواههم از دهنهاى ايشان از بهر قولهاى كفار اين كلمه را بر طريق استعظام ذكر فرمود كه مشتمل ست بر تشبيه وتشريك واتصاف بصفات حدوث ان يقولون نمى گويند الا كذبا هيچ مگر دروغى امابزرگ در وغيست كه نزديك رسيده كه بسبب آن آسمان وزمين بشكافد وكوهها از جا برود وتكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا آن دعوا للرحمن ولدا آورده اند كه حضرت رسالت پناه صلعم از استماع اين كلمه غمناك شد ومهدى كه بايمان ايشان ميد شهت بانقطاع نزديك سيد حق سبحانه براى تسلى دل مبارك او فرمود كه فلعلك پس مگر تو باخع تفسك كشنده نفس خود را على آثارهم

بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود منه اِن لَّمْ یُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهٰذَا الْحَدِیْثِ باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عصیان ایشان خود را اهلاک مساز اَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما گردانیدیم مَا عَلَی الْاَرْضِ آنچیز را که بر زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات زِیْنَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر انند که ما بمعنی منست مراد انبیا اند م یا علما یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین بر جمال آیات ازان روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان بازبسته اند بلکه روی زمین بطلعت ایشان منورست ؛ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ؛ و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرماتست که حق تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ نیکوترست عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستیکه ما سازندگانیم مَا عَلَیْهَا آنچیز را که بر روی زمین ست از کوه و درخت و بنا صَعِیْدًا جُرُزًا زمینی هامون بی گیاه یعنی آخر این عمارت ها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار دنیا فریفته مشوید مَیْشَوِی جهان از رنگ و بو سازد ریست ؛ ولی نزدیک ارباب بصیرت ؛ نه رنگ و نگارش را اعتبارست ؛ نه بوی و لفریبش را مدارست ؛ آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید باید گیر گفتند که قصهٔ جوانان بس عجب ست عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیه فرستاد اَمْ حَسِبْتَ نه چنان ست که پنداری تو ای محمد اَصْحٰبَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کَانُوْا بودند مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا از آیات قدرت ما چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست بجیرم نام واقع در کوه تبا خلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشان ست یا وادی که کوه تبا خلوس در انجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسامی اصحاب کهف دران رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوه از خوف باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیق مزید اخلاص و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین ازحق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست درین ترجمه آنچه اشهر و اصح ست مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بدین بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد قصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقاً فرمان او قبول نکردند دقیانوس بغرور تاحلی و حلل که در برداشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید خرد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس ازان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجیت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در موافقت موافقت نمود سگ شبان نیز عقب ایشان دویده آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت ازین مترسید که من دوستان

خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون پناه کردند جوانان و منضم شدند اِلَى الْكَهْفِ بغار جریم فَقَالُوا پس گفتند رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَّدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَّهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما که مفارقت کفار است رَشَدًا راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا عَلَى اٰذَانِهِمْ پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِي الْكَهْفِ در غار سِنِيْنَ عَدَدًا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا بدانیم ما یعنی بدانیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی تا بداند بندگان ما که درین قصه اَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها اَحْصٰى لِمَا لَبِثُوْٓا امدا را اندازه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شمارهٔ که راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی بخوانیم عَلَيْكَ بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستیکه ایشان جوانان بودند کَامَنُوْا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند بپروردگار خویش وَزِدْنٰهُمْ و بیفزودیم ایشان را هُدًى راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَّرَبَطْنَا و بستیم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در رد سخن بر دقیانوس اِذْ قَامُوْا چون بایستادند پیش وی و او ایشان را پیرستش بت دعوت کرد فَقَالُوْا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست لَنْ نَّدْعُوَا هرگز نخوانیم مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز وی اِلٰهًا معبودی لَّقَدْ قُلْنَآ بخدای که گفته باشیم اِذًا آنهنگام که دیگری را پرستیم شَطَطًا سخن خطا و دروغ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل قوس اتَّخَذُوْا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس وبیم قتل مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای بحق اٰلِهَةً خدایان دیگر که برباطلند لَوْلَا يَاْتُوْنَ چرا نمی آرند کافران عَلَيْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلْطٰنٍۢ بَيِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمگار تر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی که فترا کند و ببندد عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی دروغی کَذِبًا که نسبت شرکا کند وی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضهٔ ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند بمیلیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق ایشان گفت را وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ و چون یک سو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُوْنَ و ز آنچه می پرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند میلیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدید فَاْوٗٓا اِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و در وجای گیرید یَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما و بسیار سازد برای شما مِّنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ و بسازد برای شما مِّنْ اَمْرِكُمْ از کار شما مِّرْفَقًا آن چیزیکه بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار درآورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در ان غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا همه در نجا بمیرند پس در غار استوار

ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند باشد که شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تناخلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت و عفونت آز انحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَتَرَى الشَّمْسَ وبینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَّزَاوَرُ وَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده وَاِذَا غَرَبَتْ وچون غروب کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ نگرنده وَهُمْ وایشان فِجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا هرگز دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را اَيْقَاظًا بیداران بر اثر چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گر اند در میدان اعمال و چون سر ایشان دریابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف و جمال باطن مست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار بیت ظاهری با این و آن در ساخته ؛ باطنی از جمله و اپرداخته ؛ ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بر وست از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشوره میگردانند و پس بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت ست کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان را ذَاتَ الْيَمِينِ بدست رست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده ست ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ بر پیشگاه غار یا بر آستانهٔ او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا خلنج دورزاد بلمسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش الملق و نامش قطمیر ست یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صیبا و در تفسیر امام ثعلبی مذکور ست که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح عم درود فرستد از کژدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر سازند مرا آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان کشاده ست و موی و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر ست صلعم و مراد غیر او ست القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتش را درهم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال تسلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد ؛ زمانه نچندید کین نیز شد ؛ و بعد ازان چند ملک دیگر دران ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروسیش و او مردی مومن و خدا ترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ بر انگیختیم بر کمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَآءَلُوا تا بینهم میان خود سوال کنند

میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت بیفزاید قال قائل گفت گوینده منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که بس از همه اکبر بود کم لبثتم شما چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار درآمده بودند چون درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا لبثنا گفتند درنگ کردیم اینجا یوما روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و موی سبلت و سر دراز شده یافتند قالوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را ربکم که پروردگار شما اعلم بما لبثتم دانا تر است بانچه درنگ کرده اید فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی را از میان شما بورقکم هذه بدین درمی که دارید الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده درنگرد ایها تا کدام از اهل مدینه ازکی طعاما پاکیزه تر از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کند فلیأتکم برزق منه پس بیارد بشما خوردنی از ان طعام پاک ولیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت ولا یشعرن خبردار نگرداند بکم احدا هیچ کس بشما یکی را از اهل این شهر انهم بدرستی که اهالی این مدینه اکثر متابع دقیانوس اند ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را او یعیدوکم یا باز گردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش ولن تفلحوا اذا ابدا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات نبینید یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اکمل و عاقل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید و ضاع آز متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از انچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را بازاری دیگر بدیگری نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست ویرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس می گیری یملیخا گفت شما با من سحر میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمی دانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد و ایشان را دید بار و بهای تازه و جامه های نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند حق سبحانه از این حال اخبار فرمود وکذلک و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم اعثرنا اعلمنا علیهم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله آنکه وعده الله به بعث و حشر حق است و درست ست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد و ان الساعة و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست در وی چون حق تعالی اطلاع داد بر ایشان اذ یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم امر دین خود بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوند که توفی نفس ایشان کرده سیصد و نه سال مدتهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاهدارد پس ارسال ارواح کند بآن قادرست بر توفیه نفوس بهر معاد و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست ؛ عجز را با قدرت حق کار نیست ؛ آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند

وارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت پناه صلعم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند
جبرئیل آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید ما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرستا تا ایشان را بدین تو دعوت کنند
آنحضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم بر فتن جبرئیل عم گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی
و ابو ذر را رضه بگو تا هر یک بگوشه بنشینند و با در غار راکه مسخر سلیمان ع بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را
برداشته بدان غار برد حضرت صلعم چنان کرد و صحابه را رضه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان را دیدند بانگ زدن در گرفت و حمله آورد
اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه
ارواح باجساد ایشان باز آورد و تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلعم شما را سلام رسانیده ایشان جواب
گفتند و علی محمد رسول الله صلعم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را صلعم سلام رسانید و باز در مضاجع
خود تکیه کردند و باردیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث
گردند القصه چون تندرس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا نهید بر ایشان
بُنْيَانًا مانع دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان اَعْلَمُ بِهِمْ داناتر ست بکار ایشان
از جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر
اجساد قائل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میگیریم بر ایشان مَسْجِدًا مسجدی که مردمان در ان نماز گزارند سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند یهود
یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند سطور را در سریانی
خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان و میگویند ایشان این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ از انداختن پوشیدگی یعنی گفتار ست
که به پندار یا اختراع خود میگویند وَيَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول الله صلعم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَثَامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ و هشتم ایشان
سگ ایشان قُلْ رَبِّي بگو آفریدگار من اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ داناتر ست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از
آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او رضه ابن عباس رضه فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی رضه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسامی ایشان
اینست یملیخا مکسلمینا مسلینا مرتوش و برنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس ست و اسم کلبهم قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان بسست انچه
فی الجمله صحتی دارد اینست در تفسیر ابن عبد الله بن عمر رضه نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد پس این اسامی بر کاغذی نوشته در انجا افگنند فی الحال بمیرد
و اهل تاویل در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی میگویند این قصه نمودار از احوال مدلاسبعه ست که هفت اقلیم عالم بوجود باجود ایشان قائم ست و
کهف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت ست بروح و عقل و قلب و نظری و معیشتی و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق
بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره ست و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان
اصحاب کهف اگر اهل کتاب این جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق نمای در مجادله و بر ایشان بخوان انچه در قرآنست و در تجهیل
ایشان اشتغال فرما وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا یکی را آورده اند که چون
سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود
نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ و مگوی هرچیزی را که قصد ان

بران اینے فَاعِلٌ بدرستی کہ من کنندہ ام ذٰلِكَ غَدًا ایکار فردا اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر انکہ خواہد خدای یعنی گوئی
کہ اگر خدای خواہد وَاذْكُرْ رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار خود را اِذَا نَسِيْتَ چون استثنا فراموش کردہ باشی و بگو انشاء اللہ یا یاد کن پروردگار
خود را و قتیکہ خود را فراموش کردہ باشی چہ حقیقت ذکر فنای ذاکر ست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ ذکر حقیقی آنست کہ
دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خیر عیان گردد و عیان در از بیان بلکہ مشتوی نی بیان میگنجد اینجا نی عیان نی من و
نی ما و نی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام جملگی مذکور ماند و السلام وَقُلْ عَسٰٓى و بگو شاید کہ اَنْ یَّهْدِيَنِ آنکہ دلالت کند مرا رَبِّيْ
آفریدگار من لِاَقْرَبَ بآنچیزی کہ نزدیکتر ست مِنْ هٰذَا از نشان اصحاب کہف کہ می پرسید رَشَدًا از راہ صواب و چون عیسی از حق سبحانہ
لابد ست او را راہ نمود بہ بزرگتر چیزی کہ آن قصہ اصحاب کہف و از اخبار انبیا و امم سابقہ بودہ و انباء از نوازل و حوادث آتیہ وَلَبِثُوْا او درنگ کردند
آن جوانمردان ہمہ فِيْ كَهْفِهِمْ در غار خود و قتیکہ در خواب بودند ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ سہ صد سال وَازْدَادُوْا تِسْعًا و زیادہ کردند بر ان
افزودند نہ سال دیگر در کتاب آوردہ کہ سہ صد شمسی بودہ و نہ سال بر او فزودہ اند تا سال قمری شدہ چہ تفاوت بین السنتین در ہر سال قریب
یازدہ روز ست و تحقیق سہ صد سال شمسی سہ صد و نہ سال قمری بود و دو ماہ و نوزدہ روز باشد و در خبر ست کہ ترسایان گفتند ما سہ صد سال را
دانیم و نہ را نشناسیم حق تعالی فرمود کہ قُلِ اللّٰهُ بگوی خدای تعالی اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا داناتر ست بمقداری کہ درنگ کردند لَهٗ مر او راست غَيْبُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پوشیدہ ہای آسمان و زمین یعنی مخفیات اہالی آن اَبْصِرْ بِهٖ چہ بینا ست خدای بہر موجودی وَاَسْمِعْ و چہ شنوا ست ہر مسموعی
مَا لَهُمْ نیست مر اہل آسمان و زمین را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ ہیچ دوستی کہ متولی امور ایشان بود وَّلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِيْ حُكْمِهٖ در حکم خود
و قضای خود اَحَدًا ہیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَآ اُوْحِيَ و بخوان انچہ وحی کردہ شدہ ست اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو کہ قرآن ست لَا مُبَدِّلَ ہیچ تغییر کنندہ نیست در آن لِكَلِمٰتِهٖ قرآن او را کہ در شان اصحاب کہف فرو فرستادہ وَلَنْ
تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی مُلْتَحَدًا پناہی صاحب کشاف آوردہ کہ قومی از روسای کفرہ مر حضرت رسالت پناہ را صلعم گفتند این پشمینہ
پوشان بی قدر را چون صہیب و بلال و عمار و خباب رض کہ بوی خرقہای ایشان ما را متاذی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم
این آیت نازل شد کہ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبا کن مَعَ الَّذِيْنَ با آنانکہ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میپرستند پروردگار خود را
بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاہ مراد طرفی النہار ست یا صلوٰۃ فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغول اند يُرِيْدُوْنَ
وَجْهَهٗ میخواہند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند نزل بعضی این آیہ مدنی ست و سبب نزول آن بود کہ جمعی از مولفۃ قلوب چون
عیینہ بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول اللہ ما اشراف عربیم با سلمان و ابو ذر و فقرای مسلمانان ہمنشینی تو انیم کرد اگر تو
ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمدہ بتعلم احکام شرع قیام نمایم آیہ آمد کہ صبر کن بر صحبت درویشان کہ اوقات صبح و شام برای رضای
خدای پرستش او میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باید کہ در نگذرد وَعَيْنٰكَ عَنْهُمْ چشمہای تو از ایشان یعنی لطر ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن
تُرِيْدُ میخواہی تو زِيْنَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا بیاید دانست کہ بحضرت اعلم ہرگز مر دنیا و زینت آن میل نبودہ بلکہ معنی آیت
آنست کہ کن عمل کسی کہ مائل بزینت دنیا ست چہ مائل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ اَغْفَلْنَا آنرا کہ
غافل گردانیدیم قَلْبَهٗ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما و آنکس امیہ بن خلف بود و اتباع او یا عیینہ و اشیاع او کہ بحضرت صلعم
بطرد فقرا میفرمودند حق تعالی فرمود کہ ما دل او را غافل کردہ ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کردہ ست هَوٰىهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ امر او

ثلثة ارباع

او فوطی تباه وضایع یا موجب حسرت وندامت وهلاکت وقل وبگو مرایشان راکه اینچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست و سخن درست ست از آفریدگار شما فمن شاء فلیؤمن پس هرکه خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وقمن شاء وهرکه خواهد ناگرویدن آن فلیکفر پس گو که نگرود ما نام نهاده آورده که مراد امر توعید وتهدید ست نه امر اجازت واباحت وابن عباس رض فرموده که امر بمعنی اخبار ست یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هرآینه ایمان آرد وهرکرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد وما تشاؤن الا ان یشاء الله اینچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا واز صفت تبدیل معرا ست بیت هرکرا خواهی بران وهرکرا خواهی نخوان ٭ حکم حکم تست وکس را چاره جز تسلیم نیست ٭ انا اعتدنا بدرستیکه ما آماده کرده ایم للظلمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نارا احاط بهم آتشی که بگرد اگرد در آورد ایشان را سرادقها سراپرده های آن تشبیه کرده آتشی راکه محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن ودر حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوارست غلظت هریک ازان چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده وان یستغیثوا واگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی که کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند یشوی الوجوه کاب بریان کند وبسوزد روی را از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابی ست مهل وساءت وبد ست آتش مرتفقا جای بودن ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه بگروند بخدای وکتاب ورسول او وعملوا الصلحت وبکردند کارهای شایسته انا لا نضیع بتحقیق که ما ضایع نگردانیم اجر من احسن مزد آنکس راکه نکوتر ست عملا از روی کردار او اولئک آن گروه مومنان وپسندیدگان لهم مرایشان راست جنت عدن بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند تجری من تحتهم الانهر از زیر منازل ایشان یا بامرایشان جویها یحلون فیها در ایشان آراسته شوند فیها من اساور در دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده من ذهب از زر در زاد المسیر ازین جریر نقل میکند که هریک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر دیگی از نقره دیگی از لولو ویاقوت ویلبسون وپوشند ثیابا خضرا جامهای سبز رنگ من سندس از دیباهای نازک واستبرق ودیباهای سطبر فاخر آرزوهای هریک متکئین فیها که ایشان تکیه زنندگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها چنانچه عادت متنعمان ست نعم الثواب نیک پاداشیست بهشت ونعم آن وحسنت ونیکوست آن تختها مرتفقا جای تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل وآرامگاه واضرب لهم مثلا وبیان کن برای مومنان وکافران مثلی وآن مثل کدام ست رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا ملیخا او مومن بود ودیگری قطروس یا قطرس نام او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار دینار تصرف کرد ند کافر دان ضیاع وعقار ومتاع خانه خرید ومومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مآل وحال ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما یکی را ازایشان یعنی قطروس جنتین دو بوستان من اعناب از تاکهای انگور وحففنهما بنخل ومحفوف گردانیدیم ما آن را بخرمابنان یعنی درختان خرما گرداگرد آن در آوردیم وجعلنا بینهما وپیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات وفواکه باشد کلتا الجنتین آن دو باغ اتت اکلها بدادی میوها ومحصول خود را تمامی ولم تظلم وستم نکردی یعنی کم نساختی منه شیئا لا از میوه معهود چیزی را یعنی مداطبت آنست که میوه در سالی تمام آید وسالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وفجرنا وروان کردیم خلالهما نهرا میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب شراب آن دائم باشد وکان له وبود مر کافر را ثمر بضم ثا وثمر بسکون میم همه میوه یعنی غیر از انگور وخرما میوهای دیگر داشت واختصاص آنها بذکر بجهت غالبیت بوده آورده اند که میوها محتاج شد ورجوع برادر نموده ازو در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت نه من وتو برابر بوده من این همه باغ ومتاع پیدا کردم وغلامان وخادمان دارم تو چرا تنگ دست وپریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان

ع ۹

با الباغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو که خدا شدی و من مهر حور العین خادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب و لذات و غلمان نمودم قطروس او را سلامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعدهٔ نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال پس گفت قطروس لصاحبه مر یار خود یعنی برادر خود را و هو یحاوره او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب میداد و کافر گفت انا اکثر منک مالا از تو از حیث مال دنیا و اعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست بهودا گرفت و دخل جنته و بباغ خود در آمد و هو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمیبرم ان تبید آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هذه ابدا این بوستان من هرگز یا منظمهٔ من نیست که این دنیا بسری گردد و ما اظن الساعة قائمة و گمان نمی برم قیامت را آینده و لئن رددت و اگر باز گردانیده شوم برغم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا برانگیزند لاجدن بخدای که بیابم خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قال له گفت مر قطروس را صاحبه یار او یعنی مهودا و هو یحاوره و حال آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث و ترددی در ان بالذی خلقک آنکس که بیافرید ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که مادهٔ نزدیک ست یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تو است یا خود مادهٔ اصل ترا ثم سواک رجلا پس ترا راست کرد مردی سیده و درست اندام لکنا لیکن من میگویم هو الله او ست خداوند بحق ربی پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه و لا اشرک و انباز نمیگردانم بربی احدا بخداوند خود هیچکس را و لولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک بوستان خود قلت ما شاء الله گفتی که انچه خدا خواهد چنان شود یعنی انکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که انچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمدد گاری لطف حضرت باریست ان ترن انا اگر مینی مرا اقل منک کمتر از تو مالا و ولدا از حیث مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بحبت ایمان من و یرسل و فرو فرستد علیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی عذاب سخت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا از زمین هامرا ن زلقا لجی گیاه که پای بر و بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو له مر آن آب بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن و باز بچوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد و احیط و فراگرفته شد عذاب الهی بثمره بمیوهٔ آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بناکه دران باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود یقلب میگردانید کفیه هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق بر انچه خرج کرده بود فیها در عمارت آن و هی و حال آنکه بناهای آن باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بروی افتاد یا جمله که بسته بود و نیفتاد آنگه تا کسی بروی فرود آمد و بر تقدیر حمل قطروس شاهده آن عذاب کرد و دست حسرت میزد و یقول و میگفت یلیتنی ای کاشکی من لم اشرک انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختم بربی احدا بپروردگار خود و دیگر برا تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد و لم تکن له و نبود مر او را فئة جماعتی ینصرونه گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او من دون الله

بحر خدای کو او بیان قادر بود او را نصرت نکرد و ما کان بنود قطروس منتصرا انتقام گیرنده از خدای هنالک قدرت آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا مر طن جزا الولایة لله نصرت و یاری کردن لله مر خدای راست و بس الحق خدای راست گوی و درست کار هو خیر ثوابا او بهترست ثواب از جهت پاداش مر آنرا که بدو امید دارد و خیر عقبا و بهترست از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زرع متمتعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیرست واضرب لهم و پیدا کن برای جمانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان درین جهان کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا من السماء از سحاب یا از جانب سما فاختلط پس بیامیخت به بآن آب نبات الارض آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نما خود بکمال رسانید و زمین بر و تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هشیما خشک گشته و در هم شکسته ریزه ریزه که از خشکی و شکستگی تذروه الریح او را پراگنده میگرداند او را بادها از زمین برمیکنند و بهر طرف می برند وکان الله و هست خدای تعالی علی کل شیء بر هر چیز از انشاء و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نورسد و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بیفائده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش برآید همین که نامهٔ عمر او را عنفوان بپایان رسد مقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزو را باد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی دلفریب و رنگین ست ۞ ولی چه سود که وادی خزان مرگ ازپی ۞ آورده اند که روسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلعم آگاه کردند و پیش ست و پسر نداشت طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که المال والبنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشهٔ راه معاد چه باندک زمانی عرصهٔ تلف و هدف زوال خواهند شد والبقیت الصلحت و کارهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابد الاباد باقی ماند خیر عند ربك بهترست نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر املا ۞ و بهترست از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم من ستر مؤمنا ستر الله خلاصی والدین باشند امام قشیری رحمه فرموده که باقیات صالحات آن عمل ست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابد الاباد بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که رویت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبینی و ندانی ویوم نسیر الجبال و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراگنده سازیم وترى الارض بارز و بینی زمین را بارزهٔ ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وحشرنهم و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی را حشر ناکرده وعرضوا و عرض کرده شوند علی ربك بر حساب آفریدگار تو صفا ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لقد جئتمونا هر آئینه آمدید شما بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال کما خلقنکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ چیز نداشتید بل زعمتم بلکه شما گمان بردید و پنداشتید الن نجعل لکم که نسازیم ما مر شما را موعدا وقتی که برای ایجاد و حده یا سکانی که موعود بود برای محاسبهٔ این خطاب خاص بجای منکران بعث ست ووضع الکتب

وتمناء شود و نوشتهای اعمال و دستهای اهل حشر با کتابهای کردار ایشان میبینند پس بینی گناهکاران را مشفقین ترسان و اعراض کنند کان
مما فیه از آنچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد و یقولون
و گویند یویلتنا ای وای بر ما مال هذا الکتب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا یغادر فروگذاشته صغیرة و لا کبیرة گناهان خرد
و بزرگ را الا احصیها نا گرشمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته و وجدوا ما عملوا و بیابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده و لا
یظلم ربک و ستم نکند پروردگار تو احدا از کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئة او و اذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم للملئکة اسجدوا مر فرشتگانرا
که سجده کنید لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس لکن ابلیس کان بود من الجن از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از
ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت اورا ذریت
اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود فابرای
سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطانرا و ذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان من
دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید و هم و حال آنکه ابلیس و ذریته او لکم عدو ما
مر شما را دشمنانند بئس للظلمین بد است مر ستمگاران را ابلیس و ذریته او بدلا بجای بدلی از خدا و ندگویند ذریة بمعنی اتباع است و تسمیه
ایشان بذریة از قبیل مجاز بود و اکثر مفسران گفته اند اورا ذریه هست در بیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از بهلوی چپ او زوجه او را که آوه
نام دارد بیافرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزندان و از اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و دلهان ست و در عین المعانی
آورده لاقیس موسوس طهارت ست و دلهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق ز لنبور از اولاد او صاحب اسواق ست که بدروغ
و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط صاحب اراجیف ست و هم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشند شرکت
میکند در خوردن و مدهش موکل علماست و ایشان را بر اهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شریده از اولاد اوست و او صاحب مصائب ست
که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و داشور گفتن میفرماید ما اشهدتهم حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خلق
السموت و الارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا بایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم و لا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای
ایشان اعتضاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از
آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبر اند پس چگونه ایشان را در عبادت من انباز میگیرند و ما کنت و نیستم متخذ المضلین فراگیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریته
او بند عضدا یاران و مددگاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددگار و یوم یقول و یاد کن آن روز را نیز که گوید خدای یا فرشته با مر او مشرکانرا که
برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا شرکائی الذین زعمتم بخوانید با و از بلند شریکان مرا آنانرا که گمان برید که ایشان انبازان
منند اضافت شرکائی بزعم ایشان ست و بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فدعوهم پس بخوانند کافران تا نزد استغاثه کنند فلم یستجیبوا پس اجابت
نکنند لهم مر ایشانرا و بفریاد نرسند و جعلنا بینهم و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان موبقا مهلکی یعنی وادی از وادیهای جهنم
پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رض منقول ست که موبق وادی باشد عمیق
در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ماسوای ایشان و رأی المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از چهل
سال راه فظنوا انهم پس یقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند در آن و لم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش

مَصْرِفًا ۝ مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه بیان کردیم ومفصل گردانیدیم فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد ودلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم ثانی فرماید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم + در کتاب کریم وحکم قدیم انچه مرجله را بکار آید گفته ست انچنان که می باید وَکَانَ الْاِنْسَانُ وهست آدمی اَکْثَرَ شَیْءٍ بیشتر از هر چیزکه خدا آفریده ست جَدَلًا ۝ جدل کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده ترست وخصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارثست که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث وحشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ ومنع نکرد واهل مکه را وبازنداشت اَنْ یُّؤْمِنُوْٓا از انکه بگروند وتصدیق کنند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰٓی چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد ست صلعم یا قرآن وَیَسْتَغْفِرُوْا رَبَّهُمْ ومنع نمود ایشانرا از انکه استغفار کنند از گناهان وآمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی اِلَّآ اَنْ تَاْتِیَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْاَوَّلِیْنَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان اَوْ یَاْتِیَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا ۝ روی بروی یعنی متواصل گردند در روز بلا وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ ونفرستادیم ما فرستادگان را اِلَّا مُبَشِّرِیْنَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِیْنَ وبیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَیُجَادِلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ بیهوده که اقتراح آیات ست بعد از ظهور معجزات وچرا چنین میکنند آن جماعت لِیُدْحِضُوْا تا زائل گردانند از مقر خود وباطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآن ست یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوْٓا اٰیٰتِیْ وفراگرفتند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا وَمَآ اُنْذِرُوْا وانچیز را بترکیده شده اند بدان از قیامت وعذاب یعنی قرآن وسواعید اخرویرا اگر فتند هُزُوًا ۝ افسوس کرده شده بآن وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر یعنی مَنْ ذُکِّرَ از کسی که پند داده شود بِاٰیٰتِ رَبِّهٖ بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَاَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد ازان وقبول نکند وَنَسِیَ وفراموش کند مَا قَدَّمَتْ یَدٰهُ عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده ست هر دو دست او یعنی فراموش کرده انذار کفر ومعاصی خود تفکر نمیکنند در عواقب آن اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما نهاده ایم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَکِنَّةً پوششها اَنْ یَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند آنرا وَفِیْٓ اٰذَانِهِمْ ودر گوشهای ایشان انگندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع ست وَاِنْ تَدْعُهُمْ واگر خوانی تو ایشان را اِلَی الْهُدٰی بآنچه سبب هدایت ست یعنی ایمان وقرآن فَلَنْ یَّهْتَدُوْٓا پس راه نیابند اِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند اَبَدًا ۝ هرگز او جمعی انذار کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُوْرُ وپروردگار تو آمرزنده ست وعیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشایش لَوْ یُؤَاخِذُهُمْ اگر گیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا کَسَبُوْا بانچه میکنند از گناهان که شرک ست وتکذیب پیغامبر وقرآن لَعَجَّلَ هرآینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ مر ایشان را عذاب را در دنیا بَلْ لَّهُمْ بلکه عذاب مشرکانراست مَّوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَّنْ یَّجِدُوْا مِنْ دُوْنِهٖ نیابند من دون او بجز خدای مَوْئِلًا ۝ پناهی وگریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرٰٓی وآن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی مجمر واحقاف وموتفکات اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوْا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر وتکذیب پیغامبر ومجادله ومعاصی وَجَعَلْنَا ومقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاکی ایشان مَّوْعِدًا ۝ وقتی معلوم که چون برسد زمان پیش وپس نیفتند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرک ونافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ لغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده

قطعه نیک بخت آن کسی بود که دلش

انچه نیکوترست بپذیرد و دیگر انرا چو پند داده شود و اوازان پند بهره برگیرد و آورده اند که موسی عم بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه بخواند که فغان از ستمکاران برآمد و بهر ورادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقائقش متحیر شدند یکی از علمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی عم فرمود که نمیدانم در بهر عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر منیر کش این صورت گذشت بی انکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص بر و بابی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه برگه او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی عم تهیه فرمود و روی براه آورد وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی وباد کن ای محمد چون گفت موسی عم لِفَتٰهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را که بطلب خضر عم لَآ اَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتّٰٓی اَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند مکان الخضر فی ایام الافریدون و کان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر ظنجه مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته اند الغصه موسی عم فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد بجانان یا جان ز تن برآید ای یوشع تو با من موافقت مینمای در طلب این بنده صالح یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم در رفاقت ترا مغتنم میشمارم مصرع خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد پس یوشع عم تهی چندان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله عم روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَیْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود به نشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم دران چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب درآمده تفقد حال یوشع عم و ماهی نمود روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِیَا حُوْتَهُمَا پس فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِیْلَهٗ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سرداب که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی عم لِفَتٰهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد اٰتِنَا غَدَآءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند برآسائیم لَقَدْ لَقِیْنَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع عم سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ اَرَاَیْتَ گفت یوشع عم خبرداری اِذْ اَوَیْنَآ اِلَی الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَاِنِّیْ پس بدرستی که من نَسِیْتُ الْحُوْتَ فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم وَمَآ اَنْسٰنِیْهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را اِلَّا الشَّیْطٰنُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت اَنْ اَذْکُرَهٗ از انکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِیْلَهٗ و گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ گفت موسی عم ذٰلِكَ این قصه ماهی مَا کُنَّا نَبْغِ ما میطلبیدیم انچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که می طلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلٰٓی اٰثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتن تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند کشاده و خشک بدان درآمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت اٰتَیْنٰهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن وحی ست و نبوت بقولی که او پیغمبر است یا طول عمر بمذهب آنها که بنبوت او قائل

نیستند وَعَلَّمْنٰهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا ۝ از نزدیک تا علمی که خاص ست بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقائق سلمی از ذوالنون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی ست که حاصل شود بیواسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق ست از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکنند که با جمعی دانشمندان میگفتند اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علما عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز نقل روید یکدم ست ✻ گلشنی کز عشق روید خرم ست ✻ گلشنی کز گل مگردد تباه ✻ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ✻ علم چون بر دل زند یاری شود ✻ علم چون بر گل زند باری شود ✻ آورده اند که چون بجای خضر علیه السلام رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود را بسر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر علیه السلام جامه از روی خود برگرفته جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کیست که گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکتهٔ انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قولست قَالَ لَهٗ مُوْسٰى گفت موسی مر خضر را هَلْ اَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم مرترا عَلٰٓى اَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا ۝ علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ اِنَّكَ گفت خضر علیه السلام بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ۝ با من شکیبائی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر ست شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بر آنچیزیکه احاطه نکرده ای بِهٖ خُبْرًا ۝ از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِيْٓ گفت موسی مرا خواهی یافت زود باشد که یابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو می بینم وَّلَآ اَعْصِيْ و نافرمان بر داری نکنم لَكَ اَمْرًا ۝ مرترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر علیه السلام که ای موسی فَاِنِ اتَّبَعْتَنِيْ پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْـَٔلْنِيْ پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حَتّٰٓى اُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آنچیز ذِكْرًا ۝ بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع علیه السلام بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و بتعظیمی تمام دران کشتی در آوردند حَتّٰٓى اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِيْنَةِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ اَخَرَقْتَهَا گفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب ست در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْـًٔا اِمْرًا ۝ چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم بدرستیکه تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ۝ با من صبر کردن قَالَ گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِيْ مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيْتُ بآنچه فراموش کرده ام وَلَا تُرْهِقْنِيْ و در مرسان مرا مِنْ اَمْرِيْ از کار من عُسْرًا ۝ دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضائقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیور و نام پدر او سلاس یا کمار دی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتّٰٓى اِذَا لَقِيَا غُلٰمًا

ع ۱۱

تا چون بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضر ع او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بدین یا بخناق قَالَ اَقَتَلْتَ گفت موسی ع آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْـًٔا نُّكْرًا چیزی ناپسندیده را

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ گفت خضر ع آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ با من و با فعلهای من صَبْرًا شکیبائی ورزیدن قَالَ گفت موسی ع اِنْ سَاَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس ازین کرت فَلَا تُصٰحِبْنِيْ پس مصاحبت با من مکن قَدْ بَلَغْتَ بدرستیکه رسیدی تو مِنْ لَّدُنِّيْ عُذْرًا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی ع را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود در رنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فَانْطَلَقَا پس در گذشتند و رفتند حَتّٰٓى اِذَآ اَتَيَآ تا چون آمدند اَهْلَ قَرْيَةٍ باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایلیه بصره یا جزو آن از زمینه یا برقه از روم یا بربرزمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه ببستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر ع بران دیه رسیدند خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نگشود فَاسْتَطْعَمَآ طعام طلب کردند اَهْلَهَا اهل آن دیه را فَاَبَوْا گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فَاَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه اَنْ يُّضَيِّفُوْهُمَا از آن که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و با مداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند فِيْهَا در نواحی آن دیه جِدَارًا دیواری مائل شده بیک طرف يُّرِيْدُ میخواست دیوار آن يَنْقَضَّ آنکه بیفتد و در گردد از یخ ارادت و دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَاَقَامَهٗ پس خضر ع راست کرد آن را بآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد قَالَ گفت موسی ع که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ اگر میخواستی هر آینه فرامی گرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار اَجْرًا مزدی قَالَ هٰذَا گفت خضر ع این ست فِرَاقُ بَيْنِيْ وَبَيْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سَاُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَاْوِيْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ معنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بران شکیبائی نمودن از حیثیت ظاهر بران انکار کردی اَمَّا السَّفِيْنَةُ فَكَانَتْ اما کشتی پس بود لِمَسٰكِيْنَ مر محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُوْنَ فِي الْبَحْرِ کار میکردند در دریا فَاَرَدْتُّ پس خواستم بحکم خدای اَنْ اَعِيْبَهَا آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم وَكَانَ وحال آنست که هست وَرَآءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی بن کرکره گویند يَّاْخُذُ میگیرد كُلَّ سَفِيْنَةٍ هر کشتی درستی که می بیند غَصْبًا بغصب یعنی از کشتیبانان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند بیت گر خضر در بحر کشتی را شکست ؛ صد درستی در شکست خضر هست ؛ وَاَمَّا الْغُلٰمُ و اما پسر کشته گشته فَكَانَ اَبَوٰهُ پس بود پدر و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِيْنَآ پس ترسیدیم ما یا ترسیدیم اَنْ يُّرْهِقَهُمَا آنکه در رسانند بدیشان طُغْيَانًا وَّكُفْرًا عصیان بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که باکفر و طغیان و فسق او در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فَاَرَدْنَآ پس خواستیم ما اَنْ يُّبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشانرا رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِّنْهُ فرزندی بهتر ازو زَكٰوةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق رذیله مزکی باشد وَّاَقْرَبَ رُحْمًا

و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری از وی در بعقد خود در آورد و پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق ۔ تا ترا در نیابد عام خلق ۔ آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست ۔ نائب حق است و دست او دست خداست ۔ بس عدا و اما که آن یاری بود ۔ بس خرابیها که معماری بود ۔ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار که پس هست لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره هست وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در زیر دیوار كَنزٌ لَّهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته و نام او کاسح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَن يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ بخشش از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي و نه کردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام کرا خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشرف آنست که وحی بود از زبر جد و بر نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود ۔ و شگفت میدارم از کسیکه گرویده است برازقی حق چرا خود را در تعب افگند ۔ و عجب ست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا عمر شادمان گذراند ۔ و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت ورزد ۔ و عجب ست از انکه دنیای دنی و تقلبها و احوال انقلاب ارباب او دانند چرا دل در و بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله ذٰلِكَ أَنِيستَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع حقیقت انچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا ع بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام چون بکدیگر را وداع کردند و هریک روی بمنزل آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرارست خصوصا صاحب بحر الحقائق در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی ازان در جواهر التفسیر بازتوان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا مشرکان مکه امتحان بود عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که بادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانهٔ مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب مینمود یا کریم الطرفین بود و یا میان اهل ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومی ست و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُوا عَلَيْكُم زود باشد که بخوانم بر شما مِّنْهُ ذِكْرًا از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستیکه ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم لَهُ مر او را فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بران محتاج بودند مانند انچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با عدای یاد دادیم او را از هر چیزیکه میخواست سَبَبًا دستاویزی که بدان سبب او را انچیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و بازنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آنرا یعنی آفتاب را کَأَن رای العین فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمهٔ آب گرم و خمص حمیه میخواند یعنی چشمهٔ آب بکدر لای آمیز وَوَجَدَ عِندَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را گر ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تنا و یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین

ع ۱۲

این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی ست و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که اِمَّآ اَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَاِمَّآ اَنْ تَتَّخِذَ ویا آنکه فرا میگیری فِیْهِمْ در باب ایشان حُسْنًا ○ نیکوئی را اگر بگروند قَالَ گفت ذوالقرنین اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با منست بکشیم او را واین عذاب دنیاست ثُمَّ یُرَدُّ پس باز گشته شود اِلٰی رَبِّهٖ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهٗ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُّکْرًا ○ عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ واما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا وعملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهٗ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَآءَ الْحُسْنٰی جزای نیکو وَسَنَقُوْلُ لَهٗ زود باشد که بگوییم مر او را مِنْ اَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از انچه میفرمائیم یُسْرًا ○ کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زنهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ○ پس دیگر باره ازپی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر امین بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت ست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلٰی قَوْمٍ بر گروهی که مِّنْ نَجْعَلْ لَّهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِّنْ دُوْنِهَا سِتْرًا ○ پرده از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بناگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسر وا بها در آمدندی تا وقتیکه از ارتفاع پذیرفتی و از سمت رأس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند کَذٰلِکَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل خوانند و ما ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ اَحَطْنَا و مدرستیکه ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَیْهِ بانچه نزدیک او بود خُبْرًا ○ از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر و جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس اسکندر اَتْبَعَ ازپی در آمد سَبَبًا ○ راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا چون برسید در منقطع ارض ترک بَیْنَ السَّدَّیْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج ست وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را هَّا لَا یَکَادُوْنَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ○ دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوْا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ گفتند یعنی ترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین اِنَّ یَاْجُوْجَ وَمَاْجُوْجَ بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُوْنَ تباهی کنندگانند فِی الْاَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز انچه بیابند بخورند و انچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیافتند آدمی را عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد ویافث بن نوح ع م و در عین المعانی آورده که آدم م را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از ان خجل اند و هناک گشت حق تعالی این دو قوم را از ان خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء م محتلم نمیشوند این قول ضعیف ست و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول ست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری ست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجرهٔ ارزند و آن در خیست در ولایت شام طول او صد و بست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند

که از یک گوش فراش واز دیگر گوش لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند نظم بگو تا چشمی سگ جنیه جوی ؛ بگوش دراز از خران برده گوی ؛ نه شرمی و نه بینشی دلنواز ؛ دران چشم کوتاه و گوش دراز ؛ بهنگام خفتن بخسپند سیر ؛ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ؛ شکن بر شکن چین ابروی شان ؛ کشان ریش تا زیر زانوی شان ؛ برون آمده اشک شان چون گراز ؛ شکم پهن و پا خورد و گردن دراز ؛ چو نوزنیگان آمده در وجود ؛ مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود ؛ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ؛ نمیرد یکی تا زاید هزار ؛ القصه آن گروه با سکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو وبیرون آریم ازمیان مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا خب بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّيْ فِيْهِ آنچه دسترس داده مرا در آن رَبِّيْ آفریدگار من خَيْرٌ بهتر ست از آنچه شما می خواهید که من دهید فَاَعِيْنُوْنِيْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان درین کار اَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد اٰتُوْنِيْ بیارید مرا برای من زُبَرَ الْحَدِيْدِ قطعهای آهن منقول ست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند بیت بفارغ دلی جابجا تن زدند همه روز و شب خشت آهن زدند + آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت پنج گز عرض بکندند تا آب رسید پس در ته زمین و روی آب خرهٔ از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن فرش کردند حَتّٰى اِذَا سَاوٰى تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا همه بسیاری بالای آن ریخته دمها بر جوانب او ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوْا گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حَتّٰى اِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ اٰتُوْنِيْ گفت بیارید اُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته فرو بر روی فرشی که انگیختند + بر روی حل کرده می ریختند ؛ و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برامد مانند کوهی یکباره و هموار و ملسان فَمَا اسْطَاعُوْا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج اَنْ يَّظْهَرُوْهُ آنکه بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و انملاس وَمَا اسْتَطَاعُوْا و نتوانستند لَهٗ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطهٔ سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی ست مِّنْ رَّبِّيْ از پروردگار من بر آنها که میترسید مذ فتنهٔ یاجوج و ماجوج فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّيْ وعدهٔ آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهٗ گرداند این سد را دَكَّآءَ ج زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّيْ هست وعدهٔ پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه از ما وراء السد یکی از علامات قیامت ست و در اواخر سورهٔ انبیا ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی وَتَرَكْنَا و بگذاریم ما بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج را یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که اژدحام نموده یَمُوْجُ فِيْ بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب درهم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنٰهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا ؛ جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان عَرْضًا ؛ ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول دران جهت زجر و تهویل باشد الَّذِيْنَ آن گانرا که از فرط غفلت كَانَتْ مست اَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِيْ غِطَآءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِيْ از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوْا وهستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانند سَمْعًا شنودن کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی اذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صنم ؛ گوش جانرا پرده سازم از صمم ؛

چشم شما را نیرسازم چشم بند + تا نه بینید و کلامت نشنوند + أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه بخدا کافرند اند أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي بآنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِن دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان مخلص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که اگر فتند ایشان بندگان مرا بخدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی انکار ست یعنی اتخاذ ایشان جمیع را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناوگروندگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تحکم ست و تنبیه برای آنکه ایشان را غذا بها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محتقر باشد قُلْ بگوای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمائی یعنی نماز فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل ست و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل برای سمعه کنند و شهرت آنست که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را أُولَٰئِكَ آن گروه که ذکر کرده شد نه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآن ست یا بدلائل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت رؤیة میسر خواهد شد فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا هیچ ترازوی که بران بسنجند آن عملهای ایشان را چه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتلا خواهند بود ذَٰلِكَ آن ست کار که گفته شد از بطلان عمل و خسته قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنم ست بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه بگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را بحکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر انهار که اکثر آن تاکستان بود نُزُلًا پیش کش در تسبیان آورده که خدای فردوس را بسه قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید کز ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون از حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین منزلها نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقاء و نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست + قیمت هر کس بقدر همت والای اوست + و گویند فردوس ارفع درجات جنان ست که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که فاذا سالتم الله فسلوه الفردوس فانه اوسط الجنة و اعلی الجنة و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهار الجنة خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند دران لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا ازان بهشتها حِوَلًا بدلی یا نه طلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران میسر باشد قُلْ بگوای محمد لَوْ كَانَ الْبَحْرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل همین ست مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مدد دوران افزائیم گویند که این آیه وقتی

نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره می خوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع درمیان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود **نظم** علمها از بحر علمش قطره ٔ آن چو خورشیدست و انها ذره ٔ گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود ٭ قل بگو ای محمد انما انا بشر جز این نیست که من آدمی ام مثلکم مانند شما دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل علیه السلام یوحی الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما الٰه واحد معبودی یکتاست بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امیدوار و لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بد و بر و زر ستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیده ٔ خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست صلعم و سلوک به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت ست و بباطن که برید نست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده ٔ همت از مشاهده ٔ ماسوای بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناکشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی

بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم ٭ چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت صلعم فرمود که خدای عملی را که غیری درآن شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که و لا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیاورد و انباز نسازد بعبادة ربه احدا در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک صغرست

و تباه کننده ٔ عمل نعوذ بالله من الریا فی العمل و نعتصم به من وقوع الذلل

سورة مریم مکیة و هی ثمان و ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص ٭ در مواهب صوفیان بادیه از سواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله و الدین سمنانی قدس سره فرو آمده مذکور ست که حضرت رسالت پناه صلعم را سه صورت ست یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشن ترمن را نی فهد ای الحق و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی **بیت** در شگفتای حرف نگنجد بیان فوق ٭ زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست ٭ و تشکلهم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی ست میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة و السلام و کهیعص از آنجمله ست و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رضی الله عنه منقول ست که در بعضی ادعیه میخواند کهیعص یا حی عشق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم ست و ها اشارت باسم هادی و چون بمدد هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائی ست باینکه یدالله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل ست و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب با و یعنی این سوره ذکر رحمت ربک عبده زکریا صلوات الله علیه و مکرون خداوند تواست بمهربانی بنده ٔ خود زکریا این آزر را که از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود عم بود پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه ٔ او بخوان و یاد کن ما ذکر نا ذکر رحمة ربک عبده زکریا

خَفِيًّا ○ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواند نی پنهان که آن با خلاص اقرب ست یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میدشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی سترنا زاینده طلب فرزند کند یا پیری آوازش ضعیف شده بود هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي گفت ای پروردگار من بدرستیکه سست شده ست استخوانیکه ستون خانه بدنست از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده باشد سائر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا و سفید شده ست سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی با آتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ○ و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي و بدرستیکه من میترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم جمورت و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در امت من نیکو بجا نیاورند پس از مرگ من مرا خلفی میباید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ○ پس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ و میراث برد امامت و جمورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ○ و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد از ین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرموده که ندای کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لا بپسری نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ○ نیافریدیم مر او را پیش از و هم نامی در زاد اسیر آورده که وجه فضیلت او نه از ان پیوست که قبل از وی کسی مسمی بین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از و سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و بپدر و مادر حواله نفرموده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرموده که بعد از و کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق لمن اسمه لیجله + فذو العرش محمود وهذا محمد بیت ای خواجه که عاقبت کار امت است ✦ محمود ازان شده ست که نامت محمد ست ✦ و گویند سمی بمعنی تشبیه ست یعنی مثل او نیافریدم در انکه هرگز عصیان و قصد عصیان از و بظهور نرسید قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و هست زن من نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ○ و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی بتباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوای این سخن از روی استعلام فرمود نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته یا مر خدای تعالی که ای زکریا كَذَلِكَ همچنین ست که تو گفتی از پیری و ضعفی امَا قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزند ست مرین من ازین دو شخص بر قدرت من آسان ست وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ○ و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر زکریا و ام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی نمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ نشانهٔ تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ○ سه شبانروزی پی در پی بهم پیوسته یا قادر باشی بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد با ایشان أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝ آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز بر این منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی ع بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده ما جبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت میفرمود تا وقتیکه وحی مدد و فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که یَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را بجد و جهد یا بقوت دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۝ و دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم در این سخن پندی عظیم است بیخبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز بازی میگذرانند و بدانم فریب وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مقید و مشغوف میباشند نظم عمر بازیچه بسر می بری ای پای زاندازه بدر می بری ۞ به که زبازی جهان باکشی ۞ طفل چند بازی خوشی ۞ وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی در وقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزد یک خلق وَكَانَ تَقِيًّا ۝ و بود ترس کار با فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم و اوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ۝ و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر والدین و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزیکه متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزیکه می میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۝ و روزیکه بر انگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی ست در روزیکه متولد شد از غمز و وسوس شیطان و وقتیکه وفات کرد از عذاب قبر و روز رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار ست وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم بن عمران را و پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خالہ رفتی و بعد از ظهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خالہ بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا چون دور شد مریم یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خانه و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا ۝ جای در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خالہ بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب بوی فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم را از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل ع ست اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۝ پس متمثل شد جبرئیل ع مر برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۝ بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف ست یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در ان زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر او ست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل ع اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو ام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۝ تا ببخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده ست آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۝ و نبودم زناکار و جوینده فساد و فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل ع چنین ست که تو میگوئی کار هیچ کس بنکاح و سفاح تر مس نکرده فَالَ رَبُّكِ فرمود پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که عطای ولد ست بی پدر بر من آسان ست تا ترا پسری میدهیم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما

وقف لازم

ع

دیع

وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وتا گردانیم او را علامتی برای مردمان که ببندبر دران توانائی مارا ریابند وَرَحْمَةً مِنَّا وتا گردانیم او را بخشش از ما برای آنانکه بدین بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا وهست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل ع نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم ع بارگرفت همان دم بعیسی ع فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی ع یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا ○ مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه و یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده در زمان الیسیر گویند نه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم ع درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آوردا و را درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت مریم ع کاشکی من مردمی پیش ازین صورت وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ○ و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا نداند و از من حساب بر ندارد تا شتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریاء ع بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت ایحال ندانم که چه کنم فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا هر چند بروی کار در می نگرم و محنت زده چون خود نمی بینم من ؛ پس آواز داد مریم ع را من تحتها آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی ع ست که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن وَحُفِّ من تحتها خواند یعنی عیسی ع از زیر او یا فرشته از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستیکه پیدا فرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِيًّا ○ جوی آب که ازان بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا فرو ریزد و خفص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا ○ خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بروادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر ست بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا بگرد مریم ع در آمدند و چون عیسی ع متولد شد او را فرا گرفتند و شستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم ع نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خداوند بخشایش روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ؛ پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم ع را در محراب او نیافتند تفحص مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم ع چون ایشان را دید عیسی ع را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی ع را بقوم خود برداشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَيْئًا فَرِيًّا ○ چیزی شگفت آزنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را در هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده وَمَا

كَانَتْ أُعْمَالِ وَنَبُود مادر تو حسنه بنت فاقود بَغِيًّا ۝ زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی پی پدر از کجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس اشارت کرد مریم نزد عیسی که با او سخن گوید و جواب از وشنوید قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ کسی که هست فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝ در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ فرمود که بدرستیکه من بنده خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل من دهد تعلیمی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝ و گردانید مرا پیغمبر در این حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت مرا بابرکت و نفع آیْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ و امر کرد مرا باقامت نماز و بایتای زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ مادامیکه باشم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و نیکوکار گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان بر و وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را بر نجانم شَقِيًّا ۝ بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی يَوْمَ وُلِدْتُ روزیکه بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝ و روزیکه بمیرم و روزیکه برنگیخته شوم زنده ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف نمایند که پسر خدا است حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست و درست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ آن گفتنیکه جهودان در ان شک دارند یعنی قصه عیسی ع که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان که در ان جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلَّهِ نیست و نشاید مر خدا را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ الا که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد است و حق تعالی از جنسیت یا ممکنات منزه است سُبْحَانَهُ پاک ست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری که سازد یعنی از اراده احداث شیئی نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که فرماید لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ مر آن شیئی را که باش پس باشد بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول نگردید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝ این است راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی ع جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله میگفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه قائل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت ست یا مشاهده احوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ شنوا باشند کاش و چه بینا یَوْمَ يَأْتُونَنَا روزیکه بیایند بما لیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند موعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید ست یعنی در ان روز چه شنوا باشند سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هوال لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ لیکن ستمگاران امروز در گمراهی هویدا اند وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزیکه در پیش ست وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت دنیا خبر ندارند از ان روز وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا بدرستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین ست یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۝ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت ست

وقفه لازم

ع ۱۰

بقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون با سوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از کمین وحدت بوزد ٭ خس و خاشاک یقین همه را با دبرد ٭ هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود ٭ سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد ٭ وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِبْرٰهِيْمَ ○ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر داده ایشان را اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيْقًا نَّبِيًّا ○ بدرستیکه او بود در راست گوینده و مبالغه کننده در ان توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بن ناخور اکه یٰۤاَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِيْ عَنْكَ شَيْـًٔا ○ و دفع نمی کند از تو چیزی از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یٰۤاَبَتِ اِنِّيْ قَدْ جَآءَنِيْ ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَاْتِكَ از دانش انچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِيْۤ پس پیروی من کن اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ○ تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را از ودی بمقصود رساند یٰۤاَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطٰنَ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ○ بدرستیکه شیطان هست مر خدایرا فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او انکه آدم را سجده نکرد یٰۤاَبَتِ اِنِّيْۤ اَخَافُ اَنْ يَّمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ ای پدر من بدرستیکه من میترسم انکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا ○ پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قَالَ اَرَاغِبٌ اَنْتَ عَنْ اٰلِهَتِيْ يٰۤاِبْرٰهِيْمُ گفت پدر ابراهیم را و ایا روی گرداننده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان را لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ اگر نه بازایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَاَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا وَاهْجُرْنِيْ مَلِيًّا و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قَالَ سَلٰمٌ عَلَيْكَ گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که مقابله کرد تهدید او بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بامید ایمان او وارشده بر و سلام کرد و فرمود که سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيْ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای کفار استد عای توفیق ست از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان می تواند بود اِنَّهٗ كَانَ بِيْ حَفِيًّا ○ بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا اجابت دعا و عده داده وَاَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از شما مراد از زست و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و از انچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان وَاَدْعُوْا رَبِّيْ و میخوانم خدای خود را و میپرستم بیگانگی او عَسٰۤى اَلَّاۤ اَكُوْنَ بِدُعَآءِ رَبِّيْ شَقِيًّا ○ شاید انکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه ست بر انکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع امید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بیت حاجت زکسی خواه که محتاجا بی بهره نگرداند از انعام عمیم ٭ در بحر المجور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف آن جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد و بتخانهٔ تعلق بعیش او باز گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بدو سرد شد و باساره و لوط عم عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و فگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و انچه می پرستیدند از غیر خدای تعالی وَهَبْنَا لَهٗۤ و بخشیدیم مر او را از ساره اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ یعنی فرزندی و پس از ان پسر که فرزند فرزند ست وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ○

وبهر اگر دانید هم پیغمبر و وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم مرایشانرا از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد ست که با ایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۝ و دادیم مرایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم ع ست حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ و یاد کن در قرآن قصهٔ موسی ع را إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا بدرستیکه او بود پاک کرده شده از اوناس و نقائص وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی آنکه خص و اعلی ست آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب کوه زبیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا ۝ در حالتیکه راز گوینده بود با ما و انکس که نجی را بمعنی مرتفع داشته نمیگوید موسی ع را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از حجابی به پس حجابی تا بجایی بیکه آواز قلمی که تورات بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی ع مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روشی ست خطر دارد و چون کشش در رسید خطر را او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه ست و جذبه محض جمعیت ست نظم تا خود روی بجا صلی چون او کشیدت و اصلی ؛ رفتن کجا بردن کجا این سر را نیست این ؛ خود میروی نگذارد تا او کرا برباید ؛ تا او کرا برباید ش انعام سلطانیست این ؛ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم ما مر موسی ع را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝ یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتیکه پیغمبر بود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن در قرآن قصهٔ اسمعیل را ع إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ بدرستیکه او بود در راست وعده وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داده بود که من در مکانم تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یکسال قائمًا کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که از زین پایه وفایش کم ست ؛ آن نه وفا بلکه فریب و دم ست پیست بر مردم صاحب نظر ؛ صورتی از صدق و وفا خوب تر ؛ پس دیگر باره در صفت اسمعیل ع میفرماید که وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند همه ست خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه ست وَالزَّكَاةِ و زکوة که اکمل عبادات مالیه ست وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ۝ و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ و یاد کن در قرآن قصهٔ ادریس ع را که پسر شیث ع ست و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت در راست علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر و نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع بصد سال بعد از وفات آدم ع متولد شده إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۝ بدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝ و بردا شتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت ست و درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادریس ع را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه ست ابن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب ست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب وسدت بر و سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ؛ آنرا که سایبان عنایت پناه اوست ؛ حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب ست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن را از حضرت عزت استفسار نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس ع آید

اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس ادریس ع م او را بپری با فرخود نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باستدعای ادریس ع م کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل ع م در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو میگوئی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس ع م را یافت نقد جان بجانان اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا ع م مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بزمین آمده و بر او در یافت و با مر الهی بالتماس ادریس ع م جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل ع م او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از انجا بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ آن گروه انبیاء ع م که مذکور شدند از زکریا و ادریس ع م آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران ع م بیان موصول ست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ از فرزندان آدم ع م که ادریس ست و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ نوازذریهٔ آنهاکه برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و آن ها غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيمَ و از فرزندان ابراهیم ع م وَاِسْرَآءِيلَ و از ذریت یعقوب ع م وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جملهٔ آنهاکه راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوت اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيٰتُ الرَّحْمٰنِ چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا بروی در افتادند در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص ست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مروی ست که فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه صلعم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوق ست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب خون از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی ؎ تا نثار دلبری زیبا بدی ؎ اشک کان از بهر او بار خلق ؎ کو بهر ست و اشک پندارند خلق ؎ این سجده پنجم ست از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر وست از گریهٔ فرح و سرور میداند چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت ست و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طرب ست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسید از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب وزیان و گویند غی چاهی ست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی ست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوی نفس را بآنجا برند اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده باشد عملهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ پس آن گروه تائب و مومن در آورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم میخواند یعنی در آیند بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و ستم دیده نشوند در چیزی از جزاهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشان را در آرند جَنّٰتِ عَدْنِ ِالَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بوستانهای اقامت آنهاکه وعده داده ست خدای تعالی بآن بندگان خود را بِالْغَيْبِ ؎ بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده به بهشت و آن از ایشان غایب ست یا ایشان از آن غایبند و چون وعده هست ازین غیبت باکی نیست اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مَاْتِيًّا بدرستیکه هست وعدهٔ خدای آینده یعنی موعود او که بهشت ست آمدنی ست و مومن بدو رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند بهشتیان دران بهشتها سخن بیهوده و تباه اِلَّا سَلٰمًا مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ و مر ایشان

رہست روزی ایشان از نعمت بہشتی فیہما در جنت بکرۃ وعشیا ○ بامداد و شبانگاہ یعنی مقدار طرفین یکروز ایشانرا نعمتہای بہشت خورانند چنانچہ عادت متعارفست کہ روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بہشت اگرچہ شب و روز نخواہد بود اما معلوم باشد کہ بدان مقدار لیل و نہار بشناسند و در عین المعانی آوردہ کہ زمان لیل بفرو گذاشتن پردہا و بستن درہا معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در بیان گفتہ کہ در زمان شب کنیزان بہشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا آن بہشت کہ ذکر کردہ ایم آنست کہ ما میراث میدہیم از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا ○ ہر کہ پرہیزگار باشد آوردہ اند کہ چون حضرت رسالت پناہ صلعم را از اصحاب کہف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود کہ فردا بیائید تا جواب دہیم و انشاء اللہ تعالی نفرمودہ پانزدہ یا دوازدہ یا بیست و پنج روز جبرئیل ع بر وفرود نیامد و حضرت رسالت پناہ صلعم بعد از نزول باوی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل ع جواب داد و حکایت قول او کہ در قرآن ستاین ست کہ وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آییم ما فرشتگان اِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ○ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر اوراست آنچہ در پیش ماست از کارہای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچہ باز پس گذاشتہ ایم یعنی امور گذشتہ وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچہ میان ما کان و سیکون ست یعنی در حال ما مر اوراست حکم در ابتدای آفرینش ما و انتہای آجال ما و آنچہ مدت حیات ماست وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ○ و نیست و نبوده و نخواہد بود پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاہ ست ہرگاہ خواہد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچہ در میان آنہاست پس آفریننده ارض و سما و پروردهٔ اہالی آن نشاید کہ فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی کہ ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطای وحی دل تنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ○ آیا میدانی مر خدایرا مانندی کہ مر او را الہ توان گفت یا ہم نامی یعنی ہیچ میدانی کہ کسی را اللہ نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الٰہی آنست کہ ہیچکس از اہل شرک معبود باطل خود را اللہ نگفتہ اند بلکہ آلہ میگفتند عزت احدیت و غیرت الوہیت این اسم سامی را از تصرف کفار دران و تسمیہ بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اہل ایمان را در نعمت و محنت و سراو ضراء بتکرار آن نام نامی جاری ساخت نظم اللہ اللہ چہ طرفہ نام ستاین ؛ حرز دل و جان تمام ستاین ؛ بس بود نزد صاحب معنی ؛ جسی اللہ گواہ این دعوی ؛ وَيَقُولُ الْإِنسَانُ و میگوید انسان یعنی ابی بن خلف کہ استخوانہای پوسیده شده را می آرد و بطریق استہزاء میگوید ءَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ○ ہر آینہ زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفہام بمعنی انکار یعنی چگونہ تواند بود کہ مرده زنده شود و از خاک بیرون آید از قبل حق تعالی بیغام در جواب او کہ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا کہ بیافریدیم او را مِن قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ○ و نبود چیزی بلکہ عدم محض بود یعنی باید کہ تند گردد این معنی را کہ ایجاد معدوم عجب تر ست از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو کہ بوقت قیامت ہر آینہ حشر کنیم آن را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی با قرینہای ایشان از شیاطین کہ در دنیا داشتہ باشند ہر یکی را با قرین او در سلسلہ مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفتہ اند ہمہ آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ○ گرداگرد دوزخ ہمہ زانو در آمده از ہول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جہت آن ست کہ تا معذبان را از جملہ خلاص یافتہ اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا الکنہ خود را در دوزخ بہ بینند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست مِن كُلِّ شِيعَةٍ از ہر گروہی أَيُّهُمْ ہر کہ باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ○ بر خدای از جہت سرکشی و جرأت یعنی اول از ہر امتی آنرا کہ کافر تر بوده و نافرمان تر جد کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس بدرستیکہ ما دانا تریم

ع ۱۵

بالذین هم بانکه ایشان اولی سزاوارترند بها باتش دوزخ صلیا ۷۰ از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افگنند وان منکم نیست از شما آدمیان هیچکس الا واردها گذرنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وگذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها وهی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده بیت مومن فسون بداند بر آتشی بخواند ۰ سوزش در و نماند گردد چو نور روشن ۰ گان مبر که دوزخ بر مومنان بود بد دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما جزمی وقطعی مقضیا ۷۱ کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و دران خلاف نیست و جمعی بر اند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری رض از حضرت رسول ص روایت کرد که ورود دخول است یعنی همه را در دوزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد و بی سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم ع و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیزکردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ و نذر الظالمین و بگذاریم ستمکاران را فیها در آتش جثیا ۷۲ بزانو در آمدگان واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان ایاتنا آیتهای ما بینت هویدا و روشن یعنی آن یا دلائل قدرت یا اعجاز حسن قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش للذین امنوا مر آنانرا که گرویدند از فقرا الفریقین تو انگران درویشان را گویند ای الفریقین کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خیر بهتر اند مقاما از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل بهتر است و همه اسباب معیشت در و آماده و شما را نه گوشه است معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنان را گفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تر اند واحسن ندیا ۷۳ و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر در مجمع ها همه صنادید اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته فرمود که وکم اهلکنا و چندین هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت اسباب بیت که آرایش منازل بدان باشد و ریا ۷۴ و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن مکن گمان را بشبی برند و این همه با تو قل بگوای محمد مر ایشان را که مال و جمال مغتر و مستظهر مشوید که غره شوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند له الرحمن مر او را خدای بازمی کشد عمر او را مدا ۷۵ باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حتی اذا رأوا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون انچه بیم کرده شدند مر آن العذاب یا عذابی در دنیا بقتل و اسر و اما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فسیعلمون پس زود باشد که بدانند من هو شر آنرا که بدترست ازان و گروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان در جنات جنان باشد و ماوای ایشان در کات نیران واضعف و بدانند آنرا که ضعیف ترست جندا ۷۶ از جهت سپاه یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع یاری و مددگاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار ویزید الله و می افزاید خدای در دنیا الذین اهتدوا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودنی یعنی گرویده اند بانچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند والباقیات الصالحات و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیر آن مر ایشان را خیر بهترست عند ربک نزد پروردگار

ثوابا ازجهت پاداش وخیر مردا ۷۶ وبهتر ست بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه ومال ست در آخرت وبال ونکال خواهد بود وامامومن در
دنیا هم هدایت دارد وهم حمایت ودر آخرت هم ثواب خواهد داشت وهم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز ونام دار نده یعقبی کامدار وکامگار نده
آورده اند که خباب بن الارث بن عاص بن وائل تمیمی یعنی بود در روزی او را بادامی آن تقاضا کرد او گفت وام تو بازندهم تا محمد کافر نشوی خباب گفت
لا والله کافر نشوم بدان حضرت صلعم نه زنده ونه مرده ونه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیاد وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی
حق ست من آنجا افضل از تو خواهم بود ومال وفرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کفر ورزید بِآيَاتِنَا بآیتهای
ما یعنی قرآن یا دلائل وحدت وَقَالَ وگفت یعنی عاص کبخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هرآینه داده شوم یعنی من وهمند دران روز مالا
وَوَلَدًا ۷۷ مال وفرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب ولوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ آیا فراگرفته است
عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۷۸ نزدیک خدای عهدی وپیمانی بر این صورت كَلَّا نه چنان ست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم
مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ وباز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا ۷۹ باز کشیدنی یعنی
در از کنیم وپیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ ومیراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه
میگوید که فردا من خواهند داد یعنی مال وفرزند وَيَأْتِينَا وبیاید ما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا ۸۰ تنها نه مال رفیق ونه فرزندان قرین او
وَاتَّخَذُوا وفراگرفتند مشرکان قریش مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان باطل چون اصنام وملائکه لِّيَكُونُوا تا باشند این معبودان
لَهُمْ عِزًّا ۸۱ مر ایشان را سبب عزت وارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا نه چنان ست که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ
زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان ومقر نباشند بعبادت تمام پرستش ایشان یا کافران چون باهول قیامت دانا گردند منکر شوند
پرستش بتان را وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ وباشند بر معبودان خود ضِدًّا ۸۲ دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای مخاطب أَنَّا أَرْسَلْنَا
الشَّيَاطِينَ آنرا که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین ورفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند
ایشان را أَزًّا ۸۳ جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر ارتکاب معاصی وانزجای می برند بتسویلات ووسوسه فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب
مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که میشماریم لَهُمْ عَدًّا ۸۴ مر ایشان را ایام آجال ایشانرا عدا یعنی شمردنی که
دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوْمَ یاد کن آن روز را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزگاران را
وجمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا ۸۵ در حالتیکه سواران باشند بر ناقهای مراکب بهشت یعنی ایشانرا
سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری فرموده که بعضی بر نجایب عبادات وطاعات باشند و
قومی بر مراکب همم ونیات آنان که بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشانرا بروضهٔ جنان برند آنان که بر نجایب همت باشند
خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست ورحمان جوی دیگر درکشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره
در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعای میکرد که خدایا برو رحمت کن وبهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بروزد که ای غافل
نی سالست که بهشت را با شرف وعزت وحور وقصور بر من جلوه میدهند من گوشه چشم همت بر و نیفگنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم
رحمت خود آورده وبرای من بهشت ورحمت بجز ای بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش رفتن جنت چکار آید مرا
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ وبرانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۸۶ بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ

ع ۱۷

الشَّفَاعَةَ نتواند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمٰنِ نزدیک خدای تعالی عَهْدًا ۱۰ پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید ست و عمل صالح یا کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا ۱۰ فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را بگوای محمد صلعم مر ایشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستیکه آوردید شَيْئًا اِدًّا ۱۰ چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد که آسمانها یَتَفَطَّرْنَ شگافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ و باز شگافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها هَدًّا ۱۰ بشکنند شکستنی یعنی پاره پاره گردد اَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا ۱۰ مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْۢبَغِيْ و نسزد و لائق نباشد لِلرَّحْمٰنِ مر خدای را اَنْ يَّتَّخِذَ آنکه فرا گیرد وَلَدًا ۱۰ فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست ست زیرا که ولد از جنس والد باشد و حق تعالی از مجانست منزه ست یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزین بدیشان اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ نیست هر که در آسمانها و زمین ست اِلَّآ اٰتِي الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا ۱۰ در حالتیکه بنده باشد لَقَدْ اَحْصٰىهُمْ بدرستیکه بهر را دانسته ست و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده ست اشخاص و افعال ایشانرا عَدًّا ۱۰ شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان اٰتِيْهِ آیندگانند بوی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا ۱۰ تنها و بی اتباع و انصار اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا ۱۰ دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل م را گوید من فلانرا دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل م او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلانرا دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را بِاَلْسِنَتِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِيْنَ بدو پرهیزگارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهٖ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُّدًّا ۱۰ گروهی ستیزکاران سخت خصومت را وَكَمْ اَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِّنْ قَرْنٍ از اهل زمانی و هر قرنی و قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی وَمِنْهُمْ از ایشان هلاک شدگان مِّنْ اَحَدٍ یکی را اَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مر ایشانرا رِكْزًا ۱۰ آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد متاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه مؤکل قدر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته مصرع کان لم یخلقوا و لم یکونوا ۱۰ نظم کو اثر از سروران تاج بخش ۱۰ کو نشان از خسروان تاج دار ۱۰ سوخت دیهیم شهان کام جوی ۱۰ خاک شد تخت ملوک کامگار

سورة طٰهٰ مكية وهي مائة وخمس وثلثون اٰية

بسم الله الرحمن الرحيم

طٰهٰ ۱۰ در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورست این مقدار اختلاف نیست که در طٰهٰ بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند سم قرانست یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برانند که اسمی ست از اسمای حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت ست بدو اسم آن حضرت صلعم که طالب ست و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طالب از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل او ست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طٰهٰ اشارت ست با نکه

ملی کرده شده نقوش کوان از صفحهٔ سر محمدی صلعم ۰ و با رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب کون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم بهاند و هر یک اشارت بست بچیزی در بیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهی ست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه صلعم و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل میکنند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول صلعم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و با و یه که اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طاهر مدینه طیبه ست و با که و مدین و حرم محترم قسم یاد میکند یا طالب غازیانست و با حرب کافران یا طاطرب اهل جنان ست و با هوان ارباب نیران قومی بر انند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع ست بازاریا رجل بلغة عکه یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل مصرع ان السفاهة طاها فی خلائقکم ۰ و دیگری گفته مصرع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ۰ و بدین قول منادی حضرت رسول صلعم باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه ست و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آن ست که ماه را مرتبهٔ بدریت در چهار دهم حاصل ست پس در ضمن این خطاب مندرج ست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت پناهی ست صلعم و بدریت اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت ست صلعم کما لا یخفی علی العرفا نظم ماه چون کامل شود انور بود ۰ زانکه او مرآت نور خور بود ۰ گاه ماه بدری و گه شاه بدر ۰ صدر تو مشروح و کارت شرح صدر ۰ در شب تاریکی کفر و ضلال ۰ از جهت روشن شد انوار جلال ۰ و گویند طا و ها در اصل طاء ها بود همزه را حذف کرده اند طا امرست از وطاریطا و ها کنایت ست از ارض کنایت غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلعم تهجد بر خاستی و بر یک پا بایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد و امر فرمود که طا ها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و اصحاب او حضرت رسول صلعم را گفتند تو ترک دین ما خود را بر رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طا ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ۝ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم و رم پای مبارکت رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن لِّمَن يَخْشَىٰ ۝ مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی بآنکه تذکیر عام ست جهت انتفاع اوست بآن تَنزِيلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که بیافرید زمین را وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ ۝ و آسمانهای بلند را الرَّحْمَٰنُ او بسیار بخشایش عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ۝ بر عرش مستولی شد مراد اضافت استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی ست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات ست در تاویلات امام ترمذی فرموده که عرش بمعنی ملک آمده و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب ست در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره فرمود در این آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرمود که استوای خداوند بر عرش در قرآن ست و مرا بدین ایمان ست تاویل نکنم که تاویل بدین باب طغیان ست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم و رزم که این عقاد و بنیان ست اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست که او بقدرت بردارنده و نگهدارنده عرش نظم نی مکان نه یافت سویش نی زمان ۰ نی بیان از زیر نی از زبر ۰ نی عیان ۰ این همه مخلوق حکم داور ست ۰ خالق عالم ز عالم برتر ست ۰ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات هوائی وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ۝ و آنچه در زیر طبقه تراب ست از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعی ست که صخره بیت المقدس بر بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقهٔ زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاویست از فردوس و قوائم گاو بر پشت ماهی ست از حوض کوثر و ماهی ثابت ست بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب

برتری و علم اهل آسمان و زمین تاثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ واگر آشکار کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدستیکه
او يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى میداند پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آن است که بنده میکند و میداند و پیوسته شده و اخفی آنکه نمیداند
که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند اللَّهُ اوست خداوندی که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش
مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر اوراست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمده است بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی بن عمران وقف لازم
قصهٔ او و انسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَأَىٰ یاد کن چون دید موسی ع نَارًا آتشی را در کنار آمده بود که چون موسی ع از شعیب ع دستوری
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را به بیند شعیب ع او را اجازت داد و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کردند
نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب ع را که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع چند انچه سعی فرمود از سنگ
و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع إِنِّي
آنَسْتُ نَارًا بدرستیکه من دیده ام آتشی لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا بِقَبَسٍ ازان آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمرهٔ خود را ازان
یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى بمعنی راه نمائی که ما را بر شارع رساند پس
کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود بر اوج و
و در حوالی آن آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ ندا کرده شد کرای موسی إِنِّي أَنَا
رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار تو فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح انست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده
تا قدم موسی ع تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت
و لهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند بیت گنجی که زمین و آسمان طالب اوست ؎ چون در رنگری برهنه
پایان دارند و گفته اند نعلین بفگن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افگن یعنی ز عالم
تفرید قدم برد و کون نه إِنَّكَ بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم
ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم
خدای تعالی لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علمست و امر
بعبادت که کمال عمل ست پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي مر ای آنکه
مرا یاد کنی در ان تا من ترا ثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده ست أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا
چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بمعنی صلب خفی دارند معنی آنست که نزدیک
ست که ظاهر گردانم آن را لِتُجْزَىٰ متعلق ست بآتیه یعنی قیامت بیشک آینده ست تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا تَسْعَىٰ
بانچه می شتابد از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَن لَّا يُؤْمِنُ آنکس که نمی گرود بها بوقوع آن
وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس بصد و راین کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب با موسی ع ست
مراد امت او بند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله برانند که از انجا که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ انجا مخاطب حضرت پیغمبر صلعم است برین تقدیر مراد امت

وی باشند القصہ چون موسیٰ ع نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید کہ وَمَا تِلْكَ وآن چہ چیزست بِيَمِينِكَ يٰمُوسٰى بدست راست تو ای موسیٰ حق سبحانہ جہت استیناس موسیٰ و رفع ہیبت باوی سخن گفت و پرسید کہ چہ داری بدست استفہام متضمن تنبیہ است یعنی حاضر باش تا عجائب بینی قَالَ گفت موسیٰ ع هِيَ عَصَايَ این عصای منست وآن عصا از چوب مورد بہشت بود طول او دہ گز و سر او دو شاخہ و در زیر آن سنانی نشاندہ و ناش علیق بود یا بعد از آدم ع میراث بشعیب ع رسیدہ بود و او از موسیٰ رسید القصہ جواب داد بہ جہت تعداد نعم ربانی بر ان افزود و گفت أَتَوَكَّؤُا أتکیہ میکنم عَلَيْهَا بر ان عصا چون ماندہ میشوم در راہ یا وقتی کہ بر سر رمہ میباشم کہ میچرند وَأَهُشُّ وفرو می ریزم بِرَقِّي از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مر ادران عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارہای دیگر ہست آوردہ اند کہ در راہ با موسیٰ ع سخن گفتی و از سباع و ہوام او را نگاہ داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمہ را محافظت کردی و بر سر چاہی کہ رسیدی تنہ او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایہ دار گشتی و ہر میوہ کہ مرغوب موسیٰ ع بودی بر و پدید آمدی و در شبہای تیرہ چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسیٰ ع اجمالاً گفت کہ مرا با او کارہاست قَالَ گفت خدای تعالیٰ أَلْقِهَا يٰمُوسٰى بیفگن او را ای موسیٰ حضرت موسیٰ ع گمان برد کہ او را نیز ہمچو نعلین دور باید افگند فَأَلْقٰىهَا پس بیفگند او را از قضای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ مارى بود تَسْعٰى می شتافت بر جانب آوردہ اند کہ اول ماری زرد شد پری عصا بعد ازان بزرگ شد بر ابر شتر بختی دراز گشت و بر چہار قائمہ سطبری کوتاہ رفتن آغاز کرد و میان کنارہای دہن او ہفتاد یا چہل ذراع بود و در دہان او دندانہای بزرگ بود و دو چشمش چون برق میدرخشید سنگہای عظیم رسیدی یکسالقمہ کردی و درختہای بزرگ از بیخ بر کندی و بخوردی و چون موسیٰ ع او را دید ترسان شد روی بگریز نہاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای کہ بگیر او را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم و بر یم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بہیئت نخستین کہ داشت ہمان عصا سازیم چون خطاب الٰہی بموسیٰ ع رسید روی باژدہا کردہ روان شدہ دست خود در دہان او کرد و بحنین او را بگرفت ہمان عصا شد و دو شعبہ در دست وی آمد دل موسیٰ ع آرام گرفت دیگر بارہ ندا آمد کہ وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و بر دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پہلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکہ سفید رخشندہ و یا شعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این چنین کردیم تا بنمایم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانہای بزرگ ما اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بر و بدین دو معجزہ بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش مَنْ إِلٰهٍ غَيْرِي بدرستیکہ او از حد گذشتہ و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسیٰ ع مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید کہ من تنہا با فرعون و لشکر او چگونہ مقاومت کنم پس از خدای تعالیٰ تقویت طلبیدہ آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردگار من کشادہ گردان برای من صَدْرِي سینہ مرا تا در وی بگنجانچہ بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار سازتا از ہر سخنی دل تنگ نشوم وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي و آسان کن برای من کار مرا کہ تبلیغ رسالت ست وَاحْلُلْ و بکشای عُقْدَةً گرہ را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فہم کنند سخن مرا آوردہ اند کہ روزی فرعون موسیٰ ع را در حال طفولیت بر کنار داشت موسیٰ ع دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری ازان بگرفت و بر کند فرعون خشم گرفتہ بقتل او حکم کرد و آسیہ خاتون عذر خواہی آغاز نمودہ فرمود کہ این کودک جوہر درخشان دید و بدان متوجہ شد و اگر جمرۂ آتش بیند دست بدان خواہد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسیٰ ع آوردند و جبرئیل دست او را گرفتہ بسوی جمرات آتش برد جمرۂ برداشتہ در دہن نہاد زبانش بسوخت و گرہی بران بماند سخنش نیک مفہوم نمی شد اینجا درخواست

کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِّي وگردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بردارنده مِّنْ اَهْلِي از کسان من هٰرُوْنَ اَخِي برادر من اشْدُدْ بِهٖ محکم کن بوی اَزْرِيْ پشت مرا وَاَشْرِكْهُ وانباز کن او را فِيْ اَمْرِيْ در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ تُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم كَثِيْرًا بسیار وَّنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار اِنَّكَ كُنْتَ بدرستیکه تو هستی بِنَا بَصِيْرًا با احوال ما بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما دران است قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ گفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يٰمُوْسٰى سئول و مطلوب خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً اُخْرٰى در وقتی دیگر اِذْ اَوْحَيْنَا چون وحی کردیم اِلٰٓى اُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوْحٰٓى آنچه توان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو در مانده شده با لهم ساختیم او را یا بزبان ملکی نه بروجه نبوت بدو پیغام کردیم اَنِ اقْذِفِيْهِ آنکه بیفگن موسیٰ را فِي التَّابُوْتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در روی نهاده باشی و سر آن را بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيْهِ پس بیفگن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفگند دریا صورتش امرست و معنیش خبر یعنی بدریا اورا می افگند بِالسَّاحِلِ بکناره یَاْخُذْهُ تا فراگیرد او را اورا عَدُوٌّ لِّيْ دشمنیکه مرا ست وَعَدُوٌّ لَّهٗ او دشمنی که مرا و راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت او ست آورده اند که مادر موسیٰ ع م بامر الهی موسیٰ ع م را در صندوق نهاده بدریای نیل افگند و جوی ازان در بناخانهٔ فرعون سیرفت صندوق از انجوی بباغ فرعون در آمد و او بازن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بهیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست ؛ چشم نرگس چه کند چشم تو نرگس تر از وست ؛ قتاده رح فرموده که در چشمهای موسیٰ ع م ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَاَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افگندم بر تو مَحَبَّةً دوستی که اِنِّيْ از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلٰى عَيْنِيْ بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبرست که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسیٰ ع م شیر از ایشان نگرفتی تا مادر موسیٰ ع م و خواهر خود مریم را گفته بودکه بر کنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را دران باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیگیرد و خود را پیش آسیه افگند اِذْ تَمْشِيْٓ یاد کن چون میرفت اُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُوْلُ پس گفت هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلٰى مَنْ يَّكْفُلُهٗ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسیٰ ع م را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنٰكَ پس باز گردانیدیم ترا اِلٰٓى اُمِّكَ بسوی مادر تو وبوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَيْنُهَا چشم او در بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از و و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند فَنَجَّيْنٰكَ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنّٰكَ و بیازمودیم ترا فُتُوْنًا آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افگندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصهٔ ولادت حضرت موسیٰ ع م و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِيْنَ فِيْٓ اَهْلِ مَدْيَنَ ده سالها در میان اهل مدین آنگاه شرده یا هشت سال ست ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰى قَدَرٍ يّٰمُوْسٰى بر اندازه که مقدر کرده ایم ای موسیٰ اینجا

وقف لازم

با تو سخن گفتیم و اصطنعتک و ترا برگزیدیم و خاص ساختیم لنفسی ○ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اذهب انت برو تو و اخوک
و برادر تو بآیاتی بمعجزهای من ولا تنیا و سستی مکنید فی ذکری ○ در رسانیدن ذکر من بر توحید و عبادت اذهبا بروید هر دو الی
فرعون بسوی فرعون انه طغی ○ بدرستیکه او در عصیان از حد در گذشته است فقولا له پس سخن گویید با او قولا لینا سخن
گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی مبادا که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند
یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بهر
تقدیر عنف مکنید لعله یتذکر شاید که او پند گیرد بکلام شما او یخشی ○ یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره متحقق ست و خشیه حصه متوهم
پس موسی ع م ازین محل متوجه مصر شد و باز سراهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی ع م شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبر نیافتند
دران صحرا متحیر بماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی ع م بدیشان
رسید القصه چون موسی ع م بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون ع م که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و
موسی ع م شرح احوال بتمامی باز گفت وی را از انکه با تفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد هارون ع م گفت ای برادر
شوکت و سطوت فرعون انچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی ع م اندیشه ناک شد و هر دو برادر با تفاق قالا
ربنا گفتند ای پروردگار ما انا نخاف بدرستیکه ما میترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که
معجزه بدو نمائیم او ان یطغی ○ یا آنکه زیاده کند طغیان خود او نسبت باحضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قال گفت خدای که ای موسی
و هارون ع م لا تخافا مترسید از افراط و طغیان او انني معکما بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت اسمع ما یشنوم دعای شما را انچا و گوید نسبت من
و ادی وی منم انچه کند با شما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فاتیاه پس بروید هر دو فقولا پس بگویید انا رسولا
ربک ما هر دو فرستاده پروردگار تو ایم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل را فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن
آبای ما بوده ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قد جئناک بآیة بدرستیکه آوردیم ما ترا
نشانی یعنی معجزه من ربک از نزد آفریدگار تو والسلم و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت علی من اتبع الهدی ○ بر انکس که پیروی ایمان کند
و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر او راست انا قد اوحی الینا بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده ان العذاب
بانکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب بر انکس ست که تکذیب کند آن را که آورده ایم وتولی ○ و پشت بر آن کند و از ان اعراض نماید پس موسی
و هارون ع م بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که
حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربکما یا موسی ○ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید
نکته در آنکه موسی ع م را به ندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی ع م عقده هست و سخن او نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال ندهد از اختلال عقده خبر نداشت پس موسی ع م بزبان فصیح قال گفت ربنا الذي پروردگار ما
انکس ست که از محض رحمت اعطی داده هست کل شیء همه چیزی را از انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل او لائق و موافق حال او
یا داد هر یک را از خلائق انچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان ست ثم هدی ○ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع
ازان یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول ست تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان

خود را هر چیز یکه بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی بود آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی ع م قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ○ پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود و عم که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزد یک آفریدگار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیزرا وَلَا يَنْسَى ○ و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نیدانم مگر آنچه مرا ازان خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود و گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نمیشوند موسی ع م جواب داد که آنرا جز خدای من کسی نمیداند و باز بسر همان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرشی گسترده که بران می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران ست فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب الْتفات از غیبت بتکلم تنبیه ست بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخراج میسر نیست بیرون آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ ○ از رستنی های پراگنده کلون و طعم و رائحه هریک مخالف آن دیگر ست با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از انچه بیرون آورده ایم هرچه خوردن را شاید از ثمر و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را در چراگاه ها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِأُولِي النُّهَىٰ ○ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان نارسا باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبائح مِنْهَا از زمین خَلَقْنَاكُمْ آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین ست در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد و انگس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما را وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از آن زمین بیرون آریم شما را تَارَةً أُخْرَىٰ ○ بار دیگر بحهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظم نخاکت درآرد خداوند پاک وگر زه برون آرد از زیر خاک ؛ بران حال کائی بخاک اندرون ؛ بران گونه از خاک آئی برون ؛ اگر پاک در خاک گیری مقام ؛ برائی ازان پاک و پاکیزه نام ؛ پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی ع م عصا بیفگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و نمیگرویدچنانچه حق تعالی فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستیکه بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزهای ما که بموسی ع م داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی ع م را وَأَبَىٰ ○ و سر باز زد از انکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و ازروی عناد قَالَ گفت فرعون أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصرست بِسِحْرِكَ یَا مُوسَىٰ ○ بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و بادشاهی کنی برایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم برای تو جادوی مِثْلِهِ مانند جادوی تو وآن ما تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى ○ در جائی که مساوی

ع ۱۰

قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در و پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره تواند کرد قال گفت موسیٰ م مَوْعِدُکُمُ زمان وعده شما یَوْمُ الزِّیْنَةِ روز آرایش قبطیان ست و آن روز عیدی بوده مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا وَاَنْ یُّحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًی ○ در چاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان ست بوقت چاشت حضرت موسیٰ م آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلّٰی فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت جمع کردن سحره رای ساند و کسان فرستاد و جمع کرد پس جمع کرد آنچیزها را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ اَتٰی ○ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰی گفت موسیٰ مر جادوانرا چون ملاقات نمود با ایشان ای قوم وَیْلَکُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوْا افترا مکنید و بندید عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای تعالی دروغی که آیت او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی بندید بشرکت دیگری با او فَیُسْحِتَکُمْ پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بشما وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره و ناامید گرداند مَنِ افْتَرٰی ○ هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوْا پس گفت و شنود کردند جادوان اَمْرَهُمْ در کار خود بَیْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسیٰ م گفتند این سخن بسخن ساحران نماند وَاَسَرُّوا النَّجْوٰی ○ و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود و متابعت او بادی کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوْٓا گفتند اِنْ هٰذٰنِ بدرستیکه این هر دو لَسٰحِرٰنِ جادوانند یُرِیْدٰنِ میخواهند اَنْ یُّخْرِجٰکُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِّنْ اَرْضِکُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند وَیَذْهَبَا و ببرند بِطَرِیْقِکُمُ الْمُثْلٰی مذهب شما را که افضل مذاهب ست و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علماء در لفظ هذان اختلاف ست گویند هما اسم ست و الف تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبها بعضی گفته اند اسم ضمیر شان محذوف ست و هذان لساحران خبر او و حفص ان تخفیف میخواند و را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسیٰ و هارون م ساحرانند و دعوی اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر اشفت و گفت فَاَجْمِعُوْا کَیْدَکُمْ پس چون حال چنین ست جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوْا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ اَفْلَحَ الْیَوْمَ و بدرستیکه فوز یافت و مطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلٰی هر که برسر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار با سیصد هزار صف برکشیدند و موسیٰ و هارون م در برابر ایشان بایستادند سحره بقول فرعون سی صد هزار خر و اجبل و عصاها میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آورده بودند و بطریق ادب قَالُوْا یٰمُوْسٰٓی گفتند ای موسیٰ اِمَّآ اَنْ تُلْقِیَ یا آنکه تو می افگنی عصای خود را وَاِمَّآ اَنْ نَّکُوْنَ یا آنکه ما باشیم اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰی ○ نخست کسیکه بیفگند موسیٰ م از روی مقابله ادب با دب یا از وجه بی اعتباری آن بی حسابی ازان قَالَ بَلْ اَلْقُوْا گفت موسیٰ م بلکه شما بیفگنید ایشان جادوئیهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَاِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِیُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان یُخَیَّلُ اِلَیْهِ نموده شد بموسیٰ م مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی ایشان که گوئی اَنَّهَا تَسْعٰی ○ بدرستیکه آن میرود و می شتابد فَاَوْجَسَ پس دریافت فِیْ نَفْسِهٖ در دل خود خِیْفَةً مُّوْسٰی ○ خوف را موسیٰ م ازان که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسیٰ طاری شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از انچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلٰی بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَاَلْقِ و بیفگن مَا فِیْ

تَمْسِكَ انچه در دست راست تو است تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصاها در سن ایشان یک عصا و آن چوب که در دست تو است بلقمن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا انچه ساخته اند اِنَّمَا صَنَعُوا بدرستیکه انچه ساخته اند كَيْدُ سِحْرٍ مکر جادوئی ست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر وَ فیروز نشود حَيْثُ آتَى ○ هر جاکه باشد و بهر جاکه رود حضرت موسی ع عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد و من خود کشاده تمام ادوات جادو از افر و بزرگ مردم از ترس او روی بگریز نهادند و چندین هزار آدمی از ازدحام بر رفتند موسی ع او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزهٔ موسی ع ست فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ○ گرویدیم بپروردگار هارون و موسی ع تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس آیات ست فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ گفت آیا ایمان آورده اید و خص متهم بسبیل اخبار خواند یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسی را عم قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید اِنَّهُ بدرستیکه موسی ع لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان ست شما با هم ساخته اید خواهید که ملک مرا برانداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم اَيْدِيَكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بردار کنم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بتنهای درخت خرما که دراز ترین درختها ست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ آيُّنَا و تا بداند که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر ست از روی عذاب وَأَبْقَى ○ و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده یک جرعه از کف ساقی ؛ هر چه فانی ست کرده در باقی ؛ دامن از فکر غیر افشانده ؛ لیس فی الدار غیره خانده ؛ لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند ما ترا بر نگزینیم و اختیار نکنیم عَلَى مَا جَاءَنَا بر آن چیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر انچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی ما بکن که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ○ در این زندگانی دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده تر ست تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و بمهم خود مشغول بیت امروز بکور هر چه خواهی بکنی ؛ فردا تو نیز هر چه خواهند کنند ؛ إِنَّا آمَنَّا بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار خود تا بیامرزد ما را لَنَا رَبُّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد و انچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آنچه مِنَ السِّحْرِ از سحر آموختن آورده اند که فرعون جادوان را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه ست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذه بوده ست و این مؤاخذه از امت حضرت رسالت پناه صلعم برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهتر ست از روی پاداش وَأَبْقَى ○ و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستیکه هر کس آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ ○ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند وَمَنْ يَأْتِهِ

ثلثة لرباع

ومبرکه بیاید بوی مؤمنا درحالیکه مومن باشد قد عمل الصلحت تحقیق کرده باشد کارهای شایسته فاولئك پس آن گروه مومنان ونیکوکاران ثلثة ارباع
لهم الدرجت العلی ۵ مرایشان راست درجهای بلند که آن درجات جنت عدن بوستانهای اقامت ست تجزی میرود پیوسته من
تحتها الانهر از زیر اشجار یا منازل آن جویها خلدین درحالیکه آن گروه جاویدان باشند فیها ماندان بوستان وذلك واین ثواب
جزؤا من تزکی ۵ پاداش آنکس که پاک باشد از دناس کفر وارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات واعمال خیر تا اینجا کلام سحرست وچون قصهٔ ع ۲۲
ایشان بشرحی لائق در سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد ولقد اوحینا وهمانا
ما وحی کردیم الی موسی ۵ بموسی ع یعنی وقتیکه فرعون از رؤیت معجزات متاثر نشد ودر تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی ع را ان اسر
بعبادی بیرون آی بشب ببندگان مرا از مصر وچون بکنار دریا رسند ولشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فاضرب لهم پس فراگیر برای ایشان طریقا
راهی خوش این عیسی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که آب ولائی نبود دران لا تخف نترسی درکا
از دریافتن ودشمنی یعنی ایمن باش که فرعونیان شمارا درنیابند ولا تخشی ۵ ونه ترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی ع بامر الهی
بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد ودیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانهٔ هریک از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود درماندند روز دیگر لشکرها
جمع شده فاتبعهم پس ازپی درآمدند بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون بالشکر خود وبکنار دریا رسیدند موسی ع با قوم خود گذشته بود
فرعونیان نیز درآمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم لت آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی
دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد واضل فرعون قومه گمراه کرد فرعون قوم خود را ودرین
وما هدی ۵ خبر وراه نمود ایشان را هدایت فرعون تحکم ست چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را در دریا
گم کرد وخود نیز نجات نیافت یبنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستیکه برهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما
که فرعون وقوم او بودند وواعدناکم ووعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور
ونزلنا وفرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی ۵ ومرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید وگفتیم کلوا بخورید من طیبت ما
رزقناکم از پاکیزها وحلالهای که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا واز حد در مگذرید فیه در انچیز یعنی ستم مکنید وهریک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره
منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقود ست بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد ۵ نعمت حق
شاکران را تا ابد ۵ شکر کن تا شاد مانی در دو کون ۵ ور نه بکشاید درخشم ابد ۵ گفتند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس
فرود آید علیکم غضبی بر شما خشم من ومن یحلل علیه وهر که فرود آید بر وغضبی خشم من فقد هوی ۵ پس بتحقیق درهاویه افتاد یا هلاک شد
وانی لغفار ودرستیکه من هر آینه نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وامن وایمان آورد بوحدانیت حضرت من
وعمل صالحا وبکرد عمل نیکو یعنی فریضها وانمود ثم اهتدی ۵ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر صلعم مواظبت کرد یا بر هدایت
استقامت نمود یا طریق اهل سنت وجماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم ۵ کز سنن راهی نبود سوی رضای ذوالمنن ۵
هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد ۵ کز سنانی زندگی خواهد زمانی بی سنن ۵ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع استدعا
نمودند که از برای ما قوانین شریعتی وقواعد احکام آن مبین ومعین بیاز موسی ع در ین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و
خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی ع هارون را بجای خود بگذاشت

و با وجود قوم مرا که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم مرا وحده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می آیم و کتاب می آرم و چون نزدیک طور رسیدم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود در بپای کوه برآمد خطاب ربانی در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ چه چیز ترا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ یا موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسیٰ م که ایشان گروه مردمان اینک می آیند
عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ وشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی از من
چه استعمال مرموجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم تو بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت
خدای پس بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا وَمبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان
ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وگمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل
و گویند از کرمان بود یا از جرما که موضعی ست در عراق عرب که اسرائیلیان ست نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را
موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده و در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را می کشتی او متولد شده و مادر بعد از تولد او را
بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق تعالی جبرئیل م را مامور فرموده تا او را پرورش دهد و اکول و مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل م را بشناخت
و در وقت غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده در وقت که موسیٰ م بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آن را میخرند
و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون م امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری
چالاک بوده همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری
از خاک زیر سم اسپ جبرئیل م که فرس الحیوة می گفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد
بآواز درآمد گویند زنده شد لیکن همان وضع که ریخته بودند باقی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند و حق تعالی موسیٰ م را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس موسیٰ م بازگشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت
و الواح فراگرفته إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید
بانگ و خروش از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت
ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من
با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ آیا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت
عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي وعده مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام برای امر من قَالُوا
گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و باختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشته
بودیم و خص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آن ست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ
الْقَوْمِ پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون م كَذَٰلِكَ الْقَى پس همچنان که ما
افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا

خواهد کالبدی ماند که مراورا بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و ما بعان او هذا الهکم این گوساله خدای شماست و الٰه موسیٰ
و خدای موسیٰ فنسیٰ ○ پس فراموش کرد موسیٰ خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول جمهور عجل ست گویند فنسی قول حق سبحانه ست یعنی
ترک کرد سامری انچه بر وی بود از ثبات بر ایمان افلا یرون ایا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان الا یرجع آنکه باز نمیگردد انگوساله
الیهم بسوی ایشان قولا سخن را یعنی اورا هرچند میخوانند جواب نمیدهد و لا یملک لهم و نمی تواند بر ایشان هیچ آزیانی و لا نفعا سودی
یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سودی بکسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد
قال به تحقیق گفت لهم هرون من قبل مر ایشان را هارون ع پیش از آمدن موسیٰ ع از روی موعظه که یقوم ای گروه من انما فتنتم به جز این
نیست که مبتلا شده اید به گوساله یعنی پرستیدن او و ان ربکم الرحمٰن و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش ست فاتبعونی
پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا و فرمان کردن نهید امری ○ فرمان مرا بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم
علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان حتی یرجع تا وقتیکه باز گردد الینا موسیٰ ○ بسوی ما موسیٰ ع از طور و به بینیم که او چه
میکند یانی و انچه سامری گفت که این خدای موسیٰ ست راست گفت یانی پس چون موسیٰ ع باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت که رویها
برادر آورد و از غایت غضب سوی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خود کشید و از روی عتاب قال ما منعک گفت
ای هارون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا آنگاه چون بدیدی تو که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت من کنی در
غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی افعصیت امری ○ آیا سر کشیدی از امر من قال گفت هارون ع
از روی استعطاف یبنؤم ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسیٰ ع و بملاطفت گفت لا تاخذ
فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا و لا برأسی ○ و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم
ان تقول آنرا که تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی قولی ○
سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسیٰ ع بوقت رفتن بطور هارون ع را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح و چرا صلاح نگاه داشت
جماعت ست و مدارا با ایشان موسیٰ ع این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد قال فما خطبک یا سامری ○ گفت چیست
این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که بنیا شدم بما لم یبصروا بانچیزی که بینا نبودند بدان یعنی
دیده بانچیز یعنی جبرئیل ع را دیدم و بشناختم فقبضت پس فراگرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسپ رسول یعنی
جبرئیل ع مراد آن ست که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس در افگندم آنرا
درون گوساله تا زنده شد و بانگ از آمده و کذلک و همچنین که گفتم سولت لی سیا راست لی برای من و در نظر من بیاراست و این کار را
نفسی ○ نفس من در لباب مذکور ست که موسیٰ ع قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر و غالب ست
و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات او باز نتوان داشت سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم
هر نهالی که برگ دارد و بر ○ باد زاب حیات تازه و تر ○ و انچه بی میوه باشد و سایه ○ به که گردد تنور را مایه ○ قال گفت موسیٰ ع سامری را
که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستیکه هست ترا من الحیوة در زندگی
ان تقول آنکه گوئی هر گز که نزدیک تو آید لا مساس مس مکن مرا و در شوچه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را لمس او هر دو تب گیرد

پس سرد مان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر گرا از دور میدید بمبالغه میگریخت که ترو من میباد و در بعضی تفاسیر هست که جمیع اولاد سامری در این زمان نیز همان حال دارند القصه موسیٰ ع سامری را حکم کرد بر فتن و لامساس گفتن و فرمود که این عقوبت دنیاست وَاِنَّ لَكَ وبدرستیکه مرترا است عذاب مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهٗ خلاف نکند ما تو در ان بلکه بو فا رساند وَانْظُرْ و نگاه کن اِلٰٓى اِلٰهِكَ الَّذِيْ بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بوی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهٗ هرآینه بسوزانیم او را باتش واین کسی ست که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم وای بران قول ست که او را جسد بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِى الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراگنده ساختنی تا مدانند که چیزیکه او را توان سوخت و ببرود توان ساخت صفت الوهیت برو اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت ست اِنَّمَآ اِلٰهُكُمُ نیست جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست اَللّٰهُ الَّذِيْ آن خدای ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِعَ فراگرفته است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آن ست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله اگرچه زنده نیز باشد مثل ست در عبادت و نادانی پس موسیٰ ع بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند ✦ مصرع با دست سوی چه زند سحر سامری ✦ كَذٰلِكَ همچنانکه قصه موسیٰ ع بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ اَنْۢبَآءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه به تو خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تثبیه و تذکیر متبصران امت تو وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ وبدرستیکه ما داده ایم ترا مِنْ لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردن که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ اَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ از این ذکر که نبوت ست یا قرآن فَاِنَّهٗ پس بدرستیکه آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وِزْرًا خ باری بد که گفرست خٰلِدِيْنَ فِيْهِ و در حالتیکه جاوید باشد در ان روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل ست بر معنی و لفظ وَسَآءَ لَهُمْ وبدست مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب ست يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِى الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل ع در صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ وحشر کنیم گنهکاران را یعنی آنهاکه شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا روز کبود چشمان و در خبرست که زرقهٔ عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کوران چه غالبا چشم عمی کبود میشود از غایت تشنگی بزرقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشانرا يَّتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در گور ها اِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار بیش نبودند یعنی بسبب درازی مدت آخرت گوئی شما مدت دنیا را نحن ما که خدائیم اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ داناتریم بآنچه ایشان میگویند اِذْ يَقُوْلُ چون گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً نامتر ین ایشان از روی عقل اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبرها در دنیا اِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا و در قبر مقدار یک شبان روز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر یا به نسبت درازی آن روز عمر دنیا را گوئی شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوته به ✦ آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول الله صلعم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْـَٔلُوْنَكَ ومی پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال آن فَقُلْ پس بگوی تا خبر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراگنده سازد آنرا رَبِّيْ پروردگار من نَسْفًا پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آن را از بیخ پس اجزای آن را ریزه گرداند چون ریگ پس باد و بوران را بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در بیابان گفته که کوهها را از مکان ایشان بردارد و در دریا افگند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَّا تَرٰى فِيْهَا نه بینی در آن

رعوجا پستی و منعاره وَلَا اَمْتًا ○ و نه بلندی و پستی یَوْمَئِذٍ دران روز یَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِیَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهٗ هیچ میل و کجی نکنند مراورا یعنی هیچ تر عوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ بر هیبت سخن گفتن خدای با ازعظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو دران روز اِلَّا هَمْسًا ○ مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در دفن بحشر یَوْمَئِذٍ آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد در خواست کسی کسی را اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر شفاعت را و اَحَبَّ وَرَضِیَ لَهٗ و به پسندد برای وی قَوْلًا ○ سخن شفیع را یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه پیش آدمیان ست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشان ست از کار دنیا وَلَا یُحِیْطُوْنَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بِهٖ بذات خدای عِلْمًا ○ از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطهٔ علم ست بدو حقیقت علم احاطه ست بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک ؛ که بیرونست از سر حد ادراک ؛ تماشا میکن اسماء و صفاتش ؛ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ؛ وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ و خوار فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلْحَیِّ الْقَیُّوْمِ مر خدای زنده و پاینده را چون اسیران در دست اسیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره ماند و نومید گشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ○ هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد وَمَنْ یَّعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لَا جرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا یَخٰفُ پس نترسد دران روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاست ست وَّلَا هَضْمًا ○ و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات ست یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیآت وی افزایند وَكَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنهٔ مرو عید را اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت تازی وَّصَرَّفْنَا و کمر گردانیدیم فِیْهِ مِنَ الْوَعِیْدِ در و از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید اَوْ یُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا ○ مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس برتر ست خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلعم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل علیه السلام قرارت میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْاٰنِ بقرارت قرآن مِنْ قَبْلِ اَنْ یُّقْضٰۤى پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَیْكَ وَحْیُهٗ بتو وحی آن ما وردی فرموده که سوال از انزال قرآن کن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طلاق بائن داد و پیش حضرت رسالت پناهی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این ست که حکم کن بقرآن مگر بعد از انزال آن وَقُلْ رَّبِّ و بگوای پروردگار من زِدْنِیْ عِلْمًا ○ بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا

تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری مذکور ست که حضرت موسی ع م زیادتی علم طلبید او را بجوالهٔ خضر ع م کردند و بیطلب پیغمبر را صلعم دعای زیادتی علم بیاموخت و حوالهٔ بغیر خود نکرد تا معلوم شود که انکه در مکتب ادب ابنی فاحسن تادبی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمک مالم تکن تعلم نکته فضلت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید نظم علمهای انبیاؤ اولیا ؛ در دلش رخشنده چون شمس الضحی ؛ عالمی کاموزگارش حق بود ؛ علم او بس کامل و مطلق بود ؛ ق وَلَقَدْ عَهِدْنَآ و مدرستیکه ما وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره سنهیه نگردد و ازان نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطانه بعمد صورتی از و سمت صدور یافت یا نبود او را صبری بران منهی عنه وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر ملائکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجدهٔ تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو و رانده از رحمت أَبَىٰ سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم یَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا ای آدم بدرستیکه این دیو عَدُوٌّ لَّكَ دشمن ست مر تراوَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حوا ست ع م فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستیکه ترا هست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نمی شوی در و که همه نعمتها آماده ست وَلَا تَعْرَىٰ و برهنه نمیگردی که از ملبوسات انچه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُوا و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی فِيهَا در وی که عیون و انهار دائم ست وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل ست و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از انکه بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ ترسانید و حوا با آدم ع م باز گفت و آدم ع م از مرگ ترسان شده با ابلیس که صورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ بطلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرة الخلد هست هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ و پادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم ع م گفت آری دلالت کن مرا بان ابلیس رو نمون شد آدم و حوا ع م را بشجرهٔ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند ازان درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بر خت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و میچسپانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم ع م رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن میوهٔ درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد ازان ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول کرد توبهٔ او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را ع م که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع ست از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریه هر دو با هم ظاهر ست فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید مِّنِّي از نزدیک من هُدًى راه نماینده یا انچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی برتابد عَن ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست مَعِيشَةً ضَنكًا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت

از و بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم و ضریع وَنَحْشُرُهٗ وحشر کنیم آن معرض را یَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِيْٓ اَعْمٰى چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در ایراد فعل ماضی اشارت ست بتحقیق وقوع این قضیه وَقَدْ كُنْتُ وحال آنکه مدتیکه بودم من بَصِيْرًا ۝ بینا وقتیکه سر از قبر بر آوردم قَالَ گوید حق سبحانه و تعالی كَذٰلِكَ کار همچنین ست که دانستی اَتَتْكَ آیتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيْتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از آن و ترک کردی آن را وَكَذٰلِكَ و همچون ترک کردن تو آن را در دنیا الْيَوْمَ تُنْسٰى ۝ امروز ترک کرده شدی و بمانی در عذاب وَكَذٰلِكَ و همچنانکه روی گردانندهٔ از کتاب ما جزا دادیم نَجْزِيْ پاداش میدهیم مَنْ اَسْرَفَ آن را که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ و نگروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَشَدُّ سخت تر ست از تنگ عیشی این سرای وَاَبْقٰى ۝ و پاینده تر چه آنرا انقطاع ندارد اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم ما قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود يَمْشُوْنَ میروند بوقت تجارت فِيْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه دران هلاک لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار یابندگان لِّاُولِي النُّهٰى ۝ مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کنند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ست سَبَقَتْ پیش رفته و چیزی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افگند یا از نسل ایشان مومنان پیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل نساختی وَاَجَلٌ مُّسَمًّى ۝ و وقتیکه نام برده شده عطف ست بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی همه کافران نازل شدی انچه به عاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر انچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ ست وَسَبِّحْ و نماز بگزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگزار بوقتیکه حمد گوئی خدایرا بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ اٰنَآئِ الَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز بگزار یعنی مغرب و عشا وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال ست و آنطرف آخر نصف اول ست از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن ست از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز لَعَلَّكَ تَرْضٰى ۝ شاید و البته چنین ست که خشنود گردانیده شوی و حصص بر بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال بگرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت ست و نکتهٔ ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند نظم

امت همه جسمند و تو ای جان همه ٭ ایشان همه آن تو و تو آن همه ٭ خوشنودی تو جست خداوند بحشر ٭ خوشنود نه مگر بغفران همه ٭ ابو رافع رضه نقل میکند که مهمانی بنزدیک پیغمبر صلعم آمد و در خانه چیز نبود مر انبزدیکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله صلعم میگوید مهمانی بمنزل نزول فرموده و نمی یابم در خانه انچه بدان شرائط مهمان داری نمایم این مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون من پیغام یهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو من نهد من مراجعت نمودم و بحضرت صلعم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر امین معامله کردی هر آینه

حق اورا واگردی پس زره خود بمن داد تا تر دیهود گردنها دم واین آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت صلعم نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
وباز کش نظر چشمهای خود را یعنی منگر اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ سوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهٖ بدان چیز اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفهارا از کفره چون
وثنی وکتابی داده ایم ایشانرا زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۙ زینت زندگانی دنیا که مال ومنال ست لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا بیازمائیم ایشانرا در ان
یا آنرا فتنه وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ وروزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه
روزی داده ترا در نبوت وهدایت خَيْرٌ بهتر ست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وَاَبْقٰى ○ وپاینده تر در کشف الاسرار آورده ست که
زهره در لغت شگوفه ست حق تعالی دنیارا شگوفه خواند زیرا که تری وتازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد ونیست شود
نظم مال جهان بباغ تنعم شگوفه است ؛ کاول بجلوه دل ببرد اهل حال را ؛ یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت ؛ بر خاک ره شود چو
خس وخاک پایمال ؛ اهل کمال دردل خود جا چرا دهند ؛ آنرا که دمبدم زپی ست آفت وزوال ؛ وَاْمُرْ اَهْلَكَ وامر کن کسان خود را
بِالصَّلٰوةِ به نماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ط وصبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْـَٔلُكَ نمیخواهیم ترا رِزْقًا مر روزی دادن یعنی نمیگوئیم که خود و
کسان خودرا روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ط ما روزی میدهیم ترا وایشان را پس برای نماز وتهیه اسباب نیاز فارغ بال باشی وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام
کار وپسندیده لِلتَّقْوٰى ○ مرخداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل میکند که چون بعضی از اهالی مکه حضرت رسالت پناه صلعم رسیدند
ایشان را بنماز فرمودی واین آیت برایشان خواندی وَقَالُوْا وگفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَاْتِيْنَا چرا نمی آرد برای ما آيَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ ط از پروردگار
خود یعنی چرا از انچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند اَوَلَمْ تَاْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى ○ خبر انچه در کتابهای پیشین ست
از عذاب متفرعه بر تکذیب انبیاء م وهلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنوده اند از اهل کتاب
بیان انچه در توریت وانجیل ست که از صفت محمد صلعم وبشارت قدوم او وحقیقت آن ست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد
ایشان را باعظم معجزات که قرآن ست وفرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه وزبده انچه در کتب سماویه بوده وآورنده آن
امی ست که آن صحف را ندیده ونشنیده واز کسی تعلیم نگرفته وهمه فصحای عرب از اتیان بمثل سوره از ان عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن
عین عناد وانکار ست وَلَوْ اَنَّآ اَهْلَكْنٰهُمْ واگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک بسبب کفر ایشان مِّنْ قَبْلِهٖ پیش از بعثت محمد
یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوْا رَبَّنَا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَآ اَرْسَلْتَ چرا نفرستادی اِلَيْنَا رَسُوْلًا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت
تو خواندی فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی میفرستادی مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ پیش انکه خوار شویم در دنیا بقتل وسبی وَنَخْزٰى ○ ورسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس باقطع حجت ایشانرا پیغمبر وقرآن فرستادیم وایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هریکی از ما وشما
مُّتَرَبِّصٌ منتظر ست آل حال دیگر را یعنی شما کبت ما را چشم میدارید وما بعقوبت شما فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید ومترصد باشید
فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ اَصْحٰبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ
اهْتَدٰى ○ وکیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر صلعم که هم راه یافته وهم راه نماینده ست بیت راه دان وراه بین وراه بر ؛ در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الانبياء مكية وهي مائة واثنتا عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مردمانرا وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت گفته اند

مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری
از حساب و مواخذه مُعْرِضُونَ ۝ اعراض کنند گانند از تفکر در ان یا معرضند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ
پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و تجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝
و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتیکه دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر
یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا و غافل از
احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى ۝ و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا
آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او را رسالت نشاید و رسول
باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت پناهی صلعم
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه میخواند سحر است وَأَنْتُمْ
تُبْصِرُونَ ۝ و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او مدهم شکند حق تعالی پیغمبر خود را از ان مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قُلْ بگو ای محمد وحفص قال می خواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي ای پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ
میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر بخفا گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ او است شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ ۝
دانا است باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب است از انچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان ست چون خواب
پریشان یعنی پراگنده از هر جای و آن چنان نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بَلْ هُوَ
شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلعم
مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فَلْيَأْتِنَا
بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی درست كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ۝ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه صالح
و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیا طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آمَنُونَ
ضاد یدکه يُؤْمِنُونَ ۝ ایمان آرند گر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وَمَا
أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شده بهت و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا
پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که با خبار انبیا دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ اگر نمیدانید که
نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما ساختیم پیغمبران را جَسَدًا خداوندان
جسدی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ ۝ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ
پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم
انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر که را خواستیم از مومنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۝ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را

لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ نامه و ذکر آوازه شما یا شرف شما یا پند و موعظهٔ شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی مالا کلام ست و خبر اشراف امتی جملهٔ القرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام ست **مثنوی** اهل قرآنند اهل الله و بس ؛ اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس ؛ اهل باشد جنس و جنس این کلام ؛ نیست جز مرغی که بر پرد زدام ؛ هر که اندر دام نفس ست و هوا ؛ اهل شیطانست نی اهل خدا ؛ آورده اند که دریدات شاعر یهودی بود که آن را حضور یا حضور گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد او را ازروی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بختنصر را برایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا اثارات الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آنوقت نفع نکرد و تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از اهل دیهی که بود ظَالِمَةً ستمگار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که به سبب شرک بودند بیداد گر و ستمگار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهلها آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ ۝ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا ست بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی از حضور یان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بختنصر گرد ایشان در گرفتند إِذَا هُمْ ناگاه آنجا ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ ۝ هزیمت میکردند و بشتاب میرفتند چهار پایان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای نگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ بسوی نعمتهای خود که متنعم شدید در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ۝ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود و چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظَالِمِينَ ۝ ستمگاران نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ این خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را حَصِيدًا گیاهی درودهٔ یعنی چنانچه گیاه را بداس درودند ایشان را بشمشیر درو یدند و ساختیم ایشان را خَامِدِينَ ۝ مردگان و فسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست لَاعِبِينَ ۝ در حالتیکه بازی کننده بودیم یعنی انبیا را بازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع و غرائب و صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ؛ در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست ؛ لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم ما أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فراگیریم لَهْوًا چیزیکه بآن بازی کنند و بر ویت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا می گرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لائق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۝ اگر میبودیم کنندهٔ این کار بل اضراب ست از اتخاذ لهو و تنزیه ست از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفگنیم حق را که خبر ست عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ نابود محو شده باشد و زائل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت ست یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ ۝ از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فراگرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ارز و حانیات وَالْأَرْضِ و هر که در زمین ست از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم ست یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند وشما ایشان را میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ۝ و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق

میگذرانند لا یَفْتُرُونَ ○ سست وضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فراگرفتند کافران خدایان باطل را مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی خدایان
که لازاجزای زمین مصنوع اند چون زر ونقره وچوب وسنگ یعنی آیا خدایانی فراگرفته اند که از قدرت هُمْ یُنْشِرُونَ ○ ایشان زنده کنند مردگان را بتعجیل
مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگوئید واز لوازم الوهیت اقتدارست بر ممکنات ومیدانید که ایشان را قدرت نیست وباوجود این عجز
از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ کَانَ اگر باشد فِیهِمَا در آسمان وزمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا
هرآینه تباه شدی آسمان وزمین وکارها درهم شکند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور جاری گردد واگر در کاری مخالفت
نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید وجز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی ؛ جمله ضعیفند و تو اقلوی
چون قدمت بانگ برابلق زند ؛ جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرشست
عَمَّا یَصِفُونَ ○ از انچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه وولد لَا یُسْئَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا یَفْعَلُ از انچه میکند بحجت عظمت وتفرد بالوهیت
یا بسبب انچه هرچه کند عین حکمت وصواب ست وَهُمْ یُسْئَلُونَ ○ وایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از انچه میکنند بحجت آنکه مملوک اند
مملوک را ناچارست که حساب اقوال وافعال خود با مالک راست کند اَمِ اتَّخَذُوا آیا فراگرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان وما موصوله
بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَکُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا ونقلا هٰذَا اینک ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ یاد کرد کسانی که
با من اند از امت من یعنی قرآن وَذِکْرُ مَنْ قَبْلِی و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت وانجیل وسائر کتب سماوی در انجا نگرید واز انها
که بدانها دانا اند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید ونهی از شرک بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا یَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند
حق را ومیان وی وباطل تمییز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ ○ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای ومتابعت رسول او وَمَا اَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِکَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده اِلَّا نُوحِی اِلَیْهِ مگر وحی کرده شده بوی وخص نوحی نخواند یعنی ما وحی کردیم
اَنَّهُ لَا اِلٰهَ انکه نیست خدا بحق اِلَّا اَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ ○ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وگفتند فراگرفت خدای تعالی بسیا
بخشایش وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحٰنَهُ پاک ست او ومنزه ازین بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُکْرَمُونَ ○ گرامی داشتگان
ونواختگان لَا یَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران ست
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِاَمْرِهِ وایشان بفرمان خدای یَعْمَلُونَ ○ کار میکنند یَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ انچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وانچه پس ازین کنند وَلَا یَشْفَعُونَ ○ ودرخواست نمیکنند اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی
مگر مرکسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق قرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا الٰه الا الله
محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته وبدل تصدیق داشته شفاعت برایشان واجب باشد وَهُمْ وفرشتگان مِنْ خَشْیَتِهِ از
ترس عذاب وعقوبت الٰهی مُشْفِقُونَ ○ لرزان یا از مهابت وعظمت او ترسانند وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ وهرکه گوید از ملائکه یا
سائر مخلوقات اِنِّی اِلٰهٌ بدرستیکه من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذٰلِکَ پس آن قائل نَجْزِیهِ پاداش دهیم او را
جَهَنَّمَ ع ۱۹ دوزخ کَذٰلِکَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِی الظّٰلِمِینَ ○ پاداش خواهیم داد ستمکاران را بپرستش
ایشان اَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکه آسمانها وزمین ها کَانَتَا رَتْقًا
بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحده بودند فَفَتَقْنٰهُمَا پس بازکشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع وتمییز یا آسمانها یکی

بود او را بتجربیات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما
بایکدیگر ملتحم بودند یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان درآوردیم و ایشانرا از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین
شش طبقه آخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران
نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمیرست تا آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم ما از آب
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ط هر چیزی که زنده هست یعنی هر حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب ست و امتیاج ایشان بآب و انتفاع
ایشان بر هر کس ظاهر ست یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه ست اینجا بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ۝
آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوهای بلند أَنْ تَمِيدَ
بِهِمْ تا نجنبد زمین و نگردد از آدمیان راتباه وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای کشاده لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ ۝ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا ط
سقفی نگاه داشته از افتادن از اخلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای
در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور ست مُعْرِضُونَ ۝ اعراض کنندگانند یعنی کافران
هر چند نشانی ما بینند ضد کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا مردم آرام
یابند و روز روشن تا در وبجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هریک از ایشان فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ۝ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شناوران بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشانهای
قبض و بسط عارفان ست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال و مهابت او برآورد و گاه یکی را ببساط بسط نشاند تا میزبان جمال و ناز خود
نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحید ست بغت تمکین در حضرت شهود آراسته نه قرایه دنکاهد لوکشف الغطاء ما ازدد ت
یقینا قمر نشانهٔ اهل تلوین ست گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی ببروز رموز جامعیت
بمرتبهٔ بدریه رسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی ست فرد نیم سوز هجرانت زمو باریکتر گردم ؛
چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه ؛ و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید که نظم چون روی برتابی زمن گردم بلائی ممتحن ؛ و در روی
سوی من کنی چون بدرنی نقصان شوم ؛ تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب ؛ گر در محاقی اقتم ز تو گه شمع نورافشان شوم ؛ آورده اند که
معاندان بارگاه رسالت پناه صلعم از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردباد حوادث برآید و یاران
محمد صلعم را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیهٔ آن حضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم هیچ آدمی را قَبْلَكَ الْخُلْدَ ط پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَائِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ ۝ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند
بود و از دوام مرگ رهائی خواهند یافت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرگ ست هر که قدم از دروازهٔ عدم بفضای
صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ؛ آنکه پاینده و باقی
خدا خواهد بود ؛ وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ بدی یعنی بلاء و مصیبتا وَالْخَيْرِ و نیکوئی یعنی عطایا و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدر ست از غیر
لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هریک در صبر بر جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر

گردد وَاِلَيْنَا بسوی ما تُرْجَعُوْنَ ○ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلعم بمجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل ازان میان طرح لی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف ست آیت آمد که وَاِذَا رَاَكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِنْ يَّتَّخِذُوْنَكَ اِلَّا هُزُوًا اَهٰذَا الَّذِيْ يَذْكُرُ اٰلِهَتَكُمْ یعنی کسیکه با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اَهٰذَا الَّذِيْ یعنی آیا این آنکس ست که پیوسته یَذْكُرُ اٰلِهَتَكُمْ وَهُمْ یاد میکند خدایان شما را بد می و مذمت وَهُمْ وحال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ بیاد کردن خدای او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كٰفِرُوْنَ ○ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْاِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه ست یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتاب ست و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَاُوْرِيْكُمْ زود باشد که بنمایم شما را اٰيٰتِيْ نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنِ ○ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم ست عجل او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک ست گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش آنکه آفتاب غائب گردد وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت با ما بگویید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ ○ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر صلعم و صحابهٔ او و حق سبحانه باز ای گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اگر بدانند آنانکه کافر شدند حِيْنَ لَا يَكُفُّوْنَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُّجُوْهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُوْرِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد بدان ایشان را وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ○ و نه باشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوف ست تقدیرش چنین ست که اگر کافران میدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَاْتِيْهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن احوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ○ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از حال انبیای م گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید متهزیان جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا میکردند فَحَاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِيْنَ سَخِرُوْا آنانکه سخریه کردند مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء م تمسخر نمودند بدیشان رسید مَّا كَانُوْا بِهٖ جزای آنچه بودند که آن يَسْتَهْزِءُوْنَ ○ استهزا میکردند پس بکسانی نیز که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد صلعم باستهزایان مَنْ يَّكْلَؤُكُمْ کیست که نگاه میدارد شما را بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد شبانگ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُّعْرِضُوْنَ ○ روی گردانند گاستند که هرگز نخطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند اَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که ارزاه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند ایشان را مِّنْ دُوْنِنَا بجز ما عذابی را که بشب و روز بایشان آید و گفته اند در این آیت تقدیم و تاخیری ست تقدیرش آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر

ع ۱۲

کسی یا ایشان مکر و بی خواهد از کسر و قسع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ
و نیستند اصنام یاریستندگان ایشان که بمدد و یاری مِنَّا از عذاب ما یُصْحَبُونَ ○ نگاه داشته و زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه بارخوردار
داده ایم هٰؤُلَاءِ آن گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتّٰى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ و بر
برایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پندشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر
منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که دمبدم دست اجل ۞ بر هم زند این بنا که افراشته اند + اَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ
آنرا که می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم زمین را از اطراف آن یعنی میکشائیم آن را بر مسلمانان که تا سر روز
قلعه میگیرند و منزلی بجوزهٔ تصرف در می آرند اَفَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ○ آیا ایشانند غلبه کنندگان پیغمبر و مومنان قُلْ اِنَّمَا اُنْذِرُكُمْ بگو
جز این نیست که من بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ ﷺ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ
الدُّعَآءَ و نمیشنوند کران خواندن را اِذَا مَا يُنْذَرُوْنَ ○ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشوند تشبیه میکند بکران که
چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَّسَّتْهُمْ واگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از انچه ایشان را آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند يٰوَيْلَنَآ ای وای بر ما اِنَّا
كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ○ بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای
روات العدل را لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برانند که میزان عبارت ست از عدل
یعنی وضع موازین تمثیل ست از برای محاسبه و محافظت حساب و مکافات اعمال بر راستی و جمهور برانند که مراد میزانی ست که او را عمودی و دو کفه
باشد چون ترازوی که بدان میسنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت
حضرت پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجند پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او با ضافت یا جمع ست
و بعضی برانند که علیحده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْـًٔا چیزی را
از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل نا سنجیده نگذارند وَاِنْ كَانَ واگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان کوچکتر
حبوب ست اَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر گردانیم وَكَفٰى بِنَا حٰسِبِيْنَ ○ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و
جمال عدل ما راست وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم ما مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق
و باطل یا نصرت را عادی یا شگافتن دریا وَضِيَآءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند
وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِيْنَ ○ و پندی مر پرهیزگاران را اَلَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای را
نادیده از و میترسند و عذاب را مشاهده نکرده ازان بیم دارند یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا در موضع از ابن عباس رض
نقل میکنند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی و بمرگ و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده ست از خدای
بغیب وَهُمْ و ایشان یعنی پرهیزگاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُوْنَ ○ ترسندگانند وَهٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ
مُّبٰرَكٌ یادی ست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلعم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم او را و از خود برنیافت اَفَاَنْتُمْ آیا شما لَهٗ
مُنْكِرُوْنَ ○ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ اٰتَيْنَآ و هر آینه ما دادیم اِبْرٰهِيْمَ رشد کار او را مر ابراهیم را راه یافتن ع ۹

او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هارون ع م یا قبل از محمد صلعم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهٖ عٰلِمِيْنَ ج
و بودیم ما باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود آزر را و
قَوْمِهٖ و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيْلُ الَّتِيْٓ اَنْتُمْ لَهَا چیست این شکلها و صورتها که شما بران یعنی بر پرستش آن
عٰكِفُوْنَ ○ مجاور اید و آن هفتاد و دو صورت بود در تیسیر گوید نوبت بود در بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترکیب کرده و در بیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقولی بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر تقدیر
ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوْا وَجَدْنَآ گفتند یافتیم اٰبَآءَنَا پدران خود را لَهَا
عٰبِدِيْنَ ○ مر آنها را پرستندگان پس تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم ع م لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ بتحقیق بودید شما وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما
فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوْٓا گفتند مر او را یان از روی تعجب اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی ما را این سخن را براستی و جدیت
اَمْ اَنْتَ آیا تو اَنْتَ مِنَ اللّٰعِبِيْنَ ○ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود
قَالَ گفت ابراهیم ع م بَلْ نیستم بازی کننده بلکه رَّبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین ست الَّذِيْ
فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید آسمان و زمین را تماثیل شما را وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ و من بر آنچه پروردگار من و شماست مِنَ الشّٰهِدِيْنَ ○ از گواهان یعنی
از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روزی عید داشتند که دران روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و
در بازگشتن به بتخانه درآمده و بتان را بیارایستندی بر مزهای نو اختندی آنگه سر بزمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی
چون ابراهیم ع م با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آئین ما چه زیباست ابراهیم
بلا و نعم ایشان را نگفت و روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از او باز داشته
برفتند ابراهیم ع م پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللّٰهِ و بخدای سوگند که مَنْ لَاَكِيْدَنَّ هر آئینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اَصْنَامَكُمْ بتان
شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا بعد از انکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعید گاه و باشید مُدْبِرِيْنَ ○ پشت بر ایشان کنندگان یعنی
وقتیکه بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از ان جمع این سخن را بشنید و باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل بر
برداشته به بتخانه درآمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بر خرد جُذٰذًا پاره پاره اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ مگر بزرگی که آن صنام را بود یعنی بت
بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ شاید که قوم نمرود آن بت بزرگتر را يَرْجِعُوْنَ ○ باز گردند یعنی
بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبودان ست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم ع م از این عمل تمکین
قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم ع م ست یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه
چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع این صورت متحیر شده قَالُوْا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده ست هٰذَا این فعل بِاٰلِهَتِنَا با خدایان ما
و ایشان را در هم شکسته است اِنَّهٗ بدرستیکه او لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ○ هر آینه از ستمکاران ست بر آلهه چه ایشان را تعظیم میباید کرد و اهانت کرده یا از ظالمان ست
بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات ابراهیم
لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع م شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مرای نمرود رسید قَالُوْا سَمِعْنَا گفتند ما از نمرود که
از قومی شنیدیم که ایشان میگویند فَتًى از جوانی که ببدی يَّذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهٗٓ اِبْرٰهِيْمُ ○ میگویند مر او را ابراهیم

یعنی نام او ابراهیم ست قالوا گفتند نمرود و امرای او فأتوا به پس بیاوردند او را علی أعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند لعلهم یشهدون ○ شاید که گواهی دهند که این ست که بتان ما نکوهش میکند پس ابراهیم ع را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءأنت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده ای این را که می بینم از کسر و قطع بآلهتنا یا ابراهیم ○ بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله ق بلکه کرده ست این را کبیرهم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فسئلوهم پس پرسید شما از ایشان که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون ○ اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی أنفسهم پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم أنتم الظالمون ○ بدرستیکه شما ستمگارانید به پرستش چیزی که نشنود و نه گوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رؤوسهم ج بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت گفتند لقد علمت بدرستیکه تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون ○ این بتان سخن نگویند چرا از ممکنی که از ایشان پرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابراهیم ع أفتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند شما چیزی و نه زیان کند اگر او را پرستید و لا یضرکم ○ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أف لکم زشتی و ناخوشی باد شما را و لما تعبدون و آنچیزها را که می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی أفلا تعقلون ○ آیا درنمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از مخاصمه مضاره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول ست و انصروا آلهتکم و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید شما فاعلین ○ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم ع را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق آتش افگندند جبرئیل ع از هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتوانی جبرئیل ع گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود قلنا یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی بش بردا و سلما علی ابراهیم ○ خداوند بر دوت و سلامت بر ابراهیم ع ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی سرد باسلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع از سرما بمیردی و ارادوا و خواستند نمرودیان به کیدا بابراهیم ع مکری در سوختن او فجعلناهم الأخسرین ○ پس ما گردانیدیم ایشانرا زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم ع و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمیدند و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم ع در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک اظل سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه ست که می بینم بزرگ خدای ست و من برای او قربان کنم ابراهیم ع فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش ست که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بهیت آتش در دل من آتش دارد + وان آتش دل دل مرا خوش دارد + خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آه زندانش نمرود در انباه سازند رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و باسلامت باش بر ابراهیم ع چه ما حکم کردیم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی

طاہر کنیم اگر تو سلطنت خود بہ نار نمرودی برائی تا بردشود بوستانی پیدا و معجزہ نمود پدید اگر دد اگر بر ابراہیم بسلامت نباشی از شعلۂ نار اللہ الموقدۃ
بسوزد قاعدۂ دعوت بر افتد و از نجا معلوم میشود کہ آتش عشق بر ہمہ چیز غلبہ کند و ہیچ چیز بر و غالب نبود بیت عشق آن شعلہ ست کو چون
برفروخت ہر چہ جز معشوق باقی جملہ سوخت وَنَجَّيْنٰهُ ونجات دادیم ابراہیم ع را از عراق کہ منزل نمرود و قوم او بود وَلُوْطًا و برادرزادۂ
او لوط بن ہاران را و رسانیدیم ایشان را اِلَى الْاَرْضِ الَّتِيْ بٰرَكْنَا بآن زمینی کہ برکت کردیم و افزونی دادیم فِيْهَا لِلْعٰلَمِيْنَ مر جہانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بود ع دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آوردہ اند کہ ابراہیم ع بفلسطین
نزول فرمود و لوط ع بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهٗٓ و بخشیدیم مر ابراہیم ع را از سارہ کہ دختر عم او بود
پسری اِسْحٰقَ نام او اسحاق وَيَعْقُوْبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیدہ بود ما او را پسری
بخشیدیم و نبیرہ وَكُلًّا جَعَلْنَا و ہر چہار را گردانیدیم یعنی ابراہیم و لوط و اسحاق و یعقوب ع صٰلِحِيْنَ ○ نیکان و شایستگان وَ
جَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان کہ خلق را يَهْدُوْنَ راہ نمایند بِاَمْرِنَا بفرمان ما وَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِمْ و
وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرٰتِ کردن نیکوئیہا یعنی اعمال صالحہ کہ خلق را بدان ترغیب نمایند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ و بپای داشتن
نماز وَاِيْتَآءَ الزَّكٰوةِ و دادن زکوۃ تخصیص نماز و زکوۃ از خیرات جہت تفضیل ست وَكَانُوْا و بودند ما را عٰبِدِيْنَ ○ پرستندگان
با خلاص وَلُوْطًا اٰتَيْنٰهُ و دادیم لوط را حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَّعِلْمًا و دانشی کہ پیغمبر را باید از قواعد شرع و
ملت وَنَجَّيْنٰهُ و برہانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ از آن دیہی کہ كَانَتْ تَّعْمَلُ الْخَبٰٓئِثَ بود آن دہ کہ میکردند یعنی اہل آن میکردند
عملہای ناپاک و آن دیہ سدوم بود از مؤتفکات کہ اہل آن بلواطت اشتغال مینمودند و راہ می زدند ما ایشان را ہلاک کردیم اِنَّهُمْ
كَانُوْا بدرستی کہ بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروہ بد فٰسِقِيْنَ ○ بیرون رفتگان از دائرۂ فرمان وَاَدْخَلْنٰهُ و درآوردیم لوط ع را
فِيْ رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اہل رحمت داخل گردانیدیم یا در بہشت کہ محل رحمت ست اِنَّهٗ بدرستیکہ لوط ع مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ ع ۲۵
از ستودگان و شایستگان ست و قصۂ لوط ع قبل ازین بتفصیل گذشتہ وَنُوْحًا و یاد کن نوح را ع اِذْ نَادٰى چون ندا کرد پروردگار
خود را مِنْ قَبْلُ پیش از لوط و ابراہیم ع یعنی دعا فرمود بہلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنٰهُ
پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اہل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ○ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان
وَنَصَرْنٰهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکہ تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا آیتہای
ما را اِنَّهُمْ بدرستیکہ قوم نوح ع كَانُوْا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروہی بد یعنی کافر بودند چہ کفر سر ہمہ بدیہاست فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ○
پس غرق گردانیدیم ہمہ ایشان را وَدَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ و یاد کن قصۂ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را ع اِذْ يَحْكُمٰنِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ
در کشت آوردہ اند کہ چون داود ع در محکمہ نشستی سلیمان بر در محکمہ بودی و ہر کہ بیرون آمدی از مہم دی و حکم پدر استفسار کردی و روزی
دو کس بمحکمہ آمدند یکی دہقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفۃ اللہ ہمسایہ من یوحنا
بشب رمۂ خود را می چراند بکشت زار من درآمدہ و تمام خورده و قولی آنست کہ بوستان دی رفتہ بودند و خوشہای انگور را خورده
و تلف کرده داود ع از یوحنا پرسید جواب داد کہ آری چنین واقع شده داود ع حکم کرد کہ گوسفندان خود را بایلیا دہ و در شریعت داود ع حکم
برین منوال بود چون از محکمہ بیرون آمدند مضمون قصہ سلیمان را معلوم شد بمحکمہ درآمد و در سن سیزدہ سالگی بوده و با پدر فرمود کہ اگر حکم جزین بودی

اصلح واوفق نمودی داود عم گفت چه نوع توان کرد سلیمان عم جواب داد که گوسفندان را سلیم الینا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر ورعن وپشم وموی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشه‌ای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم بایا کند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود عم برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصهٔ داود و سلیمان علی نبینا وعلیهم السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کرد در زرع یا باغ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ چون بشب رفته بود دران کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا وبودیم لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر متحاکمین شٰهِدِينَ ﴿۷۸﴾ دانندهٔ یعنی دانستیم که داود و سلیمان عم مر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنٰهَا سُلَيْمٰنَ ﴿۷۹﴾ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تا غم خوارگی نماید و مرتبهٔ اول باز رساند تا دیگر بار از زمه غافل نگردد و حقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود عم صادر گشته خدای وحی کرده بسلیمان عم بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود عم بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هریک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردنی یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُۥدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ با داود عم کوهسار التسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در بیان آورده که بر آن منوال که ذکر از داود عم میشنوند از کوهسار نیز شنوده میشد و این معجزه آنحضرت عم بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود عم را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فٰعِلِينَ ﴿۷۹﴾ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب ست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته یعنی هر جا داود عم رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد آورده که سیر جبال با داود عم در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جملهٔ اشیای بهمان زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود عم چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند براین وجه که کوهها و مرغان بقوت داود عم بر وجهی بتسبیح میگفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هر کجا قدرتش علم افراخت ؛ از غرائب هرانچه خواست بساخت ؛ قدرتی را که نیست نقصانش ؛ کارها جمله هست آسانش ؛ وَعَلَّمْنٰهُ و آموختیم مر داود عم صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد ما را حفص بتا میخواند تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شٰكِرُونَ ﴿۸۰﴾ سپاس گویندگان برین نعمت امست در صورت استفهام یعنی شکر گویید خدایرا برچنین لباس وَلِسُلَيْمٰنَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عٰصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یک ماهه راه بردی بِأَمْرِهِ بفرمان او بود که میرفت بفرمان سلیمان عم یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین الَّتِي بَٰرَكْنَا بدان زمینی که برکت کردیم فِيهَا در آن مِن یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان عم ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام باو پیوستی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی شبانگاه شام بتدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم بِكُلِّ شَيْءٍ عٰلِمِينَ ﴿۸۱﴾ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيٰطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَن يَغُوصُونَ کسانیکه غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او بجهت استخراج نفائس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذٰلِكَ عمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم ما مر دیو ان را حٰفِظِينَ ﴿۸۲﴾ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان عم

بیرون فرزندو ایوب و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن نازخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم عم ست حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مم اهم خیرات کما ینبغی تقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده باحق تعالی مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت دست عیش ست و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین ست که تو میگوئی او ما راست بندهٔ پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلایش بگذاریم بر محک اختبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر بروز امتحان باشم چو شمع ایستاده پا برجا و در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گرداند تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا باهلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود ست که کعب و رهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شتر انش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان دران پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منیشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هر ده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت پناه صلعم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب ع م را اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ انکه بمار سید رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ۝ و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی در بارهٔ ایوب ع م فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر منافی نیست چه شکایت از رنج نشان بی صبری ست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب ع م باحق تعالی از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راندیا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن تکلم نمودیا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تجدید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یارزنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب ع م بر ین حال مطلع شده آوازانی مسنی الضر بر کشید و در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند زنان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم میطپید ایوب ع م او را برداشته باز بجای او نهاد و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بی واسطه ملکی ایشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب با یوب مکروب ع م رسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب ع م بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و بآن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت ؛ صد سال امید تو بیمار توان بود و در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید بتحفهٔ این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر اند که شکایت با او بود نه از و بود و در بحر الحقائق آورده که بشریت ایوب ع م از ضرر جسمانی می نالید مادر و حانیتش ناظر جمال میلی بود و کمال عنایت در بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر

گفت ولسان رد و خاخیش بمذمتی و انبت اسم الرحیمین بسرهم شد در لطائف فشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض گفت بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت سبب چه منقول است که جبرئیل ع م بوی آمد و گفت چرا خاموش نشستی گفت چکنم اگر صبر جبرئیل ع م فرمود که بدان خزائن حق بسیار است تو طاقت مداری و بیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب ع م این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را فَكَشَفْنَا پس برداشتیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ صاد خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ وعطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ پاشید شتابان تا بلخ زرین بروی بارید و در احقاف آورده که سه شبانروز مدد حوالی سرای او بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کار را بسبب ایوب ع م کردیم بر اهل ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بود وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ○ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود ○ بر مراد خویشتن قادر بود ○ صبر باید تا شود یک سو حرج ○ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج ○ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ و یاد کن اسمعیل و ادریس ع م را و ذا الکفل و خداوند نصیب دانکه الیاس ست یا یوشع یا ذکریا ع م و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف ست یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانیت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس ع م تکفل شد که بامر وی قیام نماید و بعد از وفات وی بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنه رح و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند آن شود آن را چنان کند که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روز روزه دارد افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو با دشمنان خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ع م ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند کُلٌّ همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل ع م اند مِنَ الصَّابِرِينَ ○ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یاد شده اند زمان اسمعیل ع م بر اقامت مکه که وادی غیر ذی زرع بود و صبر فرمود و ادریس ع م روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه تکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود که نبوت ست یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ خبر از ستودگان و فرمان بردگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس ع م را إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و خبیث قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی بر رفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیر ترمی آمد پنداشت که او را دروغگوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از روی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ بر آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بروی راه رفتن را پس ما او را به بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَىٰ پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب نجوا مدان لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ با آنکه گفت هیچ معبود نیست مگر تو سُبْحَانَكَ تنزیه و پاکی تو را از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستیکه هستم من مِنَ الظَّالِمِينَ ○ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید عالم صلعم نقل میکنند که هیچ کمروئی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس ع م را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ○ میرهانیم و نجات میدهیم گروندگان

وقصه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید وَذَكَرِيَّا وياد کن زکریا بن آذر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را وگفت
رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث بود وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۝ و تو بهترین وارثانی پس
اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ پس قبول کردیم مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم
دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ وبصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوشخوی گردانیدیم
برای زکریا ع یا بعد از آنکه سوء الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند کَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها
وَيَدْعُونَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس از عذاب وَكَانُوا لَنَا وبودند ما را خَاشِعِينَ ۝
فرو تنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بر و برو تو فکرش
ساز ده هر که ناز بدو کند غرورش گرداند بیان نیاز وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ نشان نیاز من مثلی ورب العرش معبودی بیت گدای میکده ام لیک
وقت مستی بین ۞ که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم ۞ وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال
و حرام مراد مریم بنت عمران ست که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بر دامن عفت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را
فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیراهن او یا در دهن او مِن رُّوحِنَا از روحی که آن بامر ماست محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح ع را
وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصه او را وَابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی ع را آيَةً حجتی و علامتی لِّلْعَالَمِينَ ۝ مر عالمیان را یعنی چون تامل
کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام که واجب ست شما را استقامت بر آن أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی ست یگانه یعنی اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا
بران بودند و در اصل توحید همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام فَاعْبُدُونِ ۝ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند امم ماضیه أَمْرَهُم
بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگر میکردند کُلٌّ جمله این فرقها إِلَيْنَا راجِعُونَ ۝ ع ۱۸
بسوی ما باز گردندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَن يَعْمَلْ پس هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضائع نسازیم کردار او را
وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ ۝ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه اعمال او مراد آن ست که کار او بهیچ وجه ضائع نخواهد بود بیت
مزد کار نیکوان ضائع نباشد نزد حق ۞ لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین ۞ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع ست از اهل دیهی که ما أَهْلَكْنَاهَا
هلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۝ آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام ست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک
احوال و بعضی لا را اصلی ندانند زائد و گویند معنی آیت این ست که ممتنع ست بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب
شوند و قول اول اشهر ست که ایشان را رجوع بدان عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا وقتیکه گشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ
سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُم و یاجوج و ماجوج مِّن كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی
يَنسِلُونَ ۝ میشتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد رحمه الله معتقد
در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی ع خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی ع
با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس ست و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان ست

تا تیرها بطرف آسمان افکنند وخون آلوده فرود آید وکار بر عیسی ع وصحاب او دشوار شود دعا کنند وحق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند
وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ونزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامت ست فَإِذَا هِيَ پس آنجا قصهٔ آن ست که باشد دران شاخصهٔ
خیره وبازمانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیده های آنانکه نگرویدند وایشان میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستیکه بودیم ما در دنیا
فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَذَا ازین روز وازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ظَالِمِينَ ○ ستمگاران برنفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم ودر کار
وعنا وافزودیم إِنَّكُمْ مدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ وانچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان ودیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ
آتش انگیز دوزخید أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بر دوزخ وَارِدُونَ ○ گذرندگان ودر آیندگانید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت
تعذیب بت پرستان ست چه بدانها آتش افروخته ترگردد واحتراق ایشان بیفزاید ودیگر تنفیه ایشان ست چه آنها را پرستیدند که حالا ایشان
در آتش اند لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانچه گمان میبرند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد
نه معذب وَكُلٌّ وهمه بتان وبت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ ○ جاویدمانندگانند که ایشانرا ازان هیچ روی خلاصی نیست لَهُمْ
مر ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا وایشان دران آتش لَا يَسْمَعُونَ ○ نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند
که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری ایشان را چون پریشان دید گفت
غم مخورید واضطراب مکنید تا من با محمد صلعم مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة تو میگوئی که هرکه ما دون الله پرستد همه در دوزخ
خواهند بود حال آنست که عزیر وعیسی وملائکه ع م معبود یهود ونصاری وبنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیت
کر إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ لا از ما سابقهٔ نیکو که سعادت ست وتوفیق طاعت یا
بشارت بجنت وآن عزیر وعیسی وملائکه اند ع أُولَٰئِكَ آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ ○ لا از دوزخ دور شدگانند
صاحب بحر فرموده ست که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت ست در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان ٭ در مزرعهٔ ابد
بروید بعیان ٭ لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِيسَهَا آواز را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند ودوزخ در اسفل
السافلین وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ وایشان در انچه آرزو برند أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ ○ جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را
دائم میابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نگرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لابشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتیکه
گویند واستازوا الیوم وایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود وگفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی
املح بربلندی بدارند وبکشند واین ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود ولا موت ویا اهل الجنة لکم خلود ولا موت دوزخیان فزع کنند وبهشتیان فرح گذرا تند وَ
تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وپیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور وگویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزست که در دنیا كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ ○ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی این ست روز ثواب وکرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد
که این روز تماشای شماست نظم نیکو دانرا نعیم اند نعیم ٭ عشق بازانرا لقا اند لقا ٭ حصهٔ آنها وصال حور عین ٭ بهرهٔ اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ
یاد کن روزی را که طی کنیم ودر هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت وحفظ جمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل را
بر نوشتها وسجل نام کاتب حضرت رسالت پناه صلعم بوده وگویند ملکی ست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچد
كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کرده ایم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را بی ماده ومدتی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد

در ایجاد از عدم و بهر دو نزد قدرت ما آسانست وَعْدًا وعده دادیم باعاده و عده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا کردن بدان اِنَّا كُنَّا فٰعِلِيْنَ بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستیکه نوشتیم ما فِي الزَّبُوْرِ در کتاب داود مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ الصّٰلِحُوْنَ بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلعم و گفته اند عامه مومنان اِنَّ فِيْ هٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلٰغًا هر آینه کفایت ست لِّقَوْمٍ عٰبِدِيْنَ خیر گرفته پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه اند صلعم که خبر و موعظه قرآن ایشانرا بسنده ست در رسیدن بمطلوب وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعٰلَمِيْنَ مر عالمیان را حضرت رسول صلعم رحمت ست مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت ست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره طاهره همچنین بر زبردهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان ؛ دست در دامان تو دارند و جان در آستین ؛ ناامید از حضرت با نصرت نتوان شدن ؛ چون تو نبی ورهبر و عالم رحمة للعالمین ؛ قُلْ بگوای محمد مر کافرانرا اِنَّمَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ جز این نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یگانه ست و یکتا فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلٰى سَوَآءٍ بر سویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از انچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند وَاِنْ اَدْرِيْٓ و نمیدانم مَنْ اَقَرِيْبٌ آیا نزدیک ست اَمْ بَعِيْدٌ یا دور ست مَّا تُوْعَدُوْنَ انچه وعده داده شده اید ران از حشر یا غلبهٔ مسلمانان اِنَّهٗ بدرستیکه خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا را مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ و میداند انچه میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِيْ و نمیدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را اِلٰى حِيْنٍ تا هنگامیکه اجل مقدر برسد قٰلَ رَبِّ احْكُمْ بگوای آفریدگار من حکم کن و فیصل قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت ست بر آفریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواهند عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ بر انچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق ست چرا بما فرو نمی آید یا رایة الاسلام از آیت کلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان نامرا میگوئید و ما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ؛ که هیچکس نشود ناامید ازان درگاه

سورة الحج مدنية وقيل مكية وهي ثمان وسبعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامهٔ مکلفانست که میگوید اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ

بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَیْءٌ عَظِیمٌ چیزی بزرگ ست و پر هول شما تحریک بساعت مجاز ست و این مر زلزله را که
قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که
یا ایها الناس اتی امر الله فرع عظیم در خلائق پدید آید بیت در طبقات زمین افگندیم ؛ زلزله الساعة شیء عظیم ؛ یَوْمَ تَرَوْنَهَا
در روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز کُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ
از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند سر زنی بار دار
حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و ببینی مردمان را از غایت دهشت دران روز سُكَارَىٰ مستان یعنی مستانی که عقل و تمیز از وزائل
شده وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت و زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای العین مانند
سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای تعالی سخت ست از هول آن مدهوش نصف
نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کس ست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا
اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی وَلَا هُدًى و بی برهانی وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی پیغامی و پیروی
کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ
أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ و آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ پس بدرستیکه آن دیو يُضِلُّهُ گمراه گرداند تابع خود را وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ سوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرموده که ضمیر
علیه راجع بمجادله ست یعنی حکم کرده خدای بران جدال کننده که هر که برپی آن رود بدوزخ رسد یَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با کفار
منکران حشر را میگوید اگر هستید شما فِي رَيْبٍ در شک مِّنَ الْبَعْثِ از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید
در اول حال خود فَإِنَّا پس بدرستیکه ما خَلَقْنَاكُم آفریدیم پدر شما را مِّن تُرَابٍ از خاک و شما فرع اوئید ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از آب منی ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ پس شما را از مقدار خون بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بجائید مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَغَيْرِ
مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این یعنی در سقط ست که یکی نیفتد بعضی از و مصور و یکی
تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شمار انتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید
از مبدأ بر معاد و تامل نمائید که هر چه قابل تغیر و تکون ست بار دیگر قبول آن میتواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ
آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع ست ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم
شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس ترتیب کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت
و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی ست وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و از شما کس باشد که متوفی کردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل ازان وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ
و بعضی از شما بود که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین زندگانی که سن خرافت ست لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِن بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا
چیزی را یعنی بحالت کودکی بازگردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود ادنی از نهایت بدایت اشارتی ست بآنکه قدرت کامله عاجز ندارد از اعاده چنانچه از
ابتدا نشاه پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث میفرماید کہ وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده
فَإِذَا أَنزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ

وبیفزاید وبرود وَأَنْبَتَتْ وبرویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه وتر ونیکو وبهجت افزا این پس قادری که زمین مرده را
بآبی زنده میسازد توانا است برآنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت دانه را هم ثمر تواند ساخت
کردهٔ نابود را بقدرت بود آرد چه عجب گر دهد بیوده وجود ذٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه وتحویل ایشان باحوال متنوعه واحیای
زمین بعد از موت بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آن ست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت ست در ذات خود ومستحق صفات کمال ست وَأَنَّهُ
وبجهت آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى زنده میگرداند مردگان را واگر نطفهٔ مرده وزمین خشک شده را زنده ونازه نساخته وَأَنَّهُ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ برای آنست که او بر همه چیز قادر وتوانا است چه قدرت از صفات ذاتیه ست ونسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون
مشاهدهٔ قدرت براحیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او براحیای همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ وبرای این دلائل برای
آنست تا بدانند که قیامت آینده است لَا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيهَا در آمدن او وَأَنَّ اللّٰهَ وبدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ برمی انگیزد
مَنْ فِي الْقُبُورِ ○ کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشانرا حساب کند وجزا دهد وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يُجَادِلُ
کسی ست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللّٰهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او تکرار برای تاکید ست یعنی قبل ازین بهمین الفاظ گذشته یا مراد از
مجادل اول رؤسای کفار ند چون نضر بن ابی واضراب ایشان واز ثانی تابعان ومقلدان که هریک از ایشان نیز طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی که باو داده باشند وَلَا هُدًى وبی دلیلی که راه بنماید وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ○ وبی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد
یعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال ست بمحض تقلید وتقلد محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالیکه پیچیده دامن خود ست واین
کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی درمی چیند پس این مقلد متحیر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خدا
یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بمقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ وبچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ ○ عذاب آتش سوزنده وگوئیم ذٰلِكَ این خزی وعذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب آنچیزی ست که از پیش فرستاد
دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر ومعصیت وَأَنَّ اللّٰهَ وبسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ ○ ع
بربندگان خود را ایراد صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید ست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر که از ایشان مرضی عارض
نشد وزنش پسری زاد واسپ او کرهٔ خوب آورد ومواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی ست ومرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد ودل او
باسلام آرمیده شد واگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ
يَعْبُدُ اللّٰهَ کسی ست که پرستد خدای را عَلٰى حَرْفٍ بر انحراف واضطراب یا بر طرف یعنی بر کنارهٔ ایستاده دو کار خود غیر تمکن وداوری از
کرد نعمت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت وغنا اطْمَأَنَّ بدو آرام گیرد بدین وثابت شود بران بسبب آنچیز
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ واگر برسد او را آزمایشی چون مرض وفقر انْقَلَبَ برگردد عَلٰى وَجْهِهِ بسر دی خود یعنی از جهتی که آمده بازبدان عود کند مراد
آنست که مرتد گردد وست از دین اسلام بازدارد وقولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد ونابینا شد وبلا پیش وی آمد با حضرت رسالت پناه گفت که من بدین اسلام
راشوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود کان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد واین آیت فرود آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد دنیا
که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ وزیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذٰلِكَ زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ○ آنست که زیان هویدا چه بر همه
عقلا ظاهر ست که زیان ازان عظیم تر نیست نظم نه مال ونه اعمال نه دنیا ونه دین ۱۲ منه لامعه صدق انوار الیقین ۱۲ در سرد وجهان منفعل وخوار وخرین ۱۲ بسته زانی نبود بدتر ازین ۱۲

یدعوا میخواند و بپرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا یَضُرُّهٗ آنچیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد و را وَمَا لَا یَنْفَعُهٗ وسود ندهد ویرا اگر پرستش کند ذٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیْدُ گمراهی دور از مقصد یَدْعُوْا میپرستد لَمَنْ ضَرُّهٗ آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت ست اَقْرَبُ نزدیک ترست مِنْ نَّفْعِهٖ از سود او که توقع شفاعت ست و توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلٰی هر آینه بد یاری ست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِیْرُ ○ و بد مصاحبی ست و همکاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا درمی آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنّٰتٍ بهشتهای تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان آب روان ست اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ بدرستیکه خدای تعالی میکند مَا یُرِیْدُ ○ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود ست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَنْ کَانَ یَظُنُّ هر که باشد که گمان برد آن لَّنْ یَّنْصُرَهُ اللّٰهُ آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِی الدُّنْیَا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْیَمْدُدْ پس باید که فرو گذارد رَسَنٍ رسنی اِلَی السَّمَآءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْیَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و دفع نصرت از پیغمبر صلعم جد تمام نماید فَلْیَنْظُرْ پس در نگرد و نظر تامل که باوجود این کلفتها هَلْ یُذْهِبَنَّ آیا ببرد کَیْدُهٗ فعل حیله آمیز او مَا یَغِیْظُ ○ آنچه او را بخشم آورده ست از کار پیغمبر صلعم و مطمئن آن که شاید و منصور نشود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم این کار را روشن گردانیدیم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم قرآن را اٰیٰتٍۢ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَّاَنَّ اللّٰهَ و بر آنکه خدای تعالی یَهْدِیْ براه نماید بدان آنچنانرا که خواهد بهدایت ثابت دارد وَمَنْ یُّرِیْدُ ○ هر که خواهد اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِیْنَ هَادُوْا و آنانکه یهودی شدند وَالصّٰبِـُٔوْنَ و ستاره پرستان وَالنَّصٰرٰی و ترسایان وَالْمَجُوْسَ و گبران وَالَّذِیْنَ اَشْرَكُوْٓا و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبده اصنام اِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بدرستیکه خدای تعالی جدا کند بَیْنَهُمْ میان ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز به حکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ ○ بهر چیز گواه ست و از حال همه آگاه اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی میدانی اَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای تعالی یَسْجُدُ لَهٗ سجده میکند مرا و را مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و بقی سجده تسخیر وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و هر که در زمینهاست از مومنان سجده طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بشروق اول و اخر وَالنُّجُوْمُ و ستارگان بفتن آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان نباتها و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختان بسایه وَالدَّوَآبُّ و جنبندگان بانواع مختلف وَكَثِیْرٌ مِّنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان سجده کنند ها و را سجده طاعت وَكَثِیْرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ واجب حکم شده ست بر ایشان بعذاب در اعقاب آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم ست و هر ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح ست از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین شهود ۔ جمله ذرات جهان را در سجود و این سجده ششم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا خبر آدمیان تا بعیض نگردی پس نبوده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقرا بندند از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَمَنْ یُّهِنِ اللّٰهُ و هر که را خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان

یا داخل در دوزخ شمالهٔ پس نیست مر او را من مکرمی هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده با سعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول
بهشت ان الله یفعل ما یشاء ○ بدرستیکه بکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب بازمرهٔ اصحاب ع در مقام مخاصمت سجدة ۶
آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم ست و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و کتاب
خود و کتاب شما ایمان داریم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را حبشا سید از روی حسد بدان نمیگرویدید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه
آیت فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری
منقول ست که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس ست که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید عنهم
و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسهٔ
مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علیحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی
جنگ میکنند فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قطعت لهم بریدند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثیاب ج من نار پاره ها از آتش که
جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطهٔ جامه بتن یصب ریخته میشود من فوق رؤسهم از بر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم ○
آبی گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا والجلود ○
و بگدازد پوستهای ایشان یعنی با آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد ولهم و مر معذبان را مقامع گرزها باشد در دست زبانیهٔ من حدید
آهن کلما ارادوا هرگاه که کفار خواهند ان یخرجوا منها آنکه بیرون آیند از آتش من غم از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد اعیدوا
باز گردانیده شوند بدان گرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج عزم یک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند
بمدکات و میگویند ذوقوا بچشید عذاب الحریق ○ عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای تعالی یدخل الذین آمنوا ع ۱۲
در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جنت تجری بوستانهائی که میرود من تحتها الانهار
از زیر مساکن و قصور آن جویها یحلون آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساور بستوانها من ذهب از زر
و لؤلؤا و بسیار ایند بروارید ولباسهم فیها و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حریر ○ ابریشم خالص ست و در حدیث
آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان امت اند که بس حریر بر ایشان حرام ست وهدوا و راه
نموده شدند مومنان الی الطیب من القول بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و آنچنان
باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل
نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر اند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمهٔ شهادت ست
یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده که قول طیب ذکر الله ست یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مرید است یا دعای مومنان یا امر معروف و
نهی منکر در لطائف قشیری مذکور ست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای حق تعالی و در کشف الاسرار آورده
که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر
از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم نظم ایمن آباد ست این راه نیاز ☆ ترک نازش گیر و با این ره بساز

رو بترک دعوی و دعوت بگوی ه راه حق از کبر و از نخوت مجوی ه وَهُدُوٓا وراه یافته شد ذا هل ایمان اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوٓا اِلٰى صِرَاطِ الْحَمِيْدِ ○
براه خداوند ستوده که آن دین اسلام ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه ست که پیغمبر صلعم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِيْ جَعَلْنٰهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان مخصوص نیست بعضی دون بعضی سَوَآءً یکسانست نِ الْعَاكِفُ فِيْهِ مقیم در وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در دو برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی ست رح و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد همه حرم ست و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم هر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند از عمر فاروق رض منقول ست که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند وَمَنْ يُّرِدْ فِيْهِ و هر که خواهد در حرم بِاِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام ست و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علمای بر اند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب ست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند و اگر نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی می نویسند ابن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکه محترم مخصوص ست بتضاعف حسنات چه نمازی نه و با چندین نماز در غیر او برابر ست پس جزای مساوی نیز کلی ترست در و از سائر مواضع خبر ان الذین کفروا که در اول آیت گفت محذوف ست تقدیرش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند وَاِذْ بَوَّاْنَا و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم لِاِبْرٰهِيْمَ برای ابراهیم خلیل اسد ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار زمین که خانه بود یا بادی انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی اَنْ لَّا تُشْرِكْ بِيْ شَيْئًا بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزهیم وَّطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته لِلطَّآئِفِيْنَ برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان وَالْقَآئِمِيْنَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته اند برای پیاایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ○ در رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک سازند تا و یرا طواف کنند و در و نماز گزارند این قول بلسان اهل علم ست اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه مده کدو پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی اسد فی الارض فاحب الاوانی الی اسد اصفاها وحی آمد بداود ع که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود ع گفت وای بیت یسعک یعنی کدام خانه ست که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مومن ست داود ع گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل فروزد ه بجز حق هر چه پیش آید بسوزد ه چون ابراهیم ع خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل ع بر مقام یا بر کوه ابو قبیس برآمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذرات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم اسد بود که حج گذارد

بجواب لبیک اللهم لبیک بسمع رسید قصه تأذین ابراهیم علیه السلام است که حق تعالی فرموده وَأَذِّنْ وندا در ده ای ابراهیم علیه السلام فِي النَّاسِ
در میان مردمان وبخوان ایشان را بالحج بحج خانه خدای و در تفسیر المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر صلعم است میفرماید که خبر ده مردمان را
وجوب حج یا قوله تا بیایند تو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ وسوارگان بر هر شتری لاغر شده از راه گشته که بجد تمام یَأْتِينَ
می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ
لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشانرا است یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ویاد کنند نام خدایرا یعنی لبیک گویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه وقول فقها آن ست که نام خدا بر مذبح در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست که بنام
خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنانرا که بنام خدای قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخورید گوشت آن این امر اباحت ست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را
خوردن آن جائز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا
پس تا بگذارند عطف ست بر یذکروا یعنی نحر می آیند تا خدای عز وجل را یاد کنند و قضا نمایند ایشان تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجای
آرند مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن ست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ
بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول اوست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خدای ست وَمَن يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او را نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَّهُ
بهتر ست مر او را عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شده مر شمارا لَكُمُ الْأَنْعَامُ برای شما چارپایان
إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده شده ست بر شما تحریم آنکه مردار ست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یک سو روید
از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکای ست یا گواهی
دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتی که مخلص باشید مر خدایرا و مائل بدین او که اسلام ست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک
آرندگان بوی وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای تعالی فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنان ست که گویا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی زمین
و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمزق می سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ
یا بزیر افگند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه ست یعنی هر که از اوج
ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و ملخص کلام
هلاکت مشرکان ست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ وَمَن يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای
خدای تعالی که مناسک حج ست یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِن تَقْوَى
الْقُلُوبِ از تقوای دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترس کاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا
برشما در انعام مَنَافِعُ سود هاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتیکه نام برده که زمان نحر ست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس طی و جوب

منتهی شود الی البیت العتیق ○ بخانهٔ آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانهٔ عزیز گوار و لکل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که
پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدای را علی ما رزقهم
بر ذبح آنچه داد مر ایشانرا من بهیمة الانعام از بهیمه چارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فالهکم پس خدای
شما و خدای ایشان الٰه واحد یک خدای ست فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید و بشر المخبتین ○
و بشارت ده ای محمد صلعم فروتنان را ببزرگی آن سرایا ترسکاران را برحمت بی منتهای و سلمی بر فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که
هیچ مژده از این فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذین اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان
وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه و اشعلهٔ
شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بردوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ۰ زآتش عشق تو
جان و دل ما سوخته باد ۰ پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را والصابرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم بانچه بایشان
رسیده و میرسد از تکالیف و محن والمقیمی الصلوة ۱ و بپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن ومما رزقناهم و
از انچه عطا داده ایم ایشانرا ینفقون ○ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده والبدن و شتران و گاوان که
برای هدی رانده اید جعلناها لکم ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم مر شما را فیها
خیر ○ در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدای تعالی را علیها بر کشتن آن
صوافّ ۲ در حالتیکه بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت ست و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک و
الیک فاذا وجبت پس چون بیفتند بر زمین جنوبها پهلوهای نر بوحان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای
ایشان و این خوردن سنت ست واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را والمعتر ۳ و سوال کننده و خواهنده را در زیادا
آورده که قانع فقیر کمست و معتره درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را سخرناها رام گردانیدیم مر ایشانرا با وجود قوت
و عظم جثه لکم برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لعلکم تشکرون ○ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بنعمتهای او آورده اند که اهل
جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه میمالیدند و آن را سبب تقرب میپنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعدهٔ سابقه
و اعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه ازان نهی کرده فرمود لن ینال الله لحومها گوشتهای قربانی که صدقه
میدهید ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند ولکن ینالهٔ ولیکن میرسد بحل قبول وی التقوی منکم ۴ انچه مصاحب ست
با او پرهیزگاری از شما که آن بتعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شده سخرها لکم رام کرد برای
شما انعام را لتکبروا الله تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدای را یا به بزرگی یاد کنید خدای را علی ما هداکم ۵ بر انچه راه نمود شما را بطریق نحر
ضحایا و کیفیت تقرب بدان و بشر المحسنین ○ و بشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول طاعات ان الله یدافع بدرستیکه
خدای تعالی باز دارد و غائله مشرکان و فتنهٔ ایشان را عن الذین امنوا ۶ از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی دین
الله لا یحب بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کل خوان کفور ○ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن ست ناسپاس
بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان

ورآید زار مومنان میکوشید ند واز هر ساعت یکی از صحابه رضی سر شکسته ودست بسته بحضرت نبوت صلعم آمده شکایت مینمود ند حضرت پیغمبر صلعم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مامور نیستم چون بهجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید واول آیتی که دران باب نازل شد این بود اُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مرآنان راکه خواهند کارزار کنند باکافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند وجفای دشمنان بسیار کشیده وحفص بفتح تا میخواند یعنی آنان راکه کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستیکه خدای تعالی عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند لَقَدِيرٌ ۝ هرآینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِن دِيَارِهِم از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای ست به یگانگی حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ واگر نه دفع کردن خدای بودی بردمان بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بعضی را از ایشان بعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هرآینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ وکلیسهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ وکنشهای جهودان ومسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود دران مساجد وگفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای تعالی بسیار وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ وبرآستی که یاری دهد خدای تعالی مَن يَنصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عَزِيزٌ ۝ غالب ست بر همه کس وهیچ چیز هرکرا خواهد غلبه دهد خدای در ین آیت وعده داد مظلومان صحابه رضی را بنصرت وبدان وفا کرد که اموال ودیار قیاصره واکاسره بدیشان ارزانی فرموده پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میگوید الَّذِينَ آنانند که برحمت شامله إِن مَّكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین ودستگاه وختیار بایشان أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وبفرمایند بنیکوئی یعنی انچه شرعا وعرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وباز دارند از زشتی یعنی انچه اهل علم وفضل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ ومر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۝ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی این دولت ومال وهای هو میخواهد ۔۔۔ وان گلشن وباغ وحوض وجو میخواهد ۔۔۔ از حق همه کس حال کو میخواهد ۔۔۔ آنست سرانجام که او میخواهد وَإِن يُكَذِّبُوكَ واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده قَبْلَهُمْ پیش از ضا دید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ وگروه عاد مر هود را وَثَمُودُ ۝ وگروه ثمود مر صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وگروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ ۝ وگروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ ج واهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ وتکذیب کرده شد موسی ع یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره در آمده ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ج پس بگرفتیم ایشان را بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر بعوض وخسف وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ۝ ناپسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان ونعمت را بدل ساختیم بمحنت وزندگی را بهلاک وعمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چندازده وشهر ها که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن ده ظَالِمَةٌ ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک وظالم بودند فَهِيَ پس آن ده خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها آن بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ معطله وچند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند

ثلثه ارباع

بکس نسبت که آب آن بر دارد و منفعت حاصل کند وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ۝ و چند کوشک بلند کاری کرده که آنرا از سنگ خوش خالی کرده بودند و کثیر تفاسیر متعبر بهست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در اینجا آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده گاهی منذر گویند و اصح آنست که چون قوم عاد هلاک شدند صالح ع با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر و حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بنعاریب بن سواده داده و بر سر این چاه که بر معطله اشارت بدان رفت قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده اند چون آبا و اجداد برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی مانده و در تیسر آورده که بادشاهی کافر بر و زیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد و زیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش و دشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت درمزه چون شیره شاخ نبات ؛ وز خوشی همیشره آب حیات ؛ ایشان آن چاه را کشاده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمده زنان را دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران نسبتی اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان بایشان بهایم فرمود و چون این عمل هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان برند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده مدها فرو بستند جبرئیل عم فرو آمده ایشانرا بگوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان در مانده است و دود و سیاه منتن از انجا بر می آید و در آن نواحی آوازها هلاک شدگان میشنوند اَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلهاکه تعقل کنند بها بآن چیزی را که سبب استبصار یا سودی باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه نیست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست هیچ چیز می بینند وَلَٰكِن تَعْمَى وليكن نابینا میشود از مشاهده اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلهاکه هست فِي الصُّدُورِ ۝ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده ست از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بکشا بین بی انتظار ؛ هر طرف آیات قدرت آشکار ؛ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ؛ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ؛ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و همراهان او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وخلاف نخواهد کرد خدای تعالی وَعْدَهُ وعده خود را که در نزول عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّكَ نزد یک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال ست مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝ از آنچه میشمرید یعنی نزد یک خدای تعالی یکروز و هزار سال برابر ست زیرا که حکم زمان بود جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد یک او یکسانست هرگاه خواهد عذاب فرستد در یک حال زمان عقوبت هیچ

اثری مترتب نگردد و فرد تا در رسد وعده و هر کار که هست اگرچند کنی جهد بجائی نرسد و کاین قرن قریه و چندین از دیه یعنی اهل
آن کرمن بمحض رحمت رحمانیت امهلتهم اهلکتهم املیت لهم مهلت دادم اهل آنرا با خیر عذاب وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن قریه یعنی مردم
ستمکار و کافر بودند و مهلت بحکمت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در
دنیا و الی المصیر ۞ و بسوی منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگوای آدمیان انما انا لکم ع ۶
جزین نیست که من برشما رانذیر و بیم کننده ام مبین ۞ هویدا با آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذین امنوا پس آنانکه گرویدند بآنچه
گرویدن بدان واجب ست و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لهم مغفرة مر ایشانرا ست آمرزش گناهان گذشته و رزق
کریم ۞ و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذین سعوا فی ایتنا معجزین آنانکه بشتافتند
در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگانند بر پندار خود یعنی خواهند که ازما در گذارند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود
اولئک اصحب الجحیم ۞ آن گروه ملازمان دوزخ که جحیم دائم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصة القای شیطان در امنیت
پیغمبر صلعم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب
مدت انوار جمال موئفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت ست آورده اند که چون سورة والنجم نازل شد سید عالم
آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تانی نموده یا و گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات
و العزی و منات الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان دران میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن
لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار با استماع این کلمات خوشدل
شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه صلعم خواند و بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سورة که آنحضرت صلعم با مومنان سجده کرد و ایشان با
مشرک اتفاق نمودند جبرئیل ع م فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت صلعم رسانید و دل مبارک پیغمبر صلعم ازان بسیار اندوهناک شد و حضرت
باری تعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سید عالم صلعم آیت فرستاد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک من رسول پیش از فرستادن
تو هیچ رسولی و لا نبی و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت ست و نبی تابع او ست دران شرع چون
حضرت لوط ع م که بشریعت ابراهیم عم دعوت میکرد و هیچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی ع م یا رسول و اعی ست بشریعت خاص و
نبی عام ست و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر ست از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که منزل باشد بر و و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر و نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته وحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز میشنود یا
ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم الا اذا تمنی الا آنگاه که تلاوت کرد یعنی گمان برد که شیطان فی
امنیته در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر با صلعم شیطانی که او را ابیض گویند بهمان
آواز حضرت صلعم این کلمات بخواند تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و در حالتی که حضرت صلعم سورة النجم میخواند و بانجا رسیده بود که و
مناة الثالثة الاخری و بعضی گمان برند که این کلمات مگر تلاوت پیغمبر صلعم ست فینسخ الله ما یلقی الشیطن پس باطل و زائل گرداند خدای تعالی
آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثم یحکم الله ایته پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر میخواند و الله علیم و خدای تعالی دانست
باحوال مردمان حکیم ۞ حکم کننده بحق برایشان لیجعل ما یلقی الشیطن فتنة القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا علیهم السلام

تا گرداند خدای تعالی بچیزرا که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مرآنرا که در دلهای ایشان مرض کفر ست یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و سخت ست دلهای ایشان و تاریک مراد آنست که منافق و مشرک از اعتقاد شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمگاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم ست بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ هرآینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عنادی بایستند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و تا بداند آنانکه داده شده اند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق ست مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردگار تو وشیطان را مجال تصرف دران نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده ست آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش خدایان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری ست یا بیاید بدیشان عشرات ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۝ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت ست که بعد از وی روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ پادشاهی و فرمانروایی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و دران روز کمر تکبر از میان متکبران بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان برباید و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد مالک الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افگند و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بصدمهٔ الملک یومئذ لله درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فرد آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت ۱ روزی در آستانهٔ او خاک در شود ۱ وچون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ حاکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای شایسته کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ پس آن گروه مر ایشانرا ست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند بشربت شهادت چشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هرآینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت ست نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه خوف انقطاع باشد دران آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ و بدرستیکه خدای تعالی هرآینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ تا در آرد ایشان را در بهشت عنبرسرشت زرین خشت در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را ما استقبال ایشان فرستند و تعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آرد و ایشان را مدهامتان رانند ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان داناست و اعادی ایشان حَلِيمٌ ۝ بردبار ست بر

ع ۹

عقوبت احد التجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در ماه حرام خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت از ان خبر میدهد ذٰلِكَ ۚ وَمَنْ عَاقَبَ اینست حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبَ بِهٖ بمانند آنکه با و عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را برای ازدواج عقوبت میگوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل انچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر و یعنی معاودت کند با و بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقمست لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ ۭ هر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آئینه عفو کننده است غَفُوْرٌ ۝ آمرزنده مر منتقم را تعریضست بانکه عفو از انتقام بهترست و لمن صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات ست یعنی کسی را مجروح ساخته و او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای انجروح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادرست بر انکه چیزرا بر چیزی غالب گرداند و از جمله انکه يُوْلِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب را در روز و ساعت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد وَيُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در می آرد روز را در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ و سبب آنست که خدای تعالی شنوست قول معاقب را بَصِيْرٌ ۝ بنیاست باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای تعالی اوست ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستیکه انچه شما میپرستید و خلق پنداشته یعنی انچه میخوانند و میپرستند کافران بجز خدای او ست باطل و معدوم در حد ذات خود و در اتصاف آورده که او ست موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل ؛ در شنوی معنوی فرموده ابیات این دولی او صاف دیدهٔ احول ست ؛ ورنه اول آخر آخر اول ست ؛ کل شیء ما خلا الله باطل ؛ ان فضل الله غیم هاطل ؛ ملک ملک اوست از خود مالک ست ؛ غیر ذاتش کل شیء هالک ست ؛ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ ۝ و بسبب آنست که خدای اوست برتر از همه اشیا و بزرگتر از شریک و همتا اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۗءِ مَاۗءً آیا ندیدی و ندانستی اهتمام تقریرست یعنی دانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً ۭ ما سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ ۝ بدرستیکه خدای تعالی لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا ازان روزی دهد و داناست بحال رزق و مرزوق لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مراو راست انچه در آسمانهاست و انچه در زمینهاست و خالق و مالک همه اوست وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ ۝ و بدرستیکه خدای هر آئنه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ آیا ندیدی و ندانستی انکه خدای تعالی رام کرد برای شما مَّا فِي الْاَرْضِ انچه در زمین ست از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْكَ تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ ؛ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاۗءَ و نگاه دارد خدای آسمان را اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ ؛ از انکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی فرماید و خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ

ع

رَحِیمٌ ۞ بتحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده و هُوَ
الَّذِیْ اَحْیَاکُمْ او است آن کسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ
پس زنده گرداند شما را در قیامت اِنَّ الْاِنْسَانَ لَکَفُوْرٌ ۞ بدرستیکه آدمی هر آئینه ناسپاس ست که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
لِکُلِّ اُمَّةٍ هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَکًا معین ساختیم دینی و شریعتی که بامرها هُمْ نَاسِکُوْهُ ایشان پذیرنده آن دینند فَلَا یُنَازِعُنَّکَ
پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان با تو فِی الْاَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از ان ظاهر تر ست که تصور نزاع دران توان کرد مصرع در
نور آفتاب چه جای تامل ست ۱۲ وَادْعُ اِلٰی رَبِّکَ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود اِنَّکَ لَعَلٰی هُدًی مُّسْتَقِیْمٍ ۞
بدرستیکه تو هر آئینه براه راستی وَاِنْ جَادَلُوْکَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ
پس بگو اللّٰهُ اَعْلَمُ خدا داناتر ست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۞ بانچه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد اَللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ خدای تعالی
حکم کند میان شما در روز قیامت فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ۞ در ان چیزیکه بودید شما در ان اختلاف میکردید از امر دین و حکم چنان باشد
که مومن را بدرجات ثواب برآورد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ ست اَلَمْ تَعْلَمْ
اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَآءِ آیا ندانستی یعنی دانسته آنرا که خدای تعالی میداند انچه در آسمانهاست از عجائب علویات وَالْاَرْضِ و انچه در زمین
ست از غرائب سفلیات و هیچ چیز بر و پوشیده نیست اِنَّ ذٰلِکَ فِیْ کِتٰبٍ بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظات
و آن نزدیک او ست اِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ ۞ بدرستیکه علم همه اشیا بر خدای تعالی آسان ست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست
وَیَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و میپرستند کفار مکه بجز خدای تعالی مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰنًا انچه فرو نفرستاده است خدای تعالی پرستش او حجتی و
برهانی وَمَا لَیْسَ لَهُمْ بِهٖ عِلْمٌ و عبادت میکنند چیزرا که نیست مر ایشانرا بانچیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت
و تقلید میپرستند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ نَّصِیْرٍ ۞ و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ اٰیٰتُنَا
بَیِّنٰتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال
تَعْرِفُ فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ میشناسی در رویهای آنانکه کافر شده اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی قرآن بر کافران
خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان بینی از فرط عناد و لجاج که باحق دارند یَکَادُوْنَ یَسْطُوْنَ نزدیک بود که حمله برند بقهر و
مجادله نمایند یا بکشایند دستها بِالَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ اٰیٰتِنَا بآنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما قُلْ اَفَاُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِّنْ
ذٰلِکُمْ بگو آیا خبر کنم شما را بدتر از انکه میخواهند ایشان بخوانندگان قرآن اَلنَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آتش دوزخ ست که
وعده کرده است خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده ست بآن آتش خدای آنانرا که کفر ورزیده اند و وعده بر آن وجه ست که
ایشانرا دران جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۞ و بد موضع بازگشت ست آتش یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای آدمیان زده شده است ع ۸
مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سورهٔ عنکبوت بر این وجه که مَثَلُ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِیَآءَ کَمَثَلِ
الْعَنْکَبُوْتِ اتَّخَذَتْ بَیْتًا فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و دران تامل کنید اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدرستیکه
آنهارا که میخوانید از بتان و آن سه صد و شصت بت بود بر حوالی خانهٔ کعبه نهاده الله تعالی فرمود که اینهمه بتان که میپرستید بجز خدای که منعم
لَنْ یَّخْلُقُوْا ذُبَابًا نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوْا له و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَاِنْ

یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا و اگر بربایدمگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند نمی‌توانند باز نمیتوانند ستد انچیز را از مگس رسم بت پرستان این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می‌اندودند و در های تجانه بر ایشان می‌بستند و مگسان از روزن تجانه در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی میکردند که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع آن از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ سست شده است جوینده یعنی بت که نتواند ستد انچه مگس ازو ربوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند انچه ربوده از و استرداد کنند یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزانکه عاجزان را بنده اند ؛ چون قدکاری زهم شرمنده اند ؛ عجز و امکان لازم یکدیگرند ؛ پس همه خلقان زهم عاجزتر اند ؛ قوت از حق ست و قوت حق اوست ؛ زانکه او مغز ست خلقش همه پوست آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را شش روز آفریده و مانده شد حاشا بر دهانشان خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ نشناختند یهود خدا را بسزای شناختن او یا تعظیم نه نمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی انست که آیت در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید نشناختند که بدو شرک آوردند و جمادات را الهه نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالتحقیقت بمعرفت او راه نبردند زیراکه دور باش ولایحیطون بعلما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بغیب هویت خود بهیچ ره نمارا بر وراه نمید هر شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و بسر معرفت او جز او پی نبرد میان او و میان ما سوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت آن از قبیل محالاتست و ما للطین و رب العالمین مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیٌّ عَزِیْزٌ ○ بدرستیکه خدای تعالی هر آینه توانا است بر خلق اشیای غالب ست بر همه چیز ؛ اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ خدای تعالی برمیگزیند مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی در رسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل علیه السلام و از آدمیان نیز میگزیند پیغمبران را تا خلق را دعوت بحق کنند اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ ○ بتحقیق خدای تعالی شنواست مقاله پیغمبر را در وقت دعوت و تبلیغ بنیاست بحال امت او در رد و قبول دعوت یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ میداند انچه در پیش آدمیان ست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و انچه از پس ایشانست یعنی عملها که خواهند کرد وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ○ و بسوی خدای تعالی باز گردانیده میشود کارها یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ارْکَعُوْا ای کسانیکه گرویده اید رکوع کنید وَاسْجُدُوْا و سجود نمائید در نماز در اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت اینست که نماز گزارید تعبیر کرده از صلوة بر رکوع و سجود که دو رکن اعظم ست ازان و لهذا امام اعظم و مالک رح در ین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما میکند باآنکه مراد نماز ست و امام شافعی و امام احمد رح سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود ست و در حدیثی نیز آمده است که فضیلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه ست و بمذهب امام شافعی رح سجدهٔ مفصل باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ قدس سره این رسجدهٔ افلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکنند بر مبادرت بسجود وَاعْبُدُوْا رَبَّکُمْ و بپرستید آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَیْرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ شاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید وَجَاهِدُوْا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ و غزا کنید در راه خدای تعالی بر ای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بعمل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه

بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که وجعلنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ۵ ماند خصمی زو ستبر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست ۵ شیر باطن سخره خرگوش نیست ۵ و ازینست که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن
از مجاهده نفس باز نایستند زیرا که از و امین توان بود و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدینست هُوَ اجْتَبٰىكُمْ او که خداوندست برگزید
شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت
در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ اَبِيْكُمْ
اِبْرٰهِيْمَ ۵ کیش پدر خود ابراهیم ع را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم ع بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ماست و آنحضرت ص
پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ ۵ مِنْ قَبْلُ نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله وَفِيْ هٰذَا
و در قرآن نیز ما ابراهیم ع تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکورست و من
ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم روز قیامت گواه برای شما
بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل ع م وَتَكُوْنُوْا و تا باشید شما شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ ۵ گواهان بر مردمان بر رسانیدن انبیا دعوت حق را
بدیشان فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای وَاعْتَصِمُوْا
بِاللّٰهِ و چنگ در زنید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود بر او اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که
اعتصام بحبل الله امر عوام ست و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف ست بسر خدای و امر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دست از ما سوای حضرت الهی هُوَ مَوْلٰىكُمْ او ست
یا بندگان و متولی کار همه درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلٰى پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ۵ و نیکو مددگاری بیاری عیبها پوشده و
بمددگاری گناهان بخشنده یاری از و جوی که از یاری در ماند و مددگاری از و طلب که ازان عاجز نشود نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدا ۵
یاری ز کسی طلب که از روی وفا ۵ کار تو تواند که بسازد همه جا ۵ دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مكية وهي مائة وثمان عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ ۵ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گروندگان الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ
صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ ۵ آنانکه ایشان در نماز خود ترس کار انند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلعم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در کتاب فردوس
که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست
و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز ست لله و فی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقائق مذکورست که
خشوع در ظاهر آنست که سر بپیش افگند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند دست راست بر چپ نهد و قرارت او از روی حضور
بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال گداز د محققی
فرموده ست که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت ۵ نظم یار بیزار ست از تو تا تو ئی ۵ اول از خود خویش را
بیزار کن ۵ گر ز تو یک ذره باقی مانده ست ۵ خرقه و تسبیح را زنار کن ۵ خوش تبرک هر دو عالم گیرد و ۵ ذره مندیش چون عطار کن ۵

وَالَّذِينَ هُمْ وایشان آنانند که عَنِ اللَّغْوِ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ ۝ اعراض کنندگانند والمام قشیری رحمه فرموده که هرچه برای خدای نیست خشوع ست و آنچه ترا از خدا باز دارد باطل و سهو ست و آنچه بنده را در ان خطی باشد لهو ست و آنچه از خدا نبود لغو ست و حقیقت آنست که لغو چیزیرا گویند که از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۝ مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ وآنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ یا از انکه مالک شده اند ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمینند فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ پس بدرستیکه نگاهدارندگان فروج ملامت کرده شده نیستند بر ایشان اینها که بشرط آنکه در حیض و نفاس و در روزهٔ فرض و احرام نباشد و در غیر اینها و در غیر این در صنف هیچ وجه نشاید فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ پس هرکه خواهد برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ پس آن گروه جویندگان ایشان درگذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنانکه آتمنا بیدکنند هم ازین گروهند وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝ وآنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی انچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع خلق یا انچه امانت حق ست چون نماز و روزه و غسل جنابت و مر عهدها را که با حق و خلق ببندند رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ وآنانکه ایشان بر نمازهای خویش محافظت میکنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آنست که فلاح مومنانست و اشارت بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان که جامع این شش صفتاند هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه ارزوی استحقاق میراث برند فردوس راکه بلندترین درجات بهشت ست و گویند منازل کفار در آن بهشت میراث گیرند چه هریک از مومنان و کافر انرا در بهشت دو منزلست منازل مومنان از دو وجه اضافت بمنزل کفار کنند و منزلهای ایشان در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی انجا بودندی بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را بهشت از دور نمایند کان سوزد گر باشد هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاویدانگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را مِن سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوت بیرون کشیده شده مِّن طِينٍ ۝ از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم ست ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر منیرون آمده را نطفه جای گرفته فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۝ در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی مقداری گوشت که بمکیدن نخاید فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا پس ساختیم آن گوشت را استخوان باآنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم استخوانرا گوشتی یعنی بر دریانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر وی ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آخَرَ آفرینی دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از انکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر و بکشادیم و از مقام رضاع بطعام رسانیده و بعد از ایها گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی بنهاد

گردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ ۝ پس بزرگ ست خدا که نیکو نگارنده ترین نگارندگانست
ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفریدن
انسان فرموده نفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسانست **بیت** بر ورق روی تو لطف خدای ۞ آیت حسن ست که تحریر کرد ۞ **وفی**
المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحیٰ ۞ ای کدامی رنگ تو گلگونها ۞ تاج کرّ مناست بر فرق سرت ۞ طوق فضلناست
او یزبرت ۞ هیچ کر مناشنید این آسمان ۞ کین شنید این آدمی پر غمان ۞ احسن التقویم در والتین بخوان ۞ که کدامی گوهرست از بحر جان ۞
گر بگویم قیمت آن ممتنع ۞ من بسوزم هم بسوزد مستمع ۞ بعضی از اهل وجدان گویند که چون در این آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان
فرموده دون نست که او را زبانی باد ای مرهم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده
گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُوْنَ ۝ پس شما بعد از آن که ذکر کردیم از آفرینش شما هر آئینه مردگانید یعنی مآل حال
شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبْعَثُوْنَ ۝ برانگیخته میشوید برای
محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستیکه آفریدیم زیر سر شما سَبْعَ طَرَآئِقَ ۚ هفت آسمان طبقه بالای طبقه نامهر طبقه از آن راههای
از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِيْنَ ۝ و نیستیم ما از این مخلوق که آسمانست بیخبر که او را مهمل گذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل
نگاه داریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ و فرو فرستادیم از آسمان
آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان دران دانستیم فَاَسْكَنّٰهُ فِي الْاَرْضِ ۖ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رض
نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ ست و
فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصرست و انهار که ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و این ست
که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ ۝ و بدرستیکه ما ببردن آن آب و زائل ساختن توانائیم
چنانچه بر ازال آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و تابوت سکینه
و انهار خمس را آسمان برد و بعد ازان بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب
بوستانها مِنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ از خرمابنان و از تاک و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگور ست و
نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيْهَا فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ مر شما را درین بوستانها میوها بسیارست غیر تمر و عنب وَمِنْهَا
تَاْكُلُوْنَ ۝ و از ان بوستانها یعنی از ثمار در زروع آن میخورید و مالابد معیشت ازان حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ
و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل موسی علیه السلام ست میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان بر ست
این درخت بود یعنی درخت زیتون تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ میروید بار و غن وَصِبْغٍ لِّلْاٰكِلِيْنَ ۝ و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون
میروید بچیزیکه جامع ست دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم ازان نانخورش توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ فِي
الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستیکه مر شما راست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِيْكُمْ
می آشامانیم شما را مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا از انچه در شکم ایشان ست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيْهَا مَنَافِعُ كَثِيْرَةٌ و مر شما راست در ایشان سودها
بسیار که بر بعضی سوار میشوید و بعضی را بار میکشید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۝

ع ۱ ۲۲

وازایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا ازایشان بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ○ وبر
انها یعنی بشتران ازایشان درخشکی وبرکشتیها برتری برداشته میشوید یعنی شتر وکشتی شمارا برمیدارند وازموضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ وهرآینه ما فرستادیم پیش ازتو نوح ع م رابسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت نوح ع م ازروی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای گروه من خدایرا پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد جزوی أَفَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا نمیترسید
ازعذاب وی یعنی تبرسید وبعبادت غیراو میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ
ازگروه وی مردرویشان وعوام خلق رایعنی چون اکابر قوم اصاغررا بدین ودعوت نوح ع م مائل دیدند ایشان راتنفیر نموده گفتند مَا
هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ نیست این کسیکه میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما درخوردن وآشامیدن وغیرآن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید برشما ومهتر گردد وشما را تابع ومحکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً ج واگر خواستی خدای
که رسول ببنی آدم فرستد هرآینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ○ نشنودیم این را که آدمی
رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ○ درمیان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را ازفرط عناد میگفتند چه
درمیان ادریس ع م ومیان ایشان مدتی مدید گذشته بود شنیده بودند که ازاولاد آدم ع م پیغمبری بود إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست
او الا مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ○ پس انتظار
برید وبر وچشم دارید تا هنگامی اززمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی رامیرود وازوی بازرهیم ویا ازجنون بهوش آید وترک گفتن این سخنان نموده
پی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ○ گفت نوح ع م بعدازانکه ناامید شد ازایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار
من یاری ده مرا وانتقام من بکش ازایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا که بساز
کشتی را به نگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا وبامر ما وتعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا پس چون
بیاید فرمان ما بسوار شدن برکشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ ○ وبجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تونان پزد وازمیان آتش آب برآید
فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآر تو درکشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ ازهرد وصنف ازحیوانات که جفت یکدیگر باشند دو تا یعنی نر وماده وتر تیسر گوید که
بکشتی درنیاورد مگر آنهارا که میزایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ودیگر درآور درکشتی کسان خود را ازاهل بیت
ومومنان را الا آنانکه پیشی گرفته است برو قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ ج ازایشان که قوم تواند یعنی یکی پسر تو کنعان
نام ویک زن تو الیفا نام که کافر بودند وَلَا تُخَاطِبْنِي وخطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ج درشان آنانکه ظلم کردند بر خود
وایمان قبول نکردند وترا ایذا وتمسخر نمودند با آنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ○ بدرستیکه ایشان همه
غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو وهرکس که با تو است
ازمومنان برکشتی وراست بنشینی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ پس بگو همه ستایشها مر خدای را آنکه نجات
داد ما را ازگروه ستمکاران یعنی مشرکان وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي وبگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا
بمنزلی بابرکت که سبب سلامت ونجات مومنان ست وحفص منزلا بضم میم وفتح زا میخواند ومصدر میمی میداند یعنی فرود آر مارا فرود
آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ○ وتو بهترین فرود آرندگانی درمنازل مبارک وقولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از بن عطا قدس سره نقل میکند که منازل مبارک آن منزل است که در وازهوا جس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از جمال قدس بدان نازل باشد و هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر بود آن منزل از همه منازل افزونتر بیت در منزلی که جانان روزی رسیده باشد ۞ بازهای خاکش دارم مرجانی ۞ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ بدرستیکه در قصهٔ نوح ع و بانچه با قوم او کرده شد هر آئینه نشانهاست مراهل عبرت را وَاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِیْنَ ۞ و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مردمان قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال صدقان و کذبان ظاهر گردد ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس بیافریدیم از پس قوم نوح ع قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ۞ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَاَرْسَلْنَا فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ پس فرستادیم ما در میان ایشان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح ع و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای تعالی را مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ نیست شمارا هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۞ آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و گفتند گروهی بزرگان از قوم آن رسول آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایشان نیاوردند وَاَتْرَفْنٰهُمْ و نعمت داده بودیم ایشانرا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که مَا هٰذَاۤ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ نیست این رسول که بحق دعوت میکند الا آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ میخورد از انچه شما میخورید از ان وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُوْنَ ۞ و می آشامد از انچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج ست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست اِنَّكُمْ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ۞ بدرستیکه انگاه شما هر آینه زیان زدگان باشید که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید اَیَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَّعِظَامًا آیا وعده میدهد شمارا این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده اَنَّكُمْ مُّخْرَجُوْنَ ۞ بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ ۞ چه دور ست دور ست انچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک بردهان شان اِنْ هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا نَمُوْتُ وَنَحْیَا می میریم و زنده میشویم یعنی از مائی میمیرد و یکی میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ۞ و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلُ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا نیست هود یا صالح ع مگر مردیکه برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستادند بشما و شمارا بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَمَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِیْنَ ۞ و نیستیم ما او را و گرویدگان و انچه خبر میدهد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِیْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ۞ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب انچه مرا تکذیب کردند قَالَ عَمَّا قَلِیْلٍ گفت خدای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی لَّیُصْبِحُنَّ نٰدِمِیْنَ ۞ گردند کافران و کذبان پشیمان از تکذیب خود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل ع فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشگافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصهٔ نوح ع قصهٔ عاد آورده شده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد ع ست و بر این قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق

بحکم قضا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم غثاء ۞ پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک
کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فبعدا للقوم الظلمین ۞ پس دوری باد از رحمت
حق مر گروه ستمکاران را ثم انشانا من بعدهم پس پیدا کردیم از پس ایشان قرونا اخرین ۞ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم
شعیب و لوط و هم ما تسبق من امة اجلها پیش نتواند گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم و ما یستاخرون ۞
و نه باز پس ماند ازان ثم ارسلنا رسلنا پس فرو فرستادیم فرستادگان خود را تترا ۞ پیاپی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة رسولها کذبوه
هر گاه که آمد بگروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و تقلید پدران و لزوم عادات
ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا بعضهم بعضا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام از
ملت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم و جعلناهم و گردانیدیم ایشان را احادیث ۞ سخنان یعنی ایشان را عبرت خلائق گردانیدیم که دیگر
عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه و اسمیگویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان بماندی مبود
شعر تقنی و تبقی عنک احدوثة ۞ فاجدبان تحسن احد وشک ۞ در ترجمه این بیت گوید نظم پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند ۞ دران کوش
که نیکو بماند افسانه ۞ سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز ۞ مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند ۞ فبعدا لقوم لا یؤمنون ۞ پس دوری باد از رحمت
حق مر گروهی را که نمی گروند بانبیای ع م و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی ع م را و اخاه هرون ۞ بآیاتنا
و برادر او هارون را بمعجزها و بنیاهای ما و سلطان مبین ۞ و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی ع م آن بود
و چند معجزهٔ دیگر چون فرو بردن جادو بها و شکافتن دریا و بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس با موسی و برادر او را ع م
بمعجزات تسعه فرستادیم الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا پس سر کشیدند گروه قبطیه از
ایمان و متابعت پیغمبران و کانوا قوما عالین ۞ و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا
پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مرد و آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت و قومهما لنا عابدون ۞ و حال آنکه
گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمانند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند
و او بت میپرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون ع م را فکانوا من المهلکین ۞ پس گشتند بسبب
آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم و لقد اتینا و بدرستیکه دادیم ما موسی الکتب موسی را تورات بعد از هلاک فرعون
و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل بدرک آن یهتدون ۞ راه یابند باحکام شریعت و جعلنا ابن مریم و امه آیة و ساختیم ما
قصهٔ پسر مریم یعنی عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال ۞ پسر را از آنکه در مهد سخن گفت و ما در را از آنکه بی مساس
بشری چنان پسری بزاد و آویناهما و جای دادیم ما مادر و پسر را و قتیکه از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه یعنی بلندی
از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا شطنطین یا مصر ۞ و ربوه موضعی بود ذات قرار و معین ۞ خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام
گیرند و خداوند آبی ظاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکنند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد
کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال دران موضع بسر بردند و طعام عیسی ع م از نبهای بیابان بود که مادرش میریست
و میفروخت یا ایها الرسل خطاب با عیسی است ع م بر سبیل تعظیم میفرماید کلوا من الطیبت بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال و اعملوا صالحا

ع ۱۶

و بکنید کارهای ستوده و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم عمل ست و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت ست در و سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و چنین در اداء عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت برین ست و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بآن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و چنین حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق رذیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم

دست دل از زمزم و کوثر بشوی ۞ و آب سر چشمهٔ تقوی بجوی ۞ لقمه که در اصل نباشد حلال ۞ زو نفتند مرد مگر در ضلال ۞ قطرهٔ باران تو چون صاف نیست ۞ گو هر دریای تو شفاف نیست ۞ و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی برانند که خطاب با حضرت پیغمبر ست صلعم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه ست و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده مصرع و قد جمع الکمین فیک المفاخر ۞ مصرع انچه خوبان همه دارند تو تنها داری ۞ در موضح فرموده که خطاب بآن حضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بما تعملون علیم ۞ بانچه شما میکنید دانا ام و ان هذه امتکم و بدرستیکه این ست ملت شمای رسل کرام امة واحدة ملتی یگانه در عقائد و اصول شرائع یا جماعت شمای امت محمد صلعم جماعتی متحد و متفق بر ایمان و توحید و انا ربکم و من آفریدگار شمام فاتقون ۞ پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید فتقطعوا امرهم بینهم زبرا ۞ پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب بما لدیهم فرحون ۞ هر گروهی از ایشان بانچه نزد یک ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست فذرهم فی غمرتهم پس بگذار ای محمد صلعم کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین ۞ تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند ایحسبون انما نمدهم به آیا میپندارند مشرکان که انچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد میکنیم بانچیز من مال و بنین ۞ از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار نسارع لهم فی الخیرات ۞ میشتابیم برای ایشان بانچیز در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که امداد ایشانرا بمال و فرزند مسارعت ست از برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بل نه چنین ست که پندارند بلکه لا یشعرون ۞ نمیدانند که این امداد استدراج ست نه مسارعت در خیرات ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون ۞ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب این ست و الذین هم بآیات ربهم و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل قدرت یؤمنون ۞ میگروند و الذین هم بربهم لا یشرکون ۞ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی و الذین یؤتون ما آتوا و آنانکه میدهند انچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات و قلوبهم وجلة و دلهای ایشان ترسان ست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند انهم الی ربهم راجعون ۞ آنکه ایشان بسوی پروردگار خود باز گردند اولئک یسارعون آن گروه که باین صفتها موصوف اند میشتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع ست کما قال الله تعالی فاتاهم الله ثواب الدنیا و هم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون ۞ پیشی

گیرندگانند یا سابقند بر ہمہ مومنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بہشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم ہیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا كِتٰبٌ ونزد یک ما کتابی ست یعنی لوح محفوظ کہ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشتہ نیست یا نزد ماست نامۂ اعمال ہر کس کہ گواہی دہد بر کردار ہر کس وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ وایشان کہ عاملانند ستم دیدہ نخواہند شد باقرونی عقاب ونقصانی ثواب بَلْ قُلُوْبُهُمْ بلکہ دلہای کفرہ فِيْ غَمْرَةٍ در غفلت وحیرت ست مِّنْ هٰذَا از ین سخن کہ گفتہ شد یا از کتاب حفظ یا از قرآن وَلَهُمْ اَعْمَالٌ ومر ایشان راست عملہای ناپاک وخطاہای بی باک مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این خطای عظیم کہ برانند یعنی شرک وانکار بعث وغیر آن مراد آنست کہ غیر از شرک گناہان دیگر ہست کہ هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عٰمِلُوْنَ ○ کنندگانند بحسب حکم قضا ولارا دلقضائہ وایشان دران غفلت ومعصیت باشند حَتّٰٓى اِذَآ اَخَذْنَا تا وقتیکہ بگیریم مُتْرَفِيْهِمْ منعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل اِذَا هُمْ يَجْـَٔرُوْنَ ○ آنگاہ ایشان فریاد درگیرند واستغاثہ کنند وما گوییم لَا تَجْـَٔرُوا الْيَوْمَ مگو فریاد کنید امروز وطمع فریاد رسی مکنید اِنَّكُمْ مِّنَّا بدرستیکہ شما از جہت ما لَا تُنْصَرُوْنَ ○ یاری کردہ نخواہید شد یا از عذاب ممنوع نخواہید گشت قَدْ كَانَتْ اٰيٰتِيْ بدرستیکہ ہست آیتہای من یعنی قرآن کہ بہر وقت تُتْلٰى عَلَيْكُمْ خواندہ میشود بر شما فَكُنْتُمْ پس ہستید شما از شنیدن آن عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنہای خود تَنْكِصُوْنَ ○ باز میگردید یعنی بقہقری رجوع میکنید وکلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِيْنَ ۚ در حالتیکہ طلب رفعت دارید بر مردمان وتعظیم مینمائید بہ بحرم مکہ ومیگویید ما اہل حریم پاستکبر بدتکذیب قرآن سٰمِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُوْنَ ○ ہذیان میگویید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانہ را کہ در حوالی او افسانہ میگویید وبدو می نازید وطواف نمیکنید اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ ووضوح معنی بدانید کہ کلام حق ست اَمْ جَآءَهُمْ آیا آمد بدیشان از کتاب ورسول مَّا لَمْ يَاْتِ اٰبَآءَهُمُ الْاَوَّلِيْنَ ○ بہ پدران پیشین ایشان تا عذر گویند کہ ما از کتاب وپیغمبر خبر نداریم یعنی ہمچنانکہ نوح وابراہیم ع م را بہ پدران ایشان فرستادیم ہمچنین محمد صلعم را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال اللہ تعالیٰ لتنذر قوما ما انذر آبائہم اَمْ لَمْ يَعْرِفُوْا آیا نشناختند ایشان رَسُوْلَهُمْ پیغمبر خود را بامانت وراستی وحلم ووفا وکرم ومروت ونیکخوئی وکمال علم باوجود عدم تعلم فَهُمْ لَهٗ پس ایشان مر او را مُنْكِرُوْنَ ○ منکران وناشناسندگان باشند یعنی نہ آنست کہ نمیشناسند حضرت پیغمبر صلعم را تا انکار کنند وگویند بیگانہ ست ما حقیقت حال او نمیدانیم اَمْ يَقُوْلُوْنَ آیا میگویند بہ جِنَّةٌ دیوانگی ست کہ از سخن او حسنات ندارند بَلْ نہ چنین ست کہ ایشان میگویند جَآءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست کہ قرآنست وَاَكْثَرُهُمْ وبیشتر کافران لِلْحَقِّ كٰرِهُوْنَ ○ مر حق را نخواہند کہ مخالف طبع وآرزوی ایشان ست قید اکثر برای آنست کہ بعضی از کفار از ننگ وتوبیخ مردم نمیگروند نہ از کراہت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ واگر پیروی کردی حق سبحانہ وتعالیٰ اَهْوَآءَهُمْ آرزوہای کافران را در وجود آلہہ یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيْهِنَّ ۭ ہر آینہ تباہ وناچیز شدندی آسمان وزمین وہر کہ در آسمان وزمین ست از ملائکہ وانس وجن وجز آن چنانچہ در آیت کریمہ لو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا گذشت وگفتہ اند مراد از حق دین اسلام ست اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانہ قیامت ظاہر کردی وآسمان وزمین واہالی آن تباہ وہلاک شدندی بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکہ آوردیم بدیشان کتابی کہ وعظ وپند ایشانست یا بدہ عزت وصفت شرف ایشان در انست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظۂ خود یا از انچہ سبب بزرگی ایشان در دنیا وآخرت ست مُّعْرِضُوْنَ ○ روی گردانندگانند اَمْ تَسْـَٔلُهُمْ آیا آنکہ تو میخواہی از ایشان بر ادای رسالت خرجا مزدی یا سبب طمع در مال ایشان ترا متہم دارند بر رسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو کہ روزی دہندۂ

وثواب عقبی ست خیر ۵ بهترست ترا از مزد ایشان وَهُوَ او یعنی خدای تعالی خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ ۵ بهترین روزی رسان ست وَاِنَّكَ
لَتَدْعُوْهُمْ و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را الی مزدی اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۵ براهی راست که دین اسلام ست وَاِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
و بدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ از ان راه راست لَنٰكِبُوْنَ ۵ خم گردندگانند
و میل کنندگان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ و اگر بخشائیم برایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ انچه بدیشان واقع ست مِّنْ ضُرٍّ
از سختی یعنی قحط و تنگی که برایشان غلبه کرده لَّلَجُّوْا هر آینه ستیزندگی کنند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی خود یَعْمَهُوْنَ ۵ سرگشته میروند و تردد مینمایند ربع
یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود بیت ستیزندگی کار دیو و دست
ستیزنده را دشمنی با خود دست ۵ آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده
با حضرت پیغمبر صلعم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو در مانده اند پدر از الشمشیر بکشتی و فرزندان آتش
گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که وَلَقَدْ اَخَذْنٰهُمْ و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا
اسْتَكَانُوْا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا یَتَضَرَّعُوْنَ ۵ و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی
بایستادند حَتّٰۤی اِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشاییم عَلَیْهِمْ برایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِیْدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع ست و ع ۲۷
شدت او از قتل و اسر بیشترست اِذَا هُمْ انجا ایشان فِیْهِ دران عذاب مُبْلِسُوْنَ ۵ ناامیدان واندوه گینان و فرومانده گان و سرگردانند
تا حد یکه اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت می نمایند وَهُوَ الَّذِیْۤ اَنْشَاَ او است که بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما
گوش را تا میشنوید بدان شنودنیها وَالْاَبْصَارَ و دیده ها را تا می بینید بدان دیدنیها وَالْاَفْـِٕدَةَ و دلها را تا تفکر میکنید بدان و
استدلال مینمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِیْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ ۵ اندکی ر شکر میگزارید چه عمده
در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در انچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِیْ ذَرَاَكُمْ او است آنکه بیافرید شما را
و منتشر ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۵ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ
الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ او است آنکه زنده میگرداند و می میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر او ست مخالفت شب و
روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مریکدیگر را اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۵ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ماهد کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث
نیز از انجمله ست چه هر را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بَلْ قَالُوْا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا
قَالَ الْاَوَّلُوْنَ ۵ مانند انکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوْۤا گفتند ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم دران وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَّعِظَامًا و
استخوانی خالی کهنه ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۵ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بسبیل انکار ست و تکرار ازبرای تاکید ست یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه
بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا هر آینه وعده داده شدیم نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران ما هٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی ما را و پدران
ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشده اِنْ هٰذَاۤ نیست این قول اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۵ مگر افسانه پیشینیان و
اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگوای محمد مر این منکران را اگر گویید لِمَنِ الْاَرْضُ مر کرست زمین وَمَنْ فِیْهَاۤ و آنکه در وی ست از
مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۵ اگر هستید که میدانید سَیَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند در جواب تو که زمین
و انچه در او ست لِلّٰهِ مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند بر انکه آفریدگار زمین و اهل وی الله ست پس چون تر اچنین جواب دهند قُلْ افَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۵

بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اولاً قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیاً نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو ای محمد یا هر که مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ○ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات ست سَیَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّٰهِ مر خدای را ست و رب همه اوست قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ○ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او او را شریک میسازید قُلْ مَنْ بِیَدِهٖ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیزی در موضع گوید مضرت و منفعت آسمانی و زمینی وَّ هُوَ یُجِیْرُ و او زینهار دهد و یغریاد رسد و نگاهدارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر که را خواهد وَ لَا یُجَارُ عَلَیْهِ و زینهار داده نشود بر یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و بزینهار گیرد جواب گویند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستید که بدانید سَیَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلّٰهِ مر خدای را ست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَاَنّٰی تُسْحَرُوْنَ ○ بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی ۔ راه نه اینست خطا میروی ۔ راه روان زان ره دیگر روند ۔ پس تو بدین راه چرا میروی ۔ منزل مقصود دران جانب ست پس تو ازین سوی کجا میروی ۔ بَلْ اَتَیْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وَ اِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ ○ و بدستیکه ایشان در دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَّ مَا کَانَ مَعَهٗ نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آن هنگام لَّذَهَبَ کُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدای آنرا که آفریده بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لاشریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم ست وَ لَعَلَا هر آینه برتری جستندی غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ بر خی از آلهه بر خی و باجماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکست خدای تعالی بی همتا عَمَّا یَصِفُوْنَ ○ از انچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰلِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعٰلٰی پس بزرگتر و برترست عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ○ ع ۱۵ از انچه شریک میگیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه صلعم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ اِمَّا تُرِیَنِّیْ ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و لی شبهه نیست که مَا یُوْعَدُوْنَ ○ انچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِیْ ای پروردگار من پس مدار مرا فِی الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ○ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس ست یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که بیگناه نیز برسد و مرا از ظلم اینجا شرک ست وَ اِنَّا وَ بدرستیکه ما خداوندیم عَلٰٓی اَنْ نُّرِیَکَ بر آنکه بنمائیم تو مَا نَعِدُهُمْ انچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت لَقٰدِرُوْنَ ○ هر آینه توانائیم اما تاخیر یکه دران میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِیْ دفع کن بخصلتیکه هر حال هِیَ اَحْسَنُ آن نیکوترست السَّیِّئَةَ بدیرا حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجل آن میفرماید و میگوید دفع کن بانچه نیکوترست بدیرا یعنی بعفو و رحمت از سرگناه مجرمان درگذر و بر وحشی که در دین نبود یاد و رکن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بزدار مردم را از معاصی با مر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را

بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را یا مرمعروف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را بشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تبه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تبه حوادث از انجا ؛ بملک قدم ران بیک حمله محمل ؛ دران قلزم نور شو غوطه زن ؛ فروشوی از خویشتن ظلمت ظل ؛ یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو ؛ سوی اللہ و اللہ زور و باطل ؛ نَحْنُ اَعْلَمُ مَا دانا تریم بِمَا یَصِفُوْنَ ○ بانچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر و ما بانچه از صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء وَقُلْ رَّبِّ وبگوای پروردگار من اَعُوْذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزٰتِ الشَّیٰطِیْنِ ○ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت اند یا از درانداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ وپناه می آرم بتوای پروردگار من اَنْ یَّحْضُرُوْنِ ○ از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گردمن گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتّٰۤی اِذَا جَآءَ متعلق است بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند تا وقتیکه بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بگواهی خود دانا گردد و مرگ را بمعاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُوْنِ ○ ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست که اول بکلمهٔ رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع مینماید بملائکه که باز گردانید مرا لَعَلِّیْۤ اَعْمَلُ شاید که من کنم صَالِحًا عملی شایسته فِیْمَا تَرَكْتُ در آنچیزیکه بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران عمل صالح کنم كَلَّا هرگز نه ست از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند اِنَّهَا بدرستیکه آن درخواست كَلِمَةٌ سخنی ست که بوا سطهٔ غلبهٔ حسرت بر وی هُوَ قَآئِلُهَا او گویندهٔ آنست وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ مانع ست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ○ تا روزیکه برانگیخته شوند از ان فَاِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست و قیامت قائم گردد فَلَاۤ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان یَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقهٔ نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان فاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح اِن اکرمکم عند اللہ اتقکم وَلَا یَتَسَآءَلُوْنَ ○ و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد ازان حال دیگر گیرد میپرسند کما قال اللہ تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که را گران آید مَوَازِیْنُهٗ ترازوهای او با عمال صالحه چون مومنان فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَاُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْۤا پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساختند و ایشان فِیْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ○ در دوزخ جاوید ماندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوْهَهُمُ النَّارُ فروبهای ایشان را آتش وَهُمْ فِیْهَا و ایشان در آتش كٰلِحُوْنَ ○ خیره ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت پناه صلعم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافر از آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا میان سرش بر سد و فرو افتد لب زیرین او تا بر سد بناف او در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانرا اَلَمْ تَكُنْ اٰیٰتِیْ آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلٰی عَلَیْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ ○ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَیْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت ست

برما وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ○ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ ○ پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ اخْسَئُوا گوید خدای خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ ○ و سخن گویید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمیبریم یا از شما عذاب برنمیداریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستیکه بود گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رض که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویدیم تو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و بخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ○ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فراگرفتید شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مهزو یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند او آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ ○ میخندید از روی تکبر و تعظم خود در تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستیکه من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا میدهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ○ بدرستیکه ایشان اند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز ست بمطلوب قُلْ گوید خدای فرشته با مرا و مر کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ سِنِينَ ○ شما را سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا یک مَا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز کوته شمردند مدت لبث خود را بنسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ○ پس بپرس ای برسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس بودند قُلْ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت با یام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ خبر هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک ست أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریدیم عَبَثًا بازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان برید آنکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ ○ باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور ست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی را بداند و گفته اند شما را بازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل ست و شما همه فرع وی اید نظم هفت و نه و چار که پرداختند ٭ خاص پی مرکب او ساختند ٭ اوست شه و آدمیان جمله خیل ٭ اصل وی و جمله عالم طفیل ٭ در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند طاعه را آفرید تا مظهر قدرت باشد و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود سرکنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرفنی تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره **مثنوی** ای ظهور تو بکلی نور نور ٭ گنج مخفی از تو آمد در ظهور ٭ گنج مخفی بود زیر خاک کرد ٭ خاک را تابان تر از افلاک کرد ٭ گنج مخفی بد نپرسی جوش کرد ٭ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ٭ خویش را نشناخت مسکین آدمی ٭ از فرونی آمد و شد در کمی ٭ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ٭ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ٭

ای غلامت عقل و تدبیرات هوش ؛ تو جزائی خویش را ارزان فروش ؛ فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بزرگ ست خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ ۚ بادشاه بسزا لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۚ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ۝ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم ست خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ وهر که می خواند یعنی پرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ ۙ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهٗ مر پرستنده را بِهٖ ۙ بر پرستش آن اله فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهٖ ۚ نزد یک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ ۝ بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ وبگوای محمد آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ ۝ و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سورهٔ قد افلح و آخر آن گنجی ست از گنجهای عرش الهی ؛ ع

سورة النور مدنية وهي اربع وستون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

سُوْرَةٌ این سوره ایست از عالم قدس اَنْزَلْنٰهَا فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل ع م وَفَرَضْنٰهَا و فرض کردیم بر شما احکامیکه در وست وَاَنْزَلْنَا فِيْهَا و فرو فرستاده ایم در او اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید از جمله حکمهای این ست اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ زن و مرد زناکننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوْا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هریکی را مِّنْهُمَا از ان هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص ست بآنکه محصن نباشد چه حد محصن رجم ست و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رح شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد باوجود جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک و احمد رض در نفی بلد با امام شافعی متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض بهمین آیت منسوخ ست فَلَا تَاْخُذْكُمْ بِهِمَا رَاْفَةٌ و فرا نگیرد شما را بایشان دو زناکننده رأفة مهربانی فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ در فرمان برداری خدای تعالی یعنی مبخشائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ اگر هستید که گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ۚ بخدای تعالی و بروز قیامت چه ایمان بخدای تعالی مقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح از چهار کس که بعد شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ائمه دیگر یک کس کافی ست و تا ده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که امام مهزول میگوید که یکی از صواحب رایات بود در بیوت مواجیر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مونث آنکس را تمام کفایت کند مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود را بپخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که اَلزَّانِيْ مرد زناکننده لَا يَنْكِحُ نکاح نکند اِلَّا زَانِيَةً مگر زن زناکننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا مشرک آرنده را چه غالب آنست که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَا در نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار اَوْ مُشْرِكٌ ۚ یا مشرک آرنده چه خبیث علت ضم ست وشاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار ؛ بنبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار ؛ در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجیر نشسته هریک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی تا هر که خواستی در آمدی و آنرا بجود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفهٔ مهاجرین که مسکنی

عشیره نداشتندی وازتنگدستی پریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح درآورده وکرایهٔ نفس ازایشان گرفته برعادت
اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود وَحُرِّمَ ذٰلِكَ حرام کرده شد ذٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ○ برگروه مسلمان
قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده وبآیت وانکحوا الایامی منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰتِ وآنانکه رمی کنند مرزنان
محصنه را یعنی زنا و مرد محصن نیز درین حکم داخلست وایجا احصان بحریت ست وبلوغ وعقل و اسلام وعفت ازنا آنکه مردی بازنی را که بجمیع
این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بَعْدَ بَعْدِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد
آزاد بالغ مسلمان بیارند بر اثبات آنچه رمی کردند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشانرا ثَمٰنِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه ودر قذفی که بغیر
زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست نه حد وحد قذف از حد زنا وشرب شراب اخف ست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت ست
چنانکه گذشت وثبوت حد شرب بقول صحابه ست وسبب حد قذف محتمل ست مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ وقبول کنید از ایشان که قذف
کردند وگواه نیاوردند وتازیانه خوردند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر وگفته اند تا بوقت توبه وَأُولٰئِكَ وآن گروه قاذفان
هُمُ الْفٰسِقُونَ ○ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کرده اند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ
از پس این قذف ودیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا وبصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد وامر دشهادت
بمذهب امام ابوحنیفه رض مؤید باشد ونزد امام شافعی واحمد رض رد شهادت وتفسیق هردو باطل میشود فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ
آمرزنده گناه بندگانست رَحِيمٌ ○ مهربان برگرده توبه کنندگان آورده اند که بعد نزول این آیت عاصم بن عدی رض گفت یا رسول الله
شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است واگر بی
گواه سخن میگوید بشمشیر تازیانه میزنند واسم فسق ورد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که ای عاصم خدای
چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحماء را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت واویلا
مبتلا شدم به آنچه رسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت خوله را طلبید واز و پرسید او انکار کرد وآیت لعان نازل شد
که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ وآنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ ونباشد ایشانرا گواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ
مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب ست گواهی دادن یکی را ایشان أَرْبَعُ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ چهار گواهی بخدا مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه
او یعنی شوهر لَمِنَ الصّٰدِقِينَ ○ از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن وهر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود وَالْخَامِسَةُ وگواهی
پنجم آنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بروی إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكٰذِبِينَ ○ از دروغ گویان دران رمی لعان مرد برین گونه ست
که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مرا این زن را بدان ونوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه
رمی کردم مرا این زن را بدان وهر نوبت اشارت بدان زن کند وحکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود ومیان مرد وزن تفریق
کنند فرقت طلاق بقول امام ابوحنیفه رح وفرقه فسخ بقول امام شافعی رح وحد زنا بر زن ثابت گردد واگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی رح
وبمذهب امام ابوحنیفه رح او را حبس کنند ویدرء او دفع کند وبازدارد عَنْهَا الْعَذَابَ از ان زن حبس را یا حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد
لعن أَرْبَعَ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ بچهار گواهی بخدای وبمضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه شوهر لَمِنَ الْكٰذِبِينَ ○ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا
بآن وَالْخَامِسَةُ وگواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا آنکه خشم خدای بران زن باد إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الصّٰدِقِينَ ○ از راست گویان مرد در

راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نماز دیگر عویمر و خویله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم آمد گفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ اگر نه فضل خدای تعالی بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللّٰهَ و آنکه خدای تعالی تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما فضیحت کردی و در دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گوئید اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدا فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید نظم گر توبه مدد کار گنهکار نبودی ۞ او را بسر حد کرم راه نمودی ۞ ور توبه نبودی که در فیض گشودی ۞ از ننگ عدم آئینه عاصی که زدودی ۞ بعد ازین آیتها در باب قصه برائت افک ست ذمه عائشه صدیقه رضی و آن حکایت دور و دراز ست و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بسبیل اجمال آن ست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رضی در ان سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد در ان زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عائشه رضی باز آمد و منزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که با مر حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رضی بر شتر او سوار شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لائق حرم محترم سید عالم صلعم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسید ندا این خبر بعرض حضرت عالم صلعم رسید و عائشه رضی بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از زنان حضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود بیت چشم زگریه پر سر آب ست روز و شب جانم زناله در تب و تاب ست روز و شب ۞ و حضرت رسول صلعم بتفحص حال حضرت عائشه رضی توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رضی تفتیش مینمود و همه باظهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیقه رضی درآمد و عائشه رضی از گریان و نالان دید حضرت فرمود که ای عائشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عائشه رضی از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه رضی از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افگنده اند و من هرچه میگویم کسی باور نمکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند ۞ با این دل شکسته غم او چه میکند ۞ مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برائت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عائشه رضی عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابی که پیشوای منافقانست و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر صدیق رضی و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی لَا تَحْسَبُوهُ میپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رضی و صفوان که نسبت باو کرده بودند میفرماید که آن دروغ را نسبت خود مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر ست مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در باره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر کسی را از ایشان که متکلم شد بر آنک مَا اكْتَسَبَ

جزای آنچه ست که کسب کرده مِنَ الْاِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی تندیده بودند و بعضی بسخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِیْ تَوَلّٰی و آنکس که فراگرفت کِبْرَهٗ معظم آن سخن و شنیع تر آنرا مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی ست لعنة الله علیه لَهٗ عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِیْمٌ ○ بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد مطرود و مخذول گشت و گویند حسان بود که بآخر عمرش نابینا شد یا سطح که دستهای او شل گشت لَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا آنگاه شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنٰتُ گمان بردندی مردان و زنان گرویدگان بِاَنْفُسِهِمْ بهمدینان خویش خَیْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر مظهر مبالغه ست در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی ست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان وَّقَالُوْا و گفتند چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد وگوید هٰذَآ این سخن اِفْكٌ مُّبِیْنٌ ○ دروغی روشن ست و حق سبحانه از زواج پیغمبر از آنگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم برایشان لَوْلَا جَآءُوْ چرا نیاوردند عَلَیْهِ برین سخن بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بران فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكٰذِبُوْنَ ○ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء ممتنع ست و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَیْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی او فِی الدُّنْیَا در دنیا بتوفیق توبه کردن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِیْ مَآ اَفَضْتُمْ فِیْهِ در آنچه خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ عذابی بزرگ که عذاب قذف ست و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی شما را آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ آنگاه که فرا میگرفتید این سخن را بِاَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِكُمْ و میگفتید بدهنهای خود مَا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم ندانید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُوْنَهٗ و می پندارید آنچیز را که گفتید هَیِّنًا سهل و آسان که هیچ طبعه بران متفرع نیست و نباشد وَّهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی عَظِیْمٌ ○ بزرگست و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار ست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در اخبار مذکورست که ام ایوب رض ابو ایوب انصاری رض را گفت که نشنیده سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ ست چه تو نسبت خود این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله که عایشه رض بهتر از تو است پس نسبت زن پیغمبر صلعم این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم ست حق تعالی فرمود که وَلَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا نه چون شنودید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب گفت مَا یَكُوْنُ لَنَآ نمی سزد ما را وَنمیرسد اَنْ نَّتَكَلَّمَ آنکه سخن گوئیم بِهٰذَا بین کلام سُبْحٰنَكَ هٰذَا پاک ست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ ○ این کلام افترای بزرگ ست بر او منافقان یَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای اَنْ تَعُوْدُوْا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهٖٓ بمثل این سخن اَبَدًا هرگز یعنی دوام کنید بر ترک آن تا زنده باشید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع ست از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَیُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَكُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پسند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل عایشه رض حَكِیْمٌ ○ حکم کننده بیراءت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان دامنش پاک ست از لوث خطا ۱۲ وزمدمت عیب جو

آلوده از سر تا پا ۱۲ وچه زیبا گفته است بیت کرا رسد که کند عیب دامن پاکت ۱۲ که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی ۱۲ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست میدارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد وزشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا درشان آنانکه ایمان آورده اند وخواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانرا است عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف وبدنامی وَالْآخِرَةِ ۱۲ ودر آن سرای آتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ○ وشما آنرا نمی دانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه فضل خدای تعالی بودی بر دباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بمهربانی وپروردگاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ وآنکه خدای تعالی مهربانست برأفت ذمه ومقذوف را ظاهر گرداند رَحِيمٌ ○ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذراند مهر آینه عقوبت کلی از شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عائشه رض وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وهر که پی وی رود وآثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستیکه مفرماید دیو آنکس را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت باشد در عرف وعقل وَالْمُنْكَرِ وبعمل که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَى مُنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ کس أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی وبد گوئی وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي ولیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای تعالی شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ ○ وبانیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند ومطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ وباید که سوگند نخورند أُولُوا الْفَضْلِ خداوندان فضل وَالسَّعَةِ وخداوندان دستگاه وتوانائی وفراخی در مال مراد ابو بکر صدیق رض حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَى خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ ودرویشان ومحتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رض ومهاجران را در راه خدای تعالی ومسطح هم خویش ست وهم مسکین وهم مهاجر وَلْيَعْفُوا وباید که عفو کنند جرمهائی را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا ۱۲ وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۱۲ آنرا که بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ وخداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ ○ مهربان بر اصحاب جرائم وآثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب احقاف فرموده وبه یحتج ان الفضل المطلق له وحکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت وفضلش ۱۲ که اولوا الفضل خواند ذوالفضلش ۱۲ صورت وسیرتش همه جان بود ۱۲ زان ز چشم عوام پنهان بود ۱۲ روز وشب سال وماه در همه کار ۱۲ ثانی اثنین اذ هما فی الغار ۱۲ إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا ورسول مراد از زواج پیغمبر اند صلعم ودر وسیط گوید خاصة عائشه رض مراد است وگفته اند در شان مهاجران وبعضی عام میدارند وبر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا لعنت کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا ودر آخرت دور افتادند از نام نیکو ودر آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون ومردود اند ودر آن سرای مبغوض ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشان راست عذابی عَظِيمٌ ○ بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشان را بود يَوْمَ تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهند عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ

وگواهی دهند دستهای ایشان وَاَرْجُلُهُمْ وپایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ بانچه بودند که کسب میکردند از جرائم و مآثم یَوْمَئِذٍ آنروز یُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ تمام بدهد خدای ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوارست بدیشان وَيَعْلَمُونَ وبدانند دران روز اَنَّ اللّٰهَ که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ○ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا برعقاب و ثواب اَلْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایست و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانرا یعنی ازایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وپلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مائل ست از خبث خبائث وَالطَّيِّبَاتُ وکلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک رست یعنی ازایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وپاکیزگان نیز درخورند سخنان پاک راکل انا ربترشح بمافیه مصرع از کوزه همان برون تراود که دروست ؛ وگفته اند زنان پاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند برایشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند برایشان ملخص سخن انکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه صلعم که پاکیزه ترین موجودات ست محرمی پاکیزه چون حضرت عایشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت و الیه اشار فی المثنوی المعنوی مثنوی کمی ذره ذره کاندرین ارض و سماست ؛ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ؛ ناریان مر ناریانرا جاذبند ؛ نوریان مر نوریانرا طالبند ؛ اهل باطل باطلانرا میکشند ؛ اهل حق ازاهل حق هم سرخوشند ؛ طیبات آمد زبهر طیبین ؛ للخبیثات الخبیثون راست یقین ؛ ذکر فضل حضرت عائشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود أُولٰئِكَ آنگروه یعنی حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رض وصفوان رض مُبَرَّءُونَ تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از انچه میگویند بدان افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانرا ست مَغْفِرَةٌ آمرزش از خدای تعالی وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ○ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت ست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوا در میایید سرزده بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتیکه خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَىٰ أَهْلِهَا براهل آن خانه در روایت آمده که بگویید السلام علیکم ادخل علی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب صلعم آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه درمی آیند و ما را نوعی که شاهد می بینند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ذٰلِكُمْ آن استعلام و استیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسیکه در عیال خود درمی آید باید که بکلمه یا آواز پای تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ○ شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا پس اگر نیابید دران خانه أَحَدًا هیچ یکی را فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید در خانهای غیر خود حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا اگر گویند بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که دران مضرت صاحب بیت ست هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ آن باز گشتن پاک تر و پسندیده تر مر شما راست وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای تعالی بانچه شما می کنید از استجازه و ابرام عَلِيمٌ ○ داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباط بساط اقامت میگسترند چون کسی دران مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَدْخُلُوا

ازانکه درآیند بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ درخانهای که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروانسرا
و رباط فِيهَا دران خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ لَكُمْ برخورداری و نفعست مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت
و انعام شما دران محفوظ میمانند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ ○ و
آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ یَغُضُّوا امر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ از دیدهای
خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس
دیگر به مساکن خود ساکنند و آ چیزی بدیشان نمیرسد باستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه است که از دور و نزدیک ابتلاء و
آثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد ۞ از نظر تو به شکن میرسد ۞ دیده فرو پوش چو در در صدف ۞ تا نشوی تیر بلا را هدف ۞
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکنند که بگوتا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ماسوی الله وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ
فرجهای خود را از حرام یا پوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه ترست و سودمندتر
لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا يَصْنَعُونَ ○ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را
و ننگرند بر دان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاهدارند فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را
از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از ان بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل
در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ
مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند
وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال
ست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان ست أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مرزن را أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر هرچند که باشند در ین
داخل اند أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مرزنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ
یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاع
نیز همین حکم ثابت ست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکند که شاید
ایشان نزدیک پسران خود توصیف کنند موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنات نمایند در بیابان
آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت حقیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر
رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده ست آزادستهای ایشان یعنی پرهیزند زنان از آنانکه ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نسا
داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از اما و عبید و قولی آنست که اگر غلام
عفیف باشد نظر او بر زن شاید و الا فلا و در اخبار آورده که ابن المسیح رح فرموده ست که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست

زنعبید چه غالب آنست که نسازند نه عبید وعبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست که نظر او بموی مولات نه بموضعی از مواضع زینت
وی اَوِ التّٰبِعِیْنَ یا پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنانکه بطلب خوردنی بخانها
می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی وعنه غنه شهوت نیست ایشان را چون پیرسال خورده وعنین یا البهانکه مطلقا از مباشرت خبر ندارند
وهمت ایشان جز مقصود بطعام نیست واکثر ائمه حنفی بر انند که خصی ومجبوب وعنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آلهٔ زوی
مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بران نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا طفلان آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر
عورات زنان یعنی تمیز ندارند واز حال مباشرت بایشان بخبر ند یا آنکه قادر نیستند بر ایتان زنان یعنی بالغ نشده وبحد شهوت نرسیده اند
وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ ونزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بزمین بر وقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ انچه پنهان میدارند
مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخال ست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بدایشان شود وَتُوْبُوْٓا
اِلَی اللّٰهِ وبازگردید بخدای تعالی جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گروندگان لَعَلَّكُمْ شاید که شما تُفْلِحُوْنَ ○ رستگار شوید توبه همه را تبیو
فرمود چه هیچ یک از آدمی خطره وجریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرمود که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف
الاسرار آورده که همه را از مطیع وعاصی بتوبه فرموده تا عاصی خجل نه شود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه کنید موجب رسوائی
ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید ست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا ۔ درین عالم پیش شاه وگدا
دران عالم هم بر خاص وعام ۔ بیامرز و رسوا مکن والسلام ۔ وَاَنْكِحُوا الْاَیَامٰی وبنکاح درآرید زنان بی شوهران را مِنْكُمْ از شما یعنی
مرد را که زن ندارد که خدا سازید وزنی را که بی شوهر ست بعقد کسی درآرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ ودیگر نکاح کنید نیکان وشایستگان
را از بندگان خود وَاِمَآئِكُمْ وکنیزکان خود بتخصیص صالحان جهت اهتمام ست بشان ایشان وآنکه سبب تزویج وتزوج در پرده عفت بمانند
اِنْ یَّكُوْنُوْا اگر باشند ایامی وصالح از عباد وامای فُقَرَآءَ درویشان وتنگ دستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای تعالی
مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال طعام الواحد یکفی للاثنین وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای فراخ
بخشایش ست سعت معیشت او دهد عَلِیْمٌ ○ داناست باستحقاق فقر ابسط بساط روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ وباید که باز ایستند
از حرام وعفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر ونفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتیکه تونگر گرداند خدای تعالی
ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود بیابند انچه بدان کد خدا توانند شد وَالَّذِیْنَ آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْكِتٰبَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ
اَیْمَانُكُمْ از انچه که مالک ست آنرا میعنهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را اگر استحباب ست
ومکاتبه آن باشد که خواجه بندهٔ خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن وآزاد شو آورده اند که صبیح غلام خویطب بن
عبد العزی از و مکاتبت طلبید او ابا آورد واین آیت نازل شد وحق تعالی فرمود که اگر غلام وکنیزک شما مکاتبت طلبند ایشان را مکاتب سازید
اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیْهِمْ خَیْرًا خیر وصلاح در ایشان نیکی وصلاحیت وامانت یا قوت اکتساب وقدرت بر ادای مال یا آنکه
نجم کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن بس مگروه است که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان فارسی رض مکاتبت
طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از او ساخ واو ناس
مردم بجشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَاٰتُوْهُمْ وبدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَّالِ اللّٰهِ یعنی از مال خدای تعالی الَّذِیْٓ آنکه

انچه بشما داده خویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد فرمیگویند
و او توهم خطابست بامولی و وجهست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و شافعی بقولی تفویض برای خواجه میفرماید
و ابو حنیفه و مالک رحمایتان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و اتوهم راجع بعامهٔ مسلمانان ست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند
تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را فلک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت
نظم بشنو از من نکته ای زنده دل ۞ و زپس مرگم بنیکی یاد کن ۞ گه بلطف آزادهٔ را بنده ساز ۞ گه باحسان بندهٔ آزاد کن ۞ آورده اند که عبد الله
بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت دو کنیزک معاذه و مسیکه
نام از انها بایکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر ست خود بسیار کردیم و اگر شر ست وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت
آب صلعم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری
إِنْ أَرَدْنَ اگر خواستند تَحَصُّنًا باز ایستادن بر پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال ست و الا اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه
میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا فراگیرید عَرَضَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در تبیان آورده
که زانی بود که صد شتر برای فرزندیکه از مزنی بهادشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکانرا بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشان ست یعنی کنیزکان مکره را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
و توضیح یافته و خفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال
آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصهٔ ایشان و آن قصهٔ عایشه رضست که مانندگی دارد بقصهٔ مریم عم در وقوع
تهمت و بقصهٔ یوسف عم در برائت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت ع ۸
انتفاع ایشان ست بمواعظ و نصائح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از
نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی ست و خدای آفریدگار
این هر دو ضدست و باید دانست که نور متعارف کیفیت ست که باصره اولا او را دریابد و بواسطهٔ او ثانیا سائر مبصرات را ادراک کند
چون کیفیتی که فائض گردد مثلا از تیر اعظم باجرام کسیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام
خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و ازین ست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمانها و زمینها
یا نور اهالی آن هر چه از اجزای عالم هستی در مناظرهٔ بلندی و مغاربستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم هیچ هیچ
نور وجود سر شهود از تو یافتیم ۞ تا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کنندهٔ
سماست بملائکهٔ مقربین و نور دهندهٔ زمین بانبیای مرسلین عم یا روشنی بخش آینهٔ دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تفسیر آورده که آرایندهٔ آسمان
و زمین ست و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور بر بن وجه آورده که جهان آرای و دلکشای مؤید این قول ست آنکه امام نسفی رح در بیان آرایش
ارض و سما گوید بیارایست سما را بصلوات مع قدسیه که اماکن طاعات ملائکهٔ کرام ست و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام ست یا سما را بشمس و قمر
و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیهٔ حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را بیت معمور و زمین را بکعبه و فرات و

وگفته اند مدبر السموات والارض امور اهالی آسمان وزمین بوجهی که شاید وباید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور راکه برای او کار کنند وتدبیر او مهم سازند نور القوم ونور البلد میگویند کما قال الشاعر مصرع نور القبائل ساکب بن محلم ۵ وبرین تقدیر اوست که کار بهر آسمانیان وزمینیان سازد ومجموعه را بعطیهٔ کل حسب بمالدیهم فرحون نوازد ۵ بیت از نهان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس ۵ کل حزب فرحون دارد زهی لطف عمیم ۵ وتبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت وبدائع حکمت که در دوائر سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود وقدرت وعلم وحکمت او ففی کل شیء له آیت تدل علی انه واحد مصرع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست ۵ واز ابن عباس رض منقول ست که هادی اهل السموات والارض ورهنمای اهل آسمان وزمین ست که به هدایت او بهستی خود راه برند وبارشاد او مصالح دین ودنیا بشناسند در لطائف حیضمی از خواجه ابو سهل انصاری روح الله روحه نقل میکنند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی موجب ملال وغم وظلمت سبب خوف ووحشت ست وچون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح وبهجت ونشاط دست او بفزاید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور وابتهاج نامتناهی ست ۵ بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی وکفرم ۵ چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو ۵ بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند وبدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است از برای آنچه در معاش ومعاد بکار آید ومابدان به وراه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب اتحاف رح آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرک نشناسد وعلو از سفل تمییز نکند وقبیح از صبیح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند وجودات وکیفیات ظاهر گردد وصفو از کدر وعرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استفاده این دانش وتمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر ماند چه داند که عالم از نور مملوست واو مخفی ظاهر بدلالت وباطن بالذات پس حق سبحانه که ما به ودولت ادراک یافته ایم ومرتبهٔ تمییز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند ونزد محققان نور حقیقی هستی حق ست که همه موجودات بدو ظاهر اند واو از همه مخفی واز حضرت ولایت رتبت وزر شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود واگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی واز غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان واشکال بواسطهٔ ضیائی ست که محیط ست بآنها وشرط ست در رؤیت وباوجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود وبغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا ست همچنین نور هستی حقیقی که محیط ست بضیا والوان واشکال وبیننده وبجمیع موجودات ذهنی وخارجی قیوم همه ست وادراک شی بی ادراک او محال ست اگرچه از ادراک او غافل باشی وآن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست واگر این نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه بهست نیز مدرک بوده نظم هستی که بذات خود هویدا ست چو نور ۵ ذرات مکونات از و یافت ظهور ۵ هر چیز که از فروغ او افتد دور ۵ در ظلمت نیستی بماند مستور ۵ ودر رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیدا تر از همه هستیها ست زیرا که او بخود پیدا ست وپیدای سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض ست ومبدأ ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک وهم از جانب مدرک وهر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود واگرچه از ادراک این ادراک غافل شوی واز شدت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور اوست پیدا ۵ کجا او گردد از عالم هویدا ۵ زهی نادان که او خورشید تابان ۵ بنور شمع جوید در بیابان ۵ مَثَلُ نُورِهِ صفت نور یکه منسوب بدوست کَمِشْكٰوةٍ مانند روزنه ایست در دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ ۵ دران طاق چراغی افروخته ونیک روشن وگویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد وبدین قول مصباح فتیلهٔ مشعله باشد در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ ۵ در قندیلی

از آبگینه الزجاجة آن آبگینه بغایت صفا و لطافت کانها کوکب گویا ستاره ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت بابرکت بسیار زیتونة که آن زیتون درزمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر دعای برکت بر وخوانده اند از انجمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لا شرقیة نه در جانب شرق است از معموره چون گنگ و رود یار چین و خطا و لا غربیة او نه در طرف غربازان چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام ست یا آنکه نه پیوسته در آفتاب ست تا متحرق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب برخوردست و هم از حمایت و وقایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت ست بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد یکاد زیتها لنزدیک ست که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد بنفس خود و لو لم تمسسه و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمثابه ست که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفائی زیت یا رشته بانور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابطهٔ اشعه و جامع انوار ست یهدی الله راه مینماید خدای تعالی لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر که را میخواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد و الله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات علیم دانا ست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار ست علامه العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مومن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارک که از تاب آفتاب و خوف ظلال و نوال رجا بهره دارد و نزدیک ست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اسرار آن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن یار گشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام ست طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم مصرع سیمای هر کس از دل او دمید هر خبره و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینهٔ شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را زند مرهمی نه پذیرد و بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکست هر چند بیشتر شکنی تیز تر شود و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی ست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او فروخته از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی صلعم که نه شرقی ست و نه غربی بلکه مکی ست و مکه ناف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآن ست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجرهٔ وحی حق تعالی که نه مخلوق ست و نه متخلق نزدیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلائل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قرات بدان کنند نور علی نور شود در روح الارواح آورده که آن نور محمدی ست صلعم مشکوت آدم باشد و زجاجه نوح ع و زیتونه ابراهیم ع که نه یهودیت مائل ست چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری رو بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر یا مشکوة ابراهیم ع ست و زجاجه اسماعیل ع و مصباح حضرت رسالت پناه صلعم و شجرهٔ شجرهٔ نبوت که نه کذب ست و نه هزل یا مشکوة سینه مشروح

انحضرت صلعم وزجاجه دل صافی مظهر اوست ومصباح علم کامل او وشجره خلق شامل او که نه در جانب غلو وافراط است ونه در طرف تقصیر وتفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده وصراط سوی عبارت ازانست ودر عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور ست بیت پدر نور وپسر نوریست مشهور ؛ ازینجا فهم کن نور علی نور ؛ بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بسطی لائق مذکور ست ومسطور والی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داده خدای وامر کرده تا بلند گردانند وبرداشته شود قدر او بتعظیم یعنی آن را رفیع القدر وبزرگ مرتبه دانند یا بردارند دران آوازها تا برداشته شود وتجنب سجانه حاجتها دران بیوت وَيُذْكَرَ فِيهَا وياد کرده شود دران خانها اسمه نام او مراد از بیوت مساجد ست که اشرف اماکن وارفع مساکن از جمیع بقاع آنست که در آنجا ذکر ونماز اشتغال باید نمود واز سخن دنیا کلاما لایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء هم یا بیوت مدینه یا حجرات طاهرات وبعضی رفع را حمل کنند بر ساختن وافراشتن بناچنانچه فرموده واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت وگویند بیوت عبارت از چهار خانه ست که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند کعبه معظمه که بسعی خلیل ومدد اسماعیل ع تمام شده وبیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود ع واتمام آن بردست سلیمان ع اتفاق افتاده ومسجد مدینه ومسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفی صلعم بود يُسَبِّحُ لَهُ تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مر خدای را فیها دران بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ هر بامداد وشبانگاه رِجَالٌ مسبحان ومصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد وباز نمیدارد ایشان را تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خرمن متاعی که ازان توقع سودی باشد وَلَا بَيْعٌ ونه فروختن آنها یعنی داد وستد وخرید وفروخت ایشان را مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای تعالی وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وبپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ واز دادن زکوة محققان برانند که چون بیع وشراکه اعظم اشغال دنیوی ست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق ست وباطن ایشان در شهود اسماء وصفات حق وبحقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر ست آورده اند که ملک حسین گرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر وخلوت وسماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفت بنابی طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق وبباطن با حق بیت از درون شو آشنا واز برون بیگانه وش ؛ ایچنین زی یار وش کم میبود اندر جهان ؛ انچه حق تعالی میفرماید لَا تُلْهِيهِمْ تجارة ولا بيع عن ذکر الله اشارت باین مقام ست وحضرت حقائق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند رباعی سررشته دولت ای برادر بکف آر ؛ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ؛ دایم همه جا با همه کس در همه حال ؛ میدار بنفته چشم دل جانب یار ؛ يَخَافُونَ میترسند این مردمان با وجود چنین توجه واستغراق يَوْمًا روزیکه تَتَقَلَّبُ ازروزیکه بگردد فِيهِ الْقُلُوبُ دران روز دلها یعنی از هول متحیر گردد وصفت آرامش باضطراب متغیر شود وَالْأَبْصَارُ وبگردد دیدها واز هر طرف بنگرد تا به بینند که نامه اعمال ایشان کجا بدو می آید لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ متعلق ست بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین جزای انچه کرده اند یعنی بهشت موعود وَيَزِيدَهُمْ وزیاده کند بر پاداش ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ خدای تعالی روزی میدهد در دنیا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب یعنی بر ان روزی حساب نکند یا زیاده ازان دهد در عقبی که بیحد شمار در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا واما آنانکه پوشیدند حق را ونگرویدند مانند أَعْمَالُهُمْ علمهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم وعتق رقبه واطعام فقرا واهل آن كَسَرَابٍ مانند سرابی ست بِقِيعَةٍ بزمینی هموار سراب نمیست که شعاع آفتاب مدیم روز بر زمین

مستولی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی موج یحسبه الظمآن پندارد آن تشنه ماء آبی صافی و روی بوی آورد حتی
اذا جاءه تا چون برسد بموضعیکه در و توهم آب کرده لم یجده شیئا یابد آن مظنون و متصور خود را چیزی فوجد الله و یابد عقاب
خدای تعالی را عند نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود یابد فوفاه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بوجهی که
حساب اقتضا کرده باشد و الله و خدای تعالی سریع الحساب لله زود حسابست حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کردار اعمال
کفار را بسراب و ایشان را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب ناامید شده باشد شدتش زیاده میشود کافران را از امید بپاداش اعمال خود چون
نیابند حسرت و خیبت افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم تغشاه موج
میپوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیها
بعضها فوق بعض بالای بعضی متراکم شد یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یکدیگر
دست خود را که اقرب اعضای مرئیه ست بچشم لم یکد یراها نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات ست یعنی دست را نه بیند و نزدیک
نیست که بیند و من لم یجعل الله و هر که را نداد و مقرر و مقدر نکرد خدای تعالی له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را
من نور ع هیچ نوری این تمثیل دیگرست مر علمهای کفار را ظلمات علمهای تیره اوست و بحر لجی دل او و موج انچه دل او را می پوشد از جهل و شرک
و سحاب مهر خدایگان بر و پس کردار و گفتارش ظلمت ست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور ست
این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی در آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل انکرت ست حال و
کارش ظلمت اندر ظلمت ست الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله یسبح له انکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و پاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال
من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمینهاست و الطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال کشاده باشند در هوا صف
کشیده تخصیص طیر آنست که هو میان زمین و آسمانست یا دلائل صنع در و ظاهرتر ست چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکز اند اعطای قوت میل محیط و
قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن بانکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی ست قاطع بر کمال قدرت صانع کل یک
از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستیکه دانسته ست صلاته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدایرا یا خداوند
نیاز و نماز همه را و الله علیم و خدای تعالی داناست بما یفعلون بانچه میکنند همه از طاعت و عبادت و لله و مر خدایرا ست ملک السموات
و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنهاست و الی الله المصیر و بسوی خدست بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی انکه خدای تعالی
یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را بعضی ثم یجعله ترکاما پس
میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته فترى الودق پس می بینی تو باران را که یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن و ینزل من السماء و فرو میفرستد از
یا از آسمان من جبال فیها از کوههاکه در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از تگرگی که کانست دران ابر مفعول محذوف
تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگ را و گفته اند انجا سما آسمان ست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از
سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ من یشاء هر کرا میخواهد و یصرفه و باز میدارد و آنرا از
میوه و محصول عن من یشاء از هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک ست که روشنی آن برق یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید زود
روشنی و این قوی ترین دلیل ست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یقلب الله میگرداند خدای اللیل و النهار

شب و روز را بر فتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباری ست لِاُولِی الْاَبْصَارِ ○ مر خداوندان بصر و بصیرت را وَاللّٰهُ خَلَقَ
وخدای تعالی بیافرید کُلَّ دَآبَّةٍ هر جنبنده که در زمین ست مِّنْ مَّآءٍ از آب که جزو و مادهٔ اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت در و افکند بگداخت و آب گشت بعضی
ازان را تغلیب فرمود با آتش و ازان جن بیافرید پس برخی را تغلیب بباد داد و ازان ملائکه مخلوق ساخت پس تغلیب نمود مقدار را بخاک و
ازان آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس ازین جنبندگان مَّنْ یَّمْشِیْ کسی ست که میرود عَلٰی بَطْنِهٖ بر شکم خود چون
مار و ماهی و سائر هوام وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و از ایشان کسی ست که میرود عَلٰی رِجْلَیْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و
از ایشان هست که مشی میکنند عَلٰٓی اَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی
آلهٔ مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیش نیست
یَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای تعالی مَا یَشَآءُ ط هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود با اختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی
و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست ؛ هر چه خواهد کند که حکم اوراست ؛ نقشبندی
برون گلها اوست ؛ نقش دان درون دلها اوست ؛ اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ○ بر آفریدن هر چیزی تواناست
پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ اَنْزَلْنَآ بتحقیق که فرو فرستادیم اٰیٰتٍ مُّبَیِّنٰتٍ ط آیتهای روشن کرده هویدا وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای راه نماید مَنْ
یَّشَآءُ هر که را خواهد بسبب تفکر در آن آیات اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○ براهی راست و درست که طریق بهشت ست آورده اند که میان بشر منافق
و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را نزد محمد صلعم بریم منافق گفت مرافعه کعب بن اشرف عرض میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که
وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان کہ اٰمَنَّا باللّٰهِ گرویده ایم بخدای تعالی وَبِالرَّسُوْلِ و بفرستادهٔ او وَاَطَعْنَا و فرمان برداری کردیم ثُمَّ هر دو یا
یَتَوَلّٰی پس میگردند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان وَمَا اُولٰٓئِکَ و استماع مینمایند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ ط از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَا اُولٰٓئِکَ
ونیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِیْنَ ○ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی ثلثة ارباع
چند انچه علی مرتضی رض خواست که او را از رسول صلعم بر میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زادهٔ اولی زیرا که آن ملعون دانسته که حق
بجانب مرتضی علی رض ست و محمد صلعم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و
روی میتابند وَاِذَا دُعُوْٓا و چون خوانده شوند اِلَی اللّٰهِ بکتاب خدای وَرَسُوْلِهٖ و بحکم رسول لِیَحْکُمَ تا حکم کند پیغمبر صلعم بر ایشان بَیْنَهُمْ میان
ایشان اِذَا فَرِیْقٌ آنگاه گروهی مِّنْهُمْ از ایشان که بشرست یا مغیره مُّعْرِضُوْنَ ○ اعراض کنندگانند از محکمهٔ علیه نبوه صلعم وَاِنْ یَّکُنْ و اگر
باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یا تَاْتُوْٓا اِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِیْنَ ط فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر
دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند اَفِیْ قُلُوْبِهِمْ یا در دلهای ایشان مَّرَضٌ
بیماریست یعنی کفر و میل بظلم اَمِ ارْتَابُوْٓا یا در شک افتادند در باب پیغمبر صلعم و از و تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد و راستی نماند اَمْ یَخَافُوْنَ یا
میترسند اَنْ یَّحِیْفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی و جور نماید عَلَیْهِمْ بر ایشان وَرَسُوْلُهٗ یا میل کند رسول او در حکومت بَلْ
نه چنین ست که پیغمبر صلعم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه اُولٰٓئِکَ آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ ایشانند ستمکاران بر خصوم یا بر نفسهای خود ثلثة ارباع

بابا یا برامتناع از حکم خدا و رسول ع م انما کان جزاین نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند
الی الله بکتاب خدای تعالی و رسوله و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت ان یقولوا آنکه گویند سمعنا
شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمان بر داریم امر ترا مصر ع هر چه حکم کنی در میان ما حکمی و اولئک و آن گروه که چنین گویند هم المفلحون
ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرائض و رسوله
و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید و یخش الله و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته و یتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند
در زمان آینده فاولئک پس آنگروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که
عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیه و
تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ٭ و اینک عمل از رضای مولی طلبی ٭ و اقسموا و سوگند خوردند منافقان
بالله بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت ترین سوگند از خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشانرا
بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن ما هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد مکنید و قسم
بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما فرمان بر داریست معروفة مشاهده شده باخلاص و صدق نیست نه سوگندی دروغ بر طاعت
نفاق ان الله خبیر بدرستیکه خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بگو ای محمد اطیعوا الله
فرمان برید خدای تعالی را بخلوص نیت و اطیعوا الرسول ع و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی
بگردانید ای مردمان فانما علیه ما حمل پس جز این نیست که بر پیغمبر است انچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم ما حملتم و بر شماست
انچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید بر استی و ما علی الرسول نیست
بر فرستاده بجمعی الا البلاغ المبین گمر رسانیدن آشکارا دعوت واضح و پیغمبر من انچه بر وبوده بجای آورده و انچه کار و بار با شماست مانده
وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند منکم از شما و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر
فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبائل عرب که در مکه و یثرب بودند بمحاربه ایشان اتفاق
نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس
میگذرانیدندی روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت
نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف
الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و خص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بوده اند من قبلهم پیش از ایشان
یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند دران چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان وفا فرمود
جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید ست که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه
تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم در آید نظم و مبدم صیت کمال دولت خدام او ٭ عرصه روی زمین را سر بسر
خواهد گرفت ٭ شاهباز همتش چون بر کشاید بال قدر ٭ از ثریا تا سری در زیر پر خواهد گرفت ٭ این آیت دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت
نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود و لیمکنن و هر آینه باقوت تمکن و ثابت سازد لهم دینهم مر ایشان را دین ایشان را الذی

ارتضی لهم آن دینیکه پسندیده است مرایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شریک نسازند بِي شَيْئًا با من چیزی را یعنی اختیار رجاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کافر نعمتها هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رحمه آورده که قبیله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنرا که نگرویدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مرخدای را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین بلکه پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی ست آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت در آمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی آنست که بیدار بود و باز وجه خود ملاعبه میفرمود و از در آمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و ابناء و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از انکه نجدمت پیغمبر صلعم آمد و این آیه نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ باید که دستوری طلبند از شما آنانکه مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مالک ایشان ست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا هم ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودگان که نرسیده اند بلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروز مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمیخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نهید ثِيَابَكُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین ست یعنی آن وقت نیم روز ست وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد ست از لباس و در آمدن مضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ سه گاه اند این سه وقت عورت که مر شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ بعد از این سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان عَلَيْكُمْ بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در می آیند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی یعنی مالیک بر موالی كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میسازد و بیان میکند خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلائل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده بر عایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ ست و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند طفلان مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آن ست که بالغ گردند و احتلام روشن ترین دلیلی ست بر وقوع بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری نمایند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شوند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سائر وان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میگرداند خدای تعالی لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما

آیتهای خود را و الله علیم و خدای تعالی داناترست باحوال شما حکیم است حکم کننده بحکمت در تعیین ارضاع شریعت بگذار این دو اسم را در آخر این دو آیت جهت متعاقب مبالغه و تاکیدست و القواعد از نشستگان در خانها و بازماندگان من النساء از زنان التی لا یرجون انکاح امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فلیس علیهن پس نیست برایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن از انکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه میپوشند غیر متبرجات بزینة در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد و ان یستعففن و انکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خیر لهن طبهترست مرایشانرا و دور ترار تهمت و الله سمیع و خدای تعالی شنواست مقالات ایشانرا علیم داناست بمقصود مقالات ازایشان امام واحدی رحمه فرموده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی موا کله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سلیمه را ازایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشانرا بمانده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لیس علی الاعمی نیست برنابینا حرج بزه و تنگی و لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی و بزهی و لا علی المریض و نه بر بیماری گناهی حرج و لا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و زری ان تاکلوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در انند و خانهای فرزندان نیز درین داخل ست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترچیزیکه خورد مرد از کسب اوست و ان ولده من کسبه او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که مالک شدید شما خزائن آن را از نقود و اطعمه و متعه این خطاب با وکلا و خازنان ست و گویند مراد خانهٔ بندگانست و خزانهٔ اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است او صدیقکم یا خانهای دوستان خود دران نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساطا و ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رحمه در خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و دودرم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید شکر آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که نظم شبی گفتم جهان فرسوده را که بود آسوده در کنج رباطی ❊ زد تنها چه خوشتر در جهان گفت ❊ میان دوستداران انبساطی ❊ و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک او در جواب گوید کم تریدو دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استقصا رهد و چون بگذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهرچه دارد رسد یار بخر و بهیچ مفروشش ❊ و بسه در من قال نظم یاران بجان مضایقه با هم نمیکنند ❊ آخر کسی بمال جدائی چرا کند ❊ بسیار جد و جهد باید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند ❊ شرطست بعد یافتن یار آشنا ❊ کز نهاد و بعهد محبت وفا کند ❊ و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود از موا کله اهل عمل علی رهم فی باید گرفت یعنی نیست در موا کله با هریک ازینها حرجی آورده اند که در شان نبی لیث بن عمرو از گنانه که تنها طعام خوردن باحرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی ناگاه چیزی خوردندی و در بادیه

جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با همان طعام بخور و ندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد
کہ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید طعام را جَمِیْعًا با هم مجتمع شده اَوْ اَشْتَاتًا متفرق یا پراکنده فَاِذَا دَخَلْتُمْ
پس چون درآئید بُیُوْتًا بخانهائی که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوْا عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ پس سلام کنید بر هم دیگر از خود که
المومن کنفس واحده در خانها بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا مِنْ رَبِّنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلامی کردنی مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثابت و مشروع از نزد یک خدای تعالی مُبٰرَکَةً بسیار خیر با برکت طَیِّبَةً
پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذٰلِکَ همچنانکه بیان سلام فرموده یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای تعالی لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتهای حکمت
خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که تعقل کنید و ران و حق ثواب را دریابید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان کامل الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ع ۴
بِاللّٰهِ آنانند که گرویده اند بخدای تعالی وَرَسُوْلِهٖ و بر رسول او از صمیم دل وَاِذَا کَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول وی عَلٰٓی اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری
جمع آرنده یعنی همی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَّمْ یَذْهَبُوْا از و مندازند نزدیک وی
حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از و او تشریف اذن ارزانی فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند
از تو اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آنگروه آنانند که از صدق یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای تعالی و رسول او و تصدیق مینمایند
تعریض جمعی منافقان ست که در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد دستوری می جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین
لا یومنون بالله الآیه فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْکَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارهای خود فَاْذَنْ پس دستوری ده لِّمَنْ شِئْتَ هر که را خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت
طلب آمرزش کن لَهُمُ اللّٰهَ برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از
جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَّحِیْمٌ مهربانست
بر تخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوْا مدارید وَبَیْنَ دُعَآءِ الرَّسُوْلِ خواندن رسول مر شما را بَیْنَکُمْ میان خود کَدُعَآءِ بَعْضِکُمْ بَعْضًا چون خواندن
بعضی از شما بعضی را بر بعضی قیاس میکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد و یا در خواب مسامحه توانید نمود چه بسا
بامر او واجب ست و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و نارواو یاد عای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعائی شک
مستجاب ست و مقبول حضرت رب الارباب یاد کردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون مناداة یکدیگر نباشد که بمجرد
نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را بندای علامت خطاب
کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب میفرماید بسیت یا آدم ست یا پدر انبیا خطاب ۞ یا ایها النبی خطاب محمد ست ۞
آورده اند که چون آنحضرت صلعم خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَدْ
یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ بدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهت یَتَسَلَّلُوْنَ بیرون میروند اَلْوَاذًا
در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ پس باید که بترسند آنانکه یُخَالِفُوْنَ مخالفت میکنند وعراض مینمایند
عَنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدا و رسول او اَنْ تُصِیْبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی ست یا محنتی در نفس و مال
و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دل ست و متاثر نشدن او از

معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم ○ عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست یعنی همه ملک و بندگان و مالک همه اوست زیرا که خالق همه اوست قد یعلم بدرستیکه میداند ما انتم علیه آنچه شما بر اینید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا ما بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیز یا علیم ○ داناست و هیچ چیز بر او مخفی نماند ع ۳

بیت آنکس که بیافرید پیدا و نهان ؛ چون نشناسد نهان و پیدا بجهان

سورة الفرقان مکیة وهی سبع وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق ست دوم آنکه بزرگوار و برتر ست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی او ست سوم آنکه دائم و ثابت ست و این عبارت از دوام ذات او ست لم یزل و لم یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاده قرآن را که جدا کننده ست میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم لیکون تا باشد بنده او للعلمین مر آدمیان را و پریانرا نذیرا ○ بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترسانندهٔ از موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد ست بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در ان ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری ست ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در بادشاهی چنانچه ثنویه و مثنیه گویند یعنی او راست بادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد و خلق کل شیء و بیافرید هر چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آنچیز را تقدیرا ○ اندازه کردنی یعنی آنها را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدای آفریدگار الهة آنچیزها را که لا یخلقون خدایان که نیافریند شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز و هم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج ست در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس تبا باد آنکه عبده ایشان را میپرستند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند ر استطاعت ندارند مر انفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نسودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود بازمی توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند موتا بمیرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی ولا یا بر ابقای حیات او ولا نشورا ○ و نه بر بعث و حشر او را تا نیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا آنیست این قرآن که محمد بر ساخته است آنرا و اعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن فقد جاءوا ظلما و ستمی بزرگ و زورا ○ دروغ یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این بقیهٔ کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت

ف ۲ ع ۳ عذاب الماخرین ۳

خداوند ست بفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ ست و بمدد قومی برو یافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوا و دیگر گفتند کلام وی اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِيْنَ افسانهای پیشینیان ست که در کتابها نوشته اند اکْتَتَبَهَا مینویسانند آنرا چه خود نمیتوانند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلٰى عَلَيْهِ املا کرده میشود بر وی بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ○ بامداد و شبانگاه یعنی هر وقت طرف روز یا شب و روز آنها را بر وی میخوانند تا یاد میگیرد و چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد برما میخواند و میگوید این وحی ست قُلْ بگوای محمد ص در رد سخن ایشان که اَنْزَلَهُ الَّذِيْ فرستاده است قرآن را آنکسی که شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین برین دلیل که این کلام مشتمل ست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی ست و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید اِنَّهٗ کَانَ غَفُوْرًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرائم بندگان میپوشد رَّحِيْمًا ○ مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وَقَالُوْا و گفتند ضادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده ست آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَاْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی را وَيَمْشِيْ و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْاَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی وی درست ست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلعم غافل شده پنداشتند که تمییز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده ست بحصول پیوندد بیت جنس با جنس جمع آمیزد بجنس ؛ انس کی گیرند با جن جنس انس ؛ القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی اگر ملک نیست لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند اِلَيْهِ ملکی بسوی او فرشته فَيَكُوْنَ مَعَهٗ پس باشد او نَذِيْرًا ○ بیم کننده و یاری دهنده در انذار اَوْ يُلْقٰٓى اِلَيْهِ یا آنکه افکنده شود و کَنْزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود اَوْ تَكُوْنُ لَهٗ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَّاْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظّٰلِمُوْنَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکارند درین سخن که مومنان را گفتند اِنْ تَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنید شما اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا ○ مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده باشد و در تفسیر آوردی مسحور را یعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوئی میکنید که شمار است سخن میفرماید اُنْظُرْ درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی کَيْفَ ضَرَبُوْا چگونه زدند لَكَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف متغیر دماغی علیه بستودند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند از طریقی که موصل ست بمعرفت انبیاء م و تمییز ایشان از ماسوی فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ سَبِيْلًا ○ پس تو امید نداری و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تَبٰرَكَ الَّذِيْ بزرگوار ست آنکسی که بمحض فضل اِنْ شَآءَ جَعَلَ اگر خواهد بسازد و بخشد لَكَ ترا در دنیا خَيْرًا مِّنْ ذٰلِكَ بهتر از آنچی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَّكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُوْرًا ○ کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور ست که چون تو انگران قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات جنان ست با این آیت نازل شد و در جی از نور پیش آنحضرت صلعم نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا و رنجا بحساب ست آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پرپشه کم گردد حضرت صلعم فرمود که ای رضوان مرا بدنیا حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانهٔ علو همت آنحضرت یمین ست

ع ۹

که باوجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات برخزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که درشب معراج مطلقا نظری باسوی آن نکشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصهٔ جبروت التفات نفرموده تا عبارت ازان این آیت آمد که ما زاغ البصر و ما طغی ابیات

زرنگ آمیزی ریحان آن باغ ۞ نهاده چشم خود در مهر مازاغ ۞ نظر چون برگرفت از نقش کونین ۞ قدم زد در حریم قاب قوسین

بل نه فقر و احتیاج تو مانع کفار ست از ایمان تو بلکه کَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و دعوی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت ست وَاَعْتَدْنَا و آماده کردیم مالمن کذب بالساعة برای کسیکه تکذیب ساعت کند سَعِيرًا ○ آتش افروخته و گویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ اِذَا رَاَتْهُمْ چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت آتش دوزخ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَهَا شنوند مر آتش را تَغَيُّظًا آواز جوشیدنی از خشم وَّزَفِيرًا ○ و بانگی چنانکه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک حیات مشروط به بنیه نیست ممکن ست که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد وَاِذَآ اُلْقُوا چون در انداخته شوند مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در بعضی آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ فگنند مُقَرَّنِينَ مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسلهٔ آتش بهم دیگر بازبسته دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِكَ دران مقام ثُبُورًا ○ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبورا و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور ست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلهٔ از آتش در وی پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و ازپی در میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبورا ه برکشیده میروند حق سبحانه فرماید که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَّاحِدًا یک ثبور وَّادْعُوا و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ○ ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبور واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد صلعم آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند اَذٰلِكَ آیا آنچه گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهتر ست اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ط وعده داده شده است پرهیزگاران را بدخول در آن كَانَتْ هست در علم خدای تعالی لَهُمْ مر متقیانرا آن بهشت جَزَآءً پاداش اعمال ایشان وَّمَصِيرًا ○ و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَآءُونَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مومنان را آرزوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مراد یکه مناسب حال خود جویند یابند خٰلِدِينَ ○ در حالتیکه جاوید باشند در بهشت كَانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلٰى رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعدهٔ مَّسْـُٔولًا ○ خواسته شده سزاوار آنکه از خدای درخواهند یا مومنان درخواستند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع یا میخواند یعنی حشر کند مشرکانرا وَمَا يَعْبُدُونَ و آنانرا که میپرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی عام ست هر معبود را از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُولُ پس گوید ءَاَنْتُمْ آیا شما اَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هٰٓؤُلَآءِ بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان اَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ ○ گم کردند راه را با ضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحٰنَكَ پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْۢبَغِي لَنَا نیست ما را و نه سزد و روا نباشد آن أَنْ نَّتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد مِنْ دُوْنِكَ بجز تو یعنی ترا پرستند تخصیص سخن بآنکه آنها که عبادت ترا دست بدند

مارا پرستند نرسد ما را که بگیریم ما ایشانرا مِنْ اَوْلِیَآءَ از دوستان وَلٰکِنْ مَّتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وَاٰبَآءَهُمْ و پدران ایشانرا با موال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتها حَتّٰی نَسُوا الذِّکْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشانرا مدان دعوت میفرمودند وَکَانُوْا و بودند بر حکم ازلی تو قَوْمًا بُوْرًا ○ گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَدْ کَذَّبُوْکُمْ پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شمارا بِمَا تَقُوْلُوْنَ بآنچه میگوئید که شریک خدا اند و ایشان مرا از شرک منزه داشتند فَمَا تَسْتَطِیْعُوْنَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَّلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شمارا بنجات و خلاص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَمَنْ یَّظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِّنْکُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا کَبِیْرًا ○ عذابی بزرگ که آتش دوزخ ست و خلود دران وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَکَ پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ کسی از پیغمبران اِلَّآ اِنَّهُمْ مگر پیغمبر انکه ایشان لَیَاْکُلُوْنَ الطَّعَامَ هر آینه بخورند خوردنی وَیَمْشُوْنَ و بروند فِی الْاَسْوَاقِ ط در بازارها بحجت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَکُمْ برخی از شمارا لِبَعْضٍ برای برخی دیگر فِتْنَةً مآزمایشی هست آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با مم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان ست پس از مخالفت احوال مردمان در روی چاره نباشد و ما بدان می آزمایم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سائر درویشان صحابه رضی الله عنهم را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آوردند تا ما ایشان هیچ ایشان بی چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و ضیع را بشریف اَتَصْبِرُوْنَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید وَکَانَ رَبُّکَ و هست پروردگار تو بَصِیْرًا ○ بینا بصبر کننده و جزع نماینده

وَقَالَ الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه **لَا یَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا** امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا

نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَیْنَا الْمَلٰٓئِکَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلعم اَوْ نَرٰی رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم آشکاره پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و بتصدیق اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَکْبَرُوْا بخدای که بزرگ کردند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرئت نمودند درین تحکم وَعَتَوْ او در گذشتند از اندازه عُتُوًّا کَبِیْرًا ○ درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر کا بُشْرٰی هیچ مژده نیست یَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِیْنَ مر گنهکاران را اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را بینند و وعید لا بشری شنوند وَیَقُوْلُوْنَ و گویند ملائکه مر ایشانرا که لقای خدای بر شما حِجْرًا محجور گردان ○ حرام و باز داشته شده ست و گویند این قول کفار ست چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی از و پرسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت **وَقَدِمْنَآ** و قصد کنیم **اِلٰی مَا عَمِلُوْا** بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اطعام یتیمان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن **فَجَعَلْنٰهُ** پس گردانیدیم آن عمل را **هَبَآءً مَّنْثُوْرًا** ○ مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر بباد

برداده یعنی جبطه سازیم عملهای ایشانرا زیراکه شرط در قبول این اعمال ایمانست وایشانرا نبوده آصحاب الجنة مجاوران بهشت
یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا بهتر اندر روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بر از منازل کافران ست که در دنیا دارند
واحسن مقیلا ○ ونیکوترست از جهت مکان واستراحت مراد از قیلولة استراحت ست زیراکه در بهشت خواب نباشد ویوم یاتی
السماء بالغمام روزیراکه دران تشقق السماء بشگافد آسمانها بالغمام بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست وغلظ او برابر همه سموات واو گرانترست
از همه آسمانها وحق سبحانه امروز اورا بقدرت نگاهداشته روز قیامت اورا بر آسمانها افگند وبهر آسمانی که رسد آن آسمان شگافته گردد ونزل
الملئکة وفرو فرستاده شوند فرشتگان از انجا بر زمین تنزیلا ○ فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت
صف بگرد عالم درآیند وگویند بامعنی عن ست یعنی آسمان بشگافد از غمام وود ورشود تا غمام فرود آید واین آن غمام ست که حق سبحانه
فرموده فی ظلل من الغمام ودر عین المعانی آورده که این غمامیست که ظل بنی اسرائیل بود در تیه الملک بادشاهی یومئذ دران روز
الحق ثابت ست للرحمن مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت دربسته باشند وکان وباشد آنروز یوما علی
الکفرین روزی بر کافران عسیرا ○ دشوار از شدت اهوال ویوم یعض الظالم بگزد ظالم علی
یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دستهارا چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم ست وگفته اند عقبة بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمانرا
ضیافت میکرد به سبب جوار سید ابر اصلعم را طلبیده بود آنحضرت صلعم فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند
واین سخن با بی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد وگفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد می شنوی وکلمه میگوئی گفت نی اما
غار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود وابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نیندازی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر آمد آنحضرت
ورد الندوه در سجده بود وآب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرای کرد ودر ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او در شعله آتش
جانسوز گشت وبدان حضرت صلعم رسیده بر روی وی باز گردید وهر دو کرانه روی او بسوخت وتا زنده بود آن داغ می نمود والقصه حضرت صلعم
فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوهٔ بدر امر حضرت رسالت پناهی صلعم بقتل او صادر شد وبر دست
مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت واین آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید سر انگشت ندامت
صاحب کشاف فرموده که چهار هزار مار بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق وحق سبحانه تعالی دیگر باره دست وبرابر وباند ودیگر باره بخاید وخبر دارد
یقول میگوید یلیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتم مع الرسول سبیلا ○ با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست یویلتی
ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا فلان کس را یعنی ابی را خلیلا ○ بدوستی واورا نمی شناختم لقد اضلنی عن الذکر بتحقیق
گمراه کرد مرا وبازداشت عن الذکر از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر صلعم بعد اذ جاءنی ط بعد از آنکه آمده بود بمن
وکان الشیطن وهست دیو دور مانده از رحمت حق یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس ست للانسان مر آدمی را خذولا ○ فرو
گذارنده یا ابلیس علیه اللعنة که وسوسه میکند آدمیانرا بمخالفت خدا ورسول وچون در دام هلاک افتادند فرو نگذارد ونفع نمیرساند بلکه از و تبری کند
وقال الرسول وگفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستیکه قوم من فرا گرفتند
وساختند هذا القرآن این قرآن را مهجورا ○ منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند واز استماع او اعراض میکنند
وکذلک وهمچنان که این کفره را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم ومقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران

چون نمرود مرابراهیم راو فرعون مرموسی راو ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای وَكَفٰى بِرَبِّكَ وَكِيلًا وبسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده تو بطریق شکیبائی وَّنَصِيرًا ○ ویاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وگفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْاٰنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَّاحِدَةً جمله یکبارگی یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل كَذٰلِكَ ○ همچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّتَ بِهٖ تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بایصال وحی در هر وقتی فُؤَادَكَ دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا برحفظ آریم و ممکن سازیم وَرَتَّلْنٰهُ و برخواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرْتِيْلًا ○ خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بآنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داؤد علیهما السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آنحضرت صلعم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرومی آمد تحدی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب تسلی خاطر آنحضرت علیه السلام میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ ست و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آئینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید ؛ و دیگر آنکه قرآن مشتمل ست براسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید وَلَا يَاْتُوْنَكَ بِمَثَلٍ وَّنمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند اِلَّا جِئْنٰكَ بِالْحَقِّ مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی قاطع قول ایشان رد کند وَاَحْسَنَ تَفْسِيْرًا ○ و می آریم آنچیز را که نیکوتر ست از روی بیان اَلَّذِيْنَ يُحْشَرُوْنَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلٰى وُجُوْهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ اُولٰٓئِكَ آن گروه شَرٌّ مَّكَانًا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن نديا وَّاَضَلُّ سَبِيْلًا ○ و کج تر و ناصواب تر اند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ ست وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را علیه السلام توریت بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش ازان مَعَهٗٓ با او اَخَاهُ هٰرُوْنَ برادر او هارون را وَزِيْرًا ○ یار و مددگار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید هر دو اِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرْنٰهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تَدْمِيْرًا ○ هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوْحٍ و گروه نوح علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبر انست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند اَغْرَقْنٰهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان اٰيَةً نشانه تا ازان عبرت گیرند وَاَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظّٰلِمِيْنَ برای ستمگاران عَذَابًا اَلِيْمًا ○ عذابی دردناک وَّعَادًا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را تکذیب هود علیه السلام وَّثَمُوْدَا و گروه ثمود را تکذیب صالح علیه السلام وَاَصْحٰبَ الرَّسِّ و اصحاب الرس اورس نام چاهی ست بنامه یا آذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده ازان بنی اسد یا همان اخدود ست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند نه حبیب نجار بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بابدای شعیب علیه السلام

معانقة لا تؤذين

ع ۱۴

مشغول بودند که ناگاه آنجاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب ع بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه بر ایشان سایه افگند و از وصاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان ند ع م و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغ دراز گردن که انجنهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را زمخ یا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خود ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر ع م آورده و شرط کردند که اگر شر او منحفی گردد ایمان آرند پیغمبر ع م دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ؛ وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ؛ و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ؛ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ؛ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده و حنظلهٔ ع م را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا وَاهل قرنها را که بودند بَيْنَ ذٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا ○ قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند وَكُلًّا و هریک از ایشان و مثال ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و امتان ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَتْبِيرًا ○ نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دیهی که باران داده شد بر و مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم ست که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط ع م در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن و کفار قریش بران دیار گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا ○ برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسیکه با و استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستیکه نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جمد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَيُضِلُّنَا هر آینه گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودندی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ○ کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلٰهَهُ هَوَاهُ ما هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را باجواء عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج

آنان باکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت اینان باهم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع ترتیب یافته جملهٔ اوصاف
بهیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان ست از هوا مدد می یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه
از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست ؛ چه گویم که هر یوسفی را چه اوست ؛ قوت غلبهٔ او تا حدیست که نکتهٔ
الهواء اول الله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گوئی که اصل
هوسهست الله باطله همه فرع اویند و از نجاست مخالفت هوا که سبب وصول بجنت المأوی ست بیت سر ز هوا تافتن از سر دیست ؛
ترک هوا قوت پیغمبریست ؛ افانت تکون آیا میباشی تو علیه بران کس که هوا را خدای خود ساخته وکیلا نگاهبانی کرا و را منع کنی این کلمه
منسوخ ست بآیت قتال ام تحسب بلکه گمان میبری ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان یسمعون میشنوند بگوش هوش او یعقلون تا تعقل
میکنند بدلایل مردلایل توحید را بقید اکثر عاقل معاند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند ان هم نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند چهارپایان ع ۱۰
در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر در ادلهٔ قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه تر از انعام چه ایشان انقیاد
متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان طالب آنچیزند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند
و مشرکان از ثواب که اعظم منافع ست میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می آویزند الم تر آیا نمی بینی و نظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا برامدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین
ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و دران هنگام هردو منتفی ست
و لهذا کی از نعیم بهشتی ظل ممدود ست ولو شاء واگر خواستی خدای تعالی لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بریک منوال
ثم جعلنا الشمس علیه پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه دلیلا راه نما چه سایه چیزی آفتاب شناخته نشود ثم قبضناه پس گرفتیم سایه را
الینا بسوی خود قبضا یسیرا اندک گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی
مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین ست یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای
در شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء باضدادها
او قات روز را نیز دائم نساخت بلکه آن دلیل که شمس ست قبض کرد با قول تا بار نشب در آمد و این دو زمان را بجهت آرامش و آرایش خلق معین
گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت ست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام بطلوع جمال سید انام
که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دائم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یار کشتی رهنمون
از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ؛ صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزهٔ نبوی ست صلعم و بفهم اهل
تحقیق اشارت ست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران
بسیار بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام دران سایه بیاسودند
و این آیت نازل شد ؛ و نشانهٔ خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد
و این حضرت صلعم را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و در من تمنگری دیگر چه خواهی بیت فرق ست میان آنکه یارش در بر ؛ با آنکه
دو چشم انتظارش بر در ؛ و از حقائق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال زوال عصمت ست بر حضرت رسالت پناه صلعم و آفتاب

معرفت که از مطلع دل بنورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر سقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکور ست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب مرا پرده سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما میکنی ؛ الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی مصرع در خانه بگذ خدای ما ند همه چیز ؛ قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت تابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ؛ نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد ؛ دقائق و حقائق این آیت بسیار ست مطالعه بعضی ازان حواله بجواهر التفسیر ست و من الله المعونة و المدد و التیسیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس ست که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در ان آرام گیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا ۝ برای برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور بر انگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات ست بعد از مرگ و در حکم لقمان مرست که کما تنامون فتوفظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او آنکس ست که فرستاد بادها را نُشُرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران ست یعنی و زمین ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً طَهُورًا ۝ آبی پاک و پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده را یعنی موضعی که در و خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آب را مِمَّا خَلَقْنَا از انچه آفریده ایم أَنْعَامًا چارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۝ و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مدائن را انهار و ینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستیکه مقرر گردانیدیم ما باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت ما را و تفکر کنند در انعمت و شکر او بجای آرند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلَّا كُفُورًا ۝ مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی و مجتمعی نَذِيرًا ۝ پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مسلمان و مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهِ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا ۝ جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی انکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیگر آبی شور تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و بساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا ۝ و حدی مقرری و یا گردانیدیم حرام و نار و اکه یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ ست چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح و اجاج سائر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان بر انند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزوی ست از مادهٔ او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشانرا دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که

مصاهرت بایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحة با او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِيرًا ۝ توانا ترآفریدن بنات وبنین وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع رسانه چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ وزیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ وهست ناگزیده عَلَىٰ رَبِّهِ برنافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا ۝ هم پشت شیطان ومعاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مومنان بثبوبة آلهی وَنَذِيرًا ۝ وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسیکه خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فراگیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا وقرب پروردگار خود سَبِيلًا ۝ راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مومنانست زیرا که مرا بران عند الله اجری مقرر هست وثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عباد وصلحای امت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ وتوکل کن بر استیفای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز نَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر موت ایشان ضائع ولی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وبپاکی یاد کن حقی را از صفات نقصان در حالتی که ثناگوینده باشی بر او باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ وبسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده وآشکارای بندگان خود خَبِيرًا ۝ دانا ومطلع بران الَّذِي آن خداوندی که

معانقة

توانائی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان ایشانست از ارکان وموالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمَٰنُ او ست بزرگ بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات وصفات او خَبِيرًا ۝ دانای را یا سوال کن از خلق واستوای کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند کیست رحمن یعنی اسمی ست کسمای او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور شدند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم ونمیدانیم آنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که بفرمائی ما را بسجدهٔ او وَزَادَهُمْ وزیاده میکند ذکر رحمن یا بر سجدهٔ او مر کافران را نُفُورًا ۝ رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق این سجدهٔ مفصله ست بقول امام اعظم وبقول امام شافعی رح هشتم در فتوحات آورده که این سجده سجدهٔ نفور وانکارست وفرمود که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار ونفور پس این سجده را سجدهٔ امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگ ست آن خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا بر جهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن خدا وند داند وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در آسمان یا بر روی سپهر سِرَاجًا چراغی را که آفتاب ست وَقَمَرًا مُنِيرًا ۝ وماهی روشن یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي واوست آنکسی که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب وروز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب ومجی واین گردانیدن دلیل ست لِمَنْ أَرَادَ مر آنکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدائع قدرت وصنائع فطرت را در ایجاد لیل ونهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ۝ یا خواهد سپاس داری وشکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب وروز از آنجمله ست وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ وبندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص وتفضیل ست ودر فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص ست بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند واین بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بروی زمین هَوْنًا آرزوی تواضع یا بسکینه ووقار یا میروند بر وباران ونیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ وچون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان وسخن بی ادبانه در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا ۝ قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم

ع ۴

مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره نظم اگر گویند زراقی و سالوس ۞ بگو هستم دو صد چندان و میرو ۞ وگر از خشم دشنامی دهندت ۞ دعا کن خوشدل و خندان و میرو ۞ چون از مجادلهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا ○ و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود جهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی زاری که رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ ۞ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستیکه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا ○ هست دائم و لازم یعنی جاویدست إِنَّهَا بتحقیق که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد قرارگاهی ست وَمُقَامًا ○ و بدجای بودنی ست وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان را بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و تقتیر قَوَامًا ○ راست استادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم ست احتراز نمودند بیت وسط را کمن هرگز از کف رها ۞ که خیر الامور ست اوساطها ۞ آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه صلعم آمده گفتند که ای محمد ما مشرک آوردیم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را بپرستش او میخوانی از سر گناهان در میگذرد و ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت ست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود مروی آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر ست فرمود که آنکه شریک گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ آثَامًا ○ ببیند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی ست در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزی ست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام وعیست در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو توکرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کنندهٔ این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ در عذاب مُهَانًا ○ در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی ارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد او را باضداد و اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئهٔ او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده گناهان بتوبه رَحِيمًا ○ مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی مَتَابًا ○ بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ

وبندگان حق آنانند که لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی در دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا چون بگذرند باللغو بچیزی ناپسندیده مَرُّوا کِرَامًا ○ بگذرند بردباران وپرهیزگاران یا نهی کنندگان ازان وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا وبندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بآیات رَبِّهِمْ آیتهای پروردگار ایشان یعنی موعظه قرآن لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا بروی درنیفتاده مدبران یعنی نه ایستاده نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْیَانًا ○ وکوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش بشنیدند وبدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِینَ یَقُولُونَ وآنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما بخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّیَّاتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ أَعْیُنٍ کیسکه روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالحه اند چون مومن اهل وولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل او شاد وچشم او روشن شود وَاجْعَلْنَا وبگردان ما را لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا ○ برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم أُولَئِکَ آنگروه که مذکور شدند یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند دران وگفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت ودر فصول عبد الوهاب رح آورده که کوشکهاست برچهار قائمه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان واین چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا واذای کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر ادای فرائض وَیُلَقَّوْنَ وبه بینند یعنی بیابند وحفص بتشدید خواند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند فِیهَا در بهشت تَحِیَّةً وَسَلَامًا ○ زندگانی باقی وسلامتی از آفات یا دعای زندگی وسلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند وسلام از خدای تعالی شنوند خَالِدِینَ فِیهَا ○ در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت وسلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی ست بهشت وَمُقَامًا ○ وجای بودنی قُلْ بگو ای محمد مکیان را که مَا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد یک خدای تعالی لَوْلَا دُعَاؤُکُمْ اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مرا وراچه شرف انسان بشناختن وعبادت ست فَقَدْ کَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا وتقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ یَکُونُ لِزَامًا ○ پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند وآنجا نیز ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ع ۱۱ ربع

منزل ۵

سورة الشعراء مکیة وهی مائتان وسبع وعشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ

طسم ○ بیان در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وساتر ومجید وگفته اند مشیرست بطوبی وسدرة المنتهی ومحمد صلعم ودر بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائرانند بالله وسین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سائرند الی الله ومیم اماتی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند الی الله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسرور متوسطان ومشاهدهٔ منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزلی وثنای جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم این ست تِلْکَ این سوره آیاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ○ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن ست حق وباطل را ظاهر میگرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکار امیسازد وچون قریش

چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک آنحضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود را اَلَّا یَكُونُوا یا آنکه نمیشنوند مُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان بقرآن اِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آیَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره و قاسره فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان از ایشان لَهَا مر آن آیت را خَاضِعِينَ ○ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا یَأْتِیهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری اِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ ○ ازان روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصرند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر اَنْبَاءُ خبرهای مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزای میکردند و ما نمیداشتند و بعد از ایشان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد ۱۲ اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند کذبان و باورنمیکنند اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت کَمْ اَنْبَتْنَا چند بر رویانیدیم فِيهَا در و بعد از مردگی و افسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ ○ نیکو و پسندیده و بسیار نفع اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن لَآيَةً ۵ آیتی ظاهر دلالتی ست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان باوجود مشاهده چنین علامتها وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او ست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ ○ مهربان بسیط بساط عطا برای مومنان وَاِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را اَنِ ائْتِ آنکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۵ یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشانرا اَلَا یَتَّقُونَ ○ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ع که ای پروردگار من اِنِّي اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اَنْ يُكَذِّبُونِ ○ از آنکه تکذیب کنند مرا و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و نگشاید زبان من وعقده که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در ازالهٔ آن فَاَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را اِلَىٰ هَارُونَ ○ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ و مر ایشانرا است بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی ست و بر عم ایشان گناه میکوید فَاَخَافُ پس میترسم اَنْ يَقْتُلُونِ ○ از آنکه مرا بکشتند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای تعالی كَلَّا ۵ چنان نیست از ین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا ۵ نشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد اِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شما ایم مُسْتَمِعُونَ ○ شنونده آنچیزرا که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هرچه گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فَاْتِيَا پس بیائید فِرْعَوْنَ بفرعون فَقُولَا پس بگوئید اِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم اَنْ اَرْسِلْ سخن این ست که بفرست مَعَنَا با ما بَنِي اِسْرَائِيلَ ○ بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع بحکم ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت فرعون اَلَمْ نُرَبِّكَ آیا نه ترا پروردیم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ

وبندگان حق آنانند که لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا چون بگذرند باللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا کِرَامًا ○ بگذرند بردباران وپرهیزگاران یا نهی کنندگان ازان وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا وبندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی موعظهٔ قرآن لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا بروی درنیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْیَانًا ○ وکوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِینَ یَقُولُونَ وآنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّیَّاتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ أَعْیُنٍ کیسکه روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالحه اند چون مومن اهل ولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل او شاد وچشم او روشن شود وَاجْعَلْنَا وبگردان ما را لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا ○ برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم أُولَئِکَ آنگروه که مذکور شدند یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند دران وگفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب رح آورده که کوشکهاست برچهار قائمه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان واین چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند برمشقت در دنیا وایذای کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر ادای فرائض وَیُلَقَّوْنَ وبه بینند یعنی بیابند وحفص بتشدید خواند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند فِیهَا در بهشت تَحِیَّةً وَسَلَامًا ○ زندگانی باقی وسلامتی از آفات یا دعای زندگی وسلامت شنوند یا ملائکه برایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند وسلام از خدای تعالی شنوند خَالِدِینَ فِیهَا ۵ در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت وسلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی ست بهشت وَمُقَامًا ○ وجای بودنی قُلْ بگو ای محمد مکیان را که مَا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد یک خدای تعالی لَوْلَا دُعَاؤُکُمْ اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مرا وراچه شرف انسان بشناختن وعبادت ست فَقَدْ کَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا وتقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ یَکُونُ لِزَامًا ○ پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند وآنخانیز ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ع ربع

منزل ۵

سورة الشعراء مکیة وهی مائتان وسبع وعشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

طسم ○ در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وساتر ومجید وگفته اند مشیرست بطوبی وسدرة المنتهی ومحمد صلعم ودر بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائرانند بالله وسین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سائرند الی الله ومیم اِیمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند الی الله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسرور متوسطان ومشاهدهٔ منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزازلی وثنای جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم این است تِلْکَ این سوره آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ○ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال وحرام او ومبین معنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن ست حق وباطل را ظاهر میگرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش

وفرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند وَنَزَعَ و بیرون آورد یَدَهٗ دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان در آورده فَاِذَا هِیَ پس آنجا دست او بَیْضَآءُ لِلنّٰظِرِیْنَ ۝ سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش بمثابهٔ نور آفتاب دیده ها را خیره ساختی قَالَ گفت فرعون لِلْمَلَاِ حَوْلَهٗ مر اشراف قوم را که گرد او بودند اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مرد لَسٰحِرٌ عَلِیْمٌ ۝ جادوئی ست دانا اما فرعون بترسید که کسان وی بموسیٰ ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوی ست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یُّرِیْدُ اَنْ یُّخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِّنْ اَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهٖ بجادوی خود فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ ۝ پس چه فرمائید شما را در کار او و معجزهٔ موسیٰ ع م او را ازاوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم او افگندتا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسیٰ ع م مدد طلبید قَالُوْٓا اَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَاَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افگن وبقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز وبفرست فِی الْمَدَآئِنِ در شهرهای مملکت خود حٰشِرِیْنَ ۝ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری یَاْتُوْكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوئی ست عَلِیْمٍ ۝ دانائی بسر آمده در فن سحر فرعون کسان خود بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِیْقَاتِ یَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ۝ برای هنگام روز معلوم و دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود وَقِیْلَ وگفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ اَنْتُمْ آیا هستید شما مُّجْتَمِعُوْنَ ۝ فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید وجمع شوید لَعَلَّنَا شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم اِنْ كَانُوْا اگر باشند هُمُ الْغٰلِبِیْنَ ۝ ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون ع م فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون و ایشانرا دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قَالُوْا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را اَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَاَجْرًا مزدی از نزدیک تو اِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغٰلِبِیْنَ ۝ ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَاِنَّكُمْ اِذًا و بدرستیکه باشید شما آن وقت لَّمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ ۝ از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسیکه بمن در آید و آخر کسیکه بیرون رود و شما باشید ایشان بدین وعده مستظر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسیٰ ع م صف برکشیده گفتند ای موسیٰ اول تو افگنی جادوی خود را یا ما افگنیم قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰٓى گفت موسی مر ایشان را اَلْقُوْا بیفگنید مَآ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ۝ آنچه شما افگندگانید مر آن را فَاَلْقَوْا پس بیفگندند حِبَالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَقَالُوْا وگفتند بعد از انکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بعزت و بزرگی و قوت و غالبیت فرعون اِنَّا لَنَحْنُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون فَاَلْقٰى مُوْسٰى عَصَاهُ پس بیفگند موسیٰ ع م بامر الهی عصای خود را فِی الْحَالِ از دهاگشت فَاِذَا هِیَ پس آنجا که عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا یَاْفِكُوْنَ ۝ آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار بخلق مینمودند فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس بر روی افگنده شدند ساحران سٰجِدِیْنَ ۝ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر ست واز روی صدق قَالُوْٓا اٰمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ۝ آفریدگار موسی و هارون ع م تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند وچون فرعون از ایمان ساحران خبر یافت ایشان را طلبید قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ گفت فرعون آیا تصدیق کردید و خفیه آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی

گرویدید مرموسی را قبل ان اذن لکم ۵ پیش از انکه دستوری دهم من شما را در ایمان آوردن بوی انه لکبیرکم بدرستیکه او مهتر شماست
الذی علمکم السحر ۵ آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی و بایکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون ۵ پس
زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن ایدیکم وارجلکم هر آینه
ببرم دستها و پایهای شما را من خلاف ۵ بخلاف یکدیگر یعنی هریک از طرفی یا قطع ایدی وارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید ولاصلبنکم
اجمعین ۵ و هر آینه بردار کشم شما را تا همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لاضیر زهیچ رنجی و ضرری
نیست برما از تهدید تو و ما از مرگ نمیترسیم انا الی ربنا بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود منقلبون ۵ بازگردندگانیم انا نطمع بدرستیکه ما
طمع میداریم ان یغفر آنکه بپوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما وعفو کند خطیئاتنا گناهان ما را ان کنا آنکه بودیم از اهل این محفل اول
المؤمنین ۵ ع ۱۸ اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دار ها
بلند درآویختند و حضرت موسی ع م برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی درآورد
تا تسلی یافت **مثنوی** جادوان کان دست و پارا باختند ؛ در فضای قرب مولی تاختند ؛ گو برفت از دست و پا بر جای آن ؛ دست
از حق بالهای جادوان ؛ تا بدان پرها بپرواز آمدند ؛ در هوای عشق شهباز آمدند ؛ پس موسی ع م بعد ازین صورت چند سال دیگر درمیان
فرعونیان دعوت میکرد و معجزات مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد
که موسی ع م با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه وتعالی واوحینا ووحی کردیم الی موسی بوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر شب
بندگان مارا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون ۵ بدرستیکه شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما
درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی ع م بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک
شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان
اینصورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق ع م دعا کرده بود که تا
بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و ازان قوم کسی را بر مدفن یوسف ع م اطلاع نبوده موسی ع م برخود ندامیزد که
هر که مرا بر صندوق یوسف ع م مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه گفت بشرط آنکه زن موسی ع م باشد در بهشت او را خبر داد که
آن صندوق در قعر دریای نیل ست پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر بوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج
ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیهٔ اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند
در خانهٔ هر قبطی یکی از اغرهٔ ایشان بود و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل فرعون فی المدائن
پس بفرستاد فرعون در شهرستانها نیکه بپای تخت نزدیک بود حشرین ۵ جمع کنندگان لشکر را و گفت ان هؤلاء بدستیکه گروه بنی اسرائیل لشرذمة
قلیلون ۵ گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست در گذشته و بشصت نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد
مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت بالشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار
اندک اند وانهم لنا وایشان ما را لغائظون ۵ بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند با پیرایهای قوم ما را برده وانا لجمیع حذرون ۵ و ما همه
یعنی لشکر ما سلاح دار انیم و دانا بر اسم حرب تعریض ست بانکه قوم موسی ع م نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجنهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی

داعیهٔ خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنّٰتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ ۝ و از چشمهای جاری وَكُنُوزٍ و از گنجهای جاری زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝ و از منزلهای نیکو كَذٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ فرزندان یعقوب ع را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف در آوردند واضح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان ع بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار بمیمنه تعیین نمود و ششصد هزار بمیسره نام زد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت **نظم** یکی لشکر سراپا غرق جوشن ؛ شده در موج چون دریای آهن ؛ حوچشم دلبران پرکین و خونریز ؛ بقصد خون مردم تیغها تیز ؛ فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند ایشان مُشْرِقِينَ ۝ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی ع بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحٰبُ مُوسٰى گفتند یاران موسی ع إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ۝ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت كَلَّا هرگز گفت موسی ع حاشا که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستیکه با منست پروردگار من بیاری و مددگاری سَيَهْدِينِ ۝ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی ع در کلام خود معیت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول صلعم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مرید ست و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبهٔ مراد ست مرید را هرچه گویند آن کند و مراد هرچه گوید چنان کند **بیت** این یکی را روی او در روی دوست ؛ وان دگر را روی او خود روی اوست ؛ آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت **مصرع** کجا روی که زهر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی ع منبا لید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بگنیت بخوان و برو و حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود که فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی ع أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ آنکه بزن بعصای خود دریای قلزم موسی ع بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشگافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ۝ همچون کوهی بزرگ و فی الحال باد وی برتگ دریا وزید و وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ آنجا دیگر از اکه قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد اوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شگافته شده ها من بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی ع واقع شده زینهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان بر تابد جبرئیل ع بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افگند و فرعون بر اسپ یغوری تند سوار بود یغوری بوی مادیان شیفته عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل ع بر عقب آن لشکر می آمد تا ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آبها

بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ ونجات دادیم موسی را وَمَن مَّعَهُ وهر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق گردانیدیم دیگر ازان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در نجات موسی ع م وقوم او وهلاک فرعون ولشکر او لَآيَةً هر آینه علامتی ست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم وَنبود بیشتر قوم فرعون مُّؤْمِنِينَ گروندگان چه از تمام قبط جز جبریل که مومن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی ع م از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب وکسی را قوت غلبه بر و نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت میکنند وبفرزندی او مفتخر و ستظهر اند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع م لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و گروه خود را یعنی اهل بابل و ازایشان پرسید مَا تَعْبُدُونَ چیست انچه میپرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند میپرستیم أَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه میباشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم ع م که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شما را إِذْ تَدْعُونَ چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت میکنند أَوْ يَنفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشانرا میکنید و روزی میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان وایشانرا کوشش نمائید قوم ابراهیم ع م نتوانستند که او را بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قَالُوا گفتند نه ازایشان انچه گفتی و نیافته ایم بل وَجَدْنَا آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینرا از پرستش متعود بودند و بران مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم ع م أَفَرَأَيْتُم آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ انچه هستید که میپرستید آنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ شما و پدران مرینه شما نیز الْأَقْدَمُونَ پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه معبودان شما عَدُوٌّ لِّي دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصور کردم را مرا در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت او تصریح انفع ست و دشمنی بتان مر عبدهٔ خود را ظاهرست چه ضرری که از عبادت ایشان بسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر که را دشمن دارند و نیز دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ مگر دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس اوراه مینماید مرا بر آستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وآنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن من بآن ست وَيَسْقِينِ او می آشامانند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای من ست در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت ست و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت ست که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت ست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند بیت شراب المحبت خیر الشراب ٭ وکل شراب سواه السراب ٭ و از فحوای این کلمات محققان بشمه از اسرار کلام حقائق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی پی میتوان برد نظم ترا نوالهٔ دمادم زخوان یطعمنی ٭ ترا پیالهٔ مدام از شراب یسقینی ٭ مرا تو قبلهٔ دینی ازان سبب گفتم بردمان که لکم دینکم ولی دینی ٭ وَإِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رض منقول ست که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا تو به سلمی قدس سره فرمود که مرض بر دو نیت اغیار ست و شفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری متعلقات کونین ست و شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبهٔ عنایت ست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته یکی پیوندد یعنی بشربت تجرید از

مرض تعلقش باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت ؛ بیک نفس همه درد مرا دوا کردی ؛ وَالَّذِي يُمِيتُنِي وآنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿۸۱﴾ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل وزنده گرداند بفضل وگفته اند اماتت بمعصیت ست واحیا بطاعت یا اماتت بجهل ست واحیا بعلم یا اماتت بجمق ست واحیا بعقل یا اماتت بطمع ست واحیا بقناعت یا اماتت بناپرهیزگاری ست واحیای بورع یا اماتت بفراق ست واحیا بتلاق در حقائق سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس من وزنده گرداند مرا بخود ونزد بعضی محققان اماتت واحیا بخوف ورجاست یا بغفلت وذکر یا باستتار وتجلی وصاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه وزنده سازد باخلاق روحانیه ویا بمیراند از سمات روحانیت وزنده گرداند بصفات ربانیت وحقیقت آن ست که بمیراند مرا از انانیت من وزنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارتست ازان بیت بخویم عمر فانی را تو نی عمر عزیز من ؛ نخواهم جان پرغم را تو نی جانم بجان تو ؛ وَالَّذِي أَطْمَعُ وآنکس که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناهان مرا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۸۲﴾ روز جزا استاد گناه بخود باوجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس ست وتعلیم ست مر امت را ودر تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد ست صلعم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من بخش مرا وعطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق وریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي ودر رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم عمل بِالصَّالِحِينَ ﴿۸۳﴾ بشایستگان راه وبرگزیدگان درگاه وَاجْعَل لِّي وبگردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ ﴿۸۴﴾ درمیان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی وآوازه من برزبان کسی که از پس من آید واین دعا بغر اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند وگفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق ست ومعنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان ومراد حضرت رسالت پناه باشد صلعم وَاجْعَلْنِي وبگردان مرا مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿۸۵﴾ از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنهادار که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او را آمرزیده شود إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۸۶﴾ بدرستیکه او هست از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿۸۷﴾ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان ست والا انبیا راء م خواری ورسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ روزی که سود نکند وبکار نیاید خواسته وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ ونه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾ بدلی خالص از کفر ومعصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد وفرزندان را برای حق ارشاد نموده وهر آینه آن مال وفرزند او را نفع رساند وگفته اند سلامت قلب اخلاص ست در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله وقولی آنست که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا ؛ وگویند از حسد وخیانت در تیسیر گوید از بعضی اهل بیت وازواج واصحاب پیغمبر صلعم وامام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلمی رح فرموده که درونه آفات دنیا گنجد ونه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت ومطمئن بسنت وازسید طائفه قدس سره منقولست که سلیم آنرا گویند که بود وار گزیده پیوسته قلق واضطراب دارد وپس زبان بمعنی بیان میکند که دل سلیم دلی ست که مدام در مقام جزع وتضرع وزاری ست از خوف قطعیت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل مینالم که تا دستم دهد روزی ؛ ز بیم هجر میگریم که ناگه در کمین باشد ؛ همام از گریه خونین وسوز دل مگر چندین ؛ ندانستی که حال عشق بازان اینچنین باشد ؛ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ وروزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا ببینند وبمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾ برای گمراهان تا دران نگرند ومقامات خود را ببینند وغم والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وگویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه

از ایشان پرسند که اَیْنَمَا کُنْتُمْ کجا اند انچه بودید که پیوسته تَعْبُدُوْنَ لا می پرستید آزا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما
که بدیشان امیدوار بودید هَلْ یَنْصُرُوْنَکُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما اَوْ یَنْتَصِرُوْنَ ط یا نگاه میدارند خود را از حلول
عقوبت بر ایشان فَکُبْکِبُوْا پس بروی در افگنده شوند فِیْهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوٗنَ لا وگمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَ
جُنُوْدُ اِبْلِیْسَ و بدوزخ افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اَجْمَعُوْنَ ط همه ایشان قَالُوْا گویند کافران وَهُمْ فِیْهَا
وحال آنکه ایشان در دوزخ یَخْتَصِمُوْنَ خبر دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللّٰهِ اِنْ کُنَّا
بخدای که ما بودیم لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ لا در گمراهی هویدا و پیدا اِذْ نُسَوِّیْکُمْ آن وقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
پروردگار عالمیان وَمَا اَضَلَّنَا وگمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ گمربدان و بدکاران و مهتران ما یا از دیوان
فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِیْنَ لا هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَلَا صَدِیْقٍ حَمِیْمٍ ع ونه دوستی
مهربان باشفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده ها را حا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم ما خوذ ست از اهتمام یعنی یاری که در ان
روز یاری و اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الا اخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر گویند
فَلَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُوْنَ پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس ما می بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از باورداران گان وگرویدگان اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ
بدرستیکه در خبر ابراهیم ع و احتجاج او با قوم لَاٰیَةً هر آینه علامتی ست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم ع
مُّؤْمِنِیْنَ گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر مرو کسی ایمان نیاورد وَاِنَّ رَبَّکَ وبدرستیکه آفریدگار تو هُوَ الْعَزِیْزُ اوست غلبه کننده بر شرکان که
سطوت او مردود نگردد الرَّحِیْمُ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند ولی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوْحِ نِ الْمُرْسَلِیْنَ ع تکذیب ع ۳۶
کردند گروه نوح فرستادگان را نوح ع از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ نُوْحٌ برادر ایشان
نوح ع مراد اخوت نسبی ست اَلَا تَتَّقُوْنَ خبر آیا نمیترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ لا فرستاده ام
بامانت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَاَطِیْعُوْنِ ج و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا اَسْئَلُکُمْ و نمیخواهم شما را عَلَیْهِ بر او ای
رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد رسالت من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ج مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس
بترسید از عقوبت خدای تعالی وَاَطِیْعُوْنِ ط و فرمان برداری من کنید تکرار امر تقوی و اطاعت بجهت تاکید ست چه قوم نوح ع بغایت سخت دل نصف
و بی آزرم بودند قَالُوْا گفتند در جواب نوح ع اَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم لَکَ و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُوْنَ ط وحال آنکه پی روی تو کردند
سفلگان و بی قدران ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح ع وَمَا عِلْمِیْ نیست علم من بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ج بانچه
هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر ست چه ایشان بظاهر عمل مومنان میکنند امید انم که از روی اخلاص ست یا بطریق نفاق اِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب
باطنهای ایشان اِلَّا عَلٰی رَبِّیْ مگر بر پروردگار من که مطلع ست بدان لَوْ تَشْعُرُوْنَ ج اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من راست
میگویم پس قوم گفتند کراین ارا ذل رلا ز مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح ع گفت وَمَا اَنَا نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِیْنَ ط
رانندهٔ مومنان اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم کننده مُّبِیْنٌ ط آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه غنی و خواه
فقیر قَالُوْا گفتند کافران لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ یٰنُوْحُ اگر نه باز ایستی ای نوح از انچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَتَکُوْنَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُوْمِیْنَ ط
از کشته شدگان بسنگ یا راندگان قَالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و ناامیدی از ایمان قوم رَبِّ

ای پروردگار من اِنَّ قَوْمِي بدرستیکه گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با من ست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و متعه و ماکولات ثُمَّ اَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم او اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در صبر او و در ابتدای قوم لَاٰيَةً علامتی ست بر آنکه صبر موجب ظفر ست بیت کار تو از صبر نکوتر شود ۱۲ هر که شکیبا ست مظفر شود وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از امت او هفتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه خداوند تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ دروغ داشتند عَادُ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اِذْ قَالَ لَهُمْ هود گفت مر ایشان را اَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود عم اَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمیشوید اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ اَمِينٌ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَاَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در انچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی اِنْ اَجْرِيَ نیست پاداش من اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان اَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بر هر موضع بلند اٰيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ لهو بازی کنید آن بنا یعنی تباهی میسازید و دران مساکن نمیشوید که گویا عبث ست وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا که جاوید خواهید بود دران وَاِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میرنید بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِينَ در حالتیکه سرکشان و متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی چون انتقام میکشید انتقام ستمگاران میکشید فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که لائق شماست بگذرید وَاَطِيعُونِ و در انچه میفرمایم فرمان برید مرا که سود شما درین ست وَاتَّقُوا الَّذِي اَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که مدد گاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بانچه شما می شناسید از انواع نعمتها اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فوائد میکنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مدد گار شما اند وَجَنّٰتٍ و به بوستانها از انکه میوها میخورید وَعُيُونٍ و به چشمهای آب که مهم سقیا و نشو و نمای زرع به آن تمام رسد اِنِّي اَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصر ست یا روز قیامت قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود عم سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسان ست بر ما اَوَعَظْتَ پند دهی را اَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوٰعِظِينَ از پند دهندگان یعنی طریقه خود را از دست نمیدهیم اِنْ هٰذَا نیست این کار که ما بر انیم از بت پرستی و تجبر وعمارت بناهای مرتفع اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان باین عاتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را عم فَاَهْلَكْنٰهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در هلاک قوم عاد لَاٰيَةً هر اینه نشانه ایست دلالت کننده بر انکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه اند کی از ین قبیله با هود در خط بودند و باقی در معرض سخط وَاِنَّ رَبَّكَ و تحقیق که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که

از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِیمُ ○ مهربانست که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کَذَّبَتْ بدروغ نسبت داوند ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ ○ قبیله ثمود فرستادگان خدایرا یعنی صالح را و انبیای سابق را ع اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مرایشانرا اَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت قرابت صُلْحٌ صالح بن عبید ع اَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا نمیترسید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید اِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمِینٌ ○ بدرستیکه من برای شما فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَاَطِیعُونِ ○ و فرمان برید مرا در امر و نهی و مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمی طلبم شما را بر نصیحی که میکنم مِنْ اَجْرٍ هیچ جزائی که بمن دهید و من بدان متهم شوم اِنْ اَجْرِیَ نیست مکافات من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِینَ ○ مگر بر خداوند عالمیان اَتُتْرَکُونَ آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِی مَا هٰهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل اٰمِنِینَ ○ ایمن از آفات و سالم از فوات فِی جَنّٰتٍ در بوستانها وَعُیُونٍ ○ و چاهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها که طَلْعُهَا شکوفه درختان وی هَضِیمٌ ○ نازک و نرم و لطیف ست وَتَنْحِتُونَ و میتراشید یدبرای مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوتًا خانها فٰرِهِینَ ○ در حالتی که ماهر بدد تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش گیرید وَاَطِیعُونِ ○ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا تُطِیعُوا و اطاعت مکنید اَمْرَ الْمُسْرِفِینَ ○ فرمان کافران را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر اَلَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ آنانکه تباهی میکنند در زمین بحرد وَلَا یُصْلِحُونَ ○ و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح ع کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح ع اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِینَ ○ از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو ئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَا اَنْتَ نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ○ مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح ع نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان را ورای صورت چیزی دیگرست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست ؛ جان بی معنی ست کز صورت پرست ؛ درگذر از صورت و معنی نگر ؛ زانکه مقصود از صدف باشد گهر ؛ وچون قوم ثمود و البته صورت بودند و صالح را ع بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی وچون ترک نمیگیری و درین دعوی مصری فَاْتِ بِاٰیَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِینَ ○ از راست گویان در دعوی خود صالح ع فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه باین هیئت بیرون آرچون مدعای ایشان حاصل شد قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ صالح ع گفت این ست ناقه که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مر او را نصیبی ست از آب وَلَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَعْلُومٍ ○ و شما را نصیبی از آشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی نباید شما وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مکنید وی را بِسُوْٓءٍ بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَیَاْخُذَکُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ یَوْمٍ عَظِیمٍ ○ عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب ست در و فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَاَصْبَحُوا نادِمِینَ ○ پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستیکه در آنچه نازل شد ثمود را لَاٰیَةً هر آینه دلالتی ست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا کَانَ و نبودند اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ○ بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ الْعَزِیزُ هر آینه اوست غالب که مغلوب نشود الرَّحِیمُ ○ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِینَ ○ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط ع اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مرایشان را اَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط ع اینجا مراد اخوت

شفقت ست الا تتقون ۝ آیا نمیترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی انی لکم بتحقیق من برای شما رسول امین ۝ رسول امم راست در نصیحت یعنی نیکخواه شما ام فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من واطیعون ۝ و فرمان برید مرا در قبول موعظه و ما اسئلکم علیه من اجر ۚ و نمیخواهم شما را به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العلمین ۝ مگر بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران آیا می آیید بمردان من العلمین ۝ از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید ودست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم ۚ از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عدون ۝ گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط ع در جواب وی لئن لم تنته یلوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما ازان لتکونن ۚ هر آینه باشی من المخرجین ۝ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل موتفکه بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط ع بتحقیق من لعملکم ۚ مر عمل شما را من القالین ۝ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا مما یعملون ۝ از شامت آنچه میکنند فنجینه ۚ پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت او را اجمعین ۝ همه ایشان اهل لوط وزن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند الا عجوزا ۚ مگر پیرزن لوط ع که داخل بود فی الغبرین ۝ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط ع بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثم دمرنا ۚ پس هلاک کردیم دیگران را الآخرین ۝ پس هلاک کردیم دیگران را و امطرنا علیهم و ببارانیدیم بر ایشان مطرا ۚ بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فساء ۚ پس بد ست مطر المنذرین ۝ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه لآیة ۚ ما هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم مؤمنین ۝ و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط ع بقول اصح + و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط ع نگرویده بودند وان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز ۚ هر آینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرحیم ۝ مهربان که قبل از تنبیه وارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحب لئیکة ۚ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و دیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم حزام بودند و چهار ده داشتند شعب و بداوغ و فالس حق سبحانه شعیب ع را بدیشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب ۚ مر ایشان را شعیب ع که ای قوم الا تتقون ۝ آیا نمیترسید از عذاب الهی که بد و شرک می آرید انی لکم بدرستیکه من شما را رسول ۚ فرستاده ام امین ۝ بامانت که در صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس پرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای تعالی واطیعون ۝ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم علیه ۚ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی من اجر ۚ هیچ پاداش ان اجری نیست جزای من الا علی رب العلمین ۝ مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل و تمام پیمائید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین ۝ از کاهندگان وزیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم ۝ بمیزان راست ولا تبخسوا الناس و کم نکنید مردمان را اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین ۝ در حالیکه قصد فساد دارید واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسیکه بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و الجبلة ۚ الاولین ۝ و گروه پیشینیان را قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جزین نیست که تو من المسحرین ۝ از جاده کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از

آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ وَنیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات
بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستیکه گمان بریم ما ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ خ از دروغ گویان
در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ بر ما پاره ابر از آسمان که در و عذابی باشد إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ ○ اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب ع رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است
بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سائر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید
و اگر احمال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین ؛ فتنه ببین و مبدش در کمین ؛ اول حالش همه عیش ست و ناز ؛ آخر کارش
همه سوز و گداز ؛ آورده اند که چون قوم شعیب ع در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت
بمثابه که آب چاه و چشمهای ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی بهبیشه نهادند و هر یک
بپای درختی افتاده از گرما بخته میشدند که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز
زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود
که فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را ع فَأَخَذَهُمْ پس گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب
سایبان ست چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای
خود بر خاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان شاه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّهُ
كَانَ بدرستیکه عذاب روز ظله بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد ار آتش سوزان
بیرون آمد لَآيَةً ظاهر آیه نشانه ست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ○ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد ایشانند چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب ع گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه
آفریدگار تو هُوَ الْعَزِيزُ او ست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرَّحِيمُ ○ مهربان بانبیا و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر ست ع ۱۶
که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب
گشته اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ فرو فرستاده پروردگار عالمیان ست
نَزَلَ فرو فرستاده خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ ○ جبرئیل ع را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل ع تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل
خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو در عای آن باشد
و این بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی تو مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ از بیم کنندگان مرخلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ○
بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل ع بوده اند وَإِنَّهُ و بدرستیکه ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لَفِي
زُبُرِ الْأَوَّلِينَ خ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب و بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار
بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان دران گفتندی قبول کرده حجت میدانستندی حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان
قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا به نبوت محمد صلعم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او وَعَلِمَهُ و بدانند آن بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما می فرستادیم

قرآنرا علی بعض الاعجمین ○ بر برخی ازانها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن عجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت
ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما کانوا به یؤمنون
بآن قرآن منزل مؤمنین ○ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم
کافران عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی یابیم کذلک همچنین سلکناه درمی آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین ○
در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمی گروند بقرآن حتی یروا العذاب الالیم ○ تا وقتیکه ببینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه
امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بر ایشان بغتة ناگاهان وهم لا یشعرون ○ و ایشان ندانند وقت آن
آن فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون ○ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا
آیا بعذاب ما یستعجلون ○ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فائتا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند
افرأیت آیا دیدی و دانستی که ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشان را سنین ○ سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان
ما کانوا یوعدون ○ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب یا در را ما کانوا
یمتعون ○ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون
بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت برو خواند ما اغنی عنهم ما کانوا
یمتعون میمون گفت لقد وعظت و بلغت پندی داده و سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفائیست مردم فریب ۱۲ که از دل باید قرار و شکیب ۱۲ نگر
تا بجای هش نگردی اسیر ۱۲ بفتی پی مالش اندر زحیر ۱۲ که آندم که مرگ اندر آید براه ۱۲ نه مالت کند دستگیری نه جاه ۱۲ وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة اهل
هیچ دیهی الا لها مگر مر اهالی آنرا منذرون ○ بیم کنندگان بودند ذکری ۱۲ از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت میکردند و حقائقه
از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا و نیستیم ما ظالمین ○ ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم مقدمین ۱۲
و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که او کی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر او میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت به الشیاطین
و فرو نیایند بقرآن دیوان وما ینبغی و نشاید و روا نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وما یستطیعون ○ و نتوانند و قادر نباشند
بر آنکه شب و ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون ○ دور شدگانند یا کناره رفتگان
فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرت صلعم ست مراد غیر او هریک از امتان را بیهوده مخوان و مپرست مع الله با خدای تعالی بحق الها آخر
خدای دیگر فتکون پس باشی تو من المعذبین ○ از عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص ست بآن حضرت صلعم
میفرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین ○ خویشان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت بکوه
صفا برآمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید گفتند آری
فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش ست قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب بابذای وی
برخاست واخفض و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لمن اتبعک من المؤمنین ○ مر آن را که پیروی
تو کرده است از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت تو ننمایند فقل انی بریء پس بگو
بدرستیکه من بیزارم مما تعملون ○ از آنچه شما میکنید و مرا بدان مواخذه نخواهند کرد وتوکل و توکل کن در کفایت

صفات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خدای غالب که قادرست بر قواعد التوحیدین مهربان که تو امامست بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا
حِينَ تَقُومُ آن هنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ در میان
نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود و قتیکه امامت ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ
دانا بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که هموارهٔ عَلَىٰ مَنْ بر کسیکه از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ میروند فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که
روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرومی آیند عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوی
أَثِيمٍ بزهکاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که بر آن
اضافت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی رواة
ایشان در تفسیر علم الهدی رحمه نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت
در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ آنگه نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ سرگردان میشوند چون تشبیب و تشبیب
و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالائق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا
يَفْعَلُونَ خ ل انچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و بیغامهای نادادهٔ بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند به
بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن ثابت و جمعی از شعرای صحابه رض بجناب نبوت پناه صلعم
آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مومن
جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر یکه شما در شان کفار میگویید بر ایشان سخت ترست از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا شعرای متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلعم ستایش
نمودند و به هجو و خدمت کفار مشغول گشتند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه در تمجید
و توحید بست و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از انکه ستم دیده شده بودند
به هجا یعنی هجو ایشان را برایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره
در دیباچهٔ دیوان اول آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و الشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سباحان بحر شعرند جمع ساخته و کمند کلام
استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میساند
اما بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطهٔ بادبان و آذکروا الله
کثیرا بساحل خلاص و ناجیهٔ نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای ۵ هست از ایشان هم
بقرآن ظاهر استثنای ایشان ۵ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر صلعم بشعر که بعد از موت انجی
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود و الله تعالی اعلم بالصواب ۵

سورة النمل مكية وهي ثلث وتسعون اية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

طسٓ قد در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام ست وانتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعراء و فتح سورهٔ نمل ست یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی یا بطلب رونده گان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی اسرتلك این سوره آیتُ القرآنِ آیتهای قرآن ست وکتابٍ مُّبِینٍ ۝ و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین ست بر دیگر قرآن بحیث آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدًى این کتاب راه نماینده ست وَبُشْرَىٰ و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر گرویدگانرا الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ و میدهند زکوت اموال خود را بمستحقان وَهُم بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ۝ ایشان بی گمانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان ست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ علمهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع ومحبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی وشهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم وطبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۝ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانرا ست سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ۝ ایشان زیانکار تراند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستیکه تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری تبلقین جبرئیل که می آید بتو مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزد یک خداوند راست کار عَلِيمٍ ۝ اذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوسَىٰ کَاهِلِهِ موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیده ام نَارًا آتشی افروخته سَآتِيكُم زود باشد که بیارم مِّنْهَا بِخَبَرٍ ازان آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر را بپرسم أَوْ آتِيكُم یا بیارم مر برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعلهٔ آتش فراگرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۝ شاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام که آمد موسیٰ م نزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی م عم آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد أَن بُورِكَ بابرکه برکت داده شده باد مَن فِي النَّارِ هر که در مکان آتش ست یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش ست یعنی موسیٰ م وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آتش ست یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بگو پاک ست خدای تعالی رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسیٰ م این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ ای موسیٰ بدرستیکه ندا کننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ منم خدای غالب حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفگن عصای خود را موسیٰ م عصا بیفگند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون دید موسیٰ م عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گویا که ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران غروی بوده و در آخر اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث سمرقندی آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسیٰ م آن صورت را مشاهده نمود وَلَّىٰ مُدْبِرًا روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بار دیگر ندا رسید يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر من إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستیکه نیم که ترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ۝ نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی عاقبت نیست تا ازان بترسند و بیاید ترسید ستمکارانرا إِلَّا مَن ظَلَمَ مگر کسیکه ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی بَعْدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبانرا رَّحِيمٌ ۝ مهربانم بر ایشان

ارباع

وَأَدْخِلْ يَدَكَ وَرَآمد دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی ع آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید و درخشنده و نورانی مِنْ غَيْرِ سُوءٍ عیبی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی ع دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت ظاهر کن فِي تِسْعِ آيَاتٍ در جمله نه آیت که معجزات تو است و برو برسالت إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و گروه او إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتن از دایره فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او آيَاتُنَا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی ع مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این جادوی روشن است یعنی همه کس دانند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزها را وَاسْتَيْقَنَتْهَا و بی گمان بودند بدان أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظُلْمًا از روی ستمکاری وَعُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت **بیت** هر حالت مفسدان ناخوش ست ✻ سر انجام اهل فساد آتش ست ✻ وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم دَاوُودَ داود بن ایشا وَسُلَيْمَانَ و سلیمان پسر او را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع ما و وی گفته که علم کیمیا و قالا گفتند بعد از اعطای علم الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب انس فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ بر بسیاری از بندگان خود که الْمُؤْمِنِينَ گرویده اند وَوَرِثَ و میراث گرفت سُلَيْمَانُ دَاوُودَ سلیمان از داود عم نبوت یا علم را و گفته اند ملک را با آنکه قائم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود عم را نوزده پسر بودند هر یک را عتبه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و فرمود هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود عم فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیک ترین چیزها کدام ست ✻ و دورترین اشیای چیست ✻ و آنکه انس بد و بیشتر ست کدام ست و آنکه وحشت افزاید چیست ✻ و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن ✻ و کدام کار ست که آخر آن ستوده است ✻ و کدام مرد ست که عاقبت او نکوهیده است ✻ اولاد داود عم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان ع فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود عم دستوری داد سلیمان ع گفت اقرب اشیای بآدمی موت ست ✻ و ابعد اشیای آنچه میگذرد از دنیا ✻ و آنکه انس بد و بیشتر ست جسد انسانست با روح ✻ و اوحش اشیای بدن خالی از روح و اما قائمان ارض و سماند ✻ و مختلفان لیل و نهار ✻ و متباغضان موت و حیات ✻ و کاری که آخرش محمود ست علم در وقت خشم ✻ و کاری که عاقبتش مذموم ست حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان ع معترف شدند و داود عم ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان ع بر تخت نشست وَقَالَ و گفت سلیمان ع يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را هر جاعتی از طیور را آوازی ست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض میکنند و انچه سلیمان را عم آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان ع بلبلی دید بر شاخی نشسته سرود همی خواند و صدای میکرد باصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان ع فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا ✻ و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلائق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان ع منقول ست که در شان میگوید یعنی کبوتر خانگی بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کنی مکافات آن بالی و بهاء میگوید هر که رحم نکند خدا بر و رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سماء و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشی کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسیکه مطلوب

ومقصود دوی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده صد و میگوید استغفار کنید ای گناهکاران وحذر میکوید کل شی هالک الا وجهه وهزار داستان میگوید سبحان الخلاق الدائم وغراب نفرین میکند برعشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون وهم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلعم وآله وصحبه رض و سار میگوید بار خدایا از تو قوت و روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمان ست ع م ازان سبب فرمود که منطق الطیر بما در آموختند وَاُوْتِينَا وداده شدیم یعنی ما را عطا کرده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج بودیم اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عطا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ○ افزونیست آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان ع را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر بین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بر ان قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سروی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر گرسیها استماع کردندی و سلیمان ع م بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمٰنَ وجمع کرده شد برای سلیمان ع م جُنُودُهٗ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْاِنْسِ واز آدمیان وَالطَّيْرِ ومرغان فَهُمْ پس این لشکر يُوزَعُونَ ○ رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا در هم نپیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که باوجود کثرت عدد و مهل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند که یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یکماه راه بردی روزی که از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده سیر فتند حَتّٰٓى اِذَآ اَتَوْا تا وقتیکه بیامدند عَلٰى وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زیر آن وادی که در جنوبی طائف ست در آمدندی قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که آن را منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا خرمی نام بوده دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که بر بر خروسی بوده در بزرگی و در راه السیر برابر نعجه گفته و در احقاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان ع م دید بر بلندی آمد و گفت يٰٓاَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا مَسٰكِنَكُمْ در آئید در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰنُ تا در هم نشکند شما را سلیمان ع م وَجُنُودُهٗ لشکرهای او مراد از تنهی لشکر از خرد تنهی مورچگان ست از توقف بچیزی که عرضهٔ تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان ع م لَا يَشْعُرُونَ ○ ندانند که شما را پایمال میسازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان ع م رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتیکه متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود با درک مقالهٔ نمل آورده اند که سلیمان ع م او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من تنم نکنند گفت دانستم اما من مهتر قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من این نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بد به و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق ست در کشف الاسرار آورده که سلیمان ع م از وی پرسید که لشکر تو چند ست گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب ست و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جای

گرفتیم تا بجز خدای تعالی کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطایا که ایزد تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد در امرکب ما ساخته که غدوها شهر ورواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا داده ام از مملکت دنیا چون باد ست در آید و نیاید و درین معنی گفته اند نظم ببرد باد رفتی سحرگاه و شام ۱۲ سر ریسلیمان علیه السلام ۱۲ آخر ندیدی که بر باد رفت ۱۲ خنک آنکه باد انش و داد رفت ۱۲ سلیمان ع م بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام در آورده وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي وگفت ای پروردگار من مرا الهام ده اَنْ اَشْكُرَ آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت که ارزانی داشتی بمحض کرم اَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی برمن وَعَلٰى وَالِدَيَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا و بآنکه بکنم کرد ار شایسته که بفضل خود تَرْضٰىهُ بپسندی آنرا وَاَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ بخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصّٰلِحِينَ ○ در میان بندگان ستوده خود ۱۲ بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله بمنذره رهنمای لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمسه و از تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهر ست بیت چون ندیدی دمی سلیمانرا ۱۲ توچه دانی زبان مرغانرا ۱۲ آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان ع م خواست که وضو سازد و آب نبوده و دلیل لشکر باب هدهد بود وی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان ع م بر تخت بود ناگاه نظر ۱۲ بر مظلهٔ طیور پدید آمد و آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتخصص در امد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغانرا هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَالِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا اَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد اَمْ كَانَ آیا هست مِنَ الْغَائِبِينَ ○ از غایب شدگان این مجمع لَاُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او بکنم و او را در آفتاب افگنم یا در میان او و جفت او بجدائی حکم کنم یا ضدا او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم اَوْ لَاَاْذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اَوْ لَيَاْتِيَنِّي یا بیاید پیش من بِسُلْطٰنٍ مُبِينٍ ○ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ نه زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان ع م با او معاتبت آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد اَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم تو مِنْ سَبَاٍ از شهر سبا بِنَبَاٍ بخبری يَقِينٍ ○ یقینی یعنی از سبا خبری تو آورده ام و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از ان ولایت بود با من عظمت بادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهدهٔ آن نموده رفتم و دیدم سلیمان ع م پرسید که بادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاَةً بدرستیکه من یافتم زنی تَمْلِكُهُمْ بادشاهی میکند اهل سبا را وَاُوْتِيَتْ و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزیکه بادشاهانرا بکار آید وَلَهَا و مر آن زنرا عَرْشٌ عَظِيمٌ ○ تختی بزرگ ست بنسبت با او یا تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز بود و پایهاش در نشاند عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا و یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از دی جل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و سپر ستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته ست لَهُمُ الشَّيْطٰنُ مر ایشان را شیطان اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو سرکش ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ ○ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز میدارد اَلَّا يَسْجُدُوا آیا سجده نکنند لِلّٰهِ مر خدای تعالی را الَّذِي آن خدای که تو انائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین خراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ انچه پنهان دارند آفریدگان در

ولهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش وخص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید الله خدای تعالی بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبود بسزا مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ۝ آفریدگار عرش عظیم ست آن عرش که محیط بکرسی ست و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود مصرع چه نسبت ست سها را بآفتاب درخشان ؛ این سجده هشتم ست بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجده شرفی میگویند و موضع سجود مختلف فیه ست بعضی بعد قرأت وَمَا یُعْلِنُوْنَ سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان ع م سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست گفتی اَمْ کُنْتَ یا بودی مِنَ الْکٰذِبِیْنَ ۝ از دروغ گویان پس سلیمان ع م نامه نوشت وگفت اِذْهَبْ بِّکِتٰبِیْ هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ پس بفگن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان وبیک گوشه رو و تفحص کن فَانْظُرْ پس ببین که ایشان در ان مَاذَا یَرْجِعُوْنَ ۝ چه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع بایکدیگر رجوع میکنند وسخن را چه قرار میدهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یاشرحیل بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصبان را خواست و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددگاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او با سلیمان ع م رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زر بر تخت بپرواز آمد و مردمان در وی بنگریستند نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینه وی افگند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورد و متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت بلقیس یٰٓاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف اِنِّیْٓ اُلْقِیَ اِلَیَّ بدرستیکه افگنده شده است بسوی من کِتٰبٌ کَرِیْمٌ ۝ نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غرائب ایشانست یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغازه بی نام تو نامه کی کنم بازه آرایش نامها ستایش تست ؛ آسایش سینها کلامت ؛ القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمٰنَ بدرستیکه این کتاب از نزدیک سلیمانست ع م وَاِنَّهٗ وبدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ بر من بزرگی مکنید وگردن مکشید وَاْتُوْنِیْ وبیائید بمن مُسْلِمِیْنَ ۝ گردن نهادگان وفرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود جودت و وجازت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد حال پریشان شدند و مضطرب و هراسیده گشتند قَالَتْ گفت بلقیس یٰٓاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا فِیْٓ اَمْرِیْ در کار من وانچه صلاح و صواب من باشد بمن بگوئید مَا کُنْتُ قَاطِعَةً نیستم من قاطع اَمْرًا بریده و فیصل دهنده کاری را حَتّٰی تَشْهَدُوْنِ ۝ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوْا گفتند آن گروه نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَّاُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت وَّالْاَمْرُ اِلَیْکِ و کار مفوض تو ست و رای رای تو فَانْظُرِیْ

پس ببین و درنگر که مَاذَا تَأْمُرِينَ ○ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی نبرد آوریم ؛ دل دشمنان را بدرد آوریم ؛ و گر صلح جوئی ترا بنده ایم ؛ تسلیم حکمت سر افگنده ایم ؛ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دوردی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصه تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدیهی یا شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ○ و همچنین میکنند تاکید قول اول ست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من فرستنده ام إِلَيْهِم بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ بهدیه که مقدمه صلح ست فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که از انجا بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ○ بچه چیز باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک ست و اگر پیغمبر در گشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد و بینی که او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن ست که میان غلامان و کنیزکان تمییز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را راست کند ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و بهدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان ع م بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرشها انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر و پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک در هزار قرن ؛ مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود ؛ منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان ع م رسید آنحضرت بار روی تازه تبسم کرد و ویرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که دران دری ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در عنبر را سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در و کشید و آب طلبیده غلامان و جواری را فرمود تا از عبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانیدند و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس سلیمان ع م و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ گفت آیا مدد می دهید مرا بمال خواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر ست فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس انچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بهتر ست از انچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ أَنتُم بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ○ بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جسر حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست بیت آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای ؛ دنیا اندر نظر همت او مردار ست ؛ ارْجِعْ ای رسول باز گرد إِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر نیائید فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشانرا با آن لشکر و لَنُخْرِجَنَّهُم و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا مِّنْهَا از بلده سبا أَذِلَّةً در حالیکه بی عزت و بی حرمت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ ○ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبان بران گماشت و در خانه را قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان ع م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان ع م او را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته

بازو واج او میل کند و او سلیمان را ع م بر سر از جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آن ست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او و ما عیب او در دل سلیمان ع م نشسته بد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار ست انگشت ندارد سلیمان ع م در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا گفت سلیمان ع م ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ پیش از انکه بیایند بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تعییر دهد و از وی پرسد که این سریر تو است یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تو آرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از انکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ وَبَدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ○ هر آینه توانا ام و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نکنم و بامانت تو رسانم سلیمان ع م گفت زود تر ازین خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت آنکسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته انکس خضر بود ع م یا صبه که ابو القبیله ست و در تیسیر آورده که بنو ضبیه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ما ست و گفته اند حضرت سلیمان ع م بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را الیعا گفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان ع م بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل ع م و بران تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان ع م بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از انکه باز گردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی که نگری تا چشم از ان برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان ع م او را دستوری داد بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری اهیا اشراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان ع م از زمین برامد در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان ع م باز ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آن هنگام که سلیمان ع م دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او قَالَ هَذَا گفت سلیمان ع م که این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي تفضل از فضل پروردگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا در مثل این امور ءَأَشْكُرُ آیا شکر میگذارم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش میآرم وَمَنْ شَكَرَ و هر که سپاس داری کند نعمت خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن ست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیازست از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان كَرِيمٌ ○ کرم کننده است با نعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا لَهَا گفت سلیمان ع م که بگردانید برای بلقیس عَرْشَهَا تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بر وجهی که اعلا را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید خضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از و اهْتَدِي آیا راه می یابد و نمیشناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ○ از انانکه راه نمی یابند بچیزها و نمیشناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان ع م و تخت او پیش تخت سلیمان ع م نهاده بود قیل گفته شد او را أَهَكَذَا آیا اینچنین ست عَرْشُكِ تخت تو قَالَتْ گفت بلقیس كَأَنَّهُ هُوَ گویا که این آن ست جزم نگفت که هوا زجهت آن که احتمال داشت که مختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ع م مِنْ قَبْلِهَا پیش از معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ○

وستیم ناگرون نهادگان حکم ویرا وصدها وبازداشت خدای بلقیس را بعبد وتوفیق ما کانت تعبد از انچیزی که بود که میپرستید آنرا من دون الله بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را انها کانت بدرستیکه بلقیس بود من قوم کفرین ○ از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان ع م جهت امتحان پای وی فرموده بود که قصری بناکرده بودند زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساخته ودر زیر آن آب درآورده وماهیان در آنجا فگنده چنانچه صحن آن خانه همر آب مینمود پس سریر سلیمان ع م درمیان قصر نهادند وبلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده قیل لها گفتند مراورا ادخلی الصرح درآی در ساحت این قصر فلما رأته پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار وکشفت وبرکشید من جامه خود را عن ساقیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان ع م دید که پای او بپای آدمیان مینماید قال گفت سلیمان ع م ای بلقیس جامه برمکش انه بدرستیکه انچه تو آب پنداری صرح ممرد عرصه ست ساده وهموار من قواریر تة از آبگینه قالت رب انی گفت بلقیس ای آفریدگار من بدرستیکه من ظلمت نفسی ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب واسلمت واسلام آوردم مع سلیمان با سلیمان ع م یعنی بر دست او تسلیم شدیم لله مر امر خدای را رب العلمین خ پروردگار عالمیان ودر تزویج سلیمان ع م وی را وآل کار او سخن بسیار گفته اند ودر جواب این تفسیر بتفصیل آنها مذکورست صاحب تاویلات فرموده که چه مانندست هدهد بقوت متفکره وسبا بدینه جسد وسلیمان بدل وبلقیس بنفس ومن عنده علم الکتاب بفعل فعال وعرش بلقیس بطبیعت بدنیه وتطبیق حکایت مفوض بفهم درست ست بیت آنکس که زشهر آشنائی ست ؛ داند که متاع ما کجائیست ؛ ولقد ارسلنا وهر آینه بتحقیق فرستادیم بالی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صلحا برادر ایشان صالح را ع م ان اعبدوا الله بانکه پرستید خدایرا فاذا هم پس آن هنگام که ایشان فریقان دو گروه شدند مومن وکافر یختصمون ○ بجنگ وخصومت درآمدند با یکدیگر ومخاصمه ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته وچون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیارای صالح ع م انچه ما را وعید میکردی از عقوبات قال یقوم گفت صالح ع م ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید دران آورده اند که ثمودیان میگفتند که چون عذاب بر بینیم آنگاه توبه کنیم صالح ع م فرمود لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید وبایمان وتوبه از خدای تعالی آمرزش نمیطلبید لعلکم ترحمون ○ شاید که شما رحم کرده شوید وعذاب فرود نیاید قالوا اطیرنا بک گفتند فال بد گرفتیم تو وبمن معک ؛ وهر که با تست از مومنان که با تو آغاز دعوت کرده شدند ومحن بمن روی آورده وجدائی درمیان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح ع م که فال شما از خیر وشر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب ست نزدیک خدای بحکم ازلی وبجهت من متبدل نگردد بیت قلم بنیک وبد خلق در ازل رفت ست ؛ بگفت وگوی خلائق دگر نخواهد شد ؛ بل انتم بلکه شما قوم تفتنون ○ گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت ونکبت وسختی وآسانی وکان فی المدینة وبودند در شهری که صالح ع م بود از زمین حجر تسعة رهط ؛ نفر از اشراف قوم واشرار ایشان ازان جمله قدار بن سالف ومصدع بن دهر وگویند نام او مهراج بود مباشر عقر ناقه بودند یفسدون تباهی میکردند بکفر ومعاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون ○ وبصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا باالله وحال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر آینه شبخون میزنیم بر صالح واهله وبر کسان وی ومی کشیم وی را ثم لنقولن لولیه پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته گوئیم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله محل هلاک کردن کسان او را وخص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وانا لصدقون ○

و بدرستیکه ما راست گوییم و مکروا مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین موضعه که صالح عم ما کشیم و دلی دم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر ندارم و مکرنا مکرا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم و هم لا یشعرون ۰ و ایشان آگاه نبودند و شعور ندشتند آورده اند که صالح عم مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر ست پیش ازان کار صالح بسازیم پس اول شب دران غار رفته آمده در کمین نشستند تا چون صالح عم درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در انجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل عم مردند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار و قومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین ۰ همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آن ست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خاویة در حالتیکه خالی و خراب ست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند ان فی ذلک بدرستیکه در انچه یاد کردیم لآیة هر آینه عبرت ست لقوم یعلمون ۰ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند و انجینا الذین امنوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح عم و کانوا یتقون ۰ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند و لوطا و یاد کن لوط بن هارون را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتأتون الفاحشة آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت و انتم و حال آنکه شما تبصرون ۰ می میدانید زشتی آن آیا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید و آن فحش ست ائنکم آیا شما لتأتون الرجال می آئید مردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که بحسب شهوت مخلوقند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون ۰ گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط عم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بایکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را یا لوط عم من قریتکم از دیه خود که سدوم ست انهم بدرستیکه ایشان اناس یتطهرون ۰ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم لوط عم را و اهله و کسان او را یعنی دختران او را الا امرأته لیکن زن او را قدرناها قضا کردیم بودن آنرا من الغابرین ۰ از باقی ماندگان در عذاب و امطرنا و ببارانیدیم علیهم بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن موتفکات ممطرا باران از سنگ فساء پس بد بارانی ست مطر المنذرین ۰ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قل الحمد لله بگو ثنا و سپاس خدایرا ست بر هلاک کفره و سلام علی عباده و سلام بر بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزیده ست ایشان را بعصمت و نگاهداشته از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آن ست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصهای که دال ست بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی عم را بخصوص رسل یا بآیات کبری چون قصهٔ سلیمان عم و مشتمل ست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح و لوط عم بوی فرستاده و وقوف بر ان نعمتی بزرگ ست پس ویرا بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند عم یا صحابهٔ کبار آنحضرت عم یا اهل قرآن یا عامهٔ مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم ست از لوث علائق و سر ایشان خالی از فکر خلائق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ۰ البته شود خاص بتشریف سلامت ۰ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی ۰ زیرا که سلامت همه لطف ست و کرامت ۰ آلله آیا خدای بحق خیر ۰ بهتر ست آما یشرکون ۰ یا مشرکان عاجز که انباز میگیرند بهتر اند

آمن خلق السموت والارض یا آنکس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین بلکه اصول عالم کون و فساد

وَاَنْزَلَ لَكُمْ وفرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم بِهٖ بدان آب حَدَآئِقَ بوستانهای با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را اَنْ تُنْۢبِتُوْا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها ءَاِلٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَّعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد او را در این افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَّعْدِلُوْنَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای دیگر ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَّجَعَلَ خِلٰلَهَآ اَنْهٰرًا و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وَّجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که مدان معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها متشیح شود وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که باکدیگر مختلط نشوند ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَّعَ اللّٰهِ با خدای که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتری از اهل شرک لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک او قائلند و آیا شریک ناتوانان ایشان بهتر است اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ یا کسیکه اجابت کند فرومانده را اِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد ؎ نظم آن نیاز مرهمی بود دست و درد ؎ کانچنان طفلی سخن آغاز کرد ؎ هر کجا دردی دوا آنجا بود ؎ هر کجا خاری نوا آنجا بود ؎ پیش حق یک ناله از روی نیاز ؎ به که عمری در سجود و در نماز ؎ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوْٓءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و انچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ و آیا بهتر است آن خدای که گرداند شما را خُلَفَآءَ الْاَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آورد ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا خدای دیگر هست با خدای که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند میپذیرید یا خدایرا اندک یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم ست یعنی یاد نمیکنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتر اند اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ یا کسیکه راه نماید شما را فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ و کسیکه میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ پیش از رحمت او که باران ست ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعٰلَى اللّٰهُ بزرگ ست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از انچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر ست اَمَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز آرد او را بعد از انکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ و آنکه روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی بشمار روزی بخشد ءَاِلٰهٌ آیا هست خدای شریک مَّعَ اللّٰهِ با خدای که این کارها کند قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر او سبحانه را قدرت و امر دان اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان در آنکه الهی دیگر ست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت ست و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگوای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمان و زمین ست الْغَيْبَ نهان آمده و پوشیده

الا الله ولیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝ وایشان نمیدانند که کی مبعوث خواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی بل ست ودر لباب گوید که بمعنی ام وبر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی بهم نرسید وکامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ مِنْهَا در گمانند از امور آخرت بَلْ هُمْ بلکه ایشان مِنْهَا عَمُونَ ۝ از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلائل بعث وحشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت ءَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا وپدران ما نیز خاک شدند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝ آیا ما بیرون آورده گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا ودر آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستیکه وعده داده شده ایم هٰذَا این حشر ونشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما وپدران ما مِنْ قَبْلُ پیش ازو عدهٔ محمد صلعم یعنی همه انبیاء ما این وعده داده اند وبتحقیق نه انکامیدان هٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانهاکه مجرد سخن ست بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگوای محمد سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر واحقاف وموتفکات فَانْظُرُوا کَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝ سرانجام گنهکاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ واندوهناک مشو ای محمد بر تکذیب واعراض مشرکان وَلَا تَكُنْ ومباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دل مِمَّا يَمْكُرُونَ ۝ از انچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی وکفیل نگاهداشت تو منم نظم غم مخور زانرو که غمخوارت منم از همه بدگانگهدارت منم از تو گرد اغیار بردار مذروی ۞ ایخهان وآن جهان یارت منم ۞ وَيَقُولُونَ ومیگویند کافران مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ کجاست وکی خواهد بود این عذاب موعود إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر صلعم واصحاب رضوانند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد کَرِدِفَ لَكُمْ بجکم الهی ردف شما گردد وشما را آید بعضُ الَّذِي برخی از انچه تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب میکنید نزول وحلول آنرا وآن عذاب روز بدر بود یا قحط وغلا وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ وبتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل ورحمت ست عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر از ایشان لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاس داری نمیکنند وحق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ وبدرستیکه آفریدگار تو هر آینه میداند مَا تُكِنُّ انچه پوشند صُدُورُهُمْ دلهای کفار از حقد وحسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ وانچه آشکارا میکنند از تکذیب وعداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ ونیست هیچ پوشیده از حوادث ونوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان ودر زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ مگر نوشته ست در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر انچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در انچیز يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکنند وبخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود وتنزیه نصاری واحوال معاد جسمانی وروحانی وصفات بهشت ودوزخ وقصهٔ عزیر وعیسی علیهما السلام وَإِنَّهُ وبدرستیکه قرآن لَهُدًى هر آینه راه نمودنی ست وَرَحْمَةٌ ونخشایشی لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر گرویدگانرا چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه خداوند تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست ودرست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب که حکم او رد نتوان کرد الْعَلِيمُ اوست دانا بحقیقت انچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی واز دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۝ بر راستی روشنی یعنی راه تو راست ست وکار تو درست إِنَّكَ بتحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کافر فهم سخن تو نمیتوانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ونمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا

چون برگردند مُدْبِرِينَ ○ پشت گرداندگان یعنی ایشان از گوش دل گران ست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند و تا شنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند و ران محل استماع او مشکل تر ست و مرّ و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا بصر بصیرت و ایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نمیشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گرویدگان فَهُمْ مُسْلِمُونَ ○ پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و متخصصان عالم ایقان اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان ؛ دیدهٔ دل کشاده بر عرفان ؛ زنده از نفحهای گلشن قدس ؛ متنعّف در فضای عالم انس ؛ برده انداز مضایق لاشی ؛ به قل الله ثم ذرهم پی ؛ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان و قتیکه دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً دابه مِنَ الْأَرْضِ جنبندهٔ از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند بِآيَاتِنَا بسخنهای ما لَا يُوقِنُونَ ○ یقین نمی آرند یعنی در ان متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانهٔ است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقهٔ صالح عم را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود و آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز بود و چار قائمه دارد و او را زغب یعنی مویهای نرم و باریک باشد چنانچه بچهٔ هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیزروی هیچ هارسا زوفوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تفسیر ازابن عباس رض نقل میکنند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو و گوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینهٔ او چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوائمش چون قوائم شتر و دمش چون دم گوسپند بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد و او ئی از او دویه تمامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامت ملاحم آورده که از رکن خانهٔ کعبه پدید آید و مردم را می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر انند که جسته سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن ست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان عم با وی بود و روی صورتان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان عم بر میان دو چشم کافران الدر روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از ین ست که بعضی معنی آیت برین وجه گفتند که چون واقع شود قول ما بر ایشان از کافران بیرون آریم دابة الارض را و الله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسای اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا آیات کلام ما یا دلائل قدرت فَهُمْ يُوزَعُونَ ○ پس ایشان باز داشته میشوند تا ازدل اسافل قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بمحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشته اید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا و احاطه نکردید بدانها بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ یا آن چیزبود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از انکه بخدا و رسول ایمان

نیاورید وَوَقَعَ الْقَوْلُ واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ○ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی اَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر اَنَّا جَعَلْنَا الَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در و بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا روشن و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع ست استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمینهاست اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ مگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ ست یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بود و در تیسیر گوید که آن ادریس ست علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان اَتَوْهُ داخرین ○ آیندگانند بموقف و حفص اتوه خوانده بصیغهٔ جمع ماضی و معنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خواهشگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی تو کوهها را در روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میرود و میگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که بسیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین آن پایها را بر زمین ؛ زانکه بر دل میرود عاشق یقین ؛ از ره و منزل ز کوتاه و دراز ؛ دل چه میداند که هست او دل نواز ؛ آن دراز و کوتاه او صاف تست ؛ رفتن ارواح دیگر رفتن ست ؛ دست نی و پا نی و تا قدم ؛ آنچنانکه تاخت جانها از عدم ؛ صُنْعَ اللّٰهِ بجر و خدای تعالی کرد نی الَّذِي اَتْقَنَ آنخدای که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ هر آفریدنی همه چیزها و دیدار است بر وجهی که شاید اِنَّهٗ خَبِيرٌ بدرستیکه او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ ○ بآنچه شما میکنید مَنْ جَآءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهٗ خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزای ست بهتر ازان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را بصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند پس مراورا خیرها حاصل ست ازان کلمه وَهُمْ و ایشان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت اٰمِنُونَ ○ ایمنند وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک ست فَكُبَّتْ پس نگون سار کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشانرا نگونسار در دوزخ افگنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را اِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ ○ میکردید اِنَّمَآ اُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام اَنْ اَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوندی که بحرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نبرند و حشیش او را نکنند و درو مدد و صید او نرمانند وَلَهٗ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ هر چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَاُمِرْتُ و مامور شدم اَنْ اَكُوْنَ آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ ○ از ایستادگان بر ملت اسلام وَاَنْ اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ ج و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرارت او مواظبت نمایم تا حقائق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین امر فَاِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگو ای محمد اِنَّمَآ جز این نیست

که آنا من المنذرین ○ من از بیم کنندگانیم و بر من جز بلاغ نیست وبال ضلال و گمراهی بر من نمیرسد وقل الحمد لله و بگو شاکرم مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سیریکم آیاته زود باشد که بنماید خدای شما را آیتهای نشانهای قدرت خود را در خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدرست و در آخرت که عذاب ابدی ست فتعرفونها پس بشناسید آن آیتها را ولیکن آن آیتها شناختن در آن محل شما را نفع نکند وما ربک بغافل بیخبر عما تعملون ○ ع از آنچه میکنند مشرکان و خص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان با شما بر حکمتی ست که سر او را هم او داند و بس بیت هرچه آوردی و بردی پیش و پس ❊ حکمت آنرا نداند جز تو کس ❊

سورة القصص مکیة وهی ثمان وثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم ○ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طرق سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیت وانا له لحافظون این حروف ست امام قشیری رح آورده که طا اشارت ست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح میگوید سین رمزی ست از اسرار الهی بعاصیان نجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقائق گفته که میم امانیست بمنت خالق بر کافهٔ خلائق در قیام کفایات مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم ست بطور سینا و سکندریه و ملکه جوابش اینکه تلک این سوره یا این آیات آیت الکتاب المبین ○ آیتهای کتاب روشن ست یا روشن کنندهٔ طریق احسن نتلوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل ع علیک بر تو من نبا موسی وفرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق میکنند ان فرعون علا بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر وجعل و گردانید اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نام زد کرد یستضعف بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل زاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند و یستحیی زنده میگذاشت نساءهم زنان ایشان را زبرای خدمت خوانین قبط انه کان بدرستیکه بود فرعون من المفسدین ○ از تباه کاران که جرات مینمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد انرا به بندگی میگرفت و نرید و میخواستیم ما آن منّ آنکه منت نهیم علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه بر ما نیم ایشانرا از بلا و شدت فرعون ونجعلهم و سازیم ایشانرا ائمة پیشوایان در امور دین و خوانندگان بخیر و صلاح ونجعلهم الوارثین ○ و گردانیم ایشانرا وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان ونمکن لهم و تمکن و جای دهیم مر ایشان را فی الارض در زمین مصر و شام ونری و بنمائیم فرعون وهامان فرعون و وزیر او هامان را وجنودهما و لشکرهای ایشان را منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون ○ خ آنچه بودند که حذر میکردند ازان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند اینصورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم ای ستمکار بر اندیش ازان روز سیاه ❊ که ترا شوم ستم افگند از جاه بچاه ❊

انگه اکنون بحقارت نگری جانب وی * بشماتت کند آنروز بسوی تو نگاه ۱۲ آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر از نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی ع م را فرا گرفت و در روی وی نگریسته واله جمال وی گشت و محبت ازان مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بیند مادر موسی ع م سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در ان خانه افگندند و خواهر موسی ع م او را بر داشته در تنوری که برای نان بغتن گرم کرده بودند افگند و آن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی ع م بآن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش میدادند و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش در تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید وَاَوْحَيْنَا و وحی کردیم مایعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن اِلٰٓى اُمِّ مُوْسٰٓى بسوی مادر موسی ع م که از اولاد لاوی بن یعقوب بود عم نام او نوخابذ بنون در اول اسم و آخر تیسو عین المعانی یوخابذ به یای مثناة تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را اَنْ اَرْضِعِيْهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَاِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَيْهِ بر وی فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَاَلْقِيْهِ پس بیفگن او را فِى الْيَمِّ در بحر مراد آب نیل ست یعنی بعد از انکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفگن او را در آب نیل وَلَا تَخَافِىْ و مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِىْ ج و اندوه مبر در فراق او اِنَّا رَآدُّوْهُ بدرستیکه ما باز گردانندهٔ او ئیم اِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوْهُ و گردانیده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۝ از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی ع م دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار خر بیل ابن صبورا بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی ع م تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانهٔ خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال دیده بدو ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی ع م صندوق را بقیراندوده موسی ع م را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود این علت آب دهن او زایل گردد در ان روز معین فرعون و زنان و دختر و محرمان وی بکنارهٔ رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهٗٓ اٰلُ فِرْعَوْنَ پس موسی را فراگرفتند کسان فرعون لِيَكُوْنَ تا گردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردمانی را که بسبب وی غرق شوند وَّحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را بر ده گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامٰنَ وَجُنُوْدَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوْا خٰطِـِٕيْنَ بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون ستر ابوت کشادند موسی ع م را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون و غدغد کرد که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از انجه بر فرعون میتر سیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر تالید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت ۱۲ وَقَالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت

مشابهم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمّه موسیٰ ع بود و بر هر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ روشنی چشم ست مرا و ترا که سبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ شاید که بکشید او را لفظ جمع برای تعظیم ست عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که سود رساند ما را امارات یمن و علامات برکت در جبین او مبین ست و لائح أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسیٰ ع فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد دلی صبروی قرار شد ان کَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسیٰ را ع م و این گوید فرزند من ست بکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی به بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ از باوردارندگان مر وعدهٔ ما را بر آنچه ظاهر کردی سر بسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسیٰ ع لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آن ست که نام او کلثوم و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسیٰ ع او را گفت قُصِّيهِ بر پی برادر خود برو و از و خبر گیر کلثوم بدربارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و ایشان ندانستند که آن خواهر وی ست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم ما عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسیٰ ع شیر دایگان را مِن قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسیٰ ع شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند ما موسی انگشت مسبحه خود را میمکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب ست فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسیٰ ع هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ وآن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ ○ مر او را نیکوخواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون ها مان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکوخواه فرعون اند نه ازان کودک پس او را دلداری داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد و دران حال موسیٰ ع در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند موسیٰ ع را بر میداشت موسیٰ ع روی از وی تافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت بیت بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید ۱۲ از یار آشنا سخن آشنا شنید ۱۲ فرعون گفت تو کیستی که رضیع بپستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین ست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسیٰ ع را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود برو و در هر هفته یک روز پیش ما می آر مادر موسیٰ ع او را برگرفته شادمان و خوش دل روی بخانهٔ خود نهاد که وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسیٰ را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او کَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای حَقٌّ درست ست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ○ بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسیٰ ع أَشُدَّهُ و استوی بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی ست یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او دران سن مراد اینجا چهل سالگی ست یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش دین وَكَذَٰلِكَ

ربع ۱۳

و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را ذکر ایتای نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه وراثما و رسانیدیم و نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و درآمد موسیٰ ع م بشهر مصر یا بشهر منف که از دولایت مصر بود یا ببلدهٔ جابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته با سکندریه و قول اشهر آنست که بمصر درآمد علی حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود در مَنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که دران وقت هر کس بهم خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیلوله درآمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا دران شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ در خصومت میکردند هٰذَا این یکی مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قالون یا فیلقون و او خازن فرعون بود بنی اسرائیل را بتکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسیٰ ع م آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست موسیٰ ع م الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسیٰ ع م بر دفع قبطی موسیٰ ع م قبطی را گفت که دست از و بدار قبطی سخن موسیٰ ع م را رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشتی زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر و بمرگ پس مرد و موسیٰ ع م بعد از کشتن او قَالَ گفت موسی هٰذَا این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی ست که شیطان او را اغوا کند نه عمل اشال من إِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ دشمنی ست مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ ○ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از زمانی خدای تعالی بقصد معصومند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر تبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسیٰ ع م بطریق مناجات فرمود قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدا او را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ○ بدرستیکه خدای آمرزنده ست مر بندگان را مهربانست بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت موسیٰ ع م ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بانچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیران که توبه میکنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ ○ مر گناهکاران را یعنی یاری کس نکنم که مؤدی باشد و بجرمی و جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسیٰ ع م فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد و ترصد میکرد که دم بدم کسی او را طلب و قصاص کند پس ناگاه فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد از و بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسیٰ ع م مر آن بنی اسرائیل را إِنَّكَ بدرستیکه تو لَغَوِيٌّ مردی گراهی مُبِينٌ ○ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز بسبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام که خواست موسیٰ ع م أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي آنکه بگیرد آنکس را که هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا او دشمن ست مر موسیٰ ع م را و بنی اسرائیل و از شر او رفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا می خواهی أَنْ تَقْتُلَنِي بانکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا همچنانکه بکشتی نفسی را بِالْأَمْسِ دی إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ گردن کشی نا مهربانی بی عاقبتی خون ریزی بقتل قبطی در زمین مصر یا سکندریه یا غیر این اما کن چنانچه اسامی او مذکور شد وَمَا تُرِيدُ و نمیخواهی تو أَنْ تَكُونَ آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ ○ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که قاتل خبر از موسیٰ ع م کشته خبر بفرعون رسانیدند و او با ارکان دولت مشاورت کرد هم بر قتل موسیٰ قرار گرفت و خربیل که مومن آل فرعون بود از ان حال آگاه شده متوجه موسیٰ ع م شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ از دورترجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون

بر یک کنار شهر بود یعنی شتاب میکرد تا بموسیٰ ع م رسید قَالَ یٰمُوْسٰٓی گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَاَ بدرستیکه اشراف قوم یَاْتَمِرُوْنَ بِكَ
مشاورت میکنند و تدبیری انگیزند بتو لِیَقْتُلُوْكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو از این شهر اِنِّیْ بدرستیکه مِنَ لَكَ مرترا
مِنَ النّٰصِحِیْنَ ع از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله وَرفیق مِنْهَا از ان شهر خَآئِفًا
در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود یَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِیْ نجات ده مرا و باز رهان
مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ع ۸ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل ع م آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را
بر سر راه آور و موسیٰ ع م قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَآءَ مَدْیَنَ بسوی مدین و آن شهری بود موسوم
باسم بانی او که مدین بن ابراهیم ع م ست و از مصر تا آنجا هشت روزه راه ست و در حین توجه قَالَ گفت عَسٰی رَبِّیْٓ شاید که آفریدگار من اَنْ
یَّهْدِیَنِیْ آنکه راه نماید مرا سَوَآءَ السَّبِیْلِ راه راست و درست تا بدین موسیٰ ع م هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت
سلمی رح فرمود که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و مسالک بیدای مدین را همراهی شوق لقای محمود فرد
غمت تا یار من شد روی در راه عدم کرد ؛ خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ؛ وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَآءَ مَدْیَنَ
بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَیْهِ یافت بر سر آن آب اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یَسْقُوْنَ آب
آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُوْنِهِمُ ازفرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان وَزن رَتَیْنِ دو زن تَذُوْدٰنِ که می رانند
گوسپندان خود را تا بارمه دیگر مختلط نشوند از انجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فرا پیش رفت و لطر تو تلطف قَالَ گفت موسیٰ ع م مَا خَطْبُكُمَا چیست
حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِیْ ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را
حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعَآءُ تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که مادگاری نداریم
وَاَبُوْنَا شَیْخٌ كَبِیْرٌ و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب ع م
بودند که او را بشرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب ع م بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسیٰ ع
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زودتر
بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسیٰ ع م فرا پیش آمد و آنها را نظر در
میان دو ابروی وی افتاده بتر سیدند و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسیٰ ع م بیامد و لوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت
شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشان را سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت
و بدلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فَسَقٰی پس آب داد لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتندی ثُمَّ تَوَلّٰٓی پس باز گشت
موسیٰ ع م اِلَی الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت موسیٰ ع م ای پروردگار من اِنِّیْ بدرستیکه من لِمَآ اَنْزَلْتَ
برای آنچیزی که بفرستی اِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فَقِیْرٌ محتاجم یا من برای انچه فرستادی بمن از نیکوئیها
که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم **بیت** با فقر بسازم که مرا فقر خوش ست ؛
گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست ؛ اما چون دختران شعیب ع م در این روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید
قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَآءَتْهُ پس آمد بموسیٰ ع م اِحْدٰىهُمَا یکی از ان دو زن و آن صفورا بود

تَمْشِي سیرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ از بر طریق شرم زده چنانچه اکابر روند قَالَتْ اِنَّ اَبِي گفت آن زن بدرستیکه پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا
لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسی ع بحبت زیارت شعیب ع و تقریب آشنائی با
وی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آمد جامهٔ صفورا از بعضی اجزای او برداشته میشد موسی ع فرمود که تو در عقب من آی
و مرا بسخن دلالت براه کن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب ع وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ او خواند بر و و باز گفت
قصهٔ خود را و شعیب ع دانست که او از اهل بیت نبوت ست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝
از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی ع از خوردن طعام امتناع
نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب ع گفت این طعام نه مزد کار تو است
بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد و را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی
مصرع که میهمان سخن میزبان قبول کند ۵ موسی ع ازان طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ اِحْدٰىهُمَا گفت یکی ازان دو زن او آن
صفورا بود یَا اَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من بزرگیر موسی را برای شبانی اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ بدرستیکه بهترین کسیکه بمزدگیری الْقَوِيُّ
الْاَمِينُ ۝ مزدور توانا و امین ست تعریض ست بآنکه موسی ع مر را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او را
از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب ع بر آن حال اطلاع یافته
قَالَ گفت شعیب ع اِنِّي اُرِيدُ بدرستیکه من میخواهم اَنْ اُنْكِحَكَ آنکه بزنی تو دهم اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی
عَلٰى اَنْ تَاْجُرَنِي بر آنکه اجازه دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمٰنِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه
مهر دختران امر پدر را نزا بود و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه اجر منافع مهر تواند بود
ممنوع ست نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این ست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را تو صداق دختر من
آنست که هشت سال شبانی من کنی فَاِنْ اَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن نزدیک
تو است یعنی بطریق تفضیل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وَمَا اُرِيدُ و نمیخواهم اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام
ده سال یا مناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود
باشد که یابی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّٰلِحِينَ ۝ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب
صحبت قَالَ ذٰلِكَ گفت موسی ع که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ ما میان من و میان تو قائم ست که هیچ کدام خلاف نکنیم اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ
هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال ست قَضَيْتُ بگزارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ پس تعدی و افزونی
جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ و خدای تعالی بر آنچه میگوئیم و شرط میکنیم وَكِيلٌ ۝ ع
گواه ست بر آنچه گفت و شنید سیرود کار ساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آئیم فَرد
گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ۵ هم عهد شکسته ست و هم پیمان سست ۵ فَلَمَّا قَضٰى پس آن هنگام که بگذارد مُوسَى الْاَجَلَ
موسی مدت خود را در خبر ست که اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب ع بود و در
چهل سالگی با جازت شعیب ع متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِاَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک راه

گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و رمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست اُنِسَ بدید من
جَانِبِ الطُّوْرِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ لِاَهْلِهِ گفت موسیٰ م مر کسان خود را امْکُثُوْٓا اگه درنگ کنید در همین مکان اِنِّیْٓ
اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی لَّعَلِّیْٓ اٰتِیْکُمْ شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا خبر از ان آتش خبری یعنی از نزدکسانی که بر سر
آتش اند خبری که راه را کدام طرف ست اَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُوْنَ ○ شاید که شما خود را گرم
سازید بدان فَلَمَّآ اَتٰىهَا پس چون آمد بدان آتشی نُوْدِیَ ندا کرده شد یعنی موسیٰ را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَیْمَنِ از کنارهٔ رود که
بر دست راست موسیٰ م بود وآن نزدیک فِی الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَکَةِ در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت ثمره یا عوسج
یا غناب اَنْ یّٰمُوْسٰٓی آنکه ای موسیٰ اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای تعالیٰ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ ○ پروردگار جهانیان موسیٰ م در درخت نگاه
کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع
وجودش تمام سوخته گردد فرد هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست ؛ این قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق ؛ دیگر موسیٰ از
ندای آن یا موسیٰ سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا و مضمون و شست یکی آنکه ای موسیٰ انی انا الله رب العالمین
و دیگر وَاَنْ اَلْقِ عَصَاکَ ؛ آنکه بیفگن عصای خود را موسیٰ م عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَاٰهَا پس آن هنگام که دید عصا را که تَهْتَزُّ
بسرعت حرکت میکند کَاَنَّهَا جَآنٌّ گویا که ماری ست جنده که در عرف او را تیزه گویند وَّلّٰی برگشت مُدْبِرًا هزیمت کنان از خوف وَلَمْ
یُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یٰمُوْسٰٓی اَقْبِلْ ای موسیٰ پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
ازین مار اِنَّکَ بدرستیکه تو مِنَ الْاٰمِنِیْنَ ○ از امان یافتگانی اُسْلُکْ یَدَکَ در آر دست خود را فِیْ جَیْبِکَ در گریبان جامهٔ خود و
تَخْرُجْ بَیْضَآءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ از برصی یعنی سفیدی او مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص وَاضْمُمْ اِلَیْکَ
و جمع کن بسوی خویش جَنَاحَکَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ
در آر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذٰنِکَ پس این دو چیز یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانٰنِ دو حجت و علامتند مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو بر رسالت
تو بر و بدین دو معجز اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَا۟ئِهٖ و گروه او اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان کَانُوْا هستند قَوْمًا گروهی فٰسِقِیْنَ ○
بیرون افتگان از دائرهٔ فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسیٰ م ای آفریدگار من اِنِّیْ قَتَلْتُ بدرستیکه من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان
یکی را فَاَخَافُ پس میترسم اَنْ یَّقْتُلُوْنِ ○ آنکه بکشند مرا بقصاص او وَاَخِیْ هٰرُوْنُ و برادر من هارون م هُوَ اَفْصَحُ او فصیح تر ست مِنِّیْ
از من لِسَانًا از جهت زبان آوری و سخن گزاری فَاَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِیَ با من رِدْاً یار و مددگار یُّصَدِّقُنِیْٓ تا مرا تصدیق کند در تقریر
حجتها و تزهیق شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ ○ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من وقت
مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای تعالیٰ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزائیم نیروی تو بِاَخِیْکَ ببرادر تو وَ
نَجْعَلُ لَکُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطٰنًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا یَصِلُوْنَ پس نرسند ایشان اِلَیْکُمَا بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست
تغلب ایشان بشما نرسد و بر وبد هر دو بِاٰیٰتِنَآ بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما اَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغٰلِبُوْنَ ○
و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی ست و امداد و اعانت ما مر انبیاء م را متواتر و متوالی
و الله الغالب و المتعالی فَلَمَّا جَآءَهُمْ مُّوْسٰی بِاٰیٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسیٰ م بدیشان آیاتنا یعنی معجزهای ما را بیّنٰتٍ

معانقة هذا المتاخرین

روشن وهویدا وظاهر قالُوا گفتند فرعونیان مَا هٰذَآ نیست این که سِحْرٌ مُّفْتَرًى مگر جادوی برافته وساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او
ندیده ایم وَمَا سَمِعْنَا ونشنوده ایم بِهٰذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ ○ در روزگار پدران نخستین ما این سخن
بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان وآبای ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ مُوْسٰى وگفت موسیٰ م رَبِّيْٓ اَعْلَمُ پروردگار من داناتر است
بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى بآنکسی که آمد براه نمودن او وپیغامبر م مِنْ عِنْدِهٖ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده ومیداند که من محقم وشما مبطلید وَمَنْ
تَكُوْنُ لَهٗ وداناست بکسی که باشد مراورا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از زیان
ودخول در جنان اِنَّهٗ بتحقیق کار آن ست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ○ فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ وگفت
فرعون يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که او را پرستید وتعظیم کنید غَيْرِيْ ۚ
جز من وموسیٰ م میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَاَوْقِدْ لِيْ پس برافروز آتشی برای من يٰهَامٰنُ عَلَى الطِّيْنِ
ای هامان بر گل تا پخته شود ودر بنای او استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز
فَاجْعَلْ لِّيْ پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مراورا پیدا باشد چون زبان تا بر سطح آن روم لَّعَلِّيْٓ اَطَّلِعُ شاید که اطلاع یابم اِلٰٓى اِلٰهِ
مُوْسٰى بسوی خدای موسیٰ یعنی بر وی مطلع شوم وببینم چنانکه هست که موسیٰ میگوید وَاِنِّيْ وبدرستیکه من لَاَظُنُّهٗ گمان میبرم موسے را مِنَ
الْكٰذِبِيْنَ ○ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالیٰ جسم وجسمانی ست وبر آسمان مکان دارد وترقی بسوی او ممکن ست وبدین
معنی دانا نشده بود نظم بامکان آفرین مکان چه کند ؛ آسمان گر بآسمان چه کند ؛ نه مکان ره بود برو نه زمان ؛ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ؛ ؛ ؛
صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد ورای مزدوران بطبخ آجر وبختن گچ وآهک وتراشیدن چوب ورفع بنا امر فرمود
وبنای برآورد رفیع ومحکم که هیچکس پیش ازان بدان طریق صرحی نساخته بود فرو چون بلند بنائی که عقل نتوانست ؛ کمند فکر فکندن بگوشهٔ
بامش ؛ ودر زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن برامد ودر خیال او چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست
آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدیدند منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند وآن تیر فرعون خون آلوده باز گردید
فرعون گفت بکشتم خدای موسیٰ را حق تعالیٰ جبرئیل ع م را فرستاد تا پر خود را بران صرح زد وسه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود
آمد وهزار هزار قبطی کشته شد وقطعهٔ دیگر بدریا افتاد ودو دیگری بجانب مغرب رفت وهیچکس از استادان ومزدوران زنده نماندند فرعون
باوجود این حال متنبه نگشت وغرور او روی باز دیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ وگردن کشی کرد هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فرعون ولشکریان او فِي الْاَرْضِ در
زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق وسزاواری وَظَنُّوْٓا او گمان بردند اَنَّهُمْ آنکه ایشان اِلَيْنَا بسوی مکافات مَا لَا يُرْجَعُوْنَ ○ باز گردیده
نخواهند شد بعث ونشر فَاَخَذْنٰهُ پس بگرفتیم او را وَجُنُوْدَهٗ وسپاه او را فَنَبَذْنٰهُمْ پس در افگندیم ایشان را فِي الْيَمِّ ۚ در دریای
طبریه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بود دران عَاقِبَةُ الظّٰلِمِيْنَ ○ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان
وقوم خود را از مثل این واقع بترسان وَجَعَلْنٰهُمْ وگردانیدیم ایشان را در جهان اَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا ما ضلال خود در مردمان را
يَدْعُوْنَ میخوانند اِلَى النَّارِ ۚ بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر ومعصیت وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ وروز قیامت
لَا يُنْصَرُوْنَ ○ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت وَاَتْبَعْنٰهُمْ واز پی در آوردیم ایشان را
یعنی بدیشان رایعنی بدیشان پیوند دادیم فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را تا ملائکه ومومنان بر ایشان لعنت ؛

سکنند و یوم القیمة و روز رستخیز هم ایشان من المقبوحین ع از زشت رویان یا رانده گان اند و لقد اتینا و بدرستیکه دادیم ما
موسی الکتب موسی ع م را توریت من بعد پس از آنکه ما اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح
و لوط ع م بصائر در حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را و هدی و راه نماینده
باحکام شرع و رحمة و بخشایشی برای متابعان و عالمان آن لعلهم شاید که ایشان یتذکرون پند پذیرند و ما کنت و نبودی تو ای محمد ص
بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بود و از مقام موسی ع م یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا
چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را و ما کنت و نبود تو ای محمد من الشهدین تا از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونیان
و لکنا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را تو برای آنکه ما انشانا ساختیم پس از موسی ع م قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد
علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صواب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد
پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود و ما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم
فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بحجت تعلیم تتلوا بخوانی علیهم بر ایشان ایتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب ع م چنانکه شاگردان
بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری و لکنا و لیکن ما کنا مرسلین ما هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا ازین قصها و ما کنت
بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی ع م را و توریت بدو دادیم و در زاد السیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا
کرامت محمد صلعم او بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی ع م گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و صفات
ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد صلعم اند حبیب من ص موسی ع م آرزو برد که ایشانرا بیند حق سبحانه
فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلعم همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک
جواب دادند چون موسی ع م را آواز ایشان بشنوانیدند خواست که بی تحفه باز گردند حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم
پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن بر این وجه مژده یافته اند
بیت حق لطف کرد و داد بما هر چه بهترست ۰ وین بهتر از همه ست که او نیز از ماست ۰ و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت
رسالت منقبت صلعم ست لاجرم با او میگوید که تو در کوه طور حاضر نبودی و قتیکه امت ترا خوانده ام و لکن رحمة و لیکن ترا خبر دادم از جهت
بخششی که واقع ست بر تو من ربک از آفریدگار تو و ترا ازین قصها در آموختم لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک تا بیم
کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بود ع م و اگر نه اسماعیل ع م را بعرب
فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود در ین زمان آنحضرت صلعم را فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و لولا ان
تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده ست ایدیهم
دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا
ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو و ما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردمی آیتهای
ترا و تصدیق رسول تو نمودمی و نکون من المؤمنین ۰ و بودمی از گروندگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوف ست
یعنی اگر نه آن ست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آوردند

که ربط قریش در باب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نمودند و نعت وصفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر ست چرا آن معجزها که موسی ع م داشت وی ندارد آیت آمد فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمد صلعم با پیغامی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا گفتند کافران لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد را ع مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده اند موسی ع م از معجزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عصا و ید بیضا ندادند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ بآنچه داده اند موسی ع م پیش ازین یعنی از آیات تسعه قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو خداوند سحر یعنی موسی و هارون ع م تَظَاهَرَا موافق هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن وَقَالُوا گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ بدرستیکه ما بهریک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان كَافِرُونَ ○ ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هُوَ أَهْدَىٰ آن کتاب راه نماینده تر مِنْهُمَا از ین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحرست فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکنند لَكَ مترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان که جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بِغَيْرِ هُدًى بغیر راه نمونی و بصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بدرستیکه پیوند دادیم و درهم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را بامثال و نصائح را بعبر تا یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ○ شاید که ایشان پند پذیرگردند و در و تامل کرده بدو بگروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ ○ میگروند يقولون معی مرا مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضه و آشهر آن ست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل تن ست از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره مکی ست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی ست وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای ست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه او راست و درست ست و فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ ○ گردن نهادگان و مخلصان حیث آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه از اهل کتابین يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل یا ایمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ و دفع می کنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او ایشان را دشنام می دادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب نرمی می دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند بنیکوئی سخن قول آن سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از انچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ ○ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض می نمایند از ان و خاموش میشوند از تعریض بدان وَقَالُوا و گفتند مر لغو گویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا

ما راست کردار های ما از حلم وضع وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ تو مرشما راست اعمال شما از سفاهت ولغو یا ما راست دین ما و شما راست دین شما سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ نه سلامت ست شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمیکنیم وگفته اند سلام توديع ومتارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ
نمیخواهیم صحبت جاهلان را وتخلق باخلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی ست بیت از بدان بگریز و با نیکان
نشین ؛ یار بد زهری بود دانی یقین ؛ آورده اند که آنحضرت صلعم بر ایمان عم خود ابو طالب بغایت حریص بود وقت وفات بر بالین وی آمد وگفت
ای عم مرا بکلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا بحجت آرم بدان نزد یک خدای ازبرای تو ابو طالب گفت ای برادرزادهٔ من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش
پیره زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا شاد میساختم آیت آمد که إِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي
قادر نیستی که راه نمائی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تعالی يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر که راه مینماید
هر کرا میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ○ واو داناتر ست براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل
گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی ست وهدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت ؛ با و همراه باشد تا نهایت ؛ آورده اند که حارث
بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت ای محمد میدانیم که قول تو حق ست وسخن تو راست وانچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و
وسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب ست میترسم که اگر پیروی تو کنم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند
وما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوا گفتند بعضی از کفار إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ معك نُتَخَطَّفْ اگر پیروی
کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا
ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی وغرائب از هر ناحیتی بدانجا آرند روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِزْقًا روزی
دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را امن ومطمئن ومرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از تخوف
وتخطف در امان نداریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند این نکته را ودر نمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا وبس هلاک کردیم من
قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنا فرمانی بطر ت کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی وباغی شدند چنانچه اهل مکه وما آن طاغیان را هلاک کردیم
فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی وخراب لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ نشستند دران از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از راه
گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند وبروند وباز خالی بگذارند بیت در خانهٔ دنیا چه نشینی برخیز ؛ کاین خانه بدان خوش ست کاینده
روند ؛ وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ○ ومیتیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی ما نیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ ونیست پروردگار
تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کنندهٔ اهالی دیه ها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار واهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم
زیرک تر وبافهم تر باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام
حجت وقطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ ونیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه ها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر اهالی آن
ظَالِمُونَ ○ ستمکاران باشند بتکذیب رسل وانکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ وانچه داده شده اید شما مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد
فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری ست در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا وآرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان
مباهات وافتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ وانچه نزد یک خدای ست از ثواب آن جهانی ونعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر ست فی نفس الامر چه لذات

آن خالص ست از کدورات مشقت و محنت وَّ اَبْقٰی و پاینده تر اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا درنمی یابید و اندیشه نمیکنید که باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب مبدل میکنید بیت حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ ؛ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ ؛ در خبر ست که علی و حمزه و ابا جهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفتند اذعمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد اَفَمَنْ وَّعَدْنٰهُ آیا کسی که او را وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ نیکو که دران خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيْهِ پس او دریابنده آن موعود ست بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار رض چنین کس باشد کَمَنْ مَّتَّعْنٰهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت ست و دولتش مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثُمَّ هُوَ پس آن کس يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ ۝ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل ست یا ولید بن مغیره وَ يَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را فَيَقُوْلُ پس گوید اَيْنَ شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ کجا اند شریکان من آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ۝ بودید شما که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمهٔ لاملان جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما اَغْوَيْنَا گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند اَغْوَيْنٰهُمْ گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا همچنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّاْنَآ اکنون بیزاریم ما اِلَيْكَ بسوی تو از ایشان و از انچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوْٓا اِيَّانَا يَعْبُدُوْنَ ۝ ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيْلَ ادْعُوْا و گویند کافران را که بخوانید شُرَكَآءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ما میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيْبُوْا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَاَوُا الْعَذَابَ ج و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان لَوْ اَنَّهُمْ تمنا برند که کاشکی ایشان كَانُوْا يَهْتَدُوْنَ ۝ بودندی که راه یافتندی بجایگه که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و یاد آور روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُوْلُ پس گوید مَاذَآ اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِيْنَ ۝ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْاَنْۢبَآءُ بر ایشان خبرها یعنی انچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ دران روز ندانند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُوْنَ ۝ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بجهت آنکه سائل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فَاَمَّا مَنْ تَابَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَعَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِيْنَ ۝ از رستگاران و رستگاران نه از ستمگاران و در وقت سوال از جواب فرو نمانند و رستگاری باجابت حضرت رسالت پناه ﷺ باز بسته ست بیت مزن بی رضای محمد نفس ؛ ره رستگاری همین ست و بس ؛ آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصب عالی بزرگتر اهل مکه و طائف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ و پروردگار تو می آفریند انچه میخواهد بی موجبی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر که را خواهد مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را چون ولید بن مغیره و سائر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار ست هر که را خواهد برگزیند و هر که را خواهد رد کند سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکی مر خدایرا ست از انکه کسی را

بر بالای او اختیاری بود و تعالی و برتر ست خدای عما یشرکون ○ از انچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند و ربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن انچه بپوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی انچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلعم و کینه مومنان و ما یعلنون ○ و میداند انچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و هو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا الٰه هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد مر اوراست ستایش فی الاولی و الاخرة در ین سرا و دران سرا چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست و له الحکم و مر اوراست فرمان دهی و کارگزاری و الیه ترجعون ○ و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور قل بگوای محمد ارایتم آیا چون می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای تعالی علیکم الیل سرمدا بر شما شب را پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت با نکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من الٰه کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که دران بطلب معائش اشتغال کنید افلا تسمعون ○ آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارایتم بگوای محمد چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت با نکه آفتاب را بوسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من الٰه غیر الله کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی را که آرام گیرید فیه در و از متاعب و اشغال و اعمال روز استراحت کنید افلا تبصرون ○ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار و من رحمته و از نجشایش خود جعل بیافرید لکم الیل و النهار برای شما شب و روز لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب و لتبتغوا و تا بجوئید در روز من فضله از روزی خود که بفضل خود مقرر کرده و لعلکم و شاید که شما ندران تشکرون ○ سپاسداری کنید خدای را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را و در شمار روزی دهد شب برد روز آورد در روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جان ریش ز راز دل گوید بر جانان خویش ز روزها از بهر غوغای عوام ز تا مدیشان کار تن گیرد نظام ز و یوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی ربت پرستان را تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع ست فیقول پس گوید این کجا اند شرکائی الذین انباز ان من آنانکه کنتم تزعمون ○ بودید که گمان میبردید که شریک من اند و دروغ میگفتید و نزعنا و بیرون آریم ما من کل امة از هر گروهی امتی شهیدا گواهی گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم فقلنا هاتوا پس بگوئیم مر امتان را که بیارید بحجتها انکم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آن الحق لله انکه راستی عبادت یا توحید مر خدا یرا ست و ضل عنهم و گم گردد از ایشان ما کانوا یفترون ○ انچه بودند که می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بتان سید شتند ان قارون کان من قوم موسی بدرستیکه قارون از قوم موسی بود و از قوم موسی ع ثعلبی گوید ابن عم موسی بود و گویند خواهرزادهٔ موسی ع بوده و اصح انست که پسر عم موسی ع بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث ست و پدر موسی ع عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب ع بوده و قارون را از غایت خوب صورتی و زیبا طلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقرای بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود بهمین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی ع و خواست که بهمه در تحت حکم او باشند و اتیناه و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجها یعنی مالهای جمع کرده ما ان مفاتحه انچه کلیدهای آن یعنی بر دشتن آن لتنوا هر آینه گرانی میکرد بالعصبة بگروهی از مردمان اولی القوة ن خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و امام فرا گفته که اینجا مراد چهل تنند که کلیدهای گنوز وی می کشیدند و در کشاف مذکور ست که شصت اشتر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح ادعیه مال ست و آن چهار صد هزار هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده اذ قال له یاد کن چون گفتند مر قارون را تفرح مکن گروه ع یعنی مومنان از ایشان بطاعت

نصیحت گفتندای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یحب الفرحین ○ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که دنیا مبغوضه حق ست نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی ۰ افکنده هزار کشته در هر قدمی ۰ گر دست دهد گدای شادی نکند ۰ ور نوبت شود نیز نیرزد بنمی ۰ وابتغ وطلب کن فیما آتاک الله در آنچه عطا داده ست ترا خدای الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی بیت بدنیا توانی که عقبی خری ۰ بگر جان من ورنه حسرت بری ۰ ولا تنس فراموش مکن نصیبک بهرهٔ خود را من الدنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و پس ازان حال برانديش و بمال و منال غره مشو نظم گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود ۰ ور سر حد روم تا ختن خواهد بود ۰ آنروز کزین جهان کنی عزم سفر ۰ همراه تو چند گز کفن خواهد بود ۰ وگفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی آنمقدار که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن واحسن و نیکوئی نمای ببندگان خدای کما احسن الله همچنانکه نیکوئی کرده ست خدای تعالی و نعمت فرستاد الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد فی الارض و مجوی تباه کاری و بیداد گری و تکبر در زمین ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المفسدین ○ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند علی علم عندی بر دانشیکه نزدیک من ست یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و دهقنت و سائر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق ع و آنرا برداشته وگفته اند مراد علم کیمیا ست که موسی ع بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده او لم یعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از مورخان شنیده ان الله آنکه خدای تعالی قد اهلک بدرستیکه هلاک کرده ست من قبله پیش از قارون من القرون از اهل روزگارها من هو کسی را که او اشد منه سخت تر بوده از قارون قوة از روی توانائی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس اندوی تهدید میفرماید ولا یسئل و پرسیده نخواهد شد عن ذنوبهم المجرمون ○ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان از لابسیای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیما هم یا ایشان را سوال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع ست بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب در دوزخ خواهند رفت فخرج علی قومه پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فی زینته با آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که همه جامهٔ معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار باستران سفید و زین زرین و جامهای ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین بدبه میان قوم درآمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را او بدان راغب بودند از قوم او وقتیکه بدین نعمت بر ایشان درآمد یلیت لنا ای کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده ست قارون را انه لذو حظ عظیم ○ بدرستیکه قارون خداوند حظ بزرگ ست از دنیا و قال الذین گفتند آنانکه اوتوا العلم داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت توکل چون یوشع ع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهتر ست از مالهای دنیا لمن آمن مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر او صلعم و عمل صالحا و بکند کردار ستوده ولا یلقاها و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داشت الا الصابرون ○ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از مصیبت شکیبا

باشند و گفته اند که توفیق مذهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برترند ؛ صابران از اوج گردون بگذرند ؛ هر که کار و تخم صبر اندر جهان ؛ بدرود محصول عیش جاودان ؛ آورده اند که قارون را بر موسی و هارون حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی ع گفت تو رسالت بردی و مذبح به هارون ع رسید من بربی منصبی چند صبر کنم القصه دائم در پی ایذای موسی ع بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی ع بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل و خست بر و غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی ع گفت فرمان برد یا این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورد که نام او سبزا بود طلبید و دو همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی ع در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن بست تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگر چه تو باشی موسی گفت آری اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی ع گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبزا بمجلس در آمد و موسی ع گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شگافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر بر شوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن و همیان بهر قارون با من ست بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی ع رو بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه میخواهی موسی ع گفت ای قوم من بقارون مبعوث شدم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون ست گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من ست گو بکناره روند و کافه بنی اسرائیل از ان محفل کناره گرفتند الا دوتن که با قارون ماندند و موسی ع بر زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین تا بهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی ع میگفت خذهم القصه تا زانو میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان همه زاری میکردند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی ع خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی ع دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و اتباع او را تصرف نماید چون موسی شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهٖ پس فرو بردیم قارون وَبِدَارِهِ الْاَرْضَ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو میرود تا در نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ؛ خواند باشی که هم از غیرت در ویشان ست فَمَا كَانَ لَهٗ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در ان وقت يَنْصُرُوْنَهٗ یاری کردندی او را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِيْنَ ○ و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی از کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَاَصْبَحَ الَّذِيْنَ تَمَنَّوْا مَكَانَهٗ و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مکانه منزل و جاه او را بِالْاَمْسِ دی و زیعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی روگردانیدگان بصلاح يَقُوْلُوْنَ میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَاَنَّ اللّٰهَ ویکان الله بمعنی ویلک است و اعلم مضمر ست یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَآ اَنْ مَّنَّ اللّٰهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی عَلَيْنَا

برما و ندا دبما انچه تمنای ما بود از دنیا لخسف بنا ۵ هر آینه بزمین فرو برده بودند ما را و خص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو برد و ویگانگی وی کلمه تندیم ست و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع و یکان بمعنی الم تعلم و الم تر ست یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه لا یفلح الکفرون رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت ست نجعلها ساخته ایم آن را للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون نمیخواهند علوا بزرگی و تکبر فی الارض در زمین یا اهل آن و لا فسادا امر و نهی کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست و العاقبة و سرانجام نیکو للمتقین ○ مر پرهیزگاران رهست صاحب بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی را ست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از دناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر دلاز غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک بازگذارند بملکیت و مالکیت ما هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود مصرع هر چه خواهی بکن که ملک ترهست ؛ من جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی با خلاص فله پس مر او را ست خیر نیکوی منها ؛ ازان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر ازان در آخرت و من جاء بالسیئة و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون ○ مگر مثل آنچیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل ست بر آنکه ثواب حسنه بهتر ازان خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران ست تکرار اسناد سیئه بدیشان و فائدهٔ این صورت انزجار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات بیت هر چه در عقل و شرع بد باشد ؛ نکند هر که با خرد باشد ؛ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد ان الذی فرض بدرستیکه آنکه فرض کرده ست علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر آینه باز گردانندهٔ ست ترا الی معاد بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعدهٔ فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت ست و در تاویلات کاشی آورده ست که معاد فنا فی الله ست در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد نظم چون از و بدین و آنرا ابتدا ؛ هم بدو باید که باشد انتها ؛ نورهائی را که کرد از حق طلوع ؛ جمله را هم سوی او باشد رجوع ؛ قل بگوای محمد ربی پروردگار من اعلم دانا ترست من جاء بالهدی بکسی که آورد راه راست را یا توحید یا قرآن و من هو آنکسی که او فی ضلال مبین ○ در گمراهی هویدا ست چون منکران من و ما کنت ترجو و نبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس نفرستادیم بتو کتاب الا رحمة مگر بجهت بخشایشی من ربک از نزد یک پروردگار تو فلا تکونن ظهیرا پس مباش هم پشت و یار للکفرین ○ مر ناگرویدگان را یعنی مدار امکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای و لا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک بعد از انکه فرود آمده ست بتو و ادع و بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود و لا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آورندگان و لا تدع و مخوان مع الله با خدای تعالی الها آخر خدای دیگر را لا اله الا هو نیست هیچ خدای مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر ست صلعم و مراد امت اند و فائدهٔ خطاب بآن حضرت صلعم قطع طمع مشرکان ست از موافقت و یا ایشان کل شیء هر چیزها هالک فانی ست الا وجهه مگر ذات حق سبحانه یا هر عملها باطل ست مگر آنکه بآن وجه الله طلبند له الحکم مر او را ست حکم و الیه ترجعون ○ و بسوی او باز گشت خواهید شد را مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ملک او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات

حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند بیت که نه از کس بتو و نه از تو بکس ✽ همه از تو بتو و بس همه تو و بس ✽ الا کل شیئ ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل علائق منقطع و عوائق مرتفع رسوم باطل ست و اسباب مضمحل حد و د تسلاشی و خلائق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور ست که نه گفت بهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک ست و حوالهٔ مشاهدهٔ این حال بفردا در حق محجوبان ست یوم یرونه بعیدا ونراه قریبا مصرع باوجود تو زمن راست نیاید که منم ✽

سورة العنکبوت مکیة وهی تسع وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

الٓمٓ ○ حروف مقطعه جهت تعجیز خلق ست تا دانند که کسی را بحقائق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نی مصرع خرد عاجز و فهم در وی گم ست ✽ و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت ست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم دار اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُّتْرَکُوْٓا آیا پندارند مردمان آنکه فروگذاشته شوند اَنْ یَّقُوْلُوْٓا اٰمَنَّا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز داشته شود وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانان ست که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان آیت فرستاد که تصور نباید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود بیت عاشقان را در دل بسیار میباید کشید ✽ جور یار و قصهٔ اغیار می باید کشید ✽ واصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه ص گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر از فوت مهجع جزع و فزع بسیار نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ پس ظاهر میگرداند خدای تعالی الَّذِیْنَ صَدَقُوْا آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان وَلَیَعْلَمَنَّ الْکٰذِبِیْنَ ○ و متمیز نمیسازد دروغ گویان را در دین تا مینماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشان را بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند ✽ صد هزاران امتحان بروی کند ✽ گر بود صادق کشد مارش بجاه ✽ ور بود کاذب گزیرد از بلاه اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ بلکه میپندارند آنانکه یَعْمَلُوْنَ السَّیِّاٰتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی اَنْ یَّسْبِقُوْنَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَآءَ مَا یَحْکُمُوْنَ ○ بد حکمی ست آنکه میکنند در فتوحات مذکور ست که آیا می پندارند گناهکاران ما که بسیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد بیت گر گناه تو از عدد بیش ست ✽ سبقت رحمتی ازان پیش ست ✽ مَنْ کَانَ یَرْجُوْا هر که باشد که امید دارد لِقَآءَ اللّٰهِ لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گوآماده باشد فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ پس بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا با آخرت لَاٰتٍ هر آینه آینده ست وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ○ و اوست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمائر و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَاِنَّمَا یُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد کند لِنَفْسِهٖ ✽

برای خود چه ثواب آن عائد بدو ست إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَغَنِیٌّ هر آینه بی نیاز ست عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ○ خ از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان ست وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای نیکو لَنُکَفِّرَنَّ هر آینه محو میکنیم عَنْهُمْ از ایشان سَیِّاٰتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا اَحْسَنَ الَّذِیْ نیکوتر عملی را که کانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان ست جزا دهیم و باقی اعمال را بآنکه در فضیلت مساوی آن نیست برهان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز مصرع رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هرچه مارا بدان مایه زندگانی بود و مدد و یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ ما مر کردیم آدمی را بِوَالِدَیْهِ بپدر و مادر او حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَاِنْ جَاهَدٰاکَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِکَ بِیْ تا شرک آوری بمن و انباز گیری مَا لَیْسَ آنچیزیرا که نیست لَکَ بِهٖ مر ترا بالوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنهی علم بآن یعنی مادر و پدران را تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جزم اَفَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ بسوی مجازات من ست بازگشت شما از مومن و مشرک و ابرار و عاق فَاُنَبِّئُکُمْ پس بیاگاهانیم شمارا از وقت جزا دادن بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بانچه هستید که میکنید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل گردانیم ایشان را فِی الصّٰلِحِیْنَ ○ در زمره ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت ست وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ کس هست که میگوید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَاِذَآ اُوْذِیَ فِی اللّٰهِ پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمان را کَعَذَابِ اللّٰهِ مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای وَلَئِنْ جَآءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِّنْ رَّبِّکَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اَوَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی بِاَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِیْ صُدُوْرِ الْعٰلَمِیْنَ ○ بانچه در دلهای آدمیان ست از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و هر آینه میداند خدای آنانرا که گرویده اند بدل وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ ○ و هر آینه میداند منافقان را که نگرویده اند و ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان بلا چه بحقیقت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه با آتش عیار زر و نقره معلوم گردد **نظم** بشکل و هیات انسان نزده مرد زنهار ۞ توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد ۞ اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست ۞ وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد ۞ در لباب آورده که ابو سفیان امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خباب را رض گفتند که از دین محمد ص روی بتابید و طریقه قدیم پدران خود گذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را بر داریم و شمارا در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که تصدیق کردند اتَّبِعُوْا سَبِیْلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران

باشید ولنحمل وباید که برداریم خطیکم گناهان شما را مراست در تاویل چرا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وما هم بحال
آنکه نیستند کافران بحاملین برندگان من خطیهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انهم لکذبون بدرستیکه ایشان بهر آینه
در دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم وایشان برحمل آن اندک وبسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و
بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند ومتابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه وتعالی ولیحملن اثقالهم وهر آینه برخواهند داشت
در قیامت بارهای گران گناهان خود را واثقالا وبارهای گران دیگر از اثقالهم بارهای گران خود یعنی وزر ووبال آنانرا که گمراه
ساخته اند اضافه آثام وجرائم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد ولیسئلن وهر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و
متبوعان یوم القیمة در روز رستخیز عما کانوا یفترون از انچه هستند که برمی بافتند از اباطیل وحیل که سبب اضلال خلق میشود ولقد ع ۱۳
ارسلنا وبدرستیکه فرستادیم ما نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم درمیان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق
حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح ع چهل سال مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال خلق را
بخدای دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال بزیست ودر احقاف از وهب نقل میکنند که عمر نوح ع هزار وچهارصد سال بود صاحب
عین المعانی فرموده که سیصد وهفتاد سال مبعوث شد ونهصد وپنجاه سال دعوت کرد وبعد از طوفان سیصد وپنجاه سال بزیست ملک الموت
بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی
درایند واز دیگری بیرون روند قطعه گر عمر تراچو نوح ولقمان باشد ۔ آخر بروی چنانکه فرمان باشد ۔ در بودن دنیا وبرون رفتن ازو چه گیروزر و
هزار سال یکسان باشد ۔ ایراد قصه نوح ع جهت تسلی خاطر سید انام صلعم وتنبیه بر کشیدن ایذا وآزار قوم وتهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع
نهصد وپنجاه سال جفای قوم کشید وهمچنان دعوت میفرمود کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان
وهم ظالمون وایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح ع را واصحاب السفینة ویاران کشتی را
یعنی هر که بادی بود از مومنان وهر چه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها وگردانیدیم کشتی یا واقعه قوم نوح ع را ایة دلالتی یا
عبرة للعلمین از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند واذکر ابراهیم ویاد کن ابراهیم ع را اذ قال چون گفت لقومه
مر گروه خود را از اهل بابل که اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه وبترسید از عذاب او ذلکم این عبادت وترس خیر لکم
بهتر است شما را از دین وآئینکه دارید ان کنتم تعلمون خبر اگر هستید که دانند خیر را از شر ونفع را از ضرر انما تعبدون جز این
نیست که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی اوثانا بتانرا وتخلقون وبرمی بافید افکا دروغی که آنرا خدای نام میکنید
ان الذین تعبدون بدرستیکه آنانرا که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی لا یملکون نمی توانند وقدرت ندارند که
روزی دهند لکم مر شما را رزقا روزی دادنی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق از نزدیک خدای تعالی روزی را که او
تواناست بر ایصال آن بمرزوقان واعبدوه وبپرستیدا ورا بیگانگی واشکروا وشکر گویید له مر او را که شکر قید نعمت
عاجله وصید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود ع انگه حق سبحانه تهدید
میکند قریش را میفرماید وان تکذبوا واگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر ما فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران
خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح وهود وصالح ع واز تکذیب ایشان پیغمبر ما ضرری نرسیده

بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما مر جیب مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○ نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و پیغام رسانید و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینند و خص به غیبت میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ آشکارا میگرداند خدای تعالی آفریدگان را و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس ایشان را بعد از موت باز گرداند بجیات إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه ابداً و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ○ بر خدای تعالی آسان ست قُلْ بگوای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سِيرُوا در روید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا کیف پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و حوال ثُمَّ اللَّهُ پس خدای تعالی يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفریدن دیگر را لمخص سخن آنست که چون دیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعاوت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلائق ست میتواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از ابداً و اعاده قَدِيرٌ ○ توانا ست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان ست چون بر نشای اولی قادر ست هر آینه از نشای آخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و به بخشد بر هر که خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ○ و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدلست و رحمتش از روی فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی ؛ وگر خوانی ز روی فضل خوانی ؛ مرا با راندن و خواندن چه کارست ؛ اگر خوانی وگر رانی تو دانی ؛ در زاد المسیر آورده که عذاب بر شت خوئی ست و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری رحمه فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما ؛ وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آن ست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُمْ و نیست شما را از عذاب خدای مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستیکه نگاهدارد شما را از آن وَلَا نَصِيرٍ ○ و نه یاری که بصد دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و آنانکه نگرویدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب و یا بدلائل حکمت و وحدانیت او وَلِقَائِهِ و لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَٰئِكَ يَئِسُوا آن گروه ناامید شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع ست وَأُولَٰئِكَ و آنگروه لَهُمْ مر ایشانرا ست عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی در دناک یعنی دائم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم علیه السلام میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جواب قَوْمِهِ جواب قوم ابراهیم بعد از سمع ایشان از بت پرستی و بعد از کسرتان إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضیکه اقتلوه بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن او را در آتش انداختند فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس برهانید او را خدای تعالی مِنَ النَّارِ از ضرر آتش و آنرا بر و سرد و با سلامت گردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در ین رهانیدن لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت اوست از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از ان لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ برای گروهی که میگروند چه ایشان تفحص ازان و تامل در ان

ع ۹

نفع میگیرند و قال وگفت ابراهیم ع م اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ شما جز این نیست که فراگرفتید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتانرا بخدای مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی ست ثُمَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس روز قیامت یَکْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما که متبوعانند ببعضی که متابعانند وَیَلْعَنُ بَعْضُکُمْ و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و ارازل بعضا برخی را که پیشروان و اشراف وَمَاْوٰىکُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه دوزخ ست وَمَا لَکُمْ و نیست شما را در آن روز مِنْ نّٰصِرِیْنَ هیچ یاران و مددگاران که خلاصی یابید و وقف تام

ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم ع م بسلامت ازان آتش بیرون آمد فَاٰمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهٗ لُوْطٌ مسر او لوط ع م که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم ع م مر او و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود اِنِّیْ مُهَاجِرٌ بدرستیکه من هجرت کننده ام ازین قوم اِلٰی رَبِّیْ بآنجا که امر پروردگار من ست اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستیکه او غالب ست مر مغلوب دشمنان نساز الْحَکِیْمُ و خوب داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه است بنجران رفتند و از انجا بولایت شام درآمده ابراهیم ع م بفلسطین نزول فرمود و لوط ع م بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع م دران وقت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت ع م بصد و دوازده یا صد و بیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم ما او را در سن پیری اِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب نام وَجَعَلْنَا و نهادیم فِیْ ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل وَالْکِتٰبَ و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهٗ دادیم ما او را مزد هجرت او فِی الدُّنْیَا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر ما و ردی میگوید مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام ازان مائدهٔ پر فائده بهره مند اند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او فِی الْاٰخِرَةِ دران سرای آخرت لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ از جمله شایستگان و پسندیدگان ست وَلُوْطًا و یاد کن لوط را ع م اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را از اهل موتفکات اِنَّکُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ می آئید بدان کار زشت وفحش انکم میخواهند یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاریکه بغایت زشت ست و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَکُمْ پیش نگرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ اَحَدٍ هیچ کس مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفرست و نفوس پاکیزه این کار را کاره اَئِنَّکُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ آیا شما می آئید بر دان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِیْلَ و میزنید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبانرا بدین عمل اگراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد دریا سکرده اند و راه بسته شده وَتَاْتُوْنَ و می آئید فِیْ نَادِیْکُمُ الْمُنْکَرَ در مجلس های خود بفعلها زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه انگشت بر یکدیگر افگندن و مهرها از کمان کرهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم وی مر سخن ویرا اِلَّآ اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ بیار عذاب خدای را بر ما اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح ست و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها

نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان ناامید شد قال گفت ع
از روی مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران ولما جاءت و
آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم علیه السلام جهت بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا
بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند ان اهلها بدرستیکه اهل آن دیه کانوا
ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابراهیم علیه السلام ان فیها لوطا بدرستیکه در ان دیه لوط علیه السلام ست و او از ظالمان نیست قالوا
گفتند ملائکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل نیستیم لننجینه البته هر آینه او را رهائی خواهیم داد
و اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت باشد من الغابرین زباقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام از میان قوم
بیرون رود و اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا
لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیئ بهم اندوهناک شد بدیشان وضاق بهم و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که
مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غریبان میشدند فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده او را تسلی دادند وقالوا
گفتند لا تخف مترس ولا تحزن غم مخور انا منجوک بدرستیکه ما رهاننده ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که
کانت من الغابرین باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستیکه ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل
این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب آنکه بودند که یفسقون فسق میکردند پس بحکم
خدای لوط علیه السلام با اهالی خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید ولقد
ترکنا و بدرستیکه ما بگذاشتیم منها از ان قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و ان
نشانه آثار دیار خراب ایشان ست یا حجارهٔ سجیل که در ان زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست والی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین
اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را علیه السلام فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدایرا وارجوا الیوم الآخر
و امید بدارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت ولا تعثوا و عیب
تباهی مجوئید فی الارض در زمین مفسدین بنقص کیل و وزن خبث در حالتیکه قاصد فساد باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را
و از افساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحهٔ جبرئیل علیه السلام که دلها بدان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس
بامداد کردند فی دارهم در سراهای خویش جثمین زبانو در آمدگان و مردگان وعادا و ثمود و قوم عاد و ثمود خواند
بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وقد تبین لکم و بدرستیکه روشن شده ست هلاکت ایشان مر شما را من مساکنهم
از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وزین لهم و بیاراست برای ایشان الشیطان دیو
سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیاء علیهم
ایشانرا بدان میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بنیایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما بدان اشتغال نکردند
یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وقارون و قارون را وفرعون وهامان
و فرعون و وزیر او هامان را ولقد جاءهم موسی و بدرستیکه آمد بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای

ہویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر بتعظیم ورزیدند وما کانوا و نبودند سبقین ○ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا پس ہریک از ایشان که یاد کرده شد اخذنا فراگرفتیم وعقوبت کردیم بذنبه بگناه او فمنهم پس بعضی از ایشان من ارسلنا علیه کسی بود که فرستادیم بر ایشان حاصبا باد سخت که در ان سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین ومنهم بعضی از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولکن کانوا لیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد انفسهم یظلمون ○ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند قطعه ای که حکم شرع را رد میکنی و راه باطل میروی بد میکنی و چون تو بد کردی بدی مالی جزا پس بدیها جمله باخود میکنی و مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فراگرفتند من دون الله بجز خدای تعالی اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوت ست که برای خود اتخذت بیتا خانه فراگیرد وان اوهن البیوت و بدرستیکه سست ترین خانها لبیت العنکبوت هر آینه خانه عنکبوت ست که نه سقف دارد و نه دیوار ونه گرما باز دارد و نه سرما لو کانوا یعلمون ○ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی برای دین ایشان ست چنانچه خانه عنکبوت ست بی بنیاد ست و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار ست و ازان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقائق فرمود که عنکبوت هرچند بر خود می تند زندانی برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او مجلس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میکنند بسبب عمل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه حیران و در که بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کردند کما قیل بیت

از هوا نگذر که بس بی اعتبار افتاده است ۔ رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت ست ۔ ان الله یعلم بدرستیکه خدای تعالی میداند ما یدعون انچه میخوانند یعنی میپرستند من دونه بجز خدای من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وهو العزیز او ست غالب در ملک خود شریک ندارد الحکیم ○ محکم کار ست بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وتلک الامثال و این مثلها نضربها للناس ما می آریم و بیان میکنیم ازبرای مردمان وما یعقلها و در نمی یابند ثمره و فائده آن را الا العلمون ○ مگر دانایان که تدبیر میکنند در حقائق چیزها خلق الله بیافرید خدای تعالی السموت والارض آسمانها و زمینها را بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستیکه درین آفریدن لایة هر آینه نشانه ست روشن یا در ضرب مثل عبرت ست للمؤمنین ○ مگروندگان را ع ۱۴

اتل بخوان ما اوحی الیک انچه وحی کرده میشود بتو من الکتب از قرآن واقم الصلوة

وبپای دار نماز را ان الصلوة بدرستیکه نماز تنهی بدرستیکه باز میدارد نماز عن الفحشاء از کارهای که نزد عقل زشت بود والمنکر و از معلی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن میباشد از معاصی چه مداومت بر و موجب دوام ذکر ست و دوام ذکر مورث کمال خشیت ست و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نمودی با حضرت رسالت پناه صلعم نماز میگذارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند فرمود که ان الصلوة تنهی

وقف لازم

ان الله یعلم ما یدعون من دونه من شیء وهو العزیز الحکیم

زود باشد که نماز او را باز دارد از آن وانگه زمانی را توفیق توبه یافت و از زنا و صحابه برگشت و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی ست باز دارنده + نماز تن نهی ست از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع ست از رذائل و علائق و اخلاق رذیه و سیئات مظلمه + و نماز دل باز دارد ظهور فضول و فتور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بماسوای حضرت را + و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار + و صلوة خفی بگذراند سالک را از شهود انسیت و ظهور رامانیت یعنی بر وظاهر گردد که از روی حقیقت بیت جز یکی نیست تقدا این عالم + باز بین و بعالمش مفروش + وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ ط و هر آئینه ذکر خدای بزرگتر ست از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت ست و ذکر غیر او طاعت نیست باز بزرگ تر ست از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگ تر از آنست که ذکر دیگر با و معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز ست معنی این باشد که نماز بزرگتر ست از سائر طاعات یا از ان بزرگ تر ست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر ست از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته ست باغراض و ذکر خدای صافی ست از کدورت علل و اغراض باذکر بنده حالی ست فنا به و شائبه و ذکر خدای باقی ست زوال به و راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر ست ازان جهت که تو او را یاد کنی مگر بعد ازان که او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر ست از ذکر شما درین وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر ست نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگ تر ست ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد کنی خدایرا در خور خود + او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای دانا ست مَا تَصْنَعُوْنَ ○ انچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا و بیکار مکنید و جدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ۚ مگر بخصلتی که آن نیکوتر ست یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزندی میکنند مر خدایرا سبحانه وَقُوْلُوْٓا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ انچیزی که فرو فرستاده شده ست اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و انچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَاِلٰهُنَا و خدای ما وَاِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی ست وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر او را مُسْلِمُوْنَ ○ خم گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر پیغامبران کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ۚ میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه صلعم باو و قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و ازین گروه عرب مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ کسی ست که میگرود بقرآن یا به محمد صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ ○ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی از کتب مترله وَّلَا تَخُطُّهٗ و نمی نویسی کتاب را بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود تاکید ست در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط نانوشته که اگر چنانچه خوانده و نویسنده میبودی

إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ○ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و میخواند پس او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می نویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب هست و در تیسیر آورده که خط و قرأت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر ما را و عدم آن فضل معجزهٔ آن حضرت بوده صلعم و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزهٔ دیگر باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویرا امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب ست نظم بقلم گر نرسید انگشتش ٭ بود لوح و قلم اندر مشتش ٭ از سواد خط اگر دیده بیست ٭ بکمالش نرسد هیچ شکست ٭ بود او نور و خط تیرهٔ ظلم ٭ نشود نور و ظلم جمع بهم ٭ بل هُوَ بلکه قرآن اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ آیتهای روشن ست فِي صُدُوْرِ الَّذِيْنَ در سینهٔ آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه گرامی که آنرا یاد میکردند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظر القلب خاصهٔ امت مرحومه ست چه کتب متقدمه را از اوراق میخواندند قولی آنست که هو راجع بحضرت رسالت پناه صلعم ست یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او امی ست اینها روشن ست مر آنانرا که دانا اند بکتب الٰهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد صلعم و قرآن ست اِلَّا الظّٰلِمُوْنَ ○ مگر کاملان در ظلم که محاربه میکنند با وجود وضوح دلائل اعجاز وَقَالُوْا و گفتند کافران لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد اٰيٰتٌ نشانها مِّنْ رَّبِّهٖ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح و عصای موسی و مائدهٔ عیسی ع قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست هرگاه بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست وَاِنَّمَآ اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ○ و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما دریابید اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزهٔ واضح اَنَّآ اَنْزَلْنَا آنکه فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را و پیوسته يُتْلٰى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سورهٔ در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جانرا در می بازند و بمعارضهٔ آن نمی پردازند معجزهٔ روشن ترازین کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آوردند و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی پس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا این کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان میخوانند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ در آنکه در این کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخشش ست و بخشایشی و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَّذِكْرٰى و پندی و نصیحتی ست لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ○ ع مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو بسنده ست خدای بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيْدًا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین ست پس حال من و شما مخفی نخواهد بود وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود و نصرانیه یا ایمان آورده اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوْا بِاللّٰهِ و کافر شدند بخدای تعالی بحق اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَآ اَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه مدتی بود دی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَّجَآءَهُمُ الْعَذَابُ

هر آینه بیامدی بشتعجلان عذاب موعود ولیأتینهم وبیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بغتة ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وهم لا یشعرون ○ وایشان ندانند آمدن آن را یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وان جهنم وحال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین ○ فروگرفته ست واحاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر ومعاصی محیط ست بدیشان ویا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب یاد کن روزی را که فراگیرد ایشان را عذاب من فوقهم از زیر سرهای ایشان ومن تحت ارجلهم واز زیر پایهای ایشان ویقول وگوید خدای یا فرشته بفرمان وی یا مردم روز خیان را که ذوقوا بچشید ما کنتم تعملون ○ جزای آن چیزی که بود بدید که میکردید دنیا دار عمل بود وعقبی دار جزا ست هر چه آنجا کاشته اید اینجا میدروید بیت

تو تخمی بفیشان که چون بدروی ؛ بحصول خود شاد وخرم شوی ؛ آورده اند که جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد وکمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند وبترس وهراس پرستش خدای نمینمودند حق سبحانه آیت فرستاد که یا عبادی ای بندگان من الذین امنوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید وصحبت مومنان طلبید واگر در بلدی آشکارا عبادت نتوانید کرد ان ارضی واسعة بدرستیکه زمین من کشاده ست هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای فاعبدون ○ پس مرا پرستش نمائید خالصا واز اینجا گفته اند قطعه سفر کن چو جای تو ناخوش بود ؛ کزین جای رفتن بدان ننگ نیست ؛ اگر تنگ گردد ترا جایگاه ؛ خدای جهان را جهان تنگ نیست ؛ واگر از دوستی اهل وولد پابسته بلده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشندهٔ مرگ ست وبمرگ از هیچ جا واز هیچ کس خواهد برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون ○ باز گردیده خواهند شد وحفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای پس هیچ از شرک اقامت نباید کرد وروی بکعبهٔ امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلعم باید آورد والذین امنوا وآنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشان را من الجنة از بهشت غرفا بمنزلهای بلند وغرفهای ارجمند تجری من تحتها الانهر میرود از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتیکه جاویدان باشند فیها در آن غرفهای ارجمند نعم اجر العاملین ○ نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان وهجرت اوطان وعلی ربهم وبر پروردگار خود نه بغیر او یتوکلون ○ توکل میکنند وکار خود به وی سپارند مومنان مکه این آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند وغم دیگر دست داد که بلده که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وکاین من دابة ولسا از جنبندگان که بهیچ وجه کا تحمل رزقها بسیاری روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت وقوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمیکنند وذخیره کنندگان از جانوران آدمی ست وموش مور وگفته اند عقعق ذخیره مینهد وفراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد الحصه جانوران بسیارند از وحوش وطیور وسباع وبهائم وحیوانات آبی که ذخیره ننهند وحامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای تعالی روزی دهد ایشان را وایاکم وشما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید ابیات هست رزقین کرم ذوالجلال ؛ مشرب ارزاق پر آب زلال ؛ بشه گدار روزی اوی خورند ؛ مور ولمخ قسمت از و میبرند ؛ وهو السمیع وا وست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم ○ بحال آنکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سألتهم واگر بپرسی تو مر اهل مکه را که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها وزمینها را وسخر الشمس والقمر وبسخر کرد آفتاب وماه را لیقولن الله ○ هر آینه گویند خدای تعالی چون این همه مسلمه در عقول قرار گرفته که واجب ست

انتهای ممکنات بکی که واجب الوجود باشد وچون ایشان میدانند که خالق ارض وسما اوست فَاَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ۝ پس کجا وگردانیده میشوند
از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند وبسلوک سبیل باطل میشتابند اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی میگستراند وفراخ میگرداند روزی را
لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَیَقْدِرُ لَهٗ ط وتنگ میسازد مر آن راکه میخواهد ضمیر عائد ست بغیر مذکور چه تقسیم
دال ست بران وگفته اند موسع له ومضیق علیه کی ست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند وگاهی تنگ سازد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ۝ بهمه چیز از قبض وبسط داناست ومصلحت بندگان بر وی مخفی نیست وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واگر بپرسی از مشرکان عرب
مَّنْ نَّزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از بر یا از آسمان مَآءً آبی فَاَحْیَا پس زنده گردانید وتازه ساخت بِهِ الْاَرْضَ بآن آب زمین را مِنْۢ
بَعْدِ مَوْتِهَا پس از مردگی وافسردگی آن لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط هر آینه میگویند خدای تعالی یعنی معترفند باینکه موجد ممکنات اوست وبا وجود این بعضی
مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوای محمد شکر وسپاس مر خدای راکه ازین ضلالت نگاهداشته مرا وستایندگان مرا
بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لَا یَعْقِلُوْنَ ۝ ع درنمی یابند وسخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او ومخلوق را شریک او ع ۱۲
میدانند وَمَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ ونیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی وبیکاری وَّلَعِبٌ وبازی یعنی در سرعت انقضا وزوال
ببازی کودکان می ماند که بجا جمع می آیند وساعتی بدان متنعم گردند واندک زمانی ملول ومانده شده متفرق شوند وچه زیبا گفته اند بیت بازیچه است
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وبدرستیکه سرای دیگر لَهِیَ الْحَیَوَانُ ط او سرای حیوة ابدی وقف لازم
یعنی زندگانی جاوید در خواهد بود لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ۝ اگر باشند مردمان که بدانند واختیار کنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فَاِذَا رَکِبُوْا پس چون
نشینند کافران فِی الْفُلْکِ در کشتی وبسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِیْنَ در حالتیکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّیْنَ
برای خدای دین خود را یعنی بظاهر باشند در صورت آنهاکه مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را او در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس
آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر وبیرون آورد بسلامت اِلَی الْبَرِّ بسوی وحشت اِذَا هُمْ آنگاه ایشان یُشْرِکُوْنَ ۝ شرک آرند یعنی باز گردند
بعادت خویش لِیَکْفُرُوْا تا ناسپاس شوند بِمَآ اٰتَیْنٰهُمْ ج بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِیَتَمَتَّعُوْا وتا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام
یا برخوردار از زندگانی این جهان فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه
وندانستند اَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی یا امنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل وغارت وَّیُتَخَطَّفُ النَّاسُ وحال آنکه
ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ ط از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمان را میکشند واسیر میکنند در حوالی مکه وکسی متعرض ایشان نمی شود
اَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس بباطل که بتان ویا شیاطین یُؤْمِنُوْنَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ وبنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن ست در حرم
وایمنی از خوف یَکْفُرُوْنَ ۝ کافر میشوند ودلیل کفران نعمت ایشان شرک ست وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسیکه ببندد
وبسازد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی وگمان برد که او را شریک هست اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَآءَهٗ
آن هنگام که بیاید بوی اَلَیْسَ آیا نیست فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًی جایگاه اقامت لِّلْکٰفِرِیْنَ ۝ مر ناگرویدگان را
وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا وآنانکه کوشش نمایند فِیْنَا در کار ما واقامت دین لَنَهْدِیَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشان را
سُبُلَنَا راههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ وبدرستیکه خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ ۝ ع با نیکوکاران ست یعنی با مجاهدان بنصرت ع ۶
واعانت وایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر وباطن پس آنانکه جهاد کنند در راه با دشمنان دین وبا نفس

و هوا نبمایم ایشانرا راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرمود که هرکه کوشش کند در اقامت سنت بنمایم او را اصل جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه میفرماید هرکه جهدی کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقائق آورده که هرکه کوشش کند در طلب ما نمائیم او را راه در یافت ما الا من طلبنی و جدنی هرکه ما را جوید ما را البته یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ✽ انا المقصود فاطلبنی تجدنی یعنی اگر در جستجوی من شتابی ✽ مراد خود بزودی بازیابی

سورة الروم مكية وهي ستون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ابو الجوزاء از ابن عباس رض نقل میکند که حروف مقطعه آیت رمانیه اند هر حرفی اشارت ست بصفتیکه حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات کنایت ست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت ست باسم الله و لام بنام جبرئیل ع و میم باسم محمد صلعم یعنی الله بواسطه جبرئیل ع وحی فرستاد بمحمد صلعم غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیک ترین زمینیکه عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا لشکر یا سیان از غات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخانزاد که دو امیر وی بودند با لشکر بسیار ان فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر صلعم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد که وَهُمْ در رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شمار و شن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین ست و ما با تو گرو می بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید نحضرت صلعم فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و برو در مدت و مال بفزای ابو بکر صدیق رضی الله عنه باز گشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقبول اول و از ضمان وی بقبول ثانی بستد چه ابی در جنگ احد کشته شده بود و حضرت صلعم فرمود که تصدق بعینی صدقه بده القصه این آیت اخبار ست از امور کائنه در مستقبل و آن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآنست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبهٔ فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ ست و همه کار در قبضهٔ اقتدار او ست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل ست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خدا و ندازلی و ابدی ست وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شادمان خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول ست و ظهور صدق اخبار یونان و بردن گرو از دیالقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح بآن ست که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز بغازی ارباب غرض بر هرد و برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارس

را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای تعالی من یشاء هر کرا میخواهد وهو العزیز او غالب ست انتقام کشد از
جمعی الرحیم ۵ مهربان ست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وعد الله وعده کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرج مومنان وعده کردنی لا یخلف الله وعده
خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود چه دروغ بروی ممتنع ست بلکه راست میسازد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ۵ نمیدانند
صحت وعدهٔ او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکار را من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را اسباب
معائش وتجارات ودر تیسیر ووسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن وزراعت کردن واجرای انهار وقنوات ست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا
میدانند وهم ایشان عن الاخرة از امور آخرت که غایت مقصود آنست هم غافلون ۵ ایشان غافلان وبی خبرانند تکریر صمیر جهت
تاکید ست اولم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرایای ممکنات ست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در نفس میتوان
یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از برای خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموت والارض آسمانها و
زمینها را وما بینهما وانچه میان آسمان وزمین ست الا بالحق مگر برای حق یعنی بحکمت منحصر سخن آنکه آفرینش ارض وما بینهما نه برای بازی ست بلکه
آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری ست واجل مسمی وبرای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد نهایت برسند مراد روز قیامت ست
وان کثیرا او مدرستیکه بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره بلقائی ربهم بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز کروقت لقاست لکفرون ۵
هر آینه ناگرویدگان وسنکران اند اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند فی الارض در زمین یعنی بمضارع ثمود وعاد بوقت تجارت فینظروا تا کیف کان
پس ببینند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم سخت تر از
اهل مکه قوة از روی توانائی چون عادیان وثمودیان وامثال ایشان واثاروا الارض وبگردانیدند زمین را یعنی شکافتند جهت زراعت حبوب
وغرس اشجار واستخراج معادن واستنباط آب وعمروها وعمارت کردند مر آنها را اکثر مما عمروها وبیشتر از انچه عمارت کردند مکیان
که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم وآمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینت با نشانهای
روشن یا معجزهای هویدا وایشان آن نگرویدند حق سبحانه ومارا زیارا روزگار ایشان برآورد فما کان الله ليظلمهم پس نیست خدای تعالی
که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل وبی کفر وتکذیب ایشان را هلاک کند ولکن کانوا اولیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم
یظلمون ۵ بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان عاقبة الذین پس هست سرانجام آنانکه اساءوا بدکردند یعنی کافر شدند السوای
نتیجهٔ بد ترکه عقوبت وعذاب ست وگفته اند سوء اسم جهنم ست چنانچه حسنی اسم بهشت ست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان ست ان کذبوا
بسبب آنکه تکذیب کرده اند بایت الله آیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وکانوا بها بودند
که بدان آیتها یستهزءون ۵ استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر بار زنده میگرداند
وبرمی انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا وحکم او ترجعون ۵ باز گردانیده میشوند وحفص بخطاب میخواند یعنی باز گردانیده خواهید شد
ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قائم شود قیامت یبلس المجرمون ۵ خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید ومنقطع شوند از حجت
ولم یکن لهم ونباشد مر ایشانرا من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه واصنام شفعوا
درخواست کنندگان یعنی آنان در دنیا میگفتند که الهه ما شفیع ما خواهند بود دران روز از شفاعت ایشان ناامید ومحروم ماندند وکانوا بودند
بدان امید بشرکائهم بدان انبازان کفرین ۵ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة

و در روزی که قائم گردد ساعت رستخیز یؤمئذ آن هنگام یتفرقون ○ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آورند و جمعی باسفل سافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت و یکی در درکهٔ فرقت آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آن را انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت ؛ یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران ؛ فاما الذین امنوا پس اما آنانکه گرویده باشند وعملوا الصلحت و عملهای پسندیده کرده باشند فهم فی روضة یحبرون ○ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا کرم و نعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلائق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت ستازا بود در دار رضوان پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که باتسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آواز ها کدام دوست تر داری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تمجید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فرداوستان خلد در روضات بهشت در میان یاسمین انس بشادی و طرب سماع کنند که متعهد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداؤد علیه السلام که بدان نغمهٔ دلپذیر و صوت شوق انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و ای عیسی بقرأت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آهنگ کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از او راه و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی ست که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مومنان گویند کاواز بهشت ؛ تا نغز گردانید هر آواز زشت ؛ ما همه اجزای آدم بوده ایم ؛ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ؛ گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ؛ یاد ما آید از انها اندکی ؛ پس نی و چنگ و رباب و سازها ؛ حیرتی ماند بآن آوازها ؛ عاشقان کین نغمه ها برشنوند ؛ جزو بگذارند و سوی کل روند ؛ واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویده باشند وکذبوا بایتنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل قدرت ولقاء الاخرة و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر فاولئک پس آن گروه فی العذاب محضرون ○ در عذاب حاضر شدگان اند فسبحن الله بمعنی از یعنی تسبیح گویید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حین تمسون هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن ست وحین تصبحون ○ و در هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح ست وله الحمد و مر او راست ستایش فی السموت والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین ست حمد او گوید وعشیا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون ○ و هنگامی که در می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت ست پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و عمدچون دلالت برفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید یخرج الحی من المیت بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت من الحی و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحیی الارض و زنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون ○ بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن ایته و از نشانهای قدرت خدای آن خلقکم آن ست که پیدا فرید شما را یعنی آدم ع م را من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید که تنتشرون ○ پراگنده میشوید در زمین برای

تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ آيَاتِهِ واز علامات توانائی او آن خَلَقَ لَكُمْ آنکه بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفس شما یعنی از جنس شما
أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت ست و مخالفت واسطهٔ منافرت نظم
بجنس خود کند هر جنس آهنگ ۵ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ ۵ بجنس خویش دارد میل هر جنس ۵ فرشته با فرشته انس با انس ۵ وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و
ساخت یعنی پدید آورد میان شما و از واج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً او مهربانی در موضع آورده که مودت بجهت تزویج و رحمت بسبب زادن
فرزند یا مودت بر خردسالان و رحمت بر پیرزالان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَآيَاتٍ هر آینه
دلالتهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ واز دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با وزنهای پست و بلند و فصاحت و لکنت
باختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در اسباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد
سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخلیطات عضها
و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در هیچ چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی تو امین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف
خواهند بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت ست
لِلْعَالِمِينَ ○ مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج ست چه اگر بر این وجه نبودی امتیاز
بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان راست که در آن نظر کنند و بکنه آن روند
وَمِنْ آيَاتِهِ واز علامات قدرت کاملهٔ اوست مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت
قوای طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب گفته اند منام مخصوص بشب ست و ابتغاء در
آیت تقدیم و تاخیر ست بحسب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها و عبرتهاست لِقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ○ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید بشما برق را
خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه وَطَمَعًا و در طمعها افکندن مقیم برای باران وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَاءِ از جهت
آسمان یا از ابر مَاءً آبی را فَيُحْيِي پس زنده گرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را تا از و گیاه تر و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا از پس
افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ○ مر
گروهی را که تعقل کنند در تکون کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد و کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهای توانائی او
أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بروی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی نگاهداشت او مر
ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل ع بنفخهٔ اخیر دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا
ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ ○ بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از
قبور نیز یکی از آیات اوست وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق
و مملوک و مربوب وی اند كُلٌّ لَهُ همه مر او را قَانِتُونَ ○ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از
حکم او تمردنمی توانند ورزید وَهُوَ او ست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند او را

وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسان ترست عَلَيْهِ بر خدای همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان ترست از ابداء پس چون ابداء را اقرار دارید اعاده را چرا انکار میکنید وابداء واعاده نزد قدرت او یکسانست ربا عی چون قدرت او منزه از نقصان ست ۞ آوردن خلق و بردنش یکسان ست ۞ نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود ۞ در قدرت پر کمال او آسان ست ۞ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ او ست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن واعاده او الْحَكِيمُ ۝ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند خدای از برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فراگرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنان که مالک شماند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس شما و ایشان در آنچه یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف دران و تسلط دران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشاکه هرگز این نتواند بود آنحضرت صلعم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شریکت نمیدهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش ۞ جمله هم بنده اند و هم بندی ۞ نرسد بنده را خداوندی ۞ كَذٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيٰتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلائل وحدت را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ مر گروهی را که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ الله آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِنْ نّٰصِرِينَ ۝ هیچ یاری و هواداری که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيفًا درحالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند فِطْرَتَ اللهِ دین خدای تعالی را الَّتِي آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا بران و گویند مراد از فطرت شناختن صانع ست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی ست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فراگرفت ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ آنست کیش راست و دین مستقیم وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند اقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ حال ست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود درحالتیکه باز گردآیند گان إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع ست از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ۞ گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم ۞ وَاتَّقُوهُ و بترسید از و وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ از شرک آرندگان ترک نماز متعدا خطاب با امت ست و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا

فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا
دین شیدا زانکه جدا کردند و پراگنده ساختند دینهم دین خود را و کانوا شیعا ما و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت
پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هریک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه راضی دران باب خبر مرفوع ست یا اهل
بدعت کل حزب بما لدیهم هر گروهی بانچه نزد یکیست ایشان ست از دین فرحون شاد مانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان ست نظم
هر کسی را در خور مقدار خویش ۞ هست نوع خوشدلی در کار خویش ۞ میکند اثبات خویش و نفی غیر ۞ چه امام و صومعه چه پیر و دیر ۞ واذا مس
الناس وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام ست مر همه آدمیان را که چون بشدتی درمانند دعوا ربهم
بزاری دینهم پروردگار خود را منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشان را خدای منه از
نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت یا توانگری واذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون
بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لیکفروا تا ناکارشوند بما اتیناهم بانچه عطا کردیم ایشان را فتمتعوا
امر تهدید ست یعنی ای کافران برخورید دو سه روز از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت
اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستادیم ما علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسولی نبی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو یتکلم پس آن
رسول یا ملک سخن گوید بان کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بانچیزی که هستند که بان شرک می آرند
یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس وچون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فرحوا شاد مان شوند
بها بان نعمت وان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة رنجی از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بانچه از پیش فرستاده دستهای
ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد کرده اند اذا هم یقنطون آنگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در
نعمت و نه صبر دارند بر محنت اولم یروا آیا ندیده اند ان الله بدرستیکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء بر
هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستیکه در بسط و قبض لایات هر آینه دلائل عبرت ست لقوم یؤمنون
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سر و صبر کنند در ضر که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت ست فآت
پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق او از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است
و همه اهل ایمان درین داخلند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام
برین آیت استدلال میکند والمسکین و بدهید حق محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه گذریان را از انچه مقرر شده یعنی وظائف
زکوة ذلک این ایتای حقوق خیر بهتر ست از امساک للذین یریدون برای کسانیکه میخواهند وجه الله لقای خدای تعالی را
یا رضای او می جویند یا مراد ایشان وجه تقرب ست بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض واولئک و آن گروه مصفقان هم المفلحون
ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان وما آتیتم و انچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال
الناس در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما فزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال
عند الله نزدیک خدای تعالی و برکت ازان میرود یا انچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان
نمیشود و برکت دران نمی ماند وما آتیتم من زکوة و انچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که دران وادن تریدون وجه الله

میخواهید ثواب خدای تعالی فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه که زکوة وصدقه بوجه اسد دهند برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ○ ایشانند
خداوندان افزونی یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِیْ خَلَقَکُمْ آن کسی ست که بیافرید شما را و شما نبود مدتی
رَزَقَکُمْ پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ پس زنده گرداند
شما را و برانگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَکَآئِکُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدا اند هست مَّنْ یَّفْعَلُ کسی که
بکند مِنْ ذٰلِکُمْ از این خلق و رزق و اماتت و احیا مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان
نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدای تعالی وَتَعٰلٰی و برتر ست عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ○ ع از آنچه شرک می آرند بوی ظَهَرَ ع ۱۳
الْفَسَادُ آشکار شد تباهی فِی الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب وطواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها
بِمَا کَسَبَتْ بسبب آنچه کردند اَیْدِی النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما بر اند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه
وقتی که باران نبارد و در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی
نابینا شوند و گفته اند فساد بران بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه چندی کشتیها را غصب کردو نزد بعضی مراد اثر فساد ست یعنی متجه
آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد و اسباب دنیوی از آدمیان
کرد لِیُذِیْقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِیْ عَمِلُوْا بعضی از اجزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
بچشیدن این بعضی یَرْجِعُوْنَ ○ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس ست و از بحر قلب و شیخ ابو بکر
واسطی رح فرمود که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات ست
و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقائق سلمی قدس سره مذکور ست که بر لسان علما ظاهر ست و بحر زبان اهل تحقیق و فساد
لسان علما تاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد ؛ راستیها را بران کج مینهد ؛ از برای
مشتری در وصف ماه ؛ صد نشان نادیده گوید بهر جاه ؛ قُلْ سِیْرُوْا بگو مشرکان را که بروید فِی الْاَرْضِ در زمین امم خالیه فَانْظُرُوْا
کَیْفَ کَانَ پس بنگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند کَانَ اَکْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان که هلاک
شدند مُّشْرِکِیْنَ ○ شرک آرندگان فَاَقِمْ پس راست کن وَجْهَکَ بگی خود را لِلدِّیْنِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین
درست مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که نیست باز گردیدن مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی
یعنی آن را باز نگرداند و البته بیاشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یَوْمَئِذٍ یَّصَّدَّعُوْنَ ○ روزی که جدا شوند مردمان
از یکدیگر بر سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر مَنْ کَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بر وست کُفْرُهٗ جزای کفر او که آتش جاودست
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کارهای ستوده فَلِاَنْفُسِهِمْ پس کرده باشد برای نفسهای خود یَمْهَدُوْنَ ○ بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند
در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع ست لِیَجْزِیَ تا جزا دهد خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و
کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای
لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ ○ دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جداساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانهای
قدرت خدای آن یُرْسِلَ الرِّیَاحَ آنست که بفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرٰتٍ مژده دهندگان باران تا بفریاد شما رسد وَلِیُذِیْقَکُمْ

و تا بچشاند شمارا از آن مِنْ رَحْمَتِهِ از رحمتی که تابع باران ست یعنی خصب و فراهیت وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنست تا بسبب باد ها برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در تجارت در دریا مِنْ فَضْلِهِ روزی را که خدای بمحض فضل رسید هم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ و شاید که شما شکر گوئید بر ین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمد رسولان با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن با احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ○ یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند اللَّهُ خدای بر حق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس می انگیزاند بادها ابر را و جوا بر را و فَيَبْسُطُهُ پس خدا بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَيَجْعَلُهُ و گرداند آن را گاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در هر طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی باران را که مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر هم در وقتیکه مرتکم و متصل ست و هم در وقتیکه منقطع و متفرق ست فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای تعالی باران را مَنْ يَشَاءُ در ارض و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ ○ شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستیکه بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ ○ نا امید از باران فَانْظُرْ پس در نگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهٔ رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا به بینی که كَيْفَ چگونه خدای بآن اثر يُحْيِي الْأَرْضَ زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی زمین حصص بجمع میخواند یعنی تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد إِنَّ ذَٰلِكَ مدرستیکه آنکه قادر ست بر احیای زمین بعد از موت لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده گرداننده مردگان ست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وبوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی مغیره وَهُوَ و خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ بر هر چیز توانا ست چه قدرت او نسبت با همه ممکنات یکسانست و در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران ست که زندگی کل بدان ست و در باطن ذکر او ست که حیات دل بدو ست و در بحر المعانی فرموده که آثار رحمت نشانهٔ حبه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده این ست مثنوی صوفی در باغ از بهر کشاد ؛ صوفیانه روی بر زانو نهاد ؛ پس فرو رفت او بخود اندر نغول ؛ شد طول از صورت خوابش فضول ؛ کز چه چیزی آخر اندر رز نگر ؛ این درختان بین و آثار خضر ؛ امر حق بشنو که گفت است انظروا ؛ سوی این آثار رحمت آر رو ؛ گفت آثارش دل ست ای بوالهوس ؛ آن برون آثار آثار ست و بس ؛ باغها و میوها اندر دل عکس لطف او برین آب و گل ست ؛ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب ست و بر زروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ○ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده ست وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ

ونمیتوانی شنوانید کران را الدعاء خواندن اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین ○ گریزندگان از مکلم قید تولیه وادبار برای تاکید حکم است واستعداد اسماع یعنی اصم مقبل گرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب ودهان واشارت سر ودست چیزی درمیابد اما کری که پشت بمتکلم دارد ازان مقدار دریافت نیز محروم ست وما انت ونیستی تو بهد العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را ان تسمع نمیشوانی مواعظ ونصایح قرآن را الا من یؤمن مگر آنرا که گرویده ست بآیتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان رابران میدارد که لفظ قرآن را فرا میگیرند ودر معنی آن تدبر مینمایند فهم مسلمون ع ۱۳ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر ونواهی را الله خداوند مطلق ومعبود بحق الذی خلقکم آن ست که بیافرید شما را من ضعف از چیز سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی ثم جعل پس داد من بعد قوة پس قوت شباب ضعفا وشیبة مستی وپیری یخلق ما یشاء می آفریند انچه میخواهد از ضعف وقوت وجوانی وپیری وهو العلیم واو داناست باحوال بندگان القدیر ○ توانا ست بر تغییر ضعفات ایشان ویوم تقوم الساعة وروزی که قائم شود قیامت وآن ساعت آخر باشد از ساعت دنیا یقسم المجرمون ○ سوگند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غیر ساعة مجرد ساعتی وبهر مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در دنیا که بانکار حشر ونشر یؤفکون ○ برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن ست درین سرای ودران سرای وقال الذین اوتوا العلم وبعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا دانشی والایمان وایمان یعنی مومنان وعلما از ملائکه وانس گویند چرا دروغ می گویید لقد لبثتم بدرستیکه درنگ کردید در دنیا ومکث شما مذکور ومسطور ست فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن وراءهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در انچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد وشما مدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس این ست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل وعدم تفکر لا تعلمون ○ نمیدانستید که بعث حق ست پس کافران آنجا عذر اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنان را که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذر خواهی ایشان ولا هم ولا ایشان یستعتبون ○ خوانده شوند بچیزی که ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا وهر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید وحشر وصدق رسل م ولئن جئتهم بایة واگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران ومعاندان معجزه که می طلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد وغایت تمرد وفساد وان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر ومومنان الا مبطلون ○ مگر تباه کاران ودروغ گویان وبرباطلان کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای تعالی علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون ○ نمیدانند ودر طلب دانش نمیتنند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت تو واعلای کلمه وغالب شدن دین تو حق ست درست ست وخدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین وترا بسبکساری ندارند آنانکه لا یوقنون ع ۱۴ ○ بی گمان نمی شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر بازبسته است وچون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد بیت تا مدارید وقت کار بار ا که هر کاری بوقتی بازبسته است

سورة لقمٰن مكية وهي اربع وثلثون اٰية

بسم الله الرحمٰن الرحيم

الٓمّٓ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است با نا و لام با و میم با نی یعنی انا الله ولی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ این سوره آیتهای قرآنی ست الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که دران تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده ست وَرَحْمَةً و بخشش از خدای تعالی لِّلْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ آنانکه بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشان یقین دارند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند عَلٰى هُدًى بر راه راستند مِّن رَّبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولٰٓئِكَ و آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان

آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان می رسانید که هر شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی و گفته اند سخن قوت دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانه بی اعتبار لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی یعنی از دین او یا از قرآن استماع قرآن ست بِغَيْرِ عِلْمٍ از بی دانشی و برهانی وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد آیات خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه أُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانرا ست عذابی مُّهِينٌ خجل خوار کننده که بسی و قتل ست در دنیا و عذاب اخروی در آخرت و گفته اند آیت در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا رو بگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا که هرگز نشنیده كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ گویا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی ست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و آگاهی بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ و کردند علهای نیکو یعنی شایسته لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيمِ مر ایشانرا ست بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خٰلِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند دران وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حقا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالب ست که هیچکس او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الْحَكِيمُ راست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود بیت نه در وعدهٔ اوست نقض و خلاف ؛ نه در کار امر بیهوده و گزاف خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا وَأَلْقٰى فِي الْأَرْضِ و بنهاد در زمین یعنی پیدا کرد در و دماسی کوههای بلند پایدار أَن تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکنند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد و از جمله کوه قاف ست و ابو قبیس و جودی و لبنان و سین و طور سینا و بشیر و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراگنده کرد در زمین مِن كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده وَأَنزَلْنَا و فرو فرستاده ایم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل ست بفاعل یعنی بغیر نفرستاده و ما فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ماء آبی که باران ست فَأَنبَتْنَا پس بر رویانیدیم فِيهَا در زمین بآن آب مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ

نیکو و بسیار منفعت هذا اخلق الله این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق الله آفریدهٔ خدای اند فاروني پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلقوا چه چیز بیافریده اند الذین من دونه آنانکه بدون ویند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق میگفتند حق سبحانه میفرماید که اینها هیچ مخلوق نمیتوانند چه بتان شما آفریده اند کدام ست بل الظالمون بلکه مشرکان في ضلل مبين در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند نظم هر که هست آفریده او بنده ست ۰ بنده در بندگی آفریده ست ۰ پس کجا بندهٔ که در بندست ۰ لائق شرکت خداوندست ۰ آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود ولقد آتينا و بدرستیکه ما دادیم لقمن الحكمة لقمان بن باعور را حکمت که قولی صائب و فعلی کامل ست یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلاف ست سدی و عکرمه و شعبی بر آنند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوت ست و او خواهرزادهٔ ایوب ع بوده یا پسر خالهٔ او و در تفسیر گویند پسر باعور بن ناجور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم ع بوده امام ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الاعور ست و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود ع متولد شد و تا عهد یونس ع عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضا پرسیدی و بقول امام سجاوندی از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانهٔ وی درآمدند و بر و سلام کردند جواب داد و ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفهٔ زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان بر استی لقمان جواب داد اگر حکم جزم ست از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعت قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عاقبت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه از و منقول ست که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر و گذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکم لقمان آورده روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بانکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پارهٔ بدوانی تا قی کنم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن ست و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته ست ازان اینجا ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم ۰ مر غلامان را دو خوردند آن زبیم ۰ بعد ازان میراندشان در دشتها ۰ میدویدند آن نفر تحت و علا ۰ در قی افتاد ایشان از غذا ۰ آب می آورد از ایشان میوها ۰ چونکه لقمان را درآمد قی زناف ۰ پس درآمد در دهنش آب صاف ۰ حکمت لقمان چو این پایه نمود ۰ تا چه باشد حکمت رب ودود ۰ هر چه پنهان باشدت پیدا شود ۰ هر که از خائن بود رسوا شود ۰ در لباب آورده که روزی داود ع از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی قبضة غیرك مرا قبضهٔ فضل و عدل ست داود درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات نامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت ۰

القصه حق سبحانه تعالی فرموده که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ آنکه شکر گوی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر گوید فَاِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهٖ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید بدو میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کسی حَمِيْدٌ ○ سزاوار حمد است و اگرچه کسی او را حمد نگوید یا محمود است که همه کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت وی اند وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهٖ مر پسر خود را و نعم و گفته اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده وَهُوَ يَعِظُهٗ و لقمان پند میداد او را و میگفت يٰبُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت ست لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ شرک میار بخدای اِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن بخدای لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ○ هر آینه ستم بزرگ ست چه تسویه میکند مخلوق را با خالق وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ به نیکوئی پدر و مادر را و وا موجبات نیکوئی یکی آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را اُمُّهٗ مادر او چند وقت سست میشد در حمل او وَهْنًا سست شدنی در ان عَلٰى وَهْنٍ بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَفِصٰلُهٗ و بازکردن او از شیر فِيْ عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را اَنِ اشْكُرْ لِيْ بآنکه شکر گوئی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را اِلَيَّ الْمَصِيْرُ ○ بسوی حکم من ست بازگشت آدمیان و بر شکر و شرک ایشان را جزا خواهم داد وَاِنْ جَاهَدٰكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلٰٓى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ آن چیز را که نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او در شی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوْفًا گفتار صحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ راه کسی را که باز گشته است اِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد ست صلعم یا صدیق اکبر رض ثُمَّ اِلَيَّ پس بسوی مجازات من ست مَرْجِعُكُمْ باز گشت شما فَاُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص ست رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان به مناسبت نهی ست از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا وی را بچوب بشکافتند و آب در ان نریختند و سعد میگفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام برنمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را يٰبُنَيَّ ای پسرک من اِنَّهَآ بدرستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر اِنْ تَكُ اگر باشد در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانهٔ من خَرْدَلٍ از سپندانه که صغر حبوب ست فَتَكُنْ پس باشد آن فِيْ صَخْرَةٍ در زیر صخرهٔ سبز که صما گویند وآن در زیر هفتم زمین ست اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن یا در بالای سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین در مکانی پنهان يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بران حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ بدرستیکه خدای تعالی باریک دان ست و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيْرٌ ○ دانا ست بکان هر چیزی يٰبُنَيَّ ای پسرک من اَقِمِ الصَّلٰوةَ پای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ و بفرمای بنیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق بشرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلٰى مَآ اَصَابَكَ بآنچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در اوامر و نواهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ○ از وجبات امور ست یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی ست وَلَا تُصَعِّرْ و یک سو مبر خَدَّكَ لِلنَّاسِ روی

صلی اللہ علیہ وسلم

نصف

خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا بازی و افسوس و خود کامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامندهٔ را که چون متکبران رود فَخُورٍ ناز کننده که باسباب تنعم بر بردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود در رفتن علامت خفت و سبکساری ست و دیر رفتن نشانهٔ تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرو آر و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستیکه زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز حمارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبائع و موجب وحشت اسماع ست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکورست که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت او ست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل ست در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطان ست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ باواز گوش دیگر و صدای که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود **بیت** نغمهای عاشقان بس دلکش ست ؛ استماع نغمهٔ ایشان خوش ست ؛ اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای تعالی سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً نعمتی آشکارا وَبَاطِنَةً و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و خص نعم نمیخواند بجمع و در نعمت ظاهر و باطن علما را درین آیت سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق ست یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود و نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا و قدس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن ست بروز و نعمت باطن انصاف گدای دادن ست بشب و بهائی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت ست و مذکور و الله الموفق و الی الله ترجع الامور **بیت** کوششی کن رہ سوی آن بحر بر ؛ کاندران یابی صدف نها پر گهر ؛ وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیان ست و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید

کہ خدای تو از چہ چیز ست فی الحال او را صاعقہ گرفت و این آیت فرود آمد کہ کسی بود کہ مجادلہ کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی
وَلَا هُدًى وبی بیانی از نزد یک خدای وَلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ۝ وبی کتابی روشن بلکہ بمحض تقلید چنانچہ فرمود کہ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ و
چون گویند مر ایشان را کہ بصدق اتَّبِعُوْا پیروی کنید مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ انچیزی را کہ فرستادہ ست خدای یعنی قرآن بدان بگروید قَالُوْا گویند
بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمیکنیم آن را بلکہ پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ انچیز را کہ یافتیم بران اٰبَآءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بر
طریق آبا میکنیم اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطٰنُ آیا اگر ہست شیطان کہ وسواس و ہوا جس يَدْعُوْهُمْ بخواند ایشان را اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ ۝ بسوی
عذاب دوزخ ایشان ہمچنان پیروی کنند او را در تقلید در نگذرند وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗ و ہر کہ خالص سازد دین با عمل خود را یا با خلاص
توجہ کند اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکہ او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بر آینہ تحقیق دست زدہ باشد
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى بدست آویزی محکم کہ کلمہ شہادت ست یا اسلام یا قرآن وگفتہ اند الحب فی اللہ والبغض فی اللہ و اشہر رعایت طریقہ
سنت و جماعت ست وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی حضرت خداوند ست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ ۝ بازگشت ہمہ کارہا یعنی اہل امور را کہ خلائق اند بازگشت
ایشان بوی خواہد بود وَمَنْ كَفَرَ و ہر کہ نگروید و چنگ در عروہ وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید کہ اندوہگین نسازد ترا كُفْرُهٗ ناگرویدن او
اِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس بیاگاہانیم ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچہ کردہ اند و تنبیہ بعقوبت خواہد بود اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکہ خدای تعالی عَلِيْمٌ دانا ترست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بانچہ در سینہای شماست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دہیم ایشان را بمنعمت
و سرور قَلِيْلًا زمانی اندک کہ زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشان را بہ بیچارگی یعنی ناچار بیایند اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ ۝ بسوی
عذابی سخت و گران کہ ہرگز سبک نشود بلکہ در غلظت ترقی یابد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافران را مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
کہ بیافرید آسمانہا و زمین را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ہر آینہ گویند معبود بحق و آفرینندہ مطلق چہ دلائل مانعہ از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن ست
قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوای محمد سپاس مر خدای را عز و جل کہ اعتراف میکنند بانچہ موجب بطلان اعتقاد ایشان ست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکہ بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند کہ باین اقرار ملزم میشوند لِلّٰهِ مر خدای را ست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انچہ در آسمانہا و زمینہاست
یعنی ہمہ مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جزوی مستحق نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکہ خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود پیش
از خلق اشیا الْحَمِيْدُ ۝ ستودہ صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی ست از ستایش ستایش کنندگان و ستودہ ست بی ستایش ایشان ہیت
ای غنی در ذات خود از ما سوائی خویشتن بخود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن ؛ در اواخر سورۃ الکہف گذشت کہ جہودان اعتراض
کردند بر قرآن کہ جای میگوید در قرآن کہ شمار بحکمت چیزی بسیار دادیم و جای میگوید کہ وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد کہ قل
لو کان البحر مدادا الآیہ و درین سورہ نیز برای تاکید این خبر میفرماید کہ وَلَوْ اَنَّ و اگر بودی مَا فِي الْاَرْضِ انچہ در زمین ست مِنْ شَجَرَةٍ از
درختان اَقْلَامٌ قلمہا وَّالْبَحْرُ و دریای محیط باسعت خود مداد شدی يَمُدُّهٗ مدد دادی بحر محیط را مِنْۢ بَعْدِهٖ پس از فنای آب او
سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ہفت دریای دیگر مانند او و بدان آبہا مداد شدہ کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بسر نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمٰتُ اللّٰهِ
علم الٰہی و عجائب صنع بادشاہی یا اسامی انچہ آفریدہ در دنیا و خواہد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او نعمتی کہ در دارین بر بندگان اضافہ میکند
جہت آنکہ قلم و مداد متناہی ست و انچہ مندکور شد نامتناہی ست اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکہ خدای تعالی غالب ست در حکم و فرمان بی نہایت
حَكِيْمٌ ۝ دانا ست کہ ہیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفرینن شمای اہل مکہ وَلَا بَعْثُكُمْ

ورز برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگلو برخیزید از گورها یک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستیکه خدای شنوا است همه مسموعات را بصیر ○ بینا است همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست بیت قدرت بی عجز نداری بس ○ قدرت بی عجز تو داری و بس ○ الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای تعالی یولج اللیل درمی آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز این وقتی بود که شب در آید و یولج النهار در داخل میگرداند روشنائی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاد میکند و سخر الشمس و القمر رام کرد آفتاب و ماه را کل سبب منافع خلق اند کل یجری هریک ازین نیرین میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا روز نام برده که روز قیامت ست و جریان ایشان دران روز منقطع گردد و ان الله و بدرستیکه خدای تعالی بما تعملون بانچه شما میکنید خبیر ○ داناست و کنه امور را می شناسد ذلک آن سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و ان ما یدعون و انچه شما میخوانید و خصص بغیبت میخواند یعنی انچه مشرکان میخوانند و می پرستند من دونه بجز خدای الباطل لا بیهوده و ناحق ست و ان الله و دیگر سبب آنست که خدای هو العلی او ست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر ○ مهیب بزرگ ست که از و بزرگتری نیست الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمت الله مبنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیته بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجائب بحران فی ذلک بدرستیکه در امر کشتی و دریا لآیات هر آینه نشانهاست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلای او شکور ○ شکر گوینده بر نعمای او و اذا غشیهم موج و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از ترس ایشان در آید موج در یا در بزرگی کالظلل مانند سایبانها یا مثل کوهها و ابر ها دعوا الله میخوانند خدا را مخلصین در حالتیکه پاک کنندگانند له الدین نه از برای خدای دین خود را چه خوف شدیده آفت هوا و تقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فلما نجیهم پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد عادل اند یعنی راستند بر طریق توحید و بعضی مانند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکر اند و ما یجحد بآیاتنا و انکار نکند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار گمراه غدر کننده و عهد شکننده کفور ○ ناسپاس نعم پروردگار را یا ایها الناس ندا عام ست یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابت بید بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتقوا بترسید ربکم پروردگار خود را و اخشوا بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده پدر از پسر خویش و لا مولود و نه فرزندی که هو جاز او باز دارنده باشد عن والده از مدر خود شیئا چیزی را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص ست بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای تعالی بثواب و عقاب حق رست ست و دران خلاف نیست و نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی متاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید و لا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای تعالی با مهلت دادن او الغرور ○ شیطان

فریبنده یعنی شما را باطل دور دارد از راه برده بر معاصی دلیر گرداند و گوید مصرع که امروز نکنید و فردا توبه ۱۲ شما را زینهار مغرور نشوید که عاقل فردا را عمر فردا می باید کسی پذیرفتار آن نیست نظم کار امروز بفردا نگذاری زنهار ۱۲ روز چون یافته کار کن و عذر میار ۱۲ ساقیا عشرت امروز بفردا منگن ۱۲ یا زد یوان قضا خط امانی نمی آرد آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت آب آمده گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اضافت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله ست تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه بست و میدانم که عمل من دی روز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار من ست و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عِنْدَهٗ نزدیک اوست بحق عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو می فرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْاَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیک کار یا بد کار که مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی که او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوْتُ بمیرد و در کدام وقت اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِيْرٌ ۝ آگاه از غیبها چون خواهد پرده کرم بپوشد ۱۲

سورة السجدة مكية وهي ثلثون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓمّٓ ۝ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه ست و در آلم گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج ست و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج ست و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج ست و این سخن اشارت باینکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست در و یعنی منزل ست بی شبهه مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای ست اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ یا میگویند بر بافته ست محمد آن را از پیش خود بَلْ نه چنین ست که میگویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راست ست فرو آمده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ قومی را که در میان تو اند و نیامده ست بدیشان مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترت ست و اسمعیل هم نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر بر قوم خود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان بسبب بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ ۝ راه یابند اگر من خواهم اَللّٰهُ خداوند حق الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آن ست که بیافرید آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات ست پس بدو گرد و باز راه او گیرند که در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز از وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ و نه هیچ درخواست کننده که بدو کاری نماید اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل ست بران مِنَ السَّمَآءِ از آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ در روزی كَانَ که هست مِقْدَارُهٗٓ اندازه او

اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ ۝ از انچه شمار میکنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید هزار سال بسر شود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذٰلِكَ آن خداوند که تدبیر امر میکند عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیدا ست یعنی دانای امور دنیا و آخرت ست یا عالم ست بانچه بود و باشد و خواهد بود الْعَزِيزُ غالب ست در تقدیر الرَّحِيمُ ۝ مهربان ست بر بندگان در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ او آن کسی ست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را که آفرید یعنی بیاراست بروجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم کرونی انچه در جهان شاید و کردهٔ انچنانکه می باید و از تو روا نیست گرفت کار همه که تو تی آفریدگار همه نقش نه یارا بلوح خاک از تست و دل دانا و جان پاک از تست وَبَدَأَ او آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفریدن آدم را مِنْ طِينٍ ۝ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهُ فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۝ از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوّٰىهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در و مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف ست و اظهار آنکه او مخلوقی شریف ست وَجَعَلَ لَكُمُ و بساخت برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا به بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۝ اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او ءَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکار ست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو ما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنان ست که میگویند بلکه بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ ایشان بلقای پروردگار خود كٰفِرُونَ ۝ ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگوای محمد منکران بعث را که يَتَوَفّٰىكُمْ فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشتهٔ مرگ که عزرائیل ست اسم الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده ست بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ ۝ باز گردیده شوید بحضرت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ع م ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رحمه در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را روئی ست از آتش که بدان روی بکافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد و روئی دارد مانند روی آدمیان که بدان سوار روح مومنان توفیه کند و روئی ست از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکهٔ رحمت و عذاب اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آرامش میزند فرد آسودگی مجوی کاز صدمت اجل کس را نداده اند برات مسلمی وَلَوْ تَرٰى و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ افگندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افگنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه ببینی کارهای پر هول و دران زمان گویند رَبَّنَا ای آمرزگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم انچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران تو یا هول و زرتخیر دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کارهای شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ ۝ بدرستیکه ما یقین کنانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند که حق سبحانه زنده و لوشنا و اگر میخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه می دادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدٰىهَا انچه راه یافتنی بان بسوی ایمان و عمل صالح وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده ست این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید

لِقَاءِ یَوْمِکُمْ هٰذَا ۱۲ یعنی آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این روز را اَنَا نَسِیْنٰکُمْ ما در شمار فراموش کردیم شما را و گذاشتیم در عذاب وَ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْخُلْدِ و بچشید عذاب جاودانی را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه بودید که عمل میکردید اِنَّمَا یُؤْمِنُ بآیات ما جز این نیست که میگروند بِاٰیٰتِنَا آیتهای کلام ما اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِّرُوْا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوْا سجده کنان بر روی در افتند وَ سَبَّحُوْا تسبیح کنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالائق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهٖ وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ ○ و ایشان گردنکشی نمیکنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجده نهم ست بقول امام اعظم رحمه الله و هم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آنچه را که از ان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود ست بیت فی کل شیٔ لہ آیۃ ؛ تدل علی انہ واحد نظم همه ذرات از سر تا بپای ؛ بوحدانیتش داده گواهی ؛ همه اجزای کون از مغز تا پوست ؛ چو دیدی این دلیل وحدت اوست ؛ آورده اند که عقارب بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلعم دور بود چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوٰة با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بخیر لبای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلعم دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که تَتَجَافٰی جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاهها یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَّ طَمَعًا و بامید خوشنودی او اَبُو الدرداء رض گفته که آیت در شان همچو ست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان ست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز از حضرت بی نیاز گوی تهجد از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی منقول ست که در شبی میگفت که نه لیلة الرکوع و یک رکوع تمام شب بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود نه لیلة السجود و یک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز تا کسی از اول تا بدیک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و در ان سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند ؛ من و خیال تو و نالهای درد آلود ؛ وَ مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از انچه عطا کردیم ایشان را یُنْفِقُوْنَ ○ خرج میکنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه داد گدائی و روز در راه داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ پس نمیدانند نَفْسٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مَّآ اُخْفِیَ انچه پنهان داشته شده است لَهُمْ از برای ایشان یعنی برای پهلوتهی کنندگان از مضاجع مِّنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب انست که از ان نعمت مخفی سخن گویند چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بران که دعوی دریافت آن لائق نیست مگر اهل مشاهده را و ایشان جزا داده شوند ؛ جَزَآءً جزا دادنی بِمَا کَانُوْا بسبب انچه بودند که با خلاص نیت و صدق طویت یَعْمَلُوْنَ ○ عمل میکردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی ست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزیکه روم همره جانان بچمن ؛ نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن ؛ رازی که میان من و او گفته شود ؛ من دانم و او داند و او و دامد دمن ؛ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت تر ست و زبان من از زبان تو تیز تر علی رض فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المؤمنین علی

وقف غفران

کرم اللہ وجہہ را آیت فرستاد افمن کان آیا کسی ست مؤمنا گروندہ بخدای و رسول یعنی علی باشد کمن کان فاسقا مانند کسی کہ ہست بیرون رفتہ از دائرہ فرمان چون ولید لا یستوون ○ برابر نیستند در شرف و رتبت و در حزا و مثوبت اما الذین امنوا اما آنانکہ گرویدہ اند وعملوا الصلحت و عمل صالح کردہ اند فلہم پس مر ایشان راست جنت المأوی بوستانہا کہ ماوای حقیقی ست وگفتہ اند جنۃ الماوی بہشت ست بر یمین عرش و خدای مومنان و ہر آنرا کہ در حالتیکہ پیش کش باشد یعنی ماحضری کہ برای مہمانان آرند و نعم کلیہ پس از دخول بہشت بدیشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون ○ بسبب آنچہ بودند کہ عمل میکردند عملی کہ مستحق این کرامت گشتند واما الذین فسقوا و اما آنانکہ بیرون رفتند از دائرہ فرمان فمأوٰہم النار پس بازگشت ایشان آتش دوزخ ست یعنی بجای جنۃ الماوی کہ مومنان را باشد ایشان را در آتش ماوی دہند کلما ارادوا ان یخرجوا منہا ہر گاہ خواہند کہ بیرون آیند از آتش دوزخ اعیدوا باز گردانیدہ شوند فیہا در آتش آوردہ اند کہ در وقت جوشش دوزخ فاسقان را بالا افگند تا بر دیک درہای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنہ بگرزہای آہنین ایشان را میرانند و بقعر دوزخ می افگنند وقیل لہم و گویند مر ایشان را جہت اہانت کہ ذوقوا بچشید شما عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم بہ تکذبون ○ آن عذابی کہ بودید کہ بآن تکذیب میکردید و باور نمی داشتید ولنذیقنہم و ہر آینہ بچشانیم اہل مکہ را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا کہ قتل و اسر ست یا قحط دون العذاب الاکبر فروتر از عذاب بزرگتر کہ خلود در آتش ست لعلہم شاید کہ ایشان یعنی جمعی کہ باقی ماندند از ایشان یرجعون ○ باز گردند براہ حق و از کفر توبہ کنند در موضح آوردہ کہ عذاب خردتر جمع حطام ست و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر ست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سرہ گوید ادنی خذلان ست و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل کردہ کہ ادنی غلای اسعار ست و اکبر خروج مہدی بشمشیر آبدار و گفتہ اند خواری دنیا و نگون سازی عقبی یعنی افتادن در گناہ و دور افتادن از درجات قرب الہ بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبر ست ○ آتش سوزان فراق از ہر عذابی بدتر ست ○ ومن اظلم و کیست ستمگار تر من ذکر از کسی کہ پند داده شود بآیت ربہ بآیتہای پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض عنہا پس وی بگردانند ازان و تفکر نکند دران انا من المجرمین منتقمون ○ ما بر ستیکہ ما از مشرکان انتقام کشندگانیم بہلاک و عذاب ولقد اتینا و بتحقیق دادیم موسی الکتب موسی را کتاب توریت چنانچہ دادیم ترا قرآن را فلا تکن فی مریۃ پس مباش در شک من لقائہ از دیدار موسی ع م در وسیط آوردہ کہ حق سبحانہ وعدہ داده بود حضرت رسالت پناہ صلعم را کہ پیش از آنکہ از دنیا رحلت کنی موسی ع م را خواہی دید اینجا تاکید بیان وعدہ را میگوید کہ شک مکن در لقای وی او در وقتیکہ آنحضرت صلعم را در معراج بردند موسی ع م را در آسمان ششم دیدہم بوقت عروج و ہم بوقت نزول وجعلنہ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی ع م ہدی لبنی اسرائیل ○ راہنمایندہ مر بنی اسرائیل را وجعلنا منہم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمۃ یہدون پیشوایان کہ خلق را راہ نمودند باحکام توریت بامرنا بفرمان ما لما صبروا آن ہنگام کہ صبر کردند بر ایمان و رشد اند قوم یا بر ارتکاب طاعات و ارتباہی و کانوا بآیتنا بودند کہ بآیتہای ما یعنی دلالتی کہ بموسی ع م داده بودیم یوقنون ○ یقین بودند ان ربک بدرستیکہ آفریدگار تو ہو یفصل او حکم کند بینہم میان مردمان یوم القیمۃ روز رستخیز فیما کانوا فیہ در آنچیز کہ بودند کہ دران یختلفون ○ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الہی جدا کند محق را از مبطل و ہر یکی را مناسب حال او جزا دہد اولم یہد لہم آیا راہ ننمود و بیان نکرد برای اہل مکہ از عقوبتہا کہ بمکذبان رسیده کم اہلکنا چند ہلاک کردیم من قبلہم پیش از ایشان من القرون از اہل قرنہا چون قوم عاد و ثمود و یمشون

میرویم اینها یعنی اہل مکہ فِي مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین اهلاک ماقرون ماضیه را لَاٰيٰتٍ هر آینه عبرتهاست مرام آینده را اَفَلَا يَسْمَعُوْنَ خبر آیا پس نمی شنوند یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند اَنَّا نَسُوْقُ الْمَآءَ آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران وسیل میفرستیم اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ بر زمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی ست در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آوریم بآن آب زَرْعًا کشتزاری و گفته اند مراد علفها و اشجارست تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند ازان زرع اَنْعَامُهُمْ چارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَاَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ آیا پس نمی بینند ازین قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کفار که مَتٰى هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود زود بنمائید بما اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راستگویان در وعدهٔ خود قُلْ بگوای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ در روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا سود نخواهد داشت آنرا که نگروید اِيْمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فائده ندارد زیرا که ایمان باس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ هم بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی لنظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود ؛ عالم دین تو

ع

هر روز بر افزاخته تر ؛ حرب را ساختگی کن که بود دهر روزی ؛ کار اصحاب تو از روز دگر ساخته تر ؛

سورة الاحزاب مدنية وهي ثلث وسبعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در اسباب نزول مذکورست که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده استدعا نمودند که مارا بلات و منات باز گذارد و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت صلعم شاق آمده روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و حدب بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آن ست حضرت عمر فاروق رض از حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان امان داده ایم و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللّٰهَ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنٰفِقِيْنَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست عَلِيْمًا دانا بمقالهٔ ایشان حَكِيْمًا در حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوْحٰٓى اِلَيْكَ آن چیزرا که وحی کرده میشود بتو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید خَبِيْرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات بیت

چون ذره لطف عنایت کند ؛ جمله مهمات کفایت کند ؛ آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دلست که یکی ازان فهم کنم زیاده ازانکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و وقتیکه از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسیده گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را در دروغ گوئی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوان و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی ست در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت صلعم را دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رض حق سبحانه فرمود که در دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ وَنگردانید خدای آزواجکم اللائی زنان شما را آن زنان تُظٰهِرُونَ مِنْهُنَّ که اظهار میکنید از ایشان اُمَّهٰتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی و مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت ست در یک زن از قبیل محالات ست که تواند بود وَمَا جَعَلَ وَنگردانید خدای اَدْعِيَاءَكُمْ پسر خواندگان شما را اَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صوری تی عارضی ست پس با یکدیگر مجتمع نشوند ؛ نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود ذٰلِكُمْ این که مظاهره را طلقه میدانید و دعای را ابن می خوانید قَوْلُكُم بِاَفْوَاهِكُمْ سخنی ست که بزبانهای خود میگوئید وَاللّٰهُ و خدای تعالی يَقُولُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع ست وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ○ او راه مینماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارث رض نازل شد که مردم او را از زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بوده رض و حضرت خدیجه او را بحضرت صلعم بخشید و حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد کرد و چون فرزند خویش پرورش میداد و مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که اُدْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لِاٰبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ این خواندن اَقْسَطُ راست تر ست عِنْدَ اللّٰهِ نزد یک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول ست که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارث گفتیم فَاِنْ لَّمْ تَعْلَمُوٓا پس اگر ندانید اٰبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَآ اَخْطَاْتُم در ان چیز که خطا کردید بِهٖ بدان چون گفتن زید بن محمد وَلٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ ولیکن گناه هست در ان چیز که قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده آن را که خطا کند رَّحِيمًا ○ مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِيُّ اولی پیغمبر سزاوار تر ست بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان مِنْ اَنفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کار ها چه هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان ست بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت و موجب غوایت ست پس باید که آن حضرت صلعم دوست تر باشد بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگردد هیچ یک از شما مومن تا باشم من دوست تر ین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان بخروج امر فرمود بعضی گفتند پدر و مادر دوستوری طلبیم آیت آمد که اولی تر ست بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت با و سزاوار تر ست از محبت با خود یا دیگران نظم امتاز اردو عالم اوست دوست ؛ دوستی با دیگران بر بوی اوست ؛ دوستی با اصل باید کرد بس فرع را چه

وارد و دست کس ۲ اصل داری فرع هرگز کو مباش ۲ تن بمان و جان بگیری خواجه باش ۲ وَأَزْوَاجُهُ وزنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مومنان
یعنی از جهت تحریم وازروی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده ونسبت وراثت ندانسته اند در مصحف ابی وقرارت ابن مسعود چنین بود که وهو اب
لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام ورحمت لاکلام ست وچون در صدر اسلام بهجرت وموالات ومواخات میراث میگرفتند حق سبحانه بنسخ حکم آنرا
تفرمود که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ وخویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی ازایشان سزاوارترند ببرخی از توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح
محفوظ یا در انچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث وحکم کرده که اولوالارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار
وَالْمُهَاجِرِينَ واز مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را بکید گیر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر انکه بکنید در زندگانی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ بادوستان
خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کان ذَٰلِكَ هست انکه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر وتوارث ذوی الارحام
فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ یا در قرآن مَسْطُورًا نوشته شده وثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا ویاد کن آن راکه فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را برانکه خدای را پرستند وبعبادت خدای دعوت فرمایند ویکدیگر را تصدیق کنند وامت را نصیحت کنند
یا هریک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از و خواهند بود واین میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتیم وَمِنْكَ وگرفتیم از تو نیز که محمدی
وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ واز ین همه پیغمبران مذکور را خذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای انست که
اولوالعزم بوده اند وتقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم ست وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ وگرفتیم ما از پیغمبران همه مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم
موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راست گویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در انچه که با قوم گفتند
یا تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ واماده کرده است خدای لِلْكَافِرِينَ مر گرویدگان را بِرُسُلِ عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا ۸
الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما إِذْ
جَاءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش وغطفان وکنانه ویهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان
رِيحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ولشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ باانچه شما
میکنید بَصِيرًا ۹ بینا در ین آیت بیان غزوه احزاب ست وآن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود
بمکه رفتند وبا ابو سفیان واتباع او بر مقاتله با حضرت صلعم عهد بستند واز قریش واحیاء عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر
بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده باسه هزار کس از مدینه نهضت فرمود ومعسکر همایون در پشت جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند ومشاورت
باصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعد دلبسیار وبسلاح آراسته بودند سلمان فارسی رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمه موقف عرض رسانید
ورای آنحضرت صلعم آنرا شریف قبول ارزانی فرمود زمین بر صحابه رض قسمت کرد وبحفر خندق اشارت فرمود وصحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت
خود نیز مباشر گشته بر کندن خاک وبالا آوردن از مغاک میشد یاران را بوعده نظفر میداد وکلمات اللهم لا عیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة
بزبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در نهایت صلابت پدید آمد تبر وپیتین بر و کارنمی کرد آن حضرت صلعم را خبر دادند وبسر سنگ
آمده پیتین بدست مبارک گرفت وبسم الله گویان بر آن سنگ زد ثلثش شکست ونوری مانند برق ازان بجست ودران روشنی نظر انور
حضرت صلعم بر قصرهای شام افتاد وگفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند ونوبت دوم که ضربت بران صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر
گشت که قصرهین بنظر آن حضرت صلعم درآمد وگفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ درهم شکست ونوری که ازان رخشان شد

کوشکهای کسری بران حضرت صلعم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق بسمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی ست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت صلعم عهد بسته بودند با غوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که اِذْ جَآءُوْكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِّنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ و چون بشکست دیده ها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوْبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها به حنجرها از ترس چه شش از شدت روح منتفخ می گردید و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وَتَظُنُّوْنَ وگمان بردید بِاللّٰهِ الظُّنُوْنَا ○ بخدای انواع گمانها مخلصان را نظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده متاصل گردند هُنَالِكَ اُبْتُلِيَ الْمُؤْمِنُوْنَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوْا وجنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيْدًا ○ جنبانیدنی سخت یعنی از جای می رفتند بمثابه که بدلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مالا یطاق تکرار سفر مودند بیت آرام زدل شد و دل از جای ۔ هوش از سر رفت و قوت از پای ۔ وَاِذْ يَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ و یاد کن آن را که گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر وَالَّذِيْنَ و آنانکه فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری ست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ وعده ندادما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس اِلَّا غُرُوْرًا ○ مگر وعدهٔ بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَاِذْ قَالَتْ و آن را نیز یاد کن که گفتند طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس ابن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی یٰٓاَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب وآن زمین ست که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و نهی ست که مدینه را یثرب گویند لقصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد ص یا توقف در اینجا هیچ وجه ندارد فَارْجِعُوْا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و اولاد بدست دشمنان باز دهید وَيَسْتَاْذِنُ و دستوری رجوع می طلبند فَرِيْقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُوْلُوْنَ میگویند اِنَّ بُيُوْتَنَا بدرستیکه خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خالی ست و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبخون نکنند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و باخلل نیست بلکه استحکام تمام دارد اِنْ يُّرِيْدُوْنَ نمیخواهند بدین رفتن اِلَّا فِرَارًا ○ مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکر کفار درایند عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِّنْ اَقْطَارِهَا از جانب آن یعنی بیکباره بمدینه در آیند و گرد اگرد ایشان فروگیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتلهٔ مسلمانان لَاٰتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوْا و درنگ نکنند بِهَآ باجابت فتنه اِلَّا يَسِيْرًا ○ مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوْا بدرستیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی اثابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کردند با خدای تعالی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز گریز نکنند لَا يُوَلُّوْنَ الْاَدْبَارَ پشتها بر نگردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ و هست عهد خدای تعالی مَسْئُوْلًا ○ پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد ازان و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بگو ای محمد که لَّنْ يَّنْفَعَكُمُ هیچ رو نتفعکم الفرار سود ندارد شما را اگر گریختن از

فرد قل اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابد ست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد و اذا
و آن هنگام که بگریزند یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا اگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا
نوشیدنی ست و خرقه فوات پوشیدنی بیت که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد ۞ که باز روی براه عدم نمی آرد قل بگو ای محمد من ذا الذی یعصمکم
کیست آنکه نگاهدارد شما را من الله از عذاب خدای تعالی ان اراد بکم سوءا اگر خواهد خدای شما را بدی و بهزیمتی او اراد بکم رحمة یا خواهد شما
نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا و لا یجدون لهم و نمی یابند مردمان برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستیکه نفع رساند
و لا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمدینه
رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلعم
در میان نیزه و شمشیر جولان میکند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که تراو اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید
آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت صلعم را از مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت صلعم رسید جبرئیل ع م بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود
که قد یعلم الله بدرستیکه میداند خدای تعالی المعوقین باز دارندگان از نصرت رسول را منکم از گروه شما و القائلین لاخوانهم و گویندگان
مر برادران خود را که هلم الینا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف می کردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف
مینگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلوتهی میکردند چنانچه می فرماید و لا یاتون البأس الا قلیلا
و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا سمعه اشحة در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم
بر شما میخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس و شمن و ایتهم بینی ایشان را که از غایت مدد لے
ینظرون الیک می نگرند بسوی تو تدور اعینهم میگردد چشم های ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست کالذی یغشی علیه
مانند کسیکه پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس چون برود
خوف سلقوکم بزنند شما را و سخن سخت گویند بالسنة حداد ببزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتیکه بخیلند علی الخیر
بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنائم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یؤمنوا انگرویده اند فاحبط الله پس باطل گردانیده است
خدای تعالی اعمالهم کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرده اند بطلان عمل ایشانرا و کان ذلک و هست آن
اظهارا علی الله بر خدای تعالی یسیرا آسان یحسبون الاحزاب آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا
باز نگشتند یعنی ترس و بددلی منافقان بشابه است که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ
ایستاده و ان یات الاحزاب و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم تمنا میکنند آنکه ایشان
بادون صحرانشین باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
یسئلون می پرسند آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و انچه گذشته باشد میان شما و ایشان و لو کانوا و اگر باشند
فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکے لقد کان بدرستیکه
است لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله در کار پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت
او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست

ع ۱۲

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر آن کسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و نعیم روز باز پسین را وَ ذَكَرَ اللّٰهَ و مر آن کسیکه یاد کرد خدای را كَثِيْرًا ۝ بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوة و التحیات خبر داده بود صحابه را رضی از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ و چون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این ست آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ و آنچه فرموده بود رسول او سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود بدیدن احزاب مومنان را اِلَّآ اِيْمَانًا وَّتَسْلِيْمًا ۝ مگر باور داشتن موعد الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج ست **بیت** هر که دارد چون تسلم سر خط احکام او ؛ می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او ؛ آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون در حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی اند که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ آنچیزرا که عهد کرده بودند با خدای عَلَيْهِ بر آنچیز که ثبات ست بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد بنحبه نذر خود را و کار زار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّنْتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا ۝ و تغییر ندادند عهد خود را تغییر و لوثی و سخن خویش را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصٰدِقِيْنَ راست گویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ اگر خواهد بر نفاق بمیرند اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ ؛ یا باز گردد و توفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده ست که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلعم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبد که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابله کردندی یا چهارتن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهار شنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمدد گاری فرستاد **بیت** باد صبا بیست میان نصرت تراه ؛ دیدی چراغ را که کند باد یاوری ؛ صبا زلزله در ان لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها میکندند ذا ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت **بیت** بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر ؛ آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ؛ وَرَدَّ اللّٰهُ و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانرا که کفر ورزیدند بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا ؛ نیافتند غنیمتی و نصرتی وَكَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ ؛ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِيْزًا ۝ غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته

مدد کاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رضه که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد وَاَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمْ فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت یعنی یهود قریظه را مِنْ صَيَاصِيْهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ گروهی را میکشتید تا نصد تن از ایشان یا هفصد تن بکشتید وَتَاْسِرُوْنَ فَرِيْقًا و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را وَاَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را اَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَاَرْضًا لَّمْ تَطَئُوْهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید مر او خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل ست وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا بر هر چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بعد ازین سید عباد بیست لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه ست ع

هر نفس اقلیم دگر میگیرد ۱۲ ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند چون بر دیبای و رق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور ست و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع آیت تخییر فرود آورد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم دران وَزِيْنَتَهَا و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها مجالف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید که اُمَتِّعْكُنَّ بدهم شما را متعهٔ طلاق وَاُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيْلًا رها کردن نیکو بر غبت نه از روی کراهت وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَرَسُوْلَهٗ و خشنودی رسول او را وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی اَعَدَّ آماده کرده ست لِلْمُحْسِنٰتِ مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها که اختیار رشق ثانی کنند اَجْرًا عَظِيْمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رضه بود يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَّاْتِ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده وَخص کسر یا میخواند یعنی فاحشهٔ ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول صلعم ست يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه ازایشان زشت تر ست وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا بر خدای تعالی آسان

وَمَنْ يَّقْنُتْ و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که از ازواج پیغمبر ید و فرمان برید لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُّؤْتِهَآ اَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او اَمَرَّتَيْنِ دو بار یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم وَاَعْتَدْنَا و آماده سازیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيْمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از مرتبهٔ او يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار ست بر سائر زنان اِنِ اتَّقَيْتُنَّ

الجزء الحادی والعشرون

لمن کان یرجوا اللہ مر آن کسی را کہ ہست کہ امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را و الیوم الآخر و نعیم روز باز پسین را و ذکر اللہ و مر آن کسیکہ یاد کرد خدای را کثیرا ۵ بسیاری بدل و زبان و در موضح آوردہ کہ سید عالم علیہ افضل الصلوۃ و التحیات خبر داد و بود صحابہ را رضی از آمدن احزاب و فرمودہ کہ باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان و لما رأی المؤمنون الاحزاب و چون دیدند مومنان احزاب را قالوا گفتند ھذا ما وعدنا اللہ این ست آنچہ وعدہ کردہ بود ما را خدای کہ ام حسبتم ان تدخلوا الجنۃ ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسولہ و آنچہ فرمودہ بود رسول او شدت الامر باجتماع الاحزاب علیکم و صدق اللہ و رسولہ ز و راست گفت خدا و رسول او و ما زادھم و نیفزود بدیدن احزاب مومنان را الا ایمانا و تسلیما ۵ مگر باور داشتن موعد الٰہی و گردن نہادن اوامر حضرت رسالت پناہی را کہ سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج ست بیت ہر کہ دارد چون تسلم سر بخط احکام او ؛ می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او ؛ آوردہ اند کہ جمعی از صحابہ رض نذر کردہ بودند چون حمزہ و مصعب و عثمان و طلحہ و انس و غیر ایشان رض کہ چون در حرب گاہ ملازم حضرت رسالت پناہ باشند ثبات قدم ورزیدہ کمر مقاتلہ بر بندند و تا شربت شہادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان میفرماید من المؤمنین رجال صدقوا ما عاھدوا اللہ علیہ ۵ مردانی کہ راست کردند آنچہ را کہ عہد کردہ بودند با خدای بر آنچہ کہ ثبات ست بر قتال و مقاتلہ برای رضای ملک متعال فمنھم من قضی نحبہ پس از ایشان کسی ست کہ بگذارد یعنی وفا کرد بنذر خود را و کار زار نمود تا شہید شد چون حمزہ و مصعب و انس رض و منھم من ینتظر ۵ و از ایشان کسی ست کہ انتظار میبرد چون عثمان و طلحہ و ما بدلوا تبدیلا ۵ و تغییر ندادند عہد خود را تغییر و لونی و سخن خویش را مبدل نساختند لیجزی اللہ الصدقین خدای تعالی تا جزا دہد راست گویان یعنی وفا کنندگان را بصدق قدم بر ستی ایشان یعنی بوفای ایشان و یعذب المنفقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواہد کہ بر نفاق بمیرند او یتوب علیھم ۵ یا باز گردد و توفیق توبہ بر ایشان یعنی ایشان را توبہ دہد ان اللہ کان بدرستیکہ خدای ہست غفورا آمرزندہ آنرا کہ توبہ کند رحیما ۵ مہربان بر کسیکہ بر توبہ بمیرد در اخبار آمدہ ست کہ احزاب بیست روز یا بیست و ہفت روز بر ظاہر مدینہ توقف کردند و روز ہا بر کنار خندق آمدند و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبہا عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناہ صلعم سوار شدہ با جمعی از صحابہ رض بدفع آن اشتغال نمودی و روزی عمرو بن عبید کہ شجاع عرب بود او را با ہزار مرد مقابلہ کردندی یا چہار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذاشتہ پیش آمدہ مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم اللہ وجہہ کشتہ شد و نوفل را مسلمانان سنگ سار میکردند مرتضی علی کرم اللہ وجہہ از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکستہ شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبہ و سہ شنبہ و چہار شنبہ در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چہار شنبہ میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاہر شد حق سبحانہ باد صبا را بمددگاری فرستاد بیت باد صبا بیست میان نصرت تراہ ؛ دیدی چراغ را کہ کند باد یاوری ؛ صبا زلزلہ در ان لشکر افگند و آتشہای ایشان را کشتن گرفت و ملائکہ فرو آمدہ طنابہای خیمہ ایشان را می بریدند و میخہا میکندند ایشان درماندہ روی بہزیمت نہادند و بی دغدغہ قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشادہ گشت بیت نبی در سر نیزہ و آمد شد شمشیر ؛ آن فتح کہ مفتاح امان بود بر آمد ؛ و رد اللہ الذین کفروا بغیظھم ۵ و باز گردانید خدای تعالی از مدینہ آنانرا کہ نگرویدند بلوی یعنی احزاب بغیظھم با خشم ایشان یعنی خشمناک بر فتند لم ینالوا خیرا ۵ نیافتند غنیمتی و نصرتی و کفی اللہ المؤمنین القتال ۵ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکہ و کان اللہ قویا ۵ ہست خدای تعالی توانا بر احداث ہر چہ خواہد عزیزا ۵ غالب بر ہمہ اشیا بعد از فرار کفار حکم شد کہ بحرب بنی قریظہ روند کہ عہد شکستہ

مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رضه که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد وَاَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمْ فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت یعنی بنو قریظه را مِنْ صَيَاصِيْهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ گروهی را میکشتید تا نهصد تن از ایشان یا هفصد تن بکشتید وَتَاْسِرُوْنَ فَرِيْقًا و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را وَاَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را اَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَاَرْضًا لَّمْ تَطَئُوْهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر ست یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بجزوهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل ست وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه ست ع

هر نفس اقلیم دگر میگیرد ۱۲ ارباب سیر اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند چون بردیمانی و ورق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور ست و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد حسانه رضی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیت تخییر فرود آورد که یٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم دران وَزِيْنَتَهَا و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها متکاف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید اُمَتِّعْكُنَّ بدهم شما را متعهٔ طلاق وَاُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيْلًا رها کردن نیکو بر غبت نه از روی کراهت وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَرَسُوْلَهٗ و خشنودی رسول او را وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی اَعَدَّ آماده کرده ست لِلْمُحْسِنٰتِ مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها که اختیار رشتی کنند اَجْرًا عَظِيْمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رضه بود يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَّاْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و خص بکسر یا میخواهد یعنی فاحشهٔ ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول صلعم ست يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دوتو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر ست وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا بر خدای تعالی آسان

وَمَنْ يَّقْنُتْ و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که از زواج پیغمبر یید و فرمان برید لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای را و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُّؤْتِهَاۤ اَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او را مَرَّتَيْنِ دو بار یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم وَاَعْتَدْنَا و آماده سازیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيْمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از نزول او يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار ست بر سائر زنان اِنِ اتَّقَيْتُنَّ

الجزء الحادی والعشرون

اگر میترسید از خدای و فرمان او میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فَيَطْمَعَ الَّذِي پس طمع کند در شما آنکسی که فِي قَلْبِهِ در دل او مَرَضٌ بیماری ست یعنی نفاق یا دستی فجور وَقُلْنَ و بگوئید قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝ سخن نیکو و پسندیده و وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ چون اظهار زنان در جاهلیت اول یعنی نخستین که آن را جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم بوده که زنان لباسها بر وارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیت اخرای میان عیسی و محمد ست صلعم و بعضی معنی آیت بر این وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه ست وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه ست وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای زنان پیغمبر صلعم وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک گرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا ۝ پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل ست بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهر کم بجهت تغلیب ست چه پیغمبر صلعم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام ست مر ازواج و اولاد را در اتحاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلعم در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افگنده بودیم نشسته بود فاطمه رض در آمده بجهت حضرت صلعم سنبوسات با گوشت تحفه آورده بود حضرت ص فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خوردند مصطفی صلعم فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نیز از اهل بیت تو ام فرمود که انک علی خیر از ین جهت ست که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند شعر آل عبا رسول الله و ابنته ؛ و الرتضی ثم سبطاه اذ جمعوا ؛ در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل میکنند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پیغمبر که محض حکمت ست و این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست لَطِيفًا نیکو کار بشما خَبِيرًا ۝ دانا بما قوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت ع ع در باره ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد کرد إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستیکه مردانی که منقاد بحکم خدایند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باوردارندگان از رجال و نساء وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثابت کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه کنندگان از هر دو طائفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار و زنان یاد کنندگان مر او را أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای

لَهُمْ مراایشان راازذکور واناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِيْمًا ۝ ومزدی بزرگ زیاده برطاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم زینب بنت جحش رارضی بجهت زید بن حارث خواستگاری فرمود وزینب گمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه راقبول نمود وچون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیاد داشت ودختر عمه پیغمبر صلعم بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم وبرادرش عبد الله نیز درین اباما خواهرا تفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ ونباشد مرهیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را وَّلَا مُؤْمِنَةٍ ونه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗٓ چون حکم کرد خدا ورسول او اَمْرًا کاریرا یعنی نکاح زینب بزید اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مرایشان رااختیاری یعنی برگزینند مِنْ اَمْرِهِمْ ازکار خود چیزیرا بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود راتابع اختیار خدا ورسول سازند وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وهرکه عاصی شود ومخالفت کند خدای تعالی ورسول اورا یا ازحکم کتاب وسنت بگردد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلٰلًا مُّبِيْنًا ۝ گمراهی هویدا چه اگر خلاف ازروی اعتقاد کند کفرست بعد از نزول این آیت زینب وبرادر راضی شدند وآن عقد وجود گرفت وحق تعالی پیغمبر صلعم رااعلام کرد که درعلم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید وزینب ناسازگاری پدید آمد مرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد وحضرت صلعم مانع می شد کما قال وَاِذْ تَقُوْلُ ویاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِيْٓ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مرآنکس راکه انعام کرده است خدای تعالی باسلام عَلَيْهِ بروباسلام وتوفیق خدمت ومتابعت تو وَاَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وتوانعام کرده بروپرورده وآزاد کردن وفرزندخواندن یعنی زید راکه مستغرق دریای نعمت خدا ورسول ست كَاَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاهدار برای خود زَوْجَكَ زن خودرا یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ وبترس ازخدای تعالی درکارا وازروی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ وپنهان میکردی درنفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِيْهِ آنچه خدا پیدا کننده آن ست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ وبترسیدی ازسرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده رانجواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰىهُ وخدای تعالی سزاوارترست که ازوترسی درانچه باید نرسید ومقررست که حضرت رسالت پناه صلعم ترسناک ترین خلق بود زیراکه خوف وخشیه بسبب علم ست انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله واخشکم ازهمه عالمیان اخشی بود نظم خوف وخشیت نتیجه علم ست ؎ هرکرا علم بیش خشیه بیش ؎ هرکرا خوف شد رفیق رهش ؎ باشد از جمله رهروان درپیش ؎ آورده اند که زید مرزینب راطلاق داد وبعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات والتحیات کس اورا فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت صلعم قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجده شکر اداکرد وگویند دو رکعت نماز گزارد وگفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت ودر موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد وعدت بسر آمد زَوَّجْنٰكَهَا اورا بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ حَرَجٌ برمومنان تنگی یا اثمی ووبالی فِيْٓ اَزْوَاجِ اَدْعِيَآئِهِمْ درخواستن زنان پسرخواندهای خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند برادخود ازایشان یعنی طلاق دهند وعدت بگذرد وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ وهست کاری که خدای تعالی خواهد مَفْعُوْلًا ۝ بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی رسید عالم صلعم بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه وبی گواه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد وزینب برسائر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر صلعم ومتولی تزویج شما اولیای شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ برپیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری ووبالی

فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ ۷ در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنتی
فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آن کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ ۷ پیش از محمد صلعم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید برایشان
وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ وهست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا اندازهٔ مقدار کرده شده که تخلف ازان محال ست الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ
آنکسانی که میرسانند رِسٰلٰتِ اللّٰهِ پیغامهای خدایرا بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ ومیترسند از و وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسند از هیچ کس
إِلَّا اللّٰهَ ۷ مگر از خدای تعالی وَكَفٰى بِاللّٰهِ وبسنده ست خدای تعالی حَسِيبًا ○ کافی ترسندگان یا شمارکنندهٔ بندگان و چون شمار بدست اوست
باید که ترس نیاز و باشد بعد از واقعهٔ زینب رضا زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مردمان را میگوید که زن پسران بر شما حرام ست و خود
میخواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد أَبَا أَحَدٍ
مِنْ رِجَالِكُمْ ۷ پدر هیچ یکی از مردان شما و اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رضا بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة
پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ ولیکن او فرستادهٔ خداست وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۷
و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی او ست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان
بود بنظهور نور وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ○ بهر چیزی دانا پس می داند که کیست سزاوار انکه نبوت بر و ختم شود در
عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناه
نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرت صلعم و شاهد هر کتاب
مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود چنانچه وجنابک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت
بآن حضرت صلعم اختتام یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بخصیت ایشان نیز اختصاص یافت
وفی المثنوی المعنوی نظم مهر او خاتم شده ست او که بخود ۷ مثل او نی بود و نی خواهد بود ۷ چونکه بر صنعت برد استاد دست ۷ تو بگو ئی ختم
صنعت بر وی ست یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدایرا ذِكْرًا كَثِيرًا ○ یاد کردنی بسیار یعنی
در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گویید او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا ○ بامداد
و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق ست از روی اداسلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن
نیست و در لطائف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر ست که من احب شیئا اکثر
ذکره بشان دوستی ذکر فراوان ست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ۷ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ۷ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي او ست خداوند که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ
از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ ۷ بر روشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت ست بر خروج چه در وقت درود خدای و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند
اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
وَكَانَ وهست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَحِيمًا ○ مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید
تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ روزی که ببینند او را سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و

گفته اند ضمیر عائد ست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببیند عزرائیل را برایشان سلام گوید وَاَعَدَّ وآماده کرده ست خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان باوجود تحیت برایشان اَجْرًا کَرِیْمًا ○ مزدی بزرگوار که بهشت ست ونعیم آن یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ندای کرامت ست اِنَّاۤ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بتصدیق وتکذیب امت تو وَّمُبَشِّرًا ومژده دهنده برحمت ما وَّنَذِیْرًا ۙ وبیم کننده از عقوبت ما وَّدَاعِیًا وخواننده اِلَی اللّٰهِ بر پرستش خدای تعالی واقرار بتوحید او بِاِذْنِهٖ بفرمان او یا بتوفیق وتیسیر او وَسِرَاجًا مُّنِیْرًا ○ وچراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن ست یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند ونور وجود آنحضرت صلعم نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت **بیت** چراغی روشن از نور خدائی ؛ جهان را داده از ظلمت رهائی ؛ دیگر هرچه در خانه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت وحقائق که از مردم پوشیده وپنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت **نظم** از وجهان را بدانش آشنائی ست ؛ وز وچشم جهان را روشنائی ست ؛ در گنج معانی برگشاده ؛ وزان صاحب دلان را مایه داده ؛ دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن وامان وراحت ست وزدر او اسطهٔ خجلت وعقوبت ست آنحضرت صلعم نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت وکرامت ومنکران را موجب حسرت وندامت ست ومنیر تاکید ست یعنی تو چراغی ؛ چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند وگاهی افروخته وتو از اول وآخر روشنی وچراغها بادی مقهور شوند وهیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ؛ ودیگر چراغها را شب روشن سازند نه بروز تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته وروز قیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت **نظم** شد بدنیا رخش چراغ افروز ؛ شب بگشت از التفاتش روز ؛ باز فردا چراغ افروزد ؛ که ازان جرم عاصیان سوزد ؛ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر ما را صلعم سراج گفت آن چراغ آسمان ست واین چراغ زمین وزمان آن چراغ دنیا ست واین چراغ دین آن چراغ منازل فلک ست واین چراغ محافل ملک آن چراغ آب وگل ست واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند **بیت** از ظلمات عدم راه که بردی بیرون ؛ گر نشدی نور تو شمع روان همه ؛ واشارت بهمین معنی فرموده است **بیت** ز اقلیم عدم می آمدی وپیش رو آدم ؛ چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینت ؛ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ومژده ده مومنان را بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی فَضْلًا کَبِیْرًا ○ بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا وشریف تر جزا ست وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِیْنَ وَالْمُنٰفِقِیْنَ وفرمان مبر ناگرویدگان ومنافقان یعنی بر پی فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ وبگذار وروی بدار اَذٰىهُمْ مکافات رنج ایشان که تو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ ؕ وتوکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفٰى بِاللّٰهِ وبسنده است خدای تعالی وَكِیْلًا ○ کارساز ومهم پرداز یاران باطمان بر وعدهٔ نصرت وغالبیت ترا یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانیکه گرویده اید اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوْهُنَّ پیش از انکه مس کنید آمام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت ست ونزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَیْهِنَّ بر ین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّوْنَهَا که شمارید ایام آن را فَمَتِّعُوْهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزیکه مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم ست ومتعه مندوب ست نزد امام اعظم رح ونزد بعضی واجب واگر مهر مسمی ندارد متعه واجب ست بر قدر حال وَسَرِّحُوْهُنَّ ویا بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِیْلًا ۔ بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان

وضرر برایشان مرسانید یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر اِنَّآ اَحْلَلْنَا لَكَ بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو اَزْوَاجَكَ زنان ترا الّٰتِیْٓ اٰتَیْتَ آنهاکه دادی تو اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطای مهر جهت ایثار طریق فضل ست نه برای توقف حل بران وَمَا مَلَكَتْ یَمِیْنُكَ وحلال ساخته ایم بر تو یعنی انچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّآ اَفَآءَ اللّٰهُ از انچه بازگردانیده است خدای عَلَیْكَ بر تو از غنائم مشرکان چون صفیه وریحانه ومثال ایشان وَبَنٰتِ عَمِّكَ ودختران عم ترا وَبَنٰتِ عَمّٰتِكَ ودختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنٰتِ خَالِكَ ودختران خال تو وَبَنٰتِ خٰلٰتِكَ ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره الّٰتِیْ هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند معك ز با تو محتمل ست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلعم باشد خاصة وقول امهانی رض که مرا رسول صلعم خطبه کرد وبدین آیت بر وحرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول ست وَامْرَاَةً مُّؤْمِنَةً وزنی مومنه اِنْ وَّهَبَتْ اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ نفس خود مر پیغمبر را اِنْ اَرَادَ النَّبِیُّ اگر خواهد پیغمبر اَنْ یَّسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح در آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال او خالص کردنی لَّكَ مر ترا مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت صلعم ست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رض فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم ست ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آن ست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریك بنت جابر در تبیان گفته که ام سهل از بنی اسد واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع ست در رمضان سال سوم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلعم بوده ودر ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه ازام شریك واقع شده ودولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا انچه فرض کرده ایم عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی براست از شرائط عقد فِیْٓ اَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ ودر داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر دران وما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَیْلَا یَكُوْنَ تا نباشد عَلَیْكَ حَرَجٌ بر تو تنگی وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده مر چیز را که تحرز از و دشوار ست رَّحِیْمًا مهربان بتوسع جائی که مظنه حرج باشد تُرْجِیْ بازپس داری مَنْ تَشَآءُ هر که را خواهی مِنْهُنَّ از زواج خویش وَتُؤْوِیْٓ وجای دهی اِلَیْكَ بسوی خود یعنی باخود داری مَنْ تَشَآءُ هر که را خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلعم ساقط شده ودر زاد المسیر گوید که میان همه از واج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعایشه رض بخشیده بود آنحضرت صلعم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده وصفیه وجویره وام حبیبه وميمونه رض ودر رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست وبر وجهی که میخواست وچهار تن را با خود گرفت عایشه وحفصه وام سلمه وزینب رض وَمَنِ ابْتَغَیْتَ وهر که را خواهی بازطلبی ودلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از انها که بازگرانیده رفته از ایشان وارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ پس هیچ گناهی وتنگی نیست بر تو ذٰلِكَ آنکه این معزولات را بازطلبی ودور شده گان را نزدیک خود خوانی اَدْنٰٓى اَنْ تَقَرَّ نزدیک تر ست آنکه روشن شود اَعْیُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا یَحْزَنَّ واندوهناک نشوند وَیَرْضَیْنَ وخشنود باشند بِمَآ اٰتَیْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنکه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که انچه تو میکنی از ارجا وایوا وتقریب وبعید بفرمان خدای ست طول نمیشوند وگردن می نهند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای تعالی میداند مَا فِیْ قُلُوْبِكُمْ انچه در دلهای شماست از رغبت وکراهت وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی عَلِیْمًا دانا بضمائر بندگان حَلِیْمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا یَحِلُّ حلال نیست لَكَ النِّسَآءُ مر ترا زنان مِنْۢ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تواند چه تسعه در حق آنحضرت صلعم چون اربعه ست در حق امت وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ وحلال نیست آنکه بدل كُنَّ بِهِنَّ بدیشان مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان وَّلَوْ اَعْجَبَكَ واگرچه بشگفت

آورد ترا حسنهن خوبی ایشان الا استثناست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو کرد و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر هر چیزی رقیبا نگهبان و مهربان و نگهبان و کیسکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن ست و در نهان و آشکارا ادب و حرمت زیستن بیت چو دانستی که حق دانا و بیناست ؛ نهان و آشکارا خویش کن راست ؛ آورده اند که چون حضرت صلعم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر صم بنحو است که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت اکثر صحابه رض برفتند و سه کس ماند همچنان سخن میگفتند حضرت صلعم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت صلعم بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که درایم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید بیوت النبی در خانهای پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شمارا بخوانند الی طعام بخوردن طعام آن هنگام درآیید غیر ناظرین در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید انضج رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس درآیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراگنده شوید و مکث مکنید و لا مستأنسین و منشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن یکدیگر ان ذلکم بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید و الله لا یستحیی و خدای تعالی شرم نمیدارد من الحق از گفتن راست و اذا سألتموهن و چون خواهید از زنان پیغمبر متاعا رختی از متاعخانه که بدان نفع گیرید فسئلوهن پس بخواهید از ایشان من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال از ورای حجاب اطهر پاکیزه تر ست و پاک دارنده تر لقلوبکم مر دلهای شما و قلوبهن دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست و ما کان و نرسد و نشاید لکم مر شمارا ان تؤذوا آنکه برنجانید رسول الله فرستاده خدای تعالی را و بکنید انچه وی آنرا کاره باشد و لا ان تنکحوا و نشاید شمارا آنکه نکاح کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها باشند من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمانند و مادر بر فرزند حرام ست پس نخواهید ایشانرا ابدا ؛ هرگز ان ذلکم بدرستیکه ایذای آن حضرت صلعم و نکاح ازواج او کان عند الله بست نزدیک خدای تعالی عظیما ○ گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازم ست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلعم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان ست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلعم دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریف ست کر جز بقامت اقبال او نیاید راست ؛ آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته و بر زبان نیاورده آیت آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بر زبان میگوئید او تخفوه یا پنهان دارید آنرا در دل و بر زبان نیارید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بکل شیء بهر چیز از سر و علانیه علیما ○ دانا و بدان شمارا جزا خواهد داد درخبرست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند مارا نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یا نی آیت آمد که لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی بپدران خویش و لا ابنائهن و نه پسران خویش و لا اخوانهن و نه برادران خویش و لا ابناء اخوانهن و نه پسران برادران خویش و لا ابناء اخواتهن

ونه پسران خواهران خویش ولا نسائهن ونه بزنان ایشان یعنی مومنات ولا ما ملکت ایمانهن ونه انچه مالک ست دستهای
ایشان غلامان وکنیزکان واصح آن ست که کنیزکان وشمه ازین مبحث درسورهٔ نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و
تهویل وامر فرمود کای زنان درپس پرده وحجاب قرار گیرید واتقین الله ونترسید از خدای تعالی وپردهٔ حیا از پیش بردارید ان الله
کان بدرستیکه خدای هست علی کل شیء بر همه چیز از افعال واقوال شما شهیدا ○ گواه واز هر چه در خاطر وباطن گذرد آگاه نظم دیده
بپوشید زنا محرمان ۞ دور شوید زره وهم وگمان ۞ درپس پردهٔ نوعی حیا ووقار ۞ خوش بنشینید بصبر وقرار ۞ ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرائط
تعظیم ووظائف تکریم سید عالم صلعم مفهوم میشود اوف فرمود آنهارا آیتی که شیرست بکمال عنایت درباره آنحضرت صلعم فرمود ان الله و
ملئکته بدرستیکه خدای وفرشتگان او یصلون درود می فرستند علی النبی بر پیغمبر صلعم یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه بخدا ورسول گرویده
صلوا علیه صلوة گوئید بر وی وسلموا وسلام گوئید بروی تسلیما ○ سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی وصلوة از حق سبحانه
رحمت ست واز غیر او طلب رحمت نزد جمعی یعنی اللهم صل علی محمد این ست که بار خدایا تعظیم کن محمد صلعم را در دنیا بعلو ذکر دین واظهار دعوت
واعظام وگرو ابقای شریعت ودر آخرت بقبول شفاعت او ودر شان امت وتضعیف ثواب واظهار فضل او بر اولین وآخرین وتقدیم او بر
کافهٔ انبیا ومرسلین عم وملائکه والناس اجمعین وجمهور علما بر انند که ایر صلوات بر ان حضرت عم درین آیت محمول ست بر وجوب اما اختلاف در مقدار
آن واجب ست امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب ست وزیاده بر ان مندوب ومستحب ودر بعضی مواضع استحباب اکد ست یعنی در نماز
بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح ودر تشهد آخر واجب ست وبمذهب امام ابو حنیفه رح وبرخی از علمای شافعی سنت ست وائمه را در وقت
گفتن وشنیدن نام آنحضرت صلعم اختلاف ست بعضی بر انند که هر نوبت درود گفتن واجب بود وجمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه
واجب ست وبس وفتوی بر آن ست که نام آنحضرت صلعم در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجب ست وباقی سنت ودر کیفیت صلوة احادیث
متنوعه وارد شده وامام نووی رح فرموده که افضل آن ست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته والفاظ وارده را تمام بیارند
برین وجه که اللهم صل علی محمد وعبدک ورسولک النبی الامی وعلی ال محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی و
علی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید وسلم تسلیما کثیرا وفضائل صلوات وأوقات آن وشرائط و
آدابیکه دران رعایت باید کرد حواله بمطالعه تحفه اهل صلوات ست وطرفه یاسین الانام درود جناب تو ۞ ورد زبان خاست همه سال وصبح وشام ۞
نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما زدور ۞ درد ست ما همین صلوات ست والسلام ۞ ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله میرنجانند خدای را یعنی
ارتکاب میکنند انچه نزدیک خدای تعالی مکروه ست از نسبت شریک وزن وفرزند بوی وگفتن کلمات کفر ویؤذون رسوله ومیرنجانند پیغمبر او را قولا که
ساحر وشاعر میگویند وفعلا که الم بروی ودندان مبارکش میرسانند لعنهم الله دور گردانید خدای تعالی ایشان را از رحمت خود فی الدنیا
والاخرة در سرای دنیا وعقبی واعد وآماده کرده لهم برای ایشان در آخرت عذابا مهینا ○ عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین
وآنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی والمؤمنات وزنان گرویده را چون عایشه صدیقه بغیر ما اکتسبوا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیانتی
که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس بر آینه بر میدارند این مردمان بهتانا دروغ بزرگ واثما مبینا ○ وگناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان ومستحق گناه
ظاهر میشوند وگفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند ودر اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر
فاروق رض کنیزکی را آسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده سرزخم ساخت کنیزک شکایت بخواجهٔ خود برده آن بی ادب سخنان ناملائم شنیع بشما فهه

با فاروق گفت واین آیت در بارهٔ او نازل شد وگویند درشان زانیان ست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی وسندی میفرماید که دران وقت حرائر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی وجواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد که یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنٰتِكَ ودختران خود را وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِیْنَ وزنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یُدْنِیْنَ نزدیک گردانند وفروگذارند عَلَیْهِنَّ بر رویها وبدنهای خویش مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی وجوه وابدان خود را بدان بپوشند ذٰلِكَ این پوشیدن سر وروی وبدن اَدْنٰۤی نزدیک ترست اَنْ یُّعْرَفْنَ باینکه ایشانرا بشناسند بصلاح وعفت یاستمیر شوند بآزادی فَلَا یُؤْذَیْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَّحِیْمًا○ مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ اگر باز نایستند الْمُنٰفِقُوْنَ منافقان از نفاق خود وَالَّذِیْنَ واگر یک طرف نشوند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری ست یعنی زنان از قصد زنا ومیل بفواحش وَالْمُرْجِفُوْنَ واگر ترک نکنند مخبران از اجیف یعنی آنها که خبرهای بدمی افگنند فِی الْمَدِیْنَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام وفعائب مومنان لَنُغْرِیَنَّكَ بِهِمْ هرآینه برگماریم ترا بر ایشان ومسلط سازیم وامر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا یُجَاوِرُوْنَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِیْهَاۤ در مدینه اِلَّا قَلِیْلًا○ مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون رونده مَّلْعُوْنِیْنَ بشر راندگان ودر ماندگان اَیْنَمَا ثُقِفُوْۤا هر کجا که یافته شوند اُخِذُوْا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وَقُتِّلُوْا وکشته شوند یعنی بکشند ایشان را تَقْتِیْلًا○ کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آنانکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیاء را بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدایرا تَبْدِیْلًا○ بدل کردنی وتغییر دادنی یَسْـَٔلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار استهزاء عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ست وَمَا یُدْرِیْكَ وچه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُوْنُ قَرِیْبًا○ باشد نزدیک اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَعَنَ الْكٰفِرِیْنَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث وحشر را وَدور ساخت از رحمت خود وَاَعَدَّ وآماده کرد لَهُمْ برای ایشان سَعِیْرًا○ عذاب آتشی افروخته خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاودان باشند دران اَبَدًا تاکید ست یعنی همیشه در آتش معذب مانند لَا یَجِدُوْنَ نیابند وَلِیًّا دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَّلَا نَصِیْرًا○ ونه یاری ومددگاری که عذاب از ایشان باز دارد یَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش اَجهنم یعنی گاهی ایشان را بپشت خوابانند وگاهی بر روی فگنند یَقُوْلُوْنَ ایشان میگویند یٰلَیْتَنَاۤ کاشکی اَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان میبردیم خدای را وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلَا○ وفرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوْا وگویند اتباع دارا ذل قوم رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما اِنَّاۤ اَطَعْنَا بدرستیکه ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبائل خود را وَكُبَرَآءَنَا وبزرگان وپیشوایان را فَاَضَلُّوْنَا السَّبِیْلَا○ پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند وبافسانه وفسوس فریب دادند رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما اٰتِهِمْ بده ایشان ضِعْفَیْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند وهم مضل وَالْعَنْهُمْ وبران ایشان لَعْنًا كَبِیْرًا○ راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقرر ست که هر که را حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن ؟ وانکه لطف تو خواند که تواند راندن ؟ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُوْنُوْا مباشید كَالَّذِیْنَ مانند آنانکه اٰذَوْا مُوْسٰی بر نجانیدند موسی ع را یعنی پیغمبر من محمد را مر نجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را ع هم بر نجانیدند واورا بنسبت کردند بآنکه ادرش هارون را کشته است فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدای تعالی مِمَّا قَالُوْا از آنچه گفتند وزنی را که رشوت داده بودند تا در

معانقة عند المتاخرین ۱۲

ربع

ربع

ع ۲

ع ۱۰

حق وی اقرار کند به پاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون عم بکوه طور رفتند و هارون عم آنجا وفات یافت و گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی
حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم نهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برائت وی
برادر اقرار کرد یا میگفتند که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم
درآمد موسی عم برهنه از پی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وگفتند بود موسی عم عند الله نزدیک خدای تعالی وجیها
باجاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعه در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از
ایذاء رسول او وقُولُوا وبگویید قَوْلًا سَدِیدًا ۵ یعنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگویید و
ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عایشه و قصه زینب رض وگفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع
درین باب آنست که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید یُصْلِحْ تا بصلاح آرد خدای
لَکُمْ برای شما أَعْمَالَکُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَکُمْ گناهان شما وَمَنْ
یُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در انچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه برهد از شر و برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِیمًا ۵
فیروزی بزرگ و آن لقاست یا بهشت إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت ست یا حدود شرع و در موضع فرموده که نماز ست و
روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت ست بر هر تقدیر عرضه کرد آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب و قتیکه فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَیْنَ پس سر باز زدند أَنْ یَحْمِلْنَهَا از انکه بردارند امانت را
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند ازان وگفتند ما مسخر فرمانیم برای انچه ما را آفریده نه محتاج ثواب ایم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر
ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کرده و ایشان کرده اند سر باز زدند از راه مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آنرا
آدمی ضعیف و ناتوان إِنَّهُ کَانَ بدرستیکه هست انسان ظَلُومًا ستمگار بر نفس خود که امانتی که احرام عظام از حمل آن پهلوتهی کردند و او با عجز خود قبول
کرد جَهُولًا ۵ نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لِیُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب کند خدای تعالی
الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در
امانت وَیَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مومن بحیث حفظ امانت وَکَانَ اللَّهُ و
هست خدای غَفُورًا آمرزنده تائبان رَحِیمًا ۵ مهربان بر ایشان علماء عرفا را درین آیت سخن بسیار ست و از انجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی ع ۹
آیت را بران فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ست که اگر عرض کنند بر ین احرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق
آن ست که حق سبحانه این احرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد و عرض تخییر و ایشان ابا کردند از حیثیت عجز نه از روی معصیت انسان قبول
کرد از راه همت نه از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید ؛ قرعه فال بنام من دیوانه زدند ؛ امام قشیری حرآورده که امانت برانها عرض
نمود و بر انسان فرض فرمود انجا عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده ست که نظر آدم عم بر عرض حق بود
نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار بر داشتی
من هم از میان همه تر ابر داشتم که وحملناهم فی البر والبحر بیت راه او رابد و توان پیمود ؛ بار او را بد و توان برد ؛ اشت ؛ صاحب انوار آورده که می شاید که مراد
بامانت عقل و تکلیف باشد چون سماوات و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم ست بوسطه استیلای قوت غضبی

وجهول بجهت غلبهٔ قوت شهوی و فائدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریقهٔ اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن تکالیف تعدیل قوتین ست که نتیجهٔ صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان ست ظلم و جهل چنانچه گوئی المار طهور یعنی از شان او ست طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیان ست اما چون جاهل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل گرفتند و جمعی بر آن ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار غلبهٔ افراد ثابت ست در اتصاف آورده که ظلوم و جهول ست نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجه محمد پارسا رح مذکور ست که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد و ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم ست بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول ست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف ست باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود اگر بر ندا شتی و جهول ست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف ست بجهل و عجز از معرفت حق مصرع العجز عن درک الادراک ادراک ؛ و حضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل ست اما بمعنی اذا جاء شئی جاء ضده انجا جلوها داده ؛ و ظلوم و جهول صیغهٔ مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح ست نه ذم آدم م بار امانت برداشت که فوق الطاقه تو د گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی و جهولی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت ست در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و سایه پرورد محب بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طائفه در خورند که صفت التجعل فیها من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشان ست بیت عاشقانرا درد و بدنامی خوش ست ؛ عاشقانرا سوز و ناکامی خوش ست ؛ آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت ست ؛ زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسطت واقع ست صدا از کوه برامد که مرا ثبات قدم حاصل ست تا حمل این بار ندریم نشاید که آنرا بیازمائیم و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان شد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردهٔ زبان حال او می گفت که بار گران بمدد یار مهربان میتواند کشید بیت آن بار که از بردن او عرش ابا کرد ؛ با قوت تو حامل آن بار توان بود ؛ بالجمله خلعت حمل امانت جز بر قامت استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین اهمیت نام زد او شد جهت دفع چشم زخم حسود ان شیاطین که دشمنان دیرینهٔ اویند پسندانه کان ظلوما جهولا بر اتش غیرت افگندند مصرع تا کور شود هر که نتواند دید

سورة السبا مكية وهي اربع وخمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله همه سپاس و ستایش مر خدای راست الذي له آنخدائی که مر او راست ما في السموت انچه در آسمانهاست از و سائط جلائل نعم و ما في الارض و انچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش في الاخرة در ان سرای ناز روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذي هدانا لهذا و الحمد لله الذي صدقنا وعده و الحمد لله الذي احلنا دار المقام و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را احمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحكيم و او ست کاردان الخبير ؛ دانا باحوال بندگان از کجا کار و نهان یعلم میداند ما یلج انچه فرو رود في الارض در زمین من الماء باران وما یخرج منها و انچه بیرون آید منها از زمین من النبات یا دانا ست بانچه

در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات و انچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات وَمَا یَنزِلُ و میداند انچه فرود می آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار وَمَا یَعْرُجُ و انچه بالا میرود فِیهَا در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غرائب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل ع م و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه صلعم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست انچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و انچه بالا میرود از نفائس انفاس اولیا و اصفیا در بعضی اوقات یا انچه فرو می آید الطاف و کرم ست که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و انچه بالا میرود نالهٔ تابان ست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بر وی کشند که امین المذنبین احب الی من جعل المسبحین بیت مغلق تسبیح شیخ ار چند مقبولست لیک ۱۲ آه درد آلود رندان با قبول دیگرست وَهُوَ الرَّحِیمُ واوست مهربان در اتمام نعمت الْغَفُورُ ○ پوشنده گناهان به پردهٔ رحمت وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قائم آید ما قیامت قُلْ بگو ای محمد بَلَی نه آنست که شما میگوئید آری وَرَبِّی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی لَتَأْتِیَنَّکُمْ بر آینه بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَیْبِ صفت پروردگار ست یعنی داننده پوشیدهاست لَا یَعْزُبُ دور نشود عَنْهُ از علم او یا پوشیده نگردد از و مِثْقَالُ ذَرَّةٍ هم سنگ مور چه خرد یا وزن ذرهٔ از ذرات هوا فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْأَرْضِ و نه در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خردتر مِنْ ذٰلِکَ از مثقال ذره وَلَا أَکْبَرُ و نه بزرگتر از ان اِلَّا فِی کِتٰبٍ مگر انکه مکتوب ست در کتاب مُبِینٍ ۱۲ روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای شایسته أُولٰئِکَ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیات وَرِزْقٌ کَرِیمٌ ○ و روزی بزرگوار یعنی بی طلب و تعب وَالَّذِینَ سَعَوْ و آنانکه بشتابند فِی آیٰتِنَا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعٰجِزِینَ عناکنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم ازان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما عذاب ما از ایشان فوت شود أُولٰئِکَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ عذابی مِنْ رِجْزٍ اَلِیمٌ ○ از سخت تر عذابی الم رساننده وَیَرَی الَّذِینَ و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر صلعم اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آن ست که اهل علم و انند الَّذِی أُنْزِلَ آنچیزی که فرو فرستاده شده است اِلَیْکَ بسوی تو مِنْ رَبِّکَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ اوست راست و درست ست وَیَهْدِی و مینماید آن منزل راه نماید اِلٰی صِرَاطِ الْعَزِیزِ براه خداوند غالب الْحَمِیدِ ○ ستوده بر نعم غایة الحمد وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی ببعضی گفتند هَلْ نَدُلُّکُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلٰی رَجُلٍ بر مردی یُنَبِّئُکُمْ که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلعم که میگوید اِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند هم اجزای شما را کُلَّ مُمَزَّقٍ ۱۲ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک اِنَّکُمْ بدرستیکه شما لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ ○ هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ آیا می بندد بر خدای کَذِبًا دروغی را استعمارا مر او را بِهِ جِنَّةٌ یا آبادست و جنونی ست که میگوید چیزی که نمیداند بَلِ الَّذِینَ نه چنین ست که میگویند بل آنانکه لَا یُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای فِی الْعَذَابِ در عذاب اند بدان جهان وَالضَّلٰلِ الْبَعِیدِ ○ در گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی ست چه بعد از صفت

ضلال ست افلم یروا آیا نمی بینند و نمیگردند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی انچه در پیش ایشان ست و ما خلفهم و انچه از پس ایشان ست من السماء و الارض از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین ان نشا نخسف بهم الارض اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بر زمین او نسقط یا فرو افگنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را ان فی ذلک بدرستیکه در نظر آسمان و زمین یا در تامل باقتدار خسف و اسقاط لآیة هر آینه دلالت ست لکل عبد منیب مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت و لقد اتینا داود منا فضلا از نزدیک ما فضل و زیادتی بر سائر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا انکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن ست چه هرگاه که داود ع بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی نظم زصوت و لکشش جان تازه گشتی ؛ روان را ذوق بی اندازه گشتی ؛ سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ؛ ازان پر حال تر نشنوده آواز ؛ و بعضی گفته اند که افضل آنست که بعد ازین میگوید یا جبال اوبی معه گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را معه با داود ع در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد این معجزه داود ع بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی و الطیر ج و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود ع تسبیح گفتی کوهها بصدای وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر بر سروی صف کشیده به الحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو گردد مطرب من نغمه پرداز ؛ ز شوقش مرغ روح آید بپرواز ؛ روزی فرشته بزیارت داود ع آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود ع از خدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید و النا له الحدید لا ج و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرق چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل با انکه بساز سابغات زرههای فراخ دامن کشاده و قدر فی السرد اندازه نگهدار در یافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم انگن تا وضع آن متناسب افتد در تسییر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درهم فروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود و اعملوا آل داود شکرا و دیگر گفتیم ای داود و با اهل خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض انی مدرستیکه من بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر ن بینا ام و لائق آن پاداش خواهیم داد و لسلیمان الریح و مسخر کرده شد مر سلیمان را ع م باد غدوها شهر رفتن او بامداد یک ماهه راه و رواحها شهر ج و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و انجا بیتوتت نمودی و اسلنا و جاری کردیم له بری او عین القطر چشمه مس گداخته را از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و ازان مس انچه میخواستند میساختند و من الجن و رام کرده شد مر او را از دیوان من یعمل بین یدیه کسی که کار کردی پیش او باذن ربه بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که و من یزغ منهم و هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عن امرنا از فرمان ما و از اطاعت سلیمان ع م نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر ن از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شده که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع م دیوی بیرون شود آن تازیانه آتش بر وی زند و او را بسوزد و یعملون میکردند له بری

سلیمان ع م مایشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان ع م در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح مینون و قلقوم و غمدان و هند و خنیده و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء م بر وضعی که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردمان آن را مشاهده نموده برهمان وجه پرستش نمایند و دران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین لهانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه بانها روح در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان ع م خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بر بالهای خود و را سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند از برای سلیمان ع م کاسهای چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهای بلند بر سه پای نهاده مانند کوهها و او را دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود ست اِعْمَلُوا گفتیم عمل خیر کنید اٰلَ دَاوٗدَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت ثنائی قدس سره فرمود که آل داود ع م ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی کسی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی وَقَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ۝ از بندگان من سپاس دارند و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری ادا کند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی ست مستدعی شکر دیگر و ازینجا گفته اند الشکر من یری عجزه من الشکر مثنوی حد شکر حق نداند هیچکس ٭ حیرت آمد حاصل دانا و بس ٭ آن بزرگی گفت باحق در نهان ٭ کای پدید آرندهٔ هر دو جهان ٭ ای منزه از زن و فرزند و جفت ٭ کی توانم شکر نعمتهات گفت پیک حضرت دادش از ایزد پیام ٭ گفتش از تو این بود شکری مدام ٭ چون درین ره این قدر بشناختی ٭ شکر نعمتهای ما پرداختی ٭ آورده اند که بنای بیت المقدس را داود ع م آغاز کرده بود و سلیمان ع م در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکسالهٔ کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان ع م درآمده طلب ودیعت روح کرد و سلیمان ع م کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان ع م درگذشت او را بنشستند و بر و نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور و بر او را زنده می پنداشتند و بهمان کار که نام زد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال سفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد و همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان ع م مرگ را او را مرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد مر دیوان را عَلَىٰ مَوْتِهٖ بر مرگ سلیمان ع م اِلَّا دَابَّةُ الْاَرْضِ مگر چوب خوارهٔ که از زمین برآمده تَاْكُلُ میخورد مِنْسَاَتَهٗ عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان ع م تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان اَنْ لَّوْ كَانُوْا آنکه اگر بودندی که البته يَعْلَمُوْنَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب مَا لَبِثُوْا درنگ نکردندی یک سال فِي الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ ۝ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستیکه بود لِسَبَإٍ مراد لاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان فِيْ مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان وحفص بصیغهٔ مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان اٰيَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزل بود در میان دو کوه

از اعلی تا اسفل آن منزل بعده فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شهر بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانهٔ دو کوه تا آبهای اصلی و فاضل آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبهٔ اعلی بکشایند و آب ببزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و باخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتٰنِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد و بوستان بود عَنْ یَّمِیْنٍ وَّ شِمَالٍ ؕ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ مینمود کُلُوْا گفت پیغمبر ایشان را که بخورید مِنْ رِّزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و برزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلعم گفت که ازین نعمتها بخورید وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر کنید مر خدای را بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ این شهری که خدای شما را دران باز ازان روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از نکوئی ۞ چون باغ ارم به تازه روئی ۞ در انجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پیش در جاها پیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی پیشها که در جامه و بودی بردی وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ ۞ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوْا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر عرب بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان بادهای ذی الاوغار بن جیشان بعد از رفع حضرت ادریس عم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم برایشان سَیْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم بند آب ست یا نام وادی که آب از و آمد یا اسم موشی دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنٰهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَیْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَیْنِ دو باغ ذَوَاتَیْ اُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهٔ تلخ وَّاَثْلٍ و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلهست وَشَیْءٍ و چیزی مِّنْ سِدْرٍ قَلِیْلٍ ۞ از کنار اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند ازان میوهای فوت شده ذٰلِكَ این عذاب جَزَیْنٰهُمْ پاداش دادیم ما ایشان را بِمَا كَفَرُوْا ؕ بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند وَهَلْ نُجٰزِیْٓ و آیا عقاب کرده شود اِلَّا الْكَفُوْرَ ۞ مگر ناسپاسی و حق نعمت نشناسی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام ست هر کس را و کافر را و مجازات خاصه کفار راست آورده اند که بجایی سبا زدند پیغمبر صلعم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه و تعالی بار دیگر در های نعمت برایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَیْنَهُمْ میان سبا وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِیْ و میان آن دیهها که بکرم خود بَرَّكْنَا برکت دادیم فِیْهَا دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن و ایلیا قُرًی ظَاهِرَةً دیهای معمور آشکارا متصل یکدیگر قدیمین المعانی گوید از مآرب که منزل اول سبا بود تا شام چهار هزار و هفصد و بیست و چهار دیه آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِیْهَا السَّیْرَ دران دیها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِیْرُوْا بروید فِیْهَا دران دیها لَیَالِیَ وَاَیَّامًا شبها و روزها اٰمِنِیْنَ ۞ امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیهٔ سبا آغاز بجادت کرده از یمن بشام می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و تو نگر ایشان را بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه بچندان مسرورند که سواره و تونگر فَقَالُوْا پس گفتند اے ربنا ای پروردگار ما بَاعِدْ

دوری افگن بَیْنَ اَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و نتوانند کرد وَظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ وستم کردند بدین وعا نفس خود و مآل آن دیهار اخراب کردیم فَجَعَلْنٰهُمْ پس بگردانیدیم اهل سبا را اَحَادِیْثَ سخنان یعنی ایشان تعجب بازگویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنٰهُمْ و پراگنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در مآرب نماند قبیلهٔ غسان از ایشان بشام رفت و فضاعه مکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جزام تهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد بجای که تفرقوا ایدی سبا اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انچه ذکر کردیم لَاٰیٰتٍ هر آینه عبرتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُوْرٍ ○ سپاس گزیننده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان انچه رسید بیت روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم ؛ دستیله در آغوش بد اکنون بدندان میگزم ؛ وَلَقَدْ صَدَّقَ بدرستیکه راست یافت عَلَیْهِمْ بر اهل سبا واصح آن ست که بر همه کافران اِبْلِیْسُ ظَنَّهٗٓ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در بارهٔ اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوْهُ پس پیروی او کردند در شرک وَمَا عَصَیْتُ اِلَّا فَرِیْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ وَنبود لَهٗ عَلَیْهِمْ مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد مِنْ سُلْطٰنٍ تسلطی و استیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ یُّؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْاٰخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از کسیکه مِنْهَا فِیْ شَكٍّ از آخرت در گمان ست تا بدانند اولیای ما اهل ایمان را ارباب گمان را وَرَبُّكَ و پروردگار تو عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز حَفِیْظٌ ○ نگاهبان ست قُلِ بگو ای محمد مر نبی ملیح را ادْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشان را ع ۱۲
خدایان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۚ بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافرانرا بگوی که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را که مطلقا لَا یَمْلِكُوْنَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه اَخیر وشر فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ ونه در زمین وَمَا لَهُمْ ونیست مر بتان یا فرشتگانرا فِیْهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَمَا لَهٗ ونیست مر خدایرا مِنْهُمْ از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر مِّنْ ظَهِیْرٍ ○ هیچ یاری و مددکاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ وسود نکند شفاعت کس عِنْدَهٗٓ نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که در خواست کردن نفع نکند اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهٗ مگر کسیکه دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له او در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حَتّٰٓى اِذَا فُزِّعَ تا چون برداشته شود فزع را عَنْ قُلُوْبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قَالُوْا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیْرُ ○ و خدای برتر ست و بزرگوارتر از انکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ یَّرْزُقُكُمْ بگو ای محمد که روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها باران وَالْاَرْضِ و از زمین نبات قُلِ اللّٰهُ ۙ هم خود بگوی روزی دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند و بدل مقرند وَاِنَّآ و دیگر گو با ایشان که مومنان که روزی دهنده را یکی گوئیم دیگری را پرستش کنیم که بر هر صفت یکی ست اَوْ اِیَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را مراتب امکانیت فروتر از نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلٰی هُدًی بر راه راستیم

اَوْ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ○ یا در گمراہی آشکارا قل لَا تُسْئَلُوْنَ بگو پرسیدہ نخواہید شد شما عَمَّآ اَجْرَمْنَا از آنکہ مکنیم از بدی وَلَا نُسْئَلُ وما پرسیدہ نخواہیم شد عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچہ شما میکنید بلکہ ہر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواہد کرد مناسب آن جزا خواہند داد قُلْ یَجْمَعُ بگو جمع کند بَیْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ یَفْتَحُ پس حکم کند بَیْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی وحق را بہ ستان وصالحان قربت فرستد وبطل را بہ زندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ واوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِیْمُ ○ دانا بچگونگی حکم قُلْ اَرُوْنِیَ الَّذِیْنَ بگو بنمایید بمن آنان را کہ اَلْحَقْتُمْ بِهٖ بخدای شُرَكَآءَ انبازان یعنی بنمایید تا کدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا ہرگز این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ بلکہ اوست خداوند غالب بر ہر کس کہ دم شرکت با او نتواند زد الْحَكِیْمُ ○ دانا باحکام صواب وموصوف بحکمت بالغہ پس کدام کس را با او رتبت شرکت تواند داد نظم وحده لاشریک له صفتش ؛ وہو الفرد اصل معرفتش ؛ شرک راہی وحدتش ره نیست ؛ عقل از کنه ذاتش آگہ نیست ؛ ہست در راه کبریائی جلال ؛ شرک نالائق وشریک محال ؛ وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا كَآفَّةً مگر فرستادن عامه وشامل لِّلنَّاسِ مر ہمہ مردمان را از احمر واسود واز جن وانس یا نفرستادیم مگر بہ عامۂ خلق واین از خصائص افضلیت آنحضرت ست صلعم کہ مبعوث بود با ہمہ اطراف آدمیان وجنیان وغیر آن وہیچکس از انبیاء ہم تمام جن وانس مبعوث نشده قطعه ترا فرستادند بشیر سعادت ؛ وزان پس نوع انسان آفریدند ؛ پریرا جمله در خیل تو کردند ؛ پس آنگاہی سلیمان آفریدند ؛ وگفته اند کافہ برای مبالغہ ست چون علامت ونسابت یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرًا مژده دہنده بفضل کسیکہ بتوحید اقرار کند وَّنَذِیْرًا وبیم کننده بعدل آنرا کہ بشرک اصرار نماید وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند فضائل وکمالات ترا وجہل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند از فرط جہالت مَتٰى كَیْ باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعدۂ عذاب یا قیام قیامت اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر ہستید شما راست گویان یعنی رسول ومومنان قُلْ لَّكُمْ بگو مر شما را مِّیْعَادُ یَوْمٍ وعدۂ روزی ست كہ چون رسد لَّا تَسْتَاْخِرُوْنَ باز پس نیایید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندک زمانی وَّلَا تَسْتَقْدِمُوْنَ ○ وپیشی نگیرید بر آن آورده اند كہ كفار مكہ اہل كتاب را از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان گفتند ما در كتب خود نعت او خوانده ایم واو پیغمبر بحق است ابو جہل واشال او گفتند ما بكتب شما نیز ایمان نداریم واین آیه نازل شد كہ وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وگفتند آنانكہ نگرویدند مر اہل كتاب را كہ لَنْ نُّؤْمِنَ ایمان نداریم بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ باین قرآن كہ بر محمد فرو می آید وَلَا بِالَّذِیْ ونہ بدان كتاب نیز كہ فرو آمده ست بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از وَلَوْ تَرٰۤى واگر بینی اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون ستمكاران یعنی مشركان را مَوْقُوْفُوْنَ باز داشتگان باشند عِنْدَ رَبِّهِمْ صلعم نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه ہر آینه بینی امری صعب وكاری پر خوف یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی از ایشان اِلٰى بَعْضِ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن یعنی محاوره میكنند وسخن بہم میگردانند یَقُوْلُ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا میگویند آنانكہ زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان وپس روان لِلَّذِیْنَ اسْتَكْبَرُوْا مر آنانرا كہ از قول حق سرکشی میكردند یعنی پیشوایان وبزرگان لَوْلَاۤ اَنْتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال واغوای شما بود لَكُنَّا مُؤْمِنِیْنَ ○ ہر آینه می بودیم بگرویدگان اما شما را گمراه كردید واز ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِیْنَ اسْتَكْبَرُوْا گویند آنانكہ گردن كشی كرده بودند لِلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْۤا مر آنانرا كہ در دنیا زبون وبیچاره گرفته بودند اَنَحْنُ صَدَدْنٰكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدٰى از قبول ایمان وہدایت بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ پس از آنكہ آمد شما بَلْ كُنْتُمْ بلكہ بودید شما بنفس خود مُّجْرِمِیْنَ ○ گناہكاران وشرك آرندگان وَقَالَ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا گویند آنانكہ ضعیف وبیچاره بودند لِلَّذِیْنَ اسْتَكْبَرُوْا مر آنانرا كہ از قبول حق سرکشیدند بَلْ نچنین ست كہ ما بخود كافر شده ایم بلكہ مَكْرُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ مكر وفریب شما در شب وروز باز دارنده ما بود

از ایمان اذ تامرونا چون بفرمود یدما را ان نکفر بالله بانچه کافر شویم بخدای ونجعل له ندا گیریم مر اورا انکاد اهمتایان
واسروا الندامة وهر دو گروه بعد از گفت وشنید پشیمان شوند وعمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در
نمانند وبعضی اسرار را یعنی اظهار دانند واین لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لما رأوا العذاب آن هنگام که به بینند عذاب را
وجعلنا الاغلل وبکنیم ما غلهای آتشین را فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان ومتبوعان ایرا دستقبل لفظ ماضی
بجهت تحقیق وقوع ست ووضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان ست هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا
ما کانوا یعملون ○ مگر بانچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید وما ارسلنا ونفرستادیم فی قریة در هیچ
دهی وشهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها آسودگان وتنعمان وتکبران آن ده مر آن پیغمبران را انا بما ارسلتم به
بما ارسلتم به بانچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود تکفرون ○ ناگرویدگان ومنکرانیم وقالوا نحن ودیگر گفتند ما اکثر اموالا واولادا
بیشتریم از جهت اموال واولاد یعنی مال وفرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وما نحن ونیستیم ما بمعذبین ○
عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما نعمت گرامی کرد پس بحمت خواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستیکه
پروردگار من یبسط الرزق کشاده میگرداند روزی را لمن یشاء مر هر که میخواهد از اهل شرک ومعصیت بمشیت خود نه برای کرامت او و
یقدر ودر تنگ میسازد بر هر که میخواهد بحمت حکمت خود نه از روی مذلت ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ○ نمیدانند و ع
گمان می برند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامت ست وشاید که از روی استدراج بود وما اموالکم ونیست مالهاکه بشما داده ایم
ولا اولادکم ونه فرزندان که بشما رزانی داشته ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی
نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد وشما را آن نیست پس اموال واولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند الا من امن مگر کسی را
که بگرود وعمل صالحا ونکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد و
در صلاح تربیت نماید فاولئک پس آنگروه لهم مرایشان راست جزاء الضعف پاداش دوتو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده وبیشتر تا
هفصد بما عملوا ببسبب انچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات وایشان در غرفهای بهشت امنون ○ ایمنند از مکاره آفات وشدائد و
مخافات والذین یسعون وآنانکه میشتابند وکوشش مینمایند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی قرآن وبران زبان طعن میکشایند معجزین در حالتیکه
گمان برند گانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن وایمان آوردن بدان اولئک آنگروه فی العذاب محضرون ○
در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند قل بگوای محمد ان ربی بدرستیکه آفریدگار من یبسط الرزق کشاده می سازد روزی را لمن یشاء
من عباده مر هر که میخواهد از بندگان خود از کافر وعاصی بر وفق مشیت خود ویقدر وله تنگ میسازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود
وما انفقتم وانچه نفقه میکنید من شیء از هیچ چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد آنرا در دنیا
یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا
خدایا هر نفقه کننده را عوض ده ودیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرضه تلف ساز نیست بده در دنیا
حق تا موجب عزو شرف گردد ومنه بر روی هم گاندک زمانی آن تلف گردد وهو خیر الرازقین ○ وخدای تعالی بهترین روزی
دهندگان ست یعنی غیر او که چیزی کسی میدهد واسطه است در ایصال رزق وحقیقی او ست ویوم یحشرهم جمیعا یاد کن روزی

راکه جمع کنیم همه بنزدیک راز خراع ثُمَّ یَقُوْلُ پس گوئیم وحفص در هرد و لفظ بیاموزاند یعنی خدای تعالی همه را حاضر کند پس گوید لِلْمَلٰٓئِکَةِ مر فرشتگان را
کہ اَهٰٓؤُلَآءِ اِیَّاکُمْ آیا اینان گروهند که شما را کَانُوْا یَعْبُدُوْنَ ۝ می بودند که میپرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان است
از شفاعت ملائکه قَالُوْا گویند فرشتگان سُبْحٰنَكَ پاکی تراست از انکه غیر ترا پرستند اَنْتَ وَلِیُّنَا تو ولی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی
تو مقصر میدانیم بچه وجه بعبودیت خود راروا داریم یا توئی دوست ما مِنْ دُوْنِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و
حاشا که ما پرستش ایشان را رضا داده باشیم بَلْ کَانُوْا بلکه بودند که از جهل و غوایت یَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان
ایشان میبردند در پرستش آله باطله یا متمثل میشدند بصور تهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملائکه اند اَکْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ
بدیوان مُّؤْمِنُوْنَ ۝ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْیَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لَا یَمْلِكُ مالک نمیشود
بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا سودی را وَّلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود
و دفع کردن زیان نیست وَنَقُوْلُ وگوئیم لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوْقُوْا
بچشید عَذَابَ النَّارِ الَّتِیْ عذاب آن آتشی که کُنْتُمْ بِهَا بودید که بدان تُكَذِّبُوْنَ ۝ تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید وَاِذَا تُتْلٰی
وچون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن قَالُوْا گویند مَا هٰذَآ اِلَّا رَجُلٌ نیست این کس که
میخواند کلام یعنی محمد مگر مردی کہ یُّرِیْدُ اَنْ یَّصُدَّكُمْ میخواهد آنکه باز دارد شما را عَمَّا کَانَ از آن چیزی که بودند که پیوسته یَعْبُدُ اٰبَآؤُكُمْ
میپرستیدند پدران شما آن را یعنی مدعای او این ست که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد و
قَالُوْا و گفتند مَا هٰذَآ نیست این کلام که میخوانند یعنی قرآن اِلَّآ اِفْكٌ مگر دروغی مُّفْتَرًى بربافته و بخدای اضافت کرده وَقَالَ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام رست را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّا سِحْرٌ
مُّبِیْنٌ ۝ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند وَمَآ اٰتَیْنٰهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشانرا مِّنْ کُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که
همواره تدرس سوی آنها بخوانند آنرا و از انجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلَیْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی
در زمان فترت مِنْ نَّذِیْرٍ ۝ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و تکذیب کردند مر انبیاء م آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوْا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه مِعْشَارَ مَآ اٰتَیْنٰهُمْ به یک انچه ما داده ایم
ایشان را از فراخی قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر انچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات
فَكَذَّبُوْا رُسُلِیْ و قصر پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَیْفَ کَانَ پس چگونه بود نَكِیْرِ ۝ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ع ۹
ایشانرا و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ اِنَّمَآ اَعِظُكُمْ بگوای محمد جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم
بِوَاحِدَةٍ بیک چیز اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ آن چیز اینست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم برای خدای و پراگنده شوید مَثْنٰى وَفُرَادٰى دو دو تا
یا یکدیگر مشاورت کنید و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوْا واقف پس تفکر کنید در امر محمد از مبدا حال او تا این غایت
اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما مِّنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث شده بلکه میشناسید
کمال عقل او را و آن کافی ست بر صدق قول او اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیْرٌ لَّكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَیْنَ یَدَیْ پیش از وقوع عَذَابٍ
شَدِیْدٍ ۝ عذابی سخت که عذاب آخرت ست قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ بگو انچه میطلبم شما را مِّنْ اَجْرٍ از مزدی بر ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما راست

یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال ست یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری الا علی الله مگر بر خدای تعالی وهو علی کل شیء شهید گواه ست قل ان ربی بگو بدرستیکه پروردگار من یقذف بالحق می افگند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن ست علام الغیوب اوست دانای پوشیده ها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قل جاء الحق بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر بفرض محال از راه حق همچنانکه گمان برید من بمن فانما اضل پس جز این نیست که میفرم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن عائد بمن ست وان اهتدیت و اگر براه راست روم فبما یوحی الی ربی پس سبب آن ست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من چه توفیق هدایت و البته بعنایت اوست انه بدرستیکه خدای تعالی سمیع شنوست دعای بندگان را قریب نزدیک ست بامید نیازمندان ولو ترای و اگر ببینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر یعنی امری عجیب باهول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود واخذوا و گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین یا زیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس یعنی اخذ و امن مکان قریب بدین تفسیر آن ست که از تحت اقدام خود ما خود گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد دیگر که او را ناجیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم بسفیان رساند وقالوا او گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف امنا به ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشان را بازگشتن و خلاص غیر میسور میخواند و آن بمعنی تناول ست یعنی از کجا بود ایشان را فراگرفتن ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرت ست و محل تکلیف ایمان دنیا ست و نزدیک پس آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا به و حال آنکه نگرویدند بخدا و رسول و بعث را من قبل پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون و می افگندند بالغیب بپوشیدگی سخنان را یعنی بگمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور تر بودند از انچه میگفتند و امید بستند که چه میگویند دحیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و میان انچه آرزو میبرند از انچه گفتند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد بمن عمل باشیاعهم باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان ها از ایشان نیز قبول نکردند انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند فی شک مریب در گمان تهمت افگننده و مضطرب سازنده

سورة فاطر مکیة وهی خمس واربعون اٰیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایشی که شاید و شائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش ست فاطر السموٰت والارض پدید آرنده آسمانها و زمینهاست جاعل الملئکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستاده ایشان را بر رسالت بانبیاء هم و گویند سلاها الهی به پیغمبران هم رسانند بوحی و یا ولیا الهام و بمومنان بر رویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران وثلث وسه سه ورٰبع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر ست که جبرئیل هم

ششصد بال دارد یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در انچه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده میشود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت و همین گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرموده که علو همت ست یا رضا بتقدیر یا شوق مرتبهٔ قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قدیر توانا ست ما یفتح الله انچه بگشاید خدای تعالی للناس برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فلا ممسک لها مر آنرا و ما یمسک و انچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا من بعده از پس باز گرفتن آن و هو العزیز و او غالب ست در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان ست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم ست یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی ست ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه این علم ناآموخته گاهی دران غرقم و گاه ازان سوخته نظم دست لطفش نسخهٔ علم و حکم بی قلم در صفحهٔ دل زد رقم علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از الهام خاص رب بود یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمت الله نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و ادرار ارزاق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله بجز خدای تعالی که یرزقکم روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران و الارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید و ان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی و الی الله و بسوی خدای تعالی ترجع الامور بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی در حشر و جزا حق راست ست و در و خلاف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید و لا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افگند و اگرچه این ممکن ست اما بشابه تناول زهر ست باید دفع طبیعت مر آنرا بمقاومت بآن بزرگان فرموده اند که یکی از مکائد ابلیس تسویف ست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افگند و گوید فرصت باقی ست عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب یار می و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر السحاب غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد مصرع توبه را فردا فگندی عمر فردا را که دید ان الشیطن لکم عدو بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی ست بعداوت قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد تمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوی او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا حزبه انچه ازین نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزب خود یعنی پیروان و فرمان بردارن خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با و من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت

شیطان را اجابت کردند لَهُمْ مرایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند وباشیطان
مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای صالح وخالص وپاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مرایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان
ع وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ومزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او وَرَآهُ
پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو چون کسی که تمییز میکند حسن را از قبیح وهریک را به بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد از این
یا عاص بن وائل وسوء عمل ایشان شرک وتکذیب ست ماوردی گوید که مراد یهود ونصاری اند وسوء عمل عناد ومکابره ایشان است با
سید عالم صلعم یا خوارج ورافض وسوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی يُضِلُّ میگذارد وگمراه میگرداند
مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وراه مینماید وتوفیق دهد هرکرا میخواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ برگمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوردی وتاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر
کن هریک ازان مقتضی حسرت ست مخور برایشان وجان در سر وکار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ
بایخه میکنند وبرایشان جزا خواهد داد وَاللَّهُ وخدای حَقَّ الَّذِي آنکه أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها یعنی بادشمال ودبور وجنوب
فَتُثِيرُ پس برانگیختند ایشان سَحَابًا ابرها را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت ست فَسُقْنَاهُ پس براندیم
آن ابرها را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل ست یعنی ما توانیم وپس که برانیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ بسوی زمینی مرده وافسرده یعنی بی حیاتی آن
فَأَحْيَيْنَا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که ازابر نازل شده بود الْأَرْضَ زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی وافسردگی وَكَذَٰلِكَ النُّشُورُ
همچنین ست زنده کردن یعنی احیای اموات وبرانگیختن اموات در صفحهٔ معقد وربکسان ست مَنْ كَانَ هرکه باشد که برای خود میخواهد الْعِزَّةَ
میخواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مرخدای تعالی راست همه عزتها وعزت او ورسول ومومنان
متعزز اند که وبعد العزة ولرسوله وللمومنین عزت در ملازمت اوست ومذلت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگهش سر بتافت ✽ هرددکه
شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائفی که آنها در وملکوب
میل صعود میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وعمل شایسته برمیدارد آنرا ومحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص ست نافع نیست یا
کلم طیب دعاست وعمل صالح صدقه مساکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدقاست یا کلمه دعای ائمه است وعمل صالح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزات ست
وعمل شمشیر زدن یا کلمه استغفار ست وعمل ندم ودرین همه صور برورندهٔ کلمه عمل ست وبعضی ضمیر فاعل در یرفعه عائد بکلمه طیب دارند که قول لا اله الا الله ست
وگویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال توحید ست ویک وجه در کشاف آن ست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبهٔ وی را رفیع گرداند مراد عمل
موحد مخلص ست که هیچ چیز بقیمت آن نیست وکار ریاکه ریایان آمیخته باشند از همه چیز خوارتر وبیمقدارتر ست نظم گرت هیچ اخلاص در بوم نیست ✽ ازین در
کسی چون تو محروم نیست ✽ زر قلب آلوده بی قیمت ست ✽ زری دان که خالص بود حرمت ست ✽ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ وآنانکه
پنهان میکنند ومیسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش ست نسبت با حضرت رسالت پناه صلعم انچه در دارالندوه اندیشیدند درباره آنحضرت ص
از حبس وقتل واخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لَهُمْ مرایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ
أُولَٰئِكَ ومکر آنگروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود واز پیش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وخدای تعالی بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا آدم ص
از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس بیافرید شمارا از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شمارا أَزْوَاجًا جفتهای مردان وزنان که مزاوجت

ثلثة ارباع

کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و نه نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید اِلَّا بِعِلْمِهٖ مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم ست نزد او وَمَا یُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُّعَمَّرٍ هیچ درازی عمر وَّلَا یُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهٖٓ از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مر او آن ست که نیست زیادت عمر و نقصان او اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه تقدیر طول و قصر عمر عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدای آسان ست وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرٰنِ و مساوی نیست دو دریا هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهٗ این آب شیرین گوارنده عمر شربت او وَهٰذَا و آن دیگر مِلْحٌ اُجَاجٌ آب شور بامالح گرانیده وَمِنْ کُلٍّ و از هر یک ازین دو دریا تَاْکُلُوْنَ میخورید لَحْمًا طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَّتَسْتَخْرِجُوْنَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حِلْیَةً پاره از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُوْنَهَا میپوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی بر اند که این ضرب المثال مومن و کافر ست که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات ست و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان هیهات آن آب حیات آمد و این نقش سراب ست ؛ این عین خطا باشد و آن محض صواب ست ؛ وَتَرَی الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را فِیْهِ در هر یک ازان دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب و روندگان بران لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما تَشْكُرُوْنَ سپاس گوئید خدای را بر چنان نعمتی یُوْلِجُ الَّیْلَ درمی آورد شب را فِی النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع بهمی وصیفی ست وَیُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روز را فِی الَّیْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی ست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کُلٌّ یَّجْرِیْ هر یک ازین دو نیرین میرود لِاَجَلٍ مُّسَمًّی برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ آفریدگار و پروردگار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ و آنان را که میخوانید و می پرستید مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مَا یَمْلِكُوْنَ مالک نیستند مِنْ قِطْمِیْرٍ از پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست اِنْ تَدْعُوْهُمْ اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری لَا یَسْمَعُوْا نمیشنوند دُعَآءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوْا و اگر بسبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوْا لَكُمْ اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز یَكْفُرُوْنَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و

ع ۲

گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا یُنَبِّئُكَ و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِیْرٍ خبر مانند دانا بحقیقت امور آن خداوند سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس آن مثلی ست در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثق به باشد یَآاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ شما محتاجید اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی بروزی و آمرزش و خوشنودی او وَاللّٰهُ و خدای تعالی هُوَ الْغَنِیُّ او بی نیاز ست بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِیْدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقرا اشارت بآن ست که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی ست و الله هو الغنی عبارت ازان ست و چون ظهور کمال آسمانی

موقوف ست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی ست کبری که مستحق حمد ست وثنا و کلمهٔ الحمد بدان ایمائی میکند وازین رباعی
پی بدین معنی میتوان برد رباعی تا حق گردد بجملهٔ اوصاف عیان ۞ واجب باشد که ممکن آید بمیان ۞ ورنه بکمال ذاتی از عالمیان ۞ موجود
غنی چنانکه خود کرد بیان ۞ اِنْ یَّشَاْ اگر خواهد یُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَیَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِیْدٍ ۝ وبیارد آفریدگان
نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده ونشنیده باشد وَمَا ذٰلِكَ ونیست بردن شما و آوردن دیگران ۞
عَلَی اللّٰهِ بر خدای بِعَزِیْزٍ ۝ دشوار وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِّزْرَ اُخْرٰی بار گناه نفس دیگری را وَاِنْ تَدْعُ
واگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار از گناه دیگری اِلٰی حِمْلِهَا به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا یُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَیْءٌ از گناه او
چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَلَوْ کَانَ واگرچه باشد ذَا قُرْبٰی خداوند خویشی یعنی هرچند گناهکاری خویشان وکسان
خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِیْنَ
جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر
ایشان ظاهر ست نه در صحبتها یا عذاب او ازیشان پوشیده ست ومیترسند ازان نادیده آن را وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشته اند
نماز را تخصیص ترسندگان ونمازگزارندگان باندار جهت آن ست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكّٰی وهرکه پاکیزه بود از معاصی
فَاِنَّمَا یَتَزَكّٰی پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهٖ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عائد ست وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ ۝ وبسوی
خدا ست بازگشت همه پس پاکیزگان را برتر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه
وَالْبَصِیْرُ ۝ وبینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمٰتُ ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّوْرُ ۝ ونه
روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ ومساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُوْرُ ۝ ونه حرارت یعنی عذاب
یا دوزخ یا زحمت وَمَا یَسْتَوِی الْاَحْیَآءُ وبرابر نیستند زندگان وَلَا الْاَمْوَاتُ ونه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران
اِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ بدرستیکه خدای میشنواند وتفهیم می کند مَنْ یَّشَآءُ هرکرا میخواهد بتوفیق وهدایت وَمَآ اَنْتَ ونیستی تو بِمُسْمِعٍ شنوانندهٔ سخن
مَّنْ فِی الْقُبُوْرِ ۝ آنکه در گورهاست ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار ست باموات اِنْ اَنْتَ نیستی تو ای محمد اِلَّا نَذِیْرٌ ۝ مگر پیغمبر بیم کننده
بر تو همین ابلاغ وانذار ست وبس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ ۞ اِنَّاۤ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام ست
بَشِیْرًا مژده دهنده بمثوبت وَّنَذِیْرًا وبیم کننده از عقوبت وَاِنْ مِّنْ اُمَّةٍ ونبود از امم سابقه وسالفه هیچ گروهی اِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت
فِیْهَا درمیان ایشان نَذِیْرٌ ۝ پیغمبری بیم کننده یا دانای آگاهی دهنده وَاِنْ یُّكَذِّبُوْكَ واگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ
كَذَّبَ الَّذِیْنَ پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بدیشان فرستادگان ایشان پیغمبران
فرستاده بدیشان بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ وبناهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علی نبینا و
علیهم السلام وَبِالْكِتٰبِ الْمُنِیْرِ ۝ وبکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال وحرام چون توریت وانجیل ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَیْفَ كَانَ نَكِیْرِ ۝ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب وعذاب اَلَمْ تَرَ ع ۱۲
اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی اَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان یا از ابر آبی فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم
عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل ست یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَرٰتٍ از هر میوها مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا درحالتیکه

مختلف ست رنگهای آن یعنی گوناگون ست اجناس یا اصناف آن وگویند مراد اشکال و هیأت آن ست وَمِنَ الْجِبَالِ وازانچه آفریدیم
ازکوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان ست و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط متلونه بَيْضٌ سفید بها وَحُمْرٌ مختلف الوانها
وسرخیها که گوناگون ست رنگهای آن در شدت وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ وبعضی فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ ○ وسیاهیها بغایت
سیاه وَمِنَ النَّاسِ وازآدمیان وَالدَّوَابِّ وجنبندگان وَالْأَنْعَامِ وچارپایان مُخْتَلِفٌ هست انچه بود گوناگون الوانه
رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان اثمار وجبال وهرکه نداند قدرت خدای را آفریدن اشیا وعالم نبود تبدیل هر چیزی از حالی بحالی
چگونه از خدای تعالی بترسد اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که بترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط
خشیت دانش مخشی نه هست وعلم بصفات وافعال اوپس هرکه را دانش او بیشتر ترس او فزون تر وحضرت پیغمبر صلعم از بهر فرموده اند انی اعلمکم
واخشاکم بالله اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تعالی غالب ست در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد از وَغَفُورٌ ○ آمرزنده است مر ترسگار ازا
اِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن ست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای
داشتند نماز را باآداب وشرائط آن وَأَنْفَقُوا ونفقه کردند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از انچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف
انکه بریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً وآشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود وعلانیه در مفروضه يَرْجُونَ
آنانکه امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ○ بازرگانی که کاسد نبود وزیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان
رواجی تمام یابد بر این عملها که کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان
وَيَزِيدَهُمْ وزیادت گرداند حسنات ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بفزاید بر مزد ایشان وایشان را رتبت شفاعت دهد
در کتاب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند درباره جمیعکه واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ اِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ
شَكُورٌ ○ آمرزنده است مر گناهگارانرا مزد دهنده مر سپاسداران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا واانچه وحی کرده ایم مَا إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن هُوَ الْحَقُّ او رست ودرست ست مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچیزرا که پیش ازان بوده از کتب یعنی مطابق عقاید وحلول
احکام آنهاست اِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ هر آئینه داناست ضمائر ایشانرا میداند بَصِيرٌ ○ بیناست
ظواهر ایشانرا می بیند واحوال آنها که تصدیق قرآن وتکذیب آن کنند بر وپوشیده نیست آنکه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه را برامم سابقه فرستادیم
پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت
حضرت رسالت پناه صلعم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب وطلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست وجوی مومنان
بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست
چون ثمن وسدس وربع وثلث ونصف وثلثان وکسی باشد که تمام بردازنجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت ست هر کسی بقدر استحقاق واندازه
استعداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد ویکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکار اند بر
نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وبعضی از ایشان میانه روانند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ
وجمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده اند بنیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای
وبتوفیق وفرمان او ذَٰلِكَ این توریث واصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ○ اوست بخشایش بزرگ حضرت فاروق رضہ

نقل میکند از حضرت رسول صلعم که از انحضرت سه شنوده ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است ومقتصد ما نجات یافته وظالم ما آمرزیده شده ودر تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طائفه را تفسیر فرمود وگفت سابق آنها اند که بی حساب بهشت روند ومقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد وظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند وحق سبحانه برحمت واسعهٔ خود تلافی حال ایشان کند ذوالنورین رض فرمود که سابق ما اهل جهاد اند ومقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند وظالم ما اهل بادیه اند که نه حضر جهاد بندند ونه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آن ست که قبل از هجرت ایمان آورده ومقتصد آنکه بعد از هجرت وقبل فتح مکه گرویده وظالم آنکه بعد از فتح مکه بدائرهٔ اسلام درآمده اصحاب تفسیر وتذکیر وارباب تحقیق وتدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد برترتیبی که در قرآن مذکور ست یعنی افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرمود که آنان جاهلند ومتعلم وعالم وگفته اند طالب دنیا ومائل عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره ومرتکب صغیره ومبرا از جرم یا مصر بر ذنوب وتائب عائد وتائب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند وآنکه متعلق بهر دو باشد وآنکه معاد او بر معاش میچربد یا برابر ستنده بر عادت وعابد بخوف وطمع وعبادت کننده سه وفی الله یا جزع کننده نزدیک بلا وصبور در بلا ولذت یابنده از بلا یا آکل حرام ومائل بشبهت وخورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر ومتوجه مبذکور یا مجرم وتائب ومتقی یا غافل وطالب وواجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربید وآنکه هر دو برابر باشند وآنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او باز باطن باشد وآنکه سر وعلانیهٔ او مساوی باشد وآنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند ودهد یا آنکه هم ستاند وهم بدهد وآنکه دهد ونستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد وآنکه همین جوینده قوت باشد وآنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا وجود وایثار اند یا طالبان نجات ودرجات ومناجات ودر حقائق سلمی آورده که ناظر از خود بخود ونگرنده از خود بآخرت وناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آن ست که پیوسته در خواب غفلت باشد ومقتصد آنکه گاهی بیدار گردد وسابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد ومقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد وسابق آنکه از منعم بمنعم نگردد یعنی با مشاهده منعم در سازد واز و بنعم پردازد **فرد** نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض ؛ دل از میانه تمنا ندارد الا دوست ؛ حق سبحانه هیچ امتی را از امم سالفه این نواخت نکرد واین تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید وابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردند وبرحمت بی غایت امیدوار باشند بیت نیاید از من آلوده طاعتی خالص ؛ ولی برحمت وفضلت امیدواری هست ؛ وگفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل ست تاخیرش از راه عدل وحق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد وتاخیر سابق حجت است تا بتواند که دخول جنان بهست اقرب باشد یا بحجت آنکه اعتماد بر عمل خود نکنند وبطاعت معجب نگردد که عجب آتشی ست که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب ست ؛ گرم ساز تنور بولهب ست ؛ هر کجا شعلهٔ از و افروخت ؛ هر چه از علم وزهد بود بسوخت ؛ جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُوْنَهَا در آیند این سه گروه دران یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیْهَا دران بهشتها مِنْ آساوِر از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَّلُؤْلُؤًا واز مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانهٔ زر ومروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده وبدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج پادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ وپوشش این گروه فِیْهَا حَرِیْرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته وبافته کس نبود وَقَالُوْا وگویند این جمع چون از خفرهٔ دوزخ بر هند وبروضهٔ بهشت برسند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش وثنا مر خدای را ست اَلَّذِیْٓ آذْهَبَ آن خدای که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید وگفته اند مراد هموم دنیا ست چون بیم موت یا وسوسهٔ

ابلیس باضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا رنج فقر تا حسد وتباغض ان ربنا بدرستیکه پروردگار ما الغفور هر آینه آمرزنده گناهگاران است
شکور جزا دهنده سپاس داران ست الذی احلنا آن خداوندی که فرود آورد ما را دار المقامة بسرای اقامت که جنت ست
وازو انتقال بمرضی دیگر نخواهد بود من فضله از بخشش وکرم خود فی محل ما لا یمسنا نمیرسد ما را فیها در سرای اقامت نصب
رنجی جهت طلب معیشت وسایر مشقتها که در دنیا بود ولا یمسنا فیها ونمیرسد ما را درین حال لغوب ماندگی وملال چه کلفتی ومحنتی نیست
در وی بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرور ست والذین کفروا آنانکه نگرویدند بخدا ورسول او لهم نار جهنم مر ایشان راست
آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان هرگ وقتیکه در دوزخ باشند فیموتوا پس تا بمیرند من عذابها از عذاب دوزخ بلکه هر گاه که آتش فرو نشیند زیاده کند احراق والتهاب
اورا وکذلک مانند این پاداش نجزی هیچ جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر وکفران نهایت رسیده باشد وهم ایشان یعنی کافران
یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ ویگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را از دنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم
عمل پسندیده غیر الذی کنا نعمل آنرا که بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم ودانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود
حق سبحانه فرماید اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم وعمر درازی ندانستیم شما را ما یتذکر در آن مقدار که پند گیرد فیه دران عمر من تذکر هر که
خواهد پند گیرد مراد عمری ست که مکلف در وممکن باشد از تفکر وتذکر وگفته اند آن مابین بیست وشصت ست ودر زاد المسیر آورده که هفتاد ست
تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد ازان زمان هرم ست مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ ومتنبه گردید وجاءکم النذیر وآمد شما
بیم کننده یعنی پیغمبری که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان وهمسایگان که کفی بالموت واعظا واکثر علما بر انند که مراد از نذیر شیب ست
که زمان شیب فرو نشاننده شعله حیات ست وموسم پیری زنگ فزاینده آئینه ذات مثنوی نوبت پیری چو زند کوس رد ۵ دل شود
از خوشدلی وعیش فرد ۵ در تن واندام چو آید خمکست ۵ لرزه کند پای نرستی چو دست ۵ موی سفید از اجل آرد پیام ۵ پشت خم از مرگ رساند
سلام ۵ دولت اگر دولت جمشیدی ست ۵ موی سفید آیت نومیدی ست ۵ در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند وبفریاد آیند و
گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را گویند
بلی زندگانی یافتیم ونذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فما للظالمین پس نیست مر ستمکاران را
من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد ان الله بدرستیکه خدای تعالی عالم غیب السموات والارض دانندهٔ پوشیده است
که در آسمان وزمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستیکه او داناست بذات الصدور بآنچیزی که مضمر ست در
سینها هو الذی جعلکم اوست آن کسی که گردانید شما را خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پسینیان متمکن ساخت ومالید
تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز گذاشت واین نعمتی بزرگ ست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم
فعلیه پس بر وست کفره جزای کفر او ولا یزید الکافرین ونیفزاید مر کافران را کفرهم ناگرویدن ایشان عند
ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب عضب جاودانی
همان تواند بود ولا یزید الکافرین وافزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر وشرک ایشان الا خسارا زیان مگر زیان در
آخرت قل بگو ای محمد ارأیتم آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشان را ومیپرستید

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی آرُوْنِیْ بنمائید وخبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریدند مِنَ الْاَرْضِ از زمین وانچه بروی ودر ویست اَمْ لَهُمْ آیا هست ایشان را شِرْكٌ فِی السَّمٰوٰتِ انبازی در آفریدن آسمانها اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ آیا دادیم ایشان را کِتٰبًا کتابی ناطق بآنکه شریک گرفته اند فَهُمْ پس ایشان عَلٰی بَیِّنَتٍ بر حجتهای روشن باشند مِّنْهُ از آن کتاب وخود مینه خواند بَلْ نه چنین ست بلکه اِنْ یَّعِدُ الظّٰلِمُوْنَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که رؤسا واشرافند بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل واتباعند بشفاعت بتان اِلَّا غُرُوْرًا مگر وعده فریب وگمراهی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نگاه میدارد آسمانها وزمین را اَنْ تَزُوْلَا برای آنکه زائل نشوند لزوال ممکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار ست از نگاهدارنده آورده اند که چون یهود ونصاری عزیر وعیسی ع را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان وزمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَآ واگر زائل شوند اِنْ اَمْسَكَهُمَا نیست نگاهدارنده ایشانرا مِنْ اَحَدٍ از هیچکس مِّنْ بَعْدِهٖ بعد از زوال بجائی نیاورند اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِیْمًا بردبار که بعقوبت یهود ونصاری تعجیل نمیکند غَفُوْرًا ع آمرزنده کسی را که از این قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید وداند که لم یلد صفت اوست نظم خداوندی که معبود ست واحد ۞ نگوید کس که مولود ست والد ۞ کسی کورا نباشد کفو ومانند ۞ بدو نسبت نشاید کرد فرزند ۞ روسار قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند بایکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طائفه اند که مکذب پیغمبر خود اند بخدای تعالی جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که لَئِنْ جَآءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِیْرٌ پیغمبری بیم کننده لَّیَكُوْنُنَّ هر آینه باشند اَهْدٰی راه یافته تر مِنْ اِحْدَی الْاُمَمِ از یکی از امتان گذشته چون یهود ونصاری وغیر ایشان فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیْرٌ بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلعم مَّا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن وی ایشان را اِلَّا نُفُوْرًا مگر رمیدن از حق ودور شدن اِسْتِكْبَارًا وتفرد وایشان را مگر گردن کشی از فرمان اللهی فِی الْاَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّیِّئِ ۚ وآنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ وباز نگردد ومکر مدبر مگر باهل وی یعنی مکر هر مکری احاطه کند واطراف وجوانب وی فروگیرد وهر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد مر بارهٔ خود مشاهده نماید وابن یامین را درین باب قطعه ست این دو بیت اینجا ثبت افتاد قطعه درباب من زروی حسد یکدو ناشناس ۞ دهماز دند وکورهٔ تزویر تافتند ۞ اعمال نفسهم سهم بسیکی بمن رسید ۞ وایشان جزای فعل بد خویش یافتند ۞ فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظاری میبرند کذبان ومکاران یعنی انتظار نمیبرند وچشم نمیدارند اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِیْنَ ۚ مگر سنت آلهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب وعقوبت ارباب مکرست فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ پس نیابی مر سنت خدای تعالی را تَبْدِیْلًا ۚ تغییری یعنی عذاب را ثواب بدل نتوانی کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ ونیابی مر سنت خدای را تَحْوِیْلًا ۞ گردانیدنی یعنی از کذبان ومکاران بدیگری حواله نتوان ساخت اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِی الْاَرْضِ در زمین فَیَنْظُرُوْا تا بینند كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد وثمود وَكَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْهُمْ وبودند ایشان سخت تر از کیان قوتًا از روی توانائی وباوجود آن از عذاب رهائی نیافتند وآثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهٗ ونیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ ونه در زمین اِنَّهٗ كَانَ عَلِیْمًا قَدِیْرًا پس هر چه خواهد کند وکسی بر حکم او پیشی نگیرد اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه او هست عَلِیْمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِیْرًا توانا بتصرف در آنها وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ

واگر مواخذه کردی خدای تعالی الناس بما کسبوا مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک ومعصیت ما ترک علی ظهرها
برپشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا جن وانس وگفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه
در زمان حضرت نوح ع م که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان
بگیرد همه را بردشوند ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس میدارد ایشان را الی اجل مسمی تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان ست فاذا
جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فان الله پس بدرستیکه خدای گان بعباده ببندگان خود بصیرا بینا ومیداند ع ۸
که مستحق هلاک کیست ولائق خلاص ونجات کدام ست وهریک را فاخور حال او پاداش وهد نظم آنرا بلوامع رضا نوازد وین را بنوامح غضب
بگدازد کس را بقضای قدرتش کاری نیست انست صلاح خلق کو می سازد

سورة یس مکیة وهی ثلث وثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یس ۞ در مباحث آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری ست از اسرار خزانه غیب که حضرت عزاسمه حبیب خود را صلعم بران اطلاع
داده بعد ازان جبرئیل عم بران نازل شده وجز خدا ورسول کسی بران وقوف ندارد وبعضی از علما درین گفته اند که اسم قرآن ست ودر حقائق سلمی
آورده که نامی ست از نامهای الهی وگویند اسم سورت ست وحدیث ان الله قرأ طه ویس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این
قول میکند ودر تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده کی یس ست وآنکه اهل بیت رسالت یس میگویند تائید این
سخن میکند مصرع له در کم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت ست بیوم میثاق ویس عبارت ست از صلوا یا احباب
از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم ست بمین نبوت حبیب صلعم وسر مطهر او وبعضی برانند که معنی یا ویا انسان ست بلغت طی او در اصل
یانیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری ازو اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند وبحقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه
بحرفی تغییر کنند چنانچه در قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد واین بقولی که
گذشت انسان ست ومخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلعم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت صلعم را ثابت ست ومی شاید که
این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر وحدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود ودیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویت اعتدالیه
هست که میان زبر وبینات او توافق وتساوی هست وهیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه ست صلعم که عدالت حقیقی خواه در
طریق توحید وخواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم تراست مرتبهٔ اعتدال در همه حال ۞ که در خصائص توحید اعدلی زهمه ۞ ممکن ست ترا
در مقام جمع الجمع ۞ بدین فضیلت مخصوص افضلی زهمه ۞ وازفحوای کلمات سابقه روائح ریاحین قلب القرآن پس استشمام میتوان نمود فرد
خدایت لشکری داده ز قرآن ۞ پس انکه قلب آن لشکر ز یاسین ۞ درجوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که لکل شئ قلب وقلب القرآن یس وهرکس که یس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده بارهٔ قرأت قرآن یابد واین سوره را متیم
گویند که تمام میگرداند برخوانندهٔ خود نیکوئی هر دو سرای ودافعه گویند که دفع کند از دیار بهر بدیها وقاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او را وآورده
که کفار مکه گفتند کای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید والقرآن الحکیم ۞ وبحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت
انک بدرستیکه تو لمن المرسلین ۞ از فرستادگان بسوی خلق ازان فرستادگان که بودند علی صراط مستقیم ۞

براه راست که توحید ست یا تو فرستاده شده بطریقهٔ استقامت که راهی راست موصل بمقصود تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالب ست وحفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرَّحِیمِ ۵ مهربان بر خلق وتوانا فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا گروهی را که مَّا أُنْذِرَ بیم کرده نشدند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری ووری از زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بانچه بیم کرده شدند پدران وایشان در زمان اسماعیل ع فَهُمْ غَافِلُونَ ۶ پس ایشان بی خبر اند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستیکه درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لاملان جهنم من بخرتک والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۷ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای برسیدانست در ازل که ایشان بر کفر میرند ویا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل واتباع او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهای ایشان ونمیگذارند که سر با بجنبانند فَهُم مُّقْمَحُونَ ۸ پس ایشان سر در هوا مانندگان اند وچشم بر هم نهادگان تمثیلی مشرکان ست بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او بر اشکند روزی دید که آنحضرت صلعم نماز می گزارد وسنگی برداشت ونزدیک آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چمبر شد وسنگ در دست وی چسپیده در گردنش بماند واین آیت آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند وگویند قوم بنی مخزوم دست اورا بجهد بسیار از گردن او جدا کردند ومخزومی دیگر گفت من بروم وبدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن حضرت صلعم آمد نابینا شد واین آیت آمد که وَجَعَلْنَا وگردانیدیم مَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری وَمِنْ خَلْفِهِمْ واز پس ایشان سَدًّا پردهٔ ومانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۹ پس ایشان نمی بینند محققان گفتند که سد پیش طول امل است وسد عقب غفلت از جنایات گذشته وهر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلائل قدرت ونبیند راه فلاح وهدایت را وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ویکسانست بر ایشان أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ بیم کنی ایشانرا یا بیم نکنی ایشانرا لَا يُؤْمِنُونَ ۱۰ نمی گروند ایشان که علم قدیم وتقدیر ازلی حکیم بقتل وموت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنذِرُ جز این نیست که بیاگاهانی آنکه فائدهٔ بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند ومواعظ او بسمع قبول بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ وبترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی پنهان از او ترسد زیرا در نظر خلقان از حق ترسدانا نچه غائب ست از او یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ کَرِيمٍ ۱۱ ومزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَحْنُ الْمَوْتَىٰ زنده گردانیم مردگان را ببعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ ومینویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وطالحه وَآثَارَهُمْ ومینویسیم پایها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجدی روند مراد آن ست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود وهر قدمی را عنایت بر صفحهٔ اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ وهر چیزی را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ۱۲ مهد دفتری که پیشوای وشن ست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه فرمود کای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ مینویسند در صحیحین مذکور ست که بزرگترین مردمان در زمرهٔ اهل صلوة کسی ست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم ست از انکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل ورباط یا مسجد یا سیئه چون اشاعت باطله وتاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تا هر را مینویسیم وبوقت مکافات مناسب هر

ع ۱۲

شنوعلان

جزا خواهم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو ۞ گندم از گندم بروید جو ز جو ۞ اینچنین گفته است پیر معنوی ۞ کای برادر آنچه کاری بدروی وقفه لهم وبیان کن برای اهل مکه مثلا اصحاب القریة مثل به اهل انطاکیه اذ جاءها المرسلون ۞ وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی ع قبل از رفع باسمان باشمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحی و توما نام گفتندی یا تاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده پیری بیند که گوسفند میچراند بر وسلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی ع ایم خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما در او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بسر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ۞ بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ۞ پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که او را صاحب یس گویند و بشصد سال قبل از زمان پیغمبر ما صلعم بدو گرویده و یکی از سباق اسلام ست القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطخیش رومی بوده بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشانرا بزندان کرد و شمعون از پی ایشان درآمده باخواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت متقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد اذ ارسلنا یاد کن چون فرستادیم الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستاده بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند فعززنا پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و خص تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بثالث بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست گفته اند شمعون یا سلوم یا یونس فقالوا پس گفتند آن فرستادگان باهل انطاکیه انا الیکم مرسلون ۞ بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی ع یا از پیش خلیفه وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما را بر سالت اختصاص داده اند و ما انزل الرحمن و نه فرستاده ست خدای تعالی من شیء از هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم الا تکذبون ۞ نیستید شما الا دروغگویان در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یعلم میداند انا الیکم لمرسلون بدرستیکه ما الیکم فرستادگانیم و ما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین ۞ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب شما فرود آید قالوا انا تطیرنا بکم گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه شما را بسنگ بکشیم و لیمسنکم و هر آینه برسد شما را منا عذاب الیم ۞ عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب شامت عقائد فاسده و اعمال باطله شماست ائن ذکرتم آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون ۞ گروهی گزاف کاران و از حد در گذشتگانید آورده اند که شمعون بانملک بتخانه درآمدی و خدای تعالی را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او هیچ مهم اقدام نمودی روزی شمعون پرسید که ای مالک شنیده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت گمراه ایشان دعوی میکنند که غیر ایشان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب ست ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما را میپرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان

وزمین ست شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا بیماری چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا این نابینایان دیده و رشوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای مالک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما انکار نکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آورد و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَآءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ وآمد از پایان مدینه یعنی دورترجائی از آن شهر رَجُلٌ مردی یَّسْعٰی که میشتافت جهت اعلام رسل تا رسید قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای گروه اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِیْنَ ۝ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوْا مَنْ لَّا یَسْـَٔلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ۝ وایشان راه یافتگانند بخیر در هر دو سرای

وَمَا لِیَ وچیست مرا که اَعْبُدُ الَّذِیْ فَطَرَنِیْ نپرستم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَاِلَیْهِ وبسوی حکم وجزای او تُرْجَعُوْنَ ۝ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت، اضافت فطرت بخود اظهار شکرست، و اضافت بعث باکافران مبالغه در تهدید روز جزاء ءَاَتَّخِذُ آیا فرا میگیرم مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان اِنْ یُّرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَّا تُغْنِ عَنِّیْ کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَیْـًٔا درخواست بتان چیزرا از ان ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمیکنند وَّلَا یُنْقِذُوْنِ ۝ و رها نمیکنند مرا و خلاص نمیکنند پس اگر من آن را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستیم و عبادت کنیم آنگه قادر است برسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم اِنِّیْٓ اِذًا بدرستیکه من آنگاه لَّفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ در گمراهی آشکارا و هویدا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت اِنِّیْٓ اٰمَنْتُ بدرستیکه من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بپروردگار شما فَاسْمَعُوْنِ ۝ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری رض بران ست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را آسمان برد از روی کرامت قِیْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند در آی چون در بهشت در آمد قَالَ یٰلَیْتَ قَوْمِیْ یَعْلَمُوْنَ ۝ گفت کاشکی قوم من دانا شدندی بِمَا غَفَرَ لِیْ بآنکه بیامرزید مرا رَبِّیْ پروردگار من وَجَعَلَنِیْ مِنَ الْمُكْرَمِیْنَ ۝ و گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا آسمان برد وَمَآ اَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلٰی قَوْمِهٖ بر قوم حبیب مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم ما مُنْزِلِیْنَ ۝ فرو فرستنده لشکر برای هلاک قوم یعنی کفار ازان خوارتر و بیمقدارتر اند که هلاک ایشان را لشکری باید و از ان لشکر ملائکه بر روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلعم آنگه لشکر کفار در حساب نبود عقوبت اهل انطاکیه اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک فریادی که جبرئیل ع بر در شهر ایشان کرد صیحه زد فَاِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خٰمِدُوْنَ ۝ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل ع فرو مردند چون آتش بیکبار منطفی شود یٰحَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ ای حسرت بندگان کافر مایا تِیْهِمْ نمیآید ایشان را مِّنْ رَّسُوْلٍ هیچ پیغمبری اِلَّا كَانُوْا بِهٖ مگر بودند که ما او یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما کَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم

آخر الثالث والعشرون

وقد غفرت

فَكَلَّهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ ۝ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ آن هنگام که بهم جمع شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان وا پس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مجور بسر مد خواهند شد بیت وزنعمت جنان همه محروم جاودان ۞ محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا ۞ وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک ولی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده گردانیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه درودنی مراد حبوب غذا به است فَمِنْهُ پس از آن يَأْكُلُونَ ۝ میخورند وَجَعَلْنَا فِيهَا و آفریده ایم در زمین جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرما بنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاک بنان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ۝ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ و آنچه کرده است دستهای ایشان بشخم و شاب و غیره و خص عملته میخواند و ما را نافیه میداند یعنی میخورند از میوهای که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شد أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝ آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمینمایند صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم ازان جب طاعت تا ارواح ازان غذای یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد بر این نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ۞ وز دل ببرد غنچه غمش رنگت ۞ پس زود بسر منزل مقصود رسی ۞ از منهج شکر گر نلغزد قدمت ۞ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا پاک ست آن کسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از انچه میروياند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝ خبر و از انچه نمیدانند از اقسام خلائق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی و گیر ایشان را بر قدرت ما شب ست که از روی حکمت نَسْلَخُ درمیکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از ان روشنائی روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ ۝ در آیند گانند بتاریکی وَالشَّمْسُ تجریبی و آیتی دیگر آفتاب ست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد ست که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین ست که دور او بدو منتهی شود ذَٰلِكَ آن رفتن او بمستقر تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ ۝ تقدیر خداوندی ست غالب بقدرت خود بر هر مقدوری دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را مقدر کردیم یعنی میسر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی و منزل و پلشی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل باتحاد و تقویس میکند حَتَّىٰ عَادَ تا آن وقتیکه گردد در آخر منازل از بارگی و زردی و کجی كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۝ مانند چوب شاخ یکساله که از خرما بنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا شاید مر او را أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول ست و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا الَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب پیشی گیرنده ست

بروز بآن معنی که غلبه کند روشنی او را و هم او قات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد به شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وکل و همه کواکب از تیرین و جرآن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝ در فلک کشاده سیروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنکه برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ در کشتی پر از مردم و سائر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع و گفته اند مراد از ذریت اولادند که در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی ست و ذریت اولاد ست که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون بسفر میروند یعنی چون فرزندان خرد ایشان را قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ از مانند ما يَرْكَبُونَ ۝ انچه سواری میکنند بران چون زورق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شتر اند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشان را که از غرق شدن نگاهدارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۝ و نه ایشان رها کرده شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر انکه بخشیم قِتَابًا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری دادنی إِلَى حِينٍ ۝ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسید وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلائل و حدت إِلَّا كَانُوا مگر انکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ خبر ازان روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشان را که مدرویشان و محتاجان أَنْفِقُوا انفاق کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از انچه روزی داده است خدای تعالی شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم بمومنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم یعنی مذهبیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطْعَمَهُ قصد طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر ست بر اطعام خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداده ایم نه مذهبیم گفتند کافران مومنانرا إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ مگر در گمراهی مهوید انکه ما را بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای انکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بحبت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجانرا بدهند گردانید پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین جفاست نظم درویش را خدا تو نگر حواله کرده ؛ تا کارا و بسازد و فارغ کند دلش ؛ از روی بخل گر نشود ملتفت بدو ؛ فردا بود ندامت و اندوه حاصلش ؛ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَى کجاست هَذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راست گویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً نَفخه اسرافیل تَأْخُذُهُمْ گرفتار کند ایشان را وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝ و حال انکه ایشان در آنوقت در سود و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که بیکبار اسرافیل صور در دمد و همه خلق برجای بمیرند إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر انکه خدای تعالی نخواهد فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران خود وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشند يَرْجِعُونَ ۝ باز گردند یعنی مجال ازنباز بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش يَنْسِلُونَ ۝ می شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون بنگرند قیامت شوند قَالُوا گویند یا وَيْلَنَا گویندای وای ما

ع ۱۰

مَنْ بَعَثَنَا کہ برانگیخت ما را مِنْ مَّرْقَدِنَا از گورهای ما ملائکہ جواب دہند هٰذَا این ست مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنچہ وعدہ داده بود خدای
از بعث و نشور و شما میگفتید یا ہذا الوعد وصدق المرسلون ○ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچہ گفتند و شما باور نکردید
اِنْ کَانَتْ نبود این واقعہ اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک نعرہ کہ آن نفخہ اخیر ست یعنی بجز یک نفخہ زندہ شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاہ
ایشان جَمِیْعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُوْنَ ○ ہمہ ایشان نزدیک ما حاضر شدگانند فَالْیَوْمَ پس امروز کہ روز جزا ست لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کردہ
نشود ہیچ نفسی شَیْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاہند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان را آنچہ مستحق درمانند وَلَا
تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اہل محشر اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ مگر آنچیزی را کہ بودید کہ میکردید از خیر و شر اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بدرستیکہ
اصحاب بہشت الْیَوْمَ آرزو نه فِیْ شُغُلٍ در کاری باشند فٰکِهُوْنَ ○ شادان و نازان و میوه خوران و لذت گیرندگان و آن کار قضاء
ابکار ست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان بتنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان
یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی کہ فراموش کنند آن کسانیکہ ایشان در دوزخ باشند چہ یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش ست در
بحر الحقائق گوید کہ مراد از اصحاب جنت طالبان بہشتند کہ مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانہ ایشان را بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچہ
نسبت با دوزخیان از جلائل نعم ست اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و از ینجا بسر اکثر اہل الجنة البلہ پی میتوان برد و گویند این آیت
نزد شبلی قدس سرہ خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند کہ بچہ از کہ مشغول مانده اند فی الحال در ورطہ ہلاکت
می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح نقل میکند کہ مشغولی بنعمت بہشت ازان عامہ مومنان ست اما مقربان حضرت از مطالعہ شهود
و ملاحظہ نور وجود یک لحظہ بنعیم بہشت نه پردازند رباعی روزی کہ مرا وصل تو در چنگ آید ؛ از حال بہشتیان مرا ننگ آید ؛ در بی تو بصحرای
بہشتم خوانند ؛ صحرای بہشت بر دلم تنگ آید ؛ هُمْ ایشان یعنی اصحاب جنت وَاَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اہل دنیا یا حوران وعینا
فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَی الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِـُٔوْنَ ○ تکیه زدگان باشند
و اتکا بر تخت دلیل تنعم ست لَهُمْ فِیْهَا مر ایشان راست در بہشت فَاكِهَةٌ یعنی میوها از انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَّا
یَدَّعُوْنَ ○ آنچہ خواہند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رض نقل میکند کہ ہر چہ بہشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکہ بزبان آورد در
پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلٰمٌ تفسیر یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ ○ از پروردگار مهربان در معالم از جابر
بن عبد اللہ رض نقل میکند کہ پیغمبر صلعم فرمود کہ اہل بہشت در نعیم خود مستغرق باشند کہ ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اہل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت ست و سلامت ؛ بوصل یار رسیدن
فضیلت ست و کرامت ؛ وَامْتَازُوا الْیَوْمَ و جدا شوید امروز اَیُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ○ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان
کہ شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند اَلَمْ اَعْهَدْ آیا عهد نکردم اِلَیْكُمْ با شما و نفرمودم شما را یٰبَنِیْۤ اٰدَمَ
ای فرزندان آدم اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطٰنَ ؛ آنکہ نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکہ او مر شما را عَدُوٌّ دشمنی
دشمنی ست آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر ست وَاَنِ اعْبُدُوْنِیْ و آن بندگی کنید مرا طوعا عهد کردم کہ مرا بپرستید کہ دوست نیکخواه شما م هٰذَا
این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ ○ راهی راست ست بہشت وَلَقَدْ و هر آینه بدرستیکہ اَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان
جِبِلًّا کَثِیْرًا امم خلق بسیار را پیش از شما اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا نمیبودید شما کہ تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز رهانید

و در فریب او نیفگنید هٰذِهٖ جَهَنَّمُ این دوزخی ست الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می شدید بدان اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ درآئید بدو امروز بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلٰٓی اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطانرا نپرستیده ایم وَتُکَلِّمُنَآ آئید بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ سخن گویند با ما دستهای ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی میدهند پایهای ایشان بما کانوا بودند که در دنیا میکردند و کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح عادرا بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد ست که حق سبحانه بندهٔ مومن را خطاب کند که چه آورده ئی شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای موی را سخن آرد تا هریک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهم مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَآءُ واگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلٰٓی اَعْیُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معاندند فَاَنّٰی یُبْصِرُوْنَ پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنٰهُمْ واگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلٰی مَکَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بر رفتن از پیش وَّلَا یَرْجِعُوْنَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ ع ۱۷ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ و هر که را از زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و از زیاد جسم بنقصان و دانائی بنادانی اَفَلَا یَعْقِلُوْنَ آیا پس درنمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادر ست بر مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کارها دشوار نیست کار او را حاجتی سر کار نیست وا آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر ست حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَمَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا یَنْۢبَغِیْ لَهٗ و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانتی ست که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت صلعم بیتی بسبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله قائل گفته ست که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد انک لرسول الله وما علمناک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما او را آموختیم اِلَّا ذِکْرٌ نگرندی و ارشادی وَّقُرْاٰنٌ مُّبِیْنٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق بارشن کنندهٔ احکام و حدود که فرستاده ایم لِّیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد صلعم هر که را باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمثابهٔ مرده ست یا آنرا که مومن ست فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی بایمان ست و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع اوست بآن وَیَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمهٔ عذاب عَلَی الْکٰفِرِیْنَ بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان مِّمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَآ از آنچه کردیم و ساختیم بواسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن بیان مردمان مثلی ست که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری اَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مَالِکُوْنَ ضابط گنندگان و متصرف در آرندگان وَذَلَّلْنٰهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ پس بعضی ازان مرکوب ایشان ست که

بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ○ وازانها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا وبرایشان در ان چارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم وموی وپوست وَمَشَارِبُ وآشامیدنیها از شیر ودیگر سودها أَفَلَا يَشْكُرُونَ ○ آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدایرا که انعام آفریدورام گردانید ومنافع بزرگ از ممر ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوا وفراگرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مشرکان آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان يُنْصَرُونَ ○ یاری کرده شوند بدو ایشان وحال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را زیرا که جماد ند وایشانرا شعور وقدرت نیست وَهُمْ وبت پرستان لَهُمْ برای بتان جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ○ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت باحق سبحانه میکنند از اتخاذ اولاد وشرکاء یا طعن درباره رسالت تو میکنند ونسبت بشعر وسحر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستیکه ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ انچه پنهان میدارند از حقد وبغض وَمَا يُعْلِنُونَ ○ وانچه آشکارا میکنند از کلمات کفر وجز اخواهیم داد ایشان را بدان بیت باآشکار ونهان هرچه کردی وگفتی ؛ جزا دهد بتو دانای آشکار ونهان ؛ آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل واشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید وبمجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد وبعضی ازمنافقان قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق یا اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزاند وترا نیز زنده گرداند وبدوزخ برد واین آیت نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندیدند انسان مراد ابی بن خلف أَنَّا خَلَقْنَاهُ بدرستیکه آفریدیم ما او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی وآنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده واز طفولیت بزرگ رسیده وسخن گوی ودلیر گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ○ جدال کننده است هویدا بمقام جدال آمده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وبزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان سائیده ودر دست مالیده خاک ساخته برباد داده وَنَسِيَ خَلْقَهُ وفراموش کرده آفریدن ما را وراقال مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ ○ وحال آنکه او بوسیده وریزیده گشته بی گوشت وپوست وعروق واعصاب قُلْ بگوای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آن را کسی که بقدرت کامله أَنْشَأَهَا آنها آفرید او را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار واز عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ واو بهمه آفریدها عَلِيمٌ ○ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند واجزای اشخاص را در حال تفرق وتبدد میشناسد وبر جمع وانضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدای که آفرید وپیدا کرد لکم وبرای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ ازان درخت تُوقِدُونَ ○ می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت ست مرخ وعفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفاری مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که در مائیت متضاده باجوهر نار ست هر آینه قادرست بر اعادهٔ طراوت چیزی که تر وتازه بوده باشد وخشک شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ والارض آنکسیکه بیافرید آسمانها وزمینها را با بزرگی اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا ست عَلَى أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان را باجسام صغیره واجرام حقیره بَلَى آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ○ واو آفریننده بسیار خلق ست وداناست بکنه احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ آن جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی را أَنْ يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را کُنْ باش فَيَكُونُ ○ پس بیاشد نزد بعضی تمثیل ست مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت بامر الله وبعضی گویند تاثیر مر مراد را سد بامر مطاع هر مطیعی را در حصول مامور به بی امتناع ونزاع ودر تفسیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر ست در تکوین

اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی ست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود بیت
حرفی ست کاف و نون ز طوامیر صنع او ۞ از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال ۞ فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ پس پاکی و بی عیبی آن کسی راست
که بی شبهه بیدِ ۞ بدست اقتدار اوست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَیْءٍ بادشاهی همه چیز وَّاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۞ و بسوی او باز گردیده خواهید شد
برای مکافات اعمال و عدهٔ دوستان ست و وعید دشمنان که انسان را شدید العقاب ست و آنان را طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصّٰفّٰت مکیة وهی مائة واثنتان وثمانون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞

وَالصّٰٓفّٰتِ و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا ۞ صف کشیدنی فَالزّٰجِرٰتِ پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق
سمع زَجْرًا ۞ فَالتّٰلِیٰتِ پس خوانندگان ذِكْرًا ۞ وحی خدای را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا
تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضه
قائم و مستقر باشند یا بر نمازی که در جوهر اوصاف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند و تالیات اند که پیوسته
بتسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غرا نند زاجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان اذان تکبیر و تهلیل و اگر
مومنانند بانوار خدمت زاجر دیو انند یا زاجرانند نفس خود را از معاصی و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت
و تالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد
بنفوس سالکان طریق توحید که بر مواقعت مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا
قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقائق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از
مناهی و خواص را از زیادت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیأ اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند
رباعی
ای یاد تو ام مونس جان در همه حال ۞ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ۞ جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز ۞ جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه و سال ۞
آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را بایک خدای آورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست
نمی آید یک خدای چون میسر شود الله تعالی در این آیت قسم یاد کرد که اِنَّ اِلٰهَكُمْ بدرستیکه خدای شما در ذات و احدیت خود لَوَاحِدٌ ۞
هر آینه یکی ست و یگانه و یکتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانهاست و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان ایشان
از همه اشیاء وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۞ و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی ست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب ست
که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور می نماید و مغارب او نیز مختلف ست که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد
مغارب اکتفا باحد الضدین که سر اسبیل تعلیم الحر مراد حر و برد است اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه
بکرهٔ زمین اقرب ست بِزِیْنَةِ نِ الْكَوَاكِبِ ۞ بآراستن ستارگان را و خص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب
درخشان آورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشان ست چون شکل جوزا و هیأت ثریا و بنات النعش و غیر آن از اشکال جمیل و هشت گانه و منازل
بیست و هشت گانه قمر که بر نفس منطقه و شمال و جنوب ست وَحِفْظًا و نگاه داشتنی مِّنْ كُلِّ شَیْطٰنٍ از برآمدن هر دیوی
مَّارِدٍ ۞ سرکشی و نافرمان لَا یَسَّمَّعُوْنَ نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند اِلَی الْمَلَاِ الْاَعْلٰی بسوی سخنان گروه

بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ واندا خته میشوند یعنی برایشان می افگنند
شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی باخواری وَلَهُمْ مر ویران را
عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که
در ربا ید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَاَتْبَعَهٗ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مر جوم را ستاذی سازد
یا بسوزد و ایشان بر جم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانت بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباحثات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس از ین منکران مکه از آفریدگان اَهُمْ اَشَدُّ آیا ایشان سخت ترستند خَلْقًا از روی آفرینش اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا یا آنکه آفریده ایم ما از آسمان
و زمین و کواکب و مشارق و مغارب اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را مِّنْ طِيْنٍ لَّازِبٍ ۝ از گل چسپیده پس مادهٔ اصلی
ایشان گل ست و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با جزای ارضی را د ازین کلام اثبات معاد ست و رد استحالهٔ ایشان مر آن را چه اگر استحاله بجهت
عدم قابلیت مادهٔ ست مادهٔ باقی ست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل ست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آئینه بر ضم
این اجزا و اعادهٔ حیات دران قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی ست هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خواهد
قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند مصرع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم
در معالم آورده که گمان پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان مکه شنیدند و نگرویدند بدان استهزا کردند و پیغمبر صلعم
ازان حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اول ست و در زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست ازان بدار عَجِبْتَ
شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُوْنَ ۝ و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث
میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَاِذَا ذُكِّرُوْا و اب ایشان آن ست که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُوْنَ ۝ یاد نکنند
آن را و بدان پند نپذیرند وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند آیَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو ست چون انشقاق قمر يَسْتَسْخِرُوْنَ ۝ از یکدیگر را بسخن سخریه
میخوانند وَقَالُوْٓا و گویند اِنْ هٰذَآ نیست این که ما دیده ایم اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ مگر جادوی روشن ءَاِذَا مِتْنَا و هو مداء اِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا
تُرَابًا و باشیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوان بی گوشت و پوست ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۝ آیا ما برانگیخته گان باشیم اَوَاٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ ۝ و پدران
نخستین ما قُلْ بگوای محمد صلعم نَعَمْ آری برانگیخته شوید پدران وَاَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ ۝ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید
فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ پس جز ین نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که در دمند فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُوْنَ ۝ پس آنگاه ایشان زنده
شده و از قبرها برون آمده می نگرند وَقَالُوْا و میگویند یٰوَيْلَنَا ای وای بر ما هٰذَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۝ این ست روز پاداش ما را که وعده میدادند گویند
ملائکه که آری هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این ست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ ۝ آن روز که بود شما بآن تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که اُحْشُرُوا الَّذِيْنَ جمع کنید و بهم در آرید آنان را که ظَلَمُوْا
ستم کردند بر خود بشرک وَاَزْوَاجَهُمْ و همشیره ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را
از دیوان یا زنان ایشان را که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق نه بر خود بگناه و حشر آنست که ایشان را محشر بدارند با مثال ایشان چنانچه
زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من

ربع ع

خیاطم واحیانا برای ظلمه جامه میدوزم انگاه ازان اعوان ایشان نباشم عبد الله بن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمان اعوان ظلمه آنها اند که سوزن ورشته بتو میفروشند لنظلم یا رظالم مباش تا نشوی ؛ روز حشر از شمارهٔ ایشان ؛ گر تظلم پسند میداری ؛ باشی از جملگی یکی ایشان ؛ واضح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنیم ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ لِيْ وآنچیزی را که بودند که پرستش میکردند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی از اصنام وغیرها یا ابلیس ولشکر او را این آیت عام ست که خصاص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ فَاهْدُوهُمْ پس بنمائید ظلمه را ومعبودان ایشان را یا دلالت کنید ایشان را إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ وچون روی ایشان بدوزخ آرند گفته شود بازدارید ایشان را بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ لِ بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقائد واعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ وتقریع ودیگر ایشان را گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست مر شما را که یاری نمی دهید یکدیگر را واز حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه بالملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ خ گردن نهادگانند از روی عجز ومنقاد شدگانند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ ودر موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی روسای قوم وضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر میپرسند که این چه حال ست که ما را پیش آمد یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر روسای قوم را که إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كُنتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید ما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت ونیک خواهی ویمن بزعم شما یا از قوت وقهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق ست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند روسا در جواب ایشان که نه چنین ست بَل لَّمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ ونبود لَنَا ما را عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بر شما هیچ حجتی وقدرتی که باکراه واجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر ما هم قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب ست إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را در این روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید ودر مثل ست که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من ستم و خواهم که تو هم مست شوی ؛ تا همچو منی سوخته از دست شوی ؛ حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُمْ پس تحقیق که تابعان ومتبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند إِذَا قِيلَ لَهُمْ زمانی که چون گفته میشد گویند مر ایشان را که گویند لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللّٰهُ یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمایند از گفتار آن باتکبری ورزیدند بر دواعی خود وَيَقُولُونَ ومیگویند اینان أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلهتنا آیا ما هر آینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ خ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نمیکنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه را صلعم بشعر وجنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین ست که ایشان میگویند بلکه آمد محمد ایشان بِالْحَقِّ براستی ودرستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ وتصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كافران لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشندگانید عذابی گوناگون دردناک را در دوزخ بسبب شرک وتکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ وپاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ لیکن بندگان خدای تعالی الْمُخْلَصِينَ خ که پاک شدگان از الواث شرک وشک در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولَٰئِكَ

آنگروه یعنی بندگان مخلص لهم ایشان راست رزق معلوم محقق روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم ست خصائص
اوازدوام وبقا ولذت محض فواکه آن رزق میوه‌ای ست ازهرگونه تر وخشک وهم مکرمون ایشان نواختگانند فی جنات
النعیم در بهشتهای بانعمت ونازعلی سرر برتختهای آراسته متقابلین روی درروی یکدیگر تا بدیدار سرشاد وخرم باشند یطاف
گردانیده میشود علیهم برایشان یعنی ساقیان بهشت برسرایشان میگردانند بکاس بجامی پرمی من معین از خمر ظاهرشده برچشمها
یا جاری ازچشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او ازشیر بیشتر باشد لذة بالذت وخوش خوار للشربین مر آشامندگان را لا فیها نیست
دران شراب غول آفتی وعلتی که برخمر دنیا مترتب ست چون فساد حال وذهاب عقل وصداع وجز آن ولا هم عنها ینزفون ازان
شراب نیز فون مست شوند وخرد وفهم ازایشان زائل شود وعندهم ونزدیک ایشان یعنی درمنازل ایشان قصرات الطرف
گیرندگان فرو داشته چشم باشند یعنی درغیر شوهران نگرند عین فراخ چشمان کانهن گویا ایشان بیض مکنون بیضهای پوشیده اند
تشبیه میکند حوران را در ملاحت وپاکی وخوش رنگی ببیضهٔ نعامه چه مقرر ست که شتر مرغ بیضهٔ خود را بپرخویش بپوشد تا غبار بران ننشیند وبیضهٔ
ایشان سفید باشد مخلط بازدک صفرتی واحسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فاقبل بعضهم پس روی آورند برخی بهشتیان علی بعض
بربعضی دیگر یتساءلون سؤال میپرسند ازاحوال دنیا وماجرای ایشان او دست ودشمن قال قائل گوید گوینده منهم ازاهل بهشت مر
یاران خود را که انی بدرستیکه من وقتیکه در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین عب یار همنشین که منکر بعث بود مقابل گوید که ایشان دو برادر بودند
در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهود امومن ست او گوید بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان یقول مسگفت
أئنك آیا تو لمن المصدقین از باوردارندگانی حشر اذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا وگردیم خاک وعظاما واستخوانهای کهنه
انا لمدینون آیا پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند وپاداش دهند قال گوید یهود امر اهل بهشت را که هل انتم مطلعون
آیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک ست وبچه نوع عذابی مبتلا شده
بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهود فرآه پس ببیند قطروس را فی سواء الجحیم درمیان دوزخ قال
تالله ان کدت گوید یهود ابا او که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بود ی تو که ازراه ضلال لتردین هر آینه هلاک گردانی مرا بوسوسه واز راه برد
ولولا نعمة ربی واگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود واز فتنهٔ تو نگاهداشت لکنت هر آینه بودمی من المحضرین از حاضر
گشتگان با تو در دوزخ پس یهود ابا فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم
بود ونخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین ونیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند
بلی هرگز نمیرید ومعذب نمی شوید گوید یهود ان هذا بدرستیکه این نعمت خلود وایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم هر آینه او رستگاری
بزرگست لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال وجاه دنیا که برشرف زوال ست
در صدد انتقال ربا عی گر بارکشی بار نگاری باری ؛ ور کار کنی برای یاری باری ؛ ور روی بخاک راه خواهی مالید ؛ بر خاک ره طرفه سواری باری ؛
انکه حق سبحانه وتعالی میگوید آذلک آیا انچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر ست نزلا از روی نزول وپیش کش وما حضر ام شجرة الزقوم
یا درخت زقوم وآن درختی ست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد ومیوهٔ او بغایت سخت وتلخ بود وحق سبحانه وتعالی درختی را که میوهٔ
آن نزل دوزخیان باشد وباکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرد وفرمود که انا جعلناها بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة

محنت وعذاب لِلظّٰلِمِیْنَ ○ مرستمکارانرا در آخرت یا ابتلاء و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از انکه شنوده اند که زقوم درختی است
در دوزخ گفتند این چه گونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر
تواناست بر آفریدن شجر در آتش وخطا آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد صلعم می ترساند ما را بزقوم
و آن بلغت بربره وافریقیه مسکه وخرما را گویند ابو جهل بر خاست واکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک
زبد وخرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقومی ست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان
میبرند اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِیْٓ اَصْلِ الْجَحِیْمِ ○ بدرستیکه آن درختی ست که بیرون می آید در قعر دوزخ وشاخهای آن بلند شده بسائر درکات
میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت کَاَنَّهٗ گویا که اُدْءُوْسُ الشَّیٰطِیْنِ ○ سرهای دیوان ست یعنی در زشتی وهولناکی وگویند شیاطین
مارهای قبیح پر هول ست وگویند سنگهای سیاه بوده در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین میگفتند فَاِنَّهُمْ پس بتحقیق که دوزخیان لَاٰكِلُوْنَ
مِنْهَا هر آینه میخورند از ان درخت زقوم فَمَالِـُٔوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ ○ پس پر کننده اند از ان شکمها از غایت جوع یا بخوراندن ایشان را باکراه
ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه مر دوزخیان را عَلَیْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا مِّنْ حَمِیْمٍ ○ آمیختنی ست از آب گرم چنان آبی که معاء را پاره پاره
کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از اکل زقوم وشرب حمیم هر آینه بسوی دوزخ ست وآنها پیش کش وماحضر بود اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان اَلْفَوْا یافتند اٰبَآءَهُمْ پدران
خود را ضَآلِّیْنَ ○ گمراهان فَهُمْ عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان یُهْرَعُوْنَ ○ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ
و بدرستیکه گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو اَكْثَرُ الْاَوَّلِیْنَ ○ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح وعاد وثمود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وبتحقیق فرستادیم
فِیْهِمْ در میان ایشان مُّنْذِرِیْنَ ○ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانند وایشان قبول نکردند فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس
درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِیْنَ ○ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب وعقوبت بدیشان فرود آمد اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِیْنَ ○ مگر
بندگان خدای پاک کرده شدگان که باندار منقطع گشتند از غیر حق وَلَقَدْ نَادٰىنَا نُوْحٌ وبتحقیق که بخواند ما را نوح وهلاک قوم درخواست وما اجابت کردیم
فَلَنِعْمَ الْمُجِیْبُوْنَ ○ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّیْنٰهُ وَاَهْلَهٗ ونجات دادیم او را واو کسان او را
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِیْمِ ○ از اندوه بزرگ که غرق ست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهٗ وساختیم فرزندان سه گانه او را هُمُ الْبٰقِیْنَ ○ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر ست که از اهل او جز سام وحام ویافث وزنان ایشان کس دیگر نماند وتمام انام از نسل ایشانند
سام پدر عرب وفارس وروم ست ویافث پدر ترک وخزر وسقلاب وحام پدر هند وحبش وزنگ وبربر وترکمان وباقی گذاشتیم
عَلَیْهِ بر نوح ثنای نیکو فِی الْاٰخِرِیْنَ ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلعم یا آنرا نگذاشتیم که ایشان را امتان آخرین میگویند
سَلٰمٌ عَلٰى نُوْحٍ سلام بر نوح عم فِی الْعٰلَمِیْنَ ○ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلام است وخدای تعالی سلام میگوید
بر نوح ومیفرماید اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه
نوح عم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ ○ از بندگان گرویدگان ماست ثُمَّ پس از دعای نوح عم اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِیْنَ ○ غرق گردانیدیم
دیگران را یعنی کافران قوم او را وَاِنَّ مِنْ شِیْعَتِهٖ وبدرستیکه از پیروان نوح عم لَاِبْرٰهِیْمَ ○ هر آینه ابراهیم ست یعنی در اصول شرع و
طریق توحید پیرو او بود در کتاب از فرار خ نقل میکند که در شیعته ضمیر عائد ست بحضرت رسالت پناه صلعم کنایت غریبه مذکور ست وابراهیم عم اگرچه بصورت

سابق بود و ما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پیروان بتفضیل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا الآیة قطعه پیش از تو آمدند بسی انبیا تو ۵ گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی ۵ خوان خلیل هست نکو ان خوان تو ۵ برخوان اصطفا نک انبیا توئی ۵ اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ یاد کن آن را چون که آمد ابراهیم ع پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ ○ بدلی پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع و اپرداخته اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ وَقَوْمِهٖ یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را مَا تَعْبُدُوْنَ ○ این چه چیز است که میپرستید اَئِفْكًا آیا از روی دروغ اٰلِهَةً خدایان را دُوْنَ اللّٰهِ جز خدای تُرِیْدُوْنَ خط میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را میپرستید قوم سخن ابراهیم ع را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها میپزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به تجانه درآمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از انجا با بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا ز عاشقی رنجوری ۵ تو روی بتم ندیده معذوری ۵ ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام جواب هذا و روز دیگر پدر و مادر و یاران وی گفتند ای ابراهیم ع بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِی النُّجُوْمِ ○ در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در و بود نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت ابراهیم ع اِنِّیْ سَقِیْمٌ ○ بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون درخواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردند ی فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِیْنَ ○ پس برگشتند از وی روی گردندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم ع را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت ع روبتجانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان بازگشت ابراهیم اِلٰٓى اٰلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزا اَلَا تَاْكُلُوْنَ ○ آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ ○ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ پس پنهان درآمد عَلَیْهِمْ بر ایشان وبزد بتان را ضَرْبًا بِالْیَمِیْنِ ○ زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تا لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم ع بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتجانه درآمدند صورت حال مشاهده کردند و دانستند که کار ابراهیم است ع فَاَقْبَلُوْٓا اِلَیْهِ پس روی آوردند بسوی ابراهیم ع یَزِفُّوْنَ ○ شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شما ازان دریافته قَالَ گفت ابراهیم ع اَتَعْبُدُوْنَ آیا میپرستید مَا تَنْحِتُوْنَ ○ آنچه میتراشید از سنگ و چوب بدست خود وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ○ و خدا تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدستهای خود درین آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم ع ایشان را الزام داد قَالُوا ابْنُوْا گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید لَهٗ برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنائی وازهیزم پرساخته آتش دران زنید فَاَلْقُوْهُ پس در افگنید او را فِی الْجَحِیْمِ ○ در آتش سوزان فَاَرَادُوْا پس خواستند نمرودیان بِهٖ با ابراهیم ع كَیْدًا دستانی و فتنه که او را بسوزانند فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَسْفَلِیْنَ ○ پس گردانیدیم ما ایشان را زبرتر و خوارتر چه آتش ایشان بروی گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وَقَالَ وگفت ابراهیم ع چون

از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ میرود بدرستیکه من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم ع روی بشام نهاد و در آن راه هاجر بدست سارة خاتون رنجه افتاده و آن را با ابراهیم ع بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من بخش مرا فرزندی مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم مر او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل ع را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل ع آنجا نشو و نما یافت و وقتیکه ابراهیم ع از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم ع اسمعیل ع را همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراهیم ع مَعَهُ با پسر خود السَّعْيَ بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد شی ست بکوه منا قَالَ گفت ابراهیم ع يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت ست إِنِّي أَرَىٰ آری بدرستیکه من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ پس در نگر که در این کار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ گفت اسمعیل ع يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر من کن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان در خواب انبیاء ع وحی ست سَتَجِدُنِي زود باشد که بیابی مرا إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم ع بفدای پسر خود و اسمعیل ع رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و بیفگند ابراهیم ع مر پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم ع قصد ذبح اسمعیل ع فرمود اسمعیل ع سه وصیت کرد اول گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی و بدنام شوم و مرا در آن حضرت خسارت باشد بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم ؛ که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده ؛ دیگر چون بجانه باز روی سلام من بمادر ذلفکار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را بآن تسلی باشد سوم روی مرا بخاک نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم ع مدل قوی دست و پای پسر ببست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت ؛ و گفته اند حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم ع را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم ما او را أَن يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستیکه راست کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشد اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت إِنَّا بدرستیکه ما كَذَٰلِكَ همچنین نجزي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ هر آینه مر او را آزمایشی ست روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد وَفَدَيْنَاهُ و فداء دادیم اسمعیل ع را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بگوسفندی بزرگ یعنی قربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم ع بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل ع از آسمان فرود آورد و قصهٔ قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور ست وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم ع ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلعم یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان می گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام باد بر ابراهیم ع یا سلام میگوییم بر او كَذَٰلِكَ همچنین نجزي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه

ابراهیم ع من عبادنا المؤمنین ○ از بندگان گرویدگان ماست وبشرناه باسحق ومژده دادیم او را یعنی ابراهیم ع را بعد از
اسمعیل بفرزندی اسحق نام نبیا من الصلحین ○ پیغمبری از ستودگان وبرکنا علیه وبرکت دادیم بر ابراهیم ع وعلی اسحق
در پسران او اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل وغیر ایشان چون ایوب ع بیرون آوردیم ومن ذریتهما واز فرزندان ایشان مرد محسن
نیکوکار است در عمل خود بایمان وطاعت وظالم لنفسه وستمکار است بر نفس خود بکفر ومعصیت مبین ○ آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان
نیکوکار باشند وهم ناگرویدگان ستمکار ولقد منا وهر آینه ما منت نهادیم علی موسی وهرون ○ بر موسی وهارون ع بر نعمت نبوت
ونجیناهما وبرهانیدیم ایشان را وقومهما وگروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم ○ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان
وایذا وآزار ایشان ونصرناهم ویاری دادیم مر ایشان را بر قوم ایشان فکانوا هم پس بودند ایشان الغلبین ○ غلبه کنندگان بر اعادی و
آتیناهما وداديم موسی وهارون ع را الکتب المستبین ○ کتابی پیدا وهویدا وهدیناهما وراه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم ○
راهی راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما فی الاخرین ○ وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان بازپسین یا انچه باقی
گذاشتیم اینست که گویند سلم علی موسی وهرون ○ سلام باد بر موسی وهارون ع یا میگوئیم سلام بر هر دو انا کذلک بدرستیکه
ما همچنین نجزی المحسنین ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستیکه موسی وهارون ع من عبادنا المؤمنین ○ از بندگان
گرویدگان ما اند وان الیاس وبدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هارون لمن المرسلین ○ از جمله فرستادگان است
بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون ○ آیا نمیترسید از عذاب الهی اتدعون آیا می پرستید
بعلا بعل را نجدای وآن بتی بود که بیست گز بالا وچهار روی داشت ویک نام زمینی ست از شام وچون بعل در رود بود آنجا را بعلبک گویند و
بدین اسم مشهور شده القصة الیاس ع گفت میخوانید بعل را وتذرون ومیگذارید احسن الخالقین ○ عبادت نیکوترین آفریدگان را
مراد از خالقین مصورانند الله ربکم خدای پروردگار شماست ورب آبائکم الاولین ○ وپروردگار پدران پیشین شماست پس او را
پرستید وبا وشرک میارید حق سبحانه وتعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد والیشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده ودر آخر
باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد والیاس ع دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند وبالیاس ع رجوع نموده عذر تدارک خلل خود در خواستند
الیاس ع فرمود که ایمان باید آورد وبه یکانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس ع گفت اگر میخواهید که بطلان وحقیت دین من وشما
هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم وشما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین
رضا داده بت خود را بیاراستند وستایش بسیار کرده از وباران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس ع دعا فرمود فی الحال باران آمد و
قوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم لمحضرون ○ پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ
الا عباد الله المخلصین ○ مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شائبه شرک ونفاق آورده اند که الیاس ع ملول شده از خدای
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود وهر چه بدو ظاهر گردد بر
سوار شود الیاس ع در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری با اسپی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت
وحق سبحانه او را پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وسلب کرده با فرشتگان پرواز داد ودر صفت او آمد هم انسی ست وهم
ملکی وهم ارضی وهم سماوی واو موکل ست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها ودر عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس

ع ۲۹

افطار میکنند وجمعی از صلحای امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۝ ودر میان پسینیان ثنای او را وان یا آن را گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ۝ سلام بر الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نیکوکاران را نیکو جزا میدهیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه الیاس ع مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝ از بندگان گرویدگان ماست ایمان اسمی ست جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندگی تشریفی ست خاص برای اهل اختصاص **نظم** اگر بندهٔ خویش خوانی مرا ۞ بر از ملکت جاودانی مرا ۞ شنانیکه با تخت فرخنده اند ۞ همه بندگان ترا بنده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ وبدرستیکه لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است اذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝ واهل بیت او را همه إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ ۝ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود وبالوط ع همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۝ پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی ودیار ایشان را زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ وبدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتیکه بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ ۝ در حالتیکه داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ ع ۲۵ وبشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا تعقل نمیکنید واندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز هلاکت نمیکشد وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستیکه یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ از جمله فرستادگان ست حق سبحانه او را با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید وازمیان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ع ایمان آوردند وعذاب مرتفع شد ویونس ع ازین حال خبر نیافت واو قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس ع از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند که چون یونس ع بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افگنده ودر دریا سوار میشدند یونس ع با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید باستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته در ین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس ع فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی وصلاحیت جوانمردی از بشرهٔ تو لائح ست یونس مبالغه کرد که گریخته منم ودر اب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس ع دران باب سخن بسر حد اطناب رسانید وآن قوم نمیشنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۝ پس گشت یونس ع از مدحضین یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افگنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا بود تا پیش کشتی آمد ودهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس ع گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی بیک بار وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ واو ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمهٔ تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد وماهی چنان که مادر را با فرزندان باشد در نگاهداشت او رعایت مینمود وسر از آب برآورده مسیر فت ویونس ع در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود واشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا را بگشت وحق سبحانه گوشت وپوست او را تارک وصافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس ع عجائب وغرائب بحر را مشاهده کرد وپیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آن ست که یونس ع كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۝ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا گویند آن ست که او پیش ازان در شکم ماهی رود از ذاکران ونماز گزارندگان بودی لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ تا روزی که همه بر انگیخته شوند

مردمان اما برکت ذکر پروردگار زود دش خلاصی داد فَنَبَذْنٰهُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از دهن برآورد و بیفگند بِالْعَرَاءِ بر زمین هامون یعنی صحرای که دران درخت وگیاه و نبات و کوه نبود او را درچنین موضعی بیفگند وَهُوَ سَقِيمٌ ۝ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَاَنْۢبَتْنَا عَلَيْهِ و بروانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِّنْ يَّقْطِيْنٍ ۝ درختی از کدو تا به برگهای خود او را سایه کرد و در زاد السیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه و تعالی درخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس ع می نهاد و او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی او با قرار اصلی رفت وَاَرْسَلْنٰهُ و فرستادیم او را دیگر باره اِلٰى مِائَةِ اَلْفٍ بسوی صد هزار مرد اَوْ يَزِيْدُوْنَ ۝ یا زیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس ع مر اهل نینوی را رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمد فَاٰمَنُوْا پس گرویدند بیونس ع یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنٰهُمْ پس برخورداری دادیم ایشانرا اِلٰى حِيْنٍ ۝ تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمرافعت ابطال منع او میسر ست و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روزیکه اجل دست کشاید بستیز ۔ روز بهر هلاک برکشد خنجر تیز ۔ نه وقت جدل بود نه هنگام حیل ۔ نه روی مقاومت نه یارای گریز ۔ فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن اَلِرَبِّكَ الْبَنٰتُ آیا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُوْنَ ۝ و مر ایشانرا پسران اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِنَاثًا یا آفریدیم فرشتگان را زنان وَّهُمْ شٰهِدُوْنَ ۝ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما ایشان را اَلَآ اِنَّهُمْ آگاه باش و بدانکه ایشان مِّنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُوْلُوْنَ ۝ وَلَدَ اللّٰهُ هر آینه میگویند زاد خدای تعالی یعنی برای او فرزندان وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه در انتساب والدیت بخدای هر آینه در وغ گویانند اَصْطَفَى الْبَنٰتِ آیا برگزید خدای دختران را عَلَى الْبَنِيْنَ ۝ بر پسران که مادهٔ فخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چه چیست شمارا در ین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ۝ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس ست اَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست در ین سخن که ملائکه را بنات الله میگوئید سُلْطٰنٌ مُّبِيْنٌ ۝ حجتی روشن یا کتابی فرو آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَاْتُوْا بِكِتٰبِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راستگویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بران بودند که خدای تعالی و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوْا بَيْنَهٗ و ساخته اند میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشان ست نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان یعنی فاعلان این سخت یا هم ایشان لَمُحْضَرُوْنَ ۝ هر آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر اند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا مذکور شد سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاک ست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از انچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی میدهند او را از مقالهٔ کفار اشعار و هم ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ۝ مگر بندگان خدای پاک شدگان از الوث

شبهات که ایشان بسزای ستایش او مینمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون ۵۱ وانچه میپرستید از بتان ما انتم نیستید شما هرگز علیه برانچه میپرستید بفتنین ۵۲ گمراه کنندگان وتباه سازندگان الا من هو مگر آنکس را که او صال الجحیم ۵۳ در آینده بدوزخ یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت وبرای رد قول آنهاکه ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت حق سبحانه میکند که ایشان میگویند وما منا الا له مگر آنکه مراورا مقام معلوم ۵۴ مقامی ست در خدمت وعبادت معین داشته شده ومقرر گشته که ازان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سنیه است چون خوف ورجا ومحبت ورضا که هریک از مقربان حظائر ملکوت ومقدسات جوامع جبروت در مقامی ازان متمکن اند وانا لنحن الصافون ۵۵ وبدرستیکه ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت وموقف ملازمت وانا لنحن المسبحون ۵۶ وبدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای عزوجل را وتنزیه کننده از هرچه لائق ذات مقدس وی نباشد در نیاب آورده که این کلام پیغمبر صلعم ومومنان ست رحمهم الله تعالی که میگویند هریک از ما فرد امقامی معلوم داریم در بهشت وامروز در صف کار ایستاده گانیم نماز وبپاکی یاد کنندگان مر خدای عزوجل را وتاکید این هردو جمله بآن وانا توسیط فصل دلیل ست بر مواظبت طاعت ودوام ذکر نی شبهه وشائبه قصور وفتور خواه نسبت ملائکه کرام وخواه نسبت سید انام صلعم وسائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان وان کانوا وبدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت لیقولون ۵۷ هرآینه میگفتند لو ان عندنا واگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند ونصیحت باشد وی من الاولین ۵۸ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی وحکم بر ما منزل شدی لکنا هرآینه می بودیم ما عباد الله المخلصین ۵۹ بندگان خدای تعالی پاک کرده شده از لوث شرک وکفر وآن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی ست یعنی قرآن فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون ۶۰ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت ومغلوبیت ست ولقد سبقت وهرآینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی پیغمبران ع م وحکم این وعده در لوح محفوظ مثبت ست کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا ورسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما لعبادنا المرسلین ۶۱ برای بندگان فرستاده شده انهم بدرستیکه پیغمبران ع م لهم المنصورون ۶۲ هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا وبدرستیکه لشکر ما یعنی متابعان انبیاء م لهم الغلبون ۶۳ هرآینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات وغلبه کفار بر ایشان بسبیل ندرت ست فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی حین ۶۴ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم وبه بین حال ایشان دران روز فسوف یبصرون ۶۵ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا ودر آخرت علو رتبه ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد که افبعذابنا یا بعذاب ما یستعجلون ۶۶ شتاب میکنند ووقت نزول آن می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم بپیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین ۶۷ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبائل عرب قتل وغارت بسیار بود وهر لشکر که قصد قبیله داشتندی همه شب راپیموده ووقت سحر که زمان خواب گران ست بحوالی ایشان در آمدندی ودست بغارت واسر وتاراج برگشاده قوم را مستاصل ساختندی وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادندی وهرچند غارت که در وقتی دیگر وقوع می یافتندی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد وغارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال ست ومروی ست که دران صباح که حضرت رسالت پناه صلعم بزمین خیبر رسید وقلعه وحصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر

خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه وتعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید وَتَوَلَّ عَنْهُمْ وروی بگردان ای محمد واعراض کن از ایشان حَتّٰى حِيْنٍ تا وقتیکه آیت السیف نازل شود وَّاَبْصِرْ وبه بین که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا وعقبی سُبْحٰنَ رَبِّكَ پاک ست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند عزت وقوت وغلبه عَمَّا يَصِفُوْنَ از انچه وصف میکنند مشرکان او را وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وسلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وبهر ستایش مر رب العالمین مر خدای را عزوجل که پروردگار عالمیان ست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید میکند وامام محی السنة رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر و پیمایند مزد و ثواب را به پیمانه بزرگ تر باید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد سبحان ربک آه تا ثواب بیابد

سورة ص مكية وهي ثمان وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ابو بکر وراق وقطرب رح بر انند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار ست که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز وغیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی ودست بر دست کوفتندی تا آن حضرت صلعم بر غلط افتد حق سبحانه وتعالی این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل ومتفکر شده از تغلیط باز میمانند ودرین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای ست عزوجل یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد ومانع وصادق الوعد یا اشارت ست بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه وسلامه اجمعین ودر احقاف آورده است که اسم محمد ست صلعم ومرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری ست در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمه که آن بحری ست که عرش خدای عزوجل بر وست یا دریائی ست که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه وتعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رح گفته که قسم ست بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم ست بصورت محمدیه ودر بحر الحقائق گوید که قسم ست بص صمدیت او در ازل وبصاد صوریت او تا ابد وبصاد صانعیت او وبالمیما والقرآن وبحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند عظمت وشرف وشهرت یا شامل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این ست نه انکه کفار پندارند بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه نگروید ندازروی سای فِيْ عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَّشِقَاقٍ ودر مخالفت خدای عزوجل وعداوت رسول صلعم كَمْ اَهْلَكْنَا چندین هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِّنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار وشقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند وآواز بلند بردا شتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد وَّلَاتَ وَنیست آن هنگام حِيْنَ مَنَاصٍ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کار زار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه وتعالی خبر میدهد بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت وآنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوْٓا وشگفت دارند کافران اَنْ جَآءَهُمْ آنکه آمد بدیشان مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ وگفتند کافران هٰذَا این مُنْذِرٌ ساحر جادوست در انچه از خوارق عادت بما می نماید كَذَّابٌ دروغ گوی ست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عزوجل چه تمیز را ی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند وچه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی آسمان عالم فروز ۴ دیدهٔ خفاشش را یکذره در وی نورنی ۴ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ۴ تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نی ۴ آورده اند

که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را میفریبد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نائره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمدند و ایشان را از تو مدعا این ست که یکبارگی طریق انحراف مسلوک دارند و در تمنای ایشان مامل نمای حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز ست گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فروگذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ملک عرب شمار مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه ست سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت صلعم اعراض نموده با یکدیگر گفتند اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَّاحِدًا ۚ خدای یگانه و یکتا اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ ۝ چیزی ست نیک شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که رست نمیتوانند کرد یک خدا که محمد میگوید کار تمام عالم چون بسازد وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ وبشتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابو طالب مِنْهُمْ از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند اَنِ امْشُوْا آنکه بروید وَاصْبِرُوْا و شکیبائی ورزید عَلٰٓى اٰلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مخالفت محمد با ما لَشَیْءٌ یُّرَادُ ۝ چیزی ست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلائیکه بدعای محمد ست صلعم بچیزی ست که خواسته نمیشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنوده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای عزوجل فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ ۚ در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را بران یا در ملت عیسی ع که آخرین ملت ست چه ایشان تثلیث قائل اند نه بتوحید اِنْ هٰذَآ نیست این توحید که او میگوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ ۝ مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی ست که خود میبافد ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْ بَيْنِنَا ما را از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق ست بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِیْ شَكٍّ در گمانند مِّنْ ذِكْرِیْ از وحی من بَلْ لَّمَّا یَذُوْقُوْا عَذَابِ ۚ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی اخبار کرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان هم تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشان ست خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردگار تو الْعَزِیْزِ پیروزگاری که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ ۝ بخشنده که هر چه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد **نظم** چون زحال ستحان آگهی ۞ هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی ۞ دیگران را این تصرف کی روا ست ۞ اختیار این تصرفها تراست ۞ اَمْ لَهُمْ یا ایشان راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند فِی الْاَسْبَابِ ۝ در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آن ست که ملائکه در وقت صعود بر فلک باجنحه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و تدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و هر که خواهند بدهند و این سخن از نهایت تحکم ست جُنْدٌ مَّا ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارت ست بمصارع ایشان در بدر مَهْزُوْمٌ شکسته شده مِّنَ الْاَحْزَابِ ۝

ازگروهها که لشکر کشیده بارسول جنگ میکردند یکی از دلائل اعجاز قرآن این ست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش منهزم
و مغلوم خواهند شد و چنان شد کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش ازاهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع مرورا وَعَادٌ وقوم عاد هود ع را
وَفِرْعَوْنُ وفرعون موسی را ع ذُو الْأَوْتَادِ ۝ خداوند سبحانه صفت فرعون ست مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه
که اطنبهٔ آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ ست که سومنان را بدان تعذیب می نمود وَثَمُودُ وتکذیب کردند ثمود صالح ع را
درنکست وعیون آورده اند که تکذیب قوم صالح ع مراورا در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح ع قوم را دعوت فرمود همه
ایمان آوردند وچون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز اورا زنده گردانیده برایشان فرستاد و درین نوبت اورا نشناختند و
وبرهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند وجمعی تکذیب نمودند وبسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ وگروه
لوط مراورا ع وَأَصْحَابُ لْئَيْكَةِ واهل بیشه شعیب را ع أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ ۝ آن گروهند حزبهای مکذبان وجند مغلوم قریش نیز
ازایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک ازایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرشتگان را فَحَقَّ عِقَابِ ۝ پس سزاوار ع ۱۴
شد عقوبت من برایشان وفرود آمد عذاب من برایشان وَمَا يَنظُرُ ونمی نگرند وانتظار نمی برند هَٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی ست وهم بدان میرند مَّا لَهَا نیست آن صیحه را مِن فَوَاقٍ ۝ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آن را رد کند
وباز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا وگفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث واضراب او کای پروردگار ما عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا بشتاب بده بهرهٔ
ما را از عذابی که محمد صلعم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل وه ما صحیفهٔ اعمال ما تا دران نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۝ پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا میکردند وخاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلعم ملول شد حضرت عزت جل وعلا فرمود کَاصْبِرْ
شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ برانچه ایشان میگویند این حکم آیت السیف منسوخ ست وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ویاد کن بنده ما را
داود ع ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری وگفته اند در عبادت چه نیمهٔ از شبها بطاعت میگذرانید و
روزی روزه میداشت وروزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝ بدرستیکه او باز گردانیده بود ما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ
بدرستیکه ما رام گردانیدیم کوهها را با داود ع تا هر جاکه میخواست سیر فتند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ
شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ ۝ وبوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار رح فرموده که تسبیح کوهها وسنگها اگرچه بر عقلا پوشیده ست
از قدرت حق سبحانه بدیع وبعید نیست وتسبیح حصا در دست مصطفی صلعم یکی از شواهد قدرت ست یکی از اولیا سنگی را دید که
بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل دران نگریست سنگ با وی سخن آمد که ای ولی خدای چندین سال
که خدای تعالی مرا آفریده واز بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را امین گردان دعای
او بغرا اجابت پیوست ومژدهٔ امان بدان سنگ در رسید وآن ولی بعد از مدتی هما نجا رسید وهمان سنگ را دید که بیشتر از نوبت
اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون امین شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف
عقوبت وحالا میگریم از شادی امن وسلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت
سرگریه داریم دور و دراز ؛ ندانم ز حسرت بود یا ز ناز ؛ از سنگ گریه بین و گمو کان ترشح ست ؛ وز کوه ناله دان و مپندار
کان صداست ؛ وَالطَّيْرَ وسخر کردیم مر او را مرغان مَحْشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف کرده بالای سر او

کُلٌّ لَهٗ هریک از کوهها و مرغان مر داؤد را علیه السلام اَوَّابٌ ○ مطیع بود ندیا باز گردانندهٔ آواز خود را با وی بتسبیح وَشَدَدْنَا ومحکم گردانیدیم
مُلْکَهٗ بادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلم از رعیت یا بالقای رعب وی در دل
اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانهٔ وی میداشتند
امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود که سبحانه تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمهٔ داؤد علیه السلام بایستاد و از خصمان هر که
برحق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را خذ آن قادر نبود وَاٰتَیْنٰهُ الْحِکْمَةَ و دادیم داؤد علیه السلام را حکمت یعنی تمام علم و کمال
عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ ○ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثار بی شباع
عمل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین
حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصهٔ داؤد علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار ست و بعضی از مفسران آن
قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنند و انچه بصحت اقرب مینماید آن ست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن
رسیده که باوی عقد کنند اولیای زن را باوی خرخشه افتاده بود بوی نداوند و داؤد علیه السلام جهت خود خطبه فرمود و اورا نود و نه زن بود و اوریا را نیز
بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی باوی آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه ست که
وَهَلْ اَتٰىكَ وآیا آمد بتو نَبَؤُا الْخَصْمِ مخبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تهیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در صورت دو خصم وقف لازم
نزد داؤد علیه السلام آمدند و با هریکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داؤد علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی
و روزی وعظ گفتی و روزی مهمات خاصهٔ خود اشتغال فرمودی روز عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را
از درآمدن بروی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داؤد علیه السلام آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ علیه السلام ○ یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفهٔ وی اِذْ دَخَلُوْا چون درآمدند عَلٰى دَاوٗدَ بر داؤد علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید
مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند قَالُوْا لَا تَخَفْ گفتند ترس ای داؤد خصمان ما دو گروهیم خصم کدیگر بَغٰى
بَعْضُنَا ستم کرد بر خی از ما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَیْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَآ
و راهنمای ما را اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ ○ براه میانه که آن عدل ست و راستی داؤد علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرد
بداؤد گفت اِنَّ هٰذَآ اَخِیْ قصد بر ستیکه این برادر من ست دروین وصحبت لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً مرا ورا نود و نه میش ست وَلِیَ
نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ قصد مرا یک میش دیس فَقَالَ پس گفت اَكْفِلْنِیْهَا آنرا نصیب من کردان وَعَزَّنِیْ و غلبه کرد بر من
فِی الْخِطَابِ ○ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم دران قَالَ گفت داؤد علیه السلام که اگر حال برین منوال ست لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای عزوجل
که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو وجمع کردن آن اِلٰى نِعَاجِهٖ با میشهای خود وَاِنَّ كَثِیْرًا و بدرستیکه بسیاری
مِّنَ الْخُلَطَآءِ از شرکای که مال بهم خلط میکنند لَیَبْغِیْ هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از ایشان بر بعضی وزیادت از حق
خود می طلبند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ و اندکی اند ایشان در
میان شرکا چون داؤد علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند و داؤد علیه السلام در تامل افتاد وَظَنَّ داؤد و گمان برد
داؤد علیه السلام اَنَّمَا فَتَنّٰهُ انکه ما او را امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهٗ پروردگار خود را

سجدۃ عند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ تعالیٰ

وَخَرَّ رَاكِعًا وَبِمَعْنَا دَبَرَوِی درحالتیکه سجده کننده بود وَّاَنَابَ ۞ وبازگشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجدهٔ عزیمت ست ومیگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست واز امام احمد حنبل رض در ین سجده دو روایت ست واین سجده دهم ست بقول امام اعظم رض ودر فتوحات مکیه این سجده اثابت گفته وفرمود که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نور الانوار لان داؤد عم سجدها شکرا فَغَفَرْنَا لَهٗ پس بیامرزیدیم مر داؤد را عم ذٰلِكَ ۚ آنچه آنروز استغفار کرده بود وَاِنَّ لَهٗ وبدرستیکه مر او را عِنْدَنَا لَزُلْفٰى نزدیک ما قربت ست بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَاٰبٍ ۞ ونیکو بازگشت در بهشت وگفتم مر او را یٰدَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ ای داؤد بدرستیکه گردانیدیم ترا خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ خلیفه در زمین یعنی تبعه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفهٔ انبیاء م که پیش از تو بودند ساختیم فَاحْكُمْ پس حکم کن بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى وپیروی مکن هوای نفس وآرزوهای او را فَيُضِلَّكَ پس گمراه گرداند هوا ترا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ از راه خدای تعالی اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای عزوجل یعنی دلائل که برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيْدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوْا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ ۞ ع ۱۴ روز شمار را وبرای آن روزگاری نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری وشهریاری چه گرانباری که حضرت داؤد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام با کمال درجه نبوت وجلال مرتبه رسالت بجمل اعباء چنین امری مامور گردد وبخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب میشود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت ونصفت وداوری بر منهج عدل وانصاف نمای وپاسے برجاده حق نه بطریق باطل ومتابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مرضی مالک گرداند ودر سلسلة الذهب میفرماید نظم نص قرآن شنو که حق فرمود ؛ در مقام خطاب با داود ؛ که ترا زان خلیفگی دادیم ؛ سوی خلق جهان فرستادیم ؛ تا دهی ملک را ز عدل اساس ؛ حکم رانی بعدل بین الناس ؛ هر که دانی ز عدل دستور ست ؛ از مقام خلیفگی دور ست ؛ آنکه گیرد ستم ز دیو سبق ؛ عقل چون خواندش خلیفهٔ حق ؛ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ ونیافریدیم ما آسمان وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا واینچه میان ارض وسماست بَاطِلًا آفریدنی بباطل یعنی انبهار العبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال بران بر قدرت کامله وحکمت شامله ذٰلِكَ آنکه آفریدن اشیای بحکمتی باشد ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا گمان آن ست که کافر شدند وبسر آفرینش پی نبردند فَوَيْلٌ پس وای لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که نگروبدند بدین حق وبدین نوع گمان بد مِنَ النَّارِ ۞ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت قرار شما بمنزلت بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که آمدنی چنان ست نَجْعَلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آیا میگردانیدیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکارهای ستوده کردند در جزا وعطا كَالْمُفْسِدِيْنَ مانند تباه کاران فِى الْاَرْضِ در زمین یعنی کافران اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ آیا میگردانیم پرهیزگاران را كَالْفُجَّارِ ۞ مانند بدکاران ونابکاران یعنی نمیگردانیم کِتٰبٌ این کتابی ست یعنی قرآن اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم آنرا اِلَيْكَ مُبٰرَكٌ بسوی تو برکت داده شده لِّيَدَّبَّرُوْٓا تا اندیشه کنند اٰيٰتِهٖ در آیتهای او وتفکر نمایند در معانی وحقائق آن وَلِيَتَذَكَّرَ وتا پند پذیر شوند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۞ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوٗدَ وبخشیدیم ما مر داؤد عم را سُلَيْمٰنَ ؕ یعنی فرزندی که آن سلیمان ست عم نِعْمَ الْعَبْدُ ؕ نیکو بنده بود سلیمان عم اِنَّهٗٓ اَوَّابٌ ۞ بدرستیکه او رجوع کننده بود بخدای عزوجل در همه احوال آورده اند که سلیمان عم با کفار دمشق وفیبیین کارزار کرد وهزار اسپ ازیشان گرفت وگویند داؤد عم با عمالقه غزا کرده بود وهزار اسپ گرفته ومیراث بسلیمان عم رسید ودر معالم میگوید که اسپان دریائی بودند وپر داشتند ودیوان از بحر برای سلیمان عم آوردند وبهر تقدیر سلیمان عم خواست

که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان ع م بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت باز مانده و همه را فرمان کرده چنانچه حق سبحانه میفرماید اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ ویاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان ع م بِالْعَشِيِّ بآخر روز الصّٰفِنٰتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ سم از قائمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ الْجِيَادُ ۝ اسپان تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول بود تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت سلیمان ع م اِنِّيْٓ اَحْبَبْتُ بدرستیکه من برگزیده ام حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که باز مانده ام عَنْ ذِكْرِ رَبِّيْ از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم حَتّٰى تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ ۝ بپردهٔ شب و گفته اند حجاب کوهی سبز است محیط بکرهٔ زمین رُدُّوْهَا باز گردانید اسپان را عَلَيَّ ط بر من چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر مَسْحًا سودنی بِالسُّوْقِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشان را وَالْاَعْنَاقِ ۝ بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسپ حلال بود و آن را در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما بر انند که مراد از ذکر نماز عصر ست که از سلیمان ع م بسبب مطالعهٔ اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع م باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رد وها علی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلعم در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر گذارد و نزد محدثان مشهور ست و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت ست **قطعه** گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب ؛ بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان ؛ گه قرص بدر را بسر گردخوان چرخ ؛ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان ؛ آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را ع م پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بحوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان ع م خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر ضماع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را بر تخت سلیمان ع م افگند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمٰنَ و بدرستیکه ما آزمودیم و در فتنه افگندیم سلیمان ع م را وَاَلْقَيْنَا و بر انداختیم عَلٰى كُرْسِيِّهٖ بر تخت او پسر او را جَسَدًا جسد بی روح سلیمان ع م از انچه کرده بود نادم شد که پسر را با پسر دو توکل بخدا نکرد و پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ ۝ پس باز گشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در اسباب آورده که سلیمان ع م بیمار شده مرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نه پذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور انست که بواسطهٔ ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخرهٔ جنی افتاده و چهل روز بر تخت سلیمان ع م نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان ع م آمده بمملکت باز گشت و از روی نیاز بدعا اشتغال باز نموده قَالَ گفت سلیمان ع م رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ای پروردگار من بیامرز مرا در انچه از من صادر شده وَهَبْ لِيْ و ببخش مرا مُلْكًا لَّا يَنْۢبَغِيْ بادشاهی که نسزد و نشاید لِاَحَدٍ مِّنْۢ بَعْدِيْ ۝ مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزهٔ من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخرهٔ جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ بدرستیکه تو بخشندهٔ دهرچه خواهی هر که خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان ع م بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلعم را بملک دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرات نمود که در جنب همت او دنیا و مافیها پر پشهٔ نمی ارزد

دنمی سجد بیت عارفان هر چه شبانی و بقائی نکند ۱۲ گر همه ملک جهان ست همچش نخرند ۱۲ و ازین ست که صاحب فتوحات قدس سره آورده
که مراد سلیمان ع م آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه را صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه
در صحیحین مذکور ست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد
تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در و نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان ع م رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و ناامید باز گشت فخنقناه پس رام گردانیدیم له الریح مر سلیمان را ع م تا فرمان وی بردی تجری بامره رخاء
بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده باشد و الشیطین و مسخر کردیم مرا و را دیوان کل بناء هر یکی
بنا کننده و غواص بنا برای وی عمارتها بسازند و غواص
و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند و آخرین و دیگران را مسخر کردیم
مرا و را دیوان دیگر مقرنین با هم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کردندی و یکی
دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را هذا این چنین ملکی که بتو دادیم عطاؤنا بخشش ماست بتو
فامنن پس منت نه بر هر که خواهی و او را ازان محظوظ گردان او امسک یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب
در من و امساک یعنی تصرف دران مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود و ان له و بدرستیکه سلیمان را ست ع م عندنا
نزدیک ما لزلفی قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم در دنیا داشت و حسن
مآب ع م و مرا و را ست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات و اذکر عبدنا ایوب مویاد کن بنده ما ایوب ع م را اذ نادی چون
بخواند ربه آفریدگار خود را انی بآنکه مرا مسنی الشیطن بنصب س میکند شیطان یعنی شیطان میرساند بمن رنج و عذاب والم و بیچارگی
بود که بلیس شماست میکرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سر زنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فوائد نعم از تو باز گرفت و شدائد المر تو
گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرض سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایت
ایوب ع م در سورهٔ انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل ع م را نزد وی فرستاد جبرئیل ع م بیامد و مر او را گفت
ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب ع م بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت
یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل ع م فرمود که هذا مغتسل این چشمهٔ آب گرم جای غسل کردن ست یا آبی ست که بدان غسل کنند و این چشمهٔ دیگر
بارد آبی سرد ست و شراب و آشامیدنی پس ایوب ع م دران چشمه چار بار غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی تمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم و وهبنا له و بخشیدیم
مر او را یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده کردیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر
آن شدند که بودند رحمة منا از برای بخششی که فائض شد از ما و ذکری و برای پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را تا در بلا
انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را الصبر بازبسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج قطعه کلید صبر کسی را که باشد
اندر دست ۱۲ هر آنینه در گنج مراد بگشاید ۱۲ بشام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای ۱۲ که دمد م سحر از پرده روی بنماید ۱۲ آورده اند که در زمان مرض
ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجهٔ او رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب ع م سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تا شیر صبح صحت
از افق رحمت روی نمود ایوب ع م بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که و خذ بیدک ضغثا و بگیر بدست

خود ضغثا دسته چوب از خرما یا از خسایش خشک شده که بعد دصد باشد فاضرب به پس بزن زوجه خود را بدان دسته یکبار گاه تحنث وحانث مشود در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و دروغ مکن انا وجدناه بدرستیکه ما یافتیم ایوب را ع صابرا شکیبا بر انچه در نفس و مال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده است ایوب ع انه اواب ○ بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود واذکر عبدنا و یاد کن بندگان ما ابراهیم ابراهیم را ع واسحق و پسر او اسحق ع را ویعقوب و نبیره وی یعقوب ع را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار ○ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن ببباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوای مبادی آن ابصار ست یا مراد از ایدی قوت در طاعت ست و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخالصة بخصلتی پاک از شوائب معائب یا بنعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذکری الدار ○ یاد کردن سرای آخرت ست چه مطمح نظر انبیاء ع جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود وانهم و بدرستیکه این پیغمبران ع عندنا نزدیک ما لمن المصطفین الاخیار ○ از جمله برگزیدگان و نیکانند واذکر اسمعیل و یاد کن اسمعیل ذبیح ع را والیسع و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود و بآخر خلعت پیغمبری یافت وذا الکفل و خداوند پایندانی را که بشرین ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب ست ع و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذوالکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع متکفل شد که بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکل من هؤلاء من الاخیار ○ از گزیدگان خلق هذا این خبر انبیاء ع ذکر و یاد کرد نیست ترا که محمدی و قوم ترا وان للمتقین و بدرستیکه مر پرهیزگاران را لحسن مآب ○ نیکوئی بازگشتنی ست و بازگشتنی آن جنات عدن بوستانهای اقامت ست مفتحة در حالتیکه گشاده باشد لهم الابواب ○ بجهت ایشان درهای آن بوستان متکئین ایشان تکیه زدگان باشند بران تختها فیها دران باغها چنانچه متنعمان برای راحت یدعون میخواهند و میخوانند فیها دران بوستانها بفاکهة کثیرة میوه بسیار را چه تفکه برای تلذذ ست و تغذی بجهت تحلل و انجا تحلل نباشد پس از طعام بفواکه میل بیشتر کنند وشراب ○ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار و عندهم و نزدیک ایشان باشند قصرات الطرف کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند اتراب ○ همزادان یعنی همایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر انند که مراد از اتراب آنست که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود دران تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هذا گویند ملائکه بهشتیان را که این ست ما توعدون انچه وعده داده شده بود یدان لیوم الحساب ○ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند ان هذا بدرستیکه انچه مامی بینیم از نعمت لرزقنا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مالة نیست مر این را من نفاد ○ هیچ کمی و انقطاع هذا و انیست هیچ بهشتیان را باشد وان للطاغین و بدرستیکه مر نافرمان برداران را یعنی کافران را لشر مآب ○ هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جهنم ست یصلونها در آیند دران دوزخ فبئس المهاد ○ پس بد آرامگاه ست دوزخ هذا انیست عذاب فلیذوقوه پس باید که بچشند آنرا حمیم آن آب گرم ست در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد و را بسوزد و چون بخورند و پاره شوند وغساق ○ و زمهریر که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیزی گندیده را گویند بلغت ترک و مراد اینجا ریم ست

ز ثلثة

که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را آخر و ایشان را عذابی دیگر ست من شکله بمثل این عذاب که مذکور شد آزواج بر طبق نوعها یعنی این عذاب گوناگون ست اما مشابه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند تابعان ایشان را نیز بایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هذا فوج این گروه ست مقتحم معکم درآینده در دوزخ برخ و سختی با شما ایشان گویند لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد ایشانرا انهم بدرستیکه ایشان صالوا النار درآیندگانند بآتش بشوی علتهای خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه ست که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا بهم و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قالوا گویند بل انتم قف بلکه شما گا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین بدای رؤسای کفار سزاوار ترید انتم قدمتموه لنا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فبئس القرار ج پس بد قرارگاهی ست دوزخ آنگه تابعان دیگر باره قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که قدم فراپیش داشت برای ما هذا این کفر و ضلال را او ما را از راه حق بلغزانید فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذابی دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دوچندان کن وگویند حیات و عقارب دوزخ برایشان گمارد و قالوا او گویند ضاد یدقریش در دوزخ مالنا چیست ما را که امروز گاهی نمی بینیم رجالا گنا نعدهم مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشانرا در دنیا من الاشرار ج از بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند اتخذناهم استفهام برای تقریر ست یعنی آیا ایشانرا ما گرفتیم بسخریا مهزو بهم و یا ایشان از نظر ما غایب اند زاغت یا در آورده اند و میل کرده است عنهم الابصار ج از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرا را برغرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لحق هر آینه راست و درست ست و آنست تخاصم اهل النار ج جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان قل بگوای محمد مشرکان مکه را انما انا جز این نیست ع ۱۴ که من منذر ترساننده بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل و ما من اله و نیست هیچ خدای سزای پرستش الا الله الواحد مگر خدایی عزوجل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القهار مع قهر کننده که بنای اعمال را بتوصیف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیرد جهان نگذاشت ۴ وحدتش رسم این و آن برداشت ۴ گم شود جمله ظلمت پندار ۴ نزد انوار واحد قهار ۴ رب السموات و الارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و انچه میان ایشان ست العزیز خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغفار ج آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قل هو بگوای محمد انچه گفتم مر شمارا و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نبؤا عظیم ج خبر چیزی بزرگ ست بلکه انتم عنه معرضون ج شما از وی میگردانید گانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض مینمائید آخر دریگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدمی ما کان لی نبودی مرا من علم هیچ دانشی بالملا الاعلی بگروهی برتر یعنی ملائکه اذ یختصمون ج آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم و ام اجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون پس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصهٔ آدم و ملائکه علیه السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور ست بی مطالعهٔ کتابی و بی سماع از استادی ان یوحی وحی کرده نمی شود الی بسوی من الا انما انا

مگر آنکه چنین نیست که من نذیر مبین ۵ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را اذ قال ربک یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو للملئکة مر فرشتگان را انی خالق که من آفریننده ام بشرا آدمی را من طین ۵ از گل مراد آدم علی نبینا و علیه السلام ست فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی پردازم و نفخت فیه و بدمم در و من روحی از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او و لمحض سخن آنست که روح چون بقالب وی در آرم و زنده گردد فقعوا له پس در روی در افتید برای وی ساجدین ۵ همه سجده کنندگان از جهت تزئین و تکریم او فسجد الملئکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون ۵ همه ایشان بتمام مر آدم ع را بعد از نفخ روح در و الا ابلیس ط مگر ابلیس که سجده نکرد استکبر بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد و گان و گشت بدان نافرمانی من الکفرین ۵ از ناگرویدگان قال یا ابلیس گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچیز را که بیافریدم بیدی ط بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع ست بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر و غیری در انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه ست بر مزید قدرت در آفرینش آدم ع و در بعضی تفاسیر آمده که مراد به قدرت و به نعمت ست و در فتوحات فرموده که به قدرت و نعمت شامل ست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم ع را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد ست از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم ع پس حمل جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت ست مناسب می نماید و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر ست چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین ست و بدین جامعیت قابلیت سجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند نظم آمد آئینه جمله کون ولی ؛ همچو او آئینه نکرد جلی ؛ گشت آدم جلای این مرآت ؛ شد عیان ذات او بجمله صفات ؛ مظهری گشت کلی و گه جامع ؛ سر ذات و صفات از و لامع ؛ القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بدین مرا استکبرت آیا تکبری کردی بی استحقاق ان امر کنت من العالین ۵ آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال گفت شیطان در جواب انا خیر منه من بهترم از ان مخلوق پس خیریت خود را بیان میکند که خلقتنی من نار بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت ست و خلقته و بیافریدی تو او را من طین ۵ از گل که در و کثافت و ظلمانیت ست و درین قیاس خطا کرد و شمه ازان در سورهٔ اعراف مذکور ست در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت ست و خاک وسیلهٔ وصلت و آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه ربه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ بر وزد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیده ها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوی محرم ازل که شمیدی و آشنای قرب لم یزل که بودی ربا عی از خاک چه خوش طینت قابل داری ؛ گلهای لطیف ست که در گل داری ؛ در مخزن کنت کنزا هر گنج که بود ؛ تسلیم تو کردند که در دل داری ؛ قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فانک رجیم ۵ پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور شده از رتبت کرامت

وان علیک و بدرستیکه بر تو است لعنتی من رانده و خشم من الی یوم الدین ۞ تا روز جزا قال رب گفت ابلیس ای آفریدگار من فانظرنی
پس مرا مهلت ده و چون براندی مرا الی یوم یبعثون ۞ تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قال فانک
گفت خدای عزوجل پس بدرستیکه تو من المنظرین ۞ از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم ۞ تا روزیکه وقت معلوم ست
یعنی زمانه نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک گفت ابلیس که پس بغالبیت و قدرت تو سوگند که بسبب وجه که تو انم لاغوینهم هر آینه
گمراه گردانم ذریت آدم را اجمعین ۞ همه ایشان را الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین ۞ از ایشان پاک کرده شدگان از
لوث شرک و عصیان قال گفت خدای تعالی فالحق پس راستی و درستی از من ست و الحق اقول ۞ و درست و راست میگویم لاملئن
جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک و از انها که پیروی میکنند منهم از آدمیان و دیران اجمعین ۞ همه
ایشان قل بگوای محمد ما اسئلکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر از هیچ مزدی و ما انا و نیستم من من
المتکلفین ۞ از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود ظاهر کنند که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت ست
یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از اوست دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سوم گوید چیزی که ندانند ان هو
قرآن الا ذکر و نگرپندی للعلمین ۞ مر عالمیان را از جن و انس و لتعلمن نبأه و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست
از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد صلعم را و صدق سخن او معلوم کنید بعد حین ۞ بعد هنگامی که آن چنین موت ست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام ع

سورة الزمر مکیة و هی خمس و سبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۞

تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم من الله از خدای تعالی ست العزیز خداوند غالب در تقدیر الحکیم ۞ و داناست
در تدبیر انا انزلنا ما بدرستیکه ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را که قرآن ست بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق
فاعبد الله پس پرست خدای را مخلصا در حالتیکه پاک کننده باشی له الدین ۞ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه صلعم ست و
مراد امت ست که مامور ند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند الا لله بدانید که مر خدای تعالی راست الدین الخالص پرستیدن پاک
از شرک یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد ست بصفت الوهیت و الذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه
بجز خدای عزوجل اولیاء دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشانرا اعم ست از ملائکه و مسیح و غیر آنکه میگویند ما وقفه
نعبدهم نمیپرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه مرا تا نزدیک گردانند الی الله بخدای تعالی زلفی تا نزدیک گردانیدنی یعنی
درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند بینهم میان این مشرکان
فی ما هم فیه در آن چیزکه ایشان دران چیز یختلفون ۞ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروزیکی ملک را میپرستند چون نبی ملیح
و یکی بشر را چون یهود و نصاری و بعضی بت و شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را میپرستند و هریک را مدعا آنکه معبود او بحق
و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هریک را ظاهر گرداند ان الله لا یهدی بتحقیق که خدای عزوجل
نخواهد هدایت ندهد من هو آنکس را که کذب او دروغگوی ست و میگوید که الهه ما شفاعت خواهند کرد گفار ۞ ناسپاس که منعم حقیقی را
انکار میکند لو اراد الله اگر خواستی خدای عزوجل ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی

مِمَّا یَخْلُقُ از انچه می آفریند مَا یَشَآءُ ۵ انچه خواستی از اعراض واشیاء از اجناس وانواع آن که بنوعی ست ۵ از انجمله که بنات ست از مخلوق ما خالق نیست ومیان والد وسولود مجانست شرط ست پس او را فرزند نبود سُبْحٰنَهٗ پاکی مر اورا ست از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی حامل ست ما سوای او الْقَهَّارُ ۵ قهر کننده ودرهم شکننده توهمات وتصورات اهل شرک خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها وزمین را بِالْحَقِّ ۵ براستی نه بباطل وبازی بلکه در آفرینش هریک ازان صد هزار آثار قدرت واطوار حکمت تعبیه ست تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند بیت توشه است اوراق آسمان وزمین ۵ خطی که فاعتبروا ست یا اولی الابصار ۵ یُكَوِّرُ الَّیْلَ وَرمی آرد شب را عَلَی النَّهَارِ بر روز بهر وه ظلمت آن نور این را میپوشد وَیُكَوِّرُ النَّهَارَ ۵ ودرمی آرد روز را عَلَی الَّیْلِ بر شب وبشعاع روشنی آن تاریکی این را مخفی میسازد یا درمی افزاید از شب بر روز واز روز بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۵ ورام کرد آفتاب وماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ هر یک از ایشان یَجْرِیْ میرود لِاَجَلٍ مُّسَمًّی تا زمانی نام برده که منتهی دور ست در سیر هر روزه وهر ماه وهر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا در قیامت اَلَا هُوَ الْعَزِیْزُ بدانید که خدای تعالی غالب ست بر همه چیزها وبمجموعه مکونات مغلوب ومقهور او ست الْغَفَّارُ ۵ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان باوجود وقوع شرکت ومعصیت ایشان خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای آدمیان مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم علیه السلام ست ثُمَّ پس خبر کرد شما را که جَعَلَ مِنْهَا بیافرید از او یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا علیها السلام وگفته اند اول اخراج ذریت کرد از ظهر او پس حوا را علیها السلام آفرید وَاَنْزَلَ لَكُمْ وابداع وایجاد کرد برای شما مِّنَ الْاَنْعَامِ از چهارپایان ثَمٰنِیَةَ اَزْوَاجٍ هشت صنف نر ومادہ از شتر وگاو وگوسپند وبز تا بایشان نفع میگیرید بخورش وپوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد یَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد وعلقه را مضغه آنگه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد سویی فِیْ ظُلُمٰتٍ ثَلٰثٍ ۵ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه ست وظلمت رحم وظلمت بطن ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه این فعلها میکند خدای ست عزوجل رَبُّكُمْ آفریدگار شما لَهُ الْمُلْكُ ۵ مر اورا ست بادشاهی مطلق که زوال وفتور راه نیابد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق مگر او فَاَنّٰی تُصْرَفُوْنَ ۵ پس کجا گردانیده میشوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن اِنْ تَكْفُرُوْا اگر کافر شوید ای اهل مکه فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ پس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز ست عَنْكُمْ ۵ از ایمان وپرستش شما وَلَا یَرْضٰی وخشنود نمیشود لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ۵ بندگان خود را بکفر وعدم رضای او بکفر برای ضرری ست که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد وبحق نمیخواهد وَاِنْ تَشْكُرُوْا واگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت بعثت محمد صلعم یَرْضَهُ لَكُمْ میپسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وَّزْرَ اُخْرٰی برندارد هیچ نفسی بردارنده قرار دادن دیگری باری گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود بردارد ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَیُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۵ بانچه بوده اید که عمل میکرده اید واخبار ازان بمجاسبه ومجازات باشد اِنَّهٗ بدرستیکه او عَلِیْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۵ بانچه در سینهاست از نیات وعزایم وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ وچون برسد کافران را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض وفقر وبلا دَعَا رَبَّهٗ بخواند پروردگار خود را مُنِیْبًا اِلَیْهِ بازگردنده بسوی او وفریاد خواهنده از وی وترک کننده پرستش صنم وخواهش از وی ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهٗ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتی از نزدیک خود وآن سختی از وی ببرد نَسِیَ فراموش کند مَا كَانَ

یدعو آنچیزرا که میخواند خدای را الیه بکشف و رفع آن مِن قَبْلُ پیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد
دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلّٰهِ وگرداند مر خدای را اَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه گرداند
مردمان را از راه خدای که اسلام ست قُلْ بگو ای محمد مر کافران را که تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ بکفر خود قَلِيلًا اندک زمانی در دنیا اِنَّكَ
تهدید ست یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن اِنَّكَ بدرستیکه تو مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ ۝ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای
عذاب دوزخ نهایت محقر ست پس میفرماید که آیا اینچنین کافر بهتر ست اَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ فرمان بردار ست چون صدیق یا
فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و اشهر آن ست که ذی النورین رضی الله عنه بهر تقدیر قانت ست یعنی ایستاده بوظائف بندگی و موظبت
بر مراسم سرافگندگی اٰنَآءَ الَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای عز و جل را وَقَآئِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ
میترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُوا و امید میدارد در آن رَحْمَةَ رَبِّهٖ بآمرزش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق محاسبات
متردد ست میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبهٔ خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز باین دو بال
اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا قطعه گرچه داری طاعتی از بهشتش ایمن مباش و از گنهکاری
فیض رحمتش دل برمدار ۞ نیک ترسان شو که قدر است بیرون از قیاس ۞ باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار ۞ قُلْ
ع ۱۹ بگو ای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل وَالَّذِيْنَ لَا
يَعْلَمُوْنَ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند دلائل قدرت من اُولُوا الْاَلْبَابِ
خداوندان خردهای خالص از آلودگی و هم قُلْ یعبادِ بگوای بندگان من الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار
خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت ست و اجتناب از معصیت لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مر آنان راست که نیکوئی کرده اند
بگفتار کلمهٔ شهادت فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا در این دنیا حَسَنَةٌ مثوبه نیکو در آخرت که بهشت ست یا آنان راست که احسان نمودند
بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت ست و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل ست و تازگی
روی و شادی جمیل در این جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی ست و چون
بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او در پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی
آنها را که هجرت کرده اند راحت ست از اعداء و نجات از بلای ایشان وَاَرْضُ اللّٰهِ و زمین خدای تعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ
گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند اِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشوند الصّٰبِرُوْنَ صبر کنندگان بر مفارقت
اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا اَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم ست که روز قیامت بلاکشان
صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای
ایشان را بی حساب و کار بر ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و ستمی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد
ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین بر رنجوری غمدیدگان ۞
کاندران رنج اند آن بگزیدگان ۞ هر کرا از زخمها غم بیشتر ۞ لطف یارش داده مرهم بیشتر ۞ آورده اند که کفار مکه

حضرت پیغمبر را صلعم گفتند ترا چه بران داردکه احداث کنی دین و آئینی را که مخالف رسوم ما ست آخر دین ملت پدر و جد و سادات قوم که بهر عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش درآی و بپاسای آیت آمد که قُلْ اِنِّیْ اُمِرْتُ بگو بدرستیکه من مامور شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ آنکه پرستم خدای تعالی را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ لا پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید و اُمِرْتُ فرموده شده ام لِاَنْ اَکُوْنَ بآنکه باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش و ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بگوای محمد دیگر باره اِنِّیْ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ عذاب روزی که بزرگ ست احوال او و بسیار ست اهوال او قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ بگو خدای عزوجل را پرستش میکنم مُخْلِصًا لَّهُ درحالتیکه پاک کننده ام برای او دِیْنِیْ لا کیش خود را از شرک و ریا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ پس پرستید شما آنچه میخواهید مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای عزوجل مرتندیده ست و تنبیه بر ضلالت و حرمان ایشان و آیت السیف منسوخ ست آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ بگو بدرستیکه زیان کاران اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَاَهْلِیْهِمْ و در کسان خود وَمَا الْقِیٰمَةِ روز قیامت که از ایشان بازمانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی اهل در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت درآرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذٰلِكَ بدانید که آن ست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند که لَهُمْ مر آن زیانکاران را ست مِّنْ فَوْقِهِمْ از زیر ایشان ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان سایبانها ست مر جمع دیگر را که در درکه زیرتر ایشانند و مقرر ست که در درکه زیرتر از هر منافقان راست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظل فراش و مهاد ست و ذکر ظلل بطریق مجاز ست در کلام ذٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ می ترساند خدای عزوجل بدان عِبَادَهٗ بندگان خود را تنبیر پند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گرداند چون شرک و معصیت یٰعِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل رض تعالی در شان ایشان میفرماید که وَالَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا و آنانکه پرهیز کردند و یک سو رفتند الطَّاغُوْتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یا هر چه از دون خدای تعالی پرستند ایشان برطرف شدند اَنْ یَّعْبُدُوْهَا از آنکه بپرستند آنرا وَاَنَابُوْٓا و باز گشتند اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای عزوجل لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانرا ست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم سرفراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رض عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او فرموده راجع صدق استشمام نموده مسلمان شدند و درباره ایشان این آیت نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا اَلَّذِیْنَ آنانکه یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ میشنوند سخن ابوبکر صدیق رض فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ پس پیروی مینمایند نیکوترر امر او از احسن نیکوتر ست چه قول او همه احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد مراد از قول قرآن ست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در اخبار آورده که در قرآن مجامع

اعداء و مادح اولیا هست ایشان متابع احسن میباشند که مثلا طریقه موسی هست ع م دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب آورده که مراد
اقاویل اهل ملل هست و احسن هر اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان هست که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال
میکنند مثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام ٭ صاف را بردار و دردی را رها کن و اسلام ٭ و در
بحر الحقائق آورده که قول اعم هست از سخن خدای عزوجل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی
نفس بارزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را
که خطاب رب الارباب هست و از زبان حضرت رسول خدای تعالی ع م استماع نمودند پیروی کنند اولئک آن گروه که متابع سخنان نیکوتر از
الذین هدٰهم الله آنانند که راه نمود خدای عزوجل ایشان را بمنزل مقصود و اولئک هم آن گروه ایشانند اولوا الالباب ○
خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادی و عادات عوام افمن حق علیه آیا آنکسی که واجب شد بر و کلمة العذاب
کلمه وعید که مشیر هست بعذاب چون لاملان جهنم و هنولا رفی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر و این کلمه افانت تنقذ آیا
تو ای محمد میرهانی من فی النار ع آن را که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید هست در انکار یعنی اینکار
بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان ابولهب هست و پسر او عتبه لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند
ربهم از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشان راست منزلها که بلند اند در بهشت من
فوقها غرف از زبر آن غرفهای بلند تر اند مبنیة بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تجری میرود من تحتها
الانهٰر از زیر این غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده است خدای عزوجل وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد ع
خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی یعنی باران فسلکه
پس در آورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین هست و در کاریزها ثم یخرج به زرعا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زارا
مختلفا الوانه در حالتیکه مختلف هست رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و کنجد
و امثال آن ثم یهیج پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فتراه پس بینی آن را مصفرا از رد شده بعد از تازگی و
سبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای عزوجل آن را حطاما ریزه ریزه و درهم شکسته ان فی ذلک بدرستیکه در ازال
باران و اخراج گیاه لذکری هر آینه یاد کردنی هست لاولی الالباب ع مر خداوندان عقلها را یا دران پندی هست مر ۱۳
خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بزوال نهد
و بدامن حوادث در ربوده شده عرصه تلف گردد نظم بود مال دنیا چو آن سبزه زار ٭ که بس تازه بینی بفصل بهار ٭ چو بر وی وزد تند باد
خزان ٭ یکی برگ سبزی نیابی از ان ٭ افمن شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدای تعالی صدره للاسلام
سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام صلعم باشد چون کسی که سینه او از قبول حق و اسلام
تنگ هست فهو پس آن کشاده سینه علی نور ٍ بر روشنی معرفت هست من ربه از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رض که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت
روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزندی او گفت فویل پس شدت عذاب للقسیة قلوبهم

مرسخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است مِّن ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای عزوجل یا خالی ازان اُولٰٓئِكَ آن گروه غافل و سنگدلان فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که علامت شرح صدور و نشانه کشادگی دل بازگشت ست بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیزیدن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دل کز فیض اسلام ست نورانی ؛ توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی ؛ ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن ؛ که چون مرگ اندرایه خوش توان مردن بآسانی ؛ آورده اند که صحابه کرام رض از حضرت سید انام صلعم استدعا نمودند که لوحه تا چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکر بار شیرین گردانی بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را ؛ در یک حکایت ازلب شکر فشان تست ؛ این آیت آمد که اَللّٰهُ نَزَّلَ خدای تعالی فرو فرستاد اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ نیکوترین سخن را که هست كِتٰبًا مُّتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی ازان مشابه بعضی ست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی ازان مصدق برخی دیگر ست و دران تناقض و اختلاف نیست مَّثَانِيَ ثنی دوباره و دو تو کرده یعنی مشتمل ست بر زوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جُلُوْدُ الَّذِيْنَ پوست برتنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِيْنُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری رح فرمود که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس با دشاهی گفته اند لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلود هم صفت مبتدیان راه ست و تلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف الله ذٰلِكَ آن کتاب که قرآن ست هُدَى اللّٰهِ راه نمودن خدای تعالی ست یعنی ارشاد مر خلق را از خدای يَهْدِيْ بِهٖ راه مینماید بآن مَنْ يَّشَآءُ هر که را خواهد وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را فرو گذارد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ ○ هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد اَفَمَنْ يَّتَّقِيْ آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهٖ بروی خود سُوْٓءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانه آتش يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت گذارند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل ست که او را بدوزخ برند و دستها بگردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَقِيْلَ لِلظّٰلِمِيْنَ و گویند ستمگاران را ذُوْقُوْا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ○ وبال انچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلعم كَذَّبَ الَّذِيْنَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ ○ از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ پس بچشانید ایشان را خدای تعالی خواری و رسوائی فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده اَكْبَرُ مزرگتر ست از عذاب دنیا چه آن دائم ست و قطع نخواهد شد لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب بازرهانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستیکه ما بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین کتاب که قرآن ست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب غَيْرَ ذِيْ عِوَجٍ نه خداوندکجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ○ شاید که ایشان بسبب

وقف لازم

تامل در معانی آن پرہیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّٰهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدام ست رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مردی که در وی انبازان باشند یعنی بندہ باشد کہ چندین خواجہ بر وی شریک باشند مُتَشٰكِسُونَ شریکان ناخوی ناسازگار و ہریک او را کاری فرماید و ہیچکس را با تمام نتواند رسانید و ہیچ یک از وی راضی نباشد وَرَجُلًا سَلَمًا و مردی باز رستہ سالم شدہ از انبازان لِّرَجُلٍ ط از برای مردی یعنی غلامی کہ او را یک خواجہ باشد و کسی در ان منازعت نکند ہر آئینہ این بندہ بکلیہ خود متوجہ خدمت خواجہ شدہ او را خشنود تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا مساوی باشند این دو بندہ مَثَلًا از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چہ یکی ہ تنازع خواجگان درماندہ باشد و ہمہ از و ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکا سالم بود و خدا و ند او از و خشنود مثل اول مشرک ست کہ دل خود را بعبادت ہریک از معبودان خود متفرق ساختہ متوزع الضمیر و پریشان خاطر ست و ثانی مثل موحد ست کہ نہ پرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امید گاہ ندارد یک یار پسندہ کن چو یکدل داری ؛ ورنہ بکشی تو در جہان بس خواری ؛ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ہمہ ستایشہا مر خدا را ست کہ در خداوندی شریک ندارد بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکہ بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آوردہ اند کہ کفار مکہ میگفتند نتربص بہ ریب المنون چشم میداریم کہ محمد بمیرد و از و باز رہیم حق سبحانہ فرمود کہ اِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستیکہ تو ای محمد مردہ خواہی شد وَاِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ ○ و بدرستیکہ مشرکان ہم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را بآنکہ از مرگ خود ایمن نیستند عین جہالت ست بیت ای دوست بر جنازۂ دشمن چو بگذری ؛ شادی مکن کہ بر تو ہمین ماجرا رود ؛ ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستیکہ شما ای مومنان با کافران يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ ○ خصومت کنید در امر دین و محبت شما را باشد بر ایشان و گفتہ اند مراد اختصام عام ست کہ بعضی مردمان با بعضی مخاصمہ کنند در قضایای دنیوی ہریک بحق خود برسند ع ۱۰

فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمگار تر مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ از کسی کہ دروغ گوید بر خدای تعالی

الجزء الرابع والعشرون ۳۲

و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دہد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را کہ قرآن ست اِذْ جَآءَهٗ چون بیاید بوی و گفتہ اند مراد ذی الصدق ست یعنی محمد صلعم کہ چون بوی آید تکذیب کنند اَلَيْسَ آیا نیست یعنی ہست فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِّلْكٰفِرِيْنَ ○ منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَالَّذِيْ جَآءَ بِالصِّدْقِ و آنکہ آمد بسخن راست وَصَدَّقَ بِهٖٓ و آنکہ راست شمرد آنرا اُولٰٓئِكَ آن گروہ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ○ ایشانند پرہیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل علیہ السلام ست کہ قرآن بیاورد و مصدق محمد ست کہ تصدیق نمود و قبول کرد گفتہ اند جائی پیغمبر ست صلعم و مصدق ابو بکر صدیق رض در بیان از مجاہد نقل میکنند مصدق حضرت علی کرم اللہ وجہہ و گفتہ اند ہمہ مومنان مصدق اند لَهُمْ مَّا يَشَآءُوْنَ ایشانرا ست ما یشاءون آنچہ خواہند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنست جَزٰٓؤُا الْمُحْسِنِيْنَ ○ داش نیکوکاران یعنی اہل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش مید ہد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ تا محو کند و بپوشد خدای عَنْهُمْ از ایشان اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا بدترین آنچہ کردہ باشند ذکر اسوء از برای مبالغہ ست یعنی ہر گاہ اسوء آنرا می پوشد غیر آن بطریق اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دہد ایشانرا اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ بہ نیکوترین آنچہ بود ند کہ عمل میکردند کہ آن ایمان ست و گفتہ اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیادہ دہند و مزد باقی عملہای ایشان بدستور عطا فرمایند اَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی بِكَافٍ کفایت کنندہ عَبْدَهٗ بندۂ خود را یعنی محمد صلعم را معنی آن ست

که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که
چون حضرت رسالت پناه صلعم معایب آلهه باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی ما را که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال
تو تباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ ومیترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ آنانکه پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانچه جماد یست لا یضر و لا ینفع فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ
راه نماینده که او را راه نماید وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر که را راه نماید خدای تعالی تا جز از وی نترسد فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ
هیچ گمراه کننده که از راه بیفگند أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای تعالی یعنی هست بِعَزِيزٍ غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خونخواه و کینه ستاننده
از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لائح ست بر تفرد و نحالقیت او قُلْ بگوای محمد أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ آیا چون می بینید
شما آنرا که میخوانید وَخواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی یعنی بتانرا که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ آیا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و
منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان از من آن رحمت را مقاتل رحگو یند پیغمبر صلعم از ایشان سوال کرد ساکت شدند
حق تعالی فرموده که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگوای محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بر و نه بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میگذارند بیت تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار ۵ که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگوای قوم من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر ان حالها که گفتیم و خود را بدان دارید از روی توکل و اعتماد بر حق واثق باشید و خصم
مکانتکم خوانده اینی عَامِلٌ بدرستیکه من عمل کننده ام بر حالتیکه دارم از روی توکل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ
يَأْتِيهِ آنکس را که از ما و شما بیاید وَعَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر و عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی
همیشه و پیوسته و خبری یکی دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست
مومنان کشته گشتند و جمعی بقید ذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند بیت این سر بباد داده و آن دستها ببند ۵ آن گشته خوار و زار و گرفتار و
مستمند ۵ إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآن ست لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان
حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان ست فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فَلِنَفْسِهِ
پس مر او راست فائدهٔ آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا
بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ نگهبان بر ایشان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان ع ۱۰
نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ وبس اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا
هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او امام محی السنه در معالم فرموده که هر آدمی را
دو نفس ست نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زائل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید
بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی نماید و در احقاف از ابن جبیر نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا بگیرند
آشنائی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد روان عالم آنی نفس را که قبل ازین قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده است بر و مرگ را ۱۵

وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ وميفرستد دیگر نفس را که ازان زندگانی ست بدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد ونزد جمهور مفسران امساک وارسال بر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در توفی نفوس ونگاه داشتن وبدان فرستادن کَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت ونشانهاست برای حشر وبعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مشابه نوم ست واحیا که مماثلت ست بیقظه ودر توریت مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب بیروی بیری وچنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی وکافران درین تامل نمی نمایند أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فراگرفتند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا شفاعت کنند واگرچه باشند که بهیچ گونه لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا ملک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ ○ ومدانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات وحال آنکه ایشان از قدرت علم بی بهره اند قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدایرا است شفاعت جَمِيعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست وبی دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر اوراست بادشاهی آسمانها وزمینها ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ ○ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وچون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمد ونفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ وچون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند مِن دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ○ آنگاه ایشان تازه روی وفرخناک شوند بجهت فراموشی از حق ومشغولی بباطل اما کار مومن برعکس این ست که از یاد خدای شادمان وبذکر ما سوی غمگین ست رباعی نامت شنوم دل از فرح زنده شود ؛ فال من از اقبال تو فرخنده شود ؛ در غیر تو هر جا سخن آید بمیان ؛ خاطر بهزار غم پراگنده شود ؛ قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد بارخدایا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها وزمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانندهٔ پوشیده وآشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِي مَا كَانُوا فِيهِ درانچه هستند که در وَيَخْتَلِفُونَ ○ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا واگر باشد در آنزا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ انچه در زمین ست از مالها جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ ومانند آن همرا لها مَعَهُ بآن که افتدوا بِهِ هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را باز خرند مِن سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُم وظاهر شود مر ایشان را مِّنَ اللَّهِ از خدای تعالی مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ○ انچه نبود مذکه پندارشتند یعنی پندارشت ایشان آنرا که بوسیله شفاعت بتان ایشان را تقرب یابند چون در عقبهٔ عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید یکی از مشایخ در وقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم که چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نسیده باشم واز سفیان ثوری منقول ست که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا رباعی پنداشت مرائی که عملهاش نکوست ؛ مغزی که پوست ؛ خلاصه کار در دوست ؛ چون پرده ز روی کار بردارند گشت ؛ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست ؛ وَبَدَا لَهُمْ وظاهر شود مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِم وبگرد در آید ایشان را مَّا كَانُوا بِهِ جزای انچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا میکردند از تخویف آلهی وانذار حضرت رسالت پناهی صلعم فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ پس چون برسد کافران را که غلبه وابو حذیفه ست وجمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضُرٌّ سختی وفقری دَعَانَا ما را بخواند وفع آن از ما درخواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً از نعمت بخشی

یعنی مال و ثروتی قِيتُهُ ۱۲ از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قال میگوید آن کافر اِنَّمَآ اُوْتِيْتُهٗ جز این نیست که من داده اند
مال را عَلٰى عِلْمٍ ۱۲ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق
این نعمتم بَلْ نه چنین ست که او میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی ست مر او را تا ظاهر گردد که شاکر ست یا کافر وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن
بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند و در نمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفتند آن کلمه را الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قارون که گفت اِنَّمَآ اُوْتِيْتُهٗ علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَآ اَغْنٰى پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ○
آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَاَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا اوبال بدیهای که کرده بودند وبا ما لهاز مین
فرو رفتند وَالَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هٰٓؤُلَآءِ از این گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيْبُهُمْ زود باشد
که برسد بدیشان سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا پاداش سیاتیکه کردند وَمَا هُمْ ونیستند ایشان بِمُعْجِزِيْنَ ○ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا
پیشی گیرندگان بر عذاب ما اَوَلَمْ يَعْلَمُوْٓا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ
يَّشَآءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بیقداری و مذلت او
بلکه از روی حکمت اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در قبض و بسط روزی لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ○ ع ۱۱
برای گروهی که میگروند بخدای روزی دهنده و میدانند که هر چه میدهد و بهر که میدهد مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هر چه باید بهر که میشاید: تو دهی آنجا که
میباید: تو شناسی صلاح کار ره: که توئی آفریدگار ره: در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب
معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود کشوده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست
و بالبشر طی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نی این آیت فرود آمده که قُلْ بگو ای محمد يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا ای بندگان
من آنانکه اسراف کردند عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوْا نومید مشوید مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ط
از بخشش خدای این آیت امیدوارترین و بهترین آیتهاست از قرآن چه در خبرست که گفت دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این
آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهترست و در معالم از ابن مسعود نقل میکند که عباس رض بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و
سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا ما امید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آن را که فرمود قل یا عبادی الآیه در فصول آورده که تمام
توجیه در سه چیزست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سوم تنبیه بر اسباب
رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی ست و هر چه حق سبحانه تعالی از ان نهی فرموده لازم ست ما را ایستادن پس قنوط بهیچ وجه
روا نیست نومید مشو که ناامیدی کفرست اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان جَمِيْعًا همه آن را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که
مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه ست و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رض
که گفت شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستیکه او آمرزنده گناهان ست الرَّحِيْمُ ○
مهربان بر بندگان حقائق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت رحمت جز در
دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوای را زاد طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه: بجز لا تقنطوا من
رحمة الله: تو فرمودی که نومیدی مبارید: ز من لطف و عنایت چشم دارید: بدین معنی بسی امیدواریم: ببخشائی که بس امیدواریم: امید در میان

را روا کن ؛ دل امیدواران را روا کن ؛ وَاَنِيبُوٓا و باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع اِلٰى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش وَاَسْلِمُوا و گردن نهید لَهٗ مر دین را یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ○ پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوٓا و پیروی نمائید اَحْسَنَ نیکوترین مَآ اُنْزِلَ آنچیز را که فرستاده شده است اِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی رویدنه منسوخ را مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ○ و شما نمیدانید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ پیش از آنکه نفس گوید يٰحَسْرَتٰى ای پشیمانی من عَلٰى مَا فَرَّطْتُّ بر آنچیزی که تقصیر کردم فِيْ جَنْۢبِ اللّٰهِ در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وَاِنْ كُنْتُ و تحقیق کار آن ست که بودم لَمِنَ السّٰخِرِيْنَ ○ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و رسول او و بمومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مردم خواره کند از خواب غفلتش بیدار ؛ یاد دش آید که در جوار خدای ؛ سالها راز و بجرم و عصیان رای ؛ هر چه در شصت سال بالنهفتاد ؛ کرده از خیر و شر پیش افتاد ؛ یک بیک پیش چشم او دارند ؛ آشکارا بروی او آرند ؛ بگذارند گنبد والا ؛ بانگ یا حسرتا و واویلا ؛ حسرت از جان او برآرد دود ؛ وان نشان حسرتش ندارد سود ؛ اَوْ تَقُوْلَ یا گوید آن نفس لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰىنِيْ اگر آنکه خدای مرا راه نمودی لَكُنْتُ هر آینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ○ از پرهیزگاران و بشرک و معصیت آلوده نمیشدم اَوْ تَقُوْلَ یا گوید حِيْنَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که به بیند عذاب را معاینه لَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً ای کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا فَاَكُوْنَ تا بروم و باشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ○ خ از نیکوکاران و فرمان بر داران پس این گوینده را که گفت مرا راه ننموده اند و اگر پرهیزگار بودمی گویند بَلٰى آری یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَآءَتْكَ بدرستیکه آمد ترا اٰيٰتِيْ آیتهای کتاب من که قرآن ست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی آن و آنرا دروغ داشتی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بران وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ○ و بودی از ناگرویدگان وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز رستخیز تَرَى الَّذِيْنَ كَذَبُوْا می بینی آنرا که دروغ گفتند عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی یعنی خدایرا بانجاذ ولد و شریک صفت کردند وُجُوْهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده اَلَيْسَ فِيْ جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِيْنَ ○ مقام و جای آرام متکبران و گردن کشان را که فرمان خدای و رسول نبرده اند وَيُنَجِّي اللّٰهُ و برهاند خدای تعالی از جهنم الَّذِيْنَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ بکامگاری های ایشان یعنی باسباب خلاصی که ایمان و احسان ست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوْٓءُ نرسد بشقیا از هیچ بدی وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○ و نه ایشان اند و غمگین شوند اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده هر چیزی ست وَّهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر هر چیز وَّكِيْلٌ ○ خداوندست و متصرف دران و قائم بحفظ آن لَهٗ مَقَالِيْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف دران ممکن نی همچنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر ست که ذو النورین رض از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید السموات و الارض کدام ست آنحضرت فرمود که تفسیر آن این ست که لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزائن آسمان و زمین ست هر که بدان تکلم کند بمقود فیوض این خزائن برسد و گفته اند خزائن آسمان باران ست و خزائن زمین گیاه است و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات بروياند وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند

بآیات اللہ بنشانہای خدای تعالی یعنی بدلائل قدرت وآیات کتاب او اُولٰٓئِكَ آنگروہ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند زیانکاران زیراکہ مرجع
ایشان دوزخ ست آوردہ اند کہ کفار قریش حضرت رسول اللہ صلعم را بدین آبای او دعوت کردند حق سبحانہ فرمود کہ قُلْ بگوای محمد با ایشان
اَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا غیر خدای تعالی تَاْمُرُوْٓنِّيْٓ اَعْبُدُ میفرمائید مرا کہ پرستش کنم بعد ازین همہ دلائل اَيُّهَا الْجٰهِلُوْنَ ○ ای نادانان وَلَقَدْ اُوْحِيَ
و مدرستیکہ وحی کردہ شدہ است اِلَيْكَ بسوی تو وَاِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکہ پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هریکی از ایشان
گفتہ شدہ است کہ لَئِنْ اَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال واصح آنست کہ مخاطب بحسب ظاہر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان
امت ایشانند هریک را میفرماید کہ اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هرآینہ تباہ شود عَمَلُكَ کردار تو کہ در وقت ایمان واقع شدہ وَلَتَكُوْنَنَّ و هرآینہ باشی
تو مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○ از زیانکاران کہ بعد از دولت دین بر نکبت شرک مبتلا کردی بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ بلکہ خدای تعالی را پرستش کن وَكُنْ
مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ ○ و باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرمودہ کہ یکی از احبار یہود بحضرت رسالت پناہ صلعم آمد
گفت یا محمد دانستہ کہ خدای روز قیامت آسمانرا بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری
پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک و این الملوک آنحضرت از قول او متعجب شدہ تبسم فرمود آیت آمد کہ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ وصف نکردند ایشان
خدایرا و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهٖ چنانچہ حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْاَرْضُ جَمِيْعًا و زمین همہ آن قَبْضَتُهٗ بدست گرفتہ وی
باشد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ و آسمانها در پیچیدہ شدہ بِيَمِيْنِهٖ بیمین وی در معالم آوردہ کہ ابن عمر رض نقل
میکند کہ حضرت رسول صلعم فرمود کہ حق سبحانہ آسمانها را در پیچیدہ روز قیامت فرا گیرد بہ یمین خود پس گوید انا الملک و این الجبارون و این
المتکبرون پس در هم پیچیدہ زمین را فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک و این الجبارون و المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان
تنزیه اوست از تشبیه صاحب بحر الحقائق فرمودہ کہ مذهب من در تحقیق این آیت آنست کہ باز گذارم آنرا بآنچہ مراد الهست زیراکہ امثال
این کلمات را از متشابهات داشتہ اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای تعالی از وصف جسم و عرض
وَتَعٰلٰى و برتر ست عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ○ از انچہ شرک می آرند و شریک وی میسازند وَنُفِخَ و دمیدہ شود فِي الصُّوْرِ در صور نوبت اول بقول
آنانکہ دو نفخہ اثبات میکنند و این را نفخہ صعقہ گویند کہ چون دردمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد و اصح آنست کہ بمیرد مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هرکہ در
آسمانهاست وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هرکہ در زمین ست اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ مگر آن کسی را کہ خدای خواهد کہ حملہ عرش یا شهدا یا خزنہ بهشت و دوزخ
ثُمَّ نُفِخَ پس دمیدہ شود فِيْهِ در صور اُخْرٰى نوبتی دیگر این نفخہ را نفخہ بعث خوانند و باین نفخہ جملہ مردگان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس ناگاہ ایشان
قِيَامٌ برپا ایستادگان باشند بر کنار قبور خود يَّنْظُرُوْنَ ○ خبر می نگرند از هر طرفی چون بهوتان یا انتظار می برند کہ با ایشان چہ کنند وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ
و روشن گردد عرصہ زمین محشر بِنُوْرِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری کہ خدای دران بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل ست کہ حقوق
خالق و خلائق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتٰبُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحائف اعمال بدست راست و چپ
وَجِايْٓءَ بِالنَّبِيّٖنَ و آورند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ برامت وَالشُّهَدَآءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد ست صلعم
و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ
براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصانی ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزای انچہ کرده است وَهُوَ اَعْلَمُ و خدای داناتر ست بِمَا يَفْعَلُوْنَ ○ بانچہ آفریدگان می کنند

وجزا مناسب آن خواهد داد وسیق الذین کفروا آورانده شوند آنانکه نگرویده اند در آتش سخت الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی حتی اذا جاءوها تا چون بیایند بدوزخ فتحت کشاده شود ابوابها درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وقال لهم وگویند مرایشان را خزنتها خازنان دوزخ ارزوی سرزنش الم یأتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما ایات ربکم آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وینذرونکم وبیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا بلی گویند کافران آری بما آمدند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین ○ برنا گروندگان قیل ادخلوا گفته شود مرایشان را که درآئید ابواب جهنم بدرهای جهنم خالدین فیها جاوید بودگان دران فبئس مثوی المتکبرین ○ پس بد آرامگاهی ست متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا وبرانند آنانرا که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود را الی الجنة زمرا بسوی بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج ست یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره به بهشت برند حتی اذا جاءوها تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام ودولت لا کلام فائز گردند وفتحت ابوابها وکشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وقال لهم وگویند مرایشان را خزنتها خازنان بهشت سلم علیکم درود باد بر شما یا سلامتی وامنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه ست شما را مقام وازمرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر گردد ودرین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر وباطن فادخلوها پس درآئید در بهشت خالدین جاوید ماندگان دران وقالوا وگویند مومنان چون به بهشت درآیند الحمد لله همه ثنا وستایش مرخدای راست الذی صدقنا آنکه راست کرد با ما وعده خود را بالبلوی واورثنا الارض ومیراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین نتبوأ من الجنة جای میگیریم از بهشت حیث نشاء هر جا میخواهیم فنعم اجر العاملین ○ پس نیکوست مزد کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وترى الملئكة ومی بینی تو ای محمد مر فرشتگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی وهر طرف بنگری بینی ملائکه را حافین فرو گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون تسبیح میکنند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده وبه تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی وبحمد اثبات صفات سزا میکنند وی را وقضی وحکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وقیل وگفته شود یعنی ملائکه با مومنان گویند الحمد لله رب العلمین ○ سپاس وستایش مرخدای راکه آفریدگار عالمیان ست همچنانکه در ابتدای خلق آسمان وزمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیه وهمچنین بوقت استقرار اهل آسمان وزمین در منازل خویش همان ستایش کردنی دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست بیت در خود حمد وستایش نبود غیر تو کس ○ هر کجا حمد وثنائیست ترا زیبد بس

سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون اية

این سوره اول ست از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت پناهی صلعم فرموده که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین الصحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلعم فرمود

که من داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی ع هم معالم از ابن مسعود فرو روایت میکند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بر زمین نرم واقع شده و متعجب دران می نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شئی لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و بالله التوفیق ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه بقول بعضی از علما متشابه اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا اشارت بحکیم حق است که هرگز خطر رد و منع بران کشیده نشود و سیم ایمائی ست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سراوقات آن را و نیابد جواب قسم آنکه تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خدائی ست الْعَزِيزِ که غالب و قادر ست بر تنزیل آن الْعَلِيمِ و دانا بانچه فرستد به هر کس و در هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و خداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری بخشش و بزرگواری لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس نباید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی مبسل در میار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل من بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح ع هر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک از ایشان بِرَسُولِهِمْ پیغمبر فرستاده شده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و هر ایذائیکه خواهند بدو رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا تا زائل گردانند و ناچیز کنند بِهِ الْحَقَّ باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم بکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشان را وَكَذَٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر تکذیب امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شده اند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق سوی بگردانند زیانی بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را و حلقه عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حلقه عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرد عرشند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح مقرنن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذکر اند بجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حلقه عرش هشتند چهار میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وی گردند بپروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فراگرفته و رسیده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزرا رَحْمَةً و علما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت

عليه وعلى آله وصحبه وسلم

وعلم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو باز گشته فاتبعوا و پیروی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم و نگاهدار ایشانرا عذاب الجحیم ○ از عذاب آتش دوزخ ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم و در آر تانبانها و پیروان دین را یا بهمه مومنان را جنت عدن در بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده ایشانرا ومن صلح و هر که عمل شایسته کرده من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریتهم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد فضل تو بر ایشان انک انت العزیز بدرستیکه تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم ○ دانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وقهم السیات و باز دار ازایشان بدیها یعنی ایشان را از معاصی دوری ده ومن تق السیات و هر که باز داری از و بدیها را یوم مئذ امروز درین جهان فقد رحمته پس بدرستیکه تو بخشنده بر و در آخرت وذلک و آن نگاهداشت تو هو الفوز العظیم ○ آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی ست فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و در نکته گفته اند مقطم امروز کسی را که در آری بپناه ٭ فردا بمقام قربتش بخشی راه ٭ وانرا که رهش نداده بر درگاه ٭ فردا چه کن گر نکند ناله و آه ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و بانفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا مذلت کنند و گویند لمقت الله هر آینه دشمنی خدای مر شمارا بر کفر اکبر من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای شما را و خدای شما را دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدای و رسول فتکفرون ○ پس شما کافر شدید و نگرویدید قالوا ربنا گویند کافران ای آفریدگار ما امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اما امانت اولی بوقت انقضای اجل ست در دنیا و احیای اول در قبر و امانت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید امانت نخستین نیست و بعضی گویند امانت نخستین آنست که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران بامانت و امانت اقرار کنند و گویند فاعترفنا پس ما اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل ○ هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه ست فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته گویند ذلکم آنچه شما در آنید از حکم ابد خواهد بود بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون میخواندند خدایرا وحده یکتا و یگانه کفرتم کافر شدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الآلهة الها واحدا و ان تشرک به و چون شرک می آوردند بدو یعنی شریکی بوی اضافت میکردند تؤمنوا میگرویدند لشرکا فالحکم لله پس کارگذاری مر خدایرا ست العلی خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الکبیر ○ بزرگوار تر از آنکه غیر را با او مساوی سازند هو الذی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یریکم می نماید شما را آیته علامتهای دلالت بر وحدت خود و ینزل و فرو میفرستد لکم برای شما من السماء رزقا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را تا بدیر آنکه سبب رزق باشد و ما یتذکر پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها الا من ینیب ○ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورد فادعوا الله پس بپرستید خدایرا مخلصین له الدین در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او ولو کره الکافرون ○ و اگرچه کار ندارند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافر اند و شما بران نعمت شاکر پس میان شما و ایشان منافرت ست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز در شما مکروه و مبغوض ست رفیع الدرجت او ست بردارنده درجای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت

مراتب ومقامات یا رافع درجات انبیاست درجهٔ آدم ع را بالصفوت برداشته ونوح ع را بدعوت وابراهیم ع را بخلت وموسی ع را بقربت وعیسی ع را بزهادت ومحمد را صلعم بشفاعت مسلمی رحم فرموده که درجهٔ هر که خواهد بردارد وبمعرفت وشناخت حقائق ودرجات محبان ست بفنا از محبت وبقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا نچشی خلعت بقا نپوشی قطعه بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی ۔ که زاد راه بقا دردی خرابات ست ۔ ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار ۔ که با بقای ره عشاق فانی الذات ست ۔ ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش ست یعنی خالق ومالک او یا خداوند ملک وسلطان ست یُلْقِی الرُّوحَ می افگند روح را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا فرستد جبرئیل ع را عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی بر نبت نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه بدو وحی آمد مردمان را یَوْمَ التَّلَاقِ روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین واسمان یا اولین وآخرین یا معبودان وعابدان یا مظلومان وظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ روزی که ایشان یعنی عباد بَرِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده لَا يَخْفَى پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی مِنْهُمْ از ایشان یعنی از اعیان واعمال واحوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ هیچ چیزی بلکه همه را داند وبر وفق عمل جزا دهد وبنیاد ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست بادشاهی وکارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند کہ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای را که یگانه است در حکم شکنندهٔ منازعات مدعیان ملک وچون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الٰهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند الْيَوْمَ تُجْزَى امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند ونه بر عقاب کسی افزایند ونه کسی را بگناه دیگری گیرند ونه نیکی را پاداش بدی دهند ونه بدی را نیکی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمارست بوقت حساب وجزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شئ عن شئ در وسیط آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من بادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید ونه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود ونزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا دفع نکنم پس این آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخر ربا عی در وعدهٔ اهل ظلم حالی عجب ست ۔ ورزیدن ظلم را وبالی عجب ست ۔ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ۔ لا ظلم الیوم گوشمالی عجب ست ۔ وَأَنْذِرْهُمْ بیم کن کافران را وبترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینده که بیاید هر چه آینده باشد نزدیک ست پرسیدن إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشان را چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند وهم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید ونه برآیند تا خلاص یابد واصحاب چنین قلوب باشند كَاظِمِينَ خشمگینان نخشم برآمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در ان روز مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق ویاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ونه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بحل قبول رسد يَعْلَمُ میداند خدای تعالی خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بانچه حرام ست یا غمزه کردن بمعاب مردم یا کذب در رویت وعدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن ست که در اوقات مناجات خواب را بر ایشان آن گذراند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام عنی نام عنه وصالی نظم خواب را با دیدهٔ عاشق چه کار ۔ چشم او چون شمع باشد شبکنار ۔ چشمهای عاشقان را خواب نیست ۔ یک نفس آن چشمها بی آب نیست

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ○ ومیداند خدای انچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرائر همه اشیارا میداند واللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ
وخدای تعالی حکم میکند براستی در جزای محسن و مسی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وآنانرا که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا
يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جماد ندایشان راقدرت بران نیست واگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک راقوت حکم و فرمان
نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ ○ بینا بکردار ایشان اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و
سفر نمیمایند مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا تا نظر کنند کَيْفَ كَانَ پس تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
كَانُوا سرانجام کار آنهاکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است
كَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان ایشان سخت تر از ایشان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی یا قدرت وتمکن وَاٰثَارًا و بیشتر از جهت
نشانهای ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی
وعقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی
مِنْ وَاقٍ ○ هیچ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذٰلِكَ آن گرفتن بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَاْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بدلایلهای روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند قرآن را
فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و معاقب گردانید اِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تعالی توانا است و متمکن در هرچه خواهد
شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را عم بِاٰيٰتِنَا بمعجزات ما
که آیات تسع بود وَسُلْطٰنٍ مُبِينٍ ○ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او مذکر جهت تفخیم و تعظیم ست یا آیات دعوت ست بحق سبحانه و
سلطان مبین معجزه او یعنی مدعوت و حجت فرستادیم اورا اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامٰنَ
و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مشیر او بود وایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند
فَقَالُوا پس گفتند سِحْرٌ جادوست که خارق عادت مانیماید از روی سحر كَذَّابٌ ○ دروغ گوی ست در آنکه میگوید که خدای ست و من رسول
او یم فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس چون آمد بدیشان پیغام رسالت و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید اَبْنَاءَ الَّذِينَ
اٰمَنُوا پسران آنانکه گرویده اند مَعَهُ بموسی ع یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز
داشته بودند چون موسی ع بیامد و دعوی نبوت کرد بازاماری فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی یاری نیابند
وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ و نیست مکر
ناگروندگان بِنسبت انبیاء م و مومنان اِلَّا فِي ضَلٰلٍ ○ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش زود و وبال آن هم بدیشان باز گرد و پس فرعون در
باره موسی ع م با خواص خود مشورت کرد و گفت اورا می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و ازان خالی نبود
رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و اورا بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحر از اطلبیم تا با او معارض شوند
فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر ست از قتل او میترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد وَقَالَ
فِرْعَوْنُ ذَرُونِي وگفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا قتل من از و باز دارد
اِنِّي اَخَافُ بدرستیکه من می ترسم اَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه متغیر سازد کیش شما را وَاَنْ يُظْهِرَ

ع ۱۱

یا آنکه آشکار گردد بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ○ در زمین مصر تباهی و دو گروهی و خص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخواند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلدهٔ شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسیٰ ع قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستیکه من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که سبب تعظیم لَا يُؤْمِنُ نمی گردد بِيَوْمِ الْحِسَابِ ○ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسیٰ ع فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق جزم يَكْتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او ایمان خود را و گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسیٰ ع شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مرد را أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خدای است وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا اگر باشد او دروغگوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر او باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راستگوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستیکه خدای تعالی راه نمینماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ ○ در وغ گوینده است در دعوی خدایی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست بادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از او باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسیٰ ع نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ نمی نمایم بشما إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه من می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی دران وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمینمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ○ مگر راه راستی حزبیل که این سخن را استماع نمود و دیگر باره عرق مجتمش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَقَالَ الَّذِي آمَنَ وگفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسیٰ ع و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ○ مانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشان ست آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح ع که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ○ ستم بر بندگان خود یعنی ایشانرا بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ ○ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را میخوانند باستغاثت و هیچ کسی بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا می کنند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا دران روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب

وبرو مُدْبِرِينَ ۵ بازگشتگان از انجا بدوزخ مَالَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده که تواند شما را در پناه خود گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را فروگذارد خدای تعالی در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ ۵ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ یوسف وبدرستیکه آمد بشما یوسف بن یعقوب ع م مِنْ قَبْلُ پیش از موسی ع م بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای هویدا وگفته اند که فرعون موسی ع م همان فرعون زمان یوسف ع م بود و یوسف ع م اسپ قبطی که او را بود بمرد بدعای یوسف ع م خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف ع م درگذشت فرعون ازدین برگشت و تا زمان موسی ع م عمر یافت پس مومن گفت که یوسف ع م پیش ازین آمد بشما بمعجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت طفل بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی ع م از اولاد فرعون زمان یوسف ع م بود و خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس مومن آل فرعون ازان خبر داد که یوسف ع م بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ در شک و گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهٖ از انچه آورده بود بشما از امر دین حَتّٰى إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای تعالی مِنْ بَعْدِهٖ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نپذیرفتیم كَذٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ گمراه سازد خدای تعالی در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار ثُمَّ تاب ۵ شک دارنده در انچه بمعجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف وارتیاب میفرماید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیاء ع م فِي آيٰتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ أَتٰهُمْ بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنانند كَذٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللّٰهُ مهری نهد خدای عَلٰى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری جَبَّارٍ ۵ خود کامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در سمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ يٰهَامٰنُ ابْنِ لِي صَرْحًا وگفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی افراشته لَعَلِّي شاید که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ۵ برسم بر رهایا را بها اسباب السَّمٰوٰتِ در رهایا را بهای آسمان از آسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم إِلٰى إِلٰهِ مُوسٰى بسوی خدای موسی و مشرف گردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستیکه من گمان برم موسی ع م را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت بانکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ع م بنا لید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای ویرا بعذاب اتمام خراب گردانید چنانچه در سورهٔ قصص گذشت وَكَذٰلِكَ و همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آراسته داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود و مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ ۵ مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسیکه گرویده بود یعنی حزبیل يٰقَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم من پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ راه نمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ ۵ راه رستی و هدایت يٰقَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او بانداک فرصتی در نوردند نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال برکشند **نظم** سیاغ دهر که بس تازه روی خوش بوی ست ۵ مباش غره که باد خزان زپی دارد ۵

ع ۱۰

زمان زمان بمهد باو نکبت واد بار؛ چه رنگ و بو که نشانی زباغ نگذارد ه فَاِنَّ الْاٰخِرَةَ وَ مدرستیکه سرای دیگر هی دَارُ الْقَرَارِ ○ اوست سرای آرام که او را زوال و آفت متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزٰٓى پس پاداش داده نمیشود اِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن را و این محض بحکم عدل الهی ست وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن وَ هُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه اهل در قبول عمل ایمان ست فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت وَ خص بصیغة معلوم خواند یعنی بهشت در آیند يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا روزی داده شوند در آن بهشت از خوراکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ ○ بی شمار یعنی باندازهٔ عمل بلکه بسیاری ازان زیاده و این از روی فضل نامتناهی ست آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند کرا و ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری حزبیل نداکرد از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نکبت هوشیار شوند پس گفت وَ يٰقَوْمِ مرا وای گروه من مَا لِيْٓ چیست مرا و چه رسد و چون ست که من اَدْعُوْكُمْ میخوانم شما را اِلَى النَّجٰوةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَ تَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَى النَّارِ ○ و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون ست تَدْعُوْنَنِيْ میخوانید مرا لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَ اُشْرِكَ بِهٖ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ آن چیزی که نیست مرا بربوبیت آن عِلْمٌ دانشی مرا از نفی علم ست نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَ اَنَا اَدْعُوْكُمْ و حال آنکه من میخوانم شما را اِلَى الْعَزِيْزِ بخدای که غالب ست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ ○ آمرزنده و محو کنندهٔ گناهان مومنان لَا جَرَمَ بر آنیه اَنَّمَا تَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهٗ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی با جابت رسیده یعنی سخن او بیهوده ست و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا در این سرای وَ لَا فِي الْاٰخِرَةِ و نه در سرای دیگر وَ اَنَّ مَرَدَّنَآ و بدرستیکه بازگشت ما هم اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای ست وَ ما را جزا خواهد داد وَ اَنَّ الْمُسْرِفِيْنَ و بدرستیکه گزافکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ اَصْحٰبُ النَّارِ ○ ایشانند ملازمان آتش دوزخ چون فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُوْنَ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینهٔ عذاب یاد آید شما را مَآ اَقُوْلُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را وَ اُفَوِّضُ اَمْرِيْٓ و باز میگذارم کار خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای مبرو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاهدار اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ ○ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگردوی درآمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزودی بوی رسید و از شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند بهر را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیل خبر میدهد فَوَقٰىهُ اللّٰهُ پس نگاهداشت او را خدای سَيِّاٰتِ مَا مَكَرُوْا از بدیهای آنچه اندیشیدند در بارهٔ وی وَ حَاقَ بِاٰلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوْٓءُ الْعَذَابِ ○ بدی عذاب بدنیا که قتل ست و گفته اند مراد آل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی بر انند که سوء العذاب آتش ست چه مبدل لسان آورده النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش يُعْرَضُوْنَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَّ عَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان می نمایند و ابن مسعود رض فرمود که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است صبح و شام آتش بر ایشان عرض میکنند تا قیامت

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند اَدْخِلُوا اٰلَ فِرْعَوْنَ
در آئید ای کسان فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ ۝ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم ست و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که در آرند
فرعونیان را بعذابی سخت تر از انچه دران بودند وَاِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ
الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوٓا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند اِنَّا بدرستیکه ما
كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما اَتْبَاعًا پی روان و فرمان برداران در انچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء م یعنی سبب دخول در دوزخ شما
شدید فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از من نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ۝ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوٓا گویند
آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن ست اِنَّا كُلٌّ فِيهَآ بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع
مصیبتی اول از نفس خود باز میداشتیم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی قَدْ حَكَمَ تحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ ۝ میان بندگان و
هریک را بجائیکه در خور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش اند بعد از انکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ
مر خازنان دوزخ را که برای ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند و بردارد از ما يَوْمًا مقدار روزی از روزهای
دنیا مِنَ الْعَذَابِ ۝ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوٓا گویند خزنهٔ جهنم ایشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَكُ تا نیستید کُمْ آیا نبود که آمد شما
رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنٰتِ به حجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قَالُوا بَلٰى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب
ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال بدین منوال ست فَادْعُوا پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَمَا دُعٰٓؤُا الْكٰفِرِينَ و نیست دعای ناگرویدگان اِلَّا فِي
ضَلٰلٍ ۝ مگر در بطلان و ضائع شدن دعا و باجابت نارسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستیکه یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ ع ۱۳
اٰمَنُوا و آنانکه گرویده اند فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف میکنیم با هلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان
با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه با یحیی ع هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ ۝ و یاری
خواهیم کرد ایشانرا روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و اتباعشان مصطفی ع يَوْمَ لَا يَنْفَعُ
الظّٰلِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت دران روز باطل ست و محل قبول ندارد
وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوٓءُ الدَّارِ ۝ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا
و بدرستیکه ما دادیم مُوسَى الْهُدٰى موسی بن عمران را راه نمودن یا انچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرائع وَاَوْرَثْنَا
و میراث دادیم بَنِٓي اِسْرَآءِيلَ الْكِتٰبَ ۝ هُدًى بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را حجت برکت آن
راه یابند یا راه نماینده وَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ ۝ و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار اِنَّ
وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیاء م و هلاکت اعدا حَقٌّ راست و درست ست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن
بحال موسی ع و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْۢبِكَ برای تو را مر آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط اورده که
مقصود ازین امر آنست که تا حضرت رسالت پناه صلعم تعبد نماید خدائی را باستغفار جبت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از و مراست او
حضرت رسالت پناه صلعم مقرر داریا بیشتر هر روز استغفار میفرمودند گفته اند استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن

برای گناه است که بحضرت تو امیدوارند نظم گر لب بکشائی از نکوئی ۞ حرفی زبرای ما بگوئی ۞ یا بعد ازین ای ما از حالت پرگناهی ما
نزدیک خدا کنی شفاعت ۞ ما را بر هانی از شناعت ۞ وَسَبِّحْ وتسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۞ شبانگاه
و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است
حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدای تعالی
و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از راه عقل إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ
رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه او شنواست مر قول ایشانرا الْبَصِيرُ بینا است
بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگ تر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه
قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و مادهٔ هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و مادهٔ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۞ نمیدانند که این آفریدن آسان تر است بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند که حضرت
گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با و روان شوند
و بادشاهی بما باز گردد و او آیتی ست از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت کنند در باب
دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر ست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای
از شر فتنهٔ دجال و دیگر میگفتند جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر ست
و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی ست از مخلوقات من باید دانست که او آدمی ست از آدمیان دیگر بقدر بلند تر و جثهٔ او بزرگتر ست یک
چشم ست که ظهور او یکی از علامات قیامت ست و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط غلات
مبتلا شوند سال اول آسمان از انچه بارید ثلثی باز گیرد و زمین از انچه روئید ثلثی نگاه دارد سال دوم ثلثین باز گیرد سال سوم نه از
آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصم
ربه و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر مرا و بهشت مرا از نده کنم آیا
بربوبیت من گواهی میدهی فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو ست یقضه
همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ آید حق سبحانه عیسی ع را از آسمان فرستد تا دجال را
بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی متاصل گرداند و شما از نزول عیسی ع در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز
الحفیظ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۞ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر
مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ۞ اندکی پند
پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف ست نه دار جزا پس لابد ست از سرای دیگر که بدان پاداش
یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینده ست لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن حتم تمام بر وقوع آن

وعده داده اند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون ○ نمی گروند بقیامت وتصدیق نمیکنند از قصور نظر والفت بامحسوسات وقال ربکم وگفت پروردگار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم تا اجابت کنم از برای شما معنی اجابت آنکه مرا بپرستید تا ثواب دهیم شما را اکثر علماء وعارفان درعبادت ومؤید این ست که خدای میفرماید ان الذین یستکبرون بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عن عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود باشد که درآورده شوند بدوزخ وخص بصیغة معلوم خواند یعنی بدوزخ درآیند داخرین ○ بیچارگان وخوارشدگان وگویند دعا بمعنی استغاثه ست یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریادرسم وبقول جمعی مراد از دعا سوال ست یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالامال ست وکرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد برکف امیدش ننهادم وکدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سرنهاد شبی ۵ که لطف دست برویش هزار در نگشاد ۵ وگفته اند که دعا بمعنی ثناست واستجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه ست چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع باو واز اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا به پذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم ار زو که کرم ۵ وانگه ز سر جریمات درگذرم ۵ الله الذی جعل خدای تعالی آنکسی ست که بحق بیافرید لکم اللیل برای شما شب را تیره وبمزاج بارد لتسکنوا تا ساکن شوید فیه در وبجهت ضعف حرکات وسکون حواس والنهار وبیافرید روز را مبصرا روشن کننده وبمزاج حار تا بهنید چیزها را وحرکات شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستیکه خدای تعالی لذو فضل هرآینه خداوند بخشش بزرگ ست وبسیار علی الناس بر آدمیان بآفریدن لیل ونهار یا بخلق ورزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس ومال بدانست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون ○ سپاس داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدای ست ربکم پروردگار شما ست خالق کل شیء آفریننده هر چیزی است لا اله الا هو هیچ نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او فانی تؤفکون ○ پس چگونه وچه وجه گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او کذلک همچنانکه بگردانیده شدند این قوم یؤفک الذین بگردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد بآیات الله یجحدون ○ بآیتهای خدای تعالی انکار میکنند واز پذیرفتن آن ابا می نمایند وباز می ایستند الله الذی جعل خدای تعالی آن کسی ست که بساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارگاه سوی وضع قرار وآرامگاهی بروی بیرون ومی نشینید والسماء بناء وگردانید آسمان را برداشته گنبد وصورکم وبنگاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما یعنی قامتهای شما را ست گرد وروبهای شما را پاکیزه واعضای شما متناسب آفرید ورزقکم وروزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ ومتمیز گردانید روزی شما را از روی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق علوی وسفلی ومجموع دقایق صوری ومعنوی را جامع ست وانوار معرفت ذات وآثار شناخت صفات از آئینه حقیقت جامعه لامعه رباعی این صورت تو آئینه سر وجود ۵ روشن ز رخت پرتو انوار شهود ۵ مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو ۵ در مملکت صورت ومعنی موجود ۵ ذلکم الله آنکه چنین تصویر کرد خدای ست ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس بزرگوار ست خدای رب العلمین ○ پروردنده عالمیان از جن وانس وجز آن هو الحی اوست زنده یعنی متصف بحیات ازلی لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود فادعوه پس بخوانید او را مخلصین در حالتیکه پاک سازندگان باشید له الدین طاعت خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا وبگوئید

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ همه سپاس و ستایش مر خدای راست که پروردگار عالمیان ست قُلْ بگو ای محمد این مشرکان را که میگویند
بدین آباء و اجداد خود متدین شوا نِّيْ نُهِيْتُ بدرستیکه من نهی کرده شده ام اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ از آنکه پرستم آنان را که میپرستید شما مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنٰتُ آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِنْ رَّبِّيْ از پروردگار من وَاُمِرْتُ و مامور شده ام
اَنْ اُسْلِمَ باینکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ خبر مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِيْ آن کسی ست که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما آدم ع م مِّنْ
تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل
برمی آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون آورد هریکی را از شما از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا پس باز میدارد شما را تا برسید اَشُدَّكُمْ
بغایت قوت خود که منتهای شباب ست ثُمَّ پس از این درجه بالا میبرد لِتَكُوْنُوْا شُيُوْخًا تا گردید پیران وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّتَوَفّٰى و از شما کس
باشد که میرانیده میشود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت وَلِتَبْلُغُوْٓا و تا میدهد شما را تا برسید اَجَلًا مُّسَمًّى مدتی نام برده شده که وقت
موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود تعالی از درجه بدرجه هُوَ الَّذِيْ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ اوست آنکه زنده میگرداند
ع ۸ و میمیراند فَاِذَا قَضٰٓى اَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر او را كُنْ فَيَكُوْنُ باش پس باشد
بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست متوقف بهیچ آلت نیست از
خم زلف کاف و طرهٔ نون هر زمان شکلی آورد بیرون الَمْ تَرَ آیا ننگری و ندیدی اِلَى الَّذِيْنَ بسوی آنانکه يُجَادِلُوْنَ جدال و نزاع میکنند ۱۳
فِيْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن بر منکر نادانی يُصْرَفُوْنَ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا معاندة عند الناخرین ۲۴
مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْكِتٰبِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَآ اَرْسَلْنَا و بآنچه فرستادیم بِهٖ رُسُلَنَا فَسَوْفَ بآنچه پیغمبران خود را از احکام و شرائع فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند خاتمهٔ تکذیب و انکار را اِذِ الْاَغْلٰلُ آنگاه که غلهای
آتشین باشند فِيْٓ اَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلٰسِلُ و زنجیرها نیز ران بود يُسْحَبُوْنَ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افتند
ایشانرا فِي الْحَمِيْمِ در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس ازان در آتش يُسْجَرُوْنَ سوخته و بریان گشته یعنی
بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثُمَّ قِيْلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ کجا اند آنانکه بودید شما که انبازان
میگرفتید ایشانرا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ از دون خدای تعالی قَالُوْا گویند در جواب که آن مشرکان ضَلُّوْا عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و با لایشان
توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا گذاشتند بَلْ لَّمْ نَكُنْ نَّدْعُوْا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا شَيْـًٔا چیزی را که بدان اعتباری
باشد یعنی بر بادرفتن شد که پندشت ما چیزی نبود كَذٰلِكَ همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت يُضِلُّ اللّٰهُ الْكٰفِرِيْنَ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی
کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از وی ممتنع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذٰلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُوْنَ
بسبب آن ست که بودید شما که شادی میکردید وَفرحان میبودید فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک
وطغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُوْنَ و بجهت آنکه بودید شما که مینازیدید بخود و تکبر میخرامیدید بها ادْخُلُوْٓا درآیید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای
هفتگانهٔ دوزخ که برای شما نجش کرده شده است یعنی هر طائفه بدر که درآید خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید مانندگان دران فَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِيْنَ پس بد آرامگاهی ست متکبران را دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی
بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق و درست و راست ست بیشک واقع شود فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنمائیم تو بعض آنرا که وعده کرده ایم ایشانرا

وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ آیا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ○ پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سید ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد نمود بیت دوستان اندر دو عالم شاد و خرم می زیند ۵ دشمنان در محنت و غم این سزا و آن سزا آورده اند که کفار مکه از روی جهال اقتراح آیات مکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بروجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنهائند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصهٔ ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو نامهای ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصهٔ ایشان شنیده جمعی را اند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار سائر خلق و مشهور آن ست که صد و بیست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانهٔ نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما ای پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آنست فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَخَسِرَ وزیان کنند هُنَالِكَ المُبْطِلُونَ ○ جهت آنجا ع ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای تعالی بحق آنکه بیافرید لَكُمُ الْأَنْعَامَ برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی ازان را چون ابل و فرس وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را ازان میخورید چون غنم و برخی آن ست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا مَنَافِعُ در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشانرا آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بر بعضی ازان حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ حاجتی که در دلهای شماست از سود و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتی ها در دریا تُحْمَلُونَ ○ برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و می نماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ○ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا پس سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا تا نظر کنند کَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزون تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب را از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزد ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشانست وَحَاقَ اندر گرفت بِهِمْ بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ○ وفرو گرفت و محیط شد بکرد ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا

وسخریه مینمودند از عذاب گوناگون در دنیا وانچه موعود است ایشانرا در عقبی وبآن خواهند رسید فلما رأوا پس آن هنگام که بدیدند بأسنا سختی عذاب ما در دنیا قالوا گفتند امنا ایمان آوردیم بالله وحده بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک وانباز وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین ○ بانچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را ایمانهم ایمان ایشان لما رأوا بأسنا آن هنگام که دیدند عذاب ما زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود وایمان در زمان تکلیف مقبول ست نه در وقت یاس سنت الله سنت نهاد خدای سنت نهاد فی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عبادهٔ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان باس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر هنالک الکافرون ○ آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران یافتند آن وقت ظاهر شد واگرچه در خسران بودند در همه عمر ع ۹

سورة حم السجدة مكية وهي اربع وخمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

حم ○ اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی ست وهر کسی را بر استخراج آن دسترس نیست وگفته اند حا اشارت ست بحکمت ومیم بمنت یعنی حق سبحانه را منت ست بر مومنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرمود که حم اشارت ست بانچیزی که میان حق تعالی وحبیب اوست وهیچ ملک مقرب ونبی مرسل بدان پی نبرد چه حا ومیم دو حرف ست در وسط اسم رحمن وهمین دو حرف در وسط اسم محمد ع نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن الرحیم ○ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب خواص واز اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی ودنیوی وصوری ومعنوی وابسته بقرآن ست واین فرو فرستادن کتب وفصلت کتابی ست پیدا کرده شده آیاته آیتهای وی مبین گشته بامر ونهی ووعد وعید قرآنا عربیا در حالتیکه قرآنی ست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند وفهم کنند وآیات او تفصیل یافته ست لقوم یعلمون ○ برای گروهی که دانند از اهل دانش وشناسند که نزول او من عند الله ست بشیرا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند ونذیرا بیم کننده آنها را که بوی نگروند فاعرض پس وی برتافتند از قبول آن یعنی نپذیرفتند اکثرهم بیشتر ایشان کافران فهم لا یسمعون ○ پس ایشان نمیشنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند وقالوا وگفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا از فهم آنچیزی که میخوانی ما را الیه بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم وفی اذاننا ودر گوشهای ما وقر گرانی ست انچه میخوانی نمیشنویم ومن بیننا وبینک ومیان ما وسیان تو حجاب پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی ست که ما را از پیوستگی بتو منع میکند ودر وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود وحضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت وگفت تو از ان جانب وما از ین جانب فاعمل پس عمل کن برین خود انا عاملون ○ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا انچه توانی در حق ما بکن که ما نیز انچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد وما ورد وی فرمود که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قل بگو ای محمد انما انا بشر مثلکم جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک وجن که شما سخن ایشان در نیابید وفهم نکنید وشما را بانچیزی دعوت نمیکنیم که سمع را ازو کراهیت وطبع را نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده شود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما الله واحد خدای ست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید وطاعت وبران مقیم باشید واستغفروه واز وآمرزش جویید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید ودر موضع آورده که استقامت مساوات افعال واقوال واحوال ست ظاهرا وباطنا یعنی باید که نهان وآشکارا یکی باشد وچون مرتبهٔ استقامت سید

استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم ست وَوَيْلٌ وسختی عذاب لِّلْمُشْرِكِينَ خبر مرشرک آرندگان راست الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ
الزَّكٰوةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس ست متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه
زکوة مال نمیدهند وجه تخصیص منع زکوة از سائر اوصاف مشرکان آن ست که مال محبوب ایشان ست و بذل او بر نفس بس سخت باشد اعمال
دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی ست بر بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر ذمائم ست و گفته اند که هر تو نیکرا او را استخوان
چون تنی ست که او را جان نبود یا درختی ست که برندارد نظم منعم ممسک شجری بی بر ست ؛ سر و بر بخل جسدی بی سر ست ؛ بخل کسرا به
ناکامی ست ؛ در دو جهان موجب بدنامی ست ؛ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰفِرُونَ ایشان نا گروندگانند
بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند کارهای نیکو
لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشان را مزدی ست غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان
آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشتند بدیشان رسید پس غیر ممنون یعنی
غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول الله صلعم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه بملکی
که بر و موکل ست گوید بنویس مر ای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض باز رهانیم یا بحضرت ما واصل شود قُلْ
اَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بگو آیا شما کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز امام
ابو اللیث رح آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه گستراند وَتَجْعَلُونَ لَهٗ وميسازید برای او بزبان خود اَنْدَادًا همتایان
ذٰلِكَ آن خداوندی که بیافرید زمین را رَبُّ الْعٰلَمِينَ پروردگار عالمیان وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در زمین رواسی کوههای
بلند و پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران در آن نگریسته بهره اعتبار بردارند وَبٰرَكَ فِيهَا وبرکت داد در کوهها و در منابع
و معادن و صنائع آفرید یا برکت داد زمین را با شجار و زرع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا وتقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین
یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هریک از نبات غالب اقوات هر
بلده است وتقدیر این روزیها کرده فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ در بقیه چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَآءً یکسان شد
لِّلسَّآئِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هرچه در وی ست یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوٰٓى پس
قصد کرد اِلَى السَّمَآءِ بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ وحال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیات دخان ست در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون
آب بیافرید آتش برو گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی
آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر و مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری
از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم کفی استبط ساز د که این فرشی ست بس لائق ؛ بخاری را بر افراز د که این
سقفی ست بس زیبا ؛ از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر ؛ وز ین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا ؛ فَقَالَ لَهَا پس گفت خدای بعد از آفرینش
آسمان مر او را وَلِلْاَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بانچه شما را میفرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری اَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه ناآمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان گفت آفتاب
و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اشجار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین اَتَيْنَا آمدیم ما

بهرچه فرمودی طائعین ○ فرمان بردار آن آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین بود پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انعام گشت و چون آسمان آفریده شد آن بر اشکافت فَقَضٰىهُنَّ پس برداشت آن را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِيْ يَوْمَيْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰى وحی کرد فِيْ كُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی اَمْرَهَا فرمان آن را یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد هر فلکی را آنچه از و آید وَزَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيْحَ بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاهداشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ آفریدن و اندازه کردن خدای غالب ست که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند الْعَلِيْمِ دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را وَ ترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَثَمُوْدَ ○ و عذاب ثمود یعنی صیحه جبرئیل عم تخصیص این دو قوم بجهت آن ست که قریش در سفر رحلت الشتاء و الصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح عم مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از هر جهت ایشان برق وعنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ تا آنکه نمیپرستید مگر خدای تعالی را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَاِنَّا پس بدرستیکه ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که فرستاده شده اید شما بر عم خود كٰفِرُوْنَ ○ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء م مانده از مشاهده معنی ایشان غافل بودند مثنوی چند صورت بینی ای صورت پرست ۔ هر که معنی دید از صورت برست ۔ دیدهٔ صورت پرستی را ببند ۔ تا شوی از نور معنی بهره مند آنکه تفصیل قصه ایشان میکند و میفرماید فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوْا پس گردن کشی کردند فِي الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا سزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود عم ایشان را تهدید کرد و بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای الَّذِيْ خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و تیز تر ست از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوْا بُوْدند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰيٰتِنَا بآیتهای ما يَجْحَدُوْنَ ○ منکر شدند بلکه میدانستند که آن حق ست فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيْحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِيْٓ اَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِيْقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی بهر استاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَخْزٰى سخت تر ست از روی رسوائی وَهُمْ لَا يُنْصَرُوْنَ ○ و ایشان یاری داده نشوند دران روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنٰهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست

یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فراگرفت ایشان را صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم ازان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ۝ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند ع ۱۰ اَعْدَآءُ اللّٰهِ دشمنان خدای تعالی اِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوْزَعُوْنَ ۝ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّٰۤى اِذَا مَا جَآءُوْهَا تا وقتیکه بیایند آتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوْا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُوْدِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُّمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما قَالُوْۤا گویند اَنْطَقَنَا اللّٰهُ که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِيْۤ بسخن آورد ما را آنخدای که بقدرت کامله خود اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه خَلَقَكُمْ بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد شما برای جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُوْنَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی ماندید اَنْ يَّشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَاۤ اَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُوْدُكُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان بردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ ولیکن گمان داشتید اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ که خدا نمیداند كَثِيْرًا مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ بسیاری از آنچه میکنند در زمان و در سر و ده که کفار میگفتند که هر چه آشکار میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذٰلِكُمْ و آن ظن شما اَظَنُّكُمُ الَّذِيْ آن ظنی ست که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان میبردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند اَرْدٰىكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَاَصْبَحْتُمْ مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝ پس گشتید از زیان زدگان فَاِنْ يَّصْبِرُوْا پس اگر کفار شکیبائی نمایند وَاگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آن آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ قرارگاه ست مر ایشانرا وَاِنْ يَّسْتَعْتِبُوْا و اگر خوشنودی حق سبحانه میجویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِيْنَ ۝ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی من وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای مشرکان قُرَنَآءَ دوستان و همنشینان از شیاطین وَبرایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوْا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَّا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ و مَا خَلْفَهُمْ آنچه در پیش ایشان ست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ابتاده و آنچه از پس ایشان ست از امور اخروی و وعد و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِيْۤ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون ببنده چیزی خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون ببنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مقنا کند تا در مخالفت حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند اِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوْا خٰسِرِيْنَ ۝ ع ۱۱ هستند زیان زدگان در هر دو سرا بیت ز نقد معرفت امروز مفلس ۞ ز سود آخرت فردا تهی دست ۞ آورده اند که

کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آواز ها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زدن دست بر هم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش مدارید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ شنیدن مر این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و هشو در افگنند دران یا فریاد کنید در پیش وی وَلَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ○ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه قائلان ندیا عامه کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دائم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ خبر پاداشی بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دهندگان خدای ست النَّارُ ۖ یعنی آتش عطف بیان ست از جزا لَهُمْ مر کافران رست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداشی وَمَا كَانُوا بِسبب آنچه بودند که بِآيَاتِنَا بآیات کلام يَجْحَدُونَ ○ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند وقتیکه در آتش باشند رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما بنمای ما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل که خون اول ناحق او ریخت این دو کس را بنمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا تا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ○ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند از دوزخیان یا از همه فروتر شوند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ که پروردگار ما الله ست ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بران ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض فرمود بر امر و نهی ایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رض تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه تفسیر فرمود که فرائض ادا نمودند قول حسن بصری رض آن ست که از ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی رغبت گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده ربنا الله عبارت از توحید اقرار ست ثم استقاموا اشارت توحید معرفت ؛ و توحید اقرار آن ست که الله را یکتا گوئی ؛ توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی یا آنکه در عالم وحدت جهت نیست نظم فی جهت میگنجد اینجا نی صفت ؛ نی تفکر نی بیان نی معرفت آتشی از سر وحدت بر فروخت ؛ غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مقیم فرستیم فرشتگان نزدیک مرگ یا وقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد یا در سه مقام که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ وشادمان شوید بآن بهشتی که الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ○ بوده اید که آن وعده داده میشدید زبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شما ایم الی امر تعظیم و تکریم و در خواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر که اخواهد خدای وَلَكُمْ مر شما ست فِيهَا در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذائذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما ست در عقبی مَا تَدَّعُونَ ○ آنچه خواهید مُنْزُلًا گرو ی میباشد مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ○ از خدای آمرزنده مهربان و بخشانیده در لفظ نزل اشعاری ست آنکه متمنای اهل استقامت ست آنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ما مضری ست نسبت بما نکاید که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت ست چه در روش طریقت درجه از ان عالی تر نیست

شیخ ابو علی فاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سرست از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل نگذارد بیت امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد با کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا ازجهت سخن مِمَّنْ دَعَآ ازان کس که بخواند خلق را اِلَى اللّٰهِ به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند کارهای شایسته وَقَالَ اِنَّنِيْ وبگوید بدرستیکه من مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ○ ازگردن نهادگانم حکم خدای را این آیت درشان حضرت پیغمبر صلعم ست که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرموده که مراد علمااند که معالم دین بردم آموزانند وعمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند وعمل صالح ایشان صبر و تحمل ست برانچه بدیشان رسد از مکاره وگفته اند همه ائمه و مشائخ درین آیت داخلند و عایشه رض فرموده که نمی بینم این آیت را الا درشان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز میخواند وسخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیر یکه درشان موذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ما و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید در شرک یکسان نیستند یکی موجب رفع درجات ست و دیگری سبب هبوط درکات وگفته اند که حسنه رفعت ست و سیئه عنف یا مراد علم و جهل ست و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول صلعم ست و سیئه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِيْ آن چیزی که در نفس الامر هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَاِذَا الَّذِيْ پس چون چنین کنی با کسی که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهٗ عَدَاوَةٌ میان تو و او دشمنی مِرآینه دوست گردد کانّهٗ گویا که او وَلِيٌّ حَمِيْمٌ ○ دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان و در احقاق از امام اعظم رض نقل میکنند که چون کسی بمن بد میرساند که دیگری مرا بد میگوید من او را دعای خیر و ثنا میگویم تا دشمنیکه بمن دارد با من نماند وَمَا يُلَقّٰهَآ و نمی یابند این خصلت را که مقابلهٔ بدی ست بنیکی اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنانرا که صبر کنند بر کظم غیظ و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقّٰهَآ و عطا نکنند این عادت و صفت را اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ○ مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه وگویند حظ عظیم بهشت ست وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ واگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطٰنِ از دیو نَزْغٌ وسوسه بتباهی یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه جوی بخدای از شر او اِنَّهٗ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيْعُ او ست شنوا مر استعاذهٔ ترا الْعَلِيْمُ دانا ست بنیت تو وَمِنْ اٰيٰتِهِ واز نشانهای قدرت اوست الَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب ست و روز که متعاقب یکدیگر اند روز بهیت آرایش و شب برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ها و مر آفتاب و ماه را که اسیر و مقهور اند اندازهٔ مقرر سیر و مدتی معین لَا تَسْجُدُوْا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما وَاسْجُدُوْا لِلّٰهِ وسجده کنید مر خدای را الَّذِيْ خَلَقَهُنَّ آنخدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ○ مر او را می پرستید چه سجود خاص عبادت ست و آن مخلوق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند تا سجدهٔ مقترن بامر باشد و این روایت مرویست از عبد الله بن مسعود رض فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از ان چه زیان فَالَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان يُسَبِّحُوْنَ لَهٗ نماز میگزارند برای او یا تسبیح میگویند مر او را وَهُمْ لَا يَسْـَٔمُوْنَ ○ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رض اینجا سجده میکند چه سخن سجده با اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن عمر ست رض این سجده یازدهم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات امین را سجدهٔ اجتهاد

گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجدهٔ شرط باشد چه مقارن ست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم بسجود روند سجدهٔ نشاط و محبت بود چه مقرون ست بدین کلمات که وهم لا یسامون و من آیاته و از نشانهای قدرت الهی آنست که تو بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشک شده فاذا انزلنا پس چون فرستیم علیها الماء بران زمین آب باران را اهتزت بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و ربت ما برویده و افزون گردد بگیاه ان الذی احیاها بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لمحیی الموتی هر آینه زنده کنندهٔ مردگان ست انه علی کل شیء قدیر ○ بدرستیکه او بهمه چیزها از احیا و اماتت توانا ست و قدرت او نسبت باهمه مقدورات یکی ست ان الذین بدرستی آنانکه یلحدون میل میکنند و از طریق ثواب میگردند یا طعنه مینمایند یا تاویل باطل میکنند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآن ست یا نشانهای قدرت که دال ست بر وجود قادر یکتا لا یخفون پوشیده نمیشوند علینا بر ما یعنی بهر را میدانیم و جزای طعن و الحاد بایشان میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل ست یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهتر ست ام من یاتی آیا کسیکه بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیامة روز رستخیز که آن حضرت رسالت پناه صلعم ست و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض اعملوا ما شئتم لا امر تهدید ست کفار را میگوید عمل کنید هر چه خواهید انه بدرستیکه خدای بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر ○ بنیاست و بدان جزا خواهد داد بیت حیله و مکر رها کن که خدا میداند نقد مغشوش میاور که معامل بیناست ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر یعنی آن که بهترین یاد کردنی ست لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند و انه و بدرستیکه قرآن لکتاب عزیز ○ هر آینه کتابی ست ارجمند و گرامی نزدیک خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز ست زیرا چه کلام رب عزیز ست که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیز یا آنکه نامهٔ دوست نزدیک دوست ست و نامهٔ دوست تردد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتیم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی و لا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد در اخبار او از آینده و گذشته دروغی یافته نشود تنزیل فرو فرستاده شده ست من حکیم از خداوند دانا حمید ○ ستوده ما یقال لک نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده ست یعنی کافران پیشین گفتند للرسل مر فرستادگان را من قبلک ما پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو میگویند ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش ست مر انبیا و متابعان ایشان را و ذو عقاب الیم ○ خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم ازو بهره برند آیت آمد که و لو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بلغت غیر عرب لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پیدا و هویدا کرده نشد آیتهای کتاب را ایبانی که ما فهم میکنیم اعجمی و عربی یا کلام عجمی و مخاطب عربی قل بگو ای محمد هو این کتاب للذین آمنوا مر آنانرا که گروند هدی براه نماینده ست بحق و شفاء بخشنده از امراض شک و شبهه و الذین لا یؤمنون و آنانکه نمی گروند ان فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانی ست یعنی تصام میکنند و بگوش هوش نمیشنوند و هو علیهم عمی و قرآن بر ایشان کوری ست و پوشیدگی تا جلوهٔ جمال کمال آنرا نه بینند اولئک انگروه که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کور اند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید ○ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی ست

ع ۱۲

کرا و را از مسافت دور و دراز بخواننده خواننده را بشنود و ندا و را بشنود پس او را زان ندا چه نفع رسد بیت ما وی اقبال میگوید کہ اے
ناقابلان ما بسی نزدیک و شما بس دور و دور ۵ وَلَقَدْ اٰتَيْنَا وہر آئینہ ما دادیم مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيْهِ
پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و بعضی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نہ کلمہ بودی کہ پیشی گرفتہ است مِنْ رَّبِّكَ
از پروردگار تو یعنی وعدۂ قیامت و فصل خصومت در عرصۂ محشر تا آخر عذاب مکذبان لَقُضِيَ ہر آئینہ حکم کردہ شدی بَيْنَهُمْ میان اہل تکذیب و متاصل
شدندی وَاِنَّهُمْ و بدرستیکہ مشرکان عرب یا یہود لَفِيْ شَكٍّ ہر آئینہ در گمان اند مِّنْهُ از قرآن یا توریت مُرِيْبٍ ۝ گمانی باضطراب آورندہ مَنْ عَمِلَ ہر کہ بکند
صَالِحًا کاری ستودہ فَلِنَفْسِهٖ پس از برای نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد وَمَنْ اَسَآءَ و ہر کہ بکند فعل بد فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر
آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کنندہ لِّلْعَبِيْدِ ۝ مر بندگان خود را کہ فراخور عمل مکافات نفرماید
اِلَيْهِ يُرَدُّ بسوی خدای باز گردانیدہ شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون ازان سوال کنند علم آن حوالہ بحضرت
الٰہی می باید کرد کہ کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰتٍ و بیرون نیاید ہیچ میوہ مِّنْ اَكْمَامِهَا از غلافہای خود وَمَا تَحْمِلُ و باردار نگردد
مِنْ اُنْثٰى ہیچ مادہ از انسان و سائر حیوانات وَلَا تَضَعُ و نہد بار خود اِلَّا بِعِلْمِهٖ مگر بدانش خدای یعنی چنانچہ قیامت را او داند علم ثمار و نتایج
نیز خاصۂ اوست وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و روزی کہ بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید اَيْنَ شُرَكَآءِيْ کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوْٓا آنگاہ
گویند اٰذَنّٰكَ خدایا شنودیم ما ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيْدٍ ۝ ہیچ گواہی دہندہ بر شرک ایشان چہ ما از ایشان بیزار گردیم وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود
از مشرکان مَّا كَانُوْا يَدْعُوْنَ آنچہ بودند کہ نمیپرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را کہ در دنیا می پرستیدند دران روز نہ بینند یا از ایشان
مدد نیابند وَظَنُّوْا و یقین دانند کہ از عذاب وعقوبت مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنْ مَّحِيْصٍ ۝ ہیچ گریزگاہی لَا يَسْـَٔمُ الْاِنْسَانُ ملول نشود
آدمی مِنْ دُعَآءِ الْخَيْرِ از خواہش نیکی درین جہان چون نعمت و امثال آن وَاِنْ مَّسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری
فَيَـُٔوْسٌ پس نا امید ست از راحت قَنُوْطٌ ۝ امید برندہ از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گراہان ست وَلَئِنْ اَذَقْنٰهُ و اگر بچشانیم ما
آن کافران را رَحْمَةً مِّنَّا بخشش و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و تونگری مِنْۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ از پس سختی کہ باو رسیدہ باشد
لَيَقُوْلَنَّ ہر آئینہ گوید هٰذَا این خیر و عافیت لِيْ برای من ست و من مستحق آنم یا دائم مرا خواہد بود و زوال نخواہد یافت وَمَآ اَظُنُّ و گمان نمیبرم السَّاعَةَ قَآئِمَةً
قیامت را برخاستہ یعنی حاضر شدہ مرا و انکار حشر و بعث ست وَلَئِنْ رُّجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا اِلٰى رَبِّيْٓ بسوی پروردگار من یعنی بر
وجہی کہ مسلمانان توہم کردند کہ قیامت قائم شود و مرا برانگیزند اِنَّ لِيْ عِنْدَهٗ للْحُسْنٰى مر مرا نزد او نیکوتر باشد یعنی استحقاق من بر
نعمت و کرامت را ثابت ست خواہ در دنیا خواہ در عقبی مصرع زہی تصور باطل زہی خیال محال ۵ امام ثعلبی بہ اسناد حسن بن علی بن ابی طالب رض
نقل میکند کہ کافر را دو تمنای عجیب ست یکی در دنیا کہ میگوید در روز قیامت نعیم بہشت مرا خواہد بود و یکی در عقبی کہ خواہد گفت یالیتنی کنت
ترابا و ہیچکدام ازین دو تمنای وجود نخواہد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس خبر کنیم آنانرا کہ نگرویدند بِمَا عَمِلُوْا بانچہ کردند از
کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب کہ خواہد بود وَلَنُذِيْقَنَّهُمْ و ہر آئینہ بچشانیم ایشانرا مِّنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ ۝ از عذاب درشت
و بزرگ کہ بدیشان رسد عکس آن کہ اعتقاد کردہ بود و ندا از نعمت و کرامت وَاِذَآ اَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت
بگشائیم عَلَى الْاِنْسَانِ بر کافران اَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَاٰ بِجَانِبِهٖ و دور شود یعنی بخود از راہ حق دور شود یا
خود را بر یک طرف کشد از سپاس وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُوْ دُعَآءٍ عَرِيْضٍ ۝ پس خداوند

دعای بزرگ و بسیار ست تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزی که پنهان دارد بجهت کثرت وسعت آن قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا
کر فی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس شما کافر شده اید بدان بی تامل در ان مَنْ أَضَلُّ
کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از ان کسی که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و
عناد و انکار و افساد بد و وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان ست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور ست که ابو جهل مر
حضرت رصلعم گفت آیتی بما بنمای آن حضرت صلعم ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه کس فرستید
تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی ست و گرنه سحر محمدی ست پس رسل بهر طرف فرستادند
همه از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی ست بهمه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمایم
ایشان را یعنی کفار قریش را آیتنا نشانهای قدرت خود که یکی از ان شق قمر ست فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای
ایشان یعنی در مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که آنکه رسول ما حق ست أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار
تو أَنَّهُ آنکه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيدٌ ۝ گواه ست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس ست بعضی بر انند که دلائل
آفاقی اخبار آن حضرت صلعم بود از حوادث آتیه و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت انفسی انچه میان اهل مکه واقع شده از قتل
و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که آفاقی وقائع امم ماضیه ست که ایشان را از ان خبر دادند و نفسی واقعه روز بدر و در فصول
از محمد بن کعب رح نقل کرده ست که آفاقی غلبه دین اسلام ست بوقت ظهور مهدی و نفسی انچه بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مکه و ورود وفود
اعراب و جمعی ضمیر را عائد با دمیان دارند یعنی نبایم مردمان را دلائل آفاقی که هم پنهان ست و آیات انفسی که هلاکت ایشان ست یا در آفاق
اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات ست از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و
اثمار و خزائن و انفسی بدائع حکمت و غرائب صنع که در نفس انسان مودع ست و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر ست و نفس عالم صغیر و هر چه
از دلائل قدرت در عالم کبیر ست نمودار ان در عالم صغیر ست شعر و تزعم انک جرم صغیر ۝ و فیک انطوی العالم الاکبر ۝ جمیع انچه در عالم
مفصلا در نشاة انسان مندرج ست مجملا پس انسان عالم صغیر مفصل از روی مرتبه انسان عالم کبیر ست و عالم انسان صغیر ر یا عی ای آنکه ترا هست
ملک اسکندر و جم ۝ از حرص مباش در پی نیم درم ۝ عالم همه در تست ولیکن از جهل ۝ پنداشته تو خویش را در عالم ۝ و تطبیق آیات آفاقی و انفسی
مناسب این مختصر نیست شمه از حقائق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ ع ۱۰
در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقای پروردگار خود به بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ۝ بهمه چیز ها محیط و فرا رسنده ست
بعلم و قدرت و جمع و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست **قطعه** علم بی جهل و قدرت
بی عجز ۝ خاص مر حضرت الهی راست ۝ انچه باید در انفس و آفاق ۝ کند از حکم پادشاهی راست

سورة الشوری مکیة وهی ثلث وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ ۝ عٓسٓقٓ ۝ حروف مقطعه اشارت بکوائن و حوادث فتن و وقائع ست امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه
فتنها را میشناخته از حم عسق و گفته اند حا حرق ست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول

این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی ع و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر ست یا اشارت ست بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایای ست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه صلعم ارزانی داشته حاحوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و سیم ملک ممدود او که از مشرق تا بمغرب تصرف امت او در آید و عین عز وجود او که اغیر هیچ شیانز د حق سبحانه او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس بر رفعت تبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که در جوار ادنی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری ست بیت مقام تو محمود و نامت محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد کَذٰلِكَ مثل انچه درین سوره ست از معانی یُوحِیْ اِلَیْكَ پیوسته وحی میکند بسوی تو وَاِلَى الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اَللّٰهُ الْعَزِیْزُ خدای غالب که هیچکس او را از ازال وحی باز نتواند داشت الْحَكِیْمُ ○ دانا بحال کیکه سزاوار نزول وحی ست بر و لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر اوراست انچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمین ست از کوائن سفلیات وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ ○ و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان اوراست تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی اول آسمان بلندتر بشکافد پس ازان یکیک منشق گردد در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم واتم ست چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملائکه اند پس ابتدای انفطار از انجا دلیلی بزرگ ست بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلٰٓئِكَةُ یُسَبِّحُوْنَ و فرشتگان یعنی حملهٔ عرش با بهر ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بحمد تسبیح ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی نا سزاست و یکی اثبات سزا وَیَسْتَغْفِرُوْنَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَنْ فِی الْاَرْضِ مر آنرا که در زمین اند از مومنان اَلَآ اِنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای هُوَ الْغَفُوْرُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِیْمُ ○ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا و آنانکه فراگرفتند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اَللّٰهُ حَفِیْظٌ خدای نگاهبان ست عَلَیْهِمْ بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَآ اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِیْلٍ ○ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو ست دعوت و تبلیغ احکام شریعت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب لِّتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰی اهل مادر شهرها را که مکه ست وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر ست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را یَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی روز قیامت کَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کند ارواح یا اشباح یا اعمال یا هر کسی را مثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان موحدانند وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ ○ و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلائق را اُمَّةً وَّاحِدَةً گروهی یک تا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَّلٰكِنْ یُّدْخِلُ و لیکن در می آرد مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد بر اه نمونی و توفیق عبادت فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود وَالظّٰلِمُوْنَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ وَّلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَّلَا نَصِیْرٍ ○ و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فراگرفتند کافران مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان مانند اصنام و لاف

دوستی ایشان میزنند فَاللّٰهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی که دوست گیرد دوستان را وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتٰی واوست که زنده گرداند مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای بر همه چیز قَدِیْرٌ ۝ توانا است واصنام ایشان را توانائی نیست

نظم

اوست قادر بحکم کن فیکون ۞ غیر او جمله عاجز مدور بون ۞ عجز را سوی قدرتش رہ نیست ۞ عقل ازین کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ واانچه اختلاف میکنید ای مومنان فِیْهِ در آن چیز یا کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکْمُهٗ پس حکم او منفوض ست اِلَی اللّٰهِ بخدای واو حکم خواهد کرد در ان روز قیامت ذٰلِکُمُ او آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق ست رَبِّیْ پروردگار من عَلَیْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَکَّلْتُ اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ ۝ وبسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و آب نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْاَنْعَامِ و آفرید از چهارپایان اَزْوَاجًا صنفهای گوناگون یَذْرَؤُکُمْ بسیار میگرداند شما را فِیْهِ در تزاوج و تناسل درین وجه از خلقت لَیْسَ نیست کَمِثْلِهٖ مانند او شَیْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مودی شود به تناقص که اثبات مثل و نفی آنست

بیت

ذات ترا صورت و پیوندی ۞ تو کجا و کس و کجا مانندی

شعر

جل المهیمن ان تدری حقیقته ۞ من لا له المثل لا تضرب له المثل

وَهُوَ السَّمِیْعُ واوشنواست مجموع مسموعات را الْبَصِیْرُ ۝ بینا ست بمبصرات لَهٗ مر اوراست مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر ست و گنجینه زمین نبات یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بروفق مشیت اِنَّهٗ بدرستیکه او بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیز از دقائق باستحقاق قبض و بسط عَلِیْمٌ ۝ داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَکُمْ برای شما مِّنَ الدِّیْنِ از طاعت و عبادت واصل توحید مَا وَصّٰی بِهٖ انچه فرموده بود بآنچیز نُوْحًا نوح بن ملک ع را وَالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ وانچیزی که وحی کردیم اِلَیْکَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح ع بوده وَمَا وَصَّیْنَا بِهٖٓ وانچه وصیت کرده بودیم بدان اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰٓی این پیغمبران را از وصول دین اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان ست بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ و متفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید دران اصل که توحید و طاعت چه در فروع توحید و شرائع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کَبُرَ بزرگ و گران و دشوار ست عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ بر شرک آرندگان مَا تَدْعُوْهُمْ انچه تو میخوانی ایشان را اِلَیْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ خدای میکشد و جمع میکند بسوی خود انچه تو میخوانی بدین درست و راست مَنْ یَّشَآءُ هر که را میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند وَیَهْدِیْٓ اِلَیْهِ و راه نماید بتوفیق و ارشاد بدین حق مَنْ یُّنِیْبُ ۝ هر که باز گردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و باو رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید

نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آور ۞ کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک ۞ وَمَا تَفَرَّقُوْٓا و پراکنده نشدند امتان گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم یا آنچه تفرق ضلال محض ست بغیا و این گرفتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع شد بَیْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلعم داشتند

وَلَوْلَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده من طرف پروردگار تو در مهلت دادن ایشان
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده که آخر عمر ست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطله و خلاص
محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان
حضرت رسالت پناه صلعم اند که قرآن بدیشان دادند وایشان لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم مُرِيبٍ ○
شکی در تهمت انگنده فَلِذَٰلِكَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم
باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره ما حضرت رسالت پناه صلعم گفت از دین و دعوت که داری
رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران بازآی تا دختر خود در عقد تو درآرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود
مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشان را وَقُلْ آمَنتُ و بگو گرویدم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه
فرو فرستاده است خدای مِن كِتَابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء م پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ و فرموده شدم لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم وسویت نگاهدارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرائع و حکومات میل
نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مارا ست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست پاداش اعمال شما
لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند واگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود
اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ○ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیه سیف منسوخ ست
وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه از کفار خصومت کنند وجدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عزوجل مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کردند
مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بربوبیت یا مراد یهود ند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی صلعم ایمان
آوردند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ
حجت ایشان باطل ست عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض ست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
و بر ایشان ست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین قویم و مر ایشان راست جهت کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ ○ عذابی سخت
که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای حق الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ آنکسی ست که فرو فرستاده است کتاب را بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ و
منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان برانند که مراد از میزان عدلست در معاملات
واز عدل و درستی بمیزان کتابت کرد که آنکه عدل ست وانزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از
میزان محمد ست صلعم که قانون عدل بوی تمهید می باید وانزال وارسال او ست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ قَرِيبٌ ○ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق ست یعنی البته ساعتی که در آن قیامت
قائم شود نزدیک ست يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا باساعت یعنی آمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ایمان نمیگروند بآن یعنی استعجال
از روی تکذیب و استهزاست یا میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید ایشان را بر وجهی باشد وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند
در محاسبه و مجازات برچه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ تا آنکه آمدن ساعت راست ست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ

بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت وجدال میکنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلٰلٍ بَعِيدٍ ۝ هرآینه در گمراهی اند دور از صواب اَللّٰهُ لَطِيفٌ خدای داناست بانیکوکاری بِعِبَادِهٖ به بندگان خود يَرْزُقُ مَنْ يَّشَآءُ روزی دهد بلطف خود هرکرا خواهد وَهُوَ الْقَوِيُّ واو توانا ست در لطف وَالْعَزِيْزُ ۝ غالب در حکم وارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان وانعام فرمود که از لطف اوست که بیشتر از کفایت دهد وکمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده وکدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان ودقیق بین که خفیات امور را داند واسرار صدور وبر پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا وقدر او راه نبود ودر کار او چون وچرا دخل ندارد وقطعه

کسی ز چون وچرا دم نمیتواند زد ۔۔۔ که نقش بند حوادث ورای چون وچرا ست ۔۔۔ چرا مگو که چرا دست بسته قدرست ۔۔۔ ز چون طلاف که چون نیز پایمال قضاست

در موضح آورده که لطیف آن ست که غوامض امور را بعلم داند وجرائم جمهور را بحلم درگذراند در ترجمهٔ کشف فرموده که لطیف آنست علم شامل ومحیط بر غوامض مصالح وحکمت باهره اش مشتمل بر عوائد منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد وشکر بقدر بنده خواهست درین آیت نکات بسیار وفوائد بیشمار ست وحوالهٔ اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر ست مَنْ كَانَ يُرِيْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْاٰخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آن را نَزِدْ لَهٗ بیفزایم مراورا فِيْ حَرْثِهٖ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آنجهان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه زرا می افزاید تا یکی از ان بسیار میشود وهمچنین عمل مومن روز بروز تزاید خدای تعالی افزون میگرداند تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيْدُ وهر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا نیکی دنیا وسعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا انچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهٗ ونیست مراورا فِي الْاٰخِرَةِ در ان سرای مِنْ نَّصِيْبٍ ۝ هیچ بهرهٔ مراد کافرانند که همین دنیا خواهند وبس یا منافقانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی وغرض ایشان غنیمت بودی وبس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد انچه تقدیر کرده باشیم بودی دهیم واز نعمت آخرت بی بهره ماند وهر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد ودر عقبی زیاده از زیادت فیض یابد بیت دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند ۔۔۔ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند نه چنان ست که کافران تصور کرده اند اَمْ لَهُمْ شُرَكٰٓؤُا یا مر ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوْا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیارا ستند در دل ایشان مِّنَ الدِّيْنِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَاْذَنْ انچه دستوری نداده است ونفرموده بِهِ اللّٰهُ بآن خدای هیچکس را مانند شرک وانکار بعث وعمل برای دنیا وتحریم بحیره وسائبه وامثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ واگر نه کلمهٔ رست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هرآینه حکم کرده شده بودی میان کافر ومیان مومن یا میان مشرکان وشرکا هریک جزا بسزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت ست وَاِنَّ الظّٰلِمِيْنَ وبدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست دران روز عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ عذابی دردناک دایم وبی انقطاع باشد تَرَى الظّٰلِمِيْنَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِيْنَ ترسان وهراسان مِمَّا كَسَبُوْا از جزای انچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ وبال اعمال وافعال ایشان وَاقِعٌۢ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملهای ستوده کرده اند فِيْ رَوْضٰتِ الْجَنّٰتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها ونزهت افزاترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَآءُوْنَ انچه خواهند وآرزو برند آماده ومقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد یک پروردگار ایشان ذٰلِكَ انچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ ۝ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده ودر جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر وفرومایه ذٰلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِيْ يُبَشِّرُ اللّٰهُ آن ست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه ایمان آورده اند

وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکارهای شایسته کرده اند وتقدیم این خبر با این کرامتها جهت ازدیاد سرور مومنان ست وآنکه دانند که عمل ایشان ضائع نیست پس بر اسم عبودیت اجتهاد نمایند وبر وظائف عبادت بفزایند قطعه کار نیکوکن اگر مزد نکو میطلبی ۞ که جزا هرچه بکوتر بنکوکار دهند ۞ کار اگر نیست ترا رغبت طمع اجر مباش ۞ مزد فرمان برد آنست که فرمان ببرد وَالْکٰفِرُوْنَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ وکافران را عذابی سخت ست در آخرت بسبب کفر وجحود وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ اگر گشاده گردانیدی خدای روزی را برای بندگان خود لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ هر آینه ستم کردندی در زمین بسبب بطر وغرور وتکبر وتجبر وطلب استیلا وتسلط بر یکدیگر وبسبب آن فساد کلی در عالم راه یافتی وبعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق اصحاب صفه نازل شده که از فقر وتنگدستی شکایت کردند وگفتند که ما را هیچ نعمت نیست که اگر خدای تعالی ما را توانگر گردانیدی بهتر بودی پس خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت اگر ما روزی بندگان را بقدر حاجت ایشان نمی دهیم بلکه بقدر مصلحت ایشان می دهیم زیرا که اگر روزی ایشان را بقدر حاجت ایشان دهیم بسبب غلبه حرص وطمع ایشان در دنیا بر یکدیگر ستم کنند وفساد در عالم راه یابد وَلٰکِنْ یُّنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا یَشَآءُ اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ خَبِیْرٌۢ بَصِیْرٌ وَهُوَ الَّذِیْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْۢ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا وَیَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ وَهُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیْدُ وَمِنْ اٰیٰتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَثَّ فِیْهِمَا مِنْ دَآبَّةٍ وَّهُوَ عَلٰی جَمْعِهِمْ اِذَا یَشَآءُ قَدِیْرٌ وَمَآ اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِیْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَیْدِیْكُمْ وَیَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ فِی الْاَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِیٍّ وَّلَا نَصِیْرٌ وَمِنْ اٰیٰتِهِ الْجَوَارِ فِی الْبَحْرِ كَالْاَعْلَامِ اِنْ یَّشَاْ یُسْكِنِ الرِّیْحَ فَیَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلٰی ظَهْرِهٖ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُوْرٍ اَوْ یُوْبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوْا وَیَعْفُ عَنْ كَثِیْرٍ وَّیَعْلَمَ الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ فِیْۤ اٰیٰتِنَا مَا لَهُمْ مِّنْ مَّحِیْصٍ فَمَا اُوْتِیْتُمْ مِّنْ شَیْءٍ فَمَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَّاَبْقٰی لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُوْنَ وَالَّذِیْنَ یَجْتَنِبُوْنَ كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ یَغْفِرُوْنَ وَالَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰی بَیْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ یُنْفِقُوْنَ وَالَّذِیْنَ اِذَاۤ اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُوْنَ وَجَزٰٓؤُا سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهٗ عَلَی اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهٖ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَیْهِمْ مِّنْ سَبِیْلٍ اِنَّمَا السَّبِیْلُ عَلَی الَّذِیْنَ یَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَیَبْغُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ

برآنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای پسندیده وَیَزِیْدُهُمْ وزیاده گرداند مسئول ایشان را مِّنْ فَضْلِهٖ از فضل خود یعنی بدهد ایشان
انچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رویت وسلام وَالْكٰفِرُوْنَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ مرایشان راست عذابی سخت که زوال حجاب
ودوام عقاب ست وهیچ رنج وعقاب بدتر از مذلت حجاب نیست بیت زهیچ رنج تو مطلق دلم متابد روی ؛ جز آنکه بندکنی در حجاب حرمانش ؛
آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما تونگر باشیم ومال خود بفلان وفلان خیر
تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ واگر بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهٖ ؛ مر بندگان خود را وبرایشان فراخ گردانیدی
لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِی الْاَرْضِ در زمین وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی واین در غالب ست چه ذی النورین
وعبد الرحمن بن عوف رض مالدارترین قوم بوده اند وهرگز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بمثابه باران ست که بر تمام زمین
رسد واز هر قطره ازان گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ؛ در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس ؛ وچون اغلب طباع
خلق بجانب هوا وهوس مائل ست وپرورش صفات بهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب ست پس اگر
حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰكِنْ يُّنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را
بِقَدَرٍ بمقدار ازلی مَّا يَشَآءُ انچه میخواهد برای هر که میخواهد اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِیْرٌۢ داناست باحوال ایشان بَصِیْرٌ
بیناست یعنی هم می بیند ومیداند که هر کس را چه باید وچند باید وکی باید وَهُوَ الَّذِیْ يُنَزِّلُ الْغَیْثَ واوست انکسی که میفرستد باران را مِنْۢ بَعْدِ
مَا قَنَطُوْا پس از انکه نومید شدند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ وپراگنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها وبیابانها وَهُوَ
الْوَلِیُّ واوست دوست مومنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الْحَمِیْدُ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس
داران وَمِنْ اٰیٰتِهٖ واز دلائل قدرت ونشانهای فطرت خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفرین آسمانها وزمینهاست وَمَا بَثَّ وآفرید ن
انچه پراگنده کرد فِیْهِمَا در آسمان وزمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وَهُوَ او یعنی خدای
عَلٰى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اِذَا يَشَآءُ هر گاه که خواهد قَدِیْرٌ توانا ست وممکن ازان وغیر او عاجز دران وَمَآ اَصَابَكُمْ دبع ع
وهر چه بشما میرسد ای مومنان مِّنْ مُّصِیْبَةٍ از مصیبت وآفتی بمال یا تن واهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ اَیْدِیْكُمْ پس بسبب آن ست که کسب کرده
دستهای شما یعنی شامت معاصی ست وهر چند که بقضای من ست اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُوْا وعفو میکند ودر میگذرد عَنْ كَثِیْرٍ
از بسیاری گناهان واگر بی گناهی را ازین برسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود وامام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه گفته که
که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود ومعلم فرستاد این آیت ست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم
وی از ان کریم تر ست که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ونیستید شما ای کافران عاجز کنندگان
خدای را از انفاذ امر او از عذاب کردن مستحق فِی الْاَرْضِ هیچ در زمین وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَّلِیٍّ هیچ دوستی
که کار شما سازد ودر دنیا وَّلَا نَصِیْرٌ ونه یاری که باز دارد عذاب در عقبی وَمِنْ اٰیٰتِهِ الْجَوَارِ واز نشانهای توانائی او کشتیهای روان ست
فِی الْبَحْرِ در دریا كَالْاَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّیْحَ ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی ست وچون
باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس کردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلٰى ظَهْرِهٖ بر پشت آب واهل کشتی درگرداب اضطراب افتند اِنَّ
فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح واجرای سفائن لَاٰیٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در شدتی شَكُوْرٍ سپاس دارنده

بوقت خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی و یعف و در میگذراند عن کثیر ○ از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان و یعلم الذین یجادلون و تا بداند آنها که خصومت میکنند فی آیاتنا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا ما لهم من محیص ○ هیچ گریزگاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از ان متع میگیرید و ما عند الله و آنچه نزد یک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت خیر و ابقی بهتر است و پاینده تر للذین امنوا برای آنکسانیکه گرویدند و علی ربهم یتوکلون ○ و بر آفریدگار خود توکل میکنند و الذین و برای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند یا بیکسو میروند کبائر الاثم از گناهان بزرگ و الفواحش و از کارهای زشت و اذا ما غضبوا هم و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بایشان رسیده باشد یغفرون ○ ایشان در میگذرانند آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم رضی الله عنه است که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض بشاتمان نمیکرد در تبیان آورده که در بارهٔ ابو بکر صدیق رضی الله عنه است که او را بانفاق تمام مال ملامت کردند و بشتم رسانیدند و او حلم ورزید و متعرض لائمان نمیشد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغهٔ جمع بدین معنی دال است کما تری و تسمع بیت مستغرق کار خود چنانم که دگر ☆ پروای سلامت گر بیکارم نیست ☆ و الذین استجابوا و برای آنانکه اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت پیغمبر صلعم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان در اوقات آن و امرهم و کار ایشان شوری بامشورت ست بینهم میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند و مما رزقناهم و از انچه عطا کردیم ایشان را از اموال ینفقون ○ نفقه میکنند در راه خدای و الذین و برای آنانکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشان ستمی از کافران هم ینتصرون ○ ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض ست و جهاد کردن با ایشان لازم و جزؤا سیئة و پاداش کردار بد سیئة مثلها کردار بدی ست مانند آن لفظ سیئه در ثانی بانکه نه سیئه ست بسبیل ازدواج کلام ست چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا فمن عفا پس هر که عفو کند از ستمگار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی و اصلح و با صلاح آرد میان خود و ظالم خود فاجره علی الله پس مزد او بر خدای ست و عدهٔ مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکنند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز و بستان برنخیزد مگر کسیکه عفو کرده باشد از مظلمه قطعه عفو از گناه سیرت اهل فتوت ست ☆ نی حلم و عفو کار قوت تمام نیست ☆ بگذر ز جور خصم و کرم کن که عاقبت در عفو لذتیست که در انتقام نیست ☆ انه بدرستیکه خدای لا یحب الظلمین ○ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند و لمن انتصر و هر که کینه کشد از ظالم بعد ظلمه پس از انکه بر و ستم کرده باشد فاولئک پس آن گروه کینه کشندگان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل ○ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست انما السبیل جز بر ین نیست که معاتبه و معاقبه علی الذین یظلمون الناس بر کسانی ست که ابتدای ستم کنند بر مردمان و یبغون فی الارض و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین بغیر الحق بغیر حجتی و حقی اولئک آن گروه موصوف بظلم یعنی لهم مر ایشان راست عذاب الیم ○ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ و لمن صبر و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان و غفر و در گذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد ان ذلک بدرستیکه این صبر و غفران لمن عزم الامور ○ از بهترین کارهاست

ع ۱۴

امام زاہد رح گوید این از کارہای مردان مرد ست و ہر کس را این قوت نباشد کہ جفا کشد و وفا کند بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم کہ در طریقہ ما کافر نیست رنجیدن ۵ وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و ہر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ وَّلِيٍّ ہیچ دوستی کہ کارسازی کند مِّنْۢ بَعْدِهٖ ۵ از پس فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظّٰلِمِيْنَ و می بینی تو کافران را لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن ہنگام کہ بینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُوْلُوْنَ گویند هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ آیا ہست بوی بازگشتن بدنیا مِّنْ سَبِيْلٍ ۝ ہیچ راہی و جادہ کہ برویم و تدارک مافات کنیم وَتَرٰىهُمْ و می بینی کافران را کہ دران روز يُعْرَضُوْنَ عرض کردہ میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایہ غیر مذکور ست جہت وضوح چہ معلوم ست کہ عرض کافران بر آتش خواہد بود خٰشِعِيْنَ در حالتیکہ فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُوْنَ مینگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنہان یعنی بگوشہ چشم بدوزخ مینگرند از ہول و ہیبت آن زہرہ سر بر آوردن ندارند ضحاک فرمود کہ وقتیکہ ایشان را بدوزخ رانند دزدیدہ مینگرند گاہی بملائکہ و گاہی بعرش و گاہی بدوزخ و جمعی برانند کہ مراد از طرف خفی چشم دل ست چہ کافران نابینا محشور خواہند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچہ نابینایان دنیا حالات مختلفہ مردم فہم میکنند وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا و چون ایشان را بدین حال بینند گویند آنانکہ ایمان آوردند یعنی چون زیانکاری ایشان بینند گویند اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ بدرستیکہ زیانکاران الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا آنانکہ زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسہای خویش وَاَهْلِيْهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۵ روز رستخیز زیان در نفسہا آنست کہ ایشان را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اہالی اگر دوزخی اند باآنکہ ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بہشتی اند باآنکہ از دیدار ایشان محروم ماندند اَلَآ اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدانید بدرستیکہ ستمگاران یعنی مشرکان فِيْ عَذَابٍ مُّقِيْمٍ ۝ در عذابی پیوستہ یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر این کافران را مِّنْ اَوْلِيَآءَ ہیچ دوستان و مدد دہندگان کہ بوقت عذاب يَنْصُرُوْنَهُمْ یاری کنند ایشان را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۵ بجز خدای یعنی کسی نتواند کہ عذاب ایشان بردارد غیر از خدای و باز ندارد خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و ہر کرا گمراہ سازد خدای فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ ۵ پس نیست او را راہی بنجات و نجاح اِسْتَجِيْبُوْا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا کہ امر کردہ از ایمان و توحید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکہ بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی کہ باز گردانیدن نیست مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کردہ و آن حکم باطل نمیشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ مَّلْجَاٍ ہیچ پناہی وَّمَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيْرٍ ۝ ہیچ انکاری در آنچہ کردید یعنی علمای خود را منکر نتوانید شد چہ کرام الکاتبین در صحائف نوشتہ باشند و اعضا و جوارح شما نیز ان گواہی دہند فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی گردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيْظًا نگاہبانی کہ از عمل بد ایشان را نگاہداری اِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام و تو رساندہ وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکہ ما چون بچشانیم کافر را یعنی بدہیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ باآنچہ پیش فرستادہ ست دستہای ایشان از اعمال ناشایستہ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ پس بدرستیکہ انسان یعنی کافر كَفُوْرٌ ۝ سخت ناسپاس ست و ناگرونده و می شاید کہ مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند کہ نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده کہ کفران مومنان آنست کہ ترک شکر کنند لِلّٰهِ مر خدایرا ست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاہی آسمانہا و زمینہا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچہ میخواہد يَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ بخشد بہر کرا خواہد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط عم وَّيَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و ببخشد بہر کرا ارادہ کند الذُّكُوْرَ ۝ پسران بی دختران چون ابراہیم عم اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا یا جفت گرداند ایشان را ذکرانا و اناثا

پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلعم اینجا بمشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس مشیت خود باز بست یعنی هر چه خواهم و هم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَآءُ و میگرداند هر که را خواهد عَقِيْمًا بی فرزند چون یحیی ع اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای دانا بهست بانچه سزد هر قَدِيْرٌ توانا است بر انچه میسازد دانائی او از جهل مقدس و سلبر توانائی او از عجز منزه و معرا بیت علم او بر طرف از شائبهٔ جهل و قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود و سید عالم صلعم را گفتند که چرا خدای تو بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در و نگری چنانچه با موسی ع سخن میگفت و موسی ع م او را امید بدحضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید آیت آمد وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود اِلَّا وَحْيًا مگر بوحی قرآن کلامیست خفی که بسرعت در یابند یا بطریق الهام یا القا در منام اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس ع م سخن گفت و او در پس پردهٔ حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با رسول الله صلعم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت پناه صلعم در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا یا خدای فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه فَيُوْحِيَ بِاِذْنِهٖ پس وحی کند ملک مرسل بر مرسل الیه بدستوری خدای مَا يَشَآءُ انچه خواهد خدای اِنَّهٗ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب ست در ایصال وحی حَكِيْمٌ دانا ست متکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بپیغمبران پیش از تو اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوْحًا قرآن را مِّنْ اَمْرِنَا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد مَا كُنْتَ تَدْرِيْ نبودی تو که بدانی قبل از وحی مَا الْكِتٰبُ چه چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشتهٔ ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود وَلَا الْاِيْمَانُ و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا بشرائع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس ترا ایمان آورد وَلٰكِنْ جَعَلْنٰهُ ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را نُوْرًا نَّهْدِيْ بِهٖ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَّشَآءُ هر که را خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْٓ و بدرستیکه تو بوحی ما میخوانی مردمان را اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه راست دعوت از تو عام ست مر خلق را و هدایت از من خاص ست هر که را خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام ست یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللّٰهِ آن راه خدای ست الَّذِيْ لَهٗ آن خدای که مر او را آیتهاست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ انچه در آسمانها و زمین ست اَلَآ اِلَى اللّٰهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيْرُ الْاُمُوْرُ باز گردد کارهای خلائق در آخرت و نزد محققان باز گشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بار تفاع حجب و وسائط مشاهدهٔ این معانی دست دهد

قطعه

صورت کثرت حجب و حدت ست ۔ غیبت ما مانع نور حضور ۔ دیده دل باز کشای و ببین ۔ سر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف مكية وهي تسع وثمانون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حٰمٓ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام ست تا سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدوه ست تائید این سخن میکند آنجا که فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار

ع ۱۰

معانقة ۱۱ عند المتقدمين ۳

آورده که حا اشارت ست بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝ و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست اِنَّا جَعَلْنٰهُ بدرستیکه ما فرستادیم این کتاب را قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَّعَلَّكُمْ تا شاید که شما تَعْقِلُوْنَ ۝ دریابید معانی آن را یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلعم یا آنچه مشاهده کنید در و از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن فِيْٓ اُمِّ الْكِتٰبِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که امین ست از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه بزرگوار ست حَكِيْمٌ ۝ محکم کرده شده که در و تناقض نیست یا ناسخ ست که در و رقم نسخ کشیده نشود اَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنی اَنْ كُنْتُمْ یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُّسْرِفِيْنَ ۝ گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ اَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَّبِيٍّ فِي الْاَوَّلِيْنَ ۝ خبر از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَاْتِيْهِمْ مِّنْ نَّبِيٍّ اِلَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان آن قوم که با او استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَكْنَآ پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشان را بَطْشًا از حیث قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضٰى و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران عم چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در نجات و عده پیغمبر ست بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيْزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيْمُ ۝ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود در این آیت اخبار کند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که اَلَّذِيْ جَعَلَ خداوندی ست که ساخت لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما فِيْهَا در زمین سُبُلًا راهها لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِيْ نَزَّلَ و آن خدای ست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح عم و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَاَنْشَرْنَا پس زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه التفات غیبت بتکلم جهت اختصاص و سببیت بین فعلی كَذٰلِكَ مانند آن زنده کردن تُخْرَجُوْنَ ۝ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِيْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و آن خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددگاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْاَنْعَامِ و از چارپایان مَا تَرْكَبُوْنَ ۝ آنچه سوار شوید از خشکی و تری لِتَسْتَوٗا تا راست شوید عَلٰى ظُهُوْرِهٖ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوْا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شدید بروی وَتَقُوْلُوْا و بگوئید سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ پاک ست آن خدای که رام گردانید و زیردست ساخت لَنَا هٰذَا برای ما این کشتی و این چارپایه را وَمَا كُنَّا لَهٗ و نیستیم ما مر این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِيْنَ ۝ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وَاِنَّآ ایشان قطع بر و بحر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهٗ و نیستیم ما مر این مرکوب را بقوت خود

اِلٰی رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُوْنَ ○ بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا
آنست بیت هشدار و عنان کشیده رو کاخر کار ۵ بر مرکب چوبین زجهان خواهی رفت ۵ در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلعم
پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له
مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رضی
دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شمارا بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را چه
فرمودند گفت ان تذکروا نعمة ربکم تا بگوئید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت ست بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد
وَجَعَلُوْا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهٗ مر خدای را مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان اُنْثِیًا دختران یعنی میگویند فرشتگان دختران
اویند این تعجبی ست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام
و او خالق هر جسمهاست اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه کافر لَكَفُوْرٌ مُّبِیْنٌ ○ ناسپاسی ست آشکارا کفر او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی
دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا
گرفته است خدای برای خود مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنٰتٍ دختران که اخس و انقص اند وَّاَصْفٰىكُمْ بِالْبَنِیْنَ خص و شما را برگزید و خالص
گردانید به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ
یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند
یعنی دختران را که آن را اسناد بحق میکنند و فی الحقیقة آن وصف ست مر خدای را مثل و مانند چه ولد را لابد ست که مماثل والد باشد پس ایشان
دختران را برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وَّهُوَ كَظِیْمٌ ○ و او پر ست از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بجناب
چون روا میدارید اَوَمَنْ یُّنَشَّؤُا آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و خص ینشؤ بصیغهٔ مجهول خواند ینشو یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِی الْحِلْیَةِ
در زیور یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِی الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَیْرُ
مُبِیْنٍ ○ غیر آشکارا کنندهٔ حجت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زمان ازین دو خیله عاطل می باشند و حق تعالی
فرمود که آیا کسیکه اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را
الَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ بندگان خدای اِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع
عبودیت اند دختران نام می نهند اَشَهِدُوْا آیا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفرینش خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند
صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول الله صلعم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناثند گفتند از پدران شنویم
و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَ
یُسْـَٔلُوْنَ ○ و پرسیده شوند روز قیامت ازان وَقَالُوْا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی خدای ما
عَبَدْنٰهُمْ نمیپرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد غلبهٔ مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان ست لاجرم
حق سبحانه فرمود که مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذٰلِكَ بدانچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن از روی دانش میگویند بلکه مشیت را

حجت میسازند در تضییع فرمان الٰہی اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ ۝ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما بر پرستش ایشان و بدیشان رضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد ایشان در دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر رضی نیست اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ کِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهٖ بدان کتاب مُّسْتَمْسِکُوْنَ ۝ چنگ در زده کنند و بدان احتجاج نمایند گان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوْٓا بلکه میگویند اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلٰٓی اُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَّاِنَّا عَلٰٓی اٰثٰرِهِمْ و ما بر پیای ایشان مُّهْتَدُوْنَ ۝ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان ست وَکَذٰلِکَ وهمچنین مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ نفرستادیم پیش از تو فِیْ قَرْیَةٍ در دیهی وَّمَآ مِنْ نَّذِیْرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده اِلَّا قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوْهَآ متنعمان و توانگران و سروران آن دیه اِنَّا وَجَدْنَآ بدرستیکه ما یافته ایم اٰبَآءَنَا پدران خود را عَلٰٓی اُمَّةٍ بر کیشی و آئینی وَّاِنَّا عَلٰٓی اٰثٰرِهِمْ و ما بر عقب ایشان مُّقْتَدُوْنَ ۝ اقتدا کنندگانیم بدیشان قٰلَ بگوای محمد وحفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که اَوَلَوْ جِئْتُکُمْ آیا اگر بیارم شما بِاَهْدٰی بدینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُّمْ از انچه یافته اید عَلَیْهِ بران دین اٰبَآءَکُمْ پدران خود را وایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوْٓا گفتند اِنَّا بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کٰفِرُوْنَ ۝ ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید نظم خلق را تقلید شان برباد داد ؛ که دو صد لعنت بران تقلید باد ؛ گرچه عقلش سوی بالا میپرد ؛ مرغ تقلیدش بپستی می رود ؛ فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ ۝ سر انجام تکذیب کنندگان در سخن تسلیه آن حضرت صلعم ست پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم ع م کنید که اشرف آبای شماست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم ع م بعد از بیرون آمدن از غار لِاَبِیْهِ وَقَوْمِهٖ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستند اِنَّنِیْ بَرَآءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ ۝ از انچه میپرستید اِلَّا الَّذِیْ فَطَرَنِیْ مگر آنکسی که بیافریدم اِنَّهٗ سَیَهْدِیْنِ پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم ع م کلمه توحید را کَلِمَةً بَاقِیَةً کلمه پاینده فِیْ عَقِبِهٖ در ذریت خود و ازین ست که همیشه در میان اولاد خلیل الله ع م موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد ازین عقب ابراهیم آل محمد صلعم ست یا امت مرحومه و بعضی برانند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم ع م لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ۝ تا شاید که کافران مشرک بازگردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هٰٓؤُلَآءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر اند صلعم وَاٰبَآءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتّٰی جَآءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن و دین اسلام وَرَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ ۝ و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست یا پیغمبری که بشکرگذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوْا هٰذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَّاِنَّا بِهٖ و بدرستیکه بدان کٰفِرُوْنَ ۝ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله ست وَقَالُوْا و گفتند دیگر بار لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هٰذَا الْقُرْاٰنُ این قرآن عَلٰی رَجُلٍ بر مردی مِّنَ الْقَرْیَتَیْنِ از یکی ازین دو دیه که مکه و طائف اند عَظِیْمٍ ۝ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه

بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف واز طائف عروة ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگ ست بایستی که بمردی بزرگ داد مندی دبزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی ونفاذ امر وکثرت خیل وحشم وند انستند که رسالت رتبه عالی ست واستحقاق آن تجلی باشد بفضائل روحانیت وکمالات قدسیه وبااین همه اختصاص میباید داشت که بفضل خاص از حضرت واهب العطایاست مصرع تا دوست ازان میان کرا میخواهد ۵ لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که اَهُمْ یَقْسِمُوْنَ آیا ایشان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار تو که نبوت ست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در نبوت بکشایند نَحْنُ قَسَمْنَا بخش کردیم بَیْنَهُمْ میان ایشان مَعِیْشَتَهُمْ معیشت ایشان را یعنی انچه زندگانی بدان کنند فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در حیوة دنیا وایشان از تدبیر وتغییر آن عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه ست دخل مینمایند وَرَفَعْنَا وبرداشتیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجٰتٍ درجهاد روزی تا یکی تونگرست و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد ست ودیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل ست ودیگری مفضول ودر حقائق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر واین تفاوت برای آن پیدا کردیم لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فراگیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِیًّا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهمات آنان ساخته ومعاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد ودیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ وبخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَیْرٌ بهتر ست مِمَّا یَجْمَعُوْنَ ۝ از انچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا وآن را سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَآ اَنْ یَّكُوْنَ النَّاسُ واگر نه آنست که گشتندی آدمیان اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ یَّكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسیکه نمیگرود بخدای لِبُیُوْتِهِمْ مر خانهای ایشان سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ سقفهای از فضه وَّمَعَارِجَ ونردبانها که بدان عَلَیْهَا بر بام آن خانها یَظْهَرُوْنَ ۝ برآیند وخود را بنمایند وَلِبُیُوْتِهِمْ ومیساختیم مر خانهای ایشان را اَبْوَابًا درها وَّسُرُرًا وتختها عَلَیْهَا که بر ان یَتَّكِـُٔوْنَ ۝ تکیه کنند همه از نقره درین آیت اشارت ست بحقارت دنیا یعنی دنیا پیش من قدر وقیمتی نیست واگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا وجمع آن مشغول شدندی چه اکثر از طباع مجبول ست بر محبت دنیا وبسبب آن از عبادت وفرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر وناسپاسی کردندی واگر سقف خانها ونردبانها ودرهای خانها وتختهای کافران را همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا وباوجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از همه طلا ساختندی وَاِنْ كُلُّ ذٰلِكَ ونیست انچه همه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا الا مگر برخورداری زندگانی این جهانی یعنی در صدد زوال وانتقال ست وَالْاٰخِرَةُ ونعمت آخرت وگفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزد یک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِیْنَ ۝ مر پرهیزکاران راست که از لوث شرک ودنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی ومتمتعات این جهانی اجتناب نموده رستگار شوند ۱۰ منه

هر کس که رخ از متاع فانی برتافت ۰ واندر طلب دولت باقی بشتافت ۰ آنجا که کمال همتش بود رسید ۰ وانچیز که مقصود دلش بود بیافت ۰ وَمَنْ یَّعْشُ وهر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال وحرام واز عقاب الهی نترسد ورحمت او امید وار نباشد نُقَیِّضْ برگماریم لَهٗ مر او را شَیْطٰنًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهٗ قَرِیْنٌ ۝ همراه همنشین ودمساز ومصاحب وهمراز بود در دنیا وپیوسته بوسوسه واغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت کدای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بیخواب وبعضی را در خواب گفت انچه در سرهای

ایشان ست می بینی گفت نی پس چشم مرا بالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته ست بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نخوانده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر هریک بقدر غفلت وی استیلا یافته ربا عی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ؛ وزین معامله با دیو همنشین شده ایم ؛ ببارگاه فلک بوده ایم ورشک ملک ؛ ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وانهم ومدستیکه دیوان لیصدونهم هرآینه باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون ومی پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون ○ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پندار باشند حتی اذا جاءنا تا وقتیکه بیایند بما آن معرض و قرین او و خص بصیغة واحد میخواند یعنی بیاید با معرض و قرارت بکر اظهر ست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بحشر آرند و بدوزخ افگنند در معالم از ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتیکه بدوزخ روند القصه چون بعرصهٔ محشر آیند قال گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را یلیت بینی وبینک ای کاشکی بودی میان من و تو بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده که مشرق صیف و مغرب شتاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار ست غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین ○ پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید ولن ینفعکم الیوم نه سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا اذ ظلمتم چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا انکم بر ای آنکه شما هستید فی العذاب مشترکون ○ در عذاب دوزخ انباز ان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نمیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم با یمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بیشتر اقامت مینمود ندعناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که افانت تا یا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کر را یعنی آنان را که گوش دل او کر ست سخن حق توانی شنوانید او تهدی العمی یا تو توانی که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود و من کان وآنکه هست فی ضلل مبین ○ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما ننذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان تو نبینیم دل خوش دار فانا منهم بدرستیکه ما از ایشان منتقمون ○ انتقام کشندگانیم بعذاب او نرینک یا اگر بنمائیم ترا الذی وعدناهم آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا فانا علیهم پس بدرستیکه ما بر ایشان مقتدرون ○ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی بآنچیزی که وحی کرده شده ست الیک بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستیکه تو علی صراط مستقیم ○ بر راه راستی که زود ببر و منزل توان رسید وانه وبتحقیق که قرآن لذکر لک هرآینه شرفی ست و عزتی مر ترا ولقومک و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان ست و خصوصیتی مر قریش را هست که تو از آنی و غرا خص مر بنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفته اند مراد از قوم امت ست وسوف تسئلون ○ وزود باشد که پرسیده شوید از ین نعمت و قیام بسپاس داری آن و سل و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن من رسلنا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که ما اجعلنا آیا فرمودیم من دون الرحمن

بجز خدای اِلٰهَةً یُعْبَدُوْنَ ○ ع خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که پیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان در پیچ ملت از ملل ایشان بپرستش کسی که بدون خدای باشد مقرر شده مراد باین کلام استشهاد است باجتماع انبیاء م بر توحید در معالم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه صلعم رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان بحضرت در مضمون سخن شک نیاوردو نه پرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده ست که جبرئیل از میکائیل ع م پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیا میکائیل ع م فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او ازان محکم تر ست که این سوال کند بیت آنکه در کشف وارد استقلال ٭ کی توجه کند باستدلال ٭ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی وبدرستیکه فرستادیم موسی را ع م بِاٰیٰتِنَا بمعجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ بسوی فرعون وگروه او فَقَالَ پس گفت موسی ع م مر ایشان را اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ع ○ بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰیٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی ع م بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِّنْهَا یَضْحَکُوْنَ ○ ازان میخندیدند یعنی افسوس میکردند و تهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل دران وَمَا نُرِیْهِمْ ونمی نمودیم ما ایشان را مِّنْ اٰیَةٍ هیچ نشانه اِلَّا هِیَ مگر آنکه او اَکْبَرُ بزرگتر بود مِنْ اُخْتِهَا از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هریک مختص بود بنوعی از اعجاز که بحسب آن خاصه مفضل بود بر دیگری مراد وصف همه ست بزرگی وَاَخَذْنٰهُمْ بِالْعَذَابِ وگرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ○ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوْا و گفتند با موسی ع م یٰۤاَیُّهَ السّٰحِرُ ای مرد جادو یعنی عامل کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را باین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بانچه عهد کرده ست یعنی بعهدی که او را هست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما و را بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ ○ بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما منقطع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا کَشَفْنَا پس آن هنگام که برداشتیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی ع م اِذَا هُمْ یَنْکُثُوْنَ ○ ع همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی ع م مترود شد که مبادا که مرد مدبو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بغرغره بلندی برآمد وَنَادٰی فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِیْ قَوْمِهٖ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای گروه من یعنی قبطیان اَلَیْسَ لِیْ آیا نیست مرا اِسْتِفْهَامٌ یعنی هست مُلْكُ مِصْرَ ملک مصر از سکندریه تا سرحد شام وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ و این جویهای آب نیل تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ میرود از زیر قصه من آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ ازان نهر الملک نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگذشت پس او بدین جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ○ ع آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد اَمْ اَنَا خَیْرٌ بلکه من بهترم مِّنْ هٰذَا الَّذِیْ از ین کسی که در ملک من هُوَ مَهِیْنٌ او خوار و بی مقدار ست وَلَا یَکَادُ یُبِیْنُ ○ و نمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون در دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای وی حلل عقده من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند فَلَوْلَاۤ اُلْقِیَ عَلَیْهِ پس چرا نیفگندند بر او اَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای تعالی او را دستوانه

زرین مداوه اَوْ جَآءَ یا چرا نیامدند مَعَهُ الْمَلٰٓئِکَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِیْنَ ○ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه پیر ملکی که ایچی میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و در هر حال ممد و معاون او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی هر وی در رویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون در ین مکر قَوْمَهٗ گروه خود را بدین این فریب در ایشان اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسیٰ ع برداشتند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه فرعونیان بودند قَوْمًا فٰسِقِیْنَ ○ گروهی بیرون رفته از دائره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسیٰ را هم بنظر حقارت دیدمندانستند که بسیت فرعون و عذاب ابد و ریش مرصع + موسیٰ کلیم اللہ و چوبی و شبانی + فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا پس چون ما را بغضب کردند ما را با قراط مکابره و اسراف در کبائره یا بخشم آوردند رسول ما را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ○ پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش و کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَ مَثَلًا لِّلْاٰخِرِیْنَ ○ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت ست و از انجمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند و با نچه نازید بفرا و نرسید بیت در سرداری که باشدت سرداری ها اندر سر آن روی که در سرداری + در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای میپرستند جمعی گفتند که عیسیٰ ع معبود ترسایان ست من دون اللہ و تو گمان میبری که او بنده صالح ست پس در و هیچ خیر نباشد قریش از ین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول اللہ صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا و چون زده شد بر پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُّوْنَ ○ از ان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند و در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسیٰ ع مخلوق ست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون روا ست که عیسیٰ ع ابن اللہ باشد چرا نشاید که ملائکه بنات اللہ باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون اللہ حصب جهنم آنرا بعرض گفت که عیسیٰ را ع م بدون خدای میپرستید مر گاه که عیسیٰ ع م در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مؤید این قولست انچه فرماید وَقَالُوْٓا ءَاٰلِهَتُنَا خَیْرٌ اَمْ هُوَ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسیٰ هر گاه که حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوْهُ لَكَ نزدند آن مثل را الا لک برای تو اِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُوْنَ ○ خصومت گران و لجاج کنندگان اِنْ هُوَ نیست عیسیٰ ع م اِلَّا عَبْدٌ انْعَمْنَا مگر بنده که منت نهادیم عَلَیْهِ بر وی به نبوت و رسالت وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ○ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرابت چون مثل سائر قصها وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه میسازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَّلٰٓئِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فِی الْاَرْضِ یَخْلُفُوْنَ ○ در زمین در پی در آیند شما را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه عیسیٰ ع م لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علم ست مر ساعت را یعنی بدو دانند که نزدیک ست قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسیٰ ست ع م که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق و جامهٔ زنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و خسارهٔ مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی بر سد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی ست در ولایت شام

بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسیٰ ع م بکوه طور بر دو مومنان را آنجا محصور گردد القصه چون معلوم شد که عیسیٰ ع م
نشانهٔ قرب قیامت ست فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک نکنید و جدال منمائید بِهَا آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع رسول را هٰذَا
این ست صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ○ راه راست که کس بر و گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم
بوسوسهٔ خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما راست عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ○ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَآءَ
عِيْسٰى و آن هنگام که آمد عیسیٰ ع م بِالْبَيِّنٰتِ بمجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمدم بشما
بِالْحِكْمَةِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِاُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِيْ تَخْتَلِفُوْنَ هر آنچه
اختلاف میکنید فِيْهِ دران از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای وَاَطِيْعُوْنِ ○ و فرمان برید مرا هر چه
فرایم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای که بحکم او میفرایم هُوَ رَبِّيْ او آفریدگار من ست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما ست فَاعْبُدُوْهُ پس او را بپرستید
بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ○ این ست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ پس مختلف شدند گروهها مِنْۢ بَيْنِهِمْ
از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب
مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب روزی که دردناک ست عذاب او هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند
اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ○ و ایشان ندانند او را
بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا اَلْاَخِلَّآءُ دوستان کفر با معصیت يَوْمَئِذٍ دران روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از
ایشان مر بعضی را دشمن باشند اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ ○ مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی ازان روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت ع ۱۱
بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که ولعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را
شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکور ست که خلت چهار نوع میباشد + خلت تامهٔ حقیقی که محبت روحانیه ست و آن مستند بوده بتناسب
ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء ع م و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر + دوم محبت قلبیه و اسناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق
فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء ع م و ارادت مریدان با مشائخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا
نه در آخرت و ثمر فوائد و نتائج صوری و معنوی ست + سوم محبت عقلیه که مستند ست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه
چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا + چهارم محبت نفسانیه ست و اسناد آن بلذات حسیه
و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود
نگیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد + دوستی دشمنی انگیز شد + مهر کز بهر
غرضی گشت پاک + راست چو خورشید بود تابناک + یُعِبَادِ منادی دران روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان
من لَا خَوْفٌ نیست ترسی عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ مر شما امروز از القای مکاره وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ ○ و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت
مقاصد پس صفت منادی میکند که اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاٰيٰتِنَا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوْا مُسْلِمِيْنَ ○ و بودند
گردن نهادگان فرمان خدای را آنگه منادی گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ درآیید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مومنهٔ شما تُحْبَرُوْنَ ○
شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت درآیندگان بِصِحَافٍ

بکاسهای بهین مِّن ذَهَبٍ از زر و دران چند نوع طعام وَأَكْوَابٍ وکوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَفِيهَا
و در بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ انچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش برآیند و خص تشتیه الانفس خواند و تلذ الاعین و
وانچه بنظر خوش آید چشمها را و ازان لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جملهٔ نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان بر سبیب
تفس ست یا بهرهٔ عین در ویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جمعی را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت
ایشان طاری گشته تالمعات انوار جمال انکم ستررون ربکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب
بصیرتی روشن ست که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست **بیت** پرده از پیش برانداز که مشتاقان را + لذت
دیده بجز دیدن دیدار تو نیست + امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق ست عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت
دیدار افزون تر باشد ذوالنون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت ست هر کرا دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست
زیاده تر ست در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان ست وکفایت من بجهت متوکلان وزیادت من بجهت شاکران وانس من
بهرهٔ طالبان ورحمت من ازان محسنان ومغفرت من برای تائبان ومن خاصهٔ مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد
شوقا ربا**عی** دلم از شوق تو خونست ندانم چونست + در دلم شوق جمالت زبیان بیرونست + در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد +
دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست + انگه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید وَأَنتُمْ فِيهَا وشما در بهشت خَالِدُونَ
جاوید باشند گانید وکمال نعمت دران ست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي وآن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث
داده شده اید آن را آن بهشت موعود ست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما میراث دادم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ انچه بودید
که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات وخیرات جزا بلفظ میراث یاد کرد که خالص ست و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در جنت
فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوه بسیار مِّنْهَا تَأْكُلُونَ واز آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع ست که کسی از درخت بهشت میوه بازنکند
مگر که فی الحال مثل آن ازان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب جهنم جاوید ماند گانند لَا
يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکند وسبک نگرداند عذاب را از ایشان وَهُمْ فِيهِ وایشان در عذاب مُبْلِسُونَ نا امید اند از راحت نجات و از خفت
عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک
آوردند ووضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا یَا مَالِكُ وچون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازنان دوزخ را که ای مالک درخواه از
خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال
و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد إِنَّكُم مَّاكِثُونَ بدرستیکه شما درنگ کنندگانید در دوزخ که
نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک ایشان را گوید لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ بدرستیکه آوردیم بشما
یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ ولیکن اکثر شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخنان حق را کاره بودید و پسند
نکردید مَّ أَبْرَمُوا بلکه محکم گردانیدند کافران وساختند امر کاری که در رد حق و ابطال آن باکیدی برای پیغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستیکه ما
نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیاء م أَمْ يَحْسَبُونَ آیا می پندارند مالکان کفار آنا لَا نَسْمَعُ
آنکه ما نشنویم سِرَّهُمْ سخن نهانی ایشان که در دل میگویند وَنَجْوَاهُم وانچه بر زبان یکدیگر مشورت کنند بلی آری میشنویم آن را

وَرُسُلُنَا وفرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند ومو کل بر ایشان يَكْتُبُونَ ۝ می نویسند آنرا بفرمان ما وبعد از انکه نهانیهای
ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُلْ بگو ای محمد اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ اگر باشد مر خدا را وَلَدٌ فرزندی
چنانچه گمان میبرید فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ ۝ پس من اول پرستندگانم خدا را بیگانگی بایستی که من بنده ایستم وچون میدانم که او را فرزند نیست شما
اثبات ولد از کجا پیدا میکنید وصاحب کشاف در معنی آیة گفته که اگر خدای را فرزند بودی وبرهان صحیح وحجت روشن ثابت شدی پس او را
تعظیم کنندگان بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل ست ومبالغه در نفی ولد تمام
آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله در لافگاه خود نشسته بود واغلب صنادید قریش نزدوی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کرد ولید مغیره دران وقت میل اسلام داشت وپیوسته ستایش قرآن میکرد وگفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمی گوید محمد الا الحق
نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملائکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر صلعم رسید و
آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیة فرود آورد ونضر پیش ولید آمده این آیت برخواند وگفت که خدای محمد ما را درین آیت تصدیق
کرده که اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست ونبوده مر
خدای را فرزندی آنگه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحٰنَ پاک ست وبی عیب رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمینها
رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از انچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرزند ولد میگویند در دنیا فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را
يَخُوْضُوْا تا سعی میکنند در باطل وَيَلْعَبُوْا وبازی کنند در دنیا حَتّٰى يُلٰقُوْا تا وقتیکه ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ۝ روزی که وعده
کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰهٌ وَّفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ او ست خداوند آسمان وزمین پرستندگان
وبندگان از ملائکه وجن وانس وَهُوَ الْحَكِيْمُ او ست راست کار در تدبیر خلق الْعَلِيْمُ ۝ دانا بمصالح ایشان وَتَبٰرَكَ الَّذِيْ لَهٗ وبزرگوار ست
انکه مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بادشاهی آسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان آسمان وزمین ست یعنی حکم او بر همه اجزای
مکونات روان ست وَعِنْدَهٗ ونزدیک او ست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت دران قائم شود وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ وبسوی
او باز گردیده شوید همه خلائق دران روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِيْنَ ومالک دران روز نباشند آنانکه يَدْعُوْنَ می پرستند کافران ایشان را مِنْ
دُوْنِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن یعنی معبودان کفار از ملائکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوار اند آنروز نتوانند
شفاعت کردن اِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسیکه گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملائکه وعیسی وعزیر علیهم السلام که ایشان را رتبهٔ شفاعت هست چه ایشان شهادت
بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ۝ وایشان بیدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند وایشان شفاعت نکنند الا مومنان گنهکاران را
وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَهُمْ واگر بپرسی تو عابدان ومعبودان را که بیافرید ایشان را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب
مکابره نتوانند کرد فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ۝ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيْلِهٖ ونزدیک خدا ست دانستن
قول رسول آنجا که گفت يٰرَبِّ ای پروردگار من اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد ومکابره
لَّا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نمی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلٰمٌ ۝ وبگو تسلیم ومتارکه
از شما مطلوب نیست این حکم آیة قتال منسوخ ست فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان
فرود آید در دنیا وروز بدر ودر عقبی بدخول در نار + + + +

وقف لازم ع ۲۲

سورة الدخان مکیة وهی تسع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم ○ امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سور مصدره بحروف مقطعه مجتمع ست دران حروف جمع کرده مجملا وچون آرا نشناسد مگر صاحب نبوت وولایت پس مرا و برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده وگفته اند آن حروف اشارت ست بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت لحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بماسوی وگویند معنی او آنست که حم یعنی کاری ساخته شده ومهمی پرداخته گشته والکتب المبین ○ وسوگند بکتاب هویدا که قرآن ست که بحض کرم انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم او را فی لیلة مبارکة درشبی بزرگ وبابرکت که شب قدر ست وکدام برکت برابر آنکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع دینی ودنیوی وواسطه مطالب صوری ومعنوی ست از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده انا کنا بدرستیکه هستیم منذرین ○ بیم کننده بانزال قرآن درین شب وجمعی برانند که لیلهٔ مبارکه شب برات ست وآن شب نیمهٔ شعبان ست وبرکت او در نزول ملائکه واجابت دعوت وفصل اقضیه وتقسیم نعم ست فیها درین شب یفرق جدا کرده وفیصل داده شود کل امر حکیم ○ هر امری که حکم کرده شده است در سال از ارزاق وآجال وشب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده در حدیث آمده که درین شب بیامرزد از گناهگاران بعدد هر موی که برگوسفندان بنی کلب ست ودرین شب آب زمزم زیاده میشود وصاحب کشاف آورده که در خبر ست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا باوی باشند سی ملک ویرا بشارت دهند به بهشت وسی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب ودر حق سی دیگر او را باز دارند از آفات دنیا ودر ملک دیگر دفع مکائد شیطان میکنند از وی ودرین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت میکنند امرا امر فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا ودرین شب من عندنا از نزدیک ما انا کنا بدرستیکه هستیم مرسلین ○ فرستنده ترا که محمد رحمة من ربک بخشایشی از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش ست خلق را از بخشش آسایش ست ؛ خواجه چون دُر در مدیح خویش سفت ؛ انما انا رحمة مهداة گفت ؛ بفرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه را درین شب فرستادیم بسلام مومنان انه هو السمیع العلیم ○ بدرستیکه خدای شنوا و داناست بهر نیتهای ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها وزمینهاست وما بینهما وآنچه میان آسمانها وزمینهاست پس بدانید ای آفریدگان ان کنتم موقنین ○ اگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لا اله الا هو هیچ معبودی ومستحقی بنمای پرستش نیست مگر او یحیی زنده گرداند ویمیت ومی میراند یعنی اوست موجود کننده موت وحیات ربکم او ست پروردگار شما ورب آبائکم الاولین ○ وپروردگار پدران نخستین شما بل هم بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند فی شک یلعبون ○ در گمانند بقرآن بازی کنندگان فارتقب پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تاتی السماء روزی که بیاید آسمان بدخان مبین ○ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی ست که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری ست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید وگویند مراد زمان قحط وجوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلعم شدت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند ودود خان عبارت از تیرگی چشم ست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود وآسمان مشابه دخان چیزی می بیند ودر تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود ولهذا سال قحط را

معانقة عند المتقدمین ۱۲

سنة الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرماد همین ست و قول بعضی آن ست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب تَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز برداشته شود و مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و مسیه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ○ این ست عذاب دردناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب اِنَّا مُؤْمِنُونَ ○ بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اَنّٰى لَهُمُ الذِّكْرٰى مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَآءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ ○ فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند مَّجْنُوْنٌ ○ دیوانه است و دماغ او مخبط شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستیکه ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيْلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر ص تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد اِنَّكُمْ عَآئِدُوْنَ ○ بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحمن سوگند به پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت ص دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر وسیط آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعید میکند مشرکان را که دران روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ○ بدرستیکه ما انتقام کشنده ایم دران روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَآءَهُمْ و آمد ایشان را رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران ع اَنْ اَدُّوْٓا اِلَيَّ بانکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید بامن عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ ○ فرستاده ام امین بوحی و متمم تبلیغ مکمل بنیکوخواهی خلق را وَاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمدم بانکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدای و اهانت وحی او و نمائید اِنِّيْٓ اٰتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ بدرستیکه من آورده ام شما را حجتی آشکار ○ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی ع کردند موسی ع فرموده که وَاِنِّيْ عُذْتُ و بدرستیکه من پناه بردم بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ ○ از انکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار من ست وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ و اگر باور نمی دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُوْنِ ○ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا مصرع مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ۱۲ ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول نا کرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهٗٓ پس نجوانید موسی ع پروردگار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بانکه این گروه قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ ○ گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق اند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِيْ لَيْلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ○ بدرستیکه شما از پی درآمده شد گانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر و ظاهر بود یعنی دیگر بار بر و عصا مزن که باحال اول رود و بگذارش تا قبطیان در رود درآیند و مترس اِنَّهُمْ بدرستیکه

وقف لازم

وقف لازم

ایشان جند مغرقون ○ گروهی غرق شدگانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند گر بسیار
بگذاشتند من جنت از بوستانهای پر درخت و عیون ○ و چشمهای آب روان و زروع و کشتهای رسیده و مقام کریم ○ و منزلهای
نیکو آراسته و نعمة کانوا فیها فاکهین ○ و اسباب تنعم و برخورداری که بودند ایشان در آن نعمت شادمان و شادی کنان کذلک چنان
ما بکردیم همچنین ست و اورثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قوما آخرین ○ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را
فما بکت پس نگریست علیهم السماء بر ایشان آسمان و الارض و زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در معالم آورده که چون
مومنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین بر او بگریند و از انس رضی منقول ست که حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان
دو در باشد دری که روزی او از آن فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او
محروم مانند و بر او بگریند عطاء رح میگوید که گریهٔ آسمان سرخی اطراف ست در معالم آورده که چون امیر المومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله
وجهها شهید شد آسمان بر او گریست و گریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته اند رباعی این سرخی شفق که برین چرخ
بی وفاست ۞ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ۞ گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست ۞ بر خاک خون بگرید ازین ماجرا
رواست ۞ و گفته اند گریهٔ آسمان و زمین همچون گریهٔ آدمیان ست و بعضی بر انند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف
همچون گریه که اغلب دال ست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بآسمان رود و بروی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان
و زمین بر ایشان نگریست و ما کانوا منظرین ○ مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر و لقد نجینا بنی اسرائیل و هر آینه برهانیدیم ع ۱۹
بنی اسرائیل را من العذاب المهین ○ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل من فرعون از فرعون
انه کان عالیا بدرستیکه بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته من المسرفین ○ از کافران که متجاوز ند از حد و ایمان و لقد
اخترناهم و بدرستیکه برگزیدیم موسی عم و مومنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوار ند بر آنکه برگزینیم ایشان را
علی العلمین ○ بر عالمیان زمان ایشان و اتیناهم و دادیم مر ایشان را من الایت از نشانهای قدرت ما فیه بلؤا مبین ○
آنچه در و نعمت آشکارا بود چون شگافتن دریا و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لیقولون ○ هر آینه
میگویند ان هی نیست عاقبت کار و خاتمهٔ حال الا موتتنا الاولی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیاتی نیست و ما نحن و
نیستیم ما بمنشرین ○ زنده شدگان و بر انگیخته گان بعد از مرگ فاتوا بابائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صدقین ○ اگر
هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بوده زیرا که نه هر چه جائز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود
و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت ست اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر و حکم نرسد اهم خیر ع آیا قوم قریش بهتر اند
در قوت و شدت و مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهت و در غایت کثرت و الذین من و آنانکه
بوده اند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اهلکنهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستیکه ایشان
بودند مجرمین ○ گروه کافران و منکران بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او
اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حمیر را متابع کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و بر او ایتی از
ابن عباس رض هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده ست که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رض منقول ست که دشنام مدهید تبع را که

اسلام آورده است ولهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نا او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده و دو حبر بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت کمن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان ست تعرض آن حضرت صلعم کردند او از سر قتل و اسر مدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در و گنج ست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کنند و هلاک شوند تبع قصد گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه است بروی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بمین توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلائل خداپرستی برایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما با تش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر در ان آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با تش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان تمامی بسوختند و نزدیک بود که لشکر الله سهم شبوت بپوشته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو سپرد والا با ولاد خود سپرده وصیت نمایه که بغرض رسانند و فرزندبیستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رضه نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله صلعم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رح نقل ست که ابو کرب اسعد حمیری او بتابع ایمان آورده به پیغمبر ما قبل از بعثت آن حضرت صلعم بهفصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان ایشان ست لٰعِبِيْنَ ○ بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنٰهُمَا نیافریدیم اهل ارض و سما را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت ست بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ ○ هنگام جمع شدن همه آدمیان ست يَوْمَ لَا يُغْنِيْ روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی عَنْ مَّوْلًى از دوست و خویشان خود شَيْـًٔا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی را بهیچ چیز وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ○ و نه شوند از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی بر و یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه خدای غالب ست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند او را الرَّحِيْمُ ○ مهربان ست بر هر که رحمت کند او را رتبهٔ شفاعت دهد اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ ○ بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوهٔ آن طَعَامُ الْاَثِيْمِ ○ خوردنی گناهکاران ست یعنی ابو جهل و احزاب او از قوم چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس و روئین گداخته يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ ○ بجوشد در شکمها جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ ○ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشان را و بگداز امعاء احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوْهُ بگیرید این گنهکاران را فَاعْتِلُوْهُ پس بکشید ش بعنف و قهر اِلٰى سَوَآءِ الْجَحِيْمِ ○ حق بمیانهٔ دوزخ ثُمَّ صُبُّوْا پس آنگاه بریزید فَوْقَ رَاْسِهٖ بر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ○ از عذاب آب گرم

ع ۱۵ عند الله عند الشاعرین

تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود همچنانچه درون از زقوم معذب ست و بگویند مر او را که ذق لا بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الکریم ○ بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وسیم در بطحا ازمن عزیز تر نیست دران روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی کریمی میکرد ان هذا بدرستیکه این عذاب ما کنتم به آن ست که شما بودید که بآن تمترون ○ شک می آوردید تا الکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران فی مقام امین ○ در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد فی جنت در بوستانها و عیون ○ و چشمها یلبسون میپوشند من سندس قباستبرق از حریرهای نازک و سطبر متقابلین ○ در حالتیکه متقابل در مجالس یکدیگر و باهم مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده است که این متقابلة روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند کذلک همچنین برین حال میباشند بی تغییر و تبدیل و زوجنهم و قرین سازیم متقیان را بحور بزنان سفید رو عین ○ کشاده چشم اختلاف ست در انکه انسان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو کنند امنین ○ در حالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ مشترکه در دنیا چشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست و همانا نگاهدار حق سبحانه بهشتیان را و آزار از ایشان دفع کند عذاب الجحیم ○ عذاب دوزخ را فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که واقع ست از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم ○ غیب آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس خبر این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون ○ شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید انهم مرتقبون ○ بدرستیکه ایشان نیز منتظراند تا چه چیز بتو نازل شود الهی ازان تو نصرت الهی خواهد بود و ازان ایشان عذاب نا متناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

بیت تابعان را وعدهٔ حسن المآب ❊ منکران را وعدهٔ ذوقوا العذاب

سورة الجاثیة مکیة وهی سبع وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

حم ○ حروف مقطعه مختصرات حروف اسمای الهی اند چنانچه حا اشارت ست بحی و حفیظ و میم کنایت ست از ملک و مجید و در لطائف آورده که حا حکم ازلی ست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتب فرود آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک خدای ست بر همه غالب الحکیم ○ و انا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموت بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت و الارض و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لایت للمومنین ○ هر آینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع و فی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی و ما یبث و انچه پراگنده سازد در زمین من دابة از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان ایت علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون ○ مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال متیقن شوند و اختلاف اللیل و النهار و در اختلاف شب و روز بالوان مقادیر و ما انزل الله و در انچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روئیدنست

فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گرداند آن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِیفِ الرِّیٰحِ و گردانیدن بادها مختلف جهات وتفاوت احوال آیٰتٌ دلالتهاست روشن وهویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ ۝ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْکَ این دلیلها آیٰتُ اللّٰهِ دلائل قدرت خدای ست یا این آیتها آیات قرآن ست نَتْلُوهَا عَلَیْکَ میخوانیم بر تو آن را بِالْحَقِّ براستی وبرهان فَبِاَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللّٰهِ پس از سخن خدای که قرآن ست وَاٰیٰتِهِ و دلائل قدرت او یُؤْمِنُونَ ۝ ایمان می آرند و تصدیق بیاورند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَیْلٌ سختی عذاب لِکُلِّ اَفَّاکٍ مر هر دروغگوئی را راست اَثِیمٍ ۝ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یَسْمَعُ میشنود اٰیٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدای که تُتْلٰی عَلَیْهِ خوانده میشود بر وی ثُمَّ یُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت میکند بر کفر خود مُسْتَکْبِرًا در حالیکه گردن کش ست از ایمان بدان کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیمٍ ۝ پس مژده ده او را بعذابی دردناک دردونخ بشارت بر سبیل تحکم ست وَاِذَا عَلِمَ وچون بشنود مِنْ اٰیٰتِنَا از آیتهای کتاب ما شَیْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد حجتی و داند که از قرآن ست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آن را مهزو به یعنی بدان افسوس کند وبصورتی باز نماید که از حق وصواب دور باشد اُولٰٓئِکَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِینٌ ۝ عذابی خوار کننده مِنْ وَّرَآئِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخ ست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا یُغْنِی عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَا کَسَبُوا انچه کسب کردند از اموال واولاد شَیْئًا چیزی از عذاب خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را انچه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان ومعبودان وَلَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِیمٌ ۝ عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز ست هٰذَا این قرآن هُدًی راه نماینده ست وَالَّذِیْنَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلائل قدرت ست وحکمت لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذاب مِّنْ رِّجْزٍ اَلِیمٌ ۝ ع ۱۱ از سخت ترین عذابی الم رساننده اَللّٰهُ خدای الَّذِیْ سَخَّرَ آنست که رام کرد لَکُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستند وگفته اند تسخیر او این ست که منع نمیکند از غوص وسیر را وَلِتَجْرِیَ الْفُلْکُ تا میرود کشتیها فِیْهِ در وی بِاَمْرِهٖ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوْا و تا طلب میکنید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خدای انواع فائدها چون تجارت وغواصی وصید ماهی وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ۝ و تا شاید که شکر گوئید خدایرا بر این نعمتها وَسَخَّرَ لَکُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَّا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از شمس وقمر ونجوم ومطر وَمَا فِی الْاَرْضِ وانچه در زمین ست از کوه ودریا وشجر وثمر جَمِیْعًا همه اینا مِّنْهُ از وست نه از غیر او اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی وعلم وحکمت یا دشاهی لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند در غرائب صنع وعجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهر ست واز صفائح مکونات باهر

بیت

در جملهٔ جهان ز مغز تا پوست ؛ هر ذره گواه قدرت اوست

آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد واز انجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد وانتقام کشد آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنکسانی را که گرویده اند یَغْفِرُوْا تا عفو فرمایند لِلَّذِیْنَ لَا یَرْجُوْنَ مر آنانرا که نمی ترسند اَیَّامَ اللّٰهِ از روزهای هلاک وعذاب خدای عز وجل وقائع ایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث ویوم اعماس پس معنی آیت آنست که درگذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران ومی ترسند از ان لیجزی

تا پاداش دهد خدای قومًا بما کانوا یکسبون ○ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رض نقل میکند که چون فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیتنی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصهٔ جحاه غفاری و سنان جهنی ست و شمهٔ ازان در سورهٔ منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت را مدنی باید گفت چه این سوره باتفاق کلی ست و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رض رسید و شمشیر کشیده روی برجست و جوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل ع م این آیت بیاورد و رسول صلعم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و این آیت بروی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر از غضب بر روی من نه بینید و در مقابلهٔ گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید نظم چو بینی ز خلق و درگذاری ؛ ترا زیبد طریق بردباری ؛ اگرچه دشمنت را بیند رخسار ؛ تو گل باش و دهان پر خنده میدار ؛ و گفته اند این آیت بآیت قتال منسوخ ست من عمل صالحا فلنفسه هر که بکند کاری شایسته پس مر نفس او راست ثواب آن عمل و من اساء و هر که کاری بد کند فعلیها پس بر وست وزر و وبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار گفتار و لقد اتینا و بدرستیکه ما دادیم بنی اسرائیل الکتب فرزندان یعقوب ع م را توریت و الحکم و حکم کردن در دین و النبوة و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع م تا زمان عیسی ع م و رزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبت از چیزهای پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی ست و فضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العلمین خ ○ بر عالمیان زمان ایشان و اتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینت دلیلهای روشن من الامر از کار دین و ملت یا معجزهٔ هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمد ص تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا مگر من بعد ما جاءهم العلم و پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر ص آن پیغمبر ست که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت و حسد که در میان ایشانست ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو یقضی بینهم حکم میکند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در ان یختلفون ○ اختلاف کردند یعنی در کلمات مبینه در توریت که بعضی مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اسلام ثم جعلنک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای و لا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون ○ نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا هیچ از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو و ان الظلمین و بدرستیکه ستمکاران بعضهم اولیاء بعض ج برخی از ایشان دوستان برخی دیگرانند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست ست و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن و الله و خدای ولی المتقین ○ دوست پرهیزگاران ست تو هم ایشان را دوست دار هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینایی هاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را از ضلالت و هدی و رحمة و هدایتی و بخششی از خدای لقوم یوقنون ○ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیهٔ گمان گذشته طالب سر منزل

یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را گفته که انچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر
برند بدانجا تیر بال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیت آمد که اَمْ حَسِبَ آیا چنین ست که پنداشته اند الَّذِیْنَ
اجْتَرَحُوا السَّیِّاٰتِ آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت اَنْ نَّجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
مانند آنها که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود سَوَآءً مَّحْیَاهُمْ یکسان ست
زندگانی ایشان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر
مبعوث خواهد شد سَآءَ مَا یَحْکُمُوْنَ ○ بد حکمی ست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند مصرع نیست یکسان لای زهر آمیز با آب
حیات ۲ وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن
و مسی و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزٰی و دیگر برای آنکه پاداش داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا کَسَبَتْ بانچه کسب کرده از خیر و شر
وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندگان لَا یُظْلَمُوْنَ ○ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و زیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را
فراخور عمل او جزا خواهد داد اَفَرَءَیْتَ آیا چون بینی مَنِ اتَّخَذَ آن را که فرا گرفت اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان
او برد چنانچه فرمان خدای میباید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بتی نیکوتر ازو می بیند آن را بگذارد و این را
بخدای بردارد وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ و چون می بیند آن را که گمراه ساخته و فروگذاشته آن را خدای عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت
انکس وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهٖ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهٖ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ
و نهاد بر چشم او غِشٰوَةً پوششی تا بنظر اعتبار نگرد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فَمَنْ یَّهْدِیْهِ پس کیست که
راه نماید این کسی را مِنْۢ بَعْدِ اللّٰهِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ ○ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَ
قَالُوْا و گفتند منکران بعث مَا هِیَ نیست زندگانی اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا که ما در اویم نَمُوْتُ وَنَحْیَا میمیریم و زنده میشویم یعنی
بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هر که
میمیرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید شاکمور که بزعم ایشان پیغمبر ست
نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند وَمَا یُهْلِکُنَآ و هلاک نمیکند ما را اِلَّا الدَّهْرُ ۲ گردش
زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُمْ و نیست مر کافران را بِذٰلِکَ بدین که نسبت مردن بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب آن
دهور و مصرف آن حضرت عزتست تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست نظم دهر تراد هر نپاهی ترا ۲ حکم ترازید و قضای
ترا ۲ دور زمان کارنساز د بخود ۲ چرخ فلک سر نفراز د بخود ۲ اینهمه فرمان ترا بنده اند ۲ در ره امر تو شتابنده اند ۲ اِنْ هُمْ نیستند ایشان
اِلَّا یَظُنُّوْنَ ○ مگر که گمان میبرند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان اٰیٰتُنَا
آیتهای کتاب ما بَیِّنٰتٍ در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند ان
الذی احیا ها لمحیی الموتی ۲ مَا کَانَ حُجَّتُهُمْ نباشد برهان ایشان اِلَّآ اَنْ قَالُوا ائْتُوْا مگر آنکه گویند بیارید بِاٰبَآئِنَآ پدران ما را اِنْ
کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد گویند چه
احیای موتی موقف ست بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت ست پس اگر بر وفق اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللّٰهُ

یُحْیِیکُمْ بگوای محمد که خدا زنده گرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس بمیراند شما را در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس جمع کند در قبور اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ ○ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلّٰهِ و مر خدای را ست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت یَوْمَئِذٍ دران روز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ○ زیان کنند باطلکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند وَتَرٰی و ببینی دران روز کُلَّ اُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِیَةً قعد بزانو در آمده وگفته اند جثو خاصهٔ کفار ست واصح آنکه عام دارند چه هر کس از هیبت آن روز بزانو در افتند کُلُّ اُمَّةٍ هر گروهی تُدْعٰی خوانده شوند اِلٰی کِتٰبِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان وایشان را گویند اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بآنچه بودید که عمل میکردید هٰذَا کِتٰبُنَا این ست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بکتابت آن امر کرده بودیم یَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیْکُمْ بر شما اعمالهای شما بِالْحَقِّ براستی بی زیادت ونقصان اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما نسخه گرفتیم مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ آنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد دران نسخه هرچه ثواب یا عقابی بران مترتب باشد ولغو وبیهوده را محو کند وگفته استنساخ از لوح محفوظ ست که سال بسال نامهٔ اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند فَاَمَّا الَّذِینَ پس آنانکه اٰمَنُوا گرویده اند بخدا ورسول وآنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای شایسته فَیُدْخِلُهُمْ پس درآرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِی رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جملهٔ آن بهشت ست ذٰلِکَ آن ادخال در رحمت خود هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ ○ آنست رستگاری آشکارا وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند اَفَلَمْ تَکُنْ آیٰتِی آیا نبود که آیات من تُتْلٰی عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما بر شما میخواندند فَاسْتَکْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید وازایمان بدان ابا نمودید وَکُنْتُمْ وبودید شما قَوْمًا مُجْرِمِینَ ○ گروهی شرک آرندگان وَاِذَا قِیلَ وچون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعدهٔ خدا بحشر وحساب وثواب وعقاب راست ست وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیهَا و قیامت هیچ شکی نیست دران قُلْتُمْ مَا نَدْرِی میگفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز ست قیامت اِنْ نَظُنُّ گمان بریم بقیام ساعت اِلَّا ظَنًّا گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت ویقین نیست شما را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ ○ ونیستیم ما بی گمانان دران یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ وظاهر شود مر ایشان را در آخرت سَیِّاٰتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیهاکه کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ وفرود آید بدیشان مَا کَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِءُونَ ○ افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِیلَ الْیَوْمَ وگویند مر ایشان را که امروز نَنْسٰکُمْ فرو می گذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو نگذارند ودست باز ندارند چیزی فراموش شده را کَمَا نَسِیتُمْ همچنانکه شما نیز دست باز داشتید وفرو گذاشته اید بغفلت لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز شما را وساختگی نکردید برای وی وَمَاْوٰکُمُ النَّارُ وجایگاه شما آتش ست وَمَا لَکُمْ ونیست مر شما را مِنْ نّٰصِرِینَ ○ از یاران ومددگاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذٰلِکُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِاَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنکه شما فراگرفتید اٰیٰتِ اللّٰهِ آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او هُزُوًا مهزو به یعنی افسوس میکردید بدان وتفکر نمیکردید دران وَغَرَّتْکُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا فریفته کرد شما را زندگانی دنیا وبحیات فانی مغرور شدید واز حیات جاویدانی غافل مانده بودید

فَالْیَوْمَ

فالیوم پس امروز لَا یُخْرَجُوْنَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ ۝ و نه از ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور ست فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدای راست همه ثناها وستایشها رَبِّ السَّمٰوٰتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْاَرْضِ وخداوند زمین رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ ترتیب کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِیَآءُ ومر او راست بزرگواری وعظمت وفرمان برداری وآثار آن ظاهر ست فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها وزمین وَهُوَ الْعَزِیْزُ واوست غالب بر همه خلق الْحَكِیْمُ ۝ دانا در همه کارها ع ۱۱

سورة الاحقاف مكية وهي خمس وثلثون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

حٰمٓ ۝ امام قشیری رح فرموده که حا اشارت ست بحکم الٰهی ومیم کنایت ست از مجد بادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل ومجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آورد در لطائف هیصمی مذکور ست که حا حمایت اهل توحید ست ومیم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت ست از نظر الی وجه الله الحمید تَنْزِیْلُ الْكِتٰبِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ ۝ از خداوند قوی غالب ست حکم کننده باصواب کار در کردار وگفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها وزمین را وَمَا بَیْنَهُمَآ وانچه در میان ایشان ست از انواع مخلوقات واصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت ست وَاَجَلٍ مُّسَمًّی وتا وقتی نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که هر یک را آخر مدت بقا بود ویا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت ست وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا وآنانکه نگرویده اند بآخرت هر آینه عَمَّآ اُنْذِرُوْا از انچه بیم داده شوند از احوال بعث واهوال حشر مُعْرِضُوْنَ ۝ روی گردانیده اند نه در ان فکر کنند نه وقوع آن مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد کافران را اَرَءَیْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ خبر دهید مرا از انچه میپرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملائکه واصنام وجن وجز آن اَرُوْنِیْ بنمائید بمن که مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریده اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین واجزاء آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ آیا مر ایشان راست شرکتی فِی السَّمٰوٰتِ در آفریدن آسمانها وچون ظاهر ست که معبودان شما عاجزاند وایشان را در زمین وآسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائْتُوْنِیْ بِكِتٰبٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِّنْ قَبْلِ هٰذَآ پیش از آمدن قرآن که در وفرموده باشد شما را بشرک اَوْ اَثٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای متقدم گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ اَضَلُّ وکیست گمراه تر مِمَّنْ یَّدْعُوْا از کسیکه بخواند وبپرستد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَّا یَسْتَجِیْبُ لَهٗٓ آن را که اجابت نکند دعای او را اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر نخواهد شد وَهُمْ وبتان عَنْ دُعَآئِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشان را غٰفِلُوْنَ ۝ بیخبرانند وچون نمیشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسیکه از عبادت خداوند شنونده واجابت کننده دست باز دارد وروی توجه بجمادی چند نابینا وناشنوا آرد **بیت** بی بهره کسیکه چشمهٔ آبحیات ؛ بگذارد ورو نهد بسوی ظلمات ؛ وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ وچون حشر کرده شوند مردمان كَانُوْا لَهُمْ اَعْدَآءً باشند معبودان باطل مر عابدان خود را اعداء دشمنان بخلاف انچه گمان میبرند از شفاعت ومددگاری وَّكَانُوْا وباشند معبودان باطل بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مر ایشان را كٰفِرِیْنَ ۝ ناگرویدگان

یا عابدان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی بتان میگویند که ایشان ما را پرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال واللہ ربنا ما کنا مشرکین وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ وچون خوانده شود بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای کتاب ما بَیِّنٰتٍ در حالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز ازان قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ این است جادوئی آشکارا اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه بهمین بسنده نکنند که آن را سحر خوانند میگویند افْتَرٰىهُ بربسته است قرآن را محمد بر خدای واز خود گفته قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهٗ بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بران عقوبتی بزرگ متفرع شود فَلَا تَمْلِكُوْنَ پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود لی برای من مِنَ اللّٰهِ شَیْـًٔا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشد بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی برمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددگاری این کار کنم هُوَ اَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِیْضُوْنَ بانچه شما خوض میکنید فِیْهِ در ان یعنی طعن میزنید دران و سحر و مفتری میگوئید كَفٰى بِهٖ شَهِیْدًا بسنده است خدای گواه بدان بَیْنِیْ وَبَیْنَكُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد بر استی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُوْرُ و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِیْمُ ۝ مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم شما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرایید وَمَاۤ اَدْرِیْ مَا یُفْعَلُ و نمیدانیم چه خواهند کرد بی من از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند اللہ ست بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک و ما تاخر در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که دران آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع این رویا خوشحال گشتند چون تعبیر دیر تر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیت نزول کرد بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی اِنْ اَتَّبِعُ پیروی نمیکنم اِلَّا مَا یُوْحٰۤى مگر آنچیزی که وحی کرده میشود اِلَیَّ بسوی من و ازان در نمیتوانم گذشت وَمَاۤ اَنَا وَنیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ مگر بیم کننده از عذاب خدای آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الٰهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال ؎ ربا عمی ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی ؎ از من چه نشان عاقبت میطلبی ؎ سرگشته بود خواه ولی خواه نبی ؎ در وادی ما دری ما یفعل بی ؎ قُلْ بگو ای محمد اَرَءَیْتُمْ خبر دهید مرا اِنْ کَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهٖ و شما کافر شده اید بدان وَشَهِدَ و گواهی داده است شَاهِدٌ مِّنْ بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد اللہ بن سلام و گفته اند یامین رض عَلٰى مِثْلِهٖ بر قرآن که از نزدیک خدای ست فَاٰمَنَ پس ایمان آورده است بآن از مسروق رح منقول است که این شاهد نه ابن سلام ست و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه ایست که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم ست ع و مثل قرآن توریت ست و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود و شما بدان نگرویدید و موسی ع گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای ست و او بقرآن ایمان آورده وَاسْتَكْبَرْتُمْ و شما سرکشی کردید و بدان نگرویدید نه شما ستمکاران باشید بر خود درین کار اِنَّ اللّٰهَ بدستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بارهٔ خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفاری ایمان آوردند

بنو عامر غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا او گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه ایمان آوردند از جهنیه و اعراب ایشان لَوْ کَانَ خَیْرًا اگر ایمان خیر بودی و درستی و درستی داشتی مَا سَبَقُوْنَآ پیشی نگرفتندی ما بر ما و مسارعت نکردندی اِلَیْهِ بسوی او از ارذال قبائل بلکه ما دران سابق می بودیم چه رتبهٔ ما از ایشان بزرگتر ست و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد میگوید که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهٖ و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا آنچه پیغمبر صلعم آورده فَسَیَقُوْلُوْنَ پس میگویند هٰذَآ اِفْکٌ قَدِیْمٌ این دروغی کهنه ست یعنی پیشینیان مثل این گفته اند وَمِنْ قَبْلِهٖ و حال آنکه پیش از قرآن کِتٰبُ مُوْسٰی یعنی توریت بوده و گرویدیم ما آنرا اِمَامًا پیشوای اهل دین وَّرَحْمَةً و سبب رحمت باور دارندگان وَهٰذَا کِتٰبٌ مُّصَدِّقٌ و این قرآن کتابی ست تصدیق کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِّسَانًا عَرَبِیًّا بزبان تازی لِّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وَبُشْرٰی و قرآن مژده دهنده ست لِلْمُحْسِنِیْنَ ○ مر نیکوکاران را برضوان الٰهی اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدای ست ثُمَّ اسْتَقَامُوْا پس بایستادند بر ان و عدول نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم ست و استقامت که منتهای عمل ست در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تأدب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیهٔ آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه از انوار صفات و بسر بر محض توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت این ست و باید دانست که بی همرهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکری ست پس باطل و خیالی ست بغایت محال مصرع کرامت نیابی مگر ز استقامت ؎ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ○ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان اُولٰٓئِکَ آنگروه یعنی اهل ایمان و استقامت اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشتند خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدبودگان دران و پاداش داده شوند جَزَآءً پاداشی ادنی بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه بودند که عمل میکردند وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و فرمودیم آدمی را که بِوَالِدَیْهِ اِحْسٰنًا بپدران و مادران خود نیکی کردن حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ برداشته است آدمی را مادر او کُرْهًا بزحمت و سختی وَّوَضَعَتْهُ کُرْهًا و بنهاده است او را بمشقت و محنت وَحَمْلُهٗ و مدت حمل او وَفِصٰلُهٗ و از زمان از شیر باز گرفتن او ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا سی ماه ست اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین ست حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا وقتیکه برسد آدمی اَشُدَّهٗ کمال قوت خود که سی و سه سالگی ست و گفته اند هژده تا چل وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران بر انند که این آیت خاص ست با میر المومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید و آن حضرت بیست ساله بود که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بود و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اَوْزِعْنِیْٓ الهام ده مرا و توفیق بخش اَنْ اَشْکُرَ تا شکر گویم نِعْمَتَکَ الَّتِیْٓ نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود اَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کردی بر من که نعمت اسلام ست وَعَلٰی وَالِدَیَّ و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات ست و قدرت و نعمت اسلام نزگفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَاَنْ اَعْمَلَ و دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا عمل ستوده که تَرْضٰىهُ پسندی آنرا وَاَصْلِحْ لِیْ و از ان خشنود باشی حق سبحانه دعای او مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را بر آورد این عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جملهٔ آن بلال حبشی ست رض وَاَصْلِحْ لِیْ

و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي ط در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسران او ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت صلعم رسیده شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمانان که جد و پدر و پسر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر صلعم را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رض و بسی قابل و بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در آن نیست وَاِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ○ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا أُولٰٓئِكَ آنگروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آورند الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ آنانند که قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی هر عملهای نیک ایشان را قبول باید وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده شود عَنْ سَيِّاٰتِهِمْ از گناهان ایشان و خص در هر دو فعل نون مفتوحه میخواند بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِي اَصْحٰبِ الْجَنَّةِ ط در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای وعدهٔ راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند در دنیا يُوعَدُونَ ○ خبر وعده داده شده اند بآن و آن وعده در این آیت ست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات + الآیة وَالَّذِي قَالَ و آنکس که گفت لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را و قتیکه او را ایمان آخرت میخواند اُفٍّ لَّكُمَآ کراهت و شکی مر شما را اَتَعِدَانِنِيٓ آیا وعده میدهید مرا اَنْ اُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده ست وَهُمَا يَسْتَغِيثٰنِ اللّٰهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ امِنْ ط وای بر تو ایمان آر بقیامت اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای در بعث و حشر حق ست رست ست فَيَقُولُ پس آنکس میگفت مَا هٰذَآ نیست اینکه شما میخوانید بدان اِلَّآ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ○ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض این قول را منکرست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده ست اُولٰٓئِكَ آن گروه عاق و منکر الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب وَادْخُلُوا فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ باگروهی چند که از کفار گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ط از دیو و آدمی اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان و آنان كَانُوا هستند خٰسِرِينَ ○ زیان زدگان وَلِكُلٍّ و هریک را زین دو فریق دَرَجٰتٌ پایها و منزلهاست مِّمَّا عَمِلُوا ط از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ ط بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند اَذْهَبْتُمْ ببردید وبخوردید طَيِّبٰتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخوردار یافتید بِهَا بآن لذائذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه بود که تکبر میکردید فِي الْاَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل دنیا وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ○ و بسبب آنچه بود که

ع ۱۰

که فسق میکرد و تفاخر مینمود و پای از دائرهٔ امر بیرون مینهاد و سر بر خط فرمان نمی نهاد تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند نظم پا از حد خود شرع برون منه ای خود را اسیر نفس و هوا مکن ۞ بی حیله شرع نیست خلاصی ز چاه طبع ۞ این رشته را ز دست رها میکن مکن ۞ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود علیه السلام است میفرماید که حال قوم و با معاندان قریش گو اِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بخلق و پس او نیز انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ که مپرستید الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ از عذاب روز بزرگ و پر هول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمده تو بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار انچه ما را وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ ○ از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود علیه السلام که شتاب میکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ نیست جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزد یک خدای ست و مرا در ان دخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ انچه فرستاده شده ام بان و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ ○ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمائید و در سورهٔ اعراف گذشت که قبیل یا جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر آمد و منادی ندا کرد که یکی از انها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا وادیهای ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هٰذَا این ابری ست عَارِضٌ مُمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرموده که بَلْ هُوَ این نه باران دهنده ست بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزی ست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این بادی ست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ در و عذابی دردناک و بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از انفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بسر کشید و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افگند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا تُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ○ گروه مکذبان و کافران را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستیکه مکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در انچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در ان چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان گوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند و بهمین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیده های ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدای یا معجزات پیغمبر را صلعم وَحَاقَ بِهِمْ و بگردد در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ○ ع

انچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا و بدرستیکه ما هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ انچیزکه گرداگرد شما بوده
مِنَ الْقُرٰى از دیها چون حجر و ثمود وَصَرَّفْنَا الْاٰيٰتِ و مکرر کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ○ شاید
که باز گردند از کفر ایشان باز نه گشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فراگرفته
بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای اٰلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی
گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غائب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند
و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَذٰلِكَ و فراگرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی اِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا
كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ○ و بانچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوق عاجز و روی توجه از خالق قادر بر می تابند مصرع رو
هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت + ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طائف ببطن النخل فرود آمد و شب
بر خاست و نماز تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بمن میرفتند آنجا رسیده آواز قراءة شنیدند خود را بحضرت صلعم نمودند که چون بجا
ازان قصه خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم اِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند
از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این ست شاصر ناصر وش مش
از دابیان اخثم گویند عدد بودند و ودیعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس ست و ده و دوازده نگفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن
بودند از بن اقلیش و بهر تقدیر یَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ میشنودند قرآن از او گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزد پیش
رسول صلعم قَالُوْٓا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوْا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر ست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای
همدیگر افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قرائت باتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت صلعم و خبر باز پرسیدند و رسول الله صلعم ایشان را از رسالت
قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا باز گشتند اِلٰى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خویش مُّنْذِرِيْنَ ○ بیم کنندگان و خواهندگان باسلام قَالُوْا یٰقَوْمَنَآ
گفتند ای گروه ما اِنَّا سَمِعْنَا كِتٰبًا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی اُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْۢ بَعْدِ مُوْسٰى بعد از کتاب
موسی عم مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچیز را که پیش از و بوده از کتب یا موافق با نها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول
انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند از انجهت معتقد یهود ست از انجهت گفته اند انزل من بعد موسیٰ یَهْدِيْٓ راه مینماید آن کتاب اِلَى الْحَقِّ
بسوی حق یعنی انچه درست و راست ست از عقائد وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود یٰقَوْمَنَآ اَجِيْبُوْا ای گروه
من اجابت کنید دَاعِيَ اللّٰهِ خوانندهٔ خدای یعنی محمد مصطفی صلعم را وَاٰمِنُوْا بِهٖ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد
خدای شما را مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب
دردناک وَمَنْ لَّا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللّٰهِ خوانندهٔ را بخدای یعنی محمد صلعم را فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده
فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی هر که خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب
خود وَلَيْسَ لَهٗ و نیست مر او را مِنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءُ بجز خدای دوستان و مددگاران اُولٰٓئِكَ آن گروه اجابت نا کنندگان فِيْ
ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر هر کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف ست بعضی بر انند که
ثواب ایشان همین نجات ست از آتش دوزخ چنانچه فرمود یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقول ست که ثواب جن انست که

از آتش بر هند پس ایشان را خاک سازند بر سوال بهائم امام اعظم رح بر ین رفته و امام مالک رح جمعی بر انند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه
بر اسارت عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقول ست که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابو بکر نقاش رح حدیثی هست
که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیحی و ذکری الهام
دهد که از ان چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست
گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس و الجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رح نقل
میکنند که مومنان جن گرداگرد بهشت در بر جها و بضعها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف
مانند انسانند و الله اعلم بالصواب اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ آنرا که خدای بقدرت بی عجز
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را وَلَمْ یَعْیَ و ماندگی نشد و رنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقٰدِرٍ توانا ست
عَلٰٓی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت ست نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آن ست که خدای با
قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بلٰی قادر ست اِنَّهٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ همه چیز قَدِیْرٌ توانا ست بی عجز و تعب
وَیَوْمَ یُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند عَلَی النَّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این قلب
که بر خلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد میکند پس ایشان را گویند اَلَیْسَ هٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ ما بر ستی و شما باور نمیکردید
قَالُوْا بَلٰی گویند آری حق ست پس سوگند خورند که وَرَبِّنَا و بپروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که
فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ○ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فَاصْبِرْ
پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کردند اُولُوا الْعَزْمِ خداوندان ثبات وجد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران ع م و ایشان اصحاب
شرائع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی
نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اند امام محی السنه رح گفته اولوالعزم آنها اند که بتخصیص رقم ذکر یافته اند
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیة دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و
همان اصحاب شرائع اند یا پیغمبر ما صلعم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل اند شهرده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را
امر شد که فبهداهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سلیمان ع م و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده
از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما صلعم را فرموده ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس انچنان نیفرماید که شکیبائی ورز و گاه
تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن لَّهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود کَاَنَّهُمْ گویا ایشان
یَوْمَ یَرَوْنَ روزی که ببینند مَا یُوْعَدُوْنَ لَمْ یَلْبَثُوْٓا انچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که
درنگ نکرده اند در دنیا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برخی از هیبت عقوبات
دوزخ بَلٰغٌ انچه گفته شد در ین سوره از مواعظ کفایت ست فَهَلْ یُهْلَکُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی
نخواهند شد اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ مگر گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان

ع ۹

سورة محمد صلی الله علیه وسلم مدنیة وهی ثلث وثلثون اٰیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریشند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان روز بدر ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب أَضَلَّ باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان که از مکارم میشمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صله ارحام وَآمَنُوا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بانچه فرستاده شده است عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست ست و درست یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلعم كَفَّرَ درگذرانید خدای و پوشید عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ در پی رفتند حق را که قرآن ست آمده بر ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را زدنی حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشتید ایشان را فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را به اسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهد اهل حرب أَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی ع خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امتان من با دجال ست امام شافعی و امام محمد رح برانند که امام مخیر ست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رح میفرماید که این حکم منسوخ ست یا مخصوص بعرب بدربوده و حالا قتل متعین ست یا استرقاق ذَٰلِكَ این ست کار نگاه دارید این کار را وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کار زار کنید وَلَٰكِن و لیکن امر کرد بجهاد لِيَبْلُوَ تا بیازماید بَعْضَكُم بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را مومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کار زار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و خص قتلوا بیجواند یعنی کشته شوند فَلَن يُضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نگرداند أَعْمَالَهُمْ خیر کردارهای ایشان را سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشانرا بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشبوئی ساخته باشند جهت ترویح ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اے گروه گرویدگان إِن تَنصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را يَنصُرْكُمْ یاری کند خدای شما را بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَّهُمْ پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشانرا ست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَٰلِكَ این خواری

۱۳ معانقة عند المتقدمین ۱۲

ربع

وبطلان عمل ایشان را بانهم کرهوا السبب آنست که ایشان کراهت داشتند وناخواهان بودند ما انزل الله آنچیزی راکه خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود از امر توحید وقیام باحکام شرع فاحبط پس باطل وضایع گردانید حق تعالی اعمالهم ○ کردارهای ایشان راکه از ایشان حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام وطواف خانهٔ کعبه ومهمان داری واعانت مظلومان ونوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی امرست یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مرا و بلاد ثمود وعاد ست فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار حال ومآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر وتکذیب وعصیان دمر الله هلاک کرد خدا وعذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکفرین ومر ناگرویدگان را امثالها ○ مانند آن عقوبات خواهد بود واین سخن تهدید یکفار مکه است ذلک انچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان ونصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین امنوا دوست آنان ست که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وان الکفرین وبسبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم ○ هیچ دوستی نیست مر ایشان راکه عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستیکه خدای بفضل خود یدخل الذین امنوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصلحت وکردند کارهای نیکو مبرا از غرض وریا جنت تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهر ما از زیر درختان آن جویها والذین کفروا وآنانکه کافر شده اند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا ویاکلون ومیخورند کما تاکل الانعام همچنانکه میخورند چارپایان یعنی همت ایشان مصروف برخوردن ست وعاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویت قوای نفسانی طعام خورد ونظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد وقوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد ومعاون بود نه آنکه عمر خود در طفیل خوردن شناسد ودر مرعی ذرهم کالوا ویتمتعوا مانند چارپایان که جز خورد وخواب مطمح نظر انیان نباشد ونعم ماقیل بیت خوردن برای زیستن وذکر کردن ست * تو معتقد که زیستن از بهر خوردن ست * والنار وآتش دوزخ مثوی مقام وآرامگاه است لهم ○ مر کافران را وکاین من قریة وچندی از اهل دیه های مکه که بهر حال هی آن دیهها اشد قوة سخت تر بود از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه را یعنی مکه اهلکنهم هلاک کردیم اهالی آن دیهها را فلا ناصر لهم ○ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان راکه در وقت هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او وچون پیغمبر صلعم ومومنان کمن زین باشد مانند کسیکه آراسته شده یعنی شیطان بانفس او آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او را از شرک ومعصیت واتبعوا أهواءهم ○ آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان مثل الجنة جملهٔ از انچه بر تو خوانیم صفت بهشت ست التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزگاران فیها در ان بهشت انهر جویهاست من ماء از آبی غیر اسن غیر متغیر یعنی بوی ورنگ وطعم او تبه نگردد وآن از حال خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگردد وانهر من لبن وجویهاست از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه تغییر نگرفته از صفت عذوبت یعنی تیزوترش نشده است بطول مکث وانهر من خمر لذة وجویهاست از خمر خوشگوار بالذت للشربین ○ مر آشامندگان را که طرب دارد وخماری نی وانهر من عسل مصفی وجویهاست از شهد صافی نه صاف کرده با تش بلکه مصفا آفریده شده از موم وفضلات ولهم ومر متقیان راست فیها در بهشت باوجود این همه اشربة من کل الثمرات از همه میوها که خواهند در لون صافی وطعم لذیذ وبوی خوش ومغفرة ومر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد گناهان ایشان را نه بران معاقبه کند ونه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بر زیر شجرهٔ طوبی روان ست همچنین جوی نیرو در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبهٔ اصلها

ثابت و فرعانی السماء جاری ست از منبعهٔ قلب آب انابت و ازینبوع صدر لبن صفوت و از نخانهٔ سرخمر محبت و از مجری روح عسل مودت
وفی المثنوی المعنوی نظم آب صدرت آبجوی خلد بود ✦ جوی شیر خلد مهر تست زود ✦ ذوق طاعت گشت جوی انگبین ✦ مستی و ذوق تو جوی خمرچین
در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل ست و لبن بفطرت اصلی که بحموضت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی ست
و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت ست از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود و جود ک ذنب لایقاس له ذنب ✦ بیت
پندار وجود ما گناهی ست عظیم ✦ لطفی کن و این گنه زما در گذران ✦ بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال معذبان دوزخ خبر میدهد و
میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی ست که او جاودان ست فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا
و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند أَمْعَاءَهُمْ ○ رودهای ایشان را
آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه پرسیدند
که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ
بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش
داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول ست که من هم از آنهام که منافقان از ایشان پرسیدند
که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ
بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش
داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول ست که من هم از آنهام که منافقان از ایشان پرسیدند
که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه گفت محمد الکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه می گفتند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر
نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفتند أَهْوَاءَهُمْ ○ هوای نفس خود را و بحمت آن تهاون
میکنند بکلام سید انام صلعم وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر ایشانرا هُدًى بصیرت
و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ○ و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فَهَلْ پس آیا يَنْظُرُونَ انتظاری میبرند منافقان و کافران
یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستیکه آمد وظاهر شد أَشْرَاطُهَا
علامتهای آن چون مبعث پیغمبر ص و انشقاق قمر فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ ○
پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فائده ندهد فَاعْلَمْ آنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت
موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقائق
سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد آن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله
وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود و در معالم فرموده که آن حضرت ص مامور شد باستغفار تا امت در ین
صورت سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای که تا ترا از گناه نگاهدارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب برای مردان مومن و زنان مومنه و این اکرامی ست از خدای در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشانرا بطلب آمرزش
گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول ست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف
امر الهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از ان کریم تر ست که حبیب خود را فرماید
که از من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر کرا چو تو پیشوا باشد ✦ تا ابد از خدا چرا باشد ✦ چون نشان شفاعت کبری ✦ یافت بر نام امت طغری ✦ امتان باگناه کاریها ✦ تو دارند امیدواریها ✦

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای گشتن وگردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰىكُمْ ۝ وآرامگاه وموضع قرار شما در دنیا وعقبی یا میداند هر جا که میروید
در روز و هر جا که می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ومیگویند آنانکه ایمان آوردند ومبالغه میکردند از جهت حرص که در جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُوْرَةٌ چرا فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فَاِذَآ اُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ سوره قرآن که در ان متشابهی نبود
وَّذُكِرَ ویاد کرده شود فِيْهَا الْقِتَالُ در ان سوره امر قتال وجهاد رَاَيْتَ الَّذِيْنَ بینی آنانرا که هست فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری
شک ونفاق یا سستی در دین يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسیکه فرو آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم
واندوه مرگ ومتحیر وغمناک شوند فَاَوْلٰى لَهُمْ ۝ پس وای بر ایشان ویاد وزخ مر ایشان را است طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری است
وَقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وسخن نیکو مثل قول سمعنا واطعنا فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال وعزم کردند وصحابه بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند
وباز زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَّهُمْ ۝
بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید وتوقع هست از شما ای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید اَنْ تُفْسِدُوْا
انکه فساد کنید فِي الْاَرْضِ در زمین وبسبب جاه وتجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوْٓا اَرْحَامَكُمْ ۝ وببرید رحمهای خود را از روی تکبر وتعظم
یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد وقطع رحم وسفک دماء ایشان اَوْلٰٓئِكَ
الَّذِيْنَ آنگروه آنانند که مفسد ومعرض اند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشان را ودور کرده از رحمت خود فَاَصَمَّهُمْ پس ایشان را کر گردانید
تا سخن حق نشنوند وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ ۝ وکور ساخت دیده های ایشان تا دلائل قدرت وعبرت نه بینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ
آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن تا از نافرمانی بگذرند اَمْ عَلٰى قُلُوْبٍ بلکه بر دلهای ایشان ست اَقْفَالُهَا ۝ قفلهای آن یعنی
چیزیکه دلها را منزل قفلها باشد مر دلها را وآن ختم وطبع الهی ست بران بیت درکه خدا بست بروی عباد ؛ هیچ کلیدش نتواند کشاد
کیست که بردارد ودور واکند ؛ قفل کاو بر در دلها کند ؛ در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه صلعم در توریت خوانده بودند وصحت
نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند واز ظهور او خبر میدادند چون سید عالم مبعوث شد وبمدینه آمد
ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوْا بدرستی آنانکه برگشتند عَلٰٓى اَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند وکافر
گشتند بِه مُحَمَّدٌ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدٰى مر ایشان را بیانی از نبوت آن حضرت وبدلائل واضح دانسته بودند
الشَّيْطٰنُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد وبیاراست لَهُمْ مر ایشان را انکار وعناد را وَاَمْلٰى لَهُمْ ۝ خدای مهلت داد ایشان را وتعجیل
نفرموده در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذٰلِكَ این امهال بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آن ست که گفتند لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مر آنانرا که کراهت
داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از انچه خدای فرستاده از قرآن ومحاکم دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيْعُكُمْ
زود باشد که فرمان بریم شما را فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ در بعضی کارها یعنی مدد گاری کنیم اگر با پیغمبر صلعم حرب کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و
خدای میداند اِسْرَارَهُمْ ۝ پنهانی ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ چون قبض
کنند جان ایشان را يَضْرِبُوْنَ میزنند وُجُوْهَهُمْ روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وَاَدْبَارَهُمْ ۝ وپشتهای ایشان که بر اهل
حق کرده اند ذٰلِكَ قبض ارواح ایشان برین وجه بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوْا بسبب آن ست که ایشان متابعت کردند مَآ
اَسْخَطَ اللّٰهَ آن چیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول صلی الله علیه وسلم ومعاونت منافقان

وکافران ومشرکان وکرهوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رضوانه خوشنودی خدای را یعنی علمی را که سبب رضای وی باشد
چون اظهار نعت پیغمبر صلعم واقرار بدو وفرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم ع علمهای ایشان را امر حسب الذین
بلکه پندشتند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری نفاق ست یعنی منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله آن را که ظاهر گرداند خدای
اضغانهم ○ کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر صلعم ومومنان ولو نشاء واگر میخواهیم لاریناکهم هر آینه بنمائیم تو
ایشان را یعنی علامتها ونشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه تو بشناسی بسیماهم بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان و
لتعرفنهم وهر آینه تو بشناسی ایشان را فی لحن القول در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض وتوبیخ والله یعلم وخدای
میداند اعمالکم ○ کردارهای شما ومناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر
او را نشناخت بسیما وسخن ودر تفسیر مطالع وعین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند وبامداد
که برخاستند بر جبهه هریک نوشته بود که هذا منافق ولنبلونکم وهر آینه می آزمائیم شما را بامر جهاد وتکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم
حتی نعلم المجاهدین تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین ○ وصبر کنندگان بر
مشقت حرب ونبلوا اخباركم ○ وتا بیازمائیم خبرهای شما را که میگویید در ایمان واخلاص یعنی تا صدق وکذب از همه آشکارا گردد وحفص در فعال
مثله بنون میخواند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه ونضیر وصدوا وباز داشتند
قوم خود را عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام ست وشاقوا الرسول ومخالفت کردند با رسول ص من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشته
بود وظاهر گشته لهم الهدی امر ایشان را راه حق ودر توریت خوانده ودانسته بودند لن یضروا الله زیان نتوانند رسانید خدای را شیئا
چیزی از کفر وضد ایشان واثر ضرری بدین خدای وپیغمبر او رسد بلکه شر آن بدیشان عائد گردد وسیحبط اعمالهم ○ وزود باشد که خدای حبط کند
ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در انچه حکم کرده
واطیعوا الرسول وفرمان بردار باشید رسول را در انچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم ○ وباطل وبیهوده وضایع مسازید عملهای
خود را بریا وسمعه یا بعجب وتکبر که کردار بعجب مردود ومذموم بود نظم در هر عملی که عجب ره یافت * رویش زره قبول برتافت * ای گشته بکار
خویش معذور * وز درگه قرب مانده مهجور * معجب مشو از طریق تلبیس * کز عجب بچه فتاد ابلیس * تا چند تو عجب خودنمائی * از دیده نه منی مائی *
ان الذین کفروا وصدوا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش واتباع وی ومنع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوک راه حق ثم
ماتوا پس بردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وهم کفار وحال انکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم ○ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را
نزول آیت در شان اهل قلیب ست اما حکم آن عموم دارد وشامل ست هر کرا که کافر میرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی
السلم صلح ومخوانید کافران را الصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانهٔ ضعف وتذلل شما شود وانتم الاعلون وحال آنکه شما برترانید یعنی
غالبانید والله معکم وخدای با شماست بنصرت وعون ولن یترکم وضایع وکم نگرداند اعمالکم ○ ثواب کردارهای شما انما الحیوة
الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازی ست ولهو وشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا واگر بگروید بخدا ورسول وتتقوا وبپرهیزید از
معصیت وفضول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای شما را در آخرت ولا یسئلکم ومی نخواهد خدای بر مزد دادن شما اموالکم ○ مالهای شما را یا حق سبحانه
نمی خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی ازان حکم کرد که عشر ست ونصف عشر وربع عشر ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فیحفکم

پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید هر آنفقه کنید تبخلوا شما بخیلی کنید بدان و نمید هید بخوشدلی و طیب نفس و یخرج و ظاهر میگرداند خدای
بدان خواستن از شما بخل شما اضغانکم کینها و کدورتهای شما را ها انتم ای شما هؤلاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید و
فرموده شده لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس
از شماست من یبخل کسیکه بخیلی کند بزکوة و نفقه در غزوه و من یبخل و هر که بخیلی کند بر آنچه بر و واجب ست از انفاق فانما یبخل
پس جز بن نیست که بخل ورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد و الله الغنی و خدای بی نیاز ست از صدقات و نفقات
شما و انتم الفقراء و شما محتاجانید بدانچه نزدیک اوست از مواید نعمت و فواید کرامت پس امروز یکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی
بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فائز گردید و ان تتولوا و اگر روی بگردانید از انچه بر شما فرض کرده اند از
انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل بدل کند خدای قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی
دیگر بیارد ثم لا یکونوا پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزگارتر مراد نبی کنده اند و بنی تمیم از
یمن و اشهر نسبت که از حضرت پیغمبر ص سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت
هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود ثریا فراگیرند از مردمان از فارسیان و در لباب آورده که ابو الدرداء رض بعد از قرات این آیت میگفت استبدلوا بنا غیرنا ثم لا یکونوا امثالنا

ع ۱۰

سورة الفتح مدنیة وهی تسع وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

بصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد
یاران بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم ص بکارسازی مشغول شده روز دوشنبه غرة
ذو القعده آن سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت ص
بمشرکان مکه رسیده و بمنع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بردند و پیغمبر ص خبردار شده بجانبی
فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر ص آمد تا سبب آمدن آنحضرت ص معلوم کند و بعد ازان جلیس کنانی که مهتر احابش بود
بیامد و معلوم کرد که آن حضرت ص را نیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش رحمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت
پیغمبر صلعم و اصحاب او رض بمکه درآیند پیغمبر ص عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان
واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی القصه کفار را از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت ص
و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا یکدیگر و خلفا بیکدیگر تعرض نرسانند و مقرر
شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمرهٔ قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض ازان صلح ملول شدند و آن حضرت ص همانجا در
حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان بتراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناهیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر
فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند و پیغمبر ص بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین
مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلعم فرمود یا اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دوست تر میدارم از انچه
آفتاب بران طالع میشود پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفته اصحاب او را نیز مبارکباد گفتند انا فتحنا بدرستیکه ما حکم کردیم

لَكَ برای تو فَتْحًا مُّبِينًا لا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح ست با قریش و از حضرت صلعم پرسیدند که افتح هو در جواب فرموده که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سر گذارشده با کفار مجامده کردند و قرآن برایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و ازین ست که بعضی مفسران بر بین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع ست و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک ست پس از خدای آمرزش طلب لِّيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ تا بیامرزد مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِن ذَنۢبِكَ از آنچه موجب عقاب تو بوده وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس ازان یا پیش از فتح و پس ازان یا قبل از نزول این آیه و بعد ازان امام ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حواء ست و آینده جرائم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را ببرکت او دوی آمرزد گناه امت او را بشفاعت او سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذنب در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو و کار ساز ایشان ست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا لا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد ترا وَيَنصُرَكَ اللّٰهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه رض خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد آرامش و قرار و سکون قَلْبِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِيمَانًا گرویدنی مَّعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند قدر یقین خود را یا یقین دیگر یا ایمان که باصول دین دارند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَلِلّٰهِ و مر خدایرا ست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بصرت آنچه واثق باشید که هر کرا لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشند او لیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد بهیبت نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر بیشه صفدری ست + وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا لا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنَّاتٍ تَجْرِي بهوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاویدانند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضهٔ رضوان در آیند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این وعده مر ایشان را عِندَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا لا رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بتعاصد فائز گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه صلعم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر ین گمان بد برندگان ست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا لا و بد بازگشتی ست دوزخ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایرا ست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها ست همه مملوک و مسخر اوست چنانچه

لشکریان مرسردار خود را انکار این سخن جهت وعدهٔ مومنان ست تا بنصرت آلهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب
ربانی خائف گردند وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا ○ وانامد در انچه فرماید اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه ما فرستادیم نصف
تَرا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَّمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَّنَذِيرًا ○ و بیم کننده مر آنانرا
که گمان بد برده اند پس تو هست را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لِّتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید
بیگانگی او وَرَسُوْلِهٖ و تصدیق کنید فرستادهٔ او را در دعوی که میکند وَتُعَزِّرُوْهُ و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوْهُ و بزرگ دارید فرمان
وی را وَتُسَبِّحُوْهُ و پاکی یاد کنید مروی را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ○ بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عائد بحضرت است
یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق ست کما ان کنتم تحبون اللّٰه فاتبعونی بیت درحریم سر تعظیم توکس را راه نیست
ور کمال حشمت هیچکس آگاه نیست + اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ ط جز این نیست
که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود در بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان ست و ذکر آن بیاید انشاء اللّٰه العزیز
سلمی رحمه فرموده که این سخن در مقام جمع ست و حق سبحانه مر تسبیح جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات ست و از همین
مقام ست که من یطع الرسول فقد اطاع اللّٰه یَدُ اللّٰهِ قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود صلعم فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ
زبر دستهای ایشان ست در وفا بعهد یا در یاری دادن و موافقت پیغمبر صلعم در معالم آورده که صحابه رضی اللّٰه عنهم وقت بیعت دست پیغمبر صلعم میگرفتند و میدانستند
زبر دست ایشان بوده در مبایعت فَمَنْ نَّكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَاِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود
یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چیز با اهل آن راجع میشود یکی مکر که ولا یحیق المکر السیی الا باهله + دوم ستم که انما بغیکم علی
انفسکم + سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه + و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند ربا عی عهد مشکن که هر که پیمان بشکست ؛
از پای در افتاد و برون شد از دست + آن را که درست بود پیمان السست + نشکست هیچ حال هر عهد که بست + وَمَنْ اَوْفٰى و هر که وفا کند
بِمَا عٰهَدَ با انچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بران با خدای فَسَيُؤْتِيْهِ پس زود دهد مر او را خدای اَجْرًا عَظِيْمًا ○ مزدی بزرگ در آخرت ع ۱۱
که آن بهشت ست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و
اشجع نامه فرستاد که درین سفر ما را موافقت کنید ایشان از محاربهٔ قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه
خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه باز رسی سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْاَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی قبائل که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتْنَآ مشغول کرد ما را اَمْوَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع میشد وَاَهْلُوْنَا
و فرزندان ما از بیکسی بی برگ و بی نوا میماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ج پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و ما موافقت و موافقت
ننمودیم يَقُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ میگویند بر زبانهای خود مَّا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ ط انچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان
میکنند و دل ایشان را ازان خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَّمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما
مِّنَ اللّٰهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتل و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف
اَوْ اَرَادَ بِكُمْ یا اگر خواهد بشما نَفْعًا مسودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید خَبِيْرًا ○ دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بود و شما مشغول مال و فرزندان نداشتید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه

گمان برد یدان لن یقلب الرسول انکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود ابدا
هرگز بلکه شرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وزین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا
ستکمن شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم و گمان بردید ظن السوء ے گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وکنتم
وگشتید شما بدین گمان قوما بورا ○ گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت ومن لم یؤمن بالله و هرکه نگرود بخدای ورسوله
و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستیکه ما آماده کردیم للکفرین مر ناگرویدگان را سعیرا ○ آتش
افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت
اوست یغفر می آمرزد گناهان بزرگ لمن یشاء هرکرا میخواهد ویعذب و عذاب میکند گناه خرد من یشاء هرکرا اراده میکند وکان
الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما ○ مهربان بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه
مراد همان قبائلند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم انگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبرست لتأخذوها
تا فراگیرید آن را ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی الحجه سنه ستة از حدیبیه بازگشت و در
محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم و جزم
مخالفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آئیم یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا انگه تغییر دهند کلم الله سخن خدای را یعنی
حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید
کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که گویند این حکم
نکرده خدای بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین ست که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که درنمی یابند الا قلیلا ○ مگر اندک چیزی را قل للمخلفین بگو مر این بازماندگان را من الاعراب از اهل بادیه
ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از
متابعان مسیلمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین
حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند تقاتلونهم کارزار کنید
با ایشان و بکشید ایشانرا او یسلمون ج یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل ست یا اسلام و اگر غیر ایشانست از
اهل کتاب قتال ست یا جزیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد ست فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خوانده شماست بقتال آنگروه
یؤتکم الله بدهد شما را خدای تعالی اجرا حسنا ج مزدی نیکو که آن غنیمت ست در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید
و پشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما
عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف
میکنیم تا مآل حال بچه انجامد آیت آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود ولا
علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه است اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض و نه بر بیمار حرج گناهی ست اگر بحرب
نرود چه اینها معذورانند ومن یطع الله و هرکه فرمان برد خدایرا ورسوله و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله

جنّت درآورد خدا وی او را بهشتها و آن چنان بوستانهاست که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهر ج از زیر مساکن بهشتیان جویها و من یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یعذبه عذاب کند او را خدای عذابا الیما ع عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم او منتهی نشود و آن عذاب حرمان ست چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنا فرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت مسوز ز آتش حرمانیم که هیچ عذاب ۴ ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست ۴ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را رضی بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت صلعم بعمره آمده و داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صلعم ثانیاً ذوالنورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر صلعم اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان بآنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود ۴ در کشاف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از ان بر پشت مبارک او فرود آمد عبد الله مغفل رض گوید که من قائم بودم زیر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر رض نقل میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از انها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضی الله بتحقیق که خدای خوشنود گشت عن المؤمنین از گرویدگان صحابه رض اذ یبایعونک وقتیکه بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس بداند خدای ما فی قلوبهم انچه در دلهای ایشان ست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم بر ایشان و اثابهم و پاداش داد ایشان را فتحا قریبا ○ فتحی نزدیک که فتح خیبر ست یا مکه یا هجر و مغانم کثیرة و غنیمتهای بسیار از زرخوت و نقود و ضیاع و عقار یأخذونها فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن و کان الله عزیزا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حکیما ○ حکم کننده بمغلوبیت دشمنان و عدکم الله وعده کرده است شما را خدای ای امت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و اکناف عالم تأخذونها فرا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل پس بتعجیل نقد داد لکم مر شما را هذه این غنیمت خیبر و کف و باز داشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عنکم ج از شما تا خلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم ماندند ولتکون و تا باشد آن غنیمت ایة للمؤمنین نشان مومنان را بر راستی قول پیغمبر صلعم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنائم و یهدیکم و برای آنکه بنماید شما را صراطا مستقیما ○ راهی راست که منهج توکل ست و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله اند که چون حضرت رسول صلعم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا کار سازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرجبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای خیبر یان درآمدند و ایشان بخبر از قلعه برون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع بسبلی بحدائق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان درآمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصار خود آوردند و آن حضرت صلعم فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصة یهود حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد ازان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحق مذکور ست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق و بعد ازان یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار

گرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمهٔ ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس به محاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلعم را صداع طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زنهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت صلعم را زهر دادند بره زهر آلوده باو سخن درآمد که یا رسول الله از من مخور که مرا زهر آلوده اند بیت زخوان معجز او گر نوالهٔ طلبی + حدیث بره بریان شنو که ما حضرست + وَاُخْرٰی وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوْا قادر نشده اید عَلَیْهَا بران و نمیدانید آنرا قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای بها با آن مراد غنائم هوازن ست یا مدائن فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مر این امت را دست دهد در این داخل ست وَکَانَ اللّٰهُ وست خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از فتح مدائن و اعطای غنائم قَدِیْرًا ○ توانا وَلَوْ قَاتَلَکُمُ واگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ هر آینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا یَجِدُوْنَ پس نیافتندی وَلِیًّا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد وَّلَا نَصِیْرًا ○ و نه یاری که ایشان را مددگاری نماید سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده ست خدای سنت نهادنی الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء م را بر ایشان غلبه کرده اند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِیْلًا ○ تغییری هرچه در ازل بقدر و مقرر شده لامحاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلے راه نیابد + تبدیل بفرمان قضا کار ندارد + در دائرهٔ امر کم و بیش نگنجد + با سر قدر چون و چرا کار ندارد + آورده اند که وقتیکه آن حضرت صم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود تاختند و شبخون آوردند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول الله ص غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آن حضرت صم آوردند و آن حضرت ص ایشان را آزاد کرد آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِیْ او ست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ اَیْدِیَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْکُمْ از شما وَاَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطْنِ مَکَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَکُمْ پس از انکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَیْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَکَانَ اللّٰهُ وست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنید از مقاتلهٔ کفار برای فرمان خدای و رسول وانگه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای بَصِیْرًا ○ بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هُمُ الَّذِیْنَ ایشانند آنانکه کَفَرُوْا کافر شدند وَصَدُّوْکُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْیَ و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودند مَعْکُوْفًا در حالتیکه باز داشته شده بود اَنْ یَّبْلُغَ از انکه برسد مَحِلَّهٗ بجای او که مکان نحرست یعنی منا خلاصهٔ معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال کشتند لکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُوْنَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنٰتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَّمْ تَعْلَمُوْهُمْ ندانسته اید ایشانرا و آن نهاد دو دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند اَنْ تَطَئُوْهُمْ مبدل ست از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشانرا در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِیْبَکُمْ پس میرسید بشما مِّنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی

یعنی غمی واندوهی بقتل مومنان یا ماوائی چون کفارت ودیت بغیر علم متعلق بان لطوهم ست یعنی میکشتید ایشان را آنکه دانید
بر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان واین از برای آنست لیدخل الله
تا داخل گرداند خدای فی رحمته در بخشش خود من یشاء هر که را خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات ست وگفته اند که دین اسلام ست
لو تزیلوا اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند منهم
از اهل مکه عذابا الیما ○ عذابی موجع و موجع در دنیا بقتل وسبی اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد ص که چون کردند و در آوردند آنانکه
نگرویدند فی قلوبهم در دلهای خود الحمیة تعصب وتکبر وغیرت را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان رد
خدای باز دارد یعنی با کید یگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر واحد پدران و برادران ما را کشته اند بلات وعزی که
منازل ما در نیایند چون ایشان عصبیه پیش آوردند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته آرام ووقار خود را علی رسوله
بر فرستاده خود وعلی المومنین وبر مومنان تا متقاتله نکردند وبصلح راضی شده معاودت نمودند وسهیل بن عمر که باعث صلحنامه
بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند ورضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که والزمهم وثابت
داشت مومنان را کلمة التقوی بر کلمه تقوی که کلمه شهادت ست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله ص که
که بکتابت آن رضا ندادند وگفتند وهستند مومنان احق بها سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان واهلها وهستند اهل آن واولی
بدان کلمه وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما ع بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر ص
راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لقد صدق الله هر آینه راست کرد خدای ومحقق
ساخت رسوله برای رسول وفرستاده خود الرؤیا آن خواب را که دیده بود بالحق بر راستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد ودر سال
آینده لتدخلن المسجد الحرام هر آینه در آئید شما بمسجد حرام ان شاء الله امنین ○ اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی
وگفته اند استثنای حکایت پیغمبر ست ص که در وقت تقریر رویا فرمود که بمسجد الحرام در آئید انشاء الله آمنین محلقین رؤس وسکمتراشندگان
سرهای خود را ومقصرین تا وچینندگان موی از سر یعنی بعضی بتراشند وبعضی بچینند لا تخافون هرگز نترسید از هیچکس فعلم پس بداند خدای
ما لم تعلموا انچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از
دخول مسجد الحرام جهت عمرة قضا فتحا قریبا ○ فتحی نزدیک که فتح خیبر ست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح
شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد ست ص بالهدی براه نمودن خلق
وبه بیان کردن احکام ودین الحق ودین درست که اسلام ست لیظهره تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی
اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود بر اندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا له مقهور ومغلوب مسلمانان شوند وآن
بوقت نزول عیسی ع باشد وکفی بالله وبسنده ست خدای شهیدا ○ گواه بر نبوت تو اگر سهل گوید که محمد بن عبد الله نویسند
غم مخورید که ما میگوئیم محمد رسول الله محمد فرستاده خدای ست بحق والذین معه وآنانکه با او یند از مومنان اشداء علی
الکفار سخت دل وغلیظ اند بر کفار رحماء بینهم مهربان ومشفقان میان یکدیگر تراهم می بینی تو ایشانرا رکعا رکوع آرندگان
سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع همه صحابه رض است اما درین الفاظ

ایمانی ست باختصاص هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق ست رض که بقرب و معیت و رفاقت در دار دنیا و اسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق ست رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق ست که رحماء بینهم نعت ذی النورین ست رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور ست و معروف و نزد خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف ترهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی ست کرم الله وجهه که اکثر اوقات و غالب آنات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او باسماع خادمان عتبهٔ علیه اش میرسید یبتغون میطلبند این بزرگان فضلا من الله افزونی از خدای یعنی زیادتی صواب میجویند و رضوانا و خوشنودی حضرت او میطلبند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در روی های ایشان ظاهر بوده من اثر السجود از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لائح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثرة صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد بیت

درویش را گواه چه حاجت که عاشق ست ✦ رنگ رخش ز دور ببین و بدان که هست ❊ ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشان ست فی التوراة در کتاب موسی ع یعنی در توریت و صف ایشان مسطور است و مثلهم فی الانجیل صفت ایشان در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی ع مذکورند یا صفت ایشان در توریت و انجیل کزرع مانند کشتی ست که در اول آخرج شطأه بیرون می آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس ستبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را قوت و ستبری و راستی و خوبی او و این مثلی ست و ممثل وی حضرت پیغمبر ص ست و یاران وی اند رض که باول دعوت اسلام ضعیف بودند چندی برآمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار کفاران بیاران پیغمبر ص کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض ست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ بالله منها وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای پسندیده وستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده ست مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما ○ و مزدی بزرگ

و در تفسیر عجائب آورده که مراد از عمل صالح ایجاد دوستی صحابه ست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مدنیة وهی ثمانی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لا تقدموا پیشی مبرید اقوال خود را بین یدی الله و رسوله پیش از قول خدا و رسول او یعنی سخن مگوئید پیش از انکه پیغمبر ص سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر ص که او بآن داناترست واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم بروی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال شما را علیم ○ داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را یعنی بلندتر از آواز او برمدارید فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر ص چه پیغمبر ص ایشانرا مر سم ادب میفرماید یعنی چون سخن

ع ۱۵ مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل ۱۲ منه

ع ۲

گوید آواز خود بلند تر آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوا وآشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی آواز بلند از و مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا کردن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشد وگفته اند او را بنام وکنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات و بی ادبی وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ○ وشما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب ردّ عن الباب نهصد هزار رساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضائع شد بیت نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز * که گفته اند طریقت تمام او ادب ست * آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفی صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست وبگریه وزاری مشغول شد خبر آن حضرت صم رسیده او را طلبید وگفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی ست ومن در مجلس شما آواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صم فرمود که راضی نیستی تا بمکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که اِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو میدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ نزدیک رسول خدای و با ادب و آواز نرم سخن میگویند اُولٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰى دلهای ایشان را برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن یعنی پاک کردن ست همچنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است بیت در کوره امتحان گرم بگداز * منت دارم که بی غشم میسازی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر این گروه پاکیزه دلان راست آمرزش گناهان وَاَجْرٌ عَظِيمٌ ○ بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بجهی از احیای عرب بنی العنبر و آن سریه اسیری چند ازان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر وغیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر صم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهره فتنه ونعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آن حضرت صم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصف اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت صم همچنان کرد آیت آمد که اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ○ بیشتر ایشان نه من انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند وَلَوْ اَنَّهُمْ واگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتّٰى تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو اِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَحِيمٌ ○ مهربان بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت ست و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه ادب بکف آور که این متاع * آن را که هست فیض ابد آیدش بدست * آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فراگیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه در گذشتند طرح مجلتی مجدد انداختند و مردم بسیار از وی تعظیم و اجلال با استقبال وی بیرون آمدند پندشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و صدقات من کردند و از دادن زکوٰة ابا

نمودند آن حضرت ص خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منمای خالد برفت و کسی را
میان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز
آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت ص رسانید آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَکُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ
دروغگوی بِنَبَاٍ خبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوْٓا پس تفحص
کنید و نیکو در پی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا تا نرسانید کَرْهًا بِجَهَالَةٍ نادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید
و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوْا پس گردید عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نٰدِمِیْنَ ○ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در
ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ فِیْکُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ بدانید آنکه میان شما فرستاده خدای ست و
تعظیم او و قضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لَوْ یُطِیْعُکُمْ اگر فرمان بردشما را یعنی اگر قول شما بشنود و پیغمبر و برای شما
کار کند فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده
اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَزَیَّنَهٗ و آراسته است ایمان را فِیْ قُلُوْبِکُمْ در دلهای شما ای مومنان
بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَکَرَّهَ و مکروه گردانیده است اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن
از راه راست وَالْعِصْیَانَ و نافرمانی کردن اُولٰٓئِکَ آنگروه که تحقیق اخبار کردند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ ○ ایشانند راه یافتگان
بطریق صلاح و آن تزیین ایمان ست و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی ست مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بفضلی که خدای بشما خواست وَنِعْمَةً و
نعمتی ست از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای دانا ست بصدق و کذب مخبران حَکِیْمٌ ○ حکم کننده و محکم کار ست در امور بندگان و
حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای نا راست انواع فتنها میزاید رباعی هرگز سخنان شبهه آمیز مگوی + وان راست که
هست فتنه انگیز مگوی + خامش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی + آورده اند که در میان عبد الله رواحه ص
و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب
و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند
بایکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدا و رسول او فَاِنْ بَغَتْ پس اگر ستم
کند و افزونی جوید اِحْدٰىهُمَا یکی ازان دو طائفه عَلَی الْاُخْرٰی بر آن دیگر از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود فَقَاتِلُوا الَّتِیْ
تَبْغِیْ پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حَتّٰی تَفِیْٓءَ تا باز گردند اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای و گردن ننهند بران فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر باز گردد
آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده باحکام شرع انقیاد شوند فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی
یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا و داد کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ○ دوست
دارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل ست رباعی عدل چون لشکر ست
جان افزای + عدل مشاطه ست ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل + اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ
اِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان ست فَاَصْلِحُوْا پس
صلاح آرید بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ میان برادران شما هرگاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان تفاوت

افتد دو کس اند یا مرا د ابنای اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهیب رض حق سبحانه آیت فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا یَسْخَرْ باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰۤی اَنْ یَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها خَیْرًا مِّنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات ام سلمه رض را بقصر قامت یا صفیه رض را بهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَآءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان عَسٰۤی اَنْ یَّكُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شدند بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رض عیب یکی از صحابه گفت ازان نیز نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْۤا و عیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابهٔ نفس واحدند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد مصرع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز + ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را رض گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ ط و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهودیا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را به یهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامیست که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْاِیْمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عتاب بادشاهی می آرند یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا ای گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید كَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستیکه بعضی از گمان اِثْمٌ گناه است و گناه بران مترتب میشود و باید دانست که گمان بر چهار قسم ست اول مامور به و آن حسن ظن ست بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان ست که موجب اثم ست سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن ست در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات ست و از قبیل حرام شمرده اند کما قیل بیت بدنفس مباش و بدگمان باش + و زفتنه و مکر در امان باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را نزد پیغمبر صلعم فرستاده دامی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رض حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سیمجه رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد ازان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن مرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آنحضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیت نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوْا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا ط بعضی دیگر را چنانچه در بارهٔ سلمان کردید و غیبت آنست که غائبانه کسی سخن گوید که اگر موجهت با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت بدین وجه که اَیُحِبُّ آیا دوست میدارد اَحَدُكُمْ یکی از شما اَنْ یَّاْكُلَ آن را که بخورد لَحْمَ اَخِیْهِ گوشت برادر خود را مَیْتًا در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما ازان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوْهُ پس مکروه دارید آنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید زیرا که

ع ع ثلثة

آنکس که لوای غیبت افراخته است + او از تن مردگان غذا ساخته است + و آنکس که بعیب خلق پرداخته است + زانست که عیب خویش نشناخته است + واتقوا الله + و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن ان الله توّاب بدرستیکه خدای پذیرنده توبه ست از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رحیم ○ مهربان ست بر آنکه باز ایستد از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتیکه بلال بر بام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد بجای این کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که یا ایها الناس ای مردمان انا خلقناکم بدرستیکه آفریده ایم ما شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و حوا اند عم چون همه از یک پدر و مادر باشید پس نسبتی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر الناس من جهة التمثال کفا + ابوهم الآدم والام حوا + و نعم من قال قطعة نیست آدمیانی که تفاخر ورزند + از ره دانش و انصاف چه دور افتادند + نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری + چونکه در اصل زیک آدم و حوا زادند + و آنکه بقبائل و عشائر میباز دباید که بداند که شعب و بطون برای تعارف ست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد و قبائل و قبیلهای منتسب بشعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را و منسوب گردید بعضی از بعضی یعنی هر کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند چنانچه زید قرشی از زید تمیمی و باید دانست که شعوب مشتمل بر قبائل ست چنانچه مثلا خزیمه شعبی ست مشتمل بر چند قبیله که یکی از انها کنانه ست و قبیله بر عمائر مشتمل دارد چنانچه قریش عمائر ست از کنانه و بعد از عمائر بطون چون لوی که بطنی ست از قریش و پس ازان افخاذ ست چون هاشم که فخذی ست از لوی پس عشائر ست چون عباس از هاشم و بعد ازان فصیل باشد و آن اهل بیت ست چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قولی آن ست که شعب از عجم ست و قبائل از عرب و بر هر تقدیر ان اکرمکم بدرستیکه بزرگترین شما عند الله نزدیک خدای اتقیکم پرهیزگارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب بیت با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادب ست ان الله علیم بدرستیکه خدای دانا ست باصل و نسب شما خبیر ○ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما خان کشیده و اشتیم القصه منتی عظیم و اشتند بر پیغمبر صلعم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که آمنا ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان ست با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگویید که ایمان آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی ست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان و در نیامده ست ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله ورسوله و اگر فرمان برید خدای را و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق و رگذرید لا یلتکم کم نگرداند خدا شما را من اعمالکم شیئا از مزد و کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده ست گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد رحیم ○ مهربان ست بتوفیه اجر ایشان انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند بالله و رسوله بخدا و رسول خدا بخلوص نیت و صفای طویت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بعد از اقرار بزبان وجاهدوا

وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وبنفسهای خود مباشر حرب کفار شدند فی سبیل الله در راه رضای خدای اولئک آنگروه مومنان مجاهدان هم الصادقون ○ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قل بگوای محمد ایشان را اتعلمون الله آیا خبر میکنید شما خدایرا بدینکم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان والله یعلم وحال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواکب علوی وما فی الارض وآنچه در زمین ست از حوادث سفلی والله بکل شیء وخدای بهر چیزی علیم ○ داناست وهیچ چیز بر و پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام واخبار شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا آنکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا بگو منت منهید علی بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه خدای همین منت می نهد علیکم بر شما ان هدیکم آنکه راه نموده است شمارا للایمان بسوی ایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین ○ راست گویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستیکه خدای میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها وزمینها والله بصیر وبدرستیکه خدای بیناست بما تعملون ○ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان وابطان نفاق ✣ ✣ ✣

ع ۲ ۸

سورة ق مكية وهي خمس واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

ق قف حروف مقطعه جهت فرق ست میان کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی ره فرموده که این حروف مرنثر را بجای ترکیب ست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند برانکه کلامی که بعد از و می آید منثور ست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی ست که قرآن را شعر میگویند ودرین حروف ق بعینه گفته اند که نامی ست از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن ست یا مفتاح اسم قادر وقدیر وقهار وقدوس وقیوم ست یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث ره فرموده که معنی قاف آن ست که اسد قائم بالقسط وگویند قاف نام کوهی ست محیط بگرداگرد زمین حق سبحانه اورا از زبرجد سبز آفریده وبدان سوگند یاد کرده یا قسم ست بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر ونحن اقرب الیه من حبل الورید درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید ○ وبحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد وکافران ببعث نگروند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان ست بکفر هذا این برگزیدن محمد برای رسالت شیء عجیب ○ چیزی شگفت ست وکاری عجیب ودیگر گفتند ءاذا متنا آیا ما چون بمیریم وکنا ترابا وگردیم ما خاک ما ذلک رجع بعید ○ بازگشتنی دور ست از عادت وامکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت قد علمنا بدرستیکه ما میدانیم ما تنقص الارض آنچه کم گرداند زمین منهم از گوشت وپوست واستخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا ونزدیک ما کتاب حفیظ ○ کتابی ست نگاهدارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم ما نوشته است در لوح محفوظ از اندراس وتغییر مشتمل بر عدد واسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد وچنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند

ونگرویده بالحق بقرآن راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت لازم کرده فَهُمْ فِیْ اَمْرٍ مَّرِیْجٍ ۝ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن و گاهی مفتری اَفَلَمْ یَنْظُرُوْٓا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر اِلَی السَّمَآءِ بسوی آسمان که واقع ست فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت کَیْفَ بَنَیْنٰهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَیَّنّٰهَا و بیاراستیم آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوْجٍ ۝ هیچ از شگافها و فروجها پس آفرین چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شگافی دلیلست بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب وَاَلْقَیْنَا فِیْهَا و فگنده ایم در روی زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند استوار پا برجای وَاَنْۢبَتْنَا فِیْهَا و بر و یانیدیم در زمین مِنْ کُلِّ زَوْجٍۭ از هر گونه نباتی بَهِیْجٍ ۝ نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و این همه کردیم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَّذِکْرٰی و از برای یاد و پند گرفتن لِکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیْبٍ ۝ مر هر بندهٔ باز گرونده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از ابر یا از جانب آسمان مَآءً مُّبٰرَکًا آبی بسیار منفعت فَاَنْۢبَتْنَا پس بر و یانیدیم بِهٖ بدان آب جَنّٰتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَّحَبَّ الْحَصِیْدِ ۝ و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که از شان او نست که بدرو ند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقٰتٍ و بر و یانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَّهَا مر آن خرما بنا را طَلْعٌ نَّضِیْدٌ ۝ غلاف خرما در هم بسته مراد ترا کم طلع ست یا بسیاری میوه در و و این همه بر و یانیدیم رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَاَحْیَیْنَا بِهٖ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّیْتًا زمین مردهٔ افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم کَذٰلِکَ الْخُرُوْجُ ۝ همچنین ست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون ست و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز + چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد + فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر + غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد + پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح ع که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح ع را وَّاَصْحٰبُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یمامه یا بیر معطله یا جبل فتح مر نبی خود حنظلة بن صفوان را وَثَمُوْدُ ۝ و قوم ثمود صالح ع را وَعَادٌ وَّفِرْعَوْنُ و قوم عاد هود ع را و قوم فرعون موسی ع را وَاِخْوَانُ لُوْطٍ ۝ وَّاَصْحٰبُ الْاَیْکَةِ و برادران لوط یعنی اصحاب را و مر او را و اصحاب ایکه مر شعیب ع را وَقَوْمُ تُبَّعٍ ؕ و قوم تبع مر تبع ع را و در سورهٔ دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیای مذکوره هریک در محل خود مسطور شده کُلٌّ همه ایشان کَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبر انرا از بر اکه انبیا مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِیْدِ ۝ پس مسلم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی انچه وعده کرده بودم از عذاب اَفَعَیِیْنَا آیا عاجز شده ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق ست در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان بجمیع مواد و در حیات بآن و بی شبهه ما بران قادر و قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِیْ لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِّنْ خَلْقٍ جَدِیْدٍ ۝ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت

می بینند و در خلق جدید متحقق را نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق هست و در بعضی ازان در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهٖ نَفْسُهٗ آنچیز
که وسوسه میکند مر او را مدان نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ و ما نزدیک تریم بسوی انسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ ازرگ
جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت ست نه بمکان و مسافت ما وروی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای
بر بنده نزدیکتر ست از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تریم بحال وی از کسی که نزدیک ترا شد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی ست بوی پس درین سخن ایمایی ست با نکه حق سبحانه از ان بنده اقرب ست
پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلب بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد هو اذا سالک بعادی عنی فانی قریب + درز بور آمده که الکن
طلبنی وجدنی + مثنوی سخن اقرب گفت من حبل الورید + تو فکنده تیر فکرت را بعید + ای کمان و تیرها برساخته + صید
نزدیک تو دور انداخته + و بباید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جز اکه پیوسته است بتن
در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور ست
نظم قرب بیچون ست جانت رای تو + قرب حق را چون بدانی ای عمو + قرب نی بالا و پستی رفتن ست + قرب حق از
قید هستی رستن ست + در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن ست که فرمود و اسجد و اقترب و در احادیث قدسیه
وارد ست که + لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل + و این قرب اول بایمان ست و تصدیق و آخر باحسان ست و تحقیق یعنی مقام
مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم ست یکی کاوّ خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص
درگاه را بخصائص بروشواهد لطف که + و نحن اقرب الیه من حبل الورید اول او را قربی دهد غیبی از جهانش برباند پس قربی بخشد تحقیقی تا از آب
و گلش باز برد و از هستی موهوم بنده میکاهد و بهستی اصلی ظهور زیادت میکند چنانکه را اول خود بوده و در آخر هم خود باشد اینجا علائق منقطع و اسباب
منقطع و رسوم باطل و حدود و تسلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بجود باقی باند نظم موج بحر لم یزل ملک مرا آید فنا گاه و عزق
گردند دران بحر چه درویش و چه شاه + خرمن هستی موهوم چنان سوزاند + آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه + اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیٰنِ یاد کن چون فرا
گیرند دو فرشته فراگیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند عَنِ الْیَمِیْنِ از جانب راست نشیننی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیْدٌ و از جانب
چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا یَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی
یعنی متکلم نشود بچیزی اِلَّا لَدَیْهِ مگر نزدیک او رَقِیْبٌ نگهبانی بود عَتِیْدٌ آماده کرنی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور
که عجب مدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان ست آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید
و حال آنکه میگوید و مالا یعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده ست که من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه + نظم ابلهی از صرفه زر میکنی + صرفه گفتار
کن ار میکنی + مصلحت تست زبان زیر کام + تیغ پسندیده بود در نیام + ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید
کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ با امر خدای که در شت و راست بهم
و گویند مر او را ذٰلِكَ این مرگ ست مَا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیْدُ آنچه تو ازان که نیگر یختی و میتر سیدی و او را مکروه داشتی فَنُفِخَ
فِی الصُّوْرِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها بر آیند ملائکه گویند ذٰلِكَ این روز ست

یَوْمُ الْوَعِیْدِ ○ روزی که خلقان را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وَجَآءَتْ وی آید در روز محشر بعرصهٔ حشر کُلُّ نَفْسٍ هر کسی
مَّعَهَا سَآئِقٌ با او رانندهٔ یعنی فرشته که او را بموقف حساب میرانند وَّشَهِیْدٌ ○ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم
فرشته باشد یا جوارح او نه از سائق فرار میسر نه پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ کُنْتَ بدرستیکه بودی
تو در دنیا فِیْ غَفْلَةٍ در بیخبری مِّنْ هٰذَا ازین روز فَکَشَفْنَا عَنْکَ پس برداشتم از دیدهٔ تو غِطَآءَکَ پوشش جهل و غفلت ترا تا
هر چه شنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب از وحدید ○ تیز ست و گفته اند بینائی اینجا
بمعنی دانائی ست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِیْنُهٗ و گوید همنشین او یعنی ملکی بر او
موکل بود هٰذَا این ست مَا لَدَیَّ آنچه نزدیک من عَتِیْدٌ ○ حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که اَلْقِیَا
فِیْ جَهَنَّمَ بیفگنید در دوزخ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیْدٍ ○ هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد مَنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارندهٔ مال
از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام ست و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و
بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفت دیگرش این مُعْتَدٍ درگذرنده بود از حد و الهی مُّرِیْبِ ○ شک آرنده در وحدانیت
الَّذِیْ جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَاَلْقِیٰهُ پس در افگنید او را فِی الْعَذَابِ
الشَّدِیْدِ ○ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه ست دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه
کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِیْنُهٗ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَآ اَطْغَیْتُهٗ
من گمراه نکردم او را و در بارهٔ او از حد در نگذشتم وَلٰکِنْ کَانَ ولیکن بود فِیْ ضَلٰلٍۢ بَعِیْدٍ ○ در گمراهی دور و دراز و از ان باز نگشت قَالَ گوید
حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوْا خصومت مکنید لَدَیَّ نزدیک من که هیچ فائده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستیکه من
پیش فرستادم اِلَیْکُمْ بِالْوَعِیْدِ ○ بشما وعید خود در کتب خود بر السنهٔ رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست
مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَیَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بران راه نیابد وَمَآ اَنَا بِظَلَّامٍ
و نیستم من ستم کننده لِّلْعَبِیْدِ ○ مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یَوْمَ نَقُوْلُ یاد کن روزی را که گوید خدای و خص نون میخواند
یعنی گوئیم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَاْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدهٔ یا نی خدای این گوید
وَتَقُوْلُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ ○ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال ست یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران نفرستد تا پر شود قولی آن ست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط + بیت آن قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق گو که گمان او را کشد
امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر انند که استفهام بمعنی نفی ست یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِیْنَ غَیْرَ بَعِیْدٍ ○ مر پرهیزگاران را تاکید ست یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این پیش
ازان باشد که ایشانرا به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید
هٰذَا این ست مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم لِکُلِّ اَوَّابٍ مر هر بازگردنده از زشتی شرک
بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِیْظٍ ○ نگاهدارندهٔ حد و شرع یا رعایت کنندهٔ امر و نهی گفته اند نگاهدارندهٔ نفس از معصیت
یا محافظت کنندهٔ امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی غافل نباشد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس +

السلطانی رسانند ازین پاس ✦ ترا یک پند بس در هر دو عالم ✦ ز جانت بر نیاید بی خداوم ✦ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که ترسد از خدای بالْغَيْبِ به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيْبٍ ۝ و بیارد دلی بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادْخُلُوْهَا درآئید به بهشت بِسَلٰمٍ با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذٰلِكَ این روز یَوْمُ الْخُلُوْدِ ۝ روز بقای جاودانی ست یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مَّا يَشَآءُوْنَ ایشان را ست یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها فیها در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيْدٌ ۝ زیادت ست از آنچه میخواهند و اکثر بر اند که مراد از مزید رویت ست وَكَمْ اَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِّنْ قَرْنٍ از اهل قرن که بحسب واقع هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوْا پس سیر بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَّحِيْصٍ ۝ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرٰى مر آینه پند گرفتن و یاد کردن ست لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده یا سلیم ✦ از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العینی غافل نشود اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيْدٌ ۝ او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب ست و شهید مومن اهل کتاب ست که گواهی دارد بر نعت محمد صلعم و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرمود که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر صلعم میشنود پس در فهم بالاتر رود چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع میکند پس فهم را بلند تر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام ست و بران در قرآن گواهی ست و آن لفظ شهید ست چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده چیز غائب از مخبری شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول ست که تکرار میکردم قرآن را و قتیکه از متکلم او شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا روز شنبه وَّمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُّغُوْبٍ ۝ هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود ست که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه صلعم بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا بر چه در باره تو از ایشان صادر گردد یا چون نسبت تو سحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ با ستایش پروردگار تو قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامداد ست وَقَبْلَ الْغُرُوْبِ ۝ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پسین ست وَمِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن ست وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ ۝ و نماز کن پس از سجدها امام زاهد رحمه از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت ست بعد از نماز شام و گفته اند وتر ست بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو یه قرآن را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ ۝ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهژده میل بآسمان نزدیک تر ست و گفته اند مکان قریب بدان معنی ست که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضع

دور نبود و در خبر ست که اسرافیل ع م بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای موهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ ط بآنچیزی که حق ست یعنی بعث و گویند شنوندگان از ذٰلِكَ این روز یَوْمُ الْخُرُوجِ ○ روز بیرون آمدن ست از قبور اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نحن زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَنُمِیتُ و می میرانیم در دنیا وَاِلَیْنَا الْمَصِیرُ ○ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ یاد کن آن روز را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی مذکننده ذٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنی ست وبرانگیختنی عَلَیْنَا یَسِیرٌ ○ بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان کرده در بارهٔ تو وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِجَبَّارٍ قهر کننده مسلطی که بقدرت جبر ایشان بر ایمان طازی فَذَكِّرْ پس پند بگوی بِالْقُرْاٰنِ بقرآن مَنْ یَخَافُ وَعِیدِ کسی را که ترسد از وعید من چه پندگیرند بر آنها جز ترسکاران راه حق

بواعید قرآن من تخاف وعید ○ کسی را که ترسد از وعید من چه پند گیرند بر آنها جز ترسکاران راه حق

ع ۱۶

سورة الذّٰریٰت مکیة وهی ستون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ○

وَالذّٰرِیٰتِ ذَرْوًا ○ حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراگندگان خاک و غیر آن پراگندنی و دانه را از کاه جدا کنندگان یا ملائکه که برانگیزندگان بادها اند فَالْحٰمِلٰتِ وِقْرًا ○ پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که باران گران بار مند یا ملائکه که ابرها را بردارند فَالْجٰرِیٰتِ پس روندگان یُسْرًا ○ رفتنی آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمٰتِ اَمْرًا ○ پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان ست و گفته اند مراد چهار فرشتهٔ مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده جبرئیل ع م بوحی و میکائیل ع م برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل عم بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب اینکه اِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ ○ هر آینه راست و درست ست و دران هیچ خلافی نیست وَاِنَّ الدِّینَ و بدرستیکه روز جزا و حساب لَوَاقِعٌ ○ هر آینه بودنی ست بیشک و شبهه وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ○ و سوگند بآسمان که خداوند شدت و استحکام ست یا بازینت تمام و یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راهها ست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان ست و در تبیان آورده که ابن عمر رض نقل میکند که مراد آسمان هفتم ست و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند که اِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای اهل مکه لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ○ هر آینه در گفتار مخالف نسبت بپیغمبر من یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف ست او را ساحر میخوانید و شعر و کهانت و منقری و اساطیر الاولین میگوئید یُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ ایمان بمحمد ع م از قرآن مَنْ اُفِكَ ○ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا ست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم ست بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون ست ۔ تا حکم ازل در حق هر کس چون ست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ○ لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ متعصبان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات که نشیمندی و هر یک مهم حضرت پیغمبر ص بنوعی دیگر آینده و رونده باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود اَلَّذِینَ هُمْ در دروغ گویان آنانند که ایشان

۱۴۰

فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت ساهُونَ ۝ غافلانند از اوامر و نواهی یَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ۝ میپرسند از پیغمبر و مومنان
کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد ان الذین لواقع این سخن بلاز روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا
واقع ست یَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ ۝ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنهٔ دوزخ
ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ این ست آنچه بودید شما که در دنیا آن یعنی بر سبیل آن
تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد کران المتقین بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و معصیت در ان روز فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ۝ در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فراگیرندگان ما
آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان
بودند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از وجود بهشت مُحْسِنِينَ ۝ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب ما
يَهْجَعُونَ ۝ خواب نکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رض منقول
ست که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آن ست که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگزاردندی وقت آن را در
کشیدندی تا وسط شب وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ ایشان استغفاری کردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار
چون قلیلهٔ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند و ازان حسابی ندانسته بیت طاعت
ناقص موجب غفران نشود ۔ رحیم گردد علت عصیان نشود ۔ وَفِي أَمْوَالِهِمْ در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود لِلسَّائِلِ مر
خواهنده را وَالْمَحْرُومِ ۝ بی بهره را و محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردمان برند که او تونگر ست و صدقه بوی ندهند یا کسیکه
کشت و زرع ویرا نقصان رسد یا فقیری که بدختان مبتلا بود یا مملوکی که خداوندان نفقه ندهد و بهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده
بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ در زمین آیٰتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الٰهی لِلْمُوقِنِينَ ۝ مر یقینکنندگان را
و بعضی ازان آیات بر روی زمین معادن ست که انواع جواهر ازان استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن
حیوانات از بهائم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانهاست در
نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامت کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید
چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه ازان در نهاد شما بود و با وجود آن متفرد بدیهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه
و استنباط صنایع مختلفه و اجتماع کمالات متنوعه در حقائق سلمی مذکورست که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صفحهٔ وجود آثار قدرت مطالعه
ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از زندگی بهره نیابد رباعی نظیری بسوی خود کن که تو جان دل ربایی ۔ منگر بخاک خود را که تو از بلند جائی ۔
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی ۔ چو در از صدف برون آی که بس گران بهائی ۔ وَفِي السَّمَاءِ و در آسمان ست رِزْقُكُمْ روزی شما
یعنی اسباب رزق که باران ست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب ست بر لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم ست وَمَا
تُوعَدُونَ ۝ و دیگر در آسمان ست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی
فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس بپروردگار آسمان و زمین سوگندست که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست ست
مِثْلَ مانند آنکه أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ۝ آنچه شما سخن میگویید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ ع ۲۳

بدرستیکه آمد بتو حدیث ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم ع و آن یازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط ع فرود آمده بودند و در بیابان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و زوفائیل ع م المکرمین ○ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم ع م که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا علیه یاد کن چون در آمدند مهمانان بر ابراهیم ع م فقالوا پس گفتند سلما سلام کردیم بتو سلام کردنی قال گفت ابراهیم سلم سلام بر شما و شما قوم منکرون ○ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگویید که چه کسانید گفتند مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم ع م الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین ○ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک گردانید آن را الیهم بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال گفت الا تاکلون ○ گفت آیا نمیخورید از این یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس پس در خاطر گذشت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه دران روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم ع م اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم ع م فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله را نیکشتم و زود در جد انیکردم جبرئیل ع م پر مبارک خویش بران گوساله بریان مالید گوساله زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد سارهٔ ضرر پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم ع م ازان صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند و بشروه بشارت دادند مر او را بغلم علیم ○ پسری دانا یعنی بتولد پسری عالم تمام از سارهٔ که چون بلوغ رسد عالم شود فاقبلت امرأته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی سارهٔ فی صرة در صیحه و میگفت الما الما و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راند ندی فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند و قالت و گفت آیا زایم عجوز عقیم ○ پیرزنی نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قال ربک گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستیکه او حکم کننده است بولد مرترا العلیم ○ دانا ترست بعیتی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی که بکار تو دانا بود ○ بر اتمام آنهم توانا بود ○ بجز در گمش و کمن سوی کس ○ مراد دل خویش از و خواه و بس ○ چون ابراهیم ع م دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جهت جز بکاری عظیم نخواهد بود

قال فما خطبکم گفت پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ○ ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین ○ بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر بر گناهان کفر دوما آمده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان وزیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین ○ سنگی از گل یعنی خاصه سنگ شده پخته مانند آجر مسومة نشان کرده شده عند ربک نزد یک پروردگار تو للمسرفین ○ برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد و بعد از هلاک ایشان واضح است که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند نه هر کس بدان سنگباران هلاک شد و چون ابراهیم ع م معلوم فرمود که بمؤتفکه میروند به هلاک کردن قوم لوط ع م دل مبارکش جهت برادرزاده یعنی لوط ع م متالم شد که آیا حال او دران بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط ع م و دختران او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در دیههای مؤتفکه من المؤمنین ○ از گرویدگان فما وجدنا پس نیافتیم فیها دران قری غیر بیت من المسلمین ○ غیر یک خانه

از مسلمانان که لوط است ع م و دختران او و گفته اند یک کس ازان قوم بلوط ع م ایمان آورده بود در مدت بیست سال و ترک کنا و بگذاشتیم
فیها در دیهها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم ○ بترسند از عذاب دردناک و آن علامت
آبهای سیاه و تعفیب دیار قوم لوط ع م ست وفی موسی و در قصه موسی ع م نیز آیتی ست مر ترسندگان را اذ ارسلنه چون فرستادیم او را الی
فرعون بسوی فرعون بسلطن مبین ○ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فتولی پس برگشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه
متقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان و قال سحر و گفت موسی جادو ست بچشم بندی مردم را خوارق عادت نماید او مجنون ○
یا دیوانه ست که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی ع م و لیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متصف و طعن کرد چه مقرر ست که
سحر را عقلی تمام و ذهنی درّاک و حذاقتی زران من باید و دیوانگی دلیل زوال عقل ست و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون گرفت
از موسی ع م و بر و طعنه زد و قوم وی بران متفق بودند فاخذنه پس گرفتیم او را بالغضب خود وجنوده و لشکر او را فنبذنهم پس بیفگندیم
ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم وهو ادان فرعون ملیم ○ و او مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی ع م
و بر و طعن زدم و بدین سبب گفت امنت انه لا الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وفی عاد و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی ست مر اهل
اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم ○ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برنیارد
ابر را ما تذر من شیء اتت هیچ چیز را که بگذشت علیه بران الا جعلته مگر آنکه گردانید آن چیز را کالرمیم ○ مثل گیاه
خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وفی ثمود و در قصه قوم ثمود ع م نیز آیتی ست مر خائفان را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را
بعد از تکذیب صالح ع م و عقر ناقه که شما تمتعوا برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل حتی حین ○ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و بتارک حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصعقة پس بگرفت
ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم ینظرون ○ و ایشان انتظاری بردند مر آن را از عذاب صیحه جبرئیل ع م ست چنانکه
غیر ازین مرة گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام از برخاستن کنایت ست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که
برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وما کانوا منتصرین ○
و نبودند انتقام کشندگان از ما یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وقوم نوح وهلاک کردیم قوم نوح را هم من قبل ع ۳
پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند قوما فسقین ○ گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان
والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم بایید بقوت الوهیت وگفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم وانا لموسعون ○ و ما توانائیم
بر بنای آن یا کشاده کننده ایم روزی ما بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را والارض فرشنها و بگستردیم زمین را
فنعم الماهدون ○ پس نیک گستراننده ایم ما و من کل شیء و از هر جنسی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم
دو نوع که یکی مزدوج دیگر ست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و
نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون علم و قدرت و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آن ست حق و باطل و حلو
و مر و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و علم جرا لعلکم تذکرون ○ باشد که شما پند پذیر شوید

و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من ست زیرا که تعداد از خواص ممکنات ست و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک و وحدت او مقدس از اشراک و از عدد دوم مزن که او فرد ست و کی عدد بحر فرد در خور وحدت احد ست و شمار از معزول و صمد ست و نیاز از مخذول فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای خود از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول ست که بگریزید بوی از ماسوای وی و در جمع الحقائق آورده که اے کسانیکه بگریخته اید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن ست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید بیت هیچ تن در تو نیاویخت که از خود نگریخت * همچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید * إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ○ بدرستیکه من شما را از عذاب خدای بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از ان حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و مپرستید مع الله با خدای بحق الها آخر معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستیکه من شما را از خدای در عبادت غیر او بیم کننده ام آشکارا ○ هود و صالح کَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد آنانکه بودند مِن قَبْلِهِم پیش از کفار مکه مِّن رَّسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر آنکه گفتند که او ساحر جادوست أَوْ مَجْنُونٌ ○ یا دیوانه است اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را سخن اهل جنون تشبیه کردند أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر این پسینیان را بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام معنی نفی ست یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ ○ نافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را بر این قول میدار فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ○ ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلعم و صحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید تا آیت آمد که وَذَكِّرْ پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدستی که پند دادن تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ○ سود میرساند مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فوائد بسیار ست و منافع بیشمار در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سود مند بود اول نعمت خدای عز و جل یاد مردم دهد تا شکرگزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در لعن شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان برشمرد تا ازان باز ایستند و توبه کنند چهارم مکائد و وساوس شیطانی بیان فرماید تا ازان حذر نمایند پنجم فنا و زوال دنیا را از اعتباری دنیا را بایشان روشن کند تا دل در و ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آنرا بگوید تا کار آخرت سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بیان کند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریای عظمت الهی سخن راند تا ازوی بترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان ست سبب منفعت مومنان ست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر آنکه بعبادت و مهر الهی کرده ایم * و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و مهر و را میشناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقائق این آیت و حقائق این اشارت حواله بجواهر التفسیر ست مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ نمیخواهم از آفریدگان خود من روزی هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ○ نمیخواهم که طعام و هند

بلکه رزق دادن واطعام صفت من ست وبس اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بدرستیکه خدای او ست روزی دهندهٔ بندگان مغیر او ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ○ خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در ترجمهٔ رشف در معنی قوی ومتین آورده که قدرت قاهرهٔ اش دلیل قوت بالغه گشته وشدت قوتش حجت متانت قدرت شده ونه در کارسازی متانتش را فتوری ونه در روزی دهی وبنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بروجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی بی نوایان نوازد برحمت بیکسان کارساز وَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستیکه مر آنانرا ست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحَابِهِمْ مانند بهرهٔ یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید انچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ○ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ○ از عذاب سوزان ایشان آنروزی که وعده داده شده اند آن که آن روز قیامت ست یا روز بدر والله اعلم بالصواب

ع ۳

سورة الطور مكية وهي تسع واربعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ○

وَالطُّورِ ○ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع مر ان کلام حق سبحانه استماع کرد وگویند مراد مطلق کوه ست که او تا دارض او ومتابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ○ وسوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ○ در صحیفه که کشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن ست یا انچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز ست یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا وعلیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنیده یا کتاب توریت که در ان نعت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه وتعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان ومایکون ازان میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ○ وبخانه آباد یعنی کعبه معموری آن بزیارت حاجیان وخدمت مجاوران ست یا صخره که مقابله خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت طواف ملائکه ست مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ○ وسوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت ومخزن اسرار فطرت ست یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ○ وسوگند بدریای پر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش ست وازان دریا چهل روز بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانیه ازان قبور بر آیند یا بحر مسجور جهنم ست ونزد ارباب تحقیق طور نفس ست که کلیم قلب بران با حق سبحانه وتعالی مناجات میکند وکتاب مسطور ایمان ست که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيمَانَ وبیت معمور سر دل عارفان ست که بنظر تجلیات سبحانی آباد انی یافته وسقف مرفوع روح رفیع القدر ست که سقف خانهٔ دل ست وبحر مسجور دلی ست که با تش محبت تافته باشد جواب قسم چیست اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ ○ هر آینه بودنی ست وفرود آمدنی نیست مَا لَهُ مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ ○ هیچ دفع کننده بلکه بهر حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا ○ گردیدنی یعنی در اضطراب آید ناگاه شگافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ وروان گردد کوهها یعنی برونده مر هوا چون هبا سَيْرًا ○ فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در انروز لِلْمُكَذِّبِينَ ○ مر تکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا ورسول را بدروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن ست وتکذیب نبی وانکار بعث يَلْعَبُونَ ○ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت وسخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ برسند از روزی که می افگنند کافرانرا یعنی می کشند شان بعنف وقهر

الی نار جهنم یعنی آتش دوزخ دعا یطیع کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را بپشت پای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی ست که در دنیا کُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ○ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میدانستید اَفَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحر ست این که می بینید اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ○ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند اِصْلَوْهَا در آیید در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن اَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر نکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسان ست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابد معذب خواهید بود اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جزین نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بآنچیزی که عمل میکردید در دنیا اِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانهاند وچه بوستانها وَنَعِيمٍ ○ در نعمتهاند وچه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا اٰتٰهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقٰهُمْ و بآنچه نگاهداشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ ○ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنقیص و این پاداش ست مر شمارا بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید در دنیا تَعْمَلُونَ ○ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده ست اما اصل فضل اوست و اگر نه پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود

نظم

مدار در فعل من آن زور باز و + که با فضل تو گردد هم ترازو + بفضل خویش و لطفت شو مرا یار + بعدل خود مکن با فعل من کار +

مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زدگان باشند عَلٰى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بر ردیف بعضی بپیوسته وَزَوَّجْنٰهُمْ و جفت گردانیدیم ایشان را بِحُورٍ عِينٍ ○ بزنان سفید روی کشاده چشم وَالَّذِينَ اٰمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ و از پی در آمده اند ایشان را ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان ایشان بِاِيمَانٍ بایمان در ایمان در روز میثاق اَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیم بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر در جات آبا بلند باشد در حق ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَمَا اَلَتْنٰهُمْ و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت

در فضل خدا بند دل خویش مدام + تا فضل نباشد نشود کار تمام +

كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مکلف عاقل و بالغ بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ ○ در گرو ست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و ازان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَاَمْدَدْنٰهُمْ بِفَاكِهَةٍ و می افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را امید هیم بهر نوع که خواهند از میوها وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ○ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَاْسًا کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاسه خمر ست تسمیه شیئ باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد در ان یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان ست در دنیا وَلَا تَاْثِيمٌ ○ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان

صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف وطواف کند علیهم بگرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشان را
بر شکل پسران آفریده شده کانهم گویا که ایشان در صفاء ولطافت لؤلؤ مکنون ○ مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس
بدیشان نرسیده وباد وتصرف هر ناکس بدیشان نوزیده ودر معالم از قتاده رض نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین ست ومخدوم چگونه
خواهد بود آنحضرت ص فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب ودر تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل
بهشت اند واناث ایشان حور عین واولاد مومنان با پدران خود بهمان هیأت باشند که در دنیا بوده اند واین نقل غریب ست واقبل
وروی می آرند بعضهم بعضی از بهشتیان واقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون از هم میپرسند از احوال واعمال ایشان قالوا
انا کنا گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود مشفقین خایف ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء
قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار وخاتمت احوال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا
ونگاه داشت ما را عذاب السموم ○ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند وگویند سموم نام جهنم ست انا بدرستیکه ما کنا
بودیم من قبل ندعوه ما پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را ونیخواندیم اورا او وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را
انه بدرستیکه او هو البر اوست نیکوکار بندگان الرحیم ○ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت متقسمان بر عتبات مکه می ایستادند ع ۲۸
وحضرت رسول الله ص را نزد قوافل عرب بکهانت وجنون وشعر وسحر منسوب میساختند وآنحضرت ص اندوهگین میشد آیت آمد که فذکر
پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را وثابت باش بران وبسخنان مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمت ربک بانعام
پروردگار خود یعنی بحمد الله ونعمته بکاهن که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی بروکا مجنون ○ ونه دیوانه که عقل او پوشیده باشد
یا جن اورا فسر وگرفته ام یقولون شاعر بلکه میگویند او شاعر ست نبی نتربص به انتظاری می بریم بوی ریب المنون ○
حادثهٔ روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی رود بمیرد
وبه پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم پس بدرستیکه من باشما من المتربصین ○ از منتظرانم
یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید ام تامرهم احلامهم یا میفرماید ایشان را احلام ایشان عقلهای ایشان
بهذا با این سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند که کهانت را فطانت لازم ست ومجنون میخوانند وخرد با جنون جمع نشود وشعر
نسبت میدهند شاعر را کلامی متسق مخیل باید وآن با جنون هم میسر نمیگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل ست ام هم قوم
بلکه ایشان گروهند طاغون ○ از حد در گذشتگان در مکابره وعناد ام یقولون ○ بلکه میگویند تقوله بر بافته ست قرآن را واز
خود گفته وچنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون ○ بلکه ایشان از استکبار وحسد نمیگروند فلیأتوا پس بگویاریم
بحدیث مثله بسخنی مانند قرآن ان کانوا اگر هستند صادقین ○ راست گویان در انکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن
بر بافتنی وساختنی ست ایشان که فصحا وبلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید ام خلقوا یا آفریده شده اند ایشان من غیر
شیء بی چیزی یعنی بی پدری ومادری مراد آن ست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد اند که تعقل امور نکنند وبعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی ومحال ست که محدث بی محدثی باشد ام هم الخالقون ○ یا آنکه ایشان
آفرینندگانند مر خود را واین نیز ظاهر البطلان ست که معدوم چگونه وجود تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات والارض

آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را چنین ست بل لا یوقنون ○ بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و گرد گمان میگردند ام عندهم آیا نزدیک ایشان ست خزائن ربک خزانهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لائق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون ○ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند ام لهم یا مر ایشان راست سلم نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه می شنوند در وی کلام ملائکه را نچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین ست فلیات پس باید که بیارد مستمعهم شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان مبین ○ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ام له البنات یا مر خدا را ست دختران و لکم البنون ○ و مر شما راست پسران در ین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیرة گذشته ام تسئلهم آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا تاوان زده شوند فهم من مغرم مر از التزام آن تاوان مثقلون ○ گران بار شوند و روی از تو بتابند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشان ست انچه غیب دران مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون ○ پس ایشان مینویسند از انکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل ست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و انچنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی در بارهٔ تو مراد مکری ست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر ص از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون ○ ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر ام لهم یا مر ایشان راست الٰه غیر الله معبودی بجز خدای بحق که عذاب کند ایشان را بسبب مکافات مکر ایشان ست از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی مر خدا را ست عما یشرکون ○ از انچه شریک می آورند بوی یا شریک میگیرند برای وی قطعه نزدیک غرتش نه نشیند غبار شرک + با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند + هر طرح کافگنند بوصفش خیال و وهم + دست کمال آتش غیرت دران زند + معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول ص را + فاسقط علینا کسفا من السماء + پارهٔ از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعدهٔ عذاب راست گوئی حق سبحانه فرمود که وان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پارهٔ از آسمان ساقط فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعهٔ آسمان ست بلکه این سحاب متراکم ○ ابری ست در هم بسته و بر هم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال ما مور نیستی و مکافات ایشان از امگذار حتی یلقوا تا وقتیکه ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز را که خود در انروز یصعقون ○ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون ○ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب را مر از انچنین روز روز قیامت ست و بعضی گویند روز بدر ست وان للذین ظلموا و بدرستیکه مر آنانرا ست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر ست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا یعلمون ○ نمیدانند این را و اصبر و شکیبائی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان امهلت دادن ایشان و بمشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستیکه تو باعیننا در نگاه داشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو میکنیم و سبح بحمد ربک و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود حین تقوم ○ وقتی که برخیزی از خواب یا گوئی سبحانک اللهم و بحمدک نمازی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی گوئی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا الٰه الا انت استغفرک و اتوب الیک

در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد ومن اللیل فسبحه بعضی از شب فسبحه پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از زیاد ورترست و بر نفس سخت تر وادبار النجوم ۵ و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بصبح مراد دو رکعت سنت صبح قبل از صلوة فجر و صاحب موضح وجهی دیگر اینست که مراد نماز صبح

سورة النجم مکیة وهی اثنتان وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود والنجم بحق ستاره اذا هوی ۱ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کوکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریا ست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن ست وهوای بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول مجاهد نجم گیاهی ست که او را ساق نباشد وهوای بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رض مروی ست که مراد از ستاره وجود محمدی ست صلعم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت ست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد ص که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه ما ضل صاحبکم گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلعم وتسمیه صاحب جهت آن ست که پیغمبر ص ما سه روز بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وما غوی ۲ و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وما ینطق وسخن نمیگوید عن الهوی ۳ از هوای نفس خود بآرزوی طبع خود یعنی بیاطل تکلم نمیکند واصل معنی آنست که نطق او بقرآن ست از هوای نفس او نیست ان هو نیست انچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی ۴ مگر وحی که فرو آمده میشود بوی علمه بیاموزاند ویرا این وحی و آورنده فرشته شدید القوی ۵ سخت با قوت یعنی جبرئیل ع و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط ع را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود تمامی مردند ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی ۶ پس راست بایستاد جبرئیل ع بر انچه مامور ست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وهو بالافق الاعلی ۷ او بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و همچنین جبرئیل ع در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی ص او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده وحق سبحانه ازین خبر میدهد که ثم دنا پس نزدیک آمد جبرئیل ع به پیغمبر ص بعد از انکه او را دیده و بیهوش شده بود فتدلی ۸ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد ص قاب قوسین میان دو کمان او ادنی ۹ فاوحی بلکه کمتر ازان پس وحی کرد جبرئیل ع و ظاهر ساخت الی عبده بسوی بنده خدا که محمد ص ست ما اوحی ۱۰ انچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل ع گفت و بقول بعضی ضمائر راجع بحق ست و بعضی بپیغمبر ص بهمین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمکان فتدلی پس فرو تنی کرد یعنی بسجده خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره صورت خدمت اظهار نمود در سجده و عدها قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی ۱۱

کنایتی ست از تاکید قربت و تقرب محبت بواسطهٔ تقرب بافهام درصورت تمثیل مؤدی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بودی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هریک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته بایکدیگر انضمام دادندی و هردو بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر ازان بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بروجهی تمهید یافت که بعد ازان رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری ست پس گویا درین آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر ما حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان و نی اشارت ست بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزلهٔ دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او و ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل ع م نگنجد نوری کیست که ازان سخن تواند گفت نظم خیمه برون زد ز حد و وجهات + پردهٔ او شد تمتق نور ذات + تیرگی هستی از و دور شد + پردگی پرده از و نور شد + کیست کزان پرده شود کارساز + زمزمه گوید ازان پرده باز + فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدا ببندهٔ خود انچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی آن ست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند انچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر لبطلیوس تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود + اول آنکه مضمون وحی این بود اگر نه آن ست که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد + انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک + سوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من ست و معصیت ایشان بقضای من پس انچه برضای من ازایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریم و انچه بقضای من ازایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیم ام مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای ○ انچه دید این مرئی بقول اول جبرئیل ست ع م و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برانند که حضرت رسول الله صلعم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی را تنها که حق سبحانه بصر پیغمبر را ص در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید + خداوند جهان را بی جهت دید + دران دیدن که حیرت حاصلش بود + دلش در چشم و چشمش در دلش بود + اَفَتُمٰرُوْنَهٗ عَلٰى مَا يَرٰى ○ آیا مجادله میکنید با محمد بر انچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان پرسیدند وَلَقَدْ رَاٰهُ و بدرستیکه دید جبرئیل ع م را بصورت اصلی او نَزْلَةً اُخْرٰى ○ یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى ○ نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی ست که علم خلائق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و برنمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی آن ست که خدای تعالی را دید بار دیگر و وقتیکه خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رض مؤید این ست که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت را ص دران شب عرو جها بود برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثابت در بعضی از عروجها بوده باشد عِنْدَهَا نزدیک سدرة المنتهی ست جَنَّةُ الْمَاْوٰى بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدان ست پیغمبر ص دید جبرئیل را ع م یا خدای را اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آن هنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشٰى ○ انچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بران درخت بر هر برگے ملکے بود گویند

برحوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین پوشندهٔ آن نور کبریا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست
باز ننگریست وَمَا طَغٰی ○ و درنگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را درین آیت ستایش آنحضرت بحسن ادب و علو همت که در آن
پرتو التفات بر هیچ ذرهٔ از ذرات کائنات نیفگند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال الٰهی نکشود **نظم** در دیده کشید کحل مازاغ + نی راغ نگاه کردنی باغ
میراند براق عرش پرواز + تا مجلهٔ ناز و پردهٔ راز + پس پرده زپیش دیده برخاست + بی پرده بدیدنچه دل خواست + لَقَدْ رَاٰی و نجدای
سوگند که دید محمد در شب معراج مِنْ اٰیٰتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰی ○ از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل
که باشش صد پر هریکی از شرق تا غرب و رفرف خضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه اَفَرَءَیْتُمُ اللّٰتَ
وَالْعُزّٰی ○ خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰی ○ و منات سوم دیگر میتوانند کرد اینها را که خدای کرده است
لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله و عزی درختی ست که غطفان آن را میپرستیده اند و منات صخره است که هذیل
و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی سلسل که بنو کعب عبادت آن مینمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی ست و
این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود اَلَکُمُ الذَّکَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْاُنْثٰی ○ و مر خدای را ماده تِلْکَ اِذًا قِسْمَةٌ
آن هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِیْزٰی ○ قسمتی بوده ناراست و بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود +
نسبت دهید اِنْ هِیَ مَا هِیَ نیستند آنها اِلَّآ اَسْمَآءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید ایشان را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُکُمْ شما و پدران شما
بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نصیب مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای
بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ ط هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم مسلط شوید اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش
بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق ست وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ ج و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد
نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و هر آینه آمد بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمُ
الْهُدٰی ط از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافران را مَا تَمَنّٰی ز هیچ آنچه آرزو
بر ندازشفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰی ○ پس مر خدای راست ملک آخرت و ع ۱۰ ۱
مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را بر و تحکم نرسد وَکَمْ مِّنْ مَّلَکٍ و بسیاری از فرشتگان فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها که امید دارند
کافران بشفاعت ایشان لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَیْئًا چیزی را اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری
دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لِمَنْ یَّشَآءُ مر هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را
شفاعت کنند وَیَرْضٰی ○ و پسند خدای انکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بدرستی آنانکه نمیگروند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ هر آینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی ○ نام مادگان یعنی میگویند بنات الله
وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهٖ بآنچه که میگویند ایشان را اناث مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ دریی نمیروند بدین گفتار اِلَّا
الظَّنَّ ج مگر چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا
یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا ○ ج از سخن حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ
تَوَلّٰی ۵ پس روی بگردان از انکس که روی میگرداند عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما که قرآن ست وَلَمْ یُرِدْ و نمی خواهد بعمل خود

اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ط گرزندگانی دنیارا ذٰلِكَ این دوستی دنیا واختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ غایت رسیدگی ایشان ست
ازدانش وازان تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان برجمع وادخار آن مصروف وموقوف ست وبعضی علما حکم اعراض بآیة القتال
منسوخ دانند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِیْلِهٖ ۱۱ ازراه که دین
اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اهْتَدٰی ع بکسی که راه یافته است بحق وهریک راجزا فراخورا وخواهد داد وَلِلّٰهِ مَا
فِی السَّمٰوٰتِ ومرخدایراست انچه درآسمانهاست ازموجودات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ ۱۲ وانچه درزمینهاست ازمخلوقات سفلیه واو
مالک همه ست وقادر برجزای ایشان پس ایشان رابقیامت خواهد آورد لِیَجْزِیَ تاجزادهد الَّذِیْنَ اَسَآءُوْا آنانرا که بدکردند یعنی کافرشدند
بِمَا عَمِلُوْا بعقوبت انچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا وپاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند وبتوحید قائل شدند بِالْحُسْنٰی
بپاداش نیکو که بهشت ست اَلَّذِیْنَ محسنان آنانند که ایشان یَجْتَنِبُوْنَ پرهیزکنند ویایکسو شوند کَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ ازکبیرهای گناه یعنی گناه
کبیره راکه دران باب وعید واقع شده یابرای وی حدی مقررگشته وَالْفَوَاحِشَ وفاحشهای بزرگ رایعنی زنا بخصوصه که فحش کبائر وکبرفواحش ست
اِلَّا اللَّمَمَ مگرکه صغائرست که اگرکسی بکند انچه اندک وخرد بود ازگناه یانجا طراو بگذرد وازقوة بفعل نیاید او مغفورست اِنَّ رَبَّكَ بتحقیق
که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ط بسیارآمرزش ست چه مغفرت او فراسد همه گناهگارانرا نظلم گربارگناه ماگرانست وبحر کرم توبی کرانست
مارا گنه ازحد برون ست وعفو تو زجرم ما فزون ست هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ او داناترست باحوال شما اِذْ اَنْشَاَكُمْ چون بیافرید
شمارا یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِّنَ الْاَرْضِ اززمین یعنی ازخاک پدرشما آدم وداناست اقوال واحوال وافعال شما وَاِذْ
اَنْتُمْ وآن وقت که شما اَجِنَّةٌ خردان بودید فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ درشکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوْٓا پس
ستایش مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خودرا ببی گناهی وبسیاری خیر وخوبی اوصاف درنقاب آورده که هرگاه کودکی ازیهود بمردی گفتندی که او
صدیق ست حضرت رسول الله شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست درشکم مادر الا که او یا شقی ست یاسعید واین آیت
نازل شد که او داناترست باحوال شما درمبدای خلقت ووقتیکه کودکی خرد بود درشکم مادر پس خودرا مستائید وقولی آنست که بعضی مردم گفتند
نماز ما وروزه ما وحج ما آیت آمد که ستایش مکنید خودرا هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقٰی ع بکسیکه تقوی ورزد ودرعمل خود مخلص بود
آورده اند که ولید بن مغیره درپی حضرت رسالت پناه صلعم رفت واستماع کلام وی مینمود مشرکان ویراسرزنش کردند که دین پدران را
میگذاری وایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای میترسم یکی ازکفار گفت این مقدار مال من بده اگرترا
عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد وبعضی ازان مال بداد وباقی بخل کرد واین آیت آمد اَفَرَءَیْتَ الَّذِیْ تَوَلّٰی
آیا دیدی آنکسی راکه ازپیروی حق روی بگردانید وَاَعْطٰی قَلِیْلًا وبداد اندکی ازمال خود ازبرای رشوت تحمل عذاب ازو وَّاَكْدٰی
آکدی وبازداشت باقی راپس حبل وبخل باکدیگر جمع کرد اَعِنْدَهٗ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَیْبِ دانش چیزهای پوشیده
فَهُوَ یَرٰی پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او ازو عذاب برخواهد داشت اَمْ لَمْ یُنَبَّاْ بِمَا فِیْ صُحُفِ مُوْسٰی خبر آیا خبر کرده
نشده بانچه درصحیفهای موسی ست ع یعنی توریت وَاِبْرٰهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰٓی وزصحف ابراهیم ع آن کسیکه وفا کرد درتسلیم نفس وروح
ومال وولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیت این ست که آیا ولید پلید خبر ندارد وبانچه درصحف ابراهیم وموسی ست
وآن کدام ست اَلَّا تَزِرُ آنکه برندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی ۱۳ بارگناه نفسی دیگر پس او چگونه بارخود بادیگری حوالت میکند

وَاَنْ لَّیْسَ وَدیگر آنکہ نیست لِلْاِنْسَانِ مردمی را اِلَّا مَا سَعٰی مگر آنچہ سعی کند یعنی چنانچہ کسی را بگناہ دیگری نمیگیرند بثواب دیگری شتاب نمیگیرو انند در تبیان گفتہ کہ این آیت منسوخ ست کہ در سورۂ طور مذکور شد کہ ابنا را بصلاح آبا رفعت درجہ کرامت میکنند وَاَنَّ سَعْیَهٗ و آنکہ سعی خود را یعنی عمل کہ دران سعی نمودہ باشد سَوْفَ یُرٰی زود باشد کہ بہ بینند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجْزٰىهُ پس پاداش دہند مر او را الْجَزَآءَ الْاَوْفٰی پاداش تمام ان خیر افخر وان شر افشر وَاَنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی و آنکہ بسوی پروردگار تست نہایت ہمہ خلائق و رجوع ایشان وَاَنَّهٗ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰی و آنکہ خدای او میخنداند و میگریاند شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اہل بہشت را در بہشت و میگریاند اہل دوزخ را در دوزخ یا زمین را می خنداند بنباتات و میگریاند بر ابران و نزد بعضی خندہ و گریہ بوعد و وعید ست یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از و وَاَنَّهٗ هُوَ اَمَاتَ وَاَحْیَا و آنکہ خدای او میراند و زندہ میسازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زندہ میسازد در قبر یا او سازندۂ اسباب موت و حیات ملت و گفتہ اند مردہ میسازد کافران را بنکرت و زندہ میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجہل و علم ست یا بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بہیبت و انس ست یا باستتار و تجلی آمام قشیری فرمودہ کہ می میراند نفوس زاہدان را بآثار مجاہدت و زندہ میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاہدت یا ہر کرا بمقام فنا فی اللہ رساند جرعۂ از جام بقای باللہ چشاند مثنوی ہر کرا از بود او فانی کنی ۔ پر ز گوہرہای روحانی کنی ۔ کشتگان را شربت حیوان دہی ۔ بعد کشتن جان جاویدان دہی ۔ وَاَنَّهٗ و آنکہ در صحف ابراہیم و موسیٰ ع مست آنست کہ خدای خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی نر و ماده مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی اِذَا تُمْنٰی چون ریختہ شود در رحم آدم و حوا ع و عیسیٰ ع ازین حکم مستثنی اند وَاَنَّ عَلَیْهِ و آنکہ بر خدای ست النَّشْاَةَ الْاُخْرٰی آفریدنی دیگر کہ بعث ست در قیامت وَاَنَّهٗ هُوَ اَغْنٰی و اوست آنکہ تونگر کند بمال نقد وَاَقْنٰی و سرمایہ دہد بانعام و متعہ یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَاَنَّهٗ و آنکہ خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰی اوست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیہ ست و دیگر عبور و او یمانیہ ست و مراد ازین سخن شعری اوست و ابو کبشہ کہ یکی از اجداد مادری پیغمبر صلعم ست او را می پرستیدہ و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکردہ و قریش آنحضرت ص را ابن ابی کبشہ میگفتند بجہت خلاف با ایشان وَاَنَّهٗ اَهْلَكَ و آنکہ خدای ہلاک کرد عَادَنِ الْاُوْلٰی قوم عاد نخستین را کہ امت ہود بودند علی نبینا و علیہ السلام و قومی از ایشان کہ بنو لقیم میگفتند در وقت ہلاک قوم عاد در مکہ مقام داشتند بعد از ایشان ظہور کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُوْدَا و ہلاک کرد قبیلہ ثمود را فَمَاۤ اَبْقٰی پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوْحٍ و ہلاک کرد قوم نوح ع را مِّنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود وَاِنَّهُمْ كَانُوْا هُمْ بدرستیکہ بودند ایشان اَظْلَمَ وَاَطْغٰی ستمکار تر و از حد مرنده تر در شرک و عدوان چہ نوح ع را بسیار رنجانیدند و در نہصد و پنجاہ سال کہ دعوت فرمود اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شہرستان قوم لوط ع را اَهْوٰی بیفگند بعد از آنکہ جبرئیل ع برداشتہ بود یعنی آنرا از زیر و زبر کرد فَغَشّٰىهَا پس پوشانید آن شہرستان را مَا غَشّٰی آنچہ پوشانید یعنی سنگہای نشان دار کہ بران بارانید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتہای پروردگار تو تَتَمَارٰی شک می آری و جدال می کنی مخاطب ولید بن مغیرہ ست یا مر اطلاق را یعنی کہ در نعمت و دولت ست آزا نعیم گفت بجہت آنکہ در دنیا ست مر اہل اعتبار را هٰذَا نَذِیْرٌ این پیغمبر ست محمد صلعم پیغمبری ست بیم کنندہ مِنَ النُّذُرِ الْاُوْلٰی از جنس پیغمبران پیشین و سبب تقویت دل مومنان ست

از جنس پیغمبران نخستین بهمان بیفزاید که ایشان فرموده اند اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ نزدیک شدنزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب و دنو لَيْسَ لَهَا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای کَاشِفَةٌ یک ظاهر کننده اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيْثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُوْنَ از شگفت میدارید وَتَضْحَكُوْنَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُوْنَ و نمیگریید از خوف وعیدی که در وست وَاَنْتُمْ سٰمِدُوْنَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یعنی کنندگان کفار در وقت قرأت قرآن سرود می گفتند تا مردم از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوْا پس سجده کنید لِلّٰهِ مر خدای را وَاعْبُدُوْا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در و سجده بود این سوره بود و حضرت رسول الله ﷺ بعد از خواندن این آیت سجده کرد مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجود عبادت گفته که امر الهی نازلست و مسکنت متقرنست بکه و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل این سجده نمیرسند

سورة القمر مكية وهي خمس وخمسون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند و آن حضرت ﷺ برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قرار دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دو بار واقع شد بلکه این سوره فرود آمد که اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شگافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد رحمه آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر ﷺ رسیدند ابو جهل گفت ای محمد آیتی بما نمای والا سر تو بشمشیر برمیدارم آن حضرت ﷺ فرمود که چه میخواهی ابو جهل بجپ و راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست او را بگوی که ماه را بشگافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشگاف آن حضرت ﷺ انگشت سبابه مبارک برآورد و باشارت فرمود ماه را که بشگاف فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دور تر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود شد باز فرمود ماه را که بهم پیوند بیت شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ ✦ چون خامه بر نیز تیغ سنان او ✦ یهودی ایمان آورد ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما نمنشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم باوجود این که دیدند باز همه شنیدند نگرویدند و گفت جادوی دوی بغایت قوی ست چنانچه حق سبحانه فرمود که وَاِنْ يَّرَوْا و اگر ببینند کافران آیتی که نشانه از آثار قدرت ما و صدق دعوی حبیب ما در اظهار معجزه پیغمبر صلعم که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوْا اعراض کنند از ایمان بدان و روی بگردانند از تامل دران وَيَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ و گویند جادوی ست دائم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوْا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی نمایند اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ اَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ و هر کار که مقرر کرده شده واقع ست یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان یعنی باهل مکه در قرآن مِّنَ الْاَنْۢبَآءِ از خبرهای پیشینیان مَا فِيْهِ مُزْدَجَرٌ آنچه دران باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌۢ بَالِغَةٌ آن حکمت تمام ست رسنده بسر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ دران روز

کہ بخواند خواندہ یعنی اسرافیل ع م ایشان را الی شیء نکر ۞ بچیزی صعب و زشت کہ احوال قیامت ست خُشَّعًا اَبْصَارُهُمْ خواہم رفتہ باشد چشمہای ایشان از ہول یَخْرُجُوْنَ بیرون آیند مِنَ الْاَجْدَاثِ از قبرہا کَاَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُّنْتَشِرٌ ۞ ملخ پراگندہ یعنی در بسیاری و پراگندگی بر ہم می آیند و از ہر طرف سرگردان و حیران میروند مُّهْطِعِيْنَ شتاب کنندگان اِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف کہ آواز می آید می شتابند یَقُوْلُ الْكٰفِرُوْنَ میگویند ناگرویدگان هٰذَا یَوْمٌ عَسِرٌ ۞ این روزی دشوار ست بر ما كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوْحٍ گروہ نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوْا عَبْدَنَا پس تکذیب کردند بندہ ما نوح را ع م وَقَالُوْا مَجْنُوْنٌ و گفتند او دیوانه ست وَّازْدُجِرَ ۞ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی ہرگاہ کہ ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تہدید نمودندی و سنگ بر و زدندی تا بہوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهٗ پس نوح ع م بخواند آفریدگار خود را اَنِّيْ مَغْلُوْبٌ بآنکہ من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمیتوانم کرد فَانْتَصِرْ ۞ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَآ پس بگشادیم برای عذاب ایشان اَبْوَابَ السَّمَآءِ درہای آسمان را از طرف مجره بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ ۞ بآبی ریزان کہ چہل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت وَّفَجَّرْنَا الْاَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُوْنًا چشمہای تا از وی نیز آبہا برآمد فَالْتَقَى الْمَآءُ پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین عَلٰٓى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۞ بر کاری کہ قضا شده بود بر ایشان یعنی قوم نوح بہلاکت بطوفان وَحَمَلْنٰهُ و برداشتیم نوح را ع م یا ہر کہ بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلٰى ذَاتِ اَلْوَاحٍ بر کشتی کہ خداوند لوحہا بود یعنی تختہای پہناور وَّدُسُرٍ ۞ و خداوند مسمارہا و بندہا کہ کشتی بدان بند کنند تَجْرِيْ میرفت آن کشتی بِاَعْيُنِنَا بنگاہداشت ما و این طوفان واقع شد جَزَآءً لِّمَنْ كَانَ برای پاداش کسیکہ كُفِرَ ۞ گرویده بود و ناسپاسی کرده بود و نعمت وجود او یعنی نوح ع م وَلَقَدْ تَّرَكْنٰهَآ و بدرستیکہ ما بگذاشتیم این قصه را اٰيَةً نشانه در میان مردمان باکشتی نوح ع م را در زمین با قردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص ہست کہ اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ ۞ پس ہیچ پند گیرنده ہست کہ از ان عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِيْ پس چگونه بود عقوبت من در دنیا کہ ہمه را بطوفان مبتلا کردیم وَنُذُرِ ۞ و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح ع م وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْاٰنَ و ہر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ از برای یاد احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ ۞ پس ہیچ موعظه شنونده ہست کہ پند گیرد بدان كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر ہود ع م را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِيْ وَنُذُرِ ۞ عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان اِنَّآ اَرْسَلْنَا بدرستیکہ فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيْحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز مہیب و ہولناک فِيْ يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُّسْتَمِرٍّ ۞ پیوسته و استحکام یافته شامت او و آن روز چہارشنبه آخرین بود از ماه صفر تَنْزِعُ النَّاسَ برکند و از جای بر بود قوم عاد را كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ۞ گویا کہ ایشان را عظم اجسام بیحیای درخت خرما اند برکنده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه باشد عذاب من در آخرت عَذَابِيْ وَنُذُرِ ۞ و وعید کہ ایشان را بدان بیم کرده ایم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْاٰنَ و بدرستیکہ ما آسان ساختیم قرآن را کہ بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ از برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ ۞ پس آیا ہیچ پند گیرنده ہست كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح ع م را بِالنُّذُرِ ۞ بہ بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان را فَقَالُوْٓا پس گفتند اَبَشَرًا مِّنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَّاحِدًا یگانه کہ ہیچ تبع و حشم ندارد نَّتَّبِعُهٗٓ پیروی کنیم ما او را اِنَّآ اِذًا بدرستیکہ ما آن ہنگام کہ متابعت کنیم باشیم لَفِيْ ضَلٰلٍ در گمراہی وَّسُعُرٍ ۞ و در جنون ءَاُلْقِيَ

آیا القا کرده اند الذکر علیه بر و وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم ثمود او را نزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین ست
بلکه او کذاب در وغ گوئی ست اشر ○ خود پسند و ستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا از ودبانند
که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر ○ کیست در وغ گوئی یا ستیزنده چون
قوم ثمود تکذیب کردند صالح علیه السلام را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر انا مرسلوا الناقة بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة
لهم برای امتحان ما ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه
چه میکنند واصطبر ○ و شکیبائی ورز بازار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشان را آن الماء آنکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده
شده است میان ایشان و ناقه روزی ازان ایشان و انعام ایشان روزی خاص ازان ناقه کل شرب هر نصیبی ازان آب محتضر ○ حاضر
گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحب
یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه کمین نشست فعقر ○ پس پی کرد ناقه را محرک
عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سورهٔ هود صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده
داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت اول بمصدع رسید و او
تیری بیفگند که پاپهای ناقه را بر هم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان
قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده سه بانگ کرد و از انجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب به ثمود نازل گشت
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را و نذر ○ و بیم کردن من بر رسالت صالح علیه السلام انا آن ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر ○ مانند گیاه درهم شکسته
که ساز نده جای گوسفندان آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه آسان ساختیم قرآن را للذکر
برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر ○ پس هیچ یاد کننده هست آنرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط
مر او را بالنذر ○ بر بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم و بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حاصبا بادی سنگ
ابری سنگ بارنده و هم را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط علیه السلام و دختران وی را نجیناهم رهانیدیم ایشانرا از عذاب بسحر ○
بسحری که عذاب واقع میشده نعمة من عندنا مر انعامی که از نزد ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط علیه السلام و بنات او نجزی
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت من شکر ○ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب ست و بدان ایمان آرد ولقد
انذرهم و بدرستیکه ترسانیده بود لوط علیه السلام قوم خود را بطشتنا از گرفتن بعذاب و هلاک ما فتماروا پس شک آوردند
بالنذر ○ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستیکه طلبیدند لوط علیه السلام را عن ضیفه از مهمانان
وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشانرا که بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام ازان ابا میکرد و ایشان را پند میداد لوایشان در خانه
شکسته درآمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشانرا و یا روی ایشان هموار کردیم و در خبرست که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر
دیده های ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا و نذر ○ و بامداد
بیم میکرد لوط علیه السلام مر شمارا بآن ولقد صبحهم و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط علیه السلام بکرة در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد

بد ایشان عذاب مستقر ۵ عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی
پس بچشید و بکشید عقوبت مرا و نذر ۵ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را از ان ولقد یسرنا القرآن و هر آینه
سهل و آسان گردانیدیم قرآن را للذکر مر جمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر ۵ پس آیا
پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستیکه آمد آل فرعون النذر ۵ نه عون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون
علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی ع قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود فکذبوا بآیاتنا کلها بهمان آیتها و بدان نگرویدند
فاخذهم پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق اخذ عزیز مقتدر ۵ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن مقتدر ۵ توانا هلاک مشرکان
اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت تر مدقمن اولئکم از ین گروه کذان که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بیشتر
و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب او فرا رسید اینان را چرا فرا نرسد ام لکم یا آنکه شما را است ای مشرکان براءة
فی الزبر ۵ برائی در کتابهای سماوی یعنی برائی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون نحن ۵ آیا میگویند کفار عرب که ما
جمیع منتصر ۵ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان
ویولون الدبر ۵ و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگرداند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد
در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآن ست فاروق اعظم رض میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله ص
فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت ص زره می پوشد و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت
چه بود و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشان ست
والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و باهول تر و امر ۵ و تلخ تر و ناخوشتر ست از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستیکه
مشرکان فی ضلل در گمراهی اند از راه حق در دنیا و سعر ۵ و در عناد و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که
کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی میکشند و بدوزخ می افگنند و میگویند
ذوقوا بچشید مس سقر ۵ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا انا کل شیء خلقناه بدرستیکه ما هر چیزی را آفریده ایم بقدر ۵ باندازه
مقرر مرتب بر مقتضی حکمت با هر چه آفریده ایم مقدر ست و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر
و سمت تبدیل دور ست شعر قضی الله امرا و جف القلم * فما شاء یوجد و ما لا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دار و خموش * کز هر چه قلم رفت قلم
در نکشند وما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن ست یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعل کلمح بالبصر ۵ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بپاریم ولقد
اهلکنا و بدرستیکه ما هلاک کردیم اشیاعکم امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فهل
من مدکر ۵ پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبر ۵
مکتوب ست در لوح محفوظ از بر کتابها راگویند و لوح را از بر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در
نامهای ایشان که بدست حفظ ست وکل صغیر و کبیر و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده
و خواهد شد مستطر ۵ نوشته شده ست و بران پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستیکه پرهیزگاران و ترسگاران فی جنت در بوستانها اند

روز قیامت قَهْرِیَّہ ○ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهاره بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و کشادگی ست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقول ست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی فرموده که آن مکانی ست که حق تعالی راست گرداند دران وعده که با اولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِیْکٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ ○ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت ست که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند در قرب تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ص امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که با بیت عند ربی لطعمنی و یسقینی و چون بتبتکه فردا خواص بدان نازند امروز پایهٔ ادنای وی بود پس از رتبهٔ علا فرد لی او که نشان تواند داد مثنوی ای محرم سر لایزالی + مرآت جمال و لجلالی + مهمان ابیت عند ربی + صاحبدل لا ینام قلبی + از قربت حضرت الٰهی + هستی بثنا به که خواهی + قرآنی که عبارتش نسنجد + در حوصلهٔ خرد نگنجد + گم گشته بود عبارت آنجا + بلکه نرسد اشارت انجا

سورة الرحمن مکیة وهی ثمان وسبعون آیة

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد ص می آموزند این سوره آمد اَلرَّحْمٰنُ ○ لے خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزی را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ○ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را بجبر و بسیار یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ ○ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَہُ الْبَیَانَ ○ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم ع را و علم اسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و بیاموزانید وی را بیان انچه بود و هست باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد اَلشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه بِحُسْبَانٍ ○ مع بحسابی معلوم یعنی بروجی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده مسیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بر روید و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از نبات وَالشَّجَرُ و گیاهی که آنرا ساقی باشد و بران قائم بود یعنی درخت یَسْجُدٰنِ ○ فرمان می برند خدای را بطبع و طوع چون فرمان برداری سجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشان ست و گفته اند مرا سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی + ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا و بر داشت مر آسمان را بالای زمین بپانصد سال وَوَضَعَ الْمِیْزَانَ ○ و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن اَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِی الْمِیْزَانِ ○ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید وَاَقِیْمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیْزَانَ ○ و کم کنید میزان را یعنی کم منمایید در وزن داد و ستد این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشود مثنوی هر چه و هر چه که بازوی تو + کم کند از کیل و ترازی تو + هست یکایک همه بر جای خویش + روز جزا جمله بیارند پیش + ما تو نمایند نهانیت را + کم دهی و بیش ستانیت را + وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را انگسترد و یا نهاد بر سطح آب لِلْاَنَامِ ○ ے برای آدمیان تا بر و قرار گیرند فِیْهَا در زمین فَاکِهَةٌ انواع میوه ست وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْاَکْمَامِ ○ ع

خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما دیکه منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزی است که ازان قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهی ست که دانه از وجدا میشود وَالرَّيْحَانُ ○ و در زمین ریحانی ست یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آن ست که در زمین شمارا نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس اے آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید و انکار مینمائید که از و نیست بدانکه سی و یکجا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل ست بر ذکر نعم الٰهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلت ست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر ص این سوره را تا آخر برما خواند بعد ازان فرمود که مرا چیست که شمارا خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب این سوال و من هیچ باز نخواندم + فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند + و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ست ثنا و ستایش خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدم ع را که پدر انس ست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ ○ مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَآنَّ و بیافرید جان را که پدر جن ست مِنْ مَّارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِّنْ نَّارٍ ○ از آتش و گویند مارج از آتش ست که زبانه سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش + و در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور ست که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا بهوای مشتعل گویند پس جان مخلوق ست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممزوج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب ست در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شمارا از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق ست یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ○ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوائد ست از اختلاف فصول و حدوث انچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت ست و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبٰنِ ○ محمودی و رندید و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریارا یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا یامرا و يَلْتَقِيٰنِ ○ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده ست از قدرت خدایا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَّا يَبْغِيٰنِ ○ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی باهم نمی آمیزند تا خاصیت هریک باطل نشود یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمایند تا انچه میان ایشان ست غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بین دو بحر متفرع ست فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه ست تُكَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ ○ و مروارید ریزه و این جوهر است که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فوائد یابید و این نعم ظاهر ست فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبٰنِ تکذیب می نمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین ست که هر سالی متلاقی میشوند و برزخ حاجزی ست که منع میکند هر یکی

نصف

آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدان صدف در می آید و ازان لالی منعقد میگردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و ازان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان راست و ازان جواهر فقر و وجد بر زد و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را ازان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت زقعر بحر فنا گوهر بقا یابی + وگرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی + وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَئٰتُ و مر خدای راست راندن کشتیهای نورونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده شده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْاَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا بهت انتفاع بندگان ست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم ست فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تُكَذِّبٰنِ ○ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین ست از ذوی الروح فَانٍ ○ هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقٰى وباقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلٰلِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْاِكْرَامِ و خداوندگرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید يَسْـَٔلُهٗ میخواهند او را یعنی میطلبند از وی مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه هر بد و محتاج اند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَاْنٍ ○ او در ساختن و پرداختن کاری ست دعای را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزد یک خدای دو روز ست یک روز مدت دنیا و شان او در ین یکروز امر ست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال + دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب ست و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن ست و آن جزوی از اقسام زمانست و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق در هر آیتی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست ربما یکل یوم هو فی شان چه شان ست چه شان + یعنی اوصاف کمال تو مدار و پایان + جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست + هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان + سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات ست نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید ست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچکار نمیکند مراد تخویف سامع ست اینجا نیز ازروی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد اَيُّهَ الثَّقَلٰنِ ○ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب اینچه بزرگ قدر و قیمت بود او را ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار ست و جن و انس بتکلیف گران بار اند یا بار گناه گران درمانده اند فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید ست بحساب تا از اعمال مقصر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید اَنْ تَنْفُذُوْا آنکه بیرون روید مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوْا

پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُوْنَ بیرون نمی توانید شد اِلَّا بِسُلْطٰنٍ ۝ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست واز وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرد اگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر ست اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه آنست نه آن فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجز مید در دنیا و فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جزا و یار و مددگار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُکَذِّبٰنِ ۝ مجحود میورزید یُرْسَلُ فرستاده شود عَلَیْکُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُوَاظٌ زبانهٔ خالص مِّنْ نَّارٍ از آتش وَّنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرٰنِ ۝ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میمائید فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَآءُ پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملائکه فَکَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل سرخ کَالدِّهَانِ ۝ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دگر نماید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت احوال بوی پناه جوئید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا یُسْئَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْۢبِهٖٓ از گناه او اِنْسٌ وَّلَا جَآنٌّ ۝ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چنان کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا گنه گاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود که + لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می ورزید یُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ شناخته شوند کافران بِسِیْمٰهُمْ بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم ست یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فَیُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِیْ بموهای پیشانی یکبارگی اَقْدَامِ ۝ وبقدمها یکبارگی یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سر نگون بدوزخ افگنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید و بعد از اندا ختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ این آن دوزخ ست که از روی عناد تُکَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ ۝ بآن مشرکان و باور نمید اشتند یَطُوْفُوْنَ طواف میکنند دوزخیان بَیْنَهَا میان دوزخ وَبَیْنَ حَمِیْمٍ اٰنٍ ۝ و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان حمیم و جحیم میباشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده ازان نجات یابید تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می نمائید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن پیش خدای جَنَّتٰنِ ۝ دو بهشت ست یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود و در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوه های دلکش و حوران مهوش بود

وقف لازم

ع

محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی ست دیگر برای ترک مناهی یکی برای خاصهٔ خائف ست و دیگر برای خدام و متعلقان او فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت تُکَذِّبٰنِ خ تکذیب میکنید ذَوَاتَآ اَفْنَانٍ ○ دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد هریکی مشتمل بر اثمار گوناگون فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار بهر بنده عطا میفرماید تُکَذِّبٰنِ ○ انکار می کنید فِیْهِمَا دو باغ عَیْنٰنِ دو چشمه نَضَّاخَتٰنِ ○ میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده تُکَذِّبٰنِ ○ جحود می ورزید فِیْهِمَا دران دو جنت مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ از هر میوه زَوْجٰنِ خ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نه شنیده باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورندهٔ شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا میفرماید تُکَذِّبٰنِ خ منکر میشوید مُتَّکِـِٔیْنَ ترسندگان دران بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلٰی فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا بر فراشهائی که استر آن مِنْ اِسْتَبْرَقٍ از دیبای محکم باشد ۔ از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نو بسته دیگری گفته است که ظاهر آن داخل ست درین آیت که ۔ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَجَنَا الْجَنَّتَیْنِ و میوهٔ درختان این دو بهشت دَانٍ ○ نزدیک ست که دست قائم و قاعده و مضطجع بدان میرسد و گفته اند که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و فرشهای بادشاهانه نشاند و میوهٔ لذیذ و لطیف داد تُکَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید فِیْهِنَّ در قصور و منازل این دو بهشت قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ایشان را اِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از ازدواج ایشان در بهشت وَلَا جَآنٌّ ○ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشند جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت بر بندگان ارزانی داشته تُکَذِّبٰنِ خ تکذیب میکنید و باور نمیدارید کَاَنَّهُنَّ الْیَاقُوْتُ وَالْمَرْجَانُ گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ آیا جزا نیکی کردن در عمل باشد اِلَّا الْاِحْسَانُ خ مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید ۔ لا الٰه الا الله ۔ و عمل کند با امر و نواهی محمد الرسول الله صلعم نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت این ست که جزای نیکی نیکی ست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را بالفرح و توبه را بقبول و دعا را به اجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای فنای الی البقا الا بقا الا بقا مثنوی هر که در راه محبت شد فنا ۔ یافت از بحر لقا اندر بقا ۔ هر که را شمشیر شوقش سر برید ۔ میوهٔ ذوق از درخت وصل چید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید و انکار مینمائید وَمِنْ دُوْنِهِمَا و جز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جَنَّتٰنِ خ دو بوستان دیگر ست گفته اند دو بوستان اول از زر ست برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش

که این بهشتها نزد بندگان میکند تُکَذِّبٰنِ للمنکر میشوید مُدْهَامَّتٰنِ ۶۴ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی به سیاهی زننده است فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنائی چشم ست تُکَذِّبٰنِ ۶۵ انکار میکنید فِیْهِمَا درین دو بهشت عَیْنٰنِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتٰنِ ۶۶ جوشنده آب یعنی هر چند از و آب بردارند دیگر بجوشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُکَذِّبٰنِ ۶۷ خود تکذیب میکنید فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَّنَخْلٌ و خرما بنان وَّرُمَّانٌ ۶۸ و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل ست زیرا که خرما فاکهه ست و هم غذا و انار میوه است و دوا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبٰنِ ۶۹ انکار میکنید فِیْهِنَّ درین چهار جنت خَیْرٰتٌ حِسَانٌ ۷۰ زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران داده هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبٰنِ ۷۱ تکذیب مینمائید حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ حوران پنهان شده فِی الْخِیَامِ ۷۲ در خیمه ها که از در مجوف ست و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه بهشتیان سیدهند تُکَذِّبٰنِ ۷۳ انکار میکنید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند مر ایشان را اِنْسٌ قَبْلَهُمْ آدمی پیش از شوهران که بدیشان نام زد شده اند وَلَا جَآنٌّ ۷۴ و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده اند بلکه همه یکی اند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نام زد ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند تُکَذِّبٰنِ ۷۵ تکذیب میکنید که چنین حوران نگاهداشته عطا کند مُتَّکِئِیْنَ اصحاب یمین تکیه زدگان باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خضرٍ بر فرشها یا بالشهای سبز وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ ۷۶ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد تُکَذِّبٰنِ ۷۷ خود تکذیب میکنید تَبٰرَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگ ست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین ست که هیچکس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد بیت بر لب بحر چنین واماندهاند + خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الْجَلٰلِ وَالْاِکْرَامِ ۷۸ در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال انچه اثبات آن مستلزم کمالست ذات بی مثالش را ثابت ست و انچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس ازان منزه و معراست و اکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریه ست و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین ست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الطوا یا ذا الجلال والاکرام موید این قول ست

سورة الواقعة مکیة وهی ست وتسعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۱ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا کاذِبَةٌ ۲ نیست مر وقوع قیامت را دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که ازان خبر میدهد صادق ست و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل رَّافِعَةٌ ۳ بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعداء و اهل شقاق و نفاق ست و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرومیدارد تا آنرا که در دنیا خود را مرتفع میدیدند و برمی آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا ۴ جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بر وست منهدم گردد وَّبُسَّتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها

وقف لازم

ع ۳۳

بسا ○ رامذنی ناشکسته و پاره پاره گردد فکانت پس باشد هَبَآءً غباری که دیده میشود باشعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد مُّنۢبَثًّا ○ پراگنده و منتشر گشته وَّكُنتُمْ و باشید شما ای مکلفان دران وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً ○ اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در رستخیز فَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ○ پس اصحاب دست راست مَآ اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ○ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست وَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ آنها اند که بهر وقت اخراج ذریت از صلب آدم ع ایشان براست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال دران روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن برمیمنهٔ عرش ست و گفته اند میمنه بمعنی یمین و برکت ست یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ○ و اصحاب دست چپ مَآ اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ○ چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریت در شمال آدم ع بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش ست و گفته اند شامه را از شام گرفته اند و آن شوم و نامبارک اند وَالسّٰبِقُوْنَ و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت اَلسّٰبِقُوْنَ ○ پیشی گرفتگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی رض یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلعم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا بسنقت گیرندگان تکبیر اول اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ ○ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ○ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ گروهی مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ○ گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَقَلِيْلٌ و اندکی مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ○ از پسینیان یعنی امت محمد ص مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء ع را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد و در حدیث بریده رض مذکور ست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت من و چهل سائر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰى سُرُرٍ بر تختها مَّوْضُوْنَةٍ ○ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زمرد مُّتَّكِـِٕيْنَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بران تختها مُتَقٰبِلِيْنَ ○ برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا بدیدار هم متانس و مسرور باشند يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُوْنَ ○ جاوید مانندگان بهیات کودکی چه خدمت خردان زیباتر ست از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رض منقولست که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بِاَكْوَابٍ بکوزها وَّاَبَارِيْقَ ○ و بر لبقها وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ ○ و جامها از شرابی که روان ست در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَّا يُصَدَّعُوْنَ در دسر نکنند عَنْهَا از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُوْنَ ○ و نه بی عقل و بیهوش شوند ازان وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ ○ از انچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و گوشت مرغان که الطف لحوم ست مِّمَّا يَشْتَهُوْنَ ○ از انچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُوْرٌ و بر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِيْنٌ ○ کشاده چشمان در صفا و لطافت كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید المکنون ○ پوشیده در صدف که غبار بر و ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَآءً پاداش میدهم ایشان را پاداشی دادنی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ بسبب انچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُوْنَ نشنوند فِيْهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَّلَا تَاْثِيْمًا و نه سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام اِلَّا قِيْلًا لیکن میشنوند سخنیکه آن کدام ست سَلٰمًا سَلٰمًا ○ تکرار این لفظ

دلیل ست برآنکه اهل جنت بریکدیگر پیوسته سلام گویند وَاَصْحٰبُ الْیَمِیْنِ ۙ۹۰ واصحاب دست راست مَآ اَصْحٰبُ الْیَمِیْنِ ۙ۹۱ چه اند اصحاب دست راست یعنی بزرگ و کرم اند و ایشان باشند فِیْ سِدْرٍ در نزدیک درخت کنار مَّخْضُوْدٍ ۙ۲۸ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افگندند و آن وادی ست از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر مار مثل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَّطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ ۙ۲۹ و درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَّظِلٍّ مَّمْدُوْدٍ ۙ۳۰ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود مراد از ظل راحت ست وَّمَآءٍ مَّسْكُوْبٍ ۙ۳۱ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرومی ریزد بر بوستانهای دیگر وَّفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ ۙ۳۲ و بسیار میوه لَّا مَقْطُوْعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَّلَا مَمْنُوْعَةٍ ۙ۳۳ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده هیچ نوع باز ندارند نه چون میوهٔ دنیا که بی بها بدست نیاید وَّفُرُشٍ و گستردنیها مَّرْفُوْعَةٍ خ ۳۴ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده اِنَّآ بدرستیکه ما اَنْشَاْنٰهُنَّ بیافریدیم ابتدای بی سبب ولادت زنان عجائز دنیا را اِنْشَآءً ۙ۳۵ آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن ست که پیرزنان را جوان سازیم بریک سن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس گردانیم ایشان را اَبْكَارًا ۙ۳۶ دختران دوشیزه یعنی هرگاه که از وطی نزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا باغنج و ناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا ۙ۳۷ هم زادان هر سی و سه سال و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیان را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة فرعون او را یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بر وارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و هر بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِاَصْحٰبِ الْیَمِیْنِ ۙ۳۸ برای اصحاب یمین دست راست و گویا که سائلی میپرسد کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ ۙ۳۹ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ ۙ۴۰ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول ص آیت بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر ص گفت از آدم تا من یک ثلثه و از من تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که از جوان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشد و هشتاد از ان امت من خواهند بود و از ینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آن حضرت ص در دوزخ جاوید نخواهند ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر ✦ کسی را که باشد چنین دستگیر ✦ نماند بعصیان کسی در گرو ✦ که دارد چنین سیدی پیش رو ✦ وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۙ۴۱ و اصحاب دست چپ مَآ اَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۙ۴۲ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدار اند و دران روز باشند فِیْ سَمُوْمٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند وَّحَمِیْمٍ ۙ۴۳ و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان دنیا آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و ازان سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ مِّنْ یَّحْمُوْمٍ ۙ۴۴ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی ست از آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَّلَا كَرِیْمٍ خ ۴۵ و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این عذابها ایشان را بجهت ست اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش ازین

در دنیا مترفین ۴ بناز و نعمت پرورده شدگان و متنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات و کانوا یصرون ۵ بودند که اصرار مینمودند
علی الحنث العظیم ۶ بر گناه بزرگ که شرک ست یعنی بران اقامت مینمودند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود و کانوا
یقولون ۷ بودند که میگفتند ءاذا متنا آیا وقتی که بمیریم و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون ۸ آیا ما برانگیخته گانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اوآباؤنا الاولون ۹
آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که ان الاولین بدرستیکه پیشینیان از آبای شما و غیر آن والآخرین ۱۰
و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون ۱۱ هر آینه جمع شدگانند الی میقات یوم معلوم ۱۲ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که
قیامت ست یا مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم ست یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که
معلوم ست مر خدایرا ثم انکم پس بدرستیکه شما ایها الضالون ۱۳ ای گمراهان از راه حق المکذبون ۱۴ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را
خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که شما فردای قیامت لآکلون ۱۵ هر آینه خورندگانید من شجر از درختی من زقوم ۱۶
که آن زقوم ست یعنی شما را زنده کنند و ازان درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگان باشید منها البطون ۱۷ از میوه آن درخت
شکمهارا فشاربون پس آشامندگان علیه بالای زقوم من الحمیم ۱۸ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع برد و زخیان گمارند تا که برسانند
شکمهارا از زقوم پس تشنگی بریشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری ازان بیاشامند فشاربون پس آشامندگانند از حمیم شرب
الهیم ۱۹ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان
چندانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیش و پس ایشان ست یوم الدین ۲۰ در روز
جزا هیچ حاضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع مآکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید
نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون ۲۱ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر
که هر که بر ابتدا تواناست بر اعادت نیز قادر خواهد بود افرءایتم آیا خبر دهید ما تمنون ۲۲ از آبی که میریزید در رحم زن ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید
کودکان را ازان ام نحن الخالقون ۲۳ یا ما ایم آفریدگار آن و شما مقرایید بآنکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمیشود بلکه بر
وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نحن قدرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
هر کس و ما نحن بمسبوقین ۲۴ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را
تقدیر کردیم علی ان نبدل برای آنکه تبدیل کنیم ازشما امثالکم کسان را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم و ننشئکم
و بیافرینیم دیگرباره شما را فی ما لا تعلمون ۲۵ در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را
در بهترین هیاتی ولقد علمتم و بدرستیکه دانسته اید شما النشاة الاولی آفرینش نخستین را که نطفه بود و علقه شد تا آخر و بدان هم
اقرار دارید فلولا تذکرون ۲۶ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بران قادرست ازین عاجز نتواند بود
نظم آنکه ما را از خلوت نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود باز دیگر که از سموم هلاک در وی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند با مرکن فیکون
کار داز گوشه لحد بیرون افرءایتم آیا اخبار می نمایید ما تحرثون ۲۷ از آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افگنید
ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون ۲۸ یا ما رویانیده ایم حرث

فعل عبد نیست وزرع فعل خدای و در خبر آمده که نگویند یکی از شما کہ زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بزر و درو از بنده است
و روئانیدن از حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هر آینه گردانیم آن چیز را که کشته آید حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی
بیدانه فظلتم تفکهون ○ پس همه روز باشید از آن قضیه و بلیه که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان
گردید و میگوئید انا لمغرمون ○ آیا ما تاوان زدگانیم و خصما خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون ○
بلکه ما بی بهرگانیم از روزی افرأیتم آیا خبر باز دهید الماء الذی تشربون ○ از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما
بوی باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون ○ یا ما فرو
فرستنده ایم آبی شیرین لطیف را لو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فلولا
تشکرون ○ پس چرا شکر نمی گوئید خدای را بر این نعمت افرأیتم اخبار کنید آیا النار التی تورون ○ از آتشی که بیرون می آرید
ءانتم آیا شما انشأتم شجرتها در خت آتش را که آن مرخ و عفار است ام نحن المنشئون ○ یا ما آفریننده
آنیم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخی که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند حق سبحانه از میان آن
دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون می آرد نحن جعلناها ما گردانیدیم آن آتش را تذکرة یاد کردنی که چون ببینید آتش دوزخ
یاد کنید یا آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر و با وجود مائیتی که در وست
که بکیفیت ضد آتش ست هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن و متاعا و ما ساختیم
آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین ○ مر مسافران را و متیمان را الکتفا کردند بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم ○ بنام پروردگار بزرگ تو و او را پاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم ○
بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که
غروب دلیل زوال ست و بزوال استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در
تبیین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان ست که مشبه اند به نجوم کما قال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل
نجوم که بروج آسمان ست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا ازمان نجوم که مامور بر جم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر
بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن ست و مواقع آن دل متقدس پیغمبر یا صبر چند دل مطهر او یکی بود
یا نجوم قرآنی بسیار بود بعضی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسائی رح که بموقع خوانده اند مؤید این قول ست و نزول قرآن بر قلب
مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و انه و بدرستیکه انچه خدای بدو سوگند خورد لقسم سوگندی ست
لو تعلمون اگر دانید عظیم ○ بزرگ و معتبر جواب قسم هیست انه بدرستیکه انچه آنحضرت بر شما میخواند لقرآن کریم ○ هر آینه
قرآنی ست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل ست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی ست نزد خدای و ملائکه
و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم و معزز ست این قرآن نوشته است فی کتب مکنون ○ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده
نزد یک خدای در لوح محفوظ که نمیتواند لوح را یعنی مطلع نشوند بر انچه در وست الا المطهرون ○ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات
اوصاف بشریه یا گویند که مراد مفسرانند و کرام برره و بعضی ضمیر را عائد بقرآن دانند و مراد مصحف ست یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان ع

از احداث ظاهر آیت نفی ست و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و حائض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حنفیه گویند محدث و جنب را روا ست حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم رح نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصلا از و و در نوادر مذکور ست که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح جائز ست کتابت قرآن و قتیکه لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام محمد رح هیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرأت کرده اند و از ابن عمر رض منقول ست که دوستر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید ست یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرارت قرآن و محققان گفته اند که مراد ازین اعتقاد ست یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنان اند با عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را نداند الا آنها که سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ماسوی الله ست حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب انگه براندازد * که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا * در بحر الحقائق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و سر مقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهودی بیت چون تجلی کرد او صاف قدیم * پس بسوزد وصف حادث را کلیم * تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است مِّن رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از آفریدگار عالمیان اَفَبِهٰذَا الْحَدِيْثِ آیا بدین سخن که قرآن ست اَنْتُمْ مُّدْهِنُوْنَ ۝ شمای اهل مکه ناگرویدگان یا مداهنه کنندگان یا منکران وَتَجْعَلُوْنَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن اَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ۝ آنکه تکذیب کنید مراورا یا میگردانید شکر روزی خود را از اکه نسبت باران بآب و هوا کنید و این تکذیب سخن خداست فَلَوْلَآ پس چرا نه اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ ۝ چون برسد روح بحنجرهٔ گلو در وقت مرگ وَاَنْتُمْ حِيْنَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُوْنَ ۝ مینگرید بمیت وَنَحْنُ اَقْرَبُ و ما نزدیک تریم اِلَيْهِ بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلٰكِنْ لَّا تُبْصِرُوْنَ ۝ و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رویت ست فَلَوْلَآ اِنْ كُنْتُمْ پس چرا نه اگر هستید شما غَيْرَ مَدِيْنِيْنَ ۝ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُوْنَهَآ باز گردانید روح را بجسد اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان تمسک آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن خود و قتیکه بحلق رسیده فَاَمَّآ اِنْ كَانَ پس اگر باشید متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مراورا ست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَّرَيْحَانٌ ۝ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيْمٍ ۝ و دیگر او راست بهشت یعنی ادراک بوستان پر نعمت وَاَمَّآ اِنْ كَانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝ از اصحاب دست راست فَسَلٰمٌ لَّكَ پس سلامت ست مرترا ای کسیکه هستی مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝ از اصحاب یمین و آشهر آن ست که سلام بر تو ای محمد ص از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وَاَمَّآ اِنْ كَانَ و اگر باشد مردهٔ مِنَ الْمُكَذِّبِيْنَ از تکذیب کنندگان بخدای و رسول الضَّآلِّيْنَ ۝ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مراورا ست پیش کش در قبر مِّنْ حَمِيْمٍ ۝ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَّتَصْلِيَةُ جَحِيْمٍ ۝ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه گفته شد در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ ۝ هر آینه آن حق یقین ست یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ

پس تسبیح گوی باسم ربك العظیم ○ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام مجسمه فرجام او از انچه لائق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر پروردگار خود قولی انست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله فرموده که اجعلوها فی رکوعکم ع ۲۲

سورة الحدید مدنیة وهی تسع وعشرون اٰیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

سَبَّحَ لِلّٰهِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین ست از مومنان و اشهر آن ست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد انچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و انچه در زمین ست از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو والاٰصال وَهُوَ الْعَزِیْزُ و خدای غالب ست در هر چه خواهد الْحَكِیْمُ ○ و اند هر چه فرماید لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر اوراست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آن ست و متصرف دران یُحْیٖ زنده میگرداند در آخرت وَیُمِیْتُ و می میراند در دنیا وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ و او بر هر چیز از اماتت و احیا قَدِیْرٌ ○ توانا ست هُوَ الْاَوَّلُ اوست پیش از هر اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی ست که او را بدایت نیست وَالْاٰخِرُ و پس از فنای هر موجودات اوست یعنی باقی ابدست که اخیریت او را نهایت نیست فرد اول او اول بی ابتدا + آخر او آخری انتها بیست بود و نبود این چه بلند ست و پست + باشد و این نیز نباشد که هست + وَالظَّاهِرُ آشکارا را وجود او بکثرت دلائل وَالْبَاطِنُ ○ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حد و معتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بد و قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر + دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد + سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان + چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کارساز خود ایشان را مپندار کا اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیز بو جهی خوبترین بیار است باطن منم که سرائر حقائق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم + ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم + اول بی انتقال آخر بی ارتحال + ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم + در بحر الحقائق آورده که اول ست در عین آخریت و آخر ست در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر ست در عین باطنیت و باطن ست در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد دران واحد نظم اولی و هم در اول آخری + باطنی و هم دران دم ظاهری + تو محیطی بر همه اندر صفات + وز همه پاکی و مستغنی بذات + وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ و او بهمه چیز عَلِیْمٌ ○ دانا ست اول و آخر نزد علم او مساوی ست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد و عَلَی الْعَرْشِ بلند بیرعرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود یَعْلَمُ میداند مَا یَلِجُ انچه درآید فِی الْاَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا و میداند انچه بیرون آید از زمین

چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا یَنْزِلُ و میاید انچه فرود آید مِنَ السَّمَآءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَمَا یَعْرُجُ و انچه بالا برود و در آید فِیْهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که عملهای بندگان میبرند وَهُوَ مَعَکُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اَیْنَ مَا کُنْتُمْ هر جا که شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آن را بکشف دریابد بهیت این معیت می نگنجد در بیان و نی زمان دارد خبر ز دونی مکان وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه شما می کنید بَصِیْرٌ ○ بینا ست و بران جزا خواهد داد لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست حکمگزاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابداء دارد و ثانی باعادت چنانچه میفرماید وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ○ و بسوی خدای باز گردیده شود عواقب کارها یُوْلِجُ الَّیْلَ در آرد شب را فِی النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَیُوْلِجُ النَّهَارَ فِی الَّیْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب یا عکس کند باختلاف فصول اربعه وَهُوَ عَلِیْمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ○ بانچه در دلها پوشیده است اٰمِنُوْا بگروید ای کافران بِاللّٰهِ بخدای واو را یگانه دانید وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او که محمد صلعم ست و تصدیق وی نمائید وَاَنْفِقُوْا و ببخشید مِمَّا جَعَلَکُمْ از مالها که گردانیده است خدای شما را مُّسْتَخْلَفِیْنَ خلفای گذاشتگان بتصرف فِیْهِ در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْکُمْ از شما وَاَنْفَقُوْا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سائر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست اَجْرٌ کَبِیْرٌ ○ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم ست وَمَا لَکُمْ لَا تُؤْمِنُوْنَ و چیست شما را که نمیگروید بِاللّٰهِ بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُوْلُ و حال آنکه پیغمبر صلعم که فرستاده است یَدْعُوْکُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوْا تا ایمان آرید بِرَبِّکُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ اَخَذَ و بدرستیکه فرا گرفت خدای مِیْثَاقَکُمْ پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما مُّؤْمِنِیْنَ ○ باورداران گان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِیْ یُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلٰی عَبْدِهٖ بر بنده خود که محمد ست اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِّیُخْرِجَکُمْ تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر اِلَی النُّوْرِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَاِنَّ اللّٰهَ بِکُمْ بدرستیکه خدای بکم بشما لَرَءُوْفٌ مهربانست که قرآن میفرستد رَّحِیْمٌ ○ بخشاینده ست که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَکُمْ و چیست شما را وچه فائده می بینید وچه عذر دارید اَلَّا تُنْفِقُوْا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدا یرا ست مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین ست بعد از فنای مالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولکن خلق در آن تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد درین کلام ترغیب ست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران نگاهدارید و برای خود ازان ذخیره آخرت بردارید لَا یَسْتَوِیْ برابر نیست مِنْکُمْ از شما ای مومنان مَّنْ اَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وَقٰتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول یا کسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه دران وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اُولٰٓئِکَ آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اَعْظَمُ بزرگتر اند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِّنَ الَّذِیْنَ

انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا وبهر یک نفقه وقتال میکنند پیش از فتح وپس ازان وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای ایشانرا بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله وخدای بما تعملون بانچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خبیر ۞ دانا ست اگر مفسران برانند که این آیت درشان ابو بکر صدیق رض ست که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود واشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام وتجرید + سرور فرجله اهل توحید در جمع مقربان سابق + حقا که جزا و نبود صادق + من ذا الذی کیست آن کسیکه او یقرض الله وام دهد خدایرا یعنی نفقه کند مال خود را بامید چون طالب عوض آن ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس وباخلاص فیضعفه تا زیاده گرداند خدای جزای قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر او را بود اجر کریم ۞ مزدی گرامی که بهشت ست یوم ترى المؤمنين یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده والمؤمنات وزنان مومنه را بر صراط دران دم یسعى میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بين ايديهم در پیش ایشان تا بآسانی میگذرند وبایمانهم واز جانبهای راست ایشان تا ایشان را بهشت مژده نمونی میکنند وازابن مسعود رض منقول ست که نور هر کس بقدر عمل وی بود نوریکی از صفا باشد تا عدن وازان دیگران برابر کوهی ویکی را بمقدار نخلی وادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مومن بی نور نباشد وگویند فرشتگان مرایشانرا که بشراکم الیوم مژده شما امروز جنت ۞ دخول ست در بوستانها که پیوسته تجری یی میرود من تحتها الانهر از زیر منازل و اشجار آن جویها وباشید شما خالدین فیها جاودان دران ذلک واین بشری بجنت جاویدان هو الفوز العظیم ۞ اورستگاری بزرگ ست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید ودیدار ملک متعال می بینید مصرع هزار جان مقدس فدای دیدارش + ابو امامه رض فرمود که مومنان را بر صراط نور دهند وکافر ومنافق را بی روشنی بگذارند ومومنان هرگاه که روی بازپس میکنند بهر صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند وبدیشان نرسد کما قال الله تعالى يوم يقول المنفقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنفقات وزنان منافقه للذين امنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نوركم از نور شما چون بمانگرید قيل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه مر منافقان راکه بازگردید وراءکم بازپس جایها یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجویید روشنی راکه در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا باخود باید آورد بیت کار انجا کن که تشویش ست در محشر بسی + آب از نیجا برکه در دریا بسی شور وشر ست + منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان ست روی بازپس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بينهم میان منافقان ومومنان بسور دیواری بزرگ چون بارهٔ شهری له باب مر او را دری باشد که مومنان بدان در در آیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فيه الرحمة در و رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت ست وظاهره وظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب ۞ از پیش آنکه طرف منافقان ست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ ست اما منافقان چون بازپس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود وایشان حاجز شده دری دارد ازان در بنگرند ومومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان مجو ریاض جنان اند مینادونهم منجر انند ایشانرا بزاری وگویند ای مومنان الم نکن آیا نبودیم معکم با شما در دنیا بجماعت شما نماز میگزاردیم وبموافقت شما روزه می داشتیم قالوا بلی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افگندید نفسهای خود را

وبسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم وتاخیر کردید در توبه وارتبتم وشک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی ص وغرتکم الامانی وبفریفت شما را آرزوهای شما یعنی المهای دور دراز پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتیکه بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله الغرور ○ وفریب داد شما را بخدای شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فراگرفته نشود منکم از شمای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا ونگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویده اند مأویکم النار جای شما وایشان آتش دوزخ بود هی آتش مولیکم مزاوارتر است بشما وبئس المصیر ○ وبد بازگشتنی ست آتش آورده اند که مومنان در مکه با فقر وفاقه بحد تمام قواعد طاعت را تمهیدی کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد ونعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور وقصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که الم یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد ونرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل وبرای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود که درست ورا ست ست وقولی آن ست که مزاح ومضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد واین آیت نازل گشت یا صحابه من التماس موعظه کردند واین کلام فرود آمد وجمعی گویند نزول آیت در شان منافقان ست می فرماید که وقت نیامد آنانرا که ایمان آورده اند بزبان ودل ایشان ازان خبر ندارد که ترسگار گردد واخلاص را شعار ودثار خود سازند ولا یکونوا ومباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتب مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند من قبل پیش ازین یعنی چون یهود ونصاری مباشید که ایشانرا تورات وانجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند واهل دوره پیش گرفتند فقست قلوبهم پس سخت شد دلهای ایشان ودران خشوع نماند وکثیر منهم وبسیاری از ایشان فاسقون ○ خارج اند از دین خود وتارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه وگفته اند نتیجه سختی دل غفلت ست ولشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت مثنوی دلی کز نور معنی نیست روشن + مخوانش دل که آن سنگ ست وآهن + دلی کز گرد غفلت زنگ دارد + ازان دل سنگ وآهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی وفسردگی او وهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستیکه روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانهای قدرت لعلکم تعقلون ○ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستیکه مردان باور دارنده والمصدقات وزنان تصدیق کننده که قول خدا ورسول را راست دانستند واقرضوا الله وحال انکه وام داده اند خدایرا قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال یضعف زیاده گردانیده میشود لهم برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفصد وزیاده ولهم ومر ایشانرا ست اجر کریم ○ مزدی گرامی وپاداشی بزرگوار یعنی بهشت والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند بالله ورسله بخدا وبفرستادگان او وشک نیاورده در اخبار واحکام ایشان اولئک آن گروه هم الصدیقون قص ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان والشهداء وگواهانند بروز قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا وامم ایشان وبقول بعضی که والشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آن ست آنانکه شهید شده اند در راه خدای نزدیک وی اند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشانرا ست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم ونور روشنی که روز حشر بر ایشان بود والذین کفروا وآنانکه بپوشیدند حق را وانکار نبوت پیغمبران عم کردند وکذبوا بآیاتنا وتکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد ص فرو فرستاده ایم

اولئک

ع ۹ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا این را که زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه ست وَلَهْوٌ وبیهوده ورنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان ست در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه ست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وَزِينَةٌ ودیگر آرایش ست در مطاعم خوشگوار وملابس نیکو ومنازل وملکش ومراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ ومفاخرت کردن میان یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ ومباهات بسیاری مال واولاد وکثرت فرزندان وبدانید که اندک زمانی را آن بازی برطرف شود ولهو وفرح ایشان بغم وترح مبدل گردد وآرایشها ازهم فرو ریزد وتفاخر وتکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال وزودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچون مثل باران ست که بر زمین تشنه بارد وتخمها که در وست زود بروید وقائم گردد پس از روی خوبی أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ پس آنگه خشک گردد بینکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی درهم شکسته وکوفته وریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ ودر آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت ست مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ وآمرزش ست مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ وخشنودی مر دوستان حق را که در جست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند ربانی ای طالب دنیا تو بسی مغروری + وی مائل عقبی تو کی مزدوری + وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری + تو طالب نور بلکه عین النوری + وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۝ مگر متاعی که بفریبد وباقی نماند واین متاع غرور به نسبت کسی ست که دنیا را دست افزا حصول نعم اخروی نسازد واز متلذذات نفس وهوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده با سباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید واز تراضی ربانی بهره برد او به نسبت او متاع سرور ست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را گر بهر حق باشی حمول + نعم مال الصالحین گفته رسول + سَابِقُوا پیشی گیرید وشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع ست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وموجب مغفرت توبه ست یا استغفار یا ادای فرائض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی رحمه گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت پناهست پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش ست وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا وپیشی گیرید در رفتن بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان وزمین ست بشرطی که همه اصناف رقیقه سازند وبیکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده ست این چنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بالله برای کسانیکه گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ وبفرستادگان او ذٰلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضْلُ اللَّهِ فضل خدای ست وکرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر که میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ وخدای خداوند فضل بزرگ ست بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان وهم در آخرت بمغفرت ورضوان مَا أَصَابَ نرسد وبخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسنده از غم وانواع مصائب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط وگرانی ونقصانی مال وزرع وجز آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ ونه در نفسهای شما چون بیماری وضعف وفقر وموت اولاد وغیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده ست در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا هلاک پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را إِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح باوجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝ هیچ بر خدای آسان نیست در ازل این حکم فرمود ارزوی رافت ورحمت جست آنکه در نفوس قرار گیرد وبدانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد میگوید که در ازل اینها بر شما نوشته ایم لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید وغم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد از شما از مال وخصب وعافیت وصحت

وَلَا تَفْرَحُوا وشادان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داد مر شمارا از مال ومتاع دنیا اخبارست بمعنی نهی یعنی از اد بار دنیا ملول واز اقبال آن مسرور مشوید که نه آن را قراری ست ونه این را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند + ور فوت شود نیز غمی نخورد بعمی + واز مرتضی علیه الرضا منقول ست که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فراگیرد زهد را بر هر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد وچه زیبا گفته اند رباعی مال ار بتو رو نهد مشو شاد ازان + ور فوت شود مشو بفریاد ازان + پندیست پسندیده بکن یاد ازان + تا دنیا ودینت شود آباد ازان + وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا وفخر کننده بدان بر اکفا واقران پس صفت ایشان میکند ومیفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بخل میکنند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ ومیفرمایند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت رسالت پناه صلعم وآن را پوشیدند ودیگران را نیز بکتمان آن فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ وهر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد ص فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از وی واز انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات وصفات که اعراض وتولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملائکه را بپیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزات ست یا بشریعتهای واضحه وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی ودنیوی بود وَالْمِيزَانَ ومنزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قائم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات واتزال میزان در زمان نوح علی نبینا وعلیه السلام بوده وگفته اند مراد اسباب انزال اوست وامر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وفرستادیم آهن را با آدم ع مادردی فرموده که آدم ع چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود تیر وتیک وسندان ودر معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت ست یعنی آلتهائیکه در کارزار بکار آید ازو سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه وشمشیر وپیکان وخنجر وامثال آن وخواه برای حفظ نفس چون زره وخود وجوشن وجز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ودر آهن ست سودها مر مردمان را چه قوام صناعات وحرفت تمام با آهن بازبسته ست وهیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد ونفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر وتیر مسلمانان هراسان اند واهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند وترازو فرستاد تا معاملات وزن برنهج راستی فیصل یابد وکتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وتا ببیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ وفرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد مومن ست که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر ص حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر ص مددگاری مینمودند ودر غیبت یار وهوادار نبودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای توانا ست بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالب ست بر همه بحکم وفرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نبی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ وابراهیم خلیل ع را به نمرودیان وَجَعَلْنَا وودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ ووحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از ینها که انبیاء ع بدیشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب ونبی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب ورسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَى آثَارِهِمْ

ع

بر عقب نوح و ابراهیم ع و امم ایشان رُسُلَنَا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح ع م را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف ع م وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل ع م را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ یعنی پسر مریم را وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ ۵ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افگندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی ع م را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع م و خواص او را بر یکدیگر شفق و مهربان گردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان و آن چنان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه ندشتند آن را حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد ص را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح ع م انحراف ننموده حضرت رسالت پناه ص را دریافتند بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام ص سرافراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر ص أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ ○ بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب رهیگویید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید به رسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ و بفرستاده او یعنی محمد ص يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد ص و یکی برای ایمان بسائر انبیاء ع م وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را گناهان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مومنان را رَحِيمٌ ○ مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بجیب من نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستیکه قادر نشوند وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستیکه فضل بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ خداوند فضل بزرگ ست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب + خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف + همتند پیش و کم ز نوال تو بهرمند + دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف +

سورة المجادلة مدنية وهي اثنتا وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود بصحبت خوله ازان استماع نمود کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی + و این باظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت ص آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول ص فرمود که تو بر و حرام شدی گفت

یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر و حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت انیس و یرنه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر باز گردانید و پیغمبر جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق شنود خدای **قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ** سخن آن زن را که جدال میکرد با تو **فِیْ زَوْجِهَا** در کار شوهر خود **وَ تَشْتَكِیْۤ** و نالہ کرد و شکایت خود برداشت **اِلَى اللّٰهِ** بخدای **وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ** و خدای میشنود **تَحَاوُرَكُمَا** پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر و حرام شدی او میگفت که مرا طلاق نداده **اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ** بدرستیکه خدای شنوا ست اقوال مردمان را **بَصِیْرٌ** بینا ست باحوال ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود **اَلَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ** آنانکه ظهار می کنند **مِنْكُمْ** از شما مردان **مِّنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من **مَّا هُنَّ** نیستند آن زنان ایشان **اُمَّهٰتِهِمْ** مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود **اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ** نیستند مادران ایشان **اِلَّا الّٰٓئِیْ وَلَدْنَهُمْ** مگر آن زنان که زاده اند ایشان را و از واج نبی صلعم مرضعات حکم مادر دارند **وَ اِنَّهُمْ** و بدرستیکه مردان **لَیَقُوْلُوْنَ** میگویند **مُنْكَرًا** ناشناخته یعنی نادانسته **مِّنَ الْقَوْلِ** از سخن **وَ زُوْرًا** و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد **وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ** و بدرستیکه خدای تعالی عفو کننده است گناهان توبه کنندگان را از این قول **غَفُوْرٌ** آمرزنده ایشان را بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است بانچه تعبیر کنند بان از زوجه یا تشبیه جزوی شائع از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضای محارم و خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود **وَ الَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ** و آنانکه مظاهره کنند **مِنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود **ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ** پس باز گردند **لِمَا قَالُوْا** بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند مرزن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد یا امکان طلاق و این قول امام شافعی رحمه الله ست یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد بیان کفاره این ست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند **فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ** پس بر وست آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه زمینه خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد **مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه مظاهر و مظاهر منها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر انند که مس کنایت از جماع ست و جماع مظاهر منها حرام بود قبل از کفارت **ذٰلِكُمْ** این حکم کفارت که مامور شدید بان **تُوْعَظُوْنَ بِهٖ** پند داده شوید بان تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ **وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ** و خدای بانچه شما میکنید **خَبِیْرٌ** داناست و بر و پوشیده نمی ماند **فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ** پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج ست یا او را من بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی ست و امام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد آزاد میباید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اگر من بنده دارد و بنفقه محتاج است **فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ** پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد دران خلاف ست و این روزه باید **مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت **فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ** پس هر که نتواند روزه داشتن **فَاِطْعَامُ سِتِّیْنَ مِسْكِیْنًا** پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سائر حبوب غالبه و بمذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد **ذٰلِكَ** این بیان تمام ظاهر شد این احکام مقرر گشت **لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ** تا تصدیق کنید مر خدای را **وَ رَسُوْلِهٖ** و پیغمبر او را بقبول اوامر و نواهی **وَ تِلْكَ** و این حکمها **حُدُوْدُ اللّٰهِ** حدهای خدا ست که از آن در نتوان گذشت **وَ لِلْكٰفِرِیْنَ** و مر کافران را

آنکه الله سمع قول التی تجادلک فی زوجها

کہ فرمان قبول نکند عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک ست اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکہ یُحَادُّوْنَ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ مخالفت و دشمنی میکنند باخدا و رسول او یعنی از حدود و امر و نہی تجاوز می نمایند کُبِتُوْا خوار و نگونسار کرده شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِیْنَ همچنانکہ ذلیل و رسوا شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها دلالت کننده بر صدق حضرت ﷺ وَلِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافران است بهر وقتی و زمانی عَذَابٌ مُّهِیْنٌ خ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وگفته اند مراد ایشان را چنین عذابی در آخرت یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰہُ یاد کن روزی را که برانگیزد خدای سبحانه ایشان را از قبور جَمِیْعًا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نباشد فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده باشند اَحْصٰىهُ اللّٰہُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوْهُ و ایشان فراموش کرده باشند وَاللّٰہُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِیْدٌ گواه ست و مناسب آن مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی او را رد نتواند کرد بیت حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست + حاکم که خود گواه بود قصه مشکل ست + در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو حبیب که برادر او ست با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که ما نعی ندارد از دانستن آیت آمد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰہَ یَعْلَمُ آیا نمیدانی آن را که خدای میداند مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات مَا یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن که راز گویند باشند باهم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشان ست بعلم یعنی چیزی میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان ست و اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشان ست بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته وَلَآ اَدْنٰی و نه کمتر باشند مِنْ ذٰلِكَ از سه عدد وَلَآ اَکْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان ست بعلم این ما کَانُوْا هر جا که باشند در اقطار سموات یا در دو ایای زمین چه علم او را باهیچ قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش + زین معیت دم مزن بنشین خموش + قرب حق از بنده دور ست از قیاس + بر قیاس خود منه آن را اساس + ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز اِنَّ اللّٰہَ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتار ها و کردار ها عَلِیْمٌ دانا ست و نسبت علم او باهمه معلومات یکسان ست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت + نه این راز و تر بینی نه آن را دیر تر دانی + در تفسیر امام زاهد آورده که جهودان و منافقان را عادت این بود چون پیغمبر ﷺ سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان بایستادند و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که دران سریت کسی دشمندی نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر ﷺ رسید و ایشان را ازان نهی کرد و سه روز نمی اجابت کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی وَنَهَوْا عَنِ النَّجْوٰی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بان چیزی که نهی کرده شده بودند ازان وَیَتَنٰجَوْنَ و راز میگویند بِالْاِثْمِ بآنچه ایشان را آثم میسازد از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی پیغمبر بپیدا نمودن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر ﷺ آمده

گفتند السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رض بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته
باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت ص فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم ورد کردم یعنی
گفتم وعلیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب ست گفته ایشان در باره من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا جَآءُوكَ
وچون بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ و آن چیزیکه تحیت نکرد ترا آن خدای یعنی خدای تعالی گفت
وسلم علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ ست یا قتل شمشیر وَيَقُولُونَ ومیگویند یهود فِي اَنْفُسِهِمْ
در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نمیکند خدای تعالی ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوئیم نسبت بپیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین
اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ پس ست ایشان را دوزخ از برای عذاب یَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ○ پس بد جای گاهی ست دوزخ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروهیکه ایمان آوردید اِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گوئید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا
پس راز مگوئید بِالْاِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ وبیداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ وبنافرمانی رسول ص چنانچه منافقان وجهودان میکنند وَ
تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وراز گوئید به نیکوکاری و پرهیزگاری وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای در هر کاری که میکنید الَّذِيْٓ
آن خدای که شما اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردار ها جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰى جزین نیست که راز گفتن بِاثْمٍ و عدوان
مِنَ الشَّيْطٰنِ از وسوسهٔ شیطان ست که در چشم شما می آراید و بران میدارد لِيَحْزُنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَلَيْسَ و
نیست شیطان بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا ضرر رساننده مومنان بهیچ چیز اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی وَ
عَلَى اللّٰهِ وبر خدای بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود باو گذارند و از رنجیدن جهود و منافقان حسابی
بر ندارند که کردار ایشان مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت و گر با سخن خصم تند خوی مگوی + که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست + جمعی
از اهل بدر رض بمجلس رسول الله ص آمدند و بعضی از صحابه رض گرد پیغمبر ص فروگرفته بودند مدریان سلام کرده در میان مجلس بر پا ایستادند و کس ایشان را جای نداد
و حضرت پیغمبر ص فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت
کردند آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه گرویده اید اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا چون گفته شود شما را که جائی فراخ کنید فِي الْمَجٰلِسِ
در مجلسها چون مجالس ذکر تلاوت و نماز فَافْسَحُوْا پس جائی کشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ اللّٰهُ تا کشاده گرداند خدای لَكُمْ مر شما را در قبر
و بهشت منزلها یا سعت بدهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند باز الت تضایق و تزاحم وَاِذَا قِيْلَ وچون گفته شود انْشُزُوْا امر شما را
که برخیزید و برتر روید فَانْشُزُوْا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه ص می نشستند و چون یکی را از ایشان بهمی برخاستن طلبیدند
بخواستی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور ست که چون گویند برخیزید شما بنماز جمعه یعنی نماز دیگر بهند شتابید یَرْفَعِ اللّٰهُ نابردارد
خدای تعالی در جاه و بهشت الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ آنانرا که گرویده اند از شما وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و برسیده اند آنانرا که داده شده اند علم باسرار
دَرَجٰتٍ درجاها بالای در جات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل ست از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت میکند که او را
در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال ست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم و از ان گذشته درجهٔ امنه و مهمانان
این خوان موافق این آیت ست و علمای دین را درجات بلندتر ست هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیاء م و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت
با صفیا از ابن مسعود رض منقول ست که مومن عالم را درجه ای ست بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو بلند شصت سال

و در حدیث ابی داود مرفوع مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است بر شبی که بدر ماشد بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام بل ارض + بهم العلما باسد الکرام و نعم + ما قاله رباعی رفعت آدمی بعلم بود + هر که اعلم بیش رفعت بیش + قیمت هر کسی بدانش اوست + باز افزون بعلم قیمت خویش + وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید خَبِیْرٌ ○ دانا ست درین سخن بیم و امید و وعد و وعید همه است آورده اند که مردمان بسیار تر رد میکردند بحضرت پیغمبر ص و از بسیار میگفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت ص به تنگ آمد این آیت نازل شد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مومنان اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گوئید با رسول فَقَدِّمُوْا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه ذٰلِكَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را زیرا که طاعت بفزاید وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِیْمٌ ○ مهربان ست بنده را تکلیف ما لا یطاق نمیکند در خبر ست که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رض را دیناری از زر بود و آنرا باده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول ص راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد ازان این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه دران ساعت این کار کرد پس آیت آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیش دهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید شما را فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای و رسول ص او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللّٰهُ خَبِیْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای دانا ست بآنچه شما میکنید ○ درخبر ست که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای ص نشست و برخاست کردی و سخنان آن حضرت ص با یهودان گفتی و روزی حضرت پیغمبر ص در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت ص فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابهٔ تو ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد اَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری اِلَى الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان مِّنْكُمْ از شما که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَیَحْلِفُوْنَ و سوگند میخورند ایشان عَلَى الْكَذِبِ بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِیْدًا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت آتش و دوزخ اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَآءَ بد ست مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ آنچه هستند که میکنند و بران اصرار می نمایند اتَّخَذُوْۤا گرفتند اَیْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان دران ماند فَصَدُّوْا پس باز داشتند مردمان را بوقت امنی خود عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بدل میسازند تا از جهاد متقاعد گردند فَلَهُمْ پس مر ایشان را ست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ○ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند تَعْنِیَ مر ایشان را و دریابد ایشان اَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَاۤ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای شَیْـًٔا چیزی اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان دران خٰلِدُوْنَ ○ جاوید مانند گانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد و بلکه در کیفیت

ع ۲

از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت‌تر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان فَیَحْلِفُوْنَ لَهٗ پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و خلاص خود کَمَا یَحْلِفُوْنَ لَکُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَیَحْسَبُوْنَ و آن روز می پندارند اَلَا اِنَّهُمْ آنکه ایشان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که آگاه باشید اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان هُمُ الْکٰذِبُوْنَ ○ ایشانند در دروغ گویان و در دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکار انیز در دروغ میگویند اِسْتَحْوَذَ مستولی شد و غلبه کرد عَلَیْهِمُ الشَّیْطٰنُ بر ایشان دیو و بوسوسه میل دادایشان را بمعاصی فَاَنْسٰهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذِکْرَ اللّٰهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اُولٰٓئِکَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطٰنِ لشکر دیواند و متابع او اَلَآ اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطٰنِ بدانید بدرستیکه سپاه دیو هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ خلاف کنند خدای و رسول او را اُولٰٓئِکَ آن گروه فِی الْاَذَلِّیْنَ ○ در جمله خوارتر اند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعضی به سواد سیاه روی و بی اعتبار کَتَبَ اللّٰهُ نوشت خدا در لوح محفوظ و حکم کرد که بهر حال لَاَغْلِبَنَّ آنا هر آینه غالب شوم اَنَا وَرُسُلِیْ من و فرستادگان من و غلبه رسل اگر ما مور بحرب اند بقهر و زجر اعادی ست و اگر ما مور بحرب نیستند بدلیل و حجت اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای تعالی توانا ست بر نصرت انبیاء عَزِیْزٌ ○ غالب ست در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن زبارگه کبریا بود * کس را در آن مجال تصرف کجا بود * حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا یُّؤْمِنُوْنَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان یُوَآدُّوْنَ دوست ورزند و دوست دارند مَنْ حَآدَّ اللّٰهَ هر که اختلاف کند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند و دوست ندارند وَلَوْ کَانُوْٓا اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول او اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت اَوْ اَبْنَآءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صدیق را نگذاشت که بجرب وی رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیْرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده رض که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اُولٰٓئِکَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْاِیْمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَاَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوْحٍ مِّنْهُ بروحی از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل علیه السلام یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْاَنْهٰرُ جوهای از آب و شیر و خمر و عسل خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید بود گانند دران رَضِیَ اللّٰهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوْا و خشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اُولٰٓئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه لشکر خدای و انصار دین وی اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشان رستگارند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که الٰهی حزب تو کیست خطاب آمد که الفاضة ابصارهم والسلمیة کفهم والنقیة قلوبهم

ع

اولئک حزب الله و حول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه گرداند آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هر چه نا روست بر دو دیده ببند + وز هر چه ناپسند بود دست باز دار + لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک + تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار + بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عزیز + تا آیدت بدنیا و عقبی ترا بکار +

سورة الحشر مدنیة وهی اربع وعشرون اٰیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لله مر خدای را که مستحق ثناست ما فی السموٰت و ما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وهو العزیز او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار است آورده اند که حضرت رسول الله در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب رض جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمرو بن امیه بن ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتیکه پشت بدیوار خانهٔ ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بران حضرت صلعم افگنند و فی الحال جبرئیل ع مهتر عالم را خبر دار گردانید و آنحضرت صلعم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون نمد رشما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید و ده روز ایشان را مهلت داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت صلعم رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشانرا محاصره کرد و آن منافق وعده و فا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بر ینوجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هو الذی اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سراها و منزلهاکه در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول اذن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بر زمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم ست و چون بنی نضیر قبل از سائر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مومنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت وظنوا انهم و گمان بردند آنکه ایشانرا مانعتهم حصونهم منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای را بر ایشان فاتٰهم الله پس بیامد بدیشان روز عذاب خدای من حیث لم یحتسبوا از انجاکه گمان نبردند و قذف فی قلوبهم الرعب و بیفگند خدای تع در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یخربون خراب میکنند و بیفگند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم بدستهای خود و ایدی المومنین و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافر مشرکان که خود بدست خود خراب کردند در خبر ست که یهود چون دل بر جلا نهادند دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را میکندند و هر چه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر آراستند و لظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید

فاعتبروا یا اولی الابصار

یا اولی الابصار ○ ای خداوندیدها یعنی به بینید احوال ایشانرا و ازان عبرت بردارید وَلَوْلَا اَنْ کَتَبَ اللّٰهُ واگر نه آن ست که خدای
نوشته است در لوح وحکم کرده است عَلَیْهِمُ الْجَلَآءَ برایشان بیرون شدن از خان ومان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشانرا فِی الدُّنْیَا
درین سرای بکشتن وبرده گرفتن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ ومرایشانرا است باوجود جلا دران سرای عَذَابُ النَّارِ ○ عذاب آتش دوزخ
ذٰلِکَ این عذابها مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ دشمنی کردند با خدای ورسول او ومخالفت فرمان
ورزیدند وَمَنْ یُّشَآقِّ اللّٰهَ وهر که دشمن دارد خدایرا فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت ست مرا و را و اشال
آورا آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از نخل عجوزه وعبد الله بن سلام وابو لیلی مازنی مر بدان مهم مامور گشتند
ابو لیلی چون انواع تمر را می برید ومیگفت که بدین دل منافقان را میشکنم عبد الله بن سلام بدترین انواع آنرا میبرید ومیگفت میدانم که خدای تعالی
این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس انچه بهتر ست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ انچه بریدید مِّنْ لِّیْنَةٍ از
خرمابنان اَوْ تَرَکْتُمُوْهَا یا بگذاشتید آنرا قَآئِمَةً عَلٰٓی اُصُوْلِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدا ست وبپسندوی
برای آنکه تا شمارا یاری دهد وَلِیُخْزِیَ الْفٰسِقِیْنَ ○ وبرای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتگانند از دائرهٔ ایمان آورده اند که چون
بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره وپنجاه خول وسه صد وچهل شمشیر ازیشان باز ماند واموال وعقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام حصهٔ خاصهٔ پیغمبر بود
پس آن حضرت ص هر چیز هر کس که خواست بداد وعقارات را بعضی بردم بخشید واکثر روایات ناطقه بآن ست که آنرا بخمس بساخت وامام اعظم رحمه الله
رفته وحق سبحانه درین باب میفرماید که وَمَآ اَفَآءَ اللّٰهُ وانچه باز گرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ ازمال وملک ایشان
یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَآ اَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَیْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَیْلٍ هیچ اسپی وَّلَا رِکَابٍ ونه شتری یعنی پیاده بدین
حصار آمدید وزیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد وشما بحرب وکارزار این حصار را فتح نکردید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای
بنصرت خود یُسَلِّطُ رُسُلَهٗ مسلط ومستولی میسازد پیغمبران خود را عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که میخواهد وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای بر هر چیزی
از غالبیت پیغمبران ومغلوبیت دشمنان قَدِیْرٌ ○ توانا ست گاهی بسبب ظاهر چون قتال وجدال ایشانرا غلبه میدهد وگاه بسببی پنهان
چون القای ترس وبیم در دل ایشان می افگند مَآ اَفَآءَ اللّٰهُ انچه باز میگرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اموال
واملاک اهل دیهها وشهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدایرا ست وَلِلرَّسُوْلِ ومر پیغمبر او را وَلِذِی الْقُرْبٰی وخداوندان قرابت را به
نسبت پیغمبر ص وَالْیَتٰمٰی ومر بی پدران محتاج را وَالْمَسٰکِیْنِ ودرویشانرا وَابْنِ السَّبِیْلِ وراه گذر یانرا که بی مال باشند علما برانند که فی خاصهٔ پیغمبر
بود صلعم وقسمت آن تعلق بوی داشته ودر زمان حیات خود نفقه سنته اهل وعیال ازان می فرموده اند وباقی بروجهی که حق بوده قسمت مینموده
وبعد از وفات آنحضرت ص بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه وسائر مساجد صرف
کنند وجمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم ست وآنرا بر پنج سهم قسمت کنند ودر سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن امام ست ونزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقول جمعی در سد ثغور وسلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اصل
جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مقدار ایشان یعنی برداشتی وازباقی نیز برای خود تحفه اختیار کردندی وآن را صفی گفتندی وباقی را با قوم گذاشتی
وتونگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شما ربع وصفی مغنم را بردارید وبگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر گردانید وقسمت آن را بروجهی که مذکور شد

مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم کی لا یکون تا نباشد آن فی دولة گردان دست بدست بین الاغنیاء میان توانگران منکم
از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وما اتاکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر
از فی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آن را که حق شماست وما نهاکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فانتهوا پس باز ایستید
ازان و محققان برانند که حکم این کلمات عام ست و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آن را فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند
ازان باز ایستید که امر و نهی او حق ست هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاک افتد بیت آنکس که شد
متابع رای تو قد نجا + و انکو خلاف امر تو ورزید قد هلک + واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول و ان الله
بدرستیکه خدای شدید العقاب ○ سخت عقوبت ست بر مخالفان فرمان پیغمبر للفقراء المهجرین و قسمت فی برای تیمان و مسکینان
وابنای سبیل ست و درویشان هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند من دیارهم از سراهای ایشان که در مکه داشتند
واموالهم و دور افتادند از مالهای خود یبتغون می طلبند فضلا من الله بخشش و بخشایش از خداوند و رضوانا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نمودند
وینصرون الله و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود ورسوله و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری اولئک آن گروه
مهاجران هم الصادقون ○ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل والذین دیگر برای آنانکه تبوءوا الدار جای گرفتند در سرای
هجرت والایمان و در دار الایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش ست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول او را این نام نهاده
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از
قدوم حضرت رسالت پناه مساجد ساختند یحبون دوست میدارند من هاجر هر که را هجرت کند الیهم بسوی دیار ایشان و او را
جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در دلهای خود حاجة حسدی و حقدی و غدغه مما
اوتوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آن ست که حضرت پیغمبر انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند
فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید
این مال را خاصة بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی
که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان بخان در خانهای ما باشند که روشنائی و
برکت در منازل ما از ایشان ست حضرت پیغمبر ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان بفرمود که ویؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند
مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند ولو کان بهم و اگرچه هست ایشان را خصاصة مضاقت و حاجت
بانچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را بدرویشی دیگر که از و محتاج تر
بود فرستاد و او بردیگری و ایشار نمود همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان تو انگر دل نازل شد حکما
برانند که از ان شش خصلت که جود مشتمل ست بران صفت ایثار اکمل و افضل ست و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری
مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آن را میشناسم اندرین دوران + که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش + ز خواهش
همت با وجود فقر بی برگی + ز خود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش + ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه

ربع نهم

بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بعض انفاق فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِیْنَ جَآءُوْا و آنانکه آمدند و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار تا آخر تابعان صحابه مراد تا روز قیامت یَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِاِخْوَانِنَا و مر برادران ما را که در دین الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ وَسنه فِیْ قُلُوْبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّکَ رَءُوْفٌ بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَّحِیْمٌ بخشنده ما را رحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردانی علما گفته اند هر که را کینهٔ یکی از صحابه رض در دل باشد از اهل این آیت نیست و ازین دو عا محروم ع ۱۰

صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را البته مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد اَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی اِلَی الَّذِیْنَ نَافَقُوْا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که با شما موافقیم و در حرب که با محمد صلعم میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق با شما تا بحدی ست که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مفارقت شما موافقت میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یَقُوْلُوْنَ میگویند لِاِخْوَانِهِمْ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را اخوة الکفر الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل توریت که یهود اند لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم مَعَکُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِیْعُ و فرمان نبریم فِیْکُمْ در باره شما از دیار خویش اَحَدًا یکی را که محمد ست یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم اَبَدًا همیشه وَاِنْ قُوْتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّکُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ یَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان اِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ بدرستیکه ایشان دروغ گویانند لَئِنْ اُخْرِجُوْا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا یَخْرُجُوْنَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوْتِلُوْا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا یَنْصُرُوْنَهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَّصَرُوْهُمْ و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لَیُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر آینه پس بازگردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَاَنْتُمْ هر آینه شما مومنان اَشَدُّ رَهْبَةً سخت تریدازجهت تَرْهَبُوْنَ فِیْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای ایشان مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذٰلِکَ آن خوف و خشیت از شما ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آن ست که ایشان قَوْمٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی لَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِیْعًا هر ایشان یعنی جهودان و منافقان اِلَّا فِیْ قُرًی مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیها استوار کرده بخندق و برج و باره اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشان ست بلکه بَاْسُهُمْ کارزار ایشان بَیْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِیْدٌ سخت ست اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله در مواجه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِیْعًا تو پنداری یهود و منافقان را هر مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوْبُهُمْ شَتّٰی و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده

و پریشان ست زیرا که عقائد و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشان را هست بِأَنَّهُمْ و بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ○ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمیابند آنچیزرا که صلاح ایشان در انست پس مثل یهود کَمَثَلِ الَّذِينَ همچون مثل آنان ست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصهٔ هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشانرا ست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعدهٔ نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطان ست إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون ثابت بکفر و زید و تمثال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستیکه من أَخَافُ الله رَبَّ الْعَالَمِينَ ○ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس ست و از انسان ابوجهل و دران وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود از قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه ببدر اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان راهبیض ست پسر ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد از و این حکایت بسبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمهٔ خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعهٔ او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد گفت چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخلیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس با در صومعهٔ برصیصا آورد ندا و دمی برو دمید شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و مختل میساخت و بر برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را مبتلا شد و او را بصومعهٔ زاهد آورد ندا و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادر اتش را بران مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد ازان همه عبادت بورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت **قطعه** غافل مشو که مرکب مردان مرد وار * در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند * تو میدهم مباش که رندان باده نوش * ناگه بیک خروش ببزل رسیده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار آن شیطان و انسان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید ماندگان دران وَذٰلِكَ و خلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ○ پاداش کافران ست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند اتَّقُوا الله بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آن چیزرا که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکرگذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا الله و بترسید و بپرهیزید از سطوت الٰہی تکریر امر برای تاکید ست یا اول در ادای واجبات ست بقرینهٔ اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید إِنَّ الله خَبِيرٌ بدرستیکه خدای دانا ست بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بانچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت ست باصل تقوی و دوم بکمال

ع ۲

آن یا اول تقوی عوام ست وآن پرهیز کردن باشد از محرمات ودوم تقوای خواص وآن اجتناب بود از هرچه ادون حق ست بیت
اصل تقوی که زاد این راه ست ۔ ترک مجموع ماسوی الله ست ۔ وَلَا تَكُونُوا ومباشید ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ
بگذاشتند امر خدایرا چون یهود ومنافقان واهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش گردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را
تا برای آن تقدیم خیری نکردند گفته اند نیز در توفیق بر روی ایشان درست وسهل بن عبد الله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را
فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ○ ایشانند بیرون رفتگان از
راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند
وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ویاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ
الْفَائِزُونَ ○ یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم بارسته ودر نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم
هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی وآن کوه را فهم وادراک میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی تو او را خَاشِعًا ترسنده و
فرمان برنده مُتَصَدِّعًا شکافته وازهم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای وازهیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن بزرگی
وسختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی وگردن نهادی واز چشم چشمها روان کردی ودلهای سنگین کافران ازان متاثر نمیشوند بیت ای دل
سنگین تو یک ذره سوهان گیر نیست ۔ نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست ۔ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا
بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ○ شاید که اندیشه کنند دران وبهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آن خدای که
فرستاده است قرآن الَّذِي آن خدای که لَا إِلَٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای
پوشیده وآشکارا گفته اند عالم معدوم وموجود با بحیات وموت یا برزق واجل یا بدنیا وآخرت یا بانچه هست وانچه خواهد بود
هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ ○ بسیار بخشاینده که رحمت خاصه
او بمومنان رسد در آخرت بعفو وغفران ورویت ورضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي آن خدای که بهیچ وجه لَا إِلَٰهَ نیست
خدای بسزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ بادشاهی که جلال فاش از وجه احتیاج مصئون ست وکمال صفاتش باستغنای
مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوائب مناقص ومعائب ومنزه از تطرق آفات ونوائب السَّلَامُ سالم از عیوب وعلل ومبرا از ضعف
وعجز وخلل الْمُؤْمِنُ امین کننده مومنان از عقوبت میزان یا داعی خلق بایمان وامان یا مصدق رسل باظهار معجزه وبرهان الْمُهَيْمِنُ گواه راست
بر هرچه خلق کنند ونگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا حاکم کننده بحق وگفته اند این همه ست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نداند
الْعَزِيزُ غالب در حکم بخشنده عزت الْجَبَّارُ دادگر یا شکننده کارهای درهم شکسته المتکبر مستحق کبریا وعظمت
سُبْحَانَ اللَّهِ پاک ست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ از انچه شریک میسازند باوی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ
اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت ومقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان واورنده از عدم
بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر اوراست نامهای نیکو که در شرع وعقل پسندیده ومستحسن شد بسبب آنکه
بپاکی یاد میکنند مر او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ انچه هستند در آسمانها وزمین واز همه نقائص او را منزه ومقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ
واوست غالب در ملک خود که مقهور ومغلوب نگردد الْحَكِيمُ ع صواب کار در کردار وگفتار خود که هرچه گوید وکند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که

ع

حضرت رسالت پناه ﷺ اسم اعظم از جبرئیل ع م پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید و موافق وحقائق این اسامی وخطبنده از نهر آسمی برسبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله الاعانة والتائید

سورة الممتحنة مدنیة وهی ثلث عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر ﷺ در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفاء عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته ازان عزم اعلام نمود جبرئیل ع م آن حضرت را خبر فرمود وعلی مذبور مقداد را رض حکم شد تا برروضه خاخ رفتند ومکتوب را از ساره که موالات ابی عمر الضبیعی بود بسته بحذمت آوردند حضرت ﷺ حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر ین داشت گفت یارسول الله بخدا سوگند که من مومنم بخدا ورسول واز دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان وهیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل وولد ومال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بریشان ثابت گردد تا ملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب باشما راست گفت وفاروق رض در غضب شده گفت یارسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر ﷺ گفت ای عمر او را مرنجانی که او از اهل بدر است وحق سبحانه بدریا نژاد مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگه این آیت نازل شد که یا أیها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی وعدوکم دشمنان مرا واعادی خود را أولیاء دوستان تلقون میفرستید والقا میکنید إلیهم بسوی دشمنان من وشما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افگنید وقد کفروا وحال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بآن چیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام ست یا سزاوار متابعت که پیغمبر صلعم ست یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وإیاکم وشما را نیز اخراج مینمایند أن تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای که آفریدگار شما ست وایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی وبرای طلب خشنودی من تسرون إلیهم راز میگویید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس نصیحت وأنا أعلم ومن دانا ترم از شما بما أخفیتم بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وما أعلنتم وبآنچه ظاهر میسازید از اعتذار ومن یفعله وهر که کند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان منکم از شما فقد ضل پس بدرستیکه گم کرده است سواء السبیل راه راست ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند وظفر یابند شما را سر سازند یکونوا باشند لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد وایشان دشمنی آشکارا کنند ویبسطوا إلیکم وبکشایند بسوی شما أیدیهم دستهای خود را بزدن وکشتن وألسنتهم وبکشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی یعنی دشنام وفحش وودوا لو تکفرون ودوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم هرگز سود نخواهند داشت شما را أرحامکم خویشان شما ولا أولادکم ونه فرزندان شما یعنی امروز موالات بامشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند میکنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیامة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای میان روز بلینکم میان شما وأنتم واقربا یعنی کافران بدوزخ فرستد ومومنان را بهشت برد والله بما تعملون وخدای بآنچه شما میکنید از دوستی ودشمنی بصیر بینا ست

عند الثانی عشر

وبران جزا خواهد داد قد کانت بدرستیکه هست لکم مر شمارا ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که شما و هستی مجرید انا برءاؤا بدرستیکه ما بیزاریم منکم از شما که بت پرستید وما تعبدون و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما و بدا و آشکارا شد بیننا و بینکم میان ما و شما العداوة دشمنی هبل والبغضاء کینه و دشمنی مدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست دل حتی تؤمنوا تا وقتیکه ایمان آرید بالله وحده بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگمان او بگروید حق سبحانه پند میدهد مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا با براهیم علیه السلام کنید الا قول ابراهیم مگر در سخن ابراهیم علیه السلام که گفت لابیه مر پدر خود را که بوعده لاستغفرن که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده که سأستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وما املک و مالک نیستم ای پدر لک برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ چیز اگر بخدای باز نگردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل علیه السلام و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا و بسوی تو باز گشتیم والیک المصیر و بسوی تست باز گشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمهٔ قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم

مثنوی سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم + از همه باز آمدیم و با تو نشستیم + هرچه نه پیوند یار بود بریدیم + هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم

ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل بر گماشتن للذین کفروا برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما مگمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانا در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان بدرستیکه هست لکم مر شما فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکیدست در اقتدا با براهیم علی نبینا وعلیه السلام یا در اول اقتدا ست بر اقوال او و در ثانی با فعال و این اقتدا هست لمن کان یرجوا الله مر کسی را که امید دارد در رضای خدای والیوم الاخر و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین ومن یتول و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستیکه خدای بی نیازست از وی و از نصرت کردن وی مردین او را چه خود ناصر دین خود ست الحمید ستوده ست بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده که عسی الله ان یجعل شاید که خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین ومیان آنکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار که مودة تا مودت و دوستی میاری و آنچنان بود که ابو سفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تو انا ست بر آنکه دشمنی را بدوستی مبدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلعم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری نداده اند حق سبحانه در باره ایشان فرمود که لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما

فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای و منزلهای شما یعنی خراجه که در مقاتله و اخراج شما دخلی نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست سیفرماید که خدای باز نمیدارد شما را أَنْ تَبَرُّوهُمْ از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید با بفرستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ○ بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کنندگان را إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین خدای وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و معاونت کردند وهم پشت شدند با اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بسعی اخراج کردند و جمعی که یار و یاعیان بودند باز نمیدارد خدای شما را أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ○ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای می باید و با دوستان خدای میشاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید بیت بگسل ز دوستان و غاباز حیله ساز یاری طلب که طالب نقش وفا بود + آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن حضرت ص او را بکفار باز فرستند و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت ص در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن جمله سبیعة اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی می رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بوده که هر که از ما بتو آید باز دهی جبرئیل ع آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنات را به مشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِإِيمَانِهِنَّ ج بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر ایشان چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مومنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران ناگرویده ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال اند مر آن کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَا أَنْفَقُوا از انچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر ص سبیعه را سوگند داد و انچه مسافر از مهر بدو داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه بخواهید این زنان مهاجره را إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که وَلَا تُمْسِكُوا و چنگ در مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که وَاسْأَلُوا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران مَا أَنْفَقْتُمْ انچه خرج کرده باید از مهر برود وَلْيَسْأَلُوا و باید که بخواهند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا انچه خرج کرده اند از مهر و ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که رد کنند مهر یرا که بصاحب خود داده اند ذَٰلِكُمْ انچه ذکر کرده شد حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدای ست يَحْكُمُ حکم میکند خدای آن بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح شما حَكِيمٌ حکم کننده بانچه محض حکمت ست بعد از نزول آیت مومنان زنان مهاجرات کردند باز واج ایشان و کفار از ادای

مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد که وَاِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ واگر فوت شود ای مومنان از شما شیئی چیزی مِنْ اَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما اِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنرا که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان مِثْلَ مَا اَنْفَقُوْا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول ص مهر ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِيْٓ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ آن خدای که شما به او مومنون بدو گروید گانید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز ببیعت میل کردند آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بتو زنان گرویده يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلٰٓى اَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند وشریک نگیرند بِاللّٰهِ شَيْئًا باخدای چیزرا وَّلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِيْنَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند وَلَا يَاْتِيْنَ و نیایند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَّفْتَرِيْنَهٗ برباقته اند آنرا بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایها خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهران نبندند و در دست و پای خود آورده میپرورند وَلَا يَعْصِيْنَكَ و عاصی نشوند در تو فِيْ مَعْرُوْفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن ست و روی خراشیدن و موی بریدن و چون این شروط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که پیغمبر ص با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ص دست هیچ زن را نسوده قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از ان حضرت ص دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفتندی امید ما آنست که بر ما دست مبارک خود را فرمودی تا بیعت زنان فراگرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَّحِيْمٌ مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف ست بر ایمان یعنی تا نیاورده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف ست بر رحمت یعنی تا رحمت خود توفیق نبخشد کسی را دولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن یار زود و زخ نرهد * توفیق عزیزست بهر کس ندهند * بعضی درویشان مسلمانان بجهت جز منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ يَئِسُوْا هر آینه که ناامید شده اند یعنی یهود مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول ص ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از ان كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِنْ اَصْحٰبِ الْقُبُوْرِ ع از اهل گور ها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

ع ۲

سورة الصف مدنية وهي اربع عشرة اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سَبَّحَ لِلّٰهِ پاک و بی عیب گفت مر خدای را مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملایات وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب ست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيْمُ درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و میگویند آورده که اصحاب کرام رض گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از خصومت نیران رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد

نصف

که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة ۱۲ آیة حضرت رسول صلعم فرمود که ای قوم آمد انچه می جستید یعنی علی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و باعلی علیین فرود آرد ایمان و جهاد ست صحابه از موت کراهت داشتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ ○ آن چیز را که نمیکنید کَبُرَ بزرگ ست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَنْ تَقُولُوا انکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ ○ انچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام ست و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل ست و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ و حضرت پیغمبر در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض آتشی میبرند قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را + گر در عمل نکوشی نادان مفسری + بار درخت علم ندانم بجز عمل + با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری + اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ دوست دارد آنان را که کارزار کنند فِي سَبِيلِهِ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گویا ایشان در استحکام بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ○ بناها اند ریخته از ارزیز کنایت ست از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و بیکدیگر باز چسپیدند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی ع لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بانی اسرائیل گفت يَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بناشنودن فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و بر استی میدانید اَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ آنکه من فرستادهٔ خدایم اِلَيْكُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر دیدایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع اَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي نمی نماید الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ○ راه گروه بدکاران را از دایرهٔ فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن آن را نیز که گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب ع اِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم اِلَيْكُمْ بسوی شما مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیز را که پیش من ست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدا ست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ پیغامبری يَأْتِي بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام بر این وجه ست که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء بمعنی فارقلیط احمد ست در تبیان آورده که اسم آن حضرت بسریانی متحمیا ست و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی ع مر بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل هَٰذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ ○ جادوی ست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکار تر مِمَّنِ افترا ے از کسی که بر بندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر اند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت بتان در بارهٔ کفار و هُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه آن مفتری خوانده شود یعنی پیغمبر او را میخواند اِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل ست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه نماید بر رستگاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول فرود نیامد کعب بن اشرف گفت

مژده باد شمارا ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض نمودند وغبار ملال بر آئینهٔ دل مبارک آن حضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ یعنی میخواهند یهود که فرو نشانند نور خدای را که دین کتاب اوست یا نور خدای رسول او را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده وسخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام گرداننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ ○ واگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون اثر خفاش که غیر مؤثر است در نابود ن آفتاب جهان تاب قطعه شبپرک خواهد که نبود آفتاب + تا ببیند دیدهٔ او مرز و بوم + دست قدرت هر صباحی شمع مهر + بر فروزد کوری خفاش شوم + هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ او ست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَی بچیزی که سبب هدایت ست یعنی قرآن وَدِینِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت خلیفه است لِیُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ○ ع و هر چند کار نهند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را که مشتمل ست بر اثبات توحید و ابطال شرک یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّکُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَی تِجَارَةٍ تُنْجِیکُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ ○ ع از عذابی دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبر ست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمائید با کافران فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِکُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَأَنْفُسِکُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَلِکُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَیْرٌ لَکُمْ بهتر ست مر شما را از معاملات مربحه إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ اگر هستید شما که دانید طریق تجارات حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن بساز که سرمایهٔ پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بود ی که پدرش هم نبود ی این اشارت بمرتبهٔ فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا را عی تا چند بیازار خودی هست شوی + بشتاب که از جام فنا مست شوی + از مایه و سود دو جهان دست بشوی + سود تو همان بس که تهی دست شوی + پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یَغْفِرْ لَکُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَکُمْ گناهان گذشتهٔ شما را در دنیا وَیُدْخِلْکُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که دار اقامت ست ذَلِکَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ○ رستگاری ست بزرگ وَأُخْرَی تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِیبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه ست یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید ست و فتح بظهور حال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل ست ترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت ست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ ○ و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة العقبة ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام ست یعنی جمیع مومنان را پس فرماید کونوا أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدای و رسول او تقدیر کلام چنین ست که ای محمد طلب نصرت کن از قوم کما قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود گفت عیسی ابن مریم لِلْحَوَارِیِّینَ

عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بر سر کس سبقت داشتند مَنْ اَنْصَارِیْٓ کیست تا یاران و نصرت کنندگان من توجه نمودگان باشند اِلَی اللّٰهِ بسوی نصرت خدای یا کیا نند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ گفتند حواریان که در دین راه بحق اَنْصَارُ اللّٰهِ ما ئیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَاٰمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَّآئِفَةٌ مِّنْ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی ع و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَّآئِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر ما مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود فَاَیَّدْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی ع و رسالت و عبودیت او عَلٰی عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او فَاَصْبَحُوْا ظٰهِرِیْنَ گشتند مومنان ظاهر غلبه کنندگان کافران

ع ۵

سورة الجمعة مدنیة وهی احدی عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یُسَبِّحُ پاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لِلّٰهِ مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کوان سفلی الْمَلِكِ بادشاهی که ملک اوست دائم ولی زوال الْقُدُّوْسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِیْزِ ارجمند که مثل و نظیر ندارد الْحَكِیْمِ حکم کننده که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ اوست آن کسیکه برانگیخت فِی الْاُمِّیّٖنَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواندن و نوشتن نبودند رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت بحضرت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا اصلعم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب ع مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین و ختم به النبیین و در امیت آن حضرت ص کلمتهاست اینجا بسه بیت اختصار میرود مثنوی فیض ام الکتاب پرورد ش لقب امی خدای ازان کردش + لوح تعلیم ناگرفته ببر + همه ز اسرار لوح داده خبر + بر خطا و ست انس و جان زاسر + گر نخوانده است خط ازان چه خطر پس صفت نبی امی میکند که یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ میخواند بر ایشان اٰیٰتِهٖ آیتهای کلام خدای را یعنی که امی ست مثل ایشان وَیُزَكِّیْهِمْ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقائد و رداءت اخلاق وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت علمای دین از معقول و منقول وَاِنْ كَانُوْا و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و درآموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَّاٰخَرِیْنَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا یَلْحَقُوْا بِهِمْ نرسیدند بآنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بابراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم شود که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که هرکه باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات حضرت پیغمبر ما همه درین آخرین داخل اند وَهُوَ الْعَزِیْزُ و خدای غالب ست در امر بعثت هرکرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِیْمُ خداوند حکمت ست در اختیار و هر پیغمبری را برای هر امتی ذٰلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللّٰهِ افزونی کرم خدای ست یُؤْتِیْهِ میدهد آنرا مَنْ یَّشَآءُ هرکرا میخواهد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ و خدای خداوند فضل بزرگ ست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِیْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ همچون مثل درازگوش ست که بردارد اَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و ازان نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمیشوند مثنوی

گفت ایزد بجهل اسفارا + بار باشد علم کان نبود وراه نماء علمهای اهل دل حمال شان + علمهای اهل تن احمال شان + علم چون بر دل زند باری بود
علم چون بر تن زند باری بود + چون بدل خوانی ز حق گیری سبق + چون بگل خوانی بشماری ورق + بئس بدمثلی ست که زده شد مثل
الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای خدا یرا که دلیل بود بر نبوت محمد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای
راه فلاح نمینماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباؤه
ولاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا + قُلْ بگوای محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای گروه که دین یهودیت دارید إِنْ زَعَمْتُمْ
اگر گمان میبرید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنانکه شما دوستانید مر خدا یرا مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب وعجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدا را تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان
خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریت وتغییر نعت وصفت محمد مصطفی صلعم میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب
خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای دانا ست بِالظَّالِمِينَ ○ ستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد يَا بهود إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستیکه آن مرگی که
تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از وی فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده ست بشما یعنی بگیرد شما را و
شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا یابید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع
إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن
خدای که نماز ست وخطبه یعنی رغبت کنید بدان وسعی نمائید دران وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست
که موجب سعی وترک تجارات ومبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگر مؤذن متعدد باشند ذَٰلِكُمْ آن سعی وترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهتر ست
شما را از معامله زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد وآن بهتر ست از سود فانی دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ اگر هستید که بدانید نفع وضرر را و
تمییز میکنید میان خیر وشر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراگنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین
برای تجارت وتصرف در مایحتاج خود امر اباحت ست یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا وبجوئید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از
فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش ست وگفته اند انتشار هم در زمین مسجد ست جهت رفتن بمجلس علما و مذکران وبقولی مراد عیادت
بیماران ست وحضور جنازه وزیارت مومنان وطلب علم وانچه بدین ماند چه حسبتن ما من فضل الهی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ ویاد کنید
خدای را كَثِيرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ شاید که رستگار شوید وبخیر ودولت
برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن وسبب تجارت دنیا وآخرت ست رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم
حاصل + ذکر ست اهل شوق را در همه وقت + آسایش جان باشد وآرامش دل + آورده اند که روزی حضرت رسول صلعم خطبه میخواند ناگاه
کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار وبدان وقت در مدینه تنگی بود وکاروان چون بسلامت رسید طبل شادی ندمی آوازه
طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند وغیر از دوازده تن که چهار از یشان خلفای راشدین بودند
رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلعم فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمیبود از ین آواز آتش بسوی شماروان میگشت ومقاران

همین حال این آیت نزول اجلال یافت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا چون ببینند تجارتی یا بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را اَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی
که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوْٓا متفرق گردند از مجلسش و بروند اِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بران یکدیگر بخریدن
طعام وَتَرَكُوْكَ وبگذارند ترا قَآئِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و از وجلیس
پیغمبر خیر بهتر است و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فوائد مثوبات محقق ست و منافع معاملات
متوهم وَاللّٰهُ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ع و خدای بهترین روزی دهندگان ست یعنی آنکه وسائط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز ع ۳
که مصلحت وقت ندانند نقل ست که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دولت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد
که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا که باید و سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی
کافل رزق من ست این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه ازین
روزی باز نمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست + بعصیان در رزق بر کس نبست + از و خواه روزی که بخشنده اوست + بر آرنده کار بنده اوست

سورة المنفقون مدنية وهي احدى عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف
بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود در آب منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار
فتنه قائم گردد ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجر را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون
بمدینه باز گردیم آنکه عزیز تر ست بیرون خواهد کرد و آنرا که خوار تر ست و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانامی آمده ازین صورت
اخبار نمود و آن حضرت صلعم عفو فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر سبب پرسیده و مضمون حال
معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلعم جمیله بتقدیم رسانید و خبر ابن ابی رسید بخدمت آنحضرت آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم را بان
ملامت کشاده زید بن ارقم را خبر دروغ متهم ساخت حق سبحانه تصدیق قول او و این سوره نازل گردانید کر اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ چون بیایند نزدیک
تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوْا نَشْهَدُ گویند ما گواهی میدهیم اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ هر آینه تو رسول خدائی یعنی ما منافق نیستیم و وقف لازم
بدل رسالت ترا تعتقدیم والله یعلم انک لرسوله هر آینه فرستاده اوئی که او ترا فرستاده وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ
الْمُنٰفِقِيْنَ وخدای گواهی میدهد که منافقان لَكٰذِبُوْنَ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست
پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو ست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم ست یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر رسالت
تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوْٓا اَيْمَانَهُمْ سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بان از قتل و سبی ایمن باشند
فَصَدُّوْا پس باز میدارند مردم را بالقای شهادت عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان ساءَ
بد عملی ست مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذٰلِكَ این حکم حق بسبب اعمال ایشان بِاَنَّهُمْ آمَنُوْا
بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت یار و رسای خود بکلمات
کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ○ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که آوازست

بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مرد جسیم و نیکو هیأت و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند
و چون بمجلس پیغمبر ص آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ و چون ببینی
منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا اَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از زرمی و نازکی وَاِنْ یَقُوْلُوْا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان با و رکنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر کَاَنَّهُمْ گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند
مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر یَحْسَبُوْنَ می پندارند و گمان می برند کُلَّ صَیْحَةٍ هر فریادی که برآید و هر آوازی که
که در مدینه برگشند که آن صیحه و صدا واقع ست عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی بر دلی و بدگمانی و ترس ایشان برتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق
ایشان بر پیغمبر ص و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله
ایشان و بر ایشان امین مباش قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک گرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان اَنّٰی یُؤْفَكُوْنَ ○ چگونه
برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزد پیغمبر تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرگفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است
محمد را سجده باید کرد آیت آمد که وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیایید تا عذر بخواهد لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما
رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدای لَوَّوْا بپیچند رُءُوْسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد
وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ و تو می بینی ایشانرا که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر ص وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ ○ و ایشان گردن کشانند سَوَآءٌ
عَلَیْهِمْ یکسانست بر ایشان اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی مر ایشان را اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ
لَهُمْ هرگز نیامرزد ایشانرا بحبت رسوخ ایشان در نفاق اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ○ راه فلاح ننماید گروه بیرون
رفتگان از دایره صلاح هُمُ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوْا نفقه مکنید عَلٰی مَنْ عِنْدَ
رَسُوْلِ اللّٰهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتّٰی یَنْفَضُّوْا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند و پسران به
پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدایرا ست خَزَآئِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ لَا یَفْقَهُوْنَ ○ و لیکن
منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد ✦ لاجرم بر این و آن منت نهد ✦ زان سبب ها
او یکی شد پس اگر ✦ گم شود هستند اسباب دگر ✦ حکم روزی بر سببها میزنند ✦ بی سببها نیز روزی میدهد ✦ یَقُوْلُوْنَ میگویند اهل نفاق مر ابن ابی را ست
لَئِنْ رَّجَعْنَآ اگر باز گردیم ما ازین سفر اِلَى الْمَدِیْنَةِ بسوی مدینه لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْاَذَلَّ ط از مدینه خوارتر را
مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش ازان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدایرا ست
عزت و قدرت و ربوبیت وَلِرَسُوْلِهٖ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و مر گرویدگان را ست عز ایمان و طاعت
وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا یَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند نقل ست که چون سپاه نصرت نبوی بوادی عقیق رسید پسر ۱۵
ابن ابی که عبد الله نام داشت و مومنی مخلص بود سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که
نرا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتیکه پیغمبر ص ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تو ئی و اعز او ست چون مرکب حضرت رسالت پناه ص رسید بر ان حال

اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد و یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان که تلهکم مشغول نگرداند شما را اموالکم خواستهای شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم بسته ایم مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس و من یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فاولئک پس آن گروه هم الخسرون ○ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی و انفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید من ما رزقناکم از انچه روزی داده ایم شما را ذخیره آخرت سازید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید انکس که ای آفریدگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نیفگندی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدق کنم و ازکوة ادا نمایم و اکن من الصلحین ○ و باشم از نیکمردان و شایستگان ولن یؤخر الله و خدای تعالی باز پس نیفگند نفسا هیچکس را از مرگ اذا جاء چون بیاید و برسد اجلها وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسد چیزی بران نیفزایند و از ان کم نکنند والله خبیر و خدای تعالی داناست بما تعملون ○ بانچه میکنند آدمیان و خص آن را بخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

ع ۳

سورة التغابن مدنية وهي ثماني عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

یسبح لله بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای عز و جل را ما فی السموات انچه در آسمانهاست از روحانیات و ما فی الارض و انچه در زمین ست از جسمانیات له الملک مر او راست بادشاهی ارض و سما و انچه مابین زمین و آسمان ست و له الحمد کنود مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش و هو علی کل شیء قدیر ○ و او بر هر چیزی تواناست هو الذی خلقکم او آنکسی ست که بیافرید شما را ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان و منکم مومن ○ و بعضی از شما باور دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان والله بما تعملون بصیر ○ و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست و معامله بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی و بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود و صورکم و نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صور تهای شما را با متداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری گوید که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستایش + چه غم ست گر ز بیرون مدد شکر نداری شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان + تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری + بخدا جمال خود را چو در آیینه ببینی + بت خویش هم تو باشی دگری گذر نداری + و الیه المصیر ○ و بسوی اوست بازگشت همه یعلم ما فی السموات میداند بعلم کامل انچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و ممکنات و الارض و انچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات و یعلم ما تسرون و میداند انچه میپوشید آن را و ما تعلنون و انچه آشکارا میکنید والله علیم بذات الصدور ○ و خدای داناست بانچه در سینهاست از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین

کفروا اخبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و خبر آن فذاقوا پس بچشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ست ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عقاب مر ایشان راست بانه کانت تاتیهم بسبب آن ست که بودند که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزها ی هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر یهدوننا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی آدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند بر سل و تولوا و روی بگردانید ند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و استغنی الله و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله غنی و خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگوای محمد آری برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن و سوگند بپروردگارمن که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمجازات باشد و ذلک و بر انگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسان ست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن ست و آنرا نور گفت که ظاهر ست در اعجاز بنفس خود و منظر حقائق احکام حلال و حرام ست والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر دانا ست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع ست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء م و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدن ست یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکارند و گفته اند کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مومن زیان خود را در یابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری و من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای تعالی و یعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر عنه سیاته بپوشد خدای عنه سیاته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید و یدخله و در آورد او را جنت تجری من تحتها الانهر از زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند دران ابدا همیشه تاکید ست در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری بزرگ ست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن ست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ما ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه ملازمان دوزخ اند خالدین فیها جاوید باقیماندگان دران یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جای ست دوزخ بازگشت ما اصاب نرسید هیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و مال الا باذن الله مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهر مصائب محیط ست و اگر خواهد آفریدگار ازان سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و باز دادن ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله یهد قلبه و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله ست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمیماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی ست پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هر چه از دست تو آید خوش بود * گر بهر دریای بر آتش بود * از حکم دست تو می آید برون * گو برو از سینه من جوی خون * والله بکل شیء علیم و خدای بهر چیز دانا ست صابر و شاکر را امید دهد واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در فرض واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

ثلثة ارباع

ع ۱۰

اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد و یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان کا تلهکم مشغول نگرداند شمارا اموالکم خواستهای شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال و نیا و مجموع نعم آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم بسته ایم * مقصود ما ز دو نیا و عقبی توئی و بس * و من یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فاولئک پس آن گروه هم الخسرون ○ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی و انفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید من ما رزقناکم از انچه روزی داده ایم شمارا ذخیرهٔ آخرت سازید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید انکس که ای آفریدگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نیفگندی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم و اکن من الصلحین ○ و باشم از نیکمردان و شایستگان ولن یؤخر الله و خدای تعالی باز پس نیفگند نفسا هیچکس را از مرگ اذا جاء چون بیاید و برسد اجلها وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسد چیزی بران نیفزایند و ازان کم نکنند و الله خبیر و خدای تعالی داناست بما تعملون ○ بانچه میکنند آدمیان و خص آن را بخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

ع ۳

سورة التغابن مدنية وهي ثماني عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

یسبح لله بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای عز و جل را ما فی السموات انچه در آسمانهاست از روحانیات و ما فی الارض و انچه در زمین ست از جسمانیات له الملک مر او راست بادشاهی ارض و سما و انچه مابین زمین و آسمان ست و له الحمد کفو مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش و هو علی کل شیء قدیر ○ و او بر همه چیز یا تواناست هو الذی خلقکم او آنکسی ست که بیافرید شمارا ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان و منکم مؤمن و بعضی از شما مؤمن دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان و الله بما تعملون بصیر ○ و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست و معامله بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی و بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آثار دلائل وحدانیت او حق بدان ظاهر شود و صورکم و بنگاشت شمارا فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شمارا با متداد قامت و اعتدال خلقت اما قشیری فرموده که ظاهر شمارا بیاراست بکمال قدرت و باطن شما مجلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصهٔ خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مرا حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستایش * چه غم ست گر ز بیرون مدد شکر نداری * شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان * تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری * بخدا جمال خود را چو در آیینه ببینی * بت خویش هم تو باشی که دگر نداری * و الیه المصیر ○ و بسوی اوست بازگشت همه یعلم ما فی السموات میداند بعلم کامل انچه در آسمانهاست از اصناف ممکنات و الارض و انچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات و یعلم ما تسرون و میداند انچه میپوشید آن را و ما تعلنون و انچه آشکارا میکنید و الله علیم بذات الصدور ○ و خدای داناست بانچه در سینهاست از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشمای اهل مکه

کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و خبر آن فذاقوا پس بچشیدند وبال
امرهم عقوبت کار خود یعنی مر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ست و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست
در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عقاب مر ایشان راست بانه کانت تاتیهم بسبب آن ست که بودند
که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر
یهدوننا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی آدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل و تولوا و روی
بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و استغنی الله و بی نیازی و ارد خدای از ایمان خلق و الله
غنی خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند
ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگوای محمد آری برانگیخته خواهید شد و ربی لتبعثن و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما
مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمجازات باشد و ذلک
و بر انگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسان ست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او
محمد و النور الذی انزلنا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن ست آنرا نور گفت که ظاهر ست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال
و حرام ست والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر دانا ست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند ثلثة ارباع
خدای تعالی شما را لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع ست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع
باشند یا انبیاء مع و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن
روز زیان شدن ست یعنی چون مومن بمقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکارند
و گفته اند کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مومن غبن خود را در یابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هر کس سود خود را طلبید و زیان دیگری و
من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای تعالی و یعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر عنه سیاته از وی بدیهای او را یعنی عفو نماید و
یدخله و در آورد او را جنت تجری من تحتها الانهر از زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند دران ابدا
همیشه تاکید ست خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری بزرگ ست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت و کذبوا
بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن ست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ما ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه ملازمان دوزخ اند خالدین فیها
باقیماندگان در آن یعنی نمیرند و بئس المصیر و بد جای ست دوزخ بازگشت ما اصاب نرسد هیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و مال ع ۱۰
الا باذن الله مگر بقضای خدا یعنی علم و ی بهمه مصائب محیط ست و اگر خواهد آفریدگار را زان سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و
باز دارد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند و من یؤمن بالله یهد قلبه و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت
و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الهی ست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمیماید بزرگان گفته اند که
بلا آئینه جمال مولی ست پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هر چه از دست تو آید خوش بود * گر بهر دریای بر آتش بود * ور ز کف
دست تو می آید برون * گو بریز از سینه من جوی خون * والله بکل شیء علیم و خدای بر هر چیز دانا ست صابر و شاکری را میداند * واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را در فرض و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

پیغمبر ما و را چه زیان فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده ما البلغ المبین ○ رسانیدنی ست هویدا و تبلیغ رسالت کرد آشکارو وظیفه ابلاغ بجا آورد الله خدای او ست مستحق عبادت لا الٰه هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون ○ پس باید که توکل کنند مومنان چرا ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول ست که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از که داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمیگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم و اولادکم بدرستیکه بعضی از زنان شما و اولاد شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنان اند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته مشوید ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما را از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود و ان تعفوا و اگر عفو کنید از جرمهائی که کرده اند و تصفحوا و در گذرانید و تغفروا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید فان الله پس بدرستیکه خدای غفور رحیم ○ آمرزنده و مهربان ست با شما همان معامله کند انما اموالکم جز این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش ست تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و دل بسته از محبت الهی باز میگیرد و الله عنده و خدای تعالی نزدیک اوست اجر عظیم ○ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم ست که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر باقی ماند و واجب حق ساقط نسخ برگشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دار عفو داخل تواند شد و گر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر + و اسمعوا و بشنوید سخن خدای را و اطیعوا و فرمان برید او را و انفقوا و نفقه کنید خیرا یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد و من یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ○ ایشان رستگارانند در دو دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرضا حسنا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یضعفه زیاده گرداند خدای تعالی آنرا لکم و برای شما یکی را ده تا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب و یغفر لکم و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق و الله شکور و خدای جزا دهنده سپاس دارنست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حلیم ○ بردبار ست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب و الشهادة دانای نهان و آشکار ست میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالب ست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم ○ ع حکم کننده ست بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنیة وهی اثنتا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و انگاه که از حیض پاک شود هر خواهد طلاق دهد و در این باب آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آئسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توانگران آن را از عدت و این طلاق سنی ست چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن ست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد و وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک معتبر ست پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنت ست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت ست و احصوا العدة و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزاند یا از احصای آن غافل و اتقوا الله ربکم و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد و گاه بخروج و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و خصم یکسر باخواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی ست که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان حلال ست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرموده و ازان بیرون نتوان رفت و من یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری تو نمیدانی ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید که خدای نگرداند بعد ذلک پس ازین طلاق امرا کاری را یعنی شاید مراورا پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاهارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بمعروف به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت ست دیگر باره طلاق دهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکی یعنی آنچه حق طلاق ست از متعه و صداق ادا کنید و اشهدوا گواه گیرید ذوی عدل منکم دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب ست و امام شافعی گوید واجب ست و اقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب و رضای خدای ذلکم این اشهاد و اقامت شهادت یوعظ به پند داده میشود بدو من کان یؤمن هر که هست که میگرود بالله بخدا و بالیوم الاخر روز رستخیز و هر چه متعلق ست آن روز و من یتق الله و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدا یجعل گرداند و پدید آرد خدای که برای او مخرجا از بیرون شدن یعنی خلاص یا بدازاند وه دنیا و آخرت و یا هر که پرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال و یرزقه و روزی دهد ویرا من حیث لا یحتسب و از آنجا گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد و نظم از سبیها بگذرد و تقوی طلب + تا خدا روزی رساند بی سبب + حق جائی بخشدت رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال + سبب نزول آیت نخست که مشرکان پسر عوف بن مالک اشجعی را اسیر گرفتند پدر وی نزد یک پیغمبر آمده گفت یا رسول الله پسرم با سر گرفتار شد

پیغمبر ما و را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○ رسانیدنی ست هویدا و تبلیغ رسالت گرد آشکار و وظیفه ابلاغ بجا آورد اللَّهُ خدای او ست مستحق عبادت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول ست که بعد از هجرت پیغمبر ص جمعی از مسلمانان از که داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را میگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنان اند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مر اسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وَتَصْفَحُوا و در گذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای غَفُورٌ آمرزنده رَحِيمٌ ○ مهربان ست با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش ست تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و دلبسته از محبت آنها کوتاه میگیرد وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای تعالی نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ ○ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ بقدر آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم ست که آمد حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق بر قرار نسخ برگشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایره عفو و اخسل تواند شد و گر بواجب حق او را گیرد و طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد و بیت بی نیازی بین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر + وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدای را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فوائد آن نوعی سیر سد یعنی بشما میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○ ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده گرداند خدای تعالی آنرا لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حَلِيمٌ ○ بردبارست بعقوبت عصیان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکارست میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب ست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ ○ حکم کننده ست بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنية وهي اثنتا عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و انگاه که از حیض پاک شود هر خواهد طلاق دهد و در این باب آیت آمد که یا أیها النبی ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آئسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدت ایشان یعنی در طهری جماع که شمار توانگر و آن را از عدت و این طلاق سنی ست چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن ست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد و وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رض اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر ست پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رض سنت ست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت ست و أحصوا العدة و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزند یا از احصای آن غافل و اتقوا الله ربکم و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد و نه خود بخروجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إلا أن یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و خصم یکسر یا خواندن یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بد کرداری مراد معصیتی ست که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و در آن حال اخراج ایشان حلال ست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرموده و ازان بیرون نتوان رفت و من یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید که خدای نوگرداند بعد ذلک پس ازین طلاق أمرا کاریرا یعنی شاید مراورا پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فإذا بلغن پس چون برسند زنان أجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فأمسکوهن پس نگاهدارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و آساک نمائید بمعروف به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت ست دیگر باره طلاق مدهید بجهت اضرار بدیشان أو فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکی یعنی آنچه حق طلاق ست از متعه و صداق ادا کنید و أشهدوا و گواه گیرید ذوی عدل منکم دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب ست و امام شافعی رض گوید واجب ست و أقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب و رضای خدای ذلکم این اشهاد و اقامت شهادت یوعظ به پند داده میشود بدو من کان یؤمن هر که هست که میگرود بالله بخدا و بالیوم الآخر روز رستخیز و هر چه متعلق ست آن روز و من یتق الله و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدا یجعل گرداند و پدید آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدنی یعنی خلاص یا بدازاند وه دنیا و آخرت و یا هر که پرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال و یرزقه و روزی دهد ویرا من حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد و نظم از سببها بگذرد و تقوی طلب + تا خدا روزی رساند بی سبب + حق جائی بخشدت رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال + سبب نزول آیت نست که مشرکان پسر عوف بن مالک اشجعی را اسیر گرفتند و پدر وی نزدیک پیغمبر آمده گفت یا رسول الله پسرم با سر گرفتار شده

و مادر وی جزع بسیار میکنند و با این همه فقر و فاقه نهایت رسیده در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیرد و شکیبا باشد و تو و مادر او بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم عوف باز نزد خود بقول پیغمبر عمل نمود ندانست که فرصتی را پس عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم اِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از و فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستیکه گردانیده است خدای لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر غفاری روایت کرده که پیغمبر فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت و من یتق اللہ یجعل را برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل ست تقوی نخم بوستان قرب ست و از رتبهٔ معیت خبر دهد که ان اللہ مع الذین اتقوا و توکل بر آنچه گذارد کفایت ست و از و بوی ریحان محبت و مدد ان اللہ یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی + توکل هر کب راه ست و تقوی توشه ره رو و در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که پیر مصحف بالفحص ثلثه معروف صحابه پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه ست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت آنانکه حائض نشده از صغر سن همچنین بر سه شهر مقرر ست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدت نهای زمان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ آن ست که نهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ پدید گرداند خدای لَهُ مر آن متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وسهل سازد ذَٰلِكَ این که گفته شده أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدای ست که فرستاد آن را از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا و بزرگ سازد له برای او اجر را مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که شما ساکن شدید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنکه تنگ گردانید عَلَيْهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق دادگان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتیکه بنهند بار خود را فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید و مضائقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شیر دادن خواهد له مر آن فرزند را أُخْرَىٰ خود زنی دیگر یعنی مرد این گیرد و او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده ست عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر و روزی او یعنی فقیر و تنگ دست ست فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ

از انچه خدای داده ست اورا لا یکلف الله تکلیف نکند خدا نفسا بیچ تنی را الا ما اتاها مگر انچه بدو عطا کرده است ازمال یعنی تکلیف بالایطاق
ع ۱ نفرماید سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی یسرا ○ آسانی و توانگری و کاین من قریة
و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عتت سرباز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش و رسله و از سخن
پیغمبران او فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت که در و استقصا و مناقشه باشد و
عذبناها و عذاب کردیم ایشانرا در دنیا عذابا نکرا ○ عذابی زشت و باهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از
حساب فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را و کان عاقبة امرها بود عاقبت کار ایشان خسرا ○ زیانکاری
وکدام زیان ازان بدتر که از جنت جاویدی ولقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند اعد الله آماده کرده است خدای
۱۴ نقلة معا عند المتقدمین ۱۲ لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرا فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تعالی یا اولی الالباب ۲ صلے
ای خداوندان عقل الذین امنوا ○ آنانکه گرویده اند قد انزل الله بتحقیق فرستاده است خدای الیکم ذکرا ○ بشما پندی یا شرفی
که قرآن ست و فرستاد بشما رسولا فرستاده که محمد ست ص و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او
وعمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن ست و فرستاده جبرئیل م و بقولی رسول مراد ست از ذکر و ذکر همان رسول ست یعنی ذکر و شرف آن ست
که سخن بر ذکر اتمام شده و رسول منصوب بمحذوفست تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یتلوا میخواند علیکم بر شما ایات الله
آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی ست مبینات روشن کرده شده و خص بکسر با خواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد لیخرج
الذین امنوا تا بیرون آرد خدای بقرآن یا رسول آنان را که گرویده اند و عملوا الصلحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی
ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم و من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول و یرا و یعمل
صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یدخله درآرد او را خدای جنت تجری من تحتها الانهر از زیر مساکن آن جویهای خالدین جاویدیان باشند گانند فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله بتحقیق
که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت له برای آن مومنان عامل رزقا ○ روزی و چه روزی الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید
سبع سموت هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و من الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را
حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یتنزل الامر فرو می آید فرمان خدای و قضای او بینهن میان آسمانها و زمینها یعنی نافذست
حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری ست و خلقی و همه را بیافرید لتعلموا تا بدانید ان الله تا بدانید آنکه خدای علی کل
شیء بر آفریدن همه چیز قدیر توانا ست و ان الله و بدرستیکه خدای قد احاط بدرستیکه فرا
ع ۵ رسیده است بکل شیء علما ○ بهمه چیز دانا از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط ست بهمه اشیا و از موجودات عینی و غیبی هیچ چیز از دائره علم و قدرت وی خارج
نیست ربا عی ۲ نیست ز سر قدرتش کن فیکون + با دانش او یکی ست بیرون و درون + در غیب و شهادت ذره نتوان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون

سورة التحریم مدنیة وهی اثنتا عشرة ایة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

نقل ست که حضرت پیغمبر شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب مقداری عسل داشت هرگاه که آنحضرت بخانه وی آمدی زینب رضی الله

ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بحبت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه خصه را اتفاق نمودند مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در اید گوئیم از تو بوی مغافیری آید و مغفور صمغ درختی ست که عرفط خوانند و رائحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت عسل آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رائحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبور ان عسل از شکوفه عرفط چریده بودند ما هم زاهر آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از عسل نیارد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله انچه حلال کرده است خدای لک مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آن ست که در روز نوبت حفصه در خانه وی رفتی وی با جازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه ران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت ست باید باکس نگوئی او قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن حضرت بخانه عایشه آمد از ین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوردی تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود و الله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم ○ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدستیکه مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی انچه بسوگند بر بندند بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده ست و الله مولاکم و خدای دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در ان ست و هو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم ○ صواب کار در هر چه گوید و کند بنسبت ایشان و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان بساخت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه ست یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین بعد از و که با حفصه بسر گفته بود و او با تمام آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه عایشه را الله بان حدیث و اظهره الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا گردانید پیغمبر حفصه را و خبر داد بعضه بعضی ازان یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو با فلان عایشه ازان ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه و اعرض کرد رسول الله عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آن ست که حضرت رسالت پناه صلعم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آن حضرت را اظهار کرده بود تمام بار وی نیاورد فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر حفصه را به بانچه خدای او را بران اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا باینکه من راز تو آشکارا کردم قال گفت رسول صلعم نبأنی العلیم خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمائر الخبیر ○ خبردار از مکنونات سرائر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رضه و باز گردید الی الله بخدای و در آزار دل مبارک آن حضرت صلعم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستیکه گشته است دلهای شما از صواب که محافظت پیغمبر نمیکنید و ان تظهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله پس بدرستیکه خدای هو مولاه او یار و مددگاری پیغمبر صلعم ست و بران نصرت کند و جبریل و جبریل رفیق او ست و مددگاری بجای آرد

وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وشایستگان از مومنان اتباع واعوان او یند مراد همه صحابه اند وبقولی صدیق وفاروق رض که در عایشه رض مظاهرت ومعاون آن حضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود اختیار کنند ومجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی ست رض وَالْمَلٰٓئِكَةُ وتمامی فرشتگان آسمان وزمین بَعْدَ ذٰلِكَ باوجود اینکه خدای وجبرئیل وصحابه یار او یند ظَهِيرٌ ○ مددکار ومعاون وهم پشت اند در یاری وی عَسٰى رَبُّهٗٓ شاید که پروردگار او اِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شمارا تخویف ازواج ست یعنی اگر بفرض طلاق دهد آن مُبْدِلَهٗٓ آنکه بدل دهد او را خدای اَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار ست از قدرت نه از کون ووقوع آن چه خدای میداند ست که پیغمبر طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند مُسْلِمٰتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت باگردن نهندگان بامر الٰهی مُّؤْمِنٰتٍ تصدیق کنندگان باورداشتگان باخلاص آرندگان قٰنِتٰتٍ نمازگذاران یا فرمان برداران ثَيِّبٰتٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه الٰه عِبٰدٰتٍ پرستندگان یا خضوع کنندگان سَيِّحٰتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَيِّبٰتٍ شوهر دیدگان وَّاَبْكَارًا ○ ودختران بکر ابن عباس رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون ست وبکر مریم مادر عیسی ع که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحبالهٔ ازواج حضرت رسالت پناه صلعم آرد یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان قُوْٓا اَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَاَهْلِيْكُمْ واهالی وفرزندخود را بموعظه ونصیحت نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن وانس وَالْحِجَارَةُ وسنگ گبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر وسیم احبار ورهبان که اصل ومنشای آن سنگ ست نظم زر وسیم اند سنگ زرد وسفید + اندرین تنگنا معند امید دلی از سنگ سخت تر باید + که ز سنگیش راحت افزاید + دل ازین سنگ اگر تو برنکنی + سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَيْهَا بران آتش مَلٰٓئِكَةٌ فرشتگانند یعنی موکل اند بر وی زبانیه غِلَاظٌ درشت خویان شِدَادٌ سخت کاران وتوانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز واز جنگ ایشان مجال گریز نباشد لَّا يَعْصُوْنَ اللّٰهَ نافرمانی نکنند خدای را مَآ اَمَرَهُمْ در انچه بایشان را یعنی بر ثبوت عزیفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد وَيَفْعَلُوْنَ ومیکنند مَا يُؤْمَرُوْنَ ○ انچه فرموده میشوند بدان در بیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت ست بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکنارهٔ دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده وداعیهٔ خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملائکه گویند یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوا ای آنکسانیکه کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگویید که امروز عذر مقبول نیست وفائده نخواهد داد اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جزین نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ آن چیز را که در دنیا بودید که عمل میکردید یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنها که گرویده اید تُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً نَّصُوْحًا باز گشتی خالص یعنی توبه کنید وباز نگردید مرویست معاذ بن جبل رض فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند بپستان حسن بصری گفته که توبه نصوح دور کن دار دا اول ندامت بر گناه گذشته + دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن + بر در حق نو مسلمان آمدن + خدمتی از سر گرفتن بایدت + با حقیقت روی کردن از مجاز + عَسٰى رَبُّكُمْ چون توبه کنید شاید که پروردگار شما اَنْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه در گذراند از شما سَيِّاٰتِكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ ودر آرد شما را بوستانهای که پیوسته تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان وقصور آن جویها ودر آوردن کی باشد یَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نفس او را عذاب نکند ونه شفاعت او را در بارهٔ عاصیان مردود سازد وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ ورسوا نسازد آنان را نیز که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند نُوْرُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یَسْعٰى میشتابد ومیرود بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ

در پیش ایشان وَ بِاَیْمَانِهِمْ وبجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و دران محل که نور منافقان فرو میرود یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا گویند
مومنان که ای آفریدگار ما اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بما نُوْرَنَا روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز
ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِیْرٌ ○ توانائی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ
ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِیْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَیْهِمْ
بر ایشان یعنی بهر دو گروه وَمَاْوٰىهُمْ ومقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ ست وَبِئْسَ
الْمَصِیْرُ ○ و بد جای بازگشت ست دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگروند امْرَاَتَ نُوْحٍ
و آن مثل زن نوح ست عم که واعله نام داشت وَامْرَاَتَ لُوْطٍ و زن لوط ع که واهله نام داشت كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ
در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَیْنِ شایستگان فَخَانَتٰهُمَا پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده بنفاق و مخالفت دین
زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه ست و زن لوط ع قوم را از مهمانان لوط خبر دادی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه
گذشت در قصه ایشان فَلَمْ یُغْنِیَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما این دو زن مِنَ اللّٰهِ شَیْـًٔا از عذاب خدای چیزی زن نوح عم غرق شد
از طوفان و بر سر زن لوط ع سنگ بارید وَقِیْلَ ادْخُلَا النَّارَ وگفته خواهد شد روز قیامت واله و واعله را که درآئید بدوزخ مَعَ
الدّٰخِلِیْنَ ○ با درآیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب میشوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر صست ما وجود کفر ایشان
هیچ فائده نمیدهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثل لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده اند اِمْرَاَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون ست وقف لازم
یعنی آسیه بنت مزاحم اِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِیْ ای آفریدگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَیْتًا خانه فِی الْجَنَّةِ
در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا اورا چار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه
دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِیْ و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهٖ و از کردار او یعنی از عذاب او
که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو وَنَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ○ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون
حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند
که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را آسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت ست و حاصل این مثل آنست که با وجود
ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح عم را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء عم هیچ نفع نداد و مثل زد خدای
برای ازواج طاهرهٔ حضرت پیغمبر ص و سائر مومنات وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرٰنَ و مریم دختر عمران را الَّتِیْۤ اَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت
فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و فاحش فَنَفَخْنَا پس بر دمیدیم فِیْهِ در گریبان جامه او مِنْ رُّوْحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ
و باور داشت مریم و بگروید بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل عم از خدای بوی آورد که هَبَ
لَكِ غلاما زکیا وَكُتُبِهٖ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسروی وَحَفَصٌ جمع میخواند مراد تمام کتب
الٰهی ست وَكَانَتْ و بود مریم عم مِنَ الْقٰنِتِیْنَ ○ از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر برای تغلیب ست و اشعار
بآنکه طاعت مریم عم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون ع ۵

سورة الملک مکیة وهي ثلثون اٰية

بسم الله الرحمٰن الرحیم

تبٰرک بزرگ و برتر ست و ثابت بر دوام الذی بیده الملک از انکسی که بدست قدرت اوست بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد بکند وهو علی کل شیء قدیر ○ تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیان ست در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت گوسفند ملح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت ست یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده گان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا ست ایکم کدام از شما احسن نیکوتر اند عملا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر ست در خبر آمده که کدام نیکوتر اند از روی عقل و پرهیزگار تر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تر اند مرگ را و ترسان تر از و کار سازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالب ست در ملک خود ترسندگان را شرمنده نمی سازد الغفور ○ آمرزنده ست خطیات ایشان را پوشد الذی خلق آن خدای که بیافرید سبع سموٰت هفت آسمان را طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجی ست محکم شده و دوم مرمریست سفید سوم آهن ست چهارم رومین ست و گفته اند مس ست پنجم نقره ست ششم زر ست هفتم یاقوت سرخ ست ما ترٰی نه بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمٰن در آفرین خدای مر آسمان را من تفوٰت هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر باز پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در ان تفکر کنی هل تری هیچ می بینی من فطور ○ شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را ینقلب بازگردد الیک البصر بسوی چشم تو خاسئا درمانده از یافتن عیب وهو حسیر ○ و او مانده بود از نگریستن

آسمان از کثرت مراجعت بحیرت آینه هر چند می نگرد عیبی در ان نمی یابد ولقد زینا و بدرستیکه بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک ترست بزمین و آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند وجعلنٰها و گردانیدیم ما ستارگان را رجوما للشیٰطین رانندگان مر دیوان را و قتیکه بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساختیم لهم برای دیوان و بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعیر ○ عذاب آتش افروخته و عقبی و للذین کفروا و مر آنانرا ست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر ○ و بد جای بازگشت ست دوزخ اذا القوا چون در افگنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی مانند آواز درازگوش که انکر اصوات ست یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید وهی تفور ○ و او می جوشد و ایشانرا برمی آرد و فرو میبرد چنانچه گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیک ست که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه در افگنده شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر جنس که سبب دخول دوزخ باشد سالهم سوال کند ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای شرکان و عاصیان الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر ○ بیم کننده یعنی پیغمبر بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند و بفضیحت شما را برهاند قالوا بلی گویند آری قد جاءنا بدرستیکه آمد ما نذیر ○ پیغمبری بیم کننده فکذبنا

پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را فرا مکردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال بسل کردیم وَقُلْنَا وگفتیم مر فرستادگان را کہ ہیچ وحی مَا نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ ہیچ چیز از انچہ شما میگویید از وعد و وعید و امر و نہی و دیگر گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ كَبِيْرٍ ○ مگر در خطائی بزرگ کہ با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید و گفته اند کہ این خطاب زبانیه ست مر کفار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند بوده اید شما مگر در گمراہی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ وَقَالُوْا وگویند کافران کہ در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم ما کہ بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث تفتیش معانی چہ از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاہر بود اَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم و در انوار حکمت کہ اقوال و افعال ایشان معاینہ مینمودیم مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِيْٓ اَصْحٰبِ السَّعِيْرِ ○ در اعداد اہل دوزخ فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْۢبِهِمْ بگناہ خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت سن لِّاَصْحٰبِ السَّعِيْرِ ○ مر ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِيْنَ یَخْشَوْنَ بدرستی آنانکہ بترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتہا نالہ و فریاد و گریہ کنند و در عین المعانی گوید کہ مراد از غیب دل ست کہ پوشیده است از خلق وَ پیدا بر خدای عزوجل یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناہان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ ○ و مزدی بزرگ کہ بہشت ست و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از ہر چہ میترسند نظم لاتخافوا مژده ترسنده ہست + ہر کہ میترسد مبارک بنده است + خوف و خشیة خاص دانایان بود + ہر کہ دانا نیست کی ترسان بود + ترسکاری رستگاری آورد + ہر کہ درد آرد عوض درمان برد + آورده اند کہ کفار قریش بشهوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان بی ادبانہ گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت کہ یکدیگر سخن محمد رسول الله صلعم آہسته گویند تا خدای وی نشنود و او را ازان آگاه نگرداند آیت آمد وَاَسِرُّوْا قَوْلَكُمْ سخن گفتن خود را در بارهٔ پیغمبر اَوِ اجْهَرُوْا بِهٖ یا آشکار کنید مر آن را یعنی ہر دو نزدیک او یکسانست اِنَّهٗ بدرستیکہ خدای تعالی سزای پرستش عَلِيْمٌۢ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ○ مایحه در سینہا ست قبل ازانکہ بر زبان گذرد پس کسیکہ بضمائر واقف ست اگر تعبیر ازان ضمیر بہ سر کند یا بجہر بر و پوشیده نخواہد بود اَلَا یَعْلَمُ آیا نداند آنچہ در دلہاست مَنْ خَلَقَ آنکس کہ بیافرید دلہا را وَهُوَ اللَّطِيْفُ او داناست بر بواطن اشیا و حقائق آن الْخَبِيْرُ ○ آگاه از ظواہر موجودات و دقائق آن ع ۱۴

هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ اوست خداوند کہ گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را ذَلُوْلًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوْا پس بروید فِيْ مَنَاكِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوْا و بخورید مِنْ رِّزْقِهٖ از روزی حلال خدا کہ برای شما مقرر و مقدر کرده وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ ○ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاسداری او بجا آرید ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَّنْ فِي السَّمَآءِ از انکس کہ در آسمان ست بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب کہ جبرئیل علیہ السلام ست مخصص سخن آنکہ ایمن شده اید اَنْ یَّخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ از آنکہ خدای تعالی یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را زمین فَاِذَا هِيَ پس آن گاه زمین پس از فرو رفتن شما در وی تَمُوْرُ ○ میگردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افگند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید مَّنْ فِي السَّمَآءِ از آنکہ در آسمان ست عرش او یعنی خدای تعالی یا مقام او و بزعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل علیہ السلام اَنْ یُّرْسِلَ آنکہ فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگریزه چنانچہ بر قوم لوط علیہ السلام فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید بعد از مشاہدهٔ عذاب کَيْفَ نَذِيْرِ ○ چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سودی نباشد وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِيْنَ و بدرستیکہ تکذیب کردند رسل خود را آنانکہ بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان

یعنی کذبان از امم ماضیه و به شامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود برایشان تنکیر ○ عقوبت من یا انکار من برایشان یا انزال عذاب اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمیدانند و نمی نگرند اِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ ز بر سر ایشان در هوا صٰٓفّٰتٍ صفها بر کشیده وقف منزل وَیَقْبِضْنَ مُدّ فراهم میگیرند بعد از بسط اجنحه مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع وقف غفرلہ یا در حال قبض و بسط اجنحه اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هریک از انواع طیور را شکلی و هیأتی و صورتی و طبیعتی خاص داد و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخت اِنَّهٗ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیْرٌ ○ بیناست آمَّنْ آیا کیست که توان گفت هٰذَا الَّذِیْ این آن کس است که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ او مددکار است و قائد لشکر لَّکُمْ مر شما را یَنْصُرُکُمْ یاری میدهد مِّنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی اِنِ الْکٰفِرُوْنَ نیستند ناگرویدگان اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ ○ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد اَمَّنْ هٰذَا الَّذِیْ آیا آن کیست که اشارت توان کرد بدو که این آن کس است که بمحض عنایت یَرْزُقُکُمْ روزی میدهد شما را اِنْ اَمْسَکَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهٗ روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسائل اند یعنی اگر خدای وظیفهٔ رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان نه از جهل ست بَلْ لَّجُّوْا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فِیْ عُتُوٍّ در ستیزگی و گردن کشی از حق وَّنُفُوْرٍ ○ و رمیدگی از حق و نفرت از راستی اَفَمَنْ یَّمْشِیْ آیا کسی که میرود مُکِبًّا عَلٰی وَجْهِهٖٓ سر فرو افگنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پیش پای راست و چپ خود نمی بیند اَهْدٰٓی راه یافته تر ست اَمَّنْ یَّمْشِیْ آیا آنکس که میرود سَوِیًّا راست ایستاده و همه اطراف مشاهده میکند و رفتن او واقع ست عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○ بر راهی راست رسانندهٔ بمقصد و مقصود این مثل ست برای کافر گمراه که در بیداهی غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند ربما عی فرق ست میان آنکه از روی یقین + بادیه بنیارود اندر ره دین + یا آنکه دو چشم بسته بیدست کسی + هر گوشه همی رود بظن و تخمین + قُلْ هُوَ الَّذِیْٓ بگوای محمد مر مشرکان را که آن خدای شما را بدو دعوت میکنیم او آنکس ست که بقدرت کامله اَنْشَاَکُمْ پیدا فرید شما را وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق بشنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا با و دلائل قدرت و بدائع فطرت مشاهده کنید وَالْاَفْـِٕدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید و شما بسیار میشنوید و می بینید و لیکن قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ ○ اندک شکر میگوئید مر این نعمتها را قُلْ هُوَ الَّذِیْ ذَرَاَکُمْ بگو خدای آن خدای ست که بعد از آفریدن شما را پراگنده ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی هریک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا متعبد کنید و فرمان برداری نمائید وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود یابید وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند آن مشرکان مر پیغمبر و یاران ویرا مَتٰی کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعدهٔ حشر و یافتن جزا اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان کہ اِنَّمَا الْعِلْمُ حزین نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِنْدَ اللّٰهِ نزد یک خدای ست و غیر او بران اطلاع ندارد وَاِنَّمَآ اَنَا و جز این نیست که من نَذِیْرٌ بیم کننده ام مُّبِیْنٌ ○ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فَلَمَّا رَاَوْهُ پس آنهنگام که ببینند موعود را که قیامت ست زُلْفَةً نزدیک خود سِیْٓـَٔتْ بد گردد و زشت شود وُجُوْهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهره های ایشان پیدا گردد وَقِیْلَ و گفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را هٰذَا الَّذِیْ این آن ست که کُنْتُمْ بودید شما که بِهٖ تَدَّعُوْنَ ○ بدو تمنا میکردید و در طلب او استعجال مینمودید یا مم زاهد رم فرمود

که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر میکردند و آرزوی هلاک یاران وی میدیدند حق سبحانه حبیب خود را فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنرا که با من اند از مومنان أَوْ رَحِمَنَا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افگند فَمَنْ پس کیست آنکه يُجِيرُ الْكَافِرِينَ زنهار دهد کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ○ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهندهٔ شما از عذاب الٰهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُلْ بگو ای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات ست هُوَ الرَّحْمٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی وَعَلَيْهِ وبرو نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○ در گمراهی هویدا قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیرون حضرموت غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فَمَنْ پس کیست آنکه يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَعِينٍ ○ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس بینند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمین و در تفسیر زاهدی مذکور ست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی به بیل و مددگاران میتوان آب را باز آوردن شایسته نباشد و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشم چشم تو غائب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی مثنوی فلسفی و منطقی مستهان + میگذشت از سوی مکتب آن زمان + چون که بشنید آیتی آن ناپسند گفت آریم آب را ما بر بلند + یا بزخم بیل و تیزی تبر + آب را آریم از پستی زبر + شب بخفت و دید از یک شیر مرد + زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد + گفت هان زین چشمه چشم ای شقی + با تبر نوری برآرا رصادقی + زود برجست و دو چشمش کور دید + نور فائض از دو چشمش ناپدید +

سورة ن مكية وهي اثنتان وخمسون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ○

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت بلکه این امت از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی ازان گرفتند و برخی فروگذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسمای الٰهی دانستند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر ست و در معالم گوید که آخر ست از حروف الرحمن و گویند اسم سوره ایست یا لوح ست از نور یا نام نهری ست در بهشت یا قسم ست بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آن ست که نون اسم ماهی ست و مراد آن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او الیوثا گویند یا بهموت و در وسیط بإسناد درست خود از ابی هریره نقل کرده که وی گفته شنودم از رسول الله که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دواتست و قلم از ان دوات نوشته انچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نور ست و طول او ما بین السماء والارض گویند مراد قلمی ست که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیار ست وَمَا يَسْطُرُونَ ○ و دیگر سوگند خورد بانچه مینویسند حفظه از احکام وحی و بانچه ایشان از فرامید در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون دهن ست و قلم زبان و ما یسطرون انچه حفظه بر بندد و مینویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم این ست که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاهداشت پروردگار خود بِمَجْنُونٍ ○ دیوانه جواب دلیل مغیره ست که آنحضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقائق آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت و آیهٔ جمعیه و قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در وحدانیت اسمائیه

ع ۱۶

پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرموده در واحدیت و بانچه علم گفتیم او از ذوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَاِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر ترا کاجرا مزدی و ثوابی ست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُوْنٍ ۝ منت نانهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسیکه از منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ ۝ بر دین بزرگی که اسلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی انچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که حق سبحانه ارزانی داشته بود و از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول الله صلعم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت صلعم قرآن بود و فی سلسلة الذهب نظم بود هم بحر کرمست هم کان + گوهرش کان خلقه القرآن + وصف خلق کسی که قرآن ست + خلق را نعت او چه امکان ست + محمد حکیم قدس سره فرمود کیست هیچ خلقی و برگزیده از خلق محمد صلعم نبوده چه از مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی باحق گذاشت تا مام قشیری گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آن حضرت صلعم در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور ست فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی یا محمد صلعم وَيُبْصِرُوْنَ ۝ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُوْنُ ۝ بکدام ست از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه ست از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر ست بِمَنْ ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه او که راست ست و چنان کس فی الحقیقة دیوانه بود وَهُوَ اَعْلَمُ او داناتر بود بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝ براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِيْنَ ۝ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا مدین آبا دعوت مینمایند وَدُّوْا آلوتُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سر زنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُوْنَ ۝ پس تا ایشان نیز چرب زبان و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان بر داری منمای کُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را بدروغ که او جبل ست یا اخنس بن شریف یا اسود بن عبد یغوث واصح و اشهر ولید مغیره ست که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَّهِيْنٍ ۝ سست رای یا خوار و بی مقدار هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مَّشَّآءٍ رونده بِنَمِيْمٍ ۝ بسخن چینی میان مردان یا غمزه کننده مَّنَّاعٍ باز دارنده لِّلْخَيْرِ هر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُّعْتَدٍ ستم کننده و از حد در گذرنده اَثِيْمٍ ۝ بسیار گناه یا زنا کار عُتُلٍّ سخت و درشت خوی بَعْدَ ذٰلِكَ پس ازین همه عِيْبًا ذَنِيْمٍ ۝ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره بجده سالها بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم او بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکورست که چون رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسیده در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف ست و میدانم که محمد صلعم دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جراتی نداشت او را برادران زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مر ازشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شده خصومت ولید ست و ستیزه او با آن حضرت صلعم بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادرست + کور اخطای مادر او خاکسار کرد + اَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست وَصْفَ بر یک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او ست ذَا مَالٍ خداوند مال وَّبَنِيْنَ ۝ و خداوند پسران چنین کس را فرمان مبری اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ چون خوانده شود بر او اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ گوید اینها افسانه پیشینیان ست

سَنَسِمُهٗ زود باشد که علامت کنیم باغ عَلَی الْخُرْطُوْمِ ○ بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشانید و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند اِنَّا بَلَوْنٰهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بالقحط و غلا و زوال نعمت کَمَا بَلَوْنَآ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک ست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی بیفرماید اِذْ اَقْسَمُوْا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِيْنَ ○ یاد کن چون سوگند خوردند دارندگان ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوهٔ آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بیگاه پس چنین سوگند خوردند و گفتند لَا يَسْتَثْنُوْنَ ○ و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله تعالی در شبیکه این نیت کردند و بخفتند قضای الهی نازل شد فَطَافَ عَلَيْهَا پس بیامد بدان باغ طَآئِفٌ بلای طواف کننده مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَهُمْ نَآئِمُوْنَ ○ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فَاَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيْمِ ○ مانند آن باغ که میوهٔ آن چیده و بریده باشند برو چنان که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب درآمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند هم یکدیگر را مُصْبِحِيْنَ ○ درآمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند هم یگر را و گفتند اَنِ اغْدُوْا عَلٰى حَرْثِكُمْ اگر بامداد بیرون آیید بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار کشتهٔ خود اِنْ كُنْتُمْ صٰرِمِيْنَ ○ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرمابنان پس راه سپار داشتند روی بباغ نهادند فَانْطَلَقُوْا پس رفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُوْنَ ○ و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند تا کسی نشنود و بمضمون سخن آن كَاَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِّسْكِيْنٌ ○ آنکه باید که درنیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از حصهٔ ما کم نشود وَّغَدَوْا عَلٰى حَرْدٍ قٰدِرِيْنَ ○ و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فَلَمَّا رَاَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قَالُوْٓا گفتند با یکدیگر اِنَّا لَضَآلُّوْنَ ○ بدرستیکه ما گم گردانیدیم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی ست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانهای در و دیوار که آن باغ ایشان ست گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ ○ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهر گانیم از محصول و میوهٔ آن باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ اَوْسَطُهُمْ گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین سن یا صائب تر برای که اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نگفتم من شما را دیروز لَوْلَا تُسَبِّحُوْنَ ○ چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را بزرگی و نمیگوئید انشاء الله تعالی قَالُوْا سُبْحٰنَ رَبِّنَا گفتند پاک ست خدای ما از انکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ○ بدرستیکه ما بودیم ستمگاران بر خود بمنع درویشان فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُوْنَ ○ ملامت میکردند این آن را میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قَالُوْا يٰوَيْلَنَا گفتند ای وای بما اِنَّا كُنَّا طٰغِيْنَ ○ بدرستیکه ستیم ما از حد گذرندگان در گماشتگاری که ستم کردیم در درویشان عَسٰى رَبُّنَآ شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امید واریم اَنْ يُّبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا مِّنْهَا بهتر از ان باغ اِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار خود رٰغِبُوْنَ ○ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان ببخشید و باغی پر انگور چنان نام بر ایشان ارزانی فرمود در میاطی گویند که چون ایشان باغ دیده بودند که دران باغ خوشهٔ انگور ندیدند بر بر درخت سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که هر که بیاگر فتار گردد و مال و متاع او در عرصهٔ تلف آمده

باید که اندکی تامل نماید و بداند که آن بلا باستحقاق او بر و نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از وی تلافی شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داد و پیر رومی ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید قطعه ؛ اولم خم شکست و سر که بریخت + من نگفتم که این زیانم کرد + صد خم شد صافی از پی آن + عوضم داد و شادمانم کرد + کَذٰلِكَ الْعَذَابُ ؛ همچنین ست عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ و مر آینه عذاب آن سرای بزرگتر ست ازان جهت که این عذاب زود رود و زوال یابد و آن عذاب آن سرای ابدالابد بدین باقی ماند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند وقف لازم ع

اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه مر پرهیزگاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ۝ بوستانها نعمت گاه آن کافران میگفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال تریم و در عقبی نیز همین منوال خواهیم بود حق تعالی در قول ایشان میفرماید اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِيْنَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِيْنَ ۝ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات مَا لَكُمْ چه چیز ست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ۝ چگونه حکم میکنید تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد ست اَمْ لَكُمْ كِتٰبٌ فِيْهِ تَدْرُسُوْنَ ۝ آیا مر شما راست نوشته نازل شده از آسمان که شما دران کتاب میخوانید آنرا که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند اِنَّ لَكُمْ فِيْهِ لَمَا تَخَيَّرُوْنَ ۝ بدرستیکه شما راست دران کتاب آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای مؤکد بسوگند عَلَيْنَا بَالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُوْنَ ۝ تحقیق آنکه مر شما راست دران عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ ایشان بپرس اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيْمٌ ۝ ای محمد مشرکان را که کدام از شما بین حکم پاینده ست که در آخرت ضامن عهده آن بیرون آید معانقه صد المتقدمین ۱۳ اَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ یا ایشان را انبازانند درین قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک من میسازند فَلْيَاْتُوْا بِشُرَكَآئِهِمْ پس گویا بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ بیاد آن شرکار در روزیکه برداشته شود پرده از کاری پر هول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه گردد و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی وَيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ و خوانده شود مردمان را بسجده کردن مر خدای تعالی را در رباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله فرمود که حق تعالی دران روز نور عظیم بنماید خلق بسجده درافتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و بسجده کند مر او را هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند و در خبر ست که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ۝ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ فروتر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افگنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فروگیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوْا بدرستیکه بودند در دنیا يُدْعَوْنَ که خوانده میشوند اِلَى السُّجُوْدِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ سٰلِمُوْنَ ۝ و ایشان تندرست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز حشر حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه مده فرصت از دست گر بایدت + که گوئی سعادت زمیدان بری + که فرصت عزیز ست اگر فوت شد + بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرْنِيْ پس گذار مرا وَمَنْ يُّكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهٰذَا الْحَدِيْثِ این سخن که قرآن ست یا حدیث بعث و حشر درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناهی ست و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم

پایه پایه من حیث لا یعلمون ○ از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان تفصیل نپذیرند و املی لهم ط
و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند ناگاه ایشان را گیریم ان کیدی متین ○ بدرستیکه عقوبت من محکم ست که بهیچ چیزی دفع نشود چه
گرفتن من سخت ست کس را طاقت آن نباشد ام تسئلهم اجرا آیا میطلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد فهم من مغرم
پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن مثقلون ○ گران بار اند و بدان سبب روی از تو میگردانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک
ایشان ست لوح محفوظ که مغیبات دران ست فهم یکتبون ○ پس ایشان مینویسند از انجا که انچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر ما صبر لحکم
ربک پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار و لا تکن صاحب الحوت مانند صاحب ماهی
ماهی یعنی یونس ع که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را
در شکم حوت و گفت لا الله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم و او برامده بود از خشم و اندوه لولا ان تداركه اگر نه آن بودی
که دریافت او را نعمتی من ربه نعمتی از پروردگار او بتوبه لنبذ بالعراء هر آینه افگنده شدی بصحرای عالی از گیاه وهو مذموم و او
ملامت کرده شده بودی فاجتبله ربه پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فجعله من الصلحین ○ پس
گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت میخواست که بر قبیله ثقیف عامی بکند حق تعالی فرمود که صبر کن و
آن دعا موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها ز صبر گردد دل پسند + حرم آن کز صبر باشد بهره مند + چون در افتادی بگرداب حزن صبر کن
و الصبر مفتاح الفرج + صد هزاران کیمیا حق آفرید + کیمیائی همچو صبر آدم ندید + آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بجسد
و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بموعید بسیار ستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را آسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی ازرا
عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وان یکاد الذین کفروا لیزلقونك بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هر آینه بلغزانند و بیفگنند
و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن اکه میخواندی و یقولون انه لمجنون ○ و میگفتند بدرستیکه این
مرد را دیوانگی گرفته است یعنی یا او جنی ست که او را تعلیم میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعلمین ○ مگر پندی عالمیان را نیست محمد ص مگر
اشراف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم تو + روشنی دیده آدم تو + حسن بصری گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه +++

سورة الحاقة مكية وهي اثنتان وخمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

الحاقة ○ حالتیکه حق ست وقوع آن یا ساعتی که سزاوار ترست ترسیدن ازان ما الحاقة ○ چه حالتی ست و چه ساعتی و ما ادراك ما الحاقة و
چه چیز دانا گرداند ترا که ما الحاقة ○ چه چیز ست و چه حالتی ست و چه ساعتی که در و واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت ست و حاقه یکی
از اسمای اوست کذبت ثمود و عاد بالقارعة ○ بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمان ست
فاما ثمود پس اما قبیله ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة ○ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف
و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل ع و اما عاد فاهلکوا
پس هلاک گشتند بریح صرصر بادی سخت و سرد عاتیة ○ از حد در گذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در حدیث ست که نرده از باد و قطره از
آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود ع که آب و باد طغیان کردند و خزنه را ممکن نبود و در تفسیر کبیر ست که ملائکه باد دبور را ضبط

نتوانستند کرد و خدای سخرها مسلط کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمٰنِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چارشنبه تا وقت غروب چارشنبه دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی فِيهَا دران اوقات صَرْعَىٰ مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ بنهای درخت خرما اند بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ پس هیچ می بینی مر ایشان را کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقرر است که بودند در زمانه بسی + شهان تخت نشین خسروان شاه نشان + چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید + شدند خاک و از ان خاک نیز نیست نشان + وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیههای موتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر اما بدرستیکه لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ بردیم شما پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح ع لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاهدارد این پند را أُذُنٌ واعِيَةٌ گوشی نگاهدارنده که نفع گیرد با نچه میشنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر علی ع را گفت من از خدای درخواستم که گرو اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی ع گفت بعد ازان هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد واعیه + پند را اذنی بباید واعیه + گر نبودی گوشهای عیب گیر + وحی ناوردی گردون یک بشیر + فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن که نفخهٔ صاعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بحرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا گردند فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و شگافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار تو فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه که بر ارجای آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمٰنِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در ان روز حملهٔ عرش هشت باشند بصورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا بآسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را نداند الا خدای تعالی يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع ست پس عرض و حساب نه برای اطلاع ست بر ان بلکه برای عدل ست و افشای احوال بر خلائق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ کتاب نوشتهٔ عمل وبِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتابی دیگر ست بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنت است و بس چه کتاب خطه میان بنده و خداوند ست و کسی آنرا نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستیکه من یقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بینندهام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس او آنکس فِي عِيشَةٍ در عیشه رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت وحشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوهای آن دانیه نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید از میوهای آن درخت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا

خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ وامّا آنکس که داده شود كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه اورا بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي كُمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ نامه اعمال خود را وَلَمْ أَدْرِ وکاشکی ندانستمی که مَا حِسَابِيَهْ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا کاشکی پیش مرگ که بدان مردمی در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی مرگی حکم کننده بفنای ابد تا بعد ازان زنده نشدمی مَا أَغْنَى دفع نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ آنچه مرا بود از مال و بقع وتبع هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا آنچنانکه در دنیا چنگ دران زده بودم من پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کنید و یرا یعنی دست او بر گردن بندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس آتش بزرگ صَلُّوهُ در افگنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا که گز آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد ذراع ملک که هرگز ذراعی هفت باع نیست و هر باغی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را دران یعنی بر جسد او پیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رحمه الله گفته که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یکحلقه ازان زنجیر نیست اگر حلقه ازان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز گداز دِ إِنَّهُ بدرستیکه این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و برنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهگاران که سر همه گناهان کبائر شرک ست ع ۲۷ فَلَا پس نه چنان ست که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمد ست أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بانچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بانچه نمی بینید از مغیبات یا بانچه در روی زمین و زیر زمین ست یا جسام و ارواح یا انس و جن و یا کعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد و نزول جبرئیل م یا آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم اینکه إِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولی ست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای که محمد صست و گفته او جبرئیل م وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق ست وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرده قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بر بندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم مِنْهُ بِالْيَمِينِ از و بقوت و توانائی ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس بریم مِنْهُ الْوَتِينَ رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچکس یعنی نیستید شما عَنْهُ حَاجِزِينَ از و دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندی ست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع شوند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ تکذیب کنندگانند مر قرآن را وَإِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت ست عَلَى الْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را روز قیامت را که ثواب قرآن را مشاهده کنند و خود ازان محروم باشند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ درست ست یقین یعنی یقین ست که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی باسم رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات ناسزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را ع ۱۵

سورة المعارج مكية وهي اربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق ست و انچه او میگوید از نزدیک تو است پس تو سنگی باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سال سائل درخواست کرد خواهنده بعذاب واقع عذابی را که نیست للکفرین برای کافران که قتل بدرست در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابو جهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی ست که حضرت پیغمبر درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد از من الله از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد اسد مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید که ذی المعارج خداوند درجاهای بلند یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مساعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملئکة بالا میروند فرشتگان والروح و جبرئیل م یا قومی که اعظم انداز ملائکه الیه بسوی امر خدای یعنی موضعی که خدای فرماید فی یوم مکان در روزی که هست مقدارة اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه ست ایشان بیکروز سیر و زند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت ست که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر یافت میشود و در فتوحات آورده که هر کسی را از اسمای الهی روزی ست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز را آنها مذکور ست یوم الرسل ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون که هزار سال ست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال ست و بیان امم اسمای سنین الهیه و سر مدت در مطاوی این اوراق بگنجد مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدستیکه کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور ست یعنی محال مینماید و نراه و ما میدانیم قیامت را قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی گردد آسمان کالمهل مانند قلعی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگداز د و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه و لا یسئل حمیم و پرسیده نشود هیچ خویشی حمیما از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کنند یبصرونهم بنمایانیده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذ اند یود المجرم دوست دارد و ستدارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اگر آنکه فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بود ند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد و صاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده و اخیه و برادر خود را که هم پشت و مددگار او ست و فصیلته التی تؤیه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا از خود یعنی پناه گاه او بوده اند و من فی الارض و دوستدار که داد دهد هر که در زمین ست جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا حاشا که نمیرهد از عذاب انها بدستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا میدهد لظی زبانه ایست خالص نزاعة گشنده ست للشوی پوست سر و پای مشرکان را پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله را یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تدعوا میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانه او را میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر و تولی

کسی را که پشت برحق کرده است و روی بگرد دانیده از فرمان الهی و جمع و گرد کرده است مال دنیا را فاوعی ○ پس در باردان کرده نگاهداشته
وحق خدای تعالی ادا نکرده ان الانسان بدرستیکه آدمی خلق آفریده شده است هلوعا ○ حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق
ربانی در کتاب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوری ست در پس کوه قاف که هر روز سفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و
آب سفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و
اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی ست * معده چو پر شد سبب بی غمی ست * آدمی ست آنکه بسیری بود * بر سر
سیری غم روزی خورد * خور دو همه عمر بپیش و زکم * در روزی هر روزه زخوان کرم * وز ره حرص و امل همچنان * هیچ غمی نیست بجز فکر نان *
اذا مسه الشر چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جزوعا ○ جزع کننده باشد و فریاد زننده و اذا مسه الخیر و چون برسد
او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعا ○ منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق او و همه آدمیان بر بین منوال مخلوق
شده الا المصلین ○ مگر نمازگزارندگان الذین هم آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود دائمون ○ پیوسته اند یعنی هیچ شغلی
ازان باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند والذین فی اموالهم و آنانکه در
مالهای ایشان حق معلوم ○ حقی ست دانسته شده مثل زکوة مقدره و صدقات موظفه للسائل برای درویش خواهنده والمحروم ○
و برای محتاجی که نخواهد والذین یصدقون و آنانکه تصدیق کرده اند بیوم الدین ○ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال ست
بطاعات و عبادت والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ○ ترسانند و علامت ترس الهی
اجتناب ست از نماهی و ملاهی ان عذاب ربهم بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غیر مامون ○ مامون نیست یعنی ازان ایمن نتواند بود که البته
بعاصیان خواهد رسید والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون ○ نگاهدارندگانند الا علی ازواجهم مگر بر
زنان خود او ما ملکت ایمانهم یا آنکه مالک شده است ایمانهم دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم
پس بدرستیکه ایشان غیر ملومین ○ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند سکی وراء ذلک
جز این که گفته شد فاولئک پس آن گروه هم العادون ○ ایشان از حد در گذرندگانند از وطی زنان و بهائم و بقول بعضی استمنا بالید نیز
داخل اعتداست والذین هم و آنانکه ایشان لامنتهم مراعاتهای خود را و عهدهم و پیمانهای خویش راعون ○ رعایت کنندگانند
خواه امانت و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که بهر دو گاه بشتی ست و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری دران فرو نگذاشتنی بیت اگر میباید
از آتش امانت * فرو نگذار قانون امانت * بهر عهدی که می بندی وفا کن * رسوم حق گذاری را ادا کن * والذین هم و آنانکه ایشان بشهدتهم بگواهی
خود قائمون ○ ایستادگانند تا اقامت شهادت میکنند در انچه میدانند از حقوق عباد الله و خص شهادت بالجمع بخواند جهت تنوع اقسام آن والذین
هم و آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خویش یحافظون ○ محافظت میکنند یعنی بآداب و شرایط آن دوام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات
دلیل فضل و شرف این عبادت ست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرائض دارد و بمحافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند
فی جنات در بوستانهای اند رفیع مکرمون ○ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسول صلعم
حلقه زدند و استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان بایم آیت آمد که فمال الذین کفروا پس
چیست و چه بوده است مر آنانکه نگرویدند و این صفتها که مذکور شد بی بهره مانند قبلک بسوی تو مهطعین ○ شتابندگانند

عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ واز طرف چپ عِزِينَ ○ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد وَكُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان أَن يُدْخَلَ آنکه درآورده شود بامومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ ○ در بوستان بانعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که در نعمت بی نقد ایمان ایشان را در چهار بازار رضاء جنات دخل دهند كَلَّا نه اینچنین ست وکافران را در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُم بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را مِّمَّا يَعْلَمُونَ ○ از انچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن را بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَا پس نه چنان ست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد و در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ وبخداوند مغربها که آفتاب را هست و به هر روز به نقطه دیگر غروب میکند وگفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم ست چه هریک از ایشان را محل شرق ومغرب از دایره افق نقطه دیگر ست وبر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ ○ بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ بر انکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم وبدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ فرمان برادر تر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ○ ونیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا وببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ ○ آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدرست یا قیامت حکم این آیت بآیت قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل ع كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی که برپا کرده اند يُوفِضُونَ ○ می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم بینند وبجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن ذَلِيلَةً أَبْصَارُهُمْ دیده های ایشان یعنی خداوندان دیده های سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ پوشیده شد ایشان را یعنی فروگیرد آن را ذِلَّةٌ خواری وزبونساری ذَٰلِكَ این ست الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که فِي الدُّنْيَا كَانُوا در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ ○ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند ع ۲

سورة نوح مكية وهي ثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را عم إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را وبترسان مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک که طوفان ست یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح ع يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام مُّبِينٌ ○ آشکارا ست بیم کردن من میرسانم بشما أَنِ اعْبُدُوا الله آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَاتَّقُوهُ وبترسید از عقوبت او وَأَطِيعُونِ ○ وفرمان برید مرا در هرچه فرمایم ونهی کنم يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدا مر شما را مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ وبازپس دارد شما را از عقوبت ومهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی اینست إِنَّ أَجَلَ الله بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بروجهی که تقدیر ومقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ مبازپس افگنده نشود وصاحب آن اجل را مهلت نبود در ساعتی روزی که اجل درآید از پیش پست شک نیست که مهلت ندهد یک نفست یاری نسد در نام ازیچ کست دربادشود جمله هوا وهوست لَوْ كُنتُمْ اگر هستید شما که بفکر ونظر تَعْلَمُونَ ○ بدانید چیزی پس این بادانید که در اجل تاخیر واهمال نیست قصه نوح ع بفرمان

الکبیر بصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتصییر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح ع م به تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستیکه من خواندم قوم خود را باطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا ○ شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی یعنی خواندن و دعوت کردن من الا فرارا ○ مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت و انی بدرستیکه من کلما دعوتهم هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و رها کردند مسامع را از استماع دعوت بربستند و استغشوا و بسر در کشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نه بینند و اصروا و ایستادند بر کفر و معصیت و استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا ○ سرکشی کردنی بزرگ ثم انی پس بدرستیکه من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا ○ آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس تحقیق که من اعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی با آشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را و اسررت لهم و برازیر گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان اسرارا ○ راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع من کردند فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستیکه خدای هست غفارا ○ آمرزنده توبه توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا ○ باریدنی پی در پی و یمددکم و مدد دهد شما را باموال بها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را و یجعل لکم و بدهد مر شما را جنت بوستانهای مشتمل بر میوها و یجعل لکم و بدهد و جاری گرداند برای شما انهارا ○ جویهای آب مالکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمیشناسید لله مر خدای را وقارا ○ بعظمت بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمیترسید وقد خلقکم و حال آنکه بیافریده است شما را اطوارا ○ گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از انجا بمضغه تا آخر و این دلیل ست بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف آیا نمی بینید که چگونه خلق الله بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمان را طباقا ○ طبقه بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا و روشنی و در بعضی تفاسیر ست که جرم قمر در آسمان دنیا ست و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد و جعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا ○ چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو گرداند و حضرت رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید قطعه چراغ و چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله که شمع ملت ست ز پرتو احکام او رخشان + درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان + والله انبتکم و خدای بر رویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم ع م را من الارض از زمین بر ست یعنی آدم ع م از خاک نباتا ○ رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما هر از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد و یخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا ○ بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و خدای گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا ○ مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن در و رو دفتن بر و شاید لتسلکوا تا میروید منها از زمین سبلا فجاجا ○ براههای کشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح ع م متمادی شدند و خواص و روسای ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از انچه بودند بدتر و جفاکار تر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت

ع ۱۰

نوح ع بعد از مشاهده این حال که رَبِّ اِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامهٔ امت من عَصَوْنِی عاصی شدند مرا در من وَاتَّبَعُوا وپیروی کردند مَنْ لَمْ یَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال و فرزندان او اِلَّا خَسَارًا گرفتاری وگمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مستران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَکَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَکْرًا کُبَّارًا مکری بزرگ که بآن سفله و نادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و بتن را بدای من تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید آلِهَتَکُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا و مگذارید وَدّ را که آیت صورت او آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَلَا یَغُوثَ نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بود وَیَعُوقَ و نه یعوق را و آن بتی بصورت اسپی بوده وَنَسْرًا و نه نسر را و آن بتی بصورت کرگسی بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح ع بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیلهٔ بنی کلب و داد اشتند در دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آن فی الکلاع بیت کافران را بت بی جان چه متمتع دارند + باری آن بت پرستید که جانی دارد + القصه نوح ع هم با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از بتان بازمدارید وَقَدْ اَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم بتان کَثِیرًا بسیاری را از ضعفه و ادنی وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِینَ و نمیفزای بار خدایا ستمکاران را اِلَّا ضَلٰلًا مگر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِیٰٓـٰٔتِهِمْ از برای گناهان اُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان فَاُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از انها که بخدای گرفته بودند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را ع خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح ع مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح ع ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْکٰفِرِینَ از ناگرویدگان دَیَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام ست یعنی هیچ کافران را زنده مگذار اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشانرا یُضِلُّوا عِبَادَکَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه کنند وَلَا یَلِدُوٓا نزایند اِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کنندهٔ کَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غدار باشند رَبِّ اغْفِرْ لِی ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح ع ملک بن متوشلخ بود و مادرش شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد وَلِمَنْ دَخَلَ و مر کسی را که در آید بَیْتِیَ بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتیکه مومن باشد وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رض منقول ست که هم چنانچه دعای نوح ع در بارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بغرا جابت رسیده و دیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِینَ و نمیفزای ستمکاران را یعنی کافران را اِلَّا تَبَارًا مگر هلاکی بسختی نعوذ بالله من ذلک

نصف ع ۸

سورة الجن مکیة وهی ثمان وعشرون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه ص رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید که آنحضرت ص سورهٔ اقرا میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل نجران و چار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شصیبان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشان ست و آن گروه که ایمان

آورده بودند میان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که قُلْ بگو ای محمد اُوْحِیَ اِلَیَّ وحی کرده شد بمن
اَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که ازده کمتر و از سه بیشتر بودند مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوْا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند
که ای قوم اِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنودیم قُرْاٰنًا عَجَبًا ۝ قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد
یَّهْدِیْ راه مینماید اِلَی الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَاٰمَنَّا پس گرویدیم بِهٖ بآن وَلَنْ نُّشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز
نگیریم بِرَبِّنَا بپروردگار خود اَحَدًا ۝ یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانکه بیشتر شرک می آوردیم وَاَنَّهٗ تَعٰلٰی و بدرستیکه بزرگست جَدُّ
رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح
گویند وَّلَا وَلَدًا ۝ و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسیٰ اعتقاد کنند وَاَنَّهٗ كَانَ یَقُوْلُ و بدرستیکه هست که می گوید سَفِیْهُنَا
جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَی اللّٰهِ بر خدای شَطَطًا ۝ سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد بوی وَاَنَّا ظَنَنَّآ و ما پنداشتیم اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ
الْاِنْسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا ۝ بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که بوی
دروغ بر خدای می بسته وَاَنَّهٗ كَانَ و بدرستیکه بودند رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ مردان از آدمیان که ربعضی اکمنه یَعُوْذُوْنَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ
مِّنَ الْجِنِّ مردان از جنیان و آن جنیان بوده که چون کسی بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهای قوم و اعتقاد او آن بود
استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه در موطن هایله گفتندی نعوذ بجد نقرین بدر من شر جن هذا الوادی فَزَادُوْهُمْ پس بیفزودند آدمیان
مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا ۝ کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بدرجه ست که آدمیان بما پناه میجویند وَّاَنَّهُمْ و بدرستیکه آدمیان
یعنی کفار ایشان ظَنُّوْا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان بردید ایها الجن اَنْ لَّنْ یَّبْعَثَ اللّٰهُ آنکه برانگیزاند خدای اَحَدًا ۝ یکی را از مردگان
برای حساب و جزا وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنٰهَا پس یافتیم آسمان را
مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِیْدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن نامزد شده اند وَّشُهُبًا ۝ و آن ستارگان آتش فشان که بجهت
رجم دیوان متعین گشته وَّاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار
آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَنْ یَّسْتَمِعِ الْاٰنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند
اکنون یَجِدْ بر میابد لَهٗ برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بارنده رَّصَدًا ۝ نگاهدارنده و سر صد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَّاَنَّا لَا نَدْرِیْٓ و بدرستیکه ما نمی دانیم اَشَرٌّ اُرِیْدَ آیا بدی خواسته شده ست از خواست آسمان و باز داشتن ما ازان بِمَنْ فِی الْاَرْضِ
بکسانیکه در زمین اند از آدمیان اَمْ اَرَادَ بِهِمْ یا خواسته ست بدیشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا ۝ بخیری و صلاحی وَّاَنَّا مِنَّا
الصّٰلِحُوْنَ و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه
روان در خیر و شر كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ۝ و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمه نقل کرده که چنانچه
در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند وَّاَنَّا ظَنَنَّآ و بدرستیکه ما دانستیم اَنْ
لَّنْ نُّعْجِزَ اللّٰهَ آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدایرا هرجا که باشیم فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی اگر ما کاری خواهد او را در ان عاجز نمیتوانیم کرد
و بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُّعْجِزَهٗ و عاجز نمیسازیم او را هَرَبًا ۝ از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف
وَّاَنَّا و بدرستیکه ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰٓی آنگاه که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست اٰمَنَّا بِهٖ بگرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر

ومقرر ست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت ما که انس وجن را دعوت او فرا رسیده ست وخوان تبلیغ او در نظر خاص وعام کشیده
نظم داخل اند در دعوت او جن وانس + تا قیامت آتش هر نوع وجنس + اوست سلطان وطفیل او همه + اوست شاهنشاه وخیل او همه + وَمَنْ
لَّا يُؤْمِنْ پس هر که نگرود بِرَبِّهٖ بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای وَّلَا رَهَقًا ۝ ونه از ستم بر وی ونه از رسیدن
عیب بدو وَّاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ وبدرستیکه از بعضی نوع ما مسلمانند گرویده به پیغمبر ما ومتدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقٰسِطُوْنَ + واز ما بیدادگرانند بر خود که
شرک آرند وفرمان حق نبرند فَمَنْ اَسْلَمَ پس هر که گردن نهد مر خدای را همچنانکه ما گردن نهاده ایم فَاُولٰٓئِكَ پس آن گردن نهادگان تَحَرَّوْا قصد کرده اند
رَشَدًا ۝ راه ست راز ان راه بمقصد خواهند رسید وَاَمَّا الْقٰسِطُوْنَ واما ستمگاران که نگرویدند بحق فَكَانُوْا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ حَطَبًا ۝
همیه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته میشود وَّاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا واو دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيْقَةِ بر راه راست
یعنی ایمان آرند لَاَسْقَيْنٰهُمْ هر آینه بدهیم ایشان را مَّآءً غَدَقًا ۝ آبی بسیار بعد از قحط وتنگسالی یعنی روزی ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت
ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم واین بزرگتر وبسیارتر نعمت ست وجمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن وانس مستقیم باشند
بر اسلام ایشان را البسعت معیشت سرفراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را فِيْهِ در ان نعمتها که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند وَمَنْ
يُّعْرِضْ وهر که این اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ از یاد کردن نعمت پروردگار خود وسپاسداری نکند يَسْلُكْهُ درآرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا ۝ در عذابی
سخت که فرح وراحت در وی نبود وَّاَنَّ الْمَسٰجِدَ ودیگر وحی بمن آمده که مسجدها لِلّٰهِ مر خدای راست وخاص ست بدو فَلَا تَدْعُوْا پس مخوانید در ان مَعَ اللّٰهِ
با خدای اَحَدًا ۝ یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنائس وصوامع خود عزیر ومسیح عم را بالوهیت یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام
میگویند لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک + وگفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین ست که مسجد حضرت سید المرسلین ست لقوله + جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین یاد خدای را دیگری نباید شریک یاد خدای دل را بجز از یاد خدا شاد مکن + یا یاد وی از کسی دیگر یاد مکن + دل خانه
کعبه ست ویران مگذار + واز بجز از یاد وی آباد مکن + وَّاَنَّهٗ لَمَّا قَامَ وبدرستیکه آن هنگام که برخاست عَبْدُ اللّٰهِ بنده خدای یعنی محمد ص در بطن نخله
يَدْعُوْهُ میخواند خدای را ونماز میگزارد جن قرأت او میشنودند كَادُوْا يَكُوْنُوْنَ نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا ۝ بروی چفسند گان از ۱۹ ع
غایت شوق واز دحام ودر انکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکته ای بسیار ست ودر آثار آمده ست که آنحضرت را بهیچ نام این خوشتر نیامده چه
شرط عبادت وعبودیت بروجهیکه آنحضرت قیام نمود بهیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم
مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده وبهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لنظم ای
بنده شعار بندگی دوست + اگر جمله بندگان گزین اوست + دادند ز بندگیش راهی + کان راه ندید هیچ شاهی + کفار مکه مر آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش
گرفته ودر بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم برگرد واز ین امر رجوع کن تا ما تر اپناه دهیم وحمایت کنیم آیت آمد که قُلْ بگو با مشرکان که بهر حال که هست اِنَّمَآ اَدْعُوْا
جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم رَبِّيْ پروردگار خود را وَلَآ اُشْرِكُ بِهٖٓ وانباز نمیگیرم بدو اَحَدًا ۝ هیچ کس را قُلْ اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ بگو بدرستیکه من مالک
نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَّلَا رَشَدًا ۝ ونرسانیدن خیر وصلاح یعنی من بنده ام وکار بنده پرستش پروردگار ست قُلْ اِنِّيْ بگو بدرستیکه
من لَنْ يُّجِيْرَنِيْ زنهار ندهد مرا وَلَنْ اَجِدَ ونیابم هرگز مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی مُلْتَحَدًا ۝ پناهی که روی بدان آرم اِلَّا بَلٰغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت ست شما را مِّنَ اللّٰهِ از نزد خدای
وَرِسٰلٰتِهٖ ومیرسانم پیغامهای فرستاده وی وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وهر که نافرمانی کند خدای را در پرستش او وَرَسُوْلَهٗ وفرستاده او را در امر ونهی فَاِنَّ لَهٗ ۱۶

پس بدرستیکه مر اورا است نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند دران ابدا ۵ همیشه بخلاصی ازان و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اذا رأوا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون انچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از گروه مومن و کافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یار و اقل عددا ۵ کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از استماع این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قل بگو انچه وعده کرده اند راست نزدیکست لیکن وقت آن بر من مخفیست ان ادری آیا نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ما توعدون انچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی آیا مقرر کرده است خدای من مر اورا امد زمانی دور علم الغیب او ست دانندهٔ پوشیدها فلا یظهر پس آشکار نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص ست بعلم او احدا ۵ یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که پسندد من رسول از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی ازان اطلاع دهد تا معجزهٔ وی بود مراد ازین رسول محمد ست فانه یسلک پس بدرستیکه وی میرود خدای یعنی میسازد من بین یدیه از پیش روی آن رسول پسندیده و من خلفه و از عقب وی رصدا ۵ نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند لیعلم تا بداند نبی موحی الیه ان قد ابلغوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رسالت ربهم فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل و احاط و فراگرفته است علم خدای و شامل شده بما لدیهم بانچه نزدیک رسول و ملائکه ست و احصی و شمرده است کل شیء هر چیزرا عددا ۵ از روی عدد تا انکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میدانند مراد کمال علم ست بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائرهٔ علم او خارج نیست بیت هر چه دانستنی ست در دو جهان نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل مکیة وهی عشرون ایة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول الله در مبدأ بعثت نماز ادا کردی و بگلیمی خود را پوشیده و ازخدیجهٔ منقولست که آن مثل چادری بود چهار در چهار ذراع نصفی بر بالای بالوی و نیمی بر سرش پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ۵ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل ست یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قم اللیل برخیز بشب یعنی نماز الا قلیلا ۵ مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر مثله مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیم شب ست او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا ۵ اندکی تا ثلثه باز آید و ازین کمتر نشاید او زد علیه بر نیمه شب تا ثلثان رسد و نهایت این باشد و رتل القرآن و بتانی شمرده بخوان قرآن را بآرامی روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا ۵ روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رض نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف ست و ادای حروف انا سنلقی بدرستیکه زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا ۵ سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز زرنی صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فراگرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج نمیبود و ایذ بحت دران حال ثقلی تمام بسیدانام میرسید چنانچه از عایشهٔ رض منقولست که در روزی که سر مبارک حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی

از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گل برگش برافروختی مصرع بسان گل که بصحن چمن برافروزد + و در بحر الحقائق آورده که قرآن در نفس خود مفصل ست کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمالی دارد چه متصدق و مطابق همه ست که مصدق لما بین یدیه پس قل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین افضل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و گشودهٔ چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم کل چنین بار بمقدار تست + کار کسی نیست که این کار تست + کس نتواند زدن انجا نفس + قوت انکار تو داری و بس اِنَّ نَاشِئَةَ الَّیْلِ بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب هِیَ اَشَدُّ وَطْاً ○ آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق ست یا بیشتر ست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف ارباب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب و عبادت توانند شد بلیت خاموش شد عالم لشب تا چست باشی در طلب + زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتگاه تست قِیْلًا ○ خطاب از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیکتر ست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید زبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشا ست یا بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها آن باشد که از خواب برخیزد اِنَّ لَکَ بدرستیکه مر ترا فِی النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِیْلًا ○ آمد و شد و اشتغال ست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد اولی باشد وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسمای حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببرید شو از خلق و توجه کن اِلَیْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِیْلًا ○ بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشهٔ ماسوی الله مجرد سازد و همگی وی باشد و آن فرد + دل در و بندد بغیرش بگسل + هر چه جز اوست برون کن ز دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدست از یک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب ست لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت اِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَکِیْلًا ○ کارساز خود و مهمات باو گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَاهْجُرْهُمْ و بیزار ایشان هَجْرًا جَمِیْلًا ○ بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم آیت قتال منسوخ ست وَذَرْنِیْ وَالْمُکَذِّبِیْنَ و بگذار مرا با مکذبان اُولِی النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار را بمن گذار و مرا رضا بده قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِیْلًا ○ مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهم ایشان را بتکذیب امام زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبوده مگر اندک وقتی اِنَّ لَدَیْنَا بدرستیکه نزد ما ست در آخرت برای دشمنان دین آنگاه بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِیْمًا ○ و آتشی بزرگ افروخته که دران بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی باصفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرند چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا اَلِیْمًا ○ و عذابی دردناک و غیر از منها که گنه آنرا نشناسند مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بیهوش شده بیفتاد و گفت که این وعدهاراست شود یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَکَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهای باعظمت کَثِیْبًا تلهای ریگ مَّهِیْلًا ○ پراگنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز اِنَّا اَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم اِلَیْکُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُوْلًا پیغمبری یعنی محمد شَاهِدًا عَلَیْکُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و اتباع از ان کَمَا اَرْسَلْنَا چنانکه فرستادیم اِلٰی فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا ○ بسوی فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصٰی پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ فرعون ران پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَاَخَذْنٰهُ پس گرفتیم او را اَخْذًا وَّبِیْلًا ○ گرفتنی سخت یعنی بآبش غرق کردیم و از اه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج ست فَکَیْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه نگاه دارید شما کافران نفسهای خود را اِنْ کَفَرْتُمْ اگر کافر شوید یَوْمًا روزی یَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِیْبًا ○ پیران یعنی وی سر ایشان را

سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم ست چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز یوم السماء منفطر به آسمان شگافته باشد بسختی و هیبت آن روز کان وعده ست وعدهٔ خدای تعالی بحدوث این وقائع و وقوع این حوادث مفعولا بودنی ان هذه اشارت بدانکه این آیتها تذکرة پندی و عبرتی ست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فراگیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بدین موعظه آمده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول و صحابهٔ شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر ازان مشتبه بود از خوف آن که محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا بجدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و نخاقت بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای اما هذا فقد شقی فی ربه درافگند ند حق سبحانه تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشت آیت فرستاد کان ربک بدرستیکه پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم آنکه تو برمیخیزی در شب برای نماز ادنی کمتر من ثلثی اللیل از دو ثلث شب و نصفه و نماز میگزاری نیم شب و ثلثه و سه یکی از وی و طائفة و برمیخیزند بهمین منوال گروهی من الذین معک از آنانکه با تو اند از اصحاب تو و الله و خدای تعالی یقدر اللیل و النهار اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدینمقدار ها علم دار خدای ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فتاب علیکم پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بگمان بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بگمان آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون منکم دانند خدای تعالی آنکه باشند منکم از شما مرضی بیماران و آخرون یضربون و دیگر آنکه سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون می طلبند من فضل الله از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند و آخرون یقاتلون و دیگر آنکه کار زار میکنند فی سبیل الله در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارات و مجاهدان را از جهاد رخ رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرءوا ما تیسر پس بخوانید آنچه میسر شود منه از قرآن در نماز و این امر سبیل فرضیت ست و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب ست و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت ست یا دو صد یا دو یست یا ختم در سه ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رض هست که حضرت رسول الله ص فرمود که ختم قرآن بخوان در سه ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا قوت زیاده ست فرمود که در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم بسناد خود از انس رض نقل میکند که حضرت رسول الله ص فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقرارت یا نصد آیت اشتغال کند بنویسند بر او قنطارا از مزد و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروضه را و اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اقرضوا الله و قرض دهید خدای را قرضا حسنا قرض نیکو اشارت ست بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن و ما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدای هیهات برگ عیشی گور خویش فرست بکسی نیاز در پس تو پیش فرست هو خیرا بهتر ست و اعظم اجرا بزرگتر اجر از دنیا و مردم یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفصد از ان نیز بیشتر یا بغیر حساب و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزگار ست بندگان را رحیم بایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشتر ست

سورة المدثر مکیة وهی ست وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

جابر بن عبد الله رض نقل میکند از حضرت رسول الله ص که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته بست میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا پوشانید جامها بر من بپوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت ست یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده قم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادای رسالت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید و ربک فکبر و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن و ثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رض فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکنند که حضرت رسالت پناه ص را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام ست فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو نیز خلعت پوشانیده ست خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظر وی هیچ چیز خرد نماید و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز او و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که با سلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید از نجا دانستم معنی قول خدا را و ثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی + خلعتی از صفات روحانی + دارش از لوث خشم و شهوت دور + تا بپاکیزگی شوی مشهور + و الرجز فاهجر و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش و لا تمنن و عطا امنت منه لتستکثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردم ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان و لربک فاصبر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضای برای خدای صابر باش فاذا نقر فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه که اثرش بعث ست فذلک پس آن روز میدان یومئذ دران روز یوم عسیر نشانه روز دشوار ست علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بر دارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر فواتح سوره حم و مومن شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد ص کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بروی طراوت و تازگی ست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اصل این شجره طیبه بعروق فضائل و حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی بپستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را با نواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر ص رسیده بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که ذرنی بگذار مرا و من خلقت و آنکه آفریده ام او را وحیدا تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قولی ست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و جعلت له و داده ام مر او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار دینار بود و میان مکه و طائف شتر و اسپ و گوسفندان بسیار داشت قیل اثنین و سبعین و سبعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد و بنین شهودا پسران حاضر بالا در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که اولاد او پسر بود از جمله ایشان

خالد و عماره و هشام ایمان آوردند و مقدمات له و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تمهیدا ثم یطمع پس طمع میدارد آن أزید کلا هیچ نه آنکه زیاده میکنم عطیات خود را در باره وی کلا ما نکنم چنین و نعم خود را بروی افزون نسازم انه کان لآیاتنا عنیدا منکر و در آن ستیزه کننده بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعضی بمردند او محتاج و رسوا و هلاک شد سأرهقه زهو باشد که در رسانم او را صعودا بصعود آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بدروه آن رسند باز نزیرافتند در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود آن سخره انیست ملسا در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر انجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزا و سزاست انه فکر و بد رستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن و قدر و اندازه با خود راست کرد که چگوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگوئید و یقین میدانید که عقل او کامل است و دیو را بر او دست نیست و خیال می بندید که او کاهنست و امارات کهانت از و ظاهر نمیشود و گمان مبرید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و میپندارید که شاعرست و سخن او شعر نمیباشد گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحرست آیت آمد فقتل پس لعنت کرده باد چگونه فکر کرد چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چگونه اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در ان یا در حضرت پیغمبر منگر لیست و روی ترش کرد و بسر و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثم ادبر پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر بر حق و استکبر و گردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا نیست این که محمد میگوید الا سحر یؤثر مگر بچاره دلی که تعلیم گرفته شود از سحره ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی او فکیفیه و جبر و بسیار سأصلیه زود باشد که در افکنم ولید را سقر نام دوزخ که نامش سقرست و ما أدراک ما سقر چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخ بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را و لا تذر و دست باز ندارد دیگر باره تا نسوزد لواحة آتشی سیاه کننده للبشر هر پوست کافر را که علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب روایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت پیغمبر را از خزانه دوزخ آنحضرت دو بار با صابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را در امساک کرد و این آیت در تصدیق آن حضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریت ست و در تخصیص این عدد مفسران معتمد کران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر احاد ست و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست و را اخبار آمده ست که بعد از نزول این آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش نه بانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتواند کرد ابو الاسد بن کلدة الجمحی بن علی گفت من هفده را کفایت کنم دوازده را بپشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم دوازده را بر دست راست خود بزنجیر دفع کنم و بگذریم بسلامت به بهشت در آییم آیت آمد که و ما جعلنا و ما نگردانیدیم اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک ست و بالا و بجد تن اند و چشمهای ایشان برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای

وفع این سخن کلده است تا بداند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیدانند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا وَنساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارهای ایشان که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بگمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند توریت وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام دران عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَالْكَافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب است از روی مثال كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر که خواهد وَيَهْدِي و براه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر که خواهد وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست تَذْكِرَىٰ سقر یا عدت خزینه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی وابسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص اذ بی الف خواند و ادبر بصیغه ماضی از باب یعنی چون شب برود که از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ سوگند بصبح چون روشن گردانده عالم را انها بدستیکه درکه سقر إِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا اگر دانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر را میفرماید قم فانذر برخیز بیم کن وَلِلْبَشَرِ مر آدمیان را تا بترسند گرفته از گناه بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدلست از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ نذیر است مر آنکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ مر آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی همه طوائف را پند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ مانچه کرده است گرو است از خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس مگر اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین انجا اطفال مومنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت برغرفها باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ بپرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نمازگزارندگان یعنی بفریضه آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال ذکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشان را وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان دران وَكُنَّا نُكَذِّبُ و میبودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بمارک و مقدمات او بهمان حال بر دیم فَمَا تَنفَعُهُمْ پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت هیچ شافعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و این خود محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ از قرآن و موعظه آن در حالتیکه اعراض کنندگان اند گویا ایشان حُمُرٌ گورخران وحشی اند مُسْتَنفِرَةٌ رمندگان فَرَّتْ که گریخته باشند مِن قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا از بسیان دام یا از مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران از زنهای گریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش سخن نشنوا و دل پند نپذیرا ند کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی از کجا این قوم و پیغام از کجا + از جمادی جان کجا باشد رجا +

ع ۳۱

معانقه ۱۲

فهمهای کهنه و کوته نظر ۔ صد خیال بد در آرد در فکر ۔ راز جز با رازدان انباز نیست ۔ راز اندر گوش منکر راز نیست ۔ آن کلی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی شب بامداد ان صحیفه بافتی گناه او و کفارت آن در روی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت بکند محمد را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمیگروند بدان بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان أَن يُؤْتَىٰ آنکه داده شود صُحُفًا نامها مُّنَشَّرَةً سرکشاده و بیمه و دران نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را كَلَّا نه اند هند ایشان از این صحیفها و اگر هند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتای صحیفه است بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۝ بلکه ایشان نمیترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر ست یا قول بشر است بدرستیکه قرآن تَذْكِرَةٌ ۝ پندست یاد کردن فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ۝ پس هر که خواهد که پند گیرد و پند گیرد بآن وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند و را إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ اوست سزاوار آنکه از و ترسند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن گان

سورة القيمة مكية وهي اربعون اية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ لای نافیه و رفعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هرآینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ و البته سوگند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۝ بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت بنفسی که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات خود و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم ست مر نفس اماره را جواب قسم محذوف است تقدیر آنچه خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه بحضرت رسالت آمد از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت رسالت گفت که اگر آیم روز معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شود آیه آمد أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا میپندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه أَلَّن نَّجْمَعَ ما هرگز جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ ۝ استخوانهای پراگنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب اوست بَلَىٰ آری جمع کنیم پس باید که راند مارا که قادریم قَادِرِينَ توانائیم عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بر آنکه راست کنیم بَنَانَهُ ۝ سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آنکه دروغ گوید أَمَامَهُ ۝ پیش از روز رستخیز یا پیش ازو از بعث و حساب يَسْأَلُ میپرسد سؤال استهزا کنان أَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيَامَةِ ۝ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ۝ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ ۝ و تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشانرا بامکیدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند يَقُولُ الْإِنسَانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ دران روز أَيْنَ الْمَفَرُّ ۝ کجاست جای گریختن كَلَّا نیست مفری لَا وَزَرَ ۝ پناه گاهی نباشد کافر را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۝ دران روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس را از بهشت و دوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ دران روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَأَخَّرَ ۝ و آنچه بازپس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بحسرت و مال از پس گذاری بحسرت گناه را توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا نماند که تا عمد کم نفتد و تا عند اسباق ربا عی گر همه مال صرف را کنی گنج داری و گر نه آه کنی گر فرستی زپیش به باشد که بحسرت پس پشت نگاه کنی بَلِ الْإِنسَانُ بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ ۝ خداوند بصیرتست یعنی مباشر بحال خود و گواه ست بر افعال و اقوال خود وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگرچه القا کند مَعَاذِيرَهُ ۝ عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر انگیزد و بدانچه بقدر ست در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای

ع ۲ ۲۵ ۲۵

دروغ وحیلهای باطل خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی وچندین حیلهسازی + چه میدانم که میدانی ومیدانی که میدانم ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل ع وحی بر سید امام خواندی آنحضرت ص بزبان باوی میخواند تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک به لسانک مجنبان به به قرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل تا تعجیل کنی به لیظ بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست جمعه گرد آوردن او در دل تو ثم ان علینا بیانه ○ وبر ماست اثبات قرأت آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل ع بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه ○ خواندن او را و تامل فرماوران ثم ان علینا پس بدرستیکه بر ماست بیانه ○ روشن کردن انچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نچنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة ○ بلکه دوست میدارید شما دنیا شتاب کننده را و تذرون الاخرة ○ ودوست باز دارید آخرت پاینده را و کار بر عکس باید وجوه کار دیها یومئذ در ان روز که قیامتست ناضرة ○ تازه وتابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان الی ربها بخداوند خود ناظرة ○ نگرنده باشند از روی عیان بیحجاب ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس ست که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا هزار سال راه آنرا بیند و گرامی ترین نزدیک خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اول کسی که این کلمات گفت موسی ع بود که گفت اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم بیت هر کس بهشت آرزوی دارد + عاشق بجز از دیدن دیدار مدار ووجوه یومئذ باسرة ○ ترش وتاریک باشد یعنی روهای منافقان ومشرکان تظن گمان برد ای مخاطب یعنی هدایی با گمان بر دان نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهد شد بها بدو فاقرة ○ بلائی وبرنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم بر و بقول اصح آن بلائی جانبست از رویت رب الارباب مصرع که از فراق بتر در جهان بلائی نیست + کلا نچنان ست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی ○ استخوانهای سینه وگردن وقیل وگفته شود یعنی کسان محتضر بملائکه گویند من راق ○ کیست افسون کننده وشفا دهنده وظن انه ویقین کنند محتضر الفراق ○ که انچه بدو نازل شده سبب جدائیست از دنیا و ملازمان آن والتفت الساق وبپیچد ساق محتضر بالساق ○ بساق ویعنی پایهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت در ان نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق ○ آنروز باز گشت باشد همه کس را عمل مفسران بر انند که ابو جهل بعین اشدت سعادات باسید المرسلین ص واقع بود در شان او نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه ندارا نچه واجب مال وی بود ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد نبی را و تولی ○ و برگشت از ایمان حق ثم ذهب پس باز گشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی ○ بناز امید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لک سزاوارست ترا ای ابو جهل هر گی سخت فاولی ○ پس سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک سزاست مرترا هول قیامت فاولی ○ پس بغایت سزاست ترا عذاب دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله ابو جهل را در بطحا دید و جامه اش اگرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا می مانی ای محمد و تهدید بعضی علما آنست که بعضی ویل ست حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو آیحسب الانسان آیا میپندارد انسان ان یترک آنکه فروگذاشته شود سدی ○ مهمل ومعطل وضایع که بدنیا مکلف ونه بعقبی مبعوث ومعذب نگردد الم یک نطفة آیا نبوده ست آدمی قطره ای من منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده ست خون بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزای واعضای او را

فَسَوّٰی پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَیْنِ دو صنف که الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی نر و ماده
اَلَیْسَ ذٰلِکَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقٰدِرٍ توانا عَلٰٓی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی بر آنکه زنده گرداند مردگان را در خبر آمده است که در آخر قرائت
این سوره باید گفت + بلی انه علی کل شی قدیر و بروایت دیگر + سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مکیة وهی احدی وثلثون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَلْ اَتٰی آیا آمده استفهام تقریر است یعنی بدرستیکه آمده عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدم حِیْنٌ هنگامی مِّنَ الدَّهْرِ از زمانی که دران لَمْ یَکُنْ نبود شَیْئًا مَّذْکُوْرًا چیزی که یاد کرده شده یعنی چهل سال میان گل و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیت
او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و منی انست که نام او چیست و فائده حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت
آئینه میسازد که مظهر اشعهٔ مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبهٔ خلافت کبری را شاید و معین مقصودات و منتهای غایات او بود
و همه نهایتها بوجود او موجود شد ظهور او بکلی نور نور + گنج مخفی از وی آمد در ظهور + گنج مخفی بود در زیر خاک گرد + خاک را تابان
تر از افلاک کرد + گنج مخفی بدر پری جوش کرد + خاک را سلطان اطلس پوش کرد + اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستیکه آفریدیم ایم آدمیان را که
اولاد آدم اند مِنْ نُّطْفَةٍ از آبی اندک که منی ست و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه
با آنکه مفرد ست بجمیع صفت کرد و فرمود اَمْشَاجٍ آمیخته یا مراد الوان ست که منی مرد سفید و از ان زن زرد ست و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند
یا امشاج یعنی اطوار ست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم ما بر وفق نَّبْتَلِیْهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنٰهُ
پس گردانیدیم او را سَمِیْعًا شنوا بَصِیْرًا بینا تا ممکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات اِنَّا بدرستیکه هَدَیْنٰهُ السَّبِیْلَ راه نمودیم
او را راه را بنصب ادلهٔ قدرت و انزال آیات ما باشد اِمَّا شَاکِرًا گاه باشد سپاسدارنده یعنی مومن سعید وَّاِمَّا کَفُوْرًا گاه ناسپاس یعنی کافر
شقی اِنَّا اَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلْکٰفِرِیْنَ برای ناگرویدگان سَلٰسِلَا زنجیرها که مدان ایشان را بدوزخ کشند وَاَغْلٰلًا و بندها که
بر گردن ایشان نهند وَسَعِیْرًا و آتشی افروخته که پیوسته دران بسوزند اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستیکه نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمانبردار
بیاشامند در آخرت مِنْ کَاْسٍ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا کَافُوْرًا آمیختگی آن کافور یعنی از ابکافور بهشت بیامیزند تا خنک و مشرب
و خوشبوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت خنک و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون بکافور آنرا بدین نام خوانند و مؤید این قول است
که بدل از کافور آورده اند عَیْنًا کافور چشمه است یَّشْرَبُ بِهَا می آشامند از ان عِبَادُ اللّٰهِ بندگان خدای یُفَجِّرُوْنَهَا میبرند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِیْرًا
راندنی آسان جمهور مفسران بر انند که حضرت رسالت پناه علی رضی الله عنه و جمه آمدند و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه را گفت نذری کنید تا فرزندان
شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته بامزدگاری
ستده و آرد کرده نان پختند و نماز شام خواستند که فطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و از راه اهل بیت نبوت مسکینی او را از مسلمانان مر اطعام
دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را مدان مسکین دادند و سائر اهل بیت موافقت
کردند و آب خالص بروزه کشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود ایشان
فرمودند و شب سوم اسیری بسر وقت ایشان رسید و خورد نیها بوی دادند حق سبحانه این آیت فرستاد کَانَ یُوْفُوْنَ وفا می نمایند بر نیکو بالنذر بنذری که طاعت

کنند وَیَخَافُونَ وَمی ترسند یَوْمًا کَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی آن روز یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِیرًا ○ فاش و آشکارا
و رسیده بهمه وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند طعام را عَلَی حُبِّهِ بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا
دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسْکِینًا درویشی بیایه را وَیَتِیمًا و خرد
سالی بی پدر را وَّأَسِیرًا ○ و اسیر را که از کفار مکه گرفته اند و در خبرست که چون اسیری را بحضرت رسالت پناه آوردندی او را به بعضی از مسلمانان
سپردی تا رای مبارک برامری در شان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما برانند که مسجون از اهل فقر که در حق او را حبس کرده باشند و مملوک
از عبید و اماء و مراة حکم اساری دارد یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال بزبان حال که معتقد ایشانست میگویند اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ
جزین نیست که میخورانیم شمارا این طعامها لِوَجْهِ اللّٰهِ برای طلب رضا و لقای خدا کا نُرِیدُ نمیخواهیم مِنْکُمْ جَزَآءً از شما پاداشی وَّلَا شُکُورًا ○
و نه سپاسی و نه دمع آوازی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی
نظم هر چه دهی میده و منت منه + و انچه بمنت دهی آن خود مده + منت مزدی که در احسان بود + وقت جزا موجب نقصان بود + اِنَّا نَخَافُ
بدرستیکه ما میترسیم مِنْ رَّبِّنَا از آفریدگار مایَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی که رویهای ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِیرًا ○ روزی
سخت و گرم از امام حسن بصری پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر ست از اسم خود
فَوَقٰىهُمُ اللّٰهُ پس نگاهدارد خدای تعالی ایشان را شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ از بدی رنج و هول آن روز وَلَقّٰىهُمْ و پیش آرد ایشانرا نَضْرَةً تازگی و
خوبروئی وَّسُرُورًا ○ و شادی و فرح در دل وَجَزٰىهُمْ و پاداش دهد ایشانرا بِمَا صَبَرُوْا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا از
ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند وَّحَرِیرًا ○ و جامه از ابریشم بهشت که پوشند مُّتَّکِـِٕیْنَ در حالتیکه تکیه زدگان باشند فِیْهَا در بهشت
عَلَی الْاَرَآئِکِ بر تختهای آراسته لَا یَرَوْنَ فِیْهَا نبینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را وَّلَا زَمْهَرِیرًا ○ و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت
معتدل بود و در وی رمستان و تابستان نباشد از شدت حر و صولت برد متاذی گردند وَدَانِیَةً و پاداشی دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَیْهِمْ
بر ایشان ظِلٰلُهَا سایهای درخت آن وَذُلِّلَتْ رام کرده شده باشد قُطُوْفُهَا میوه آن تَذْلِیلًا ○ رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه او
کسی چیننده را منع نکند از چیدن وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِاٰنِیَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ جامهای خود را از سیم وَّاَکْوَابٍ کاسها
و کوزهای بزرگ که باشد قَوَارِیْرَا ○ مانند آبگینها قَوَارِیْرَا مِنْ فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی آنی و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از
خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوْهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِیرًا ○ اندازه کردنی یعنی هر کس را
فراخور حوصله او جامی میدهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده و نقصان نبود وَیُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِیْهَا در بهشت کَاْسًا
کان خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِیْلًا ○ آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده ست عَیْنًا
فِیْهَا آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمّٰی سَلْسَبِیْلًا ○ نام نهاده شد بسلسبیل و آن منقاد بود روان هر جا که بهشتی خواهد بگرداند و گویند در حلق رود
بآسان و زود بگوارد وَیَطُوْفُ عَلَیْهِمْ و طواف کنند بر ابرار و نیکوکاران وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ پسران گوشواران جاوید مانده بر حال طفولیت
اِذَا رَاَیْتَهُمْ چون ایشان را بینی حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا ○ مروارید افشانده شده از
صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده ست و رونق و آبداری او قصور پذیرفته وَاِذَا رَاَیْتَ و چون بنگری و نظر کنی
ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَاَیْتَ نَعِیْمًا به بینی نعمتهای که در وصف نگنجد وَّمُلْکًا کَبِیْرًا ○ و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در حوصله

که فرو تر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت ست که هر چه خواهد میسر گردد و ایستادن ملائکه بوقت درآمدن بایشان و رد فصول آورده که نعیم راحت اشباح ست و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دار ست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار بیت ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار علیهم ثیاب سندس یعنی لباس برین ایشان ثیاب سندس جامهای دیبا بزرگ و نازک خضر سبز ست و استبرق دیباهای محکم ستبر و حلوا اورایه بسته شوند آساور من فضة بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن ست و سقاهم ربهم شاما نداینشان ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ناس وارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رحگوید که طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که ازان بیاشامد در دل او حقد و حسد باکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کننده دل او را از میل بماسوی الله التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند بقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء به باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه ست و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر ازان متقیان ست آب و شیر و خمر و عسل و شمه ازان در سورهٔ محمد مرقوم شده است و دو چشمه از آن اهل خشیه است فیهما عینان تجریان و دو چشمه ازان اصحاب یمین ست فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق ازان ابرار ست و چشمهٔ تسنیم ازان مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت ست کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشان ست و بدوستان خود سهل کنند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مراد دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق اقدار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ و گانگی بدل گردانیده جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام و مدام بینیست گوئی می و یا مدام ست و نیست گوئی جام و عمار فی گفته ست که اگر فردا از ما نشینان دار القرار ابرار را یک جبور و سرور خواهند نوشانند و شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانهٔ افضال را بنقد ازان نصیبی تمام داده اند نظم از ستاهم ربهم مین جملهٔ ابرار ست + در جمال لاترای الشمس فیها ولا زمهریرا پنج و چار ست + تن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان + مور بهشت عدن تجری من تحتها الانهار ست + خود چه جای عاشقان کز جای توحید خدا + کوه و صحرا و جبال و جملهٔ اشجار ست پس ابرار گویند ان هذا کان لکم جزاء و شمارا پاداش کردار شما و کان سعیکم مشکورا شناختن شما در خیر ستوده و پسندیده و لائق مکافات انا نحن بدرستیکه ما نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بحکم پروردگار خود در انچه فرمود از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو و لا تطع و فرمان مبر منهم ازایشان اثما گناهکار یا کفورا کافر را باشم خوانند چون عتبه گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را کافر دعوت کنند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا جوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن پروردگار خود را بکرة و اصیلا و صبحگاه و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و من اللیل و بعضی از شب فاسجد له سجود کن مر او را یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد ست و اصیلا تناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که پنج نماز مداومت نمای و سبحه و نماز گزار بر آخذ ثقیلا طویلا شب دراز یعنی تهجد استعمال نمای ان هؤلاء بدرستیکه این گروه یعنی کفار یحبون العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده یعنی نیکوئی دنیا را و یذرون وراءهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود یوما ثقیلا

ع ۲۲

روز گزارا که قیامت است مدد نمیگردند برای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشانرا از آبی سست که آن نطفه است وشددنا احکم کردیم آسرهم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب برهم بسته ایم واذا شئنا وچون خواهیم بدلنا تبدیل کنیم ایشانرا امثالهم بامثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم ودر نشای ثانیه بمانند همین صورت وهیأت باز آریم یا ایشانرا ببریم وبدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبرداران ان هذه بدرستیکه این سوره تذکرة پندی وموعظه است یا معامله اهل بیت فاو در بذل وایثار پند وعبرتست مومنانرا تا بمثل آنها عمل کنند وازمثل این چیزها بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هرکه خواهد که فراگیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر وطاعت که فراگیرد وما تشاءون ونخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما ان الله کان علیما بدرستیکه خدای هست دانا باستعداد وستحقاق هرکس حکیما صواب کار نخواهد هیچ چیزی را مگر بمقتضای حکمت خود یدخل درآرد من یشاء هرکرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت وتوفیق یا در بهشت بفضل وکرم خود والظالمین وستمکاران یعنی مشرکان اعد لهم آماده کرده ست برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک ع ۱۰

سورة المرسلات مكية وهي خمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بنیکوئی یعنی بامر ونهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد به نیکوئی یا بادهای وزیده شده پی در پی فالعصفات عصفا پس سوگند بملائکه که سخت وزود روند سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان ومحو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرائع وادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی والناشرات وسوگند بفرشتگان که نشر کنند گانند شرائع وکتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای اخواص وعوام یا بادهای نرم جهنده جهت رحمت جمعی فالفارقات پس سوگند بملائکه که جدا کنند گانند حق وباطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردند خیر را از شر یا باد که پراکنده سازند ابر بهارا فالملقیات پس بفرشتگان که فگنند گانند بپیغمبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند درمیان عالمیان که موجب ذکر حق ست و استدلال بران بر قدرت وی والقای ذکر عذرا برای عذر متقیانست که سومنانند او نذرا یا بحجت هم کردن مبطلان وجواب قسم این باشد که انما توعدون هر آینه بود نیست که آنچه وعده داده شده بدآمدن قیامت ومتعلق بهالواقع ظهر آینده بود نیست فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشانرا ببرند واذا السماء وآنگاه که آسمان فرجت شگافته گردد واذا الجبال وآنگاه که کوهها نسفت از جای برکنده گردد واذا الرسل واما کن خود واذا الرسل وآنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد دران بگواهی دادن برامتان خود پس گویند که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب گوید که ليوم الفصل جهت روزی جدا کردن که امروز ست وجدا کردن میان مومن وکافر ومطیع وعاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وما ادراك وچه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که چیست ویل یومئذ وای آنروز للمكذبين مر آنانرا که تکذیب آن روز کنند الم نهلك الاولين آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا چون قوم نوح وعاد وثمود ثم نتبعهم پس ازپی درآریم بهلاکت الآخرين پسینیانرا که مانند ایشانند چون کفار مکه كذلك نفعل مثل این کار میکنیم بالمجرمين بهر گناهکاران ويل يومئذ وای آنروز مر وهی بزرگ که درازروز للمكذبين مگر تکذیب کنندگان این وعید ست الم نخلقكم آیا نیافریدیم شمارا من ماء مهين از آبی خوار بمقدار یعنی منی فجعلناه پس نگاهداشتیم آن آب را في قرار مكين در قرارگاه استوار که رحم ست الى قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادتست فقدرنا ما

پس توانا بودیم برآفرینش شما فَنِعْمَ الْقٰدِرُوْنَ ○ پس نیکو توانائیم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگ تر بلای آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○ مر باورندارندگان این قدرت است اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را كِفَاتًا ○ پوشنده و جمع کننده اَحْيَآءً وَّاَمْوَاتًا ○ مر زندگان و مردگان را یعنی حیات بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود دارد وَّجَعَلْنَا وبیافریدیم فِيْهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار پای بر جا شُمٰخٰتٍ بلند و سرفراز وَّاَسْقَيْنٰكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَّآءً فُرَاتًا ○ آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منافع آن در زمین وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○ مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمت اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ ○ بسوی آن مکان که بود که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰى ظِلٍّ بسوی سایه ذِيْ ثَلٰثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَّا ظَلِيْلٍ نه سایه خنک و دائم که در و راحت باشد وَّلَا يُغْنِيْ و دفع نکند مِنَ اللَّهَبِ ○ از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ ست که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و موذی بدین عذاب قوت و اهمست در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فرا ازان آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل تمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت نظم ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن + که از رود آن چشم و دل تیره گردد + غضب چون در اید رود عقل بیرون + هوا چون شود چیره جان خیره گردد + اِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِيْ بِشَرَرٍ می افگند در ان روز شرارهای هر شراره كَالْقَصْرِ ○ مانند کوشکی عظیم كَاَنَّهٗ گویا که آن شرر جِمٰلَتٌ صُفْرٌ ○ شتران زرد اند بر نگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت ست و شتران زرد و سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○ مر دروغگویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هٰذَا این روز يَوْمُ لَا يَنْطِقُوْنَ ○ روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری ندهند مر ایشانرا فَيَعْتَذِرُوْنَ ○ تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ مشقت آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○ مر آنانرا ست که تکذیب کنند مر این خبر را هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جَمَعْنٰكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْاَوَّلِيْنَ ○ و پیشینیانرا که تکذیب رسل گذشته کردند فَاِنْ كَانَ پس اگر هست لَكُمْ كَيْدٌ مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مومنان بکار میبردید فَكِيْدُوْنِ ○ پس پیش ببرید با من تفریعست مر ایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله ما خدای تعالی پیش نرود بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود + نیاز باید و اخلاص و ناله سحری + توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان + ازین معامله غافل مشو که حیف خوری + وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ غم و غصه آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○ مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان فِيْ ظِلٰلٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَعُيُوْنٍ ○ و بر کنار چشمهای آب روان وَّفَوَاكِهَ و در میان میوها مِمَّا يَشْتَهُوْنَ ○ از انچه آرزو کنند و ملائکه ایشانرا گویند كُلُوْا بخورید از ین ثمرات وَاشْرَبُوْا و بیاشامید از ین آبها هَنِيْٓـًٔا خوردن و آشامیدن گوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بسبب انچه بود که عمل کردید در دنیا اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ○ جزا میدهیم نیکوکاران را وَيْلٌ محل و قبح و ذم يَّوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ○

مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمی گروند کلوا بخورید ای مکذبان بنعم فانی دنیا را و تمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون ○ بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب دائم ست ویل یومئذ وای آنروز للمکذبین ○ مر مکذبانرا از عذاب الیم ست واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گزارید لا یرکعون ○ نگزارند نماز زیرا مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز ست که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین ست و دین بآن قائم ست ویل یومئذ آن روز للمکذبین ○ مر دروغ گویان راکه بشرف اسلام نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله و آیاته یؤمنون ○ پس از قرآن میگروند اگر بقرآن نگروید که معجزه ایست مشتمل بر حجج و اضحه آن و معانی لائحه و در خبر آمده که بعد از ان خواندن این آیت بایگفت امنا بالله

ع ۱۰

سورة النبا مكية وهي اربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد

عم یتساءلون ○ از چه چیز میپرسند کافران عن النبا العظیم ○ از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم ایشان فیه مختلفون ○ در آن خبر اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت ست که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نی و ساحر ست یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعث ست و دران مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هو لا شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا نمیرد مگر وهی شک داشتند در وقوع ولا وقوع آن بل هم فی شک منها بلکه ایشان در شک ست ازان بلا سیعلمون ○ حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه دران اختلاف میکردند حق ست ثم کلا سیعلمون ○ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را الم نجعل الارض مهدا ○ آیا نساخته ایم زمین را فرشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال اوتادا ○ و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بران استوار باشند وخلقنکم ازواجا ○ و پیدا فریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وجعلنا نومکم سباتا ○ و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه برآسایند و ماندگی از ایشان زائل شود وجعلنا اللیل لباسا ○ و ساخته ایم شب را پوششی تا به ظلمت خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده ست که شب لباس اصحاب اللیل ست که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار ی یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه ست و روز بازار بیداران سحرگاه ست

بیت اللیل للعاشقین ستر یالیت اوقاتنا دوم ✦ چون در دل شب خیال او یار منست ✦ من بنده شب که روز بازار منست ✦

وجعلنا النهار معاشا ○ و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند وبنینا فوقکم سبعا شدادا ○ و بنا کرده ایم بر سر شما سبع سماوات سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شگافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وجعلنا سراجا وهاجا ○ و پیدا فریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا من المعصرات از ابرهای فشارنده باران ماء ثجاجا ○ آبی ریزان لنخرج به حبا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم وجوق و نباتا ○ و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریاها دررا و از زمین گیاه

الجزء الثلثون ۳۰

وَّجَنّٰتٍ اَلْفَافًا ۝ و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز
کَانَ مِیْقَاتًا ۝ هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبه خلائق و مجازات اعمال ایشان یَّوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ روزیکه دمیده شود در صور
نفخه ثانیه فَتَاْتُوْنَ اَفْوَاجًا ۝ پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی آورده که حضرت رسالت پناه را از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت بوزنگان و دوم بر هیأت خوکان و سوم نگونساران که ایشان را بر روی
بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و گنگان و ششم میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای
ایشان سیلان میکند و اهل محشر را ازان کراهیت باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را تنی تمام
باشد بدتر از مردار و دهم را جبهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان
حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جورکنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان
علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دار غمازان
و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که متن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس
قطران اهل تکبر و نازش وَّفُتِحَتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان در آنروز فَكَانَتْ اَبْوَابًا ۝ پس باشد از بسیاری شگافها درها یعنی
خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَّسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا ۝ پس باشند مثل
سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب نشستن اجزا از حقیقت جبلیت باقی نمانند اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۝ بدرستیکه دوزخ باشد
گذرگاه خلق یعنی همه را باید گذر بدو کردیا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند
گریخت یا موضعی رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس
باشند و این جهنم باشد لِلطّٰغِیْنَ مَاٰبًا ۝ مرکافران را که از حد گذشتگانند کاباز گشت یعنی آرام جای و قرارگاه لّٰبِثِیْنَ فِیْهَآ اَحْقَابًا ۝ درنگ
کنندگان دران روزگارهای دراز در معالم از مجاهد نقل میکنند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده جمله سه حقبه هر حقبی هفتاد خریف
و هر خریفی هفصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب
کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در پی می آید تا ابد الآباد لَا یَذُوْقُوْنَ فِیْهَا بَرْدًا نمی چشند در
دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا اخنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم
خواب نیست تا آسایش یابند وَّلَا شَرَابًا ۝ و نمی آشامند شرابی را اِلَّا حَمِیْمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی ان
بریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَّغَسَّاقًا ۝ و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از سر حسرت می بارند یا زهریر
که بدان معذب گردند جَزَآءً وِّفَاقًا ۝ موافق کردارهای خود انَّهُمْ كَانُوْا لَا یَرْجُوْنَ بدرستیکه ایشان بودند که امید نمیکردند
که نمی ترسیدند حِسَابًا ۝ از حساب آخرت یا امید وار نبودند بثواب آن سرای وَّكَذَّبُوْا و تکذیب میکردند بِاٰیٰتِنَا بآیتهای ما که انبیاء را بر ایشان نمودند كِذَّابًا ۝
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَیْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت وغیر آن اَحْصَیْنٰهُ شمرده ایم آن را یعنی نگاهداشته ایم و نوشته ایم کِتٰبًا ۝ نوشتنی
و خواهیم گفت مشرکانرا فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَّزِیْدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را هیچ اِلَّا عَذَابًا ۝ مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این آیه
سخت ترین آیات قرآنست مر دوزخیان را از روی وعید اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستیکه مر پرهیزگاران را از شرک مَفَازًا ۝ رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که

حَدَائِقَ وَاَعْنَابًا باغهاست که درو درختان میوه دار و در خنان انگور ست تخصیص جهت تفضیل ست وَكَوَاعِبَ اَتْرَابًا و ایشانرا ست دختران نارپستان هم سنّ همزادان در تصغیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر هست که هر از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَكَاْسًا دِهَاقًا و مر ایشانرا ست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند در میان بستان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و سخن بیهوده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده شود ایشانرا جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بمقتضای وعدهٔ خود عَطَاءً حِسَابًا عطا کرده شود ایشانرا از فضل خویش عطای وافی و کافی یعنی بسنده یا برحسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و فرشتگان بایستند صف صف روح ملکی ست موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی از و بزرگتر نیست روز قیامت و تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در همین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم ست و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد اصفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل ست که با فرشتگان صف برکشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر کسیکه دستوری دهد او را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنانرا شفاعت نکنند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست که بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فراگیرد اِلٰى رَبِّهِ مَاٰبًا بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی با ایمان و طاعت اِنَّا اَنْذَرْنٰكُمْ بدستیکه ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا عذابی نزدیک که عذاب آخرت ست و قرب او بجهت تحقیق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آن روز يٰلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ای کاشکی من بودمی خاک یعنی هرگز ما باین صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و سر از نده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافران تمنا کنند و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس ست او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون میان روز کرامت آدم و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و بسجدت آدم داشتی ای در ویش اینهمه دیده و ملتفته که خاکیان را ست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات نیست **مثنوی** خاک را خوار و تیره دید ابلیس ✦ کرد انکارش آن حسود خسیس ✦ ماند غافل ز نور ما ملئوا ✦ نشد اگه ز سر کائن او ✦ هر گنجی که هست در دل خاک ✦ این صدا داده اند در افلاک ✦ که بجز خاک نیست منظر کل ✦ خاک شو خاک تا بروید گل ✦

سورة النّٰزعٰت مكية وهي ست واربعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالنّٰزِعٰتِ غَرْقًا سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَّالنّٰشِطٰتِ نَشْطًا و بفرشتگان بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون برد نی وَالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا و بملائکه شناکننده شناکردنی یعنی آمد و شد نماینده در درون تن و شتافتن

وقف لازم

دران چون اهل سباحت فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس فرشتگان پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتنی در فرمانبرداری فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا پس سوگند بآنکه تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل ست بریاح وجنود و اسرافیل که نازل ست باموار اقضیه واقدار و میکائیل که قسمت باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض ارواح شان اوست وگفته اند مقسم نجوم ست که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند هر یکی بر برجی و سباحت میکنند در فلک و بر همه پیشی میگیرند در سیر و مدبر اند امری را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا اسپان غزات اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابند بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاطکنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده ممکل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روزی را که بجنبند جنبنده یعنی نفخه زلزله که کوه و زمین از هیبت آن لرزند کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این وقت نفخه اولی بود که هر طبر زنده و زندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ آرزوی در آید و او را پس در آیده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوْبٌ یَّوْمَئِذٍ وقف لازم وَّاجِفَةٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیده های خداوند دلها فرو خوابیده باشد یَقُوْلُوْنَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا کنا اَئِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ آیا ما بازگردیده شدگانیم فِی الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهیم کرد اِذَا کُنَّا آیا چون گردیم ما عِظَامًا نَّخِرَةً استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما مبعوث گردانند قَالُوْا پس گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد تِلْکَ اِذًا کَرَّةٌ خَاسِرَةٌ آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد زیان یعنی اگر ما رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار نمیگیرد مر قیامت را فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ یک فریاد ست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلائق بدان زنده شوند فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس آنگاه ایشان در زمین بوده باشند گفته اند که ساهره نام زمین ست نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل ریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا کشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفریدگار نقره خام و طول و عرض آن چهل فرسنگ در چهل فرسنگ زمین دنیا باشد هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ مُوْسٰى آیا نیامد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعده مومنان و وعید کافران اِذْ نَادٰىهُ رَبُّهٗ یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه طوی و آن نام وادیست یا معنی مرتین ست یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار مذکور شده که اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰى زیرا که او از حد در گذشته است در تکبر فَقُلْ هَلْ لَّكَ پس بگوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی وَاَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى و رغبتی آنرا که ترا بسوی پروردگار تو راه نمایم تا از عذاب او بترسی فَاَرٰىهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى پس بنمود او را موسی معجزه بزرگ را که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ وَعَصٰى پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی ست ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰى پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از او بگردانید و میشتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده میشتافت در گریختن فَحَشَرَ فَنَادٰى پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اند مرا خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که بلیس این سخن میشنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس فرا گرفت او را خدای نگال الْاٰخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن ست

فَالْاُولٰی ۝ وبعذاب دنیا که غرق شدنست یا بنکال و کلمه اورا مواخذه ساخت کلمهٔ اول این سخن سست که انا ربکم الاعلی و کلمهٔ اخری آنچه گفت + علمت لکم من الٰه غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که مراحال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین ست و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیار ست **نظم** گفت فرعونی انا الحق گشت پست + گفت منصوری انا الحق پس برست + این انا را رحمت الهی محب + وان انا را لعنت الله در عقب + زانکه او سنگ سیه بد وین عقیق + آن عدو نور بود و این عشیق + آن هوا بود در سرای فضول + لی ز روی اتحاد و از حلول ع ۲۶ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشٰى ۝ مدبر ستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پندیست و اعتباری مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ ۚ بَنٰىهَا ۝ یا آسمان آن عظمت بنا کرد و آنرا بر زیر سر شما دفع سمکها بر داشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوّٰىهَا ۝ پس آنرا راست کرد بی فتوری و بی قصوری وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَتاریک گردانید شب آنرا وَأَخْرَجَ ضُحٰىهَا ۝ و بیرون آورد روز آنرا اضافت شب بآسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب گردش اوست امام زاهد رحمه فرموده که روز و شب دنیا بآسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه بر دو اَلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰىهَا ۝ و زمین را بعد از آفرینش آسمان بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علماء آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانست و گستردن او بعد از ان أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا آب او را بتفجیر ینابیع و عیون وَمَرْعٰىهَا ۝ و بیرون آورد گیاه و زارها و چراگاهها او را وَالْجِبَالَ أَرْسٰىهَا ۝ و کوهها را محکم و پایدار ساخت و در زمین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعٰمِكُمْ ۝ و مرچهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرٰى ۝ پس چون بیاید بلیه بزرگتر و هول تر که از همه بلاها بر سخیر سخت تر باشد و آن ساعتی ست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را بهشت رسانند جواب ازا محذوف ست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ ۝ روزی که یاد آرد انسان کافر سَعْيَهُ ۝ آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ ۝ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَن يَرٰى ۝ مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهیکه هر که اهل رویت باشد بیند فَأَمَّا مَن طَغٰى ۝ پس هر که از حد برده باشد و بگزیده وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۝ و برگزیده زندگانی دنیا یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوٰى ۝ پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام او ست وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۝ و اما هر کس که ترسیده باشد مقام پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى ۝ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ۝ پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای او ست در فصول آورده که این آیت در شان کسی ست که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نمود از خدای تعالی بترسد و از ان عمل دست باز دارد **نظم** گر نفسی نفس بفرمان تست + کفش بیاور که بهشت آن تست + نفس کشد هر نفسی سوی پست + هر که خلاف نفس زد بر دست + يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ ۝ میپرسند ترا ای محمد از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسٰىهَا ۝ کی باشد قیامت آن روز و در چه زمان باید فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرٰىهَا ۝ چیست چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرموده که حضرت رسالت پناه صلعم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلٰى رَبِّكَ مُنتَهٰىهَا ۝ بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر ندهد چه اطلاع بران خاصهٔ حضرت اوست إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشٰىهَا ۝ طرفه نیست که تو بیم کننده هر که از بترسد از قیامت كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که کفار که یَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً ۝ درنگ کرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی ع ۲ أَوْ ضُحٰىهَا ۝ یا چاشت آن روزی

که عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية وهي اثنتان واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم در مجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آنحال را ندانست که نزد حضرت کسی نشسته است و باوی سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل این آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلّٰى ترش کرد روی خود را و روی بگردانید آن جاءَهُ الْاَعْمٰى بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر عمی اشعار است بعذر او در قطع کلام پرسید او را مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى و چه چیز ترا دانا کرد شاید که ابن مکتوم پاک شود از آثام اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى پس تو برای او رومی آری یعنی بر و اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزَّكّٰى و نیست بر تو وزر و وبال از آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ نست فقط وَاَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰى و اما آنکه می آید بسوی تو میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشٰى و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى پس تو از و روگردانیده بدیگران مشغول میشوی مقولست که چون جبرئیل این آیات میخواند بشره مبارک آنحضرت متغیر میشد و در کتاب آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکه را متغیر سازد امام زاهد رحمه فرموده که سید عالم صلعم عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و مسجد باز آورد و ردای خود بگستراند و دلش را شاد ساخت و دیرا ایران نشاند و بعد ازان هرگاه که دیرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت و قتلکه بغزوه میرفت و بیاورد و نست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد لیکن بعذور بودن بسبب عمی كَلَّآ اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ حقا که این آیات قرآنی پندست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیات ثابت کرده شده است فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِاَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بَرَرَةٍ بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند مر ایشانرا قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که او داماد پیغمبر بود و بآخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک سواند که وقتی تگذشت که شیر او را بدرد و در نیاب حسان بن ثابت قصیده دارد تعصه حق سبحانه او را لعنت کرده میفرماید مَآ اَكْفَرَهُ چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ او را از چه چیز پیدا فرمود او را مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار آب بنی خَلَقَهُ پیدا فرمود او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد او را اعضا و اشکال و هیئت در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را از مقعد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهُ پس بمیرانید او را وقت انتهای عمر و فَاَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را و نا چون مردار بر سر راهها نیفگندند ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهُ پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور یا زنده بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ اَمَرَهُ حقا که نگزارد انسان و ادا نکرد چه خدای فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق و فا نمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هیچ آدمی از ادای حقوق او امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند قطعه بنده همان به که بتقصیر خویش + عذر بدرگاه خدای آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجای آورد +

وقف لازم

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ۝ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و بیندیشد که چه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۝ ما که ما ریختیم آب را از ابر بریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۝ پس بشگافتیم زمین را شگافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۝ پس بروانیدیم در زمین ما از که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝ و تاک انگور و سپست وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۝ و درخت زیتون و خرما بنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۝ و باغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاسف و بسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۝ او میوهای تر و میوهای خشک یا چراگاه ایشان کردیم مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ۝ برای برخورداری شما و گاو نعام کم ۝ و برای متع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ۝ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه جواب اذا آنکه بیند احوال و شدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود دوستی و مهربانی وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ۝ و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او راست وَأَبِيهِ ۝ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از و دیده وَصَاحِبَتِهِ وَأَبِيهِ ۝ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ ۝ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۝ مر هر یکی را از اهل قیامت یومئذ شان آن روزگاریست که مشغول میدارد او را از همه دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد مضمون کشتی آورد در دریا شکست + تخته زان جمله بر بالا نشست + گربه و موشی بران تخته بماند + کارشان با یکدگر تخته بماند + نی ز گربه موش را روی گریز + نی ز موش آن گربه را چنگال تیز + هر دو شان از هول دریای عجب + در تحیر مانده خشک لب + در قیامت نیز این غوغا بود + یعنی آنجا نی تو و نی ما بود + وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ۝ روهایا شد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ۝ خندان و فرخناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۝ و روهایا شد آن روز بر ایشان غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۝ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی از انکار و عصیان أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۝ آنگروه که روی سیاه گرفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۝ ایشانند ناگرویدگان و دروغ گویان و نابکاران و تبه کاران ع ۴۲

سورة كورت مكية وهي تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عبد الله بن عمر رض از رسول خدا نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه بیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۝ چون آفتاب درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد و مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۝ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۝ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده رونده شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۝ و چون ناقهای ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عربست فروگذاشته شود یعنی کسی را پروای آن نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۝ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیا از هجوم اضرار یکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۝ و آنگاه دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا هر یک دریا شوند یا همه را خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند در فتوحات مذکورست که هرگاه عبد الله بن عمر رض چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۝ و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثال او رفیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدن وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝ و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کار و بی قصه را سوال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۝ بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قصه او سوال کنند تا آنکه از و پرسند چرا کشته شدی و فائده این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۝ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند

باز کشاده شود وَاِذَا السَّمَآءُ كُشِطَتْ ۱۱ وانگاه که آسمان برکنده شود در هم پیچیده وَاِذَا الْجَحِيْمُ سُعِّرَتْ ۱۲ وانگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود و بیشتر از بیشتر وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ ۱۳ وانگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ اَحْضَرَتْ ۱۴ بداند هر نفسی انچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین واژده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که باهر چیزی کرامتی و عطائی و باهر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و انحسرت واندوه هیچ فائده ندهد منظم تو امروز فرصت غنیمت شمار + که فردا ندامت نیاید بکار + بکوش ای توانا که فرمان بری + که در ناتوانی بسی غم خوری + فَلَآ اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۱۵ پس سوگند میخورم بستارگان نهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۱۶ روندگان در مغارب خویش نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع ست و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو وَالَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ ۱۷ سوگند بشب انگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند تا بار پس رود و ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد ست وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ ۱۸ وسوگند بصبح انگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدای طلوع اوست جواب قسم چیست اِنَّهٗ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ ۱۹ بدرستیکه قرآن هر آینه خواندن فرستاده ست بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل ع در تبیان آورده که مراد محمد ست بقول اول ذِيْ قُوَّةٍ صفت جبرئیل ع باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع موتفکات و قیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِيْنٍ ۲۰ نزدیک خداوند عرش باجاه و منزلت مُّطَاعٍ ثَمَّ اَمِيْنٍ ۲۱ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند در آسمانها پامانت وحی گزاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان ست و مطاع یعنی مستجاب الدعوات ست و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ ۲۲ و نیست صاحب شما یعنی محمد دیوانه چنانچه شما گمان میبرید وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ ۲۳ و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل ع را بر صورت اصلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِيْنٍ ۲۴ و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده او انچه وحی بدو رسد بخیل که شما تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ ۲۵ و نیست قرآن بسخن دیو رانده بشهب فَاَيْنَ تَذْهَبُوْنَ ۲۶ پس کجا میروید و بسخنی که بدان راستی و درستی ست چرا از و اعراض میکنید اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ۲۷ مگر پندی مر عالمیان را نیست محمد مگر شرف اهل عالم لِمَنْ شَآءَ بدست از عالمیان یعنی قرآن موعظه ست مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ يَّسْتَقِيْمَ ۲۸ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل ع این آیت آورد ابوجهل بشنید و گفت چون اینکار ما راست و دانسته بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَمَا تَشَآءُوْنَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۲۹ پروردگار عالمیان و مشیت شما هیچ اثر نه شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که تراورسم وصفا عاجز ساخته ست نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فضل داری و بکدام فضل مباهات میکنی و حال آنکه تراهیچ نیست شعر ز سر تا پا همه بیچیم در پیچ + چه باشد سر بسر هیچیم در هیچ

ع ۱ ربع ۲۹

سورة الانفطار مكية وهي تسع وعشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ ۱ آنگاه که آسمان شگافته شود وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۲ آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از میش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان میرمند سلاسل از دست ایشان بفتند و کواکب بر زمین ریزند وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۳ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی در بعضی شایند و همه یک دریا گردد وَاِذَا الْقُبُوْرُ بُعْثِرَتْ ۴ و آنگاه که گورها

زیر و زبر کرده شود یعنی خاک ها را بشورانند تا مدفونات دهی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفس مَا قَدَّمَتْ
آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ ۵ و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن انگه
خطاب رسد بکافران که یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۶ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده
او دشمنی مسلط بود با و یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابو الاسدین ست که حضرت رسول الله را
بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا مغرور گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و با مهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما بر انند که
این خطاب عامست همه آدمیان را یعنی آنگه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و لیرگشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده
که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کریمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ارادهم کریم درین محل از تمدح اسما گویا بحبت تلقین ست
بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژدهٔ لا تقنطوا + من چرا ترسم ز عصیان و عتو + چون تو هر شکسته را سازی درست +
پس خطا ها را امید عفو تست الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائیکه بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ ۷ پس
بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ۸ در هر صورتی که خواست
ترکیب کرد ترا و در هم پیوست كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّينِ ۹ روز جزا را از روی عناد
وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ ۱۰ هر آینه نگاهبانند از ملائکه كِرَامًا كَاتِبِينَ ۱۱ بزرگان نزد خدای نویسندگانند
روزنامهٔ افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۱۲ میدانند آنچه میکنید از نیک و بد و از روی و انش مینویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۱۳
بدرستیکه نیکوکاران و فرمانبرداران هر آینه در بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۱۴ و بدرستیکه دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا
يَوْمَ الدِّينِ ۱۵ در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ۱۶ و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و
بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۱۷ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۱۸
پس تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز ست یعنی کیفیت آنرا کسی در نیابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نفس
لِنَفْسٍ شَيْئًا هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ۱۹ و حکم و فرمان ع ربع ۱۹
آن روز مر خدای را ست شفاعت نهد آنرا که خواهد در حق آن که خواهد و به بهشت فرستد آن را که خواهد و بدوزخ فرستد آن را که خواهد

سورة المطففين مكية وهي ست وثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق
این سوره نازل گشت وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۱ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی و صاع
داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت بفرستاد الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون ستانند
به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود يَسْتَوْفُونَ ۲ بصاع تمام میستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان أَو وَّزَنُوهُمْ
يُخْسِرُونَ ۳ یا میسنجند حقوق ایشان را میکاهند وزیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را
بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند بکلها و وزنها او آنرا میسنجد و میسوزد بلیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن + روزی بود که

از کم و بیشت خبر کنند ۴ اَلَا یَظُنُّ اُولٰٓئِکَ آیا نمیدانند و یقین ندارند آن گروه که پیش شان و کم فروش اند اَنَّهُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ لا آنانکه ایشان
برانگیخته گانند لِیَوْمٍ عَظِیْمٍ ۵ مر روز بزرگ را یَّوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ روزی که بپا ایستند مردمان لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۶ مر حکم آفریدگار عالمیان را
یعنی از پای نشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت
شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کَلَّآ اِنَّ کِتٰبَ الْفُجَّارِ حقا که نامه اعمال کافران لَفِیْ سِجِّیْنٍ ۷
در سجین بود و آن صخره است مجوف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران و نامه اعمال ایشان دران لوح ارکعب الاحبار رحمه روایت کرده که کتاب فجار
بآسمان برند از قبول آن ابا کنند باز آرند بزمین قبول نکند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا
سِجِّیْنٌ ۸ چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای ست با هول و هیبت و کتاب فجار کِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ ۹ کتابیست نوشته و علامت کرده
بعلامتی که هر که بیند داند که دران خیر نیست وَیْلٌ کلمه است جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۱۰
آن روز مر مکذبان را است اَلَّذِیْنَ یُکَذِّبُوْنَ آنانکه تکذیب کرده اند بِیَوْمِ الدِّیْنِ ۱۱ مر روز جزا را و رنداشته اند وَمَا یُکَذِّبُ وتکذیب نکند
آن روز جزا را بِهٖٓ اِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ اَثِیْمٍ ۱۲ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته بزه کاری بیباک اِذَا تُتْلٰی چون خوانده شود عَلَیْهِ اٰیٰتُنَا بروی آیتهای
کلام ما قَالَ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۱۳ گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینیان ست کَلَّا نچنانست که میگویند بَلْ سکتران
بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان مَّا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ ۱۴ آنچه بودند
که میکردند که از آثام و معاصی یعنی شامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیجا صیقل شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطه
سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد کَلَّآ اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ حقا که ایشان از کرامت و رحمت و صحبت آنست که از دیدار
آفریدگار خود یَوْمَئِذٍ آن روز لَمَحْجُوْبُوْنَ ۱۵ در پرده شدگان باشند یعنی از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیت
پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار نه بینند و تجلی نکند بر اولیای خود تا لقای وی خود برست امام شافعی رح فرمود که المحجوبون در شان کفار
وارد شده و دلالت میکند بر انکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که نگاه میان دوست و دشمن فرق نماند قطعه گوئی بهشت
میهمانی ست بی دیدن میزبان چه باشد چون دشمن و دوست را جا لبست پس فرق دران میان چه باشد ثُمَّ اِنَّهُمْ پس بدرستیکه تکذیب کنندگان لَصَالُوا
الْجَحِیْمِ ۱۶ درآیندگانند بدوزخ ثُمَّ یُقَالُ پس گفته شود یعنی نبانیه ایشان از گویند هٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ این عذابی آن عذابست که بود بدان شما که بدان تُکَذِّبُوْنَ
تکذیب میکردید کَلَّآ اِنَّ کِتٰبَ الْاَبْرَارِ حقا بدرستیکه کتاب اعمال نیکوکاران لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ ۱۸ در علیین باشد بر آسمان هفتم زیر عرش و گویند آن قائمه یمنی بود از
عرش و گفته اند سدره المنتهی ست وَمَآ اَدْرٰىكَ وچه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّیُّوْنَ ۱۹ چه چیزیست علیون یعنی محلی ست بلند یا مکان
و کتاب ابرار کِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ ۲۰ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتیکه هر که مشاهده کند داند که در وی چه خیرست یَّشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ ۲۱ حاضر
میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد اِنَّ الْاَبْرَارَ
لَفِیْ نَعِیْمٍ ۲۲ بدرستیکه نیکان و پاکان در بهشت اند عَلَی الْاَرَآئِكِ یَنْظُرُوْنَ ۲۳ بر تختهای آراسته می نگرند یا کفار بچیزیکه ازان شادمان و فرخناک
میگردند یا کفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ فِیْ وُجُوْهِهِمْ نَضْرَةَ بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان تازگی
النَّعِیْمِ ۲۴ نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن یُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَّحِیْقٍ از شراب خالص سفید
خوشبوی مَّخْتُوْمٍ ۲۵ مهر کرده آنیه خِتٰمُهٗ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک ست گفته اند ختم آشامیدن او بر ایجا مشک ست و مهر بجهت آن کنند

تا درست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَفِي ذٰلِكَ وَدرین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی علی بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد وَمِزَاجُهُ وَآمیختگی آن حیث مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمهٔ تسنیم ست در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربهٔ بهشت ست عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمه که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بماسوی نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف ست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم * صاف نوشان دیگر و درد نوشان دیگر اند و در بحر الحقائق آورده که رحیق اشارت ست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و ادانی خمومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت ست و تسنیم اعلی مراتب محبت ست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب نچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایهٔ ذوق و جهان مستی عشق ست * آنها که ازان می نچشیدند چه دانند * آورده اند که صنادید قریش هرگاه نظر صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان بدیدندی بایشان بمسخره و استهزا گردندی آیت آمد کر اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ وچون بگذرند بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه بانفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند رئیس ما امروز اصلع را یعنی علی رض بدین سخن بسیار میخندیدند هنوز علی رض بمسجد پیغمبر نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندند و بچشم و ابرو غمزه میکنند وَاِذَا انْقَلَبُوٓا و چون باز میگردند اِلٰٓى اَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ بطر باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَاِذَا رَاَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مر مومنان را قَالُٓوا اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ میگویند بایکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند لَضَآلُّونَ البته گمراهانند وَمَآ اُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰفِظِينَ و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ اٰمَنُوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ از حال کافران میخندند عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته بجواهر نگرند و بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقیداند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیائید به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنهٔ فی الحال در بروی ایشان ببندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ بازگردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها را که بودند ع در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان و دشمنان ایشان را باداش دادیم ما بعوض خندهٔ کافران بر ایشان امروز میخندیم بحال ایشان

سورة انشقت مكية وهي خمس وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شگافته شود جهت نزول ملائکه وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود و فرمان بر د پروردگار خود را و سزاوار شده ست آسمان بانقیاد امر حق وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و آنرا همین باز کشند وَاَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ و بیرون افکند آنچه در درون ویست از گنجها و اموات و خالی شود از همه وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و فرمان بر د حکم آفریدگار خود را

واو سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب آنست که ببیند انسان ثواب وعقاب را یٰۤاَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ ای آدمی بدرستیکه تو کارکننده
برنج وسعی نماینده اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد وجهد فَمُلٰقِيْهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش آن را
فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ پس آنکه داده شود كِتٰبَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشتهٔ اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود
حِسَابًا يَّسِيْرًا حسابی آسان بی مناقشه ومضایقه وَّيَنْقَلِبُ اِلٰۤى اَهْلِهٖ وبازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام
یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان بسبب انچه یافته باشد از خیر وکرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ وامّا آنکه داده شود كِتٰبَهٗ وَرَآءَ ظَهْرِهٖ
نامهٔ کردار او از پس پشت او ازان طرف نامهٔ کردار او در دست وی نهند وچنین کس فَسَوْفَ يَدْعُوْا ثُبُوْرًا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را
یا گوید یا ثبورا واین کلمه هم طلب هلاکست وَّيَصْلٰى سَعِيْرًا ودر آید بآتش افروخته اِنَّهٗ كَانَ فِيْۤ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا بدرستیکه این کس بود در میان کسان خود در دنیا شادمان وبازان بحال دنیای فانی وجاه ناپایدار اِنَّهٗ ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده است اَنْ لَّنْ يَّحُوْرَ آنکه بازنگردد
بخدای یعنی او را البعث وحشر نبود بَلٰۤى آری او را بازگشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای او ست بِهٖ بَصِيْرًا باحوال
واعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه محشر خواهد آورد وجزا وسزای اعمال او بر وی خواهد رسانید فَلَاۤ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس گفت
میخورم بشفق وآن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وغیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک
وامام شافعی وامام احمد وصاحبین رح وبقول امام اعظم رح آن بیاضیست که بر عقب آن حمرت بنماید وجمعی برانند که آن بیاض غایب
اصلا نمیشود بلکه مترددست از افقی باقی وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وسوگند بشب وانچه جمع کند وبپوشد یعنی قسم بهر چه تاریکی شب
آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ وسوگند بماه انگاه که کامل گردد وبمرتبهٔ بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ که هر آینه شما بر سید
ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مرا در مرگست وشدا در روز قیامت ومواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود در
تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه ازان بمضغه وعظم وخلق آخر وجنین وولید ورضیع وصبی وغلام
وشباب وکهل وشیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس چیست آدمیان را که باوجود این حال نمیگروند بخدای برسول وبروز جزا
وَاِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْاٰنُ وچون خوانده میشود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُوْنَ سجده نمیکنند برای تلاوت او وبعضی علما انجا سجده
کرده اند وجمهور در آخر سوره وابو هریره رض انجا سجده کردی وگفتی از پس ابو القاسم صلعم انجا سجده کرده ام این سجدهٔ سیزدهم ست از سجدات قرآن و
صاحب فتوحات این سجده را سجدهٔ جمع گفته که بعد از استماع قرآنست وقرآن جامع باشد مر صفات تنزیه وتقدیس را وسجده ناکردن کفار
نه از جهت قصور دلیل وانقطاع حجت ست بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه گرویده اند يُكَذِّبُوْنَ تکذیب میکنند مر قرآن را وتدبر ننمایند در
آیات آن وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوْعُوْنَ وخدای داناترست انچه نگاه میدارند در دل خود از کفر وپنهان میشوند از کینهٔ مومنان فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ
پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذاب دردناک وایراد بشارت برای تهکم ست اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکرده اند کارهای ستوده لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ مر ایشانرا ست مزدی غیر مقطوع ناکاسته ونابریده ومنت ناننهاده

سورة البروج مكية وهي اثنتان وعشرون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ سوگند بآسمان که خداوند بروجهاست مراد بروج اثنا عشرست یا منازل قمر یا درهای نموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ

عند الاشعری مرئی ۱۲

عمّ ۱۲

ع ۱

وسوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وشاهد وسوگند بگواه که الله ست همه را می بیند ومیداند ومشهود وسوگند بگواهی داده بروکه بنده است وبقولی شاهد پیغمبر ما است ومشهود امت وی اند یا شاهد امت اوست ومشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند ومشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند ومشهود آدمی وشاهد ومشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است وحجاج یا عرفه وحصار آنمقام یا روز نحر وذبح کنندگان یا روز جمعه ونماز گزارندگان در ویا آدم وذریت او یا عیسی وامت او یا ایام ولیالی وعمل کنندگان در ایشان وبر هر تقدیر جواب قسم اینست قُتِلَ هلاک شدند ولعنون گشتند اَصْحٰبُ الْاُخْدُوْدِ خداوندان شکافها در زمین وایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی ودر زمان او ساحری بوده کاهن ومشعبد که بدار ملک ملک بر وبودی چون سن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده از هر شعاع تیره شود + گوش وقت سماع خیره شود + نه زبان را مجال گویائی + نه تن خسته را توانائی + صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا انچه دانسته ام بوی آموزم وبعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد وبران منوال که مدعا داشت پسری پسرد وساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت سوزی آن پسر بدیر راهبی رسید وبر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید وبدین مذهب متدین شده خدا پرست گشت وروزها بهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرد بیامدی وبا راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود وسر راه مردم فروبسته وخلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده واسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید وگفت از راه برگرد وبمنزل خود باز رو اژدها برفت وخبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد وجوان سخنی در گوش وی گفت واو نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند ودعای او مراوات همه محصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی وسر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد وجوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود ودعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا آله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب شغفی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت وچندانچه جد وجهد نمودند جوان از دین برنگشت وحکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد همه غرق شدند واو بسلامت باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند وبیندازند چون بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد وسوکلان را از کوه در افگند ووی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افگنند القصه دیگران بسوختند واو را ضرری نرسیده بود پس او را بر دار کردند آو نیختند وتیر باران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگروید خدا را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بود پیش هست + مخترع هر چه وجودیش هست + ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مرا تو نمیدانی تیری بر کمان نه وبگو بنام خدای این غلام وبیفگن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید وحضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند + آمنا برب هذا الغلام + ملک در غضب شده گفت تا چند جاز مین بما کوک کردند ودر هر کوی آتش افروختند وبر کنار کوهها نشسته هر کرا می آوردند تیر میبستند اگر بخدا گرویده بودند میسوختند حق سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب خفرها وکوهها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ ۝ خداوندان آتش با هیزم یعنی افروخته بهیزم اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُوْدٌ ۝ چون ایشان بودند بر کنار آتش نشستگان وَّهُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ وملک واصحاب او بر انچه میکنند بِالْمُؤْمِنِيْنَ شُهُوْدٌ ۝ بگرویدگان حاضران ومشاهده کنندگان بودند وَمَا نَقَمُوْا

وانکار کردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را الّا آن یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند باللّٰہ العزیز بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید الحمید ۵ ستوده که بر رحمت او امید وار باید بود الّذی له آن خداوندی که مر او راست ملک السّمٰوٰت والارض ۶ پادشاهی آسمانها و زمینها واللّٰہ علی کلّ شیء شهید ۷ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر گواه ست انّ الّذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنٰت در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده یعنی ایشان را عذاب کردند بآتش ثمّ لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فلهم عذاب جهنّم پس مر ایشانرا ست عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق ۸ و مر ایشانرا ست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش سوزان که از اخدود یعنی از کوهها که فرو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل زراع و احاطه کرد بدیشان همه را بسوخت انّ الّذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویده اند وعملوا الصّٰلحٰت و کردند کارهای شایسته لهم جنّٰت تجری مر ایشانرا ست بوستانها که میرود من تحتها الانهٰر از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذٰلک الفوز الکبیر ۹ آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصر ست انّ بطش ربّک بدرستیکه گرفتن پروردگار تو لشدید ۱۰ هر آینه سخت ست که آنرا بعذاب کفر گرفت هرگز و برانجات نیست انّه هو یبدئ بدرستیکه خدای او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا ویعید ۱۱ و باز گرداند همه را بر ایشان در آخرت و این نشانه عدل ست وهو الغفور ۱۲ و او ست پرنده آنرا که توبه کند و دوست دارد مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل ست بعد از عدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و فراز دهد بیت فضل او دلنواز غمخوار ان عدل او سینه سوز جباران ذو العرش المجید ۱۳ خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فعّال لما یرید ۱۴ کننده آنچه خواهد هل اتٰک حدیث الجنود ۱۵ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث کفر که بر انبیا بیرون آمدند فرعون وثمود ۱۶ فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری این بخمان منزل شد و منکران قبول نکردند بل الّذین کفروا بلکه آنانکه گرویدند فی تکذیب ۱۷ در باور نداشتن آن واللّٰہ من ورائهم محیط ۱۸ و خدای از ورای ایشان عالم ست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان شامل ست و از و فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان برند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت ست بل هو قرآن مجید ۱۹ بلکه او قرآن شریف و بزرگست نوشته شده فی لوح محفوظ ۲۰ در لوح محفوظست از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از یکپارچه دُرّ سفید ست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت ست و او در کنار فرشته ست بر میان عرش و آن فرشته دو قفا دارد یکی روی مردم و یکی روی گاو و یکی روی شیر و یکی روی عقاب و آن فرشته تسبیح میکند بهر روز سبحان ذی العرش العظیم ۱۲ ع

سورة الطارق مکیّة وهی سبع عشرة آیة

بسم اللّٰہ الرّحمٰن الرّحیم

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه نشسته بودند با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب ترسید و گفت اینچه چیز ست حضرت پیغمبر فرمود که این ستاره ایست که دیوانرا از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره والسّماء والطّارق ۱ سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وما ادرٰک ما الطّارق ۲ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست طارق النّجم الثّاقب ۳ ستاره رخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست ان کلّ نفس نیست هیچ نفسی الّا علیها حافظ ۴ الا که بر و رقیب ست نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر ست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مم خلق ۵ از چه چیز آفریده شده خلق من ماء دافق ۶ مخلوق گشته ست از آبی ریخته شده در رحم یخرج آبیکه بیرون می آید من بین الصّلب از میان پشت مردان والتّرآئب ۷ و استخوانهای سینه زنان انّه علی رجعه بدرستیکه خدای بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از ان بیرون آمده ست لقادر ۸ هر آینه توانا ست بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادر ست یوم تبلی السّرآئر ۹ روزی که

آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر را تا طیب از خبیث آن متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع ندارد آدمی بعمل او قادر بوده و نکرده یا پرده بر دار مذاکر و اسرار پنهان و بسی سوائی بران مترتب گردد بیت گر پرده زروی کارها بردارند ۔ آن کیست که رسوای دو عالم نشود ۔ و دران وقت که پوشیدها پیدا شود فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَّلَا نَاصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددگاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند آسمان باران یا رجعت یعنی رجعت میکند از هر زنده و بلندی آن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و زمین با شگاف که از ان نبات و آب بیرون آید اِنَّهٗ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی ست درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَّمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس دهنده اِنَّهُمْ یَكِیْدُوْنَ كَیْدًا بدرستیکه معاندان قریش مکری میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من این خبر سبب نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَّاَكِیْدُ كَیْدًا و جزا میدهیم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكٰفِرِیْنَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان اَمْهِلْهُمْ رُوَیْدًا فرو گذار ایشان را اندک زمان یعنی بزودی بهر هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست بآیت قتال

سورة الاعلی مکیة وهی تسع عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از اتخاذ شریک دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستائی آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوئی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله فرمود اجعلوها فی سجودکم الَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّٰی آن خدائیکه بیافرید همه چیز را پس راست کرد خلق هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیافرید و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی و آنخدائی که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت عمر او را و راه نمود بیرون آمدن از رحم مادر او را وَالَّذِیْٓ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی و آنخدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی بر رویانید چیزیرا که چارپایان بچرند فَجَعَلَهٗ غُثَآءً اَحْوٰٓی پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی و خشک پژمرده سیاه و تیره محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیاست گرچه اول تازه و سیراب و سبزه و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب بادخزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرم و تازه بهست گلشن دنیا ۔ ولی بنکبت بادخزان نمی ارزد ۔ بگرد و خورد قرص قمرز جای مرو ۔ که خوان چرخ بیکپاره نان نمی ارزد ۔ و آورده اند که چون جبرئیل بآیتی یا سوره نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه همان را خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل باخر نرسیده که آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل را بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسٰٓی پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظ که بر تو ارزانی داشته ایم یا آنکه تو امی تا حفظ اینهمه سور و آیات متشابه نشانه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیت بشارتست مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد جبرئیل بفرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که ماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی و قرآن را با پیغمبر تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضرت از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت با صحاب و اهل خود فرمود که اجلم نزدیکست که درین ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمده و قرآن ختم کردیم هر سال یکنوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف صدور قرآن محو کند اِنَّهٗ یَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه خدای داند آشکارا را از احوال خلق وَمَا یَخْفٰی و آنچه نهانست از اطوار انسان وَنُیَسِّرُكَ لِلْیُسْرٰی و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ اِنْ نَّفَعَتِ الذِّكْرٰی

پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو گذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت
من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ﴿سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ﴾ زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای و
﴿وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى﴾ و پیلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق شقی ترست ﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ﴾ آنکه در آید بآتش بزرگتر
یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیز تر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی ست
از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران
امت مصطفی ص ست ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ پس آن بدبخت ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که ازان راحت یابد
﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾ بدرستیکه رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت ﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾ و یاد کرد نام پروردگار خود را دل و
زبان خود پس نماز گزارد که نشانه اسلام ست رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
عید گزارد ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ بلکه شما برگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند
﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ و آخرت بهترست از دنیا و پاینده تر ﴿إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ﴾ بدرستیکه این سخن در صحیفهای پیشینیان ست
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ﴾ در صحیفهای ابراهیم که بیست ست و در صحف موسی یعنی الواح ع ۱۹

سورة الغاشية مكية وهي ست وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ بدرستیکه آمد بتو خبر پوشیده که قیامتست و او پوشد خلائق را بر اهوال یعنی هیبت او هر کس را فرو گیرد
﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ﴾ روبها آن روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن روبها ذلیل باشند و بمقدار عاملة ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾ عمل کننده رنج
کشنده در آن عمل یعنی در زیان عمل کنند که ازان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ
﴿تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾ در آورده شوند در آتش نهایت گرمی رسیده ﴿تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ﴾ آشامیده شوند یعنی بوقت علیه آتش عطش بیاشامند ایشانرا از چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند ازان روز که آتش آفریده شده این آب را می جوشانند
﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ﴾ نیست مر ایشانرا خوردنی ﴿إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ مگر از ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و
شتران و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد او نگردد و در آخرت شجره ناریه بود شبیه آن آورده اند که ابوجهل چون
این آیت شنید گفت چه شد ضریع مارا فربه خواهد کرد چنانچه شتران مارا آیت آمد که ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را
و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست و هیچ کدام دست نمیدهد ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ﴾ روبها در آن روز تازه باشد اثر
نعمت بر و پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشد ﴿لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ﴾ بر عمل خود راضی یعنی پسندیده کار برگزیده باشند و راضی شوند عمل خود
چون ثواب آنرا بینند ﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾ در بهشت بلند قدر باشد ﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً﴾ نشنوند در آن بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد ﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾ در آن بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد ﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ﴾ در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود اصل آن از زر کلان بر بر جهد و رود یا قوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که
بر وی نشیند بزمین فرود آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود ﴿وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ﴾ و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله نهاده پیش

وقف لازم

بهشتیان و نمارق مصفوفة ○ و بالشها نهاده بهمدیگر و زرابی مبثوثة ○ و فرشهای گسترده امام زاهد روایت کرده که چون کفار لفظ سریر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقعست پس بلال و خباب و امثال ایشان را کار افتاد پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا ازان بلندی فرود آیند آیت آمد افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ○ آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی رشته مسخر کودکی میشود تا برو برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دلالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست بارگران برباید و منقاد است همه را فرمان برد و قانعست از همه گیاهی بچرد و متحملست در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهتست که بیابانی بی آب قطع کند و هرچه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصل ست پیر رومی قدس سره فرموده رباعی برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی + یک ره بشتر نگر تا صنع خدا بینی + در خار خوری قانع در بارکشی راضی + این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی + در تبیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر ست و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید والی السماء کیف رفعت ○ و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت چگونه برداشته شده است بستونی والی الجبال کیف نصبت ○ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت چگونه نهاده شده است زمین مستحکم شده والی الارض کیف سطحت ○ و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر انما انت مذکر ○ پس پند گوئی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده ای لست علیهم بمصیطر ○ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده الا من تولی و کفر ○ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فیعذبه الله العذاب الاکبر ○ پس عذاب کند خدای بعذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و هر وقتی معذب بودند ان الینا ایابهم ○ بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ما بازگشت ایشانست ثم ان علینا حسابهم ○ پس تحقیق برماست حساب ایشان

نصف ع

سورة الفجر مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

والفجر ○ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا نماز صبح که آرام جان بیدلان با نست و بقولی مراد از صبح روز اول محرم ست که سال از و منفجر شود یا اول نهمی الحجه که لیالی عشر مقترن بدو ست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان دران است یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان ادیانست و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک مذاب از دیده عاصیان و لیال عشر ○ و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه در آنست یا ده اول محرم که عاشورا در انست یا ده آخر رمضان که شب قدر در ست یا ده میانه شعبان که شب برات در ست والشفع والوتر ○ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوقست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون غنی و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که من کل شئ خلقنا زوجین ○ و فرد خالق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد قصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام والیل اذا یسر ○ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هل فی ذلک قسم لذی حجر ○ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و موکد و جوابش آنکه عذاب خود را بدین سوگند که یاد کرده شما

لکم بازا اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعَادٍ ۶ بقوم عاد اِرَمَ یعنی ابن عاد اولی را و این را عاد بن ارم میگفتند
و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح ع و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد
پس عاد یا را صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ ۷ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا آن قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان
در درازی قد و بزرگ جسد فِی الْبِلَادِ ۸ در شهرها و آشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای
بزرگست چنان بنای که مثل او در هیچ بلاد نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی
بشهری رسید که بارهٔ وی محکم و اشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله با خود گفت آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو
مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی
از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و تیره بجای سنگریزه مروارید های آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بوی آن لولو و مرجان و درختان بسیار
تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هٰذِهِ الْجَنَّةُ الَّتِی وَعَدَ بِهَا الْمُتَّقُونَ مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقام ست اینجا پس قدری ازان جو
بر داشت و بر پشت بست همین باز آمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبانهای مردم افتاد تا حدی که حال او بمعاویه که در آنوقت
حاکم شام بود اظهار کردند معاویه وی را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری
هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ بیت شهری
چو بهشت از نکوئی چون قصر فلک بتازه روئی آنرا شداد بن عاد ساخته او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جواهری
بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسیصد سال با تمام رسیده ده سال دیگر تهیهٔ راه اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را
جمع کرد و از دار السلطنهٔ خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک شب راه میان وی و آن بنای مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن
شهر از نظر مردم پوشیده شد و خواننده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد و بطلب
شتری بدانجا رسد و آنرا بیند پس بازگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۹ و دیگر چه کرد خدای تو
بقوم ثمود آنانکه میبریدند کوهها را برای اوای خود بوادی قری وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ ۱۰ و چه کرد بفرعون و خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار صاحب
اوتاد که نزد او بدان باز میگردند یا مردم را بطرق چهار میخ تعذیب مینمودند الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ ۱۱ آنانکه ازین سه گروه که بجبل و غوایت از حد
بندگی در گذشتند در شهرها که حاکم بودند فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ ۱۲ پس بسیار گردانیدند در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری
بر خلق فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ ۱۳ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب بضرب تازیانه سخت ترین عذابها
امید نستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند در یکلمه اشعارست بآنکه عذاب دنیا
ایشانرا بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ ۱۴ مرصد جایگاه
پروردگار تو هر آینه خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی ازان کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذر زندگانست همچنان هیچ چیز فوت نمیشود
از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و بر و پوشیده نیست بیت هم نهان و اندوهم آنچه نهان تر باشد یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ
اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ۱۵ پس گرامی
گردنش بجاه و اقتدار و نعمت دهدش و معیشت بر و فراخ گرداند و بآسانی کاروی بسازد فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ ۱۶ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ

داشت و با من این کرامتها فرمود وَاَمَّآ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ سازد بر او روزی او را فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَهَانَنِ پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرام درویشان فزون از حد است بیت ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی بر توانگری کَلَّا نه آنچنانست که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعت و مذلت بمعصیت اِنْ اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من نه شمار الفقر و تنگدستی اهانت میکنم بَلْ لَّا تُكْرِمُوْنَ الْيَتِيْمَ بل اهانت شما دانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ایشان را وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ و تحریض نمیکنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهر کاه ایشان را خورید وَّتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّآ اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَّجَآءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصهٔ محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که اهل آسمانی علیحده صفی باشند وَجِايْٓءَ يَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم را در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند دوزخ را خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و دران محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو درآید و میگوید یارب نفسی نفسی و حضرت تا میفرماید که یارب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا با تو حرام گردانیده است يَوْمَئِذٍ يَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ آنروز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون پند نه بند که پند گرفتن سود نمیدارد روز وی حسرت يَقُوْلُ يٰلَيْتَنِيْ گوید ای کاشکی قَدَّمْتُ لِحَيَاتِيْ پیش میفرستادم عمل خیری برای زندگانی من در دین فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ پس آنروز عذاب نکند کسی را اَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ کس از مردمان وَّلَا يُوْثِقُ وَثَاقَهٗٓ اَحَدٌ و بند نکند بسلسل و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آنروز زیرا که فرمان مر خدایرا باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن که يٰٓاَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارْجِعِيْٓ اِلٰى رَبِّكِ باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً در حالتیکه پسندکنندهٔ آنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدای فَادْخُلِيْ فِيْ عِبٰدِيْ پس درآی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ و درآی در بهشت من مقصود از جنت است یا زمرهٔ مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سورة البلد مكية وهي عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

لَآ اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکه معظمه وَاَنْتَ حِلٌّۢ بِهٰذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمدهٔ بدین شهر یا مکه موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام ست قسم را بد و مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه در و تا معلوم شود که شرف مکان بمکین ست قطعه ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف * وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ * یثرب ز خاک پای تو بار و نوق و بها گرفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام ست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده ست بفتح مکه و قیل بعضی بر و این از قبیل سبق نزول حکمست بر فعل وَوَالِدٍ وَّمَا وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم و بنجه زاده ست یعنی ذریت یا محمد ست و گفته اند

محمد ست مولود است و حق سبحانه قسم یاد میکند بجنین خود و بامت او جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ کَبَدٍ بدرستیکه آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی اینچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرده ایم ابو الاشدین را در غایت قوت و قوت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و سه تنا ور را بکشیدندی ادیم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دسترس نیست و پیوسته پیغمبر را جفا کردی حق سبحانه فرمود که اَیَحْسَبُ اَنْ لَّنْ یَّقْدِرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ آیا پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود بر و کسیکه از و انتقام پیغمبر من بکشد یَقُوْلُ اَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بسیار آزار میکنید اَنْ لَّمْ یَرَهٗۤ اَحَدٌ آیا پندارد آنکه ندیده ست او را یکی در وقت نفقه کردن او تا از و سوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خلدی و یرا دیده و بران نفقه مجازات خواهد فرمود اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَیْنَیْنِ آیا ندادیم و یرا دو چشم که بدان بیند وَلِسَانًا وَّشَفَتَیْنِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت او مینماید وَهَدَیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ و نمودیم و یرا راه پستان تا بعد از ولادت دران چسیده بشیر خوردن اشتغال نمود و ما او را نمودیم راه حق و باطل با نزال کتاب و ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلی ست تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان بر فتن کسیکه تعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالیکه در عداوت پیغمبر نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد یا نگه صرف کند در راه حق وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا الْعَقَبَةُ و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ رها نیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب اَوْ اِطْعٰمٌ فِیْ یَوْمٍ ذِیْ مَسْغَبَةٍ یا خوانیدن طعام در روزی که با گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام بدشواری یابند او بخورانند یَّتِیْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد اَوْ مِسْكِیْنًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلوان فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیال مند مست یا وام دار یا بیماری یا بی خواستار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیت و یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ وصیت نموده اند بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْمَیْمَنَةِ آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب راست اند که از جانب یمین عرش بهشت روند یا خداوند یمین و برکت اند وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا بِاٰیٰتِنَا و آنانکه نگروند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هُمْ اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ بر ایشانست در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن در گرفته در نخامغذب باشند بطبق پوشند مضبوط سازند که نه روحی بدان در آید و نه دودی از ان بیرون آید

سورة الشمس مکیة وهی خمس عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالشَّمْسِ وَضُحٰىهَا سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰىهَا و بماه چون از پی وی در آفتاب یعنی پس از ان غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰىهَا و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بزاید رنگ و تیرگی شب وَالَّیْلِ اِذَا یَغْشٰىهَا و شب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او وَالسَّمَآءِ وَمَا بَنٰىهَا و سوگند آسمان و بکسی که او را بنا کرده ست وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰىهَا و زمین و بکسی که او را گسترده ست وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰىهَا و سوگند بنفس آدم و بکسیکه تسویه اعضای او فرموده ست فَاَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاکی و بیباکی او وَتَقْوٰىهَا

وبپرهیزگاری ونیکوکاری وفرمان برداری اورا یعنی بیان کرده وروشن ساخته وتعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا ۝ بدرستیکه رستگار شد هرکه پاک کرد نفس خود را از اوناس رذائل ویانشو ونما داد اورا بانواع واجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا ۝ وبدرستیکه بی بهره ماند هرکه گم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا گم ساخت قدر ومرتبهٔ اورا بمعصیت وضلالت وابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه ص نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوٰهَا وَزَكِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَكّٰهَا اَنْتَ وَلِیُّهَا وَمَوْلٰهَا محققان برانند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا منزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ماسوی مصفا گردد بیت تا نفس مرا زمنای نشود ۔ دل آئینهٔ نور الٰهی نشود ۔ كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَا ۝ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰىهَا ۝ بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه وقصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت مر ایشانرا فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا وعلیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ۝ دست بدارید ناقهٔ خدا را وگرد گردید مشرب اورا یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا ۝ پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد برایشان پروردگار ایشان بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا ۝ بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن بمدمه را بر همه تا صغار وکبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا ۝ ونترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر او دست نیست وتبعات را بر وی راهی

سورة اللیل مکیة وهی احدی وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى ۝ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ۝ وسوگند بروز چون روشن شود وظلمت شب را زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ۝ وسوگند بکسیکه بیافرید نر ومادهٔ را یعنی آدم وحوا یا مذکر ومونث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ۝ بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها هر آینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب وکرامت وجمعی را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلف وجزاء آن میکند ومیفرماید فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى پس اما هرکه بدهد مال خود را در راه خدای وَاتَّقٰى ۝ وپرهیز کرد از شرک وکبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ۝ وتصدیق نمود کلمهٔ نیکو تر را که لا اله الا الله محمد رسول الله ست یا وعدهٔ عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر رض نازل شده وبرخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که در بارهٔ دو کس ست یکی اتقی که پیشرو صدیقانست ازین امت یعنی ابوبکر صدیق رض ویکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل ودر فاتحهٔ سوره که بشب وروز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی ونورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را رض مثنوی سر روشنان لان صدیق اعظم ۔ که شد قلیم تصدیقش مسلم ۔ ز مهرش روز دین را روشنائی ۔ بد واهل یقین را آشنائی ۔ سیه دل کی کند انمقول باور ۔ تفاوتهای دوران بین نداور ۔ آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادتست ۔ هر چند جور بیش محبت زیادتست ۔ روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود وسنگهای تفسیده بر سینهٔ وی نهاده واو در نیحال احد احد میگفت ابوبکر صدیق رض قبول بر بسوخت وگفت ای امیه وای بر تو این دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میگیرم او را به نسطاس رومی او غلامی بود از آن صدیق رض ده هزار دینار ارزوی قیمت استعداد داشت

و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا ۝ بدرستیکه رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از اوناس رذائل و پانشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا ۝ و بدرستیکه بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبهٔ او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه ص نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوٰهَا وَزَكِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَكّٰهَا اَنْتَ وَلِیُّهَا وَمَوْلٰهَا محققان برانند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا منزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ماسوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز منا هی نشود ۔ دل آئینهٔ نور الٰهی نشود ۔ كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَا ۝ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰىهَا ۝ بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود یعنی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت مر ایشانرا فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ۝ دست بدارید ناقهٔ خدا را و گردیدن مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا ۝ پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا ۝ بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن مدمده را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا ۝ و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر او دست نیست و تبعات را بر وی راه نی

سورة الیل مکیة وهی احدی وعشرون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى ۝ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ۝ و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ۝ و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ۝ بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها هر آینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقٰى ۝ و پرهیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ۝ و تصدیق نمود کلمهٔ نیکو تر را که لا اله الا الله محمد رسول الله ست یا وعدهٔ عوض را که وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهٗ اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که در بارهٔ دو کس ست یکی اتقی که پیشرو صدیقانست ازین امت یعنی ابو بکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحهٔ سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر صدیق تقی را ۔ مثنوی سر روشنند لان صدیق اعظم ۔ که شد قلیم تصدیقش مسلم ۔ ز مهرش روز دین را روشنائی ۔ بد و اهل یقین را آشنائی ۔ سیه دل کی کند اینقول باور ۔ تفاوتهای دوران بین ز داور ۔ آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال اراد تست ۔ هر چند جور بیش محبت زیاد تست ۔ روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینهٔ وی نهاده و او در میان احد احد میگفت ابو بکر صدیق رض دلسوخت و گفت ای امیه ترا بر تو این دست خدای را چند عذاب میکنی امیه بگفت یا ابا بکر اگر دولت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میگیرم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق رض ده هزار دینار ارزوی قیمت استعداد ذات

و صدیق رض

و صدیق رضہ ادا گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری و دران تجارت میکنی تو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق رضہ از و ملول بود چون این کلمه
ازایه شنید غنیمت شمرده نسطاس را باتمام استعداد او امداد و بلال را بستید و فی الحال امید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره
فرستاد و از سیرت صدیق رضہ خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى پس زود باشد که اسباب
دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسر و روح در وست وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى
و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب موجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى و تکذیب
کرد خصلت نیکو تر را که تدین ست بدین اسلام یا وعدهٔ حق را یا ورنداشت فَسَنُيَسِّرُهٗ لِلْعُسْرٰى پس میسر گردانیم مر او را برای صفتی که مردی بسوار
و محنت بود یعنی گرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِيْ عَنْهُ مَالُهٗ اِذَا تَرَدّٰى و دفع نکند از و عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آید
یعنی بفتد در قبر یا در قعر دوزخ اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى بدستیکه بر ماست بیان کردن باطل و حق و بحد و وعد وَاِنَّ لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰى
و بدرستیکه ما راست آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیاست چون مالک هر دو ملک ایم هر چه خواهیم عطا فرمایم فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى پس بیم میکنم شما را ای
اهل مکه با تشی که زبانه زند لَا يَصْلٰىهَآ اِلَّا الْاَشْقَى نیاید در و بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل اَلَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى آنکس که
تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا الْاَتْقَى و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش پرهیزگار تر یعنی ابوبکر صدیق رضہ
الَّذِيْ يُؤْتِيْ مَالَهٗ يَتَزَكّٰى میدهد مال خود را پاکیزه میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابوبکر رضہ او را بخرید و آزاد کرد
حق سبحانه تعالی سخن ایشان را فرمود وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَهٗ مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزٰٓى از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود الا
ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰى لیکن ایثار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگ ترست وَلَسَوْفَ يَرْضٰى و زود باشد که خشنود گردد و بر سد بثواب که موعود ست او را

سورة الضحیٰ مکیة وهی احدیٰ عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روز جبرئیل بحضرت پیغمبر نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت
حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که وَالضُّحٰى سوگند بچاشتگاه که آفتاب در انوقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته وگفته اند ضحی وقتی بود که خدای
بر انوقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون در انوقت خدایرا سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی ست یا صلوة ضحی وَالَّيْلِ اِذَا سَجٰى
و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیاء را به ظلمت بپوشد امام قشیری رح فرمود که قسم بشب معراج ست صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد
از روز و شب کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی محمد و کنایتست
از سیاهی موی وی بیت والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفیٰ ست ۔ معنی والیل گیسوی سیاه مصطفیٰ ست ۔ حق سبحانه بدینها که مذکور شد
قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رضہ فرموده که حضرت رسول را
بشارت داده اند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که وَلَلْاٰخِرَةُ
و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه سرای عقبی تو را زانی خواهد داشت و آن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی
از خدم و حور و نعم و امتعه و انچه لائق آن بود خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى بهترست مرترا از کرامت نخستین که فتح بلاد ست نهایت امر تو بهترست
از بدایت حد ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت متصاعد و بر زروهٔ کمال مترقی ست وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى و زود باشد که عطا دهد ترا آفریدگار تو یعنی

ترتبه شفاعت در بارهٔ گنهگاران امت فترضی ○ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا از زلفی وار دوگوئی بس ست ومن راضی شدم امام محمد باقر فرمیفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امیدبخش آیت + ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر ست چه حضرت رسالت پناه را راضی نمیشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو + عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند + در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسید میگفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلانرا و فلانرا این همه عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک یتیما فاوی ○ آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک بی پدر پس جای دادترا در کنف عنایت جد وعم تو در بحر الحقائق آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف ختم نبوت جای داد بیت بسکه غواص کرم در تنگ دریای قدیم + غوطه زد تا بکف آورد چنین درّ یتیم + یا دیدترا که گوهر یگانهٔ کمال قابلیت از همه کائنات متفرد بودی و بقطع علاقه از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست ووجدک ضالا ○ یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازهٔ مکه وقتیکه حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فهدی ○ پس راه نمود ترا باآنکه جدت را بر سر تو رسانید یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل ع را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا آن راه نمود و در حقائق سلمی آمده که ترا یافت و مستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا فاغنی ○ یافت ترا درویش عیال دار پس تو انگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا بانگه تجارت کردی یا بغنائم که از کفار گرفتی و در حقائق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفهٔ انوار جمال خود فاما الیتیم فلا تقهر ○ پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیدهٔ واما السائل فلا تنهر ○ و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در درویشی و تنگدستی کشیدهٔ واما بنعمة ربک فحدث ○ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت ست حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم ست صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی ست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاج چند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

سورة الم نشرح مکیة وهی ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک ○ آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو سینهٔ ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق و عم امت در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آنحضرت و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت صلعم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت بود دویرا برده یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل ع مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل ع طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورد و دل مرا از آن پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم بیت

ع

دلم خزینهٔ اسرار بود دست قضا درش بست و کلیدش بدستانی داد + وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ۝ وفرو نهادیم از تو بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض بحضرت و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گرانبار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۝ و بر داشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا بر قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگر از اامر کردیم بدرود دادن بر تو و الثنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طائر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد قطعه سیمرغ فهم همچو کس از انبیا نرفت + آنجا که تو ببال کرامت پریده + هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند + آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده + ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ بدرستیکه با دشواری که در کمه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسر که در مدینه باشد یسیر است در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۝ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی باستغفار او زارامت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آورد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝ و بدعا پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از و بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست بمن تو بر درگاه قرب مقبولست و دعوت طیبات تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بودتست + خدا میدهد هرچه مقصودتست + + + + + +

سورة التين مكية وهي ثماني آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝ سوگند بانجیر و زیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوهٔ پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسمن بدن و گرده و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نفوس را فائده دهد و زیتون میوهٔ ایست فرخ خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوه ایست در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس ست و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس ست که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ ۝ و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم ست وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝ و قسم بدین شهر امان و ایمنی یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم ست و در بحر الحقائق آورده که قسم ست بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که ثمرهٔ علوم دینیه است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارکه سیریه که روشنی بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلی ست که تجلی الهی مجلاست و بلد امین خفی که محل امن و امانست از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این ست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در نیکوترین نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلای اعم اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝ پس باز گردانیدیم او را زیر ترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و طوارشعور و شعار را و چون دقائق حقائق این آیت در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه است گفته اند که معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم پس خرافت که

اول عمر ست و اسفل سافلین اشارت برانست و دران وقت هیچکار نتوان کرد و کسی را دران سن هیچ مزدی نباشد الا الذین آمنوا اگر آنانکه بگرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند علمهای ستوده بایسته فلهم اجر غیر ممنون پس مر ایشانراست مزدی ناپریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت ست فما یکذبک بعد بالدین پس چیز ترا بتکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی بروز جزا و حساب الیس الله بأحکم الحاکمین آیا نیست حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست درخبر آمده که هر که بخواند والتین تا بید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية وهي تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

جمهور علما برانند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت ست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت ص در غار حرا که در دامن کوهی بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل ع بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا تو فرستاده ای و تو رسول خدائی بدین امت الکاء و گفت بخوان فرمود ما انا بقاری چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل ع ویرا بگرفت و بفشرد پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر بار بگرفت و بفشرد و بگذاشت و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل ع از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور ص نهاد و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت و این آیات قرآن بخواند اقرأ باسم ربک الذی خلق بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کنند بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید همه چیزی را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان من علق بیافرید آدمیانرا از خونهای بسته اقرأ و ربک الاکرم بخوان تکرار از برای مبالغه ست و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الذی علم بالقلم آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و اشهر نسخت اول کسیکه خط نوشت ادریس بود علم الانسان ما لم یعلم بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد ص را تعلیم داد او را از احکام شریعت آنچه بدان نابود کلا ان الانسان لیطغی حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابو جهل هر آینه از حد میرود و گردنکشی میکند ان رآه استغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده ست یعنی تونگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فروگذارد ان الی ربک الرجعی بدرستیکه بسوی آفریدگارست بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمالست نزد اهل کمال که مال تا لب گورست بعد ازان اعمال آورده اند که ابو جهل گفت که اگر بینم محمد را در سجده هر آینه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت ص نماز میگزارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت ص روان شد و بدو نارسیده باز گشت رنگ از روی او رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای هول انگیز و پرهای مرغان پر در پر یافته این خبر بحضرت ص رسیده فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملائکه عضو عضو او را بربودندی و این آیت آمد آرأیت الذی ینهی آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد عبدا اذا صلی بندهٔ کامل را که محمد ست بوقتی که نماز میگزارد آرأیت ان کان علی الهدی آیا می بینی تو اگر باشد بندهٔ منهی از نماز براه راست او امر بالتقوی یا میفرماید خلق را بپرهیزگاری او را باز توان داشت ازان حال آرأیت ان کذب و تولی بگو ای جهت تاکید ست آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبرداری که ستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم بان الله یری آیا ندانسته ست ابو جهل یعنی دانا نیست آنکه از روی تحقیق خدای می بیند قصد او را مر حبیب خدای را

بزرگان گفته اند که در کلمهٔ ان اشعار بسی هست و عید مندرجست و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بینم و ای فاسق توبه کن که ترا می بینم ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بینم و ای زاهد در خلوت مکن قصد گناهش که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرد بود و پیوسته میگریست گفتند چندگریی گفت خدا غفور ست گفت آری هر چند عفو کند و اما خجلت آنرا که او میداند و می بیند چگونه ناز خود دفع کنم نظم گیرم که توانم سر کنم در گذری من زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم خجالت درویش ازان بود در پیش که گر گناه بخشند شرمسار می ست و آورده اند که نوبت میگر حضرت رسالت پناه نماز میگزارد ابو جهل لعین بر سید و گفت ای محمد ترا الهی کرده ام از نماز و بخضوع او را تهدید بسیار کرد و وعید با فرمود ابو جهل گفت مرا میترسانی حال انکه مجلس من از مهتران وادی بزرگست و اهل مجلس من بیشتر از آیت نازل شد کَلَّا لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ حاکه ابو جهل اگر باز نایستد از ایذای محمد لنسفعا بالناصیة بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش ناصیة کاذبة خاطئة پیشانی دروغگوی خطاکار و وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی ست هر ادکه صاحب ناصیه ست فلیدع ناديه پس گوی بخوان او اهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود بود که ما بخوانیم زبانیهٔ دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا لا تطعه نه انست سخن که او گوید فرمان مبر او را بترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش واسجد واقترب و سجده کن بر دوام خدای را و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهار دهم ست و در فتوحات ایراد عجیبه طلب فرموده

سورة القدر مكية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رسالت پناه را خبر دادند که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما این عمرها کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی ست از تصریح بآن و میگوید انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فی لیلة القدر ○ در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در ان شب بوده یا نزول تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره سپرده اند بروح الامین در مدت بیست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وما ادراك ما ليلة القدر ○ چیزی دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و اشرف که هر که در و طاعت کند عزیز و بشرف گردد و اعمالی که در و واقع شود نزد حق بسیار با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم ست یعنی در و تفصیل کنند هر کاری شئون حکمت که تعلق بران راه نیابد یعنی تنگی ست که زمین در انشب بود ملائکه تنگ شوند از بسیاری ایشان که بزمین آیند لیلة القدر خير من الف شهر ○ شب قدر بهتر ست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در ان جهاد کرده بود کسی را که در یابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم و ارشست در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر انند که در ماه رمضانست در دهه اخیر در شبهای طاق ترا امید وار ترست از شب بیست و یکم و بیست و سوم را اختیار کنند و خفیه شب بیست و هفتم را فی الجمله عدد حروف ليلة القدر که سه بار بشمارد یا قه و کلمه ای که از کلمات این سوره است بیست و هفتم ست و الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در خفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادتست نه بیداری بیست ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی همه شب شب قدرست اگر قدر بدانی تنزل الملئكة والروح فيها پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا آسمان دنیا و جبرئیل با ایشان در ین شب مبارک و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما فرود آید و در بصائر فرموده که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را از زمینیان علقه

وآشنائی هست فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اشعار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب ست که ملائکه و روح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ سلامت ست از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیدهٔ صبح اسرار علما و عبر فادرین سوره بسیار ست در جواهر التفسیر شمهٔ ازان مذکور ست والی الله ترجع الامور

سورة البينة مدنية وهي ثماني آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر حَتّٰى تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ فرستاده از خدای که محمد ست صلعم يَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً میخواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم بآنکه جامع اسرار جمیع صحف ست فِيْهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران صحیفها نوشتهای راست ست و درست یعنی احکام و موعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الٰهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد آنانکه داده شده اند کتاب را اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ وامر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ حٰنَفَآءَ پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر ما موراند بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذٰلِكَ دِيْنُ الْقَيِّمَةِ و آنچه مامور شده اند بدان دین ملت راست ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه گرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان دران اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای پاک و ستوده اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش ایشان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتُ عَدْنٍ بهشتهای جاودانی است که میرود در زیر آن تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا پایندگانند ایشان دران بهشتها همیشه تاکید خلود ست رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بجیاب بدیشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانند بلیت دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود و مازد نیاز عقبی لقای تست ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ ع ۱ ۸

ایچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکس ست که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنية وهي ثماني آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه بدان درهم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوز است یعنی براندازد درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای ویرا سخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهائیکه بروی صادر شده از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بکسوت و لقمه نمیناخت و میگفت این اندک ست چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه خود را خوار میداشت و میگفت ما را نظر بقطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بجبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که عمل کند همسنگ مور چه خرد نیکی ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که کند بوزن ذرهٔ صغیره بدی بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای نماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزدده و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن امنست و پیغمبر ص آنرا جامعهٔ فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت رسالت پناه ص آمد و گفت انچه بر تو فرود آید بر من بخوان آنحضرت این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در ان عرصهٔ کبری از ذره وجبه و نقیره و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت قطعه حساب کار خود امروز کن که فرصت هست زخیر و شر بنگر تا چه است حاصل تو اگر بنقد نکوئی تو نگری خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو

سورة العٰدیٰت مکیة وهی احدی عشرة اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسالت پناه ص منذر بن عمرو انصاری رض را با جمعی از اصحاب رض بقبیلهٔ بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بطبیه هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اند و هناک شدند حق سبحانه مر ایشان را خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که وَالْعٰدِيٰتِ ضَبْحًا سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی بآوازیکه نزدیک بود که مصهل بود فَالْمُورِيٰتِ قَدْحًا پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی فَالْمُغِيرٰتِ صُبْحًا پس سم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا پس بر انگیختند آن اسپان بوقت شنیدن دم غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا پس بیامیان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین اِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که انسان مراد ازین منافقست باجمع خود که ارا جیف در میان مردم می افکندند یا مراد مطلق انسانست لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ بر پروردگار خود ناسپاس ست نگویند آیت در شان ابو حاجب ست امام ابو اللیث آورده ست که نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده اند هر یک در صفتی اشتهار داشت در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل ست

واندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خبر ندارد و در حدیث ابو امامه است که کنود آنست که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ و بدرستیکه خدای بر بخل کفران او هر آینه گواه ست یا انسان بر کنود خود گواه ست بجهت ظهور اثر آن از و وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ و بدرستیکه اگر انسان برای دوستی مال هر آینه سخت ست یعنی بخل وی بغایت رسیده و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بدل تو نهند نظم مال ما جان ما کو بیاران دهی گر بدهی که بخاکش نهی ور ز پی منفعت ست ای حکیم بهر نهادن چه سفال و چه سیم ملیت رزاز بهر خوردن بود ای پسر برای نهادن چه سنگ و چه زر اَفَلَا یَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود مَا فِی الْقُبُوْرِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ و حاصل کرده شود آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند و خیر و شر آن را تمیز سازند جواب اذا این ست که خدای تعالی پاداش خواهد داد اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ بدرستیکه آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ آن روز ز رستخیز هر آینه دانا ست و بر جزا دادن توانا ست و الله اعلم +

سورة القارعة مكية وهي احدى عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْقَارِعَةُ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْقَارِعَةُ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست کوبنده مراد روز قیامت ست که بکوبند دلها را بهول و هیبت یَوْمَ یَكُوْنُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ مانند پروانه پراگنده یا چون غوغای ملخ که بهم برمی آیند و پامال و پریشان حال میشوند وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوْشِ مانند پشم رنگین زده شده بکمان نمانی یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مثال پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهٗ پس اما در این روز هر کرا گران باشد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ و اما آنکه سبک بود ترازوهای او یا آنکه حسنه ندارد و یا راجح آید سیئات او بر حسنات فَاُمُّهٗ هَاوِیَةٌ پس جای او هاویه ست و آن دوزخ که باشد زیرترین همه درکها وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا هِیَهْ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه نَارٌ حَامِیَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر مكية وهي ثماني ايات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه این سوره فرستاد اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن بسیاری قوم حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفتند معنی آیت آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق باسور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا زنهار چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد و میت روزیکه اجل کند شیئون بالسبته بباید رفتن رفت + گر دل نبود اسیر دنیا + آسان بود آنچنان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور كَلَّا نه چنان باید که بر زنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُوْنَ اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید عِلْمَ الْیَقِیْنِ دانستن درست یکمان هر آینه شمارا باز دارد ز مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ البته بخدای که بخواهید دید

دوزخ را اول الزدوری وقت که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ ۝ دیدنی بچشم بیشک و تحقیق که در دنیا ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ۝ آنروز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادتها باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار ند و اصح آنست که عام دارند چه هر کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ است

بیت فراغ دولت هست و نیروی تن ۰ چو میسدان فراخست گوی زن ۰ چه در حدیث آمده که دو نعمتست که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند صحت و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمد است و سید را از دعوت و ملت و اتباع سنت و خواهند پرسید بیت چه نعمتست بزرگ از خدا که بر ثقلین ۰ سپاسدار این نعمتست فرض عین

سورة العصر مكية وهي ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابو الاشدین مرصدیق رضی را گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن صدیق رضی را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ ۝ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل ست بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضل ترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه ابو الاشدین یا ابو جهل یا هر آدمیان لَفِي خُسْرٍ ۝ هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار بیت مده به بیهده نقد عزیز عمر ۰ که بس دریان کنی و سعر ترا ندارد سود ۰ پس همه این مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیانکاری اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای پسندیده وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ ۝ و وصیت کرده اند یکدیگر را بحق و درست که اقامتست بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۝ و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر و طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا ایمانی میکند بصفت صدیق رضی و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حاکیست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية وهي تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریف عیب رسول الله میگفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در باره ایشان آیت فرستاد که وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر عیب کننده لُمَزَةٍ ۝ عیب کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ۝ آنکسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره داشت آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۝ می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد ساخت او را در دنیا كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ۝ نچنان ست که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه ایست از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ۝ و چه چیز دانا کرد ترا دانی که چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۝ آتش خدای برافروخته شد یعنی خدای آنرا افروخته بقدرت و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد ۰ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ۝ آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای و میان آن در آید و تخصیص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقائد ناشایسته و منشای اخلاق نابایسته است إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ ۝ بدرستیکه

آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروبسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ○ بستونهای دراز یعنی دران درگه بربسته اند وستونها بران زده ومحکم ساخته
که هرکس نتواند گشاد واین اشارت ببقاء خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین منصور
قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار اللهِ الموقدة در باطن مازدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحة انا الحق بیرون جست ودران
آتش سوخته افتاد الکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من وتو راز بگوئیم + کاحوال دل سوخته هم سوخته داند +

سورة الفیل مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

در کتب سیر نقلهای معتبره مذکورست که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف وجوانب متوجه مکه میشوند
ومعلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانهٔ کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد ووجوه حجاج را بدان منصرف
گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام ودر ودیوار آنرا بزر وجواهر مرصع ومزین گردانید وطوائف خلق را در ولایت یمن بطواف
آن تکلیف نمود واین صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبهٔ مجاورت یافت و
شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت وفرار نمود این خبر در آفاق واقطار منتشر گشت وطباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر
گشته لشکر جمع کرد وبا پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد وپیل محمود را که بعظمت جثه بمثابه کوه پاره بود بیت به هیکل قوی
رهبت چون کوه قاف + چو شیر عرین چابک اندر مصاف + باخود برد وبحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد واکابر مکه بکوهها متحصن شدند
ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده وپیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد وهرچند پیلبانان
کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد وپیلان دیگر بحیث اعراض او از انجا از پیش نمیرفتند ابرهه از ینحال فرومانده وجماعت قریش از بالای
جبال نظر برگماشتند که آیا حال برچه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند وحمله آورده بران لشکر
سنگ باران کردند وبیک نفس همه از اقوام ابرهه متواصل شدند کما قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار
تو بِاَصْحٰبِ الْفِيْلِ ○ بخداوند پیل یعنی ابرهه ولشکر او اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ آیا نساخت ونینگاشت مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِيْ
تَضْلِيْلٍ ○ در تباهی وبطلان وَّاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ وفرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا اَبَابِيْلَ ○ مرغان گروه گروه ومنقارهای
ایشان چون منقار مرغ وپنجهای ایشان چون پنجهٔ سگ وسرهای ایشان چون سر سبع وگویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِيْهِمْ
بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيْلٍ ○ می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاْكُوْلٍ ○ پس ساخت
خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده ونابود کرده شده کنایت ست از استیصال ایشان
آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار بود ودو در پنجهای وبر هر عضو از بدن کافر زدندی از ان جانب دیگر بیرون رفتندی و
بر هر سنگی نام یکی از ان سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت وازانکه
تا جمله مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود وبرای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود ودر بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه
پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین هزار زان را هلاک
ساختند ابرهه را در خیال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از ان مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند وهم در نظر نجاشی

هلاک شد واز منصورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نقاشی منقش گشت بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر ۲ خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة القریش مکیة وهي اربع ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

امام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او به نضر منتهی میشود قریش ست و بعضی از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر ابن مالک ست که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لایلف قریش الفهم برای پیوستن قریش بکدیگر پیوستن ایشان رحلة الشتاء والصیف در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر صنام را یعنی محل تعجب ست که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا رب هذا البیت پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذي اطعمهم و آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع و ایمنهم من خوف و امین گردانید ایشان را بحبت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی آمد و کدیگر را میکشند و غارت میکنند ع ۴

سورة الماعون مکیة وهي سبع ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران برانند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافر است و نصف اخیر در بارهٔ منافقان آورده اند که ابو جهل یعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارأیت الذي یکذب بالدین آیا دیدی تو و دانستی آنکسی را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابو جهل فذلك الذي یدع الیتیم پس او آنکس ست که بعنف و ستم رفع میکند یتیم را و میرانند گفته اند ابو سفیان با ولید شتری کشته بود و بخش میکرد و یتیمی از وصیی طلبید و او را بصاع زد حق سبحانه مذمت او میکند که میزند یتیم را و لا یحض علی طعام المسکین و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون زکرم سفله بود در کران ۲ منع کند از کرم دیگران ۲ سفله نخواهد دیگری را بکام ۲ خسن گذار گدی را بجام ۲ پس در شان منافقان میگوید فویل للمصلین پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین هم عن صلاتهم ساهون آنانکه ایشان از نماز خود بیخبر اند و غفلت در رزندگان یعنی از ان حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید درد و زخست آن نماز ۲ که در چشم مردم گزاری دراز ۲ الذین هم یراؤون آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود با میدستایش مردم و یمنعون الماعون و باز میدارند مال زکاة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز ست که منع آن نشاید آب و آتش و نمک ع ۷

سورة الکوثر مکیة وهي ثلث ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر ص نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد ند زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکنی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی او را

ابتر گفتندی یعنی از وعقب نخواهد ماند ودران ایام پسران حضرت طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل انحضرت وتسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که انا اعطیناک الکوثر ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات واین لفظ بر وزن فوعل ست وکناتیست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار وفرزند بسیار وعلم وعلی بسیار ودرعین کثرتها آورده که بسیاری امت وگفته اند کثرت ذکر تو در زمین وآسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان وهواداران واشهر آنست که کوثر جوی ست در بهشت ودر احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم وبرلب آن جوی خیمهای بود از یاقوت ودلو کوزه بر حد ومرغان سبز برلب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده ودر معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه نقل کرده که گفت کوثر جوئی ست در بهشت کناره‌ای او از زبرجد ومجرای او بدر ویاقوت وخاک او خوشبوی تر از مشک وسفیدتر از برف وحدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماه راهست آب او سفیدتر از شیر وبوی او خوشتر از مشک وکوزهای او مانند ستارگان آسمان هرکه ازان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود وصاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کرمتست بوحدت وشهود وحدت درعین کثرت واین ندیست در بوستان معرفت که هرکه ازان سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن ست واین معنی خاصهٔ حضرت نبی ست واکمل اولیای امت اوست فصل لربك وانحر پس بگزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او وشتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست برچپ نه در نماز ونزدیک نحر وآن موضع قلاده ست از سینه وگفته اند مراد نماز عید ست وقربان کردن بعد ازان ان شانئك هو الابتر مبغض تو یعنی دشمن تو یعنی عاص ابن وائل اوست دم بریده ومنقطع از خیر وبی نسل وذریت اما ترا ذریت بسیار وحسن صیت واشتهار وآثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل + خصم سیاه روی تو بی حاصل وخجل +

سورة الکافرون مکیة وهی ست ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

گروهی از قریش چون ابو جهل وعاص ووليد وامیه واسود بن عبد یغوث واسود ابن عبد المطلب بزبان عباس رض پیغام فرستادند به پیغمبر ص که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بانحضرت رسید مقارن حال جبرئیل ع نازل شد واین سورة فرود آورد که قل یا ایها الکافرون بگوای محمد ص در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدای تعالی میداند که ایشان ایمان نیارند ولطعن وامتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که باایشان بگوی لا اعبد ما تعبدون نخواهم پرستید انچه شما میپرستید ازانرا یعنی بتان جماد ولا انتم عابدون ما اعبد ونیستید شما پرستندگان در حال ازانکه من میپرستم که خالق عباد ست ولا انا عابد ما عبدتم ونیستم من پرستنده در حال شما انچه پرستش میکنید ازانرا ولا انتم عابدون ما اعبد ونباشید شما پرستندگان در استقبال ازانکه من پرستش میکنم لکم دینکم ولی دین مر شما راست کیش شما که بدان معتقدایند ودست باز نخواهید داشت ومرست دین وآئینی که برانم ونخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما ومرا است پاداش اعمال من ودین بمعنی عادت نیز می آید واین آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سورة نیست بر شیطان سخت تر وصعب تر ازین سوره زیرا که توحید محض ست وثواب خواندن او بر ثواب قرائت بعض از قرآن بسا

سورة النصر مدنیة وهی ثلث ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا ۝ در دین خدای که اسلام ست گروه گروه در سال نزول این سوره تابع و ولد بود چون بنی اسد و قریظه و بنی مره و بنی البکاء و بنی هلال و بلحای و نجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند فسبح بحمد ربک پس تنزیه کن خدا را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از حضرت عائشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک و اللهم بحمدک و اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن بامر خدای و استغفره و از وی آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استصغار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت إنه کان توابا ۝ بدرستیکه خدای ست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر انند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسول ست در وقتیکه نازل شد پیغمبر را خواند عباس را بگریست چون آن حضرت از پرسید که چرا میگریی عباس را جواب داد که خبر داده اند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت ساعت بساعت بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده نیست و صحابه این سوره را سوره تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد در رسول خدای فاطمه را طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من داده اند بیت نامه رسید از ان جهان بهر من ۱۲ عزم رحیل کردم رخت بعرش میبرم ۱۲ فاطمه را بگریست آن حضرت فرمود که گریی که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه باز خندید

سورة تبت مكية وهي خمس آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

چون آیت وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت پناه بکوه صفا بر آمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند و فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند که بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در ان تصدیق میکنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاک باد ترا مارا برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بران حضرت افگند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد تبت یدا أبي لهب وتب هلاک نماند و باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و هلاک کند ابی لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول بر و نفرین و لعنت واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وتب هلاک شد و ناچیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن بشنید و گفت اگر انچه برادرزاده من میگوید حق ست مال و فرزند فدا کنم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که ما أغنى عنه ماله وما كسب ۝ دفع نکند از و خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که کسب کرده ست یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب او ست از راه تجارت و منافع معاملات سيصلى نارا ذات لهب ۝ رود باشد که در آید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخست وامرأته ۝ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز با او در آید حمالة الحطب ۝ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیله در همسایگی رسول خدای خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت نماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی ست که با من میکنید بیت میریختند در ره تو خار و با همه ۱۲ چون گل شگفته بود رخ و دستان تو ۱۲ و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس برمیفروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش ست ۱۲ سخن چینی بدبخت هیزم کش ست ۱۲

گشند این و آن خوش و گر بارهٔ دل ۰ وی آمد میان خاکسار و جمل ۰ میان و کس آتش افروختن ۰ نه عقل ست خود در میان سوختن ۰ و اما تمثیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که جهت معاونات رسول الله بار گناه مردم بر داشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانکه رسم زنان عرب ست روزی پشتهٔ هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بود آزار بسنگی نهاد تا بیاساید ملکی را مرشد دیگر آمد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گرد انید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۵ ع در گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بربسته بود و گویند مراد سلسلهٔ حدید دوزخ ست که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص مكية وهي اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که پرستش او دعوت میکنی و در مصالح آورده گروهی از یهود گفتند که یا اباالقاسم وصف کن خدای را تا بتوانیم آریم چه در توریت صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز ست و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل بگوای محمد کیکه از وی میپرسید هُوَ اللّٰهُ اوست خدای تعالی اَحَدٌ ۵ یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات اَللّٰهُ الصَّمَدُ ۵ خدائیکه بی نیاز ست از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود و ما وردی رح آورده که صمد آنست که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی ع نقل کرده اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او نا امید باشند بیت کمالش روی هر اندیشه بربست ۰ خرد را پشت ازین اندیشه بشکست ۰ لَمْ يَلِدْ ۵ نزاد کس را در یهود ست که گفتند عزیر پسر او ست وَلَمْ يُولَدْ ۵ و زاده نشد از کسی بر نصاری ست که گویند که عیسی پسر مریم خدا ست وَلَمْ يَكُن لَّهُ نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را كُفُوًا اَحَدٌ ۵ همتای هیچ یکی رد مجوس ست و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت دائرست بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود بقوله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود بالله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت بقوله لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید بقوله لم یکن له کفوا احد و ازین جهت ست که این سوره را سورهٔ اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید نفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبت بمشابه معلول باشد مثل ولد یا متقدم دران بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بمشابهت مقارن مثل کهنو پس تمهید قاعدهٔ توحید که بقول هو الله تقویم یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف اول ست و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سوم ست تمام شد و شیخ جمال الدین ساوجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بندهٔ مومن گفت هو را تعطیل بزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برآگشت و چون گفت احد از روش ثنویه برارت نمود و چون زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمهٔ الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی و لم یکن له کفوا احد برادر سد و گفته اند کلمهٔ هو قسم و اللهان ست و لفظ الله بهرهٔ دانشوران ست نام احد حظ محبان ست گفتار الله الصمد نصیب عارفان ست و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلان ست و الفاظ و لم یکن له کفوا احد از حمائهٔ مومنان ست هر که بسر هو رسد و اله ست هر که الله را داند عالم و عارف ست

وہر کہ احد را و یابد محب ست وہر کہ صمد را شناسد عارف ست وہر کہ لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقل ست وہر کہ ولم یکن لہ کفوا احد را تصدیق نماید مومن ست وہر کہ ہمہ این ہر معانی را جمع کند موحد خالص ست وشمۂ از حقائق این سورہ در تفسیر جواہر باز توان یافت وباللہ الہادی

سورۃ الفلق مدنیۃ وہی خمس ایات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

آوردہ اند کہ کودکی از یہود بخدمت رسول مشغول بود دختران لبید ابن عاصم یہودی از و بمبالغہ بسیار از مشاطہ راہ آن حضرت و دندانہ چند از مشط آنحضرت بستدند وبنام آنحضرت برسنی سحر کردہ در چاہ زروان زیر سنگی نہادند جبرئیل سید انام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازدہ گرہ بران زدہ بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازدہ آیت وجبرئیل کہ قرات کرد بہر آیتی عقدہ باز رسن میگشود عقبہ بن عامر از حضرت رسالت پناہ روایت کردہ است کہ فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناہ میگیرم بہ رب الفلق بآفریدگار صبح وگفتہ اند فلق چیزیست کہ شگافتہ شود چون حب یعنی دانہ ونوا جہت رستن نبات ومانند سنگ وزمین جہت بیرون آمدن آب ازان یا زندانی ست در دوزخ وبر ہر تقدیر بخداوندان پناہ باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچہ آفریدہ ہست از موذیات انس وجن وسباع وبہائم وہوام ومن شر غاسق اذا وقب واز شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر ہمہ چیزہا ویا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماہ چون برآید وکسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد کہ آن محل کثرت استقام ست وطلوع آن وقت قلت امراض وآلام ومن شر النفثت واز شر دمندگان یعنی زنانی کہ کلمات سحر میگویند ومیدمند فی العقد در گرہہا مراد دختران لبید بن عاصم یہودی اند ومن شر حاسد اذا حسد واز بدی حاسد چون ع ظاہر کند حسد خود را ومقتضای آن عمل نماید چہ اگر پوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یہود اند کہ بر حضرت رسول اللہ حسد داشتند وختم کرد شر وران این سورہ بر حسد کہ بدترین صفتی ست ابن عباس فرمود اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سورہ بان شدی واول خطیئہ کہ در آسمان واقع شدہ حسد ابلیس بود بر آدم واول گناہی کہ بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر ہابیل نظم حسد آتشی دان کہ چون برفروخت حسود یعنی را ہمان لحظہ سوخت گر فتم بصورت ہمہ دین شوی حسد کی گذارد کہ حق بین شوی

سورۃ الناس مدنیۃ وہی ست ایات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الناس بگو پناہ میگیرم بپروردگار آدمیان ملک الناس پادشاہ مردمان الہ الناس معبود بنی آدم من شر الوسواس الخناس از شر وسوسہ کنندہ نہان شوندہ وقتیکہ یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آنست کہ چون بندہ خدای تعالی را یاد کند او بگریزد وچون از ذکر حق غافل باشد بوسوسہ در آید الذی یوسوس فی صدور الناس آنکس کہ وسوسہ میکند در سینہای مردمان ع من الجنۃ والناس از جنیان وآدمیان یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آوردہ کہ درین سورہ پنج جا لفظ ناس واقع شدہ ومعنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند ومعنی ربوبیت دلست بران وبثانی جوانان ولفظ ملک کہ بقہر وسیاست دلیل باشد مشیر ست بران وبثالث پیران واسم آلہ کہ مبنی ست از طاعت وعبادت مناسب بران وبرابع صالحان کہ وسواس موقع ست باغوای ایشان وبخامس مفسدان وعطف آن بر معوذ منہ دلالت میکند بران ومحققان برانند کہ عدد پنج کہ مراتب کلیہ کہ آنرا حضرات خمس خوانند منحصر در وست دلالت بر تمامی دارد وازین جہت اورا دائرہ گویند ودوران اشارت بآنست کہ ہر چند او را در نفس او ضرب کنند وحاصل را در باز ضرب نمایند الی غیر النہایۃ ہمان پنج بصورت اصلی خود باز آید ودر نہایت آن عدد خود را نماید چون بست وپنج وصد وبست وپنج وعلی ہذا پس خلاصہ مکونات کہ انسانست حدود پیکر بدیع منظرش پنج عضو منتہی شود سر بدین ورجلین واطراف ہر یک ازینہا باز بہ پنج

نتها یافته و در یدین در جلین با حداد اصابع ظاهر ست و در رأس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسهٔ ظاهری و باطنش بپنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قولست آنکه در معوذهٔ ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسراری نهایت مستبعد نیست و بیان شطری ازان در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و الله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری عزیزست چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که + حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین هو از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسندیده و حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده بیت اول و آخر قرآن زچه بآمد و سین + یعنی اندرره دین هر سه تو قرآن بس + حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی بس و را الله منتهی فلا الحمد فی الآخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی محمد حبیبه و آله ائمة الهدی و اصحابه مصابیح الدجی و السلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم تفسیر مواهب علیه بنام فرخنده فرجام امیر کبیر عالمگیر منظر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح و النصرة و الملقب بقرب الحضرت قطعه نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه + بود خورشید رخشان از ضمیر منیر شر وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد + که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش + جعل الله رایات دولته علی ذری الدوام منصوبة و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قدره علیا و قلبه ضیاء در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و لیراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعی باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت + و انجام سخن بامین الفعال نوشت + گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس + فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

تقریظ مطبوعهٔ سابقه چکیدهٔ خامهٔ ظهیر ثانی رشک ظهوری و خاقانی جناب منشی محمد ظهیر الدین خان صاحب مدظله

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

حمد اکرا بی که ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین شان اوست و نعم الخطاب یکه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله بیان اوست پس تفسیر چنین کلام قدیم از حادث چه آید و بتقریظ این از خامهٔ ظهیر چه کشاید که میفرماید قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا عجب کلامیست دریای ناپیدا کنار که اگر تمام دریاهای روی زمین مدد شوند و تمام اشجار عالم قلم و از هر هفت بحر اعظم بیکدیگر مدد رسند تمام نشود کلمات خدا که میفرماید و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله الخ و باز برین هم ترقی میفرماید که همه دریاها مداد او خشک و تمام شود قبل از نکه کلمات خدا تمام شوند کما قال عز و جل قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا نظم اگر شوند قلم تمام اشجار + شود مداد همه هفت قلزم ذخار + رقم زنند همه جن و انس و جمله ملک + ز ابتدای ازل تا اخیر روزشمار + عیان شود نفد البحر و تا رقم نشود معانی کلمات خدا یکی زهزار + پس این مرتبه کلمات نامتناهی الهی که بنص قرآنی ظاهر و هویداست اکنون شرح این اجمال اندکی بچشم ظاهر هم ملاحظه کردنیست که همین مصحف عزیز کتاب واحدست و تفاسیر این چندرها از نظم و نثر و عربی و فارسی و اردو و بلکه انگریزی هم بسط تمام نموده اند که هر یک را شانی و آنی و بیانی جداست که ما بیکدیگر نموده ست از ملاحظهٔ آن تفاسیر پیداست که مدة العمر مفسرین درین قرن شده هست که هنوز ناتمام ست و عمر مفسرین تمام شد که گفته اند بیت مجلس تمام گشت و بپایان رسید عمر + ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

از انجمله تفسیر فتح العزیز انموذجی بس ست که فقط در تفسیر یک سورهٔ اول عمر مفسر علیه الرحمة تمام شد و تفسیر ناتمام ست علی هذا مثل جلالین و بیضاوی و معالم التنزیل و مدارک که در عرب ست واصدق البیان و بحر متواج و نعمت عظمی که در فارسیست همه تفاسیر همین یک کلام الهیست که تقدر حصهٔ هر یک مضمون جداست که مانا یک دیگر نیست پس همین طور از سلف تا خلف بلکه تا بقای دور عالم و عالمیان همین سلسلهٔ نامتناهی بقدر حصهٔ هر فرد بشر تصور تو انکرد که عمرها تمام میشوند و این تمام نمیشود که لَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِيْنٍ پس انچه در ماضی گذشت انچه در حال میگذرد و انچه آینده در استقبال گذشتنیست هیچ رطب و یابس ازین کتاب مبین بیرون تتوان دانست ادراک علم بران موقوف بر اعلام وهبی اوست که لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا بقدر حصهٔ هر کس که مشیت او مقتضی باعلان میشود همان قدر از زبانش ظاهر میکند که نوبت بتفاسیر کثیره رسید

از انجمله صنعتی عجیب محال عقلی که از امکان و اختیار بشر بیرونست در بِسْمِ اللّٰهِ دیده شد که اظهار آن غالبا که بحصهٔ همین کاتب تقریظ باشد زیرا که در هیچ کتاب دیده و شنیده نشد و آن اینست که اعداد زیر و بینات در لفظ واحد برابر آمدن محال و از امکان بشر بیرون مگر در بسم الله معجز صنعت حقیقی سن الله برابر اند کی نوزده عدد که در بینات ست همانقدر نوزده حروف که در بسم الله اند جبر آن کمی میکنند تا زیر بینات برابر میشوند که گفته شد قطعه

چون نوزده حروف بسم الله آمده است + خوش نکته لطیف در بینست یاد دار + یعنی که بینات و زبر متحد شوند + در بینات نوزده کم شد چو در شمار لاجرم نوزده حروف کند جبر این کمی + تا در شمار هر دو برابر شد آشکار + این صنعتی ست معجزه از قدرت خدا + انسان همچو صنع نمیدارد اختیار + چون شد مشیتش بی اظهار مقتضی + در حصهٔ مظهر شد اظهار استتار + علی هذا در ادراک اسرار فرمیشن از مدت عقل حیران بود که باری کدام اسرار اند که با وجود دهزاران فرمیشن هنوز از غیر فرمیشن مخفی بوده اند و شان اسرار اینست که هرگاه از دولب متجاوز شد و از زبان برآمد مخفی نمی ماند که اَكْثَرُ اِذَا جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ فَشَاعَ لاجرم کمال حیرت بود که این سر فرمیشن چگونه بانیمه تواتر هنوز از غیر فرمیشن پنهانست تا اینکه بفضل کرد لَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ در همین کتاب مبین مبین دیده شد که در تفسیر فتح العزیز در بیان معنی سورهٔ بقر مضمونی مبسوط واضح ترست که اتمام اسرار فرمیشن ازان یافته شد که در فتنهٔ حضرت سلیمان بن داؤد علیهما السلام ازان خبر میدهد که مَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا چون ترجمهٔ لفظ فری بمعنی آزاد ست و مِسْن بمعنی معمار یعنی معمار آزاد که در صلهٔ مشقتهای تعمیر بیت المقدس از مشقت تعمیر بحکم حضرت سلیمان آزاد شده بودند که ازان باز لقب آن زمرهٔ معماران آزاد فرمیشن قرار یافت دران معماران آزاد که اکثر اجنه و شیاطین بودند هنگام فتنهٔ سلیمان که دیوی انگشتر آن حضرت در دست کرده بجای سلیمان بر تخت سلیمانی نشست دران زمرهٔ اجنه و شیاطین که از ازل دشمن بنی آدم اند خواستند که درین سلیمان چنان رخنه اندازند که در اصل بنای ایمان بنی آدم فتوری واقع شود زیرا که شیطان محض دشمن ایمانست نه دشمن جان و مال لهذا بر چاه بابل از هاروت و ماروت که نام فرشتگانست سحری پذیرفته ران مسلط کردند تا شاید اگر بار حضرت سلیمان از فتنه نجات یافته مسلط شوند بزور سحر این فریب مخفی ماند چنانکه در مصحف عزیز ازین مقام اشعارست که وَاتَّبَعُوْا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ عَلٰى مُلْكِ سُلَيْمٰنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ الخ در صورت تعلیم سحر از هاروت و ماروت بر چاه بابل و ضرر و انکار کردن هاروت و ماروت از تعلیم کردن سحر باین عبارت در مصحف عزیز وارد ست که وَمَآ اُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوْتَ وَمَارُوْتَ وَمَا يُعَلِّمٰنِ مِنْ اَحَدٍ حَتّٰى يَقُوْلَآ اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ وصورت ضرر و عدم نفع آن تعلیم سحر و نه نصیب بودن در آخرت ازین تعلیم سحر باین الفاظ میفرماید وَيَتَعَلَّمُوْنَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوْا لَمَنِ اشْتَرٰهُ مَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ پس اخفای اسرار فرمیشن بزور سحرست که هزار او بر و مسلط میشود و بخوف هزار او زور سحر هیچگونه

راز فریمشن بر زبان آوردن نمیتوانند و شیاطین را اینقدر اهتمام درین اخفا محض بخوف حضرت سلیمان علیه السلام بنا بر حفظ ماتقدم بود تا اینکه بمفاد ثُمَّ اَنَابَ بعد توبه و انابت و اشتباه واقعی باز حضرت سلیمان علیه السلام از فتنه نجات یافته بر سلطنت خود مسلط شد بعد تسلط واقعی که بر هیچ رخنه انداز یهای شیاطین تیفرس یابا الهام الهی دل بر دآن همه شیاطین معنوی را در سلاسل و اغلال و عذابات شدیده مبتلا فرمود کما و تعالی ازین مقام خبر میدهد وَالشَّیٰطِیْنَ کُلَّ بَنَّآءٍ وَّغَوَّاصٍ ○ وَاٰخَرِیْنَ مُقَرَّنِیْنَ فِی الْاَصْفَادِ لفظ بنّاء مراد از بناء تعمیر کنندگان بیت المقدس ست وَغَوَّاص عبارت از آنهاست که در دریاها غواصی کرده جواهرات و مروارید آورده تعمیر بیت المقدس بکار می بردند که معمار آزاد و فریمشن لقب آنهاست پس این طریق سحر فریمشن که در عالم شائعست اصل بنای این ازهمین جاست و وجه اینقدر کتمان نیز ازهمین جاست تا اینکه بحکم اخبار نبوی صلعم درین زمانه آخر بعضی از همان شیاطین مقیده حضرت سلیمان علیه السلام پس از مرور دهور بسببی از قید برآمده همان سحر فریمشن را در زمره بنی آدم جاری کرده اند کَمَا اَخْبَرَ عَلَیْهِ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَیَخْرُجُ فِیْ اٰخِرِ الزَّمَانِ شَیَاطِیْنُ اَوْثَقَهُمْ سُلَیْمَانُ ابْنُ دَاوٗدَ فِی الْبَحْرِ یُجَالِسُوْنَکُمْ فِیْ مَجَالِسِکُمْ وَیُعَلِّمُوْنَکُمْ سُنَنَ دِیْنِکُمْ فَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ پس این خبر واضح تر از حال سحر فریمشن خبر میدهد ازینجاست که در عرف عوام مکان فریمشن را جادوگهر میگویند و صورت رفتن ایمان درین سحر اینست که انسان صاحب کتاب در هر دین و مذهب که باشد سوای هنود که صاحب کتاب نبوده اند پس آن انسان بضرورت پرده داری و خوف افشای راز خودش در همه عبادات ظاهری دین خود بسیار ضابط و مستقیم میشود تا پرده از روی کارش نیافتد و ظاهر بینان معلوم کنند که انیکس از فریمشن شدن زیاده تر بر عبادات دینیهٔ خود قوی و مستعد گردید ازین صریح تر ظاهر میشود که در فریمشن شدن بعبادات و اعمال دینیهٔ خود فتوری نمی آید بلکه قوت می افزاید بهیچو تصورات در فریمشن شدنش اکراه نمی باشد و میل خاطرش زیاده میشود که هزاران بندگان خدا در همین دام فریب مبتلا شدند و میشوند بهمین صورت رفتن ایمان اینست که فریمشن را عقیدهٔ ایمانی از دل باطل میشود یعنی شان ایمان اینست که کتاب خدا و احکام خدا و ملائک و رسولان فرستادهٔ خدا را برحق داند و همه عبادات را خالصاً لله برای بود حقیقی عقیده کند و جنت و نار و هول و قیامت و اخبار کتب آسمانی را برحق داند که اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ الخ عبارت ازینست پس از دل آن فریمشن این عقائد ایمانی قطعاً زائل میشوند و عبادات ظاهری محض بضرورت پرده داری راز فریمشن التزام کردن ضرور میداند نه بنظر عبادت و حکم الهی چون این عقیدهٔ ایمانی در دل نماند لاجرم همه عباداتش باطل بلکه عین گناه میشود پس مقصود ازین بیان اجمالی در مقام اینست که هیچ از مضامین مَاکَانَ وَمَایَکُوْنُ ازین کتاب مبین بیرون نبوده است که میفرماید وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰهُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ ○ ازینجاست که این کاتب تقریظ اینهمه مضامین فریمشن از اقتباس و حدیث و تفرس و قیاسات عقلی و تنقیحات و تحقیقات واقعی بجای خود نوشته و رساله ترتیب داده نامش کشف فریمشن قرار داده برای تصدیق و تصحیح مضامین بکلکته رسیده خاصتهٔ نجانه یکی از فریمشنان فرود آمده و تا مدت ده ماه همخانهٔ فریمشن مکث کرده و هم مکان خاص فریمشنگاه و با صاحبان آنجا صحبتها داشته هیچ دقیقه از تحقیق و تصدیق بر نداشته و بمزید احتیاط از محقق کامل مدرس اول و معاون مدرسهٔ کالج بدست و قلم خاص نویسانیده و مهر کنانیده بلکهنو رسیده و رساله مذکور را هدیهٔ حضرت خدیو عالم سلطان وقت بالقابه عنصره نموده بپایهٔ استحسان رسانیده و آخر کار کلید این تفضل جادو هم سپرده اند که بعد استعمال آن کلید فریمشن را بدون گفتن تمام اسرار سحر فریمشن بهیچگونه ضبط خود ممکن نمیباشد حتی که اگر تیغ بران بر گردنش نهند که این راز نگو مرگ و قتل خود گوارا میکند و از افشای راز باز نمی ماند پس این یک مضمون بر خود گذشته از جامعیت این کتاب بمبین نشان داده شد علی هذا هر حکایات و سوانح و وقایع و واردات که در عالم کون و فساد واقع شده اند و میشوند و خواهند شد در انهمه وقایع

در هر واقعه که صاحبدلان دل نهاده و تامل کرده اند ما اخبار آن آیتی از مصحف عزیز یافته اند که نظائر آن بسیار اند بشرح بیان آن این مختصر چه بگنجد مدد
مداد و دریاهای عالم و اقلام اشجار برنمی تابد کما ذکرته انفا از آن جمله هر وقایع و مطارحات دگر و انکسار تنازعات و مقاتلات و اختلافات که
در خاندان نبوت با همدگر میان بنی امیه و بنو هاشم واقع شده اند به تفصیل حال معرکه کربلا و استحسان مصالحه اول حضرت امام حسن علیه السلام و اتمام حجت
وحی بجانب بودن حضرت امام حسین علیه السلام و مرتبه کمال صبر و تسلیم و رضای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعده انجام کار یزید ملعون
و لشکریانش بدین صراحت بتواتر وارد است که میفرماید کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا
ان الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی القوم الظلمین ○ اولئک
جزاءهم ان علیهم لعنة الله و الملئکة و الناس اجمعین ○ خلدین فیها لا یخفف
عنهم العذاب و لا هم ینظرون ○ علی هذا در باب عدم قبول توبه همچو ظالمان که بعد ایمان کافر شده
باشند و در کفر زیاده تر کرده باشند بدین صراحت وارد است که ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم
و اولئک هم الضالون بهمین نمط از مفهوم معانی آیات قرآنی همه سوانح و وقایع و واردات ماضی و حال و استقبال را تطبیق میدهند از اینجاست که
ملا حسین میبدی در کتاب فواتح که شرح نهج البلاغة قصائد مرتضویست شرح میدهد که جناب امیر علیه السلام جمیع فتن و سوانح که بعد وفات حضرت
رسالت پناه صلعم واقع شده اند همه علی الترتیب مطابق واقع در کلام الله در سوره حمعسق نشان میدهد از آن جمله مفهوم معنی کریمه فمن عفی
و اصلح فاجره علی الله مصداق حال حضرت امام حسن علیه السلام ست و مفاد معنی و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من
سبیل مطابق حال جناب سید الشهداء علیه السلام ست بعد ازین مآل کار مظالم بنی امیه ازین کریمه ایاست که میفرماید انما السبیل علی الذین
یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم بعد ازین از صبر و مغفرت و رضا و تسلیم حضرت
امام زین العابدین ع باین عبارت ایاست که و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور بعد ازین تمام حال خسران مآل یزید
ملعون و همراهیان او و تمام اشقیای کربلا و عاقبت کار آنها بعینه مطابق مفهوم معنی این آیاتست که میفرماید و من یضلل الله فما له من
ولی من بعده و ترا الظلمین لما رأوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل و ترهم یعرضون علیها
خشعین من الذل ینظرون من طرف خفی و قال الذین امنوا ان الخسرین الذین خسروا انفسهم و
اهلیهم یوم القیمة الا ان الظلمین فی عذاب مقیم و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله
و من یضلل الله فما له من سبیل پس هرچند بیان شان نزول همچو آیات بینات و بمقامات دگرست مگر معجزه کمال بلاغت
این کلام معجز نظام اینست که هیچ از واقعات عالم حدوث و امکان از احصای این بیرون نتواند بود که کل شیء احصینه فی امام
مبین ازین معنی خبر میدهد ازینجاست که میفرماید لا رطب و لا یابس الا فی کتب مبین هم برین نمط تمام
اخبار قبل از وقوع به تفصیل حال تمام وقایع و واقعات کربلا بتصریح تمام مصائب معرکه کربلا علی الترتیب مطابق واقع بآیات
قرآنی تطبیق پذیرفته هرچند شان نزول آیات قرآنی دگرست و هیچکدام از مفسرین در بیان واردات کربلا تخصیص نداده است
مگر از معجزه بلاغت کلام معجز نظام بنظر کمال مطابقت هر جزئیات مصائب کربلا چنان یافته میشود که مخصوص به بیان واردات
کربلا وارد شده است شرح این تفسیر بتطبیق هر واقعه که بس درازست و این تقریظ مختصر تصریح این برنمی تابد لاجرم در شرح و بیان این کتابی

بهداگانه بزبان اردو وعام فهم نوشته شد که اسرار کربلا نام دست اینکه سانحه بس عظیم واهم نمونه قیامت بلکه محض قیامت بود شرح وبیان این
درین کتاب نبودن معنی نداشت مگر بصراحت بی پرده صاف صاف بیان کردن همچو مضامین روح فرسا بمنزله سنگ زدن میباشد که بردل سامع
بسیار صدمه میدهد وگران میگذرد راز اینجاست که او تعالی بر مزو کنایات در پرده حکایات دیگران بحبیب خود خبر میدهد که شعر خوشتر آن باشد
که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران پس اگر بدیده دل نگاه کرده شود بکنایه وایما بر مزو صراحت همه اخبار رطب یابس واقعات عالم ازین کتاب
جامع کل بیرون نتواند بود مگر ظهور وعلم آن بدون مشیت وتلقای وهبی باختیار بشر نبوده ست الا آن یشاء الله رب العالمین درینمقام که مدتی بر دل
نشسته افتقار بعمل آمد تمام واردات وسوانح کسروانکسار انقلابات متواتره ومتنوعه دیار بگمنوا از اخبار قبل الوقوع آیات قرآنی خالی ندیده شد که
بشرح وبیان آن کتابی مبسوط بربسط تمام نوشته شد که اسرار حکمت نام دست ازانجمله فقط سانحه یکساعت بلکه چند منٹ که بیک چشم زدن نمونه کن
فیکون بچشم خود دیده شد در همان حالت کسروانکسار که عالمی تهه وبالا نمونه فزع اکبر بود هرگاه که در حالت اضطرار نظر بر تفاول کلام الهی افتاد عجب
مضمون برامد که خبر تمام سانحه بتعیین نام وسن وتاریخ هجری وفصلی بتصریح تمام واردات مطابق واقع ازان پیداست که هنوز از دیدنش طبائع صاحبدلان
بوجد درآمده بمعجزه قرآنی اثر عاج[1] می پذیرد هرچند درینمقام تقریظ بیان همچو مضامین زوائد خارج از مبحث ضرورت مقام نبوده ست مگر ازانجا که از
قبیل لطائف ورموز قرآنی خالی از کمال معجزه قرآنی نبوده ست لاجرم بمقام تقریظ تفسیر قرآنی بی محل هم نمینماید لهذا بنظر تعطش خاطر صاحبدلان
ارباب معنی بدیه خدمات عالی طبعان بطور ضیافت روحانی نمونه ازان اتحاف کردن ضرور نمود وآن بر سبیل اجمال اینست که هرگاه
در سنه ۱۳۵۳ هجری سریرآرای ملک اوده یعنی پادشاه وقت نصیر الدین حیدر دفعتهً بدون ظهور کدام مرض وفات کرد وهمانوقت شبانه شب طفلی ملقب
منا جان پروردهٔ مادر خوانده پادشاه مغفور که پادشاه بیگم لقب داشت ودر زمانهٔ حیات پادشاه موصوف بانکار پادشاه از فرزندی ومادری
خارج شده مقیدانه بمکانی جداگانه بسر میبردند که باچند صد مردم از بازاریان اراجیف علی الرغم صاحب رزیدنٹ بهادر بالتقا بها از مقام قید خانه
برآمده برسریر سلطنت بامداد جدهٔ فاسده موصوفه خودش نشسته صلای جشن عام به شلیک سلامی توپهای رعد غران در داده وبزم رقص و
سرود پیشگاه سریر عارض برپا کرده ویک سقهٔ حاضر الوقت را وزیر مثالی قرار داده بضرب وشلاق وفشار تمام امرایان ومقربان شاهی
علی العموم فرمان داد که اکثر مقربان شاهی بر لکد کوب درآمدند وبیعزت شدند حتی که صاحب رزیڈنٹ عهد هم باوحضوری نیافت وصاحب
اسسٹنٹ بهادر که بنابر اتمام حجت وتفهیم وافهام قدرانه قصد درآمدن کرد که ازرد وخورد بازاریان عام بصدمهٔ دروازهٔ آهنی که بند بود مجروح و
خون چکان بازگردید که حجت صاحب رزیڈنٹ وقت بانجام رسید تا دفعتهً در یک منٹ بصدمهٔ سه ضرب توپ چرهٔ حکم کن فیکون هویدا گردید که آنهمه بزم عیش و
نشاط قتلگاه گردید که قریب سه صد لاش خونچکان پیش سریر سلطنت می غلطید وبکمال حسن تدبیروی وتقدم بالحفظ صاحب رزیڈنٹ عهد که وردیدبان
نشانهٔ توپ از پیشتر حفظ ما تقدم شده بود آن ضعیفه جدهٔ فاسده مع نبیرهٔ جعلی زنده دستگیر گردیده خسرو عادل مستحق سلطنت از اعمام پادشاه متوفی بر سریر
سلطنت حق مرکز قرار گرفت بیان اینهمه حال که ظاهر ومشهور ست درینمقام تقریظ بدینوجه ناگزیر تر افتاد که اینهمه حال تمامتر یعنی وفات پادشاه اول وگرفتار
وخارج شدن جده ونبیره ومدعیان باطل وهم جلوس پادشاه حقدار خیر محض بتعیین نام وخطاب وسن وتاریخ اعداد هجری وفصلی بعینه مطابق واقع بقید مژدهٔ
صحت تندرستی پادشاه نوجلوس که از غایت پیرانه سالی وازمان امراض نصف بدن زیرین باختیار خود طاقت قیام ورفتار نداشت در
مصحف عزیز واضح تر بفال نیک برآمد هرچند شان نزول آنهمه آیات بمقام دگر بوده ست مگر درچنین وقت بهمچو مواقع تمامتر مطابق بر بفال برآمدن
خالی از معجزه قرآنی نتوان دانست که مفهوم کاد طیب ولو کان بس ازهمچنین معجزات پیداست لاجرم بنابر ضیافت روحانی صاحبدلان

[1] عاج بروزن ماج درآمدن خود از خود رفتن از خود رفتن وبیخود شدن

معنی فهم ازان آیات قرآنی نشان دادن ضرور نمود که تقریظ تفسیر قرآنست و آن اینست که در جزو هارکوع ۸ سورهٔ بنی اسرائیل وارد است که وَقُلْ رَّبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِیْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا ۝ وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا ۝ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا یَزِیْدُ الظّٰلِمِیْنَ اِلَّا خَسَارًا ۝ پس لطف این تطابق تامه بدون شرح بیان تفصیلی بر دلها کار نمیکند لاجرم اندکی بدیدهٔ دل ملاحظه در کار ست که نام پادشاه دنی حق تخت نشین محمد علی بود و در ابتدای آیه فال قرآنی لفظ رَبِّ اَدْخِلْنِیْ و در اعداد حساب قاعدهٔ ابجد اعداد لفظ رَبِّ و نام محمد علی برابر ست که ۳۲ میشوند پس از لفظ رَبِّ اَدْخِلْنِیْ با دخال اعداد لفظ رَبِّ که تعمیه دخلیست مضمون جلوس محمد علی پادشاه بچه لطف پیداست بعد ازین بمقام تخرجه لفظ اَخْرِجْنِیْ مُخْرَجَ صِدْقٍ ملاحظه رود که چه قدر بر تخرجه اعداد صدق صادق می آید ازین مضمون تخرجه پادشاه متوفی بچه لطف پیدا میشود که بنسبت آن هر دو باطل یعنی مناجان و پادشاه بیگم پادشاه صادق بود باطل نبود پس ازین هر دو آیه اولین بمضمون جلوس و وفات و داخله و تخرجه توان رسید که از تخرجه اعداد لفظ صدق و ادخال اعداد لفظ رَبِّ هویداست بعد ازین بمفهوم معنی آیهٔ آینده ملاحظه کردنیست که بقید لفظ خطاب مشهوره پادشاه تخت نشین تازه بتخصیص لفظ سلطان وارد ست که منیفرماید وَاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا چون خطاب پادشاه حال در زمانهٔ مرشد زادگی نصیر الدوله بود ملاحظه رود که تخصیص جلوس نصیر الدوله بقید لفظ سلطان نصیر چه مناسبت تامه دارد و معنی آیهٔ کریمه بچه صراحت از مضمون جلوس سلطان نصیر خبر میدهد همین فال نیک که از کلام الله ظاهر شده بود که یکبارگی آواز توپ سلامی جلوس بگوش بندیدگان فال در آمده خبر جلوس سلطان نصیر در داد در همان حال که خیال اعداد تاریخ در همین آیه کرده شده بود بی تکلف به داخله و تخرجه مصرحهٔ بالا پیدا بود ازین بعد که بر آیهٔ مابعد این نظر کرده شد ازان مفهوم معنی بیرون شدن دو باطل که مراد از پادشاه بیگم و مناجان ست از لفظ زَهَقَ الْبَاطِلُ بچه صراحت صاف صاف هویداست که دو بار لفظ باطل بشمول لفظ زَهَقَ وَزَهُوْقًا وارد ست که از بیرون کردن این هر دو باطل اعداد سن تاریخ جلوس و تاریخ اخراج هر دو باطل بحری و فصلی صاف بی تکلف برمی آید و مفهوم معنی آیهٔ کریمه نوعی که بر اخراج دو باطل دلالت میکند خود ظاهر ست کما وقع بعد ازین که آیهٔ شفا از اعداد تاریخ تعلقی ندارد و وقوع آن محتاج بیان نبوده است و بصحت و تندرستی تمام خیان بخوش انتظامی تمام بقیة العمر سلطنت فرمود که حکایات آن ضرب المثل و آثار حسنات و خیرات باقیات صالحات آن از وثیقه حسین آباد هنوز جاری و علی الدوام باقیست پس بهمین نمط تمام رطب و یابس از جزو و تا کل درین کتاب مبین مبین توان دانست که بقدر حصهٔ بهر کس بر دلهای بندگان بتلقای وهبی وارد میشود از انجمله این مضمون خاص که بر وقت خودش در حصهٔ مورخ بود بدین طریق جلوهٔ ظهور گرفت که تاریخ موزون کرده شد چونکه این مضمون از تقریظ تفسیر کلام مجید بیرون نبوده است لهذا آن ابیات موزونهٔ تاریخ هم هدیهٔ خدمات ملاحظه کنندگان نمودن بی محل نبوده است فَافْهَمُوْا وَتَدَبَّرُوْا النظم

زهی کردگاری که در یک سخن	دو عالم بنا کرد از حرف کن	مقدر همین در ازل کرده بود	که آرد درین سال و مه در وجود
چنان دادگر پادشاه جهان	که سعدی خبر داد در بوستان	بقومی که نیکی پسندد خدای	دهد خسرو عادل و نیک رای
دلیل صریحش به تخصیص تام	کلام الهی بود لا کلام	سنتش را ببین در کتاب مبین	که باشد همه رطب و یابس درین
بقید سن و سال و هم حسب حال	سنتش گفت خود قادر ذوالجلال	بقرآن فقط سال بحری مدان	بیک آیه بحری و فصلی بخوان
درین آیه اول ببین تعمیه	بود داخلی این چنین تعمیه	وَقُلْ رَّبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ	

خبر داد این تعمیه داخلی | باجلاس شاه محمد علی | درین داخلی لفظ ذب دخلست | ضریحا ازین نام شه حاصلست
که اعداد ذب با محمد علی | مساویست لیکن درین داخلی | نه در آیه تخرجه لفظ ذب | بیامد همین ست این را سبب
دگر آیه در تخرجه هم ببین | گذاقوله فی کتاب مبین | وآخرجنی مخرج صدق ۰
شد از مخرج صدق برهمگنان | وفات شه خلد منزل عیان | باخراج اعداد صدق اندرین | ضریحست این تخرجه بالیقین
مگر تخرجه صوری و معنویست | همین صورت تخرجه بس قویست | بصورت زدنیا بدر برد رخت | بمعنی شد از نسل او تاج و تخت
چو او هم بدر گشت و اولاد او | دوباره برآوردم اعداد او | دهد مخرج صدق ازوی خبر | شد از مدخل صدق داخل دگر
باخراج آن ذب آخرجنی ست | با دخال این ذب ادخلنی ست | چو اخراج صوری و معنی شود | برین مخرج صدق صادق بود
چو رفت از سر باطل آن شاه زود | شد از مخرج صدق معنی نمود | بجایش با دخال اعداد ذب | بتاریخ اجلاس باشد سبب
که ذب ست بانام شه همعدد | باجلاس شه کرد فضل و مدد | دراعداد لفظ محمد علی | کنی داخل ار معنی داخلی
شود چشم بد دور بی قیل و قال | ازین تعمیه نیز تاریخ سال | چو بر تخرجه قبل شد داخلی | ازین نکته سر خفی شد جلی
که تجویز تقدیم اجلاس این | بود قبل مرگ شه اولین | چو شد مخرج صدق بیرون ازان | عیان گشت سال وفات اندرین
پس از تخرجه هست بی قیل و قال | به اعداد این آیه تاریخ سال | که انیک مرا ورا رقم میزنم | بقرآن چنین گشت جف القلم

واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا ۰ وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

درینجا که باشد کلام قدیر | بتصریح سلطان و لفظ نصیر | نگه کن چهار محل بوده است | مطابق بحکم ازل بوده است
ازین بعد چون لفظ جاء الحق هست | دلیلی بحق شه برحق ست | ز لفظ زهوقا عیان شد چنین | دو باطل مکرر بود بعد ازین
که اخراج هر دو شود زود تر | ازین مملکت در دیار دگر | چو اخراج آن هر دو باطل ازین | شده واقع از تخرجه بالیقین
مطابق بواقع بتصریح حال | همین آیه گردید تاریخ سال | بترتیب تقدیم و تاخیر آن | رقم زد سنش کلک قدرت چنان
که بالا رقم شد بتصریح نام | نگه کن بچشم دلش بالتمام | بدینسان که گوید بجز کردگار | نباشد مجال بشر زینهار
سه و تیر پنجه هزار و دو صد | به هجری درین می برآید عدد | چو من سال فصلی بجستم درین | برآمد من الله سنش درهمین
فقط لفظ آلباطل اخراج کن | که فصلی برآید درین لی سخن | باخراج صدق احتیاجی نماند | کنون آیه آید بدین نوع خواند

واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا ۰ وقل جاء الحق وزهق الباطل

سنه فصلی ۱۲۴۴

هزار و دو صد سیم چهار و چهل | سنش گفت فصلی خدا در ازل | باخراج باطل تامل کراست | که لفظ زهق بر زوالش گواست
بجائی که حق جا بمرکز گرفت | ازانجا معا حرف باطل برفت | گر از روی حق سکه بر زر نزد | درین سکه کی می برآمد عدد
ز دار روی حق سکه چون مهر و ماه | ابوالفتح شاه زمان پادشاه | بلا تعمیه سکه رایج مگر | چنین ست مسکوک بر سیم و زر
بجود و کرم سکه زد در جهان | محمد علی پادشاه زمان | چو فصلی و هجری درین شد تمام | شنو باز تا مید خیر الکلام
ازین پس که باشد دو آیه دگر | ز اعداد آن نیست غائب مگر | با معان نظر گر کنی هر دو را | چو مضمون مناسب بود بر بجا

۱۲۵۳ ۱۲۵۴

باشعار کی ذکر قرآن نکوست	که ما ینبغی له سزاوار اوست	نه آیه به نظم کلام قدیم	لهذا بعینه رقم میزنم
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا			
پی ظالمین ست خسران یقین	بقرآن برامد چو لفظ شفا	یقینا شفا زود بخشد خدا	چو شاه آمده رحمت مومنین
کجا دیده شد همچو تاریخ سال	گر از معجزات کلام خدا	در اینجا بگویم بود پر بجا	به مضمون مناسب بتصریح حال
که مخصوص شد بهر شاه زمان	همین از نازل بود حکم قدیر	ولی حکم اظهار شد بر ظهیر	بود رحمت خاص رب جهان
			پس این نمی گویم که این آیات

بنیات بتخصیص بیان همین مقام نازل شده اند مگر مطابقت تامه از معجزات کلام الهی بقید نام وخطاب وسن تاریخ هجری وفصلی وتعمیه داخلی وتخرجه ومطابقت اعداد لفظ دب با اعداد نام پادشاه مخصوص در تعمیه داخلی البته بدیده دل ملاحظه کردنیست بر بینم نکته باریکتر اینست که وفات تخت نشین سابق پیشتر واقع میشود بعده جلوس پادشاه دگر صورت می بندد پس بدین نظر مضمون تخرجه پیشتر میباید وخبر داخله بعد ازان میباید واینجا در آیه کلام مجید بالعکس وارد ست که آیه داخله پیشتر وتخرجه بعد ازانست پس این نکته باریکتر ازان راز مخفیه خبر میدهد که تجویز پیشتر همین رای بود که پادشاه سابق رابسبب وفور مظالم او پیشتر در حالت زندگی معطل کرده انتظام امور سلطنت بعهده همین پادشاه ذی حق واگذاشته آید که بیک اجل تقدیم وپیش قدمی نمود کما وقع چنانکه اشاره این مضمون در اشعار ماسبق درین اشعار یافته گفته شد نظم چو بر تخرجه قبل شد داخلی ∴ ازین نکته سر خفی شد جلی ∴ که تجویز تقدیم اجلاس این ∴ بود قبل مرگ شه اولین ∴ لاجرم باین باریکی وبلاغت ملاحظه کردنیست پس بهمین نمط همه وقایع تمام کائنات ازازل تا ابد ازین کتاب مبین بیرون نتوان دانست که میفرماید کل شیء فعلوه فی الزبر ونکته دیگر ازنهم باریکتر اینست که اینهمه تاریخ اعداد هجری وفصلی بحساب ابجد ست واب پدر را گویند وجد پدر پدر را گویند واین پادشاه تخت نشین ذی حق عم کلان بجای پدر پادشاه متوفی وجد مناجان بود لهذا ازین حساب ابجد چه نکته باریکتر یافته شد فافهم وکذلک نبز اکنون ازنهم باریکتر بچشم دیده بلکه برخود گذشته ملاحظه کردنیست که درزمانه سنه ۱۲۴۰ هجری مطابق سنه ۱۸۲۴ع که سریر سلطنت هندوده بجلوس پادشاه غازی الدین حیدر طاب ثراه رونق پذیر بود وبارخدمات میر بخشی وجرنیلی تمام ملازمان سرکار اوده ازارباب فوج وامتیازیان وعمله شاگرد پیشه که قریب نود هزار تعداد نفری قلمبند بود بتوریث پدری بر سر این گران جان نهاده بود ندازدستورات قدیمه سرکار اوده بود که یک ماهه بنام لوند بعد سه سال از تنخواه ملازمان جزو کل وضع شدن التزام قدیم بود درزمانه کارگذاری این ناکاره که همه ملازمان جمع غفیر از صغیر وکبیر اتفاق کرده حجت قوی آوردند که درتمام عالم وتمام ممالیک عالم از سلف تا خلف تعداد مدت یکساله بحساب دوازده ماهی متعارفست که تمام شهور شمسی وقمری وهجری وفصلی وعیسوی وعربی وعجمی وهندی وغیره بحساب دوازده ماهی بالاتفاق بوده اند حتی که در مصحف عزیز هم او تعالی شانه بصراحت تمام میفرماید عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا وبهمین حساب منازل شمس وقمر وبروج دوازده گانه ازازل بنا فرموده که می فرماید والقمر قدرناه منازل لتعلموا عدد السنین والحساب واسامی شهور هم چه شمسی وچه قمری درهجری وفصلی وعیسوی وهندی وفارسی وعجمی همه جا بهمین دوازده گانه بالاتفاق بوده اند که کس را از سلف تا خلف درین خلاف نبوده است باری این ماه سیزدهم بنام لوند از کجا درهمین سرکار اوده پیدا شد که دلهای هزاران بندگان خدا را خون میکند فقط اکنون ملاحظه رود که در فرو نشاندن چنین بلوه عام که باچنین حجت قوی وزبردست بود کدام حجت تردید بود که این حجت قوی را رد کرده اینهمه بلوه عام

متفق الرای معقول کرده میشد و اگر چنین حجت قوی منظور کرده میشود نقصان لکوک های سرکاری بذمهٔ این قاسم تنخواه عائد میشود درین صورت
کره بجائی نمیرسید و از غایت اضطرار نوبت بجنون کشید که من الله بحکم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین درهمین سورهٔ کهف که ابتدای
جلد ثانی همین تفسیر حسینی ست در یک حرف و یک لفظ تمام حساب ایام ماه لوند چنان واضح تر برآمد که کسی را در ان هزاران مردم مجال عذر
و انکار و حجت و تکرار باقی نماند و بخوشی و رضای تمام بوضع کنانیدن یک ماه لوند که در ماههای فصلی هندی در سه سال یک ماه می افزاید
راضی شدند و این کار بامداد قرآنی در کارگذاری این ناکاره بکمال پایهٔ استحسان رسید پس این یک نکته از اسرار مخفیهٔ لطائف قرآنی برخود گذشته
بطور نظیر نشان داده شد تا واقف شود که هیچ از رطب و یابس ازین کتاب بیرون نبوده است که بقدر حصهٔ هر کس بروقت خودش بحکم الهی ظاهر
میشود اگر فقط نظائر و واردات برخود وارد شده را نشان داده آید این تقریظ مختصر گنجایش پذیرفتن نتواند شد که دو جلد کتاب قریب صد جزو بنام
اسرار حکمت و اسرار واجدی از همچو مضامین اسرار الهی مملوست تا انچه از واردات و کسر و انکسار و انقلابات ملک او ده بچشم خود دیده شد یا از تواریخ
معتبرهٔ این سلطنت خاص از دفاتر متعلقه موروثی خود یافته شد آنهمه از ابتدای بنای این ریاست نوشته شد با کثر مقامات اهم که بحساب این کتاب
الهی افتقار کرده شد آیتی ازین کتاب مبین باخبار و تصدیق آن تائیدم برخاست که همانجا بشهادت قول خود نوشته شد بدین نظر آن کتاب
تاریخ در حقیقت بمنزلهٔ تفسیر قرآن توان دانست لاجرم وسعت مضامین این کلام معجز نظام و موجز تمام بآن نهایت ست که در کتاب مجالس حکمائی
دیده شد که زنی ولیه از برگزیدگان درگاه کبریا عز اسمه چنان بر خود التزام کرده بود که در تمام کلمه و کلام گفتگوهای روزمره و خطاب و جواب بجز کلام الهی حرفی
بر زبانش نمی آورد و با وگفتگوها و سوالات مختلف از هر باب نموده بجواب هر سخن و هر سوال آیتی از کلام الله برخواند که جواب سوال او تمام تر بود حون ناهش
پرسیدند بجواب گفت که راضیة مرضیة هرگاه از مقامش سوال کردند گفت که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی
للعلمین بهمین نمط بجواب هر سوال آیتی برخواند که اینجا تمام تر نوشتن از اصل سخن دور افتاد نست مرتبهٔ ایجازش باین نهایت توان دید که فقط در یک لفظ لها و
علیها فرق مرتبهٔ جزا و سزا و ثواب و عقاب بچه بلاغت و ایجاز تمام میکند که لها ما کسبت از جزای خیر و اجر و ثواب یاد فرماید و علیها ما اکتسبت
عکس آنست که از وبال و نکال عقاب و عذاب خبر میدهد که شرح این دو حرف بس دراز ست و درین کلام بیک حرف تمام ست فانظر کیف کان
کذا لهکذا تمام حساب کبیسی ایام لوند که بالا نوشته شد بس دقیق ست و شرح و بیانش بس دراز در یک سخن تمام ست که و ازدادوا تسعا خود ظاهر
که تعداد مدت ایام سه صد و نه سال را بلفظ تسع و ثلث مائة سنین بزبان عربی بخوبی بیان می توانست شد مگر اینجا از زیاده کردن لفظ و ازدادوا
تمام حساب لوند مشهور هندی بی تکلف هویدا شد که در یک سال قریب ده یا یازده روز می افزایند که در سه سال سی روز کسری میشود بقدر یک ماه میشود بهمین
حساب در صد سال سه سال و چند روز میشوند که در سه صد سال نه سال و دو ماه و نوزده روز بحساب قمری شدند که در حساب فقراوده در شهور قمری هجری
شکست ها نوشته میشد و در ماههای هندی فصلی که عبارت از کنوار کاتک و غیره بوده ست لفظ وضعات لوند نوشته میشد پس این حساب دقیق که مایهٔ توفیر لکها
روپیه در خزائن سرکار اوده بود فقط در یک لفظ و ازدادوا تمام ست که شانزده لک یکمشت بابت همچنین قوم توفیرات بخشگیری بعد وفات پادشاه وقت در
این کاتب نوشتند که تمامتر بعنایات الهی از داخلهای خزانه و رسیدات حسب الخرج نشان داده بخلعت سرفرازی سرفرازی حاصل کرده شد پس در بیجا که از تقریظ
همین تفسیر موجز و مختصر که از طاسین و عظ است سخن میرود انهمه حساب لوند در همین تفسیر جامع واضح تر مرقوم ست فلینظر و ثمة لاجرم این تفسیر خاص با
شانی و آنی جد ست که حصهٔ همین مفسر علیه الرحمه بوده ست ابتدای بنای تالیف این تفسیر خاص بفرمایش سلطان وقت از کتاب جواهر التفسیر ست چون خامه ست
چنین مفسر دریا دل بحر مواج بحکم پادشاه مجازی در آمد و تائیدات شاهنشاه حقیقی تلقای وهبی و امداد روحانی یاور شد بر خاست و دریاهای مضامین بر دریای دل مفسر

دریا دل جوش زد و آغاز نهاد آنقدر از مضامین عالیه و اسرار حکمت و نکتهای باریک و لطائف لطیف دریا دریا از خامهٔ مفسر علیه الرحمه موج زد که مدت
مفسر بتسوید مسوده جواهر التفسیر تمام شد و مسوده کتاب تمام شد میگویند که مقدار حجم و بسط و قرطای مسودات کتاب باین غایت کشید که بقدر بار شتر گردید
اگر ضرورت سفر اگر پیش میبود تا اکثر آن شتر بار مسودات همراه مفسر میبود و در عالم سفر هم خامه و قرطاس بتسوید مسوده از دست مفسر جدا نمیشد چون مرتبه بسط این کتاب
بسیط باین غایت کشید و ایامی پادشاه وقت بتحریر تفسیر مختصر بود که بر حواشی مصاحف گنجایش پذیرد و حامل المتن باشد لاجرم امتثالا للامر آن کتاب مبسوط جواهر التفسیر را
معطل گذاشته بتسوید این عجاله موجزه مختصره متوجه شد که بنام نامیش بلفظ تفسیر حسینی نامزد گردیده نامور شد که آن همه دریاهای مضامین ناتمام جواهر التفسیر را درین کوزه
کرده است که آخر کار بعد تکمیل این تفسیر حسینی باز بتسوید تتمه همان مسودهٔ اولی جواهر التفسیر مدة العمر خود صرف فرمود که مدار دریای حیاتش حکم نفد الخیر پیدا
کرد و خامهٔ عمرش مفهوم جف القلم میبود اکرد که اکنون استمداد الهی و امداد مطبع فیض نامتناهی چنان دریای خارا کوزه مرآمده چون سحاب مدرار باران
رحمت عام بهمه عالم و عالمیانرا دریا دریا سیراب میفرماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○

نثر مطبوعهٔ سابق از نتایج افکار یادگار روزگار ناظم و ناثر بعدیل و سهیم جناب منشی محمد انوار حسین صاحب تسلیم مدظله

حمد خدایرا ست که خالق ما و شماست صاحب جلالست خداوند افضال هر صنعت او عجیب هر قدرت او غریب نعمتش بیحد رحمتش لاتعد ها بنعمت بزرگ او نزول قرآن
مجیدست و رحمت سترگ او شفیع روز بیم و امید آن عمده وسائط برکات و خجسته ذریعه حسنا تست و این عظمی همه موجودات و کبری نتیجه کائنات اگر انیست یا آنست صراط مستقیم دین
و ایمانست آما بعد ننگ نام مسلمانی انوار حسین تسلیم سهسوانی بدختگری منشی نول کشور لب بیکشاید و از شکر شکر روزه وا نمیاید این هندی نژاد دیری
آنست که دلسوزه مسجد یان دل دل کنانست یعنی کلام الله شریف هر قسم که عبارت از محشی و معرا و اشارتست از کم قیمت و بیش بها و هم دیگر کتب اصول و فروع دین
که چشم از دیدن سواد و گوش از شنیدن نام آنها ناآشنا بانمایش علو همتی طبع ساخته و بانضباط احتیاط شرعی هر گونه پرداخته از دم گرم و نفس نفیس و مسکن اشاعت
علم آباد و قوت مفاخرت و شوکت مباهات عالم دراز دیاد چنانچه درین روزها تفسیر حسینی که مستغنی از تعریفست و بی نیاز از توصیف بامداد تصحیح و امعان
نظر واقف رموز زیر و بم پیشرو قافله باریابان درگاه صمدیت و احدیت ایزد اکبر نص مطلق کتاب المبین تحقیق شان شکوه سورت تدقیق حفاظ ناموس
حفاظ ناگسترده مصار نزدیک دور مولوی عبد الحافظ جانشین حافظ محمد مخدوم مغفور که اوقات خود را در حسنات وقف ساخته و بشدید جزم مروت همدم
پرده خانهٔ حافظ قرآنست صاحب فیضانست از تاثیر نگاهش ورق ساده لطف سجاوندی مصحف بهم رسانده و الف خنجری نخته کلکش از الف قدان تمیز یابد
برای خود در مهوز القرآنست و جائزه داشته او جزو ایمانست در مطبع او ده اخبار که یومافیوما ترقیش با دو تن بقالب طبع در آمد و در ربیع الاول سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق جون سنه ۱۸۶۴ عیسوی باخیر و سعادت بروی
مشتاقان کشاد چون بافضال خدای متعال طبع شد تفسیر برشان غریب خامهٔ تسلیم تاریخش نوشت چاپه تفسیر حسینی شد عجیب
۱۲۸۸

چون بافضال خدا این تفسیر	گشت در وقت حسن طبع پذیر	گفت تسلیم سن طبعش خوب	کہ شدہ طبع حسینی تفسیر
چو تفسیر مطلوب تہی وہ چھپی	خدا کی قسم مشکل آسان ہوئی	لکھو جلد تسلیم تاریخ تم	عجب طبع تفسیر قرآن ہوئی

۱۲۸۸ ۱۲ ۹ فصلے

قطعهٔ تاریخ مطبوعهٔ سابق طبع زاد فکر نقاد فخر شعرای سلف جناب منشی اشرف علی صاحب متخلص به اشرف سلمه الله

شکر ہی کیا طبع ہو کر یہ کتاب	عیش بخش دل ہی مثل روز عید	لکھو ای اشرف یہی تاریخ سال	چھپ گئی تفسیر قرآن مجید

۱۲۸۸ ہجری

خاتمة الطبع جدید

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین **اما بعد** فلا یخفی علی الواقفین
کہ علماے دین وکبراے اہل یقین در تفسیر کلام اللہ الملک العزیز العلام چہا تحقیق وتدقیق بکار بردند کہ دقیقہ از دقائق فرو نگذاشتند
وما متاخرین کہ مقلدین متقدمین اند بالاف فوائد جزیلہ واصناف مطالب جلیلہ سرمایہ دانے وکافی بر داشتند انہمہ خوش نصیبی
ہست واز ابزرگی وسترگی ومستعدی ومجتہدی سزاست زیرا کہ مدلول قرآن را فہمیدن کار ہر کس نیست ونہ حلاوت معاش چشیدن
الا بجز بتوفیق ایزدی وتائید غیبی کرا یارست کہ بہ بیان اسرار خفیہ کلام الٰہی دم زند ودر انکشاف نکات ماقل ودل واعلان شان نزول
آیات زبان کشاید ہمانا در ہر رنگ وہر زمانہ قدرت کاملہ اش رونما وآفتاب عالمتاب دین مبین بقلوب المومنین المتقین جلوہ افزاست
پس ہر چہ ہست فیضان اوست وازشرستان ذات واجب الوجود لمعات صدپرتو۔ خوشم ونازم بدین خویش وآفرین بر آئین خویش کہ
ہر ساعت از خود ترقی پذیرست وہر دم وہر لحظہ فروغ گیرچون ظاہر وباہر است کہ قرآن مجید وفرقان حمید بلسان عربی نازل شدہ است وہم
از تفاسیر عربیہ کامل شدہ ازین رو عامہ اہل عجم را ضرورت تفسیر فارسی بود کہ تفہیم مدلولات عربیہ آسان شود چنانچہ در سنہ
سبع وتسعین وثمان مائة عمدة المحققین المفسرین المدققین مقبول بارگاہ لم یزلی کشاف رموز جلی وخفی مولانا ہادینا المعروف بہ **ملا حسین واعظ**
الکاشفی نور اللہ برہانہ بکمال ایجاز واختصار معرا از تکلف سخن آرائی ومعرا از اظہار فضیلت نمائی بعد از ملاحظہ حذف واضمار وتخصیص وتعمیم
حقیقت ومجاز تصنیف فرمود سبحان اللہ عجب تفسیر دلپذیر بے عدیل ونظیرست کہ **پیش** اگر صد سال ستایش او کند ممکن نیست کہ از عہدہ
آن برآید از انجا کہ مطبع ہذا در حمایت واشاعت کتب ملت اسلام مدام بقصوی غایت مصروف می ماند ووقتاً فوقتاً وآناً فاناً
زر خطیر براے رفاہ عام وفائدہ انام صرف می نماید بنا علے ذلک این تفسیر پر تنویر را در سنہ ۱۲۸۸ ہجری
چاپ نمودہ باب فیض ورحمت الٰہی کشاد ومنت بر جان جہان وجہان بر آفاقیان نہاد خلاصہ انکہ
تفسیر ہذا کہ بیکبار مطبوع گردیدہ گوئی کہ کالبد شوق جان یافتہ بود واکنون کہ دوبارہ
در ماہ مارچ سنہ ۱۸۷۴ عیسوی مطابق ماہ محرم سنہ ۱۲۹۱ ہجری بقالب طبع در آمد روان
ایمان توان یافت ہمایونی این کتاب مستطاب وشایستہ شایستگی انطباع
این خاتم التفاسیر لاجواب بر جملہ خوانندگان وبینندگان وحافظان وقاریان
مبارک وہمایون باد وعالیمقدار ملک التجار جناب منشی
نولکشور صاحب مالک مطبع اودہ اجرا را
خداے کریم اجر خیر دہاد
آمین ثم آمین فقط